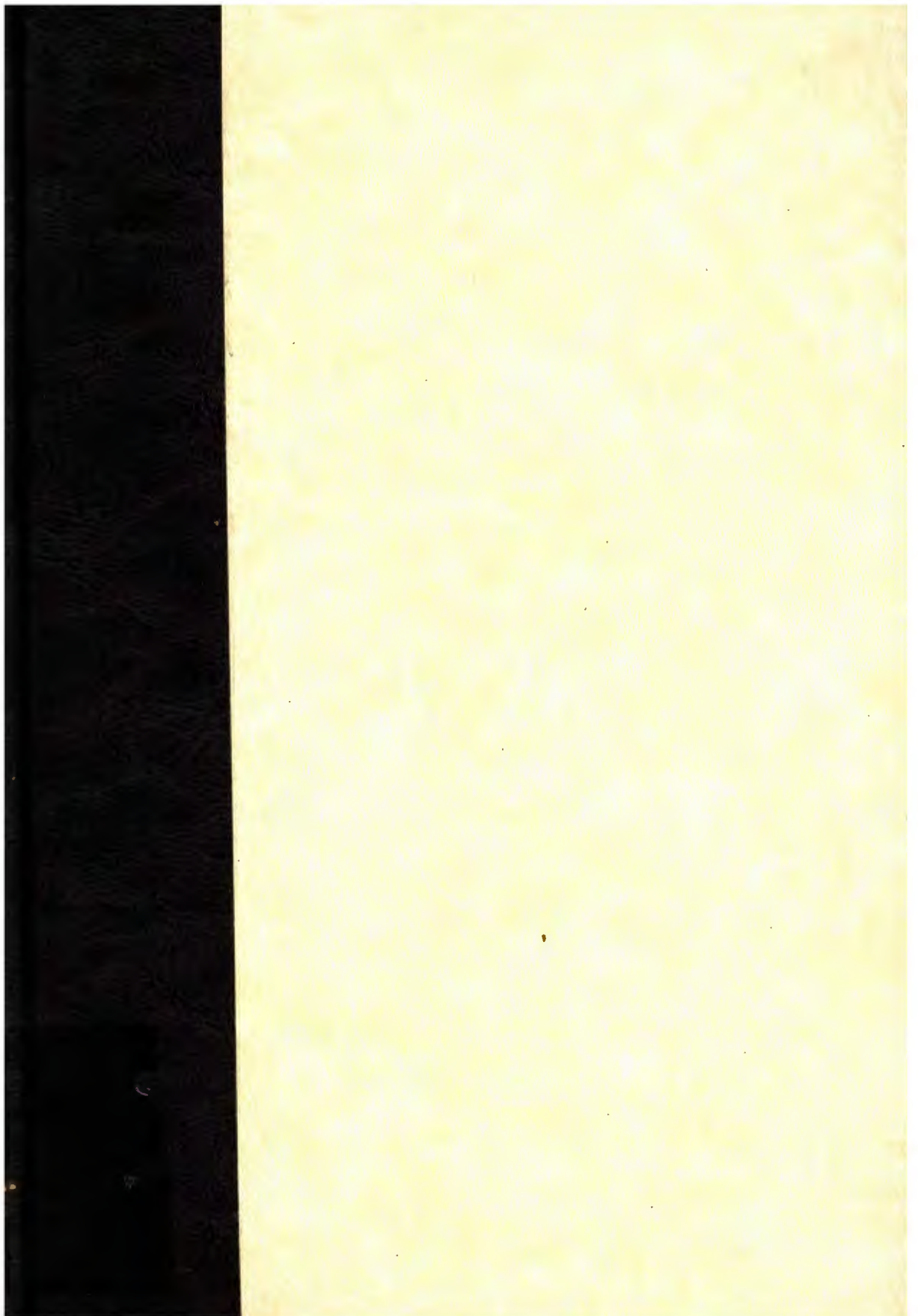


تاریخ ایران

سراجان مالکم





تاریخ ابوالان

سر جانعلی خان

۱	۰۰
۱۷	۲۱

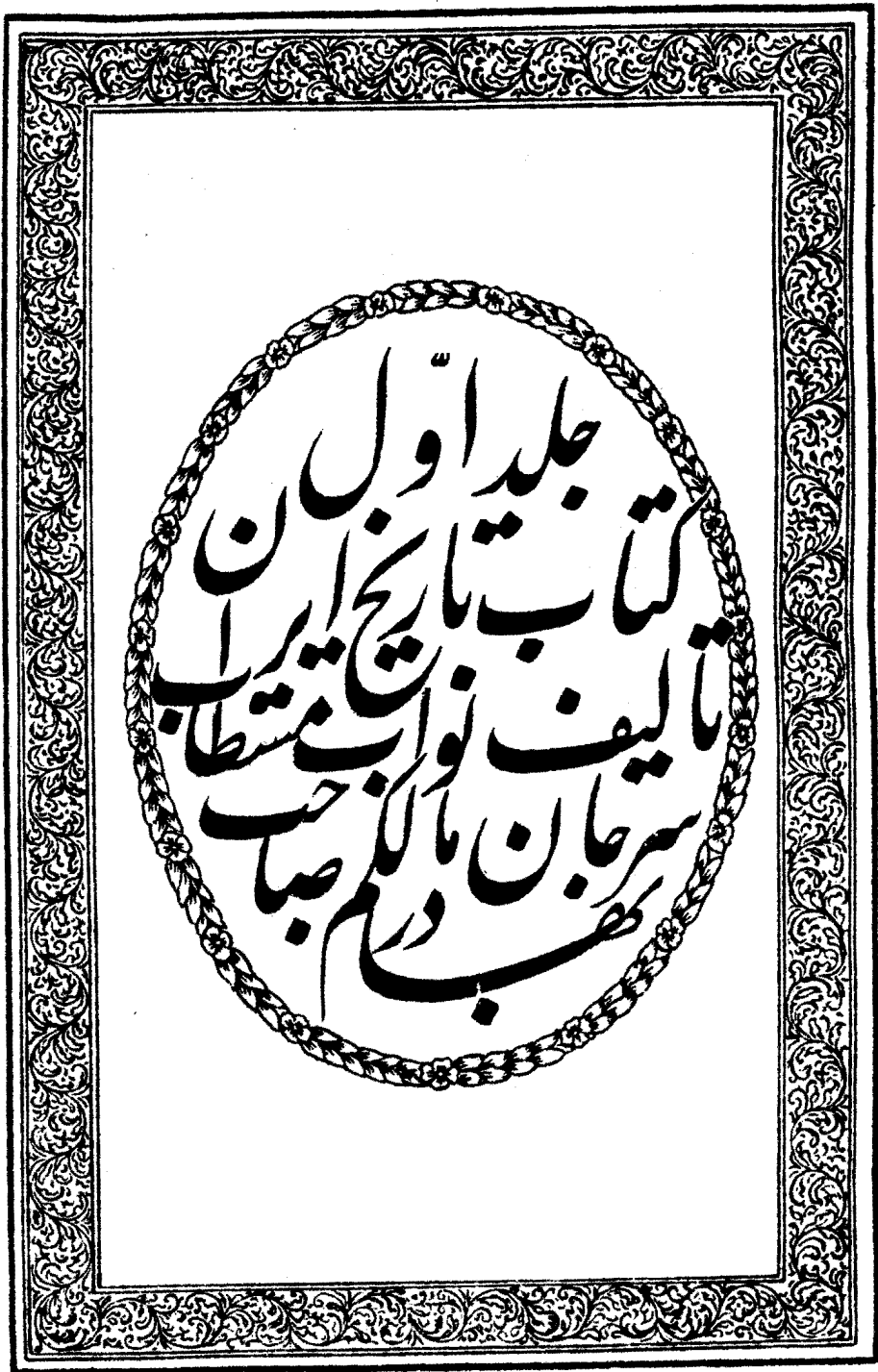


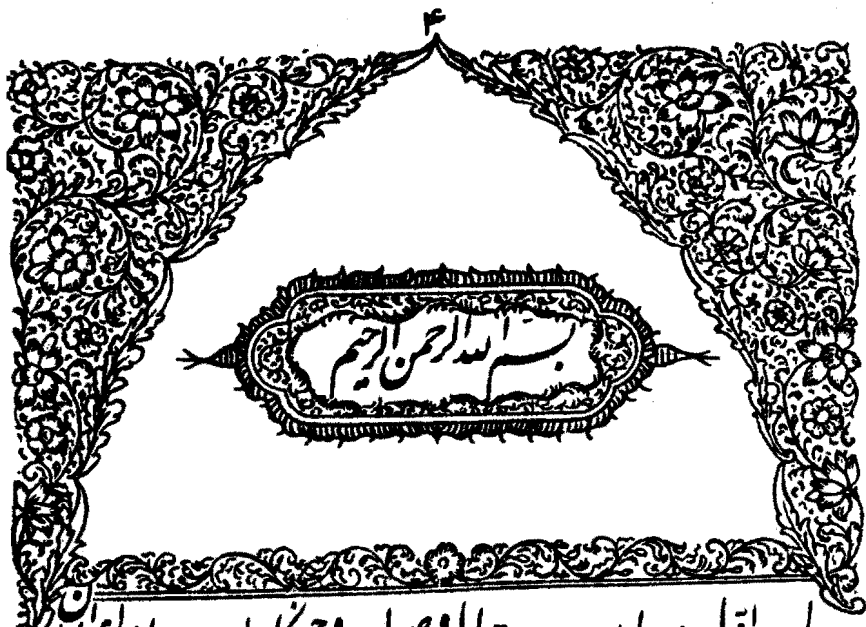


دفتر کتاب

نام کتاب	: تاریخ سرجان مالکم
نویسنده	: سرجان مالکم
مترجم	: میرزا حیرت
تیراژ	: دو هزار نسخه
تاریخ انتشار	: ۱۳۶۲
چاپ	: چاپخانه دو هزار

تهران - خیابان جمهوری اسلامی تلفن ۳۶۳۶۱۹





باب اول در بیان حدود و جبال و صحاری و جنگلها و رودها و هوای ایران

چون پیش از آنکه شروع در تاریخ قلمی شود لازم است که چند کلمه در باب مساحت طبیعت
ملکی که در آن سکنی دارند گفته شود اجمالاً در این باب اشارتی میرود حدود ایران غیرات
بسیار یافته لکن میتوان از زمانیکه بطل و آباهوی مملکت زیاده از سایر اوقات بوده با سانی تعیین کرد
از جانب جنوب بخلج فارس و دریای هند از سمت شرق و شمال مشرق تا ب سهند رود
چون قش می شود شمال آن بحر خزر و کوه البرز و مغرب آن شهر فرات می پیوندد بعضی از ارباب
جنزایای ایران حدود قدیم این ملک را زیاده وسعت میدهند چنانچه چهار دریا را که عبارت از بحر
اسود و بحر احمرو دریای خزر و خلیج فارس و شش رود و عظیم که فرات و دجله و آرس و چون
رود و پنجاب و نهر امل باشد همه را داخل حدود این ملک میکند و در هر حال ایران مملکتی است
دیس مشتمل بر جبال بسیار و صحاری و قطار و سه و دریای خوش اند و در تمامی حصص از دهنه
سند تا مصب کارون فرات قطعه زمین خشک سطحی که مابین کوه و دریا افتاده در آب
و هوای زمین برهستان شباهت بیشتر دارد تا با ایران و زمین خرابتر اگر چه در طول شش از سمت
درجه است ولی یک رود که قابل عبور سخاین باشد ندارد و بی رود و زاب که فاصله مابین فارس و

سطح
با قطع فراخی نیز
آنچه که در حدود
بر زمین است
حصص
قسط
بافتح زمین عالی
از آب و گیاه
سخت
بافتح حصص
بالکسر بسیار گیاه
و شهر آباد
سخت

در بیان حدود ایران باب اول

خوزستان است از دریا بقدر شازده میل کشتی کار میکند صفحاتی این ساحل بهم زمین بل
 زار است که گاه گاه نخاستانهای بزرگ و قطعات زراعت نزدیک چاهها و جدا بل ب شیرین
 بنظر می آید از کوههای قریب بدریای هند و خلیج فارس با چون از یک طرف و تا بحر خضر از طرف
 دیگر کلیت صورتی یکدگر متشابه و مشابه اند یعنی غالباً جبال مرتفعه و دایره است که یکدیگر متصل
 و در ارتفاع و اتساع مختلفند اگر چه کوههای بسیارند که علی التوأم بر قتل آنها برف ثابت است
 که همیکه ارتفاع آن از کلیه جبال زیاده باشد گشت هیچیک از دریا عرضی ندارد و ولی بعضی طول
 زیاد و در چنانچه از صد میل متجاوز گردد دیده شده است در این ملک زمینی که کوه دریا
 نیست از زمینهای شور زار است و این شوره زارها هم متعدد و اند از آنجمله یکی که از همه
 مشهور تر است کویریت که از سواحل رود و پیرست که از سیستان میگردد و گرفته میروند و کوهها
 که فاصله باین حدود سیستان و کرمان منتهی است و این مسافت قریب ب چهار صد میل است
 که میتوان گفت غایت طول کویریت و عرض نیز از نوسکی که دومی است در سروان جبال
 و کرمان معلومی که شمالی هم میگویند قریب دویست میل است کویریت که سیستان از نزدیکی قم
 و کاشان گرفته میروند و تا با ضلع مازندران و خراسان و بکویریت سیستان می پیوندد و طولش
 بقدر کویریت است و عرضش نیز مثل آن است حقیقت طبیعت این زمین معلوم نیست مگر
 نمک در آن بسیار است و دریاچه سیستان که به بحیرة زره معروفست بهترین زمین واقعتاً
 این بیابان غالب خاک رست خشکیده و یا قلهای رمل است و این تنها مشابه موج دریا است
 مرکب از جنسهای قمر و چنان خفیف و سبک که در ایام تابستان هر وقت باد از جانب شمال
 سوزد میوزد این رطوبت را مثل آبر متحرک با طرف میبرد و در هر چه رسیده از جانور
 و نباتات تلف کرده است در بلادی که اطراف این بیابان واقعتاً سطح بعد با سطح این
 مساویست و کرمان در غایت شدت است هوای کاشان از تمام قریب نیست معلوم
 که مبت در جهات مختلفه و در کم تر است از کاشان تا مهند و مبت و پنج میل
 مسافت است و در مازندران واقع است بحسب نوع حساب شود نمی توان گفت این
 اختلاف از باب بندی زمین مهند و است کوهها نیکه در اراضی سوا ایران است بقدر

اتساع
 با کسر و شدت
 کوهه فراخ شدن
 شش
 کویریت
 زمین سرب بیابان
 بیابان
 این حدود
 کویریت هزاره
 که در شمال کابل است
 جاری شده و در
 سیستان
 بجزیره زره
 رست
 باضم قمری
 و زمین که در این
 در جهت
 شش

باب اول در بیان حدود ایران

کوههای بجهند و خلیج فارس که بنظر مسافرین می آید خشک و بار نرسند لیکن هیچکدام بغیر از
 کوههای مازندران و کرستان جنگل ندارند. بین شمال مغرب کرستان جای جایی از
 سمت فارس و خراسان جنگلها با اشجار عظیمه یافت میشود ولی کلیه جبال ایران عاری از اشجارند
 اگر هم دارند بسیار کم. اراضی وسط ایران مستحق از نواد و نفایس نباتات است و هر قدر
 شود قابل زراعت. بهترین اراضی این ملک در عالم یافت نمی شود و زراعت کم است
 که نزدیک نهند و قریبا ولیکن هر جا بکار مزار و شنیدن معلوم میشود که هوای ملکت چه قدر
 موافق است میوه های نیکه در بلا و معتدل حاصل میشود همه در ایران یافت میشود از بار و در همین
 که در باغهای فرنگستان برنجت بل میاورند و صحرائی این ملک فراوان است اگر چه
 طبیعی این ملک در مشابیهت کلیه مشارک اند با بعضی از اقطاع آن نزدیک است یا کلیه
 در فارس و عراق و خراسان زمین کلیه سطح است اراضی آذربایجان که یا قطعا نیست بلندترین
 کوهها که در آن میتوان گفت سلسله از کوههای کوچک و بزرگ است که بر قتل امضا مانند سایر
 اطراف ایران زمینهای سطح هستند که بواسطه ارتفاع زیاد و بستلای برامی زیاد و فانی در
 ایران رودی که قابل عبور گشتی باشد نیست که آنکه فوات و در جلد زمین ملکت محسوب شود و
 کارون در خوزستان ارس در آذربایجان میهرند در سیستان از بزرگترین رودهای ایرانند باران این
 ملک بجز در مازندران هم قلیل و هم سبک است و لاشک نقصان آب مانع بزرگی است بجهت
 ریگان حاصل در ایامیکه آبادی زیاده بر این بوده است اما ملی ملکت زحمت شاقه کشیده اند
 و جد های بلخ بجهت دفع این مانع نموده چنانچه معدومست که در فیا بود و دوازده هزار قات کشته اند
 ولی خرابی جنگلهای پی در پی که در زمتهای صد ساله را در کروز بر باد داده است هوای ملکت
 مختلف است هم بسبب اختلاف عرض و هم بواسطه مضایقت طبیعت زمین و پست بلند
 سطح اغلب بلاد چنانچه مردم بیشتر بلاد یا صغیر است بردامنه لقال یا سطح است بر
 قلع جبال و از زمین زیرین بالا رفتن هوای تپان را برستان بدل کردن است لیکن این
 اختلاف آبویه مقرون بصحبت است در کتر ملک مردمی قوی تر و چالاک تر و خوشتر است
 از اهالی ایران یافت میشود جانوران این ملک خصوص اسب و سگ خیلی بزرگ و قوی و

ریگان
 با نسج اولی جوانی
 و شراب انچه از زمین
 بیرون آید از فله
 مش
 مضایقت
 با کسی دشمنی کردن
 مش
 لقال
 با کسی زمین نهد و
 مش

ذکر سلطنت پشید او یان

باب دوم

خوش صورت یسوز نباتات ملکت سینه مستغنی از توصیف است بعضی از معادن نقدیه در جبال ایران یافت میشود اما فراوان نیست و لند همیشه سرب آهن طلا و نقره از بلاد خارجه باین ملک آورده شده است

باب دوم در سلسله مهابا و یان و پادشاهان قبل از کیومرث

بالتفاتی اغلب آنکه تاریخ مسلمین بیت نخستین خدیوی که کشور گشود سر پادشاهان کیومرث بود اما در ویسان که مؤلفان معنی آن است که از کتب قدیمه جو سس نقل کرده است جمعی از مسلمانین و پیغمبران دیگر که سابق بر کیومرث بوده اند ذکر شده و نموده این مقال کتابی است که تازه یافت شده بزبان پهلوی قدیم و نام آن دساتیر است بنا بر مؤلفان ویسان پارسیمایرا اعتقاد این است که قبل از کیومرث پیغمبری بوده که او را مهابا و یعنی آبا و بزرگ گفته می نبی نوع بشر از نسل او نیند و بهم او گوید که پارسیمان قدیرا عهدت این بود که نقین آدم اول محال است و دست و دانش انسان از تحقیق این مسئله کوتاه در کتب ایشان مسطور است که مهابا شخصی بود که در اخر دوره بزرگ ظهور کرد و آدم خلقی این دوره است زیرا که بعقب ده ایشان بان منقسم بدوره های بسیار میشود و هر دوره خلقی مخصوص دارد و در اخر هر دوره یک زن و یک مرد باقی میمانند و نسل دوره ثانی از این دو شروع میشود آتسی این مطلب چنین نیاید که از بچک هند و گرفته شده است فقط اخبار از مهابا و نقل است این است که چون او و زن او از دوره سابق باقی ماندند نسل ایشان بسیار شد و فرزندان او بحینب از آرام و اسباب زندگی در غارها و شعاب جبال جای گرفتند و چون نظم و سیاستی در میان ایشان نبود مهابا و با هم را کسی با مور بر مینشان طایفه گشت و بهم بدین سبب ابداع ایشان از قبیل وضع اسلحه و صنوغ زیور و زراعت باین منمود طریقه بسیار ختن العیسه از چشم کوسفند او اموخت و بهم او سمرها و عمارات عالیله برپای کرد و در استحکام قلاع کوشید انقضه جمیع فوائد صنعت و تجارت را با بابنای خویش ظاهر ساخت خلفای مهابا و دیگران نقره و سیمه را آباد گویند و ایشان اعتشام سلطنت و احترام نبوت را با هم جمعه استند زبان ایشان را از سایر از سنه به شمارند چون ایام سلطنت و نبوت اینطایفه با خبر رسید آفر آبا و که آخرین ایشان است از سلطنت استعفا کرده کنج غزلت بر کنج عزت اختیار نمود و بدین سبب

صنوغ
ساعتن آلات و
سش

باب دوم ذکر سلطنت پشیدان

مرج و در امور ملک دولت پدید آمده فتنه های خفته بیدار گشت قتل و غارت شیوع یافت و پنهان
 صاحب و بتان کویده است با از خون جاری گشت صنایع و علوم بر طاق سیان نمانده شد و شیعی
 انسان خوبی سبب خناره گرفتند لاجرم بعضی از عظام را بر حال مردم رحم آمده از حی افروزم که مردی
 زاهد و غلت کرن بود و درخواست کرده اند که عمان حکومت در دست گرفته تربیت عباد و سلطنت
 پروازد. حی افروزم تخت از قبول این مطلب با کرده تا اینکه امر الهی توسط سر و شس پیام گذار حریل
 در رسیده با جای این معما با و دستر داد قواعد و قوانین سیاست مامور گشت حی
 در لغت پهلوی یعنی پاکت حی افروزم را پس آفر آبا و سکینه لیکن نه از روی قرابت منسل
 بواسطه شباهت اخلاق کتیب بود. با بجه حی افروزم بنیاد سلطنتی تازه نهاد و سلسله
 سلاطین را که از نسل او نید جیاسان خوانند آخرین پادشاه ایشان حی اباد بنه از میان
 غایب شد و از سبب گرت دیگر نظام مصام از هم گنجت و بار دیگر بواسطه وجود کلیو شاه که
 با گراه خلوت را را کرده آسایش آرام بر عاید و بر ایما رجوع نمود جمعی از نسل او نیز مدتی سلطنت نمود
 تا آخرین ایشان بمسول از باج و تخت استعفا جسته غلت استیار کرده پسر بزرگ او یاسان
 بالهام عینی بر جای پر نشست سلسله دیگر که آخرین ایشان یاسان انجام است بدو منوبند چون
 یاسان انجام این جهان را بدرد و کرد مردم دیگر باره در هم نخیسند خلقی را رسته حیات سخته
 و بعضی بگوها و بیابانها کر نخیسند تا اینکه دیگر باره خدا رحمی کرده گوهرش را که معروف بگلشاه است
 بر انگیخت و کار جبار نظام داد. قبل از شروع در تاریخ گوهرش باید ملاحظه شود که درین
 بسیار که نسبت سلطنت سلاطین مزبوره داده شده است چنان از خیز عقل و عادت جبار
 که نسبت این از منده با و دار و جبرام فکله مناسب تر نماید تا ما طوار اجسام منحصره که در تاریخ
 بر آن است مثلا سلطنت جیاسان را یک اسپار سال گفته اند و یک اسپار بنابر
 حساب که از بعضی از کتب پهلوی منقول است هفتاد و هشتاد سال است و اگر بر صحت و بیان
 باین قدر بتوان اعتبار کرد که بگوئیم آنچه در باب ایران نوشته از کتب قدیمه پهلوی منقول است
 لازم می آید که یکی از عقاید خیلی قدیم بنود که تقسیم خلق بطبقات است یا اصلا از ایران ما خود قابل
 از ظهور زردشت در این مملکت شیاع بوده باشد در این باب و کذ گت در باب مذهب

ذکر سلطنت پشید اویمان

باب ۳

۹

مهاباد بعد ازین نگارش خواهد شد لکن اخبار که ازین اوقات در دست است چنین معلوم و تاویل طلب است که قابل اتعانت نیست بجهت اینکه نه فایده تاریخ دارد و نه تفسیر صحیح افسانه

باب سوم در سلسله سلاطین پشید اویمان

باتفاق جمیع مورخین اسلام آلا صاحب و پستان کیومرث اول پادشاه ایران است در باب نسب و می سلسلین متابعت تاریخ پیوسته کرده او را از نسل نوح میدانند و گویند اول کسی است که مرد و مر ازین حالت به تیره ربانی داده و وضع قاعده و قانون در میان ایشان نهاد و در پستان و زرتیه تواریخ مسطور است که او پسر ایسان انجام بود و دیگران او را پسر زاده نوح میدانند لیکن همه اتفاق دارند بر اینکه او سر سلسله پشید اویمان است در مهابادی حال کسی خبر قبیلله او با طاعت کردن نهاد و دیگران بجا گفت برخاستند که بجا رفت انجامید و یکی از حکمای پسرش سیامک عرض نمود خاگر دید این وقایع در شاهنامه مسطور است فسر دوسی در این کتاب نام دیو بر خصمان اطلاق کرده است این لفظ یعنی ساحر است و در سانسکریت که زبان قدیم هندوستان است یعنی برهن آمده گویند ازین جهت که بعضی از بی نظایفه دعوی قن تحس کرده لکن کلمه لفظی است که در جمیع از سنه مردم عاری از تربیت بر صمیمکه در بدبیر و جلد از ایشان پیش بوده است اطلاق نموده اند چنانچه ابلی تا آرزو سنوز همین نام را بر مردم چین مینهند القصه کیومرث با تمام پسر کرکبت و لشکری فراهم آورده پسر سیامک بوشنگ را همراه گرفت در آن سفر فردوسی گوید جمیع شیران و پلکان و یوزان که در ملک ادیافت میشدند در لشکر او بودند چون شکست بردیوان افتاد در وی از مهر که برافتنند جا یوزان و مار از بنمایا و وجود ایشان بر آوردند کیومرث پس ازین فتح پیلیج که متر سلطنت دست فرزت او بود مراجعت فرمود چنانچه بنیایه که هم از قدیم الایام ساهمای در این نواحی دار السلطنه پادشاهان ایران بوده عرضش از جانب شمال سی و شش درجه و بیست و هشت دقیقه و طولش از شرقی شصت و پنجاه و سه و شازده دقیقه مؤلف زرتیه تواریخ گوید بعد از مراجعت پیلیج کیومرث تاج شاهی بر سر بوشنگ نهاد و خود سنوز شد و دیگری گفته بعد از فوت کیومرث بوشنگ بر جای او نشست لیکن مرد و متفقد که پادشاهی او سی

ذکر سلطنت پشید او دیان

جلد اول

سال بود هوشنگ دوم پادشاهت از پشید او دیان و او پادشاهی بود بعد از حکمت
 موصوف مورخان ایران را در زمان وقایع ایام سلطنت وی اختلافت گویند شمس را می
 بنامند و صنایع مفیده اختراع کرد در شاهنامه مسطور است که آتش در زمان او پیدا شد و او از
 نور الهی دانسته مردم را پرستیدن آن امر نمود و معرفت که قات و کهریز از مستحبات است
 و کتاب جاویدان حسد را که بعضی از عبارات آن در کتب مسطور است هم بدان پادشاه عالمه
 نسبت میدهند مدت سلطنتش چهل سالست بعد از وی پسرش طهورث دیوبند متعلقه قلاو
 امور گشت طهورث را وزیر وی بود شراب نام که با سخاوت رای صایب و دانش و غیر
 وی بر دیوان نظر یافت در زینة النواجیح مذکور است که طهورث خزائن و خوشن را از دیوان
 که در حبس او بود و ذرا گرفت و بدین واسطه ایشان را از قید اسارت رهایی بخود و در همین کتاب مرث
 که بت پرستی و عجمدا پیدا شده سبب این بود که بیماری ملکی در ایران شیوع یافته خلق گیسور
 و رط فاو فوات افتادند و هر که را غریزی از اجاب و اقارب در گذشته برای سینه خاطر تصویر او
 ساخته در خانه نگاه داشتی تا زنده رفته این رسم منجر پرستش اصنام شد سلطنت طهورث سی
 سال بود بعد از وی برادرزاده او جمشید بخت برآمد گویند شراب و عجمدا پیدا شد و شهر است که
 اصغر فارس را که تحت جمشید نیز گویند او با نضاد مورخان ایران برانند که صنایع مفیده از نغمات آوا
 د نیز گویند که خلق را بر چهار طبقه قسمت کرد اول علماء و زاده و کارایشان این بود که مردم تو این و تو
 ملک و مذهب بیا یوزند دوم کتاب که ضبط وقایع و محاسبات مکتبه نمایند سوم سپاهیان
 که بوزش استعمال آلات حرب استعمال در زمان او قابل میدان رزم شوند چهارم ارباب حرف
 و صنایع و اهل فلاحت و زراعت و تجار کسانی که این مطلب را نوشته اند ذکر می از همانا
 اند اگر بر قول صاحب داستان جوان اعما و دو استمار که جمشید فقط تجدید قواعدها با نمودند
 و اما علم و همچنین وضع سال شمسی را نیز نوشته اند در زمان جمشید بود و در اول سال را که
 حکام تحویل آفتاب بسرج حمل است فرموده میدهند در اوایل سلطنت او عالم مسور و رعیت
 آباد بود اما با حشره آفتاب بخت و تحمل پادشاهی ویرانسر و ریخته دعوی خدائی کرد و حکم
 تا تمامها از صورت او ساخته مردم را امر کرد تا ویران خدای زمین دانسته تا بیل ویران کرده و ستایش کنند

سلطنت
هوشنگ

سلطنت
طهورث

سلطنت
جمشید

دگر سلطنت پشید اویان

باب

۱۱

این عمل مایه بسزاری رعیت شده ضحاک را که از نسل شداد و بزرگم بعضی خواهرزاده جمشید است بر
 انکسیتند تا بایران لشکر کشید و قاطبه ناس ویرالت دست جبار مقرر داشته در حرب او با جمشید وقت
 نمودند جمشید چون تاب مقاومت در خویش ندید که بران گشته سه بصحرانهاد حکایت کرد
 جمشید از افسانهای مشهور ایران است اول سفر او بسیتان است در اینجا و حتر حاکم او را دید
 در دام مجسمش گرفتار گشت و در خفته بجباله کجاج وی درآمد لکن چون کاشمکان ضحاک او را تعاقب
 کردند از سیتان بهند از بند بچین رفت تا بالاخره ویرا دستیکر نموده نزد ضحاک بردند و او فریاد
 داد تا ویرا با استخوان پایی آره کرده بدو نیم ساختند مورعین در باب جمشید اختلاف زیاد
 کرده اند آنچه مذکور شد اشهر احوال است فردوسی سلطنت او را هفتصد سال مینویسد و هم او گوید
 چون خبر قتل او بسیتان رسید زن او زهر خورده خود را هلاک ساخت و یکت پسر از وی ماند
 که رستم از نسل او است در نسب ضحاک اختلافت در زینة التواریخ او را عرب تا از نژاد کوش
 نوشته و دیگران گویند از نسل شداد است و از بلاد شام قولی هم هست که نزد او است متقی
 علیه الله تاریخیت که ضحاک مردی بود سخاک و دهناک گویند و وسلنه گوشت از ننگین او سر بر زد که
 افسانه کوبان ایران از ان مبارق بپس کرده اند هیچ چیز آرام نمی یافت جز خنجر سر آدمی و حقیقت
 همه تاریخ ضحاک افسانه است و او سخت که قصه مارها از باب تشبیل و تشبیه است شاید سو و عاقبت
 مناهی و لاهی که در ان تنفرق بوده مقصود باشد فردوسی گوید شیطان اول ضحاک را اغوا کرد تا پدر
 صالح خود مرد اسس را گشت بعد او را بنجورون گوشت که در ان زمان از کباب بر معاصی محسوب میشد خرید
 نمود و پادشاه این خدمت در خواست کرد تا کیفیت ضحاک را بوسه دهد و هنوز نپوشیده بود که دو مار را
 طرف سر بر آورد و چون دست بر ضحاک دست یافت شیطان بصورت طبیعی خود را بدو نمود گفت
 اگر مارها از خنجر سر آدمی خداهند خطری نخواهد بود و تجویب کردند منصفانقا و پس هر روز دو نفر از رعایا
 بقتل رسانیده از خنجر ایشان غذای ماران قبا کردندی تا گاده که آهنگری بود در صنفسان و دو فرزند
 او درین قضیه در شرف هلاکت بودند ملک را از نرسید او را بی داد و سر بیرون را با پادشاهی
 برداشت سر بیرون پسر استین و استین از نژاد طهورت است ضحاک پدر او را بقتل رسانید و
 بتوسط عنایات غیبی استخوان یافت و بتحالی که ویرا پناه داد و گاویکه او را شیر داده بود نیز بران ضحاک

سلطنت
ضحاک

پس
ضحاک
تبع و تشبیه و تشبیل
همسک
پرد و درین

سلطنت
فردیون

تقبل رسید نام آن کا و پورمایه بود منسیریدون کرز کا دسر را بیا و او ساخت در شانزه
 ساکنی بجاده که جمعی کثیر از مردم اصفهان با او موافقت کرده بودند پیوست و کاوه پوست پاره
 که آنکه آن در وقت کار بر میان بندند بر سر چوبی کرده علم ساخت و با فریدون روی بضمناک نهاد
 و مسکرمضاک در آنوقت حوالی طبرستان و دماوند بود و کاوه و مردمیکه با او بودند برواکنی کوشیدند
 چند بار با ضحاک رزم دادند هر مرتبه شکست برضحاک افتاد تا آخر الامر در اسپهر کرده بنظر فریدون
 رسانیدند فریدون چند کا بهی ضحاک را در کوه دماوند مجوس کرد انیده بالاخره او را بر زندان کلد
 فرستاد مدت عمر ضحاک بقول صاحب تاریخ طبری هزار سال بود اول کار منسیریدون آن
 بود که پس از جلوس بر تخت سلطنت آن چهرم پاره را مرصع کرد انیده سنجی پادشاهی قرار داد و تا
 آخر سلاطین بچسبویه در این عمل متابعت وی نموده بر جواهر آن افزودند و از آورش کاویا
 خواندند و در میان ایشان بود تا طور اسلام بعد از آن در جنگ قاسمیه بدست سعد وقاص افتاده
 او بجزئی که در آنوقت خلیفه بود فرستاد فریدون را سپهر بود سلم و تور و ایرج و دو سپهر بزرگ وی از
 و تفر ضحاک و ایرج سپهر کوچک او از ایران دخت دختر شاه مرد نام کی از اغانم فرس پس از آنکه
 هر سه را با سه دختر کی از سلاطین عرب موصلت داد مالک خود را بر ایشان قیمت کرد این پنج بگاد
 که امر و در تحت ریاست ترکست بسلم و مملکت آثار و بعضی از ممالک چین را بتور و ایراز با ایرج و آنکه از
 اشفاق لفظ توران را مورخان ایران از لفظ تورکنند در ایام قدیم توران بر ممالکی اطلاق میشد که از یک
 سمت سیحون و جیحون و از جهت دیگر بدیای خرد و تور چین منسی قبیله و کنگدک نام ایراز از ایرج کبرند
 ملا فیروز فارسی که از چسبوی بر بلی نام دارد و میگوید ایران جمع ایراست و مکت مؤمنین منسی است شاید
 نام ایرج هم از منسی گرفته شده باشد مؤلف گوید که ایرون یا آرون در عبری یعنی زیمین است که در آن
 بسیار باشد و سطر مملکت مساعد یعنی است خلاصه هر یک از شاهزادگان بجل اموریت پیش
 رفتند تا بر دو برادر بزرگتر کران آمد که ایران هم بهترین ممالک و هم شهرارگاه سلطنت است
 برادر کوچک ایشان داده شود و اجبرم در استیصال وی با یکدیگر اتفاق کردند در شاهنشاه
 سطر است که اول بسپدر پیام کردند و او را بر جانب داری و بی نصافی او طاعت نمودند و گفتند
 که اگر تقبیر این عمل نشود بی نال لشکر بر سر او خواهند کشید پادشاه ازین مقوله آزرده خاطر گشت

ذکر سلطنت پشید اویان

باب

هستند ماکر و که در آخر عمر صفوت آسایش او را بدینگونه حسرت کلمات مکرر نمایند چون ایرج از کیفیت
 واقعه سخنر شد غمگرم که خود نزد برادران رفته از تاج و تخت که ماده فین دو مایه نزاع ایشان هست
 استغنا جوید پس نامه از پدر که مضمون آن ترغیب بصلح و اتفاق بود بجهت ایشان گرفته بجانب مقصد
 روان گشت ولی بر این تمهید بسیار اثری نداشت گشته ایرج در دست برادران بقتل رسید و سپرد
 نزد پدر فرستادند چون فریدون نظرش بسپهر افتاد از خویش برفت و چون با خود آمد بخود آ
 سر را گرفته بوسید و بر سینه نهاد و هر دو دست با همان بر داشته از جبار مستقیم بگیر کردار ناشایست
 آن بدکاران را ستمت نمود ایرج را دختر می بود پر کج سپهر نام در جلاله از دواج لشک برادر
 زاده فریدون و از ایشان پسری در وجود آمد که در خلق و خلق با جد خود مشابیه تمام داشت
 فریدون را با وی تعلقی وافر پیدا شده در محافظت و تربیت وی دقیقه ماهر می گذاشت و پسر چون
 سن صبی بسر حد رشد و رهاقی رسید تهیه و تدارک حرب را بعد بیکه در چیز امکان بود دیده او را
 با تمام خون ایرج برانگینت چون اینخبر گوشش زد مسلم و تور شد شکر که سقا با هدایای ملوکانه
 بدر بار در فرستاده اظهار ذمات نمودند و از افعال گذشته معذرت خواستند لکن مفید نیفتاد
 جنگ شروع شد و هم در محصر که اول تور بنجاک هلاک افتاد و مسلم بقلعه پناه برد و منوچهر در این
 جنگ آورده بسر او متقی ساخت چندی بعد فریدون نیز با سلاطین خویش پست پیش از آنکه
 اجل گریبان گیر جانش شود و منوچهر را بر سر بر ملک متکین ساخته او را با عظام و احترام و قبول نصیحت
 سام که با صابت رای و اصالت فاندان موصوف و پدر بر پدر از حکام سبستان بودند و وصیت
 فرمود که گویند از حبشید و دختر میر سبستان پسری در وجود آمد اترت نام و از اترت که شاسب و از
 که شاسب ز میان و از زنیان سام و این سام پدر زال و زال پدر رستم بنا بر مورخان ایران
 فریدون پانصد سال سلطنت کرد و او اول پادشاه است که بر فیل نشست و از او و محاربان است
 بجار بود عدل و دانش و متقی علیه حبسیت از سخنان اوست که هر روز از عمر خویش را در تفریح
 اعمال خویش تصور کن و بر پسر از آنکه چینی در آن نوشته شود که شایسته اعتقاد و انسال
 نباشد منوچهر پادشاهی بیکو و پر نیز کار بود لکن رواج ملک و رفاه ملت در ایام فرمانروائی او
 غالب نیست بجز غمگانی و غم وانی و وزیر او سام زنیان بود و فرزند آن زنیان هم در آن عهد نبوتی

فردوسی
 بکلیت کانی دارد که
 برین بیکیشته اندر که
 دل هر دو دیده در کشت
 که هرگز نیستی جز برون
 رهاقی
 بضم اول ابتدا
 بمن
 سفر
 جمع سفر
 رسول و بیک
 قاصد
 کونین
 اعظام
 با کسر زک کرون
 دیزک و شستن
 تعظیم بزرگ کرون
 منوچهر

ذکر سلطنت پشید او میان

جلد اول

اتفاق شد که مورخان مشرایی بران حسب راز و قایمیکه مرتبط با فعال و اقوال این سلسله است که
تحریر بنا برده اند متقول است که سام را پسری دره جو داد که موهای او سفید بود این صورت موجب
اندوه سام گردید و از این رو فرزند را نام زال نهاد چه زال یعنی سپهر است بعضی گفته اند که این
فرزند سام نسبت بلکه از نژاد دیو است و بدین سبب سام او را بگوهر البرز زداخت را و این افسانه که
نوشته اند که در اینجا سیمرغ زال را پرورش کرد این افسانه از مورخان یونانی هم با اختلاف اسماء
متقول است و بجای سیمرغ که کس ذکر کرده اند آنقت پس از چندی سام پشیمان شده با الهامی
با بر زرت و فرزند خود را یافته با خویش در بار منوچهر برود اندکی پس ازین مقدمه حکومت پستان
و کابل و جمیع بلاد شاهیه بجز سندها مورکشه بقبر حکومت شتافت مرویست که زال روزی در آستانه
سنگار بپای قصری رسیده بر یکی از غرقهای آن دختری در فایت صحبت منظر دید و دختر را نیز نظر
ادافا و از طرفین نسیم محبت در ابراز آمد لکن بر آمدن بر کنسره قصر متعذر بود و بعد از اضطراب
بسیار و خست را چاره بنحاطر رسیده یکی از طره های کیسوی خود را سرازیر کرد و زال دست بران
زده بالا بر آمد معلوم شد که آن پسر پسره رود و او به دختر هراب شاه کابلی بود و دنب هراب شاه
بعضی که میرسد قصه معاشرت ایشان سموع سام و هراب افتاده و جبرامی مراسم کج نمودند و پشیمان
از ذمه مال یکدیگر بمره و در ساختند چون رود او به عاقله کشته بهنگام ولادت رسید زادن بودی چنان
و سوار شد که بجم هلاک بود زال از نیف درت شوش کشته یکی از پره های سیمرغ را که در وقت را گردن
البرز بومی داده و وصیت کرده بود که چون شکلی روی نماید یکی از انخس را بوزاند در آتش نهاد و از سیمرغ
حاضر شده بعد از استعلام کیفیت گفت تا در وی سپوشی و بقول بعضی شراب باو خوراند و بیرون
گشت پس فرمود تا پهلوی ویراشد فقه طفل را بیرون آورد و در هم بر زخم رود او به نمانده او را از ان
تنگه نجات داد طفل را رستم نام نهادند و هفت و ایه برای شیر دادن وی مقرر کردند اما چون
کفایت نمیکرد و همین قدر هم که سفند زین گشت افعال ویراشا عجمه اعجاز رسانیده و در بنواسطه تا پنج
رستم با افسانه ای متوجه است یکی از امارهای بزرگ او در عهد منوچهر فتح قلعه سفید در فارس بود
این قلعه بسافت هفتاد و شش سن در سمت شمال منزه شهر از بکو بهی رفیع و اقصی در اطراف
مانند عمودی که بر سطح نماند راست و معب الارقا است شکل آن شبیهی است و بر قلعه آن قلعه زمین

نزیلی
سپین

ذکر سلطنت پشید اویان

باب ۳

۱۵

ستلی سبز و خرم و چشمای سفید دست از پایشین بالا قریب سه میل است و پیش از آنکه قلعہ کوہ بند
 بقدر پانصد ششصد ذرع چنان راه مشکل است که اگر قلیبی از مردان کار دیده در قلعه باشند کرفتن
 آن از جمله سختی است و در آن ایام که بسوز علم سپاهی کری کوهی داشت یا خود هنوز علی بنو و مجتبی
 که حتی رستم از فتح چنین قلعه عاجز شود با بجه چون ایام محاصره بطول انجامید رستم را حیلہ خاطر رسید
 و آن این بود که چون معلوم شد که مستحفظین قلعه را بنکس احتیاجی تمام است خود را بصورت نمک
 فردشان ساخته مردان مسلح در جوالهای بزرگ نموده بر شتران بار نمود و بی ممانعت قلعہ در
 چون هواتار یک شد است بچنگ کشاند مستحفظان قلعه با اینکه خیر بودند استیادگی تمام کرده ندانند
 طلوع آفتاب مردانه کوشیدند لکن بالاخره فتح قلعه شد منوچهر بعد از صد و بیست سال پشید
 راه اسلاف خویش پیش گرفت در مرض موت پسر خود نوزاد بر سام و فرزندان او وصیت نمود
 چون نوزد بر تخت برآمد بر خلاف وصیت پدر استنای سام نموده طرفی خلاف پیش گرفت تا اینکه
 از ظلم او سجان و در صد و طغیان برآمد نوزد چون چنان حال چنان دید سام را طلب داشت چون سام بیاحت
 رسید ایجان فرس سلطنت بر او عرضه کرد و نوزاد نوزد بری چند سام از آن کار با نموده و عدد
 کرد که نصیاح شفقانه پادشاه را از راه خطا باز داشته بر رعایا محسوس بان سازد بعد از آن او ان شکی
 پادشاه توران مسرج و مرج ایران نشینده اهتمام خون سلم و تور را بجهت ساختن وسیله نزار لشکر
 بسیر کردی پسر خود افراسیاب را بآنجا بکسل کرد و در عرض راه خبر رسید که روزیات سام
 سام شد این خبر پیشتر سبب جرأت تورانیان گشته جماد است پیشتر نماند و جنگ واقعه در جنگ اول
 قباد بن کاوه افتاد و در ثانی نوزد کرمچة افراسیاب بالاتصال پادشاه ایران کشت پس از آن
 نوزد را استیکم کرده از پای در آورد و نوزد در جنگ با افراسیاب چنان طلوت و دشمنی بخرج
 که باعث نیکبختی او شد و مردم را از نظر ختاری که بر او داشتند باز داشت بعد از آن واقعه و نوزد
 سال ایران در تحت حکومت افراسیاب بود بعد از آنکه حطای فرس را گرفت خواست ایشان را
 تبا کند برادرش اغریث ویران مانع شده بصواب بدید او ایشان را در قلعه ساری که حال دار السلطنه
 مازندرانست محسوس ساخت در آن اوقات نزال پسر سام سردار لشکر مداب شاه کابی بود با
 افراسیاب دم مخالفت میزد اغریث را بوعده سلطنت ایران فریفت مشروطه بر اینکه اعظم فرس را که

کبوش
بالضم کمال
ش

نوزد
لفظ جمع مدال
مطلوبت
ش

بودند خلاصی و هر کسیند زال این تدبیر را بدین سبب کرد که پسران نوزد طوس و کستم شایسته
 سلطنت نداشتند لکن شیر احتمال میرود که دید امید می در استخلاص ملک منیت بخوانیکه با من
 دشمنان تقای مخاصمت و نزاع شود و اغریث تکلیف زال را قبول نموده گفت زال لشکری شایسته
 بدین صوب کیل نماید تا ویرانزد و افراسیاب بهانه باشد پس زال لشکری کران بجانب ساری فرستاد
 و بنا بر معاهدت اسیران خلاص یافتند اغریث اشکار گشته افراسیاب در حضور امرای
 توران او را بدست خویش عرضه پیشتر ساخت چون خبر قتل اغریث بزوال رسید زو را که از نزد منوچهر
 و قبول برخی از نسل سلم بود و پادشاهی برداشت و چون زو بعد از فتح فارس سپهری کشت پسرش
 کرشاسب بر جای او برآمد پس از چندی زال میرا قابل سلطنت ندیده از میان برداشت مورخین ایران
 کرشاسب را پادشاه پشیدایان میدانند و بزعم ایشان دو هزار و چهار صد و پنجاه سال
 اینطایفه در ایران منبر مانزد بوده اند نام دوازده تن ازین سلسله است و فاراست زمان این
 غیر از خروج کاوه جنب که بتوان گفت تاریخ است نیت اگر چه مردم پاره آهنگر را سنجی پادشاهی
 مقرر کردن نقلت لکن در دست عمر افتادنش بصحت پیوسته و همین جهت ثابت میکند صحت این کیفیت را

باب چهارم در سلسله سلاطین کیان

کیقبا که سر سلسله پادشاهان کیانست نسب از منوچهر داشت بعضی در انبیره منوچهر دانند
 و او در کوه اسپرز غلت گزیده بود فردوسی گوید چون زال دید که کرشاسب از عهد او لازم جهان
 داری نمی تواند برآید سپهر خویش رستم را فرستاده کیقبا در اتابج و تخت و موت نمود رستم کیقبا را
 در پای کوه اسپرز طاقت کرده ادای رسالت خویش نمود کیقبا و گفت نزول او از کوه هینه
 بسبب همین بود که در خواب دید و باز نسفید تاج شاهی ایران را بر سر او کند استند پس طعام صرف نمود
 قدحی چند شراب بیکدیگر پیچیده راه اردوی زال پیش گرفتند زال چون از زور و کیتبا و اطلاع یافت
 با حضار امرای مملکت منبر ما زاده بشورت ایشان تاج شاهی بر سر کیتبا گذاشت کیقبا در نام رفت
 و وفق امور را در کف کفایت زال نهاد و رستم را با لشکری کران بجانب افراسیاب که مجرماً
 بزم حسرتی ایران از حیون عبور کرده بود و ما مورد نمود این اول جنگی است که رستم ابله آوازده خست

ذکر سلطنت کیان

باب

مستولت که در آسانی کارزار در بسنگا میکه کر زسام بلار ووش گرفته ترزل در ارکان شکر و شمن
 اذاتحه بود نظر از سیاب بروی افتاده از نام و نشان وی استغفار کرد و چون در پاشا ساخت
 نظر بزجانی او نموده مدافعت او را سهل انگاشت و خود مجرم معافت او روان شد رستم نیز چون
 حریف را دانست روی بدو آورده پس از محاربه سخت رستم کمر از سیاب را گرفته از زمین در
 بود اما کمر بند کینه از سیاب بر زمین افتاد و لشکریان ویران میدان بدر بردند تا ج و کمر از سیاب
 در دست رستم ماند و شکست بر لشکر ترکان افتاد و از سیاب بر فروردین چون عبور نموده بدر رابر
 مصاحبه ترغیب نمود بانه علیه باب بر اسلالت متوج گشت و با وجود آگراه کلی رستم ابر بر صلح قرار گشت
 و مقرر شد که همچون گمانی السابق حدابین دو مملکت باشد پس ازین مصالحت کیتبا و چندی از مذکورات
 کرده راه سردای جاودانی گرفت در شاهنامه مطور است که آیام پادشاهی او کبکد میت
 سال بود عدل انصاف او بر تبه بود که مردم زمان فرید و زرافانوشش کردند چهار سپهر از وی
 ماند گاوس وارش و روم و آرمین کیتبا و گاوس را و لیسید خود ساخت و دیگران را
 با طاعت او فرماد در بدایت پادشاهی یککاوس گت را از آریایی و خلق آریایی مالاکلام بود
 تا وقتیکه یکی از زنان مطربه که با او تعلق داشت از عنذوت و لطافت آب و هوا و غضب رانغ
 ما زدران تعریف کرده او را به تخت سرانند یا رایل ساخت امرای درگاه ویران زمین اراده منع کرده
 گفتند سکنه آن بلاد همه مردم وحشی اند و بر سر چنین مردم رفتن از تدبیر علی عبید نیماید چرخش
 مفید نیفتاد از زوال درخواست کردند که اراده پادشاه بر انصرف سازد و ضیاح زوال نیز سودی نداد
 یککاوس خواست تا در غیاب خود سر رشته امور را بدست زوال گذارد و زوال پذیرفت گاوس میلاد
 تعیین نموده او را وصیت کرد که بمشورت زوال در پیش تمهی خویش کند چون جنبه حرکت گاوس
 با و شاه ما زدران رسید از وی تقید استعانت جسته با تقاضا بمقابلت و معالفت گاوس پرده کشید
 رزمی صعب واقعه شکست بر گاوس افتاد در آسانی جنگ لغبت جمیع لشکر با نیاشدند و آنچه ازین
 رستمند با سیری رفتند گاوس نیز بهر گشت او را در یکی از قلاع مجبوس نموده از رزمک نام یکی از
 امرار بروی گاشتمند خرابین مصیبت عظمی شورشی در ایران افکند زوال علی العود رستم را با استخلاص
 پادشاه امرش نمود رستم به ستیاری فدیت و پای مردی شجاعت این خدمت را با انجام رسانید

فردوسی
 نیمی که با کر زسام بوده است
 جوان است بخوبی نام آید

سلطنت
 یککاوس

موتین ایران
 از آریایی بدو پیشتر
 کرده اند
 در پیشگاه آریایی
 از آریایی من گفتم است
 که سبب نک جرد
 شجاعت ساندین
 لغت را با دگر آریایی
 که با آریایی گرفتند
 که درین جنگ بودند
 سبب غلبت و نامیافته
 شکوه است

ذکر سلطنت کیان

جلد اول

دیو سفید را مقبول و پادشاه را استخلاف ساخت رعایای دیو سفید کاوس را اطاعت کردند و دستم پادشاه
 این خدمت بزرگ بر جانب یمن پادشاه بر گری زیرین اذن نشستن یافت درین موضع فردوسی قصه هفت
 میگوید درین هفت خوابت که رستم تن تنها با دانت رخس یکت شیر و یکت آرد و یکت ساحر و یکت
 و لشکری از دیوان و بالاخره دیو سفید را هلاک میکند با بچه پادشاه بازندان چندی سینه پایداری
 آخر الامر به دست رستم از پای در آمد و ممالک او صمیمه حکومت ایران گشته بشیر فعال اولاد متعزز شد
 اولاد دیو است که در بدو حال مخالفت و در آخر در استخلاف کاوس معادلت رستم نموده بود
 که رستم در این جنگ نفل بسیار گشت از تاریخ قدیم و قاضی موجوده ایران معلوم میشود که این جانور درین ملک
 بسیار بوده است آب و هوای بازندان و دور بنا تا این ولایت موافق تراست بزاج این نوع جان
 از سایر صفحات ایران القعه کاوس با صفهان مراجعت کرد بعد از چندی خواست تا دختر پادشاه
 اما دوران را با جبار در حال نکاح خود در آورد اسپر اما دوران ایرا صیاف نمود و چون اجابت نمود
 کرده جمبوس ساخت ایران باز ازینوا که بر هم خورد و افراسیاب بزور فرزند تخرمین خط ازینچون عبور کرد
 از ابتدای ظهور اسلام تا بحال که هزار و ده سال است و تاریخ نعمت بر دست است کویا بر وقت
 اقتضای بحال ایران راه یافته لشکر ترکستان همیشه ازین راه روی ایران آورده اند و اینصورت غربی
 ولایتی است بر اینکه حملات سپاه توران نیزه ایام قدیم در باب اختلال ملک که در تاریخ سلف ذکر شده
 غالباً حقیقت داشته باشد با بچه رستم چون کارگت را در هم دید لشکری کران فرایم آورده بجانب توران
 شافت پادشاه الموران چون خنجر سفید از سلاطین مصر و بر بر استمداد جت با قاضی استمداد بر
 رستم نمود اما هر دو اسپر شده کاوس نجات یافت و بد در رستم پادشاه اما دوران بر فرغ افراسیاب
 پرداخت افراسیاب چون بحال به سیموال یافت مصلحت در سینه زنده روی بگریز نهاد فردوسی گو
 کاوس پادشاهی بود جبار و تکبر و همواره خیالاتیکه از روی تخرمین دی و از خسر ای آن عاجز بودی
 دیرا گرفتار گزنگونه مصایب داشتی ولی این مطلب و سخت که شاعر کاوس را با قسام بلایا و انواع محن بنا
 ساخته تا نام با در اینکه در استخلاف وی بذل جبه نموده اند بتقریب تمام ذکر کند بنیاء سلطنت
 کاوس با همسر از گونه افسانه مرتب است که ذکر آنها مناسب این مقام نیست از آنجمله قصه رستم پسر
 سزجم گوید متولف این قصه داری اطلاع االی انگلستان از شایسته را بطور مختصار مذکور نموده در عایه کتاب

سیور فال
 بنشین و دوا شود
 بینی در میان نهاد
 شش

غالب مورعین
 دماغه از عشان
 معاند در فرنگت
 جاگیر کایین نشاء
 ش

بنی سلطان
 و سلطان
 ش

ذکر سلطنت کیان

باب

نوشته است لکن چون در ایران غایت هشتم دارد فائده در ترجمه آن نیست مع اکتدث در خلال آن
 احوال قضیه رویداد که ایرانیان و تورانیان را در محاربتی صعب و طویل انداخته و آن ایست که کادوس
 و خوی از منوبان از سیاب را که از توران بایران گریخته بود در حاله ازدواج داشت و در ازان خیز
 پسری بود سیادش نام که بجه تربیت برستم سپرده بود که نیند سیادش صحبت نظر با صلاحیت مجیز
 همداشت سو دابه دختر پادشاه با ماوران را سودای عشق او در سر افتاده هر قدر خواست تا آنرا
 خود اکلری در سر من شاهزاده اندازد و دید آهین سرد که گفتن است بالاخره شماره انتعاش شعله در
 شده با تماشش کربت لاجرم شکایت بجادوس برده گفت سیادش قصد ناموس من دارد گادوس بعد
 از استغفار از صورت واقعه چون از سخن وی استنظام را بیکه صدق نموده اراض کرد و بار دیگر سو دابه
 شاهزاده را یکی از خاتومان حرم متم نموده سیادش ازین بهمت نیز بر فتن در تئش برانت حنت
 خود را ظاهر ساخت و بی آنکه نصیاتی بدو راه یابد از تئش بر فتن و با ایحال در حق سو دابه نزد پدرش
 کرد این عادت رفتن در تئش که هنوز در بعضی نعل بی تربیت جاربت چنین نماید که وقتی بپرس
 بلاد عالم شیوعی داشته است بالجمله از سیاب هم از مدتی دیر باز در خیال داشت که حمله دیگر بچابد
 ایران برود درین اوقات تعاقب افتاد که این مطلب در عهد موهبتی با اتحاد سپاهی بسیار از ایرانیان
 گرد آمده بودند و خود خوانی بر ناک دیده بود اگر بعضی از مبرین گفتند اعتباری با تئش نیست بلکه
 قیصر عکس است ولی معتدین وی گفتند ازین خواب تا غیر معلوم میشود و بجه هر چه تا متر است ما
 گردند که از جنگ بر پیروز از سیاب اندر زایشانرا پذیرفته بارستم و سداب که امارت لشکر بایشان
 منقض بود ابواب مرسلت مفتوح گردانید و از در صاحت پیغام فرستاد و ایشان شرد طاحت العا
 کردند از انجمله این بود که از سیاب بخارا و سمرقند و چاح و سنجاب را بسلطنت ایران واگذار و صد
 بطور ضمانت بایران فرستند از سیاب نیز بر این شرد طرضا داوولی چون کادوس قصه خواب از سیاب
 شنیده بود طبع در سر از سیاب بجه قبول صاحت نمود و زمان فرستاد تا سیادش و کلارا
 یعنی کسانرا که بطور ضمانت گرفته بود در بیای تحت کیل نموده سرداری سپاه ارجوس گذارد
 طوس را گفت تا در اینها و نیزان قال و جدال بر خویش محنت و ان روانه از سیادش را ازین کرد
 ناپسند و یک غنم در جوش آمده و کلارا با از سیاب باز پس فرستاد و خود نیز با وی محنت گشت و سیاب

انچه از تئش افزون
 است

ذکر سلطنت کیان

جداول

بدیدار می شود و مان شده سو کند یا د کرد که هرگز با کوس پرایون مصالحت کند و بعد از آن سیاه
 نامه بد پر نوشت و در آن درج کرد که باعث رفتن او بتوران عداوت سو دابه بود و پس از چند
 دختر پریان و بیه و از آن پس فرنگین و خرافا سیاب را از در زنا شوی بخواست افرا سیاب
 مالک چین را بجای فرنگین سیاه و من بخشیده او بد اینجانب شتافت و شهر کنگ را بنام او
 دار الملک خویش ساخت و در تثبیت بلاد و ترغیبه حال عباد غایت جهد مبذول داشت ازین
 سبب بعضی از امرای توران خاصه که سیوز برادر افرا سیاب بروی حد بردند که سیوز همواره چنان
 تعجب و استقلال سیاه و ش را در نظر افرا سیاب جلوه دادی لکن افرا سیاب بکلمه توت اگر او داشت
 که همان و کسیرا که در سایه حمایت و عطوفت او است ضرری رساند حتی وقتیکه بروی ثابت شد
 که اقوال عادی در حق او صورت وقوع دارد بهسم با نیای او راضی نشده عزم کرد تا سیاه پیش
 از حد و مالک خویش براند که سیوز و برانامه آمد و گفت این کار از حسرم دور است بلکه در
 ظلمت بر خانوادۀ سلطنت توران از آنرو که آینه ملک عرضۀ حملات پادشاهی قوی دست
 خواهد شد که زتنها از جمیع اطراف و اتحاد ملک بخوبی مستحضر است بلکه رعایای مادل بجانب وی دانند
 بلاخره افرا سیاب مستم که سیاه و ش را بجله تابه ساخت فرنگین در آنوقت حاضر بود و از اسباب
 از بیم آنکه با دافسل وی پای کسیر و دست انتقام از استین برآرد و بقتل فرنگین فرمان داد و
 با اتفاق و پیرانین کرد و راناستوده مانع آمدند بنا بر این افرا سیاب فرنگین را پیران و بیه سپرده
 سفارش کرد چون طفل متولد شود و بقتل رساند چون پسر متولد شد وزیر راجعت طبیعی از ارتکاب
 آن عمل باز داشته و پرایکی از شهبانان حواله کرد و با افرا سیاب گفت فرستادم او را بصحر
 بسیند از مذظفرانم کچمه و نهاد و در خفیه بستری که لایق تراد و شایسته حال متعل او باشد گویند
 چون پسر بن تمیز رسید زنده بودش مسموع افرا سیاب اتفاقا و صورت واقعه را از پیران و بیه سول
 کرد و زیر گفت شنیدم شهبانی او را یافته و بزرگ کرده لکن غیب و بی تمیز است افرا سیاب خواش
 وی کرد پیران و بیه بعد از آنکه آنچه از نوزاد مظلومات بود بگو دک امتوخت و برانظر افرا سیاب بی
 کچمه و بر حسب دستور اصل چون بیگانگان و دیوانگان حرکت نمود و هر سوانی را جواب مضحکی ادا
 کرد و افرا سیاب مطمئن شد خبر گشته شدن سیاه و ش سورش عظیم در ایران انداخت کاوس از

انحاء
 ایضا و طرق
 متن

شمن زور
 پایش

ذکر سلطنت کیان

باب

۲۱

استقامت جمع آوری لشکر نموده با حصار رستم فرماندار رستم پیغام داد که آمدن و موقوف تعلق بود و ابواب است
که در حقیقت کشنده سیاهوش اوست کاوس از اضطراب با یمنی تن در داده رستم بجانب دشمن نشسته
از جانب افزای سیاه نیز سرخه باسی حسرت کس در حرکت آمد لشکر سرخه باطلای سپاه ایران که
فرمانر سپه رستم سرداران ایشان بود عاقلی شده در هم او متحد نکست بزرگان آقا ده سرخه تعلق سپه
سردار با کاوس فرستادند چون افزای سیاه ازین قضیه آگاه شد خود بجا رفت مبادرت نمود و در
اول سلیم نام یکی از سبب دوران که افزای سیاه با او عهد کرده بود که اگر بر رستم غالب آید بمنزله
مملکت خود بدهد گذارد و میدان رفته رستم نیزه بر کمر گاه او زده از زمین در بر بود و در صفت سپاه مجاهد
انداخت بعد از آن کسیر ایاری متابعت رستم نماید افزای سیاه خود بیدان تاخته با رستم در آن
لکن سبب دوران کرد و در سقط شده بعد و لشکر بایان خود از جنگ حریف ربانی یافت پس لشکر
شمیر در هم نهادند انجام ظفر شترین ایرانیان کشته دشمنان از فرسنگی چند از سر که برانند در
مراجعت افزای سیاه بقتل کجینچه فرماندا و سپهران و یسه ویرا مانع آمده گفت صواب نیست
که او را بدانی چینی فرستد تا دیگر امید بر گشتن نداشته باشد الفصه افزای سیاه مجبور شد
که دل از ملک بر دارد و رستم هفت سال در توران فرمانروا بود و بعد از آن حکومت را بر سپه خود
فرمانر گذارده بدربار کاوس مراجعت نمود منقولست که ایرانیان در جستجوی کجینچه و لازمه سعی و
استتمام مبدول داشتند و دوسی کویده که کوی که یکی از شاهسیر سبجان ایران است بجمع بلاد و چین
سفر کرده لشکر با نکست و هزار کوزنجایب معمول تا چنانکه ماسول بود بر مقصود فایز آمد آخر چون نزدیک
ترد کاوس رسید از غایت فرج از تخت بزر آمده ویرا بر اورمکت نشاندند و بیسیم پادشاهی برآورد
او نمانده امرار با طاعت او وصیت نمود و بکنان حسرت مان پادشاهرا پذیرفتند که طوسس که گفت
فریز سپه کاوس اق با بن مطلب و درین باب با بن طوسس و کوز در پذیرد کوی منازعه می شدید و است
کاوس گفت تا نزاع از میان برداشته شود هر دو را بکنت دیوان میفرستم هر که رام غالب آید
سیر کاومانی او را شاید قوه میسر و زنی بنام کجینچه واقفا ده بر منند جانیانی برآمد تا کاوس
حیات بود کجینچه و وقیقه از رعایت ادب بالینه بوی مندر گذاشت نمود زوال در رستم که در میان
بودند پای تخت رسیده تنیت گفته و میکشا که زانیند کجینچه و نیز از حضور ایشان اظهار شبت

وضع قلعه
کلات ناری

نموده علی الفور با حصار سران سپاه فرما داد و با تمام خون پر کربست و خود بنفس نفیس متوجه حرب
افراسیاب گشت احکام اداره سپاه را کلیه برای و رویت رسم موقوف داشت طوس را سردار
مقدمه فرستاده وصیت نمود که احترام ملک فرود برادر ویرا که از دختر سپهران دیده بود
خراسان مقام داشت مرعی دار و فرستاده در کلات جمعی جرم که درین زمان بکلات ناری فرست
سکنی داشت چون نادر در دمی که کجک قریب بان شولده شده بود در استیحا م آن که شید با پیچال
که اگر دار الملک نتواند شاد باری کی از قلاع مستحکمه مملکت باشد قلعه کلات بسافت سی میل با این حال
و جنوب شش بر کوهی داشت و فقط در راه تنگ دارد چون شش نوبت میل با لاروند سطله ظاهر شود
قریب دو از ده میل دوران شش بر چشمای جاری و چمنها و زراعت چون ده یازده میل دیگر با
روند سطحی دیگر مانند اول در نظر آید از نوت نادر شاه بعد دیگر کسی سبب حال این مکان
نبرد اذنت القصه طوس بجالی ملک فرود رسید فرستاده و ویرا دشمن بنداشته همیای جدا
گشت طوس سپرد و اما در خویش را نرود فرود فرستاده او را ابلاغات خویش دعوت نمود
سأ براده ازین سپایم بی او با نه چنان خشکین شد که فرود مسرور و رسولانرا بقتل آوردند لکن
در پیوست و فرود بسنگا میک بر سر قلعه دفاع میکرد تا به گشت ایرانیان پیش رفتند پیران دیده
با جمعی از ترکان بیک ناکاه بر ایشان ناخه بسیاری از ایشان عرضند تیغ نیزه و بقیه اسف پی
سپه با و دیگر گشته طوس بواسطه نافرمانی و این شکست از درجه است با افتاده عقیده شد کجین
امارت مقدمه را بفرستید سر زاده و بقا بجز پیران نامور ساخت او نیزه مقاومت نتوانست نمود
لنگری دیگر بسره داری که در زنجار است آن سپه کار دیده رواند پس اندر زنی صعب باز پیران
ظرف یافت و ایرانیان روی از مسر که برافتند نتوانست که بمقاومت فرستادن و فرزند را و گاه
که در ز درین مسر که بقتل رسیدند ازین فتوحات پی در پی افراسیاب را فرجی بی اندازده روی نمود
عزم کرد که خود دست بردی با لشکر بزرگ ایرانیان که رسم و کجین در آن بودند فایده از این جانب نیز
کجین سرود و باره طوس را از حبس خلاصی بخشوده بحرب سپهران فرستاد در این حرب پس از کنگ
هفت روز طول کشید و ظفر ترکان را بود طوس از روی اجبار کوه پناه برده ترکان ویرا درین
گرفتند و نزدیک بود که ایرانیان از پای در آیند که رسم رسیده ایشانرا از آن تکه ربائی دادیم

ذکر سلطنت کیان

باب

درین معرکه و چند جنگ دیگر بر خصم غالب آمد و خاقان چین را که یکی از دوستان بزرگ افریاساب و
 در این جنگ بر قیل سفید نوی بیگلی سوار بود اسیر کرد ازین سبب شکست بر لشکر ترکان افتاد افریاساب
 بجای تخت خویش که ریخت و فتح پای تخت بجهت رسیدن پولاد و نذ پادشاه صن سجوی قی افاد لکن
 چون پولاد و نذ سفید عرضه هلاک کردید افریاساب دل ز ملک برداشته سر خویش گرفت
 رستم ملک ویرا بسرداران ایران قنمت نموده بدر بار کج خیر و مراجعت نمود چنین نماید که افریاساب
 باز ملک خود را بدست آورد و یکی از کار بانیکه در این وقایع اتفاق افتاد خلاص کردن رستم است
 برین سپهر کپور را که بواسطه عشق نیره و خرا افریاساب گرفتار گشته بنزای جبارت او را در جاهای سر
 آویخته بودند و فقط توجهی فی نیره او را از هلاک باز داشت رستم در زنی تجار پشای تخت افریاساب
 رفت و برین را از زندان بر آورد و روی ایران نهاد افریاساب فوجی تعقیب ایشان فرستاد
 سگسته حال برگشته چون نظر کج خیر و بر سرین افتاد سجد و سکر بجای آورد و از آنزد که برین را در
 حضرت وی استباری قام بود و بازای این خدمت رستم تاج شاهی بخشید بعد ازین قصه رستم را
 در جنگهای بسیار با نیره خود بر زو سپهر اب که مانند پدر از جانب افریاساب سردار لشکر بود مشمول
 می بسیم و اگر اسباب شناخت طرفین فراهم نیامد حال حال بر زو سفید چون پدر خویش سهراب
 بانجام رسیدی ولی بعد از تعریف و معرفت طرفین با من جد و سفید و قواعد محبت مهند شد افریاساب
 چون ازین مرسنیز مایوسی حاصل شد بحین زیر ملک دختر که قاصی توسل حسته این جلیه نیز چنانکه با
 اثری کرده عاقبت محاربه عظیم رو داده کرده آشنی نظر ایرانیان را شد بعد ازین جنگ پیران
 افریاساب را بر اجابت نصیحت نمود قبول کرد و اسب در رسیدن آن نامه کج خیر و را مبارزت طلب نمود
 کج خیر و خواست دعوت ویرا اجابت کند امرای سپاه و امسای در گاه مانع شدند و گفتند که
 صدقات و توالی مصائب افریاساب را از جان سیر و موت ویر ساخته از عقل صواب اندیش مستبعد
 که جمیع فواید که اکنون از شمشیر هبسا در آن عاید شده است مبارزت چنین شخصی عرضه نماظره
 در ایشانی این گفتگو بر زو بجای افریاساب شافت افریاساب چون ویرا دید که بفران حقوق و
 حقوق و عیسان او را معاتب ساخت این مقام بر برد و گران آمد خواست بر افریاساب حمله برد
 که ترکان از جای در آمدند ایرانیان سفید چون حال چنین دیدند یکبار بر ترکان حمله بردند تا شام آمدند

زنی
 با کسر تشبیه
 بسنی لبس بانه
 سن

عرضه
 با بضم و میان
 شده و پیش آورده
 شش

جنگ مغلوبه بود شهابنکام دست از نیم کشید مذکرا فراسیاب بر گشت چنین معلوم میشود که گشت
 نوزند زیراک ایشان را تعاقب کرده اند این جنگ در سیستان واقع شد رستم کهنه کجمن در این جنگ
 نموده جشنهای لوکانه ترتیب نمود پس از انجام مراسم شهنش و نصیافت استعا کرد که عمر زیاد
 شده است اگر اذن حضرت سمش بر ایری باشد بقیه زندگی را بغزلت گذرانند و فرزند و سیره او قضا
 و برزد بجای او در خدمت باشند پادشاه سر رضا جنب باندیده حکومت غور و هری را به برزد داد
 فرزند نغمزای هند و ستان فرستاد و نصیت فرمود که چون هند و ستان سخن شود و بشکر که درز
 که بجنگ تورانیان معین است پیوندد و در این جنگ که درز با پسران معاشرت دست داد بعد
 از آنکه ز و زوروی پسران بگور در زنجیام فرستاد که اطاق نفوس و اهران و ماء اطهای
 حرارت طرفین نخواهد کرد روان سیاه و دوش رازان چه سود که از بوم توران بر آری تو دود
 به تناسن و تو بر این دشت کین بگردیم و جنگ اوران همچنین و علاوه وقت ضایع
 کردن است همان بهتر که من با چند تن از خواص خویش تو نیز با معدودی از گردان کار دیده
 میدان در آیم و در هم آویزیم و به بسینیم تا کوب اقبال گراید و ری کند که درز قبول این مطلب بنمود
 از هر طرف تن به مبارزت گردیدند و در جمع طغیان اریانیان را بود با من پسران و کو در ز ز سخت
 واقعه چه سرد و کار دیده دها در بود مذکرا شهاب پسران از پای آورده و بر زمین افتاد
 بازوی راستش گشت و چون دستش از کار رفته عاجز شد خواست تا یکی از کوههای نزدیک نماند
 برد که درز او را تعاقب کرد و چون بوی نزدیک رسید گفت اگر جان خویش را خواهی تن به بند
 ده پسران گفت برای چند ساعت عمر نام خود را بر باد ندهم و اداین کعبه بر گشت و با دست
 چپ سینه بجانب که درز انداخت که در ز ز زخم قلیبی رسیده او نیز فی الفور مضراب خود را
 بطرف پسران انداخت مضراب بر قلب پسران آمده کوفتار گشت که درز یک کف از خون
 دل او با تمام سیاه و دفرندان او که دران معرکه بز خاک افتاده بودند نوشید نقل است
 که بشما و نفر از فرزندان و سر ز ز زادگان که در ز دران معرکه در معرض هلاک و یوار در
 آمدند قصه روی خود را از خون پسران سرخ کرده خواست سپرد از زین جدا سازد
 لکن لحظه فضایل نفسانی و شئونات پسران او را ازین عمل باز داشت چون یار و دو مرتب

ابراق
 با کس خون نمین
 سن

مراد مضراب
 بسته است که
 تنی است از خنجر
 سن

ذکر سلطنت لهراسب

باب

۲۵

کرد و لهراسب را بر سر تمام او را استقبال نموده معلوم شد که حریفان دیگر نیز همه بر خصم جان
آمده اند چون جسد پسران و کس را بنظر کجینند و رسانیدند و بر اسواق حقوق وی بجا طرا کرده وقت
دست داده حکم کرد تا در تخیل و تکفین وی غایت احترام را مرعی دارند چنانکه فرودسی گوید تحت
و کرد و کلاه در خم که از دند بعد از آن کجیند و فرصت از دست نداده از حیون عبور کرده سمرقند
بجا را با بجزیه تصرف در آورد افراسیاب صلاح در صلح دیده پسر خود شیده را بجهت سرانجام این
مطلب بفرات نزد کجیند و فرستاد ولی چنین نیامد که شیده قابلیت این امر خطیر نداشت پیام
پدر را با غروری هر چه تمامتر او را کرد و بالاخره کجیند در اقبال رزت خویش طلبید و حرکات بی
ادبی شیده بجدی شد که مجال بود کجیند و را از مقابل او باز داشتند لهذا مبارزت مرکب تاخت
و شیده را بنجاک هلاک انداخت چون خبر وحشت از فوت پسر با فراسیاب رسید بمقامت
سارعت نمود لشکر او درین هنگام بجان کوشیده داد مروی داد و ولی چون غرمت تحت
بند و عنایت کرد و با فراسیاب بچاره بعد از آنکه چندی سرگردان بود در کوه سها گرفتار گشته
و پرازد کجیند و بر دند کجیند و حکم کرد که او را از همان شربت که سادش بکنا پراچشاده بود بچند
چندی بر این بر نیاید که کجیند و را غم شد که از تاج و تخت استعفا کند البته اکابر و زبانشان هرگز
را برستم و گذاشت که فعلاً بعد از حکومت این بلاد در خانواده وی باشد و تاج سلطنت بر سر لهراسب
گذاشت لهراسب داد و کیگادس بود کجیند و او را بفرزند می خویش برگزیده بود حکومت خراسان
بلوس داده با وی و فریب بر زبیر کیگادس و صیت تمام در اطاعت لهراسب کیدل باشند و بعد
از آن با بعضی از امراء بیرون رفتند کجیند و رسید که آرامگاه او مستر شده بود بنا بر قول فرودسی
در انجا غایب شد و امر انیکر با وی بود و بلوفان هلاک شدند عمر کجیند و نو و سلطنت شصت
سال بود و او پادشاهی بود و بخیال نیکو و صفات بزرگ ار استه هنوز نام او در ایران با احترام
ذکور است صاحب زینة التواریخ گوید که او فروده بلکه غایب است و در اخبار است که او
پنجه بوده لهراسب اگر چه در مبادی حال جمعی از سلطنت او اکراه داشتند لکن شایع اصلاً
دی و قواعد نیکو که در ترتیب و تربیت ملک و سپاه وضع کرد و طولی نکشید که رقبه ناس را در ترتیب
اطاعت وی آورد و حکام ایران و توران سر بر خط فرمان او نهادند تمام قوم در زرا که بخت

غیر از مال برنی است
و چه شکیان در افتاد
ایرانیان چنین کرد
که در آنجا بود و بعضی
بند از او بخت
شکست کرده و در آن
برین نام خوانده شد
این لفظ در فارسی
چنانچه در سنن است
و زبان بر با ناسی
است و کربسی است
و این ملک به حکم
در جزیره که در قلم
بای تخت ایران بود
وقت حال در آن
که در پست این
جست باشد

معارفت
رو بردن
بشیر زدن
ش

سعدت والی عراق عجم ساخت و فرمان داد تا از جانب مغرب مملکت را بصل و در تاریخ
 طبری مذکور است که رامشگری بجانب بیت المقدس گسیل کرد در آن اوقات یکی از اولاد او سپهر
 در آن بلد حاکم بود چون جنس و رود لشکر ایرانیان شنید اطفاس را متابعت نمود و بجهت معاهده تکیه در
 میان رفت یکی از ایماں بنی اسیر ایل را بطور ضمانت بجانب رامشگر فرستاد لشکر ایران برآ
 نمودند اما هنوز قدری زرقه بودند که خبر رسید که پیوسته دشورش کرده والی خود را بجهت آن مصالحه
 بقتل رسانیدند امیر لشکر این خبر را به بخت نصر آما کرد بخت نصر علی الفور به بیت المقدس تاخت
 شهر را استخر ساخت و قتل و غارت نموده آنچه از شمشیر جان بردند با سیری برد و محقق است که بخت نصر
 مورخان آسیا همان بنا تا و نوز مورخین بود است و سنگ نیست که باین تقریر مؤلفین اسلام
 پیوسته درین باب مشابهتی تمام است لکن قبل از آنکه بتوانیم اعمت و به نتیجه کنیم مقداتی چند هستند که با
 با هم تطبیق داده شود و از این مطلب و مطالب دیگر از همین قسم در باب آینده بحث خواهد شد
 ترجمی که لهراسب بفرزندان کاوس میداد موجب رجحان سپهرا و کتاب گشته در طبع پیرا و دیگران
 کیدل شد و چون بر ترمس رسید بر برف مراد نیا در بجانب مالک روم که بخت بنا بر خبر مشهور حسن
 طلعت کشتاب سبب این شد که کتابیون دختر قیصر جمیع جوانانی را که بچشم پادشاه در زیر قصر او جمعی
 ناکر که امرای پسند و بشوهری اختیار کند ملاحظه نماید شناخته ناریجی که علامت انتخاب بود بجانب
 کشتاب انداخت پادشاه از دانات طبع دختر تعجب آمده چون این رسم مملکت شده بود لایق
 تن در داد ولی از همان ساعت این رسم را موقوف و دختر را از سر امرای سلطنت بیرون کرد
 راوی همین فسانه مندر دوسی گوید که بعد ازین مقدمه قیصر گفت دو دختر دیگر خود را نخواهم داد مگر
 بیکه بشیره از دهانیکه در آن اوقات در مملکت حسرابی میکرد و نکند که دو نفر از امرای عاشق آن
 دو دختر لکن بجان خود عاشق تر بودند چون این کیفیت شنیدند از کتاب که آوازه شہامت او
 با طرف رسیده بود است و جستند کتاب آن دو جوان را کشته و آن دو عاشق و نخبه این
 کار را برخ و بسته بوصول رسیدند بعد از چندی قیصر از حقیقت حال آگاه شد کشتاب با خود
 و پوزش نموده سپهسالاری سپاه را بادی تفویض کرد صیت شہامت و شجاعت کشتاب فته
 زقه باریان رسید لهراسب را حرکت لشکر دشمن سپه داری سپه خود موجب و هشت کرده لشکر کا

اصحاب
 با کسر و سکون
 اطلاع دادن خبر
 شش
 بکسوف و فوج
 با و تشدید

ذکر سلطنت لهراسب

باب

۲۷

ببوداری سپرد و دیگر خود زریجیان کشتاب بگیل کرد و تاج سلطنت را مصحوب وی ساخت و دست
 کرد که هر جا با برادر لقاقت کند آن تاج را بر سر وی نهد چون تعارب فیمن دست و پا
 کشتاب بدون تامل بار و وی برادر شتافت و مردم اردو چون از آمدن او خبر دادند
 با سر و تمام استقبال نموده بروی سلطنت سلام کردند زریج نیز بجزب زبان پدر پیوست
 شاهی بر تارک وی نمخاوه بر آئین لوک عجم تخت ویرانما زبرد کشتاب نامه بقیصر نوشته
 است دعای حضور وی کرده قیصر آمده و امان خود را با پادشاه بالاستقلال ایران یافت بعد از
 معاهدتی باین طبعین مقرر شده کشتاب با کتاوین با ایران شتافته چاکر خاص با اخصاص
 کشت لهراسب ویرا دیعهد خود خوانده پس از چندی ممام پادشاهی را با و حواله نموده خود
 گوشه عبادت گزید مورخین ایران برانند که ایام سلطنت لهراسب صد و بیست سال بود
 شدت پادشاهی کشتاب بیشتر بجهت آنست که در ایام او پارسیان دین زردشت یعنی
 ذهب آتش پرستی اختیار کردند زردشت را که مخترع این کیش است پهلو بیان سپهر و نهند
 و سلین طاروش خوانند پارسیان را دعوی آنست که شخصی بود مصنف صحیح کلمات لغت
 و سلین را عقیدت اینکه او منجمی بود ماهی و شیطان او را فریب داد تا آنکه ذهب
 الحاد نمود فرودسی گوید شیطان از میان آتش با او حرف زد و اتفاق است برای که او در
 زمان کشتاب بود و کشتاب دین او را اجتناب کرد و در جرایم حکام و اعلای اعلام نیست
 وی جدید بلع مبذول داشت چنانچه در اطراف ممالک خویش فرمود تا آنکه با با کردند و مردم را
 بر عقیدین آتش اجبار نمود و در زنیة التواریخ مسطور است که اول اسمند یا پسر کشتاب
 بدین دین در آمده پدر را نیند و عورت نمود و براه آورد مسقط الراس زردشت شکر
 از بلا و آذین بجان است و بطور این ذهب ابتدا در انجا شده در جمیع ممالک ایران شیوع یافت
 متقول است که پادشاه سمرمود تا دوازده هزار پوست کا در او باغی نموده احکام دین
 جدید را بران نکاشتند و یکی از دمنه های اصطرخ فارس بود بعیت نهادند و مردم پاک
 اعتقاد بجا طفت آن بگاشتمند دست کفار و مردم فاسد العقیده را از نانو دور دارند
 چون اینخبر با رجاس پادشاه توران رسید نامه بکشتاب نوشته او را بر خطای خویش متنبه

فقیهین
 تشنه فتنه است
 که بیی حاجت بران
 و کرده لشکر باشد
 ش

الحاد
 بدینی و از راه
 حق پرکشتن
 ش

ذکر سلطنت کتاب

جلد اول

ساخت و نصیحت کرد تا بکش آبا و اجداد خود رجوع نماید و آلا آموده خجک باشد کتاب این
 کتب غضبناک شده خجک شروع شد در معرکه اول زرد برادر کتاب بدست بد زلفش سپر
 ارجاسب جا زد لکن بد زلفش شمشیر بضر بشمشیر اسفندیار سپر کتاب بر خاک پراک افتاد با لاله
 لشکر ارجاسب شکست فاحش خورده مملکت خود گرفتند چندی بعد ازین محاربه جلای
 کتاب اسفندیار را بران داشت که کردن از اطاعت بچده که کس استقلال فرد گوشت بود
 از آنک بدتی باز چنین نماید که بدر بار رجوع نموده معید شد به سنوز خبر جن اسفندیار تورا ن رسید
 بود که با دشوار آن مملکت ارجاسب لشکر ابران کشیده کتاب را شکست داده و خرد او را به
 اهری برد کتاب از هند جا ایوس اسفندیار را از جنس بیرون آورده اسالت نمود و گفت
 اگر او در استخلاص خواهر خود که شد تاج و تخت را با او و اگر ارد هفت بار قبول ننماید با لشکر
 متوجه رومین در که پای تخت ارجاسب بود گفت گویند که از پنج بان شهره راه بود یکی بسافت
 چهار ماه و دیگر دو ماه و دیگر شش یا هفت روز لکن این راه هم صاحب زین القوارح گوید و شتی بود
 چنان بی آب و ملف شخون از جا نوزان درنده و حیات کشنده چنانکه بچکس خیال مسافت از راه
 راز بستنی اسفندیار عزم کرد که ازین راه سالک مستعمل مقصود کرد و صحبت نفران مردان
 کار دیده انتخاب نموده باقی لشکر را سباب و اثاث را به بیوتن برادر خود سپرده او را فرماندهی از
 راه یک دو ماه مسافت است متوجه رومین در شدند و همچین نصیحت کرد که چون بسای تخت دشمن
 شوند فقط علامت آتش باشند و بجز دیدن آتشی افزوخته یورش بشهر برد اسفندیار بصفت
 نفران ابران خود در زمانی تجار بر آمده و اشپامی نصیه و امته فرادان همراه برده آشته از دولت گو
 سلامت که نرفته بی آنکه کسی بمان بد در حق ایشان برود و در رومین در کشند و در افواه از خشتند
 که یکی از تجار متمول باجمعی از دوستان خود از ظلم کتاب که بحجه پناه باین ملک آورده است
 رفته رفته چنانکه مقصود بود و خبر مسموع ارجاسب گشته اسفندیار را طلب کرد و اما مال التجاره او را ملاحظه کند
 اسفندیار بلباس تبدیل نزد ارجاسب رفته چند جوهر قیمتی برسم پیکش گذا زنده از رعایت و سخا
 باو شاه مستطرد گشت با بچه بیچه کانی با ایشان برده نشد ناشی که در روز آن لشکر ابران در
 مقابل شمشیر رسیدند و اسفندیار علامت مقرر را نمود لشکر از بیرون علی الغرض کله برود نهید

سختی
 اسفندیار
 که بی
 حسرت
 باقی
 است

ذکر سلطنت کتائب

باب

۲۹

با یاران خود غفلتاً بر سر ارجاب تاخست او را با برادران می عرضه شمشیر ساخت و خواهر خویش را
با تخت ارجاب و عنایت وافرند پذیرفتند و حکومت تو را بر او می نیک سیرت که از
اولاد اغریث بود بخشید صاحب زینة التواریخ گوید که اولاد اغریث تا زمان اسکندر در
آن مملکت حکومت داشتند اخبار مختلفه در باب کارهای اسفندیار دارد و است بنا بر قول
فردوسی بعد از آنکه جنک اول با ارجاب بشماست اسفندیار بنوع خوش انجام یافت کتائب
ریاست بخبر باد و آنگذاشت و حکم او را بر حبیب ممالک ایران نافذ داشت این ترقی سبب شد که کتائب
او فرصت یافته بر نفس کتائب رسانیدند که اسفندیار قصد جان او دارد و بنا برین کتائب
با صغر طلبید و تجرد و رود او را در یکی از قلاع آذربایجان مقید ساخت اینجمنی باعث مناعت
علمای نیت و اعیان دولت بلکه باعث حسرت پادشاه توران شد که دیگر باره لشکر با برین
کشیده بلاد خراسان را تاراج نمود و نیز اگر قه زرشکیان را قتل عام کرد و کتائب نیز درین
بسنگامه هدف تیر تقدیر گشت و زردشت قبل ازین فتنه بچند ماه مرده بود و درفش کاویان
که از زمانی در بارز سنجی دولت بود دست دشمن افتاده بتوران برده شد کتائب را چون
این اخبار موخوش استماع افتاد لشکری کران جمع آوری نموده در ابتدا اطنسهر قرین حال او
شد و نارد و همچون هر میت ما را تعاقب کرد لکن در این اثنا لشکری دیگر بدو دشمن رسیده کار
دازدن گشت کتائب نیز میت یافته تینه سپاهش عرضه شمشیر گشته تینه دیگر با شکل تمام بخراسان
رسیدند کتائب چون حال بدینوال دید داشت که از مرد اسفندیار چاره نیست و زیر خویش
جا ماسب را که از غایت استهوار از تعریف مستغنی است نیز او سپر فرستاده اسفندیار را در
باره بر سر رضا آورد تا اعمال سابقه بدر ابر طاق سنیان نهاده با تمام مملکت دولت گشت
و هم فردوسی گوید که اسفندیار بشیر تهمینه تعصبی که در وین زردشت داشت این کار اختیار کرد
و در عزای با اعدای نیت غایت جهد مبذول داشت بعد از که نشستن از مستخوان چنانچه در شاهنامه
مسطور است و اظهار هجاء در بهانه که رسم نیز از آن بزرگتر کاری کرده بود بدوین در رسیده
ضمم را در میدان شکست ارجاب را گشت و پای تخت او را تصرف آورد غالب امالی را بخت
که زاننده دو خواهر خود را از قید اسارت ربانی داد و درفش کاویان را که سنجی دولت بود

ذکر سلطنت کتاب

جلد اول

خیمک دشمنان بسروان آورد و هم فردوسی گوید که اسفندیار هندوستان و عربستان
 و دیار مغرب را فتح کرد لکن کیفیت فتوحات فرج پوره را نمی نویسد در یکی از کتب فارسی که
 اسفندیار نامه گویند افسانه طویلی در باب کارهای اسفندیار در بلاد مغرب نوشته اند با جمله
 بعد از انجام تو قایح مذکور به بویه سلطنت نظر و مدتی در بود کشتاب چون نینجا است تاج از سر و
 پای از تخت برگیر و بهانه دیگر آغاز کرده اسفندیار را گفت من شرم همیدارم از اینکه مملکت بدون
 استحکام و سلطنتی مستانزاع فیه تو تسلیم کنم رستم و خانواده او سر از اطاعت بچیده و مملکت
 میزند انتقامت نیز باید مقهور شوند اگر فرزندان این کار را انجام دهی دست بر گاه آورد
 یاداش آن مملکتی وسیع و بلا منازع خواهد بود اسفندیار در ابتدا از طلبها را میطلب بهر
 احترام با گراه قبول کرد و قایح عدیده که پیش از جنگ با این اسفندیار رستم واقعه
 طویلی دارد لکن همه دلالت دارد بر بیجاغت و جوار فردی طرفین اسفندیار با بیجاغت هر چه تا
 درخواست کرد که رستم دست بر بندد و او را آماج برای فرمان بردار کرده باشد لکن رستم
 گفت تاج هر فرمان دیگر رستم آه دست بر بندد او را که در دو مان با ننگت جنگ
 شروع شد چند نفر از سرداران منظم از طرفین کشته شدند اسفندیار با رستم معامله کرده رستم ز خوار
 از سر که بسروان رفت روز دیگر بر اجبت نمود و منقولست که تیر می و دو شعبه ساخته بود تا بر چشم
 اسفندیار زدن زیرا که اسلحه بر بدن او کار میسوزد و جمال داده و بجهت اینکه سر تا پا مسلح بود پیش از آنکه رستم
 در جنگ دوم شروع کند جمیع دولت خود را بر اسفندیار عرضه کرده انهار اطاعت نمود لکن
 اسفندیار بجز لقب سبقت دست او در بردن نزد کشتاب بجز دیگر راضی نمی شد لاجنگ شروع شد
 حربی صعب دست داد تا اینکه رستم تیر که بجهت همین مطلب مستعد کرده بود بسروان کشید
 چشمانی اسفندیار را هدف ساخته کیلبارگی دیده از دنیا برفت هم آورد بالای سر و سببی
 چون تیر در گاه سر اسفندیار جای گرفت دو دانه او را در شش برآمده گفت انجام تا میرد خدا
 من جز این نخواهد بود گفت این در وقت از تنش جان پاک پیش از آنکه دم فرو کند پسر خود
 بمن را برستم سپرده تبریت او وصیت نمود پیشون بر او را گفتند یارانش او را برداشته با جمیع لشکر
 سیاه پوشیده روی سلج نماند کتاب از سر و ته آب بر خویش پشان کشته بقیه عمر در انوس ماند

بوی سلطنت
 قایح
 مملکت

خیمک
 دشمنان
 بسروان

ذکر سلطنت بهمن

باب

پیش از آنکه دست اجل گریبان جانش کبیر و بهمن را طلبیده و ولایت عهد خویش با او گذشت
 ذهاب آتش پرستی در عهد گشاسب رواجی تمام یافت و چنین بنیاد که بهمن واقعه سبب شدت او
 در تاریخ قدما شده است و الاسب و دیگر نباید داشته باشد بنا بر مورخین ایران ایام سلطنت او
 شصت سال بود بعد از آنکه گشاسب با سلاف خویش پیوست بهمن نواده او که معروف با برهبر
 دراز دست است برجای او نشست و بهمن پادشاهی بود مشهور بکجکمت بحجت وضع توانی که
 در مملکت نمود کونید توسط جاسوسان بر نیکت و بد اعمال خویش استحصار یافته بکافات و پادشاه
 هر یک گای مننی قیام نمودی و در هر سال که خدایان در پیش سفیدان زرتاع و فلاصین گفت
 بدرگاه او حاضر آمدند او در استغفار از اخبار استقصا فرمودی و بدین سبب بر گاهی حالات و
 مجاری امور رعیت سپاه واقف گشتی در او ایل سلطنت این پادشاه رستم مجلیه برادرش
 از پامی درآمد و چون آئینبر به بهمن رسید علی الفور با لشکری کران بسیتان تاخت در
 زینة التواریخ مسطور است که فرامر ز سپهر رستم و بانو کشب دختر رستم استعدا و حرب نموده با دیا
 مصاف دادند بهمن غالب آمد فرودسی گوید بهمن زال را در قفس آهنین محبوس ساخت ^{آذربایجان}
 سپهر امر ز اظهار طعنان نموده در سیتان علم استقلال برافراشت و اگر بر فرودسی بتوان
 اعلم و کرد بهمن را او با تمام پدر گشت این قول موافق قول سایر مصنفین نیست زیرا که معتقد است
 که سبب حرکت بهمن بسیتان انتقام خون پدر بود در زینة التواریخ مسطور است که رستم قبل از
 این واقعه زندگانیرا بدو نموده بود و تاریخ طبری مذکور است که مالک اطراف مغرب در عین
 مفتوح شد و بهمن پس بخت نصر را بجهت فتن و مجزوری اعدایهاسی پدرا از حکومت با بل مغزول
 و کورش را بجای او مضروب ساخت و سلطنت او یهودان در رفاه بود و در زمان بقند
 تا هر که از این قوم خود بجلومت خستیار کنند و هم در آن تاریخ گوید که این الطاف در حق یهودان
 بجهت آن بود که زن پادشاه ازین طایفه بود بنا بر مصنفین ایرانی ایام سلطنت او صد و دوازده
 سال است بهمن چون تخت را بر تخت و خاک را بر کاخ خستیار کرد و خترادهای برجای نشست
 و چون همای بر تخت برآمد از پدر آستین بود و بسبب شرمی که داشت خواست استیطلب پوشیده و بنا
 لهذا چون طفل متولد شد کسی داد او در اعتسلی رساند لکن جان طفل بقدرت الهی محفوظ ماند و مادر

استقصا
 با کسر و قاف و ج
 موهنات جزای
 رسیدن
 س

ذکر سلطنت و ارای اول

جلد اول

ارای اول

او وقتی اورا شناخت که بخت و بهادر بی او را بر تبه امارت رسانیده بود و همای عهد ازین مقدمه
 آج و تحت را باو گذاشته خود منزوی شد تا نام سلطنتش را چهل سال نوشته اند که نیکو چهل مناری
 که در اصطخر فارس است از بناهای اوست چنگهای عدیده که در عهد و ارای اول اتفاق افتاد
 سبب است یازده دست از انجمله جنگی که با فلیب پادشاه مقدونیه که ایرانیان اورا فلیوس
 رومی گویند واقع شد و بنا بر قول ایشان اگر چه در آغاز فیسر دوزی شامل حال نشد لکن انجام بخیر
 بود و بقول و محنت که بنای افنا نداشت که بسبب غرور دلتی نسبت به نسب اسکندر میدهند
 و زعم ایشان است که بالاحسنه کار بر فلیب چنان تنگ گشت که راضی شد بدان فخر بردارد
 که درون خزانه هر ساله هزار مینه طلا تا خود را از ورطه بلاک خلاصی بخشد و بنا بر همین قول فخر
 را در وقتیکه حاضر بود و در ارس فرستاد اسباب عدیده برای مراجعت دختر نوشته اند سوس
 امینت که بجهت بد بونی دهن او بود و ارای اول دو اوزه سال سلطنت کرده و اراب جرد که
 قریب صد و پنجاه میل مسافت نسبت شرقی شیراز و قسمت از بناهای اوست شهر فرورد
 اگر چه از مسموری سابق افتاده است اما بسنوز نکتة فراوان دارد و اراب ثانی را گویند
 برخلاف پدر سیرتی ذمیم و خلقی ناقص داشت حرکات ناشایست و حکومت نامرضی او باعث
 فرزدی اسکندر شد لکن امالی ایران همیشه بر یک طبیعت بوده اند هیچ عجب نیست که وقتی که
 حرمت خود را غرور وارند هر قصه که سر مندی ملک از دست داد نشان را کم کند هر قدر
 عدیم الاحتمال باشد خواهند تر کشید و همین طبیعت سبب افنا نهایت که نسبت به نسب اسکندر
 میکنند پس و ارای اول بوده خود ایرانیان مدد کردند و نیکوئی که حتی او بود از جنگ برادرزاده لایق خود
 برودن آورد و جمعی از مورخین معتبر ایران این افنا را کرده قبول دارند که اسکندر پسر فلیوس
 و گویند که جنگ در بامین و در مملکت بجهت این واقع شد که اسکندر خراج مقرر کرد هزار مینه طلا بود و گفته
 و در جواب ایچی که بطلب آن آمده بود گفت مرغی که آن مینه ما را میکند در جهان دیگر بردار کرد
 و ارا سفرد دیگر فرستاده مصحوب او کوئی و صور لسانی و همیانی که نموده با منغی که اسکندر هنوز
 جانست مناسب بحال او است که کوی و چوگان باز زد و کیسه کجند که به از عدد بسیار لشکر ایران
 بود اسکندر چوگان زار دست گرفته با فرستاده گفت این علامت اقتدار من است که با آن گره

اراب ثانی

صورت لجان
 مهرب چو سلطان آ
 که همان چو لکان
 باشد یعنی محاسب
 سیرک و جینه که
 بدان کوی ازین
 ش

ذکر سلطنت و ارباب

باب

مملکت پادشاه تراخو جسم زود و حکم داد تا مرغی حاضر سازند و گفت این مرغ بزودی بشما خواهد بود
 که لشکر بسیار او بچ نوع لقمه لشکر من خواهد شد مرغ علی انور دانه‌ها را بر چیده اسکندر خطی بر رسول داد
 و گفت آنچه دیده و شنیده به پادشاه خود بگوید و آن منظر را با او بدید و بگوید که از ترس آن سستوار نمی
 بلای که متوجه است استنباط نماید ازین گونه پندار میان سلاطین آسیا غریب نیست با جمله
 اسکندر چندی مشغول تیغز بلاوی بود که در یونان سر از رقیبه اطاعت او بچیده بودند و بدید
 از آن لشکر با بران کشید لکن تقصیل مجاریات قبل از جنگی که در آن دارا گشته شد از مورخین ایران
 بسیار که مقتولت خبر مفصلی نیکویند بجز همینکه دارا در جنگ اول مقتول گشت و در اخبار ارتقا
 جنگ نیز غالباً ذکر قایمی را میکند که مربوط بقوت دارا و رفتار اسکندر راست در آن مقام بنا
 بر قول ایشان در هسنگا میکه تنو حرب کرم بود و در نظر اسپاهیان دارا او را گشته و بجهت جانزه بگذ
 اسکندر شتافتند اسکندر چون خبر شد با لاین دارا شتافته او را در سگرات موت دید اسکندر از
 اسب پیاده شد و سر دارا را بر زانو نهاد و دارا چشم کشود و گفت دنیا را هزار در دست
 دانی و دنیا را علی الاقبال ازین در با دخول دست اسکندر سوگند یاد کرد که بر چنین امری
 نبود و ارا چون گفتار اسکندر را شنید از وی درخواست نمود که کشندگان او را قصاص نماید
 مرد اجنبی را بر ایران نگار و در دوشنگ دختر او را در جاله از دواج آرد و بعد از تقدیم و صبا
 نفس آسزین کشید حید او را بشک و عنبر میامودند در جامه زرین بچیده در تابوتی بر رخ
 نهادند و با حرام تمام نعش او را بجانب دهنش بردند بعد از اسم تفریت قاطان و ارا را بصفا
 رسانیدند اسکندر در صایای او را همول داشته و دشتک دختر او را در جاله از دواج آورد
 ارا را بسبب او روی داد داشت لکن چنین نباید که این حکومت برقرار نماید زیرا که اسکندر را با مملکت
 کلی بران داشت که مملکت را بر نو دیات مستقله تقسیم نمود چون افسانانیکه االی ایران در باب
 نژاد اسکندر تراشیده اند باید بطوری رد بشود نمی توان گفت اسکندر یکی از سلسله کیان است ازین
 سلسله نه سلطنت نموده اند از ایشان دارای ثانی بود و این نیز بدیهی است که اخبار که
 از تاریخ این ملقه در دست است استرضای خاطر نمیکند شک هم نیست که نام جمعی از نوک از میان
 رفته است و ازین سبب در طول حکومت بعضی و در ذکر مجاریات بعضی دیگر غایت مبانه شده است

ما بین سلاطین بود
 هم این قسم جواب
 سوال کرده است
 س

ذکر سلطنت اسکندر

جلد اول

لکن با اینمه در میان افسانه‌ها نیز ازین اوقات ذکر شده است و قایمیکه قابل ملاحظه و حفظ باشد
بایست میشود ولی بعد از آنکه بدقت مقابله با مین اخبار مستوفی و تواریخ معلول اولیه
عالم نموده کشف حقیقت شود و کثافات معدیه را ریخته زرها لیس بدست آورده شود

باب پنجم در نقل احوال مورخان ایران در اسکندر رومی و سلاطینش که بعد از او در ایران سلطنت کردند

اخبار مختلفه که از مؤلفین ایران در باب نژاد اسکندر و معاطله او با دارا و اردشیر در باب پیش
گذشت خبری است دیگر که در تواریخ ایشان مبطور است قابل ملاحظه است گویند که فلیب پادشاه
مقدونیه کشته شد و قاتل او فلوس نام شخصی بود که بزوجه او مادر اسکندر عاشق بود و در آن اوقات
چندی قبل ازین وقت اسکندر بحرب پسر فلوس و تسخیر شهر را بر کس بر نرفته بود اتفاقاً در چهار روز
که این واقعه اتفاق افتاد اسکندر مراجعت نموده قاتل پدر را بقصاص رسانید و بنا برین فلیب زنده بود
تا وقتیکه داشت که پسرش انتقام او را کشید پس وزیر خود ارسلو و سایر امراء ایمان ملک را طلبید
با طاعت اسکندر آمدند و اسکندر چون از تجویز و تدفین پدر فارغ شد انجمنی ساخته صنادید و اقوام
را جمع کرده ایشان را مخاطب ساخت و گفت پادشاه شمار روز با خبر رسید مرا بیسوجه حق
حکومت بر شماست من خود ماندم و یکم نام و در هر کار که پیش کرم محتاج بعبادت شما خواهم بود و هر
من است که نصیحت مرا استبول نموده پادشاهی اختیار کنید تا او را در نعمات شما موقوف برای
رزین و حسن و پیش من می باشد و بجز او دستور کل باشید که عالمی عباد او است استغوث الحکمه گفتند
که اذر زتر استبول و ترا پادشاهی اختیار کردیم بعد از او ای این کلمات بر خاسته تاج بر سر او
گذاشتند در زینه اتواریخ منقول است که بعد از آنکه ملک بر اسکندر قرار گرفت اول نفع بعضی از بلاد
یونان پرداخته بعد از آن بسپاهی کران عزیمت تسخیر ایران نمود گویند که بعد از فتح این مملکت
بجانب هندوستان رفت و در آن ملک با کید که یکی از سلاطین آنجا بود اتفاقاً مقابله نمود
رسولی بجانب او فرستاد او را با طاعت و گذاردن جشن و دعوت نمود کید قبول این معنی نمود
گفت اگر اسکندر قبول نماید و ختری خوبصورت دارم با جامی از نیک قطعه یا قوت و غلبه و فیونی و نیش

صنادید
جمع صندید بزرگان
مستوفی را گویند
من

ذکر سلطنت اسکندر

باب

پیش و طبیبی هنرمند پیش نمایم اسکندر قبول نموده دست در آغوش دختر کرد که نیک عشق دختر چنان بر او پناه و حجاب کشای قلبه کرد که دست از ملک پدر برداشت
 جنگ دیگر او با فور بود که اورا شکست داده قتل رسانید بعد از آن بطرف چین لشکر کشید خاقان
 چین تاب مقاومت در خویش نماند تبدیل لباس نموده بارودی یونانیان شتافت اورا شناخته
 بنظر اسکندر رسانید اسکندر پرسید چگونه جزایرت بر اقدام چنین عملی نمودی خاقان در جواب گفت
 خواستم که تو لشکر ترا بسیم از جنه خود بی نداشتیم چه میدانستم مورث هر اسکنده نیستیم و اگر او را
 کبدر رعیت من بر فور دیگر بر ایاد شاهی خواهند برداشت لکن ازین بابت خوبی نبود زیرا که یقین است بر کبدر
 پشاه آن دوستی است اعراض نخواهی کرد اسکندر از این تلقی موافق مزاج افتاده با خاقان چین صحبت
 کرد با این طور که خاقان سراج گذار و تا اسکندر متعرض ملک او نشود خاقان با پی تحت خود نیست
 تا نتیجه صحبت اسکندر نماید روز سوم رحمت کرد با لشکر که غبار آن حسبه از مد و بشمار آن رسید
 اسکندر بر فدر خاقان و توف یافته حکم کرد تا لشکرش مستعد قال شوند چون تعال صغین رود او
 خاقان با وزیر خویش پیاده بجانب اسکندر شتافت اسکندر از سبب نقص میاق پرسید خاقان
 گفت ما شاکر خلافت نمایم لکن خواستم تا لشکر خود را بتو بنمایم تا بدانی که مصالحت از سبب محراز
 جنگ بود بلکه لایحه جبرام فلیکه نموده متابعت تو خستیم اگر دم اسکندر را این گفتار پسندد
 در امور و اعلا و ساخت و خراج از وی باز گرفت خاقان رخصت طلبید و طلا آلات و جوهر
 بسیار و زینهای بسیار برسم پیشکش کند مانند منجان گفته بودند که فوت اسکندر در جانی واقع شود که چین
 اینین و آسمان زمین باشد وقتیکه اسکندر از فتح بلا و خسته شد بجانب یونان میرفت روزی در
 رعافانی عارض گشت یکی از سرداران که نزدیک بود زره خود را فرسش کرده سپر زین بالای سر
 او گرفت تا از تاب آفتاب محفوظ ماند چون اسکن در آن حالت را دید گفت قول مجتنب صورت وقوع
 یافت و مرا با بد رخت سفر آخرت بست درین که روز جوانی بسرا آمد پس با در نامه نوشت که من
 بزودی روی زمین رازها کرده در تعداد اموات محبوب خواهم بود و هم در آن نامه از ما دور و رخت
 کرد که طلا میگردم در تغزیت او هست باید کبانی دهند که مصاب زانه نمیده و از ایشان غریزی فاشته
 باشد چون ما در خواست وصیت اورا معمول وار و کسی را نیافت که بروی مصیبتی دار و یا غریزی از او

رعاف غ
 باضم خوبی که از دنیا
 برآه بسنی بیرون
 سن

از اسناد قدیم
شش

مغفود ننده باشد اینصورت چنانچه خواهش اسکندر بود و باید تسلی او گشت چه میدانست که عموم بی نوع
ایشانرا از مصائب برده است بزعم مورخان ایران اسکندر در یکی از شهرهای گرجستان روزش
با خمر سید و بعضی در بابل نوشته اند سی و شش سال عمر و دوازده سال سلطنت کرد و شش سال
پیش از آنکه ایران و شش سال بعد از آن قیصر علی ای حال جسد او را محسوس ساخته بویان فرستاد و
مورخان ایران که راوی اخبار سلاطین اند تقریبی که عادی حلاق ایشان بشد کتبه دارند اما در نقل اول
و ذکر کمالات ایشان هر قیصر پیش گرفته اند که مانند تحریرات دستس و تحقیقات عمیق مورخان فرنگستان
شعر بر نکات حال و کاشف از سر اژنیات آنها است حکایاتی چند ازین پادشاه گیتی ستان
صنبط کرده اند بعضی از آنها قابل ملاحظه است زیرا که ازین حکایات معلوم میشود که الهی ایران چه قدر
استنا حکمت و علم و همت او دارند در زین التواریخ مسطور است که روزی یکی از سرداران و سمن
دست تیره بنبر داد آورد و ذاکندر فرمود او را با کشتندگی از خضار گفت اگر من تو بودم چگونه
مروت در حق این مرد می کردم اسکندر گفت چون من تو شیم او را معفو کردم پس گفت من شهنشان
خود را معفو میکنم ازین جهت که من در افسار مرد شست نه در اجرای سیاست و بعد از آن کتاب
نقل است که یکی از صاحبان را از عمل خود معزول و بشغل و ده آن منصوب ساخت و بعد از چند
از او پرسید که با این مثل تازه چه نوع میگذرانند گفت مضرب سبب اعتبار مرد نیست بلکه مرد
سبب اعتبار مضرب است بیسبب عملی نیست که در اجرای لوازم آن حکمت و صلاحیت در کار
باشد پادشاه هر این جواب مقبول افتاده همان منصب اول را با او باز داد صاحب کتاب
ذکور گوید از اسکندر پرسیدند که چگونه توانست با وجود جوانی در مدتی تسلی ممالک وسیع را مفتوح نماید
و نامی نزرنگ در عالم هند گفت با دشمنان چنان سلوک نمودم که ایشانرا مجبور بدوستی خود ساختم و
با دشمنان نوعی ثبات در زیدم در حمایت خاطر کردم که ایشان را با خویش بسته نمودم
و همچنین از او پرسیدند چرا احترام استاد پیش از پدر میکنی گفت پدر مرا از آسمان زمین آورد و بعد از
استاد از زمین آسمان میروم و هم او گوید که اسکندر در غضبش شدید بود و همیشه اجاب خود را از نگاه
تکلم با لثوک در هنگام غضب جسنبر میداد و میگفت که سلاطین مانند دریا هستند که در آرامی حطرا
نموده با تند از وقتیکه در طوفان بشد مع قصه شرح حال اسکندر چنانکه از مورخین شرق نقلست

ذکر سلطنت اسکندر

باب

۳۷

سخنی که قابل اعتبار باشد کم دارد و جالبانیکه با مورخین یونان موافقت دارد بسیار کم ذکر شده است
 اما آنچه ایرانیان باین حقیقتی این پادشاه میدانند در اینجا ذکر میشود که تا بهای بسیار دارند در نظم و اثر شگون
 بر مجاری کارهای اسکندر در بر وجهی که بنا را خود ایرانیان سینه افشانده میدانند و تاریخ این ایام ایران
 خود چنانست که احسبت ساج بخواند آن فاشانه نیست گویند اسکندر در اسپری بود اسکندر و س نام دلی و قلم
 مقام در گشت و در خدمت ارسطو طالیس تحصیل علوم پرداخت در تاریخ منتخب گوید که اسکندر قبل از
 فوت خود ممالک ایران را با برانیکه برانداخته و غارت کرده بود تقسیم نمود و آنچه از ایشان گرفته
 بود باز داد و فرمود تا هر که ام مقداری معین لشکر بکند هر چند که بیدارین کار را بصواب در ارسطو کرد
 و گفت این امر اسوخی تمام در مزاج اهل ایران دارند نمی توان ایشان را از ان منع کرد و گشتن ایشان
 نیز مقتضی عدالت نیست پس ایشان را بنوعی باید مشغول داشت که تا رعیت باشند سودی دهند
 و اگر دشمن شوند زیانی نتوانند کرد لکن این امر بعد از فوت اسکندر سر از اطاعت جانشینان او پیچیدند
 و با بن خود اتفاق نموده نوع دولت جمهوری فراهم آوردند و اگر چه هر یک با استقلال حکومتی داشتند
 ولی قواعدی وضع کردند که در بعضی اوقات سبب اتحاد ایشان میشد اینجالت با تغییرات مختلفه زیاده
 از سیصد سال بعد از فوت اسکندر در ایران باقی بود مورخین یونان گویند که ایران بعد از فوت اسکندر بیست
 یکی از سرداران مستبر او که سلیوکوس نام داشت افتاد و او نام سیکا تور یعنی فاتح بر خود نهاد و بدین
 نام سینه دست یافت بعد از ایتو کوس سوز بر جای داشت و او را نیز ایتو کوس تویس طای
 نشین گشت در عهد این پادشاه یکی از امرای حسدرا بگذارد که ارساسین نام داشت خروج کرده
 اکا توکلس را که از جانب ایتو کوس فرمانفرمای ایران بود بگشت و علم استقلال برافراشت و او را
 بر مورخین یونان سرسلسله ارساسین است که در پارثیا سلطنت کرده اند و نسب این سلسله را مورخین
 ایران تا شگ می دهند او از نژاد سلاطین قدیم ایرانست صاحب زنیه التواریخ گوید که ایرانیان را گفت
 که چون دارا گشت خورده قتل رسید هم من درفش کاویانی را از میان بدر برده پنهان ساخت
 و حال آن درفش نزد من است و بدین سبب ایرانیان با او یار شدند و بعد از آنکه براه کا توکلس
 کرده او را بگشت و پایی تخت خود را بر می مقرر نمود پیغام بجمام ممالک فرستاد و ایشان را بگفت
 کرد که با او بجزب او لا سلیوکوس موافقت کنند و گفت اگر بر مردان فایز شدم از شما خارج نخواهم

۱ صاحب زنیه التواریخ
 در اراکس غناید
 سن

جلداول وگرسلطنت اشکانیان

خواست فقط باسم رئیس بودن برهماقاعت میکنم و مقصود من ازین اتفاق آنست که هر یک در حکومت خود مستقل بوده ایران نیز از چنگ حکام اجانب ربانی باید انست ابتدای تاریخ ملوک طوائف و چون امالی ایران از قواعد حکومت ملوک آزادی بخیر بوده و هستند لاشکب مقصود از این لفظ آنست که معاهده با من امرای کوچکیکه ملوک در میان ایشان منقسم بوده است بجا کنانجا که درین اوقات از محسورین ایشان در دست است همه مجبور و مختلف اند و ظاهر است که اسبابیکه از ان روایت صحیح بنویسند نذرند و وقت هم چنان ابتدای تاریخ حقیقی ایشان بزرگ است که قبول وضع افغانه نمیکند و با این سبب تاریخ اشکانیان و اشکانیان را که او عالمیکند چیزی بیش از قدرت نامانیت و بالنسبه بهین نامها و تاریخ سلطنت هر یک هم غالباً دو مصنف با هم متفق نیستند اشکان اول در زنیته التواریخ گوید با پزوه سال و خوانند امیر غیاث الدین بن بهام بخلاف حبیب السیر گوید ده سال سلطنت کرد و بعضی از مؤلفین نسبت شکست و هراستویک کالینکوس پادشاه شام را با شک اول و دیگران با شک دوم سپردند و بعد از آنکه شکست یافتی شاپور برادر وی منبر باز داشت و بعد از محاربه طولی با ایتو کوس بزرگ و کمر شکست خورد مصاحبه نمود و در ان معاهده ت حقی از ان پادشاه بر ممالک پارسیا و سیرکانیا که ما زندان باشند بجا شد بعد از فوت شاپور چنین فیما بد که دو بیت سال از تاریخ ایران کم شده است زیرا که میگویند جانشین او بهرام گو در ز بود و اگر این پادشاه همانست که مورخین مغرب گویند ترنس میانند و دلیل قوی است که همان باشد سنده معتبر در دست است که او پادشاه سیم سلسله دوم آریاسات داد بود که انتقام خون کچی را از بنی اسپر ایل کشید مصنفین ایران بر آنند که بعد از گو در ز پسرش بلاش بر سر ری امارت جایی گزید و بعد از او هر مزد پس از هر مزد برادرش ترسی و پس از فوت او یکی از برادرانش که فیروز نام داشت صاحب سر ری گشت و حشر و بعد از فیروز بر تخت برآمد و با امپراطور روم که تراجان نام داشت حرب نمود و در ان جنگ شکست بروی افتاد و نگاه او در این نیند تصرف و شمن درآمد لکن بعد از فوت تراجان با اوریان که وارث تاج و تخت بود مصاحبه نمود و ممالک خود را دوباره بچنگ آورد کونید که بعد از حشر و بلاش و بعد از او بلاش بر تخت برآمد و تاج شاهی از بلاش بر سرش آورد و ان رسید که در اوقت با در میان جنگ بود

سلمی که یکی از مؤلفین
 روم است در مقدمه
 ملوک طوائف میگوید
 دولت پارسیان
 به سه سلطنت تقسیم
 شده و ازین ظاهر است
 که از پارسیان مراد آریاسات
 و هر چند
 ۱۲

ذکر سلطنت اشکانیان

باب

درین زمان اردشیر مشهور بروی تاخته او را از پای در انداخت بعضی از مورخین ایران نسبت قتل
 و برانداختن سلطنت او را بارودان بن اشعیر میدهند و بر او در ولین بن شیخ زا به کیکاؤس میرسانند
 بنا بر صاحبان این قول از او نسل او بهشت نفر پادشاهی کردند و ایام پادشاهی ایشان قریب صد
 چاه سال میشود خوانده میشود و او را کیکاؤس میرساند و بسیاری از مورخین ذکر می‌ارزاد و سلسله
 او کرده اند بعضی ایشان را معاصر اشکانیان میدانند و گویند در بعضی از ممالک ایران سلطنت داشته
 مؤلف زینة التواریخ میگوید که توده عسکری در عهد حسن و پسر اشعیر بود و بعد از فوت اردوان بی بی
 سر بر مملکت نهاد و بر ما محقق است که سلطنت این پادشاه دو دویست سال بعد ازین واقعه بود پس
 بنا برین چنین معلوم میشود که سلسله اشکانیان مسر که در وجود داشته اند یا اگر بوده معاصر اشکانیان
 بوده اند خوانده میشود که یکی از مورخین فاضل و معتبر مشرق است میگوید که تطبیق با این قول
 مختلفه نماید بر کمال عجب خود از این معنی اعتراف میکند و میگوید که عقیده صاحب تاریخ گزیده
 اردوان پسر اشعیر که سلطنت اشکانیان را بر انداخت از نسل کیکاؤس است و در تاریخ جلای
 مذکور است که اشکانیان و اشکانیان مسر دو از یک سلسله اند و بسیاری از مورخین ذکر می‌ارزاد
 نموده اند و بعد از روی با میدی میگوید که داند علم حقایق الامور در زینة التواریخ تفصیل نامهای سلاطین و ایام
 سلطنت ایشان بدین شرح مرقوم است اردوان بن اشعیر هفتاد و سه سال حاکم بود
 اردوان نوزده سال پادشاه شد و از او ده سال گذشت و در زین طاش سی سال
 نرسی بن کورز سی سال نرسی بن زسی بیست و سه سال از همه اردوان است که بیست
 اردشیر گذشته شد و ایام سلطنت او معلوم نیست از فوت اسکندر تا سلطنت اردشیر قریب پانصد
 سال میشود و جمیع این زمان طویل میتوان گفت در تاریخ اهالی مشرق نیست و حال اینکه چون رجوع
 تاریخ رومیان میکنیم می بینیم که زمان ضرور پر است از وقایعی که ایرانیان بدان محضه توانند کرد
 پادشاهان پارسیا که امروز ما نشان در تاریخ مملکت خودشان نمودار است فقط سلاطینسی بودند
 که همشیر رومیان در وقتیکه خورشید اساور نصف النهار افتد ادب و توانست اثری بر ایشان
 چنانچه باید کند لکن شک نیست که میتوان گفت که انصورت نه تنها بسبب همدوشجاعت ایرانیان
 بوده است بلکه اسباب دیگر هم داشته است یعنی بجهت طبیعت ملک و طریقة مخصوصی که در عرب

یعنی اردوان
 بن
 اشعیر

دشمنان گزبر لشکر و میان غلبه کرده اند ثنویز که مملکت پارتیا را از طرف ممالک روم است از دریای خزر گرفته تا خلیج فارس میرود و همه کوههای طبلند با رودهای پنا در وسیع و پهناور است و در طرفی آب و علف است در هر طرف که لشکر روم روی میکردند ملک را از آذوقه پاک و با خاک یکسان میکردند پس در حقیقت جنگ با لشکر نبود بلکه با آذوقه که ماده حیات لشکر است بود و دیگر اینکه خط کردن شیر مبارزان پارتیا و بردن اسب او را از پیشش دشمن خود مینماید و حتی جنگی را که میتوان گفت سبب شد که رومیان نتوانستند این طایفه را در تحت اطاعت آرند و این قسم جنگ موافق حال زمین و مرد و مرکب بادپای قوی همیکل بود که بران سوار بود و ظفر او بر دشمن چنان یقین بود که کار دیده ترین صحرایان روم چون از سر او خود سخن از جنگ پارتیای ششید نشان حرکت داده پس سر سنجاریدند

باب ششم در تاریخ سلسله سلاطین ساسانیه از او شیر با بجان که اول پادشاه ساسانیان است تا یزدجرد که آخر ایشان است

عهد سلاطین ساسانیه محمد بدیدست در تاریخ ایران و چون سلاطین مزبوره علی الاصل با تمام روم و زنجبک و جدال بودند از مطالعه و قایمی که از مورخین این طایفه منقولست میتوان تصحیح اخبار مورخین ایران نمود باوقتی تمامه فرق این حقیقت و افسانه میستواند او مورخین در اوراق کافی السابق است نسبت مورخین ایران مینماید که بعضی از اوقات که بجهت تمییز عبارات معلقه و تعیین تاریخ سلطنتهای مختلفه و قیاس مهمت رجوع با سنادیکه بر آنها بهتر میشود و گویا که میگرداند او شیر با بجان سپهر با بک از نسل ساسان بن یمن بن اسفندیار است ثولف زینت التواریخ گوید ما در او دختر با بک بود و با بک سپهر ساسان بن ساسان بن یمن بن اسفندیار است این قول نمیتواند صحیح باشد زیرا که از زمان اسفندیار تا سلطنت او شیر با بجان شصت سال است و دیگران نیز بیچ از برای او ذکر میکنند در هر صورت گویند پادو یکی از عمال بود حاکم دارا بجزو که پری نام داشت شنید که با بک را پسریست که با وجود حدیث من بعضی و افزون شجاعی با همه اخصاف دارد لهذا او را طلب داشت و او شیر در حضرت او چنان اعتبار یافت که هر وقت امری او را از اعنا

ذکر سلطنت ساسانیان

باب

با جمعی موافق افتاد که بعد از فوت پری بگومت دار کجبر و منصوب شد اخبار متنوعه و مختلفه در باب
 ترقی او سلطنت از مورخان منقول است لکن حمزاد راق از تاریخ طبری در وصفه الصفا و زینه التواریخ
 نقل میکند باجمه عجیب است که جوانی چون اردشیر که باین سرعت ترقی کند خیالات بسیار بزرگ
 خواهد نمود گویند قوه متفکره خیالات بیداری او را در خواب در پیشگاه دماغ او مرتسم ساخت و
 مستقیم انجواب را بتبیر جملات بزرگی آئیده نمود و مذبح مورعین برآیند که اعتقاد باین خوابها سبب
 این شد که اردشیر در طلب سلطنت ایران برآید و اگر فی الحقیقه او دستا بعان او باین گونه خوابها
 اعتقاد داشته اند هیچ شک نیست که در ترقی او در درجات عالیه سلطنت باید مدد کرده باشند اول
 کسیکه با او مدد کرد و پدرش بابک بود و چاکلی که از جانب اردوان منصوب بود کشته بر فارس سینه
 کشت لکن بابک طرف پسر بزرگتر خود ساپور را رحمان داده نام حکومت فارس را بر او گذاشت
 و بعد از آنکه وقتی سراسی فایز ابرود کرد و داین قصه سبب اختلاف عظیمی در خانواده شد
 اردشیر پس از فوت پدرش بر سر برادر کشید و اقوام ساپور او را گرفته تسلیم اردشیر کردند
 و در فارس حکومت بلا استقلال یافت معلوم نیست که با ساپور چه کرد لکن گمانیکه با او نیت
 کرده بودند قتل رسانید بعد از تنظیم ممالک فارس بکرمان تاخته انک را تسخیر کرده قبل از آنکه
 اردوان بتواند بیدار شود و پروازد نه فقط اصفهان بلکه تقریباً جمیع عراق را بصرف در آورده بود
 منقولست که اردوان در بلا و جبل قریب بهمدان و کرمانشاهان ماند تا اینکه فتوحات اردشیر او را
 مجبور نمود که یار اردشیر را از میان بردارد و با خود از سلطنت کناری کسیر و بنا بران میان بیعت
 بر بست دو لشکر در صحرائی هرمان طائی شد و جنگی صعب روی نمود و اردوان تاج با سرت
 دست داد و پسر بابک را در همان مصاف گاه سلطنت سلام کرده شاهنشاه خواندند و از آن
 بعد نیشین سلاطین همگی را این لقب نهادند پس ازین فتح نمایان فرصت غنیمت دانسته نه تنها
 سایر بلاد ایران را تحت تصرف آورد بلکه اگر بتورخان ایران بتوانان عطا کرد و شعور ملک را دست
 داده از طرفی نهم فرست و از طرف دیگر تا خوارزم رسانید اگر چه وقایع یکم مورعین ایران در باب
 حکومت اردشیر منقولست تقریباً همه را مورعین یونان تصدیق دارند و جنگی که با روم کرده است

هر زمان همان نام
 هر زبنت که هست
 باین شرح است
 در آنجا تا در آنجا
 سافت است و آنجا
 خانه خراب است
 و یکی از خوشترین
 ایرت کوند چرخ
 غیره اردشیر
 نماند دست و چن
 همیشه شجرت
 استقامت و قند از ارام
 هر زبنت که هست

دست غلبه ایرانیا بر او بوده است الا اینکه حد ملک را بفرات رسانیدن انکار کرده اند بلکه مخصوص ذکر شده است که جزیره العرب را از روم استرداد نمود در روضه الصفا مرقوم است که او شاهی در سواحل و جلّه بنا کرد و چون هم در اینجا مذکور است که او در مدین قامت داشت کمان برده اند که او بانی این ستم است لکن بر ما محقق است که مدت پیش از سلطنت اردشیر آن شهر موجود بوده احتمال دارد که این تو حشم بجهت است که اردشیر آن شهر را در حالت خرابی یافته تعمیر کرده است بحالت بزرگی و آبادی سابقین باز آورده القصه آوازه اردشیر بلند شد اطراف را فرود گرفت طوک اطراف اطهارا طاعت و انقیاد کردند و پادشاهان عالی مقدار از شرف و عزت عالم سحر او پدیدای طوکانه بدرگاه او فرستاده بدوستی او توسل جستند چون از اقبال سیر و از اقتدار خسته شد سلطنت را به سپه خود شاه پور گذاشت ایام پادشاه پیش قبل از اردوان دوازده سال پس از او با استقلال چهارده سال است اردشیر با بجان کی از عاقبت ترین و شجاعترین پادشاهان است که در ایران سلطنت کرده اند شرح احوال او بهترین شایسته است بر اینی که از زیست ترین وضعی خود بحد سلطنتی بزرگ رسانید و تعیین سری که او در احوال ملک خود داد از عجایب کارهاست مورخین ایران بر آنند که ملک ایران از کین سپه و پای گرفت و دارا از دست و او اردشیر باز بجای خود آورد آنچه از کلمات او نقل است و آل بر نیکی ذات و حکمت اوست از آنجمله است که چون پادشاه عادل است رعیت را پدید آورد و دست دارد فرمان گذار باشند و بدترین سلاطین پادشاه است که ابرار از او بیم بایند نه فحار را هم از سخنان اوست که ملک را پدیدار نباشد الا بردان کار دیده و تحت مردان قیام نشود الا بمال و مال حاصل کرد و الا سپه و زراعت و تعمیر بلدان صورت نه بندد که بعدل و هم او گوید اسد محطوم خیرین ملک غشوم و ملک غشوم خیرین قسرتند و هم او راست که پادشاه از آنست که تانی و چوب کفایت کار کند استعمال سیف و شمشیر نفرمانند اردشیر چنانکه برایت لنگر مشهور است در سیاست کشور و وضع قوانین کلی بحسب آرامی ملک در فاع خلق تنبیه مکانی برین و در ج علیا دار و صاحب زینة اللوارج گوید بواسطه همین از اخبار جمیع ممالک حتی از خامنه ساسی رعایا با خبر بود و گویند که او را علاوه بر عقل وافر فضلی باهر بود کارنامه و آداب العیش بنام او مشهورتی دارد در کارنامه شرح اسفار و محاربات

ذکر سلطنت ساسانیان

باب

در کتاب ثانی رسوم زندگی و آداب معاشرت مرقوم است و این کتاب حسیر در نزد ابالی
 ایران چنان مستبر بود که انوشیروان مشر بود تا فتح مقدسه از آن نوشته باطراف ممالک
 خود فرستاد و مردم اخلاق نیکو فریاد با بجهت مذکور است که اردشیر با وجود این صفات بزرگ
 در دین زردشت متعصب بود و فقط نه همین کوشش در اعلائی اعلام و اجرای احکام آن
 میکرد بلکه مردم را بشکنجه و عقوبت اجبار برعلیت و از م شرعیت خود مینمود و در ایام قدرت و
 هیچ و هیچ مملکت شرعیت زردشت نیز عمل نمانده و لغت بر چند از قسم مختلف منقسم شده بود و
 محقق است که بسیاری از سلاطین پارسیان بدین یونانیان نمودند و در این صورت مسیبت بود که
 این عمل اردشیر نه از روی تعصب بلکه بجهت مصالح کلی باشد که در آن کشور یک نمودن برای یک مرد را
 در مذہب چنانچه در سایر امور متفق و متحد سازد و لکن تدابیر صبی که بجهت اجرای این مطلب نمود اگر چه
 در نظر زرتشتیان او را بدینجهت پیروی رسانید اما در نظر کسانی که مذہب دیگر داشتند ظالمی سخاک
 نمودند و وسی وصیت او را پس در وقت مرگ ذکر میکنند و آن وصیت قابل ملاحظه است زیرا
 که عقیده او در باب مذہب و حکومت معلوم شود خلاصه آن وصیت آنکه ای پسر همیشه در خاطر داشته
 باش که پادشاه حامی و حافظ ملک و ملت است تخت و منبر تو مانند همواره و بجای دست
 گیر که محتاج سلاطین بدین سخاک و ظالماند و خلق بدون شرعیت از جنبش ترین بهایم شرع
 بدون ملک سیر اندز نیست ولی زیت ملک بدون شرع در صورت امکان نیست عقد سیرانه
 ملک و ملت جز بمرد و قواعد شرعیت مقدمه صورت نمبند پس سلطانرا باید صلاح و امانت او بد
 شایسته عز و دریا سر مشق اعمال رعایا باشد و بعد از نسیاح چند از این قبیل در خانه کوی پادشاهی فرزند
 که دنیا همواره در معرض مصائب است پس چه کن تا ترش رویهای بخت را با شیری صبر
 و تسلیم معاشرت کنی و اگر اچنانا اقبال را شکر خندی شود سر از نقصانی حکمت و اقتصاد و نیر چینی حاصل
 ای که چنان باو ساهی کن که بعد ازین رعایا که دوایع حضرت آسمی هستند ما را به نیکی یاد کنند و بر
 روان ما رحمت فرستند و هم از وصایای او در روضه انصاف مطور است که پادشاه باید خود در بچکا
 صفت متصف سازد و کجی بزرگ نشی و گیر خوش خونی تو م هستی لای بر قدر چهارم مصون
 داشتن عرض و مال رعایا ساپورا از شاه سیر سلاطین است در باب نژاد و تربیت اولادها

قرت
 زبان بیان و پیغمبر
 گویند اینجا فاصیل
 سلطنت کی بیان
 سلطنت اردشیر
 مراد است
 ش

توانان برون
 زجان و دیگر را
 گویند که از یک محل
 زان شده بودند
 ش

اقتصاد
 سینه روی و پرچ
 در راه است فزین
 ش

بسیار متعول است گویند ما در او دختر روان بود و صاحب روضه الصفا گوید که او خواست
 با تمام پدر و شیراز زهره و در شیراز یعنی اطلاع یافته دختر را بوزیر سپرد تا بقتل رساند لکن
 وزیر چون او را عالمه یافت کشتن او را اصلاح ندانست و چون طفل متولد شد نام او را شاپور نهاد
 کما یضی بتهد حال او پروا نداشت بعد از چند که او شیراز نداشتن وارث اظهار اندوه کرد وزیر
 کیفیت را معروض داشت پادشاه از این معروضه سرور شده خواست بداند که شاپور در حقیقت
 از نسل اوست یا نه فرمائید تا او را با چند نفر از اطفال همسال او در حضور در آورده گوئی باز
 مشغول سازند در آشنای بازی گوی نزدیک تخت پادشاه افتاد و بیچک از کوه و کان با درون
 آن اقدام نمودند مگر شاپور که قدم جلالت پیش نهاده گوی را در بر بود پادشاه بجانب وزیر
 دیده دانست که شاه سرزاده همانست آن قصه اول جنگی که شاپور کرد با خیزن یکی از امرای
 عرب بود در زمانیکه شاپور در حشره اسان بود خیزن رضت غنیمت دانسته خبره لهر را
 بجزرف آورده و قفسه خضر را که خضم گویند مستحکم نموده مقرایالت ساخت شاپور چون ازین
 جرأت مطلع شد لشکر بد آنجا بکشید و خیزن بمقت شاپور چاه راه کشته بود عده پانوی
 حرم پادشاه با پدر نیانت اندیشیده حیات و حکومت او را در معرض هلاک و بوار آورد و آنجا
 این خیانت شاپور را از ایفای تعجب مانع آمده بجای آنکه دختر را بر تخت و کاخ نشاند بجلا و سپرد
 تا او را تخته و خاک گشاید و کفر عمل چنانکه سزای او بود و بدور رساند آن حاصل بعد از آنکه شاپور
 اگر بلا و جزیره را مستحق ساخت لشکر به نصیبین کشید و این قلعه بامین و جله و فرات و همت
 و دولت روم و ایران همیشه بر سر آن نزاع داشتند شاپور بعد از فتح این سرزمین از امتیوح ساخت
 و بنا بر مورخین ایران چون محاصره آن قلعه بطول انجامید شاپور حاضر شده لشکر را فرامان
 تا اتفاق از حضرت باری معادنت و یاری مشلت نمایند گویند در عینی که مشغول بضرعت
 اقبال بودند و یاری از قلعه افتاد و پس از فتح نصیبین لشکر بجانب ممالک روم کشید و قنوجات
 عدیده در آن بلاد و اوست داد و مقصود روم را که دالین نام داشت اسیر کرد و مردی و کرا
 بان مهم منصوب نمود کار اول مقصود بدان بود که شاپور را با ناطا گیت که در آن اوقات پای
 تخت قیصره روم بود و تا او آن شهر را بسا و تاخت و تاراج داد و با غنیمت بسیار و سزای

ضرعت و پنهان
 کرد و یاری
 ش

ذکر سلطنت شاه پور

باب

۱۴۵

بسیار مراجعت کرد لکن از یکی از امرای روم در عین مراجعت صد مرتبه عظیم شکر اورسید مورخ
ایران شکست هایکه در او اخر سلطنت بسا کرد و افتاد ذکر کرده اند بنا بر قول ایشان شاه پور سنی یکسال
باقبال کام رانده بعد از جنگ بارو هم شهرهای متعدد بنا کرد و از آن جمله دو بنام خویش بنامها
یکی نیشابور در خراسان که تا به سنوز از شهرهای معتبر است و دیگر شاپور قریب کا زرون و فارس
و بعضی گویند نیشابور از بناهای طهور شاه است که اسکندر خراب کرد و شاه پور دوباره بنا نمود
شاپور فارس شری نیت کرد که هاشمیکه در آن تصویر اسرای روم را نقش کرده اند و چنین نماید که
مقصود شاه پور ازین عمل آن بوده است که ذکر می از فتوحات خود در روم و اسپر نمودن یکی از قاصد
بر صفحہ روزگار ثبت نماید و باب دیگر شرحی ازین کوهها و تصاویر مرقوم خواهد شد مخبرین ایران
اورا بفرط سخاوت و شجاعت زیاده می نمایند و گویند که او فقط آرزوی دولت میکرد تا در معطلات و مصطلات
امور مصروف دارد هر زمان شاه پور گویند در خلق و خلق ششبه بار و شیر بود ما در او دختر هرک
یکی از لوک فارس بود و چون اردشیر از سنجین شنیده بود که یکی از نسل مهرک سلطنت ایران
خواهد رسید مهرک را کشته در ایتصال دو دمان او کوشید این دختر کز نیمه بنجیه شامانی پناه برد
شاپور و شکار او را دیده اسپر محبت او شده و او را بشرط زنی بهرای خویش برد و کیفیت را
از اردشیر پنهان داشت اردشیر روزی بخیبر بخانه شاپور رفته هرگز او دید و صورت طفل او را خویش
افتاد و از حالش استفسر شد شاپور قصه را مروض داشت پادشاه اسپر اسروری بی نهایت
رویداده گفت شکر مرشد ایراکه قول سنجین که اینمیه سبب بیم من بود صورت وقوع یافت و یکی از
زاد مهرک داشت تحت من خواهد گشت در تواریخ معتبره مذکور است که شاپور هرگز با ایالت
خراسان که در آن اوقات برج و برج بحال غلک راه یافته و جمعی علم طغیان برافراشته بودند زنی
و هرگز در قلع و قمع اعدای خارجه در قی و فتنی امور داخله مملکت مساعی جمید مبدول داشت و ازین جهت
و لبا بر محبت او دستار گرفته بلند آوازه گشت حسا در اجمال بچک آمده او را در حضرت شاپور بنام
مستم ساختند هرگز چون از سعایت بدان ایشان واقف شد دست خود را بریده نزد پدر زنی
و پیغام داد که به ازین شاپوری بر صداقت و دلتخواهی خود مذارم شاپور متاثر شده او را نزد خویش
طلبید و بقیه امر و غایت اعتماد و محبت بی نهایت با وی سلوک کرد سلطنت این پادشاه صالح یکسال

در این
صورت

ذکر سلطنت بهرام بن هریر

۴۷

بهرام بن هریر

آحوال
مانی نقاش

و چند ماه بود شش ماه بهرام هریر از بناهای دست درخت تاریخی است که سکنه آنجا را عقیده است
 که نشانه اوست و ازین سبب بنظر احترام در آن درخت نیکوید بهرام بن هریر بر جای
 در نشست و او پادشاهی بود بجز و اشفاق موصوف و بعدل و انصاف معروف رعایا او را دوست
 میداشتند بزرگترین وقایع زمان سلطنت او قتل مانی نقاش است که نیکو مانی کتابی آورده نام
 آنرا از ننگ نهاد و او عاگرد که کتاب سادسیت و در آن کتاب کوشیده بود تا جمع کند مابین مانی
 تا نسخ بنا بر عقیده هندوان و اصول دو کانه خیر و شر مذہب زردشت و قواعد عقاید عیسویان
 و چون شنیده بود که اعتقاد عیسویان آنست که بنا بر وعده مسیح بزودی فار قلیطا طور خواهد کرد
 مانی بجهت فریب اینطایع گفت من فار قلیطای موعودم حسین میناید که نقاشی را منجره خود قرار
 داده بجهت اینکه زیاد تر سوخ و در خاطر مردم پیدا کند چندی غایب شد و در فارسی سپان بود و کار بانیک
 باید تمام نموده دوباره ظاهر گشت و گفت که آنها از آسمان بدو فرستاده شده است و در مکی که نشینند
 صنعت صیبت اعمال او را اعجاب زنده استندی تا خلقی کثیر با او گردیدند لکن در آیام شاپور از بیم
 آن پادشاه فحمت از ایران که نجات با بار و چین رفت و بعضی گویند بهندوستان نیز سفر کرد
 و بکراجهت کند و تا زمان بهرام و بهرام در اول حال حسین دانمود که دین او را قبول خواهد کرد
 اگرچه غالب بر آنند که این محض بجهت آن بود که مانی و متابعان او را بدام آورده و نتیجه این امر تصدیق
 این رای سلکیند مانی و غالب متابعان او را بجا بجم بهرام قتل آوردند و بقول مؤلف زینة التواریخ
 پوست او را کند و در از گاه کرده بر در دروازه شهر او بختند بهرام سه سال سه ماه پادشاهی کرد
 و در عهد او ایران کمال آرامی داشت بهرام مانی بر جای در نشست و در مبادی سلطنت
 بجهت ظلمهای شدید اعیان مکت از ورنجیده اتفاق بر قطع و قتل او کردند و نموده بدان ایشان از آن
 انجمنی مانع آمده درخواست کرده که پیش از آنکه رقبه از رقبه اطاعت او بچینند انقدر صبر کنند تا او
 با پادشاه ملاقات نموده و در باب بخشش ایشان صحبتی بدارد امر استبول کردند و بنا بر نصیحت او چنگس
 بر درگاه حاضر نشد پادشاه در قصر خویش گردش کرده بر خلاف سهو و کسی را ندید از انجمنی هر آبی
 بتیاس بر وی مستولی شده بر خویش بر زید بالاسره نمود نمود بدان پیدا شد و مراسم عظیم سجای
 آورده خاموش با تیا و اما را ندو از چهره او هویدا بود پادشاه از صورت حال استفسار

بهرام مانی

ذکر سلطنت بهرام ثانی

باب

نمود و پاک نهاد و صورت حال را چنانکه بایست برستی بیان کرد و بهرام را برودان نیاکان سوگند داد که بر جان خویش رحم کند و کردار خود را تغییر دهد و پادشاه اول بهم برآمد و بجزم خویش ترف کرده اظهار مذاستی بی اندازد نمود و عهد کرد که آینده تبارک باقات قیام نماید مؤبد نمودن بخت فرخاک شده شاه را دعا گفت و اشارتی کرد جمیع اعیان و خدام بارگاه حاضر شده هر یک بجای خود قرار گرفتند پادشاه دانست که حرکات ماضی او هم سه را با دوی دشمن ساخته است بلاخره آنچه بمؤبد نمودن گفت بود با اعیان سینه کرر کرد و بقیه اعیان هم در حال صیحه سلطنت او را حال ظلم و اجاف تیره ساخت و در عهد این پادشاه بود که کارس قیصر روم جزیره العرب را ستخر کرد و از جمله عبور شد و در میان را بجزیه تصرف آورد چنین معلوم میشود که در آن اوقات چنان اختلال بحال ایران راه یافته بود که بحسب نفوذ کارس هیچ چیز دیگر از آن جزئیک رومیان را نمی بیند و زیرا که کارس مردی بود سپاهی و کار دیده اگر چه در آن حال قیصر روم بود الا اینکه هنوز بر همان عادت سپاهی گری نیز نیست و در بی است بهرام که در نماز و نعمت متفرق بود تا با مقاومت کارس نداشت متغول است که سفرای بهرام هنگام غروب آفتاب وارد او را دید قیصر شدند در وقتیکه لشکریان بصرف غذا مشغول بودند چون معلوم شد که سفر او را در وقت قیصر دارند ایشان را بجز خود برودن چون ایشان بجز قیصر رسیدند و دیدند شخصی مثل یکی از سربازان سبزه نشسته و غذا خورده مشغول است و غذای او دست داری گوشت خوک بیات و قسمی از سبزی آلات بود و جامه پشمین خشنی قهقرمک که علامت اقیان قیصر بود بر او پوش داشت صحبت می نمود شروع شد بدون ملاحظه رسوم در بار قیصر کلاه از سر خود برداشت سری چون طاس سپهر از بر او صاف و از درون پرکین برایشان نمود و گفت اگر ملک ایران بپرتری دولت روم کردن نهند ملک ایران را از درخت چون سرخود از موباک خواهیم کرد انقض بحسب بهرام بعد از هفت سال و بقول بعضی سیزده سال سلطنت مکراد و اع گفتند پسر او بهرام ثالث بر تخت برآمد کونید او را قبول تاج امان نمود لکن حسرت الامرا و اعیان ملک بالاج تمام تاج بر سر او نهادند که موزین سلطنت او را ذکر کرده اند ایام سلطنتش چهار ماه بود بعد از آن نرسی بر او در جای او گرفت و در این سه چون بهرام کتری مترص احوال شده اند در تاریخ بجم سلطنت او را نه سال گفته و زنیه التواریخ

بهرام ثالث

چهارده میسید قول صاحب میجر با مورعین روم موافق است با بجمه در ادو خرمیات ملک را
 به سپر خود هر روز آنگذاشته بعد از قلیل مدتی ره سپار ملک عدم کردید در تاریخ روم حال نرسی را
 بسو طر نوشته اند منقولست که غالب بلاد ارمنیه را تسخیر نمود و سنگسری فاحش جنگ روم داد و پیکر
 تاریخ این اوقات را مورعین ایران مختصر و مبهم میسید ولی نمیتوان گفت از چه سبب حسین
 فتحی نمایان را که باعث استیغای غرور و غرقت است از قلم انداخته اند که بگویم محبتی که در زمانی
 احوال شامل حال ایرانیان گشت از ذکر فتوحات او اعراض کرده اند زیرا که در میان سال دیگر به
 ایران نمود کردند درین سنه قیصر بدستور العمل آموزگار تجربت جزیره العرب را بردست راست رها
 کرده عساکر از میان کوههای ارمنیه بطرف ایران برد و این سبب که عسکر رومی غالب پیاده
 بودند و برای آن صفحات پیاده مناسب تر بود باری درین کرت قیصر تر ایرانیان ناخته ایشانرا
 برزیت داد و بسیاری از ایشانرا طعمه شمشیر ساخت نرسی نیز زخمی شده از معرکه رومی بر یافت و
 اسباب دامنه و چینه و حنجره گاه و حرم سلطنت بدست دشمن افتاد قیصر اسرای سلطنت را کمال
 رعایت و احترام نمود و مرخص نسرد نمود و چندی بعد از این مقدمه میان دولت مصالحه شده از
 شرایط معاهده پریشانی حال ایران معلوم میشود زیرا که جزیره العرب و پنج ملک از طرف شرقی و جلوه
 بر در میان و آنگذاشته شد و بیشتر اراضی کردستان و داخل ملکها نیست که از سمت شرقی و جلوه
 کردند و کردستان ملکیتی است اگر چه حاصل خیز نیست ولی سپاه خیز است و بسبب استحکام و وضع
 طبیعی این ملک سر کوب جمیع بلاد غربی ایران است و چون مالک حومه مزبور که بر در میان و آنگذاشته
 شد از متعلقات ارمنیه بود و این جنگ نیز در میان با ایران بجاییت والی ارمنیه کرده بود
 او در بیجا از نرسی گرفته در عرض بلاد حومه بجاکم ارمنیه دادند و حاکم ارمنیه چون با دز با بجان دست
 یافت سبب بر زاپای تخت ساخته واقعی انفایه تبرین آن کوشید هر زین نرسی بهفت سال
 پنجاه سلطنت کرد و از ایام سلطنتش واقعه که قابل ذکر باشد نیست بعد از فوت او چون او را فرزند
 نبود ملک در شرف اقتدائش بود لکن نبود نمود بدان و ژوسای حکومت اظهار نمودند که حرم پشاه
 حادث است و علامات قطعی است که چنین پسر باشد صاحب زنیة التواریخ گوید که مادرش پورخ
 گفت که مرعین است که این طفل پسر باشد زیرا که سبکت دست را نیکرود در جانب راست

ذکر سلطنت شاهپور

باب

۱۴۹

کسانیکه درین امور مرده شده و از مذابته میدانند که پسر این علامات باید سلب یقین خانم شود
باری بالاتفاق تاج بالای سر پادشاه غیر متولد او بران کرده او نیز در همین حالت هر روز بخان
مملکت را در دربار بار میداد چون طفل متولد شد بالاتفاق امر نام او را شاهپور نهادند و چنانکه باید
متبعه حال او در جهتند در زینة التواریخ مسطور است که هم از اودان صبی صیت رشد و نجابت او
طنبگشت و لکن صغیر او سبب شد که لوک اطراف بهوای شیر ایران افتادند و در وقت واحد لکن
روم و تاتار روی آن سمت نهادند و اعراب بن عیار و قبیله عبد القیس سواحل جنوبی خلیج فارس را
رها کرده در ایران خسر ایهای بسیار کردند و اول جنگ شاهپور با طایفه عبد القیس بود و انتقام
شدیدی از ایشان کشیده چنانچه از لغت او که ذوالکف است معلوم شود زیرا که شانههای او را
سوراخ کرده رسیان از آنجا که زانید مذکورین ایران تاریخ شاهپور را با افسانه چند ارائه اند
اگر بجهت فخر کردن از ظن بر رویان بود تفصیل و قایمی که حقیقت اتفاق افتاده است کفایت میکند
لکن تا اینکه معطلات و قیام رایان فصل گذشته اند یا مجمل نگاشته قصه غریب بدون احتمالی را تفصیل میدهند
که پادشاهی بن عظمت ناموس رها کرده چاسوس شده چون تصویر او نزد قیصر بود در مجلس ضیافت
بجبهه شباهت گرفتار گشته آنچه لازم مذلت و خواری بود در ایام اسار بر سر او آوردند
بالاخره لکام بر سرش کرده با سپاه روم بپراش بردند تا قتل و غارتیکه رویان در آن مملکت
نمودند شده و چون از نجات فرج روی نمود بسبب عظمت فرادان خلاصی یافته انتقام
جمع رسواینها و زحمت خود را از قیصر روم کشید باین طور که لشکر روم را شکست و قیصر را اسیر نمود
بعد از ده سال رها کرد و در عرض این مدت اسرار بکار تعمیر خزاینی که در ایران کرده بود مذابته
تا اینکه اگر درخت کوچکی از دست ایشان ضایع شده بود دوباره کاشتند این قصه را در بعضی
که ایرانیان در عهد قسطنطینوس بر رویان کردند هم از ایشان منقول است که چون قیصر روم بر آن
کرد شخصی از شاه قسطنطین بزرگ تحت او را در تحت تصرف در آورده لشکری هزار بجزایران
فراهم آورده قابل اعراب بشیر بجهت انتقام بد سپوئته عدد و لشکر بکسید و هفتاد هزار رسیده بود
شاهپور دانست که اگر در نفع مملکت با دشمن دست برکمر زند احتمال شکست است و اگر شکست یابد بلخی
مستاصل خواهد شد لهذا یکی از اصلاص مدونی ملک شتافه و بقدر مقدر در جمع آوری سپاه نموده

جہات
سوال اسباب
ش

بطرف دشمن نضت فرمود جنگی صعب رویداد و کونیند شاپور در این جنگ مردانه کوشید بالاخر ونگر
 او آب مقاومت نیاورد و روی بزدلیت نهاد و جمعی کثیر از ایرانیان بجاکان آقا و ند شاپور
 با عدد و می از خواص خود جان از سر که بسیر و ن برد اما طولی نکشد که دوباره جمع آوری سپا و نمود
 مستعد محاربت گشت و دشمن را انگشت داد و آند و در دم تقاب نمود و سزایز و قیصر فرستاد و
 پیام داد که اینک بالشکری کران بقام خون مال رعایای خود که در معرض قتل و ذنب و اسیر در آند
 که سبب ام اکنون کردیت کشکار از انفرم میوشی و جبات منور بر اعوض میدی و دست تصرف از
 ولایت یضیبین که در ازمنه سابقه داخل عراق بود و کو آه میگنی شمشیر خلاف در عطف نمود و چنان
 انصرف انعطاف میدهم و آلا بی نعل ستوران فولاد هم گنم نام روم از اوقات ایلم کم
 بنا بر مور چنین ایران قیصر روم رسید و بشر و طر زبوره کردن نغداد و شهر یضیبین را بشاپور داد
 که داشت و شاپور علی الفور جمعیتی مشتمل بر دوازده هزار نفر از فارس و عراق به یضیبین فرستاد که
 در اینجا سکنی و زمینهای اطراف شهر را زراعت گنستند این است نقل قول ایرانیان در باب
 جنگ جولیان سشور که قیصر روم بود و فتح بزرگی که باین پادشاه نسبت میدهند باید اشارتی باشد
 بجنگی که جولیان بعد از زنبور از دجله در پشت دیوار مداین کرد حرکت شاپور را در این قضیه
 و خوب نقل میکنند باز بقاعده همیشه ویران ساختن ملک و تاخت و تاز نمودن مثل قطع این
 ظفر ایرانیان را شد و سزایز جولیان را ذکر کرده اند لکن نوشتش مذکور نیست و همچنین گویا بسبب
 است که میخواستند بگویند که فتح مذکور را بسبب بجز شمس است و حکمت خود شاپور نبوده بقول صاحب
 زینة التواریخ ایام سلطنتش چند ماهی پیش از عمرش و عمرش هفتاد و یکسال بود در عهد او ایران
 نهایت ترقی و اشتاد و حدود و مملکت از هر جانب بطایافت بر دولت روم غلبه کرد و یضیبین را
 با اکثری از جزیره العرب و پنج ملک که از حد غربی ایران اجداد او از دست داده بودند از
 جنگ ایشان انتراع کرد و همچنین ارمنستیه را که ملکی مستقل بود و سخر کرده جز د ممالک محدود
 اگر چه در این باب اورا انجیانت منوب کرده اند زیرا که بنا بر قول بعضی از مؤرخین فرنگستان
 ترا نوس پادشاه ارمنستیه را دعوت نموده مقید ساخت و همدران قید روزش باخر رسید
 لکن این کار هم اگر حقیقت داشته باشد ضرری با اعتبار او در چشم رعیت خود و اعیان

ذکر سلطنت شاپور ذوالاکتاف

باب

انسال ایشان نخواهد داشت با بجمله شاپور حسین بنیاید که پادشاهی بود موصوف بدانش و عفت و از دو قاتی فنون لشکر کشی مستحضر بعضی از کلمات وی ثبت و فائز است که گفت از معرفت داد بطبیاع نبی نوع انسان میکند از سخنان اوست که آن من الکلام ما هو النفع من العیث و ما هو النفع من العیث و هم ادکوبه پیکان ز بدن برون رود بی مشکل بیرون زود حدیث مذموم از دل او شیر مانی بر جای پذیرفت بعضی گویند پسر هرمز برادر شاپور است در تاریخ طبری گویند که برادر شیر را که فرزندان اول او بود از ولایت عهد خلع و سلطنت را بشاپور که هنوز متولد نشده بود گذاشت و امر ابو بصیرت او عمل کرد و لکن افسانه است که هیچ احتمال ندارد و بعضی گویند که برادر موری شاپور بود هرگز سلطنت ایران نکرد بلکه بطور نیابت مشغول بود تا اینکه برادر زاوه اش بن رشد و مینر رسید در هر صورت چهار سال ایام حکومت او را نوشته اند و بعد از آن شاپور این شاپور ذوالاکتاف او را خلع کرد شاپور این شاپور را گویند پادشاهی صالح و نیکو کار بود چون از مدت سلطنتش پنج سال منقضی گشت روزی در خمیه در خواب بود که باد صعب برخاست طناب خمیه سینه ستون بر سرش آمده هم بدان در گذشت بعد از فوت شاپور برادرش بهرام رابع بر جای او نشست بهرام رابع را لقب کرمانشاه است باین سبب که در عهد برادرش حاکم کرمان بود و در ایام سلطنت خود ششمر کرمانشاه را که از معازف شهرهای ایران است بنیاد نموده نام خویش بر آن نهاد در پنج میلی انشهر طاق بستان است که در فصل دیگر ذکر خواهد شد از خط طیکه در اینجا گفته اند بدون شک و شبهه معلوم میشود که بجم بهرام ساخته شده است مقصودش اینکه نام خویش و پدر خود را سالها در صفحه روزگار ثبت نماید و در وصیه الصفا سطره که یازده سال و بقول مؤلف زینت التواریخ یازده سال پادشاهی کرد روزی در لشکر او بجز غاشده خود بجهت تکلیف فتنه بیرون آمد تیری بر مفضل او رسیده در گذشت بعد از بهرام رابع اویم بر تخت برآمد بعضی یزدجرد را برادر و برخی پسر بهرام دانند مورخین ایران اتفاق دارند که یزدجرد پادشاهی ظالم و خونخوار و مسکین و جبار بود بعد از شانزده سال پادشاهی بلکه اسی پی سپرده عدم کشته خلافتی از او رفتی باقی یزدجرد را در انسر زندان بسیار شدند مگر هیچکدام بن رابع نرسیدند الا بهرام و بنا بر احوال منجمین پدر او را بهر بستان فرستاده تربیت

سلطنت
ار و سیر ما

سلطنت
بهرام رابع

اشیم
کناه کار را گویند
ش

اور انبهمان بن امرء القیس که در آن دان ریاست جمیع اعرابیکه در تحت حمایت دولت ایران بنشینند
 با و مغرض بود و حواله نمود مورخین روم را در شرح اطلاق یزدجرد و با موثقتین ایران اختلاف کلی است
 ایرانیان ظالم و خونخوارش خوانند و در میان صالح و دیندارش وانند یکی از محرمین روم گوید
 که فیصرا کما دیوس پس صغیر خود را در مرض موت یزدجرد سپرده در خواست کرد که حمایت از
 وی در نفع ندارد یزدجرد نیز چنان از عهدۀ عهد برآمد که نام شمولی عادیار ابرطاق نسیمان نهاد
 یکی از محرمین سیحی نیز تصدیق این قول میکند اگر چه گنای بزرگ میداند که چنین با نیت را کسی بدست دشمن
 اجنبی خارج مذہب بسیار دردناقل این احوال خود گوید که چون این حکایت از سایر مورخین رسیده
 وثابت نشده است قابل اعتبار نیست در هر صورت ازین معلوم میشود که یزدجرد در روم
 نیکنامی مشهور بوده است و احتمال دارد همین حکایت بعب شدت و نیکنامی او در انجانب و باعث
 بدنامی در ملک خود باشد گزرده گذشته است که مورخین قدیم ایران مثل مورخین سایر ملل ذکر کرده
 هنوز بوی تربیت بشماشان رسیده همه کسانی بوده اند که سر رشته مذاهب آن ملت در دست
 داشته اند و لابد در نوشتهجات ایشان چنین با نیکه فشاء القاء آن تعصب باشد قیوم اند بود
 کلماتیکه از نقل کرده اند مناقض صفات ذمیه است که از او ذکر کرده اند از سخنان او است
 که داناترین پادشاهان کسی است که چون در چشم شود در کینفر بدی در ملک کند و در هنگام توانا فی در
 پادشاس نیکی شتاب نماید و هم او گوید که چون پادشاهی دست از نیکی بردار و ناچار بدی گرداید زیرا
 که چون اندیشۀ اخذت بر دل پشت کند انسان لابد روی گنماه خواهد رفت بعد از فوت پسر
 اعیان ملک از بیم آنکه بصرام در بلاد عرب نشود نمایانند و اعراب را عادت خلاف بجهان است
 او را لایق سلطنت ندانستند خسرو نامی را از خانواده پادشاهی بر تخت بر آورده تاج بر سرش گذاردند
 لکن این عمل باعث بروز غلو بهمت و ظهور کمال قوت و ستمت بصرام شده بدون منازعت
 سلطنتی را که علی الاستحقاق وارث بود متصرف شد تبیین این مقال آنکه بصواب دید سنا وید مملکت
 تاج را در میان دو شیر نهادند بهرام بسیرنجه بهلوانی این شیر را کشته تاج را در بر او این حکایت از
 غایت اشتیاق تاج بر بیان ندارد بهرام را چون شعی بشکار کرد بود بهرام کور خوانند با بجهل بهرام
 بر سنا مملکت برآمد اول در استرضای خاطر نعمان که تربیت او کرده بود گوید و دیگر عنود و نعمان

کیست
 یکی از مشایخ
 مورخین انگلستان
 سن

شاه است
 بزرگی و توانایی
 و چندی و شادمانی
 سعادت
 شدت محبت و شفقت
 کرد اندین و رسیدن
 دوستی بیان آن
 سن

ذکر سلطنت بهرام کور

از کسانیکه خواسته بودند او را از ملک موردش محروم سازند نمود این اعمال باعث جلب قلوب خلائق
گردید و سایر افعال او کا فانه ناس را موجب خوشنودی گشت مورخین عهد او از تعریف و توصیف
انعام و افضال و صلاحیت و بند و شامت و شجاعت او دم میزنند سخاوت او نه تنها در دربار
و پای تخت بلکه در جمع ممالک او اثر کرد قابلیت بی مکافات و لیاقتی بی پاداش نماید منتقل است
که وزرا و اعیان حضرت از افرات وجودی شکرگشته عرضه داشتی کردند بر مضمون آنکه پاداری
اساس حسمت و اقدار سلطان بجمع خزان است بهرام بر جاشیه آن نوشت اگر دولتمایان بخواهند
بجوید انعام و احسان صید نکنم بگرام حمله تو انم نمود در عهدین پادشاه بود که قاصان سازندگان
در ایران رواج یافتند در زینة التواریخ نوشته که روزی بهرام را گذر بر جمعی افتاد که بدون سازند
در رقص بودند بهرام سبب پرسید یکی از ایشان گفت بهر طرف فرستایم و صد و نیا رنیزه اویم
لکن ممکن نشد پادشاه فرستاد تا دوازده هزار نفر از این طایفه آوردند زنان خواننده و نوازنده را
در ایران کادلی گویند ازین معلوم میشود که کابلی بوده و بر در این صورت یافته و ولایت دارد بر
اینکه این طایفه اصلاً از کدام ملک اند با بجهت سبب این کار و بعضی دیگر ازین قبیل آوازه در اطراف
افتاده که نه تنها پادشاه ایران بلکه رعایای الملک همه در عیش و عشرت مشرق و در لهو و لعب
سبک اند اول کسیکه بطبع شجر ایران برخاست خان قبایل باوراء النهر بود و در تاریخ ایران خان
چین می نویسند که با یکصد و بیست و پنجاه و بقولی با دو بیست و پنجاه هزار مرد از این جموع عبور کرده
خزاسازا عرضه سب و تاریخ ساخت این خبر سبب وحشت و اضطراب ایرانیان گشته و چون پیش
یافت که بهرام بقعه از تخت غایب شده است اضطراب عظیم بر مردم دست داد زیرا که سبب
بهرام چون تاب مقاومت در خویش ندید ترک تاج کفحه سر خود گرفته است جمعی از امرائش بر
گاه خاقان پیوسته اظهار اطاعت و انقیاد نمودند خان رنیزه چون صورت حال را دریافت
مملکت ایران را در قبضه قدرت خود دیده رعایت حسرم فرموده گشت چون شبی تار سراز خواب
بیدار بداشت در زیر تیغ دشمن گذاشت تفصیل این حال آنکه بهرام گشته با بهفت هزار نفر از
مردان کار دیده بر لشکر خاقان شیخون آورد گویند بر کردن بهرام پست خشکی که در میان آن
شکرزیه چند بود آذوقه بودند و در هنگام حمله سواران آن پوستها را حرکت داده صدائی سب

سبک
سبک

و آوازی غریب بسع لشکریان میرسانند شب تا مردم در خواب حمله ناگاه و خصم و اینکه صد چنانکه
 مأمول بود آشوب عظیم در ترکان افتاده ازین صدا هرعب بر اسبان مستولی گشته آفسار با کینه را
 بیابان پیش گرفتند و طعی انبوه از سموره هستی راه مطوره سینتی پیش گرفته و بقیه آسب پشت دشمن
 در وی بملک خویش نهادند بهرام هر میتیان را تقابله زده از حیون گذشته بعضی کونید این
 جکت در ری اتفاق افتاد و در حشر اسان و بعضی دیگر کونید که بهرام غایب گشت بلکه ملک را بر
 خود زسی که اشته بطرف آذربایجان رفت و این تدبیر سبب شد که مؤلف و مخالف را کاشان
 که کریمت این اختلافات جزئی است مطلب همان است که مرقوم گشت و جمع مورخان بدین متفق اند
 القصة نتیجه این فتح بزرگ این بود که بالوک اطراف اساس مصالحت تمسک کرد و پایی سخت خود بر
 نمود کونید بهرام میلی در گنا بر حیون نصب کرد که علامت نبرد و سورد مملکت باشد مورخین ایران
 افسانه طویلی در باب وقایع بهرام در هندوستان نوشته اند کونید مملکت خود را بوزیر و دشمنند
 خود متزسی سپرده در لباس تبدیل بان بلاد سفر کرد لکن اینگونه افسانه قابل التفات نیست
 و همچنین کونید که بعد از رجوع از هندوستان لشکر بمرستان کشیده آن صفحات را بیا و نسیب
 غارت داد و اثر شمشیرش با حوالی قسطنطنیه رسید لکن محقق است که در جکت ما بین بهرام و
 تیود و تیوس قیصر روم طغرا از هیچ طرف نبود و بالاخره بمصالحه گذشت و مقرر شد که تا صد سال
 دو کشور جکت نشود مؤلف تاریخ دولت روم کین که از فضیلهای مورخین انگلند است گوید که اگر
 در این جکت از هیچ طرف کاری ساخته و نامی بلند نشد ولی نام آن بجهت حرکتی که اسقف آمیدا
 کرد و در فارتز زمان ثبت است آنرا که فی تحقیق مودی بود و دیدار بردن آنکه از کسی نداشتند اظهار
 نمود که او انی ذهب و فضا بکار خداوندیکه از اکل و شرب ستر است میخورد پس جمیع طرف طلا
 و نقره که در کلیسا بود منسوخه هفت هزار نفر از اسرای ایران از حشر دیده و باز او در اطله
 مملکت خود نمود تا اینکه بهرام از حقیقت دین عیسوی با حشر شود بهرام را بصید کور شععی میام نمود
 روزی در اثناء شکار با نسیب بچای فرو رفته پس از آن اثری از او پدیدار گشت و این صیبه
 در وره که فیما بین شیراز و صمغان است واقع شد و این وره را نام تا امروز وره بهادران است
 بجهت اینکه غالباً شکارگاه پادشاهان و امرای ایران بوده است و این وره را پهنای وسیع و مرا

۱
 اسقف
 ضم اول و سکونانی
 ضم فاف عالمی
 و پشورای نصار
 سن

۲
 او انی
 خردین
 سن
 اسقف
 با فتح ترب مینی
 شصت کوش
 سن

ذکر سلطنت بهرام کور

و چرا که همای خصبه و نیکو و صید بای بیاری است و پراست از چشمهای بزرگ و عمیق که گویند مناس
 آنها با هم مرتب است و در این صورت بحسب نیت که جسد بهرام با وجود شخص و تجسس که مادرش نمود
 یافت نشد و در همین جا بود که قصه سیر اندازی بهرام و کا و بر دوش برداشتن کلندام و مثل کار
 نیکو کردن از پرکردن دست و افسند ترجمه گوید مؤلف این قصه را چنانکه در انواده و السنه دایر است
 در حاشیه کتاب ترجمه کرده است لکن چون فسانه است که هر کس شنیده است در این ترجمه
 و اصل نشد مع القصه بهرام بلائیک کی از بهترین سلاطین ایرانت و در ایام سلطنت کتیه ز فاعیت
 و جبهت او بود و قصه از نقل است که دلالت میکند که بهرام تا چه حد مردم شناس بوده و تا چه پایه
 رعایت خاطر جمیع طبقات ناس را می نموده است در زینة التواریخ مسطور است که او را فرزندی
 بود ببلادت موصوف و هر چه کوشش کرد تا ادبی پذیرد و یا علمی فرا گیرد و معین فیما یابوس شیخی
 از مملکتش نزد بهرام آمده از پسر شکایت کرد که با بلبهت فطری شرارت طبعی نیز قرین دارد
 زیرا که میخواهد دختر کی از رعایا که در بمبایکی قصر سلطان منزل دارد بفریدار استماع این خرمچهره
 سلطان از سادی برافروخت و گفت شکر خدا را که اتشی در این خاک افتاد فی الفور پدر دختر را
 طلب نموده با وی گفت که مرا اراده نیت که در ناموس تو یا دیگری از رعایا خللی واقع شود لکن
 دختر تو شاید سبب سعادت منی شود پسر مرا با دختر تو میل تمام است و دختر را در خاطر او رسوخی بالا
 کلام است و دختر را بگو تا پسر را ترغیب کسب کالات کند و بی آنکه ناموس خویش را بر باد دهد پسر را
 امید دارد و محبت خود باقی امور را صورت خواهد داد پدر خست را میطلب را قبول نموده کیفیت را
 با دختر در میان نهاد و دختر نیز چنانکه باید از عمده برآمده پسر نزد می چنانکه مراد پدر بود بر مدارج
 کالات ترقی کرد بهرام دامت پادشاهی هجده سال بود و چون در عربستان نشو و نما یافته بود در تمام
 عمر عادات اعراب را گذاشت حکومتش بشایخ باوریشین زیاده مانند بود تا سلاطین ایران پیا
 شکار دوست بود و در گردش لذت میافت و همین طبیعت سبب افسانه بندگستان او شد
 نزد جردمانی پسر بهرام کور است و لقبش سپاه دوست است بعد از پدر بر تخت برآمد او
 پادشاهی و انان و دلیر بود چون زمام ملک بقضه اقتدار او درآمد و زرادمانی را که در عهد پدرش
 بترب احتصاص و استیما زده بودند مورد نظر عنایت فرمود و باین سبب ملک با و پایدار ماند

با کسره ای مخصوصه
 طرف و قبله هندی
 که در بطرف آن
 کرده شود
 بلادت
 نمدنی نمان
 بلابست
 نوانی

یزدجردمانی

هرمز

گویند در عهد اوقیصر روم خراج مسود باز گرفت لکن چون یزید جسد لشکر کران بسرداری مقرر گشت
 بجانب روم فرستاد قیصر قبول معاهده سابق نموده خراج بر کردن گرفت هرگز پسر کمتر
 یزید بود که همیشه منظور نظر پدر بود بعد از فوت پادشاه بعد و جمعی از امرای مملکت صاحب پسر گشت
 و بر یزید پسر بزرگ خود پسر دوز را بجهت همین مطلب بگومست بلا و در دست معین نموده بود اما چون
 فیروز این خبر شنید لشکری کران فرجام آورده در طلب حق خویش ارجحون عبور نمود قبل از آنکه نتیجه
 این جنگ و وقایعی که در آن روی داد ذکر شود اگر چند کلمه در باب نام و طبیعت قبایلی که در آن
 ایام در زمین وسیعی که ما بین جیون و سیحون است متوطن بودند نوشته شود بیاید و نخواهد بود و بطایفه
 را در قدیم سیستانیان مینامیدند در این اوقات ایشان را در فرنگستان نام میخوانند و این لفظ
 مشتق است از نام تارو تا نام طایفه است که بنا بر قول عبدالعزیز بن هاشم هزار خانوار بوده اند
 و اگر چه قبایل عدیده بر این ملک مسلط شده اند لکن احتمال دارد که همه از یک اصل اند زیرا که اگر چه
 نامهای متعدد داشته اند الا اینکه عادات و طباعشان همیشه یکی بوده است سیستانیانیکه مورخین
 یونان نوشته اند جندان تعدادی با نامار حال ندارند قبل از زمان اسکندر در بلاد ماوراء الهند
 طایفه مسکن داشته اند که نام ایشان ساسای بوده و جغای و ماساجهای دو قبیله متصد رین
 طایفه بوده اند و احتمال میسر و که از آسیاب پادشاه این طوایف بوده است و ممالکی که ما بین
 جیون و سیحون و اقصی مورخین ایران توران مینامند لکن نامی از عشایر و قبایل اند یا نزد کور
 نیت و آنچه از عهد توران میگذرد متعلق بچین و خت میدانند از قدیم الایام تا بحال صحرائیستان
 این ملک متصل در تنبیرند و گاهی غالب بر دیگران و گاهی مغلوب بوده اند در بعضی اوقات ایشان را
 بطنظیم و توسه ملک خویش مشول می بینیم و در اوقات دیگر مجبور بر با کردن مراتع خود بگسائی دیگر که
 در عدت از آنها بیشتر و در قوت پیشتر بودند در تاخت و تاز سائر بلاد و با سیل تاخت و تاراجی که از
 دریای سهند شمالی بر خاسته و پیش از آنکه موج تمارش فرود نشیند روی مجبوره بلاد فرنگستان بناوه
 و با بعضی بلاد دریایی بهند و عبید رسو اهل بحر الهندستیک رسیده محلی شده اند لکن این تعریف بر
 جمیع سکنه و قبایل آثار صادق نیست بل صادق است بر قبایل بزرگ که در صحرا با اقامت داشته اند
 و چون نوبت بایشان رسیده سلطنت آن مملکت وسیع نسیر کرده اند شک نیست که بسیار جا

۴

ذکر سلطنت نیروز

باب

از طوایف تا تا هر گاه در زمین سطح از تعداد قطع الطریق عاجز شده اند پناه بگوها
 بلند صعب الارقاء که در آن بلاد است برده اند و بعضی از ایشان سلا بعد نسل زبان و عادات
 خود را بگذرشته اند مسافری روس بسیاری از سیطایفه را دیده اند که با ابایی ترکستان در رسوم
 و زبان کمال اختلاف دارند ولی سایر سکنه از قبیل زراع و تجار بجهت بی آزاری حرفت و صنعتی
 که داشتند از تغییر آنیکه شامل حال شکران بود مصون بوده اند و قسمت خلق ترک و تاجیک که
 فی زمانها می شود معنی تحت اللفظ آن مردم شکری و کلکی است بطور یقین میتوان گفت
 که از قدیم ایام متعل این بلاد بوده است مورخین ترکستان نوشته اند که هیاطله که یکی
 از قبایل تاتار و مشاء سان از حصارهای قریب بدیوار شمالی چین است قریب باین ایام حصار
 بلاد و اراء الهند گشته اند و این مطلب قابل ملاحظه است که معتبرین مورخین اسلام چون تاریخ
 این وقت میرسنند نام توران را تغییر داده ترکستان میخوانند و ابایی بلاد و ترکستان را
 که اصل این طایفه از ماداری سیحون است و گاهی مشاء ایسانرا چین می نویسند مورخین شرق که تاریخ
 قدیم ایرانرا نوشته اند اگر چه کلیات امور را غالباً صحیح می نویسند الا آنیکه علم تفصیل اوقات تاریخ
 و جزئیات ندارند احتمال لفظ ترکستان درین موضع در اصحیح است که بسبب قبایل اترکست که
 چند سال بعد ازین مقدمه ظهور کرده و هیاطله را از بلادیکه از سیانیان گرفته بودند بیرون کردند
 و دلایل بسیار است براینکه شکری از هیاطله در عهد بجم رام کور در ایران تاخت و تاز کردند
 یکی از سلاطین ایطایفه بود که نیروز در آنوقت پناه برد و نام او بنابر بعضی از مورخین اسلام
 خوشنوز بود فردوسی او را خاقان میخواند و خاقان لقب پادشاه اترکست که هیاطله را بیرون
 کردند با بجزله خوشنوز شاهزاده را حمایت کرده و فیروز باسی حصار لشکر بطرف ایران برد
 ایرانیان سینه با و پیوستند و باین سبب با سانی برابر در غالب آمد و هرگز بیچاره بعد از کمال
 پامی از تحت برداشت و بر تخت نهاد چون فیروز را شب روز و روز فیروز شد و بر سریر ملک
 دست یافت امر از خود او زده ساخت چنانچه بزودی مردم از آنجس در حق او کرده بودند
 پشیمان شدند و خشک سالی عظیم که هفت سال طول کشید در همان اوان رویداد مردم
 از اسباب قهالمی دانستند و چون خلاف وصیت یزدوسر کرده بودند از آنیکه کرده

مقصود در این باب
 که بعضی سلاطین
 میدانند

خویش دانستند در تاریخ طبری مذکور است که در حین و سپهر نغمه مانده بود و بعضی دیگر گویند که چون مسیروز برادر و چند نفر از امرای بعل رسانیدند و انصاف پیش گرفت و در ایام محظوظ و غلا فقط سبب کوششهای پدران او بود که رعیت از جنگ بپاک رستند و بجهت دعای علی لایضا او بود که باران و باره بارید و سردانی در ملک پدید آمد لکن با پادشاهان اسپارامید از اعمالش شناسیم و اعمال فیروز بنوعی نیستند که مصدق قول مذکور شود چنین نمایم که مطلب بزرگ ایام حیاتش خرابی خوشنواز بود که بعد از تاج و تخت رسید و صاحب روضه انصافا گوید فیروز بقصد بلاد هیاطه بنا بر نظرم مطلقان که از جور ملک اندیازد نگاه او مجتمع شده بودند بهانه اینکه دست ظلم از سر ایشان گویا کند شکری کران جمع آوری و بجانب ملک خوشنواز حرکت کرد چون خوشنواز را آب مقاومت نبود و هشت بر خاطرش استیلا یافت یکی از بزرگان امر چون اضطراب او را دید گفت من خود رفتن را می بگم و ملک میکنم بنا بر بدبیری که اندیشید بود گفت که تا یک دست و یک پای و کوشش و دماغ او را قطع کرده در راه لشکر ایرانی بسیندازند خوشنواز گفته او را همول داشته و حسب الما مول بنظر مسیروز رسید فیروز از او پرسید که تو را با من روزی اذخه سر بنگ گفت خوشنواز خدار فیروز گفت بچ سبب سر بنگ گفت بسبب اینکه نظر بوقت خدمت جبارت کرده سو عاقبت کارهای او را بنظر او آوردم و گفتم که مجال است که بتواند با بادران ایران مقابله کند خاصه اینکه سرداری بهب در مثل فیروز داشته باشند پس ناله از سرور کشیده گفت که انتقام من کشیده خواهد شد و من تو را را بهی نزدیک نمایم چنانکه در چند روز راه کرینا بسته کنی و لشکر او بگسلی و جازا از شر این حیرت منجات دهی وضع و حالت کلام او مسیروز را فریب داده لشکر را حرکت داد و مسیروز وقتی از خطای خود آگاه گشت که کارش از دست و دستش از کار رفته بود و در بیابان بی آب و علف احاطه دشمن از چهار سو بنوعی بود که صورت خلاص حسرت در آینه دهم دیده نمی شد بشیر سپاه او در آن عرصه عرضة هلاک گشتند فیروز از خوشنواز امان طلبیده خوشنواز پیغام داد که با آنکه صنوف احسان و کرمات با تو بجای آوردم و ترا کنج و سپاه داده بلکه موروث رسانیدم و در برابر آن خدمت باغوا می جوی از اول داد باش بقصد استیصال من لشکر کشیدی و از روزگار دیدی آنچه دیدی اکنون اگر

ذکر سلطنت بلاش

باب

باز پیمان با میان شو که کردانی که بعد از این محاربه بر امبا شرنوشی تراست نرز و مقوم با بران
 باز کردانم و در بسنگام حاجت مدوگتم تا تر سلطنت الملک استوار ماند فیروز در حالتی نبود که رود
 انمیطلب کند سوگند اید یا در خوشنواز دیگر باره اصفاف الطاف در باره او مرعی داشته ملکات
 خویش رخصت انصار داد و فیروز ازین حال که عاید حال او گشت هواره بر خود می پیمید زیرا
 که قوت و عزت دشمن و دانت و در داشت اعمال او را پیش جلوه میداد بنا برین نداشت که
 سیاهی انخیال نیک از چهره حال او خبر بخون خوشنواز شسته کرد و با وجود اینکه جمیع انمای
 دولت و علمای ملت او را ازین بیخ نقض عهد و شامت پیمان سنگنی تحویف و تخذیر نمودند روی پیمید
 لشکری منبر آرد و ملک را یکی از امر که سوخرا نام داشت سپرده بار دیگر از چون عبور
 کرد خوشنواز سرصد آمدن او شست و حکم کرد تا در عقب لشکر گاه خندقی عمیق کند و روی از آنجا که
 و چوهای خفیف پوشیده بطوریکه بشیء زمین باشد و چند راه پنهان نینسیر و در آن نماند خوشنواز
 چون بوبک نینسیر و ز رسید عهد نامه را بر سر نیزه کرده در برابر نینسیر و ز فضلی از و حاجت فدرخواست
 از وی در خواست کرد و تا دست از معادلات برد اما سودی بران مترتب نشد بعد از انمیطلب و
 لشکر بر هم خوردند سپاه خوشنوازیت داده و از راهیکه در میان خندق بود گذشتند و لشکر ازین سبب
 ایشان در معاک هلاک افتادند و لشکر بیاطلا بر گشته دست بقبل و غارت گشت و فیروز در آن معاک
 نفس آخرین کشید و دخترش اسیر گشت لکن چون بلاش این فیروز جای پدر گرفت ملک همساطله
 خواهر او را با جمیع اسیران رد کرد مدت سلطنت فیروز میت و شش و بقولی میت و کیال
 بود او و پادشاهی شجاع بود چنانکه از نقبش که مروان است معلوم میشود چون بلاش تخت ملک
 بر آمد برادرش قباد که دعوی تاج و تخت داشت با و راء انهم سر کر نخت و خوشنواز مذکور
 پناه برد و فرودوسی گوید که قباد و زنجلی که نینسیر و ز جان بباد داد و در معرض سار آمد و سوخرا می داد
 زابل با لشکری کران بجانب خوشنواز رفته جنگ در پیوست و آخر الامر کار بمصالحه انجامیده
 خوشنواز قباد و رار با که سوخرا می قباد را بر تخت نشاند و برادرش را بعد از آنکه چهار سال
 سلطنت کرده بود و از پادشاهی خلع نمود اما مورخین روم رعیت ده این است که بلاش برادر
 بود و در غیاب نینسیر و ز بنیابت پادشاه بود و این قول شاید صحیح باشد در هر صورت یکنه

ایمان
 نفع جمیع بدین گذونم
 قوت
 جوان بروی
 و تانت
 تا کسی در بونی
 بست نظری

قبا و چون گذارش بر نیا برفا و شبی با دختری پری چهره بسر برد چون بعد از چهار سال با
شگری کران که خاقان بعد او فرستاده بود بدان موضع رسید آن دختر پسری فر منظر نظر
او رسانید و او را گفت که او را من ز ند است قبا و بدیدار سپر ساد و در اعتدال خلقت او
نظر مینمود که منبیا ن جنر رسانیدند که بلاش برادرش عروس ملک را اطلاق و احباب
پنج روزه را و دواع گفته خاک بر کاخ و تخت را بر تخت کزید اینک شش گوشه سریر پادشاهی منظر
قدم است پادشاه اینمنی را از بخت سپرد استمه از ان بعد در تربیت او کمال رعایت
کردی و او را نام نوشیروان نهاد و درین محل مخصوص چنانکه در چنبرهای دیگر تعالی کار خود
را کرد و قایمی قابل ذکر در عرض چهار سال سلطنت بلاش منقول نیت و بعضی ثولفین نام او را
بالکل ذکر کرده اند چون امر سلطنت بر قبا و مقرر گشت فیصل امورات ملک را بدستور مقرر مقرر
کیف کفایت سوسن را یا سوخوار فرمود لیکن چون کار سوسن از زیاده بالا گرفت و از قبا و جز نامی نماند
اتش غیرت و سینه او زبانه کشیده در خیمه پادشاه پوز واقعه را در میان نهاد و بعد او سوسن را قبا
از میان برداشت در سال و هم از سلطنت قبا و بود که مردی فروک نام از اهالی اصمخر ظهور و
شرفی جدید احدث کرد یکی از اصول احکام او که سبب فریب مردم شدن بود که اموال نسا
ناس را از خصوصیت خارج و ملک عام تر او و باین سبب حلقی کشیر با و گردیدند
و در اثبات این مطلب میگفت که هر چنبره از جا نماند و بیجان معلق بحضرت خداوند است و دعوی
مالکیت چنبره که ملک خالق است که است پس آنچه مخلوق است بجهت فایده بنی نوع انسان است
مزدک اکل لحم هر رام کرد و خود لباس شپش خن پوشیدی و بزهد و پر نیز کاری روزگار گذارید
روزی نزد قبا در قه اور کبیش خویش دعوت نمود و بجهت اظهار مجبزه قبا در ابا تشنگه برده و حضور
او با اتش گفت و شنود کرد زیرا که مردی را در پس اتش بنوعی تقسیم کرده بود که در صین گفتو چنان
مینود که او از اتش بیرون میاید قبا و فرقیه مذهب او شده آمدت عمر معتقد مذهب او بود
در ایام سلطنت او معتقدان مذهب مزدک بسیار شدند فروک قبا و را گفت که اگر در قبول مذهب
را سخ العتیده است مصدق اینمنی است که مادر نوشیروان را با و سپارد قبا و نیز بران سنی پدید
گشته لیکن ضاعت و ابتهال نوشیروان آن مکار را ازین عمل باز داشت چون مذهب فروک

احوال مزدک

ذکر سلطنت قباد

شیوع یافت نزد کسان خود سری آغاز نمود و دست تقدی بزنان و دختران و اموال
مردم گشا و ند و قبا و سینه چون خود این مذهب داشت کسی را عقوبت میکرد امرای مملکت
دیدند که حفظ جان ناموس در اتفاق است لاجرم متفق شده قباد را میقتد ساختند و در آنجا
جاماسب را بر جای او نشاندند و خواستند نزد او را بگیرند ولی بجهت کثرت اتباعش کاری نتوانستند
پیش بردند قباد و در زندان طولی نکشید خواهر جمیله او که بنا بر شریعت نزد او با برادر خویش
سنتی بیش از خویشی داشت بگریه و جیله او را بجات داد قباد بعد از خلاصی قطع حجون کرد و مملکت
بهاطله کر سخت و بد مملکت آن مکت پناه برد و بعد از چندی با لشکری کران مراجعت نمود امرای
ایران از خوف یا ذمت بر آنکسجه او را استقبال و از کرده اعتذار نمودند پادشاه جوان و ضعیف لعقل
بمد را عنو کرد حتی برادر خود را بعد از آن سر رشته امور را بدست زهر سپهر سوخرا که همیشه منظور
نظر عنایت بود در سفر اول قباد و با و را امپنهر تفرم رکاب بود سپرد قباد یک جنگ
باردم کرده مظفر گشت و پس از چهل و سه سال سلطنت در خاک رفت شهرهای عدیده بنا کرد
از آنجمله بر دوع و کنجه است کجوز شهر نو از شهرهای معتبر است و در حدود کر جستان و قسمت
و حال در تصرف روس است در حقیقت تغییرات عظیمه که در چند قرن صورت وقوع یافته
محل اعتبار است دولت ایران که حرفی بزرگ سلطنت روم بود امروز میاید که نمیتواند
با امواج ترقیات و قومات معادمت کند محبت اینکه این امواج نه از سر چشمه اوایل علوم یعنی
ممالک شرقیت و غربیه بل از بلاد افسرده شمالیه و از زمین است که نام آن بر مورخین ایران
بجول و سالها سکنه و قطان از زمین مردم وحشی و جاهل بوده اند و همین مردم بعد از اجتماع اسباب
تویه و خدافت بعضی از سلاطین خود و تعلیده و تاسی امالی جنوب فرنگستان و رسوم شرقیتی
که در هر جا باعث اصلاح حال نبی نوع انسان شد بر جمع عوایق طبیعی که سد راه ترقی ایشان است
غالب آمد و مباحث فنیع و مباحث رفیع دولت و حشمت ترقی کردند القصه در او حشر پادشاهی قباد
قیصر روم شهر معروف و مشهور و از اربابا که و نتیجه اینکه لشکری در آنجا بدارد که تا در هنگام ضرورت
مانع حرکت سپاه ایران باشد در تاریخ کیسین مسطور است که دارا در جزیره اهر ب مسافت
چاره و میل از نصیبین و چهار روزه راه از جمله واقع است شهر دارا و حصار داشت و رفت

قطان
باشد گان
سین

باین دو دیوار آن پنجاه قدم بود استحکامات قلعه نمیداد که مثل استحکامات این اوقات
 بوده است باین معنی که دیوارها بنا کند آشته و بر جا بر هر دیوار بقیه نموده که در آن سوراخها بجبهه آمدن
 نیرو و لشکر و امثال آن از آلات حرب و غرنا و جاها بجبهه نشستن محصورین ساخته بودند و دو
 شهر خندقی بود که هر وقت میخواهند با آب رودخانه پر میکردند و این قلعه مدتی در از محل شک
 ایران و اعتماد مردم بود کیسین صاحب گوید مادت شصت سال از عهد مصلحی که قلعه را
 بجبهه آن ساخته بودند برآمد لکن قبل از آنکه قبول این قول شود باید ملاحظه نمود که بنامی این قلعه حیدر عیث
 خلیفائی شد که آسترالامنه تنها خود این قلعه فاعا و بلکه بواسطه آن جمیع قلاع و شهرهای منطقه
 بروم که در اطراف و جوانب آن بودند بر باد رفت قباد را فرزند آن متعهد بودند اما نوشیروان
 از اول منظور نظر عنایت پدر بود و این معنی بواسطه مکارم اخلاق ورشد و متینتر او روز بروز نسبت
 از وی پذیرفت در زینة التواریخ مسطور است که روزی قباد با نوشیروان گفت که جمیع خصای
 مرضیه در تو جمع است اما یک علت داری و آن این است که گمان به در حق مردم بسیار میری
 من نیکویم مطلقا بگمان خود کار کن اما ایا ما به بعضی مردم گمان نیکو داشته باش که گمان بدیسا
 اعمال بزرگ را در توقف اندازد القصة قباد در مرض موت نوشیروان را ملک بخشود و وصیت
 نامه را بنویسد متو بدان سپرد و او بعد از فوت قباد از ابر سر جمع خواهد اعیان ملک بطوع و عنایت
 امثال فرمان کردند اما نوشیروان از قبول تاج سر باز زد و بنابر قول زینة التواریخ گفت که
 معطلات امور بدست جمعی از اراذل و او باش است و در ایض صورت حکومت ملک بروی
 عدل و انصاف نمیتوان کرد اگر آنچه لازم مکانست من است معمول دارم باید تعیین کنی و او
 شود و نتیجه این امر شاید بخون ریزی منجر گردد و احتمال دارد که حال من نسبت به بسیاری از شما
 متغیر شود و باین سبب خاندان بائی را که امروز استرام میکنم فرود استاصل شوند و مشاهده نیکو
 امور از طبیعت و خواش من خارج است اعیان ملک حقیقت این قول را انکار نتوانستند
 نمود لکن اسوگند یاد کردند که در جمیع تدابیر او را معاوان باشند و سر از فرمان او هیچچه نیچند
 و در خدمت او و صلاح مملکت از جان و مال دیر فرزندارند پس نوشیروان متعهد قلا و سلطنت
 گشت و تخت سخنی که فرمود این بود که حکومت ما بسنی بر اجساد است نبر قلوب چه بغیر از عالم

ذکر سلطنت نوشیروان

باب

قوام

دیگر بر بنیت خلق و توفیق نیت یعنی تقصیر بر اعمال شماست نیز بر اسرار شما و حکمی که صدور یابد
منی بر عدل خواهد بود و نه بر بوی نفس و چون امور که لغبا و انجا میده و بمنی معدلت بصلاح باز
آید قواعد قصر دولت استحکام یابد و آثار آن بر صحنهات ایام باقی ماند و در مبادی ایام پادشاهی
خفا که گفته بود معمول داشت اما چون استقلال یافت قصد انقیصال زد و کفر و بغضی گویند
اوشیروان چون وید تابع زدک بسیار زد و از کشتن او علی الظاهر شاید فتنه حادث شود
او را و جمعی از ایشیاع او را دعوت بسرای سلطنت نموده بچاه بر او فرستاد و قوی دیگر هست
که شخصی نزد نوشیروان شکایت زد که یکی از فرزندان زن او را گرفته نوشیروان از نزد
درخواست که زن مرد را پس دهد و زدک التفاتی بدان سخن ننمود و نوشیروان ازین باب
خشمناک شده علی الفور بقتل زدک و فرزندان سرماند و در تاریخ طبری مسطور است که
نزدک یکی از امای عرب بود بجهت اینکه قبا و دین زدک خست مار کرد سر از رقیبه اطاعت پیچید
و چون نوشیروان بر تخت برآمد روی بدرگاه دی بخشا و روزی نوشیروان او را مخاطب
ساخته گفت دو آرزو داشتم یکی رجوع تو بدر بار من و آن برآمد و دیگر برانداختن این دین جدیدی
زدک نیز در آن مجلس حاضر بود و گفت چگونه توانی مذهبی را که همواره با خلق قبول کرده اند
براندازی نوشیروان ازین سخن در غضب رفته فرماد و اما در اقبل رسانیدند و پس از آن
یخ و فرزندان نهادند و عیال و اموال مرد را گرفته بصاحبانش رو کردند و نوشیروان در
اصلاح حال ممالک و قیقه زدک داشت کرد حکم فرمود تا جمیع پلهای شکسته را تعمیر کنند گویند در
جمیع مملکت او یک ده ویران ماند و در زینت و تواریخ مسطور است که مدارس تبحر تحصیل علوم
بناد نمود چنان اہتمام در احترام ملامین و فلاسفہ یونان بدر بار روی سیل کردند مملکت را
بچهار قسم تقسیم ساخت یکی خراسان و سیستان و کرمان و دیگر اصفهان قم و گیلان و آذربایجان
و آرمینیه سوّم فارس و ایماز چهارم عراق تا سر حد روم اصفهان و قم در حقیقت ازین
محمود آباد این تقسیم خارج شده اند ذکر از آن زمان نیست شاید در اوایل سلطنت نوشیروان
در دست ترکان بوده است عراق در نیام چنانچه در بسیاری از مقامات دیگر سال عراق
عرب و عجم بردواست القصد نوشیروان اداره امور مملکت را تو این نیکو وضع نمود و سیستان

حالات
بوزر جمهر

و آگاهی ادا و دقیق امور بجدی بود که کسی را یاری خلاف نماد عدل و انصاف او سبب بجا آید
 ممالک شد کونیند و اجزای کارها برای و رویت بوزر جمهر که وزیر او بود استعانت جستی
 از احوال بوزر جمهر نوشته اند که بی کسری در خواب دید که جامی شراب در دست و اراده
 نوشیدن آن داشت ناگاه گرازی نمودار شده آن جام را در برود چون کسی بروقی و نخواست
 بقیر آنچه خواب نتوانست کرد کسری سرشکی را با طرف دستا و تا بر جامش بری دانستند یافت شود بگلا
 رساند در آن ایام بوزر جمهر در در تحصیل علوم مشغول بود چون آنسر نیک بدان ولایت رسید
 و سبب مسافت او معلوم شد بوزر جمهر گفت من آنچه را بقیر کنم ولی از اجزای پادشاه گویم
 لهذا بخدمت کسری رسید و گفت در حرم پادشاه جوانیت با یکی از خواستین راه دارد انوشیروان
 حکم کرد تا زنان حرم سر ابرهنه بنظر او در آیند جوان معلوم شده با مستوده او قبیل رسید و گاه
 بوزر جمهر بالا گرفت در باب خنک کسری با روم در میان مورخین روم و ایران اختلاف
 قلیلی است ایرانیان برانند که کسری یکی از قیاصه روم را اسیر کرد لکن کو یا شبهه باشد
 زیرا که این امر در قیاس پورا اتفاق افتاد اما صلی که بقیر جستی بنین در اوایل پادشاهی کسری بایست
 تمام خرید و خنکی که بعد واقع شد و مفتوح شدن بلاد شام و انطاکیه و بدون ممانعت لشکر تامل
 دریای روم کشیدن و اجزای احکام پادشاهی تا سواحل بحر قسطنطنیه و دریای سیاه که اعراب
 بحر اسود کونیند و دریای طرابزون منیر مشهور است کار با هیت که دشمنان او منیر انکار
 کرده اند در زینة التواریخ است که بعد از فتح انطاکیه شمسی قریب بمیدان بنا کرد و ابالی انطاکیه
 را بد انجا فرستاد و شهر را چنان مانند انطاکیه ساخته بودند که چون ابالی اند بار بشهر درآمد هر
 کسی باستانی بطرف خانه خود رفت در جمیع مراسلات و معاهدات با قیصر حکم انوشیروان را بزرگو
 یکی از کترین خدام او با قیصر میزیست و بالاخره شهر ارشد که قیصر سی هزار دینار طلا بخزانه کسری
 فرستاد بجهت اینکه مبلغ غزور را در نظر کسری قدری بود بل بسبب اینکه قیصر روم را بفرزد یکی از
 خراجگزاران شمارد در خنک دیگر با و و نفس از قیاصه انوشیروان اگر چه هشتاد سال از عمرش
 گذشته بود و خود لشکر کشیده و با وجود چند دفعه عدم سعادت اقبال چشمه الامرشاهت و
 موظبت او بر مشکلات غلبه کرده و شمس در ارار مفتوح ساخت و بلاد شام را با و غارت و

ذکر سلطنت انوشیروان

۶۰

دران دانست مملکت از هر طرف زیاده شده بود بلاد ماوراءالنهر تا فرغانه از آنجا تار و پاجا
و بعضی از ممالک هندوستان و بهترین ولایات عربستان تعلق بخوزه دیوان پادشاه عظیم الشان
ایران داشت یکی از وقایع ایام او طغیان نوش زاده پسر ادست تفصیل این مجال آنکه نوش زاده
را ما در نصرانیه بود پسر را دروش دین در پسند افتاده از دین پدر بر اجستی و تو احمد مذهب جو سار را
استخفاف نمودی انهمی موجب خشم پدر گشته بمجلس او فرما داد چندی بعد ازین مقدمه نوش زاده
بطرف روم نهضت کرده در شام چهار گشت و آواز مرگ او در افواه افتاده شایع گشت چون
انخیزه گوش زدنوش زاده کردید از حبس بیرون آمده زندانیان دیگر را نیز زمانی بخشوده با همی
و دیگر که بسیاری از ایشان عیسوی بودند خروج نموده خواست در فارس و اهلوز میان سلطنت
هند کسری چون از کیفیت سخن گشت فرمائی بر ام برزین که یکی از معارف پیران سپاه بود
فرستاد تا متوجه عرب او شود مضمون آنکه فرزندان خوش زاد جز نوت مایند و قبل از تحقیق شمشیر
کشیده قید یاز از زندان آزاد و خزینه که برای دفع اعدای ملک نناده بودیم بر باد ساخته و بجلا حظه
عواقب با معدودی از نصاری بهوای سروری سب در میدان آخته باری اگر دوباره دم
از طاعت زنده قید یان را بجای خود فرستد و امر اینکه در این امر با دپیوسته اند از تیغ گذرانند و
سایر اتباع خود را پریشان کند تا هر جا خواهند بروند از وی عفو خواهیم کرد و اگر با این فرمان در فرما
هر انقاید را مبرزین باید در حرب او فرصت از دست ندهد کسیکه با نژاد بد کردن گراید نظر کرد
او باید زبیر نژاد او و آنکه شمشیر بر روی پادشاه گیتی کشد او را پادشاه گیتی کشد
توان گشتن او کن هیچ باک که او خود سر خود در آرد بجاک
سوی گیش قیصر شتابد همی ز امین با سر تا بد بسی
لکن اگر نوش زاده در جنگ گرفتار آید گیوی از سر او کم کند و او را پارتسارانی که لازم او
بوده اند بهمان سرانیکه مجوس بوده باز دارد و جمع با محتاج او را دنیا سازد و بیچیک از سپاه
عبارتیکه خاطر او را بسیار در گوید دل بربین رستی بر کوکوت که آن ناصر و مند از پشت است
فرمان پادشاه شمال و جنگ بر پا و نوش زاده گشته شد میورضین در باب دیانیکه لوک بطرف
دربار نوشیروان فرستاد و خاصه رای هند و خاقان چین تفصیل میدهند زیرا که سلاطین مشرق

ذکر سلطنت انوشیروان

جلد اول

تجلی سلطنت را در تجلی سفرای خویش میدانند و همچنین علی که از حلال دانش عاریند اقدار سلطنتین را از قیمت بدایا و اسباب ظواهر سفرای قیاس کنند و بدین سبب مورخین ایشان درین باب مبالغه مینمایند از آنجمله نوشته اند که خاقان چین هدایای بسیار فرستاده یکی از آنها صورت یوزی بود مرغی بود که چشمهای آن از زیاقوت بود و همچنین قائمه ششیری بود از زرد که بجا هر کران بها از پسته بودند و دیگر جامه حسری بود که بر آن صورت پادشاهی بود در لباس پادشاه ایران و دیگر جامه مسکاران بودند که بر یک جامه ذهب در دست داشتند که این جامه آسمانی بود و در صندوقی از طلا گذارده بودند که در آن تصویر زنی بود که روی در موی نهان داشت لکن حسن آن از زیر آن نقاب مانند صورت روز در ظلمت شب میدرخشید و هدایای پادشاه هند هم از زطل عود هندی بود که در آنش بان موم میکداخت و همچنین جامی از یک پارچه جواهر مملو از زرد و کبود و ان جام صورت شیری بود و در طرف دیگر صورت خستری که هفت شیر قامت او بود در میان او بر رخسارش میرسید که از میان آن چشمش چون برق در شب تاب مینمود و دیگر فرشی از پوست با که بجز طبیعت دست صنعت ایرانیان از اتیان مثل آن عاجز بود میر خواند سایر مورخین ایران با کمال اشکاف ذکر این اخبار مبالغه آمیز را می کنند مع الجدید نظم و نسق علی نوشیروان بسیار نیکو بود چون او بر تخت برآمد اول خراج معین کرد بر هر خفت خویش زمین یک درم نقد و شصت و چهار رطل نخله مقرر نمود و همچنین بر هر سری و جوی مالیه شتر داد که از فقرا و آسینما بگیرند و از شتر درم کمتر و از چهل و هشت درم زیاد تر نبود و زنا را از ادای مالیه معاف داشت و همچنین جمعی بر در حمان سیوه و اربستند و محصلان و ضباط بر کاشت تا در هر سه رده و قریه بختیصل و جوبات فرزوره نمایند و در مالیه سال را به قسط بگیرند هر چهار ماه بچهار ماه صاحب تاریخ طبری گوید تا امروز که سنه سیصد و هجرت است این قواعد جاری است برهید و در نصاری حسریه فرمودند که از بیست سال کم و آن پنجاه شدند و عمر داشتند از خدمت معاف بودند سیاست لشکری این پادشاه از ریاست ملکی او مضبوط و نسق تر بود در زنیه التواریخ است که وقتی یکی از سرداران که بلا حظه سامان سپاه معین شده بود نوشیروان را چون سپاهیان دیگر احضار نمود و چون قلاب مکان خود همراه داشت گفت تا مشکل حاضر نشوی نام تو در دفتر سپاهیان ثبت کنم پادشاه و انارا انیمنی سخن افتاد

ذکر سلطنت انوشیروان باب

۶۷

بر بلاوت انوشیروان آفرین خواند ولی طبیعت بهر پایه و هنر بهر پایه باشد از کینفر چندان کار نشود
 و هر جا حکم با سبب است لابد محکومین مخالفت و مقیدین خیانت خواهند کرد چنانکه آورده اند
 که شغال بسیار در او خرابی سلطنت کسری از ترکستان بهماکت ایران آمد و او از این زود
 وحشی عظیم در اهالی ایران گفت در خبر دربار پادشاهی رسید پادشاه از نو بدو شد آن سبب آن
 رسید او در جواب گفت در کتب ادب ایل خوانده ام که چون ظلم شیاع شود شیاع در مملکت
 منتشر شود کسری لغت اینمشی شده متنبه شد و سیزده نفر معین کرد تا در خینه با طرف ملک سفر
 کنند و حقیقت نیک و بد اعمال و حکام باورسانند و میجران تعینش ظاهر شدن خلفانهای
 بزرگ و کشته شدن بیت و چهار نفر از حکام بود هر قدر اثری که بر گوشه ششای کسری در باب فای
 رعیت مترتب شده خداوند آگاه است لکن شک نیست که خود انصاف دوست بوده است
 گویند یکی از سمنهای روم که با بدایمی لوکانه بدین رفت و قتی که در یکی از غرنهای سرای سلطنت
 نظر انداخته بود و تعجب و تعریف میکرد قطعه زمین متوجی یافت سبب پرسید گفتند از زمین پیر
 زنی تعلق دارد و هر چند پادشاه خواست از زمین را بخرد پسر زن رضی نشد و پادشاه را
 احوال با عدل خوش آید ترا از استقامت با ظلم است ایلمی گفت این مکان متوج درین
 صورت نیکو ترا ز همه عمارت که بر اطراف است با جمله که جمع حکایاتی که از انوشیروان
 نقل شده است ذکر شود باعث تطویل است لکن محقق است که یکی از بزرگترین سلاطین ملک
 آسیاست بهیچکس از بنی نوع انسان اگر ملاحظه وقت و وضعی که کسری در آن بود و لقب
 عادل میستوان داد سبب اینکه پادشاهی که قط فرمان او قانون ملک است و مجبور است
 بجهت حفظ ملک سرکش از زیر دست و اعدا را زیر پا بر ملل دور دست غلبه نمودن لابد باید که
 هزاره عمل که مخالف اصول عدل و انصاف است شود و اینکار صفاتی که مورخین ایران نسبت
 باو میدهند نمیاید متصرف شد که سلطنت او سبب افتخار ملک و ملت بود و در مدت هشتاد سال
 عمر با پیش و چهل و هشت سال پادشاهی جمیع صفات بزرگ که با اتفاق جمیع بنی نوع انسان بزرگی
 بزرگی و نام است اسکار نمود و بالاتر و بهتر از جمیع اینک تا دم آخر اقبال روزگار و مساعدت
 زمانه پی همت او را از جای سبب در سرفروخت وینای دون با قدر و دست رس فرد دنیا

استبداد
 تنها کاری است
 و هیچ کسی قبول نکند
 سبب
 با کسر در زبان
 ش

اسایش نه بر خود و نه بر دیگران رود داشت چنانچه اندکی قبل از فوت بر سر سپاه مجامعه شهر دارا با کمال چاکمی و چالاکلی که در ایام جوانی می نمود اشتغال داشت در تاریخ عالم بسیار است که سلطنتی که علی الظاهر در کمال ترقی و نهایت استقلال بوده است مقدمه خرابی و زوال خانواده سلاطین معتد شده است و سبب این است که حاکمی قادر و قاهر که خرابی مملکت خود را می بیند میترسد که رفع اسباب این خرابی کند زیرا که خود یکی از اسباب است لاجرم خیال میکند که شاید از فتوحات خارجی عیبه علاجی بجهت ضعف امور داخله پیدا کند لکن مغرور خارج و ضعف در داخل برابر میسر و ندم هر چند قدم فتح در خارج پیشتر منهد شدت ضعف در داخل بیشتر شود مملکت با آوازه عالی و حسن از عالی را میسازد یا اینکه بآوازه شش و احتلا را که بقدر بالا گرفته مادی و مادی با اثر سرکش جمعی از دشمنان مکرر اسباب فتح ظل خارجه در خانه آورد و تا کسی نیکو بجهت استخلاص خویش همیشه منتظر فرصت اندک اختلافی در میان رؤسا و ضعیفی در جانشینان او ظاهر شود وقت را غنیمت دانسته با تش استقام و دودار و دومان دشمن برارند این بود عاقبت کوششهای کسری چون دیدار از ارومی در ضعف است علاج مزبور را بجهت استرداد و توکل جستار کرد و اتحی چون او کسی منظر نشد این مملکت عظیم را در ایام سلطنت بقوه عقلمه نگاه داشت حدود مملکت او زیاد از خود پیش اریانین وسیع بود احکام او را وقتی از سواحل دریای دم تار و دسنباب و از بحر احمر تا دریاچه خزر و از دریای قرم تا اقصی سواحل پرسی چون طاعت میکردند پس از فوت انوشیروان هر فرزندانش چون مادرش و خرفانان مادر بود درجا پدرنشستند تا جلالت نسب و شرافت حسب او را متحی شاه می نمود بلکه خلق اصلا حیت و هنر مندی او اعتقاد می تمام و نوشیروان را در تربیت او ایتام کلنی بود و بوزر جهر را معلم او ستار داده بود گویند هرگز بوزر جهر را محترم داشتی و مادامیکه او مباحث امور بود مملکت را آبادی و ملت را آرامی هستند و لیکن چون بوزر جهر بعلت ضعف و پیری از پسران گذاره گرفت هرگز یکباره تغییر حالت داد و چون از مشا هده افعال پدر او استماع معلم را یافت مستغرق انواع ملاهی و مناهای گشت امرای محترم مملکت یا بر طرف یا عرضیغ تلف گشتند و استظام امور جمهور برای و در تیت از اول و او با شش مفتوض شد لاجرم اول نتیجه این

شوقم
سیاه پیشی بگره
ش

ذکر سلطنت هرمز

باب

۶۹

تغیر شورش رعایا و حمله اعدای دولت بود هندوستان و عربستان فراجکه بنو شیرین
 پیدا و از پسر لاتی ادب باز گرفتند لشکر روم وارد جزیره العرب گشت و سپاه خاقان از
 بیرون میورنود و بسیار لشکر با پادشاه قسطنطین پاره جنگ آورد و خواست که لشکر از سمت ایران کند با مذ و خاقان
 چین خالوی همسر فر بود اگر چه هر زاول این یعنی رضا داد لکن ابالی در بار بار نمودند که قوی ترین
 دشمن را در ملک راه دادن سبب مخاطره عظیم خواهد شد هر زبنا برین قصد کرد که ایشان را
 مذهد از اطراف ممالک براند فرقه امارت بنگر بنا بر قول مجتبی بر بهرام چومین افتاد و بهرام از سرداران
 سپاه و از اکا بر زادگان بعضی کوسید از لنگزادگان آذینار بود و او دوازده هزار از
 مردان کار دیده انتخاب نموده بحرب خاقان شتافت و هر زور را گفت تا بر حد سپاه
 بیفزاید بهرام گفت تجربه معلوم شده است که سپاه را بهتر نماید از عدد باید کویند در لشکر او
 مردی کم از چهل و بیش از پنجاه سال عمر نبود با بجه در باز مذران و بنا بر بعضی در خراسان با
 خاقان چین مصاف داد و شاید که این جنگ در جائیکه حد و این دو ملک بهم می پیوندد واقع شود
 باشد در هر صورت چون بهرام از اطراف مملکت بخوبی مستحضر بود و همچنین قول متحجم نیز فرزند
 اعتقاد شده شکست بر ترکان افتاد و در جنگ اول خاقان در درخت ثانی پسرش سر برآورد و او
 جمعی از مصنفین برانند که پسر خاقان کشته گشت بلکه بقصد کشته با جمع خراین و تخایم لشکر ترکان
 بد این فرستاده شد اگر چه نمایم مو نور بود لکن بزوان بخش ندیم هر زور را گفت بهرام فقط گوش
 از گادی فرستاده است هر زور احد و خوف بر این باز داشت که در جنگی که پس ازین بهرام
 بارو میان افتاد و چشم زخمی با بر اینان رسید فرصت تعینت دانسته تفضیح بهرام را یک دست
 لباس زنانه دو دوگی و مغزلی با و فرستاد بهرام فی الفور لباس را پوشیده با حضار سران
 سپاه فرامداد و گفت این است پاداشی که پادشاه بجه خدمت های من فرستاده است حضار
 شله غضب زبانی کشیده بر هر زور نفرین کردند و او را از سلطنت خلق و با و شاهی بهرام افتاد
 نمودند بهرام قبول این یعنی نموده لکن گفت تا سکه بنام خسرو پرویز پسر بر فرزند کند و این پسر
 بهم خیال خود را پوشیده و هم تخم نزع و نفاق در خانواده پادشاهی کاشت و هر زور از این یعنی
 بخسرو بکان شده حسد و کینت بر زور بردار که کینت خسرو و خالوی او بندوی و بسطام را

دو دست
 این عاقل که در
 میان باقی باشد
 شش
 مغز
 هر زور برسان
 شش

مجموع ساخت لکن این عمل سبب خرابی هر فرزند دوستان بندوی و بطام ایسا را از
 بندجات داده هر فرزند اگر فقه ناسینا سا فتنه چون اینخبر نخبند و رسید بتجلیل بجانب دار السلطنه برآ
 کرده هنوز رسیده بود که شنید بهرام بهوای پادشاهی عازم مدین است خسرو لشکری همگردد
 در کنار رود نهران تا بمصر ام مصاف داد و در همان جنگ اول شکست خورده بطف
 مالک روم که نجات و قیصراریش با کمال مردمی و احترام او را ملاقات نمود در هنگام کیز
 خسرو بندوی خالوی او ازیم که بسا و آورنده عایق راه سلطنت خسرو شود بزندان رفته بازه
 گمان رسته حیات هر فرزند قطع نمود بهرام چون چون ملک را بصاحب یافت خود مدبر دیه
 و دیر امور ملک گشت لکن آیام حکومت او قلیل بود و قلیلی از مورخین او را در تعداد سلاطین
 ذکر کرده اند خسرو را به قسطنطنیه راه ندادند ولی از لوازم احترامات شایسته نیز واقعه فرود گشت
 نمودند مورخین بر اینند که او به قسطنطنیه رفته و دختر قیصر را بشرط زنی خواست و بعضی نیز آن
 دختر اسپرین مشهور میدانند اما قول مورخین روم باید صحیح تر باشد در هر صورت قیصر او را
 بسپاهی جرارد کرده خسرو بطلب تاج و تخت مراجعت نمود اما بی ایران اگر چه از ظلم هر فر
 علم طینان افزاشتم بود و هنوز رعایت خاندان پادشاهی را منظور داشتند و خسرو خود نیز
 محبوب جمع طبقات ناس بود بعد از هشت ماه از حکومت بهرام با سپاه ایران روم
 مصاف داده و شکست خورده تبرکستان که نجات و سردار سپاه روم چنانکه عقیده مورخین
 ایرانیست پسر قیصر نبود بلکه زسیس بود که یکی از سرداران معروف و اصلا از اهل ایرانست
 اگر چه هنوز شکستی که چندی قبل بهرام لشکر تبرکستان داده بود در خاطر با تازه بود ولی خاقان
 قطع نظر از ماضی کرده مدد بهرام را قعی قبول نموده او را بخدمت بداشت و در اندک مدتی پروردگار
 عالیترتی نموده محمود اعیان و اقران گشت کونیند که زن خاقان نسبتی با خسرو داشت میرید
 که بهرام قنده و یکرا بگیرد او را زهر داده روز کار طومار حیات او را سپهر در نوشت پروردگار چون
 ملک مسلم گشته بلا منازع بر تخت عروج نمود بجهت خویش با قیصر و فاکر در سر جمع قیصر را پذیر خوا
 شد دارا را با و یکرا قتلع مشککه که در سرحد ملک واقع بود بکاشتمان قیصر حواله فرمود و
 نفیس بداید و تخت کران بهبازر چند آنکه در چیز امکان بود ارسال نمود و جمیع اهلای روم

ذکر سلطنت خسرو پرویز

باب

کوران جنگ خدمت کرده بودند هر یک فراخور حال و استعداد و بنا بر این و مناصب مستطرد
 مباحی گشته بجلای نسبت یکسانیکه در سلطنت او خا راه شده بودند خواست زهر چینی از
 ایشان بگیرد و دو خالوی خود را تمسیر خواند گوید بهانه اینکه قاتل پدر او بودند قتل رسانید
 پرویز تا ایام حیات قیصراریت سالک عباده مصداقت و ممالک مآدود مودت و
 موالات بود اما چون قیصراریت قتل رسید فی الفور بهانه انتقام قصیر که پدر خوانده او بود
 لشکری بروم کشید و پسری از قیصراریت و یکی از سپران خسرو در آن لشکر بود و مورخین بوم
 برانند که پسر قیصر نبود بلکه محبوب لنتب بود و در آن اوقات فکاس نام یکی از یوزباشیان
 بستیا ری جمعی از او باش بر قسطنطنیه استیلا یافته بر سر سلطنت را آمد لکن احکام او را غالباً
 بیرون از دیوار شهر اطاعت نمیکردند و در این حالت مقاومت بال لشکر ایران متعین بود و اردو
 دیگر قلاع مستحکمه نشور بدون منازعت بتصرف ایرانیان آمد و بلاد شام و فلسطین با سمره حرمه
 بلا و عرضة نوب و تاراج گشت بیت المقدس مفتوح شد و صلیب اصل را که در قلاب طلا
 گرفته و در زمین دفن کرده بودند بیرون آورده با ایران فرستادند و مورخین ملک که این تفصیلاً
 نوشته اند گویند که جمعی کثیر از آداب و قیستین را با صلیب با سیری بردند مؤلف تاریخ روم گویند
 گوید که فتح بیت المقدس که پیش نهاد خاطر کوشیروان بود بدست غیره او وقوع یافت و او
 بخوابی بیت المقدس که از بزرگترین آثار مذہب عیسوی بود حکم داد و بجهت این جنگ بیست و شش
 هزار نفر بود که تعصب جبران عدم جلالت ایشان سینمود در تعداد سپاه او مقطم گشته بعد
 از فتح جلیل و جردان یورشین به بیت المقدس برده سخنموند قبر مسیح و کلیسا های لئو کانه من
 و قسطنطین را آتش زدند و قیستین بزرگ را که زکریا نام داشت با صلیب اصل با ایران بردند
 گویند نو دهنه از عیسوی به تیغ میزد و او را یکی در لشکر ایران بودند قتل رسیدند با بجهت در وقتی
 که سرداران ایران بتخریر ممالک روم مشغول بودند خسرو را اسباب لئو و بعضی که نادی و بیج
 دیده و نشینده بیج کوش بود جمع بود سه راهی پادشاهان او بعد از حصول رعبه و مناصب هر یک
 تختهای کران بها خاصه طاقدیس که در آن صورت و از ده گانه منطقه ابروج منقوش و ساتراپ
 روزازان معلوم بود کجنگای او که یکی از انجمنه با و آورداست و خواتین محرم او که بدوازده

مصافات
بضم هم و حرف چاهم
فادوستی و انصاف
ش

باصره
بابت نام
ش

بضم اول و تشدید با
جمع را بعبعادان
زاهدان تر نام از گویند
ش

بضم اول و تشدید
سین کسور سرب
کشیش و تشدید اول و سین
ش

طاقدیس
تخمی بود وضع بیاتوت
سرخ و بر ساعت که از آن
کبد شتی سر شیری از گناه
آن تخت بیرون شدی
کونی زترین از دمان بر
طا سوزین افکند
تا بامت بر شدی
ش

میرسیدند و هر یک بنا بر قول ستمدین از مورخین ایران در زینت و جمال با ماه برابری میکردند
 اسپهای او پنجاه هزار در جصل شاهی ایستاده بودند و هزار و دویست فیل و اسب عربی
 او شبدیز که سبقت بر او میکرد و مطرب او بارید و بالاتر از همه مشوقه سعیدیل او شیرین کرد
 عشق او از خود بخیر بود اینها همه مطالبی هستند که الهامی ایران کتابهای بسیار در این باب
 نوشته اند اگر چه در اسباب تحمل خسرو اطرا و مبالغه بسیار شده است ولی میتوان گفت که
 هیچ پادشاهی باین تکلف و تخشع نبوده است تا سی سال بر جبهه توسن اقبال رام دود
 زبان حکام او بود و از اجداد او هیچیک در اجرای امور بر پیش از او مظفر و منصور نگشتند است
 با ده غرور و نینداز گشته بجز لهو و لعب بکار دیگر نپرداختی و صنعت دولت روم و برج و مرج
 انگلک نیز مد و بغرور او نموده در مینکایک سپاه او بفتح بلاد شام و نوبه مصر و سایر بلاد
 مشغول بودند و او روی او در چال میدان مدت دو دوازده سال زهر چشم قیصره قطیفیه
 را میگرفت بر رصف قجاج و شمشاد اشتغال داشت و فتح فتوحات در نظر او فقط
 مقدار از ویاد اسباب عیش او بود و ممالک وسیع که در تصرف سپاه او آمد بر باو رفت
 تا سرزمین سلطنت او آباد گشت اما اگر چه خسرو در تحمل اوضاع پادشاهی از جمیع سلاطین که
 نامشان در وفات ثبت است پیش بود و در اجرای لذات و استیغای شوایات از بندگان
 پیش ولی هم او مثل اینست نیکو بجهت بی ثباتی زمانه و ناپایداری محبت انسانی مؤلفین اسلام
 نکبات او از خسرو را بجهت دریدن کاغذ پهنه خدا میداند و بنور این خیال در احوال ایران
 باقیست چنانچه در سنه هزار و هشتصد عیسوی در کناره قراسو بودم شخصی ایرانی کفتم گناره رود
 خیلی بلند است و مشکل است که آبش بکار زراعت استعمال شود گفت وقتی این رود و جان جمع
 این ملک را آب میداد لکن چون خسرو دیوانه کاغذ پهنه بر پا پاره کرده در این آب انداخت
 آب فرود رفت و قهر آبی بر آن رسیده بیخامد و ماند مؤرخین عیسوی گویند بسبب ظلم و ستم
 بود که لشکرا و در ممالک روم کردند لکن سبب زوال دولت او واضح است هر قل روم بود
 که با باید ملک را در لکن یا جمعی طبع نموده دشمن را از ملک خود براند در ابتدا خیال گرفتن
 کرد لکن کجی از قیسمین براراده او آگاهی یافته مانع شد و او را سوگند داد که ملک را در لکن کند

اطرا
 بکسر بمانند کردن
 ستایش و مرج
 تخشع
 بفتح تا و عا و کله صبا
 با کران و خدمتگاران
 شدن
 رصف
 با فتح کسیدن
 شمشاد
 بوسیدن و برگردان
 شدن
 پنهان
 بکسر اول لبا و این
 جمع شفت است که
 در اصل شفته بود
 شدن

ذکر سلطنت خسرو پرویز

باب

(۷۳)

تفصیل قواعت هرقل در تاریخ روم مطورا است و الهامی شرق نیز انکار ننموده اند مگر پادشاه روم نعتی بملک ایران خسرو را از خواب غفلت بیدار ساخت و در مدت شش سال متوالی دید که جمیع مقوعات خارجیه و غالب بلاد داخلیه او از دست رفت لشکر دشمن در اطراف ملک منتشر نشیپاه ایران در هر غریت بنزیت یافتند از یک طرف تا بحر خزر و از سمت دیگر تا اصفهان عرضه آخت و تاریخ کشت سربازی سلطنت و خزانهای ملکی بر باد و اعوان پادشاهی متفرق شدند خسرو اینهمه حال میدید و قدمی بمانعت خصم بر نمیداشت و در هر بجایه قیصر سپاه خویش را راه کرده بدستبرد گرفت و بعضی کینه زود قبل از زور و هرقل شیرین را همراه گرفته قنار کرد و لکن در همان آوارگی و بیچارگی از قبول صلح با قیصر سر باز نورد و رعایا از حرکات او استنکامه بود و اینهمه خرابیهای ملک را با از او میدانستند لهذا با پیشرو شیرودیه اتفاق کرده خسرو را گرفته معید نمودند و بعد از آنکه بی قبل آوردند در تاریخ کسین مطورا است که خسرو خواست تاج بر سر پرویز شاه که از سایر فرزندان خود و دست ترمیداشت گذارد شیرودیه که پسر زرگر او بود از این معنی در غضب رفته با بعضی اتفاق نموده خسرو را معید ساخت مورخین ایران دیوان اتفاق دارند که شیرودیه خسرو را در حبس باستخفاف داشت و طعام از او باز گرفت و او را شکنج نمود در زین التواریخ است که بیسکس بگشتن خسرو اقدام نکرد مگر هر فرزند مردانشاه که پدرش بکلم خسرو کشته شده بود چون هر فرزند نظر خسرو آمد خسرو مطلب را دانسته گفت حقیقت برای پسر که کشته شده پدر را بکشد چون هر فرزند کار خسرو برداخت نزد شیرودیه رفت و گذشته را تقریر نمود شیرودیه همان سخن را اعاده نموده علی بن فرزند از نو پدر فرستاد سلطنت پرویزی در هشت سال بود اگر شش سال زیاد تر عمر کرده بود یکی از خوش بخت ترین سلاطین ایران محسوب میشد از تاریخ او چنین معلوم میشود که در ایام شباب شجاع و دلیر بود و چند جنگ با بعضی از معارف سبحان که مخالف پادشاهی او بوده اند نمود لکن چون بناز و نمنت خود را از مقابل دشمن که در او آسیر عمر روی با او و فرودمانده بسبب کایک در او اخرا یام حیات کرد نامی از او باقی نماند مگر حرفی چند از اسباب بزرگی و قصه عشق او با شیرین گوید شیرین با فراد و نیز عشق داشت و فراد و در عشق شیرین اول از عقل و پس از کندن متین

جلد اول ذکر سلطنت خسرو پرویز

از جان گشت پسر پرویز خواست بعد از پدر با وی هم بسترم شود شیرین ظاهر ابران رضا داد
 درخواست که نگاه احسن بر نفس خسرو کند و چون اذن یافت بر سر نفس خسرو رفته نگاه کرد
 و ز هر یک همراه داشت نوشیده در ساعت جان بداد و بعضی گویند با خنجر رشته حیات چنان
 قطع نمود در هر صورت یا بسبب برزاری از شیرویه یا عشق خسرو یا شوق شدت جان با بد داد
 لکن نام او بر صفحه زمانه باقی ماند و تا امروز در ایران بر صفت خوبی که در زنی است تشبیه بشیرین میکنند
 البته چون هر قل از ابران بروم مراجعت نمود ابواب بلایا بر ایران باز شد قحط عظیم در ملک و تنوع
 و خصومت در امر افتاد و سر روز پادشاهی بر تخت می نشست یا بخت برشته بر تخت می افتاد
 و علاوه بر همه حمله دشمن قوی بود زیرا که انشی که حضرت محمد در عربستان افزوده بود بالا گرفته
 و امتسار یافته روی بدولت سالخورده دست نزلزل روم و ایران نهاده بود مدت سلطنت بشیر
 هشت ماه بود در روضه الصفا گوید که شیرویه بعد از انصاف و جبرای قواعد و قوانین پایل
 بود اگر چه هم او قتل پدر و پانزده برادر را نسبت بدین پادشاه میداد که چون خواهران سزود
 او را بر اعمال او طاعت کردند اندوه عظیمی بروی طاری گشته روز بروز از دیار پذیرفت تا بالاخره
 رشته حیاتش منقطع گشت پس از فوت شیرویه یکی از امرای اردو شیر سپهر خرد و سال او را به
 پادشاهی برداشت و شخصی دیگر که شکر مایه نام داشت این صورت را ناپسندیده دانسته از
 محل حکومت خود بسیرون آمده بدین را استخفاف آورد و او را شیر را بقبل رسانیده تاج
 بر سر نهاد و هنوز چند روزی از حکومت او نگذشته بود که دالستان خانزاده سلطنت
 او را نیز بدگیران ملحق ساختند پس از گشتن شهریار چون در سلسله ساسانیه مردی نیافتند تاج
 بر سر پوران دخت و جنت پرویز نهادند مورخان ایران گویند که پوران دخت صلیب
 اصل حضرت عیسی را بر رویان پس داد و باین سبب رشته دوستی با مین او و قیصر محکم شد
 لکن در صحنه که این تقدیرت بر خطا است زیرا که شک نیست که هر قل در مراجعت صلیب
 همراه خود بتسططینه برده ایالی روم این کار را از جمع قوتها و غنیمتها پنهان میداشتند
 پوران دخت را مدت پادشاهی کیسال و چهار ماه بود پس از وی شاه شنبه که از اقارب
 او بود و بجلاوه نسبت قرابت نسبی دیگر هم با وی داشت بر جای او نشست کجا حکمرانی کرد

نظامی در فوت خسرو
 و شیرین گوید
 که احسن زنی از این زمین
 عروسان را بداد چنان
 پدرکش پادشاه پراشاید
 اگر شاید بجزش مریدان

صلیب
 صلیب
 حشره خرنسید ظاهر
 شنبه در دست بند

ذکر سلاطین ساسانیه

باب

جنری از و نعل نیست که هینکه سرش بسیار بزرگ بود و چون تاج بر سرش نهادند از کوچکی با
شکایت کرد میرخواند که بد این معنی را بفعل پد گرفتند بعد از قطع شنیده و خرد دیگر پرویز از دم دخت
سلطنت برداشتند از دم دخت بصافت عمل و بصاحت نظر مشهور بود و خواست که
رشته تمام جمهور را هد دست خویش گیرد و بی معادنت وزیر یا مشیری اداره امور کند لکن
واقع زودیداد که متوجه بسیار ادبها شد فرخ بر مزدالی خراسان باز دم دخت یا سلطنت او عاشق
شده حکومت را بچسبده پس خود گذارده راه دربار پیش گرفت چون بدولت دیدار یافت
شد اظهار شوق کرده طالب وصال پیشد این معنی را بخاطر از دم دخت در معنی کران آمد لکن در
ظاہر او را بجا طلت نگاه میداشت تا شبی او را دیده گاهی معین نموده بیچاره پایی بد انجا
نهاد و سر بجای پاینا و دیووض شربت وصل ضربت قتل چسید چون سپر او رستم از واقعه
پدر بیچاره سختتر شد بالشکری کران از خراسان بدین رسید از دم دخت را که از معاظله او
عاجز بود و بخت آورده باقی و جی انتقام پدر از وی کشید چون از دم دخت گشته شد هر قدر تقصیر
کرد کسی را از سلسله ساسانیه نیافتند تا اینکه شنیدند کسی نام شخصی از اولاد او احقادار و بر
با بکان در اهورا زانست او را آورده با و شاهی هشتادار کرد و چون یافتند که قابل سر ضربت
سرش را بزیر آورده و ند بعد از آن کونینگی از سپران پرویز را فرخ ز او نام که از یکی از زنان
اصفهان بود و از ظلم شیر و یار بنصیبین گریخته بود با و شاهی برداشتند و پیش از آنکه گیاه بگذرد
مسومش ساختند این طور بود و قیام قبل از حکومت یزد و جسر و زوال دولت ایران
از این وقایع پیداست تا چه پایه در ملکات مرج و مرج بوده است و در هر روز ارتقای هر میر و پاد
بعارج سلطنت معلوم میشود که اداره امور جمهور علی الاتصال با نزاع امرای ملک بوده و هر یک
از ایشان خیالات فاسد خود را در لباس صداقت و بشکی بجا ندان ساسانیه جلوه داده کنان
را سلطنت بر میداشتند که میداشتند است دست و اسباب بزرگی خود ایشان خواهند بود
بسیاری از مورخین ایران ذکر می از بعضی از سلاطین مذکوره نمیکند و از پوران دخت
و خرد پرویز بزرگ و جرد و میر و ند و پرویز در اسپر شهر یار و از نسل حسرو میداند و بعضی کونیند
سپر شهر یار بنسیره خسرو است لکن چون جسر داده بودند که سلطنت در عهد یکی از فرزندان

صاف
استواری
استواری
ش

ما طلت
بطا
کردن
دین
دوست
نزد
دین
کندن
کار
ش



ذکر سلاطین ساسانیه

شهریار بر باد شود خسرو اورا از دین احسراج کرده بود و اورا صلح نیز سیت این پادشاه هم
 شاید مانند ویران بود و چنین نیاید که قابل پادشاهی نبود و از فاخته جلوس تا حاتمیهات
 دست خویش امر او بود سلطنت یزدجرد در میان اهل تاریخ نوع شرقی یافت بدان جهت که مملکت ایران
 در آن عهد چنانکه ضرب المثل ایرانیان بود بچیک جمعی از سوسمار خواران مور یعنی اعراب افتاد
 بچیک از اسباب متداوله سبب واقع چنین بزرگ نمی تواند شد ایرانیان را از در تقصیر
 و حق وطن عقیدت است که این امر یکی از جزئیات بزرگ بود که سبب آن خداوند بزرگوار
 روشن کرد که شریعت محمدی بر حقیقت آنها که قاعده امور و نبوی در این امر عظیم ملاحظه شود
 میشود که سلطنتی مثل سلطنت ایران مستغرق در اسباب تحمل و از وجهه ضعیف یکی بجهت
 ملکی و دیگری بجهت محاربات خارجی که خسرا از مملکت را خالی ساخته و بسبب ضعف و سستی
 علی شجاعی بار بود مقاومت نمیتوانست نمود با قطع الطریق اعراب که از نشاء مصاعف
 امید دنیا و آخرت سرست و مثل سیل قاصف بر مل اطراف و حوالی میآختند لکن قبل
 تفصیل این خرابی بایل لازمست که چند کلمه در باب ملک و طبیعت و شریعت اعراب
 تحریر شود اگر چه جالب تنوع در عربستان متعدد است ولی غالب اطراف این ملک صحراهای
 سطح رمل زار بی آب و گیاه است و بدین سبب بنی نوع انسان کمتر در آن صفحات یافت شود
 و فی الحقیقه عربستان از زمین میوه انیم قیاس کرد زیرا که قلت زراعت از دوختنانهائی کم درخت
 و متنفر و چشمهای کوچک آب شیرین این ملک فقط کسانیر لذت می بخشد که گاهی در
 زبده اند و بسیار کم سایه و درختی بایقه اند که از تاب آفتاب بدان پناه برند و در هنگام
 با بهای شور صحرا اطفای حرارت نموده اند سکنه این ملک همسوز بر فصل و عادت قدیم خود
 باقی هستند و با اهل ممالک دیگر مخالفت و استزاج نموده و دعوی میکنند که ملک ایشان بزرگ
 مفتوح نشده است سند تاریخی نیست که دلالت کند بر اینکه جمیع عربستان تبصره مل
 خارج در وقت است لکن وقتی رومیان قدری از عربستان را بجزه تصرف در آوردند و ملک
 مین با بعضی دیگر از بلاد متصله بان غالب پایمال لشکر و خراج گذار کشور ایران بوده اما
 سلاطین ایران و روم با صحاری و قحار را بدست نیاروند و بیشتر سایر بلاد عربستان نبرد
 میشود

دست خوش
 مینی سوزی و عا بنو
 وزیر دست آورد
 ش

مینی در شرف قافون
 ش
 مصاعف
 با بضم و چند
 ش
 قاصف
 با و شکند
 ش

عربستان مانند بزرگ
 سوزی از همه اطراف آب
 احاطه دارد و کوه
 ش

قاصف
 با بضم زمین عالی از
 آب و کوه
 ش

ذکر سلطنت ساسانیه

باب

(۷۲)

شود سبب آن غیر از شجاعت سکنه آن بلاد باشد از آردی حق جمیع کسانیت که روزگار
 محنت و سختی را منی شوند قلال و تخار همیشه باین سبب مخصوص امر از و ابطال است و گنایه
 بکوت کوه و دامون تن در دهند از حملات سایر بنی نوع انسان مصون خواهند بود زیرا
 که عرض و سبب جاه باعث حد برد و بزرگی است پس بدیهی است که ارض لم یزرع و خلق
 وحشی که هیچ زحمت رام و بهر کوزه محنت محل آرام نگردد مطمح نظر نخواهند گشت اهالی
 عربستان بسیار قوی نیستند لکن خوش ترکیب و چالاکند و مقتضای عادت و تربیت از
 خطر نهند و از تلب باک نمانند حدت خاطر عرب از ادراکش بیش است و از روی طبیعت
 بغایت زود با و رو با جدت مراجعت در طرب و تلب با سبب و شتر خود شریک است
 و این جانوران شیر نیاید که بجهت مراقتی که با صاحب خویش دارند از سایر بنوع خود اقبالی
 بین حاصل کرده اند اسب عربی و شتر و حمل شاق بعید است و یکی از غرایب حیاتی که
 در تاریخ طبیعی مبرهن است این است که در جمیع آسمان و افریقیه و رگستان بهترین و نفیس
 ترین اسبان در زاد عربی هستند شتر و جازه نیز در عرب کمتر از اسب نیست زیرا که حیوانیت
 قوی و بصورت شیر بجهت غذای صاحب خود میدهد و عیال و اموالش را در صحرا از جانی بجان نقل
 میکند و چون وقت اقتضا کند در تعاقب یا فرار از دشمن او را بهر مسافتی که باشد با غایت
 سرعت میسر و اعراب در ایام قدیم پریشانش آفتاب و ستارگان نمیدانند لکن بعد
 از آن مذاهب مختلفه گردیدند بعضی در وین آباد اجداد خویش مانند و برجی مذہب بود و
 نصاری اختیار نمودند این اختلاف مذہب منضم با سباب دیگر شده از مدتی در میان عشت
 زراع باین وضع مملکت ایشان لکن حضرت محمد ظهور کرد و پیش بر معنی منشر شد که میتوان
 گفت شروع شده شیوع یافت و این مرد بزرگوار در دست حیات بود تا جمیع عربستان را
 مطمح شریعت خویش دید و در آنکه شریعت او بعضی از نیکوتر و عالی ترین قواعد و سرچشمه
 آنها اصغای جمیع منافع است محل شک و ریب نیست اول لشکر که اعراب بطرف ایران
 کشیدند در عهد عمر بود و ابو عبیده سرداری لشکر داشت سپاه اسلام در آنوقت باید کم
 باشد بعلت اینکه از طرف مخالف فقط دو فرج بود که هر فرج عبارت از دو هزار نفر باشد

۱
 ابطال جمیع
 ارض لم یزرع
 کشت نشد
 آب و علف

۲
 نفع اول و شکر
 و کسب ثانی
 تاریخ طبیعی
 در اینجا را در علم حیوان

جلد اول در مال حال سلاطین ساسانیه

امارت یکی از ان افواج بجیان و دیگر برستم فرخ را و تحمل بود پس از ان فوجی دیگر سپرداری
 جالینوس سپاه ایران سویت عربی عظیم در ساحل شرقی فرات واقعه شد که نینوا و علبه
 فیلی سفید در مرکز لشکر دیده دانست که ایرانیان زبان عجم داشت با غزنی ثابت و جاشی را
 روی بدان جانور نهاد و با یک ضرب بشمشیر خرطوم او را قطع نمود و جانور از فرط درد و یوانه را
 بروی تاخت و سر اباپی او را با یک ضرب دست با خاک کیسان ساخت و ازین سبب
 دشت برعبان راه یافته نشت بدادند جمعی عرضت تیغ بلاد اکثری غرقه مجموع خاک و دیدند زیرا
 که پلی که در وقت آمدن بر فرات بسته بود و شکسته شده بود و بقیه السیف بطله که جانی است در
 ساحل غربی فرات رفته عمر را از واقعه مستحضر ساختند حلیفه لشکری دیگر سپرداری جریر بن عبد
 مبدایشان فرستاده روی بمراق نهادند و از جانب پوران دخت که در ان اوقات
 بر سر سلطنت متمکن بود سپاهی سپرداری مهران رسیده دوباره جنگ واقع شده
 برعبان افتاد و در این هر دو جنگ پارسیان درفش گادیانی را همراه داشتند مهران ازین
 فتح جرات زیادت گشت بحرب و گرفتار آمد نمود لکن جریرین کت شکست بر او افتاد
 قتل رسید و سپاه او بدین گزین شدند ایرانیان او با رنجت را از بخرد و بیگار کی سلاطین
 دانستند تا علیه هر دو زنجی را گشته و دیگر را رنجت می نشاندند تا نوبت بریزد و برسد و جزو
 در ابتدا سفیری بجانب سعد و قاص که در اوقت از قبل حلیفه سردار لشکر عراق بود
 فرستاد و خواست نمود که چند نفر از اعراب سخندان کیسل حضرت کند تا با ایشان گفت و شنود
 شود سعد بدین معنی رخصا داده سه نفر از امرای عرب بدین فرستاد چون اشخاص مزبور بجزو
 بریزد و رسیدند نشنیدند و بریزد و بدین معنی را که از سایرین استیاز داشت مخاطب
 ساخته گفت شما از جمیع اعم زود ما خوار تر بودید و پیش ازین شما در ایران با با اسم تجارت نیز سفید
 با با اسم کردنی و تجارت خوراک شما و سما و شراب شما آب شور و با اسم شما پیشین
 بود تا درین اوج اسم جمعی از شما با ایران آمدند طعمای لذیذ خوردند و آبهای کو را نوشیدند
 و جامهای لطیف پوشیدند پس برادران خود بخرد و انداختن ایشان سینه جمع شده شرکت نمیت
 و سیم دولت شما شوند و با این همه نیز رضی نشدید و میخواهید شرعی جدید بر کسائی تکلیف کنید

جاشی
 توه قلب و جاشی
 رباط
 سخت و محکم
 شش

در مال سلاطین با سیاهانه

۵۹

که از فتبول آن اباد دارند مثل شامش رو با هیت که وقتی باغبی رفت و انکور بسیاری دیدند
خیال کرد که این باغ را انکور بسیار است و از خوردن رو با بی ضیف کرسنه کم نگردد و لند هسرخ
رو باه نشد رو باه چون حال چنان دید سایر انبای جنس را از زود نرفت و کرامت منم حنبره
صاحب باغ مجبور شد که بجه حفظ باغ ایشان از اعرضه تلف سازد و باری چون بر من معلوم است
که فقر و احتیاج شمارا با این حرکت باعث شده است من از شما عفو خواهم کرد و چون رجوع
بلک خود نمائید مطایای شمارا از عطایای خویش کران باز خواهم ساخت و شمارا از کندم
خزانه خود و قطار خواهم بخشود تا یاران خویش را نیز بهره رسانیید و اگر قدر این احسان
ندانید و باصرار در ایران بمانید از انتقام من مصون نخواهید بود میز در جواب گفت آنچه
در باب سوابق حالات عرب بر زبان راندمی معین حقیقت است ایشانرا خوراک سوسپا
و دختران خویش را زنده در کور میکردند بلکه بعضی از ایشان مردار میخوردند و خون می آشامیدند
و زمره افکار خویش را کشته اموال او را تصرف میکردند تا بین واسطه خود را بزرگ و شجاع می
نیداشتند با سنان شبنم بود خیر از شر و طلال زهرام نمیداشتند این بود حال ما تا اینکه خداوند
بر ما رحم کرده پشمیری گمتم با کتبی مقدس با فرستاد تا رسوم وین حق بما بیا موزد بنا بر حکم
محکم آن کتاب ما بقا کت کفار ما موریم و از فترینا و از ضعف بقوت موعود و حال ما
تو عرض این مذبح میکنیم اگر قبول کنی کسی از اعراب بی اذن تو قدم در ایران نخواهد نهاد
و خلفای ما جز محسن و زکوة که بر جمیع مسلمین مقرر است از تو نطلبند و اگر قبول کنی باید جزیه
که بر کفار معین است بدی و اگر فتبول هیچکس از این مطالب کنی باید مستعد حرب شوی
زود مرد را غرور مانع از قبول مطالب شده سزار از حضرت فرمود و لشکری سپرداری هم
فرخ زاد بجا رت عربان فرستاد در ستم جدیدی و اجمه داشت و در خک تاخیر و تسلیف نمود
تا بهره لایب شده اسباب معاقبت راست کرده شکست بردی آفتا و جمعی کثیر از یاریان
از مسوره وجود بمطوره عدم خرامید مذکوبند در حرب قاصیه تقریبا جمع سپاه ایران که
بصد هزار میرسد بر خاک هلاک آفتا و مذود زاعراب فقط سه هزار کشته شدند غنیمت عظیمی
بود ولی سکنه صحرا هنوز از قیمت آن وقوف نداشتند گویند عربی طلا در دست داشت

۱
مطایا
هستند آن سوسپا
ش

این عادت بسیاری از
اوم بوده است چنانکه در
اعراب در قدیم ایام
جاری بوده و هر چه
تا امروز جار است
بعضی از روی غیرت و
از روی فقر قادر بر
این ارشیح میشدند
ش

۳
تسولیف
در کت نمودن درگاه
و دعه در دروغ و این
ش
مطکور که
بافتن خاکمانند خاک
ش

جلد اول در مال حال سلاطین ساسانیه

(۱۰)

و میگفت اگر کسی مراد در می بعضی در عرض بر چه ازین صفت خواهد بود و هم با بجهت یکی از وقایع مفسده این جنگ این بود که در قش کاویانی بدست اعراب افتاد و از طرفین تعادل و نظیر بر جانت امر کردند چون جنبه این شکست بریزد و بر رسید هر چه از اموال که توانست با خود برداشته بجز آن که بخت سعد و قاص بعد از تصرف مابین او را تعاقب نموده هشتم برآزاده خود را با استقبال لشکر که از شیروان و آذربایجان سپه داری مهران بن بهرام رسیده بودند نامزد فرمود و پارسیمان پناه بقلعه جلولا برده و عربان قلعه را استخوان پارسیمان را عقید نمودند و زجر و بعد از استماع این جنبه بری که بخت با ششم حلو از استخر ساخت شهر بود نیز که در آن اوقات چپسین نمایان از بلاد مفسده محسوب میشد بجهت اعراب افتاد و سعد و قاص بنا بر حکم علفیه بانبار رفت لکن چون آب و هوای انجبار امواتی نیافت در کوفه که بعد از آن شهر مشهور شد توقف کرد و در همان سال عتبه بن غزو ان بنای عمارت بصره گذاشت سعد و قاص چندی حکومت کوفه و بلادیکه از ایران مفتوح شده بودند نمود به سبب شکایتی که از او نمودند عمار او را خوانده عمار را بر جای او فرستاد و نیز و جرد چون خبر عزل سعد و قاص را شنید سعد و پنجاه هزار لشکر از فرسان در می و بمدان فرام آورده و سپه روان که یکی از اطباء شیمان بود با مارت آن لشکر موسوم نموده عازم حمار بت گشت چون صورت واقعه معروض شده خلافت کرد و حکم شد که از اطراف ممالک اسلام سپاه مبدد لشکر که در ایران بودند فرستاد شود و اداره جمیع عساکر را برای و ردیت نعمان بن مقرن طبرانی محول فرمود و وصیت کرد تا در اطعای نایره اشق پرستی غایت جهد مبذول دارد و لشکر اعراب در کوفه جمع آوری نموده رویا بنهادند و نهادند نهادند و فریاد است که یک بسافت چل و پنج میل در جنوب بمدان و در آن اوقات اردوی لشکر ایران در انجا بود و خدتی عمیق در دورا رود کسده بودند بعد از دو ماه که در لشکر در مقابل هم نشسته کاری از طرفین ساخته نشد نعمان را خاطر از تقوی بهم برآمده لشکر را فرمود تا مابقی مقال شوند و ایشان را مخاطب ساخته گفت ای احباب من خود را تمیاز کنید برای فتح یا نوشیدن شربت شهادت من من کنیسر خواهیم گفت در کبیر اول باید که بسندید و در کبیر ثانی بر اسبها نشینید و در کبیر ثالث بر دشمن حمله برید که جزای قیامت است یا

سده
بعضی معتقدند در مال
حاله است
سن

در انقضای دولت ساسانیه

باب

۸۱

جنت الامن شهید خواهم شد پس از من خدیفه الیمانی بر شما امیر است بعد ازین تقریر میگردد
عده بر خصم برودن نعمان چنانکه گفته بود بقتل رسید ولی لشکر اسلام فتح عظیمی کرد سی هزار نفر از
پارسیان جان بجزیره اعراب سپردند و هشتاد هزار در خندقیکه بر دورار دو گنده بودند
در طه هلاک کردند و فرزندان اعراب هزار نفر کز خیمه کوه پناه بردند از نفر از اعراب او را قتل
کرده بدیکران فتح ساختند فتح نهادند کار ایران را تمام ساخت و از آنروز باز در تحت حکومت
علفانقتل شد یزدجرد چند سال در کمال ضعف و انکسار زیست اول بسیتان کرخیت و بعد از آن
بخراسان و از آنجا بر دو عالم مرد بخان توران پیام داد که اگر بخوابد یزدجرد را با او خواهد سپرد
خان قبول کرده لشکر ترکستان داخل مرو شد و با اینکه ابالی کوششهای مردانه نمودند معین
نیفتادند بدست توریان افتاده یزدجرد و پیاده فرار کرده در دو فرسخی مرد باستانی
رسیده و از آسیابان استغاکر و تا او را نپهان کند از او گفت بعلنی بصاحب آسیابان
اگر تو آنچه را او اکتی در حمایت من باشی یزدجرد قبول کرده بشیر و کمر خود را بگردگان نزد او گذار
خود با ستراحت مشول شد لکن جب مال و طبع در لباس سلطنت آسیابان را برآید است
که سر یزدجرد را با همان بشیر که از او گرفته بود بریده جسدش را در آب آسیابان انداخت این است
قول صاحب زبیه التواریخ فسردوسی گوید یزدجرد و زو آسیابان بودند تا جاسوسان دالی بر
او را یافته و آسیابان را بدان عمل مجبور کردند لکن احتمال این قول مثل قول اول نیست بعضی
دالی مرد و کسانی که در آن کار دوستی داشتند بعد از چند روز از ظلم ترکان بجان آمده از گروه
شیمان گشتند و ابالی شهر را بر اینچنینی تا شورش کردند عاقان بعد از آنکه جمعی کشته را لشکرش
بقتل رسیدند بجا را اگر نجات بعد از آن شخص یزدجرد و برآمد چون کیفیت حالش معلوم شد
خلق آسیابان را بعضا صرسانند نفس یزدجرد در اباصطخر فرستاده در دهنه
نیاکش سپردند ایام سلطنت یزدجرد از بد و جلوس تا فتح نهادند نه سال بود و ده سال
بعد از فتح نهادند زلیست ولی بهواره گریزان و بیسوجه حکومتی نداشت داد آخرین پادشاه
از ساسانیان و این سلسله چهار صد و پانزده سال در ایران پادشاهی کردند و از آنجا
تا بسوزن بایشان تمهار است زیرا که او و شیروشا پور و نو شیردان ازین سلسله بوده اند و بهر تصور

باب هفتم

باب هفتم نظر اجمالی در دین و شریعت و تاریخ و افسانه‌های قدیم و طبیعت و عادات اهالی ایران قبل از ظهور اسلام

باید اندکی در اینجا موقوف نموده امعان نظر سری در احوال مصنفین که در فصول سابقه ذکر شده کرده شود و اینگونه امعان لابد میسر می‌شود بجهت دگر در باب شریعت و تاریخ و افسانه و طبایع اهالی قدیم ایران چون بتاریخ اوایل رجوع شود و نخست چیزی که مطلع نظر کرد امور است که مرتبط بشریع و ادیان است و وضع پرستش مخلوق بر خالق را در رسوم پرستش بر ملت را می‌توان گفت قرون عدیده قبل از بروز تاریخ حقیقی ایشان بوده و دین صورت بسبب بزرگی مسئله و بلندی اصل مطلب است زیرا که در هر حال جهالت یا وسوسه‌ای که انسان توجه بصانع خود نماید همان عمل از خویش رستگاری و با دعا و تعالی پرستگی است بجلا و آقا رعب و احترام ارضی غریب کانتقش فی البحر در خاطر می‌نماید و اول جند و کوشش بر مٹی در حالت جهالت همیشه اشتها روا شده اما نه قوانین شریعت ایشان است و بجهت همین مطلب قلم نقاش و حکاک و خطاط در کار آمد و علم و فضل سینر در بد و بطور مخصوص کسانی بود که مباشرت امور مذہب داشتند و دانش ایشان مطلقاً مصروف استعلا و تقویت آن مذہب بود پس بنا به علی تلک المقدمه و نخست که در بحث و محض از تاریخ اوایل شریعت بر سایر مسائل معتد از تاریخ قدیم ایران قبل از کیومرث که نخستین پادشاه پشید ادیان است جنسری در دست نبت گرازدستان که کتابت مشتمل بر اخبار و واژده مذہب و قریب صد و پنجاه سال سل نوشته شده و مؤلف آن شخصی از اهالی کشمیر شیخ محمد محسن متخلص لغابی گفته اند که مطالب مندرج کتاب مزبور را خود است از رسایل قدیم در پهلوی و صحبت خود مؤلف با پارسیانی که بنوزد خفیه متابعت مذہبی که ابا و اجداد ایشان قبل از ظهور زردشت داشته اند می‌نمودند و در آن کتاب روایتی است از سلسله هابا و وحی فرام و شاه کلید و مایسان انجام گن عدد سنواتی که نسبت بسلطنت ایشان میدهد و طرز وقایع معدودی که ذکر میکند چنان از عادات خارجت که می‌توان گفت افسانه است محض کنایه از اوایل احوال بنی نوع انسان

فصل
توضیح کاو دین از جنس
و یک جنس و تقوین
شش

طبیعت و عادات قدیم ایران

باب

۸۳

و از بعضی جا های این فسانه بخمال می آید که اشارتی بسلاطین قبل از طوفان است سرو لیمو
که یکی از مؤلفین فاضل و نکته ستان است میگوید پارسیان اخبار طوفان را دارند لکن مؤلف
این اوراق از پارسیانیکه اتفاق طافات افتاده است تصدیق این مطلب را شنیده است
ولی مسئله قابل تخصص است علی آنچه ممکن است که محسن فانی این فسانه را از ماخذ آشیکه در حدیث گرفته
باشد ولی از سر ابا پی این جزوه از کتاب او معلوم شود که خیلی خواہش دارد که ما بین تاریخ قدیم
ایران و هند تطبیق کند چهارده مہاباد و شصت که چارده مینوی بسنودند و تقسیم چهار
کانه که مہاباد اول در خلق ایران نمود پس چو می آید که بعینہ حق ناما نقل از کتب ہنود است
این امور و چیزهای دیگر از ہمین سبیل باعث شک در اعتبار این جزوه و بیان میشود
شک صورت از دیاد می پذیرد چون ملاحظہ شود که مؤلف کتاب فر بود اگر چه مقربین اسلام بود
لکن صوفی بود و اعتقادی بنام باو نام در تہات برابرہ داشت اصول عقاید او باید او را
باعتقاد مردم وہمی اینطایفہ استنا کرده باشد مجب نیست کہ مردمی چنین با معلومات و
تخیلات شاعری اقسام خیالات در کتاب خود بکار برده در تبدیل ما بین تو این متضادہ گوش
نماید از جمله کتبی کہ محسن فانی ذکر میکند و سائر است در بر بان قاطع سینر ذکر این کتاب
ہست این کتاب در ادعای یافت شدہ است و حال در تصرف مایرود است کہ یکی از علمای سیما
محرّم فارسیان است و از کتبہ پیشینی است و جمعی دیگر ہم از اینطایفہ در انجا سکونت دارند و
و سائر را چنان دانند کہ چارہ و پنجمین نوشته اند کہ اول ایشان مہاباد و ہمزایشان ساسان پنجم است
و این ساسان در زمان خسرو پرویز بود و این کتاب را بفارسی ترجمہ نمود و از اخباریکہ خود از آیندہ
داوہ است بان منضم ساخت این کتاب را کتاب مقدس خوانند مملوہ است از ستایش
خداوند و مدح آفتاب و ماہ و سایر ستارگان بنا برین و شصت کہ در ایامیکہ الی ایران پرستش خانی
و ہرام سماوی مینو مند نوشته شدہ است بعضی را عقیدہ آنت کہ پرستش آفتاب از ہرم
خیلی قدیمہ عالمست یکی از علمای اجاب مؤلف خبر داد کہ شرق را در عبری پیش و غرب را
پس و جنوب را راست و شمال را تارکیت یا پوشیدہ گویند از سہ لفظ اول معلوم میشود وضع سائبہ
شمس و لفظ آخر کاشف عقیدہ است کہ مردم ادایل دہشتہ اند در اینکہ طرف شمال کہ محضت

بیان شریعت و عادات قدیم ایران

جلد اول

۱۴

تاریکی علی‌الجمه صاحب داستان بر سایل دیگر نیز رجوع میکند لکن بر فرض تسلیم که رسایی که در قرون معدیه با وجود تجسس بسیار کسی را میسر نشد و او را بدست افتاده بدون مشاهده آن کتاب نمیتوان بر کسیکه این قسم روایات نقل میکند اعتبار کرد ولی بلاشک غریب تر از همه مطالب داستان اخبار متعلقه بذهب اهل ایران است قبل از ظهور زردشت در داستان کویدیکش و اهل آن اعتقاد بصانع کل بود که ایجاد کانیات بعد ازت کامله و تدبیر موجودات بکلیت بانه او است از ویم و باو امید داشتندی و او را سجده و ستایش کردند و با پدران و مادران و پسران با احترام رستندی و برادرانه محبت بجمیع بنی نوع انسان در رحم و مهر بانی بر صنف حیوان فراموش نداشتی و همچنین عبادت اسرار سماوی کردند و میگویند که صاحبین از آن بتیل اندیس از آن پرستش آتش شیوع یافت و اگر بر فردوسی اعتماد تو انگر دو اصل دین آتش پرستی بوشنک پسر زاوۀ کیومرث بود لکن هم او گوید که بوشنک با دیوان جنگ کرده ایشان را تباہ کرد و دین جدید احداث و بعضی از شریعت قدیم را منسوخ نمود و محفل است که این مذهب قدیم همان پرستش اصنام است که محسن فانی ذکر میکند اگر چنین باشد مناقض قاعده که تطبیق مذہب هند و پارسیان قدیم میکند خواهد بود بوجه اینکه اصنامیکه گویند ایرانیان میسر سئیده اند و طریقت پرستش ایشان مران اصنام را بیسبب مشابهت با طریقه هندوان و بتان ایشان ندارد صاحب داستان گوید پسران همانا با دستار گز میسر سئیدند و از برای هر یک صورتی غریب احداث کرده بودند زحل را مثالی از سنگ ساه ساخته بودند که سر او چون بوزینه و بدن او مانند مردم و دم او مثل خوک بود مشتری را رنگ خاک و مثال آن مردی بود که سری چون کرکس و بران تاجی داشت و بران تاج سرخروس و شعبانی تعبیه نموده بودند در دست راست دستای در دست چپ ابرقی از اکتبینه داشت مثال تریخ از سنگ سسرخ و صورت آن صورت مردی بود در دست راست که فرو گذاشته بود و مشتری خون او در دست چپ که افزوده بود تا زمانه آهستین داشت مثال آفتاب از زر بود و آن صورت مردی بود برابر سوا باو سر در مهر سران تاجی بهفت لنگره مربع بواقبت بود و اگر چه این مثال را چه مردم بود ولی دمی مانند اردو و در دست راست شیه زرد غنی و در دست چپ شانه داشت

رسوم اهل ایران قبل از اسلام

بَاب
تمثال عطار و چهره خوک و تن و دم ماهی بود و تا جی بر سر و خانه در دست راست دو
در دست چپ داشت تمثال ماه صورت آدمی بود که رکاب سفید شده و در دست راست
عصائی از یاقوت و در دست چپ شاخی از ریجان گرفته علی بنجه مصیف تفصیلی در باب
کسب باد و هیاکل و بخورات این صنایع و طبقات پرستندگان و قانون پرستش ایشان
ذکر میکند و گوید که ستیاریگان اجرام کروی شکلند در عالم خیال ارواح ایشان در نظر هنر
و ادبیا و حکما باین صورت تصور شده اند و گوید که ارواح مذکور هر شکل با شکل مختلفه بر روی
و بنا بر این اختلاف در تمایل ایشان شده است چنانکه مرقوم گشت وینست پرستی که
محسن فانی نسبت به پارسیان قدیم میدید پس شباهتی مذهب بنود ندارد بلکه نزدیکتر است به
صابئین که بخداوند قایلند و لکن ستیاریگان را بر امور عالم میدانند گفته شده است که صابئین
ساعت کله اینین قدیم نموده و علم نجوم از انظاره نسبت کیه اند و این علمی است که اصلاً
ما خود از پرستش ستارگانست و بنیادش سینر بر همان پایه است و همچنین نام کتابی که
محسن فانی نقل این شریع را از ان میکند آخرتستان میگویند و این نام بیشتر ولادت
برایکه رساله است در علم نجوم نزد قانون شرع اگرچه ممکن نیست تفصیلی چنانکه باید در باب
شاهت مذہبی که صاحب دستان بر اینان قدیم نسبت میدید با مذہب صابئین که مرقوم گشت
داده شود بسبب اینکه اخباریکه از قواعد صابئین در دست است بسیار مختصر و مجمل است لکن
محقق است که تا مدتی بعد از ظهور اسلام سینر بسیاری از فضلاء ممالک آسیا بهین مذہب
را داشته اند و گویند که در دسترن سیوم بجزی کتابی مشون بر قواعد کاشف از رسوم قوانین
ایشان تالیف شده و حال گویند که آن کتاب نفقود است و بدینست که کتبی که در آن علم
شرعیست با قوانین نجوم پیونده شده باشد در ممالک شرقیه بیشتر و ام کند تا در بلاد غربیه و اگرچه بنا
علم احکام نجوم در این او جز در فنکستان کاسد شده است و در زمانک آسیا روحی تمام در
نزد ایران و نه در هندوستان کسی نیست که فضلی داشته و از احکام نجوم بی خبر باشد و کتاب
کیاب این علم را قیمت بیش از سایر کتب است و در وقت کشیدن از اینجوطالع یا اخبار از وی
لازم و اندک ستایش ستیاریگان کنند بنوعیکه مؤید قول صاحب دستان در باب پرستش

تمثال سبعة سیاره



عطارد



زهره



اقاب



بیک



شمس



زحل

صدا ویرگیه از کتاب بتان کنه شده است

رسوم اهل ایران قبل از اسلام

بسیار می شود بنا برین مقدمات احتمال دارد که تفصیلی که صاحب دستان در باب هجده
 اهل ایران قبل از ظهور زرتشت می نویسد باید راجع باشد بزمان قبل از هوشنگ و رسوم سحره و
 دشمنان بلکه شاید او باین که ایشان از او نیز گویند و هوشنگ ایشان را بر انداخت و یا اینکه
 رسوم و قواعد صابئین ما خود باشد اگر مستعمل یکی از این را نشود باید گفت که این قصه محض افسانه است
 که اترع شده است و این نیز فایده اشکال دارد زیرا که مستمعان معلوم کرده اند که مقصود از بهم چنین
 چنین افسانه چه بوده است و اگر نسبت بزمان قبل از هوشنگ بدیم دو امر اضر قوی بر بودن این است
 در ایران وضع می شود اول اینکه در تماشایی که در خطبه و سایر آثاری که در اطراف مملکت یافت می شود
 هیچیک از رسوم و بهیچیک از رسوم نیست زیرا که آثاری که مانده است بعد از زمان هوشنگ بنا
 شده است و دیگر اینکه پیر و دو تنوس که از متبرین تورخین یونان در تولدش چهار صد و چهل و چهار
 سال قبل از تاریخ مسیحی است گوید که ایرانیان از اهل کابل و اصفهان و تاشیل بودند و هم او گوید که پارسیان در این
 خود را بر سر که همای بلند برده بر اوس عرضه کردند و از این نام جمع فلک البروج مقصود است
 بود و همچنین خورد ماه و آتش و آب و باد را نماز بردی و از ملاحظه بعضی کیفیات می توان گفت
 که شاید مذہب پارسیان هنوز در اصل بهم مرتبط بوده اند از جمله دلایلی که تقویت این معنی میکند
 این است که در تاریخ اوایل همد و مملکت میانیم که اگر اهل عظیمی در خوردن گوشت حیوانات
 داشته اند و این رسم آثاری در بعضی از اعالی و شرفترین طبقات در هند و دستان رعایت
 میکنند و چنانکه مذکور شد اول کسیکه مرتکب این عمل شد سخاک بود و تا هنوز نام او را بدی ذکر
 میکنند در فصول سابقه مرقوم گشت که تسخیر سخاک را از اثار اشرافیت باینکه ایران در تصرف
 سلاطین بابل و شام بوده است و لهذا احتمال دارد که با تعیین حکومت تبدیل شریعت نیز شده
 باشد و باید دانست که پس از اینکه این عمل شیوع یافت هنوز اگر اهل مردم باقی بود و بسیاری
 از زاده و مردم نیک فطرت در خلق سلف بجهت پاکد استی ایشان از لوث معاصی بنظر حرام می نگریستند
 و از ایشان به پیشگی یاد میکردند و همین سبب است که مورخین زرتشت برانند که ایجاد زرتشت
 نه تنها بدون گناه بود بلکه بل آنکه کفنی یا فانی بجیوان یا نباتی رسد قدم بر صده وجود و بنا و زیرا که
 پارسیان قدیم را عقیده این بود که اگر چه نباتات از عیش و ثقب و لذت دائم جین بر نداشتند

احوال
 زرتشت

جلد اول رسوم الهالی ایران قبل از اسلام

حیات دارند چون حیوانات ایشانرا از نور ابد و روح سرمد بهره ایست در دستان گوید که سر زمانه برام بن فرهاد یزدانی در کتاب شارستان آورده که علمای مین زردشت را عقیده آن است که ایزد تعالی روح مقدس زردشت را آفرید و در او سمیت از دختی که جمیع ملکات اعلیٰ علیین مژداسیند و لفظ درخت از باب استعاره است و اشاره است بعقل اول که بر اثر او نیکی است و اینکه گویند روح زردشت از ان معلق بود کنایت است بدانکه روان زردشت بر توی است از خرد و سخت و کلمات او نیز فروغی است از درخت خرد و از نمود بر سرش زردنی شنیده شد که پدر زردشت را کاوی بود که بعد از آنکه چند برگ خشکی که از درخت افتاده بود خورد و دیگر دم بچیزی نیالود و چون غذای او فقط همین برگها بود هر چه شیر حاصل میشد از آن برگها بود بعضی دیگر گویند که آن کاو روح زردشت را که از درخت او بچیت بود خورده و بواسطه شیر بیدار و نقل کرد پدر زردشت پورشپ نام داشت و غذای او فقط از شیر آن کاو بود و هم بدان نسبت محل غذای زردشت را اوهند و ظاهر مقصود ازین عبارت این است که عصمت زردشت را ثابت کنند بنوعی که بمانی نیز در روز اصدمه نیافت پارسیان نسب زردشت را بمنو مجسمه میسازند و گویند چون زردشت متولد شد خذده باوا کرد و در چنان نوبی از پیش ظاهر گشت که برای راروشن ساخت چون جمعی از مؤلفین فرنگستان مفصل بیان گیش زردشت را نموده ام مؤلف این او را بی مختصری خواهد نگاشت و از خواب دیدن دو عذا در وقتی که بزردشت عالم بود و دلالت آن خواب بر بزرگی او از معراج زردشت باستان و گرفتن زنده او ستاد و آتش مقدس از هر زرد و همچنین از سفر او بوزخ و دیدن او ابرهین را و ظاهر کردن مردی را که قدری نیکی در وی یافت و تهدید کردن او شیطان را در جای خویش و بخل و رسوا ساختن و پراو گذاخت از غزلت کردن زردشت در کوه ابر زرد عبادت کردن وی در فارسی عین که مقصود بصورتها مثل عناصر و فضول و جبرام سماوی بود و همچنین معجزاتی بجهت حقیقت دین خویش ظاهر ساخت که بزرگتر از همه آن بود که آتش مقدس را در دست گرفته میفرمود تا فلز که آتش بر بدن او ریخته و شفا داد و آن سبب محبوب کتاب است که چهار پاش بشکس فرود رفته بود و ذکر میخواند همین قدر کفایت است که بمخالفه دوس مسائل مذکور

استعاره
عبارت خرد
انجام داد آن است
که فطری را در بر معنی
حیثی بجهت شایسته
همان کند
ش

و عذا
در سانسکورت
بسی بر آ
ش

رسوم امامی ایران قبل از اسلام

باب ۷

۸۹۰

که او ترویج نمود و رسوماتی را که میان مردم جاری کرده و تفسیراتی که در قواعد کلیه مذہبی که پیش از او در ایران مروج بود داده و محسوس برین شود زردشت گفت که خداوند قدیم است و چون زمان و مکان او را بدایتی و نهایتی نیست و گفت که در چیز اصل همه چیز است نیک و بد یکی را بر فرد خواند که مصدر جمع نیک است و دیگری اهرمین که نشاء جمع بد است و هر یک با قوه خلاقیت است و افعال هر یک بضد دیگر است و از افعال این دو ترکیب خیر و شر در جمیع موجودات ماریست فرشتگان هر فرد و بجا طفت عناصر و فضول بنی نوع انسان پروازند و در کلامی اهرمین بخوابی گوشند و منبع خیر فقط نفسی هر فرد بزرگ ابدی و سرسبست و لاجرم در جهنم الامر غلبه او را خواهد بود نور مصدر نیکبیا است و ظلمت نشاء بدبیا خداوند زردشت فرمود نور من در هر چه میدرخشد پنهان است و ازین سبب زردشتیان در پیکل و معابد آتش مقدس و در خارج شمس را نماز بسیارند و شمس را نور الانوار شناخته زیرا که بواسطه آن فیض انوار ایزدی بر همه زمین میرسد و امر خلقت اسطلام میباشد و زرد مرقوم است که زردشت پروردان خویش را گفت که فرشتگانیکه موکل بر جاووزان و عناصرند با او مخاطب گشته بهمن ویرا گفت ای مرد خدای نگاهدار کوسفندان و کله های مرا این کوسفندان از زردان بزرگ مرا سپرده من تو بسیارم گذار کوسفندان و کوسفندان فایده مندر اکبشد آردی گفت ای بنده خدای پیغام مرا بشاه کتساب بر و بگو همه اشهار را بتوسپر دم بفرمای تا موبدان و دستوران و پیردان آنها را نگاه داری کنند و آب و خاک آتش نشانند و بگو تا در هر شهری آتشخانه بنا کنند و با حرام آن عید کنند زیرا که نور آتش از زردان است و چه چیز آن نیکوتر است جز بیزم و بوی خوش بخوید و چون پروردگان بیزم و بوی خوش در آتش بنهند و عای ایشان مستجاب شود چنانکه زردان از این سپرده من تو بسیارم و هر کس بند را عمل گذارد بدوزخ در آید پس شه پور گفت ای مرد پاک چون بزمن روی سلشوار از بکوی تا پیش و غیره و کز خود را در هر سال صیقل نمایند چنانکه دیدن آنها سبب گریزد جوانان کرد و بایشان بفرمای تا بر اعدا و فجرا عمداً نکنند پس اسفندارند گفت ای سبب رحمت خدای بر خلق زمین را از خون و ناپاکی مردار نگاهدار و طلبید بسیار باجائی بر که بزمن گشت و زراعت نباشد و آب

رسوم اهل ایران قبل از اسلام

جلد اول

و آدمی برنجای برنگرز و دیوه فزادان زحمت را با دوشش خواهد بود و بهترین پادشاهان کسی است که زمین از وی آباد کرد و پس فرشته خورد او پیش آید و گفت ای زردشت تو پیمان ایهای روان و ایستاده را و ایهای رود که از دور و از جبال آیند و ایهای باران و چشمه را و مردمان را بگویی که قوت حیات بر چسپن از ان است و هر چیز را بسز و فرم دارد و مردمانا پاکی را از ان دور و آنچه فدا اینکه در آب صافی نیند صحبت تو بست و فرمان ایزد را بجای آر پس مرداد او را گفت که ای زردشت مردمان را بگویی تا رستی دیوهای زمین را از جای کشند و تباہ کنند که همسر زرا که از ان راحت مردم و چار پاست و همچنین زردشت ما مورگشت تا در چاه منوبی که بر احکام او استماد انا باشد مقرر کنند تا مردمان را تعلیم دهند و ایشان را فرمان داد تا چار خشک که کوهر آدمی را بدان آینه از ان انگیخته اند یعنی آب و آتش و باد و خاک را پاک و پاکیزه دارند این بود اصول مذہب زردشت تو حدیث را که زردشت در زنا و استماد بجهت ستمتاجان خود نوشته بغایت نیکو برای اصلاح معاش و تہذیب اخلاق نهایت مفید است اصول معاد مذہب او مبسوط است بر مطالب عالیہ و اسس اساس شریعت او بر پرستش خالق است گیتا و پروردگاری است حی و توانا ولی از انظر ہم زرتشت منم است بر اینکه توانی را که وضع صحیح و ملاحظہ میل در ای و خیالات متداولہ مردمانی که در ان زمان بودند کرد و آتش را که از اجزاء ارضیہ پیدا میشود علامت نور حق قرار داد و اگر چه تصدق شاید در باب خوب بود لکن راه خیالات و آہیہ و اعتقادات فاسدہ را برای مردم باز کرد و شکی نیست کہ غرض زرتشت از عبادت آتش عبادت خالق بود لکن بسیاری از معتقدین و این عبادت محض از برای خود آتش دانسته از پرستش نمایند و لقب آتش پرست کہ باہنا داده اند علی بجا است اگر ایرانیان قبل از ظهور زردشت آتش را مانند سایر عناصر محترم میدانستند الا اینکه نمیتوان گفت کہ آتشانہ داشتند و پرستش میکردند و میتوان گفت کہ یکی از تفسیرات بزرگ کہ زردشت در کیش پارسیان نمود ابداع این رسم بود و او در قبیل با قباہ در وقت نماز موافقت معتقدت کرد و غایت احترام او مرا خشیان را تا ناید و تقویت میل نمود ولی چون اسفند از او را گفته بود کہ زمین را از مردار پاک دارد سبب شد کہ بعضی از عادات قدیم را

آتش
بافسح و المد و بافا
سوف بسنی ضد
خالفت یکی از
اربع

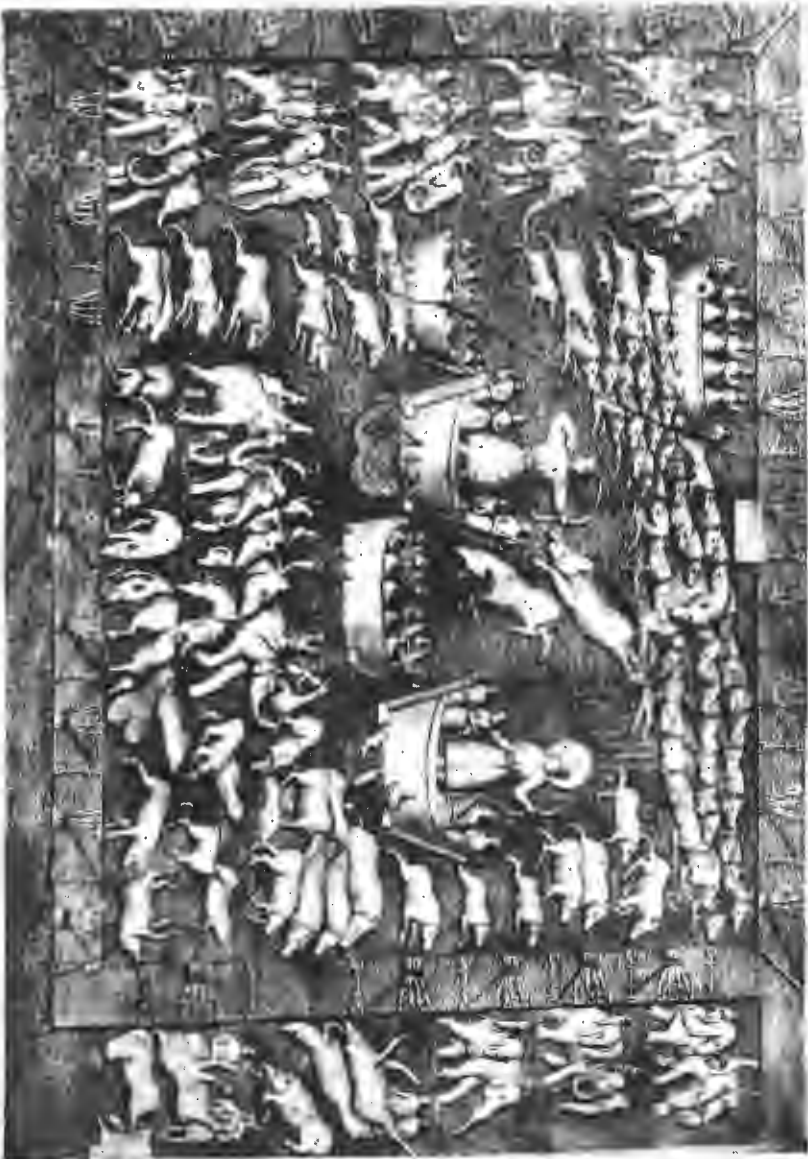
رسوم اهل ایران قبل از اسلام

باب

۹۱

نسبت بدفن مردگان تمسیر و دهن با بر قول هر دو و تن ایرانیان مردگان خود را در خاک بیکدیگر
لکن جسد را در قبر نمیکذارند تا اینکه گوشت از اسکان یا مرفان میخوردند و اکنون رسم
زردشتیان است که مردگان خود را در بالای قبرستان در برابر آفتاب میکذارند و این قبرستان
در جانی است که آب و آدمی را در آنجا کدر نمیت و چون گوشت جسد را مرفان میخورند یا بجبهه
هو ادا آفتاب ریخته میشود استخوانها را برخلاف ایام سابق که بر کس را در قبری جدا گانه نمیدادند
در چاهیکه در وسط قبرستان مذکور بجبهه عموم ملت کنده اند میریزند القصه مشهور است که زردشت
در علم احکام نجوم مدعی طولی بود و بدین جهت در جای طالع نظر کردی و از اخبار آینده خبر دادی
و این علم از او پسیردان او منتقل شد با بجه شرح جزئیات مذهب او را کتابی حدیث
باید بر هر ماهی و هر روزی فرشته مومکل است و اسماء این فرشتگان مجموعی از اجنه درگناه
او مذکور است بعد از مرگ او مردم مختلف شدند مشب مذهب بهزار رسید و مذهب
مانی و مزدک که مرقوم گشت از ان متبیل است بالاخره در عهد سلطنت اردشیر بابکان
که سرسلطه سلاطین ساسانی است دوباره کیش قدیم زردشتیان تقویت یافت از
آنروز باز احکام موبد بزرگ تا بسنوز در میان پروان مذهب مجری و مطاع است چون احکام
شرح حال زردشت در رشته تحریر در آمد اکنون بملاحظه انسا و اخبار یکسب نامی تاریخ ایران
براست نزدیم و اسناد این تواریخ یا کتب مورخین یونان است یا مؤلفین ایران و هیچکدام
خالی از نقص نیست زیرا که اگرچه مورخین یونان قریب العهد زبان و قایمی که ذکر میکنند
غزرو پندار متی و عدم اطلاع آنها بر زبان و رسوم و عادات و طبایع اهل ایران است
اعتبار بهائات آنها میشود و از انطرف هم اول تاریخی که خود ایرانیان نوشته اند پس از
تسخیر ایران است بدست اعراب و در انوقت اخبار زمان سابق همه از دست رفته بود
و دستاویزهای تواریخ قدیم هم بسیار کم و نادر الوجود بود متابعین سمنی عرب از
پاداری و لجاجی که ایرانیان در دفاع ملک و مذهب خویش نمودند چنان در خشم بودند که
چون دست یافتند هر چیز که اسباب تقویت ملت و استند عرضه و مار و پلک ساختند
شد با ناک کیان و اشک و دها با آتش سوخته شد و مؤبدانی را که موافق امور و مباشر خدایا

معابد و بیابان بود و تاریخ گذرانیدند و کتب فضیلت امت اعم از اینکه در مطلق علوم نوشته شده بود یا در تاریخ و مسائل مذهبی با کسانیکه اینگونه کتب در تصرف ایشان بود در معرض تلف و فراموشی عرب متعصب در آن ایام بجز قرآن نه کتابی میدانست و نینخواست که بدانند مؤبدان را بچوس نیامیدند و ایشان را ساحر میدانند و کتب ایشان را کتب سحر می پنداشتند و تا امروز در میان مسلمانان لفظ کبر که مخصوص زرتشتیان بود اطلاق میشود و بر سیدنی و لاندی و از حال کتب یونان و روم میتوان قیاس کرد که کتب مملکتی مثل ایران چقدر از آن طوفان باقی خواهد ماند قریب چهار صد سال گذشت و کسی بجمع تاریخ پیشینان پرداخت اول جدید که در این باب شد گویند در عهد سلاطین سامانیه بود مورخین را در این باب اختلاف است بعضی نسبت منصور اول و برخی منصور ثانی میدانند زمره برانند که واقعی شاعر کتاب شاهنامه را در زمان این که نخستین انطیقا فیض است شروع کرد جامی گوید که واقعی معاصر بود با نوح که پادشاه چهارم ازین سلسله است و احتمال این قول بیشتر است در هر صورت چون امرای سامانیه خود را از نسل بهرام چوین میدانستند خواستند بجمع اخبار اسلاف خویش پرداخته نامی از ایشان برصفحه نگارند باقی گذارند در تاریخ مقدس مذکور است که اعمال و افعال پادشاهان ایران در کتابی ثبت و ضبط بود و از تاریخ ایران می نامیدند و یکی از مصنفان یونان که در باره و شیر بود میگوید که چند جلد از آنرا در کتابخانه سلطنت دیده است مورخین اسلام گویند که چون اخباری متفرقه آن کتاب در نزد مؤبدان پاریس یافت شد جمع کرده بدقیقی شاعر سپردند و او را فرما دادند تا تاریخ چین مجمل از یکو مرث تا نزد جسر و به نظم در آورده بدقیقی چون سزار بت در رسته نظم کشید رسته چین بترتیب کی از علما آن خویش منقطع شد و پس فردوسی در عهد سلطان محمود غزنوی مباحث آن امر گشت و کتاب فرودسی اگرچه افسانه و خیالات شاعری بسیار دارد لکن بقتیر با جمیع اخباریکه در تاریخ قدیم ایران و توران در ملک آسیا یافت میشود در آن مندرج است اجزائیکه مضامین شاهنامه از آنها گرفته شده است در زبان پهلوی بود و چنین بنیاید که ظهور اسلام جمیع کتب ایرانی بجز کتب شریعت در آن زبان نوشته شده است و همچنین باید ملاحظه شود که در شاهنامه الفاظ پهلوی بقدرست که فهمیدن آنها در زبان بدون رجوع لغت



تجار کا وہ بزرگ روکوہ بی سجون

ذکر سلاطین پیشدادیان

۹۳

مکن نیست فی الحقیقه شاعر گوید هیچ نلفظ عربی استعمال کرده است اگر چه این محض ادعاست
لکن بهنقد رشا به نسبت قوی بر اینکه اگر چه کتابش مخلوط با افسانه و اوستا به نجایات شاعریت
قصایمی واقعه مطلقاً از پهلوی منقول است هیچیک از اجزای مزبوره در دست نیست معلوم
میشود که بعد از تالیف و ترتیب شاهنامه نهجهای قدیم به بی اعتنائی از میان رفته است و اگر
هم ایما حفظ شده باشد محتمل است که در خزانه سلاطین غزنوی بوده است در اینصورت
باید در فتنه غوریان که غزنین با وینب و تاراج رفت آن حسب انیز از دست رفته و ضایع
شده باشد مورخین یونان را از سلسله پیشدادیان حسب سری نیست بنا برین اخباری که فردوسی
از اینطایفه نقل نمیکند قابل توجه و لایق التفات است در تاریخ کیومرث بجز اینکه مردم را
از حالت جهالت باز آورده و بعضی از صنایع اجداد کرده و آموخته است چیزی دیگر
چون شکر تقسیم مذهب مردم کرد و فردوسی آتش پرستی را با و نسبت میدهد پس او ظهورش
متصل با سحره یا دیوان و زنجبک بود و فردوسی مطلقاً بر خصمان این سلسله نام دیوان اطلاق میکند
و بنا بر قول دوازدهم کیومرث تا جمشید مشهور که برادر زاده و جانشین ظهورش است
صد و ده سال است و سلطنت جمشید را به مقصد سال میگوید بعضی از مورخین ایام با و شاهای
اورا صد و پنجاه و برخی سیصد و پنجاه نوشته اند با جمله مصنفین را در ایام سلطنت او اختلاف
لکن آنچه از جمشید منقول است و اصح است که افسانه است و تاریخ عهد نیست که تغییرات و تبدلات
بزرگ رویداده است اول اینکه گویند جمشید رعایای خود را بچهار طبقه قسمت نمود و هر قسمی را
مرتبتی معین فرمود و این قول متفق علیه جمیع مورخین اسلام است الا صاحب داستان که
چنانکه مذکور شد تقسیم ناس را به مهابا و نسبت میدهد ازین تقسیم چنین معلوم میشود که ایرانیان را و قدیم
الایام حال چون هندوان این زمان بود و اختلاف طبقاتیکه حال در هندوستان است وقتی
در ایران بوده است این سئله قابل تحقیق است و شاید با ثبات آن دلایل عدیده توان آورد
لکن مطالبی چند سنیه و ال بر عدم این مطلب هستند که علی الظاهر خیلی قوت و از ذبحه اینکه در زمین
یونان و نیشورین ایران به یکدیگر ام توجه نشده اند که اختلاف طبقات چنانکه حال در هندوستان
میشود و گاهی در ایران بوده است چسبیری بجز نام طبقاتیکه قسمت کرده است نیست و فردوسی

در تعریف ملک و رسوم انانی تفصیل میدهند از یکدیگر تقسیم مردم دیگر بر جمع یا اشارتی باین مطلب
 نمیکند و اگر با نحو اسیسم تاریخ هنوز را بنویسیم اگر محال نباشد بسیار مشکل است که فصول معیده
 در باب قوانین و رسوم ایشان نوشته شود و فرودسی بیان اسماء طبقات را بدین نوع مینماید
 که وهی که کا تو زیان خویش برسم برتند کان دهنش جدا کردن میان کرده برتند را با که کرد که
 بدان ناپرتش بود کارشان نوان پیش روشن جانداران صغی بر کرده ست باشد همی نام بسیار آن خوان
 کجا شیر مردان جنگ آورند فرزند و شکر و کشورند کز ایشان بود تخت شاهی کا دریشان بود نام مری
 نمودی سه دیگر که در اشناس کانیست از گری ایشان سپکا بجارند و وزند و خود بند نگاه خوش سرزش نشود
 زفران براناد و خود رنده پوش زار و از بنیاده آسوده گوش براسوا از دور و گفتگوی تن آید و ابا دکتی بدی
 چو گفت آن شنگومی از آوده مرد که از آوده را کاملی بنده کرد چهارم که خوانند خویشی همان است در آن
 کجا کارشان بکنان پیش بود روشن همیشه برانندیش بود و در بسند او که یکی از کتب پهلویست
 تقسیم محمد مردم را طبقات مذکور است و لایسیر و زمان طبقات مذکور از آن کتاب این
 نوع نقل میکند آسورینان یعنی علمای ملت ارشستاران یعنی سلاطین و سپاهیان و استر خویان
 معنی رارمین و بزرگان هوشمندان کارکنان و فرودران و دو لفظ اول را گویند از زنده و پازند
 گرفته اند و این اوراق را در دست حقیقت این دو کلمه معلوم نیست اما استر در پهلوی معنی آ
 یا سبزه است و هو یعنی خوب و تخشانه یعنی جدد کوشش و ازین معانی اشتقاق الفاظ مذکور
 علی قدر الکفایه معلوم میشود و همچنین در برهان قاطع این تقسیم مرقوم است و در ضمن لغت کاتو
 گوید مخفی نماند که جمشید بنی نوع انسان را بچهار قسم ساخت یکی از ایشان را کا تو زی خوانند
 تا در که بهار فقه در شعب جبال جای گیرند و بعبادت خدای بزرگ و تحصیل دانش پروازند طایفه
 دوم را ناری نام نهادند و فرمانند و مانجکونی پیشه کنند سیمین طبقه را ناسودی لقب داد
 و گفت تا بکار بذر افشانی و زراعت اشتغال در زنده چهارم فرود را انوخوشی خوانند امر کرد تا
 عمل بد را حرفت سازند و تاریخ طبری ایضا مسطور است که جمشید مردم را بچهار گروه دست
 اول علمای دین و اصحاب دانش دوم سپاهیان سوم تجار و ارباب صنایع چهارم راز
 و فرودران و فرمود تا هر کس از کار خویش تجاوز نکند خواند امیر سینه گوید چیمیک از طبقات

بنا بر مورخین ایران و یونان باب

مذکوره ثعلب و کیرمنی توانست پرواخت میسر خواند نیز همین معنی را ذکر میکند با بجهله اگر چه
 مورخین اسلام همه این مطلب را نوشته اند لکن بدون شأ بهی دیگر اتفاق ایشان دلالت بر
 ثبوت حسین بر معظم که انقسام خلایق بطبقات باشد نیکند اما اینکه ابالی ایران در ایامیکه از حکومت
 عمید شمرده شده است منقسم بطبقات مذکور شده باشد احتمال قوی دارد ولی تخمینی
 بنمیدر معلوم میشود که مردم از حالت بیسبب ترقی کرده با قیامیکه باطن اقصای وقت دادار
 ملک بران است منقسم شدند و بعد از همه این یکی از هزار کار را نیت که بحجبت نسبت چند
 کونید شمره بانا کرد و اسلحه و آلات حرب اختراع نمود کشتیها ساخت و بزراعت و بزراگری
 مردم اذیت ساخت تقویم ملک را با صلاح آورد علم نجوم آموخت شراب و ابریشم اختراع
 اوست موسیقی و عجم داد و استخراج شد بلاخره چنان از کمالات خویش مغرور و از باده افتاد
 مخمور گشت که خویش را خدا خواند و قتلها و تصاویر بصورت خود بنا کرد و مشرباندا تا هر کس
 آن تا مثل را نماز نبرد و در پیشش کند عقوبت کنند کونید این کفران نعمت الهی سبب
 خرابی پادشاه و مملکت شده ضحاک لشکر با ایران کشیده تخریب نمود و دست تعدی و ظلم بر مردم
 سالها دست پرورد امن و رفاه بودند دراز کرد و ملک را بیاب و خراب ساخت این است
 تاریخ اجالی که از زمان حبشید در دست است آیا از روی انصاف و بدون مکاره نمیتوان
 گفت که این قصه شخصی نیست بلکه تاریخ خلقی است در زمان مخصوصی ازین تاریخ آنچه معلوم
 میشود این است که خلقی از حالت جهالت و بیسببیت که در انحالت باطن حجاج انسان کمتر
 و لهذا اقتضیات و تشخیصات شعلی و منبسی سنیر قلیل است بیرون آمده و بالتصوره منقسم
 باقسامی شده اند که لازمه ترقی و تربیت است و بعد از آن در جمیع و صنایع و سایر امور بیج
 برده بتدریج بردار و دولت و اقبال ارتقا حجب تنبیس بسبب جمیع اسباب در لهو و لعب و زرق
 افتاده بکلمه سوختت بسولت شکار و شمن خارجی گشته اند و همچنین از تاریخ همشید بطور وضوح
 میآید اما در تاریخ ضحاک کونید که از نسل شد او پادشاه شام بود و این شد و چنین بنیاید
 که بن حدایت که در توریه ذکر شده است یکی از سلاطین مشهور شام است بود و کونید ابالی
 آن مملکت اورا میسر ستیدند و شد او را نیز مورخین شرق کونید دعوائی خدائی کرد با بجهله

ذکر سلاطین پیشدادیان

جلد اول

که مدت پادشاهی ضحاک در ایران هشتاد و سه سال بود و ازین مدت دراز بجز افسانه چند درست نیست لکن دلیل در دست است بشناخت مورخین غرب که ضحاک پادشاه شامات بود و تیسر از ایران نمود و هشتاد و سه سال پادشاهی او عبارتست از زمانیکه دولت ایران تابع سلطنت شام بوده است بنابراین مورخین یونان استداد حکومت سلاطین شام در ایران تقریباً همان قدر است که ایرانیان نسبت به پادشاهی ضحاک میدهند یعنی از هر شصت و نه سال در ایران یک سال نیز قبول دارند که در عرض این مدت مملکت ایران در قبضه اقدار سیکانگان بود و بعضی از نیکوترین اسبیه ایرانیان نسبت به سلاطین ایشان میدهند خصوصاً سمیرامیس که ملکه آن ایالت لکن چون وجود خود سمیرامیس مشکوک فیه و اختلاف ازمنه که مورخین در باب سلطنت او ذکر میکنند متجاوز از هزار و پانصد سال است در کارهای اوستیوان صحبت داشت اگر مسلم داریم که زمان پادشاهی ضحاک همان زمان است که ایران تابع سلطنت شام و بابل بود باید بگوئیم فریون نیز همان شخص است که یونانیان اربابیس مینامند و تعویب این معنی میکند اتفاقی که در مواضع جدید در شرح حال این دو نفر ما بین مورخین شرق و غرب است یونانیان گویند که چون ارسر و ناپولس که در آن زمان پادشاه بود کسی حسابی بر نمیکرفت همین سبب شد که اربابیس که از اهل میدیا بود حرکت کرده و نسیئورا را تصرف نمود و سلطنت شامی را بر انداخت بعضی از مؤلفین ایران گویند که فریون ضحاک را در اورشلیم گرفت و این ظاهر است که غلط است چنانکه ارسر دومی معلوم میشود که اول شهری که متوجع شد نسیورا بود یکی از بعضی یونانی او را در اربابیس و همچنین خداریس فیثا مدو شر جیکه از بدایت حال او مینویسد در بعضی از مواضع با مورخین ایران موافق است لکن استخلاص مملکت و ابالی از خیر اطاعت شامیان مطلب کلی است که دلالت میکند بر اینکه باید فریون و اربابیس مشخص باشند در توریه بجز تاریخ نبی اسرائیل گشت که تفصیلی از سایر عمل داده باشد لکن عجیب اینست که افسانهای مربوط با تولد و تربیت فریون در تواریخ یونان شیرینست و همچنین تفصیل و قایمی که سبب خروج میدیان و بر سرزدن حکومت شامیان شد یعنی نویسد و لازم است که ملاحظه شود که هیچیک از وقایع تاریخ قدیم ایران که مورخین شرق نقل نموده اند مثل خروج کاوه آهنگر

در انگریزی سیرا نوشته است و این لفظ شامل شامات و فلسطين و اهل آن است

اورشلیم بیت المقدس را گویند

میدیا در بیان یونانی بر ممالک همان در بر جود است صفحات اطراف بیکرده اند



تصویر پادشاه و گناتش و اسفندیار و شت زرد و شت و شکارگاه در کوه

نبار مورخین ایران و یونان

باب

در تحت نشان او مرشدیون را به ثبوت نه پیوسته است و همین عمل که پوست پاره را که در وقت کار بر میان می بست علم مملکت ساختن و آثار نهایی دراز در آن بچشم حسرت تمام بلکه اعتقاد مکرر استن و دلالت نماید بر کبرمت و عظم خدمت او که بشکر آنند و یاد کاری آن این علم را بر پستی داشته و بجهت اثبات و تأیید آئین منی افتادن درفش کاویانی در جنگ عساکر اسلام در سال چهارم از هجرت بر آنست قاطع و سینه واضح محبتی روشن و دلیل کافی و انکار و شک را در آن مجال نظر نیست القصد نزاعی که مابین پسران فریدون واقع شد سبب شد که صنف و بهر حال مرجع مجال مملکت راه یافت و این حالت بسبب جنگی که با تورانیان واقع صورت از و یاد پذیرد تا بالاخره پس از محاربتی طولی ایران تصرف تورانیان درآمد و بنا بر مورخین ایران مدت دو و از ده سال ایران در تصرف ایشان بود و در ایام سید جنگ فرورد و اقصه است فرود سیا ذکر صنما دید ایران میکند که دفاع مملکت خود نموده و علی الاطلاق با دشمن در جنگ بوده و با بر خصم غلبه کرده اند و این جزو امیران گفت که پیش از سایر اجزای کتاب افغانه امیر است و در این ایام است که صنما وید ابطال و مشاهیر رجال در قید حیات بوده و در محاربات با شماگان توران اظهار مجایب و غرایب نموده اند مخفی نماید که فرود سیا بسیار کم است که بجز نام سلاطین ایران و توران ذکر می از پادشاهان سایر ملل از قبیل یونان اثبات کند و از همین معلوم میشود که چرا جمع و قایمی که ذکر میکند باید در ایران یا در توران واقع شده باشد زیرا که اسباب استخراج اجزای صحیح که مدار تالیف بر آنست قلیل و کیاب بوده است و او نیز اختیار حکایت را با بنوی نماید که با افنام مردم موافقت داشته باشد و در آن اوقات مردم غالباً بجز صنفی تنگ او ذکر میکند جامی دیگر نمیدانستند و ازین سبب است که می بینیم و قایمی که در کنار فوات آنوقت افتاده است در کنار چون ذکر کرده است و باب جنگ عظیمی از یونانیان گفته گفته است و برای یک دربی رشتی از قطع الطریق توران پنجاه ورق نوشته است اگر چه تاریخ رستم و خاندان او با آنها آمیخته است لکن شمل بر حقایقی چند است که ظاهر در آن شک نمیتوان کرد اول اینکه این قبیله خلفا عن سلف و پدر بر پدر از امرای سسیان بوده اند و دیگر اینکه ارتباط قریبی با خاندان سلطنت ایران و کابلستان داشته اند و دیگر اینکه اگر چه بیچوقت لقب پادشاه

نظر
راه
دینستن

ذکر سلاطین ایران

جلد اول

نداشته اند اما از زمان منوچهر تا کیقبا و همیشه بکومت مملکتی بزرگ و امارت سیما و ایران به مملکت
 برتری داشته اند کیقبا و سر سلسله کیانیان است و دلیل قوی در دست است که کیقبا
 با دیوجس که یونانیان میفرستید یکی باشد هر دو دوتوس گوید که دیوجس بحصافت عقل و صلاح نفس
 مشهور بود بدین سبب ایرانیان او را پادشاهی اختیار کردند و هم او گوید که چون ضعف کمال
 مملکت راه یافت و امرا خود سری آغاز نمودند مجلسی منعقد نمودند تا در امور ملت مشورت کنند
 پس طرفداران دیوجس گفتند ملک بدین قسم برقرار نماند بهتر این است که پادشاهی اختیار
 کنیم تا امور مملکت را تئیس کند و ما سینه بدون خوف و اضطراب و مصداقت بر سر اشغال میبود
 خویش رویم بعد از تمیید این مقدمه گفتند که شایسته این امر کسی بخیر دیوجس نیست و با اتفاق
 او را پادشاهی برداشتند و هم هر دو دوتوس گوید دیوجس برانی بس عالی بنامند و در این سلطنت
 خویش را محکم ساخت و بر تحمل سلطنت بسی فرود فرود می گوید که زایل می رستم که امارت لیکو و نمودن بود با امرای مملکت
 چنین گفت نگاه کای بخردان جهانزیده و کار کرده روزگار هم بدیگری لشکر آهیم بسی سردی و منی خواستم
 برانگه شرای بی تخت و شاه همه کار بی روی بی پرما چو بر تخت نشست فرزند زکیستی کی آفرین غایت ز
 کبی یاد کنون ز تخم کیان تخت گئی بر بنده میان شمی کو باونگ آرد که میر نباش تن آدمی
 نشان داد خود با بنده جان کی شاه با فرد و تخت چون ز تخم فریدون مل کیقبا که با فرد برزیت و بار سیم و
 پس ازین تفریر کیقبا در متفق الکلیه پادشاهی برگزیدند اتفاق و منی که باین قول فرود می و بر سر و کلاه
 در بانش بر تخت نشستن کیقبا و یا دیوجس موجب اعتماد بر قول هر دو است و با اختلاف نام که ازین
 پادشاه ذکر میکنند چندان اعتباری نیست زیرا که سلاطین ایران شکست نیست که در قدیم ایام
 چنانکه فی زمانه پادشاهان امای عدیده و یا القاب متعدد داشته اند و در ایام جیاتان و بعد از فوت
 هم بدون فرق استعمال میگردد اند و علاوه برین وقتی ملاحظه تمییرات الفاظ بسبب لغات
 مختلفه مورخین قبل از زمان بائود مجب نیست که توافق کتب ایران و یونان در این ماده هرگز نظر نماید
 فقط دلیل را بیکه توان اعتمادی بران کرده و قایع متوافق مذکوره در کتب طبرقی است بلکه اعتماد
 با نیکو نه و قایع خیلی بیش از تاریخ سنوات و ایام است زیرا که تاریخ ایران قبل از ظهور اسلام نوعی است
 که اعتماد بر اشتقاق اساکه هم اعتباری ندارد و از آن بیشتر توان کرد و در اینصورت نیز دلیل قوی

مصاومه
 بضم با هم است
 مصدر در سینه
 ش

بنابر مورخین ایران یونان

باب

۹۹

هست که کیتبا و هوجوس یک شخص اند صاحب مجمع التواریخ گوید که نام کیتبا و ارشش بود و یکی
 از مؤلفین یونان که از کتب ایران نقل میکند او را اریتوس مینامد و او صحت که این هر دو نام یکی است
 ببرد و توس گوید و هوجوس را پسری بود فراورت نام فتح ایران را نسبت باو میدهد و او را از
 سلاطین میدیامید اند فردوسی ذکر می ازین پادشاه نمیکند احتمال دارد ایام سلطنت او را با
 کیتبا که پادشاه است یکی شمرده زیرا که میکوید کیتبا و صد و بیست سال پادشاهی کرد اما صاحب
 مجمع التواریخ ذکر او نمیکند و در باب کیکاوس که فردوسی سپر کیتبا و مینوید گوید که بعضی از مورخین نیز
 که کیکاوس سپر آفراد سپر زاوه کیتبا و است لکن مرا اعتقاد این است که کاوس سپر کیتبا و است
 و ازین معلوم میشود که نام فراورت در نزد مورخین شرق هند اول است زیرا که افراد فراورت نام
 یک شخص است اگر چه بسیاری از مورخین ذکر می ازین پادشاه میدیام کرده اند لکن باید دانست که
 مورخین غرور غایبند سلاطین را از سن مردون تا کینختر و از فردوسی میکویند و لایل تویست
 بر اینکه تاریخ کاوس خنیا که در شاهنامه مذکور است با تاریخ سیاکزارس و استیاجس یکی باشد
 هر دو توس گوید سیاکزارس با مردم لیدی جنگ کرد و حدود و مملکت در عهد او از طرف مغرب
 تا رود حالیس وسعت یافت گویند که رود فرور از کوستان ارفیه برمیخیزد و همچنین هر دو توس
 گوید و در وقتی که جنگ با مینا لیدی و لیدی با بر پا بود کوف شمس واقعه شد بنوعیکه بکلی نور شمس زایل
 گشت و ازین واقعه نالیس نامی پیش خبر داده بود و هم بنا بر پیرو توس سیاکزارس بعد از آن
 لشکر با تمام خون در سجانب مینوا کشید لکن چون شنید که لشکر سیاکزارس با تمام لشکر او بر جا شده
 فتح غریمت نمود از استیاجس مورخین یونان چیزی نوشته اند مگر اینکه از مینس و تتر پادشاه لیدی را
 در وقت مصالحو با مینا پدرش و پادشاه مغرب و در جباله از دواج آورد و اگر چه چنانکه مرقوم شد زان
 کیکاوس زمانیت که فردوسی با قصی انغایه در میدان افسانه جولان میکند لکن با وجود این یونان
 از میان افسانهها و قایمی چند پیدا کرد که کلیه با قول هر دو توس مطابقت داشته باشد
 یکی از مطابقتهای خیلی واضح با مینا این دو مصنف کیفیت جنگ کاوس در مازندران است
 فردوسی گوید و در وقتی که حرب با مینا لشکر کاوس و مازندرانیان قایم بود بیکبار یکی کاوس
 و لشکر او کوشیدند و ازین نتیجه یکی از سحره پیش خبر داده بود و این ظاهر است که گویند

ذکر سلاطین ایران

جلد اول

۲

که تا پس از آن جنس داده بود ولی فردوسی گوید که واقعه مزبور بسبب اسیر و حبس کاوس سپاه او شد لکن این فقط اختراع شاعرانه است که فردوسی کرده است بجهت اینکه مجایب کارهای رستم را ذکر کند مثل اینکه با تن تنها جمعی از شیاطین را ستیز کرد و لشکر که کاوس و لشکرش را شکست شکست و کاوس را خلاص کرده باز نذر از افق کرده و مد ظمت تارود و عالیس و سعادت یافت تا آنچه جنگ مزبور که سعادت مملکت از طرف رود عالیس است با قول پیرو دودنوس در باب سبک ازین موافقت کلی دارد و جنگ باها ووران که در شاهنامه است چنین بنیاید که همان محاصره غنیمت نوزمانیان ذکر میکنند زیرا که قول ایشان بر اینکه جنگ بجهت خبر عساکر سلیشیا یا بعبارة افری لشکر توران موقوف ماند و مزاجت استیاجس با دختر پادشاه لیدیا که پیرو دودنوس نقل میکند با قول فردوسی در باب ازواج کاوس با دختر پادشاهها ووران موافقت دارد و ما نفیتم که فردوسی حکومت این دو سلطان را در تحت یک نام ذکر میکند نام استیاجس که یکی از نوزمانیان کریت گوید معنی آن ازوهاست در کتب الهی شرق مذکور نیست لکن خیلی قابل ملاحظه است که در زند و اوستا این لفظ یعنی اردو بطور لقب باین سلسله اطلاق شده است بعد ازین تقریر مختصر در باب سلاطینی که قبل از سیرس بزرگ پادشاهی کرده اند بسلطنت این پادشاه پورنگ پیرو دودنوس گوید سیرس پسر زاده استیاجس پادشاه میدیا است و دختر این پادشاه در جباله یکی از امرای ایران که کبسیز نام داشت بوده چون استیاجس بجهت خوابگی دیده بود اعتقادش این بود که یکی از نسل خود او را از سلطنت خلع خواهد کرد و خواست که سیرس را قتل رساند و بهین سبب طفل را بر هر پا کوس و زیر خویش سپرده فرماد تا بدن او را از جلد حیات عاری سازد و زیر پسر ایشبانی داد و بکشتن او امر فرمود لکن چون زن چوپان آن کودک را دید و دلش از انحال بحسب برآمد و شوهر را با حال از آن عمل باز داشت و هر دو بهمد حال طفل پرداختند و چون زمان تربیت فرا رسید اسباب تربیتی فراخوثر داد و فراهم آوردند بعد از چند سال استیاجس ازین کیفیت استخفا ریافت و اگر چه در مدد قتل بنیره خویش بر نیامد لکن پسر وزیر را بسبب حیانت پدر عرصه تلف ساخت سیرس با بران رفت هر پا کوس وزیر استیاجس بسبب فوت پسر که مد اوت استیاجس بر میان بسته خواست او را از پادشاهی

بنا بر قول مورخین ایران و یونان

فلع کند و نسیره اورا بر جای او نشاند و جمعی از اعیان ملک را نیز با خود یار ساخته خیربیرس
 فرستاد چون سیرس از این صورت آگاه شد ایرانیان را برکنجت تا سورش نموده خود روی بطرف
 همدان که در آن وقت کبستانا میانیند بنوا و شاه میدیا و وزیر جان خویش را سردار لشکر
 بجای سیرس فرستاد و هنوز لشکر سیرس نمودار نشده بود که بشیر لشکر میدیا با او زیر که سپهسالار
 ایشان بود سیرس پویند میجو این عمل این بود که با سانی قح پای تخت و استیصال دولت
 میدیا دست داد و گویند که استیجابی در دربار بنسیره خویش زبیت یکی از مورخین ایران
 استیجاب را اسپد اسس خواند و گوید سیرس از نسل وی نبود بلکه پس از آنکه ملک از وی گرفت و
 اورا بشراطرانی برای خویش آورد و هم او گوید که سیرس وزن و پس از چندی که ملک از تصرف
 اسپد اسس بیرون رفت خواش دیدن می نمودند و خواج سمرانی را بر کار یا فرستادند تا او را
 بدر بار آورد و لکن خواج سمراد عرض راه طعام و غذا با دندا و تا اینکه از جوع و رنجگی هلاک شد زلفتن نیز
 که یکی از مؤلفین کرکیت است گوید که سیرس لشکر کبیر کی از امرای ایران و ماوراوندان دختر
 استیجاب با پادشاه میدیا بود و گوید که سیرس هنوز جوان بود که لشکر بود و خالومی سیاه کز آن
 مانی آورد و رفتی که سیاه کز آن با پادشاه اسیر یا خنک داشت و فتوحات بزرگ سیرس و عهد
 خالوی او واقعه او هم دستر خود را بوی داد و هم اورا جانشین و ولیعهد خویش ساخت و هم
 این مؤلف گوید که سیرس در بابل فرو و پیش از مردن خیالی بنظر او آمد که اورا از نزدیک شدن
 او خبر داد و بیرون تو سس کوید از اخبار مختلفه که در باب فوت سیرس شنیده است یکی این است
 که در جنگ مساجبستی قتل رسید او خود را بیل ابن قول است و بزعم دیگری از مورخین یونان
 سیرس در یکی از جنگها با درویشان هندوستان بضر بضراب ارپای درآمد و کوشیان نیز
 که یکی از معتبرین مورخین غربت گوید که بر بعضی از میلهای نیکه بجهت تقسیم حدود میدیا نصب
 کرده بودند نوشته بود که سیرس در صد سالگی چون جنبه تقاول و تعدی و ظلم پسر خویش را شنید
 اندوهی عظیم بوی روی نموده بدان در گذشت و در توره مرقوم است که سیرس بر جای دارسیا
 پادشاه میدیا نشست و خرابی بابل و استخلاص بیود از فیتد اسار نیز در کتاب نروربان پادشاه
 نسبت داده شده است و آتیال جنبه از فروزی او با پادشاه از میر نخب نصر داده و پس ازین

زلفتن
 کبیرا و هم
 و فاست
 ش

درویشان
 هم طایفه است
 اش

ذکر سلاطین کیان

جلد اول

دانیال هم وزارت داریکس پادشاه میدیاد هم وزارت سیرس را نمود و در عهد سیرس یهودان
 قید اسارت مخلص شد مذوب بیماری از چیزهاییکه در خرابی بیت المقدس بخت نصر تبارج برده بود
 باز بجای خود آورد و مذوب هم او حکم فرمود تا خانه مقدس را دوباره بنا کنند از تاریخ سیرس در تاریخ
 مقدس مش این چیزی نیست لکن هر وقت نام این پادشاه مذکور شده بجلکت و صلاح و بزرگی
 نام و بسطت مملکت استود شده است تاریخ کیمینر و چنانچه از مورخین شرق منقول است در
 جاهای بسیار با قول میرود و توس موافقت دارد بنا بر مؤلفین بزبور سیادش هر گیکادست
 درستم او را تربیت کرده بود و بعضی را عقیده این است که سیادش کیسیر اول است که یونانیان
 میونسند و او را پسرستم میدانند آنچه از منبستم و اقدار او منقولست با تاریخ خانوادگی کیمینر
 کمال موافقت دارد یونانیان او را یکی از امرای یونان و از نسل الگین دانند و الگین را اگر کسی
 پرورش کرده بود و اعتقاد مؤلف این است که الگین همان زال است که ایرانیان گویند سیوخ
 او را پرورد و از تمام تاریخ سیادش چنانچه در شاهنامه مسطور است چنین مضموم میشود که سیادش
 پسرستم باشد مع القصه بنا بر مورخین شرق سیادش بسبب جلیبای دربار ایران مجبور
 با فراسیاب پناه برود و دختر فراسیاب را بزنی خواست و هم از دست او جام اجل نوشید پس
 از وی ماند کیمینر و نام او فراسیاب بنجیال نیکه مبادا پسر پایی گیرد و با تمام خون پدر بکشد و پاره
 کشتن او کرد و زیر خویش بران سیر را امر فرمود تا او را از زاپی در آرد و لکن مرودت پران اقتضای
 کرده طفل را در پنهانی بشبانی سپرده بر می فرخواست و او وصیت کرد و فراسیاب پس از خدی
 از زنده بودن او خبردار شد ولی چون بروی معلوم کردند که او طفل سفیه است دستش
 از وی کوتاه ساخت کیمینر و طویل مدتی بعد از آن ربانی مایقه در بار جد خویش کیگادوس شافت و هم در
 حیات کیگادوس صاحب تاج و سررگشت چون بر تخت برآمد اول کار او جنگ با جد خود پادشاه
 توران بود و سردار لشکر توران وزیر او بران و سیه بود و بجاوندت او جان کیمینر و از مخاطره
 هلاک رسته بود و گشت بر بران افتاده تعقل رسید و قتل بران مقدمه قتل فراسیاب شد
 و مملکتش بعد از قتل تصرف کیمینر و آمد کیمینر و پس ازین فتح و فتوحات بزرگ و بکر عزم کرد که قصبه
 در کین غزلت عبادت و او را بر برد گویند بقا میکه معین کرده بود شتافته و در آنجا غایب شد

هر جا تاریخ مقدس
 ذکر شود مراد حکایات
 و قصص است که بر
 اسانی نماند و در
 بنجیل ذکر شده است
 سن

نبا بر مورخین یونان و ایران

باب

۱۰۳

و هر باین او که از آنجمله بعضی از شاسیر شهبان ایران بودند بسبب طوفان شدید و بر سر ضلک
 و بارور آمدند این است اجمالا تاریخ کجین و نبا بر قول فردوسی ولی پراست از افسانه و مطلب
 تاریخی در آن کم است و فردوسی کجین و را که زمان مناضرت ایران است بجهت انظار عمل بهادرت
 خویش انتخاب کرده است لکن چون نه فردوسی و نه سایر ایرانیان نام میدیاشنیده اند
 و از دولت بابل و اسیرای مصر سخنزد و این سه ممالک را عموماً در تحت دو لفظ شام و روم استمال
 میکنند لهذا فردوسی ایران و توران را عرضه آورده و گاه ایشان متمرکز کرده است پس عجیبیت
 که در الملک بمدان بجای تخت فرسیاب و پادشاه میدیای بفران روای توران تبدیل شود
 و در این صورت این اختلاف ظاهر منافاتی با اتفاق قولین که از بهر دو و توس فردوسی در باب
 نژاد و تربیت این پادشاه مقبول است نخواهد داشت حاصل قولین این است پادشاهی را نوازه
 ستود شده است و پادشاه فربور از بیم جان قصد ملک طفل نموده او را بوزیر میار و تا بقتل رسان
 وزیر او را نمی کشد بلکه محافظت میکند پادشاه از آنمضی مستحضر شده متعرض طفل میشود و بعد از آن
 همان طفل بسر حد شهاب رسیده با جده خویش حرب میکند و سردار لشکر پادشاه همان وزیر است
 که بسبب زندگی همین نوازه شده و شاه سزاوه ممالک جده خویش را در قبضه تصرف آورده بنیاد
 سلطنتی تویم میند بلی فردوسی گوید که بعد ازین فتح کجین و جده ماوری خود فرسیاب را با تمام
 خون پدر گشت لکن این انصاف مناسب است با خیالات شاعرانه و موافق مزاج و عادت و استمال
 اطالی ایران که نزدیکان مقبول باید استقام خون را از قاتل بکشند و اگر چه قول فردوسی در این
 مقام با بهر دو و توس مخالف است اما اینکه در باب ماذن کیکا و سس که جده پدری کجین و است
 تا آخر عمر در دربار کجین و و بحال رعایت کجین و قریب بطلبی است که بهر دو و توس ذکر میکند بی
 غریب است که زلفتن ذکر و قایمی که بنا بر مورخین ایران در ایام جوانی سیر سس رویداد میکند ولی
 عرض زلفتن از نوشتن کتاب خود این بود که سلطنت سیر سس را سر مشق سلاطین قرار دهد
 نه اینکه تاریخ حالات او را مفصلاً بنویسد باجمله شایدا فسانه زیادی از او ایل حال او نقل شده باشد
 لکن بجهت ثبوت اینکه کجین و در ایرانیان و سیر سس یونانیان بکین شخص است بیچو لازم نیست که حقیقه
 آنچه نقل شده است از طفولیت او ثابت شود همین قدر کفایت است که واضح شود که در واقع مذکور

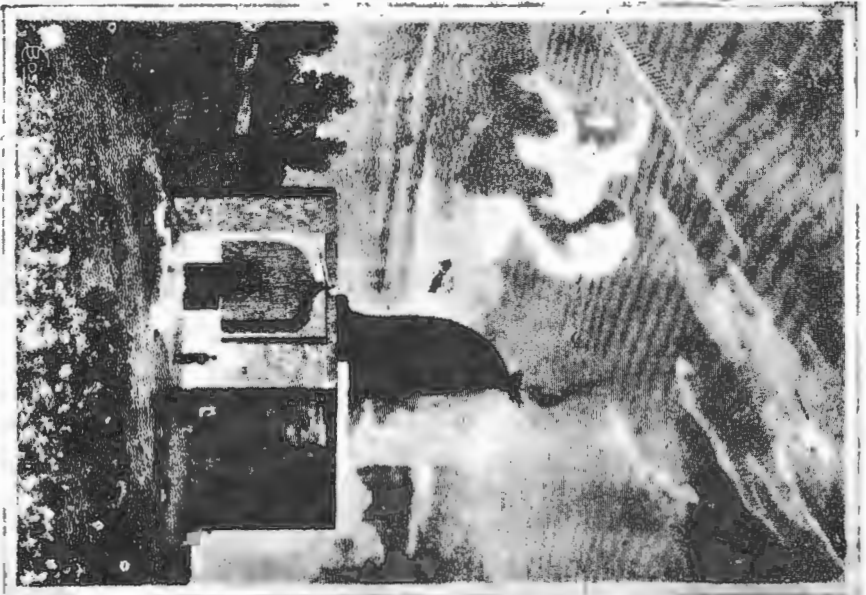
ذکر سلاطین ایران

جلد اول

راج بیک شخص است تا اینکه آنچه بیرون تو س نوشته است همان است که از فردوسی منقول است
 اگر چه در تحقیق تاریخ ایام قدیم وقایع متناسبه که از ماخذهای معین گرفته شده است نسبتی به
 اشتقاق الفاظ ندارد و لکن قرب اسماء نیز غالب اوقات مدوی شخص و استکشاف ما خواهد نمود
 گویند سیرس در فارسی معنی آفتاب است و همین معنی ظاهر که ریش نام هرست که در توره بیان
 باوشاه داده شده است خورد و پهلوی معنی آفتاب است و سیرس پیش از آنکه تحت ملک
 برآید اگر اوقات نام داشت و چنین مینماید که از خوروا گرفته شده باشد اما تخمیر و قسبی است
 که غالب سلاطین ایران را بدان لقب خوانده اند مثل اینکه سلسله ساسانیان را همیشه در
 تاریخ روم کسر و نامیده اند که فی الحقیقه خسرو است ریچاوسن صاحب که در کتب اهل شرق مشرقی
 نام دارد گوید که بعد از آنکه خسرو قدر متخص و متبع که در جزایر امکان داشت نمود مطابقی که بین
 اخبار یونانیان در باب ایران و اخبار خود ایرانیان یافت مثل مشابهت تاریخ انگلند و جاپان
 بود یعنی هیچ وجه اخباریکه ازین دو طایفه منقول است با یکدیگر مناسبت ندارد و این قطعاً صحیح
 نیست زیرا که مؤلفین خسرو دولت حقیقت را با افسانه آمیخته اند و احتمال دارد که بجهت بعضی ملاحظاتی
 ملی در هر طرف بعضی از وقایع را مخفی داشته و در بعضی دیگر مبالغه نموده و اغراق گفته اند و همین معنی
 باید که در سبب این شود که از طرفین اخباریکه از یک واقعه میدهند اختلاف کلی داشته باشند و
 چون نامین منضم شود قدیم زمان و عدم متبیین از زمانه تاریخ و اختلاف اسماء و القابیکه بهر یک از
 سلاطین و بهادران داده اند و اتفاق اخبار اگر چه گاهی باشد جای تعجب پیش است تا در اختلاف
 اگر چه کمر شود و همچنین هیچ عجب نیست که واقعه بزرگ که در کتب یکی از طرفین مذکور است
 در تواریخ طرف دیگر محذوف باشد و صاحب شارایه گوید که تاریخ کتاب مقدس را بزور
 با تاریخ خیالی یونانیان موافقت داده اند و همچنین گوید جزو تاریخی توره مناسبت با وقایع منقوله
 در تاریخ ایران بیشتر دارد و بعد از آنکه ذکر اختلاف تاریخ بود و گویند را با لقب بکلوت سیرس
 میکند و قریب بدو سیت سال اختلاف آنها را مینماید با ثبات این مطلب بزرگه میکوینگی
 از ادعای ایران که بخت نصر نام داشت و بنا بر قول یکی از مؤلفین معتبر اسلام از جانب
 لهاسب حاکم اطراف غربی ملکت بود همان بنا فا د نر راست که در توره مذکور است و بنا بر

بعضی کاتب
کش

محذوف
باصح اسب نبالی
و در مصلح بخایان
کلام تروک را گویند
کش



قبرستان و فضای دولتی سینا در بیدان

ذکر سلاطین کیان

باب

همین قول گوید که بخت نصر فاتح بیت المقدس و جازر و سمکار بنی اسرائیل بود و همچنین گوید که ظلم و تعدی سپهر بخت نصر که در توریه پیش از است سبب این شد که او دستبردار دست بڑی غضب کرده کورش نام نواده لهراسب را که مادرش بیودیه بود بر جای وی نصب کرد و همین قرابت نبی کورش سبب شد که بیودیه را از قید اسارت خلاصی داده بهمارت بیت المقدس ایشانرا زد و در تعویت امیطلب از توریه نقل میکند که کورش با سیرس در محاصره بابل از جانب داریوس پادشاه میدیامور بود و خود مستقل نبود چنین می پذیرد که داریوس که در فارسی دارا گویند لقب اردشیر است چنانکه لقب سایر سلاطین ایران بود بالاخره صاحب شاریه گوید که بسبب مشابهت اسماء و موافقت تاریخ باید این کورش که مؤلف فرز بر ذکر میکند با سیرس که در توریه مسطور است یکی باشد قبل ازین بخارش رفت که تاریخ ایران قبل از ظهور اسلام خالی از تعیین اوقات و ایام است و ما فقط حسابیکه سیتوایم کنیم از عدد سنوایت که بجهت هر سلطنتی معین کرده اند و این قسم حساب لابد باید هر قدر زمان قدیم تر شود خطا بیشتر شود و در این ماده که ما صحبت میداریم تقدیری اختلاف و تناقض با این مؤلفین مشرق که نمیتوان اعتماد بسیار کرد چنانچه مکرر در ایام سلطنت یک پادشاه هست و بعضی اوقات پنجاه سال اختلاف میکنند و چون ملاحظه شود که تاریخ اوقات که در توریه است چندان قابل اعتماد نیست زیرا که مورخین را به سبب نزور باب تعیین اوقات جو قایمی که در توریه مذکور است اختلاف و نسخ را باید گیرند در این باب مبایعت است علاوه اینکه ذکر سلاطین ایران در توریه اتفاقاً است پس نمیتوان اعتماد بوقوع یا لا وقوع و قایمی که باینگونه دلایل مستظهر باشند نمود و بالتنبه بر هام که در نزد گویند نام بخت نصر بر خویش گذاشت و بسبب مشابهت خیالی این نام با ناباغانز که بنیاد و بیل بران واقع شده است قبل ازین گفتیم که در تمام تاریخ ایران یک مثل دیگر نداریم که کسی از امرای ایران بنام عربی خوانده شده باشد و همچنین او را محکوم حکم پادشاه ایران مقرر دادند بقدری منافات با سلطان معتد و مملکت ایرادار که کورش که در تاریخ سلطین جانشین پادشاه از سیرس بزرگ مبایعت دارد و تاریخ بخت نصر و کورش را و یکبار از تاریخ طبری نقل کرده اند لکن فردوسی ذکر می ازین قبیل نامها میکنند و چون تحقیق میداریم که فردوسی سپردی مورخین هلموی نیاید

مبایعت
با ضم از یکدیگر
شدن

جلد اول ذکر سلاطین ایران

همین سکوت او میستواند دلیل قوی باشد بر اینکه این نامها در تاریخ قدیم ایران نبود و است بطور
تاریخ طبری شاید کوشش کرده است تا تطبیق نامین تاریخ بود و تاریخ پریشان ایران کند
لکن چنانچه واضح نمودیم کوشش سبب این نوع تطبیق از روی اشتقاق غیر معین اسماء و تاریخ
اوقات مطعون سبب این است که در وقایع سلسله شک پیدا شود و همان گسائیکه منظورشان
تقویت حقیقت است در هزاره و اعدام آن هزاره و اقدام نمایند و قانع سلطنت لهراسب را که
بعد از کیمر و صاحب سر رکشت مختلف نوشته اند و هر یک از مورخین اسلام نوع و یکدیگر کرده
ند و نسب او اتفاق دارند در احقاق او نه در تاریخ او فردوسی در سلطنت لهراسب و سلاطین
بعد از او وقایعی که بتوان تاریخ گفت کمتر دارد و این معنی شاید بیشتر توجیه تصب قلمی است که در
کوشش را اخبار اقبال ایام ملت است ضبط کرده و حکایات کلمات و او بار بار ایاز قلم با لفظ میزند
یا در پرده افسانه می پوشند و هر قدر اینکه چیزها اعتبار ایرانیان را در نظر میگیرد بر اعتبار نویسنده
میا فراید زمان لهراسب قریب زمانیت که هر دو دوتوس در ان میرست و لهذا کتاب حکیم
مزبور درین وقت بیشتر قابل التفات است فردوسی گوید که امرای ایران تمام سلطنت لهراسب
رضانداوند گن شمال اخلاق او جلب قلوب عامه ناس نموده رقبه ایشان را در رتبه اطاعت
آورده پس از صد سال با و شاهی تاج و سریر را به پسر خود کشتاب و گذاشته خود در پنج کوشش کرد
و چون زده شد ظهور کرد بکیش او و آمد و در قتل عام پیروان زروشتی او نیز غرضه پیغمبر
دلیل بسیار است بر اینکه ایام حکومت لهراسب همان حکومت کیمر و همرویس است اگرچه
مطابقت تاریخ اوقات عالی از اشکال نیست لکن وقایعی که بیشتر لاتی اعتناء و اتهام است
شاید توافق آنها ممکن باشد فتوحات لشکر لهراسب در مغرب چنین جناید که فتح مصر است که کیمر
نمود و نوعی که گشته شد واضح است که راجع بقبل عام پارسیان است مورخین ایران
کشتاب را پسر لهراسب دانند لکن اگر کشتاب همان واریوس است ما بعین است
که یونانیان گویند چنانکه غالب را عقیده این است نسب او بنا بر قول هرودوتوس بانسب لهراسب
چنانکه از ایرانیان رسیده است مناسب بیشتر دارد و با جمله اگر چیزی بتوان گفت این است که ایام
پادشاهی او که مورخین شرق شصت سال نوشته اند شامل سلطنت واریوس است ما بعین

تطبیق
بفتح سوانی که در
چیزی در پیش
ش

اشفاق
که فن کله از کله
ش
مطنون
بفتح و با غای نموده
مان برده شد
ش

رقبه
بفتحات و قاف و با
موتده یعنی کردن
و بعد را نیز گویند
ش

رهبته
با کسر طمه در میان
ش

بنا بر قول محرمین ایران یونان

باب

۱۰۷

و پسر او زرگزس مشهور است و اگر این مقدمه را احتیاج نداریم نتیجه این خواهد بود که کسی که لشکر
بممالک یونان کشید پسر مشورگتاس استغدیار بود و او همیشه سرداری سپاه پدرو داشت
و فرودسی گوید که از جمله کارهای بزرگ او یکی جنگ باروم بود از مورخین ایرانی در این باب خبری
جز افسانه نیست و محسّران یونان نیز بسبب اغراق بی نهایت که در عدد دشمن میگویند پرده
شک و شبهه بر این واقعه بزرگ کشیده اند بطوریکه نمیتوان هیچکس از آنچه روایت میکنند انعام
نمود مگر این قدر که لشکری قوی سرداری یکی از امرای ایران بمملکت ایشان حمله برد و شکست
خوردند یونانیان سلطنت داریوس هیتاسیس راسی و شش سال میونسند و از زرگزس را
بیت و یکسال سه سال تفاوت دارد و باز مانیکه ایرانیان بجهت سلطنت گتاس معین کرده اند
لکن باین طور مطابقت وقت که بر حسب اتفاق است نمیتوان استسها نمود و مکرور وقتی که
تقویت و لیلی قومی ترکند بنا بر یونانیان از تاگزگزس لاجمینوس که معنی دراز دست است
پسر زرگزس بعد از فوت پدر بر تخت برآمد مؤلفین شرق گویند که بعد از گتاس استغدیار بجای
او نشست بلکه همین پسر زاده گتاس که او را او شیر دراز دست خوانند تخت مملکت برآمد
ازین شباهت نام و مواعدت معنی لقب معلوم میشود بدون شک و ریب که از تاگزگزس
ارو شیریک کس است و همچنین در کت کرینت مسطور است که ارتابان که از اقارب زرگزس
و از امرای مقتدر بود او را کشت و پسر او از تاگزگزس را بر جای پدر پادشاهی برداشت بحال
اینکه خود سلطنت را متصرف شود و هم از مؤلفین یونان منقول است که ارتابان را متعلقان
بسیار بودند و پسران او بشهامت و شجاعت ذاتی از میان عمرناوید و ابطال رجال ایران
داشتند از تاگزگزس چون بر اراده ارتابان و قوف یافت او را بقل رسانید و ازین سبب
جنگ برپا شد و جمعی از جهبا دران ایران در آن جنگ سر بر باد دادند بالاحسر و فلبه پادشاه
راشد و پسر او و دو مان ارتابان را خاموش ساخت و بانقام خون پدر بر کس در قتل او
و می کشید و یا قدیمی نیاوده بود و عرضه و مار و هلاک نمود اگر اخباریکه ایرانیان در این مقام میدهند
مقابله باین جنبه شود بعد از وضع مضامین شاعری یافته میشود که ما باین اصول و قواعظ مطابقتی
تمام است بنوعی که واضح میشود که مؤلفین ایران و یونان درین خبر و تاریخ قدیم یکو واقعه حکایت میکنند

ذکر سلاطین کیان

جلد اول

رستم اباعن جد امارت موردی سیستان و همچنین شترابی نزدیک بنام اواده سلطنت داشت و او بنا بر مورخین شرق در کمال اقتدار میزیت نه تنها بسبب شجاعت ذاتی و حکومت بلکه بجهت کثرت اقارب و متعلقان و سپران او نیز در شہامت و تہود جریده دوران بیت القصد شہان ایران بود و رستم اسفندیار را کشت لکن پسرش اردشیر را حمایت کرد تا بواسطه رسوخ او بر تخت پادشاهی برآمد پس از آن اردشیر بر رستم حسد برده اسباب قتل او را فراهم آورد و بعد از قتل او لشکر ملک موردی او کشیده آن ملک را در تحت تصرف آورد و بجهت نامردانہ انتقام خون پدر جمع خانوادہ او را ملحقہ ہلاک ساخت این است خلاصہ مطلب آنچه ایرانیان در این باب ذکر میکنند و مطابقت کلی کہ این حکایت باروایت محررین کرکیت دارد بجلادہ موافقت نام اردشیر در از دست بانامی کہ یونانیان بجهت این پادشاہ میگویند دلیل است بسیار قوی بلکه در این ہیچ مجال شک نیست کہ زکریا مشہور یونانیان همان اسفندیار مؤلفین شرق است در کتب اہالی شرق مسطور است کہ اردشیر پادشاہی نیک سیرت و بزرگ منش بود سیستان کہ ملک موردی رستم بود سخر کرد و در سمت مغرب فتوحات بزرگ نمود گویند و در حق ملت یہود عنایات پادشاہانہ مبذول داشت و جمیع مؤلفین را اتفاق است براینکہ ہمین امور حکومت و احسنیہ مملکت را با اصلاح آورد و تو این نیکو وضع و امور نظم و نسقی بجا و او این تاریخ اردشیر غالباً با تاریخ ارتاکرز کزرس کہ از کرکیت منقول است موافقت دارد یعنی در باب تمام کردن خانوادہ ارتابان و تصرف نمودن اہلک او و لشکر بگبار کہ اکنون بر بلخ نمودنت بختک برادرش کشیدن و حکومت ممالک خویش را بہ نظم و نسق کردن ارتاکرز کزرس در توریہ آہا سورس نامیدہ شدہ است و شاید کہ این لفظ لقب باشد مثل حشرہ زیرا کہ بچند نفر از سلاطین ایران اطلاق شدہ است و بعضی را عقیدہ آن است کہ پادشاہی کہ استرا در جلالہ از دو واج آورد و دست و محبت استر و خدمات عمومی او مردکی بسبب عنایت پادشاہ و در حق یہود و حمایت ایشان شد و احوال جمعی از مورخین اسلام نیز ثبوت اینمنشی است چنانچہ گویند بسبب رعایت این پادشاہ مر یہود را این بود کہ یکی از خویشین او کہ با بجا تعلق خاطر داشت از سلسلہ یہود بود قبر استر و مروغای در وسط ہمدان کہ در قدیم اکتبا نامیادند

صمدیہ
تندوبی بدل
ش
بیت القصد
بتر و سرد آدو
ش

قبر استر و مروغای
در ہمدان

تبار مؤلفین ایران و یونان

باب

۱۰۹

واقعت و سبب اینکه بالای قبر آنها عمارتی بنا نهاده ساخته شده این است که نه آنها سوس و نه
باشینان و میتوانستند ترکیب چنین کاری بشوند زیرا که دفن آنها در اینجا خلاف مذهب او بود
و معتقد که بیرون را گذاردند که در مجموع ششصد هجده قبری بسیار مذکور است بر اینکه کجا
که در اینجا دفن کرده اند بسیار محترم بوده اند مورخین ایران سلطنت این پادشاه را یکصد
دوازده سال نوشته اند لکن محرمین یونان که در تاریخ این اوقات با ایشان بیشتر اعتماد است
چهل و یکسال شمرده اند و در این مقام باید ملاحظه شود که کتاب شرق پادشاهی دیگر نام
اردشیر ذکر کرده اند ممکن است که مشارکت نام که با همین این اردشیر و بمیره او که اورانیز
یونانیان او را کرگزس خوانند و همچنین جانشین او گوئوس که اورانیز بهین نام در کتب کرکی
ذکر نموده اند سبب شده است که تاریخ سلطنت از ابهم اینجه و در تحت یک نام مذکور ساخته اند و
جمیع ایام سلطنت سلاطین مزبور که از یونانیان نقل است با ایام سلطنت اردشیر درازد
بنابر قول ایرانیان چند سالی تفاوت دارد نام زرگزس ثانی و سفدیانس که ایام سلطنتشان
من حیث المجموع از هشت ماه بیش نیست و در کتب ایرانیان مذکور نیست آلا اینکه چون طرز تاریخ
نویسی ایشان ملاحظه شود ذکر اینکه نه حکام مکه و روزه را متوقع نباید بود لکن وضع جلیها بیکه سبب
برداشتن و افکندن سلاطین مزبور شد خاطر را مایل میکند باینکه اخباریکه از بهای نقل میکنند
قدیمی باور کنیم گویند بهای سی و دو سال ملکه ایران بود و بعد از آن از نایب و تحت استغنا
جسته پسر خود و ارباب اول گذاشت و همچنین گویند که بهما و خراسان و شیر است و چون بهین
این دختر زوی استن بود ولی بجه شرمی که داشت تولد پسر را مخفی داشته امر کرد تا طفل را
تقل رساند اما طفل بقدرت الهی محفوظ ماند تا اینکه یکی از امرای معتبر لشکر گشت چون
مادر پسر خویش را شناخت ترک تاج کفچه پادشاهی را با او گذاشت و پسر چون بر تخت برآمد
نام و ارباب بر خویش گرفت و گری از نام پیش می نکرده اند هر کس اخباریکه محرمین یونان از عادت
و اخلاق سلاطین ایران در این اوقات بنویسند مطابق معناد خواهد دانست که مخالفت نام شرع
اردشیر با دخترش که کتاب شرق تحریر کرده اند بی حقیقت نیست و در هیچ معارن
فوت این پادشاه واقف می شود که دخترش را با پادشاهی برداشته باشند و از تاریخ بعد ایران در

جلد اول ذکر سلاطین ایران

دقیق که بمان شریعت و رسوم شایع بوده شاید هم در دست داریم که ملت اباثی از زمینش مذکورند
که زنی برایشان منسردان رو ابا شد مثل اینکه دو دختر خسرو پرور برین بخت پادشاهی کردند و از جاهای
دیگر هم معلوم میشود که ملکه های آن ایام خیلی معتد بوده اند بر بزرگوار که کتاب یونان می نویسند
که دختران ماکزگزگرس و زن برادر خود واریوس بودند نوشته اند چنان رسوخ در امور مملکت و حکم در
حکومت داشت که تشریفات به همای که در کتب ایرانیان منقول است لکن اتفاقاً بر این
یونانیان بر اینکه داراب یا واریوس از نسل حرام بود و اینکه بعد از ارتقای بعد ارج سلطنت
نام واریوس یا داراب بر خویش گذاشت بر خلاف اسمی طلب است و نمیتوان هم یکی
رو قول فردوسی و سایر مورخین شرق در باب سلطنت همای کرد زیرا که اگر چه نام جمعی از سلاطین
را از حضرت پادشاهان قدیم ایران انداخته اند لکن نمیتوان گفت که نامی زیاد کرده اند ولی قبل از
این مرقوم شد که این ایام تاریک ترین از منتهی تاریخ ایشان است و در افسانه ها نیز ازین زمان
نقل میکنند بسیار کم است که واقعه باوقایی که نقل دیگر ضبط کرده اند مطابقت داشته باشد اگر
مطلب که داراب ایرانیان و واریوس که یونانیان می نویسند یکی است حقیقت نداشته باشد باید
بالمره زیر حکومت همای برینیم و بگوئیم نقتضای راجع است با جناب مبره که از اقدار و بزرگی بر بزرگوار
نقل است و مخلوط است با حکایت ربطه ارا ماکزگزگرس بنون با دخترش اوسا پس اگر ایام حکومت
واریوس و ارا ماکزگزگرس را مورخین ایران داخل حکومت ارا و شیر شده اند مدت تعیین
موافقت دارد زیرا که ایام سلطنت ارا و شیر را یکصد و دوازده سال نوشته اند و ایام پادشاهی
ارا و شیر و واریوس و ارا ماکزگزگرس بنون بنا بر مورخین یونان یکصد و شش سال میشود
در اینصورت اگر سس یونانیان داراب اول ایرانیان خواهد بود اما در اینکه داراب ثانی
همان واریوس که دولس است که یونانیان مینویسند جای شبه نیست بجهت اینکه ایران در
اودست اسکندر متوجه شد اچنانچه مؤلفین شرق در باب اسکندر خیلی ناقص است و بر این
چند وقایع تاریخی بنیاد افسانه غریبی نهاده اند لازم نیست که مطابقت با من تاریخ ایشان در
اسکندر با تاریخ یونانیان بشود از طرفین در اصول وقایع اتفاق دارند مثل لشکر کشیدن ارا و شیر
و کریمین و کشته شدن و ارا و مردت اسکندر در باره او و ارا و کریمین حرکت در خاطر دشمن که

ذکر سلاطین ساسانیان

باب ۷

۱۱۱

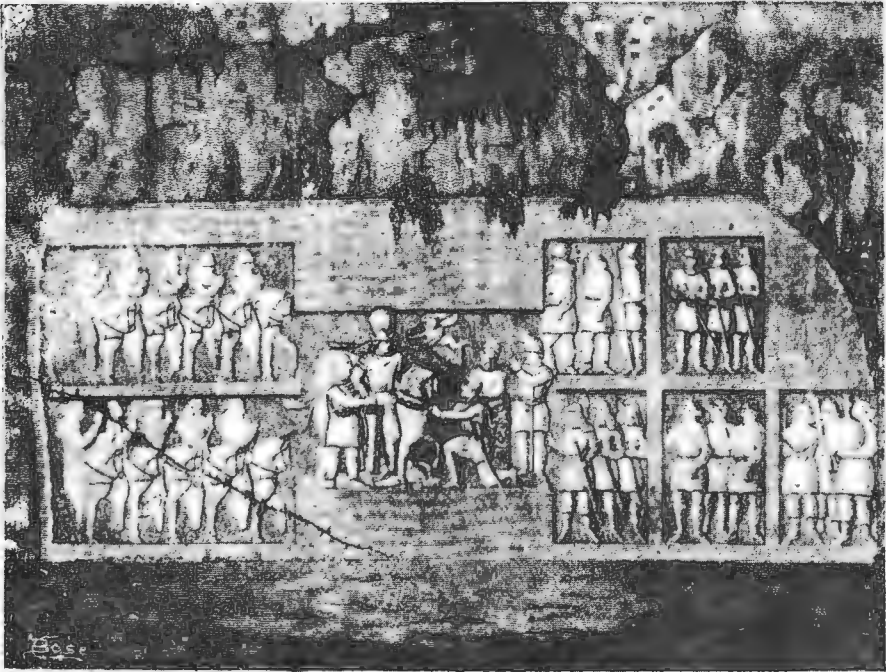
در شرف موت بودند و لکن ایرانیان در تفرینی که از واراس میگذرد با یونانیان موافقت ندارند و گویند که واراس ناقص الخلقه و بدسیرت بود و این تفریف معلوم است بجهت این است که برده بزرگوار ملت که ملکه از دست داده اند بپوشند اشاره بهم در کتب ایشان بدوستی اسکندر را نگلیس یا امینس مینمایند و خبری سنیر از جنگ اسکندر با پوروس و لشکر کشیدن او بطرف توران میدهند لکن در هیچیک ازین اخبار بجز اصل وقایع خبریکه قابل اعتماد باشد نیست و باقی تاریخ اسکندر حتی قصه موت او بهر افسانه است اسکندر ایرانیان را شمع جمیع فضایل و منبع همه صفات بزرگت و اقتدار و مجمل او از جمیع سلاطین روی زمین بیش نامش زینت ده هر افسانه و قدرش عالی از هر انسان و افسانه است بعد از فوت اسکندر هر چه و هر چه که در ایران واقع گشت سبب این شد که تا مدتی دراز تاریخ این مملکت از میان رفت و مورخین این ملک چنانکه مذکور شد ذکر از خلفای اسکندر نمی کنند و قریب پانصد سال که دو طایفه از ساسانیان که با ساسانیان معروفند در ایران حکومت کرده اند کمتر از سیصد سال ذکر شده است و مورخین غرب تصریح نموده اند که بیت پادشاه از ششده اول ساسانیان دو سیت و هفتاد و سه سال برپا شده است بوده اند و باز ده نفر از طبقه ثانی دو سیت و سیت و یکسال سلطنت داشته اند و از اخذ از دست ناقصه امالی ایران در این باب معلوم میشود که چیزی که از آن زمان در دست ایشان است فقط فهرستی است از نامهای سلاطین آنهم غیر صحیح فزوسی چنان مختصر این مطلب را ذکر میکنند که گویا هیچ تاریخ از آن زمان در دست نیست گوید بعد از فوت اسکندر مملکت بزرگ ایران تا دو سیت سال در هرج و مرج و در تحت حکومت ملوک طوائف بود و همیشه در جنگ و جدال بودند و بنیاد حکومت این طایفه چنان تزلزل می ثبات بود که میتوان گفت که ایران در تمام این اوقات فتنی بود بدون سلطان و بعد ازین تقسیم راجعل شروع میکند قصه اردشیر را که سرسلطه پادشاهان ساسانیه است و همین معنی که فزوسی تاریخ این ایام را بجای از نظم انداخته است سبب از یاد او است بار و اعتماد بر قول اوست زیرا که اگر چه خیالات و مضامین شاعری بجهت زمین مطالب خود بسیار بکار برده است اما چون مواد مطالب فر بزرگ را کلیه از نوشتهجات پهلوانی اخذ میکند هم کمال سی و هشتی ماطر را کرده است پس میتوان گفت که همین سکوت او دلیل بر اینست

جداول ذکر سلاطین ساسانیان

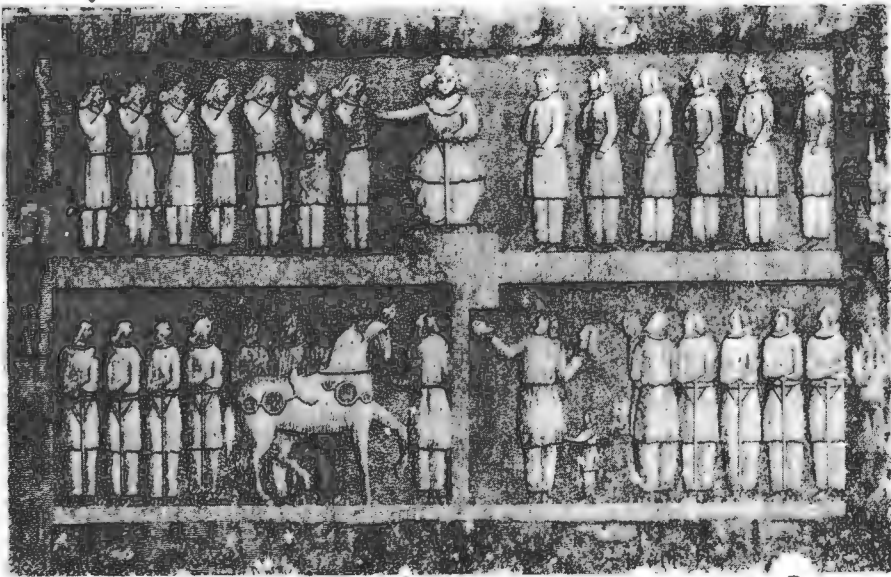
که ذکر می از سلسله سلاطین پارتیها در تاریخ باستان نیست و سبب این امر بنظر واضح میاید زیرا
 که در این وقت چنانکه در محل دیگر که در چنین حالت هستند لفظ عالم و شرح اشتراک معنوی دارد
 یعنی مباحثین امور شریعت علمای ملت هستند و قور عظیمی که در عهد اشکانیان عارض گیش
 شد میتوان گفت که سبب کلی است بر اینکه چرا مورخینی که سبب اشتهار اعمال و اعمالی اعلام
 اردشیر و جانشینان او شده اند این طایفه را در مظهره فراموشی انداخته گان لم کن انکاشته اند
 یکی از فضلاء فرانس از مورخین یونان نقل میکند که علمای مجوس قبل از اردشیر زمانهای درستی
 بوده اند الا اینکه استرامی نداشته اند حتی اینکه قضات و کفالت ملک نیز با ایشان بر سر و شتر
 سلوک میکردند پس متوقع نباید بود که مذہبی که علمای از خوار می باشد احکام آن جاری باشد و همچنین باید
 بر سکه که از اشکانیان مانده است بیسوجه صورتیکه اسارت بدمذب زروشت داشته باشند

کان لم کن
 یعنی که ما برگزیده
 شش
 کفالت
 باطن صحیح کانی نبی
 دانایان
 ش

و در سکه ساسانیان صورت محراب و آتش مقدس هست که علامت آتش پرستی است
 محرزین غرب در اینکه اشک یا ارسا سیز از نسل ماد پشایان قدیم ایران است موافقت دارند
 الا اینکه تقریباً همه اتفاق دارند که سلاطین پارتیها اصلاً از توران یا از تاتارند و قرون عدیده
 بر ایران مسلط بوده اند لکن دلائل بسیار بر خلاف این مطلب هست و یکی از محققین مورخین قدیم
 تصریح میکند بر اینکه اهالی پارتیها را که ممالک ایشان در سواحل دجله بود در زمان قبل کارودوشی
 مینامیدند و چون ملاحظه شود وضع زمین کارودوشیا که حال معروف بگردستان است و طبیعت کجا
 اهالی آن مملکت و معاوات همیشگی ایشان بسلاطین ایران احتمال قوی میرود که چون ابرج و مرج
 مملکت را بعد از اسکندر و دیدن سیل آسا از کوههای خود سرازیر گشته بخجال آنکه شاید از غنایم
 ملک مندم شده ایشان را نیز بهره باشد علی بجمله بیفایده است و استن چنانچه مشکل است
 تحقیق کردن این مطلب که آیا اصلاً اهالی پارتیها بعبارة حسری اول طایفه که این نام برایشان
 اطلاق شده است از سواحل حجون بوده اند یا از اطراف دجله بعلت اینکه ظاهراً است که وقتی
 که این نام در مملکت ایران صورت اطلاق یافته است بر صد طایفه دیگر استعمال شده است
 بنیر از کسانیکه مؤلفین کوشیده اند تا با ایشان مخصوص کنند لفظ پارتیها بر محرزین آسیا
 عزیز معلوم است آنچه بدون مکاره میتوان گفت این است که زمانیکه بیشتر مملکت ایران را



آثار در تخت جمشید فارس



صورت شاه پور بزرگ در کوه

نبار مورخین ایران یونان

باب ۷

۱۱۳

در یورپ پارثیا فیا میده اند و قتی بوده است که ملک درخک امرای متغده بوده و امرای مغرب
 متصل بر سر ملک با هم در نزاع و جدال بوده اند اما در اینکه درمخاطره نام چند نفر از سلاطین
 پارثیا با هم اتفاق کرده و لشکری کران بنجکت دشمن خارجی میکشیده اند هیچ مجال شکست
 و انقیاد نبر معلوم است که هر یک ازین سلاطین که بسبب چنین حادثه یا بسبب رجحان و تربیت
 طبیعی بر دیگران برتری مییافت تجملات منیعہ و القاب رفیعہ برخوردار می گشت لکن از اخبار
 میشود که اشکانیان گاهی در رقت و شترت و شئونات پادشاهی بدرجه سلسله سلاطین پارثیا
 یا احق رسیده اند حکام پارثیا را مانند امیران طوائف و سرداران ایل و احشامات میتوان
 شمرد و اگر چه سببی که تاریخ طست را نامدقی در از بر طاق لسیان نند چیز دیگر بجز جهالت و تعصب
 مذہبی نخواهد بود الا اینکه هیچ آثاری باقی نمانده است که سلاطین آن اوقات را و مالکی که در
 حکومت ایشان بوده از تنگ جهالت و وحشی گری بر باند از بدایت سلسله ساسانیان تاریخ
 ایران وضعی جدید پیدا میکند و چنانکه از مؤلفین و دولت مختلف متوقع است اتفاق مابین
 تواریخ محربین شرق و غرب یافت میشود مورخین ایران را تاریخ اوقات نیست حتی در آن
 زمان الا اینکه سنو اینکه برای هر یک ازین سلاطین ذکر میکند زلفا با تاریخهای خوب و در
 محربین غرب موافقت میکند و باین سبب اعمتا و بحقیقت اخباریکه ازین سلسله میونسند متونا
 کرد سلسله ساسانیان تا زمان خلفای عرب که دولت عجم در دست ایشان منقرض شد
 در ایران سلطنت داشتند پس تاریخ ایران بنا بر تفصیلی که مورخین این مملکت میونسند منقسم
 به زمان معین میشود و زمان افسانه و قبل از سلطنت کیکاووس و اهل درین زمان است
 و دیگر زمان شاعری که در آن قدری وقایع یافت میشود و مابقی خیالات شاعری است و آن
 از بدایت امر کیانیان تا سلطنت اردشیر بابکان است سوم زمان تاریخی است که از شروع
 سلطنت اردشیر بابکان تا انقراض دولت عجم است در اوایل ظهور اسلام اما از آن
 اول که زمان افسانه است مکن نیست که تاریخ اوقات و سنوات قریب بصحت معلوم شود
 و در زمان دوم اگر چه دوی از یونانیان داریم لکن اختلاف مابین یونانیان و مؤلفین ایران از
 زمان کیکاووس تا لشکر کشیدن اسکندر باریان قریب سیصد سال است لکن چون ملاحظه شود

جلد اول در احوال سلاطین ساسانیان

که ایرانیان را ازین ایام تاریخی بجز روایات مجهوله که در باب تعیین ایام پادشاهی هر یک از سلاطین نقل میکنند درست نیست این اختلاف چندان ضرری نخواهد داشت چنانچه ایام سلطنت محمدی از سلاطین را بیش از صد سال می‌نویسند و در همین عراق مدت غیر محقق غالباً دو نفر با هم اتفاق ندارند و استدلال بمطابقت اینگونه تواریخ وقت ضایع کردن است بنا بر این مسود این اوراق در معامله ما بین اخبار منقوله از مؤلفین شرق و یونان مطابقت و عدم مطابقت تواریخ ایام بشرط طرح و تعدیل مطالب مذکوره اند تا ساج از وقایع محققه مستناب شود و از آن است که تا جلوس اردشیر با بکان هم غیر ممکن است که بطریق تاریخ ایرانیان را یا با مورخین یونان یا روم نامی فقط بسبب اینکه محرزین است یا از این ایام خبری که نام تاریخ بران توان ندارند و چنانکه مرقوم شد جز فرستنی از نام پادشاهان آن زمان در میان نیست و چون حساب ایام سلطنت سلاطین مزبور و میمانند بفرهنگ که از زمانیکه در واقع پادشاهی کرده اند میمانند میمانند بود که ما در تخمین ایام پادشاهان پارسیا بر خطا باشیم بعین اینکه ایشان معاصر قاصده روم بوده در وقتی که آفتاب دولت روم در نهایت در جزایر قفقاز بود تاریخ ایام و اصول قایمی که ایرانیان از طلوع اردشیر با بکان تا زوال کوکب یزدجرد نقل میکنند تقدیری مطابقت با الهامی خوب دارد که میتوان گفت این ایام ایام تاریخ صحیح است تاریخ ساسانیان با تقدیری افسانه ساخته و غالباً با اغراق شاعری آراسته مکن بیچیک از کتب الهامی شرقی بلکه ازین قسم خبر باغالی نیست از جمله آثار که از عظیم در خاطر میکند خرابهای سرای سلطنت است وقتی که انسان خیال نکند که عمارتیکه در بنای آن چندین از مملکتی عالی و ضعیف عالمی در زمین آن صرف شده است امروز دنیا خراب و بیصاحب افتاده است بلکه بانی آن غیر معلوم و زبانیکه الهامی آن منسکلم بوده اند امروزه چنانکه شاعر گوید پرده داری میکنید در قصر قصر عجبوت بوم نوبت میزند در کسب انزاساب و در ایران از نیکو نگار عمارات و بران بسیار است لاجرم عنان غامه بد انجانب انطاف مییابد خرابهای سرای سلطنت اصطر فارسی از بزرگترین خرابیهاست که هنوز بر زمین باقی است و از آنچه ازین بنای رفیع دیده میشود میتوان گفت که وقتی برابری با بهترین عمارات یونان روم میکرده است معام اقتضای تمدن و محاسن آنرا کما فیضی ندارد و مسافران هیزمند در این باب

بعضی اول ده او نام
جانور است که جهت
دشمن است
شش

نبار مورخین روم و یونان

باب

اظهار صداقت خویش نموده اند لذا در باب بانی آن که سبب اختلاف ارادت از اضاف
 رائی خواهم کرد و در معنی آنرا و انواع و اقسام مجاری و طراحی آن سخن خواهم گفت زیرا که
 خطوطیکه بر بدران آن ثبت است تا مفهومی نمیشود غالباً مطالب فروره معلوم شود و ایرانیان نسبت
 بسای آن مجسمه میدهند و از آن تحت جمید خوانند و کوبندههای و خزار و شهر بر عمارت آن افزود
 و تحت گاه خویش ساخت و اسکندر از آخواب کرد شهر اصطخر که تحت جمید قریب بان است تا
 مدتی دیر باز پس از خرابی آن نبار بر پای ماند و از نعمت دین مورخین منقول است که سکنه آن شهر
 به بغض فاتحین ملکت استیاز داشتند و قرنهاى عدیده بعد از آنکه ایران بجنک اعراب افتاد
 ابالی اندیاز بر بجزر و تور خویش باقی بودند چنانکه گویا مشاهد آن آثار سبب این معنی میشد نه تنها سرهای
 اصطخر بلکه سطح کوهی که سرای فرور در پای آن واقعت و بسیاری از کوههای دور و حولی
 مزین است از آثارى که قیوان ربط از آباکتاب فردوسی داد و از این صور نجومی یافت میشود که
 ایرانیان را عادت بوده که رسومات مذنبیه و معطیات امور تاریخیه را توسط صور و آثار بر صخره زوکار
 فیکاشتمند بسیاری از صور منقوشه در اصطخر از در حالت پرستش آتش نموده اند و در نزدیکی پای
 که شهریت که بسافت همشما میل تقریباً در جانب مغرب شیراز واقع و تحت گاه شاه پور آبل
 بوده صورت این پادشاه را بر کوهی نقش کرده اند بدین بهیئت که امپراطور روم و ایرین را بنا
 اسیر گرفته و سفرای روم بجهت استخلاص قیصر در حال ضراعت و اقبال در خدمت او ایستاده
 و در مقابل آن مجلسی است که در آن صورت پادشاهی است که بالباس سلطنت در میان جمعی
 نشسته و یکی از آن اشخاص دوسر بریده بنظر پادشاه میرساند و همچنین شهر شوشتر را مورخین نسبت
 بسا پور میدهند و این شهر واقع است در کناره کارون تقریباً سی میل بجانب شرقی پای تحت
 قدیم که شوس یا سوسا فیامیده اند کونید شوس لفظی است پهلوئى معنی خوب و نیکو و شوشتر معنی نیکو
 و همچنین گویند که ساپور امپراتور روم را به بنا کردن آن شهر بخار داشت و بر جیکه و ایرین بدجنبت
 بعقیده ایرانیان در آن حبس بوده و بسا فرین نشان میدهند و یکی از آثار عظیمه که یاد کار بزرگی
 ایران است بندیت که در نزدیکی آن شهر بانی آن بر رود کارون بسته است بجهت بر گرداندن
 مجرای آب بنوعی که بکار زراعت بیشتر بر خورد و این بند را از سنگهای تراشیده ساخته و به آبکت

جدران
 باضم صج مدار
 یعنی دیوار
 شش

بند کارون

ضم و باند های آهن مستحکم نموده اند عرض آن بست پا و طول آن از هزار و دویست کم نیست
 کویا جمیع این بندگیها چه است که در میان که دو چشمه کوچک ساخته اند تا تدری از آب
 رود خانه هم بقدر سابق خود بگذرد و این بند بیشتر قابل التفاتست بجهت اینکه در همه آثار قدیمه غالباً
 همین یکی است که برای فائده ساخته اند و همانا بهمین سبب از همه درست تر و بهتر بر جا مانده و اند
 خرابی که بر و از آب کارون بان رسیده بود چند سال قبل تعمیر شده و تا هنوز کافی آن سابق صحرای
 و زوئل را همیشه بسز و خرم دارد و شهر شوستر اگر چه کجالت قدیم باقی نیست لکن هنوز دارالملک
 پر که است و در پای کوهی واقع است و رود کارون از پیش آن میگذرد و راه آمد و شد بکاره دیگر
 رود از پلی است که بر آن بسته اند و آن پلی است که بنای آن بر یکطاق است و پیش از هشتاد و پانزده
 ارتفاع آن است و در جانب مغرب شوستر درسی و شش میلی خرابیهای قدیم شوس قدیم
 یافت میشود خرابیهای مزبور باین و زوئل و کناره شرقی رود و قواسو افتاده است و در آن کناره تا
 دوازده میل بیشتر میرود و این ویرانه مثل خرابیهای بل به بناهای بزرگست که از اجرد و سیال
 ساخته شده است گیس صاحب در کتابیکه در جزایای ایران نوشته است میگوید در سیال
 قلیلی از قواسو بناهای بزرگی است که محوطه آن قریب یکمیل است و ارتفاع آن بخط مستقیم تقریباً صد
 پاست و در عقب آن یکی دیگر است که اگر چه ارتفاع آن بقدر اول نیست لکن محوطه آن دو مفاصل
 این بنا را شباهتی است به کسبهای بل با این فرق که بوضوح اینکه جمیع اجرد باشند از کل و سیال
 آنها را ساخته اند که جای جای بدون تریب پایانی از اجرد است که تخمین آن پنج پایشش میشود
 بجهت قوام ساخته اند در پای یکی از این بنیه فرو انیال پنجه است و آن بنای کوچکی است و جمعی
 از درویش در آنجا سکنی دارند و بوجه تصدق که از زواران دریافت میشود روزگار میگذرانند
 فقط سکنه سوسا بهمین در او میشوند و در جائیکه عالی ترین سرامی پادشاهان بر پا بود اکنون بر قسم
 جانوران وحشی را مقام است چند قطعه سنگ مرمر بزرگ در آن خرابیها یافت شد و بر جمیع آن
 قطعات نقوشی بود مثل حروف و نقوش آثار قدیمه مصر و چون ازین قبیل سنگ در سایر صفحات
 ایران یافت نشده است عقیده کاتب حروف این است که سلاطین سوسا که فتح مصر نموده اند
 برای علامت فتح این سنگها را از آن ملک نقل کرده اند ذکر از تصور خسرو پرویز در شرح

اندازه است مبرول
 در فوکتان که تقریباً
 دوازده کرد می باشد
 ش
 چشمه
 مراد و بنه طاق پل
 ش

ش
 سخن
 کسرا دل سنی مجرم
 ش



تصویر دو پادشاه تاجیکان در کوه

در بیان آثار قدیمه ایران

باب

۱۱۷

احوال این پادشاه رفت لکن در بهمان سمت ایران یعنی مملکت عراق که شامل بیشتر از ممالک
 میدیای می‌تدیم است و مقصور فر بوره در آن واقع شده اند بعضی از آثار یافت می‌شود که نه تنها مقصور
 خسرو بلکه بر صخره مشهور فارس نیز در بجان دارد و در شش میل کران شاه صوری چند در طاق شبان
 نقش کرده اند و چنان است و آن ظلم زده اند که خیال بیشتر می‌رود و باینکه صنعت کران بویان در روم
 بر خواہش پادشاه ایران این کار را بیا میان برده اند که همیکه طاق بستان در آن واقع است حد
 شمالی صحرای کران شاه است عالی تر و خوش آید ترین طاقها نیکه در آنکوہ بریده اند طاقی است
 که پنجاه یا شصت پا ارتفاع و بیت عمق و بیت و چهار عرض آن است بر بالای گان طاق در وسط
 صورت بلالی است و در هر طرف تصویر علی است که در یک دست عقده‌ی رماناچی و در دست دیگر گنج
 دارد و صورتیکه بر طرف راست است بالنسبه تمام است ولی از صورت سمت چپ جز دست و بازوئی
 باقی نیست بجهت اینکه پایه بزرگ از کوه افتاده است و چنین نماید از ترکیب کوه که باید بعضی صور
 و آثار دیگر بالای آن بوده باشد الا اینکه مرور زمان از خراب کرده است در سمت این غار شمال
 عظیمی است از روی تمام سلاح که بر آسبی سوار است و سه صورت دیگر بالای آن است مانند شخص
 ایستاده لکن چنان محو شده اند که چیزی جز خطوط و حدود آنها معلوم نیست در سمت راست زنی را
 که تاجی در دست راست دارد و سمت مرویکه در میان ایستاده است در از کوه چنانکه کوشا تاج
 را با و میدهد و در دست دیگر جامی دارد و مثل اینکه بنج اید شراب کسی بدهد و بر بالای سر تصویریکه در سمت
 صورت بلالی است و نماید که در دست راست حلقه‌ی مبارکت صورتیکه در دست چپ است
 گرفته است و در دست چپ شمشیری راست که نوک آنرا بر زمین نهاده و در میان دو پای خود
 تمثال سمت چپ جامه بلند دارد لکن نمیتوان معلوم کرد که در دست چپ چه دارد و صورتش
 هنوز بر جا است ریشی طویل دارد و بر سر او خودی است و بران کرده امیت و اطراف این غار
 از تصاویر خرد است در یک طرف صورت شکار گزار است در کنار او دی و شکار چنان بعضی
 و کشتیهای کوچکند و بعضی بر قیلها سوارند و در طرف مقابل همان صورت نقش کرده اند بر آب
 و فیل چنانکه عقب آهوی کرده اند و اقسام تماثیل دیگر در طاق بستان بسیار است سیلوستر و ساسی
 که از طمای فرانس است و در پهلوی رنج برده است بعضی از خطوط پهلوی را ترجمه کرده است و

۱
 عقد
 بالکسر ملک بود
 و کلوبند
 ش

بنا واسطه صورت شاپور و ذوالکثاف و سپه او بهرام که در آن کوه کنده اند شناخته می شود و آن ترجمه این است این صورت بنده صد می شاپور عزیز شاهنشاه ایران و آن ایران است که از سلسله آسمانی پسر بنده خدای مسرور عزیز شاهنشاه ایران و آن ایران از سلسله آسمانی پسر بزرگ شاهنشاه نرسی عزیز است و همین کوه بعبینه شرقی در باب بهرام نوشته آنا اینکه لفظ بهرام را در اهرام میسید پسر شاپور و پسر زاده هر فرد مؤلف اوراق گوید که این ترجمه را مبتدا فیروز که یکی از علمای فارس است در مینویسند و گویند که این ترجمه صحیح است و لفظ ایران را بعضی کفار معنی کرده به آن معنی که ایرور پهلوی یعنی ثومن است و ایران جمع آن است و همزه وان در فارسی چنانکه در یونانی و سانسکریت چون بر سر لفظی در آید سلب معنی میکند پس آن ایران معنی غیر ثومن یعنی کفار است مع القصد در این دیگر صورت دو پادشاه است که دست در یک حلقه دارند و بر زبر کینه مسکرومی که بروی رافقا ایتا و اند و صورتی که از اتمثال زردشت دانند بر جانب ایشان بر پاست پامی این تمثال بر ستاره ایست و بر سر آن حاجی از نور است شک نیست که این تمثال در عهد بهرام که بانی کوشا بکار برده اند و دو صورت تصویر او در اوستا و پوراست و حلقه که در دست ایشان است شاید علامت کرد زمین و از افغان و مسکرومی بدان تمثیل مراد زوال و انحطاط دولت روم باشد اما ریکه از بابل برجاست که در تعریف و تجدید شده است خرابهای بزرگ بی ترکیب است و هیچک از آن قبایل سابق باقی نیست از میان طاقی هنوز باقی است که صد و شصت پار ارتفاع و هشتاد و پنج دونه آن است از حلو سیاه خرابی نموده است لکن اگر بنحو هیسیم فقط فهرستی از نامهای شهرها و پلها که در آنجا زیب بخش و جلده بوده اند بنویسیم سخن دراز خواهد گشید همین کفایت است که امروز در کنار این رود بموض عمارات سلاطین خیزی جز بنیام قطع الطریق اعراب که خبر زیاد کردن صحرا خواش و مکرند از دیده نمی شود در سمت شمال مغرب ایران از آثار قدیمه کم یافت می شود و در او میه که شهرتست در اوزر بایجان و مسقط الراس زردشت است خیزی جز معابد و هیالکل آن بجای مانده و در بزرگ پای تخت میدیا است و در تحت تریدات پادشاه ارسنیه نام کبستانا بران نهادند بندرت اگر علامتی از بزرگی ایام قدیم یافت شود همانا طبیعت با او میان بخوابی این شرف اتفاق کرده است زیرا که از صدمه زلزله مکرر بیشتر خرابی باین شهر رسیده است اما از جنگهای متعدد حتی در خود کتلهانا



آثار کهنہاں و تعمیراتی کاموں کی تصویریں

در بیان آثار قدسیه ایران

باب ۷

ترجمه خطاط عبری
بر قبر سردر و دخانی
که در وسط شهر است

که مال بیدان معروفست چیزی جز قبر مروغای و پسترنظر نیاید که بنده این دو قبر قریب بوسط شهر است
 او سلی صاحب که چندی قبل سفارت ایران باو تعلق داشت ترجمه خط عبری که در آن گنبد بنا
 بود بوقت فرستادن آن این است پنجشنبه پانزدهم ماه آور در سه چهار چار صد و چهار صد و
 چهار از خلقت عالم بنای این عمارت بر قبر مروغای و استر صورت اتمام یافت بدست برادر
 نیکدل الیاس شمولی پسران مرحوم اسمعیل کاشانی ازین تاریخ معلوم میشود که از بنای عمارت
 تا حال هزار و صد سال است و قبرها که از چوب سیاه رنگ ساخته اند میماند که بسیار قدیم است
 و لکن چوب ضایع شده است و خطوط عبری را که بر آن کنده اند بسوزن بجوئی میتوان خواند
 از ری که در قدیم براج نیامیده اند اثری نیست دارالملک ما زندان ساری که نامش در اول
 طلوع تاریخ ایران مذکور است بسوزن جهان نام و اعتباری قلیل باقی است تا صد سال قبل ازین
 چهار اشکده از ایرانیان در آن شهر بر پا بود و این فقط چیزی است که از دست زمانه و تاخت
 مسلمین باقی مانده بود و آن معابد براج مانند ساخته اند و قریب سی یا قطر و صد و میت پار تعلق آنها
 و همچنین در نزدیکی باکو و ما زندان بسوزن چند اشکده بسیار قدیم است باقی این آتشخانیها را از
 ساخته اند میتوان گفت طاقها هستند که ارتفاع بلندترین آنها از پانزده پا زیاده نمی شود بکی از کوه
 زمین نما زوار بسوزن و تا هنوز میرودند لوله در زمین قریب بجراب نصب کرده اند و از میان آن
 که رنگ آبی کم رنگی دارد بیرون میآید مثل شعله که از سوزاندن عرق حاصل میشود و لکن صفائی ترا که
 این صورت در سایر اطراف باکو هم اگر زمین را که همین حالت دارد یعنی آتش خیز است بجا فند
 حاصل میشود ولی آتش این معبد را زوار که از سواحل رود کنگ میآیند معجزه میدانند و مقدس میدانند
 و شک نیست که در فراسان آثار قدسیه باید بسیار و در بلخ که مدتی دراز تخمگاه مملکت بوده باشد
 داشته باشد ممالک فرزوره تا بحال درست ملاحظه نشده است و شاید که در آینده مورد التفات
 شوند سیستان ملک موروثی خانواده رستم غالباً بیابان است لکن بقایا و اطلال و دامن پستی
 بزرگ در کنار بهر مندشوات با بادی و معموری این ملک دارد و نام هر جای و هر طائفه است
 اجبار که از این ملک رسیده است میکنند یکی از صاحب منصبان اگر زوار است هزاره بستند
 میسوی بان صفحات سفر کرده و تعریفی کرده است از آنجمله در باب سیستان میگوید که سیستان

اطلال
بافتح حج غلغله
خانهای دیران
دومن
کبر اول و فتح ثانی
عمارات کهنه و فرنگی
در آنجا خاک رده انداز
ش

جلد اول در بیان آثار تمدیه ایران

۱۳

وقتی به بزرگی اصمغان بوده باشد خانهای آنرا با خشت خام بنا نموده اند و سقف خانها را چون گنبد زده اند شهر جلال آباد در میان این خرابهاست و قریب دو مزارع مکتبه آن است دالی انابهرام خان است که خود را کیانی میخواند و از نسل کیان میدان صاحب مشارالیه بوده است که نوشیروان نام داشته اند و بر ذره عبور کرده که از اسباب میخواند و اندو از شهری گذشته که نام آن کیتباد بوده با جمله جایی که وقتی محل سلاطین و سنا و دید بوده امروز ملاذ و نامن شتی از طوائیف است که جز ناخت و تاراج پیشه دیگر ندارند و در ولایاتیکه در حدود آن واقعند مثل کرمان و بلوچستان کست علامتی که بتوان دانست که وقتی از این حالت مسکنت که اکنون دیده میشود بهتر بوده اند نظر در آثار تمدیه ایران منجر بملاحظه رسوم و عادات الهالی و مکتبه و اول آن مملکت است لهذا مختصری بنیر در این باب مرقوم میشود از آیام پیشین هنوز ملامات بقدری باقی است که سبب اعتقاد بانمیغنی میشود که مردم نخستین ایران در جمیع صنایع و مملوئیکه باعث انتظام امور ملک و ارتباط جمهوریت میشود و بخوبی رتقی کرده بودند و در تحت حکومت سستی از سلاطین رفاه و آسایشی داشته اند که از آن زمان دیگر باره ندیده اند اگر چه بر این مطلب کلیه جهان اتفاق است که شک کردن در آن مکاره نماید لکن بحث و فحوص ایچوقت ضروری تحقیق نیرساند و بیسج جز تاریخ از جزئیکیه متعلق بوضع حکومت و رسوم و عادات ملت است زیاد و قابل تحس و تحس نیست بنای بسیاری از ولایات ثبات ترقی اوایل ایران بر وجود عماراتی است که هنوز بر پا یا آثار آن بر جا است لکن باید ملاحظه شود که از جمیع خرابها و آثاریکه در اطراف مملکت است بجز بند کارون و در شوشتر عمارتیکه در حقیقت بجهه فائده عموم ملت کرده باشند کم است آثار سردانی پادشاهی و بقایای صورتی تا میل فقط دلالت بر این دارد که سلاطین معتقد و متمول بوده اند و نیکه رعیت آسایش داشته یا تربیت شده اند مقصود از جاه طلبی در جمیع سلاطین مشرق این است که بکل زیست کنند و نامی بزرگ بگذارند و بجل را در شکوه و شان و شوکت شخصی و سرامهای عالی دهند و نام و شهرت را در قیام بلاد این است غایت آمال سلاطین مثل کجیخرو و وار و شیرو و نوشیروان و چکیز و تیمور و نادر و پرواضح است که بجهه اجرایی اینگونه مطالب پادشاه طبعیت شخصی او بچیز باشد باید حاکم علی الاطلاق باشد در رعیت او مقید بهیت در قیوت و از عالم آزادی بیخبر باشند و در آن

فحص
کاویدن و جستجو
کردن چیز
ش



سوز سدا و طاقه این سیمین

بیان بعضی از آثار قدیمه ایران

باب ۷

۱۲۱

ایران از اول امر تا بحال در تحت این قسم حکومت بوده است بیسج مجال شکست نیست بلی در بعضی اوقات اسیران پرکنند و سران قبایل گردن از اطاعت سلطان بچیده علم استقلال برآوردند لکن چون اصل مرام و مقصد پیشینیمان از اقدار چنانکه مذکور شد همه خود بینی و کام روائی بوده است لایه باید گفت ایان نیز طلب همان مقاصد سر بر داشته اند بنا به علی هذا و از اندک تا فل معلوم میشود که در طلب اقتدار در این طایفه را بر جمعیت جباران و خرابی رعایا بسبب نزاع عتی بیسج اثر و دیگر نبوده است در کتب یونانیان معلوم است که مردم ایران در قدیم الامام مرومی و انشمنه و حکیم بوده اند و حکومتی با عدل و انصاف داشته اند و در توریه نیز مذکور است که قواعد و قوانین الهی میداد و ایران نیز برین بنود هر کس قایم عده تاریخی که از مورخین یونان منقول است مطالعه کند دریافت خواهد کرد که آنچه ایشان نقل میکنند مخالف با آنچه ما بیان کردیم نیست لکن باید بدقت با مین و قایم حقیقی و افسانه ها نیک در کتب ایشان است فرق کرد و الهی یونان با تاریخ حقیقی ایران بکار نمی آید بنا برین سبب میدانی وسیع بجهت جولان خیالات مؤلفین بود و چون مقصود مورخین فر بوردیم حکام و القای حب صلاح و درشاد و در مردم مملکت بود لکن نسبت جمیع صفاتیکه سبب بزرگی طبیعت انسان است بسلامتین مردم قدیم ایران داده اند از تحقیق نوع حکومت ایران این قدر متواتر گوئیم که پادشاهی بوراقت و حکومت پادشاه مطلق بوده است و شخص پادشاه را بنظر جزئی بشین از اندازه میدیده اند و سلاطین ایران همیشه القاب بزرگ بر خود نهاده اند و با تجمل بسیار زیاده اند لکن امرای شکر همیشه در کارهای ایشان مددت کرده و در بعضی اوقات ایشان را باین رای خود ساخته اند زیرا که سرواران سپاه بیشتر از خانواده سلطنت و معظم اضلاع مملکت در تصرف ایشان بوده و چنین نماید که از اوایل این امر در جلوس سلطان جمعیت میگروه اند و رضای ایشان در پادشاهی او شرط بوده است زیرا که از پدر بر پدر سرواری سپاه داشته اند و سپاه خویش را از اضلاع خویش میداده اند و زرای مملکت نیز چنین نماید که در قدیم چنانکه در این زمان مردمان فاضل و مجرب بوده اند ولی از زرا و دست هتسار مینموده اند و غالب اوقات سران قبایل بزرگ منصب سند وزارت نموده لکن هرگز با ایشان داده نشده است بجهت اینکه منصب صدارت وقتی در قبضه امیری مقدر

باشد

جلد اول بیان بعضی از آثار و تدبیر ایران

۱۲۲

باشد در این نوع حکومت مفیدش این است که پادشاه یا جسمی است بیجان یا جاہلیت در زندان
یعنی بروی از سلطنت برنامی نیست تجمل سلاطین ایران را ایمان ملکیت نیز تعلید کردند و
در زمان تقابل دولت باید بجمع ممالک اثر کرده باشد و در اینکه این قسم تجمل بدون بسیار
از علوم تمدن و نوعی از ترقی در رعیت منستواند پدیدار بماند ظاهراست و ترقی رعیت بسبب
مجاورات و منازعات داخلی که لازمه قواعد حکومت ایشان بود یا بجهت مجاربات خارجی
با طوائف وحشی که از سواحل دریای روم و خنزر و کناره رود و چون و سیحون از طرف
ملکت حملہ و در بود متصل تمویق افتاد و با بجمه دلیل بسیار است بر اینکه منی بزرگی سلطنت قدیم
ایران نند سایر ممالک در حالت جاہلیت بر قوه لشکر بوده است و بجهت داشتن احوال ملت
شاید راجی بهتر از رجوع بوضع حکام مالیه از ایشان میگردید باشد بهر دو توس گوید کتاب
اول کسی است که ملک خود را به بیت حکومت قسمت کرده بر هر قسمت مالیه معین نمود و
سابق قول مصنف فرمودم این مالیه معادل دو ملین و شصت و هفت هزار و چهار صد و سی و
پنجاه پول نگریز است مترجم گوید که مبلغ فرور قرب یازده کرد و در ربع کرد و شرفی محمد شاهی میشود
با بجمه کتاب بر هر حکومتی خراجی معین مقرر کرده هم او گوید که این بدعتی بود که کتاب
گذشت سیرس جزه ایا و تعاقبت از مردمان جزیری انیکرفت و بدین سبب کتاب راج
و سیرس را پدر لقب دادند لکن این العاقب باید طبیعت سلاطین مزبور را راج باشد نه بقاعده
جمع مالیه بعلت اینکه اخذ تعارفات هم پیشتر و هم شباتش کمتر و هم ظلمت زیاد تر است
گویند این قاعده قبل از زمان او سنیر در ایران جاری بود و تا با مرز بلای این ملک است
پادشاه در اعیان و یا در اوقات خوشی مثل تولد پسر یا عروسی و خستری از اعیان توقع
تعارف و پیشکش دارد و نه بلکه بجمه میگیرد و اعیان سنیر با نواب و خدام خویش همین معادله
میکنند مبلغ اینگونه تعارفات حدی معین ندارد و محدودان موقوف بقدر انجمن گیرنده و ما بجمه است
دهنده و اوقات در بر تعدی و اجحاف و اسباب معاومت است جمع این اسباب معاقت
و متضاوه باید همیشه بدترین اثری در آسایش خلق داشته باشد اما در باب قوانین ملی ایران
قدیم اگر این لفظ مراد قواعدی ملکی باشد که وضع آنها بجهت مزایا بدکاران بوعی مقرر و حفظ تنوس

احوال اهل ایران قبل از اسلام

باب

۱۲۳

و اموال مردم از ظلم و حمایت زبردست از زبردست شده است بی ملاحظه میستوان گفت که این نوع قوانین مسرکز در قی که همیشه در تحت حاکمان مطلق و نافذ الامر بوده اند و جو و مذمشته ملی در توریه ذکر می از قوانین مردم مسید یا ایران شده است ولی ملاحظه معلوم میشود که حکم پادشاه در ایام قدیم چنانکه درین ایام قانون مقرر ملک بوده است با همینی که چون حکمی از پادشاه صادر شد اگر چه بر خلاف عدل و انصاف باشد خود مردم نمی تواند از آن تجاوز کنند قصه اذاعتن و انصاف پیغمبر در کتاب شیران که در کتاب مقدس مذکور است شاهدیست قوی بر این معنی از تاریخ پیشین خرابهای وسیعی که از قدیم در اطراف مملکت مانده است ثابت میشود که اهل ایران در روزگار پیشین در قری و دشر با نیز نسبتند و از قراریکه از کتب معلوم میشود بیشتر در باب غذا با کل بیانات میر و خستند زیرا که گویند کسانیکه اکل حیوان میکردند ایشان را کرده میداشتند و از همین کتب نیز مشقول است که در جهان دایله سنیر قبایل متعدد در حیا م و سیاه چادرها زیست میکردند و اند سیاق حکومت و آب و هوای مملکت نیز با این نوع زندگی موافق است زمانرا در روزگار پیشین به غایت محترم میداشتند و از آنچه مذکور شد اهل ایران قدیم معلوم میشود عالی از نوع ترقی نموده و امرای لشکر رعایت قواعد قوت و جوانمردی سنیر میکردند و اند لکن دلیل نیست که بتوان خیال کرد که گاهی با حکمت حکومتی یا با انصاف قانونی داشته اند در باب اخلاق و اداب اهل ایران چیزی در دست نیست مورخین این ملت هرگز احوال عامه را نمی نویسند و نمی توان جمع حلقه قیاس از سلاطین و صنایع و دید ایشان کرد زیرا که سلاطین امثال آنها در هر عصر و در هر ملک خود را از تکالیف عوام معلق اند و میدانند و معاف میدارند اما در باب علوم مشکل است بتوان گفت تا چه پاره مردم کسب علوم مشغول بوده اند گویند نوشیر و ان اول پادشاه است که بنیاد مدارس نهاد لکن مؤبدان کتب شریعت داشتند و تاریخ سلاطین با دقتی هر چه تمامتر محفوظ بود علمای این طایفه در زمان دایله مشهور بعلم نجوم بوده اند و این علم نیز مانند سایر علوم مخصوص بود بدان بوده است و ظاهراست که لاف علوم و فضایل که در زمان سلاطین ساسانیه میرند چندان با این ندارد و در زمان بزرگترین سلاطین این سلسله علوم در ایران خیلی کمتر از روم بوده است و بعضی از حکمای روم با بیان عنبر کرده و از دربار نوشیر و ان آویس مراجعت کردند با همینی

کتاب
بعضی از
حیوانات
مرغان و پرندگان
ش

که کسی قابل محبت نیافتند با بجه خراین علوم ایران هر چه بوده است یا خراب شده یا از
رفته است اهالی قدیم ایران باید سبب فدا و اب و هوا قوی و در نظر خوش اندیشند یکی
از مؤلفین مشهور فرنگستان گوید که سکنه قدیم ایران باید مثل مردمیکه حال در این مملکت
سکونت دارند بنوده باشند یعنی در نظر فروتر نمایند زیرا که سبب مخالفت و مزاجت با مردم
که رجبستان و هر کس بر حسن اندام مردم ایران افزوده شده است بنابراین اگر مانس ایرانیان
قدیم را که در کجرات و بمبئی مقام دارند و بلا شک خون ایشان مخلوط نشده است بعلت آنکه
مزاجت با طایفه دیگر نمی کنند با مردم حال قیاس کنیم از ظاهریین طایفه بعد از هزار و صد سال
سکونت در هوای گرم و قشیر کالی در بشیره و اعضا که لازم این نوع تبدیل افتاده است باید
گفت که مردم قدیم ایران از خلق حال که از زمان یزید و در نشان با صید طایفه دیگر استخیم است بهتر بوده آ

باب هشتم در حکومت خلفا در ایران و سلطنت صفاریه و سامانیه و ما

باب هشتم

بعد از فریزد و سرداران عساکر خلفا از نه فرات گرفته تا رود جیحون بر جمیع اطراف ایران
تاختند و هر چه سودمند یا بزرگ یا معدس یافتند یا مال تصب ساخته عرضه و مار و پوار
منو و خلقی انوه از سکنه بلاد این ملک ترک مذہب را بر قتل و قتل و رجحان داده وین پیروز
کردن نهادند و گمانیکه توانستند متحمل شوند ترک خانیان گفته ببلاد و دوست جلا اختیار کردند
ترقی مسلمین سریع بل عجیب بود قبایل متعدده از بیابان کش خیز رستان بر ممالک سر و سیر
خراسان و بلخ پراکنده شدند و نسل و میج در آن بلاد نهادند و عقاب و انسال ایشان
در آن صفحات باقی است اگر چه زبان اما و اجداد را فراموش کرده اند ولی هنوز رعادات
و رسوم اعراب بر قرارند مؤلف را با یکی از قبیلہ بنی شیبان در چهار منزلی بخارا اتفاق
افتاد و در اطوار و کردار بعینہ مانند یکی از اهالی مین بود و سبب را گفت بجه اینکه قبیلہ بابان
ملک مزاجت نمی کنند اعراب در خراسان و بلخ و همچنین در اطراف بخارا هنوز بسیار
لکن بغیر از خراسان در جای دیگر امیری صمت بر نذرند زیرا که مصلحت ملکی امرای تا مار واقفان
اقتضا میکند که این طایفه ضعیف و پراکنده باشند علی بجه چون امر تسخیر ایران با انجام رسید

ذکر حکومت خلفا در ایران

باب

۱۲۵

نواب و حکام بجهت اضلاع مملکت معین شدند و تا دو سیت سال بنجاد ز ایران جزئی از حکومت عرب بود تاریخ ملک درین مدت مدید در کتب اعراب بابت مع مذکور است فقط و قایمی که قابل اندک است خروج امر او ولات است که چون بنیان خلافت تزلزل میافتد و م از استقلال میزدند و چون دیگر باره استحکام می پذیرفت کردن اطاعت میبازند قصه امین و مامون دو پسر بارون الرشید بر هر کس که ربطی بتاریخ مشرق دارد معلوم است امین پسر زبیده بود و زبیده مستثنی از تصرفیت و مامون کنیز بود لکن مامون بجهت بهمت و شجاعت و حکمتی که داشت در انظار ناس او را اعتباری تمام بود بخلاف امین بارون بملاحظه نژاد و دکت سپرد رعایت صفات سپرد و دیگر مملکت را بر دو قسمت نموده بر قسمت را یکی واگذاشت لکن امین نام برادر را از خطبه انداخته لشکری بجز او فرستاد مامون ظاهر بود و امین را بمقابلگیل کرد و ظاهر لشکر امین را شکست عاقبت او را بقتل رسانید در حکومت خراسان تا سلسله نسل از ظاهر بر سر سندی است پانها و مذ چون مامون خواست که پسر زاده ظاهر را از عمل عزل نماید مجبور شد که عم و پسر را بکنیز و مامون در او یزد و این دلیل قوی است بر اینکه این سیاق حکومت همان اوقات سبب این شد که جمعی از امرا بهم رسدند که خلفا در اجرای حکم بر ایشان براند حسن نزاع و خلاف مابین بزرگان کیقوم میشدند ولی چنین حالت در ملک و پیر نخواهد ماند بی که از حرارت دین برجات بود و فرشتت عهد خلفای صدر اول گذشت آن اطاعت نمبندی از میان رفت و دیگر خلیفه را اعتباری نماند و عکس را اعتنای نه در سرامی خلافت بغداد خلیفه چون پیش تمثالی نشسته و دست نشین کی از اما که در ظاهر از بندگان محسوب میشد بود حکومت و نوبی خلفا نیز چون خلافت دینی ایشان در رجبت قهقری بود چنان سرکشی و بی نظمی در عساکر بغداد بود که اگر دشمنی با طرف و ارا خلفا دست ساخت نمی توانستند دریافت کنند و در بلاد و دور دست نیز حکام بسزوا که نام خلیفه در خطبه انظار اطاعت و استرامی نمی نمودند و چون برین نوع عنان پادشاه ایران از پنجه صنیف جانشینان علی و عمر بیرون رفت حسر امیر کیه جزئی در اول و قوی در یازد یافت بگرفتن آن دست یازید و این هو ابا بد سر بار باد داده باشد تا بالاخره مر ویکه اگر چه ازین

تقریری
بنج هر دو کتاب سبب
رقص و ازین پیش
ش

ذکر حکومت خلفا و ایران

جلد اول

زاد او از ادانی ناسب داشت ولی بجهت شہامت و مردت و دبیر و حکمت بر مدارج عالیہ ارتقا یافته بود از پی این مطلب قدم جلاوت پیش گذاشت
 یعقوب بن لیث سپهر روی گری بود از سیستان لکن هر چه از عرفت یا از پرمیافت خرج رفقاً و همسالان خویش همیکرو و ہم از ادان طفولیت جلاوت و سخاوت او او را محبوب بکنان و محمود اقران داشتی چون از سن صبی ترقی کرده بر باقی و شباب رسید داخل وی کفایت مخارج او و اجابا او را نمیکرد لہذا ہرج و مرج ولایت را عنینت و نشتہ بنای دزدی گذاشت و رفقای او نیز او را متابعت نمودند زرقہ رفقہ اصحابش زیاد شدند کارش بالا گرفت شہرت و دولت یافت و همچنین طریقہ عروت کہ با تاراج زدگان مرعی میداشت سبب از دیار شہرت او شد درین قسم ملک و مردم در دوشیر و زوز بزوی و اسانی امیری مشہور شدند یہی است مردیکہ غیرت و شجاعتی داشته باشد و بتواند جمعی صاحب نکا ہار و بزودی صاحب جاہ و اعتبار خواهد گشت صالح بن نصر کہ بعلقب بر سیستان مستولی شدہ بود چون شنید کہ طاہر بن عبداللہ والی خراسان شکری برغ او نافرود کردہ معاونت یعقوب را فوزی دانستہ او را بخدمت خویش بدست یعقوب نیز چنان در رتق و متن آثار کفایت نمود کہ در ہم بن نصر چون جای برادر گرفت امارت لشکر خویش را برای ذروت یعقوب موقوف کرد و خاند امیر کوید تا حیات در ہم سرداری لشکر با وی بود و بعد از فوت در ہم لشکر او را بجلومت برداشتند لکن صاحب زنیہ التواریخ کوید کہ چون امارت لشکر یافت اول کاریکہ کرد این بود کہ در ہم بن نصر را گرفتہ و مقید ساختہ بجزا و فرستاد و در ازای این خدمت کہ عاکمی یا یعنی را از پای در آورده بود حکومت طمن مالوف خویش را از شدہ خلافت ستمعی شد بوعده اینکه ما دام ہمہ روز تعداد کی از زندگان امیر المؤمنین محسوب باشد شاید خلیفہ و در اوقت متوکل بود زیرا کہ ترقی یعقوب بجلومت سیستان قبل از قتل متوکل واقع شد و قتل متوکل در ستمہ دوست و چہل و ہفت ہجری اتفاق افتاد با بجلہ چنین میناید کہ خلیفہ ستمعی او را اتمعی بقبول کرد یعقوب فرصت از دوست نداد و از قتل قدرد خویش برداشت و در زنیہ التواریخ مسطور است کہ اول لشکر بجانب خراسان کشیدہ بر اثر از تصرف کا شکان حاکم مرفوع ساخت بعد از ان عطف عنان بجانب کرمان کردہ

کر یعقوب بن لیث صفار

تلمیذی
 بفتح پیش زین ملکات
 و پذیرفتن

ذکر سلاطین صفاریه

باب

۱۲۷

آن ملک را بقبضه اقدار آورد و پس از تسخیر آن بلاد غرم شیراز نموده آن مملکت را زیر ضمیمه
موقوفات خویش ساخت و چون از شهر از مراجعت نمود بدیهه با بخدمت المعتمد علی آمد
متوکل که در آن وقت بر سنده خلافت بغداد نشکون بود مصحوب یکی از معتمدان خود فرستاد تا
در حضرت خلیفه اطهار انقیاد نموده بگوید که یعقوب یکی از پست ترین بندگان خلیفه است
لکن چون بار دیگر لشکر شیراز کشید خلیفه بر عمل او اقامت کرد و پیغام داد که اگر دست از شیراز
بدارد مشورایالت بلخ و بخارا بصیغه حکومت بستان باد فرستاده خواهد شد یعقوب را رضی
و لقب نیابت خلیفه بر خویش نهاد و بجانب بلخ روانه و بزودی انکلاک و کابل را در تحت
تصرف آورد و بعد از آن بصوب خراسان شافت و در همان سال قریب بر نیشابور حاکمی
با آخرین سلسله طاهریه نمود و او را در قید اسار آورده با صد و شصت نفر از آن خاندان
ببستان فرستاد و از آن سپس ساریرا وجه جهت ساخته عزم باز نذران نمود و با حسن بن
علوی که حاکم اندیاز بود مصاف داد و لشکر او را منخرم ساخت حن بجانب کیلان گریخت
یعقوب او را تعاقب کرد لکن تقریبا تمام لشکر او بسبب بدی آب و هوای آن صفحات در مرقن
تلف درآمد بعد از وقوع این حادثه مجبوراً ببستان برگشت و علی الفور سیفیری بجانب بغداد
فرستاده پادشاه خدایتیکه در خراسان و طبرستان از گریزاندن یا غیاب و برانداختن باغیان
بجای آورده بود چنانچه رسم خدام جان نثار است طلب داشت خلیفه اینگونه پیغام را از او
خارج دانسته حکم کرد تا در جمیع مساجد ممالیکه بدست یعقوب مفعول شده بود علی رؤس الامت
بروی لعنت کنند زیرا که با خلیفه در مقام مرد و وطنیان است چون این خبر گوش زد یعقوب
گشت زهر خندی زده بسمت فارس شکر آراست و با محمد بن و اصل که در آن اوقات سفلت
بر فارس استیلا یافته بود مصاف داد و او را بر زمین نمود و فارس را بقهر و غلبه در تحت حکم
آورد چون علم دولت یعقوب بالا گرفت غرم تسخیر بغداد از نادمش سر بر زد و معتمد چون از غرم
اواگاه شد بر اس بر روی راه یافته مشورایالت خراسان و طبرستان و فارس را با د فرستاد تا این
ممالک نیز ضمیمه حکومت و صیغه ریاست او شود لکن یعقوب رو این احسان ننموده با ایلچی گفت
که صاحب خود بگوید که من در باب این ممالک مشکور و ممنون بشمیر خود هم مشور را برای

توزید و مره سیاه
و سفید که در کرون
مطلغان آویزند
ش

کسانی نگاهدارد که قبول این منت از وی و یارای مقابلت با من دارند چون انجیر خلیفه رسید زیاد
 موجب وحشت گردیده بتیمه و تجیر سپاه فرماد و موق برادر خویش را بسرداری عساکر منصوب
 ساخته با استقبال یعقوب فرستاد و در حوالی مبادا ملاقی فریقین و تقارب فقیهین دست داد
 نکت بر یعقوب افتاد لکن از مضورت ظلی در بیان غزیت راسخ یعقوب راه نیافته محمد و انجیر
 آوری سپاه پروانه بجانب بغداد علم بر فراخت خلیفه از عاقبت امر اندیشیده سفر بجانب
 دی رسالی داشت و چون رسولان دارا انخلا فر بار وی یعقوب رسیدند یعقوب را ساری
 صعب عارض گشته بر بستر خفته بود ولی چون خبر ورود و سفر ابوی رسید فرمود تا ایشان را حاضر کنند
 و همچنین حکم داد تا شمشیر او و قدری نان خشک و پیاز در نزد او گذارند چنان رسولان نزد
 درآمد گفت با صاحب خود بگوئید که اگر من زنده مانم این شمشیر با من با حاکم خواهد بود و اگر
 قحط مرا باشد آنچه مقصود من است معمول خواهم داشت و اگر غلبه او را شود این نان و پیاز
 غذای من است نه خلیفه و نه روزگار بر کسی که عادت بخوردن نیکو نه طعام کرده است دست
 خواهد یافت بعد از دو روز ازین مدت مدتی یعقوب وفات یافت و برادرش عمرو بر جای او
 برآمد اتفاق مورخین است بر اینکه یعقوب صاحب حکامات نیکو بود و در وضع زندگی نبات
 بی تکلف زینتی و متابعین خویش را در نبات و رجوع رعایت خاطر فرمود می بمانند طفولیت
 خویش را هر یک مکانی مسیح و منصبی ریف و داد و در صحبتی که با ملازمان خلیفه از و مشغولست
 معلوم میشود که تقباحت متعجز بود و همچنین کوبند جنبه داشت چون خیمه یکی از سپاهیان ضحاک
 مزبوره دبی استثنائی او به تجمل و نیوی متضامین شجاعت دشمنی که در ذات او بود او را استیجی
 ساخت در ایام بزرگی ظلم و تعدی از او نقل شده است لکن تاریخ یعقوب را مورخین از روی
 غرض نوشته اند ایرانیان که مذہب شیعه دارند غالباً تجمد و تحسین خلفای سنی را میکنند و حکام
 کدیل بر شیعه بودن یعقوب است نقل میکنند وقتی باو گفتند که ابو یوسف نام کمی از سرداران
 لشکر او بر عثمان لعنت میکند یعقوب بخیال اینکه عثمان بخیریت کی یکی از حکام بودی اسباب
 مصادقت مستحکم داشت علی لغو فرستد فرمود تا ابو یوسف را در معرض عقوبت آوردند و از یعقوب
 که از اهل سنت بود خواست تا آتش افروخته را بیشتر مشعل سازد و بجانب ابو یوسف با دست

فوت یعقوب
 در چهاردهم سوال
 ششم در آسای
 سفر بغداد و روی او
 مدت سلطنتش باز
 سال بود

ذکر سلطنت عمرو بن لیث صفار

باب

۱۲۹

سلطنت عمرو بن
لیث صفار

اشارت کرد و گفت اینست یکبک سب صحابه رسول خدا جرات کرده یعقوب چون این کلام شنید فرمان داد تا ابو یوسف را رها کنند و گفت غلط فهمیدم چنین دانستم که لعنت شخصی دیگر کرده است و اباعثمان رابطه نیست یعقوب سرسلسله صفاریان است که مدعی اهل ایران سلطنت کرده اند و صفار یعنی روی گراست که کاشف از حرف اول بانی این سلطنت است عمرو چون جامی برادر گرفت بر خلاف وی با خلیفه راه سلوک پیش گرفت کتوبی با احترام بنام فرستاد و چون ایالت عراق عجم فارس و خراسان و سیستان و طبرستان و بعبارة اخری مملکت ایران را بروی عرضه کرد و با شایست خاطر قبول کرد و زینة التواریخ مسطور است که چون عمرو بر بند سلطنت جلوس کرد فرمود تا سرور هر هزار سوار با کرزی زرین در دست در پیش او حاضر شود و چون عدد سرداران سپاه سواره بصدر رسید عمرو نظری کرده ای کشید و گفت کاش اراده الهی این بود که من با چنین لشکر و صحرای کر بلا مجادنت حسین بن علی حاضر بود مورخین اهل اسلام برانند که بجهت این آرزو جای این پادشاه در اعلیٰ علیین خواهد بود و لکن ما حیدر امیر عمرو در ترقی و با خلیفه در مقام اطاعت بود هر ساله در ایام باران خلافت میسرستان و چون ششگونی با و قتل بود از جانب خویش نواب بران شغل خطیر میخواست اول علامت کتبی که با و روی شورش مردم خراسان بود اهل ایالت از خلیفه استمداد کردند که ایشان را از جنگ تطاول و تعدی عمرو ربانی و بد امور و در آن خلافت دوران و قات کتبی برای و در دست موثق برادر خلیفه معین بود و آن امیر مایل چون دید که بنی لیث خطرناک شده اند و سر کوفتن ما چیره لازم است مکنی بجهت خراسان تعیین نموده لشکری بجهت تقویت آورد و حکم کرد تا عمرو را در مساجد خراسان لعن کنند از آن سمت نیز لشکر بغداد با عمرو ملاقی شده خدمتش را شکستی فاحش رویداد و کونند عمرو بعد ازین شکست از راه شیراز ب سیستان که ریخت ازین مقرر باید جنگ در سمت جنوبی عراق واقع شده باشد مدتی طول کشید تا عمرو توانست دو جاده خود را جمع کند چون کارش روی یافت دوباره لشکر خراسان کشیده با و اهل آن مملکت ملاقی شد و وی را شکست داده عرضه شمشیر ساخت صاحب زینة التواریخ گوید که محمد بن زید علوی که در آن وقت حسیروج کرده خود را خلیفه میخواند بر خراسان استیلا یافته بود و عمرو با وی مصاف داد و خواند اسیر گوید

جلد اول ذکر سلطنت عمرو بن لیسف

باربع بن برمه که از جانب محمد بن زید سردار لشکر بود جنگ کرده اورا قتل رسانید و مملکت خراسان را
 تصرف آورد و علی ای حال سردالی را با پادشاه بقیه خلافت دستاورد و مستدعی عفو و اعراض
 گشت در زینة النوارخ مسطور است که از جمله پادشاهی غریب و عجیب بود که چهار دست داشت
 و دو کوسه کران بهار و دو کوشاره او بقیه کرده بودند و از ابرکادی که با نازده شهری
 نمانده چینیین نماید که یکی از تبای بنود بوده است و در هر صورت خلیفه از همین مسرور گشته
 خواست او را در و در دست عملی دهد حکومت خراسان و سیستان و بلخ و بلوا و ماوراء النهر
 بنام وی کرده فرمود تا در بغداد نام عمرو را بعد از نام وی در خطب ذکر نماید لکن عمرو پنهانی
 راضی شده تدبیری اندیشید که خلیفه را بچنگ آورد و حکومت بغداد را صاحب شود و بجهت انجام
 این مطلب بجانب بغداد حرکت کرد چون بجای بغداد رسید خود با چهار صد سوار از اردو برگشته
 شده بغرم عرض نیاز بخدمت خلیفه شتافت خلیفه از قصد عمر و آگاه شده تدبیر گرفتن او را
 کرد با ملجه در سرای خلافت جنگی صعب روی نمود و غالب همسران عمر و پی سپربانان
 عدم گشتند خود نیز بعد از آنکه یک چشمش معیوب شد بدو ایسی سریع السیر که در زیران و
 ازان مملکه جان بدر برد و چون بار و روی خویش که در علوان مقام داشت رسید علی لغور
 حکم مراجعت داد و آتش غضب خلیفه از این حرکت بالا گرفته حکومت ماوراء النهر را با سمیرا
 سامانی که در آن اوقات صیت شامت او در آن صفحات بلند شده بود بخشید و
 عمر و چون از کیفیت ستم گشت لشکری بدفع امیر اسمعیل نامزد کرد و چون لشکر گشت خود
 رجعت کردند خود بر خلاف نصایح جمیع اصحاب خویش با سنجاق و هزار کس از حجون عبور کرد
 و سپاه امیر از بیت هزار پیش بود ولی بمصدق کم من قتیة قلیة غلبت و کثرة شامت بر
 مدد غالب آمد لشکر بر عمر و افتاد و خود خواست بگریز و بسپس بسر آمده گرفتار گشت
 قول صاحب زینة النوارخ لکن خواند امیر ذکر می از شکست سردار لشکر عمر و قبل از حرکت خود
 او نمیکند فقط میگوید که بعد از تقابل عسکرین سب عمر و سر کشیده عمر و را بصف سپاه و سپن
 گرفتار ساخت و پس ازین کیفیت شکستن سپاه بسیر و اراسان بود زوال دولت عمر و یکی
 از علامات بزرگ بی ثباتی اقبال روزگار است چنانکه ازین حکایت که مرقوم میگردد معلوم شود

درت سلطنتش
 پست و سال
 یافت و بقولی نیز
 سال

بیان حال بنی لیسث

باب

۱۳۱

که در عرض چند ساعت زمانه چو باز بها وارو کونید در روز گرفتاری عمرو بر زمین نشسته و یکی از
 سپاهیان در ظرفیکه غذای اسبها از ترتیب میداد بجزجه وی غذایی بیچخت سکی سروران کرد
 و بسبب تنگی و همین ظرف نتوانست سر بسرو نکند از این جهت متوحش شده و با طرف غذا گرفت
 چون اینصورت مشاهده عمر و افتاد و قاه قاه خندیدن گرفت یکی از قوادان اسبها آن خنده
 پرسید گفت امروز صبح ناظر کارخانه شکایت داشت که سید شتر بجهت حمل اشتر خانه
 کفایت نمیکند و حال سکی با سانی حمل و نقل اسباب کارخانه و غذای مرا با هم میکنند ازین حکایت
 اختلاف حالت عمرو با یعقوب که خوراکش نان پیازی بود و سبب ترقی این و نزل آن معلوم شود
 بالجمله عمرو را بعد از فرستادن و در حبس بود تا وقتی که معتصد در سکر ات موت حکم قتل وی
 داد و بعضی برانند که بعد از فوت خلیفه را شد عمر و بیت در سال برسد اقدار کار مروا
 بود آورده اند که یکی از عادات او این بود که غلامان حسنه و خریدی و چنانکه باید ایشان را ترتیب
 کردی پس هر یک را با میری یا دزیری بخشیدی و باین واسطه بر اسرار بنان اعیان ملک
 مطلع گشتی چنانکه بسیاری که از صورت واقعه مستحضر بودند گمان میکردند که او بقوه الهی و الهام
 غیبی از اسرار خفیه مستحضر است اگر چه عمر و هیچیک از صفات بزرگ یعقوب را نداشت الا در طلب
 و کیاست از وی کم نبود آورده اند که روزی سان سپاه را میدید یکی از سپاهیان را دید که آسی
 بسیار لاغر داشت گفت سپاه ما همه اسبهاشان لاغر و زنهاشان فشره اند مرو که این کفایت
 با او بود گفت زن من خیلی از اسب من لاغر تر است و اگر پادشاه را در این شکلی است زتر از من
 کنم عمر و تبسم کرده فتدری وجه بدان مرد و او را پسر برده و اسبها را پسر زاوه او ظاهر چند
 در طلب ریاست در سیستان کوشیده بعضی از صفحات فارس را نیز متصرف شد مکن بعد از
 شش سال حکومت یکی از امرای او سبب استیصال می گشته و او را مقید نموده ببناد و فرستاد
 و فقط و دیگر کسیکه از بنی لیسث امارت کرد و خلف است که دختر زاوه یعقوب بن لیسث است
 بطا برت و معاخذت منصور سامانی ریاست سیستان یافت و تا زمان سلطان محمود غزنوی
 بر امارت انداز شد مکن بود تا اینکه لشکر سلطان او را شکسته اسیر ساختند تاریخ حالات و ذکر صفات
 خلف با یکدیگر متناقض است در همان کتاب که تعداد مساوی و معایب شینه و ادراعیان

مطابقت
 کسی ریشتی حمایت کردن
 سش

جلد اول بیان حال بنی لیث

اطراف و اطاب در مدح بذل و کرم و حکمت و فضیلت او می کنند و تطبیق بین تناقض احوال را بدین وجه می توان نمود که گوئیم خلف بن احمد معاصر سلسله ساسانیان غزوی است و در روزگار ایشان با فضل و کیمیاست را رواهی بوده است و امرای سایر بلاد و سینه تبعید این دو سلسله در تربیت اهل فضل و شعر خوانی نهاده و دوستی گشاده آند و چنین نماید که بو قتیعی خلف بن احمد رعایت خاطر اسطیغایه نموده است و دیگری نتوانسته است زیرا که حتی بیستم نامیکه باید مقرون بلعن و ششم اعتقاد باشد مورخان را در مدح او در مدح او است و شعر او را رب النوع کلمات نغسائیة داند صاحب زبیه التواریخ گوید که مقصود کلی خلف فتح کرمان بود و در آن اوقات طوک و بلاه بر آن ملک فرمازاد بود و لشکری بسرداری سپهر بزرگ خویش کین نموده در اول دفعه فروری ایشان بود ولی پس از آن عزیمت یافته جمعی کثیر قبل رسیدند و چون سپهر عزیمت خورده بستان بر کشت پدر او را کشت بعد از آن چنین دانمود که از این معنی متأثر شده بغزیت سپهر قیام نمود و گفت باید انتقام او را از والی فارس بجوایم زیرا که وی سلب قتل فرزند من است اما اهل بستان دیگر باره در باب فتح کرمان با وی توافق نکردند و درین حیص و بیص بدببری آید از قاضی بستان که مروی بود بزرگ و صلاح معروف در خواست کرد که بقوم آن رسالت رفته و بگویند که و اندی تواند اصلاح ذات البین نماید قاضی را یعنی راضی شده راه کرمان پیش گرفت و بعد ملاقات اول با والی کرمان شخصی که از جانب خلف با وی بود در خفیه او را اسبوم ساخته در انوار انداخت که مردم کرمان این کار کردند چون این خبر بمساح اهل بستان رسید با تمام قاضی بیچاره برخاسته بر کرمان حمله بردند و مفتوح ساختند سپهر خلف که سرداری سپاه داشت همانا بولی از عمل پر برده کردن از اطاعت بچپیده کوسن استقلال گرفت خلف بجانب سپهر حرکت کرد لکن امرای سپاه با وی اتفاق کردند و او را مجبور ساختند تا بقلعه کرنجت و قلعه نر بورد رفتن بکنان بود که چاره اندیشیده خود را به بیماری زد و چنان دانمود که مرومیکه در اطراف او بودند کمان کردند که در سگرات موتست در بیخالت پیام به سپهر فرستاد که ساعتی چند از عمر من پیش نمانده و کسی بغیر از تو ندارم که ملک و دولت خویش را با بدحواله کنم خزانة که خاندان ما جمع کرده اند باید بدست بیگانه نسیفد شتاب کن تا در نفس آخرین دعا در حق تو نموده خستید این

اطراف
با کسر میانه کردن
درست است
ش
اطلاب
بامعنی طایفه با کسر
میانه کردن در سخن و در
کردن آن
ش
حیص و بیص
بامعنی اول و کنگر
مانی و صادمه و لفظ
مجموع در محاوره است
بمعنی جنگ و در محافظ
اول سنی کیه اتفاق
از راه و ثانی بی
سختی و کنگر
ش
ذات البین
بمعنی نزاع و کنگر
سیان و کنگر
ش

در بیان سلاطین سامانیه

باب

۱۳۳

غنی را بنام پسر فزب خورده بجانب پرستان پسر را دید از جای حبتن کرده
بگرگاه او را با خبر شکافت و ازین عمل معلوم شد که بیماری جلیه بوده است پس بمسئله حکومت
خویش رجوع کرد و در وقتی که خلق بروی سب و شتم میگردند و بعد ازین قضیه رعایای باو عرضه
داشتی سلطان محمود فرستاده او را بفتح سیستان دعوت نمودند محمود با سپاهی بزرگ متوجه
سیستان گشت چون عسکر خلف از روی روی کرد ان شدند در خود تا بمعاوضت نند
در قلعه طاق متحصن شد محمود آن قلعه را محاصره نمود و خندق را از چوب انباشتند و عساکر از
گذشته پورس بر دینلی در دوازده قلعه را از جای کند خلف چون حال بدنگونه دید مان طلبید
کوئید درین اقبال و ضراعت محمود را سلطان خواند و این لفظ محمود را خوش آمده او را عفو
کرده بفرین فرستاد و مدت چهار سال بعد ازین مقدمه زیسته راه نیاکان پیش گرفت
و او آخرین امرای بنی لیث است از سقوط کوب دو دمان بنی لیث تا طلوع نیر سلطان
محمود غزنوی که قریب بصد سال است کشور ایران در میان سلسله سامانیه و ملوک دیلمیه
منقسم بود و یالیه را آل بویه نیز گویند سلسله سامانیه بر خراسان و سیستان و بلخ و ماوراءالنهر
تا بخارا و سمرقند مستولی بوده اند غالب باطراف عراق شیرماخته و بعضی اوقات در تصرف
دو هفته اند این سلسله اگر چه نخت باستخوار خلفا عروج بر معارج امارت نمودند اما بالاخره از بنا
اقدار سرست شده سر از اطاعت ایشان باز زدند لکن ملوک دیلمیه که رقبا و اعدای این
سلسله بودند همواره دم از اطاعت و انقیاد خلفا میزدند تا اینکه یکی ازین طایفه صاحب دست
وزارت شده اداره جمیع امور بغداد برای رودتیت او مفوض گشت لکن اگر چه ملوک دیلمیه خود
بندکان امیرالمؤمنین خطاب میکردند بیشتر اطراف عراق و کرمان و خوزستان و لاریستان
در جنگ و صلح باستقلال فرمانروا بودند و تا انقراض دولت سامانیه برقرار بودند لکن همین
و فتور با ایشان شیر راه یافته بود و یاور و طرفدار بک بنده او که بکلی متماصل شدند و طرفدار
بک بر سلسله سلجوقیان است فایده بتفصیل محاربات سلاطین مزبوره و متعلقان ایشان
مستور نیست مختصری در شرح حالات شخص اول هر سلسله و احوال بعضی از مقتدرترین و مشهورترین
ایشان و وقایع معتبره که در زمان دولت هر طایفه روی داد و بجهت اطلاع دستخوار بر مجاری

جلد اول در بیان سلاطین سامانیه

۱۳۴

اموران از منته کفایت است صاحب زینہ التواریخ نسب اسمعیل را که اول پادشاه سامانیه است
به برام چون نسبت میدهد مورخین فرگشتان گویند سامان جدا اعلامی اسمعیل شبانی بود که
قطع طرق میکرد ولی این مطلب فقط بثبوت حرفت امیرنمازمیکند اما در اینکه از خانه ان شرفتند
سکی نسبت زیرا که محقق است که مامون در ان اوان که در مرو بود از والی ماوراء النهر خواست
کرد که نوادهای سامان را تربیت کند زیرا که هم قابلیت حسب داشتند هم اصالت نسب نوح که
برادر بزرگتر بود بچکومت سمرقند معین شد احمد بقیه فرغانه مامور گشت بر او دیگر ابا یالت
فرستادند برادر چهارم بسپسالاری سپاه ماوراء النهر نامزد شد بارشاه که بانی خانوادہ
سلطنت دہلی است در فرغانه متولد شده است و این پادشاه در تجدید این ملک ینویسد که
در سمت مشرق ان کاخ واقع است و در مغرب ان سمرقند در طرف جنوب کوهستان حدود
بدخشان و در شمال ان بلاد ما کلین و ما تو و ما کا بوده اند ولی بلاد مزبورہ در تاخت و تاراز یک
خراشده حال بیابان است اگر چه این ملکت خرد است لکن حاصل خیر است و غله و میوه ان
بسیار است اطراف ملکت همه گوه است مگر از طرف مغرب بجانب سمرقند و از همان کطرف
نیز در معرض تاخت و تاراست رود سیحون که بعضی اوقات انرا رود محمدنیر نامند از جانب
شمال مشرق آمده در میان ملکت گذشته نسبت مغرب مسیر و دو بعد از آنکه از شمال محمد
و جنوب فیاکت که حال شمرخیا خوانند مسیکند و بطرف شمال میل میکنند و از میان ترکستان بون
اینکه رودی دیگر متصل شود گذشته در بیابان بریکت سنر و میرود علی الحدیث احمد را که بفرغانہ
فرستاده بودند بعد از برادرش نوح بچکومت سمرقند مامور شد و این در ایام دولت طاہریہ
بود و او ب نیابت ایشان حکومت میکرد و احمد را هفت پسر بود پسر بزرگتر خود نصر را قبل از فوت
جانشین خویش ساخت چون یعقوب بن لیث طاہریہ را بر انداخت خلیفہ بغداد و مشورایالت
ماوراء النهر را بنام نصر فرستاد با مید اینک تربیت و ترقی نصر سدر راه و موجب صنف یعقوب
خواهد شد نصر چون خود پیشواست سمرقند را را کند برادر کوچک خویش اسمعیل را ب نیابت خویش
بنجارا فرستاد اسمعیل باربع بن ہرثمہ که در ان اوان از جانب محمد بن زید علوی والی خوارسان
بود بنیان مصادقت مستحکم ساخت و بواسطہ او حکومت خوارزم را بنسب ختمیہ حکومت بنجا

در بیان سلاطین سامانیه

باب

۱۳۰

ساخت نصر را چنین معلوم شد که این عمل برادرش مقدمه محاصره سمرقند است بنا بر این بر جمع
 لشکر پرداخت تا بدفع برادر برود از و اسمعیل از رافع استمداد و جت رافع با و پیوسته در اصلاح مابین
 لکن این اصلاح مدتی طول کشید نصر و باره لشکر بخارا کشیده شکست یافت و خود بدست
 اسمعیل گرفتار گشت لکن اسمعیل بعوض سختی با او بغایت نرمی نمود حتی اینکه در حضور وی نشست
 و گفت اگر چه بدگویان فرصت یافتند ایامی از محبت و احترام برادر بگم نند و با جمله اسمعیل نصر
 مجددا بر سر حکومت خویش بفرزند فرستاده در صین و دواع گفت که من بخارا بغایت تو خوام
 داشت نصر از اول با و در نیکو که اسمعیل در آنچه میگوید صادق است بلاخره چون اعمال اسمعیل
 شاه را توالش شد چنان دیک محبت نصر بچویش آمد که مادام مرگ فرود نشت اگر چیزی
 پیش از فوت و جزا فرودی امیر اسمعیل تصور شود و جلادات او دست زیر آنکه میسر روزی او را
 بر عمر و باشکر که در مدد کم از نصف سپاه دشمن بود بر هیچ حمل نمیتوان کرد و کبر بر شجاعتی خارق عادت
 بعد از این جنگ احکام او بر چند اسان و بلخ و سیستان و سمرقند و بخارا و خوارزم نفاذ یافت
 آورده اند که چون اسمعیل عمر ولایت را بسبب دافرتا و متضد خلیفه نشو ر حکومت سیستان باز گذار
 و صفغان در یرابا خلق کران بحساب بدو ارسال فرمود و او پیش از پوشیدن هر یک از خلعتهای
 خلیفه دور کت نماز میکرد و اگر مورخان ایران بتوان اعقاد کرد و حامل خلق و احکام را بقصد هزار
 و نبار داد قبل از واقعه عمر ولایت او از نه شجاعت امیر در افواه افتاده بود بسبب آنجکی که با و شاه
 ترکستان نموده سپاه دیرا هزیمت داده خود او را دستیکر ساخته بود و کونید در ان جنگ هر سواری را
 از غنایم بغیر از اسب و شتر هزاردو هم مست رسید و بانگ مدتی بعد از واقعه عمر ولایت ملک
 ری و جمیع طبرستان و بعضی از ممالک عراق را در حیطه تصرف آورد و بعد از رجوع از ایران
 دیگر باره سمیت شمال مشرق ترکستان لشکر کشیده بسیاری از بلاد آن صغیفات را مستخرقت
 بعد از قطع شصت مرحله زندگی تخت و تاج را دواع گفت جمیع مورخان متفق اند بر اینکه امیر اسمعیل
 پادشاهی بود و شجاعت و قوت و عدل و انصاف و دیانت موصوف کونید چون عمر ولایت را
 گرفتار نمود عمر و خزان خویش را بر روی عرضه کرد امیر اسمعیل ازین مطلب سر باز زده گفت قبلیه
 روی کران بود و بخت کیزده شمارا مساعدت کرد و شما قدر نعمت مذشته تباراج امول سلیمان

فوت امیر اسمعیل
 در متصف صغیر
 روی با بم عقبی او
 مدت حیاتش
 سال بود روزگار
 زمان رویش
 سال
 مساعدت
 با نصر پاری کران
 سن

ذکر سلاطین سامانیه

جلد اول

۱۳۶

پروا خلیفه این عمل شیخ موجب زوال نعمت شد و بهمان نوع که بر خاسته بود بر زمین خوردید
 اگر من دست بدان مال حرام بیایم مظلوم که حال در کردن شماست در کردن من خوابد افتاد
 و همچنین آورده اند که چون همراه تجوزه دیوان می انصام یافت با اهل ملی ملک و عده کرد که چهری زیبا
 گیرد لکن سپاهیان قدمت خدمت و اعیان حال خود را عرضه داشته و در ابر شکستن عهد
 ترغیب کردند اسمعیل خواہش ایشان را بسمع رضا اصفا نفرمود و چون حاجت و شکایت
 لشکر این نرساعت صورت از نیا پذیرفت حکم داد تا از شمس کوچ کند که مبادا فادہ سپاهیان
 بموجب نقض پیمان شود پس هنوز قدری مسافت طی نگردیده بودند که گردن بند یا قوتی را خواندند
 حرم را غلیو حاجی خیال گوشت کرده در ربود و لند اسواران برابر غلیو از آختند تا بالا فرود
 کردن بند را در قاتی افکند و چون بستیوی آن بر آمدند کردن بند را یافته بعلاده چند صندوق دیگر
 بدست آورده پس از استلام معلوم شد که بعضی از خسترا این عمر و لیت بود که یکی از چاکران
 پیام نام از نستان در خفیه بدر برده بود امیر از صورت این واقعه مسرور شده لشکر این را
 فادہ زمانی بخشوده فرمود تا از خدمت این عاده پذیرد و بدانند که حضرت رب الارباب بلیت کبریا
 بر کرگ نیکه در شایه صبر کنند و عهد خویش با پیمان بر بدست مبارک بکنند و عنایت بی نهایت خود
 از ایشان باز گیرد در خلاصه الاجار مسطور است که چون لشکر این او بر نقض پیمان تعرض کردند
 گفت خداوندیکه اسب عمر و را بباران قدرت زد من دو آیند تو اند که بدون خلاف عهد من با
 مخلوق او جواج عساکر مرا قیاسا زود مع القصد احمد بن اسمعیل بجای پدر گرفت و او مروی بدخوی و
 ظالم بود با عم و برادران و سایر اقربای خویش بر سر ملک پدر نزاع کرد و بعد از هفت سال سلطنت
 بدست بعضی از غلامان بصل رسید و کیند و شیر هر شب بر در خواجگاه او پاس میدادند
 و چنان اتفاق افتاد که در شب جمعه ۲۳ جمادی الاخری سنه از بیستم شیران غفلت کرده بودند
 و در همان شب غلامان فرصت یافته او را کشند چون احمد بکد شکان پوسیت سپرو نصر کردند
 وقت بشت سال بود بر تخت بنجار و خراسان پانها و این امیر از پدر سعید تر بود بعد از چند جنگ
 با امای مملکت که علم طغیان بر او فرشته بودند عاقبت برایشان فیروز گشته تمامت بلاد و جزایر
 بلا منازع و رقبه خستار آورده و در این اثنا فاکت که صاحب رسی بود با تقدیر غلیفه یا یعنی شد

حوزه
 بانفخ آنچه در میان
 علی اس
 و غلیو از زمین را گویند
 و آن مرغی است که کوش
 بر باد موسس که گویند
 چندی نرست و چنگا
 سن

فاقه
 در ویشی و حاجت
 سن

احمد بن اسمعیل سامانی
 مدت سلطنتش
 شش سال و چهار ماه
 سن

ذکر سلاطین سہامینہ

باب

۱۳۷

مقتدر نصر را مشور حکومت ری فرستاده بدفع فاکت نامزد فرمود و بعد از فتح مملکت ری زمین
 و قم را نیز عراق مفتوح نمود مدتی دراز با قبال گذرانید و چون در بخارا وفات یافت جمیع ممالک
 او در رفاه و اسایش بودند این پادشاه بملکات نیکو و صفات پسندیده خاصه سخاوت
 و عدالت اشتهار دارد و درود کی شاعر که یکی از شعرائی ایران است معاصرین پادشاه بود و اگر
 نامبنا از ما در آمده بود ولی بسبب فرط کیناست وحدت ذکا زودی در حضرت نصر ترقی
 کرده بر اعیان ملک تقدم یافت در تاریخ هیچ شاعری را ننوشته اند که باین پایه بلوک تقرب
 جسته باشد نوشته اند که دوست غلام در خدمت او اشتغال داشتند و چون در رکاب
 پادشاه سفر کردی چهار صد شتر در زیر اسباب و اثاثه او رفتندی القصه چون نصر عروس و برادر
 و داع گفت پیرش امیر نوح دست اعتناق مگردن ملک و راورد ایام حیات این پادشاه
 غالب بمجاریات گذشت و بیشتر آن مجاریات با یکی از امرای خویش بود که او را ابوعلی گفتند
 تا بالاخره بروی فایق گشته او را از ملک خویش گریزانند لکن ابوعلی توسط یکی از خاندان لوک و نام
 که در آن اوان وزارت مطیع عباسی داشت حکومت خراسان یافت و بد اینجانب شتافته ملک
 متصرف گشت و بر رؤس مبادر و جوهر و نامیز خطبه و سکه بنام خلیفه خواند و زود شد در ظلال این احوال
 امیر نوح و ولایت حیات را سپرده بر فغان ملحق شد پس روی عبدالملک جای دی گرفت و
 نیز روزی در کوی بازمی از اسب فاده هلاک شد چون برادرش مضور بر جای او برآمد یکی از
 دیالمد را که حکومت فارس و عراق داشت خراجگذار خویش ساخت و بروی سالانه صد و پنجاه
 هزار دینار طلا مقرر نمود و بجهت شید مانی مصالحت و ختر کن لدوله را که از دیالمد نبغا و حکم و
 جلالت شان استیماز داشت در قید از و اوج آورد و بعد از پانزده سال سلطنت بدگر سر
 خرامید پس او ابو القاسم نوح که او را امیر نوح مانی گویند پای بر جای پدر نهاد و در انام سلطنت
 این پادشاه امور غریب از تعبیرات روزگار اتفاق افتاد و در نغز امرای مقتدر او که یکی فایق
 و دیگری ابوعلی سبجور نام داشت یکی بسبب طغیان بی در پی از حکومت هرات و بلخ معزول
 و دیگری بامارت خراسان مضروب بود بقصد استیصال او کمر بستند و بفرمان پادشاه
 ترکستان را که بر فرغانه و کاشغر و ختن تاحد و چین فرمازاد بود بطبع ملک او دعوت نمودند و بچند

مدت سلطنت
 نصر بن احمد سی
 سال بود
 سن
 نوح بن نصر ساسانی

اعتناق مگردن
 بلکه دست بگردن
 کردن مگردن کفن گسیار
 سن
 مدت سلطنت
 امیر نوح و وارث
 سال و کسری بود
 سن

عبدالملک بن نوح
 مدت هفت سال
 و کسری سلطنت کرد
 سن

جلداول ذکر سلاطین سامانیه

امیر نوح مجبور شده از بنجارا که نجات اما باز نجات مساعدت نمود زیرا که چون بنجارا بتصرف بنفرخان در آمد
 بعد از چندی وی را بتی عارض شده اطباء مصلحت در مراجعت بمملکت خود دیدند بنفرخان از بنجارا
 کوچ داده چون سه منزل دور شد تب شدت کرده بدان گذشت امیر نوح دیگر باره بر سر ملک
 خویش آمده ابوعلی و فایق از روی همت از بنجراسان که نجاتند و از فخرالدوله و علی که در آن وقت
 فرنگیهای فارس و عراق بودند استمداد جتند مشول ایشان با جابت معرون افتاد از این طرف
 چون خبر این واقعه گوش زد امیر نوح گشت سبکگین را که صیت شهرتیش در آفاق بود و در دست
 غزنین فرمازدای علی الاطلاق بود با خویش بخدمت ساخته بر سر دشمنان تاخت و زردی که بر
 طرفین تسویه صفوف و استعمال سینه و سیوف نموده عاقبت سیم ظفر بر پرچم امیر نوح دیارانش نه
 اعدا بهزیمت یافتند و شکستی فاحش بر ایشان رسید پسر سبکگین محمود گویند در انفرکه داود مردی
 داد بعد از این فتح امیر نوح سبکگین را پاداشی بجا فرمود و در انصرالدین و پسرش راسف الدولت
 داود حکومت خراسان را بنام محمود کرده و تا ایام حیات امیر نوح ایالت انملک با وی بود و هم
 چندی بعد که ایملک خان پسر بنفرخان با غوغای فایق قصد بنجارا نمود امیر نوح و دیگر باره از سبکگین
 استعانت جسته سبکگین قدم قبول پیش نهاد ولی قبل از آنکه آتش حرب بالا گیرد نایره حرارت نمایان
 باب مصالحت فرو نشست و از جمله شرایط آن صلح حکومت فایق در سر قذ بود و بعد از امیر نوح پسرش
 منصور اندکی متجاوز از کیمال سلطنت کرد آن سینه بار سوانی و بدبختی اول از همان امر ایملکه با
 پدرش مخالفت کرده بود و ذکر نجات و پس از آنکه در دو تنخواهی درآمد زمام امور پادشاهی را
 در دست کرده بر وی حسب نامی باقی گذاردند اول کار ایشان این بود که عالمی جدید بنجراسان
 فرستادند و در آن ایام سبکگین وفات یافته محمود و بر جمع ممالک پدر فرمان روا بود و چون از صورت
 حال متحضر شد بمعاذت والی جدید ستافه دیر از پیش بدر کرد و چون شنید که امرای بنزبور منصور
 از حلیه بصره ماری ساخته برادرش عبدالملک را بجای او بر داشته اند و زخفیه سفیری بجایب
 وی روان کرده او را از مکایدا عد استحضار ساخت لکن عبدالملک را نیز اختیار سی نبود امرای
 بنزبور ویرا بجانب مرو و بخاریه محمود روان ساختند محمود با وی مصاف داده بهزیمت داد
 و خلقی بسیار از لشکر بنجارا بر خاک افتاد و عبدالملک بنجارا که نجات و از انطرف ایملک خان خوارنگ

امیر نوح نامی هجده
 حال جهان بان
 ش

ذکر سلاطین سامانیه

باب

۱۳۹

حکومت الملک
هشت ماه هجده
روز بود
شش

بصرف آورده در حوالی بخارا رسید و چون اظهار دوستی و معاونت با خاندان سامانیه کرد
 او را بشهر راه دادند داخل شدن بشهر همان وقت تصرف کردن همان عبد الملک را بند کرده به
 او رکنج که پای تخت ممالک او بود فرستاد و در همان بلا و روز عبد الملک با خنجر زد و قتل
 فقط پس دیگر کیه از امیر فوج باقی مانده بود در لباس زنان کرخیه از بخارا با دراع انهر رفت
 الملک خان جمعی را تعاقب او روانه کرد و مقصر نپناه با عراب با دیده برده مهر وی نامی که از قبل سلطان
 ریش نظایفه بود او را علی القور بقتل رسانید بعضی دیگر کرده اند که جمعی پرامون مقصر کرده اند
 تا هفت سال تابخت و تاراج امر میگذرانید این قسم تواریخ از اوایل سامانیه نوشته شده است
 تا از او اخرا ایشان بالجملة محمود و با از باب مصالح ملکی با غضب بر عمل مهر و اسکاری بلیغ منسوخ بود
 بقتل سزا داد خوشایند گویان موک و دایلمه نسب این نظایفه را بسلاطین متقدم ایران میرسانند
 نام و نسبت که مسقط الراس ایشان است و بویه نام یکی از اجداد ایشان بوده در تواریخ مسطور است
 که اول این سلسله ابو شجاع بویه مابسی منسوخ بود و در دایلمه بعضی گویند که چون مالکان بر طبرستان
 ستولی گشت ابو شجاع و رسالت خدام او منظم شد و چون مالکان از اسفار بن شیرزید گشت
 پسران بویه خود را با بد بسند باید ترقی ایشان بمبارج عالیه طول نماند و با شد زیرا که بعد از
 چند سال چون مرد این بویه که پسر و جانشین اسفار بود گشته گشت پسر بزرگ ابو شجاع علی بن بویه
 سرداری بیشتر لشکر داشت و با همان لشکر با یاقوت که در آن اوان از قبل خلیفه حاکم اصفهان
 مصاف داده او را بهر میت نمود ازین فتح و غنایم غیر محصور که در این جنگ بچکت آورد نام او در
 درعب او در ولما قرار یافت بعد ازین فتح یاقوت را تعاقب کرده بفارس رفت و بعد از
 او را شکست به جمیع فارس و کرمان و خوزستان و عراق مجوزه دیوان دی در آمد و چون بنی
 اوضاع خلافت او را مشاهده و سوز افنا و با و برادر خویش حسن احمد متوجه بغداد گشت خلیفه از پیش ایشان
 گنجت لکن ایشان خلیفه را خاطر جمعی داده باز پس آورده پس علی بن بویه متقبل شد که سال شصت و نهم
 طلائخ آن خلافت رساند خلیفه نیز سلطنت فارس و عراق را بر وی مسلم داشت و او را منصب امیر الامرا
 بخشود و عماد الدوله لقب نهاد احمد برادرش لقب سمرالدوله یافت و وزارت خلیفه منصب
 گشت حسن برادر و یکیش را لقب رکن الدوله امیا زو دادند و تا ایام حیات عماد الدوله با و

در نسب سلاطین دایلمه

ذکر سلاطین و ایام

در مقام اطاعت و انقیاد بود ترقی این سلسله بیشتر بجهت خزانة یاقوت حاکم فارس بود که حسب اتفاق بدست علی بن بویه آمد و در آنکه چون بر شیراز استیلا یافت روزی در سرای یاقوت برخی تکیه داده بود که ناگاه نظرش بر دیوار افتاده دیداری کمر سر از سوراخی بیرون کرده بدرد میگذشت لکن حکم کرد تا آن دیوار را بسندازند چون عمده قدری از آن دیوار کند مذمت و تنبیح بدید که بعد از استخبار معلوم شد که خزان این یاقوت بود و همچنین از علامات اقبال نوشته اند که روزی خیاطی را که در سابق خدمت یاقوت مسینو بجهت وی آورده و مذمت قدری لباس تریب و حسن ینماید که عماد الدوله چوب خواست بجهت گذردن قماشش کفن خیاط نوع دیگر فرستاده بر خاک افتاد گفت ای خداوند چوب ضرورت ندارد آنچه لباس یاقوت در نزد من است حاضر میکنم عماد الدوله متعجب شده او را با آوردن لبه مرمر و دخیاط بپهنه صندوق لباس که یاقوت در هنگام کمر نزد او پنهان کرده بود بنظر عماد الدوله رسانید این قضیه سبب شد که در استفسار اموال یاقوت بمالعه رفت بسیار چیزها از همین قبل بدست آمد و این صورت سبب از ویاد دولت و شوکت علی بن بویه گشت مردان بچ برادر بزرگ وی بروی حسد برده خواست با وی در آویزد و اجل کریهت گرفته بدست علان خویش ایام حیاتش سپری شد و علی بن بویه را بدون منازع از خراسان تا حوالی بغداد مستغنی گشت و معتمد الدوله برادرش که همواره شویداقتدار او بود و مشکفی را از خلافت معزول و مطیع بن معتدر را بجای او منصوب ساخت گویند معتمد الدوله چون در مدینه شیعه غلوی داشت حکم کرد تا هر ساله ده روز آدل محرم را بیسج کار دیگر خیرت بر حسین ابن علی ابن ابیطالب که در سنه شصت هجری در کربلا گشته شد پذیرد و از آنوقت این رویت در میان شیعه شیوع یافت علی بن بویه را سزاند نبود چون از خراسان خویش را نزد یک پادشاه از برادر خویش رکن الدوله که از جانب او حاکم عراق بود خواستش کرد که پسر بزرگ خود عضد الدوله بفرستد تا در اجرای امور مملکت ممد و معاون او باشد رکن الدوله بر حسب استمدای برادر عضد الدوله را کسب نمود و روزی در عضد الدوله بشیر از او را احترامی عظیم نمود و علی الفور اداره تمام امور و رتق و رتق نظام جمهور را برای و رویت او موقوف فرمود و پس از یکسال داعی اجل را لبیک گفت و بر فغان بیسج پادشاهی رعایا ازین پیش متاسف نشدند تا دام الحجة بار عایا و زیاده

ذکر سلاطین دیلمه

باب

بعطوف و با برادران لغت و اتفاق زیت و امده مورخان ایران بر مروت و قوت متفقند
 رکن الدوله قایم مقام او گشت خود در عراق ساکن شده و امور فارس را برقرار ساختی نصبت الدوله
 گذاشت در مرض موت ممالک را بر سپهران خویش قسمت کرده همه را با طاعت و متابعت
 عضدالدوله وصیت نمود و چون چند سال از حکومت عضدالدوله گذشت عم او مغزالدوله را
 در بغداد روزی برآمد و سپهری عزالدوله نام از وی ماند آنا از قابلیت و استعداد پدر بهره داشت
 اول کاریکه کرد نزاع با عضدالدوله بود لکن اجلی شروع و با صفتن جان عزالدوله ختم شد و از
 بغداد و عضدالدوله را سینه منیمه حکومت فارس و عراق گشت و تا اخرا ایام حیات بر بهترین
 ممالک ایران و بعضی از بلاد عربستان علی الاطلاق فرمانروا بود و اگر چه بنا بر مصلحت وقت
 خویش را بنده امیرالمومنین خواندی و چون در را در حضرت او حاضر شدی الا اینکه امرای
 اطراف با وی چون ملک سلوک کردندی و احمق شایسته بود در تعمیر بغداد و نزل جعفر فرمود
 و خرابیها نیکه از محاصره ای پیش رویداده بود همه را با صلاح آورد و باج از زوار گشته تبرک و شاه
 مشرفه برگرفت و عمارات مقدسه مدینه و کربلا و نجف را بحال اول باز آورد و میارشانها
 بجهت نفع و وضعفا در بغداد بنا کرد و با محتاج بیارخانها را از اطبا داد و دیه فرمود تا قیاسا سازند و وظایف
 بجهت اطبا مقرر فرمود و همچنین بر تو عنایت بحال عراق و فارس انداخته بتعمیر خرابیها شکر از
 حدود سابقه ببله و مذکوره رسیده بود پرداخت از جمله کارهای بزرگ او یکی بندیسیت که
 بر رود کرد که در صحرائی مردشت میگردد بسته است و این بند قریب بجزایهای اصغر است و از آن
 بنده امیر خوانند و آن رود سبب ابادی اراضی قریبه است و بعضی از مسافرین او ایل ندانسه
 از رود در این نام نهاده اند مورخین اگر چه در مدح عضدالدوله مبالغه دارند لکن گویند سه بدعت
 سخت گذاشت یکی آنکه بر خراج اراضی افزود و خراج بر چهار پیمان مقرر نمود و فروش برف
 و بیخ را مخصوص بدیوان اعلی نمود مورخان ایران نوشته اند که خلیفه بر خازنه او نماز کرد
 این پادشاه از جمله سلاطینی است که در جسر که تا پادشاهان شرق کم مثل ایشان یافت میشود
 مدتی طویل مقدار سلطنت داشت و در ادخرا ایام حیاتش رعایا و ملوک اطراف نسبت باد
 احترامات و لوازم ادب سلاطین مقتدر بجای می آوردند و از مصدر خلافت حکم صادر شده

سلطنت
عضدالدوله

وفات عضدالدوله
 در هشتم سال ۴۳۲
 روی نمود و قبرش در نجف
 شرف در پایان رفته
 خنده شاه مردان است
 در صندوق مرقد او
 است کوزه اند و گنیم
 با سلاطین با وجود
 سن

کرد را

که ویر سلطان خطاب کنند و بجز جنگی که با عازله و که در بیرون کردن برادرش فخرالدوله از دست
 خراسان که بقلبه غضب کرده بود و بیکر جنگی متنی به از و نقل شده است درسی و چهار سال ایام حکومت
 در آسایش و رفاه خلایق مساعی جمیله مبذول داشت چنانچه تا هنوز نامش با احترام برالسنه و از
 و ذکر خیرش در افواه ساثر است و این فخر سلطانی است از سلسله دیلمه که قابل ذکرند چرا که در
 سلاطینی که دارای قدرت مطلقه هستند کمین و که متصل اشخاصی پیدا شوند که دارای صفات حمیده
 و استعدا باشند از روز وفات عضدالدوله ملک و دولت او سبب نزاع پسران و برادران
 و برادرزادگان او گشت و پس از منقضی سی سال برادرزاده او مجدالدوله بن فخرالدوله که مدتی
 قبلی بر خراسان استولی و بجهت خویش اسباب سلطنت حمیده بود در ری بدست سلطان محمود غزنوی
 گرفتار گشت مجدالدوله در هنگام فوت فخرالدوله خرد بود و بعد از فوت فخرالدوله سبب
 صفر بن مجدالدوله اداره امور برای و رویت مادرش مغرض بود و او زنی بود عاقله و آرزو
 بزرگان گویند سلطان محمود بدو پیغام فرستاد که سکه و خطبه بنام من کن و آلاشک را آماده کن
 جو اباد که اگر این پیغام در حیات شوهر من فرستاده شده بود سبب و هشت و اضطراب
 خاطر میشد لکن حال این طور نیست من سلطان را شناسم و میدانم که بدون تأمل و تعمق تمام کاریش
 کند و مهم حرب در غیب اگر غلبه او را شود زنی ضعیف را شکستن نامی نباشد و اگر بالعکس غلبه مرا
 شود و او امن قیامت رقم این عار از صفحه حال او مخور کرده و محمود باین سبب یا اسباب دیگر متعجب
 بلاوری گشت تا مجدالدوله بن شهاب رسیده خود متصدی امور گشت پس لشکری بدینجا
 کسب کرده امیر لشکر مجدالدوله را فریب داده طالب ملاقات وی شد و در همین ملاقات او را
 گرفته بنزین فرستاد و مالک و خراسان وی سلطان محمود منتقل شد ازین بعد جز فارس و کرمان
 در تصرف این طایفه نماند بلی بر عراق عرب و اراضی حوالی بغداد و نیز فراتشان جاری بود و منصب
 بزرگ امیر الامرائی سنیر با ایشان بود تا زمانیکه طفل بیک سلجوقی بغداد را عرضه سب و
 غارت ساخت و ملک رحیم را که در آنوقت و زیر بود گرفته در قید داشت تا زمان حیاتش
 برآمد و تا چهل سال سنیر بعضی از ایشان از جانب سلاطین سلجوقی در شیراز حکومت و پادشاه
 و آخرین ایشان که نامش در تاریخ مذکور است و در خدمت الب ارسلان روزش با خبر رسید

ذکر سلاطین دیلمه

باب

۱۴۳

قابوس بن سیکر
شمس المعالی

در ایامیکه مالک ایران بن سلسله سامانیه و دیلمه منقسم بود جمعی از امرای در بلا و محله مستقل بوده اند از جمله امرای خاندان و شیکر اند که استبداد درری و بعد از آن در جرجان حکومت داشته اند و چون این خانواده از اعظم امرای وقت اند لهذا ذکرشان در جمیع تاریخ از زمان شده است بعد از فوت و شیکر پسرش میسون جای او گرفت ولی زودی چیزی منقول نیست لکن شمس الملک قابوس از مشورین این خانواده است بسبب مرویتکه در حق فخرالدوله دیلمی نمود و در وقتی که از برادران خویش منزله دوله و عضدالدوله گرفته بوی پناه برد مبالغی که از مندا و عرضه کردند قبول کرده دست از حمایت فخرالدوله کشید تا اینکه جمیع ممالک خویش را از دست داده در گرفت و غربت و رنج و کمال فخرالدوله شریک و سپهبدی گشت و تا امور وی انتظام نیافت از پانزدهم گشت و چون فخرالدوله بر سر اقتدار آمد فقط حق شناسی او را در ازای اعمال خویش کفایت دانست با جمله قابوس بفضل و حکمتی زیاد از حد شتمار دارد کلمات او که جامع حکم است در افواه و السیر پیل مثل دژ و بنا بر قول صاحب روضه الصفا در جمیع صفات کامله انسانیه از جمیع اهل عصر خود ممتاز و متمایز بود ولی با کجاست و از سیاستی با فراط داشت تا اینکه دلها از وی ریمیده گشت و بدست امرای بوی قتل رسید بعد از قتل وی پسرش شهاب صاحب سررگشت و با سلطان محمود از در اطاعت و ایضا پسران اده سلطان جمیع ممالک موروثی او را با واکذاشته و ختر خویش را نیز در جباله از دواج او آورد و منوچهر در شش بگری وفات یافت و پسرش کیلان شاه ب حکومت جرجان برآمد امرای این خانواده را در عهد سلاطین شمرده اند لکن حق این است که هیچ وجه استحقاق این بر تبه ندارند زیرا که در هر چه و در هر وقت فرصتی یافته چند صباحی بر بعضی از ممالک مستقل بوده اند بعد از آنکه حکومتشان قوامی گرفته یا ملکشان دستنی یافته باشد

باب نهم در تاریخ سلاطین غزنویه

الب کین که از امرای مسلم بخارا و در ایام عبدالملک سامانی والی خراسان بود چون سرزادگان این خانواده پیچید بجانب غزنین که در آنوقت قریه بود شافت و علم استعلا را برافراشت و پس این امر اینکه چون عبدالملک دست تصرف از امور این حجابان کوتاه کرد منصور پسرش بنور بن نیز رسید بود مردم بخارا با الب کین که در آن ایام در خراسان بود در باب امر سلطنت

چون سیاست شمس
قابوس بن نایب رسید
امراوری حاصل شده
او را گرفته در عهد فخرالدوله
قبوس نمودند گویند که
از امراد حضرت شمس الملک
قابوس کاتبان آن عهد
شدند آنرا راه قابوس
از آن شخص رسید که
ضریح شاه بود جرجان
که چون تو در وقت مردم
از او میبودی و میخواستی
کس دیگر اتفاق نموده تا
از هر چه سلطنت اکلیم
قابوس گفت این سخن
خطاست بگر این بیت
بواسطه وقت خون بخون
پیش آمده زیرا که اگر از آن
بچ نکند مگر اینک شمس
دور از قاری شد
ش

جلداول بیان احوال سلاطین غزنویه

سورت کردند او پیغام داد که منصور هنوز جوانست و سزاوار سلطنت نمی‌باشد اما قبل از وصول اینجواب امر اتفاق کرده منصور را بر تخت نشاندند و چون منصور از صورت حال مستحضر گشت البتگین را بنجارا طلب کرد لهذا البتگین مستحضر گشته با معبودی چند از خواص خویش قدم از جاوده متابعت بیرون نهاده بطرف غزنین رفت چنین بنیاید که در اول این قضیه جز بمقتضایا بشخصه نفر با وی پیش نبودند و او با همین عدد و قلیل جمعی کثیر را که بقایب وی فرستاده بود سگت و بدین سبب و اسباب دیگر ملک کوچکی بدست آورده پای تخت از غزنین نمود و چون البتگین سزا آخرت اختیار کرد و پسرش اسحق که مردی ضعیف و عیاش بود با مذکورتی او نیز راه پیر گرفت پس لشکر با آن اتفاق کرده سبکگین را با بارت برداشتند سبکگین مردی ترک بود بعضی گویند فلام در حصار البتگین بود و بعضی دیگر برانند که از فرادلان غنچه او بود و بدین سبب او را غلام شاه میخوانند چنانکه در ظل ابایی شرق این رسم است از آنجا اقتضای میدانند و این قول احتمالش بیشتر است لکن نسب این متمردم خندان محل اعتبار نیست مگر اینکه نسب هر قدر است تراست شهرت بیشتر است البتگین جمال اخلاق و شمایل ضعیف و پراوریده در تربیت او کوشید و بعد از وی چنانکه مذکور شد همگنان سبکگین سلامت نیایا خویش را در زرقی او دیده متفق الکلمه با بارت وی سر نهادند و از ایشان خطا نگرد غزنین اداره سبکگین عروس ممالک گشت مملکت را وسعت و ابطال ملک را دلیری افزود و خود سرسلطه و بتیله گشت اگر چه پایم سلطنتشان قلیل بود لکن تجمل و سگوه و ببط ممالک و صیت جلالت از جمیع پادشاهان اساکوی سبت ر بودند اول فتوحات او فتح سبت بود و سبت شهرت بسافت سیصد میل از غزنین و رود و پیرمند از پهلوی آن میگذرد تفصیل این احوال لکن طغان نامی حاکم آن مکره را شخصی دیگر بر وی خسروچ و از آن ملک اخراج نموده بود طغان از سبکگین استدا جت سبکگین او را در کرده بگومت خویش باز رسانید و از زای این خدمت طغان استقبال خراج شده خویش را از متعلقین حکومت غزنین همد او ولی چون جدی از این مقدمه گذشت و اثری از ایفای عهد طغان بطور زرسید سبکگین فرصت یافته وقتی در شکار گاه او را بر حرکت خویش ملامت نمود طغان را بعضی از عبارات سبکگین ناهاجر بنظر آمده در غضب رفته بر

ابطال
مجلس بلندی پوهان
و در پسران
ش

بیان احوال سلاطین غزنویه

باب

(۱۴۰)

سبکتگین حمله نمود و پیش از آنکه سبکتگین تواند به حفظ خویش برآورد و پیر از غنی منکر زو متابعان طغیان چون صورت حال مشاهده کردند در بهم ریختند و چند ساعتی جنگ شدید بر پا بود اما بالاخره طغان و گسان دی منزم شده به بست گریختند و سبکتگین علی الغور بجا صره پرداخت و طول کشید که متوجه تصرف کاشگان دی درآمد طغان از بیم جان گریز بیشتر اختیار کرده پس ازین فتح حب جاه و مال اتمال احکام خدا و رسول و پیرایمیل بفرمانی بپند و ستان نمود در نصبت اول جیبال را که فرمانفرمای بلاد شمالیه هندوستان بود شکست و کابل را تسخیر کرد و مات و مات و مات بجا بکشت پنجاب منقطع پنجاب چنانکه از نامش معلوم میشود پنج رود مشهور دارد که سبج و بیا و راوی و چناب و پست باشد خلق بسیار و زراعت زیاد و آب و هوای در غایت موافق دارد و حال در تصرف میگردد که طایفه هستند چکنی و سربعت و عادات غریب دارند و در کت ثانی سیندر بر جیبال غالبند و صاحب زینة التواریخ درین جنگ همان افسانه که در تاریخ فرشته مذکور است نقل میکند و این است که در اردوی هندیان چشمه صافی بود که اگر اندکی از نجاسات در آن میریختند آری غریب میکرد و سبکتگین شخصی را بر کاشت تا خفیه قدری از قاذورات در آن چشمه آنگند به مجرد انداختن ابروی سیاه اطراف آفاق را فرو گرفت و طوفانی عظیم برپا شد و سر ماچیان شدت کرد که بنا بر مصنفین اسلام است در چشمه و خون در عروق منجمد گشت اسبب طوفان شامل برود لشکر شد ولی هندوان را که معاند نبودند از کار انداخت با جمله جیبال با سبب صلح موصل شد ابواب مرادوت گشود و متقبل شد که هدایای بسیار سبکتگین بفرستد و هر ساله خراجی مقرر بفرماندگان غزنین بدو محمود پسر سبکتگین از نعمتی ابا کرد و پدر را گفت با کفار بیسبب چه معاشرت نماید زیرا که اندام سبکیان کفر و استیصال کفره عدالتی است مورث مباحات و عهدا بعد سبب اجزاز مشروبات است جیبال گفت طایفه ما را عادت است که اگر چه اکنون در نظر آرام و حیرت نمایند ولی در هنگام نزول حوادث چون راه خلاص از هر طرف مسدود یا قند اطفال عورت خود را با دست خویش عرضه بشیر ساخته اسباب و اما نه خویش در آتش میوزاند پس بوی گشاده برداشتن میستازند و روی بزرگروند یا انتقام از خصم بستانند یا از دروازه عدم خود را بفریزان و دستر باریسند اکنون اما استخالت پیش است باقی اختیار است سبکتگین دانست که

احراز
با کسر استوار کردن
و جمع کردن
ش

ذکر سلطنت سبکتگین

جلد اول

(۱۴۶)

عیال در آنچه گفت صادق است بنا بر این از نصیحت محمود و سایر بزرگان چون بعد از اقرار معاهده سبکتگین رجعت فرمود معلوم شد که محمود بر تدبیر که اندیشیده بود بر صواب بوده زیرا که عیال کسانی را که بجهت اخذ خراج از جانب سبکتگین نزو او مانده بودند در زندان نموده و در او ای تحکیم از شرایط معاهده اقدام نمود ولی از عاقبت امر هر سس کرده بجمع لشکر از تمام اطراف ممالک خویش فرستاد و بنا بر قول صاحب زینة التواریخ از فرست امر اینکه با او پیوستند معلوم میشود که از رود و آنک تا بر که نالود از بکطرف و تا بشکال از طرف دیگر از جمیع ممالک لشکر فرستاد که نیکو زیاده از سیصد لشکر بود و با اینکه سپاه سبکتگین از محسن آن عهد و کتبه بود با دشمن مقابله کرده جمعیت ایشان را متفرق ساخت و وضع جنگ غریزان این طور بود که سواران جوق جوق بر دشمن حمله میسپردند و با همی که هر که ای متحد و بشکل دایره متحرک بودند و متصل یکدیگر میشدند و حرکت یکدیگر را متعین میکردند هر که اول حربهای خود را بکار برده فی الفور بقیب میکشیدند هنوز این زمره عقب ز رفته بودند که هر که ثانی جایی ایشان گرفته این حرکت سینه حمله خود را تمام کرده جا خالی میکردند و بی تا مل طایفه دیگر بر جای ایشان میستادند و بکذا و این قاعده هنوز در سواره ایرانی معمول است که تفکما شام مانند تیر پاریشان قدیم استعمال میکنند یعنی هنوز تر خالی نگردد که از نظر غایب اند با تامل غریزان چنان خصم را خسته کردند که بالاخره روی بگریز نهادند و غنیمت بسیار بجهت دشمنان گذاشته پشیمان و اینها متصرف سبکتگین درآمد که منصفاً حکومت غزنین و کابل ملکیتی شد که یکت حدان خراسان و حد دیگر آن پنجاب بود و تقیام شاید ضلعه است که حال تابع کابل است و اثر این تقیام خوانند و بر پشیمان و رقتی میشود و شهر پشیمان و هنوز متصرف است و دوه هزار سکنه دارد و الفصه سبکتگین اگر چه نام پادشاهی بر خود گرفته بود ولی قبل از آنکه امیر نوح سامانی از وی استمداد و جود اقدار سلطنت او را حاصل بود و اطاعت چنان سرداری باید خیلی با میر صغیف بنجارا خوش آمده باشد گویند و در اول ملاقات با نوح چون چشم سبکتگین بروی افتاد حالتی بروی رویداد که ز نام ممالک و ممالک از دست داد و از اسب فروخته رکاب ملک نوح را پیوسته و از جمله حکایاتیکه دلالت بر زمام ولی سبکتگین میکند این است که در آنجا میکهد در سواران البتگین محسوب بود و روزی بشکار رفته و بزهره ای بی دست آورده و همراه گرفت و درو بشهر نهاد و در عین مراجعت اتفاقاً نظرش

ذکر سلطنت سلطان محمود غزنوی

باب

(۱۴۲)

بر عتب افتاد و چشمش بر او روان آهویزه افتاد که مضطرب الحال از پی بچه خویش روان است
 بسنگین راعرق شفت در حرکت آمده آهویزه را راها کرده و آهویزه و ما در روی بصیرانها دند
 و نکا بیکه از بیم لعنت میگرداند و حمل بر لشکر گذاری نمود و خیال روز در شب جلوه کرده پیغمبر خویش
 در خواب دید که بجهت رحمتی که بران جوان بیچاره کرده بود بوی نوید پادشاهی داد و علی السبب بنگین
 بعد از فتوحات مزبوره قبلی زسیت نموده روی بمسلم جاود نهاد اگر چه محمود و سبب سن
 و سایر صفات لازمه استحقاق وراثت دولت و حراست مملکت داشت ولی سبب بنگین
 در مرض موت اسمعیل را که پسر کوچکتر وی بود ولی عهد و جانشین خویش مقرر نمود محمود در آن
 اوان در خراسان بود اسمعیل چون جای پدر گرفت بایلیت قلوب را در بندل و بخش داشت
 دست تصرف بخرازم سبب بنگین دراز کرده تمام را بساهاسان بخشود ولی این کرامت سجاد حق
 عساکر که سالها به نظم و قناعت و قاعده خوبی گرفته بودند نتیجه تکبر و داد و بوسه اینک شاکر
 نعمت شوند جالب انقمت شدند آتش آزد و شره ایشان چنان بالا گرفت که هیچ چیز فرود نیامد
 و هر چه پیش یافتندی نعره هل من فرید ز زودی بالاخره تیچکس راضی نشد و حاصل این شد که
 چون محمود نمودار گشت اسمعیل را گذاشته بدو پیوستند و اسمعیل بعد از حرکت مذ بوجی مجوس
 که برادر پناه برود خویش را برودت او داد گذارد محمود در بد و امر آنچه لازم جد بود نمود که کا
 بنحویه مجادلت و تعالبت نشود با اسمعیل بیایم داد که ملک موردت حق من است زیرا که از
 و اگر اولاد من و از اربابت حق خویش نیز محترم دارم ولی مقصود این است که بر سر مملکت دینوی
 تیغ برده می کشد که یکیشم بالاخره راضی شد باینکه ملک موردت را برادر دار تقسیم کنند اسمعیل
 بیج راضی نشد تا از پایی درآمد القصد سلطان چشم از سنیاات عمل وی پوشیده اگر چه اسمعیل را
 قید ابدی فرمود ولی جز از آوی سایر اسباب آسایش او را فرمود تا قیام داشتند تفصیل مراد
 سلطان محمود را مجلدی جدا گانه باید اما محاربات او نیز نوعی نیستند که بتوان مختصر کرد چون
 ملک سبب بنگین ویرا معنی گشت سلطان محمود در سن رشاد بود و در امور ریاست لشکر
 و سیاست کشور مجرب و از موده جب نام و اعلائی علام مذهب که از اوان صبی وجه عتبت
 او بود و در زمان حیات سبب بنگین ملاحظات چند طوری چندان داشت پس از سبب بنگین مانعی

بسیار
 نعمت
 با کسر کینه و عتبت
 شش

ذکر سلطنت سلطان محمود غزنوی

جلد اول

(۱۴۸)

نماند چنان برود که باعث تعجب عالمیان گردید نام او در اطراف آفاق دازد و عرب او در قلوب
 و بیض و شریف ساری و سایر گشت در آن اوقات العاد و با بند خلیفه بغداد بود محمود نسبت بوی
 اظهار ارادت می نمود حتی اینکه علوی مصر در ایلاف خاطر وی فایست جدم نمودند فایده بران مرتب
 گشت تا در خلیفه نیز دوستی چنین کسی را فزونی عظیم دانسته او را بر نشر احکام و اعلامی اعلام
 دین محمدی ترغیب نمود و او را امین الدوله و امین الملک لقب داد محمود نیز عهد کرد که مادام الحیات
 در خدمت شریعت از پایی نشینند و همشیر در نیام کند پس از آنکه بدوستی خلیفه مستطهر گشت و
 بند و بست حکومت خراسان وری نمود و خراسان را پادشاه ترکستان را بحاله از دواج او
 و چون ازین امور فراغت یافت بفرم غزایی گفتار هندوستان میان بر بست و بیشتر اطمینان
 در جنگ هندوستان صرف شد و در سفر اول او هندوستان از همه جهت طغر بهمنان وی بود و
 دشمنان را بر میت داده و قریب جمیع ممالکی را که حال به پنجاب معروفند متحرک و در حقیقت ملک
 متصرف خویش ساخت بیپال اگر چه از جنگ با پدر بهره نیافته بود خواست با میان پسر پسر
 ز ندولی در این سفر سیر او بار فرین روز کارش گشته لشکرش منهدم شد و چون حال چنین افت
 سبب این صورت قهرانی داشته گنا بان خویش را موجب نزول انتقام آسمانی پداشته بنا بر این
 حکومت را به پسر خویش گذاشته فرمود تا اثنی بزرگ برافروختند و تا کفار گنا بان کرده باشند
 در آتش رفته سوخت اند پال پسر بیپال نیز مانند پدر با محمود مصاف داده و در جنگ دوم دو
 از سر که یافت و ملکت طمان تصرف سلیمان درآمد که با سبب اینکه در جنگ دوم اند پال شکست
 یافت این است که در سده هجری قدری از لشکر محمود در هندوستان بود زیرا که در همین سال
 فتح سیستان و کفراری خلف بن احمد که آخر سلسله صفاری است واقع شد و احتمال قوی دارد که
 در آن اوقات اگر خبر وحشت انگیز از طرف خراسان نیز رسید جمع هندوستان را متحرک کرده بود
 تبیین این مقال آنکه چون خبر اشتغال سلطان بغزای هندوستان در ترکستان سموع الملک
 گشت غیاب سلطان از عنینت دانسته و لشکر بیشتر ممالک خراسان کیسل نمود لکن موجب
 سلطان قبل از آنکه دست بازی یا ترکازی از جانب مخالف شود رسیده جمعیت اعدا را
 ساخت چون این حشر با ملک خان رسید تا به رستم در کانون سینه اس اشتغال یافته با جمیع لشکر

اعلامی
 با کسر بند شدن بزرگان
 شدن و غارت شدن
 سس

ذکر سلطنت سلطان محمود غزنوی

(۱۴۹)

از حیون عبود کرد قدرخان پادشاه ختن شیر بانچه هزار سوار بدو پوست مملکت ختن قریب
 بکاشناست و در ایام سابق از معتبرین بلاد و نام سلاطین آن ملک گزر در تواریخ مذکور شده است
 ابلی سین در شاه ختن و کاشغور و یارقند و سایر بلاد آن صفحات را گرفتند و حال بلاد غریب
 جز در سلطنت چین است یکی از معتبرین که بیت سال قبل شهر ختن را دیده است میگوید اگر چه ختن
 از یارقند کوچکتر است اما روبرو تر است و هم او از ملک این ملک تعریف میکند و گوید که بعد ختن
 از یارقند قریب کبک و چل میل است مع الحدیث محمود با سپاه منیم در حوالی قنچ متعاطله کرد
 همیشه خود را با لئون تاش که از بهترین سرداران وی بود سپرد و میره را با سلطان نام کی از
 امرای ختنان و خود در قلب قرار گرفت ایلیک خان شیر رقیب جنابین داده شروع بجنگ نمود
 بر قلب سپاه چنان حمله برد که بندگان پوریش ترزل در ارکان سپاه افتاد نزدیک بود که
 بریشانی بدیشان راه یابد محمود چون حال چنین دید از اسب بزرگ برقیلی نشست چنانچه همه
 لشکر او را دیدند پس سپاه را بر محاربت تحریر نمود و گفت مردان معرکه را یا فتح باید یا حقت
 یا مرد او بر سر گردون نسیم پای نامر دوار بر سر بخت کنیم سر این گفت و بر صفت
 اعدا مات لشکر با از این گفتار و از آن کرد و عرق غیرت ب حرکت آمده یکباره بر سپاه دشمن حمله
 برده و لوله و زلزله در ایشان انداختند فیلی که سلطان بر وی سوار بود و بایک ضرب خرطوم کمان
 طمدار ساخت الحاصل سپاه ترکان از هر طرف هزیمت کردند و عساکر سلطان ایشان را تا
 رود حیون تعاقب نموده بسیار که از سیف قاطع رسته بودند در سیل قاطع بیان وجودشان
 هم ریخت ایلیک خان تا چار سال از این اقیهه بکنامی و شکسته عالی زیست کرده دیگر خیال تسخیر
 خراسان ننمود سلطان اگر چه غم تعاقب ایلیک خان داشت ولی زیستان آنسال چنان سخت
 که جمعی کثیر از لشکر بایان در معرض تلف درآمد و سلطان ناچار عیان عزیمت بجانب پیشاور
 داده بدالضوب نهضت نمود و سبب این حرکت آن بود که خبر رسید که یکی از امرای هند و کابل
 مسلمان شده و بنا بر این از حقیقت دولت با وج عزت ارغوا یافته بود چون سلطان را غایب
 بدین آباد اجداد خویش رجوع نموده سر از اطاعت سلطان بچسبیده و چون منبیا صورت داد
 معروض داشتند محمود کبیران مرزا را جازم گشته عازم بلاد دی گشت و بیچاره هنوز از خواب

جنابین
 بی دست چپ
 شش

حقیقت
 با فتح برک
 سن

قانع
 با فتح بکننده
 شش

حقیقت
 بستی و نیش
 سن

ارغوا
 با کسر لاف
 سن

ذکر سلطنت سلطان محمود غزنوی

جلد اول

(۱۵۰)

بیدار شده بود که عساکر سلطان مانند آفتاب با سینه‌های کشیده و بانوهای کثافه کوشش را چون
 حلقه انگشتر در میان گرفتند و سلطان پس از آنکه مبلغی خلیفه از وی برسم جریانه گرفت و او را بقصد یکی
 حکم فرمود و چون از کار روی فراغت یافت و کار ملک را بنشین کرد و در آن ملک خویش مراجعت نمود
 و در ابتدای سال مجدداً استعداده سفر هندوستان کرد و تفصیل این احوال آنکه لشکری کران از اقصی بلاد
 هندوستان در زیر پرچم آنندپال معبده بود و مقصد اینکه حتی الامکان بکشند تا راه بر غازیان
 اسلام ببندند آنندپال فریب رود آنکث لشکرگاه ساخت و گویند عدد آن لشکر از سیصد هزار
 زیاده بود و حسین میانه که از شاه ده آن جمعیت هر اسی بر سلطان راه یافت زیرا که فرمود تا
 خندق عمیق کرد و اگر در دو گنبد تا چهل روز در برابر غنیمت نشسته بجا درت نمود و دشمنان چون
 چنین دیدند یورش بارودی مسلمین برده در اول حمله خندق را از تصرف بهارزان بریزند
 جمعی کثیر از ایشان را شربت هلاک چشاندند و اگر چه تا مدتی حال از حال معلوم نبود ولی عاقبت محمود در آن
 محمود و نظیر فرین غازیان اسلام کشت گویند در بچوچه کسیر و دار که توجرب گرم بود و بهارزان برین
 دست و گریبان بود و زینلی که آنندپال بروی سوار بود و بی سببی ظاهر بر رم کرده روی بگریزند و چون
 سپاه هندو را اینحال مشاهده افتادند استند که رای روی بگریزند و ده لاجرم پشت دادند
 یکی از مؤلفین فرنگستان از بعضی از معتبرین مصنفین اسلام نقل میکند که آواز توپ سبب پشت
 جانور شده لکن در آن زمان هنوز باروت در فرنگستان اختراع نشده بود اگر توپ و تفنگ یا این
 قبیل اسلحه در آسیا مستعمل بوده است باید و گیران هم نوشته باشند انحصار مسلمین کفار را
 دور و ز تعاقب کرده زیاده از مسیت هر از آن اطفاله روانه شهرند عدم ساختند و بعد ازین
 تا راج لشکرگاه هندو پرده چستند و غنیمت بسیار بدست مسلمین افتاد و پس محمود مسیت ممالک و آن
 حرکت کرده هر جا تاجانه بود خراب کرد و هر جایی یافت شکست تاجانه مشهور کمر کوت درین سفر
 خراب شد و بعد ازین سفر به سیم کر را گرفت و بیشتر غنایمی که از هندوستان بفرزین برد ازین طبقه
 بود گویند چون بفرزین مراجعت کرد جشنی عظیم و طوی طوکا نه نموده نختهای طلا و نقره و زیار کا
 نهاد و از غنایم آنچه در حساب آمد مقصد من ادانی سیم و زر و چهل من زرباب و دو هزار من سیم
 خام و مسیت من جو هر االات زمانه بود و در همین داو و والی طمان را که علم طیبان از فرات

سختی
 انفع کربند و علم
 و پرچم

ذکر سلطان محمود غزنوی

باب

(۱۵۱)

و م از استبداد میزد و مقید ساخت و اراضی غور را که در تصرف افغانه سوری بود و تسخیر نمود و محمد بن یحیی که سردار افغانه غوری بود پس از آنکه با اصحاب خویش حتی الامکان پای ثبات فشرده و او را در کنگر و او در کنگر محمود گرفتار گشت ولی چون در حیات لذتی نیافت مرگ جستیار کرد و زهر یکدیگر همراه داشت نوشیده از ننگ زندگی رست و از چنگ زندگان جست سفر دیکر محمود به سمت تاسر بود و تا یکی از پرستش خانهای مشهور هندو است و قریب به بقا و میل در شمال دهبی واقعت و در این وقت تحت گاه امیر سیک است و او از متعلقان دولت انگریز است درین سفر معلوم میشود که از این راه بجهت هم قدرت مافقی واقع شد و از لاهور قدم سپرد و ن گذشت تا جاذبه تاسر را غراب کرده و بت مشهور از آنکه یک سوم مینامیدند ننگه پارهای از آن بر زمین برده پازینه مسجد ساخته اند تا راست آن در و خول خانه خدای راستین پای بر صورت خدای در عین نهند بعد از فراغت ازین امر خیر فایان اسلام با دولت بسیار و اسیر بسیار و در غزنین شد و از آن پس دو سال سوار در کشان گنمیر و بلا و حوالی آن صرف شد و بسیاری از سکنه انملک را مانند سایر اهالی ممالک که در تحت حکومت غزنین بودند مجبور بقبول این شریعت غرا که بر هانش قاطع و انوارش ساطع بود نمود در آنسال که محمود به بندوبست بلاد خوارزم مشغول بود هندوستان اندک آرام یافت اما از بلاد خوارزم چندان طوفانی نگشید هنوز فیصل امور آن صفحات را نگزیده بود که بغیر تسخیر قنوج که از مشایخ شهرهای هندوستان است که ببت قنوج شهرت مسافت دو میل در کنار رود گنگ طول شرقی آن بهشتا و در جبهه دیزده دقیقه و عرض آن از جانب شمال ببت و هفت درجه است دقیقه است الفصه مسافت بعید بود و مواضع بسیار لنداسه ما به تخمین شد که لشکر با ببت در حرکت باشد محمود بجهت انجام این کار صد هزار سوار و سی هزار پیاده از مردان کار دیده انتخاب نموده از کوهستان گنمیر به براری هندوستان رفت احتمال دارد که جستیار این راه بجهت این کرد که باره و پنجاب دوچار نشود و چنان بسرعت بجانب قنوج رفت که تا هسنکام در رود و عساکر رنج قنوج که کوره نام داشت از قصد و حرکت مسلمین بچینبر بود و چون راه گریز و سیر از پس پیش و تاب داشت و تعالبت در خویش نذید بچکم ضرورت شهر را تسلیم و تحت و تاج را تقدیم نمود خود را بر نهار سلطان سپرد و سلطان سه روز در قنوج توقف فرموده به تسخیرت مسافت کونینبر

ذکر سلطان محمود غزنوی

جلد اول

(۱۵۲)

در آن زمان مملکتی آباد بوده است و یکی از شهرهای بزرگ که در این سفر گرفت و در آن کرد و شهر
مشهور بود و هنوز آن شهر را چنانکه در این زمان شهر مقدس میدانند در آن زمان هم میدانستند شهر
در سمت راست رود و جناب امین دلی و اگره واقع است اگر چه در کسر اصنام برسم سب و عقلی رفت
الا اینکه خرابی تجانبها تمام کاری بود از قوه ادب سیر و در قضاها نیکه بفرین نوشته است
چنانکه در تاریخ نوشته مسطور است تقریبی زیاد از محنات و وضع اینه آن معابد میکند در این سفر
بجز آنچه مرقوم شد قلاع و شهرهای بسیار فتح نمود و چون مستقرت خویش رجوع کرد غنایمی
که مخصوص خزانه پادشاهی بود دست ملین در بهم وجه نقد و پنجاه و سه هزار برده و اسیر و سید و نجاران
با مقداری کثیر از جواهر که تعیین قیمت آن مشکل است در شمار آمد و مذکور است که بهره نیکوگان
از غنایمی که قیمت سلطان شد بیش بود بعد از این فتوحات چندی در غنمین آرام کرده و
اموالی که از نهب بلاد و تاراج عباد فراهم آورده بود صرف تعمیر و تزین دارالملکت خویش نمود
ایمان حضرت سینه تعلید پادشاه کرده در قلیل متی غنمین در بزرگی و مجمل عمارات ساخته
و عامه لاف برابری با بهترین شهرهای شرق میسر و ولی مسجد که محمود بنا کرد از سایر اینه آن
شهر ممتاز و مستثنی بود و وضع طراحی و اعمار رخام که در آن بکار برده بودند و فرسهای طون قناد
مذهب و سایر اسباب زینت آن صورت فحمت خاطر و عبرت ناظر گشتی خوشامد کویان و سلطان
انرا عروس ملک خواندند پس اخبار فتوحات خود را فرمود تا شهر انبلم کشیده با اقسام هدایای
لوکانه بجزاد فرستاد خلیفه فرمود تا آن قحمانه را بر خلائق خواندند و آنچه لازمه بخشین و توصیف
که سبب ترغیب و تحریص محمود بود و بجای آورند در خلال این احوال خبر رسید که کوره راجه فوج
بسیب اینکه با پادشاه اسلام طریق مصالحت پیوده امرای اطراف هندوستان مورخین
وروانه و یار هم ساخته اند قشاد این فتنه و ماده این فسادند راجه کابنجر بود و کابنجر از قلع
نندل گذاست محمود بفرم انتقام وی از جناب عبور کرد و نذا از بیم جان بعضی از خبراگر گرتجه محمود روی
دست نیافت در آسای مراجبت بفرمن بعضی از قلاع و دیگر را مستوح و خلقی کثیر را مسلمان
نمود سال دیگر باز بفرم تسخیر ممالک نندال لشکر کشید اما چنین معلوم میشود که در این سفر چه کوشش
در فتح قلع گویا راه کابنجر نمود نتوانست کاری از پیش برده مورخان اسلام برانند که راجهای قلاع

ذکر سلطان محمود غزنوی

باب

۱۵۳

مربوره پایای فاخره و پیکشای لایق فرستادند و نیز قصیده در مدح محمود انشا کرده بود
فرستاد تا محمود از سر محاصره برخواست مضایقه نیست که چون محمود دید که گرفتن این قلاع ممکن
نیست و کاری ساخته نخواهد شد اینگونه چیزها بجا نجهت موقوف کردن محاصره و مراجعت شده با
یکی از منظر قواعت اذقح سومات تفصیل این مقدمه نیکه وقتی بعرض محمود رسانند که نتایج است
در کجرات که دولت بی پایان در آن است و عقیده بر همان انجام آن است که صنم آن تجانه که
نام آن سومات از سایر تان هندوستان مستعد تر است و گویند جمیع مصایب که ببلاد شمالیه
هندوستان روی نمود و بسبب فساد و الحاد و سکنه انداز بود و همچنین بجهت ضعف اصنام ایشان
که از حمایت عبده خویش محروم شدند بنا علیه محمود و غزیت انطرف تقسیم داده از وسط طمان سهار
جو پور و از اینجا با جمیر و از اجیر بطرف سومات لشکر کشید و چنین نماید که در این سفر لشکر از غمی برسد
زیرا که محمود احتیاطهای غریب کرد و از آن جمله این بود که نسبت هزار شتر اکبش همراه داشت از
تورمین ایران منقول است که سومات قلعه بود حصین در کجرات برکن رود پا و از سه طرف آن
آب محیط بود در تاریخ فرشته مسطور است که چون محمود ظاهر سومات را لشکر گاه ساخت
یکی از هندو از بالای قلعه او را بر آورد که سومات مسلمانان را با سی دیوار قلعه خویش آورده
تا ایشان را به سخت و غضب خود گرفتار سازد محمود در قسم شده حکم کرد تا با دران قتیای کمال
شود روز دیگر معارن طلوع صبح صادق غازیان با جمیش و افراد جانش ثابت و نیت صادق
و کوب موافق پورش بقلعه برده هندوان را از سردیوار حصار گریزانند هندو از روی اضطراب
پناه بعبده سومات برده از بت استمدادی معاونت کردند که ناگاه صدای گمبار زن
اسلام از بالای حصار برخاست هندوان دانستند که هر گرا غم جان است وقت آن است
که از ذکر خدا بفرخ خود آید و از عبادت شجاعت گراید لاجرم از خدای ضعیف برگشته رو بجمعه
نهادند چون بسیل خلاصی از هر جانب مسدود یافتند ترک جان کفجه با جلا دتی هر چه تیارتر
بنوعی حمله بردند که مسلمانان را پای ثابت تزلزل ساختند و تا شام طرفین در کشش و کش
بود شب قطع مبارزه روزگرد و اما روز دیگر شدتی بیش از پیش حمله بردند از هر طرف دیوار قلعه
برآمدند از همان طرف هندو ایشان را سرنگون بریزانند عقده محمود و چون صورت واقعه جان

جلد اول در بیان فتح سومات

۱۵۴

حکم داد تا لشکر برکشند و عزم کردند تا قطع محاصره کرده از سر سومات بر خیزند که در این اثنا لشکر می
هندوان رسید سلطان مجبور شد تا با ایشان در او بیزد و بسوز بجنگ شروع کرده که دو نفر از
راجگان با سپاهی کران بدو لشکر اول رسیدند آهنگی بر جلادت بنمودند و در آن روز
بر عا کر سلطان ظاهر گشت چون محمود و دید سلیمان در شرف هزیمت انداز اسب بر آید روی
نیا ز بر خاک نهاد و فتح و نصرت از درگاه بی نیاز مسئلت نموده دوباره بر باره بر آید بر دشمن
حمله برد لشکر این چون سلطان را دیدند عرق حمیت و عصیت شان بجزکت آمد و بیکبار کی چنان حمله
بردند که همدران حمله دشمن را از پیش بر داشتند شکستی فاحش بر بنود رویداده و در اطراف سامان
متفرق شدند اهل قلعه را چون امید دیگر نماند قلعه را رها کرده فرار کردند و بسیاری با عیال و اموال
در کشتیا نشسته از طرف دریای بدر رفتند محمود بعد از تصرف قلعه چند کشتی متخون از مردوان کار
و دیده فرستاد تا ایشان را تعاقب کند و در برخی را اسیر و بعضی را غرقه موج فنا ساختند اصول
و قایمی که مورخان ایران در این باب نقل میکنند غالباً صحیح است الا اینکه بسیار کم است که
تقریبی صحیح و مفصل بیاورند و یا از مطالبی که مربوط با اصول مذهب هندو است و اشته باشند
یکی از دوستان مؤلف که بر فضل و دانش او اعتراف است و خود نیز در آن صفحات بوده است
که بتجایز سومات در مملکت سورت است که اکنون بکایتور مشهور است و در پوران که از کتب معتبره
هندو است وارد است که خداوند این ملک را بپنج چیز خوب اختصاص داده است یکی رود گوتی
دیگر زنبای جمیله سیوم اسپهای کیل چهارم سومات پنجم دوار کا و در میان ماکن معتبره
هندو که در آن ملک یافت میشود سومات از جمله معروف تر است و از آن سومات پن نیز گویند
مقدار یک پادوسیل از دریا سافت وارد و در جاتی واقع است که محل طاقی سه رودخانه است
یعنی رود برنا و کولاد و سرتی و محل طاقی این سه رود بسافت سه میل در سمت شرقی بلاد است
که بنا بر نقشه کجرات در سمت و یک درجه و پنجاه و هشت دقیقه عرض شمالی و هفتاد و درجه و سی دقیقه
طول شرقی واقع است و عقیده هندوان بود که سومات یکی از آیات و اوزده کاثره میاؤ
یعنی خدای بزرگ است که از آسمان نازل شده و شهرت و او از آن این معبد در بلاد شرق
چنانچه مذکور شد محمود را از جای بر کنجت شمالی که در آن سبکده بود بنا بر سلیمان شکسته شدند

در بیان فتح سومنات باب

۱۵۵

قول بنود از میان مردم کناره گرفته بدریارفت و اگر چه در آنوقت جمیع اموال آن تپکه بغارت رفت لکن باز بزدی اموال خلیفه و کرامت در اینجا جمیع و ازین سبب بسیاری از سلاطین اسلام سبب وفات از او جبهت ساختند تا اینکه ششمین بصری سلطان محمود کجراتی آن تپکه را ازین کتبه بر جای آن مسجدی بنا کرد و از آن روز با ملک کاتوار در تحت حکومت مسلمین است و چون بر روز زمان مسجد روی بخوابی نهاد یکی از خواتین بنود تپکه بر جای این بنا نهاد و یکی از اطلاعات نهاد بود که مخصوص طالبان سنر زنده را کام روانی میکند و در آن تپکه بناده اند و گفته اتفاق کلمه مورخان ایران است که دولت سپاسیان از آن تپکه بدست سلیمان افغان و سبی که محمود شکست پنج که مقدار قامت آن بود محمود که زنی بر سر آن زده و فرمود تا آن است شکسته و قطعه از آن بفرزین برده یکی در استانه مسجد سلطان اندازند و یکی در صحن برای سلطنت و دو ماه از آن سینه بخرمین یکی را بکده و دیگری را بدین تپکه بر بنها بر آچون قضیه معلوم شد در خدمت سلطان آمده عرض کردند که بمالغ خلیفه بخواند اگر حکم شود که کاشتگان این غزمت را با مضار سازند اعیان حضرت سینه مصیبت در آن دیدند که بمالغ معروضه قبول شود و از سر شکستن در گذرند ولی محمود لقب بت کلا بر بست فروش رجمان داده شکستن فرمادند و چون بت شکسته شد اصناف بمالغی که بر رجمان عرضه میکردند از خوف آن بیرون آمدند بجله درین سفر بلا و دیگر نیز از کجرات مفتوح گشت و سلطان حکومت آن ملک را یکی از برابمه داده معتبر کرد که هر ساله سینه مقرر بر رسم خراج بخواند بر سازد و خود را در حکومت از جمله نواب سلاطین غزمن شناسد و در این باب حکایتی از صاحب فرشته و دیگران منقول است و آن این است که سلطان یکی از برابمه را که از سلسله و ابله میان در بیاضت منقول بود بجهت حکومت آن بلا و اختیار کرد و چون بر همین مذکور یکی از اقارب مقتدر خود اظهار خوف نمود سلطان بجانب وی رفته او را گرفتار ساخت و چون قتل او پیش این ملک نبود از سلطان درخواست کرد که در این با خویش بفرزین برود تا پس از آنکه استعداد پیش و می طره کمتر شود او را طلبیده آشته علی الرسم مجوس دار و محمود با سعادت مرادات دی تن در داد و اسیران بفرزین برده چند سالی بعد باز پس فرستاد و راجه که حاکم بود زندانی بجهت وی در زیر تخت خود میا کرده خود با استقبال بیرون شافت تا از مکانی که فرادلان محمود او را بدو بسیار بدبچاره را

اسفادت
با کسر و گردن مانتا
ش

لفظ رومال
در محاوره مشهور است
اکنون هر وقت سال
شش

مانند بندگان تا شد در رکاب خود بدو اندکیز پس از آنکه امیر مزبور در قبضه اقدار او افتاد و شکلی عین
 وی شده بر زمین خوابید و بجهت منع شجاع آفتاب رومالی سرخ بر روی انداخت اتفاقاً بازی در برد
 بود و شمال را گوشت خیال کرده فرو داد و با متعارفیت چشم ویرا از کار انداخت و امین ملک
 چنان بود که ناقص آنخلقه را شاید سلطنت نمیدانستند بجز معلوم شدن این کیفیت همه بر سلطنت
 و ابشلیم اتفاق کرده امیر امیر و امیر امیر گشته او را در رکاب تا نزدان محمود و او ایندند و در
 خانه قید گش نمودند و مضمون کلمه من خضر بزرگ لایحه وقع فیہ بطور اینجا میدا حاصل در مراجعت محنت
 زیاده بر سپاهیان و امرای لشکر سلطان وارد آمد چنین نماید که فریب شخصی را خورد که او بیای
 و بستن راه هار کرده ایشان را از زیر راه بر بیابان بی آب و علف برود و بعد از تفریر خود آن شخص
 معلوم کردید که یکی از برابره بود که خدمت سومات میسنمو و از در استقامت صدی آسکار شده بود
 بعد از این سفر با طایفه جت در حوالی طمان ساز حرب داوه و با کشیهای ایشان در رود و بچا
 طاقی شده ایشان از هر جهت نمود جت طایفه از بسنودند و مردمان شجاع و بسیار در دارند و با
 حکومت بزرگ داشته اند بسیاری از راجهای بنو و امرای هندوستان از این طایفه اند
 وقتی بیشتر مالک پنجاب و طمان در تصرف ایشان بوده است و بسیاری از طایفه
 که در مالک مزبور سکنی دارند یا جت یا از نسل جت هستند خلاصه در همین سال لکری
 از ترکان سلجوقی را که بر مالک او در ایران تاخته و بر امرای او غلبه کرده بودند شکست آنهمه
 فتوحات او فتح غالب مالک عراق بود پس سپهر خویش مسعود را بر عراق وری و بعضی از بلاد و
 فرمانروا ساخت و سپهر دیگر خویش محمد را در ش تاج و تخت نمود و در ابتدای سال دیگر بر من سل
 مسعود آهسته آهسته که مدتی بزمخت آن قبلا بود و در گذشته در قصر فروزه غزنین مدفون گشت که نیکدل
 از فوت حکم او و اما اعیان ملک و امرای عسکر خزانة او را از این نظر او گذرانیدند و او در انما نامی کرده
 ای کشید تاریخ محمود در اسلین نوشته اند و بجهت تعصب ملی او را بجمع جمیع صفات و شایسته
 جمیع مدایح میدانند لکن حق این است که جنبه شجاعت و هنرهای مخصوص سلجوقی و سپاهیکری
 کمر مستحق مدایح صفات دیگر است در ایام حکومت او چینی بجز آسودگی نقل نیست و همچنین
 بسبب فتوحاتی است که در خارج و برادست او و سیاستی که در ملک داشت منتول است

وفات سلطان محمود
در سنه هجری رویداد
وفات جانشینش
در سال مدت سلطنتش
بسته قتل او
شش

در بعضی از حالات سلطان محمود

باب

۱۵۷

که مرد قیصری از وی تظلم جست و گفت جوانی از اهل دربار هر شب بخانه وی در آمده او را از خانه برود کرده با زن او میجواید محمود گفت چون دهنه دیگر بیاید ویر آسب رود هر دو بر حسب فرموده عمل کردند بخانه وی در آمده چراغ را خاموش نمود و جوان را یافته سر دریا با همیشه بر داشت بعد از آن چراغ طلبید چون جوان را دید سجده افتاد و چون سر برداشت آب طلبیده با فراط نوشید پس بروی او رده گفت از آن زمان که تو حال خویش کفشی نخفته ام و نه آب و طعامی خورده و چنین دانستم که کسی را بر ارتکاب اینگونه عمل حرمت نیست مگر یکی از فرزندان مرا و ازین سبب چراغ را خاموش کردم که مباد چون بروی او را به بسیم محبت پری مانع شود چون دیدم که پسر من نبود خداوند شکر کردم و چون از شنکی قریب بهلاکت بودم این بود که آب طلبیدم محمود را بخل منسوب ساخته اند لکن دلیل حق بر اثبات این دعائیت مسا کرد و باو تعلق قلبی داشته اند بلکه این صفت مشهور بود و این معنی در اینگونه اشخاص بدون سخاوت صورت نمی گیرد بخل و احتشام در بارش از جمیع سلاطین افاق ممتاز بود و عمارات عالیه بنیاد نهاد و در تربیت فضلا و شعرا نهایت مبالغه داشت شاهنامه در زمان و بنام وی نوشته شد و شاهنامه اگر چه بطلب بنام وی شد الا بهین سبب نیز خال عاری بر چهره ذکر خویش باقی ماند گویند بعد از تمام شاهنامه او را از ایفای عهد منع کردند و بسلیبی کمتر از آنچه مقرر شده بود بفرودسی فرستادند فرودسی را آن عمل ناپسندار آمد از تسبیل مبلغ ابا کرد و محمود را بهجوی گفته و در آن آنچه کنون صیبر داشت اظهار نمود و آن بجز را کتاب لمحن ساخته خود راه ملک طلوس که مستط از اس وی بود پیش گرفت محمود بعد از چندی بر خطای خود واقف گشته بسلیبی گرانند بفرودسی فرستاد اتفاقا روزیکه خزانه مزبوره از دروازه طلوس وارد میشد خبازة فرودسی را بجان مدفون میبرد پس و چرا بد ختری که از وی مانده بود عرضه کردند و خنجر را نیز سرمت بقبول آن زخاقت فرود نیامد سع الحدیث بسطت مملکت محمود برابری با ممالک شاپور و نوشیروان میکرد در چین وفات محمود یکدیگر ملک از جانب مغرب و جنوب مغرب کرهستان و بغداد بود و از سمت شمال و شمال شرقی بخارا و کاشغر منشی مسکیت و حد شرقی و جنوب شرقی بلاد بنگاله و دکن تا دریای هند میرسید طلوع این سلسله سیرج تراز غر و بشان نبود میوان گفت

جلد اول و مال حال سلاطین غزنویه

که سلطنت به محمود شروع و بهم باو ختم شد زیرا که کسانیکه بعد از او بر تخت برآمدند چندان قابل ذکر نیستند نظر پیشین محمود اختلاف با مین فرزندان خویش اودیده بود و امیننی صورت و ضووح پیش در وقتی که از پس بزرگ خود مسعود پرسید که بعد از من با برادر چگونه سلوک خواهی کرد مسعود گفت چنانکه تو با برادر خود سمعیل کردی و تحقیقت همان طور که گفته بود که در زیرا که هنوز خبر فوت پدرش ندیده بود که بجانب غزنین در حرکت آمد کونند که در بدو حرکت سبب او در پیغام فرستاد که مرا ایالت عراق درسی داد و از با بجان بالاستقلال کفایت است ولی توقع آن است که چون من برادر بزرگترم نام مرا در خطبه بر نام خویش مقدم داری محمد بملک و خزاین پر مغزور شده بد بخطلب رضایند و نتیجه این شد که همه لشکر از وی برگشته و بعد از پنجاه حکومت بدست مسعود افتاد و از علیه بصره و در قید بدستواری گشت مسعود اول لشکر بجانب گنج و کرمان کشیده آن بلاد را مفتوح ساخت و چون راجکان و نواب هند و استان طهار طغیان نمودند چند کت بجهت اطهای ناره فنا و بنده تاخت از قوچ او در آن مملکت خبر فتح قلعه سبستی و هائسی خبر دیگر مستول نیست اما فرصت اینکه بسیار بلاد پر دزد و بنود زیرا که طایفه از تراکه که بسلاجه معروف بودند از دنی دراز در اطراف خراسان و سایر اطراف مملکت تاخت و تاز میگردند چنانکه بیم آن بود که سلطنت را متصرف شوند مسعود و با از در صلح در آمده و با او داد که سردار ایشان بود در بلخ ملاقات نموده قرار بر این شد که مسعود زمینی در میان مملکت خویش بجهت چراگاه ایشان معین نماید تا ایشان در آن سرزمین بزراه رود گذرانند ولی جنیدی بعد از حرکات ناموافق آن طایفه معلوم شد که هیچ چیز خیرشمیر و دروید کار کرد نخواهد کرد و لاجرم از تنگ زبان بزبان تیغ کشید و مسعود ما چندی با قبایل مختلفه ایشان زد و خوردی داشت تا اینکه جنگی بزرگ در صحنات خراسان واقع شده پای ثبات غزنویان کیسره از جای برآید کونند مسعود در آن معرکه کارزاری فوق العاده کرد ولی چون شیرازة کارش بطلی از هم گسخته بود نری بران همه جلادت مرتب گشت آلا اینکه خود را از این مملکه نجات داده علی الفور خیزان خویش را جمع آوری نموده بجانب لاهور حرکت با راده اینکه آن ملک را پای تخت ساز و لکن کناره رود سند لشکر وی شورش کرده خزانة را یغما نمودند چون از سوء عاقبت خویش انبیشه دانستند که این عمل بی کفیری سخت خواهد بود مگر اینکه تمسیری در امارت دهند لند با اتفاق

کبر اول و فتح
سین

ذکر مال حال سلاطین غزنویه

باب

(۱۵۹)

محمد کجول که در آنوقت در اردو بود رفته اورا پادشاهی برده استند مسعود پیش از آنکه درست از صورت واقعه مستحض شود گرفتار گشته با عیال و متعلقان بقلعه کسری که خود بجهت محبس خود اختیار کرده فرستاده شد و چند سال بعد احمد بن محمد بدون اطلاع پدر ویرا گشت که نیکو چون این کیفیت مسعود محمد گشت بگریست و کاغذی بود درین مسعود که در آنوقت در بلخ بود نوشته اورا از قتل پدر اعلام نمود و گفت این امر شایع بدون علم و اراده او واقع شده بود و چون از این حال آگاه شد علی لغوی نام شاهی بر خویش نهاده با تمام پدرشگر کشید و در حوالی رود سند با محمد مصاف داده و پادشاه پسران داعوان و انصار گرفتار ساخته تمام را قتل رسانید مگر رحیم نامی را که در ایام استلای مسعود با وی محبت کرده بود و در زمان سلطنت مسعود و همال لیکه در ایران داشتند از تصرف اینان بیرون رفت و تاریخ این سلسله از سلطنت مسعود و تا زمانیکه بجلی پادشاهی ازین خانواده قطع شد و تقریباً از صد سال متجاوز است بخرجک و شورش و قتل عام نیست قطب الدین محمد غوری و اما دهرام شاه غزنوی بود بهرامشاه بی بسبی ظاهراً قتل می فرماید بدین سبب برادرش سیف الدین سوری غزنین را از بهرامشاه استزاع نمود ولی چون الهی غزنین دل با بهرامشاه داشتند و پراگنده کرده و دوباره بر سر سلطنت خویش آوردند و سیف الدین اسپر گشت چون سیف الدین بچنگ افتاد و اورا اعرابان و روی اورا سیاه کرده بر کاوی لاغرا و ابارش کوزه نشاندند و در بازارهای غزنین گردانیدند و بعد از آن بسجی هر چه تمامتر اورا گشته سرور را سلطان بخر بلیقی که در آن دوران بر ایران فرمانروا بود فرستادند هنوز این خبر بلاء الدین برادر سیف الدین نرسیده بود که اتباع خویش را جمع آوردی نموده با تمام برادر بجانب غزنین شتافت بهرامشاه هر چه خواست تهدید و بجز کار بصلح بگذرد مکن نشد عاقبت بجلی سخت رویداده غوریان مردانه کوشیدند لشکر بهرام بجلی پراگنده شدند و خود با اسکال تمام جان بدر برده بهندوستان گریخت علاء الدین وارد غزنین گشت و هشت روز متوالی کار قتل و غارت و خرابی نوعی جاری بود که تعریف نمی توان کرد بر ضرر و بزرگی و انات و ذکورا بقا کرده اند از سرای سلطنت تا کلبه مسکنت و از خانه خدا تا کاشانه که امر جاعل بود با خاک یکسان گشته بر پا و بیدار رفت جمعی کثیر از عیال و علمای آن شهر را بغور برده قتل رسانیدند و خون ایشان را با خاک مخلوط ساخته تعمیر دیوار قلعه نمودند آتشی که بهرام فردخت عاقبت غزنین

قطب الدین
محمد غوری

انقراض دولت غزنویه

جلد اول

اعتاب واحقاد او گشت محمد که از اقارب علماء الدین بود چون بر سر برآید بقصد خسرو شاه ملی
 پسر زاده بهرام شاه استعدا و حرب نموده در لاهور بر سر دی تخت خسرو در مقابل حرکت مذکور
 نموده بالاخره گرفتار گشته بعد از چندی قتل رسید و او آخرین آل سلطنت است پس از آن غویز
 دست تصرف بر غزنین و همچنین بر ممالک هندوستان دراز شد لکن سلطنتش آن دوامی
 نکرد بعد از فوت محمد ملک بدست علاء الدین وی افتاد و کونیند غوریان را نسب بطنجاک میرسد
 اسما سلاطین غزنویان این قرار است سلطنتین و او در ۶۲۰ هجری جلوس بر تخت نمود اسماعیل در
 محمود در ۶۲۷ هجری محمد در ۶۲۸ هجری مسعود در ۶۳۳ هجری مسعود در ۶۳۸ هجری علی در ۶۴۰ هجری
 عبدالرشید در ۶۴۳ هجری فتح زاده در ۶۴۴ هجری ابراهیم در ۶۴۵ هجری مسعود در ۶۴۶ هجری ارسلان شاه در ۶۴۷ هجری
 بهرام شاه در ۶۵۲ هجری خسرو شاه در ۶۵۶ هجری خسرو ملک در ۶۵۵ هجری اقبال آل سلطنتین در ۶۵۷ هجری

باب دهم در تاریخ سلاطین سلجوقی و مختصری در باب خوارزم شاهیان

آل سلجوقی نسب سلجوق میرسانند سلجوق یکی از امرای معتبر دشت خزر که بقیاق معروفست بود
 و بجیبی از بنیوخان که در آن ایام بران ملک استیلا داشت متوجهش گشته آن بلاد را با کرده قلمداد
 خویش بجانب بخارا و بعد از زندگانی در آنجا را بخاک دعا دارفت پس روی میکائیل ایل سلطان
 محمود را بطه محبت مستحکم گشت و کونیند سلطان در احترام او مبالغه نمودی و جمعی برانند که محمود
 در آنوقت که از حجون عبور نموده در صفحات خراسان مقام کرد لکن این مطلب سندی صحیحی نداد
 زیرا که از همین مؤلفان منقول است که در آن اوقات سلاجقه بکثرت عدو و حشمت عدو دشمن
 بودند چنانچه حکایت کنند که محمود از ایلمچی ایشان پرسید که هنگام ضرورت چقدر لشکر می توانند بد
 بیاورند ایلمچی و تیر در دست و گمانی در باز داشت یکی از آن دو تیر را سلطان داده گفت
 این تیر را بفرست پنجاه هزار سوار حاضر خواهند شد محمود گفت اگر بیشتر احتیاج افتد سفير تیر و مکر را و او
 همان مطلب را اعاده کرد محمود گفت اگر وقت شیش ازینها اقتضا کند ایلمچی گمان خود را گشاده
 گفت این گمان بفرست و دویست هزار سوار فرمان ترا سر خواهند نهاد و سلاطین را با طمان و حشمت
 رویداد و کونیند از همان روز دانست که سلطنت در خانواده وی نخواهد ماند اول زمینی که این

تاریخ
 سلطنت سلاجق
 حشمت
 عدد
 کثیر اول و ثانی
 بین خار و کرده
 حشمت
 ضم اول و کثیر ثانی
 یعنی ساخت ساز و تیر
 و اسباب
 حشمت

ذکر سلاطین سلجوقیه

باب

(۱۶۱)

طایفه گرفتند در عهد مسعود بود و نتیجتاً آن نیز فرقه کشت بعد از هزیمت مسعود خراسان ایشان را
 مسلم گشت و پیش از آن نیز خراسان تار و دیسجمن را در تصرف داشتند و طغرل که در آن
 اوان امارت ایشان سینمزد در شیا بور نام پادشاهی بر خویش نهاد و چون اخبار ضعف و بهرج
 و مرج و بی نظمی دارالخلافه و بلاد متعلقه بازشنیده بود و غم ستیخ آن صفحات را نمود و برادر چون
 داد و در خراسان گذارده خود بجانب عراق عرب هجرت کرد بعد از فتح عراق لشکر تنبذاشتند
 انگلک را نیز بقصده اقدار آورده بعد از آن بجانب موصل شتافت و چون از تیغرموصل و حوالی
 آن فارغ گشت بنفد او مراجعت فرمود و القانم با مراند در روز طاقات وی تکلیف بخشی بی انداز
 نموده با اجرامی زیاد و بر زیاد ویرا طاقات کرد و کونید طغرل چون خلیفه را دید از اسب فرود آمده
 با امرای خویش پایده بجهت مقدس خلیفه پیغمبر رفت خلیفه بر تختی نشسته بود و پرده سیاهی بر روی
 آن تخت کشیده بودند بر آسود که شعار عباسیان بود رودش و عصای رسول در دست
 داشت طغرل زمین بوسیده چون اندکی بر پای ایستاد او را بر تختی که نزدیک تخت خلیفه نهاد
 بودند نشاند و پس از آن نیابت ویرا که از جانب خلیفه رسول مقدس و امیر المومنین
 صادر شده بود خواندند هفت هفت بروی پوشانیدند و هفت علام بوی بخشیدند علامت آنکه
 از جانب امیر المومنین فرماندای هفت اقله گشت و دعای زر و دوز که با شک متعطر ساخته بود بر
 وی انداخته و تاج بران گذاردند یکی بجهت حکومت عربستان و دیگر بجهت سلطنت ایران و دو شیر
 بر کمرش بستند علامت اینکه بر مشرق و مغرب امرش جاری گشت انقضه چون لشکر کربستان
 و اسپر یا کشید چند جنگ با لشکر روم اتفاق افتاد و در همه غلبه و فیروزی او را بود پیش ازین و قیام
 جمیع ایران را بقصر آورده بود و تدابیریکه لازمه دوام سلطنت وی در آن کشور بود
 نمود از آنجمله مواصلا با خاندان خلفاء اسبب از زیاد و اقدار و است لذا چون خواهر خویش
 عروس منصفه خلافت ساخت و خست خلیفه را خواستگاری نمود اگر چه قائم در بد و امر با گرو الا اینکه
 بعضی از ملاحظات بالافره او را بر این باز داشت که از قرابت طغرل سر باز نزنند لهذا دختر او را
 و اسباب عروسی خیا که باید فراهم آمد اما طغرل بعد از چند ماهی اسبب بیماری که در کوهستان بود
 او را عارض شده بود در گذشت رو در بار سبافت پنجاه میل تخمیناً در شمال فردین و است

منصفه
 با نفع و تشدد و صناد
 و بالکسر ایضا تخت
 که عروس ایران
 جده و پهنه
 ش

ذکر سلاطین سلجوقیه

جلد اول

(۱۶۲)

ظفر در احرار ت هوای ری باعث این شد که تبدیل آب و هوای ارجبال رود و بار رود و ظفر را مزاجی سخت بود و شوقی عزیز بتجربه ملا داشت و بشماست و جوانمردی ضرب المثل خاص و عالم قبله او مسلم بودند و شاید از وقتی که سلجوق بخار رفت قبول اسلام کرده باشند زیرا که در آن مملکت اعراب قرون حدیده قبل از وصول سلجوقیان بآن صغیحات اجرائی حکومت و اعلی اعلام شریعت کرده بودند و ظفر مراعات ظاهر اسلام بسیار میکرد چنانچه از خلیفه رکن الدین لقب یافت مساجد بسیار بنیاد نهاد و با علما و زببا و با احترام سلوک مینمود و در زمان سلطنت سلجوقیان خلفا را اسایش و اجرائی پیش از زمان دیالمه بود چنانچه دیالمه در او اخر مراعات بود ظاهر او آب مجلس خلفا نیز نمی نمودند الب اسلان پسر داد و بیک که بعد از فوت پدر از جانب عم حکومت خراسان بروی قرار یافت بر جای دی نشست و او پادشاهی بود و بشماست و سخاوت موصوف و بجز فضایل و علوم معروف سلیمین و ایراهستیرین سلاطین آسیا میداند ولی بدون شک از مشهورترین پادشاهان است چون لشکر بکر جهان کشید آتش ظلم و سوزید و در آن بلاد افروخت سبب وحشت قیصر روم گشت که نیند عیویان را فرمود و معلقه ازمین دنیا بر قول خواند امیر نعل اسبی بر گردن نهند تا علامت امتیاز باشد و چون عساکر اسلام تا فرجه پیش رفت رومانس دیو جانس که در آنوقت قیصر روم بود و ایرانیان او را اور مانوس میخوانند بجمع سپاه از اقصای مملکت فرمان داده سلیمین را استقبال کرد و بجزین تدبیر و جلدات لشکر ایرانیان را که در اطراف ملک پراکنده بودند پس نشانده تا سر حد ایران دو اند و با عساکر روم در عتبات ایشان بار مسینه و اوزر با بجان تاخت و در نزدیکی قریه کونوگلو سپاه الب اسلان رسیده الب اسلان چنانکه در احین وی گویند از اطلاق و ماء سلیمین اند نشیده طالب بصره گشت اما قیصر اسمعیلی را نوع دیگر حمل کرده گفت که معاهدت صورت بنهند و مگر اینکه پادشاه ایران لشکر گاه خود را بسا کر روم و اگذار و دپای تخت خویش ملا در ایران نیز بجا شکان این دولت سپار و چون این جواب سموع الب اسلان شد مهابی حرب گشت از مورخان ایران منقول است که حدود سپاه روم بسصد هزار میرسید و لشکر آب اسلان زیاده از او از ده هزار بود لکن بر این قول مقابری نیست زیرا که محال بود که دولت روم در آن ایام توانست

فوت ظفر در ترم
رضان در شسته
علت رفاق بود
ایام حیاتش بنیاد
و مدت سلطنتش
دشمن سال بود
شش

حکایت الب اسلان
با قیصر روم

ذکر سلطنت الپ ارسلان باب

(۱۶۳)

شکر تجبه خبکت یکی از نور ملکت نبرستند همچین ممکن نیت که الپ ارسلان با وجود لشکر بزرگ
 مبدودی چند اعما و نمود جان و سلطنت خود را در معرض خطر آرد و مورخان معتبر بر آنند که عدد
 مسلمین بچهل هزار میرسید و احتمال دارد که رومیان پیشتر خیلی ازین پیش نبودند و از مورخان
 روم منقول است که ایرانیان زیاد بودند و مانوس یقین بر فروری داشت الپ ارسلان
 عزم کرد که روی از آن سر که بر ستاد یا طغمت نصرت پوشد یا شربت شهادت نوشد با دست
 خویش دم اسب خود را بالا بسته و کفنی که با شک منظر ساخته بودند پوشیده تیر و کمان را انداخت
 و کز و تیشتر بر گرفت و با این هیئت سپاهیان را گفت که اگر کلاه فروری بر کفار آمد و بر سر نهیم
 فرو تاج شهادت بر سر خواهیم گذاشت سپاه روم مجرب شروع کردند و در ابتدا می از نظر قرین
 حال ایشان گشت لکن رومانوس باین سبب معسر و رنده ز نام احتیاط از دست داده در
 سپاه دشمن زیاده از آنچه باید پیش رفت و چون اراده مراجعت نمود انعقادش در جمعیت او پیدا
 شد و سبب این بود که یکی از سرداران معظم از راه خوف یا خیانت جمعی کثیر را بطرفی کشیده اند
 مدودی باز داشت الپ ارسلان چون انصورت را دید فرصت غنیمت دانسته با جمیع لشکر یکجا
 حمله کرد و در میانز اشکستی عظیم داد و زنا نوس هر قدر که میشد توانست نظامی با فوج خویش دهد
 لاجرم مردان کوشید تا اینکه زخم دار شده بر زمین افتاد و بدست یکی از صاحب مضبان بی نام و
 نشان گرفتار گشته او را نزد الپ ارسلان برد کونید همان شخص را روز پیش در هنگام عرض لشکر
 بجهت و نمانت ظاهر و معارت جبهه استخفاف کرده بود چون قیصر را نزد الپ ارسلان بردند قبول ننکند
 که او را گرفته اند تا اینکه بشادت سفر اینکه پیش بدربار قیصر فرستاده بود و گریه سایر اسیران که بجز
 دیدن قیصر رقت برایشان دست داد یقین حاصل نمود الپ ارسلان در نهایت مودت
 و اعزاز با دوی سلوک کرد و او را بر اعمال او ملامت نمودن و بیچاره زدن در آن حالت روا
 نداشت بلکه تیشنع و تمییر بر چنین دبی غیرتی کسانی کرد که چنان سیر و ایراد چنین وقتی را
 کردند که نید الپ ارسلان از قیصر در اول ملاقات سوال کرد که اگر نتیجه مجاربت بکنش میشد
 و قیصر بروی دست می یافت با او چنان حسرت مینمود قیصر گفت ترا تا زمانه بسیار مزوم
 سلطان مقیم کرد و دوباره پرسید که چون بر خلاف خواهش تو شد اکنون چه نامول است تا دوباره

بنجاره
 سرزنش و عذاب
 که پسند
 تیشتر
 زشت گفتن و قیوب
 کسی کردن
 کش

(۱۶۴)

تو معمول آید گفت اگر خالیمی کش و اگر مروی بخشش و اگر خود ستائی در زنجیر کن و بی پای تخت خیم
بر آب ارسلان شق مانی را اختیار نموده او را رها کرد و جمیع امرای روم که در قید اسار بودند
مستخلص فرموده مشمول عنایات طوکانه ساخت رومانوس در ازای این که است هزار هزار
دینار طلا برسم پیشکش گذرانید و متقبل شد که هر ساله سیصد و شصت هزار دینار خراج بدین
اعلی برساند لکن دیگران در غیاب او سلطنت ویران متصرف شده بودند و او دیگر نتوانست
که ملک رفته را استردا و کند اما بقدریکه در خزاسکان او بود در ایغای عهد جدید مبدوء است
الپ ارسلان از بیغی متاثر شده عزم کرد که لشکر روم کشد و رومانوس را تحت و تاج خویش
رساند ولی در این اثنا خبر رسید که رومانوس را راجایا قید کرده تعقل رسانیده اند پس عزم تخریب
بقیاق و غرر که مسقط الراس ال سلجوق بود از نهادش سر برزد و در این اوقات از بلاد عربستان
تا روم و جیون خطبه بنام او میخواندند و دولتی بسیار پامان از تاراج روم بدست آورده بودند
هزار لشکر پارکاب داشت بعد از شکست رومانوس بشیر ممالک خوارزم را سخن فرموده فرستاد
تا بر جیون بل تسبند و بدون ممانعت از جیون گذشت ولی ازین طرف جیون داعی اجل او را
بجانب دشت خاموشان خواندستین این مقال آنکه در محاصره کبلی از قلاع در خوارزم که برزیم
نام داشت و حاکم آن یوسف نامی معروف بیوسف که توال بود در قتل لشکر پامان و سلطان ارسلان
رسیده بود و صورت فتح در اینه مراد جلوه نمیکرد و ازین باب تئویق کلی در قیومات خوارزم قفا
تا بالاخره قلعه مفتوح و دالی آن دستیکه گشت بر سلطان غضب مستولی گشته حکم کرد یوسف را
بمخضور آوردند و چون یوسف را حاضر ساختند ویرا خطابای غیبی کرد و او را بر لجاجت و سرکشی
که در محافظت قلعه نمجا لغت سیاه ایران نمود سرزنش و تعریضی سخت و شیخ نمود یوسف
در جواب سخنان درشت گفت سلطان حکم تعقل وی کرد یوسف چون از جان نا امید گشت
دست پشتمه و سلطان حمله کرد و فلانم خواستند ویرا گذارند سلطان ایسان را فرمود
مانع نشود و چون در تیر اندازی خود را بعد میل میدانست دست به تیر و گمان برده تیری سخا
یوسف انداخت تیر خطا شد و پیش از آنکه دست به تیر و دیگر بر و از تیر یوسف سرش سخا نکند
یوسف را در جهانجا پاره پاره کرده و سلطانه از آنجینیه و دیگر بر و سلطانه بابایران خطاب فرمود

تقریب
سرزنش و حالت
سخت

ذکر سلطنت سلطان ملکشاه

(۱۶۵)

گفت بخاطر م میاید و حسرتی که وقتی از عاقبت شنیدم یکی اینکه مرا گفت هیچکس را دیده استحقاق
 و استحقاق منکر و دیگر آنکه خود را بزرگ شمار و بر شجاعت خویش اعتماد مکن و من این هر دو پند را
 سهل انگاشتم و در روز بر سر منی ملاحظه لشکر میکردم چنین دانستم که هیچ چیز تاب نماند و مت من ندان
 امروز بر شجاعت و عداقت خود اعتماد کردم و دیگر آنرا از مساعدت خود منخ نمودم و حال بسزای
 خطای خود جان میدهم و موت من دلیل ظاهراست بر اینکه چه قدر ضعیف است توه انسانی قدرت
 سلطانی در مقابل تقدیر ربانی پس فرزند خویش ملکشاه را وارث تاج و تخت نموده امر را بمتاب
 وی امر کرد و او را در مصطلبات امور مملکت و مشکلات تمام سلطنت با استعانت از رای
 رزین و خرد پیش من وزیر بی نظیر خواجہ بزرگوار خواجہ نظام الملک که از غایت استوار متغنی از
 تعریف و توصیف است وصیت فرموده نفس اخرین کشید او را در مرد مدفون ساختند
 و بر تربت وی مضمون این بیت نگاشتند بالای صخر دیدی آلب ارسلان بخت در موی کون که بزرگتر است
 آلب ارسلان پادشاهی بود بشمال صوری خصایل منوی اراسته و از زوایل و نینه پر بسته درین
 اندام بر افران و بگمان سبقت میسرود و در شہامت ذات و قوت فطری بر اهل زمان تعوق
 داشت ظلم از وی کمتر منقول است که در حق کسانی که آنها را معاذین دین میدانست و اگر این سخن
 دین آباد و خویشتن را با و گیش سمنه عرب را اختیار میکردند قتل و تعذیب ایشان را لازمه
 همت ایشان است عمر آلب ارسلان در لشکر گذشت کفایت امور مملکت و کفالت جمهور ملت چنین
 نیامد که کلیه برای دروایت وزیر مشهور نظام الملک منقض بود در ایام وزارت وی ممالک
 آلب ارسلان هر روز نمائشی تازه و هر سال فرایشی بی اندازه داشت بازار عدل و انصاف
 رواجی بود مساجد و مدارس در هر شهر بر پای و مردم را به تحصیل علوم بر عین نمود و فقر را
 در کف حمایت او در حد امن و امان میریستند با بکله بمن کفایت و حسن درایت این وزیر بسیار
 تدبیر مکنه ایران که زمان سلطنت و حشمان تا آثار از بدترین پادشاهانی پنداشتند از بهترین
 ایام شمرند لکن او را در فرقی سپاه کسی نهی نبود و در قلیل محارباتی که خود حضور داشت چنین
 نیامد که اعتمادش بیشتر باز و جادوت بود نه سلاح و رشادت منقول است که یکی از اهل
 آلب ارسلان قرار سلطنت را که از سلاجقه گران بود شکست داد و آلب ارسلان ویرا بازاری

سادات آلب ارسلان
 در راه ریح الا اولی
 در کنار آب تویه
 مدت جانش چهل
 و سلطنتش در سال بود
 شش

رزین
 با نفع آریده و گران
 بودن و خبری از دست
 شش

از جمله فاضل جان که
 آلب ارسلان بود در
 عیسی بن محمد الهوی
 بود و با وی است که
 بعثت فارسی این
 شش

جلد اول ذکر سلطنت سلطان ملکشاه

(۱۶۶)

این خدمت بر یکی از قلاع فارس عاظم ساخت و امیر مذکور بعد از چندی علم طغیان بر او داشت
و خواجه خود بنفشه عازم شیراز آن قلعه گشت و چون مدت محاصره طول کشید و کاری نتوانست
پیش برده غالباً خویش را با این کلمات حکمت آمیز مستعملی میداد که هر دو نباید که تنگ حوصله باشید
زیرا که بی صبری از مرض منیگاهد ولی برود و میافزاید و چون از قلت آب قلعه بدست افتاد قتل
قلعه را از اثر دعای خویش دانست و متعلقان بدون تامل این صورت را از خوارق یاد کرد
که راز وی بطور رسیده بود و مژده آما پادشاه مبارز را حاجت پیشوزیر فیلیوف نبود حاجت بید
دی بود او را بجهت نظام کشور میخواستند اداره لشکر و در امنی نظام الملک سر آمد انبای زبان
خویش بود و احوالی این پادشاه و وزیر هر یک مآدوره و هر دو عجوبه روزگار بوده اند ما شان تا هنوز در
دافواه جاری است اگر چه تاریخ کم است که پادشاهی این قدر اعتماد بر کسی کرده باشد اما از آن کس
این است که کسی عهد بندگی را اینگونه بپایان برده باشد چون ملکشاه بر تخت جلوس کرد و عمو
وی قاور و دیک که از سلاجقه کرمان بود بطبع تاج و تخت با ملکشاه نزاع نموده کار بجا بارت ایستاد
و شکست بر قاور و دیک افتاده اسپر گشت او را در یکی از قلاع خراسان محبوس نمودند گویند
در این اثنا لشکر خراسان شورش کردند و طلب شاهزاده از انانی السابق نمودند و گفتند
که اگر خواهرش ایشان بگری شود قاور و دیک را بسلطنت برخوانند داشت نظام الملک گفت
عریضه ایشانرا بسطر سلطان خواهد رسانید و در خیفه کس فرستاده قاور و دیک را پیش از آنکه
تخت رسد بر تخت کشیدند و اینصورت سبب سکون فتنه و تفرقه فرقه شد فتنه دیگر که بشهات
ملکشاه فرو نشست طغیان برادرش تر توش بود که بالاخره مجبوراً ملک را با کرده اقامت
با مرشد ملکشاه در سلطان خواند و جلال الدوله و الدین لقب نهادند و لقب امیر المؤمنین گردانیدند
آن زمان خاص خلفا بود بر سایر القاب وی فرید ساخت و اعطای اینگونه القاب از خلفا چنین
مینماید که اول در زمان دیلمه شیوع یافت و بعد از آن رفته رفته در جمیع ممالک اسلام شایع
چنانچه تا حال خاندان سلطنت دلی که وطنه خواران دولت اکثر نیزه چنان القاب میدهند
که کو یا هنوز در وسط السماء دولت و اقدارند بسیاری از انسانی ملک آرد و جنگ و بیخک
و بر جنگ لقب و جمعی از امرای سپاه عماد الدوله و زینة الملک خطاب دارند و حکام

ذکر سلطنت ملکشاه سلجوقی

باب

(۱۶۷)

وکن نیز که خود را از بندگان سلاطین دلی میخواندند اینگونه القاب می بخشند مع الحدیث قلیل فی
بعد از جلوس ملکشاه قائم با مراد جازا بدو کرد و چون صاحب ملک در حقیقت ملکشاه بود
تعیین خلیفه دیگر موقوف و متوق با ستشاره از او ماند و او یکی از پسران نظام الملک را فرستاد
فرمان داد تا مقتدی را بخلافت بردارند تقریباً جمیع ممالک شام و مصر در دست لشکر ملکشاه مفتوح
شد و بجای او سمرقند و خوارزم که تیغ آن پدرش را قیصر نند هم بجزوه دیوان دی آمد و قبل
ماورای نهر سیحون احکام ویرا گردن نهادند و الی کاشغر ضرایح برگردن گرفته در کاشغر
سکه بنام وی زد و گویند وقتیکه از سیحون گذشت کشتیها نمانیکه نقل احوال و احوال نموده بودند
شکایت مبرکاه بردند که اجرت ایشان را برات با نطایکه کرده اند سلطان سبب این کیفیت را
از وزیر استفسار نمود وزیر گفت نه بجهت تقوی اجرت ملاحظت بلکه مقصود ظاهر نمودن
و منحت ممالک پادشاه است سلطان را این خوش آمد و ملاحظان چون یافتند
ضروری بران قسم برات ترتیب نیت زبان نظم در کشیدند منقول است که ملکشاه دوازده
کرت در جمیع ممالک خویش سفر کرد ازین مطلب باید مراد ممالکی باشد که بدون واسطه در تحت
حکومت خود ملکشاه بوده اند زیرا که اگر ممالکی که بدست وی مفتوح شده و خراج گذاروی بوده اند
نیز داخل باشد از دریای روم تا قریب بدیوار چین داخل مملکت وی خواهد بود چنانچه مشهور است
که هر روز در بیت المقدس رفته و مدینه و بغداد و اصفهان درسی و سمرقند و بخارا و اورگنج و کاشغر
خلق بجهت صحبت مزاج او دعای میدادند در اشتهای بجزی با گویند تمام و در بدیهه مالا کلام زیارت مکه رفت
و در بسیاری از منازل کاروانسراها بنا کرد و باجی که از زوار می گرفتند برداشت و در کجای
چندار نورضین در باب نیک سیرتی و بزرگی ملکشاه منقول است از انجمله آورده اند که قبل از آن
با برادرش ترش مخالفت افراز و روزی بسجده رفت بعد از فراغ از نماز چون از مسجد بیرون
آمد از نظام الملک پرسید از خداوند چه حاجت خواستی گفت دعا کردم که ترا برابر و نظیر
ملکشاه گفت من از خداوند مسئلت نمودم که اگر برادر من لیاقت سلطنت مسلمین مش این
دار و جان مرا بگیرد و پادشاهی برادر من دهد الحق این نوع عظمت نفس باید سبب جمیع
ترقیات وی شده باشد لکن عزل و رسوائی نظام الملک در آخر ایام حیات که سبب

و بدیه
مجاز اسمی دارد
بزرگی و عظمت
ش

جلد اول ذکر سلاطین سلجوقیه

(۱۶۸)

قتل وی شد حال تفسیر است بر صفحات حال این پادشاه که دست تغییر از منتهی آنرا محو نمود که در روز
 روز عزل خواجه کوکب اقبال خود ملکشاه میل بزوال کرد اخبار این واقعه اندکی اختلاف دارند ولی با باقی
 میتوان تطبیق کرد ترکان خاتون حرم سلطان را با خواجه عداوت بود بسبب اینکه او میخواست محو
 محمود را که هنوز طفل بود و سعید سازد و خواجه بر همینی رضی نمی شد زیرا که بر کبار قیاس سپرز بزرگ سلطان را
 مستحق این امر میدانست بنا برین ترکان خاتون بقدر امکان در حضور سلطان در افتشای معایب و
 مساوی خواجه کوکبهاهی میکرد تا اینکه روزی گفت نظام الملک را و او از ده سپر است و هر یک
 در قطری از اقطار مملکت حاکم با استقلال و فرمانفرمای علی الاطلاق است و جمیع فواید حکومت
 و عواید سلطنت را در آنجا نوازه او است و سلطان با وجود ایشان نمیزد صفر و امداد است و در
 خلال این احوال حرکتی ناشایست از ثوید الملک سرزده که ثوید مقالات اعدا که سلطان را
 بر انداخت که رقم عزل بر صغیر عمل خواجه کشید تفصیل این اجمال آنکه سلطان شخصی عادل نام داد که
 در حق وی اظهار عیانیتی میکرد و ثوید الملک فرستاد تا در باجکاری بدارد ثوید الملک متمسک
 باین شد که آن شخص را لیاقت این عمل نیست و از قبول حکم سرباز زد و معاذان فرصت جبهه اسباب
 عدم اطاعت او را بوجه دیگر بنوعی بیان کرد و مذکور شد که سلطان مستعیر شد و ثوید الملک را
 معزول همان شخص را بجای وی منصوب نمود نظام الملک از اینصورت در هم رفته بعضی کلمات
 در جوش غضب بر زبان آورد و عازان اینصورت را اینسر سلطان رسانید مذ چنانچه سلطان
 عیان تمالک و تماسک از دست داده فی الفور حکم داد تا قلدان از پیش و دستار از سرش
 بردارند و وقتی که اجرای حکم سلطان منیو دند وزیر گرفت بی شایسته است که دست از اختیار ملکی که
 خود نظام داده و داران نموده ام کشیم تا در و یا طوفان بود ملکشاه بر من اعتماد داشت و چون با خواجه
 و موج فتنه فرزندشست کوشش قبول دشمنان من نمود ولی بزودی خواهد دانست که قلدان و فتنه
 بفرمان غیب با تاج و تخت وی مربوط است و زوال کی استلزم وبال و یکسیت با جمله به اندک
 مدتی بعد از این قضیه سلطان از اصیبهان عازم بغداد شده نظام الملک نیز متابعت اردو نمود
 در عرض راه یکی از کاششکان ریزیکه منصب خواجه را با داده بود و خواجه را بضر کار و از با
 در آورد و این شخص از مساجان حسن صباح بود و بعد از این حالش رفزد کلکت بیان خواهد شد حسن

شهادت خواجه
 نظام الملک در راه
 بصره و اتفاقاً
 یکم نوری در شیراز
 این باقی در سلک
 نظم نظام داد
 و همان جور اتفاق افت
 این نظام عادلان است
 و بر زمانه را چو زانو
 زت و سعادت آنجا

در ذکر سلاطین سلاجقه

باب

۱۶۹

دشمن خاص خواجه بود القفه چون نظام الملک از حیات مایوس شد این قطعه نوشته سلطان فرستاد
یکمید باقیال توای شاه جهاندار کردستم از چهره ایام شردم طغرای کونامی و منشور سعادت
پیش ملک العرش توجیح بودم آمدن قضایات عمرم نمودت و اندر سفر از ضربت یک کار بودم
بگذاشتم آن خدمت دیرینه بفرزند او را بجا و بجا و بجا و بجا و بجا و بجا و بجا و بجا و بجا
سروند خلق در شمع خازه غایت تجلیل و تعظیم نمودند و در تعزیت او از دموع مضایقت نکردند
ملک شاه بعد از خواجه چندی زیست اراده داشت که بغداد را پای تخت خود مقرر کند و در این
باب با خلیفه معتدی صحبت داشت و خواست که خلیفه و یک شهر را مستقر خلافت سازد معتدی
ده روز مهلت طلبید و هنوز مدت منقضی گشته ملک شاه را بیماری صعب عارض گشته بهمان عارضه
درگذشت از خلاصه الاخبار منقول است که بیست و نه روز بعد از فوت نظام الملک او نیز وفات کرد
عمرش سی و هشت سال بود کم پادشاهی با مقدار ملک شاه آمده است در تاریخ ایران پادشاهی
و یکم را نوشته اند که ملکش باین نسبت رسیده باشد بیست سال علی الاستقلال از صبیحی
تا آنکه گرفته تا بر شامات بر جمع ممالک در کمال آسایش و اقتدار فرمان روا بود و جز اندک قلعه
که در اول جلوس وی بجهت طغیان عم و برادرش رویداد دیگر چیزی در مدت سلطنت صفای
وقت و در آنکه نمود و همین دلیل بزرگی است بر خوبی حکومت او و وزارت نظام الملک
ممالک ایران در عهد وی بغایت معمور و آباد شد مدارس و مساجد بسیار برپا گشت قناتها
و کاریرهای زیاده ساختند که سبب ترقی زراعت شد و مردم تحصیل علوم راغب شدند و جمعی از
منجمین از اطراف بلاد مجتمع گشته سالهای دراز در تصحیح ریج جدید طبع نمودند و تاریخ جلالی را که مشهور
بجلال الدین ملک شاه است مقرر کردند و از همین معلوم میشود که در آن اوقات تا چند حد اعلمنا معلوم
شرفیه و نفیسه بوده است منقول است که ملک شاه چندین ملک بخشید و حکام آن ممالک تا عین حیات
ملک شاه چون نوات وی میریستند اما بعد از فوت او علم استقلال برافراشتند از آن جمله سلیمان بن
قلش بر سلسله سلجوقیان توفیه است در تاریخ سلجوقیان از فوت ملک شاه تا جلوس سخر چیزی غیر از
تفصیل جنگهای که یک و مختصر نسبت بیان اصول و قوانین گنایت میکند چار پسر ملک شاه بر یکبارگی
و محمد و سخر و محمود بر یک نبوت سلطنت نمودند محمود پسر غرور و در وقت پدر چار ساله بود و کنگر در

ذکر سلاطین سلاجقه

جلد اول

ترکان خاتون بعد از وفات ملکشاه تاج بر سر وی گذاشته و انقدر کوشش کرد تا حلیفه معتدی خطبه
 نام وی خواند ترکان خاتون جسد ملکشاه را بر گرفته عازم اصفهان گشت بر کیارق که پسر بزرگ
 سلطان بود در اصفهان قامت داشت چون خبر توجه ترکان خاتون شنید و تاب مقاومت
 در خویش نماند از اصفهان با تعلق نمود الملکت پسر نظام الملکت بر وی گریخت و چون نمود الملکت
 و جمیع اقارب او با بر کیارق دم از هوا خواهی میزدند زودی اسباب فراهم آورد و بر کیارق به
 اصفهان مراجعت کرد و ترکان خاتون مجبور شد که مبلغی از خزاین خود بدو اصفهان از آنجا بدارد لکن بجهت
 تدابیر بزرگی او بعد از قتل مدتی با حیات خود و پسرش با جز رسید محمود بر من آید در گذشت و این همه
 در اصفهان رویداد صاحب خلاصه الاخبار فوت ما در راجل از پسر نمودید در همان اوقات
 معتد حلیفه زندگی را وداع گفت و بر کیارق بنده او رفته مستظرفا بر جای وی نشستند و خود نیز
 سده خلافت لقب سلطان یافت و دوازده سال از سلطنت برخوردار بود لکن عملی الا تصال با
 اقارب و عیال خویش امرای بزرگ ملکت سبک بود بر کیارق غالباً در بغداد قامت داشت برادرش محمد حکومت ایچان
 میگرد و انانجر بلا و خراسان و در راه الهند استیلا یافته بحاکم غزنین باخت آورد و امرای ملکه که غزنی پریشانی بجانشین
 راه یافته بود و خراسان را در خویش و علی بن محمد کیارق حسین بنای که پادشاهی نیکسیرت حمیده سر برت بوده و همچنین جلاد
 و رشاد از بنگران پی که داشته در سیر که از اصفهان جانب بغداد میرفت در بر و بر سفر حضرت خست سار کرد
 بر و بر در الملکت برکنه اسیت بهین نام و حال علی التمیمین دوازده سال از جمعیت دارد و اندکی
 قبل از آنکه تیغ اجل رسته حیاتش را قطع کند بر کیارق بر فوت خود یقین گردیده امرای لشکر را
 طلبیده از ایشان پیمان گرفت و سوگند داد که با پسر وی ملکشاه ثانی در مقام اطاعت و موافقت
 باشند و لکن بعد از فوت وی محمد شاه برادرش بن محمد او را گرفته امیر ایاز را که بحصاف معتدل
 و شاست ذات موصوف و اتابکی ملکشاه با او بود و قتل رسانیده ملکشاه را مقید نمود و لقب سلطان
 بر خویش نهاد محمد شاه در ایام پادشاهی خود بسواره در ممالک خویش جنگ داشت و مرزداران
 وی در بلاد شام با عساکر فرنگستان که در آن اوقات بجزم جبار و استخلاص بیت المقدس
 و اراضی فلسطین از چنگ مسلمین فراهم آمده بودند مجاربت اشتغال داشتند و چون در صحن
 غالب تی کرد پسرش محمود بر جای وی بر آمد لکن با عساکر سبقت مخالفت نموده سگستی را خویش

دوت محمد شاه بن
 در سده بجزی ایام
 حیاتش سی و هفت
 در سلطنتش نیز در ایام
 شش

ذکر سلاطین سلجوقیه

باب

رازان بعد از جانب وی حکومت عراق بروی مقرر شد ولی نام سلطانی از خویش نداشت
 سخن نیز بجهت اینکه برادرزاده را در تخت او دره داشته باشد گاهی با جمعی از وی اظهار محبت میکرد و وقتی
 به اتفاق افتاد که او را مجبور کرد تا دویس نام یکی از امرای عرب که بصره و بغداد را بیجا و تاراج نمود
 بود و دوباره بر سر کار او دره او را اقتدار پیشین دهد با جمله محمد و محمدان قات یافت و کوفتند با دین
 حیدر و عادل بود خواست بعد از خویش سپهر خود داد و در ملک و بد لکن برادرانش سموده سلجوقی بنا
 حکومت را عصب کرد و ندو بجای گفت سخن متفق شدند چون صورت واقعه سمیع سلطان گشت
 لشکر بایران کشید و برادرزاده خود طغرل بن محمد را تاج نهاد و او را بر ملک جنوبه ایران و عربستان
 فرزند ساخت اما هنوز سخن خراسان رجوع نکرده بود که جنگ شروع شد و ملک این سبب
 در انحلال و اقتضای عظیم افتاد و محاربات عدیده واقع گشت و بیشتر فتناء آن فتنه و موقد
 آن فتنه دویس مزبور و زنی که امارت حلب و موصل با استقلال با تعلق داشت بودند و از دین
 عظیمه که بدین اوقات رویداد و قتل مستر شد و راشد با تداست بدست فدائیان ملاحظه که در آن
 ایام در اطراف ایران را کشته بودند و اثر شرارتشان بهر جا رسیده بود تا ریختن مغرب مذکور
 خواهد شد غالب آئینه تواریخ مسلمین برانند که سلطان سنجری بهترین سلاطین سلاجقه بود چنانکه مذکور شد
 سنجری از چهار سپهر گشاه است و در همین اوقات پدرش ابالت خراسان داشت و بعد از وفات
 گشاه و نزار عثمینی بهرج و مرجی که بسبب آن واقعه در ایران رویداد نمود لکن پس از وفات برادرش سلطان
 محمد میوان گفت که در واقع سلطنت ایران با مسلم بود زیرا که برادرزاده کان می بر عراق و بغداد تسلط داشتند
 احکام او را اطاعت مینمودند و محل اقامت او مرکز ابالت وی همیشه خراسان بود و از خراسان
 گرفته از یک طرف تا مادرای رود املک و از طرف دیگر تا نهر سیحون تسخیر کرد و بهرامشاه که یکی از سلاطین
 غزنویه در آن اوقات پای تخت وی لاهور بود حشر اهل کردی شد و علاء الدین حسین غوری
 لقب بجان سوز بعد از آنکه با او مصاف داده و پس از نیرمیت بقید اسار در آمد اشخاص خود را در
 قبول کردن خراج دید و همچنین سمرقند و بخارا را بجزیه تصرف در آورد و کارش بنیاتی بالا گرفت
 که مملکت خوارزم را به طشت و ابر خویش بخشید و طشت دار مزبور بعد از تعیین منصب تا چند ماه
 با بس سلطنت بخدمت پیشین قدم مینمود و ازین سبب متعلقان سنجری سلطان سلاطین را

موفقتر
 با نظم پیش آوردند
 در دین کنند
 س

سنجری گشاه

ذکر سلاطین سلجوقیه

جلد اول

و آمدنی در از نوعی غریب زمانه مساعد بود و اقبال معاضد آما چون روزگار بر عادت خویش گشت
و بخت بر سختی آغاز نهاد و معاضد بت زمانه بمعاضدت مبدل گشت هم کلمات غریب بروی رود داد
اول حال گبستی که بر چهره عاقلش نشست این بود که نسبت طایفه تراختی رفته با کورخان مجاب
منوره شکستی عظیم خرد و چنانکه در آن شکست قریب جمع لشکر از دم شمشیر و تیر تیریز بر سر آمدند هر
سلطان اسیر گشت و سوادق سلطنت بر باد نهد و غارت رفت سلطان با قذافی بطرف خراسان
گرفت در این واقعه فریدالدین نام کاتب یکی از شعرای خوشامد کور باعی گفته و آن این است

معاضد
مدو کاروباری
و هستند
ش

شاه از سنان توجانی شذر است تیغ تو چهل سال ز اعدا کین خواست
گر چشم بدی رسید آهنگ ز قضا است کانی کس که بیک حال بمانده است حد است
و صد نه عظیم تقصیر ترکانان غر بوبستین این مقال اندر ترکانان هر ساله چهل هزار کون سفید سلطان
میرسانند و چون در ادای خراج محمود و تهاون در زیند سلطان بجانب ایشان کوچ کرد تا ایشانرا
کوشالی و بدجنی صعب رود و او شکست بر عاقل سلطان افتاد و سلطان اسیر گشت در اوایل غزنا
با وی در کمال احرام سلوک نمودند لکن رفته رفته مشاق بسیار و سختیهای بسیار بدورسانند که گویند که
غزان روزها او را بر سختی نشانند و شبها در قفس اینین مینمودند چهار سال تمام در چنگ
ترکان بدین نوع روزگار گذرانید اهل خراسان غرض با محمد بن سلیمان نوشته بوی استغاثت
کردند و از وی استغاثت چند روز جمله مکاتیب که بواسطه کمال الدین فرستاده شد قصیده انوری بودین چند سربست فنا
بر سر قند اگر گذری ای باد بحر نامه اهل خراسان بسر خاقان نامه مطلع اور پنج تن داشت جان
نامه معطل او در دول مسوز حکر نامه بر ریش آه غریب جان سپید نامه در گلشن خون شهیدان صخر
نقش تحریرش از سینه مظلومان خشک سطر عنوانش از دیده محمودان ریش کرد و محصوت از او کا و سکا
خون شود مردمک دیده از او کا و نظر اکنون حال خراسان رعایا بود و بر خداوند جان خاقان پوشیده که
نی نبود است که پوشیده نباشد بر دما ذره نیک و بد نه فلک بهفت خمر بخدائیکه بیار است بنامت دینار
بخدائیکه بیزار است بهفت هنر خسرو اعظم خاقان معظم کز جد پادشاهست جهاندار بهفتا و پد
دانش فخر بدین است که در پیش نوک پسرش خواندی سلطان سلاطینج ای کیورث بقا پادشاه کسری علی
ای منوچهر قاهره و از دیون شهر قصه اهل خراسان بنووار سلف چون شنیدی ز سر رحم برایشان سکر

مصمحر
بنیم کم و قبح
پوشیده
ش

ذکر سلاطین سلجوقیه

باب

بر بزرگان مانده خردان سالار بر گریان جهان کشته لیسان متمر بر در و نمان احرار حزین و حمران
 در کف زندان بر آسیر و مضطر شاد آلا بد مرکب زینبی مردم بگر جز در شکرم نام نیامی و ختر
 بسج جامع هر شهر ستوران را با کاهی شده فی سفش پداوید بر سلما مان ان شکل کشته استخفاف
 که مسلمان کشته صدیکت آن با کافر خلق ازین غم فریاد رسن ایشیه ترا ملک رازین ستم آزاد کن ای کایه
 از تو ز مائیه و از بخت موافق نصرت از تو غم ای ملک از ملک العرس ایله از جابانی کرافیت فضل
 حق سپرد است بعدل توجانی کیسه بهره باید از عدل تو نیز ایران کر چه ویراننده بیرون جانش شمر
 تو خور روشنی هست نرسان لطلال نه بر اطلال تابد چو ربابا دوان خود بست ایران مثل شوره تو ابروی آ
 بهم سفیانی نذر شوره و بر باغ مطر و در ایام ساروی حرم سلطان ترکان خاتون دایرة مدار و مخرج
 مقام ملک و ملت بود در فوت او سنجمر کوششی کرده از قید سارو رهایی یافت اما پس از خلاصی
 قلیلی زیست کرد چون خرابی و بریشانی که در ایام غیاب وی از ترکیت زرعان بحال مملکت و رعایا
 راه یافته بود مشا به نمود اذده گشیر صغیرش استیلا یافته سبب فوتش شد و در سال هفتاد و پنجم
 از عمر ملک را و داع آخرین گفت همه مورخان شرق متفق اند بر اینکه او پادشاهی بود بعدل انصاف
 موصوف و بجلادت و بسالت معروف بعد از فوت سلطان سنجر حرج و مرج بحال ایران راه
 یافته تا چهل سال طوایف مختلفه سلاجقه با هم بر سر ملک در جنگ و جدال بودند آخرین این سلسله
 طغرل ثالث است که پس از آنکه بسیاری از دشمنان را مستهور و جمعی از اعیان ملک را که بقصد
 وی کمر بسته بودند مخدول و شکوب نمود فارغ البال بپیش و عشرت مشغول گشته چنانکه تجلی از
 مقامات ملک فارغ ماند امرای مملکت که از حرکات وی دل خوش داشتند دالی خوارزم را که
 بعد از فوت سنجر دم از استقلال میزد و باستیصال طغرل دعوت نمودند و در حرب واقف شد و طغرل
 کویند بعد از آنکه جلالتی عظیم ظاهر نمود و از ناپی درآمد و در حیب انیسر مسطور است که طغرل در از روز از
 غایت غرور و شتاب و شرور شراب مست طالع در برابر دشمن رفته این ابیات از شاهنامه
 چو دان شکر کشن بر خاست کرد رخ نامد از ان گشت زرد من آن کر ز کز نیمه بر دایم سپه راهمانجی کبده هشتم
 لکن بر خلاف بهادر سیستان کر زیکه برداشته بود بوضن سرو دشمن بر زانوی اسب خویش فرود آورد
 اسب ز ناپی درآمد و سوار بر زمین افتاده و یک بر بخاست و بنا بر همین قول قلی اینج که قبل از نیواخته

وفات سلطان سنجر
 در بیت پنجم سنجر
 شش روز و یادیت
 سلطنتش چهل و یک
 شش

طالع
 مست و پر شده
 از شراب
 سن

در احوالات آل سلجوق

جلد اول

از رعایای او بود و اورا کشت طغرل آخرین سلاطین ایران است و این سلسله از جلوس طغرل اول تا فوت طغرل ثالث یکصد و پنجاه و هشت سال در ایران سلطنت کرده اند و عایفه از ایشان بنیاد و در کرمان حکومت داشته اند و اگر چه همیشه خویش را سلطان خوانده اند ولی فی الحقیقه بمنزله حکام و نواب بوده اند که به اقتضای ضعف و قوت سلطان اطاعت یا سرکشی مینموده اند سلطان تاتار تقریباً بر جمیع ممالک روم و شام و مصر استولی بوده اند سردارانی که فتح این بلاد کردند چون اقتدار یافتند سر از اطاعت چسبیده که س استقلال فرود کوفتند سلسله سلاطین قونیه و حلب بسبب جنگی که در باب بیت المقدس و اراضی فلسطین با ابالی فرنگستان نمودند در تاریخ این ملت مشهور شده اند و چون کار صلاح الدین ایوب بالا گرفت این هر دو سلسله از هم کنشیدند صلاح الدین سپهر نظام الدین ابولبت شادی بن مردان پدر نظام الدین ایوب از کردستان و در عمده یکی از سلاطین سلاجقه کبوتوالی تکریت منصوب شد و بعد از وی آن منصب به سپروی نظام الدین رسید و چون برادر نظام الدین اسد الدین شیر که یکی از نجیبی شهر را بواسطه اینکه زنی بچاره متعرض شده بود بقتل رسانید نظام الدین مجبور است از منصب کشیده و بار بار پناه بنورالدین محمود والی بلبلک برد و بعد از چند ایام اسد الدین بسرواری لشکر که بدو عاصد اسمعیلی خلیفه مصر مقرر شده بود بجنایت کفار فرنگ رفت صلاح الدین در آنوقت جوان بود و به همراهی عم خود بمصر رفت و ترقی کرده بوزارت مصر رسید و بعد از فوت عاصد سلطنت مصر را تصاحب شده و در اندک مدتی جمیع بلاد شام را بجهة تصرف آورد و این تفصیل از کتابی ما خود است که از تاریخ اگر اماند متوفات کتاب نزبور گوید که صلاح الدین را در موت عاصد و وقتی بیکران بخت افتاد و از جمله جواهرات عصافی بود از زمره و همچنین کتابخانه بدست وی افتاد که صد هزار مجلد از کتب نفیسه در آن بود این مختصر را کنجائیش تفصیل حالات و کارهای وی نیست الحق چنانکه گویند پادشاهی بود و بعد از نصف متصف و به سیر و شامت نفس و عقل و حکمت مشهور گشت پادشاه خوارزم که در عهد او دولت سلجوقیان بجز رسید از زردی یکی از مرای اندیاری است

نوت سلطان محمد
در جزیره بسکون
رویداد است ستمش
بیت و کمال بود

ذکر آتابکان آذربایجان

باب

متعدد و دشمنان و اعدای بسیار یافت اما بالاخره بنیاد سلطنتش از سبب باغ و غضب غریب
بنیان بنوع انسان چکنیفان بترج برآید و بعد از کشته شدن او در نوبت وفاتش همه ممالک و ایسروید مردم و قبایل در یکی
جزایر دریای خزر قریب ستر آباد داعی اصل البیک گفت پیشش طلال الدین که آخرین پادشاه بود با شجاعتی بی نظیر و بیانی
بی مثل خیزش در مقابل سلاح دیکه پدشیر اهل ایالت ساخت نگار شدی در آخر کار او نیز دستخوش و آبرو نداشت
مغلوب ترانگ مصائب کشید که استجاب خلق استخفاف استحقاق بدست و یکبار فرط سوزش آب سنج جانیده
بر دشمنان حمله کرد و دشمنان را ازین جلالت انکشت تحت سر به ندان ماند و در آخر عمر جزین آسانی در
لهو و لعب هیچ از وی دیده نمی شد با بخله کارش که بنام شروع شده بود به نیک ختم شد از وی
از فضل که شرافت وی کرده بود و مذکر زبان کشته بگوستان کردستان پناه برود و در اینجا
بدست یکی از اراذل که برادرش بر دست وی کشته شده بود و قتل رسید

تاریخ
بی دربی
مش
مجموعه
ش

باب یازدهم نظر اجمالی در باب آتابکان آذربایجان فارس و لرستان و تاریخ مختصری در احوالات حسن صباح و اعیان

از زوال دولت سلاجقه آفتخ بلاکوجان که بیش از یکصد سال پیش و مملکت بسبب جنگهای مراء و حکام
که ایشان را آتابکان خوانند مشغول احوال و اعتشاش داشت چون در او اخر سلاجقه سلطنت
ضعیف شد و بعد از غروب کوکب انطیاقیه هرج و مرج بحال مملکت راه یافت ایشان در دست
عنیت داشته بر بعضی از اصلاء مملکت مشغول شدند و بسیاری از ایشان در ملکی که استیلا
یافتند چنان مشهور و نیک نام شده اند که تا امروز ذکرشان با احترام و اعتنا میشود و در جمیع
تواریخ ایران مذکورند بنا بر این منتهی است که از ذکر ایشان اعراض کرد مشهورترین ایشان آتابک
ایله گز است و او غلامی بود ترکی زاد که یکی از تجار با چهل غلام و یکم چوبه سلطان مسعود سلجوقی
خریده بود و چون غلامان را بر وزیر عرضه کرد وی دانه نفر ایشان را پسندیده قبول و ایله گز را بسبب
دانشت ظاهر حال رد کرد و ایله گز از انحال در کردیه افتاده گفت اگر سی دانه غلام برای پادشاه خریدی
مرا برای خدا بخرد و وزیر ازین سخن متاثر شده او را سی نفر خرید و چون ویرا قابل کاری نپسندیدند بیچاره

ذکراتایمکان آذربایجان فارس

جلد اول

سپردند تا در شش ماه اوانی خدمت اوانی بسر برود چون بعد از چندین آمار او را کن و حمارت او بی
 ظاهر شد بزودی ترقی کرده خوان سالاری سرای سلطنت بدو موقوف گشت و از آن پس بر جای
 عالیه ارتقا نمود تا رفقه مستعد علیه سلطان و مشاورایه اعیان آمد و سلطان تربیت یکی از شاهزادگان
 بوی و اگداشته او را لقب آتابک داد و او بعد از فوت طغرل ثانی حرم او را بجای او کناخ آورد
 و قلیلی بعد ازین مقدمه بحکومت آذربایجان و در فوت وزیر عظم بر جای بوی منصوب گشت با بجهت
 در عرصه فتنی فلامی که از خسریدن آن ننگ داشتند و شاکر و اسپهر که از کثافت بشروه آن گرا
 می نمودند پای خداوندی بردست صدارت مملکت نهادند و دست جلالت از استیمن برآست
 بردن کرده دیر کوش و شیر عسکر آمد در بهمان دورش با خبر رسید پسرش آتابک محمد قایم
 مقام او گشت و چون طغرل ثالث در سن هفت سالگی بر تخت برآمد آتابک محمد نام وزیر و در
 حقیقت سلطنت ایران داشت و این آتابک عم طغرل بود زیرا که طغرل ثالث پسر ارسلان
 طغرل ثانی است که زن او را ایلد کرنگلج کرد و محمد از آن زن متولد شد القعه بعد از سیزده سال
 که در کمال اقتدار گذرانید قصر حیات را بدرو و نمود و برادر وی قزل ارسلان بجای وی رفت
 و قزل ارسلان بحسب ناصر خلیفه سلطان طغرل را گرفته قید کرد و خواست که سر سلطنت را
 صاحب شود روزی بجهت تاج نماند و نعتین کرد و لکن کبر و قبل از آن فدائیان تاج حیات از پیش
 برداشتند بعد از قزل ارسلان برادر زاده او ابو بکر آتابک بود و چنین چنانید که او با آذربایجان
 قناعت کرد بریز را در آن حکومت خویش قرار داد و مدتی در آن حکومت آن طاب و با وی بود و مردم
 در ایام وی آسوده بودند فقط جنگی که اتفاق افتاد با برادرش قتل بود و در آن جنگ خضر و برادر
 آتابک بریز برادرش سبب استیصال خاندان سلجوق شد زیرا که قتل چون ننگت خورد و بخوارم گشت
 تفصیل احتمال امورد اعتشاش اطراف مملکت را بیان کرده گمش خازر بجنگ طغرل
 ترغیب و تحریص نمود و چنانکه مرقوم گشت سبب هلاک طغرل و برانداختن این سلسله شد
 لکن خود قتل را ازین جنبه فایده عاید گشت زیرا که اندک مدتی بعد ازین واقعه با یکی از اراخچی ارم
 نزاع کرده قتل رسید بعد از آتابک ابو بکر برادرش آتابک مظفر برادر آذربایجان و غالب
 سفهات عراق ستولی گشت و چون پانزده سال از حکومت او گذشت سلطان جلال الدین

صراحت
 دلاوری و چالائی بزرگی
 شش

ذکر آتابکان آذربایجان و فارس

باب

۱۲۲

خوارزمشاه بجانب آذربایجان عمان ریز گشته و آن ملکه استخر بنود مظفر قلعه انجمنی پناه برد
 بهمدان قلعه آفتاب حیات وی و آقداغ خاندان ایلدیز کبکوف ابدی گرفتار کردید آتابکان فارس
 از ترا و سلفزند و سلفزگی از امرای ترکستان بود و در خدمت سلاطین سلاجقه بمناصب اجمند
 رسید عاقبت تربیت یکی از نوادگان این بوستان پادشاهی را بوی گذاشته لقب آتابکی باو
 دادند و حکومت فارس و نواحی الملک را ضمیمه لقب و متمم منصب وی ساختند تا و اتم تمام
 خود حاکم آن نواحی بود و هفت نفر از نسل وی ب حکومت اندیاز رسیدند اول ایشان بود و چون
 سلفز و دوم فضلیویش با سکاره که در عبدالسلطان حکومت فارس یافت و بعد چون
 عسبان و وزیر نظام الملک او را گرفته عزل نمود و سیم رکن الدوله ب حکومت آن بلاد برآید چهارم
 جلال الدین جاوولی پنجم آتابک تراچه که مدرسه در شیراز و قصری در طرف کوهی ساخته و نام
 آن قصر را تخت تراچه نهاد و لکن این عمارت خراب شد و آقا محمد خان عمارتی در پهلوی آن بنا کرد
 فتحعلی شاه که حال فرمان روستا از آتابکان نام رسانید و نام از آن تخت قاجاریه محض
 ششم آتابک مشکوس است و از وی همین قدر معلومست که مدرسه در شیراز بنا کرده و در آن
 مرفون است هفتم بوزایه است که کونید حاکمی عادل و عاقل بود بعد از فوت بوزایه که آخرین
 حکام است آتابک مظفر الدین سنقر که از احفاد سلف است بر سندی ریاست برآمده و دم از
 بست غلال زود از سلجوقیان حسابی برگرفت لشکری بر سر وی فرستاده شده بکشت یافت و
 اسلام او بر بلاد کرمان شمشیر جاری گشت و در زینة التواریخ گوید در عهد وی جمیع ممالکی که در تحت
 حکم این پادشاه عالی مقام بود و آباد و مهور گشت علی الخصوص شیراز که مقر عزت و مستقر
 سلطنت این خانواده بود بعد از فوت وی برادرش مظفر الدین زکلی ریاست یافت و در
 زمان وی مملکت آرام و مردم شاد و کام بودند چون وی در گذشت پسرش تکله برجای وی
 قائم گشت و وزارت وی بخواجه صالح امین الدین کازرونی منویس بود و بعد از وی برادرش
 سعد وارث ملک گشته لشکر باصفهان کشیده اولایت را اسخر ساخت و جمعی از معتبرین
 سکنه آنجا را بشیراز برد آورده اند که وقتی از شیراز بعزم زیارت حنیفه جانب بغداد گشت
 کرده قریب بنواحی ری با سپاه سلطان محمد خوارزم شاه برخورد بانیک با وی از ششصد

آتابکان فارس

کویار کن این
باشند والله اعلم
ش

مؤلف فیضان
نوشته است
میدانم غلط
ش

ذکر آتابکان فارس و لرستان

جلد اول

میش بود علی الفوری برایشان حمله کرده ایشانرا متفرق ساخت لکن در آنسای کیره و در اسپین
 در آمده او را گرفته نزد سلطان بردند سلطان سبب آن حرکت پرسید گفت طلایه لشکر سلطان دیده
 پنداشتم جمعی از دشمنان فند لند این حرکت صادر شد و آلا بر سلطان ظاهر است که کسی
 با مقصد بر شتد نفر با بهادران سید و شمار عسا که منصوره پادشاه جهان چنین جبار است
 کرد سلطانرا صدمت نفس و حسن محاوره او خوش آمده با دوی در غایت تجلیل و اکرام سلوک
 کرد و در خلعتی شاهانه عنایت نموده با هزار سوار سبب شیراز گسیل نمود لکن عنایات بر او
 بدون شرایط نبود آنگاه متقبل شد که دختر خویش را بشرط زنی بسرای جلال الدین فرستد
 و پسرش زنگی ملازم رکاب و موافق جناب شتر یاری باشد و هر ساله خراجی مقرر از آتابکان
 فارس بخزانة سلاطین خوارزم داهل شود با بجمه چون بعد از قبول شرایط مزبوره مرخص شد
 بجانب شیراز رفت در عرض راه با پسرش زنگی برخورد پسر چون از معاهده پدر مستحضر شد
 از موافقت سر باز زده جمعی را در کین گذاشته بر سواران خوارزم حمله بر او بعضی از مقدمه ایشان
 کشته و برخی را متفرق ساخت سردار سواران را چون اینصورت غیر متوقع مشاهده افتاد عمل
 بر خرد کرد و از سعد پرسید که گمراهه نقص پیمان دارد و سعد برایش ذمه خویش را با میان ظاهر
 نموده و در خاطر جمع ساخت و تنها بجانب پسر شتافت تا در ازان عمل باز دارد پسر چون
 پدر را تنها دید بر او حمله برد ولی از یکضرب گرز پدر بر خاک افتاد و گرفتار گشت و بعد ازان مقید
 بقلمه و صخر فرستاده مجوس شد و تاجرج سلطان جلال الدین از سند بعراق در جهان حسین
 بود با بجمه ذکر آتابک سعد نامروز بخیر می شود و یار دور شش هزار بناهای اوست و همچنین مسجد جایی
 در شهر بنا کرده است که هنوز بر پا است آتابک ابو کبرین سعد بر جایی پدر برآمد و بعضی پسر
 از هر جهت شایسته آن پدر صاحب زینة التواریخ گوید که بحرین و جمیع جزایر طلیح فارس طرف
 وی درآمد و در بایت حال سفیری با دیایمی فقیهه بخدمت چنگیز خان فرستاده و مایه دوستی
 و هواد خواهی زد و چنگیز خان را اینصورت خوش افتاده دیایمی ویرا قبول نموده لقب مطلق
 خانی بوی فرستاد و بدین سبب در وقتیکه خرابی از عسا که منول با طراف و یار فارس رسید
 آن ملک از بلیه عام معاف ماند و این کار و لالت میکند که آتابک پیش منی و مال اندیشی

تجلیل
 با نفع بزرگ است
 و تقسیم کردن

سلطان جلال الدین
 جدا را که از چنگیز خان
 خرد و باب زده از
 آنگ گذشت از طرف
 سند و بکران
 ایران رفت

ذکر تاجکان فارس و لرستان

باب

غریبی داشته است و در ایام حکومت او که طولی کشید مملکت وی روی در ترقی داشت چون
 دارفانی را گذاشت پسرش سده ثانی که بقرول زنیة التواریخ دران او ان در لشکر هلاکو خان
 بود اطلاع یافته بر جناح استیصال بجانب دارالملک موروث در حرکت آمد لکن پیش از آنکه بشیر
 رسد بیماری عارض وی شده بدان درگذشت پسر خود سال میرا بمسد بر آورده تمام اداره
 تمام را برای ترکان خاتون ناد طفل که بحسن طلعت و اصالت نسب و سخاوت سجد اقبال
 داشت حواله نمود خزانی که این خانواده سالها جمع کرده بودند همه را با صدق و بهکمانی قشکر
 و سپاهی بجهت لکن بعد از دو سال نیم فوت فرزندش که از بام سرای افتاده رحله برسد
 رنج عظیمی در بستان حکومت وی اذاحت یکی از سلفه نایز که نام وی محمد بود پانجامی برد
 ولی ترکان از حرکات وی مطبوع نغیا ده او را معتقد نموده بهلاکو خان فرستاد و برادر وی
 سلجوق را از قید بیرون آورده ب حکومت نسبت سلجوق شاه چنین نماید که در مبادی حال
 نیک ظاهر کرده ترکان خاتون را اینسر بجای از دواج آورد لکن چندی بعد صاحب نه
 گو بدقتی که از شر و شراب فراب بود فرمود تا سر ترکان خاتون را برود از حد حسب الحکم
 سر زخرد در مقبول و پیرا بریده در طشتی طلا بنظر وی در آورده چون سحر را دید بر داشته نعلی که
 در گوش داشت چنان کشید که گوش را درید و بزود مطربان اذاحت بعضی از صاحب منصبان
 هلاکو خان که حضور داشتند بران امر انکاری عظیم کردند علی الفور بقتل رسیدند چون این اجبا
 بسامع المیخان رسید نایره غضب وی بالا گرفت و فی الحال از دیوان پلوشا بی حکم بقتل برادر
 سلجوق شاه محمد که در آن اوقات بوکالت در ارودوی المیخان بود جاری شده و لشکر قوی تر ناموز
 بجانب فارس کشید سلجوق شاه چون از حالت مستی باز آمده بر افعال خویش واقف شده و
 کیفیت حادثه در ارودوی المیخان درگشته شدن برادر و ما موری لشکر مستحضر گشته از عاقبت
 انتقام المیخان پای باتش تزلزل گشته جای در ملک ندید از شیراز رنجی بجانب کازرون رفت
 لکن لشکر تعاقب وی نموده او را دستگیر کرده بجزای اعمال خویش رسانیدند بعد از وی حکومت
 فارس و متعلقات آن بابش خاتون رسید و او نسب از سلفه داشت و زن منگوتیمور پسر
 هلاکو بود او نیز در تبریز وفات یافته چراغ دو دمان تاجکان فارس فرو گشت این طایفه

مقبول
 یعنی خوشنیت
 ش

جلداول ذکر اتابکان فارس و لرستان

از صد سال سما و زبر فارس و حوالی آن حکومت داشته اند اتابکان لرستان اگر چه در افتاد
 با اتابکان فارس نرسیدند الا اینکه مختصراً ذکر می از ایشان نیز نبی مناسبست نخواهد بود که هستان
 این ملک از اوایل حال نشین مردمی محلی که هرگز با تمام در تحت حکم هیچ پادشاهی نبوده اند بوده است
 حتی معتدترین سلاطین ایران نیز بجای اینطایفه را در تحت اطاعت نداشته اند بسیارها
 از اینطایفه نسبتاً بعد نسل از ابل ملکن و زبانی بهم که حال بدان حکم میکنند شعبه از پهلوی قدیم است
 سلاطین لرستان نیز که فتح ایران کرده اند گاهی بدان صفحات لشکر کشیده اند و اگر چنین
 کاری میکردند احتمال دارد که فایده بران مرتب نمی شد بسبب اینکه اسباب ایشان بکلم طبیعت
 فراهم است ولی با وجود اینحال بر حسب اتفاق گاهی چند زمانی تابع امرای اجانب شده اند
 وقتی که قبایل نامدار در اطراف عالم با هم مدیده متفرق شدند جمعی از آنها از ملادشام یا خود بران
 رفته اند یا ایشان را کوچ داده فرستاده اند چنانکه ایل ساطو امر و زشاید بزرگتر در جمعیت تر
 از جمیع ایلاتی است که نزد از ترک دارند و از کوزلو و بهارلو و بسیاری از طوایف دیگر مشبیل
 ساطو هستند و امیر محمود کورگان آنها را از شام با ایران برد و باری صد خانوار از یکی ازین قبایل
 وقتی که بو هستان لرستان افتادند روزی یکی از امرای ملک صنیمانی که در چند نفر از جوانان
 این طایفه در مجلس می حاضر شدند پیشخدمت در وقت غذا چیدن بعلط اول طرف غذا
 نزدیکی از ایشان که ابو الحسن نام داشت نهاد و او بدین صورت تعال کرده بارهای خویش
 گفت یقین است که سرداری این گروه با خواهد رسید این سخن در انواه افتاده بعضی راعوق
 حسد در حرکت آمد و چنین اتفاق افتاد که چند روز بعد ازین کیفیت علی پسر ابو الحسن را با جمعی
 از طایفه مخالف نمازده اتفاق افتاد و این صورت در یکی از کوهها در وقتیکه ایشان کله خود را
 بصحر کرده بودند و اتحاد و ایشان علی را چندان بزدند که از حس و حرکت افتاده او را مرد
 نپداشتند و جسد ویرا در غاری انداختند ملک علی چون دید که کاری نمیتواند کرد و درود
 مراتب انجاعت بود و اما اینکه یکی از ایشان که در آن هنگامه دستی قوی داشت اتفاقاً
 خم شد ملک علی فرصت یافته بر حسب و در حلقش آونجیت و حلقومش را چنان بدرید که در
 ساعت جان بر او بعد از آن روی بچا در صاحب خویش نهاد چون آقارب علی گفت

چون خبروت ابرو
 بشیر رسید مستفایج
 و صف میرزا فضل الله
 مرثیه اش غایتی چنان
 شرفش نمود
 تخت را که بخت بهی که می بود
 چا کرده بودی از پیش
 شکست پیروزت خاک است
 سلطان بدان غم خویش
 بر رخ هر ساعت چه کرم
 شاید که در غم آن در غم
 لوس نسبت بر نماند ازین
 با هم مجلس کرده در پیش
 لیا در روی او چو خون
 ناید از کس بدان کرم

ذکر آتابکان لرستان

باب

بصیاح و دیدند استند که واقعه پیش آمده بالاخره باشاره سکت راه بغار برده جسد علی را
 نیم مرد و یافتند علی صورت واقعه را برایشان نقل کرد و نزاعی میان طایفه ایشان و لران
 روی داد و بجز این شد که قبیله علی بغارس جبا جرت کردند و در شیراز پسر زرنگ علی را آواز
 شجاعت بلند شد ابوطاهر پسر زاده علی بجهت فتح شبا نکاره در نظر آتابک مستقر کرد و لران
 او ان حکومت فارس داشت چنان جلوه کرد که آتابک ویرا مخاطب نموده گفت
 چیزی بجواه ابوطاهر گفت اسبی سنجابیم که در روز جنگ مرا بچوشتی گند آتابک گفت باز
 چیزی بجواه گفت اگر مصلمت دانی لغت آتابکی عنایت فرما آتابک گفت باز هم اگر حاجت
 داری بگوئی گفت قدری لشکر من ده تا لرستان را بجهت آتابک متخلص کنم آتابک عرض نمود
 ویرا مبدول داشته و ابوطاهر با پنجاه سوار بجانب لرستان رفت و آتابک را بجهت
 تصرف در آورد و فعال ابوالحسن در باره بنسیر و اش صورت وقوع یافت لکن شکر از حقوق
 نعمت و تربیت حسین میباشد که از صفات ابوطاهر بود زیرا که بعد از تصرف ملک اول
 کارش این بود که سراز اطاعت حکام فارس بنحید و پسرش هزار اسب در کدشت پسر دای علی لران
 لرستان گشت در عیدوی آبادی ملک درجه اعلی یافت و حکومت آتابکان لرستان
 وسعت یافت بسبب فتوحات او در نواحی ملک جمعی از قبیله خویش را از شام طلبید
 و بوجوایشان حکومت خویش را توأم داد چون هزار اسب در کدشت پسر دای بگرفتند
 نهاد و در وقتی که هلاکوخان خاندان خلفا را بر انداخت او آتابک بود بسببی مورد قهر امپان گشت
 او را مقید بستر بر بردند و بقول خلاصه الاخبار گشتند حکومت برادرش الب ارغون طلق
 گرفت الب ارغون و اعقاب وی در خدمت سلاطین چین گز خانی مشغول شدند با جمله ترب
 نامتشان سودی نداشت مشهورترین ایشان یوسف شاه بهادر است مشغول است که لقب بهادر
 با و از سلطان آتابا عنایت شد بجهت رشادتی که از وی در جنگ کیلان ظاهر شده بود و بهین
 حکومت چندی از مالک محوره در حوالی لرستان یافت بش ازین بتفصیل سایر بلاد و
 دقایق این اوان فرست نشان پرده غنق تطویل نا طایل خواهر بود و همین قدر میرانی بدست
 میداد که معلوم شود از زمانی که صنعت سلاجقه بروز کرد تا طاهر لشکر ناتار در تحت ریاست هلاکوخان

شبا نکاره بهیست
 مستحکم در لرستان
 بمسافت چند میل
 از ابوشهر
 ش

ایران و ایرانی را حال چه بوده است ولی در این اوقات نیک طایفه پیدا شدند که قابل ذکرند اما طایفه کلویه برخلاف طوایفی که تا بحال مذکور شد جسمی معیار جالت و تصب بنی نوع را داشته بنیاد ریاستی بران انداختند و چنان رسوخ و در طباع تبعه خویش و باین واسطه رعبی در ولایات پیدا کردند که تا قریب مدت دو دست سال پشت لوک و بسیاریان ممالک از ایشان در لرزه بود ریش ایشان که میتوان از روی انصاف گفت ایسر دزدان و قطع الطریق بود بر سر کوهی منیع مقام و جان خدایق در قبضه خود داشت زیرا که مریدان بجهت اجرائی حکم دی به صورت و شکل کوه میآمدند و از هیچ تنگه و خطر نمی اندیشیدند متجاوزان پنجاه هزار مرد بنام باطنیه و فخر میگردند و هر یک از این مردم چنان طاعت میکردند که هادن جان خویش و گرفتن روان دیگری نزد ایشان کیسان بود اول این طایفه حسن مستباح است تا بعین ویراحسنی گویند و دی در اوایل حال در خدمت آلب ارسلان بود و بسبب منافقتی که با مین او و خوچه نظام الملک فتح رومی داد دست از خدمت باز داشتند بجان ری رفت و از بنام بصر شتافته بخدمت یکی از امرای اسمعیلیه رسیده مذهب آن طایفه اختیار کرد عقیده ایشان این است که خلافت حق دو دمان اسمعیل بن امام جعفر صادق است و اسمعیل پسر نزرک امام جعفر صادق که امام ششم دانند هم در حیات پدر فوت کرد و بنا بر این از امامت موسی بن جعفر و نسل او اعتراض دارند و همچنین گویند که مادر امام موسی کثیر بود و کثیر زاده را امامت رسید حسن بعد از قبول این مذهب با یران رجوع کرد و لکن از خوف نظام الملک خود را پنهان میداشت منقول است که دریا صحنجان در خانه ریش ابو الفضل لبانی میر نسبت روزی با وی گفت که اگر دو پاسته یا بر موافق دوشتم مملکت را بر هم میزدم رئیس ازین سخن که بددیاسته نفع مملکتی که از انطاکیه تا کاشغر میرود میتوان بر هم زد و بخت نمود و بجا ب نپرداخت و چنین دانست که جنبل عارض و باغ حسن شده با طبعی در این باب گفتگو نموده و او امی حاصل نمود و در آن درخواست کرد که دوا را استعمال کند حسن قسبی کرده از آن بعبدازا نیکو نگفت شود و در رست و اندکی بعد ازین کیفیت از انجا نقل مسکان کرده بری مراجعت نمود در انجا چند نفر یافت که با وی پیمان کردند که از معادنت وی هیچ چیز از خویش بقصور راضی نشوند

حسن صباح

در احوال حسن صباح

باب

۱۸۳

و عهد فانیان رئیس مظفر بود که گویا یکی از بهترین ملکت بوده اول مطلب حسن این بود که قلعه بدست ببارد و بالاخره حمله کرده قلعه الموت را که نزدیک قرظین است بچنگ آورد و از آنجا شروع تباخت و تاراج بلاد اطراف کرد و ازین سبب لشکری از جانب ملکشاه باقیصلا او را مورکشت در آنوقت خبر نهادند و نفر با حسن کسی نبود و نزدیک بود که گرفتار شود که سیصد نفر از روی بروقت بمرد او رسیدند از قلعه بیرون آمده بر دشمن حمله بردند و عینیم را مجبور کردند تا می صره موقوف کردند و راه خویش گرفتند و در همین اوقات بود که عبا رنقار با من ملکشاه و نظایم الملک بالا گرفته و چنانکه مذکور شد خواجا از دست فدائیان نجات یافت رسید انقلشاش که بعد از قتل خواجه وفوت ملکشاه در ایران واقع شد کمال موافقت با خیالات حسن داشت فدائیان دست جلالت از بستن و قاحت بردن کرده از قتل و حرق و هتک و سرق و تصدیه کرد و در آن احوال و سیئات افعالشان بطراف بلاد و اصناف عباد از دور و نزدیک و ترک و تازیک رسید و همچنان بر جان خویش امین نبود بنا برین سلطان سبخر قطع و قطع ایطالیفه را و جبهت ساخت تا پیش از آنکه بشیر توفت که فدائیان از اینج براندازد ولی چون حسد منزل بطرف الموت حرکت کرد و روزی به داد سراسر از خواب بر او آهسته پهلوی خوابگاه خویش خنجر بر زمین نهد و آهسته آهسته و کاغذی بسته بر دست آن بسته و در از این صورت مستحکمه نظر بر آن کاغذ انداخته نوشته بودند بدان سلطان سبخر بر پیرا که رعایت خاطر تو نبود دستی که خنجر بر زمین سخت زور برد بر سینه زدم تو سان میوانست بود در تاریخ کزیده گویدی از فدائیان راهی با یکی از خواتین حرم سلطان یافته این کار را انجام رسانید و هر حال سلطان سبخر گشته فتح غزمت نمود آورده اند که چندی قبل ازین واقعه رئیس ابو الفضل نالموت بیدین حسن رفت چون ویرا دیدیم کرده رسید پنج واره و بجهت علاج و دفع من همراه او رود و یا قبول میکنی که اگر دو یا سه مرد کاروان اتفاق کنند منظر مجایب و مطایع رایب تو مانند رئیس گفت همیشه مرا تقابلیم ذاتی تو کمال اعما و بودن بیسج درگان ندانم که آنچه کردی از تو صورت بگیرد حسن گفت کار هنوز منتهی است تا امروز بدبیر ملکی بکار برودم ازین بعد معیار شریعت را بر محک امتحان خواهم زد تا چه شود اصول صحابه حسن در مذهب احوال کرده کلیت مخالفت و استینیه ابالی ایران داشت در قبول امامت اسماعیل

و قاحت
بیانی به پیش
ش

جلد اول در بیان احوال حسن صباح

دلیل او با اسمعیلیه موافق بود لکن مسائل جدید و احکام تازه از آراسی مقصوفه و حکامی متاثرین
 کرده در احکام شریعت مقرر و معموله ملت داخل کرد و چنانچه گفت قرآن کتاب خداست لکن
 مراد اطاعت معانی تحت اللفظ آن نیست بلکه متابعت بطون و تاویلات آن است و همچنین
 گفت که عبادت حقیقی کار بروج است و اعمال ارکان و اعضا بوضع مخصوص اگر سبب اشتغال
 باعث مباحثت از مبداء نشود قطعاً مسامحت در تفسیر قریب نخواهد کرد و همچنین از اصول
 قواعدیکه آموخت یکی این بود که مریدان او را و عقاب و انسال او را بجماء و مرج و نیا و عجبی
 خویش دانند و پروان وی نه تنها او را مرئی جهانی بل معلوم روحانی شناسند و از اثر که عیال
 زبوره بخشید می توان دانست که اسباب رسوخ آن قومی بوده است آورده اند که چون بغیر
 ملکسا نزد وی رفت حسن یکی از فدائیان را حکم کرد تا خود را کشت و دیگر را گفت تا خود را از بلندی
 بزیر انداخت و بعد با سفیر خطاب کرده گفت صورت متابعت پروان ما را چنانچه مشاهده
 بعضی سلطان برسان صاحب دستمان کوید که کتابی از حسن هست که در آن قواعد مقرر
 وی مندرج است و بهر آن مانند سایر مقصوفه کوید که مرید باید با لقبه بر شد کالیت من انسانی
 باشد و او امر و نواهی ویرا بطور تعبد قبول کند انسی و از جمله اسباب غوایت مریدان شد
 این بود که با ایشان اینون خورائیده خوابی سنگین برایشان غلبه کردی و در آن حالت خویش را
 در قصری طوکانه و باغبان و بوستانهای رنگارنگ و خوش آئید و دیدند و تا چند روز در آن مکه غایب
 منی ماتشتی الانفس و لذلایعین صورت می یافت و بهنگام دیگر چون اینون زور داشت
 شور کردی بر مرید چنان معلوم شد که منزل وی را بوی نمودند و باو عالی کردند که لذت بهشت بود
 بهمدین نشاء و متابعت حسن فیر است لکن چنین نماید که اینها انسانها نیست که معاندین آنها
 طایفه تراشیده اند شرب خمرد این مذمب شدت ممنوع است و عفاف نفس و کفاف
 اکلی نبات محمود و کونید که حسن در اجرای احکام و حدود سخت گرفتی چنانچه و پسر خویش را بجهت
 عدم اطاعت حد زده عرضة هلاکت ساخت و حالت زریست خود ازین حمایت معلوم شود که
 در ایامیکه محاصره بو وزن و دو دست خود را زور رئیس مظهر فرستاد و سفارش کرد که در حفظ
 و حمایت ایشان اجمال نورزد الا اینکه با ایشان غذا و لباس ندهد بگر آنچه از دست رنج خود

۱-
 مباحثت
 تضم از کسی دور
 و بسیار دور کردن
 شش

مبارت تو در حق شرک
 بر با باغهای حقیقی است
 یکپرده و باز بهودا
 بش کرده بخانه خود
 بهت میداند که بی
 باغبان و حدیثی خانی
 نازل و همیشه زور کرد
 شش

در بیان احوال حسن صباح

باب اول

با فن باریستن بحقیق کند البته این قسم حرکت در نظر میدان سبب نفروزی و رسوخ در خاطر ایشان گشت چند قلعه دیگر بموت و در زمان می مضوع شد از آنجمله قلعه رود بار است و اینم نزدیک قره‌قروین است و در آنوقت ثانی قلعه الموت بود لقب دی شیخ باجبل است بعد از فوت او کیا بزرگ امید طایبی او مضروب گشت سلطان محمود سلجوقی لشکری بحرب او فرستاد و سپاه فرور بعد از چند می رحمت بجای صل در دو روز و بار مجبور از رحمت گردن بسای مصالحه شد ایچی کیا بجبهه انجام این امر با صفا گشت رفت آنچه لازمه احترام بود در دربار با د معمول داشتند لکن عوام بجهت تعصب جاهلیت با اوها علمای مذہب سورشس کرده بخانه ایچی ریختند و او را پاره پاره کردند سلطان بعد از وقوع این قضیه رسولی نزد کیا فرستاده براءت ذمته خویش را ظاہر ساخت کیا قبول معاذی روی نموده گفت اگر سلطان در آنچه میگوید صادق است کشند کا نرا من سپارم تا قصاص کنم لکن این امری بود مجال زیرا که خلقی انبوه در این امر شریک بودند و کدام یک یا چند نفر باین امر مرتکب شده بودند معلوم نبود و کیا نیز چون از انجام مطلب خویش اثری نیافت جمعی از بزرگان فرستاده در این سبب بیخبر وارد شهر گشته حمله نمودند در آن مقدمه چهار صد نفر از سکنه و کینفر از اشراف قره‌قروین گشته گشته در آن خطر مال مردم بر باد نهد و بیخارفت و سبب منازعه باین کیا و سلطان محمود شد اتفاقا سلطان بعد از آن اوقات روی بسیاری عدم نهاد و لشکرش منیر از کیا روی گردان شده کار کیا تو گرفت و کیلازا اینسر مستخرنموده حاکم انجارا که ابو باشم فیما بعد مذکبت و چون در رود بار دست اجل کریا بنش گرفت پسرش محمد فایم مقام او گشت در زینة التواریخ گوید که محمد بعد از سه سال از حکومت استعفا نموده امارت قوم را بسلی از امرای اسمعیلیه که حسین بن ناصر نام داشت و از شام برو و بار کر خیمه بود گذاشت و خود بوزارت وی اقدام نمود احتمال دارد که بجهت معصیت و بعضی ملاحظات مذہبی این کار را کرده باشد با همه گشتگان این طایفه روز بروز مضمته میشد هر کس را خصم بنداشتند بانوک خنجر از زمین برو استند یکت خلیفه را در بند او گشتند و را شد خلیفه که گفته بود انتقام از ایشان خواهد کشید در بستر بیماری از قید حیات خلاصش گرداناکا بر علما و اعظم فضلاء ایران از زمینش متوحش گشته صورت حال را مردوخ سلطان سخن نموده از روی استعدا گشتند که سطحی حکومت را از لوث ملاحظه بیسبب پاک کند لکن سلطان خود بخیر نبرد اجابت نکرد

فوت حسن صباح
 اتفاقا قمار بازی
 را قبال دی
 بود بعد از وی نیست
 دیگر از شیخ او در آن
 و یا حکومت کرده
 سن

در بیان احوال حسن صباح

جلد اول

ایشان را رسولی بود و بار فرستاد تا از صاحب درات افعال اسمعیلیان استفسار نماید حسین بن ناصر سوگند یاد نمود که پروان می به عبث شتم شده اند و اسمعیلیه مسلمان صحیح الایمانند و ند سلطان یکی از آنها را بجهت تحقیق این مطلب فرستاد حاصل این شد که بر سلطان معلوم گشت یا مصلحت در آن بود که قبول کند که اسطانیفه صاحب دیانت اند چون محمد بن کیا بدر پسر پست حسین بن ناصر کسیر ابرجای او خست یار نگردد و زمان مهاد را کلیت در یافتند از خود گرفت و از استعمال بلباهی و ارتکاب مناهی و قیقه فرو گذاشت نمود حسین بن ناصر از نسل اسماعیلیه مصر است که خلفای فاطمین مشهورند سیر سلسله این طایفه ابو القاسم در ششمه بجزی رسید خلافت عروج کرده در ششمه حکومت از عاصم که آخرین ایشان است بصلاح الدین ایوب منتقل شد و قاسم که ششم خلفا و از اجداد حسین است در حکومت خویش حکم کرد تا در ختمای انکور را بریدند که مبادا پسر پروان ایشان باب رزلب ترکسند با بجمله جمعی بر اعمال وی انکار طبع نمودند تا بالاخره بدست یکی از اوام خویش بقتل رسید و پسرش علاء الدین محمد جای وی گرفت اول کار وی بعد از جلوس این بود که کسانیکه در ارتقا قصر سلطنت وی سعی کرده بودند جنسهای زیبار و او مقبول است که امام محمد غزالی رازی معاصرومی بود بعضی گمان بردند که امام مذهب اسمعیلی وارد امام چون مستحضر شد در کتب لازم دانسته بر سبب رفت و بر اسمعیلیان لعنت کرده ابراء مساحت خواند و چندی بعد از این مقدمه تمیزی تازه در مجلس درس مناهی مراد و گذاشت و تا چند روز مواظب خدمت بود تا روزی فرصت یافته خود را در خلوت امام رسانیده ریشش امام را گرفته بخروج او سینغ او نمود امام مضطرب شده از وی سبب سوال نمود و فرمود گفت تو بر اسمعیلیان لعنت کردی گفت علط کردم و توبه کردم که دیگر مکنم گفت سوگند یاد کن گفت خود را تا اویل کنی امام بر گفته عمل نمود و برود حکم بقتل تو گذاشته و الا در ریختن خون تو تقصیر بر خود جا زنده است می علاء الدین بشا سلام میرساند و میگوید در اینته ملاحظه افعال و اقوال خویش بنانید و گینه زری در نزد امام نهاده گفت این سید و شصت دینار زر است که مولانا برای شما فرستاده است و هر سال همین مبلغ بشما خواهد رسید امام سالها آن وظیفه را گرفت و زبان بطعن اسمعیلیان گشاد و قوی از وی سبب پرسیدند متبسمی کرده گفت چوان بر بان قاطع ایشان را دیدم یا فتم که سکوت با

سلط و اقدار اینها
بقه صد و هفتاد و
پنجاه سال استادیت
ش

با کسر با کشدن
و پاک کردن
ش

بیان اسمعیلیه رودبار باب

۱۸۷

اسطیفاً اولی است ربابیت علامه الدین چهل و شش سال بود امور اسمعیلیه در عهد وی روی در ترقی داشت جلال الدین حسن سپردی بعد از وی بر سر ریامت ممکن گشت و او اول کسی است از اسمعیلیان که با ملوک اطراف بوسایط رسل و رسائل در دوستی کوفت طیفه بنیاد و بار رسول می در غایت احترام و تحجیل سلوک نمود و خاندان میر کوید که سبب دوستی طیفه با وی این بود که جلال الدین انکار بر دین نیاکان خود نمود و جمیع کتب این طایفه را سوخت لکن اسمعیلیه این قول را قبول نداشتند علی ای حال والی کیلان بخلیفه نوشته بود که جلال الدین خویش دارد و خواهر و پسر را خطبه کند طیفه در جواب نوشت که این وصلت فخرش برترین خاندانی است که در حوزه مملکت یافت شود جلال الدین را در آیام حکومت خلی افاق بنیفا و کر با جامک عرف و او نیز در جنگ اول چنانکه مامول بود بطریق معمول بدست فدائیان مقبول گشت هر دو ز فو قات چکیزخان در آن اوقات بود و جلال الدین بی بی با دراء النهر فرستاده دم امی و انقیاد و ولی سال دیگر کعبه سگکان خویش بسویت در تاریخ مسطور است که جلال الدین مروی بود نیک سیرت و کرم الطبع و همچنین گویند که وی در حسن اندام و صحبت منظر از انسانی زمان خویش اقیان داشت بعد از وی پسرش علاء الدین محمد که در آنوقت در سن ده سالگی بود وارث شد پدر گشت و چون بر سر ریسه باز و انانی ممکن گشت جمعی از نو ساسی ملت را که انسانی حضرت بودند ببا بیسموم ساختن پدر معدوم ساخت اگر چه حسین نماید که بجهت رعایت مسد در معرض اشقام در نیامد لکن عملی سبب نمود خلق گشته پروان زوی روی کرد آن شد بدین سبب با نجویای صعب بروی گشت لند و زرا مصلحت چنان دیدند که بجهت استخلاص وی از آن حالت خواجه نصیر الدین محمد بن حسن طوسیه که از معارف حکمای عصر و در حکمت و ریاضی و بیئت سر آمد انبای روزگار بود بصحبت وی طلبند و خواجه در آن دوران در نجارانیر سیت آنچه کرده بدین امر راضی نشد لاجرم حکم از علاء الدین بجا که قستان صادر شد که این کار را با انجام رساند روزی خواجه در باغهای قریب شهر تفریح مینمود و دید چند نفر با اسبی دور او گرفته اشارت کردند که بر اسب سوار شود و پیش از آنکه کسی خبر شود از بنی راه بطرف قستان گشته بود و قستان با وی غایت قیر و تحجیل سلوک نمود و هزار بار معذرت از بخورک خلاص است تا مدتی طویل او را در قستان نگاه داشت خواجه در آن آیام اخلاق انصری را با اسم ناصر الدین عبدالرحیم که نام والی قستان بود تصنیف کرد

ارنجانان
از سید سلیمان
ش

جلد اول در بیان احوال خلیفه خان

و چون علماء الدین بدست یکی از خدام خویش بقلب سید پسر وی رکن الدین معروف بخورشیا
جای او گرفت و خورشاه بعد از حرکت مذبحی در مقابلۀ هلاکو خان از پای درآمد منقول است
که در آن واقعه قریب صد قلعه از قلاع انطاکیه در معرض تسخیر و تخریب درآمد و متجاوز از دوازده
هزار نفر از ایشان غرضتینغ گردیدند تاریخ استیصال و قطع و جمع ایطایفه را میتوان از آن وقت
اگرچه قدری از ایشان تا زمان شایخ میرزا حکومت مختصری داشتند ولی والی کیلان ایشانرا
بجلی بر انداخت و از آن زمان بزکای اسمعیلیه امانت در پاست گذاشته اند طایفه بهره کوفی
زمانها نزد او رهند و ستان غالباً تجارت روزگار میکند زانند از اسمعیلیه هستند و اگرچه هنوز همان
عقیده را که امام حاکم الاطلاق است دارند اما آنرا یکم بر اجتماع طایفه قوی دست تربت شد
از مشتی ضعیف و کسبه که نه قوت و نه کنت ایشان مقتضای شرارت میکند نامول و متوقع نیست

۱
را بطایفه سینه بند
ز اسمعیلیه هستند
ش

باب دوازدهم در بیان تسخیر لشکر منقول ایران را و

سلطنت هلاکو خان و اعیان او در ایران

توچین پسر یکی از خانان طوایف منول بعد از تحمل مشاق بسیار و تکالیف و زحمات بسیار
بر جمیع دشمنان خویش ظفر یافته در سن چهل و نه سالگی او ننگ خان که سردار طایفه قرابت بود
شکست داده با اتفاق خواین تا آذربایجان رساند خانیست ممکن گشت و او ننگ خان پس از آنکه
چهل هزار نفر از عساکرش عرضه شمشیر گشود روی از مغرب که بر واقعه تاجان نامیان پناه برد و در آنجا
بندر هلاک شد در روز جلوس توچین خواین منل در محل تولد وی قرنیای نمودند و توچین بزحمت
باز بانی فیض و جهانی فتح خواین تا آذربایجان ساخت بعد از تغییر خطبه برندی سیاه که بجهت
وی گسترده بودند نشست پس خطیبی از جانب خلق بر پای خواست و او را خطاب کرده از
لوازم آداب جهان داری و رعیت پروری یاد داری نمود از آن پس هفت نفر از خواین توچین
بر دوشته بر تختی رفیع که در میان مجلس نصب بودند و بروی بجانیت سلام کردند و جمع حلقه
مجلس از اعالی دادانی بنا کرد رسم آداب حضور خواقین بزرگ و اظهار اطاعت رعایا بود
نه دفعه زانو زدند و او را خلیفه خان خوانده بملکه شادی بر فلک اشیر رسانیدند منصب خلیفه خان

۱
جان
انفع بنی و ن کسبه
باغ و سبزه
۲
فصح
انفع فراخ و کنت
ش

در بیان احوال چکیرخان

باب ۱۳

ازا که بر قبایل مآثر است ولی خوشامد کویان نژاد ویرا بتکان آسمان میرسانند باین نوع که گویند
 القوا که سبب به پیدورخان میرسانند از شعاع آفتاب حمل برداشته و چنانکه خود جزو داده بود
 سه پسر زاید و چکیرخان سبب به بوزجور که یکی از آن پسران است میرسانند در حبیب اسپر
 مسطور است که القوا در خواب دید که شخصی نورانی نزد وی میاید و آن نور را دیگران پیشرو دیدند
 و پسران و پیرانش روز بعد نوز نامیدند با تله شرح صادرات افعال و واردات احوال چکیرخان
 درین مختصر نگنجد لکن ذکر مایسا و رسومی که این پادشاه بزرگ بجهت نظم لشکر و ضبط کشور نموده است
 عالی از فاعده نیست اگر چه قوانین ملکی وی پس از وی جاری نماند آلا اینکه قواعد لشکری بر همان
 پنج که احوالات کرد در جمیع اقطاب و انسال او مجری بود بیشتر مایای وی پرستش اصنام میزدند
 لکن بر همه حکم بود که ستایش صافنی قدیم و علق و بندگی قادر علی الاطلاق نمایند در وضع
 عبادات کسی را سخنی نبود هر کس هر نوع پسندیده دانستی خالق خویش را نیایش نمودی
 همچنین مقرر نمود که هیچیک از خویشین و امرای مآثر را نرسد که برخود نام خالقان گیرند که آنیکه
 مجلسی منعقد شود و در آن مجلس جمعی از رؤسای قبایل بجاقانیت وی اتفاق کنند چنانکه
 در جلوس خود اعمول دانستند و قدغن کرد که هیچکس برخویش لقب قرار ندهد و او را نیز
 جز بیک لقب که خان یا خاقان باشد زیاده خطاب نکنند و امر کرد با ملتی که قبایل مآثر را یکدیگر شکست
 کرده باشند صلح نشود مگر وقتی که بقدر شیخ و متابعت و آید و هر یک از مایا نوعی بخدمت حکومت
 مشغول بودند تا آنکه از فنون سپاهیسگری عاری بودند در سالی چند روز مقرر بود که بجهت
 فایده حکومت کار کنند و در هر هفته کار گیر و زحی پادشاه بود و در باب سرقت اگر متاعی بود
 که قیمتی داشت سارق را بقتل میرسانند و اگر خبری بود تا زیاده نبردند یا اینکه گوز در ارضی میشدند
 برابر قیمت آنچه را می گرفتند و هیچ نمولی از ملت خود دستکار نمی توانست گذاشت و این یکی
 از قوانین مهمه است زیرا که هم بر جلالت و هم بر عدل سپاه میافزاید و همچنین سبب این میشود که
 سپاهیان در محافظت اسرای خود بکوشند تا بکار خد متسای است و جزئی ندارند تعدد و از
 در مذهب ایشان جایز بود لکن نسر زیدانیکه از زن حره متولد میشدند بفرزندان کینز
 رجمان مینامند اگر چه فرزند کینزان را نیز عزیز میداشتند سزای زنا کاران قتل بود مگر یکی از

چنانکه یکی از سترهای
 که در این باب بگوید
 حکایات مریم اگر شبی
 بالقوا همچنان کردی
 در احوال چکیرخان

قابل را عادت چنان بود که زمان خویش را با حجاب برسم عاریت میدادند و ایشان را
 اینکار نگار کردند لهذا ایشان را استننا کرد لیکن فرمادند تا کسی اینطایفه را احترام نکند و با شکر
 با ایشان سلوک نکنند و از جمله امور بسیار مهمه قطع زراعمانی بود که در میان قبایل ما را اتفاق
 می افتاد و یکی از اسباب فیصل این امر موصلت و مناکحت طرفین بود و چلیک خان حجه تعویت
 اینمغنی فرمود که در صورت فقدان فرزند حمی عقد مناکحت ما بین فرزندان میت بنده نسبت
 قرابت بر جهان وضع که در حال حیات طرفین محقق بود باقی دارند که بنده ما بسنوز این رسم
 در میان منول ما را جاریست عقد نامه را نوشته در اثن میا نازند باین عقیده که دو دان به
 اطفال رسیده و در عالم دیگر زفاف خواهد شد این است بعضی از اصول توامدیکه او بنیاده آ
 تو این وی کامل نیست لکن بحال جمعی که بحجه ایشان وضع شده است مناسبست تمام
 و تو این مزبوره را اعتقاد و اخذ دوی که بعد از او بمعراج ریاست ارتقا جستند رعایت
 نمودند احتمال دارد تا زمانیکه سلاطین منول بدین اسلام درآمد جاری بوده با سایه
 لشکری سینه نقل نذار و لکن بحجت عساکر که در سخت حکم دوی بودند خوب بود سپاه منقسم
 به توامانهای متحده میشد و توامان جبارت از ده هزار است و هر توامانی پهلوانی معین
 و هر توامان منقسم بدو قسم میشد و هر فوجی را سه تنگی و همچنین هر فوج منقسم بدو دسته و هر دسته بدو
 پده جوقه که هر دسته جبارت از صد و هر جوقه ده نفر باشد و هر دسته و جوقه یک یوز باشی ده
 مقرر و جمیع صاحب منصبان از امیر توامان تا ده باشی نامشان ثبت و تکفل امور شده خود بود
 و بحجه هر یک از چهار سپه خوداره دوشی مقرر بود که هر اردوشی منضمین چندین توامان لشکر بود
 و در باب عنینت که از غنیمت بدست میافتاد و نظم و نسق بشدید بود کسی بدون حکم غارت
 نمیتوانست کرد ولی چون حکم صادر میشد هر کس آنچه بچکش میافتاد و دیگر برادران تصرفی و
 مدخلی نبود و در این باب سرباز و سردار مساوی بودند عساکر خلیفه خانی از ششصد هزار
 تنجا و زب بود و بر کربسار یعنی مانند زبیا نامور به پکار بود و زبیا منول بشکاره شکار ایشان از پکار
 باد سمن صعب تر بود یکی از یاسان خلیفه خان این بود که از مارچ تا اکتوبر کسی بیسوجه از
 بیچ قسم شکار کند پس میدانی وسیع بحجه جمیع سباع و وحوش معین نموده لشکر مباحث صید

ایل بهار تا
 راپوشه
 و عاقبت
 رکرون
 ش

در بیان احوال چنگیز خان باب

در اطراف بیابان مغزنی می‌کشد بنوعیکه دایره بزرگ اعدا شد و بعد از آن با وقت و
 احتیاط هر چه تمامتر از هر سو بخیزد از راه از وسعت دایره می‌کاستند و بتدریج بر او دوام
 جانب مرکزی افزودند و چون قریب بخیزد گاه می‌شد لشکر از هر طرف صف کشیده راه
 بر جانوران می‌بستند و این کاری بود پس مشکل زیرا که بر حسب حکم خان نمیتوانستند جانور
 بکشند و چون بجان معین می‌رسیدند سختی بجهت جان بر بالای لبندی نصب میکردند چنانکه شرف
 بر شکارگاه جوانان هر مبتدیه اظهار جرأت و جلالت در اینجا حاضر میشدند اینجا حاضر
 چنگیز خان دست و پنجه بخون شکاران می‌آورد و آلا میفرمود تا نوشینان با سایر رعایا شنود
 شکار شوند و تمام فصل زمستان بدین نوع صرف میشد و درین دو فایده بود یکی آنکه مردان
 تحمل مشاق و مصابرت بر تکالیف عادت میکردند و دیگر آنکه چنگیز خان بدین سبب
 معیار هنر و جلالت و مقدار جز و در شادت سپاهیان و امر معلوم گشتی پس جمعی از
 شاهزادگان صغار در پای تخت خان زانو زدند و ابقای بقای جانور از او خواست
 کردند و خان طمس ایشان را بجا بجا نمودن دهشته بر جان سایر جانوران بخشود و رعایت
 ظاهر شده صفا از هم گشاد و کشتی و جانوران بهر سمت که می‌تختند اولی قصد چنگیز خان بعد از
 جلوس بر سر رخافت تسخیر ممالک تا آید بود و آخر بعد از چند جنگ عظیم بر مراد فایز گشت
 پس از آن تسخیر ممالک خوار و جهت ساخته آن بلاد نیز بعد از دو جنگ که در هر دو فتح و بر او
 مغلوب شد ختابا بر مورخین سلام عبارت از بهمت با قبول بعضی از بیچ پرکنه که در شمال
 چین واقعست و ممالکی است که بتصرف چنگیز آمد یکی از ابالی فرنگستان که در قرن سیزدهم میلادی
 بان صفحات سفر کرده است می‌نویسد که کبلا تو پای تخت خا است و شهری عظیم است و بیت
 و چار سیل دوران است لکن شک نیست که این موطه شامل باغات خاقان و امرای است
 کبلا تو شهری بود در کنار رودی که از وسط یکی از بهترین ممالک شمالیه چین میگذشت یکس
 از جیب آسیر نقل میکند که قبلا قان آن نمزده چنگیز خان نبای شهر خان بایع را آنگذ است و خان
 بایع یعنی جایی خان یا پای تخت است اگر کبلا تو تحریف خان بایع باشد باید گفت که این اسم
 در اوقات مختلفه با کلمه مختلفه داده شده است مع احمدیث تفصیل خرابی خاندان خوارزمشاه

۱
 یعنی ن بایع

۲
 یکی از مؤلفین و نگاش
 در ترجمه تاریخ جدید است
 سن

جلداول در احوالات چنگیز خان

مردم گشت و خجک بزرگی که با بن چنگیز خان و سلطان جلال الدین در کنار آب سند و قشند
 استیصال این خانواده را تکمیل کرد و گویند چون شکست بر سلطان افتاد و آب در آب در
 انداخته از رود عبور کرد و در حسینی که در مویز بحر و خار ششمار بود و با تیر خار اشکاف و شمشیر
 خسته میاخت چنگیز خان از آن جلالت تعجب کرده حکم کرد کسی او را تعاقب نکند و روی
 بغرزدان خویش نموده گفت خوشحال سپری که انیشت پر راست هر که از چنین ممالک
 نغذیه از هزار گونه دیگر باک ندارد و عاقل کسی است که با چنین دشمن هرگز غافل نشیند
 از صدمت لشکر چنگیز خان تمام ممالک ایران رسید و چنگیز در او احوال تمام حیات از رود
 آنک تا دریای روم و از سواحل نهر و کلماتا صحاری چین و از خلیج عجم تا بر سیریه بر جمع این
 فرمازاد بود و خرابیای وی در اطراف زمین بیرون از حد و صفت است لکن چون غلظت
 اخبار این پادشاه مورخان اهل اسلام اند و چنگیز نیز از مذہب ایشان خارج است احتمال
 دارد و اما نشان خالی از اغراق نباشد نوشته اند که چون بخارا بصرف لشکر منول درآمد
 علماء و زهادت را بعنف کاراوانی خدام میفرمودند یکی از متوفین کوید کتبخانهای
 شهر اصطبل سبمان نمودند و کتبخارا در معرض تلف و تصنیع در آورده و قرآن را
 در زیر دست و پایی سبمان انداختند القصه گویند چنگیز در او احوال کرده پشیمان شد
 و اراده کرد که بعیر بسیاری از بلاد که با ممالک عسکر قیامت اثر وی شده بود پرورد
 لکن سپری و صنعت که دو علامت بیخ بودم اللہ استاذ و امانع آمدند چون آثار موت در خود
 یافت فرزندان و اقارب خویش را جمع و با اتفاق مین خود و رعایت با سیا و با ساقی که
 نمانده بود وصیت فرمود که بنید یک تیر با ایشان داده فرماید اما بکشند و چون یک تیر
 بسولت شکسته شد پس چند تیر منفی با ایشان داده همان حکم کرد چون از شکستن اینها عاجز
 شدند فرمود اتفاق افتاد را همین مثل است که چون اتفاق ورزند بسولت دستخوش
 مصایب شوند و چون اتفاق آرزو دست قطادل اعدا از ایشان کوتاه باشد همه سراطاعت
 بر زمین نماند و بقبول و مصایب او میشتاق بستند پس دمی چند بشرد و ناخیزند
 بسوز جهان گفت که سینه شد هفتاد و سه سال عمر یافت و بهر یک از چهار پسر خود نقلی

بنام و در کتاب
 فارسی
 نسخ سینه
 کسبای بجز
 سن

چنگیز خان و چهارم
 رمضان ۶۲۲ هجری
 کرد بیت و پشیمان
 شد

ذکر احوالات چکیز خان

باب ۱۳

۱۹۳

و سیح میراث گذاشت اگرچه چکیز را پسران دیگر بودند لکن چهار پسر در ایام حیات با
 بناصب از محمد و بعد از فوت او بمعارض سلطنت ارتقا یافتند که یا بسبب اینکه از طرف
 مادر بر سایر فرزندان رجحان داشتند زیرا که در همه خوابین پنجم با عزاز و با کرام اعتبار داشتند
 و از آن پنج بزرگترین قوشین دست بر ذی نوایان که این چهار پسر از وی بودند بزرگتر عنایت
 و رعایت مخصوص بود با بجه چکیز خان ممالک و دشت قباچ را به پسر بزرگ خود چکیز
 خان گذاشت لکن جوچی خان چند ماه قبل از فوت پدر بچالم و دیگر شتافت و پس
 با توخان و ارث امارت گشت و بعد از آن به تسخیر بلا و پروخت روس و بلوچ را تسخیر
 کرد و لشکر بعضی فرماستان کشید در بولند و مرا و با و الحاطیه خرابهای بسیار نمود
 پس بخمال تسخیر قسطنطنیه بجانب بلا و تنگایه شتافت لکن لشکر مرکب بر سرش نماند تعال
 و گریش فرستاد و بعد از فوت چکیز خان پسر بزرگش اوگتای در بلا و تاتار و ممالک شالیه
 چین بر مسند خانیتم گشت و او با و شایه بود بصفت حمیده و ملکات پسندید
 موصوف و رافت و مروت و سخاوت و فوت معروف بر زخم در و نهایی حسته که از
 تیر پیدا و پدرش مجروح بود مرهم نهادی و همواره در ایام سلطنت تحم محبت و زمین
 و لها کاشتی و او دینگانی دادی و در مجاری امور و مصالح جمهور از رای رزین عقل
 پیش من برادر خود جنمای که بفرط امانت و دیانت و وفور فضایل از سایر ابنا ی چکیز خان
 اقیاز داشت استعانت جستی و اگر چه حکم وصیت چکیز خان فرمانفرمانی بلا و تاتار
 و بلخ و بدخشان و کاشغر جنمای موقوف بود ولی از جانب خویش نواب بدان ارمنی
 فرستاده خود در مصاحبت و مرافقت اوگتای بسر بردی و اوگتای قان میر بچیم
 احترام چنانکه تمیز با استا و ما میدید برادر کرد و روی نگرستی و در تجلیل و توقیر وی سالنت
 فرمودی نه تنها قان بلکه امانی تاتار نسبت بوسی در مقام عقیدت و ارادت بوده
 و دلیل قوی بر آنیکه یکی از قبایل نام وی بر خود نهاده خویش را الوس جنمای خواندند و
 هم تاکنون بدان نام معروفند و همچنین صحیح تر و نیکوترین زبان از آنک را جنمای گویند از آنکه
 وی تبندیب و تنقیح زبان پرور خسته و بگرازا نیز رغیب و تشوقی نمود علی بجه ممالک ایران

وزین پنج خانون از کما
 فزون بود هم بزرگترین
 که از شاه فرزندان است
 چون پنج دختر پسر چار است

جلد اول سلطنت بلاکو خان در ایران

۱۹۴

و خراسان و کابل به سپهر چهارم چنگیز تولی خان مقرر شد لکن بعد از سه سال از فوت چنگیز
او نیز متعاقب در رفته خد سپهر با و کار کرد است و از ایشان دو نفر غایت هشتمار و او
یکی منگوقاآن که بعد از کیوک خان سپهراوگسی در ممالک ماآر بر بسند غایت بر آمد
و دیگر بلاکو خان که بعد از فتح تمام ایران بجانب مغرب در حرکت آمده بقیعه دولت خلفای
عباسیه را بر انداخت آورده اند که چون بلاکو خان از جانب منگوقاآن بشیخزایان منصور
گشت یکصد و پنجاه هزار سوار کار دیده در رکاب وی بود و از جمله اسباب تینه سفر و کجینه
عسکر هزار خانوار منغل ازار باب معرفت و صنعت بودند که کارشان تربیت و تعمیر آلات
حرب و اعداد و استعمال ادوات حرق بود و اول کار وی در ایران چنانچه مذکور شد
استیصال ملاحظه اسمعیلیه و استخلاص خواجه نصیرالدین طوسی است و از این معنی جمیع
اهالی را قرین امن وطمینان در مین برد اطمینان ساخت کونیند در خلاصی نصیرالدین
فرجی بروی دست داد و او را بمصاحبت خویش نگاه داشته و همواره در غایت اعزاز و
اعتماد با آن فیلسوف بزرگوار سلوک نمودی منقول است که بلاکو بعد از تسخیر ایران غرم قسطنطنیه
کرد تا نصیرالدین ویرا ازین اراده مانع آمد بفتح بغداد و تحریص نمود و چون سخن مشهور بود
گفت حکم کو اکب است که ریاست اراال عباسی بخاندان چنگیز نقل شود بناء علیه بلاکو
فتح غزیت نموده ریاست اقبال وی بجانب بغداد و راهبتر از آمد و بزودی بهانه بجهت جنگ
یافته شد بان معنی که گفتند بر مستقیم لازم بلکه واجب بود که در استیصال ملاحظه که
دشمنان خدا و خلق بودند لشکر ماآر را مدود و چون ان معنی صورت گرفت لیاقت
اماست مؤمنین ندارد و باوران منول بجانب بغداد در حرکت آمدند و چنانچه جمعی از مؤمنین
کونیند مستقیم فریب و زبرد خود را خورده در استعدا و حرب کوشیدند و خواست که سدگما
از لغت در مقابل حر لینی که هم بروی هم بر دین وی میخیزد به بند و عادت موزخان
هر ملک است که از دست رفتن مملکت را نسبت بنجاست اشخاص میدهند نه بضعف
حکومت تقریباً جمیع مؤمنین اهل اسلام برانند که ابوطالب وزیر مستقیم شیه بود و بسبب
تعدی و اجحافی که بر ایطالیفه میرفت با خلیفه مداوت میورزید و خلیفه را جواب فرکوش

سلطنت هلاکو خان در ایران

باب ۳

داد تا وقتی که شد آنچه شد ولی بر کسیکه مدرب در امور وارد و واضح است که اینگونه چیزها اسباب
 خرابی بغداد در دست سپاه منول میشود و فتح بغداد و اکثر سکنه آن ملک و کشته شدن
 مستقیم و پسرانش و شیخ رقیبه بلا و ایران و جزیره العرب و شامات که همه در کمال آنجا
 افتاد و سلطنت از خلفای عرب با مرای تا آنرا نقل شد کاین دولت و ملک می رود دست
 در باب مد و قلی در واقعه بغداد ایرانیان اغراق غریبی می نویسند از هفتصد تا هشتصد هزار
 منقول است که عدد مقتولین رسید چنانچه از موج خون آب و جله زیاد شد و برهنه گریه کرد
 مغولان در جزیره العرب هر کس سر مکارحت سخت کرده پای مشاجرت پیش نهاد و چون
 و تکیه گشت بقوتی ویرا هلاک کردند که مزیدی بران تصور نبود از جمله قتل و یارقین که
 از اضلاع و یار بگراست چون در معرض حملات مغول در آمد اهل قلعه پای تبات فشرده
 و پس از آنکه سبب قحط و عدم آذوقه قلعه مفتوح گشت اهل را علی الفور از شمشیر گذرانید
 و ملک کمال یا بقولی ملک اشرف حاکم انجاراتا چند روز شکنجه و عقوبت می نمودند و هنگام
 غذا گوشت از بدن وی بریده در دهانش می نهادند اخبار اینگونه اعمال در اطراف بلا
 منتشر گشته دیگر کسیر ایاری متعاقب متناذ و قلعه با بود که بدون منازعت مفتوح شد
 القصد هلاکو بعد از فتوح مزبوره غم بلا و تا آنکه کرد از از نو که خسرو فخرت برادرش منگوقاآن
 بدور رسید و تحت خانیت از وجود خانی سائسته خالی بود و اما بسبب شکستی عظیم که سبکی از آنجا
 لشکری که بلا د شام فرستاده بود از ملک مظفر سیف الدین امیر مصر رسید بسبب
 فتح عزیمت او شد و بعد از آنکه امور شام را سرانجام داد و بجای آن آذربایجان به خدمت
 کرده مراغه را محط رحال و ما من رجال ساخت مراغه شهری خوش وضع و در زمین
 و اقامت ورود کوچکی که منبع آن کوستان همدان است از قریب بدو ایران میکند و در
 اروپا که در همان خوالی است میریزد آب آن رودخانه صاف و کوار است و ماهنوز مرغه
 بخوبی آباد است و در آذربایجان بعد از تبریز شهری بان معموری منبت و رودخانه خفتی نیز
 که از کوستان کردستان بر میخیزد از رودکی مراغه بسایت چند میل گذشته بدریا چاره رود
 میریزد و اطراف آن رود مشتمل بر مراغه و جنبه و چمنهای غرم و مرغزارهای پر آب و علف است

مدرب
تجربه و مهارت
دشمن

قتلی
بسی کشتگان
سش

مکارحت
دشمنی کردن شام
دادن
سش

مشاجرت
بالعنق و شمشیر
سش

آب دریا چاره رود
شوراست گلن گلشن
باب دریا تنگات
وارد و درین دریای
اهلی منبت
سش

جلد اول ذکر سلطنت بلاکو خان

بلاکو او اخر عمر چپنسن میاید بنومی که شایسته خواقین عظام است بیایان رسانید از اقصی
 بلاد و ممالک دی حکما و اصحاب نجوم و حضرت وی جمع بودند و از آنجمله راس رئیس خواجه
 نصیر الدین بود که در تریب و تنظیم وی مبالغه نمودی بفرمان وی خواجه در مراغه رصدت
 و مقرر رصد بر بزرگویی خرد و قریب شهر است سر کوه را سطح ساخته و بران طرح رصدخانه
 بنیان آن بسنوز با قیوت و استخراج زین المیخانی از آنست پرایس صاحب در باب رصد
 مزبور از حبیب التیسر نقل میکند که نصیر الدین در طرف شمال مراغه بر بزرگترین ترفیع بنیادی
 رصدخانه که مثل بر قیاس اشکال افلاک و تدویرات و حوامل و دایره موجوده و صورت و بروج
 و دایره کانه بود استعمال نمود آن رصد بروجهی ساخته و پرداخته شد که هر صباح پرتو
 تیر عظم از ثقبه قبه بالا بر سطح پایش میافتاد و درج و دقائق حرکت آفتاب و کیفیت ارتفاع
 در فصول اربعه و مقادیر ساعات از اینجا معلوم میگشت و صورت کره زمین و تقسیم ربع
 سکون بر اقالیم سبعة و طول ایام و عرض بلده و بیئت بخار و بخارخان روشن و سیرین
 کردید که هیچ خبر مشتمله نماند و بواسطه حرکت اوج آفتاب میان ریج المیخانی و ریجات پشین
 در طالع شمال تفاوتی فاحش ظاهر گشت و بسنوز عمارت رصدخانه تمام بود که کوکب طالع
 بلاکو خان بقاعطی رسیده اجل موعود از رصد تقدیر کین گشا و استی بلاکو در مراغه و بقول
 صاحب حبیب التیسر از مراغه کوچ کرده در منزل جغتو رخت بدیکر سرای کشید پس سر
 اباقا خان بچکم وراثت صاحب تخت وراثت گشت و او پادشاهی بود که عقل و شجاعت
 و رحم و عدالت با هم جمیع داشت اول مطلب او این بود که خرابیاشی که در زمان پدرش از
 دست اندازی سپاه بعباد و بلاد رسیده بود باصلاح اردو باین سبب قانونی بر وجه حرکت
 عساکر احداث و در آسرای آن قدغن لگید فرمود در ایام حکومت و در جنگ بزرگ با لشکر
 تاتار کردیکی بابر که خان که از نسل جنجایی بود و او از دست قیام با لشکری کران بگریختن
 کناره نگر را مضرب خیام ساخت لکن پیش از آنکه طرح جنگ اندازد جنگ اجل کریمانیش
 گرفته کار بروی تنگ ساخت و چند سال بعد از آن واقعه بزاق او خلان که هم از نژاد جنجایی
 بود با جنودی نامحدود از حیون عبور کرده اضلاع خراسان را بر باد و سبب وینجا داد و در زیر گنجی

توابع نصیر الدین موسی
 تریب فوت بلاکو خان
 چون بلاکو زمره زبستان
 کرد و تقدیر از نوبت بود
 سال پنجاه و شصت و شصت
 کوشب نوزدهم در ریج
 دست هر بلاکو
 چهل و هشت سال در
 سلطنت سال

مرصد
 جانی منتظر در نگاهداشت
 و با کسر راه فرایع
 شش

ذکر سلاطین چنگیزی

باب ۱۲

۱۹۷
 هرات بامین او ابا قاجک سلطان و اقصه شکست بروی افتاده سلامت در کریز وید
 و از ستیز روی بر تافت بنا بر قول حبیب السیر خبک اول قبل از فوت بلاکو واقعه بسبب
 مصیبتی که در آن خبک روی نمود اندوهی عظیم بر جمیع اهل آن استیلا یافت علی بنی حال گشتی
 که در شام بسیار همگام برادرش منکو تیمور فرستاده بود و رسید و جلیها نیکه بامین امرها
 و بر باروی ظهور نمود و در او عمر صفای وقت ابا قاجرا کند کرد و جمعی برانند که شمس الدین وزیر
 ویرا سمو ساخت و سبب این بود که بعضی از حساد و اعدای وزیر در حضرت پادشاه
 اعتبار حاصل کرده بودند بنوعیکه نزدیک بود پای ویرا از دست وزارت چندین ساله
 بفرانند بیا برین شمس الدین بدان امر اقدام نمود در شمایل اخلاق و مکارم صفات و محام
 ذات ابا قاجان اتفاق کلمه آینه تاریخ شرق است ولی بعضی برانند که در او اواخر ایام حیات
 در شرب خمر افراط میکرد و چنانچه از حبیب السیر منقول است که از کثرت شرب صحبت تریج
 وی روی در تراج نهاد و عارضه قوی بر مزاجش طاری گشت روزی در حالت ضعف
 بر کرسی افتاده بخواب رفته و در آن اثنا غرابی او از اواده او را بیدار ساخت از آن صورت
 نظیر نموده چنان و آهسته بروی مسولی شد که در حال جان بداد از جمله افاضلی که معاصرو
 بود بدجلال الدین مشهور برومی است و اگر چه تولد وی در بلخ بود ولی در اناطولی میزیست
 و همچنین شیخ سعدی شیرازی گوید که به صحبت ابا قاجان رسیده است نام ابا قاجان در
 املی غزب نیز مشهور است و خستریکیا نیل فیضی درم که نامزد پدرش بلاکو بود و قتی برافیه
 بلاکو عرض حیات را وواع گفته بود لکن ابا قاجان او را خطبه نموده بسرای برو این کیفیت
 و مرابطه وی با بعضی از سلاطین فرنگستان در مجارده شام و مصر سبب این شد که او را صلیکی
 و استاذ لکن ویدی خاطر خواه برین مطلب نیست و محقق است که در باطن هر چه اعتقادش بود
 هرگز در ظاهر استرار باین شریعت نکرد و بعد از فوت ابا قاجا امر جمعی کرده برادرش نکودار
 بادشاهی آهسته آهسته کرد و مذکوریند که وی در جوانی دین عیسی قبول نموده و غسل نعیمت یافته و نام
 نیکولا بر خویش گرفته بود ولی مصیبت کلی با عقیدت باطنی سبب شد که دین محمدی را برین
 عیسوی ترجیح داد و خود را احمد خان نام گذاشت و چنان در مذہب جدید اهلنا رتصب

مدت سلطنت ابا قاجان
 هفتاد و سال بود

سلطان محمد

جلد اول

ذکر سلاطین چنگیزیہ

۱۹۸

که حکم داد تا جمع کلیساها و معابد نصارا را که در اطراف مملکت بود خراب و عیسویان را از مملکت
 اخراج نمایند اما این تدبیر سبب زوال وی شد امرای مغول اگر چه عیسوی نبودند ولی سالها با
 این طایفه در دوستی از بیم و ترس مسلمانان نماندند و کشته شکایت در بار قبلاقان بن منکو
 قان که در آنوقت بر وساده خانی ممالک تاتار متکی بود برده نایره غضب قانانی را بگرفت
 آوردند و اول کسیکه شاک شده بود بر او خود سلطان احمد بود و احمد از این معنی مطلع شده برادر
 نقل رسانید و همچنین برادرزاده خود ارغون را نیز سر گرفت اما ارغون بعد امرای مغول
 خلاصی یافت سلطان احمد را از تحت محروم و از عمر با یوس ساخت ولی نام سلطنت بر خویش
 نگرفت تا اینکه خبر فوت احمد خان تاتار رسیده از قبل قبلاقان مشور پادشاهی ایران و
 عربستان و شام بوی رسید از بعد ارغون خان بن باقاخان خندان و قایمی و دوست نیت
 شمس الدین را که از کار دست کشیده با صغنان رفته بود و از اینجا خیال غزمت هند و سیستان
 داشت طلبیده و دوباره بر سر کار آورد و اما هنوز بر امری قیام نکرده بود که حساد وی بر ارغون
 متجمل نمودند که شمس الدین پدرش را زهر داده بنا برین اورا بجلا و سپردند چنین پیمانند
 که دلیلی واضح بر تقصیر وی نیست و قتل او سبب طعن و دلامت بر سلطان گشت بعد از
 شمس الدین امیر بوقا که خصم وی بود چنان صاحب اقتدار گشت که سودای پادشاهی بخود
 آن برآمد که از مایشی کند اما پیش از آنکه بتخت رسد بتجهت آتش کشیدن پس از وی شخصی یهودی
 که در تاریخ اهل شرق بعد از دولت مشهور است و در مبادی حال طبیب بوده بسبب حسن
 معاشرت و اداب معاشرت در خاطر ارغون رسوخی پیدا کرده بود پای بردست صدراعظم
 نهاد و کمال اختیارات و اقتدار حاصل کرد و در ایام وزارت وی عیسویان را کار بالا گرفت و کوب
 اقبال مسلمین را چنگ گشت تا کار بجائی رسید که اهل اسلام را ویران کرد و معتبره دخلت نمود
 بلکه حکم شد که در دربار ساهی حاضر نشوند و چون پای پای روم کولای حشمت را مفرادر بار ارغون
 فرستاد تا اظهارات امان از رعایات ایلیان نسبت به سپهروان دین مسیح نمایند یکی از
 متوفین اسلام میگوید که شومنان از این معنی برخویش لرزیدند که سبب با جان مقدس کعبه را
 کلیسای نصاری گشتند اما فوت ارغون قطع بیم و امید طرفین کرد هنوز بدین سردگنی بود

دست سلطنت
سلطان احمد و اول
دسته او بود

ارغون خان

ذکر سلاطین چنگیزیہ

باب ۱۲

که گرم گرم خون سعدالدوله ریخته شد چون ارغون از مموره و جوم بطوره عدم فرامید و از بزرگ
اورنگت در زیر سنگ آرا مید جمعی از امرا کینجا تو برادرش را که در آن اوان والی اناطولی بود آنها
کرده به دیپیم سلطنت دعوت نمودند و او نیز بر بیلیل استیصال سبت بگریز که مقرر خلاف ستم
ایالت بود عنان بریز گشت و اگر چه در هنگام ورود و جمع اعیان دولت و ارکان ملت ویرا
استقبال کرده اظهار اطاعت نمودند الا اینکه معلوم بود که بسیاری از امرا می معتقد بان
امر راضی نبودند منقول است که او پادشاهی با عروت و رافت لکن تن آسان بودی و بعین
و عشرت میل مفرط دهشتی و در مصارف اسباب لهو و لعب اسراف و تبذیر نمود و چون
از نیت گراه داشت زمام مهام مملکت را در دست وزیر می نهاد بود و چون مایل بخت
زمان بود هر روز دست تعدی بر زمان و دختران رعایا در از کردی و بسبب بی مبالائی
در خرج در قلیل مدتی خزانه مملکت را بر باد داد و فی الحقیقه سلطنت کینجا تو که نه نامی داشت و نه
دوامی قابل ذکر نیست مگر بجهت یک امر که در زمان وی اتفاق افتاد و آن این است که چون
بیهوده وی خزانه ملک را خالی ساخت و بعدا ده قرض زیاد بروی جمشد چنانکه بجهت مخارج
سلطنت تحصیل وجه ممکن نبود یکی از عمال تبریزی اندیشید که بعضی سیم و زر در کاغذ در مملکت
رواج دهد بسط این مقال و شرح این اجمال آنکه غزالدین مظفر که یکی از عمده داران خزانه و مجددا
و شیطنت چنانکه از شهر ریک لقب اوست معلوم میشود ضرب المثل اهل زمانه بود اظهار کرد که
مصلحت در آن است که دستور ولایت چین کاغذ در عوض زر رواج یابد و چون در مجال
بیع و شری و تجارت رایج کرد و حسب سیم و زر تمام بدون آنکه کسی زمین رسد و اصل خزانه
و سلطنت را حیاتی تازه و دستکابی جدید پیدا شود لهذا وزیر کینجا تو صاحب منصب فرج پور
با وزیر خاقان چین مشورت نموده مطلب را بعرض پادشاه رسانیدند پادشاه محتاج را بدون
روت این رای پسنداقا و فرمان صادر شد که کسی استعمال طلا و نقره نماید اعم از اینکه در
معاملات و داد و ستد تجارت باشد یا در اسباب و ادوات صناعت مگر وقتی که بجهت سلطان
ضرورت پیدا کند و حکم شد تا در شهر شری از شهرهای ایران چا و خانه بنیسا و نند و چا و مردم
دهند و همچنین حکم دادند تا زرگران و زردوزان و صرافانیکه باین سبب از کار عاقل مانند

در وضع چا و
وابطال آن

ذکر سلاطین چنگیزی

جلد اول

۴

و طیفه سالیانه بجهت ایشان مستر شود که از چا و خانه دریافت کنند و چا و کاغذ پاره مرث
 مستطیل بود که بران کلماتی چند بخط خاتمی نوشته و در هر طرف آن کلمه شهادتین و لفظ ایلان
 چچی در و چچی که بنا بر قول حبیب اسیر و صاحب تاریخ و نگشا چنین بنیاید که القابی بوده که خزان
 ناما سلاطین ایران را با آن خطاب میکردند از ثبت بود و در میان کاغذ دایره کشیده و در آن
 از نیم درم ناده درم بنا بر اختلاف قیمت چا و مرقوم و اینها سطرهای چند که مضمون آن تاریخ
 ظهور چا و داینکه هر کس از رعایا قبول نکند چنانکه باید بپایا خواهد رسید مسطور بود این کیفیت
 در سال هزار و دویست و نود و چهار عیسوی واقع شد و بیست سال قبل ازین تاریخ یکی از
 اهلای فرنگستان که در و در بار خاقان چین بود میفرسید که رواج مملکت پول کاغذیست و ازین
 معلوم میشود که در وقتی که کفر زندان چنگیز خان بران بلاد فرمان روا بوده اند چا و رواج
 داشته است لکن چنین بنیاید که بعد از چند سال موقوف شده است و تقریباً پس از
 صد سال ازین مقدمه قلت سخاس در مملکت تجدی رسید که خاقان بران شد تا تجدی این اسم
 کند ولی بیسچو جز از پیش زفت چینیان گفتند که اقتضای فتنم رزین و عقل شریف آن
 نیست که مبلغی فلز زین با پاره قرطاس خفیف سودا شود و با جمله اجرائی قائمه کاغذ بجای وجه
 مسکوک در مردمیکه در رعایت تربیت و ترقی هستند و حکومتی که در نهایت قوام و اقتدار است
 مطلقاً موقوفست با عمارت و خلق بر استیحا کام پایه و استعداد پایه و اعتبار بر دیانت و امانت حکومت
 نه قهر و غلبه حکام و از امتیاد این مقدمه معلوم میشود که اجرائی قائمه اگر چه در حکومت قومی قویوم
 و مملکت آزادی سبب سولت در معاملات و داد و ستد در تجارت است الا اینکه در سلطنتی
 که بنیان آن مترززل و مخزانه آن خالی است اختیار اینکه امور بدترین جمیع ابراست در دنیا
 مانند مردم ممالک چین که با پادشاه را قریب بپایه خدائی میسرسانند و وضع قوانین بشیر بجهت
 رعایت سلطان است نه رعایت رعیت و مردم هم بسبب تربیت خود را بنده میدانند
 حکم اجبار مثل اینکه اگر کسی قبول نکند معاقب خواهد بود احتمال دارد و تا چندی بکوشش مردم
 فرود رود لکن در مملکتی مثل ایران که همیشه اسباب حکومت نامتتام بدد وضع بوده و مردم
 همیشه در طبیعت نوع آزادی و دارند که هرگز از سر کشی و شورش خالی نیستند قطعاً اطایا

یکی از شواهد باب چا و
 کوشش
 چا و که در جهان روین
 رونق مکت جا و این

ذکر سلاطین چنگیزیه

باب ۱۲

مجلسی گفت که پادشاه بسیار معتدرا فرما کند پس طایر نجیب نیت که گمان تو که با بلخ بن ایسان بی ثبات بود چون خبر شورش مردم را شنود خوف بزرگ می دست او با بجزیه بد بر فرورسی چون چار پیش زلف و ناسه روز بیشتر قائمه جاری نبود صفا دلکش گوید که منظر را که بعد از این بخت بود پاره پاره کرده اند اگر چه آتش بود که هنوز زنده فروخت لکن سبب بی اعتمادی وضع دشمنی نسبت سلطان گشت و بعد از چند ماه باید همان یکی از بنابران که سبب افتی که از وی دیده بود بر وی خروج کرد و گمان تو پس از حرکتی بزنج نماند سیرگشته و جمعی از امرای که از احوالی بی ناراضی بودند بقتل وی اتفاق نموده غفلت ایشان از پای درآمدند باید جان فدا چند ماهی سلطنت ایران که وفازان جان بن غوغان وی خروج کرده از زبرکاخ خیز حاکم آن مورخان معاصرو می گویند که باید و قصد وی کرده و او بجهت حفظ خود این کار کرد و در هر صورت چون خصم از میان برخواست در روز جلوس وی قریبای جمع شده چنانکه رسم خانان بزرگ ازینا کان بود سلطنت وی اتفاق کلمه و استلاف جمله نمودند وی در همان مجلس امر را مخاطب ساخته بعد از تقریر مواعظ دلنشین خاطر نشان ایشان کرد که اراده وی نیست که اجور حاج حکومت را تعدیل نماید و در اصلاح امور رعایا سعی کند و امور مزبور به صورت پذیر نخواهد بود و کمربند و معاونت ایشان و اگر از کسی عملی برخلاف اراده او ظهور کند بعقوبت شدید و یاسای سخت معاقب خواهد گشت الحاصل از نوبت بلا که تا جلوس غازان خان مملکت در قبضه اقدار جمعی از امرای معتدربود که فی الحقیقه هر یک دعوی سلطنت میکردند و باین واسطه متصل در هیچ و مرج بود یاسا و ترک چنگیز خانی بر طاق نیسان نهاده شدند کنسبانی و خبر داری حکومت نظم و نسق شدید که موجب حفظ رعایا از تعدی و تجاوز او گردید و بدین واسطه تمنی سلطنت ظلمه را در مذاق ایشان کو اوار داد و در ملک ایران بجای از میان رفته از سلطنت حسرت نامی نمانده بود مقدمه توانین غازانی که بجهت اصلاح معاصد مکه در ایام پادشاهی دو یا سه سلطان ضعیف انقراض بر پاشده بود نوشته شده است و آن بهترین شاهدیست که از آن استنباط تو انگرود که نایره فنا و تاج پایه ارتعاع یافته بود این پادشاه عاقل عادل احیای یاسای چنگیز نموده و قواعدی چند کالمر و جامع ترجمه ترفیه عباد و تنظیم و عموم نواید نصفت و شمول عواید عدالت بنیاد کرد و در باب جمع مالیه و انقسام ارضی بجهت اطلاق و مدد معاش عساکر و بنای کاروان سراها برای مسافران و اصلاح چاهها

سلطنت کنیا تو عا
سه سال و پنج ماه بود

تجه صاحب منصبان چا پاران حکومت در جمیع اطراف ممالک محروسه قلع و قمع قطع الطریق تعیین عیار
سیم و زر و میخایل و اوزان تو این نیکو احداث نمود همچنین تو این بسیار که نیکو ان در تحت یک اصل جمع کرد
تجه صلاح و سد و رعیت تو ام در شاه و حکومت وضع نمود و بعضی از متبرین مورخان ایران قاعد غازی را
نقل کرده اند و سلاطینی که بعد از وی آمده اند نیز تو این خبر بره را کلیه موجب ترقی بلاد و رفاه عباد دانسته
اختیار کرده اند چا پاران هنوز در بلاد عثمانی و بعضی اطراف فرنگستان بمان قاعده نام نام که اول در ایران وضع شده
باقیت و لکن در ایران نیست شاید بسبب اختلافی است که در این افراد سلطنت ان مملکت بود و چا پاران نامی ایران
حال سازل غرامت که در هر یک چند اسب نگاه داشته اند و هر کس حکمی داشته باشد باید
میدهند و فساد اینگونه پستی نمانا اگر نظم و نسقی چنانکه باید داشته باشد باید خیلی باشد اما
چنگیزی عمده غازان خان با سلاطین مصر بود و در آن اوقات با قضای مصلحت وقت
با سلاطین فرنگستان دم دوستی زده از ایشان درخواست و پاپای ریم که ملقب
به بو نیفاس هشتم است بواسطه رابطه که با غازان خان اظهار سیس نمود و امرای ملت میسور را
بجاء و دیگر ترغیب نمود و کویا بسبب همین ارتباط مابین پاپای روم و غازان خان بود که چا
محرران فرنگستان را عقیدت این شد که غازان در دین اسلام استوار نبود و چنگیزی
هم که غازان علی الاتصال با سلاطین مصر که در آن ایام عالمی دین سمنی عرب بود
داشت تا ناید عقیده ایشان از آن نمود لکن محرران اسلام در صدق عقیدت و رسوخ ارادت
غازان خان شک ندارد اما چنین نماید که حتی این است که امیر نوز روز که امیری بزرگ
و جلالت و جلالت معروف مابین طبقات انام و مشهور جمهور خاص و عام بود و غازان
خان را در مبادی از استمداد وی گزیر نبود با وی گفت که اگر دین مسلمان را اختیار کند
عروج وی بر سر سلطنت ایران مشکل خواهد بود و غازان خان این سخن را پسندید
مستقله هلاک اسلام گشت و قریب صد هزار از سپاهیان مغل را نیز در قبول مذہب
جدید با خود شرکت ساخت و این واقعه در هفتم ماه جون ۷۲۶ عیسوی در فیروز کوه اتفاق افتاد
و در صحبتی که در روز جلوس در قریلیای داشت صدق عقیده خویش را ظاهر ساخت و او
اول پادشاهیت ازین سلسله که از اطاعت خانان تا مار سرباز زده نام ایشان را که

بو نیفاس
وزیران و وزیرین
خواجه نصیر
سن

مدرس سلطان محمود
چون مستقیم سلطان
دستی نوشته در بیستین
دستنامه در عقیده
روی نموده
سن

ذکر سلطنت سلطان محمود غازان باب ۱۲

۴۳

میش بر وجه دنا نیز نقش میکردند از سکه بر انداخت و بجای آن سکه نمود تا کلمه سها و
 ثبت کردند و نتیجه این عمل آن بود که لشکری کران از فعل بخراسان تاخت آوردند لکن امیر نوروز
 با آن لشکر مصاف داده بعد از آنکه جمعی کثیر و جمعی غیر از ایشان در عرض جبهه خست و عقب
 اجل گشتند فرار برقرار و گریز بر تنه اختیار کرده دوباره از حیون عبور نمود و سرخوش گرفتند
 و بعد ازین جبهه کار امیر نوروز بالا گرفت تا بالاخره بجای رسید که غازان خان
 حرکات وی متوجه شده یا بسبب خوف یا طعن بد باستیصال وی پرداخت بعضی از
 مورخین سبب قتل امیر نوروز و کفران حقوقی که از غازان خان در این باب سرزد این
 میگویند که غازان همیشه امیر نوروز را دشمن میداشت بجهت آنکه او را بر قبول دین اسلام
 مجبور کرد و او قلباً از اسلام سیراب بود و همین معنی سبب جنگ غازان خان با سلاطین
 بود و دلیل بر این معنی این بود که وعده داده بود که بیت المقدس را تصرف عیسویان
 لکن همه وعده بانیکه غازان خان با امرای ملت عیسوی کرد احتمال دارد که سبب نقصان
 مصلحت دولتی باشد نه میل و رغبت مذهبی زیرا که با اهالی مصر جنگ داشت و در آنجنگ
 مدو سلاطین فرنگستان ضرور بود لهذا هر چه میداشت که باعث میلان خاطر و جذب
 قلوب ایشان میشود مضایقت نداشت که وعده کند مورخان اسلام بر آنند که جمعی از آن
 منول که بسوزن شریعت عیسوی یا بدینب قدیم خود مایل بودند و هر چه کار اسلام بالا
 میگرفت عداوت ایشان بن مذہب زیاد میگشت اتفاق کرده سبب قتل امیر نوروز
 شدند در جنگها نیکه در بلاد شام نمود و در مبادی امر حضرت و سیر دوزی و پراپو و ولی در او
 تمام عارض حال لشکر او شده ازین سبب اندوه کثیر بر ضمیر وی استیلا یافت و بسبب قطع
 رشته حیات او گشته بعد از آنکه مدتی در شمشیر یکه قرب تبریز بنیاد و نام امیر اشام غازان
 نداده بود بسیاری جا دیدان رفت از نام شهر مزبور معلوم میشود که تا چه حد خیال افروخته نام در
 رسوخ یافته بود غازان قاضی تقصیر و صورتی بغایت کرد و داشت ولی ضمیرش خزانه کلمات
 انسانی و مینبع ملکات نفسانی بود چنانکه یکی از قتیستین نصاری که مدتی در دربار وی
 داشت بعد از تفصیل وقایع یکی از محاربات وی با سلطان مصر و تعریف کفایتی و افروخته

حشم
 با فتح و التقدیر
 بسیار آسود
 در راه فرود
 عقیق
 با فتح بسیار
 ابنه زیاد
 سن

وفات سلطان محمود
 غازان روی کشید
 یازدهم شوال
 هجری ثانی قادی
 سلطنت شش سال
 و نه ماه و ایام
 سی و سه سال

با هر که از وی در اینجک ظاهر شد میگوید که محل تعجب است که چگونه این همه خصال نیکو در یک
 در شخصی چنین خرد و جسته و گریه المنظر جمیده است با جمله غازان خان سبب حب جاه و تخت سلطنت
 قلاوه شریعت اسلام گشت لکن عرش در دوستی نصاری و دشمنی مسلمین گذشت و این
 سبب باید بیچیک از این دو طایفه را بر وی عطا و بنوده باشد زیرا که عیسویان شکل است
 که اعما و کبسی کنند که بجهت حب جاه از دین برگشته باشند و همچنین مسلمین بطریق اولی درین
 که سلوک او با دشمنان ایشان یعنی عیسویان علی رؤس الاشیاء بود و اما با وجود این صورت
 غریبان است که مقرران شرق او را از کاملترین سلاطین می نویسند و مؤلفان غریب
 برفت او افسوس میخورند ازین سبب که عماد ملت و ستار و مذهب عیسوی و پیرامیدند
 لکن کویا این افسوس بجهت این باشد که او اخر سلطانی بود از ایران که علی الظاهر در استروداد
 فلسطین میل معادنت سپردان صلیب بود بعد از غازان خان ملک به برادرش
 سلطان محمد خدابنده که نام ترکی دی بلجای تو سلطان است رسید در ایام سلطنت وی فقط
 جنگی در خراسان با طایفه جنجائی اتفاق افتاد و شورشی هم در کیلان واقع شد تا آنکه از آنست لکن
 لشکر کیه کیلان فرستاده بود بهزیمت یافتند و در اینجک فلق شاه که در عهد غازان خان
 سردار کل عساکر و در جنگ شام امارت جمیع سپاه بدو مفوض بود گشت گویند
 سلطان محمد پادشاهی عادل بود و اول پادشاه است از ایران که مذهب شیعه اختیار کرد
 و فرمود تا نام او دوازده امام پاک را بر وجه و نامیز نقش کنند و تا هنوز نام او در ایران بخیر
 مذکور است لکن کویا بیشتر سبب مذهب وی باشد نه بجهت صلاحیت نفس شهر سلطنت
 از بناهای دست از اینها و بناده پای تخت ممالک خویش نمود و بعد از وی جانشینان
 و حتی آن ملکیت را دارالملک مقرر نمودند عمارات خوب در آن شهر بسیار بود ولی بهترین
 و عالی ترین آنچه باقی مانده است تبرانی آن است و آن شهر در این اوقات بکلی بخراب
 و از آبادی سابق آن قلیلی مانده است قدری از بقایا خرابه هنوز برقرار است و از آنچه
 برقرار است معلوم میشود که عماراتی نیکو بوده است قطر عمارت از صد پایش است و ارتفاع
 کند تخمیناً صد و بیست پا میشود و قبر در وسط کعبه است و قدری از سنگهای رخام آن

شناسا و
 با کسر کتبه گاه
 بوی پشت کفزار
 شش

و قات سلطنت
 خدابنده در شهر
 در شهر روی نوزاد
 حیاطش سی و شش سال
 سلطنتش دوازده
 سن

ذکر سلطنت سلطان ابوسعید

باب ۱۲

قبرهنوز باقی است لکن تمام عمارت از حال کار بسیر و ن است فحعلی شاه که در این اوقات
 پادشاه ایران است سرای کوچک تابستانی در اینجا ساخته هر سال تا چند هفته در سلطنت
 بجهت خوشی آب و هوا بسیر میسر و بعد از محمد خدا بنده پسر مس ابوسعید که طعنت به با درخت
 در سن دوازده سالگی بر تخت برآمد و در ایل سلطنت او بسبب نزاع مابین امرا که مقدم
 ایشان امیر چوپان و امیر حسین کورگان بود اختلاف بجال ملک راه یافته بود و چون ابوسعید
 صغیر السن بود زمام حل و عقد امور جمهور بکف کفایت و قبضه درایت امیر چوپان منصوص و
 موکول بود و امیر چوپان خواهر ابوسعید را بجای از دواج در آورده چنان ترقی کرد که غالباً
 اقداری با اہمت در ابوسعید قدم بقدم میرفت و اول واقعه که سبب تزلزل ارکان حالت
 وی شد طغیان تیمورتاش پسر او بود و او در آن اوقات ایالت شام داشت امیر چوپان
 لشکری کران فراهم و بدفع وی تمجیل کرد لکن پسر بعضی انیکه با پدر در میدان رزم معاہلت
 کند از گروه پشیمان گشته خود را بر پای او انداخته از گناہ معذرت خواست پدر او را مقید نمود
 بسلطانیہ برو و بجنور ابوسعید رسانیده جزای عمل ویرانجا طراد حواله نمود ابوسعید ازین اطباء
 دو تنو اہی چنان خوشنود گشت که تیمورتاش را عفو نموده دو بارہ ایالت شام باد و گذار نمود
 چندی بعد ازین واقعه چوپان بجای از دیار اقدار خویش فادوہ دختر خود بغداد خاتون را با میر حسین
 که از امرای مشغول بود عقد بست بغداد خاتون را بصاحت منظری تمام و ابوسعید او را و دہ
 و در ہوای اول از دست داده بود لہذا چون عشقش بر عقل غلبہ جست تمسک رسمی کہ در
 میان منحل بود کہ اگر پادشاہ بنخواہد زینرا نکاح کند شوہر آن زن باید ویر اطلاق گوید گشت
 بنخواستگاری بغداد خاتون فرستاد لکن نہ پرور نہ شوہر دختر با بمعنی راضی بود و نہ چو
 ہر دو از امیزان تقدر بود مذمبور کردن ایشان مکن نبود چوپان چون دید کہ اینصورت سبب
 خرابی و رسوائی خاندان است بجای انیکہ سفر و عیبت ہوای دختر را از سر ابوسعید بر نہ
 کند او را بر داشت کہ بجانب بغداد حرکت کند و امیر حسین را با بغداد خاتون بسبت مرقت
 کہ پرکنہ امیت در سمت یسار رود و ارس فرستاد اما عشق ابوسعید روز بروز سمت از دیار
 می پذیرفت و چون دید کہ چوپان بنخواستگاری می شن در مذاو باد می بنای عداوت گذارد

این بیت از خاندان
 کہ سلطان ابوسعید در
 اوقات در ہوای بغداد
 خاتون در خلعت نظم
 کشید
 یا بسیر و تمام دشمنان
 کہ از روی نام در ہوای بغداد

تا بالاخره اورا مجبور کرد که طغیان کند جنگ واقعه و چند دفعه بخت یاری چو پان نمود اما بالاخره از پابی در آمده پناه یکی از امرای خراسان برد و او چو پان را گرفته نقل رسانید امیر حسین دید که چاره نیست که آنیکه دست از شکوه خویش بشوید لهذا بعد از اندکی از کشته شدن پدر اسباب عروسی دختر فرزند پابی بجرم سلطنت گذاشت و چنان رسوخنی در فرج سلطان پیدا کرد که خرابیها نیکه بسبب قتل پدرش بخاندان وی رسیده بود تعمیر کرد ابوسعید اگر چه ضعیف العقل و تن آستان بود اما چنین نیامد که جماعت و شهادتی زاید الوصف داشت چون شنید که لشکری از دست قچاق بجزم تاخت و تاراج ممالک از سمت شیروان در حرکت است بر جناح استعمال بد انصوب شتابت لکن بهوای آن اطراف با مراجعین مکرده بی عارض گشته بیمار گشت و هم بدان در گذشت جدا و اسطغانیه برده و بر مقبره پدر مدفون ساختند میتوان گفت که این پناه شاه آخر سلسله سلاطینی است که از نسل بلا گو سلطنت کرده اند چندی که ازین خانواده بعد از وی بر سر سلطنت پابی نهادند فقط از پادشاهی نامی داشتند و بعد از او امرای بر وفق مصلحت خود هر که میخواهند بر کلاخ می نشاندند یا در خاک یکسانند مغزالدین اربابان در ۳۳۳ عیسوی تاج بر سر نهاد و پنج ماه سلطنت کرد و در ۳۳۴ حیات را دو اع کنت موسی خان در همین سال بخت برآمد دو ماه پادشاهی کرد غزل شد محمد خان در همین سال بخت نشست و تقریباً دو سال پادشاه بود و در ۳۳۵ کشته شد ساتی بیک خواهر سلطان ابوسعید در ایچ حسن چو پانی در همین سال سلطنت بر داشته و اورا بجهان تیمور در ۳۳۶ عقد بست جهان تیمور در همین سال از تخت بزرگ برآمد سلیمان خان بر جاییش برآمد و او نیز در ۳۳۷ ملک را گذاشته بدیار بکرفت نو شیروان در همان سال صاحب سیر گشت جمعی از مورخین که تفصیل وقایع مبارزه امرار امیدهند ازین سلاطین یکدور روزه ذکر می نموده اند و از امرائی که در این ایام اختلال و بهرج و مرج بدارج مانیه زنی کرده اند معظم ایشان پسران چو پان حسن گوچک و اشرف بودند حسن بدست زن خود که حرف او را فید کرده بود و از قید حیات رست اشرف نیز عمر و امارت را در جنگ خوی با جانی بیک خان حاکم دشت قچاق که با لشکری کران بایران تاخته بود باخت چو پان

وفات سلطان ابوسعید
بیاورخان در ۳۳۶
اتفاقاً تا مدت
سلطنتش نوزده و پانزده
حیاتش سی و دو سال
حسن

ذکر سلطنت سلطان ابوسعید باب ۱۲

۲۰۷

بعد از فوت ابوسعید علم و بیداد پسران چوپان نسبت بخانواده او از حد گذشت جمعی از ایشان سلامت و رفراز دیدند از جمله حسن بزرگ پسر ارغون چند سال بعد از فوت ابوسعید بغداد رفته و آن شهر را تصرف آورده بنیاد حکومتی کوچک بنا و عمرش بجهت اینکه حکمش بر اطراف بغداد روانه شود در جنگ و جدل گذشت ولی قبل از آنکه بمقصد فایز شود در گذشت پسرش اویس فتوحاتی که پدرش شروع نموده بود تمام کرده بر جمع بغداد و متعلقات آن فرمان روا گشت و بعد از او اثر شمشیرش با دزبایجان و خراسان رسید متارن فوت اویس امر آنجهت برفع نزاع و روراست اتفاق کرده پسر بزرگش حسن را قتل رسانیدند و حسین برادرش لقب جلال الدین بر خود گرفته بر سندانالت نشست مشهور است که حسین را سیرتی نیکی بودی و عدل و انصاف دوست داشتی با جمله احمد برادر و دیگرش بدعوی تاج و تخت با حسین مصاف داده او را بیدر و برادر ملحق ساخت و ملک را متصرف شد احمد عالمی بیدار و غدار بود و بالاخره اعمال شیخ وی بر مایا را مجبور کرده با میر تیمور تعظیم برده است خلاص خود را از وی خواستند و چون باین سبب از ملک او راه گشت تا میر تیمور در حیات بود و در مذبحی میگردانید بعد از فوت میر تیمور خواست کوششی کرده ملک از دست رفته را بجنگ آورد ولی پیش از آنکه عروس مقصود را در کنار کشد چنگ اهل کریمان گیرش گشته و او قیاف که از امرای تراکمه قزاقونیلو بود او را گرفته روانه ملک عدم ساخت از زمان رجوع کوکب اقبال خاندان بلاکو تا هنگام فتح ایران بدست امیر تیمور پرگنه فارس در قبضه تصرف جمعی از حکام بود که ایشان را ال مظفر خوانند از آنرو که مبارز الدین محمد لقب مظفر سرسلسله ایشان بود این سلسله بنفعا و هفت سال در فارس حکومت داشتند و هفت نفر از ایشان سند ریاست ششمه اول مبارز الدین محمد مظفر دوم پسرش شاه بیجاغ سوم شاه محمود بن چهارم سلطان احمد بن مظفر پنجم شاه منصور بن مظفر ششم جمعی بن مظفر هفتم زین العابدین بن شاه بیجاغ دو نفر از فقط چند ماهی حکومت کردند و در ذکر تاریخ ایشان فایده مترتب نیست زیرا که بر فادات سهو و قتل و جنگ شاعر شیراز خواجه حافظ که از غایت اشتها را از تعریف مستثنی است در وقتی که امیر تیمور آن ملک را از تصرف شاه منصور استنزع نمود در شیراز بوده صحبت ای

جلد اول ذکر احوال امیر تیمور کورگان

در یافته با احترام و نوازش آن پادشاه بزرگ اختصاص یافت از تاریخ آل مظفر چنان معلوم می شود که از فوت سلطان محمد خدا بنده دیگر خانواده بلاگو خانزاد بر فارس مستی نبود دست از روز جلوس ابو سعید نازعانی که در میان امر اتفاق افتاد سبب ضعف حکومت گشته جانها بر ضلعه دست یکی از امرای معتد در علی الاستقلال بود بدیهی است که مملکتی در چنین حالت در مقابل لشکر تاتار و پادشاهی مانند امیر تیمور که بهارزی چون او در گره خاک نیفتاده است مقاومت نمی توانست

باب ۳ در باب صادرات افعال و واردات احوال امیر تیمور کورگان و فتح او ایران را و ذکر سلاطینی که از نسل او درین ملک تبریست سلطنت کردند

امیر تیمور را سبب نقصانی که در خلقت داشت تیمور لنگ گویند ثلث تاریخ وی گوید که تولد او در جانیکه موسوم به سبز است در حوالی شهر کوش و اقصه دوش دارالملک ضلعه ایست بهین نام بعد از جلوس بر مسند جانیکی تیمور از ایلیاق یعنی محل تابستانی خویش فرار داد و از آن شهر سبز نام گذاشت و تا اکنون بهین نام شهرت دارد و تخمیناً بسافت یکصد و سی میل نسبت مشرق بخار و قریب سی میل از طرف جنوب مشرق سمرقند واقع است پدر وی امیر قبیله یا سبزه از قبیله برلاس بود که در تحت حکومت خانان تاتار بودند و اما و اجداد او روز را می جانیکی پسر چنگیز خان بوده اند مورخان خوشامد کوشب ویرا با سبب چنگیز خان طحی نموده او را از نسل بوزنج می دانند میر خاند سلسله سبب او را بدین نوع می نویسند که امیر تیمور بن ترغای بن امیر برکن ایلیکیز نویان بن امیر اجل بن قراچار نویان بن امیر سوغوجین بن ابروچی بن قاجولی بهادر بن تومنخان بن بایستقرخان بن قیدو خان بن دو تومن خان بن بو قاقان بن بوزنج قاقان بن آلقو ازین جا به سبب چنگیز خان پیوسته و از آل قو ابرک بن یافث بن نوح میرسد با بجه احتمال و اعتدالی که بعد از اولاد و احفاد جنای در مملکت ما و راء النهر رود داده و منازعات و محاربات امرار بر سقیم مملکت و توزیع سلطنت این خانواده با ترقی تیمور دنیا تمام داشت چون تعلق تیمور خان که امارت بدخشان و کاشغر داشت با و عای قرابت خانان



ذکر احوال امیر تیمور کورگان

باب ۱۳

۴۹

چنگیز خان بلا و اوراد النور پشتمن خود میدانت بآن صفحات شکر کشید امیر ران وقت
 جوان بود و مصدر ظهور جلالت و کفایت وی انوقت شد شرح این مقال آنکه عمده حاجی کاش
 که امیر قبلیه و والی کس بود از خبر حرکت تئو خان چنان براس بروی ستولی گشت
 که بجانب خراسان که سخت تیمور غم کرده که باخان کا سفیر ملاقات کرده اظهار اطاعت
 کند باین خیال چنانکه خود در نزدک میگوید که ملک را از ماتحت و قتل و غارت و دشمن رهایی
 بخشد ولی گوید باین امید بود که بسبب اظهار اطاعت و دوستی قوی برای خود برآید و درین
 باب در نزدکی که از وی منقول است مینویسد که در این امر از سر خود کنکاش خواستند ایشان
 در جواب من نوشتند که از خلیفه چهارم علی بنو اسیف کرده اند که هرگاه آسمانها گمان کردند که سببناز
 آن گناه شوند و حوادث تیر باشند و آدمیان هفت تیر با گردند و تیر اندازند ای سببناز
 آدمیان بجا بگیرند خلیفه در جواب فرمود که او میباز است که در خدا گریزند پس تراست
 که درین وقت در تعلق تیمور گریزی و تیر و گمان از دست وی گیری و از رسیدن این جواب
 قوی دل گسیر و رفت تعلق تیمور خان را دیدم انستی در هر صورت این تدبیر بسبب ارتفاع پایه
 شهرت و اتساع مایه دولت او گشته و در آنک وقتی محل اعماد تعلق تیمور خان واقفند
 بنا بر قول متولف تاریخ وی حکومت کش و بنا بر قول خود چنانکه در نزدک مینویسد حکومت
 ماوراءالنهر را با و تسلط داشت و خود بسبب خبر طغیان رعایا که بوی رسیده بود بجانب
 مالک خویش بدخشان و کاشغور اجبت نمود لکن چندی طول کشید که معاودت نمود
 و جمیع ممالک ما بین سیحون و جیحون را تسخیر کرده پسر خویش الیاس خواجه را بران بلاد و
 رواساخت و تیمور را وزیر و مشیر وی مقرر ساخته سرداری لشکر آن صفحات را بوی
 تفویض نمود لکن بعد از چندی تیمور سر از اطاعت وی بچیده و سنوت عدیده علی الاتصال
 در معرض مخاطره ممالک در آمد و ارتکاب شایده و مقامات مجسبه نمود ولی بعد از آن وقت
 تجار بی حاصل کرده که بدان تجارب مالک نیمه روی زمین گشت تفصیل مشاق و اخطار که
 بوی رسید اگر چه مختصر ذکر شود باز مجلدی مخصوص باید که با بجهت مقاومت با نواب زمان
 از ماوراء بود همان رشد حکمت و عقل و شجاعت که در اربطت اختصاص او

مراد از پسر پیر لانا زین العابدین
 ابو بکر آیا بدست که پسر
 با خجانب ارادت بود
 شش
 یکی از مخربین از کسان است
 که نزدیک تیمور می شنود
 بکار شاه جهان نزدیک
 بنام ساری ترجمه شده
 شش

اتساع
 با کس و شدت
 کسور و سنج
 شش

معاسات
 با ضمیر کشیدن
 شش

جلد اول ذکراحوال امیر تیمور کورکان

هم در ایام جوانی سبب استیما زوی از دیگران گشت و بیشتر این ایام آوارگی در اطراف
 ملک خویش مکشیت و از هر طرف موت و رعیت وی روان بود هم اتفاق میافتاد که
 با وی از صد نفر بیش بودند و بسیار بود که با وی کنیز هم نبود لکن در هر حال امیر متبذیب بود
 دوست پنهانی بسیار داشت و دشمنان وی میدانستند که اگر بقتل وی اقدام کنند
 ما اورا بدست دشمن قوی سپارند خون او بدون انتقام نخواهد خفت با جمعه در جمع ممالک
 و مشاق چنین بنیاید که هرگز با سبب وی دست نداد و دوستان وی هم در وقتی که در پناه
 سختی و پریشانی بود مردمان بزرگ بودند چنانکه خود در تزوک گوید و یکی با من چهل سوار بود
 آنها همه اصیل و اصیل زاده و اسپه زاده بودند و نگر می تعالی را شکر گفتم که در چنین پریشانی
 همچنین مردم بی زرو بی نوشته آمده همراهی و اطاعت مرا قبول میکنند و با خود گفتم همد
 تعالی را بمن کار بسیار است که این نوع همسر مرا مطیع ساخته بعد از فوت تعلق تیمور چون
 پسرش الیاس مجبور شد که بگاشغور و کار تیمور روی به بسبودی نهاد بسیاری از دوستان
 خانواده وی بوی پوشیدند و او خود کیفیت منضم شدن بعضی از اجباب خود را در تزوک میگوید
 گوید هنوز از دهان غمگشته بودم که فوجی از دور نمودار شد که از برابر بند میگذرد و من سر
 شده از عقب انفوج در آمدیم تا احوال ایشان را معلوم نمایم که ایشان چه مردم اند و ایشان
 یکی گفتند سوار بودند از ایشان پرسیدم بهادران شما چه کسانی ایشان گفتند ما نوکران
 تیموریم که بطلب او میگردیم و اینک در اینجا هستیم من به ایشان گفتم که من هم یکی از نوکران امیرم
 چونت که شما را راهبری کرده با من برسانم یکی از ایشان سبب خود را تاخته و رفته خبر سپرد
 برد که راهبری یافته ایم که ما را با امیر تیمور رساند ایشان عیان اسبان خود را کشیدند و حکم
 احضار من نمودند و ایشان سه فوج بودند سردار فوج اول تعلق خواجه برلاس بود و
 فوج دوم امیر سیف الدین و سردار فوج سوم توکت بها در چون نظر ایشان بر من افتاد
 بچو شده از اسبان پایوه شدند و آمده زانور زد و رکاب مرا بوسیدند من هم از
 اسب فرود آمدم و هر کدام را در بغل گرفتم و من ذیل خود را بر سر تعلق خواجه نهادم و گریه
 خود را که بسیار پرکار و زربافت بود بر کمر امیر سیف الدین بستم و جامه خود را بر توکت بها

ذکراحوال امیر تیمور کورگان

باب ۳

۲۱۱

پوشانیدم ایشان رقت کردند و مرا هم رقت شد و وقت نماز در رسید و کعبت نماز را او
کردیم و سوار شده و آمده سبورت نزول نمودیم و مجالس ساخته طوی دادیم انتهی تیمور را با امیر
حسین که یکی از امرای معتد را و راه انهر بود قرابتی نزدیک و موافقی تمام بود و منظور هر دو آن
بود که دشمنان مملکت را از میان ببردند و چون ایلیاس مجبور شد که بجا شتر زد و در محبت
با وی مصاف داده و یراشکست دادند لکن ایلیاس چندی نگشید که معاودت نموده و
امرای مزبور را شکستی فاحش داد و چنانکه سلامت جز در گریز نپذیرد اما معاومت و ثبات
اولی سمرقند و مرک و میرابین اسبان اردو ایلیاس را بجزدنا مجبور ساخته او بطرف مملکت
خویش رفت و از رفتن وی بلاد ما بین سیحون و حیون از ظلمه اجانب غالی ماند چون پائی ایلیاس
از میان رفت نزاع ما بین حسین تیمور افتاد ابتدا مصاصب زمانه ایشان را با هم دوست ساخته
و قرابت آن دوستی را استحکام داده بود زیرا که خواهر امیر حسین در جلاله تیمور بود اما امروز که
دشمن رفع و نوازش و فتنه اتفاق و طبعیت تضاده از قبیل محال است می نمود امیر حسین را
خسونت طبع و بخل و حرص و شره بر مزاج استیلا داشت میخواست که جای ضرر با نیکه بوی سید
بود از اخذ و جلب بطور تعدی پر کند و کسانیر که ازین سبب بفقرو فاقه و اعیان افتاده بودند
تیمور بقدریکه در خیزر امکان داشت همیشه مدد و معاومت بعاشش مینمود متغول است که تیمور
جواهر آلات و زرینه که متعلق بزوجه خود خواهر امیر حسین بود بعضی از اشرف و اکابر مملکت که آن
قطا دل امیر حسین مجال خراب افتاده بودند بجهت تابان رفع ضرورت و احتیاج خویش نمایند
امیر حسین ایشان را جرمیده کرده آن جواهر را بهبای جرمیده از ایشان گرفت از این متبیل و قانع
اتفاق افتاده منضم باخلاف طبعیت طرفین گشته موجب از دیاد و وحشت ما بین شد تیمور را
باندیشه تغلب متمم کردند و او اگر چه چنانکه باید از ان تممت ابراء ساحت خویش نمود اما اثر آن از
فاطر وی مؤکنت دور بهمان اوقات فوت زد و چنانکه تیمور که خواهر امیر حسین بود اتفاق
افتاده بکلی ملاقه ما بین قطع شد چندی بعد ازین قضیه تیمور بهبانه دفاع لشکری معتد به جمع کرد
و جنگ ما بین شروع شد در ابتدای حال سخت مساعدت طرف مخالف نمود ولی چون پریشانی
نجابت رسید تیمور باین نوع بهادری که غالباً در تاریخ عالم مثل آن نشان نداده اند دست از

در بیان احوال امیر تیمور کورگان جداول

حریف برد و از زمین کار معلوم می شود که این مرد تا چه حد بستمج جبات جیل و تدبیر و تا چه پاره حساب
 جرات و تنور بوده است و آن این است که از جمله نوایدی که امیر حسین را دست داد و تصرف
 قلعه قرشی بود امیر تیمور در نزدک بنویسد که ازین جهت غیرت سلطنت من طغیان کرد که قلعه قرشی
 را از وی بگیرم بعضی امرای من گفتند که او مذکور که رفته بجنگ قلعه را سخر کرد و انم من گفتاش
 گرفتن قلعه قرشی را چپسین کردم که اگر خواهم بجنگ سخر کرد انم مبادا چشم زخمی بشکرم من برسد
 گفتاش درین دیدم که بجانب خراسان متوجه شوم تا خاطر قلعه داران جمع شود و انگاه
 برکته ایلیار کنم و شمشیر من بقلعه برده سخر کرد انم لهذا کج نموده متوجه خراسان شدم چون
 از آب آمویه عبور نمودم کاروانی از جانب خراسان آمده متوجه قرشی بود فاعله سالار
 آن کاروان از معانی بمن آورد من از احوال امرای خراسان از وی پرسش کردم درین
 خود را بولایت خراسان اظهار نمودم و ایشان را رخصت دادم و جاسوسی همراه کاروان
 کردم و خود در کنار آب مقام نمودم تا آنکه جاسوس خبر آورد که کاروانیان خبر رفتن مرا
 بقلعه رسانیدند لشکر امیر حسین خوشدل شده بساط عیش و عشرت بگسترند چون این خبر به من
 رسید از لشکر دو صد و چهل و سه جوان بهار مردانه کار کرده از نموده جدا ساختم و از آب
 گذشته ایلیار کردم و در موضع شیرکت رسیدم و یکشب و یکروز مقام کردم و از آنجا ایلیار
 کرده در یکروز سنکی قلعه قرشی نزول نمودم و فرمودم که چند زردبان بریسانها با هم بسته طیار
 سازند در این وقت بخاطرم رسید که خود سهار فقه قلعه را ملاحظه نمایم چهل سوار بهار در همراه گرفته
 رو بطرف قلعه قرشی آوردم چون سیاهی حصار بنظر درآمد بهار از آنرا امر نمودم که توقف
 نمایند و مشر و عبد الله که خانه زرد بچکان من بودند همراه گرفتیم و چون بکبار خندق رسیدیم
 دیدم که خندق پر از آبست نظر با طرف کردم ترناوی که آب از آن بقلعه میرفت و برود
 خندق انداخته بود بنظرم درآمد اسب را به مشر سپرده و از بالای ترناو از خندق
 گذشته بخاکریز قلعه رسیدم و خود را بر دوازه رسانیدم دستی بر دوزم و با قدم که دروا
 بانان در خواهند داشت دروازه را بنجاک و کل انباشته اند اطراف دیوار قلعه را حلقه
 نمودم و جانیکه زیند و زردبان توان گذاشت دیدم و مراجعت نموده خود را بهار در آن

گفتاش
 بفتح مشورت
 کردن درین
 سن

ایلیار
 میرعت بلف
 دشمن رفتن
 سن

در بیان احوال امیر تیمور کورکان

باب ۱۳

۲۱۳

رسایندم و فوجی که در عقب مانده بودند بازو بانها رسیدند و یکی مسلح شده و نزد بانها را بر
داشته رو بقلعه آورد و از خندق بروی ترند که نشیند و زینها گذاشته بدیوار قلعه رفتند
استی چهل و سه نفر از ایشان را بجز است اسبان گذاشتند و صد نفر سپه داری عبدالعزیز
زینیه بالا رفته در قلعه داخل شدند و قراولان را که در خواب بودند بقتل رسانیده دروازه را گشودند
تیمور با صد نفر و کمر داخل شد هنوز داخل قلعه نشده بودند که بجهت ترسانیدن دشمن در تاریکی
سب با بسوق و گونا گرده روی بارک گذاشتند است عظیم به مستحفظین و اهالی که از
خواب بختند رویداده روی بگریز آوردند چون تیمور میدانست که دوازده هزار لشکر و ستم
قریب بشمار دوازده اند چند نفر از اهالی و قراولان را اعداد را کرده تا بگریزند با نیچال که
خبر وحشت امیر اهل قلعه با ایشان رسیده گمان کنند که جمعی کثیر در قلعه اند و بدین سبب
بمحاصره اقدام نمایند لکن چون روز شد امرای امیر حسین را معلوم شد که کسانی که در قلعه بودند
زده اند فقط صدوی بوده اند غم نمودند که بعد از امکان از پامی نشینند تا دوباره قلعه
بجکت آورده خالی نماند و عار را از چهره حال خویش و شکر بیان محوسازند اعدا و وطن
چنان غیر مناسب بودند که مجال سیموژ که بها درانی که قلعه را بدان جلالت و مروی
گرفته بودند بتوانند نگاه دارند اما اگر چه قلیل بودند لکن همه گرام و بها دران بودند و امیر
تیمور بود هر جمله دشمن را بر دانی رود کردند و هر روز علی الاتصال جمعی از بها دران از
قلعه بیرون آمده و او مروی میدادند و بسوز چند روزی نگذشته که اختلاف و نزاع در
امیر حسین پدید آمده یکی از امرایان با فوج خود از ایشان جدا گشت و دیگران سینه بر روی صلح
در مراجعت دیدند و معذاری کبشیر از اسباب ایشان بجکت بها دران افتاد و در این باب
تیمور کوید تجربه من رسید که غالب شدن بتانید و تدبیر است القصة او از تیمور بدین شرح
بلند گشت و امیر حسین به رحله خواست حریف خود را بدام آورد لکن نتواند تا بالاخره بنا بر مصیبت
طرفین و مخاطره که مسبب عداوت ایشان متوجه مملکت بود امر بمصالحت انجام میدادند
که قبل از انجام این مصالحت تیمور چند بجکت با خصم خود نموده و در همه سینه روزی ویرا بود
در یکی از آن جنگها است که کونید تیمور لشکر را از خطاب کرده گفت بها دران امروز روز جد

ذکر حالات امیر تیمور کورگان

جلداول

در قسطنطنیه بزم سزومردان میدان رزم است و هلهه ابطان و نفره کوس و کرنا می آید
 موسیقیار و شراب خون شمن با تجمه این مصالحت چندان طولی کشید که باز بنا بر عت و
 مکاوت انجامید و بالاخره بعلت امیر حسین منجر شد منقول است که چون امیر حسین را در
 کار از نیزه بگریزید و غنیم بروی غالب شد درخواست کرد که او را بگذرانند تا بقیه عمر را بعبادت
 گذرانند تیمور مسئول ویرا با اجابت مقرون داشت شرف الدین که مورخ تاریخ تیمور است
 میگوید که چون امیر تیمور در باب قتل امیر حسین بود لکن پرده که او می پوشید بسیار نازک
 بود که چون امیر تیمور مسئول امیر حسین با اجابت نمود امر اصلیت فزیدند که بسبب این ترسم
 ملک را عرض نمودم فحاطات کنند و نجات ملک و صلاح خلق را در قتل وی دیده یکی از امرای
 که برادرش را امیر حسین کشته بود بقتل او مبادرت نمود اما این خود پیداست که اگر چه امیر تیمور
 حکم کرده ولی راضی بود بقتل و شمشیری که از فوٹ او پادشاهی ملکش با و منقل شد بعد از آنکه
 ملک ما و راه اندر او را استخلص و تصنیف گشت عالی از اغیار با عروس ملک دست
 در اغوش کرده پای بر سر سلطنت بنا و تا یازده سال با استحکام نسیان حکومت نظم
 و نسق امور و ضبط و ربط حد و د شعور و تشخیص بلا و کاشف و خوار زرم اشغال داشت و بعد
 سرانجام مطالب فرورده غم تسخیر فراسان از نهادش سر بر زد و مالک فراسان در آن
 اوقات در تحت حکومت ملک غیاث الدین بود و ملک غیاث الدین بعد از آنکه حرکتی
 کاملذبح کرده و تاب مقاومت نداشت و از اطاعت باز آمد تیمور بر جان وی بخشود و لکن در
 هرات و سایر ممالکی که در قبضه تصرف وی بود دست تعدی بمال مردم دراز کرده و نقد
 گرفت که ابالی و یار را بقوت یکروزه محتاج ساخت بعد از آن قتل را و کابل مسخر گشت
 لکن بعضی از قلاع مستحکم در این بلاد و اطراف و حوالی باید در مقابل وی ثبات قدم و زور
 باشند زیرا که چهار سال انظفای نایره طغان حسریان و قلع سیستان و ما زمران طول
 کشید و جمیع بلاد فرورده با خاک یکسان شد زیرا که سیل قتل و غارت منولان تا نازنه چنان
 بنیان کن بود که اطاعت ابالی آن دیارستان تو است شد بعد از آنکه از قتل و تخریب
 نوب و تعدیب این ممالک بکلی باز پرداخت تیمور بزم تسخیر ایران از حیون عبور کرده با ستان

جلوس امیر تیمور کورگان
 روز چهارشنبه دوازدهم
 ماه رمضان سنه ۸۰۰
 و بیستم کعبه بایه یونانی
 استیل در سن سی و یک
 ساکنی تعاقب افتاد
 شش

ذکر سلطنت امیر تیمور کورکان

باب ۳

نسل ملاکورا که بضعف و نفاق و تن آسانی افتاده بودند از میان بروشته سلطانیه را که متصرف
سلطنت ایشان بود خراب کرد و پس از آن از رود ارس گذشته بگرجهستان ترکها ز نمود و خان لرگی
و حاکم شیردان او را باطاعت کردن نهادند و در همان اوقات که خود در این صفحات
تسخیر و تحویب بلاد و تصنیف و تعذیب عباد مشغول بود سرداران دی کوهستان لرستان
و قبایل ایوار را که در آن اوقات قافله حاج را تا حنطه بودند ادب کردند و در همین اوقات
برقع ترکمانیکه بقطع طریق و قتل و غارت در صفحات ارض روم پای گرفته و دست تعدی
تلا دل بر مال و جان غابریل سبیل گشاده بودند که بخت قرامحمد که سردار و امیر انطاغیه
بود سلامت خویش در گریز دید و شروان که مقرر ریاست وی بود مفتوح شده باو عاقبت
رفت از آن پس غزم استخلاص عراق عجم و فارس و اصفهان نمود حاکم آن بلاد در آن اوقات
سلطان زین العابدین بن شاه شجاع کی از آل مظفر بود و بر فارس و اصفهان و بیشتر بلاد عراق
فرماز او بود و پدر وی شاه شجاع در ایام حیات با تیمور روم از موافقت میسر و در همین نزاع
پسر خویش را بجاییت وی سپرد تیمور فرمان بجضا را و فرستاد زین العابدین بعضی رعیت
فرستاده او را بندگان و پادشاه مغول همین را بهانه کرده لشکر با اصفهان کشید ظاهراً
مضرب خیام و معسکر سپاه ستاره اقلیام ساخت حاکم اصفهان عموی زین العابدین بود
چون ظهور گوگینه امیر را دید مصلحت در مقاومت ندیده اظهار اطاعت نمود امیر را اینصورت
پسند افتاده حکم کرد تا کسی متعرض اهل بی نشود و لکن مالی کثیر را اهل بی حل کرد که توزیع نمود
توجه کنند و محصلان تحصیل وجه مشغول گشته هنوز قدری از مبلغ معین باقی مانده بود که
واقعه تعاقب افتاد که سبب خرابی ملک و هلاک خلق شد و آن این است که جوان آهنگری
شبی بجهت تعزیر خود طبعی کوچک میخواست جمعی از اهل بی بجای این که طبل مغولان است
که باخت و تاراج شهر میبردند جمع شده در آنی خبر نشد خلق را آتش غضب افروخته
گشته بر مغولانی که در شهر بودند حمله بردند و هنوز صبح طلوع کرده بود که تقریباً سه هزار نفر
از ایشان را بقتل رسانیدند و بعد از آن دروازه را بسته بجافطت خویش مشغول شدند
لکن مقاومت محال بود و چون این خبر به تیمور رسید مایه خشمش چنان بالا گرفت که چشمش

جابرین سبیل
بنی سافزین را بر
ش

توزیع
بافتن بر آنکه کون
و بخش کردن
ش
توجه
نیک بیان کردن
کردن این روایت
چیزی در دست
ش

و عیش تیره گشت ببلاده مصلحت در این یافت که چون ابتدای فتوحات ایران است یک شهر را
 باید عبرت سایرین ساخت و حال بهانه بجهت اصفهان در دست است اصفهانیان سواره
 میدانستند که مال چیست لهذا آنچه توانستند پاداشی کردند ولی فایده ایران بمرتب گشت
 شهر سوریش و غلبه گرفته حکم بقتل عام و تاراج سحر صا در شد و امیر تیمور امر کرد که هر سپاه
 باید بعد از مخصوصی سر بیاورد و نزدیک گوید اصفهان را سحر ساختیم و بر اهل اصفهان اعتماد
 کرده قلعه را بدست ایشان سپردم و ایشان با غی شده دار و فتنه را که بر ایشان تعیین کرده بودم
 بسته هزار کس بقتل آوردند من هم حکم بقتل اهل اصفهان کردم انستی شمار گشتگان آن زمان بود
 لکن هفتاد هزار امیر شهباز درآمد و در میدان از کله سوار ساختند شرف الدین علی که هم مورخ
 هم متعلق تیمور است مبنی تواند انکار این ظلم کند لکن ذکر قتل عام را اجالتا نموده تفصیلی در باب
 احترامیکه تیمور نسبت بقبور علما و فقها نمود مینویسد الحاصل تیمور بعد از قتل اهل و تاراج
 و حوالی اصفهان عثمان عزیمت بجانب شیراز انعطاف داد و زمین العابدین را یاری
 قرار نمادند فرار کرد و شیراز تمام فارس سخر شد حکام بزود کرمان و لرستان نیز انظار املی
 واقفان نمودند لکن تیمور بسنوزار غزل و نصب حکام و نظم و نسق بلاد مفتوحه فارغ نشده
 بود که خبر حرکت توغتمش خان دالی در دست قباچ نسبت ماوراءالنهر رسیده از روی ضرورت
 بدانصوب نصفت فرمود و در خیال دیگر در مضطرب و بطل مالک خوده ببطحد و آن با بعضی بلاد نامدار
 اشتغال در زید افواج منصوره اش بعضی یوار چین یورش برده و برخی در سواحل نهر میش
 در رود و لکاشورش افکندند و چون دیگر باره بایران معادوت نمود از راه مارذران فرستید
 حکام آن اطراف و نواحی را منقاد حکم و مطیع فرمان نمود و از جمله فوایدیکه بر خرابیهای او
 شد استیصال طایفه بود که نام فدائی بر خود که داشته در مالکی که با مین شمال مغرب ایران است
 بقتله و قتل و غارت مشغول بودند و پیش شک نیست که طایفه مزبور از سلسله ایلیه
 بودند که شرح احوالشان در ابواب سابقه مرقوم گشت در ابتدای سال دیگر عطف عثمان
 بصوب بغداد داده جمعی از سپاه را از سمت آذربایجان و کردستان فرستاد و خود از
 طرف عراق بجانب حرم آباد و شوشتر در حرکت آمد حرم آباد تقریباً تا کرمان شاه پشاور

ذکر سلطنت امیر تیمور کورکان

باب ۱۳

۲۱۷

دارد مقام امرای اگر او فیلی است در پای کوهی افتاده است و قلعه نسکی در وسط شهر بر سر شک
چنانکه مشرف بر اطراف است ساخته اند عرض شمالیش سی و سه درجه و سی و دو دقیقه است طولش
از جانب مشرق چهل و هفت درجه و چهل و سه دقیقه خلاصه بعد از تسخیر بلا و خبر بوره قلعه سفید را که
ذکرش در شرح حال رستم مرقوم افتاد و کسی جز رستم از آن فتح ننموده بود مسخر کرده جانب شیراز
عمان ریز گشت شاه منصور پسر سلطان زین العابدین بعد از رفتن امیر تیمور بماراء النهر جای
پدر گرفته و بیشتر مالکی که سابق در تحت تصرف آل مظفر بود دوباره تسخیر کرده بود چون خبر ورود
عساکر تیموری گوش زد وی شد قریب سه چهار هزار سوار سراسر با سلاح جمع آوری نموده بمقابلت
خضم شتافت و دو مرتبه بر قلب لشکر تیمور حمله برده بکلی شیرازه نظم ایشان را از هم کسخته متفرق
گردانید منقول است که منصور دوران کسیر و در آخر خود را به تیمور رسانیده تیغ خواره فرق دی کرد
لکن شمشیر بر خرد او کارگر نیاورد چون بخت موافقت نکرد هنر مساعدت نتوانست نمود در وقتی که
خود با جمعی بقلب سپاه تیمور حمله برد فرزند او تا افواج جنابین سیندر حرکت آیند اما ایشان کر نجیته
داور در میان سپاه دشمن گذارند تا بالا خرد از پای در آمده شاه رخ میرزا پسر تیمور سرد را
بریده نزد پدر برد و شرف الدین که خود در انجمنک بوده بنویسد که شاه منصور شمشیر گنبد کشیده
چون شمشیر خشنک میباید و هر چند خرد صواب اندیش بنهزار زبان باو میرسانند که
تیرس از چشیری ز شیر افکنان دلیری کن باو لیر افکنان لکن بحکم سابقه کتبت اجل پرده
خرد بر دیده بصیرت او فرو گذاشت و در کوه پاتیده وقت نماز جمعه بر قلب سی هزار سوار ترک
پرخاشجوی حمله کرد و قشونهارا بر سر سزده صف سپاه شکافت و بکوتلها که در عقب لشکر
و داداشته بودند رسید و از انجا هطف عمان کرده ماندار دهای و مان روی بچنگ آورد
و از چهره وی معلوم بود که امید از حیات قطع کرده تیمور با جمعی از خواص ایستاده نظاره
جلالت وی بنمود شاه منصور بر او حمله برد تیمور خواست که خود بانیزه بمقابلت او شتابد بول
چره که سینه دارد وی بو هنر میت نمود و تیمور با او کتبت بیش از پانزده کس با او مانده بود
از جای خود بجنبید تا شاه منصور بر سیدد و نوبت شمشیر بر خرد او رسانید لکن ضرری
نرسید و چون کوه را تسخیر بچگونه تغییر موضع او راه نیافت عادل احتاجی پسر بالای سرد

گرفت و قمار می یاول کوششهای مردانه نموده دستش بزخم شیراز کارناز آنتی و هم او بود که آخر الامیر زانشا هرچ با آنکه هفده ساله بود بر منصور حمله برده منصور گشت و سرش را بریده برده بر پای در انداخت و در آتینیت گفت تیمور پسران و نوئیان را در کنار گرفته برایشمگر آلتی بجای آورد و شیرازه شیرازیان از هم گنجینه شیراز مفتوح گشت بقایای آل مظفر کفایت و عرضتیشمگر گشتند امرای لشکر به تینیت ممالک مفتوحه مقرر شدند بر فرمان ایالت ایشان بپوش التمنای پادشاهی شکل پنجه سرخ میکاشند و این رسم سلاطین تا آنکه بود که هر شهری که بچک غلبه بدست میافتاد باین نشان استیما میدادند پس از تسخیر خطه فارس لشکر قیامت آذربایجان بغداد و در حرکت آمد سلطان احمد ایلیکانی در آن اوقات امارت آن ملک داشت و چون رعیت از ظلم و بیداد وی بجان آمده بودند در معادنت لشکر امیر تیمور دم موافقت زدند لاجرم او در گنجینه بغداد و مضافات آن ضمیمه فتوحات تیمور گشت و بعد از فتح بغداد غزمت قلعه کمریت را در وجه همت ساخت و کمریت قلعه است قریب جلوه مابین بغداد و موصل بر قلعه کوهی واقع بجهانت بنیان استحکام ارکان مشهور بعضی از مصنفین بر آنند که بانی آن اسکندر راست و بعضی دیگر نسبت بنای آنرا بسلاطین ساسانیان میدهد علی ای تقدیر این قلعه از قلاع قدیمه روزگار است و در آن ایام حسن نام یکی از امرای ذردان یا زردان امرایان قلعه مستولی گشته دست تاخت و تاراج بر اطراف و حوالی کشاده و بدین سبب بنیاد و هشت و هراس در ضایرادانی و اعالی نهاده بود چون خبر نصرت بویک امیر بدباضوب کوشش زدوی گشت دانست که نه راه مفراست نه جای مقر بنیاد از حیات مایوس گشته بترتیب آلات دفاع و تخییر اسباب نزاع و جدال پرداخت شرف الدین تفصیل و قایع این محاصره را مینویسد و احتمال دارد که چنانچه باید از عمده تقریر بر نیامده باشد ولی وضع کلی که عساکر تا آنکه قلاع مصونه را محاصره و مفتوح میکردند اندر دست میدهند شخص سخن می آید تیمور اول لشکر را آراسته گردانیده بنواختن کوشش جنگ حکم فرمود بعد از آن سپاهیان قلعه را احاطه کرده بنقبت زدن شروع نمودند و امر کرد تا بنجینق با و آلات شک اندازی نزدیک بدیوارهای قلعه بر پای گردند و خمیس خود را فرمود تا قریب بصرف

ذکر سلطنت امیر تیمور کورگان

باب ۳

پورش زدن تا خود بنفشه تحریص و در عین لشکر باین نماید و حکم داد تا بهر نوع بست قلعه را بقلعه کمرند
 تسخیر قلعه در نظر از محال است مسعود از ازو که دیوارهای قلعه یا کوه بود یا اینکه هر جا شعبه فرقی
 بود چنان ساخته بودند که در ارتفاع و چمن و صلابت با کوههای متصل فرقی نداشت منقول است که عساکر
 تا مار بجلد دستی و چاکلی تمام نقب زده خود را بپایند دیوار رسانیدند و یکی از امرای برجی حمله برده آن
 برج را از تصرف سختین بیرون کرد و چون آن برج بقصر در آمد سهولت سایر بانستیان را
 افتاده سختین بروج بقلعه پناه بردند بعد از آن علی الفور حکم شد که جمیع لشکر بیکباره پورش برید
 و همچنین از صاحب نظر نامه منقول است که مندرسان اطراف قلعه را با فوج قشون قسمت نموده
 قسمت هر طایفه را با خطوط فرستادند و دستور العمل نقب بریدن زیر برجها و طایفه
 و استحکامات را نوشته بدست امرای فوج دادند نقب اول بعد از تومان کیکت خان که از فوج
 میره و شجاعت و بهادری از سایر لشکر استیاز داشتند محول شد و ارسلان کار فرمای ایشان
 بود و چون نبوت کاریگر و ند بعد از ایشان تومان شایر خیز را سپر چهارم تیمور بجای ایشان کنار
 مشغول شدند و چنان چاکبستی بکار بردند که در خیلی قلیل وقت پنجاه و دو پایادیم که سی و پنج وزع
 باشد شک را شکافتند و سایر عساکر جمیع بهمین نوع استعمال میورزیدند و دست که همضا دو
 دو هزار کس تا چند روز علی الاتصال بقطب بریدن و کوه کندن مشغول بودند ازین قشون
 قیاس کرد که استحکامات مکریت چه قدر بوده است باجمه چون کار نقب زدن فریب ناپا
 رسید ما بین محصورین و محاصرین از مصالحت سخنی رفت لکن صورت کمر فته محاصرین را در
 گرفتن قلعه اجتهاد داشتند و بگذر رفت تیمور حکم کرد تا بقبها را پرازمیه و نفت کنند از نو بک
 رو میان معلوم میشود که این نوع نقب کندن بجهت گرفتن قلاع در ایشان بوده است چنانکه
 یا نقب را تا میان قلعه برده از وسط آن بمی در شب سر بر آورده بدون جنود و از میان
 و لشکر منظر را داخل کرده قلعه را میکرفته اند یا اینکه زیر دیوار با را خالی کرده چو بهای قوی سون
 نموده و بقبها را از همیه و نفت پر کرده آتش میزده اند هر دو دوس کو بد و عمد و ایریوس
 ایرانیان این شیوه را میدانستند و بعضی از مصنفین فرنگستان را عقیده آن است که اهل این
 نقب زدن از اهلای مشرق فرا گرفتند القصه در شب بتیم محرم شانزده روز بعد از شروع

شعبه
 بالکسر و فتح خانه
 یعنی حم و عطری
 سن

حلا سیم
 همان تعبیر است
 ساختن چیزی
 سن

ذکر سلطنت امیر تیمور کورگان

جلد اول

محصره نعل با آتش زنده ابری سیاه از دود برخواست و برق آتش بچو بهائیکه در زیر آسمان
ستون کرده بودند رسیده بیکبار در حد آسا او از می جگر شکاف نموده که هم او دیوارها و بسیاری
از بروج مستحکم که فعه بر زمین افتاد و تاربان بدون توقف حمله برده پای جلالت بدون قلعه
هناء و ندجکی صعب رویداد چنانکه صاحب ظفر نامه گوید محاصره از پی نام و محصورین از بیم جان
داد مردی و بهادری دادند چنین نماید که اهالی قلعه پایداری کردند و در آن حمله فتح قلعه میسر نشد
لذا تیمور حکم کرد تا بقایای دیوارها را نعل زده آتش زنده باستانی که توانای آمد و او
اما آنچه در آن کار میکرد از بیخ و بنیام و برآمد و حسن مجبور شده با بقیه یاران خود بقعه ارک که آن
نیز در غایت حصانت و استواری بود پایه بردارای جلالت شعار از نو زده رخصت طلبید
که یورش برده آن قلعه را که آخرین ملاذ و زوان بود مختصر و غلبه بگردید کار را با تمام رساند
امیر راضی نشده فرمود انحصار را نیز بنقل خراب سازند در آنوقت اهل قلعه پیغام فرستادند
که اگر امیر بر جان ایشان بخشاید قلعه را بتصرف و بسند تیمور ازین مطلب سر باز زده گفت اگر ایشان
خود را سپارند یا سپارند من بجز این معارفه و زوان را با خاک یکسان خواهم کرد و سپاهیان
ازین سخن عرق غیرت بیش از پیش در حرکت آمده تجد و تجد هر چه تا متر نعل کشتی گرفتند و
در بیت پنجم ماه محرم کار فتح بانجام رسیده حسن را با متابعان دی نظر تیمور رسانیدند بنا بر قول
شرف الدین تیمور رعایای بکینه را جدا کرده فرمود تا ایشان را آسیمی زسانند و لشکر بازا
بر امرای توپان قنمت نموده فرمود تا بکینه و عقوبت سیاست برسانند و این قسم قنمت مستحکم
بجبهه این است که در هر جنگی لا بد از هر فوجی چند نفر کشته یا مجروح میشوند چون دشمن بدست ایشان
میافتد بدین نوع انتقام خون مردان خویش میکشند کوفتند از دوس گشتگان منار با ساخته و بر
هر یک نوشته بودند که این است جزای راهزنان و هم شرف الدین علی یزدی گوید که چون
فتح کمریت بانجام رسید تیمور فرمود تا بعضی از طایفه با و بر جبار اجمال خود باقی بگذارند تا بجبهه
علامت تیغ آن قلعه بر صف روز کار بسا و کار بماند بعد از تسخیر کمریت تا تاربان در اطراف
عراق و خزریه العرب و کردستان و گرجستان منتشر شده جمیع آن بلاد را بخیطه تصرف دادند
تو قمش خان والی دیهت قجاق حبارت کرده سپاهی تخریب حد و دشتیران فرستاد

ذکر سلطنت امیر تیمور گورکان

باب ۱۳

لذا لشکر بر سر ملک وی کشیده و او را بهزیمت داده از تاج و تخت بر انداخت یکی از مصنفین گوید که درین جنگ سپاه تیمور بسبب عدم ذخیره و قلت عدو چنان پای غنیمت از جای برده بود که بهزیمت یقین بود اما سردار میل علی را که تو قمش خان را رسوئه داده در چین جنگ علم را سرکون نمود و لشکر جنمال انیکه سردار ایشان کشته شد روی بگرز آوردند بعد از آن لشکر به مالک روس کشیده تا مسکور رفت و آن شهر را گرفته تاراج کرد شرف الدین غلی گوید سپاه تا مدت در این فتح مدوی کثیر از زمان و حتران نیکو شایلی سیر گرفتند سال دیگر استرآقا از خراب و کر جتان و بلاد چرکس را غارت نموده جمع قلاع مستحکمه آن صفحات را متصرف شدند بعد از فتوح مزبور به سمرقند مراجعت نموده غرم شجر بند وستان نمود و اغلب امارا برخلاف اغنیتی رای زو ند و گفتند که اگر چه بند را میگیریم لکن اگر اقامت نمائیم نسل ما ضایع شود و احقاد ما بسبب هوای گرم مزاج سست و زمانه پیدا کنند تیمور گوید که در این باب استخاره از قرآن کردم این آیه آمد یا ایها الینبی جا هدی الکفار و المنافقین و بدین سبب امارا رضی شدند و بهم او گوید که چون مجموع لشکر من نود و دو هزار سوار بودند موافق و مطابق اهم محمد این عدد را فبال نیکو و مبارک گرفتم القصه تیمور در ربیع سالیکه بنید وستان لشکر کشید ترک تازی بجای نیکو سپاه پوشان نمود و بلا دین طایفه در گوستان بدخشان است و از قدیم الایام سر باطاعت بیچ پادشاهی فرود نیارده بودند تیمور قلاع ایشان را بقصد غلبه گرفته رقاب ایشان را در سلاسل اطاعت آورد و از ایشان عهد گرفت که دین اسلام قبول کنند لکن بعد از مراجعت تیمور قریب هزار نفر کشته مالک خود را متصرف شدند تیمور با دیگر بان بلاد تاخته مسخر ساخت و بنا بر قول شرف الدین زمان ایشان را جدا کرده جمیع مردان انطایفه را قتل رسانید لکن با اینمه نه قطع نسل انطایفه شد نه باطاعت کسی کردن نهادند و تا امروز با استقلال و با عادت و زبان و شریعت مخصوصه بخود زیست می نمایند و اما با طایقی اطراف و حوالی در جنگند و سلین انصنات همیشه از ایشان در رعب و هراسند با بجهت تفصیل وقایع هند وستان بر خطویل کشتارهای بسیار نیست قبل از آنکه خود حرکت کند سرداران وی به مالک افغانستان و اکثر بلاد طمان تاخت آوردند و تا مدتی مسخره گشته

پوشش امیر تیمور پهلای
روس و چرکس

سلسله
به شد رخان هر دو
و حاجی رخان نیز بنامند
سلس

مسخر نمودن
هند و سائر

جلد اول ذکر سلطنت امیر تیمور گورکان

بعد از محاصره فخریه و هلی را نیز تصرف آورد و آنس بیدادیرا که در آن ممالک افروختند از نیوا قعه ذیل میتوان قیاس کرد چون عسکر تا آن قریب بدلی رسید زیاد بر صد هزار از اسرای هندوستان در لشکر بودند و بسبب اینکه مبادا جمعیت ایشان بجهتی عایق حرکات سپاهیان شود حکم شد که جمع را بقتل رسانند و هر کس را که از خواهی این امر سر باز زد مورد سیاست شدید نمایند شرف الدین علی که ایگونیذ و قیام را غالباً مختصر ذکر میکنند و تا بتواند قدری بجهت هر یک میگوید در این واقعه بعد از نقل حکایت میگوید که مولانا ناصر الدین عمر که بزرگان علماء بودند و هرگز ناکبشتن کوسفندی را رضی نمیشد درین مقدمه مجبور شد که بقتل بازدهد و از غلامان خود حکم دهد و مرده است که در آن قضیه یکی از جنک اجل جان بدر برد و در تاریخ سبتر ازین شیخ تر ظلمی نشان نداده اند لکن کسی را که از وی این عمل صدور یافت مورخین و شعرا قریب بر تبه الوهیت میرسانند و راضی نمیشوند که فقط او را بجهت صفاتی که در وی بود و شجاعت و تدبیر و کاروانی در محاربات بستانند بلکه مبالغه در فضایل بشمار خصوص رحم و انصاف وی بنمایند الحاصل شهر میرت را نیز که عده ایست قریب بدلی و بامین رود کنگ و جمنان و آنست بغلبه کرفه از اینجا به سیخرا بلی کوهستان حرکت کرد و چنین بنیاید که سطحه هندوستان جمع تصرف وی درآمد شرف الدین علی در واقعه میرت کوید که مردان کرخه جان بدر بردند و زمان اطفال ایشان در قید اسیر درآمدند چون از سیخرا هندوستان پر و اخت سبر قدر اجابت نمود هنوز از زحمات سفر آسایش نیافته بود که خبر رسید که جمعی از امرای ایران بسبب بی اعتدالیها حکومت میرانشاه که بقول شرف الدین مستلابه بیماری صرع شده بود علم طغیان برافراشته و احمد ایلیکانی دوباره بغداد را متصرف گشته و والی کرخستان کردن یاغی گری کشیده بنا برین اخبار موخس مجبوراً لشکر بر سر کرخستان کشیده یاغیان را کوشال داد و سپیدار و رقه طاغیانرا پایمال ساخت و خلقی از انانی اندی را را بسزای کردن کسی از بار سر فارغ گردانید و قریب بهمین اوقات غزم سیخرا شام و مصر فرود نمود و یکی از قبایل تا آنوقت بتبعیت سلاجقه تونیه و راندار رحل اقامت انداخته بودند و چون اقامت دولت آن سلسله روی بر زوال نهاد عثمان نام بزرگ آن متبیله و م از استقلال زده نیکی شهر را که قریب پیرسا واقع است تحمل سلطنت خود

ذکر سلطنت امیر تیمور کورکان

باب ۳

ساخت ایطایفه را عثمانی سبب نام وی خوانند اول افتد از این سلسله را میتوان گفت که از سینه
 هفتصد هجرت که هزار و سیصد عیسوی است و اعتقاد وی صاحب اقتدار شده بازید بفرم
 تخریب قسطنطنیه که سبب آما از خبر حرکت تیمور که باید در حفظ جان خود بگوشد و از ملکت ترکها
 چشم پوشد بازید بسیره عثمان است و پادشاه چهارم عثمانی بلون مزاج و ظلم و بیداد و موش
 بود لکن در بعضی از محاربات ثباتی و افزودن شجاعتی با هر ظاهر نموده بود و چون بسیاری از
 اوقات در غایت سرعت از یک حد ملکت خود لشکر دیگر حد مسبرد لقب الیدرم یافت
 و الیدرم در ترکی یعنی برقی است یکی از استولات تیمور از بازید این بود که قزاقیوسف ترکها
 که با و پناه برده بود و بجاکان او سپارد و چون بازید از قبول استولات وی سر باز زد
 جنگ شروع شد تا بالآخره در محاربه که در نزدیکی انکوریه واقع شد مغولان منصور و ترکها مغزول
 شده کار بر بازید تباہ گشت مرویست که ترکها پیش از آنکه بحرب اقدام کنند از رنج سحر
 و مشقت عطش چندان بحال شده بودند که مقاومت آنها ممکن نبود و عرق غیرت بازید سبز
 وقتی بحرکت آمد که دست لشکریان از حرکت افتاده و کارشان از دست رفته بود و ابالی بقبا
 که بجهت ملاحظه جنگ گاه رفته بود و پایش نیاید مگر وقتی که کار لشکر از چاره گذشته بود و چون حالت
 یاس بر عقل غلبه کرد و خود را در میان غنیمت انداخته بعد از اظهار شجاعتی سهوده گرفتار گشته
 نزد تیمورش برودند بنا بر مورد خان ایران تیمور ویرا غایت تعظیم کرده نوازش نمود و فرمود ایستاد
 آسایش ویرا آماده سازند تا یکسال یا زیاده که در لشکر گاه بود با احترام با وی سلوک نمودی گویند
 سبب فوت بازید از دوزخ بود که بسبب این مصیبت بر خاطر وی استیلا یافته بود و چون
 بیماری صعب بر مزاج وی طاری گشت آنچه دوا و علاج بر وی عرضه نمودند قبول ننمود این
 حکایت بنا بر قول مورخ چامپوس او شرف الدین علی بزید است لکن این عرب شاه که لقب
 تاریخ تیمور است در غربی برخلاف این بنویسد و میگوید که تیمور بازید را در قفس آهنین محبوس نمود
 القصد بازید شکست یافت ممالکت وی بتصرف مغولان درآمد و قبل ازین فتح احکام تیمور
 بر بلاد شام و مصر و سواحل دریای روم و بنابر قسطنطنیه جریان یافته بود و هر شهر که در متابعت
 مقاومت نمود آتش بیداد و ران افزود و خند و خرمن جمرانی از آتش بر سر او سوختند چون

محاربه امیر تیمور
 کورکان با سلطانین
 در انکوریه و پناه

جلداول و ذکر سلطنت امیر تیمور کورکان

مسیح تیمور رسید که دولتی عظیم دراز میر جمست در صد و تسخر آن برآمد کونید و عرض پانزده روز
 لشکر فتح شد و حال اینکه بازید هفت سال در تسخر آن شهر پنج برده بود و ازین فرقی مابین لشکر مغول
 و ترک را میتوان قیاس کرد و شرف الدین علی قصه این محاصره را تبصیل مینویسد و گوید بهین
 قسم که در فتح کمریت لقب زدند با این شهر نیز همان نوع سلوک کردند و اگر چه محصورین غایت حلاوت
 بجای بردند اما بالاخره بجهت کثرت لشکر تا آن مغلوب گشته بجز معدودی که بشناخورد را بکشتیا نهند
 همه قتل رسیدند و چون تیمور از بلاد شام مراجعت کرد جمعی کثیر از قبایل ترک را که در آنسیرین
 نوطن و استند که چنانچه بعضی را با و اراء النهر و برخی را با ایران فرستاد و با جمله بعد از قو حیات
 مزبوره چندی بانظام ممالک محروسه اشتغال ورزید و چون آن امور بانجام رسید مجدداً خواست
 تسخر ممالک که مانند سایر خواهشهای انسانی هر چه باستیفای آن پردازند از دنیا و یا بد از دنیا
 سر برزدند با حضار قرظیای هند را ندانند و چون امر حضور یافتند اظهار کرد که خیال تسخر ممالک
 چین و ختا در خاطرش چنان بانیه و چون نسل حکیم خان از آن یار برافاده بود و تیمور گفت برود
 بخت قبایل تا ما برجهت ما حط نام و نیک لازم است که مملکتی که در سوابق ایام در تحت تصرف
 ایشان بوده است دوباره بچنگ آرد امیر تیمور در آنوقت بهنگام دو یک مرحله از عمر طی کرده
 جمیع امر سر رضا بنانیدند و حکم صادر شد که تهیه و تدارک اسباب سفر پردازند تیمور بهر
 از سپران بزرگ خود را بمالکی که در غیاب وی فرمانروا بودند معین کرده بجهت زیور فرزندان
 و فرزندان و کان خود طویبای ملوکانه نموده باد و بیست هزار از مردان کار دیده و سرداران
 جنگ از نموده متوجه صوب مقصد گشت شرف الدین گوید چون قرظیای جمع شدند ایشان را
 مخاطب ساخته گفت که تسخر ممالک وسیع و تحصیل قو حیات عظیمه بدون تغلب و غزالی
 جمعی کثیر از مسلمانان بکن اعتقاد از حیزا مکان خارج بود و گفت حال غزم کرده ام که علی
 نیک و بزرگ کنم تا مگر این حسنه تدارک سیئات اعمال من کند قطع و قطع کفار چین در نظر است
 و شما که رفقای من و باگناهان من شریک بوده اید بجز درین عمل سهیم من خواهید بود و نیز
 کفار شافیه نسل ایشان را از زمین براندازم و مساجد سجای همیا کل بسلیا و سازیم مگر این
 کردار کفار ما ضعی و تدارک فایده شود زیرا که خداوند فرماید این احسانات بدین سیئات

صاحب روزنامه
 قلی میرزا سلطان بچین
 سیدی میرزا امین بچین
 میران که در قزوین شکر
 امیر تیمور در پیشش
 شاهزاده بود مینویسد
 عادتان خاصه آنحضرت
 این پیش سید و پشاد
 دو هزاره ششصد و نه
 غزه مجموع سپاه و لشکر
 به قصد هزاره سوار
 و سپاه بر رسید
 شش

ذکر امیر تیمور کورکان

باب ۳

چون از تبه اسباب فارغ شدند ای الریحل در داده روز چهارشنبه دوازدهم رجب ۸۰۰
 بگری در حرکت آمد و از سیحون در پشکا میکیخ بسته بود که نشست لکن چون با برادر سید رضی
 صعب بروی طاری شده بعد از چند روز از صدمات دنیا و دنیا از زحمات وی فارغ
 گشت در مرض موت پسرزاده خود پسر محمد جبالگیر را ولیعید نمود تقریباً جمیع مورخان
 شرق که تاریخ این پادشاه را نوشته اند در مدح وی مبالغه و اطراف نموده اند هر شجاعت
 و فضایل او را بدرجه اعلی ذکر کرده اند و قیاس اعمال افعال او را با پوشتیده یا اگر نوشته
 معذور داشته اند یکی از مشهورترین ایشان که تفصیل کشتارهای او را مبدی در معرفت
 بانکه تیمور قدری گناه کار بود لکن میگوید که بروی یقین است که گناهان او پیش از موت
 آفریده شد و روح او ازین دار غرور فانی بسرای سرور جاودانی نقل گردانید
 این جمیع چالپوس خوشامد کواحمد بن محمد بن عبدالمدالد شمس الایضاری المعروف
 باین عربشاه است که برخلاف این طایفه تاریخ تیمور را بطوریکه عداوت شدید و حقد تعیناً
 میکند نوشته چنانکه ازین عبارت که در باب فوت او نوشته است معلوم میشود فجال
 فیهم الشقاء بجر احف عواصفه و بش فیهم حواصب قواصفه و اقام علیهم نایجات صباره
 و حکم کفیفم زعازع صباره و حل بناوید و ططن بناوید مهلا یا مشوم و اروید ایها الظلم
 النجوم فالی تسی تحرق القلب بنارک و تهب الالباب و باواکت و اوارک فان کنت
 احد نفسی جنیم فانی انما فی النفین و نحن سخنان قرانی اتصال البلاد و العباد فان
 بقران الحسین وان کنت بردت النفوس و بردت الانعاس ففجحات زمری منک
 ابرو او کان فی جرائدک من جبر و المسلمین بالعذاب فاصحابهم و اصمهم ففی آیامی بعون الله
 اصم و ابرو فوالله لا عاتیک ففما ایتک و والله لا یحیک یا شیخ من بردیب المنون
 لواعج جبر مجرمة و لا و اج لیب فی کانون لکن شناختن این مرد عزیز نه موقوف بر مدح
 خوشامد گویان و نه بر ذم و دشمنان می بلکه بر اعمالی است که در ایام حیات از وی بطور رسید
 امیر تیمور بحسن انعام و گناه کی رود و بیاض چهره و صلابت او از اوصاف است
 و از جانب راست لکت بود صفات مخصوصه وی قابل ملاحظه است زیرا که در افراد بر

تقریباً
 بقول شرف در بیان
 هفتاد و شش
 آفریده و ثواب
 نظار با آباء و دو
 مملکت میسود
 انوار با نون
 بجهت نظر رسیده
 شش

در سلطنت تیمور
 سی و شش سال

کسی مثل او صاحب صناعتیکه در طلب بزرگی بدین نوع معین برنور مقصود و حصول مرام باشد
 بنوده است شجاعت بهراث داشت زیرا که امیرزاده یکی از قبایل تاتار بود ولی بسبب نوکها
 که در ایام جوانی بومی رسید و پس در افتشاش مملکت تجربه کرد و دانست که حکمت در بقوت
 و تدبیر را بر شمشیر رجمان است و همچنین در آن ایام دانست که در اسباب نیل براد و نظر بر
 از هیچ اندیشه نباید کرد و از خطر که گریزانان ممکن نیست روی کردن نباید شد و بعلاوه غرور
 در اسرار و رموز نشاء افعال ناسم نموده پایه و درجه هر کس را معلوم کرد و بدین سبب
 جمیع کسانی را که در اطراف وی بودند آلات و ادوات ترقی خویش ساخت شکل است
 بتوان گفت که در مزاج این مرد خنده شیش بود یا غیرت و بکدام یک ازین دو صفت طلب
 دشمنان خویش را مسخر ساخت در طلی که او بود امرانی متبیله با وی تعلق داشتند مردم
 و پیرایه یکی نام میسرند هر چه میخواست میتوانست کرد و در تمام عمر مقصود تیمور علی الاتصال
 حصول این مقاصد و وصول بدین مآرب بود همواره متبع در مزاج ایشان بنمود و حرکاتشان
 یکت برصد تعریف و تحسین میکرد و دیده حرص و از شانرا پیش از توقع سیر میداشت و
 شجاعتشان را بالمصاعف یاد آتش میداد و بعلاوه نا ملایمات کردارشان را امتیحل بود و
 بر کتا نشان چشم غفور و اعراض می پوشید و لهذا افعال او باید اثر غریبی در مزاج این قسم مردم
 داشته باشد و قیاح ایام جوانی وی افسانه ما در آن بود که بجهت ترقی و متابعت برای سیران
 خود میگفتند و در ایام پیری و بزرگی نیز در میدان رزم پیش از همه می ایستاد و پیش از
 همه میکوشید چنانکه خود در نزوک گوید چون جامه سلطنت در بر نمود چشم از سلامت و
 آرام پوشیدم از بسبت سالکی تا من بنفعا دو یکت که بیش از پنجاه سال است که روزی از
 عمرش گذشت که یا در محاطره بنود یا در محاربه میتوان گفت که در تجارب سپاه بگری
 مثل او بنجاک نیفاده وقت در وقت و دیگران را نیز از همان صفت که در خود زیاده بود
 قیاس میکرد و چنانکه در نزوک گوید و امر نمودم که حق سپاهی را ضیاع نماند و هر سانی
 که بپیری رسید ویرا از طوف و مرتبه محمود و مغز دل نکر دانند و کار سه ماه را پوشیده نماند
 و مردم سپاهی که حیات باقی خود را بمال فانی میفرود شدند مستحق جلد وی باشند و لایق

جلد وی
 بزرگی نام و صفتها
 باشد که در کار پیش
 دستی نمایند
 سن

وقایع بعد از فوت امیر تیمور

باب ۳

۲۲۷

انعام و تربیت اگر ویران تمام محروم سازند و کارش را پوشیده دارند بی انصافی کرده باشند و یکی از خصایص بزرگ او ثبات رای و استقامت بود چنانچه در هر کاری که شروع کردی دیگر هیچگونه شکلی ستد راه وی نکستی و او را از تمام آن باز نداشتی و جز او در دیگران صورتی یاسس میشد و روی موجب اغراض و تحریص بود و در چنین مقامات همیشه حکایت میکرد که وقتی از دشمنان منسار کرده بخوابیده نگاه بردم و چند ساعت تنها در آن خواب میربوم و در حال پریشانی خود فکر میکردم که ناگاه نظر م بر روی افتاد که دانه غله بزرگتر از خود را گرفته از دیوار بالا میرو و در من شمر دم که دانه شصت و هفت و نفعه بخاک افتاد لکن مورچه آنرا از دست نذا و تا بالا خزانه آن دانه را بر سر دیوار برد از دیدن اینصورت در ساعت قوی دست داده قوتی در من پیدا آمد و ما دام العمر آنرا فراموش نکردم بلکه این قسم سردار را باید سپاهیان برستند و او باشش یا هفت هزار نفر لشکر که اینگونه تعلق خاطر بدو داشتند اعتدالی بجایالات سایر ناسس نداشت مقصود او بلند نام و فتح بلاد بود و بجهت تشبیل اسباب این دو مطلب پروا نداشت که ملکی یا خاک کیان یا خلقی با تیغ بجان شود تیمور چنین دانمود و کرد که بشریت مقدسات و در اجرای لوازم مذہب استقام داشت و علمارا احترام میکرد و ایشان پیشتر در عوالم میکفتند که خدا ناکت سلاطین دیگر را بتوداده است و از گفتن خود او این عبارت تراور همه جا معلوم میشود که یا خود معتقد بوده است یا امید بسته است که اینگونه صحبتها در خاطر باقی اثر نخواهد بود از شاه رخ پسروی در کاغذیکه بختاقان چین می نویسد منقول است که تیمور قواعد چنگیز خانی را نسخ و شریعت محمد را در مالک خویش جاری کرد لکن چنین نماید که بسیار کم قواعد لشکری که چنگیز خان نهاد تغییر داده است تزوک وی در دست هست بدینیت مطالعه کلیات قواعد حکومت که با نیت خوب تیمور میگوید گذشته است لکن یکی از قواعدش بدست میدهد که نتیجه سایر چه بود امیر تومان و نیک باشی و یوز باشی و ماون باشی های لشکر منصب قضا و عدالت و تحصیل ممالک موقوفه معین بودند اینقسم مردم که خدایت سپاهیکری و جلالت فقط هنرست که سرداران آنها ایشان متوقع بود البسته بکار این قسم امور بنحور دند علی الخصوص در ملکیتی که مقصود آبا و اجداد

آن بود بی فایده که در اینگونه مناصب متصور بود این بود که امرای مزبور بسبب ظلم و اظلمانی که میورزیدند همیشه امانی ملک را با پامیل بجان نگاه میداشتند تا پادشاه خود بنگهدارند و دیگران نماند و تا زکند بعد از مهتد مقدمات مسوره شاید بتوان گفت که تیمور اگر چه از بزرگترین ابطال است لکن از بدترین سلاطین است در قابلیت و شجاعت و جوار فروری او حرفی نیست لکن جبار و تکبر و ظالم بود حیات و عاقبت جمیع افراد بشر را در مقابل ترقی و استیغای خود خود بر پرکاه بی منی سجد چنانکه از ولایاتیکه ویران و نفوسی که ضایع ساخت معلوم میشود دستگاه حکومت او اگر چه فسخی بی اندازه یافت الا اینکه بنا و دشس بر آب بلکه بر باد بود تا خود نامی داشت سلطنتش قوامی داشت و هنوز رسته حیاتش کنسجه بود که بنا و ملکیش از هم فرو ریخت اگر چه بعضی از اولادش بر برخی از اطراف ممالک سلطنتی کردند لکن فقط در هندوستان سلطنت ایشان طولی کشید یکی از ایشان هنوز مانند بقایای عمارت از هم فرو ریخته به پشت بانی دولت انگیز بر تخت دلی نشسته و نامی از پادشاهی بر خویش بسته دارد و محل عبرت اصحاب خبرتست الحاصل تیمور در مرض موت سپرزاده خود پیر محمد را و لیهند خویش ساخت لکن در فوت امیر تیمور پیر محمد در قندهار بود و خلیل سلطان یکی دیگر از فرزندان او کان وی که در اینجین در اردو بود و جمعی را با خود متفق ساخته سمرقند را که پای تخت ملک بود متصرف شده بر تخت نشست جنگ شروع و برخلاف مزاور محمد ختم شد و بعد از آن جنگ طولی کشید که بسبب خیانت و زرخود بقتل رسید خلیل سلطان صاحب صفات حمیده و حسن طبعی پسندیده بود و شاید که در حکومت دوامی مینمود اگر عشق شاه و الملک سبب حسرتی میفشد این زن قبل ازین با یکی از سرداران تاتاریست و تیمور و دفعه اراده قتل او را نمود و مردم را کمان این بود که در خفته بعقد خلیل سلطان در آمده است علی وقت در چنان رسوخی در مزاج عاشق مغفون خویش پیدا کرد که پنا بریضای او در نظرش وقتی نداشت خزانهایکه تیمور از سیمیر نیمه روی زمین فراهم آورده بود در مزاج شاه و الملک که اسراف و تبذیرش را حدی نبود صرف شد اینگونه حرکت سبب رنجش امرا و ملکه سلطنت وی اتفاق کرده بود مذشته و شکایت خاتونان هم

ذکر سلاطین تیموری

باب ۳

۲۲۹

تیموری که هر یک از تبار بزرگ و خاندان کبار بودند وزیر و دستی زینکه به دناست نسب و رواست حسب شده بود بر خویش هموار نیتوانستند نمود منضم گشته با اتفاق خلیل را گرفته و مقید کرده بکاشغرفرستادند و پیچاره بعوض اینکه جدی نموده ملک موروثی را مسترد سازد او قات خود را بگفتن شعر در مفارقت مجبور نمود خود صرف نمود و از نظر شاه و الملک را در برنجیکر کشیده در بازار سمرقند گردانیدند و مردم سمرقند که بسیاری از ظلمها که در ایام خلیل سلطان بر ایشان شده سببش را از او میدانستند و بجلاده سبب خرابی سلطنت خلیل را هم نسبت بوی میدادند در این واقعه فرصت غنیمت داشته انواع و اقسام فضایح نسبت بوی بطهور میرسانیدند و چون خبر غزل خلیل سلطان در خراسان که شکر و سلطان شاه رخ گشت برخیاچ استیصال سمرقند رفته بدون منازعت بر تخت برآمد و جمیع بلاد و آراء النهر حکم او را کردند نهادند خلیل تا ب مفارقت مشوقه نیاموده و توسل بذروه عنایات شاه رخ گشت پادشاه کریم الطبع فرماد تا شاه و الملک را بوی سزا و مملکت خراسان را بوی گذارند بعد از چند سال خلیل سلطان در خراسان نفس آخرین کشید و شاه و الملک بر سر نفس وی خنجر بر سینه خود زده بدو طعنی کردند و هر دو را در یک قبر در شهر ری مدفون کردند سلطان شاه رخ پسر چهارم امیر تیمور راست و در وقت فوت پدر ب حکومت خراسان اشتغال داشت و بعد از فوت امیر تیمور نخواست که بر سر ملک ماوراء النهر نزاع کند لکن بعد از آنکه خلیل سلطان را چنانکه مرقوم گشت از سلطنت بیرون کردند صاحبی ممالک محدود سه گشت و او پادشاهی کریم طبع و شجاع و هوای نفس و حجت از دیا و جاه و نام در مزاج داشت در سی و هشت سال سلطنت جنگی که کرد با تراکمه قوم بود سردار ایشان قرا یوسف که از تیمور کریمتیه و در ایام حیات وی بجهول روزگار میگذاشت ایند بعد از آنکه خبر فوت تیمور در اطراف منتشر شد دست تعدی از استیمن بیرون کرد و ممالکی که از دست داده بودند دوباره بچنگ آورده دست طلب بر صفعات آذربایجان نیند دراز کردند شاه رخ که بنابر مورخین شرق و ربهادری سلطان سایر فضایل سرد امثال محمد بود با قرا یوسف سه دفعه مصاف داده در هر باره بجزیمت نمود

سلطنت شاه رخ
بن امیر تیمور

جلد اول ذکر سلاطین تیموری

و بعد از فوت فرایوسف با سپهران می جان شاه و اسکندر بهمان سلوک نمود تا بالاخره جانشاه
 متقا گذشته از جانب وی حکومت آذربایجان یافت و خراج سالیانه برگردن گرفت و آن
 از ملک فرار کرد با انیمه شاه بهر خراسان سیخیر بلاد بنود متابعت او گنای تا آن سپهر حکمیر منبت
 که خرابیای تیکه در ایام پدرش با طرف بلاد و اصناف عباد رسیده بود و تعمیر کند حصا
 شهرات و مرورا فرمود تا دوباره بنا کنند و غالباً جمیع بلادی که در ملک تومی بود
 در ایام حکومت او روی با بادی بنا و علمارا محترم و هشتی و تحصیل علم را ترغیب و تحسین
 نمودی با سلاطین معاصر و با طت سفاد مراسلات بنا و مرادوت و دوستی نهاد و خوا
 امیر حکایت غریب از سفارت مابین وی و خاقان چین مکتب با آنچه چون متقا و وکیلا
 از عمرش گذشت زندگانیز او ادع گفت و ملک را به سپهرش انج بیک گذاشت و انج
 بیک چنان بجزئیل علوم مشغول گشت که امور سلطنت محل و محلل مابذ جمیع سخنین اطراف بلاد
 در حضرت وی جمع آمدند و درین انج بیک که نتیجه جمعیت و زحمات ایشان است منوب بدست
 لکن این کار عاقبت نداشت از سپهرش عبداللطیف بنزمت یافته هم بدست وی گرفت
 گشته بقتل رسید و عبداللطیف نیز بعد از گشته شدن در فقط ششماه پادشاهی کرده
 بدست سپاهیان خود گشته شد بعد از فوت انج بیک می بسیمیم که جمعی از نسل تیمور بر سر
 ملک بهم افتاده اند و مرورا باین خانواده چنان اعماد بود که هر کس دعوی کرد که از نسل
 تیمور است خلقی برود روی فراسم آمدند تا عاقبت یا تختی با کمنت یافت یا قبری یا بخت
 با بر سپهرزاده شاه بهر خراسان و بلاد اطراف و حوالی آن ملک استیلا یافت و چون
 در شرب خمر افراط میکرد در مبادی حال بجهت تسکین خاطر اصحاب در مرقد امام رضا توبه
 کرد و تا چندی پیرامون آن امر گشت و لکن بعد از چندی حکم عادت غلبه کرده باز بر سر
 کار اول رفت تا بالاخره سبب بیماری صعب شده روز عمرش را با خضر رسانید ابو
 سعید بن میرزا سلطان محمد بن میرانشاه بن امیر تیمور بر جای نبر بر آمد و وی در ایام شاه بهر
 حکومت فارس داشت و بعد از فوت آن پادشاه در خدمت انج بیک روزگار بر
 میبرد تا در خلال تعیینات و تبدیلاتی که در آن زمان واقع شد دراز و یا واقعا که کوشید

روزی در مجلس غلب
 میرزا انج بیک برزنا
 او را که خضر بنز
 و این را از سفر خواهم نمود
 یکی از زمین که در آنجا
 حضور داشت گفت که
 میرزا عبداللطیف کبیر
 است
 در جمعیست نسیم
 بی پادشاه رخ بر
 در جانب شرف حضور
 در آن داشت بعد از
 انج بیک از مصلی بخت
 مراد بیک بیک پوتا
 سر نام وقت یافته
 بی بیک پادشاه
 ساینده کار گزیناد
 عدل را فی الفور داده
 به گردن می از ضللا
 ز تاریخ آن واقعه گوید
 قطع
 ال تاریخ هشتصد و سی
 بزجه پس از او ایضا
 نیز عیب واقع شد
 ان لی بشهر بر
 بی در سباط چون
 نت آشنای زندگیا
 است

ذکر سلطنت شاه رخ میرزا باب ۳

۲۳۱

و در وقت بابر خواست که سلطنت را مالک و مملکت را والی شود و در مبادی حال صورت
 ظفر در آینه مرادش جلوه کرگشت و لکن بالاخره در یکی از حروب بابر کمانان محلی دولگوش
 پیدا شده در هنگام مراجعت از قباغ او را عقب کرده و دستگیر نموده نزد امیر حسن بیگ
 امیر ترکه برده او را بقتل رسانیدند ابو سعید یازده سپربایدگار گذاشت ولی هیچکس
 قابل ذکر نیستند مگر عمر شیخ که در عهد پدر و والی اند جان کنی از اضلاع ما و راء النهر بود و او
 پر بر بابر شاه است که از نهایت اشتها راز معرفت مستغنی است و بابر شاه بعد از جنگهای
 طولی و مردان پادشاهی خان اوزبک خود را بهندوستان کشید و بخصایص ذات و مقام
 صفات موکانه در آن مملکت بنیاد سلطنتی عظیم افکند و اعقاب و انسال بی سالها
 در از آنان محسره در بود و قما هنوز نام پادشاهی در آنجا نواوه است بعد از فوت
 ابو سعید سلطان حسین میرزای باقر که یکی از خاندان تیمور بر سریر ملک ارتقا جست و بجهت قوت
 بزرگ که بر دشمنان و مدعیان تخت شاهی و همچنین بر اوزبکان او را دست داد و بغارتها
 ملقب شد در ایام حکومت وی مردم بزرگ بسیار بر صده طور آمدند موج مشهور خوانند
 از رعایای اوست و در کتاب خود مجامد صفات و فتوحات ویر تفصیل میدهد لکن چراغ
 دولت وی نیز در مقابل آفتاب اقبال محمد خان شیبانی که بابر را از ملک موروث او
 کرده بود از فروغ افتاد سپرد و لیسید وی مدعی الزمان که آخرین سلسله تیمورست که در پادشاهی
 پادشاهی کرده اند چون سایرین تاب تظاول اوزبکان نیامده نیاه بشاه اسمعیل صفوی
 که در آن اوقات بر بلاد شرقیه ایران استیلا یافته بود برود و در تبریز مقام کرد و چون سلطان
 سلیم عثمانی انولایت را گرفت او را بقتل طغتنیه فرستاد و او در آنجا بابای خویش طغی کرده
 ترا که آدم که ذکر از ایشان رفت بر دو شعبه بودند قراقریو واقع قونلو یعنی صاحب کعبه
 سیاه و کوسفند سفید بجهت اینکه شکل حیوانات مزبوره را بر پرچم علم خود نقش کرده بودند
 که سر سلسله طایفه اول است جزئی مملکتی داشت و پای تخت او شهردان که در ارمنیه است
 بود پس از وی سپردی قراویس اقتداری تمام یافت ولی در مقابله شمشیر تیموری بود
 نتوانست کرد و بعد از فوت تیمور از مصر مراجعت کرده و با احمد ایلیکانی حاکم بغداد مصافحت

رت سلطنت
 سلطان ابو سعید
 هفت سال بود
 سل

داده و او را دستگیر ساخته بقبل رسانید بعد ازین فتح لشکری زیاده از صد هزار کس فتح
 اوری کرده بغرم معاتله شاه رخ پیر از حرکت کرد اما چون قریب به تبریز رسید بقیه چهار شده
 در یکی از دهات نفس حسرتین کشید هیچ واقعه مثل فوت قراویوسف کاشف از بی ثباتی آن
 اقتداری که فقط بر لشکر است نیست هنوز ازین مردم ندیده بود که نظام لشکرش از هم سخت
 امرای او هر یک بخمال خود رای زدند و جسد گسیکه چند ساعت قبل با احترام سلطنت با تاج
 میز سینه برهنه و با کوش بریده بر زمین افتاده بود کوشش را بسبب او نیز باقی قیمتی برین
 بالاخره جسد متعفن شده را یکی از صاحب منصبان رحم کرده بخاک سپرد و پسر قراویوسف
 بعد از پدر برادر خود ابو سعید را گشته جای پدر گرفت و چنانکه گفته شد با شاه رخ مصافحه
 بهزیمت یافت و شاه رخ ری را ضمیمه مالکت خویش کرد اینده تبریز را به جانشاه برادر او
 داد و اندک مدتی بعد ازین وقایع اسکندر بدست پسر خویش گشته گشت و جانشاه
 تبریز استقلال یافته کرختان و اغلب بلاد عراق و فارس و کرمان را نیز سرخورد بعد ازین
 فتوحات عزم تسخیر خراسان نمود لکن چون خیز طغیان پسران خویش در بغداد و تبریز شنید
 لابد شده بغرم دشمن خاکلی مراجعت نمود یکی از پسرانش پریاق خان که در بغداد دم از
 مخالفت میزد قدری در مخالفت آن شد ثبات در زید لکن اخرا لامر دستگیر گشته مقتول
 شد و جانشاه بهسوزار غایله فرزندان خود فراغت نیافته بود که بدفع او زون حسن با حسن
 طویل امیر تراکمه اتق تونیلو که در آن اوقات قوت گرفته در دیار بکر و اطراف آن مستولی شده
 بود مجبور گشته جمع آوری لشکر نمود و بهم در جنگ اول روزش با خبر رسید پسرش حسین
 لشکری کران فراهم نموده بخون پدر برخاست لکن بخاک پد رخت یعنی او نیز از او زون
 حسن بهزیمت یافته دستگیر گشت و با تمام منوبان و قارب بقبل رسید بعضی از مورخین
 گویند که قتل جمیع سبب انتقام حرکتی بود که اسکندر بن قراویوسف نسبت بقرا عثمان جد امیر
 حسن بیک کرده بود و آن این است که چون اسکندر از شاه رخ گریزان گشت بحسب
 اتفاق قرا عثمان بخاک وی افتاد و اسکندر او را در ارزنه الر دم مجوس ساخت عمر قرا
 عثمان در اینجا پایان رسید و چون اسکندر بان ملک آمد گفت تا قبر ویرا شکافه و جسد ویرا



شاه طهماسب صفوی

ذکر بعضی از امر او حکام باب ۳

۲۳۳

برون آورده و کردن زوده سردار را بعلامت فتح نزد سلطان مصر فرستد تاریخ امرای آن
 قونیلو با قونیلوش با همتی تام دارد و این سلسله را با پذیرنی کونید منوب شخصی که نسب اینطایفه
 با دنتی میوه اول اقدار ایشان را میوان گفت از عهد تیمور است قرا عثمان در خدمت تیمور
 بود و بعد از زمان وی حکومت ارمنیه و جزیره العرب و بعضی از ممالک روم یافت
 و بعد از فوت تیمور با طایفه قونیلوش مجاری ربات نمود و خاست کارش با استقامتیکه از دشمنان
 کشید و در سطور قبل مرگومر شد او زون حسن بعد از استیصال طایفه قونیلوش با سلطان سجید
 در اقا و آخر الامر بچاکلی و کاروانی و جنگهای قرائی دست از خریف برد و چنانچه مطر گشت
 ابو سعید بچک و وی فتاوه و قتل رسید او زون حسن براغب ممالک تیموریه تسلط گشت
 و بعد از آنکه ایران سخر وی گشت غزنی فتح ممالک عثمانی از زندش سر بر زد لکن سلطان
 ثانی به نیروی بازوی کیاست نجان بر زمینش زد که دیگر توانست بر جاست ایام عمرش
 بنفاد و در زمان سلطنتش یازده سال بود اتفاق ائمه تاریخ بر عقل و شجاعت اوست وی
 از سفرای فرنگستان که در دربار وی بود گوید که مردی بود بلند بالا و کشته رو و متواضع
 و هم او گوید که قریب پنجاه هزار عسکر داشت و بیشتر از ایشان چندان نقلی نداشتند از فوت
 او زون حسن تا عروج شاه اسمعیل صفوی که بمبت و شش سال است کم واقعه است
 که قابل ذکر باشد فرزندان و نوزادان دکان و قارب وی بر سر ملک او بیکدیگر
 افتادند و بدین سبب نه تنها خود را خراب کردند بلکه راه بجهت سلطنت دیگری گشاده

باب چهاردهم تاریخ سلاطین صفویه از طلوع آفتاب اقبال این سلسله تا غروب نجم حیات شاه عباس بزرگ

شاه اسمعیل اول پادشاه است از سلسله صفویه در زبده التواریخ تألیف محمد کالی بن اسمعیل
 که یکی از صاحب مضامین مشهور شاه عباس ثانی است و در این اوراق اخبار او ایل این طبقه از آن
 کتاب مأخوذ است نسب شاه اسمعیل را بدین وجه نوشته است شاه اسمعیل ابن سلطان

در نسب
 سلاطین صفویه

جلداول ذکر شیخ صفویه

حیدر ابن سلطان بنید ابن شیخ ابراهیم ابن خواجه علی ابن شیخ صدر الدین موسی ابن شیخ
 صفی الدین اسحق ابن شیخ امین الدین جریر ابن شیخ صالح ابن قطب الدین ابن صلاح الدین
 رشید ابن محمد حافظ ابن عوض الخواص ابن فیروز شاه زرین کلاه ابن محمد ابن شرف شاه ابن
 محمد ابن حسن ابن محمد ابن ابراهیم ابن جعفر ابن محمد ابن اسمعیل ابن محمد ابن احمد الاعرابی ابن ابو محمد انعام
 بن ابی القاسم حمزه ابن الامام العلام موسی الکاظم امام نهمم و غالباً جمیع اجداد و پراپا ابا
 خرقه نقوی و مسند نقوی میدانند یا از اصحاب کرامات و دارای معانیست ششمارند
 مدهما در اربیل بجهت جذب نفوس و تحصیل شهرتیکه دعوی فی اقتضای آن مینمودند و عزت
 کزین وزادین نشین بوده اند اول کسیکه ازین طبقه صیبت شهرتش مباح جهانیان رسیده
 شیخ صفی الدین بود و این سلسله را بدان سبب صفویه خوانند بعد از وی صدر الدین صاحب
 خرقه و دومی خرقه گشت و همچنین پس از او خواجه علی و جنید و حیدر تبرقیت بر یک سینه
 ارشاد و شهرت زیاده یافتند مرویست که سلاطین عصر بخانقاه صدر الدین آمدند
 میگردیدند چنانکه مشغول است که امیر تیمور وقتی بدین دی رفت و دیرا گفت اگر حاجت
 باشد از اسراف آن مضایقت نخواهد رفت صدر الدین گفت اسراف روم را از اذن
 این است قول صاحب زبده التواریخ اگر چه دیگران نسبت این حکایت را به شیخ صفی
 میدانند بر هر تقدیر تیمور بنا بر خواهش مروی باطلاق اسرا حکم فرمود و مروی که از
 قداسار ربانی یافتند شکرانه در سلک مردان درآمدند و نسلاً بعد نسل بر اراقت
 چنانکه بر جمعیت افزوده اند تا کار بجائی رسید که اسیر زادگان روم بر او ایام اسیر زادگان
 گشته و پیر زادگان خود را از مسکنت قدیم ربانیده بسلطنت تویم رسانیدند با جمله خواجه
 بعد از زیارت که به بیت المقدس رفته از آنجا بمقصد اصلی پوسیت قرا و هنوز در آن
 شهر باقیست و او را شیخ العجم خوانند و چون خرقه و خانقاه بر حسب وراثت بجنبید
 رسید اجتماع مردان بجدی رسید که جهان شاه بن قرا یوسف که از تراکه قرا تو نیلو دوران
 اوان بر آذربایجان حکمران بود متوجهیم شده جنبید را از اربیل بیرون کرد و جنبید را
 بقرقنه و امیر حسن بیک که از تراکه اق تو نیلو و باذن عینی طویل مشهور است و شمه از

اسراف
 اگر حاجت
 کردن
 سن

ذکر مشایخ صفویه

باب ۱۲

۲۳۵

احوال وی در اوراق سابقی سمت تخریفات با وی در فایده تجلیل و احترام پیش آمده است
رعایت خاطر نمود و خواهر خویش را بجای که از دو اوج وی آورد لکن نه قرابت حسن و نه
حمایت مرید توانست کاری بکند که دوباره محل اقامت در اردبیل بنمیدهند با یوس
شده بطرف شیروان رفت و در آن ملک در محاربه که با من او و عساکر انجامد
بزرگم تیری ترک جان گفت پسرش سلطان حیدر که خواهرزاده حسن بود وارث در
گشت و سلطان حمید ریاست امارت و ریاست ولایت با هم جمعی داشتند چون
از طرف مادر امیرزاده و سلجوق بود حکومت پیش گرفت و جلالت آغاز نهاد و او از
حسن عالمی او که در آن اوقات جانشاه و سلطان ابوسعید را از میان برداشته
سلطان بالاستقلال جمع مالک ایران بود و دختر خود را بوی داد و بنا بر مذهب خان اسلام
نام انداخته عالم شجاع است لکن یکی از مورخان فرنگستان که در آن اوقات بوده میگوید
که نام انداخته پارسا و مادرش میسوی دختر پادشاه طبرستان بود علی حال سلطان حیدر را
از آن دختر سه پسر در وجود آمد سلطان علی و ابراهیم میرزا و شاه اسمعیل و چون پسر بزرگ
از سن صبی بجهت شباب رسید حیدر جمع آوری مریدان کرده با تمام خون پدر لشکر
بشیروان کشید و با حاکم آن مملکت مصفا فدا ده دهنر میت یا قه نقل رسید نفس ویرا به
اردبیل برده مدفون و زیارتگاه مریدان ساختند و سلطان علی پسرش را بجای بیجا
برداشتند لکن یعقوب بن امیر حسن که در آن اوقات بر ایران فرمانروا بود از کثرت
مریدان متوهم شده سلطان علی و برادرانش را یکی از قلاع اصطخر فارس مجوس کرد
زیاده بر چهار سال در آن حبس بودند تا در فوت یعقوب فرصت بخت آورد و ایس
خلاص یافته بجانب اردبیل شتافتند و جمعی از مریدان با ایشان ملحق گشتند لکن قبل
از آنکه بقدر کفایت جمعیتی فراهم آید فتنه محتمل روی داد و سلطان علی نقل رسید و برادران
می به تبدیل لباس بگیلان کردند و ابراهیم میرزا در گیلان فوت شد در ایام وقوع این
حوادث اسمعیل پسر کوچک حیدر طفل بود و تا سن چهارده سالگی چیزی که مخصوصاً قابل
ذکر باشد از وی نوشته اند در چهارده سالگی جمع آوری مریدان نموده با تمام ابا و

بطرف شیروان رفته شروان شاه را شکست چون اینخبر بالوند بیک پسر یعقوب بیک آق
 قونیلور سید مضطرب شده با سیستال وی لشکر کشید لکن او نیز مانند حاکم شیروان نهریت
 یافته شاه اسمعیل بر بلاد آذربایجان ستولی شد و تبریز را دارالملک ایالت و مستقر سلطنت
 و امارت خود ساخت سال دیگر لشکر عراق کشیده در نزدیکی همدان با سلطان مراد یکی
 دیگر از امرای آق قونیلو طرح خبک سلطانی انداخته او را نیز منهزم نمود و بعد ازین فتح نزدیکی
 بر جمیع عراق احکام وی نفاذ یافت و هنوز چهار سال از روزیکه کیلان را رها کرده گذشته بود
 که فقیرکنج خانقاه امیرکنج و بارگاه شد و پسر حیدر در ویش پادشاه علی الاستقلال ایران
 بی کم و بیش کشت با جمله فایده بزرگی که شاه اسمعیل در این باب داشت این بود که از
 خاندان امران بود و بدین سبب خاندان وی در معرض عداوت کسی بر نیامد و غالباً جمیع
 رعایای دی در وی بچشم عقیدت و ارادت فیکرستند و مشاییر ابا و اجداد وی همه
 متصوف و موحود بودند و اعتقادشان بلاشک اعتقاد فلاسفه متالیمین بوده اما چون
 سرشاری از نشاء وحدت و ازادوی از علایق کثرت مخصوص ایشان و دست او بام
 اغیار ازادراک آن مقامات کوتاه بود لاجرم مریدان را فراختر استعداد و کنجایش جمله
 پایه شوری باید بجهت این امر حجب علی که هم نسب ایشان بدو منتهی می شود خستیار کردند
 نجد مجامین عشق و همد مریدان حال مهری بود و اهل حجب علی بود و آل علی مصفا
 و پسر عم و امان و پسر بر بود چنانکه معتقد اهل ایران است در چهارده سالگی اول کسیت
 که به پسر ایمان آورد و تا ایام حیات بر عقیده خویش ثابت و در ارادت از هیچک
 کم نهد و در شجاعت از همه پیش بود پسر عمش و برادوست میداشت و ازین سبب محبوب
 ترین دختران خود را بوی داد و او را وصی خویش ساخت لکن با این همه از حق خویش
 محروم ماند و تا خلاف درامت واقع نشو و شمشیر از علف نکشید و بر نوازی که در ایام
 خلافت ابو بکر و عمر و عثمان بوی رسید مبرک و اگر چه بالاخره پامی بر مسند خلافت نماند
 لکن خلافت او چندان طول نکشید و بجهت اینکه قطع منازعه با منین ثومنین و باغیان شود فضیله
 امر مکرر بدمننی محیل حواله کرد و قبل از آنکه بشهادت رسد ویرا از خلافت خلع کردند

ابتداء حال سلاطین صفویه بابک

۲۳۶

و بسبب مصایبی که بروی وارد آمد بهم از صدر اسلام مسلمین بد و مشرک شدند و این اختلاف
 سبب و عدای فزینا نیز که بحسین بن علی داده اورا بهوای خلافت طلبیدند و در کربلا
 بخواری تمام گشتند از دیا پذیرفت و همچنین بسبب بلائی که بر ادرش جن رسید زیرا که
 دشمنان وی زن اورا فریب دادند تا ویرا مسموم ساخت از زمان حدوث این وقایع
 تا اکنون طایفه بوده و هستند که معتقدند ایشان است که حق با علی و اولاد علی است و
 همیشه بروی درود و بر ظلمه و غاصبین حق اولیاء لعنت نفرستند لکن چون غالباً ریاست در
 اهل سنت بوده است اینطایفه معذور و منکوب بوده اند و مکرر ظلمای شدید بر ایشان
 شده است اجداد شاه اسمعیل مریدان ذریه شیعه اموی بودند علی اسم مقدسی بود که علی الصفا
 برزبانها میکشیدت و ستمها نیکه بر او و خاندان او رفته بود همواره در خاطر ناخورد داشت
 و لابد مدت این خیالات و مواظبت این عقاید بالطبع مورث عداوت دشمنان
 وی و همین قسم موجب عداوت کسانی که دشمنان وی معتقد میشوند از اینجاست عداوت
 شیعه و سنی و هم از اینجاست که مریدان صفویه بنجاح و بنیاد نجات آخرت را در بعضی با
 دشمنان علی میدانستند بنا برین هیچ اسبابی بهتر از اینگونه عقیدت بجهت ترقی مملکت ایران
 ممکن نبود انکشی بود که در هر سینه شعله ور شد و تا از اشتعال فرو نشست بقدر حمت وطن
 درستی که از قدر و قیمت حکومت آزادی عدل و انصاف مستحضرند مؤثران و شاه اسمعیل عمیاد
 ملت راالات ترقی دولت ساخته بجا اقت بکار برد و فایده چنانکه باید تحصیل کرد هفت
 ایل ترک اساجلو و شاملو و نیگالو و بهارلو و ذوالقدر و قهر و افشار را که عمده اسباب ترقی
 و ظفروی بودند بکلاه سرخ و لقب تزلباش استیاز داد و چنانچه لقب بزبور در اعقاب و
 احفاد ایشان سینه جاری ماند تفصیل جنگهای وی تطویل بلاطائل خواهد بود پس از جلوس
 تا چند سال بیخبر بلا دی که از ایران سلطنت او کردن نمی نماند اشتعال داشت و بعد
 از انجام این امور بغداد و اطراف و حوالی آنرا مفتوح ساخت و در سال بعد ازین فتح با او
 در خراسان مصاف و ایشانرا شکست داده سردار انطایفه شاهی بیک خانرا بقتل رسانید
 و بدین سبب جمیع ممالک خراسان صمیمه مملکت و تمیمه سلطنت ایران گشت بعد از آن

بنجاح
 بر آمدن حاجت
 ش

جلد اول ذکر سلطنت شاه اسمعیل صفوی

۲۲۸

عطف عثمان بجانب بلخ نموده آن دیار را نیز سخر کرده مراجعت ببلده قم نمود اما هنوز از رنج سفر
 اسوده نکشته بود که خبر رسید که لشکر او زبک مجدداً بخراسان تاخت آورده اند بنا بر این با
 لشکر با مصوب کشید و او زبکا ز بار دیگر بهریت نموده جمعی از ابطال رجال خود را بمحافظت
 انطرف مامور ساخت و تا این تاریخ طرفد میسر و زی ملازم رکاب و تفریح جناب وی بود
 اما در این اوقات سلطان سلیم رومی با لشکری جبار و کارا از مووه از قسطنطنیه بایران روی
 بنا و بنا بر مورخین ترک سلطان سلیم لشکر اصلاهی جبار و داد و این محاربت را غزای
 باعدای دین نام نهاد و چنانچه در وقایع مورخه دران اوقات از شاه اسمعیل سلطان علی
 تقیبر میسکینند و یکی از مؤلفین فرگستان که تاریخ اسلام را نوشته است نسخه کتوبیکه سلطان
 سلیم شاه اسمعیل نوشته است نقل کرده است در سیاق جبارت غایت تجرد و تمرکز
 داده است و همچنین پیش از آنکه لشکر بایران ازین خنک اعلام و هند علمای ترک فادی
 نوشته استمار دادند که قتل کثیفه ایرانی افضل از کشتن هفتاد عیسویت القصد در حدود
 آذربایجان جنگ شروع شده شکست عظیم بر ایرانیان افتاد و از بزرگان امرامیر رسید
 صدرا الصدور در انواقه بقتل رسید مروست که در انجمن اسمعیل اقصی الغایه مروانگی و
 تور بطور رسانید چنانچه کونید سلطان سلیم فرما داد تا توپها را باز بنجیرای قوی و محکم در برابر
 صفوف بجهت دفع حملات سواره دشمن ستفان کنند و پادشاه بهادر با ضرب شمشیر
 بان استحکام را از بهم کسلانید ولی با این همه فایده مترتب نگشت ایرانیان بهریت فاقس
 یافته اردوی ایشان بتاراج خضم رفت و اثر این شکست در ضمیر شاه اسمعیل چنان نقش بست
 که بقیه عمر کسی و پیرا حشدان ندید سلطان ترک را ازین فتح جز نام و غنیمت که از لشکر کا
 حریف بچک افتاد ثمری حاصل نشد و بسبب قلت آذوقه صلاح در معاودت دید و تنقیه
 زیاد و یک از ان بعد بجهت فتح ایران سرانجام داده شد بکار محاربه مصریان و طایفه چرکس رفت
 با بجهت چون بعد از چندی سلطان سلیم فوت شد شاه اسمعیل از اسر گذسته گرجستان را
 تسخیر نمود و این آن خرفوتحات وی بود چندی بعد جهت زیارت مقبره والد خود بار و بیل رفته
 از بار و بیل بعالم دیگر شتافت ایرانیان در مدیحه وی اطنا بکنند و او را بانی سلطنت

این سوخت سلطان
 علی کسی دیگر است
 از سلطان بعد تاریخ سلیم
 مترجم

شاه اسمعیل
 در سن یازده سالگی
 جلوس بر تخت نمود
 بیست و چهار سال
 سلطنت کرد
 سن

ذکر سلطنت شاه طهاسب صفوی باب ۱۴

۲۲۹

قوم و عامی مذہب مستقیم ایران شناسند و در کتب تواریخ او را شاه شیعیان خوانند اگرچه احتمال دارد که او سزاوار این همه عراق که در تجدید و تحسین وی میکشند نباشد لکن شک نیست که او پادشاهی بود قابل و بہادر در جمیع عمر مکیدہ شکست از دشمن یافت و سبب قیام آن نیز توشیحی نہ بزرگ و علم بقواعد حرب کہ سلطان سلیم بسبب برادوت و مخالفت با امالی فرنگستان باید فرار گرفته باشد بود القصد و فاقش در دو شبہ نوزدیم رجب سنہ ۹۳۰ تصدوسی از ہجرت واقشد و چار سپرو پنج دختر از وی ماند نام پسران وی طهاسب میرزا و سام میرزا و بہرام میرزا و القاص میرزا طهاسب در سن ۷۰ سالگی حکم و داشت بر جای پدر نشست و چنانکہ نامول بود رشتہ بہام امور در کف کفایت زور انہاد ہرزہ تخت بوجود او آرایش و او از صنوبر تخت آسایش نیافتہ بود کہ بحکم اجبار از می دفع عبید اللہ خان از کتب لشکر خراسان کشید لکن چون شنید کہ بامین دو طایفہ قزلباش زاعمی شدید شدہ است و رفع نزاع فقط موقوف بحضور پادشاہ است و الاسبب بر ہم خوردن مملکت خواهد شد لایدیکی از امراراجتہ حفظ سرحد گذاشتہ بغزوین کہ مقر سلطنت بود مراجعت نمود و بعد از قطع مادہ نزاع علی التعمیل خراسان اخت در غیاب وی امیر کہ برای دفع ترکانان در انسر زمین گذارہ بود و مصافدہ ہزیمت یافتہ بود لکن عساکر و با بامین جام و مشہد با تراکہ دست در گرزده ایشان را بکلی از جای کندہ از پامی انداختند بعد ازین فتح بجانب بغداد و نصرت نمود و ذوالفقار خان گلہ را کہ دست تغلب و تصرف بر انولا و دراز کردہ بود گرفتہ تغلب رسانید با بجلہ اگرچہ بر امدای خارجیہ در ہر طرف مظفر و منصور گشت اما چہین نیامید کہ در او ایل سلطنت علی الاتصال بسبب کبر و تجمل امرای تر با شش نزاع خانگی و آشوب ملکی داشتہ است و از جملہ قومی قبیلہ شالمورا با ایل تگلو منازعت اتفاق افتاد و جهان سلطان را کہ امیر ایشان بود تعاقب کردند تا اینکه از بیم جان بجنیبہ پادشاہ پناہ برد با لآخرہ جنگی بر پاشد و حسین خان شالمو از پافا کشتہ شدن امیر شالمو موجب جرات تگلو کشتہ مستعد قتال با ایل شالمو شدند و بہرچیز آرام نمی یافتند مگر اینکه پادشاہ را با ایشان سپارند یا ببارہ اضری چون پادشاہ جوان

جلوس شاه
طهاسب

اگر او کلمہ ہرزہ
در اطراف کراشا
بسیار ہتند
ست

جلد اول ذکر سلطنت شاه طهماسب صفوی

۲۴

بدست افد امیرایشان سلطان ایران شود طهماسب دران اوان شانزده سال از عمرش گذشته بود این گفتار و کردار چنان تحریک غضب وی کرد که یکباره با حضار جمع امرای لشکر فرمان داد و از ایشان پرسید که آیا راضی میشوید که پادشاه ایشان سیرانظایفه نابکار شود چون امر را بمساعت خود یکدل یافت فرمان داد تا بر ایل بکلو حمله کنند و اگر چاره ای نبود قدم حرات و جلادت فشرودند اما بسهولت عساکر شاهیه برایشان غلبه کرده بسیاری از ایشان را بقتل رسانیدند بقیه السیف سلامت درگزیدند اخبار این قبل از آنکه شاهان ملکی چون مباح اطراف رسید اوزبکان فرصت غنیمت دانستند و یکباره بممالک خراسان تاختند و هرات را تادمت بیجده ماه محاصره کرده کار بر املی شهر چنان تنگ ساختند که گوشت سگ و گربه سدر مت میگردند لکن طهماسب بدوایشان رفت و اوزبک دست از محاصره کشیده روی ببلاد خود نهاد و نذ چندی بعد از وقوع این کیفیت خبر حرکت سلطان سلیمان عثمانی به تسخیر ایران در افواه شیوع یافته سبب دهرت و همطرا مردم شد بدینین مقال آنکه یکی از حکام معزول آذربایجان و جمعی از امرای مغتن ایران سلطان سلیمان را بر تسخیر ایران ترغیب کردند بناء علیه سپاه ترک ببلاد ایران تاخته جمیع بلادیکه در سمت غربی ارس و مابین و جلده و فرات واقع است با بعضی از نواحی کرون تبصره آورده فتح تبریز را نیز ضمیمه آن فتوحات ساختند و از آنجا بسطانیه تاختند لکن سختی بهوای زمستان آنجا مانع از فتح آن صوفیه شده سلیمان بغداد و رجوع نموده انملک تبصره آورد سال دیگر بایران معاودت نمود اما زود مجبور شد که بممالک خویش مراجعت کند چون سلیمان رجعت نمود پادشاه ایران بجانب ارمینیه لشکر کشیده و قریب جمیع بلادیکه در دست ترکان مفتوح شده بود استرداد نمود و طغیان سام میرزا سبب آنست که صفات خراسان شد و عبیدالدخان اوزبک با زبان صفات تاخت آورده هرات گرفت و چون خبر حرکت طهماسب را شنید شهر را فارت کرده با غنایم مو فور از جیحون گذشت پادشاه بجانب قندهار و حرکت آمد و سام میرزا که آن ملک را به تغلب گرفته بود خبر توجه ویرا بدانست ششینه فرار را از قرار انسب دانست و حکومت آن ملک بپیر

ذکر سلطنت شاه طهماسب ضمیمه باب ۳

۲۴۱

باق خان تفرگنده شده شد اما کامران میرزا پسر بابر که در آن اوان سلطنت دلی داشت قیام
را قح نموده از تصرف پیر باق خان تراغ نمود این اول دفعه است که اسم امیری در تفرگ
حال سلطنت ایران در خانواده ایشان است بنظر مسود او راق رسیده است لغرض
همایون شاه پادشاه هندوستان در عهد وی از هندوستان کریمه پناه پادشاه ایران بود
امالی ایران در هر عهد و اوان دعوی نان سفره و رعایت غرباد مروت با همان کرده اند
درو و همایون سباحتی بجهت اظهارین صفت بود شنیده نشده است که با پادشاهی بغیر از
در حال مسکنت باین احترام حرکت کرده و بان مروت سلوک نموده و بان عزم و همت در
استخلاص کشیده باشند جمیع خرابی ملک در اعزاز و توقیر و رسانیدن او کثرت دیگر تاج و
تخت خود مصروف شد الحقی هر قدر مرجع این مروت از ملت خارج و داخل بشود سزا است
مع الحدیث القاص میرزا برادر طهماسب جنزوت برادر شنیده بدون اینکه تحقیق صدق
کذب مطلب کند علم استقلال برافراشت و چون معلوم شد که خبر حقیقی نداشته است
دوباره سرطاعت نهاد اما بعد از آن از جان خود اندیشناک شده بجانب روم رفت
و با سلیمان نوع معاہدتی در میان نمانده او را به شیر ایران ترغیب کرد القاص را در دست
بسیار بود و اگر میتوانست بر معاہدہ با سلیمان برقرار نماید شاید خطر عظیم مستور میشد ولی
بخت برادرش مساعدت نموده پیمان نتوانست بسر برد ببط معال آنکه تارسدن القاص
با صفهان لشکر ترک جمیع ممالک آذربایجان را بقصر آورد و در سلیمان عزم کرد که القاص
بگیرد القاص از پهنی خبر شده بگردستان گریخت و از سرخاب بیک والی اردلان که از امرها
مستبر انکس بود در شهر زرافات داشت طلب حمایت کرده استمانت جست
سرخاب بیک بعد از آن خذر شود او را بشاه طهماسب سپرده طهماسب ویرا قید کرده هنوز
سالی نگذشته بود که روزی شش با خزر رسید و کان ناس این بود که او را گشتند زیرا که سرخاب
چنین ظاهر ساخت که ما بین برادران صلح خواهد داد و بالقاص مصاحبه نامه نمود که در آن
طهماسب قبول کرده بود که حکومت شیراز را بالقاص گذارد لکن فوت القاص و تفرگ
سالی هزار تومان از خزانه شاهی برای سرخاب بیک کاشف عمل شد با بجهت بیک با ترک

جلداول ذکر سلطنت شاه طهماسب صفوی

۲۲۲

اگرچه تا چند سال طول کشید لکن کمتر واقعه رویداد که قابل ذکر باشد طهماسب کرجستان و چند شهر
کوچک از رومیان گرفت اما چون لشکر سمیت سواحل رود ارس پیش رفت سپاه ترک
پس نشست و چون بعد از آنکه مدتی اترک دوباره بمقتضای التعمیر احمدعلی کردند پادشاه
ایران از روم و معاوتی که ابالی کرجستان با ترک کرده بود و در چنان در خشم رفته که دوباره آن
ملک را لکه کوب اسبان نموده سی هزار نفر از سکنه آن دیار را با بسیری برود و بگردان اوقات
افتد شاهی در مالک روم رویداد بسبب اینکه سلیمان فریب گمی از زمان خویش را خورده
فرزندان خود را مقبول ساخته بود و چون این خبر موش گوش زد ابالی بلاد گشت بسیاری
از اضلاع مملکت سر از طاعت پیچیده کردن خود سری برافراختند و این صورت بسبب
که چندی ابالی ایران را آرامی حاصل شد و این آرامی با سن و مزاج شاه طهماسب نیز موافقی
داشت و شاه طهماسب در قزوین با تسراحت مشغول شده اداره سپاه را بعهده امرا
و سرداران مغموض نمود با بزرگ پسر سلطان سلیمان از پدر که نیمه بوی پناه برود در ابتدا
امیر شاه طهماسب با وی در رعایت مردت سلوک کرد لکن آخر حرکات نامناسب او و طرز
پادشاه ایران را مجبور ساخته به جلی او فرمان داد و چون معاهده بامین او و سلطان سلیمان صورت
یافته بود او را بیدر سپرده تشدید مابنی معاہدت نمود از بیست سال آخر سلطنت طهماسب
اصول قیامی که ذکر کرده اند یکی تاخت و تاز سالیان اوزبک است با طرف خراسان
دیگر بلای محط و خلا است که در تمام ملک رویداد گویند کار بجائی رسید که مردم یکدیگر را بخورد
و یکی از مؤلفان معتبر گوید که بگردان ایام از آسمان چیزی بارید شبیه بدانه گندم لکن کوچکتر
مردم آنرا با قدری آرد مخلوط کرده سد جوخ میگردند و از هر غذائی صابج تر بود و با بیواسطه
از محط نجات یافتند و دیگر طاعونی بود که در بعضی از صفحات رویداد از آن جمله در اردبیل سی
هزار کس از آن بلیه نابود شدند ایام سلطنت طهماسب زیاده بر پنجاه و سه سال بود
شصت و چهار سال عمر کرد و او پادشاهی بود بروت و سخاوت موصوف و بجزم و غم خیز
و اگر چه صاحب صفات بزرگ که سبب امتیاز سلاطین است نبود مگر اینکه از عیوبی هم که
لازمه گشت و مکنات وی بود بری بود و در او ایل عمر کا بی با کتاب طاهبی و مناسی اقدام

ذکر سلطنت شاه طهاسب صفوی

باب

۲۲۳

مینمود لکن بنا بر قول صاحب زبده التواریخ در بیست و نه سالگی از سوابق اعمال نامدم شد
 لوث و امن عفت را با آب توبه شست و حکم کرد که جمیع شرابخانههای مملکت را خراب کنند
 نقیب غریبی در مذہب داشت چنانچه از حرکتی که با یکی از تجار انگریز کرد معلوم میشود ملکه
 انگلند نیز است میل داشت که دستقی در دایره تجارت مملکت خویش دهد لکن یکی
 از تجار را ترغیب برفتن با یران نمود و مکتوبی مبنی بر سفارشش تاجر فرورد کاشف از
 اراده خود پادشاه ایران نوشته و یرا بد انصوب کیل نمود یکی از محرران انگلیس گوید که
 وقتی تاجر فرورد را بحضور طلبیدند پادشاه یک حبیبت کفش فرستاد که پوشیده بخت
 پادشاه رود که مبادا پای عیسوی زمین سرای مسلمانان کند و چون بحضور پادشاه رسید
 سوالی که اول کردنه این بود که بجهت چه کار آمده بلکه پرسید که او کافر است یا مسلمان
 بیچاره گفت نه کافر نه مسلمان بلکه عیسوی ام و اعتقاد من این است که مسیح بزرگتر از
 سایر پندبران پادشاه گفت ما را بد و کفار حاجت نیست دوی را رخصت داد و چون
 بیرون رفت شخصی در عقب وی روانده تا بیرون سرای سلطنت بر جای پای او
 خاک میرخت ازین عمل معلوم میشود که پادشاه او را چقدر محسن میدانست انقض طهاسب
 فرزندان بسیار بودند لکن پسر پنجم او حیدر میرزا از سایر فرزندان نزدی عزیزتر بود او
 همواره نزد خود و برادران دیگر را در مجلس مقهور یا بجا حکومت بلاد دور دست نامور داشت
 بعد از فوت وی حیدر میرزا فرصت غنیمت داشته سرای پادشاهی و خزان را متصرف
 شده خود را پادشاه خواند در سلاطین صفویه رسم بود که هر یک از فرزندان خود را یکی از
 امرای مقدر پسر و ندو باین واسطه اختلاف باین امر حاصل کرده آن اختلاف را سبب
 دوام سلطنت میدانستند و چون بالفعل فائده بران مترتب میگشت از سوء عاقبت
 آن اندیشه نداشتند ایل آساجلو که حیدر میرزا بجواله ایشان بود سلطنت وی مایل اما
 ایل آساجلو و چرکس بطرف اسمعیل میرزا پسر چارم طهاسب بودند و اسمعیل میرزا در وقت
 فوت پدر در قلعه گنک در حبس بود و چون حیدر میرزا بعد از فوت پدر حاضر بود و خزان
 را در تصرف داشت اگر میدانست چه باید کرد سلطنت بروی سقر میگشت لکن پسر

مصنف از قور سخن
 یرانی که در دو تاریخ
 عالم آرا میخواند
 نقل میکند که قلعه گنک
 قلعه است که حال
 شیشه بر دست
 مشر

جلداول وقایع بعد از فوت شاه طهماسب

۲۳۴

خانم که یکی از خواتین محرم شاه طهماسب بود و بصیاحت منظر و قابلیت فطری اشتهار داشت
 او را فریب داده روزگار بروی تباہ ساخت پر نیانم خواهر شهنشال خان چرخس بود و در
 ایام حیات شاه طهماسب در محرم اقتداری تمام داشت و در وقت بیماری شاه طهماسب
 حرکتی از وی صادر شد که حیدر میرزا باید فهمیده باشد که او با وی دشمن است پر نیانم
 از اینغنی اندیشناک کشته هنوز بدن پادشاه سرد نشده بود که گرم گرم دویده خود را بسای
 حیدر میرزا انداخته بروی تنیت پادشاهی گفت و استمدعا کرد که او را یکی از زندگان
 صادق و پرودگان مشفق خود و اند حیدر میرزا گفت که اگر برادر خود را بطرف من ترغیب
 کنی چنانکه مصلحت من اقدام نماید از تو امین خواهم بود پر نیانم او را خاطر جمعی داده طلب
 برادر بیرون رفت و با برادر بند و بست خرابی و ایرا کرده پیش از آنکه دستان می جوشوند
 حیدر میرزا را بقتل رسانیدند و علی الغور قاصدان بطلب اسمعیل میرزا فرستاده او را از
 زندان مسکنت بایوان سلطنت رسانیدند از ایام سلطنت وی که طولی نکشد چیزی جز
 فضیاح اعمال و قبایح افعال وی مشغول نیست خروج کلی از اقارب او سلطان حسین میرزا و
 قندار بدعوی پادشاهی چند روزی ویرا از متابعت تفسن خبیث مانع بود تا وقتی که بنیان
 حکومتش تزلزل بود کار که خلاف رضای رعایا باشد نمیتوانست کرد اما فوت سلطان حسین
 رفع مانع نموده خبیثت فطرتش بروز کرد و جمیع شاهزادگان که در قزوین بودند بفرمان
 بقتل رسیدند که علی میرزا که او را کور کردند محمد میرزا پسر بزرگ طهماسب بجهت ضعف جسمی
 که در بصر داشت او را قابل شغل خطیر سلطنت بنید استند در ایام حیات پدر ایاالت
 خراسان بدو موقوف بود و بعد از آنکه او را بجلکومت شیراز فرستاد طهماسب امر کرد که پسر
 بزرگ خود حمزه میرزا را همراه برود پسر کوچک خود عباس را که در آنوقت طفل و در
 بغل لدر و دایه بود بجلکومت خراسان موسوم و علی قلیخان شالوراکه از امرای مقتدر
 بود تربیت طفل و تثبیت ملک مأمور سازد و چون اسمعیل بر تخت برآمد سلامت خود را
 در استیصال محمد میرزا و خاندان او یافت لهذا در دوازدهم رمضان حکم بشیراز فرستاد
 تا او و نسو بان او را بقتل رسانند و بهین نوع حکمی بخراسان در باب قتل عباس علی قلیخان

سلطان حسین میرزا
 ادعای شاهی کرده و یک
 سنی از امرایان امر
 راضی نیستند تا بر این
 عزم کرده که پیش از استیصال
 سازه مکن تمام زجر او
 را با بیخطا بامید بخورند
 پیوسته پلاک شده
 سن

ذکر سلاطین صفویه باب

۲۲۵

صا در شد صاحب زبده التواریخ گوید که حکمی مجید و مؤکد بخراسان بجهت کشتن طفل فرستادند اما علی قلی خان چون ماه رمضان بود اجزای حکم را بتوقی انداخت روز اجزای رمضان قاصد را از قزوین بهرات رسیده خبر فوت اسمعیل را آورد زیرا که در سیزدهم همان ماه بکرد زبده از اجزای حکم دست ابل گریبانش گرفته بود و همچنین خبر بشیر از فرستادن کیساعت قبل از آنکه محمد میرزا و مستعلقان ویرا معدوم سازند قاصد خبر نجات آورد کیفیت فوت اسمعیل نیز سیاق و روش زندگانی ویرا بدست میدهد مرویست که همیشه عادت او این بود که در لباس تبدیل مست و خمر بست کرد شهر گردش کردی و رفیق وی حلوا فروشی بودین بیک نام و ششی چنین اتفاق افتاد که تا نزدیک صبح بایکدی گردش کرده فریب فخرشکی بر شاه غلبه نموده سخانه حسین بیک رفت خدام که عادت او را میدهند چون صبح شد معلوم کردند که شاه کجاست در خانه حلوا فروش مجتمع گشتند لکن چون در غرفه از اندرون بسته بود کسی را اجزات اینکه پشت در رفته آوازی دهد نبود و چون وقت گذشت بیدار نشد متوسم شده خواهر او را خبر کردند خواهرش فی الفور آمده حکم کرد تا در از پاشنه کندند و چون داخل شد ندیدند که اسمعیل مرده در رفیقش مست پهلوی او افتاده است حلوا فروش راست کرده صورت واقعه را استفسار کردند از تقریری خان معلوم شد که شاه علاوه بر شراب میش از عادت محمود سجونیکه بان معنا بود و خورده و همچنین گفت وقتی قمری سوزنا آوردند باز بود بخلاف همیشه که سر بسته میآوردند و من با وی بدین معنی اشارت کردم پروا نیست یکی از زمان محارم و حضور من آن را گشود بنا بر این جمیع را اعتقاد این شد که او را مسموم ساخته اند لکن بشکرانه اینکه از چنگ چنین ظالمی بیباک خلاصی یافته بودند بیچکس در صدد تعقیب حقیقت حال بر نیامد و علی الفور محمد میرزا را بسلطنت برداشتند و او اول کاریکه بعد از جلوس کرد قتل امیر چرکس و خواهر او بود که بهم انتقام خون بر آورد بهم حفظ نفس خود اقتصای آن میکرد و یکسال بعد از جلوس او سپاه آذربایک و ترک و لشکری از دشت قباچ باطراف مملکت تاخت آوردند و بی کاری از پیش نبردند سردار سپاه دشت قباچ که عادل خان نام داشت و کبیلان تاخته بود شکست خورده اسیر شد

قاصد محمد یوگی از کاشکان معلوم شد

خمر بست
بفتح اول و ثانی
ست پیش را گویند
و کاری سیاحت
و خراب هم گویند

جلد اول ذکر سلاطین صفویه

۲۴۶

و پس از آن قتل رسید اما سال دیگر برادرش محمد با تمام لشکر بطرف شیروان کشیده آن
ملک را گرفته حاکم و جمعی کشتی از سکنه و ابالی را بکشت سلطان محمد چون میدانست که از عمده
امور پادشاهی کایمینی نمیتوانست برآید لکن سر رشته تمام را بکف کفایت وزیر خود میرزا
سلیمان حواله کرد و در اوایل سلطنت میرزا سلیمان چنانکه باید تشریح امور نمود اعدای
خارج ملک را بسیر و ن کرده و قفله داخل را آرام ساخت و قفله داخل این بود که
دو نفر از او باش ناس در دو طرف مملکت اسم شاه اسمعیل ثانی بر خود نهاده جمعی بر گرد خود
جمع کردند و بهوای سلطنت سر بر کردند اما بزمیت یافته قتل رسیدند و از اینجا میتوان دانست
که در ملک که بنا بر قول صاحب زبده التواریخ دو نفر در ویش که با اسم چنین پادشاهی خرد
کرده و جمعیتی فراهم آورده باعث آفتش شدند چنین ملک هنوز قوام نیافته باشد
لکن هنوز نایره مفاسد مزبور فرود نشده بود که قفله عظیمتر بر خاست امرای خراسان
پسر کوچک محمد میرزا عباس میرزا را پادشاهی برداشته و از خراسان حرکت کرده تا
نیشابور پیش رفتند چون این خبر گوش زد محمد میرزا کشت علی الفور لشکر بخراسان کشید
جنگ اول کبرفتن تربت بود ولی کاری نتوانست کرد بعد از آن هرات را محاصره نمود
در ایام محاصره هرات امرای نیشابور که قبلاً میرزا سلیمان بستند و میرزا سلیمان از وقت
آگاه گشته پناه پادشاه برد دشمنان ویرا عقب کرده نزد پادشاه فرستاد و گفتند که
میرزا سلیمان را با ایشان واکذار و تا از وی استقام کشند و الا بدون توقف نزد عیال
خواهند رفت و بیچاره رسوائی را بر خطر ترجیح داده وزیر را با ایشان تسلیم نمود تا ویرا کشند و نیز
بسبب این مقدمه در مجلس شاه مابین امرار ویداد و سبب مراجعت وی شد و بقیه عمر وی
تمام یک سلسله مصائب نوازش بود صاحب زبده التواریخ مینویسد در ایامیکه محمد میرزا
در تبریز بود اوقاتش با شغال مناهبی و ارتکاب ملامی مصروف میشد بنابراین محمد خان
امیر ترکانه تگلو زبان بصیفت وی کتوده بلکه او را با فراط در شرب و استغراق در سایر
معاصی ملامت نمود پادشاه ازین سخن متالم شده در صد قتل وی برآمد محمد خان اول
که بخت گمن بزودی مراجعت کرده همیشه در گردن خود را سطر رسانید و از گناه پیش

ذکر سلاطین صفویه

باب ۱۴

۲۴۷

استعذار جست و استغفار کرد و چون مردی بود جلیل القدر و از خاندان بزرگ و باین نحو
پیش آمده همه را یقین بود که پادشاه او را خواهد بخشید اما چنان گذارد که او را بخشید اگر چه در آن
وقت سلطان محمد چنان دانمزد که خواهد بخشید و حکم داد تا او را بر بندگان بر ندگن سازد بزرگ
صاحب زبده التواریخ بعد از آن و در اقبال رسانید و بسبب این بمیروتی و نامردی جمیع
ایل تکلور را با خود دشمن ساخت سلطان روم از اقتداسش ایران جز بایقده بطبع اقتاد
عثمان پاشا را که یکی از سرداران مشهور عثمانی بود با لشکری کران بجانب ایران گسیل نمود و
پاشا از سر حد تجاوز کرده تبریز را گرفت و در اوقاتی که این همه حوادث زویداد پادشاه در
حوالی کوه سهند سیلاق کرده بخوش گذرانی مشغول بود چون خبر اینخاودش بوی رسید
معملاً بقدریکه در خیزامکان بود جمعیتی فرهم آورده بایسپنج که قصبه کوچکی است قریب
تبریز شافت و جلو دشمن را گرفته بنای زود خورد گذاشت تا اینکه لشکر بقدر کفایت رسید
احکام با طرف مالک بجهت احضار سپاه فرستاده شد لکن امر چون حرکت سمت او
شاهی کرد و زپروه از راز نامی درون برداشته در دو مائیکه در دل داشتند بیکدیگر گفتند
و اتفاق کردند باینکه اگر پادشاه جمعی از وزیران را که ایشان شایسته مباشرت امور نیستند
از کار بر طرف کند او را مدد کنند و الا فلا اما پادشاه راضی نشد ولی کویا وزیرا که در
عظیم در خاطر وی داشتند رسوائی و خرابی خود را راضی نشده ویرا از قبول اینغنی
بایغ شدند و با طبع نتیجه این شد که بعلاوه طغیان عباس در خراسان و غلبه اترک بر
اوز با بجان و تسخیر تبریز تشبیر ایشان نزاع و جنگ مابین امرای مملکت که عمده مدد و
معاونت او از ایشان بود و اقتصد اتفاقاً در آن اوقات عثمان پاشا فوت شد
بهین سبب عساکر عثمانی مراجعت نمودند لکن افواج چند بقدر کفایت بجهت محافظت تبریز
گذاشتند از یکطرف محاصره تبریز از طرف دیگر تا ویب امرای سرکش هر دو لزوم
داشت جلالت و شمامت حمزه میرزا پسر بزرگ محمد حلال مشکلات پدرکشت و
بعد از آنکه امرای باغنی را با طاعت مجبور کرد و دید که گرفتن تبریز بپوشش ممکن نیست از
ارس گدشته آتش قتل و سب در بلا و عثمانی که در آن سمت رود بود انداخت و چنان

جلد اول ذکر سلاطین صفویه

۲۴۸

ترکان حال بدینوال یافتند بمصالحه راضی شدند لکن این سارّه دولت خوش خیزه
ولی دولت مستعمل بود حمزه میرزا در خوابگاه خود بزخم کار و دلاکی هودی نام از پای درآمد
و قاتل از میان بدر رفت و این واقعه بجهت محمد میرزا مصیبتی عظیم بود و بنیاد اقتدارش که بر
حیات وی بود به مات وی از رخ برآمد جمیع مورخانیکه تاریخ عباس را نوشته اند متفق اند
که قبل از فوت حمزه میرزا مکرر فرمان با حضار وی از جانب پدر صادر شد و اگر چه خود همیشه
اطهار اطاعت و انقیاد میکرد لکن امرائیکه تشیت مدام خراسان با ایشان بود ویرامنی
کنداشتند برود و جواب فرمان پادشاه بدین وجه داد اینکروند که حضور شاه زاده از
خاندان سلطنت درین صفحات بجهت آرامی ملک ضرور است و اگر شاه زاده ازین ملک
پا برون گذارد و عرصه خراسان در معرض مخاطرات عظیمه خواهد بود و محمد خواست جمعی از
امرای دیگر را بخراسان فرستاده انانیرا که فرمان ویرا معمول میدارند معزول سازد و بی
کاشتگان بی چون نتوانستند در آن بلاد کاری از پیش ببرند بی پای تخت برگشتند بنا
برین میتوان گفت خراسان در ایام سلطنت او حکومتی بالاستقلال بوده است بامجد
این قسم امور صورتش بهیچ و مرج کلی شد علی قلی خان و مرشد قلی خان و دو نفر از امرای
مقتدر و قزلباش در ظاهر با اسم حمایت عباس و در باطن بجهت از دیاد استحکام و اقتدار خود
با یکدیگر اتفاق کردند و شاه زاده جوان در آن اوقات انکشت کرد ان ایشان بود لکن از
انجا که اتفاق دو جبار متکبر نباید دوام داشته باشد طولی کشید که دوستی بدشمنی بدل گشت
چنگلی فیابین اتفاق افتاده مرشد قلی خان ظفر یافت شاه عباس درین جنگ بطرف
علی قلی خان بود اسب وی در انشای کیر و در کلوه خورده از پای درآمد و در معرض
خطر عظیم واقع شد لکن ایل اساجلو اگر چه ظفر یافتند بهین که چپشان بر نو باوه خاندان
صفویه افتاد و دست از کار زار برداشته خود را بر پای وی افکندند و مرشد قلی خان نیز
قدم اعتذار پیش آمد و تکریم و کاتب وی شده بجانب مرشد رفت چنانکه قبل ازین قوم
شد امرای خراسان عباس را نام پادشاهی ننهادند و هر قدر محمد خواست که مملکت
خراسان را در تحت اطاعت آورد صورت امکان نیافت چون خبر فوت حمزه میرزا شیوع یافت

ذکر سلاطین صفویه بابک

مرشد قلی خان شاهزاده را بر دوشته تفرزین شتافت و بدون منازعت شهر را تصرف
 شد محمد میرزا در آن اوقات بجهت اطای نایره شورش و طینان بشیر از رفته بود و بسیاری
 از اهل ای و سکنه قزوین که در سلکت قشون پادشاهی انتظام داشتند در آن سفر ملازم درگاه
 بودند عسا که عباس را حکم صادر شد که در منازل کسانی که غایب بودند فرود آید و فرنگی
 بدانصوب فرستاد و بدین مضمون که هر کس از لشکریان تا وقتی معین مراجعت نکند
 مال و خانه و عیال وی از کسی است که در منزل وی تمکن است و بدین واسطه رعب و خیمه را
 قزوین استیلا یافته چون به محمد و اشکی نداشتند جمیعاً او را گذاشته بملک خویش گریختند
 بعد از این واقعه نامی از محمد ذکر نشده است هنوز عباس خراسان را با نکرده بود که اوزبک
 بخراسان تاخته و بر اثر محاصره نموده بعد از نه ماه تصرف آورد و دوالی اینجا و جمعی از امرای
 معظم قتل رسیدند و شهر با دهنب و خارت رفت بعد ازین فتح چون سر جنبانی در
 خراسان نماذ با طرف بلاد آن مملکت تاخته دقیقه از مراسم تحریب و تعدیب بلاد و
 عباد فرود گذاشت مگر دزد عباس در آن اوقات با عثمانی تجارت مشغول بود چون آنجا
 موخه خراسان سموع وی گشت با سلطان قسطنطنیه صلحی کرده با آن صناعات نهضت کرد
 چون بمشدر رسید مرشد قلی خان را که لوازمی اقتدار او چنان ارتفاع یافته بود که از سلطنت
 جز نامی بر عباس باقی نمانده بود بقتل رسانیده سررشته تمام امور خود را قبضه اختیار
 آورد و ما دام العمر از دست نداد بعد از آن حوادثی چند روی داد که پادشاه بدون اینکه
 با سرداد و برات پردازد لشکری بجهت محافظت مشدر را کرده بار سلطنته مراجعت نمود
 پس از مراجعت وی عبدالنومن خان سردار اوزبک بجانب مشدر در حرکت آمد و چون
 اینخبر عباس رسید استخلاص مشدر را مصمم گشت اما در طهران بیماری شدید بر وی طاری
 شده و پنجاه روز نتوانست حرکت کند و در عرض مدتی فریب غنیمت کار خود را کرد مشدر گرفته شد
 و جمیع اهل ای قتل رسیدند این اخبار موخه منضمماً به خبر بیماری پادشاه سبب اعتقارش مملکت
 گشت چنانچه عباس بعد از آنکه صحت یافت تا چندی مشغول نظم و نسق دارالملکت
 بود یکی از امرای یعقوب خان نام داشت در آن حصن و حصن فرمسی یافته بر فارس مستولی

جلد اول ذکر سلطنت شاه عباس صفوی

۲۵۰

شد اما چون خبر صحت پادشاه را شنید از بیم جان بعلقه اصطخر پناه برد لکن و تشکر شده مقبول گشت و پس از آنکه خلق آرام و ملک نظام یافت پادشاه دوره زده از راه یزد تفریح رفت و چون عساکر عثمانی هر روز در سرحد اجتماعت آن زیاده میشد بجهت اینکه از مرگ ایشان فاعل نباشد کنار رود کر را که از میان قلعیس که دارالملک کرjestان است میکند مضرب خیام و محط افعال و احسام ساخت قبل از آنکه حرکت شروع شود حکایتی اتفاق افتاد که دلالت بر کیفیت مزاج این پادشاه میکند روزی با دو نفر از خواص سرداران در کنار رود ایستاده بود بعضی از صاحب منصبان عثمانی ایشان را دیده بدون اینکه معرفی بجانشان هم برسانند ایشان را دعوت کردند پادشاه بدون تعطل قبول کرده و بی توقف روانه شد بعد از ادای لوازم مهماندارسی پادشاه سینه رفقای تازه را مهمانی طلبید ایشان در قبول اظهار خوشی کردند و یکی از ایشان گفت بشرط اینکه تدبیری کنی که پادشاه را با بنامانی بعلت اینکه با این جوانی شهرتش همه جا رفته و چنین نماید که پادشاه صاحب غمی شود عباس بیتم کرد و گفت آنچه در چیز امکان باشد در استرضای خاطر ایشان تقصیر نخواهد شد چون روز دیگر امرای ترک بار دوی ایرانی رسیدند دانستند که همان ایشان خود پادشاه بوده است عباس ایشان را دعوتی طوکانه نموده و از انعام احسان خویش بهره در ساخته بشکرگاه خود فرستاد و هوشیاری و جلالتی که در این بکار برود و گرفتن کیلان که حاکم آنجا دم از هواخواهی اترک میزد ترکان را از قصد خویش بازداشت و عباس فرصت یافت که با حوال و دیگر صفحات ملک پرداز و مرستی که طغیان امالی کیلان چون تکرار یافت چنان پادشاه را منصب آورد که آخر در سنه هزار و دو حکم تعقل عام سکنه آن ملک داد و او از بجان بر عادت معموله و خراسان را ساخت و تاز میگردند و چون جزئینب و فارت مقصدی نداشتند تا لشکر ایران در حرکت میآید ایشان ملک را رها کرده بدر میزدند عباس توانست ایشان را بمقابلت آرد و در وقتی که بدبیر و رفع اوزبک و شیرستان بعضی از صفحات دیگر مملکت که حکام آنجا کای منبجی به اطاعت کردن نمی نهادند استعمال داشت قضیه رویداد که ویران از جمیع خیالات باز داشت

توضیح جای نزد آنکه
سخت

ذکر سلطنت شاه عباس صفوی

باب ۱۳

۲۵۱

و آن این است که یکی از منجین گفت که از نظرات اجرام سماوی چنان معلوم میشود که خطری
عظیم متوجه پادشاه است عباس نیز چون دیگران تابع او با هم عصر بود لهذا مصلحت
در آن دیدند که شاه از تخت و تاج استعفا کند و پوسنی نام شخصی که مورخان ایران
گویند کافر بود و احتمال دارد عیسوی بود بر تخت نشاندند و بقول صاحب مذهب آلوات
سه روز پادشاهی کرد و بعد از آن دیر تفضل آوردند و ساعتی سعد معین نمودند و عباس
باز بر تخت برآمده سخن مابودی گفت که سلطنت وی طویل خواهد بود و بر دشمنان غالب
خواهد شد و هم اول اتفاقی که افتاد ولایت بر آمیختی داشت تعلیم خان اوزبک
برادرزاده عبدالمد خان که بعد از کشته شدن سپهر عرش عبدالمومن خان سپهر مدینه
لشکر اوزبک اطاعت وی میکردند بخراسان داخل شد و این دهنه عساکر ایران چنان
بسر حرکت کردند که فرار اوزبک از چنگ ایشان محال بود لاجرم مصافد او نمودند و در ششم
مهر هزار و ششس هجری قریب بهرات جنگ واقع شد و شکست عظیم بر اوزبکان افتاد
امیر ایشان و جمعی از بهادران امر او بسیاری از لشکر بقتل رسیدند و بقیه انیسف قطع
بیچون نموده به بلاد خود گریختند فرهاد خان که از کبار امر او بود و نزد شاه غزنی تمام
داشت درین جنگ بد حرکت کرده فرمان قتلش صادر شد تا موجب عبرت دیگران شود
یکی از مسافرین معتبر و محترم کمپریز که دو سال بعد ازین واقعه در دربار عباس بود گوید
که فرهاد خان نسبت پادشاه خیانت اندیشیده بود و باین قسم که در جنگ عباس را
با قلیل جمعیتی در مقابل دشمن بگرداند اما امر اینکه در تحت اطاعت او بود و مذنبی آنکه اعتدال
بسر دار کنند بهد شاه نشاندند و او را از چنگ غنیم خلاص کرده بر دشمن غلبه نمودند
علی او و روی بکیت که از اعظم امرای فرور بود و منصب فرهاد خان سر ملذکست و سبب
این فتح عظیم مملکت خراسان تا روزگاری دراز از دست برد و طوایف آرام یافت
و مردم در امن و امان زیستند چون عباس کرر بزبایرت امام علی بن موسی الرضا فرست
بدین سبب آبادی و مسوری و امنیت هر روزه روی در فرمایش داشت گویند گفته
شاه عباس با جمیع امر از اصفهان پیاده بزبایرت رفت بمجم با شش مسافت را با

جلد اول ذکر سلطنت شاه عباس صفوی

برنجیری پنجاه زرعی مساحت کرده معلوم شد که صد و نود و نه فرسخ و هشتاد و یک رنجیر
 نیم است الفرض در هنگامیکه بحضور خود سبب امن و رفاهیت خراسان بود و هنوز
 مملکت را توسعه داده تابع رسانید از جانب دیگر سرداران می بستخیز خبازیکه در خلع عجم است
 مشغول بودند از آنجمله بحرین بود و بجهت بزرگی و نزدیکی آن به منج مروارید در سواحل عرب بهترین
 جمیع فتوحات آن صفحہ شمرده شد و جمیع کوهستان لار که از شیراز تا سواحل کامرون
 کشیده منضم بدیوان اعلی گشت و علی ویردینجان از جمله اسرانیکه فرستاد ابراهیم خان لاری
 که حاکم آن صفحات و خود را از نسل کرکین میلاد میدانست بود گویند که تاج کینسرو و خانواده
 ایشان بود صاحب تاریخ عالم آرا گوید که در تواریخ بسوطه آورده اند که کرکین میلاد که یکی
 از پهلوانان کینسرو بود حکومت لار داشت و حکومت انجا از وی با عقاب انسال قتی
 نقل شد در زمان طوک طوایف بعضی صفحات دیگر را ترکتا ز منوره ضمیمه حکومت
 خویش نمودند قبل از ظهور اسلام و قبلی هم بعد از آن تابع سلاطین ایران بوده اند خصوصا
 در ایام اکاسره لکن بعد از آن طاعت کسی را کردن ننهادند استقلال یافتند اول
 کیکه از اینطایفه اسلام قبول کرد ایرج بود و او نام جلال الدین بر خویش گذاشت محمد
 با عمر این عبدالعزیز بود از ظهور دولت صفویه تا حال مطیع بوده و منصب رفیع امرونی
 داشته اند نور محمد خان بن انوشیروان که شاه عادل معروفست در ابتدای سلطنت
 شاه اسمعیل دالی لار بود و چون او در عهد سلطان محمدوفات یافت پسرش ابراهیم
 برجای وی نشست و در وقتی که شاه عباس بجهت تادیب یعقوبخان بشیر از رفت
 از وی اظهار دولت خواهی نشد پادشاه ازین بی اعتنائی و معاذیر کا ذمه او در غضب رفته
 علی ویردی خان حاکم فارس را بتادیب وی نامور ساخت ابراهیم خان چون از مقام
 عاجز و بنیاه تبعه لار برود لکن لشکرشاهی فدا را گرفته او و جمیع اموال او را دستگیر
 ساختند از جمله تاجی بود مرصع بر رویاقوت و جواهر نفیسه که از تاج کینسرو میسنا میدند
 و از لار پسر کرکین میلاد با ابراهیم خان رسیده بود و جمیع اجداد وی از ازاب مسمیت
 بر سر منیا و نند شهر لار در ایام قدیم نام ویکرد داشته است چون حکومت انجا از کرکین

مان بند عباس
 میگویند
 ش

پسر محمد شاه عباس
 ش

ذکر سلطنت شاه عباس صفوی

باب ۳

۲۵۳

به سپروی لار رسید آتش را بنام او خوانند و کینه و آن تاج را بجهت او فرستاد و از وی
 با حفا و او منتقل شد گویند که چون که کین سیلا و بجگوست آن با و منصوب گشت بافت
 سال در بیرون شهر بجهت بعین ساعت سدا قامت نمود و بعد از انقضای آن مدت
 منجمین ساعتی که باید خستیار کردند و وی بشهر داخل شد و از آن وقت تا حال که
 قریب چهار هزار سال است اولاد او در آن دیار گاهی با استقلال و اغلب از جانب
 سلاطین فرمانروا بوده اند الفقه بعد از انجام امور مزبور به عباس در نظر تصنیف شعور
 مملکت افتاد اگر چه صلحی بمقتضای وقت با دولت عثمانی کرده بود الا اینکه قلعه نیاوند
 از یک سمت و شیراز و تلمیس و تقریباً جمیع آذربایجان و کرستان از سمت دیگر تصرف
 از آن بود و در چنین حالت به چو قوت حوزه مملکت از تقاطع اول امدامصون و نامون بود
 و همچنین صدره که بشاه اسمعیل در حرب رومی وارد و وظرف بای پی در پی که بر محاربت
 عثمانی در ایران مترتب شده بود هم اقتضای رعایت حزمه احتیاط تمام میکرد چون ملاحظه
 جمیع اسباب و تدابیری که شاه عباس بجهت استخلاص ممالک مزبور از چنگ چنین
 دشمنی قوی نمود بشود باید گفت که اتحی مستحق و شایسته تجلیل و تعظیم است اگر چه غالباً
 فساء و قایع و حوادث فوق العاده امور جزئیة اتفاقیة میشود اما عقول سلیمه و هم عالمه
 هم حقی است که نمیتوان باسانی انکار کرد زیرا که نظریاتی دقیق و ادراکات قویه را که جز با
 جزئی که سبب عمارت و در نظر با جلوه نثار و اسباب حصول مقاصد عظیمه میکند
 میتوان گفت مثل دورین است که با شایانگیه سبب بعد مسافت از انظار محو بند
 چشم و شخص میدهد با بجهت در همین ایام بود که دو نفر از نجیبی المکررین که بشرافت خاندان
 و شامت سپاه سیکری اشتبار داشتند با ایران رفتند و ایشان دو برادر بودند
 برادر بزرگتر سرانته می شری اسباب رفتن خود را با ایران مینویسد و در شرحیکه از
 واردات سفر خود نوشته میگوید که ازل اف اسکس او را ترغیب کرد که با چند
 نفر از مردان کار دیده بهر دیوک اف فرار که در آن اوقات با پاپ نزاع داشت
 برود لکن قبل از وصول بنبرل مقصود دیوک متقاعد گشته و نزاع رفع شده بود اما

ارل اف اسکس
 یکی از مردای انگلستان
 سن

جلداول ذکر سلطنت شاه عباس صفوی

۲۵۴

چون مصلحتی خرج و وقتی صرف و امید می قطع شده بود اول نخواست بدون آنکه امری صورت
بدهد مایوس مراجعت کند با نوشت که بایران برود چرا که ابواب تجارت ایران از
خشکی باروم و روس و از دریا با پریکال و بلند مفتوح بود و ابالی سلطنت نیز در آن وقت
چون بک تجارت خود افتاده بودند میخواستند راهی پیدا کنند تا سفیر سران تونی برادرش سر رابرث شترلی
و بیت و شش نفر تبعه وی بودند همه با اسب و یراق و اسباب و سامان شایسته
و بعضی از کسانیکه همسراه بودند مردمی بودند که از علوم و صنایع ربطی داشتند و
یکی از آنها خصوصاً مذکور است که در توب ریزی مهارتی نام داشت سران تونی نه
ایلمی بودند و نه بر خود نام ایلمی گذاشت و وقتی بقرون رسید که عباس در خراسان بود و
چون بعد از فتح براوزک پادشاه مراجعت کرد خود را بنظر وی رسانیده نام و نسب
خود را بیان کرد و گفت که از ابالی سلطنت است و پیشه وی سپاهبیکر است چون اجازه
پادشاه ایران را از او شنیده بود خواست که بخدمت او افتخار جوید و پسران وقت پیشکش
لایق بخدمت گذرانید پادشاه ایران را اینصورت موافق مزاج افتاده و پیرا کر امی منع
نموده با انعامات ملوکانه و عواطف پادشاهانه مقفوز و مستطهر ساخت تفصیل پیشکشها و انعام
پادشاهی از قرار نوشته خود سران تونی این است پیشکش شش جفت آویزه زرد
غایت نفاست و دو جفت دیگر از زبرجد و مکرانی و جامی مرکب از سه قطعه که در طلا
نشانه و مینا کرده بودند و ابریمی خوش وضع از بلور که قاب آنرا از نقره به شکل
اردو ساخته مثبت و مذهب کرده بودند انعام سلطان سنزار تومان نقد چهل
سراسر همه با ساخت و ستام و دو اسب رازین مذهب و بیاقوت و سیر و
مرصع بود و باقی زینیا بعضی نقره و بعضی محمل کلابتون و دوزی شانزده قاطر و دو آرد
شتر که بر آنها خیمه و اسباب و اثاثه سفر و حضر بار کرده بودند و زراشیکه خبک با عثمانی
مصلحت نمیداشتند با وی بنای معادلات گذاشته و سخن او را در این باب با
عباس حمل بر عرض نمودند با اینمندی که چون دولت انگریز مذهب مسیحی دارد و مصلحت
خود را در معادلات مسلمین با مکیه مکر میاند و این مرد را بجهت استعمال نایره فتنه بین

ذکر سلطنت شاه عباس صفوی

۲۵۵

ملک فرستاده است علی و یردی بیک که منصب امیرالامرائی ارتقا یافته و در مودت حمایت همان فرنگی کیدل و کیزبان بود برخلاف دیگران رای میزد لکن سراسنوتونی بی سبب سلطان از آنجک عثمانی ترغیب نمیکرد بلکه اسباب فتح و فیروزی آنجک را نیز بدست میزد خود بر عهده گرفت که بامین شاه عباس و سلاطین مسیحیه تشدید مبانی مودت کند و یکی از ایشان پادشاه جرنیا که با سلطان اسلامبول در جنگ بود و دلیل بر صدق او همین بس که وقتی که ز جانب شاه عباس با موریت میرفت برادرش را در دربار رها کرد و همچنین زحمتی که بجهت آموختن آنجک با ایرانیان کشید بر این معنی دلیل قوی بود و فوج بها که عباس بجهت متعالمه با نیکوچری ترک فراهم آورده بود و احتمال کلی دارد که بعد داد و در نجای او تربیت شدند و همچنین منتقل است که ایشان روش استعمال توپ را با ایرانیان بیعت کافدها نیکه و رباب با موریت سراسنوتونی داده شد میتوان گفت که غریب ترین کافدها که تا بحال هیچ ایچچی و سفیری داده شده است پادشاه اسلام سلاطین مسیحیه می نویسند که هر کس معتقد مسیح است دوستی دیر قبول کند و در باب سراسنوتونی که همیشه او را میرزا انتونیا خطاب میکنند میگوید یکی از نجابی آنکند است و بخوابش خود با یران آمده است و از وقتی که با من بوده مانند و برادر از کعبه طعام و از یکجام آب خورده ایم و همچنین فرمانی دیگر بوی داد در باب اینکه هر کس از تجار مسیحیه که تجارت ایران کند جان مالش در حمایت پادشاه سالم و امین خواهد بود و کسی را در اجرای مراسم مذابب ایشان منعی نخواهد بود و هیچیک از علمای ملت در آن باب مداخله نخواهد داشت اول قرار شد که یکی از امیرزادگان را همراه او کنند لکن آنقرار برهم خورد و یکی از صاحب منصبان قندل را که در حقیقت با خدمتکار او کمی فرق داشت بمصاحبت وی تعیین کردند دولت روس بسبب حسدیکه با آنکریزان دارد اعتنائی بسراسنوتونی نکرده بلکه او را بیت در کند و شخص مزبور را که مصحوب او بود در جبهه سفارت داده احترامات شایسته آن منصب نمودند و بعد از آن یکی از پادریهای پرتوگیر که سراسنوتونی از ایران همراه برده بود و او بعنوان محبتهای او از او بدگونی میکرد و در دربار روس معتنا به شد و چون امپراطور روس مجلسی مقرر کرد که گفتیش

جرایا اینی ایلیا
شش

قندل
بالضم ذوال
ذیل و خوار
شش

پرتوگیر
یعنی اهل
شش

جلداول ذکر سلطنت شاه عباس صفوی

۲۵۶

و تفحص حرکات سمراتونی را کرده حقیقت حال را دریافت کنند شاه بزرگی که بجهت پیش
و تگزیب دی در آن مجلس حاضر شده پاوری مذکور بود سمراتونی بلاخره از اکا ذیب
و اباطیل دی در خشم رفت و چنان مستی برگردن می زد که از پای درآمد ابالی مجلس
صورت واقعه را بعین پاوشاه رسانیدند لکن گویند همین حرکت موجب نجات
دی شد و طولی نکشید که از قید رهایی یافته روانه شد و بچرمانیا رفت امپراطور جرمانیا و
سایر سلاطین فرنگستان ویرا خایت اغزاز نمودند و چون سبب سفارت وی معلوم
شد اخبار کمال مسرت کردند زیرا که دولت عثمانی در آن اوقات سبب دهرت جمع
فرنگستان بود و خلاصه شاه عباس بمجاریت مبادرت جست اول سبها و مذاخت و
از گرفته استحکامات از ابا زمین کیسان ساخت و در آن وقت محمد ثالث بر تخت قسطنطنیه
سنگین بود در جهان سال که فتح بنا و زد دست داد شاه عباس چنان دانمود که عازم
فارس است و با حضار جمع لشکر فرما داد بعد از آن بهانه رفتن باز در آن حرکت کرد
و چون با دزبایجان رفت اخفای صیبر اگر چه لازم بود لکن امکان نداشت
شکل همه آن است که ما شکل خود را گفتن نتوانیم و نه منستن نتوانیم لاجرم
با حضار ضا دید قوم و ژوسای سپاه فرما داده ایشانرا از رعایت نام و تنگ و
لحاظ حب و وطن یاد آوری کرده بروج مقدس علی سو کند داد که با وی در محاربه با دشمنان
ملک و اعدای آل سعید بکمال باشند علی پاشا که سردار لشکر عثمانی در اوزبایجان بود در
آنوقت بکر و ستان رفته بود چون خبر حرکت لشکر ایرانرا شنید بشتاب هر چه تمامتر حرکت
کرد لکن شکست خورده و سبک شد و تبریز که پسرش در آنجا حاکم بود بتصرف کاشان
پادشاهی آمد هنوز این فتح با انجام نرسیده بود که سپاه ایران ایروان و بغداد را محاصره
کرد و ایروان بسهولت مسخر شد لکن چون چخال و غلی سردار لشکر رومی از اطراف
مملکت جمع آوری قشون کرده متوجه حرب ایرانیان بود شاه عباس علی ویردی
خانرا که بمجا صره بغداد اشتغال داشت طلبیده روی بدشمن نهاد و سپاه ترک زیاده
صد هزار و ایرانیان قریب شصت هزار بودند و با اینحال اگر چه جمیع امرای لشکر بر



تصویر شاه عباس ثانی صفوی

ذکر سلطنت شاه عباس صفوی

باب

۲۵۷

خلاف آن رای زدند شاه عباس غم کرد که با دشمن مصاف دهد چون تقارب فشتین و ملاقی فریقین دست داد سواره ترک حرکت کرد و بد سواره کیصف پیاده با توپخانه روانه شد چون نزدیک رسیدند عباس حکم کرد که علی و یوردخان با جمعی قلیل از سواران دور زده از جانب غلیم در حرکت آیند و با وی گفت که در حرکت بقدری مسافت فرما بدی که تا در ساقه لشکر در نیاید خصم خبردار نشود و چون تقای دشمن بدست آمد حجت خود را بقدر امکان در اطراف پراکنده نموده چنین وانمود که میخواهد بر حریف حمله برد علی و یروی بی کار خود رفت و چون غبار این لشکر ساطع شد ترکان چنین داشتند که ایرانیان خیال نیامی اردو دارند و با این سبب عده لشکر در عقب است بنابراین بشیر سپاهی که در پیش بودند نامور بمقابله ایشان شدند در وقتی که شور حرب گرم است این قسم حرکت بدون خطر فقط سپاه منظم میتواند کرد و در لشکری ترتیب که نظام نبرد بر حرکت خاصه رو بعبت علی التعمیق سبب احتمال واقفان است و زود و بجای میرسد که چاره پذیر نیست لهذا افواجی که برگشتند تقریباً بر جمیع سپاه ترک و ایرانی یقین شد که بزمیت کرده اند و شاه عباس اینجی را در یافته با تمام لشکر حمله برد و ترکان بجان اینکه بر سر امان ایشان روی از معرکه بر تاقه اند پاید ثباتشان از جای گد شد و ایرانیان بجای اینکه از آن قبل از سینه از بیم روی بگریز آورده اند با وی قوی اعلیٰ فسیح حمله برده با سانی خصم را از پیش برداشتند سرداران رومی آنچه لازمه شجاعت و جلا دستت بکار بردند اما چون کار از دست رفته بود فایده مترتب نکشت پنج نفر از پاشایان تفضل رسیدند و پنج نفر دیگر بقید اسار گرفتار گشتند ترکان از هر سمت پراکنده شده میدان رزم را با ایرانیان گذاشتند اگر چه جنگ قبل از غروب آفتاب تمام شد اما ایرانیان تا چند ساعت بعد ترکان را تعاقب کردند بعد ازین فتح حکایتی رو بداد که چون کاسف از مخصوصات آن زمان است قابل شنیدن است گویند که شاه عباس چون میدان را خالی دید هم در وسط بیابان نشسته با امرا و بعضی از اعوان اسرا صحبت میداشت معانر آنجا جوانی رسیده شخصی قوی هر یک در پیش

شکل را

جلد اول ذکر سلطنت شاه عباس صفوی

۲۵۸

شکله اسیر کرده بنظر رسانید پادشاه پرسید کیتی آن شخص گفت از اگر ادکر بیخ اتفاقا یکی از صاحب منصبان شاه می گری بود و رسم بیک نام داشت و شاه میدانست که ادعای خونی با قبیله این اسیر دارد و لهذا گفت او را برستم بیک بسیار نذرستم بیک قبول نکرد و عذر خواست که اگر چه اتعام اقتضای خون این شخص را می کند الا اینکه من نذر کرده ام که از دشمن ذلیل دست بسته اتعام نکشم پادشاه سر بیک تراوانرا گفت که بران ویرا بزند و بیچاره چون این حکم را شنید قوت کرده رگسپانی که ویرا بدان بسته بودند از هم کینت و دست بخبر بطرف شاه عباس دوید شاه بطرف وی رفت و حضار بعد پادشاه دویدند اما بسبب حرکت بی تماشای ایشان همه چراغها کید فنه خاموش شد و در آن تاریکی کسی را یارای این نبود که دست برارد و مباد انداخته پادشاه را ایسبی برسد لهذا دهمت بر همه غلبه کرد و بعد از دقیقه پادشاه او آزاد داد که دستش را از قلم چراغ آورد و بیچاره اسیر را پاره پاره کرد و پادشاه عباس دوباره نشسته تا شب بترجیح آمدن با دونه تاب و تماشای سرهای دشمنان که علی التوالی میاوردند مشغول بود یکی از مجرمان فرنگستان می نویسد که مدد سر باشک در آن شب بنظر وی رسانیدند به نسبت هزار و پانصد و چهل و پنج رسید ازین تاریخ تا شاه عباس در حیات بود دیگر ترک ریاکارا مقاومت مانند ایرانیان متواینا اترک را از سواحل بحر خزر و آذربایجان در کردستان و بغداد و موصل و دیار بکر بیرون کردند و بضر بشیر شاه عباس جمیع مالک فرزند منضم سلطنت ایران گشت عساکر عثمانی آنچه در حیرامکان داشتند بجهت اینکه فتوحات خود را از دست ندهند نمودند حتی اینکه وقتی از دست بیجاقت معاونت خواستند لکن با انجبال عساکر متفقه ایشان با قراچی خان سردار ایرانی قریب شبلی که کاروانسرای کوچکی است بامین سلطانیه دستریز مصاف داد و شکستی فاحش یافتند با شامان و ام وارزته الروم در آن معرکه کشته شدند جنیل پاشا سر عسکر عثمانی در کاغذ گیه با طبعی انگیز در قسطنطنیه می نویسد ادعای فتح میکنند و میگویند که قراچی خان تبریز را بشکر ترک رها کرد تا اینجا گشتند اما هم قبول میکنند که در جنگی که بعد از آن در نزدیکی شبلی واقع شد مدعی

ذکر سلطنت شاه عباس صفوی باب ۱۲

۲۵۹

شکرش تباہ شدند و این عبارت در نیکو نه کاغذها اقرار شکست خوردن است با تامله این سخن
 خنکی است که در عهد شاه عباس قابل ذکر است و بعد از آن تا ایام حیات شاه عباس
 باین ایرانی و عثمانی مصاحبه بود ولی اگر چه هر دو دولت دم از مصافحات میزدند اما با نیک
 خیال فائده کمر رجوع بمبادات داشتند و رسم معمول این بود که هر وقت میخواستند طمان
 عداوتی کنند سرحد داران را اغوا می میکردند و از طرفین بنا بر مصلحت وقت
 و تدابیر ملکی یا معاندت میوزیدند یا مسالمت میطلبیدند حقیقت این است که تعصب
 مذهبی نیز کمر سبب نزاع با این دولت میشد چنانچه مورخان شیعه هر وقت ذکر قتل و
 فوت یکی از عسکرهای سنی میکنند روحش را بجهنم میفرستند چنانچه گویا آن مقام مخصوص
 و شایسته اینطایفه است استر و او بغداد و بخارا و کابل و کابلین و سامره در نظر ابالی این
 از جمیع قنوجات شاه عباس بهتر میبود بسبب اینکه بلاد مزبور در مدفن حضرت علی و جمعی از
 اولاد اوست شاه عباس در باب از ویادار اوت و عقیدت خلق نسبت بوی نیز جدا
 بلوغ داشت و چون ملاحظه شود که از روی نسبت خرقه اولیای اردبیل و نجف نفیس حاج احمد
 ملت و دولت و حامی حوزه مذهب شریعت ابالی ایران بود هیچ عجب نیست که او را سجد کنند
 لکن اگر بتوان بر مورخان ایران قنوجات کرد احترام خلق نسبت با این پادشاه نه بجهت امور مزبوره
 بوده است بلکه خود ویرا صاحب مقامات عالیه و کرامات متعالیه میدانند چنانچه مذکور است
 که روزی در اردبیل شاه عباس داخل مطبخ سرارفت سرپوش یکی از ظروف که پادشاه
 بجانب آن حرکت میکرد و دود فیه از روی ظرف بلند شد بقدری معتدبه و بنوعی که
 اهل سرای مطبخ و امرا می خاص که در آنوقت همه همراه بودند دیدند و این واقعه در سنه هجری
 نوزده هجری اتفاق افتاد صاحب زبده التواریخ میگوید که در وقوع قضیه مذکوره هیچ
 شایسته شک و ریب نیست در عهد شاه عباس ذوق ذاب ظاهر شد منجمن گفتند علت
 جکت است در بسیاری زلزلن و در ایران اگر چه جکت نخواهد شد ضرری دیگر خواهد
 رسید و طاعون و زلزله خراسان و هر قدر فوت و قتل که تا دو یا سه سال دیگر واقفند
 همه را از اثر محسن آن دانستند در تاریخ عالم آراء مسطور است که در سنه هزار و هشتاد و هفت

ذوق ذاب
 باضم و حرف سوم
 ذال بجهت مصحح شاه
 و بنا بر دار که شماره است
 منجمن شکل جاروب
 گاه کاهن بر سیاه
 شش

جلد اول ذکر سلطنت شاه عباس صفوی

بجری ذو ذابّه ظاهر شد در اوایل که دیده شد مثل شمشیر کج بود بر در جانب مشرق و دوم
 سمت جنوب داشت چند روز بعد از بروز این ذو ذابّه ساره دیگر که مانند آتش میدید
 در طرف مشرق دیده شد و بجانب شمال مایل بود و ذابّه مزبور تا قریب چهل روز
 خیلی روشن و درخشان بود بعد از آن بتدریج کم نور شد تا از نظر ما غایب شد از او
 عهد شاه عباس تا او آخر دست لطاول اوزبک از خراسان بجلی گونا ماه و شعور
 ما بین شمال مغرب ایران کمال ازمی داشت و ما بین او و جهانگیر پادشاه هند و سنا
 همیشه رابطه مودت و مصافحات مستحکم بود چیزی که خلل در میان دوستی کند واقع
 نشد مگر فتح قندهار و آن سینه معلوم میشود که مورث عداوت نشد اسباب اینکه جهانگیر
 در حفظ مالک خود در هندوستان بقدری مشغول بود که بلا دور دست نمیرفت
 خصوصاً وقتی که منجر بجاربه با دولتی قوی مثل دولت ایران شود بعلاوه شاه عباس
 رعایای دول ذنگستان که در هندوستان بودند ابواب مراسلات دوستانه مفتوح
 میداشت جمعی از تجار انگریز و فرانسه و اهالی بلندورکا مبرون اقامت داشتند و بقاعده
 معمول تجارت بجهت هم چشی هر قدر که میتوانستند در خفیه از خرابی یکدیگر مضایقت نمیکردند
 و شاه عباس چون از فوایدیکه از تجارت برای ملک حاصل میشد آگاه بود جمیع تجار فرورد
 رعایت و حمایت میکرد و اما مردم پر نکال را نمیتوانست ببینند در ایام الفوت شوالبو
 کریت که یکی از سلاطین مشهور پر نکال است انطیایفه تمام سنیرایر یکدیگر و خلیج عجم است
 او روزها و عهد شاه عباس پر نکال را در میان ممالک فرنگستان عطنی سوز و علی لاسا
 بلا دور دست که در تصرف این دولت بود از دست میرفت و از جمع جزایر که البوکریت
 در دریای فارس گرفت هر موز اول بود و در آنوقت غالباً همان یک جزیره باقی مانده
 بود و این جزیره قریب بخورخلیج واقع و چند فرسخی از کابرون دور است محوط آن سمت
 میل نیست و کوه و زمین آنجا همه نمک زار است نه گیاه میروید و نه آب شیرین قیبت
 میشود و نمک بحد سیت که بر روی آب مثل برف می بندد و گرمای آنجا در تابستان سبب
 طهیت زمین از جمیع جزایر یکدیگر در حوالی آن است بشیر اذیت میکند اگر بجهت خوبی لشکرگاه

ذکر سلطنت شاه عباس صفوی باب ۱

۲۶۱
 و وضعی که آن جزیره واقعه است نباشد میتوان گفت که آخر جائیست از همه روی زمین
 که انسان بخوابد در آن زندگی کند در اوایل متوطنین این جزیره جمعی از اعراب بوده اند
 و در عقبه آثار بر ایران مجبور آن جزیره را رها کرده اند اینطایفه نام هر جزیره این جزیره
 گذشته و هر زمان مبرک است که خود با جبار رها کرده بودند و وقتی که اینطایفه رسیدند
 فقط ساکن آن جزیره ماهی گیری بود که جردن نام داشت و جزیره در تصرف ایشان
 ماند تا البوکریت از اقیانوس که زیاده بر صد سال در تصرف پرتوگز نامزد در آن ایام مرکز
 تجارت خلیج فارس بود و در فایت معموری و آبادی رسید و از اطراف رنج مسکن
 مال التجاره در انجاء جمع میشد و از انجاء بایران و عربستان و روم میرفت بسبب اینکه
 اموال و دماء مردم از تعدی و ظلمی که در سایرینیا در جزایر مالک مزبوره مامول
 بلکه معمول بود محفوظ و مصون میماند عباس در آبادی هر جزیره میبرد و مبنی توانست
 بفهمد که سبب آن چیست و فتح آنرا مورث از دیاد و دولت و موجب افتخار ملت
 ایران میدانست امام قلی خان حاکم فارس مستخیر انجاء پور شد لکن شاه عباس میدانست
 که انجام آن بدون ترتیب کشتیهای جنگی محال است انگریزان بود حاضر بودند قرار
 چنان شد که مال التجاره انگریز که بجا میبرون میروند و از کرک معاف باشد و حصه هم از
 کرکیکه از مال و گیران گرفته میشود داشته باشند و همچنین مدعی بجد و نهایت انجمن
 مابعد داده شد با سجد و کلهای کپانی بنده و شان این رشتو ترا قبول کرده بزودی کشتی
 حربی مهیا داشتند و لشکر ایرانی مستعد گشته حمله بردند ابالی پرتیکال مردانه کوشیدند
 و لیرانه دفاع کردند اما بالاخره از کرشکی دستکی مفلوک و از مد و یوس و بتیلم مجبور شدند
 شهر را تصرف ایرانیان دادند و این طایفه نیز آنچه در آن شهر قیمتی داشت بردند شاه
 عباس از خبر این فتح بنایت مسرور شد و فرماد تا از آن سجد کا مبرون را با اسم
 وی یعنی بندر عباس خوانند امید با اینکه نوکرهای کپانی در اخراج پرتوگز از هر مزد سایر
 متصرفان ایشان داشتند بجای مبدل بایس شد در معاهده که با این ایشان و شاه عباس
 شده قرار چنان بود که اموال منسوبه بالسویه قیمتت شود و از هر طرف مالکی معین کنند

بندر عباس

جلد اول ذکر سلطنت شاه عباس صفوی

۲۶۲

و از کرک هر مزد بند عباس حصه و بهره طرفین مساوی باشد اما بعد از فتح کسی بعد از فتح کسی بعد از فتح کسی
 نکرده و یکی از مستبرین و کلای کپانی که قبل از انجام با نکلند نوشت که اگر پادشاه بعد از خود
 و فاکند اطفال عزیز با حیات تازه خواهند یافت هم او بعد از فتح هرگز مینویسد که هیچ فایده
 بر اینجا مترتب نیست که آنیکه بجلی در تصرف انگریز باشد و اگر هم خیال ضعیفی از آنیکه رودی
 فایده مترتب شود باقی مانده بود آنهم وقتی که شاه عباس از آن نداد که انگریز استحکامات
 در هر مزاید در سایر بنا در خلیج بسازد قطع شد چنین نماید که مقصد بیان حکومت کپانی در
 هندوستان در این ایام از حیلای سر رابرت شرتلی که برادرش او را در ایران گذاشت
 و واسطه و رابطه ایران و فرنگستان شده خیلی متوهم شده بودند اسپانیول در این
 اوقات مملکتی معظم بود و شاه عباس میخواست که سر رابرت را از جانب خود بسنجد
 در آن ملک بفرستد و گمان این بود که مقصد عباس ازین سفارت آن بود که تجارت
 ابریشم را مطلقا با آن مملکت مقرر کند لکن اخراج پرتو گران هرگز سبب تغییر این تدبیر نشد
 و دو سال بعد ازین مقدمه سر رابرت از جانب شاه عباس بهمه سفارت وارد
 انگلند شد و در آن وقت جمس اول پادشاه انگلستان بود و سیفر مزبور در باب کنت
 و عظمت ایران بقدری طناب کرد و اغراق گفت که مزیدی بران تصور ننهد اگر چه ظاهری
 کپانی هندوستان بخوبی واضح ساختند که آنچه او گفت محض کذب و دروغ صرف بود اما
 اولیای دولت انگریز بخوبی اینیکه در هر صورت مراد او با ایران عالی از فایده نخواهد بود و
 در کشیدند سر رابرت در ضمن مطالب دولتی نمبه و نسبت کارهای شخصی خود را نمود
 یکی از احاطه انگلند سروا و مرکاتن مامور شد که با جمعی کثیر از تبعه و محققه مصحوب سر رابرت
 بسفارت ایران برود و ایلمچی مذکور اول در مازندران در شهر اشرف خدمت پادشاه
 رسید چون بدر بار رفتند قبل از آنکه ایلمچی و کسانیرا که همراه بودند بحضور بر بند در یکی از
 جرات که بجهت ایشان میا کرده بودند بنوعی منتهو که غالباً در اینگونه مقامات رسم است
 خان طوکانه چسپیده بودند که جمیع طرف آن طلا بود و تنگهای طلا پر از شراب با جامهای
 زرین از هر طرف نهاده و ازین حجره ایشان را از میان دو حجره دیگر گذرانیدند که با نوع

کتابی از کارهای
 تجارتیست که در
 بند عباس نوشته
 است

آمدن ایلمچی انگلند
 بدین شاه عباس

ذکر سلطنت شاه عباس صفوی باب ۲۳

واقسام چهار آلت و ادانی زرین از سته تمام کل و شراب بکار برده بودند بعد از آن
 ایشان را وارد بارگاه شاهی کردند و در اطراف آن امرای مملکت مانند تایل بیروج و نصیب
 بیجان نشسته نفس کسی بیرون نیامد جوانان نیکو شمایل با دستارهای شلاله دار و لباس
 های زر بفت و کلاه تون دوزی جامهای طلا مملو از شراب بردست گرفته بر پاوه نوشنا
 خموش می پیوندند عباس لباس سرخی ساده در برداشت و بجز قبضه شمشیرش که از
 ذهاب بود زیوری بر خویش نه بسته بود و امرائی هم که نزدیکش می نشستند همه
 ساده پوشیده بودند منقول است که از روزیکه صغنی میرزای پسرش گشته شد دیگر
 زینت بر خود قرار نداد و همیشه لباس ساده می پوشید ایلمی بیان مطالب خویش را نمود
 و مطالب فرجوره این بود که دولت ایران و انگلیز در جنگ عثمانی با یکدیگر محبت
 جویند و دیگر اینکه سر رابر تشرلی را که در خدمت پادشاه ایران بود نقد علی بیگ نام
 یکی از امرای ایران که به دران اوقات فوت کرده بود و فریب داده و صد مده زده از آن
 بروقی خواہش مدارک کنند و مطلب آنرا نیکه در از دیار رابطه تجارت با من دولت
 همت مصروف دارند جواب پادشاه بسیار خوب بود اما در باب عثمانی گفت آن
 حقیر تر مذکور در دفع ایشان احتیاج معادنت افتد و در باب سر رابر ت حکم خواهند
 که فرزندان نقد علی بیگ بروقی انصاف مدارک خطای پدر کنند و در باب تجارت هر
 ساله کاشتمان شاهی در بند عباس ده هزار مدال بر ششم تسلیم و کلامی دولت
 انگریز نموده در عوض آن ماهوت عریض دریافت کنند منقول است که شاه عباس
 در آن مجلس با ملاحظتی هر چه تمامتر با ایلمی سلوک کرد چون دید که ایلمی نمیتواند مثل دیگران
 مربع بر زمین بنشیند خیلی خندید و بعد بجهت خوشامد همان جامی از شراب گرفته با سم پادشاه
 انگلند نوشید ایلمی چون نام پادشاه خورد ریشیند بر پای خاست و کلاه از سر برداشت
 عباس قسم کرده او نیز عمامه از سر برداشت و وضع این مجلس سبب امید های نزرک
 شد الا اینکه جزایوسی فایده و دیگر بخشید بعد از انقضای این مجلس مطالب ایلمی توسط محمد علی
 بیگ وزیر پادشاه میرسید و محمد علی بیگ بادشمنان سر رابر ت متعلق بود و با این سبب

جلد اول ذکر سلطنت شاه عباس صفوی

۲۶۳

با لطمی اکثر مطلقا مدت میوزید بعد از چند ماهی از ورودی لطمی سررا برت و سر و او مرگان
مردند و متعلقان ایشان با نکلند مراجعت کردند اگر چه شاه عباس بر دشمنان در رعایا
طاعنی بقا منی کرد ولی در اکثر بلکه در جمیع موارد و بجز در خانه خود چنین بنیاید که آنچه کرد از باب
مصالح علی بود نه القای هوا جس نفسانی مطلب او این بود که ملک آرام و خلجی در
رفاه باشند و میدانست که در حکومتی که کثیر حاکم علی الاطلاق است این معنی ممکن نیست
مرد وقتی که رعب سلطان در صمیمه خلافتی غالب باشد و احکام ویرا مردم بطور تعجب و تبع
باشند و بر مطلبی که داشت بهین پنج فایز گشت و آری میکند بعد از آن در ایران رویداد
بیشتر بسبب تدابیر حکیمان او بود و پیش از جمیع سلاطین با تقدم در رفاه و ترقی مملکت سی کرد
اصفا نرا پای تخت مملکت خود قرار داد و جمعیت آن شهر کم در عددی زیاد و بر مضاعف
گشت خیابان چهار باغ و پل بزرگ زاینده رود و بسیاری از عمارات عالیله در شهر و
حوالی آن از بناهای اوست یکی از محرران فرنگستان تفصیل عمارات و مساجد اصفا نرا
نوشته میگوید شاه عباس با از جو بیاد رود های دیگر زاینده رود و وصل کرده آب آنرا
زیاد کرده و در منضم کردن آب کارون زاینده رود که شاه طما سب نیز کوششی کرده بود
زحمت ریاد کشید لکن آخر نتوانست انتهی مشهد در عمد وی خیلی آباد شد و ابنیه
و سرا های شامانه در اشرف و فرج آباد و نازندان بر پا کرد ولی این کار های کوچک است
یکی از کار های بزرگ او را بهیت که در نازندان ساخته است و مبتنی خیل و گرامند در آن
خرج کرده و آن را بهیت که در جمیع مملکت میرو و چنانکه شکر و مسافران در هر فضلی میباشند
درین ولایت صعب المرور سفر کنند در یکی از تواریخ اکثر نری مسطور است که راه
نازندان در طول تخمینا سید میل است و از کسکه که در سمت جنوب مغرب در یکی
کیلان است تا چند فرسخ از استر آباد گذشته بطرف جنوب مشرق میرد و سنگ فرش
اینراه در غالب جاها همان طور که بوده است هست اگر چه بنیاید که گاهی تعمیر شده است
در بعضی جاها وسعت راه بیش از بهیت زر عست در دو طرف جوی مانند گنده
و لمپای بسیار بر آنراه ساخته اند بجهت گذشتن آبها نیکه برای زراعت برنج میسبند

ذکر سلطنت شاه عباس صفوی بابک

۲۶۵

انتهی تقریباً بر جمیع رودخانه های ایران پل بست و برای سهولت و رفاه مسافران در هر طرف کاروانسراها ای و سیح محکم بنا نمود نوشته اند و حق همین است که نسبت با امرای کرستان و سکنه آن دیار کمال ظلم و جور کرد اما اگر گفتش با ارامنه که در محاربه با ترک بدست آورد برخلاف بود بپوشانید آنها را اخلام و کشتی کند و بر پا کردن این آباد اجداد مجبور نماید چنانکه دیگران در امثال اینگونه مواضع کرده اند و دید بهتر این است که از دانش و دست رنج ایشان فایده ملک برسد و بدین سبب ایشان را در اطراف مملکت جای داد و فرمان داد تا معادن کلبا بنا کنند و چنانکه باید و دانند شفا با بر سوم مذهب خود پروردانند و کسی ایشان را هیچ وجه متبر نشود و بجلاوه در باره ایشان اقسام غایبات طوکانه مبرزول داشت و بعضی بغیر ایشان حامی بود و در کارها ترغیب میکرد بزرگتر و بهتر جاهای ایشان جلفا بود که قصه ایست در بیرون شهر اصفهان شاه عباس بنا کرد بجهت ارامنه که قصه ایشان در ازمینه همین نام داشت و هم در عهد شاه عباس جلفا زیاده از آنچه مأمول بود مسمور گشت و اهل آنجا بسبب تجارتی که با هندوستان و سایر بلاد داشتند نه تنها خود مسمول بلکه کلیه سبب از زیاده مسموری و آبادی مملکت شدند یکی از محرران فرنگستان مینویسد که ارامنه جلفا بقصد کفایت و دقت نمودند و در وقتی که ایشان از مسکن مالوف جدا گردند آنچه داشتند با خود گرفتند و شتر بجهت حمل و نقل احوال و افعال شان از کاشان شاهی رسیدند و در ایشان پنجمین بود کار درین صاحب درین باب میگوید وقتی که ایشان جلفا آمدند چیزی نداشتند لکن در عرض سی سال چنان صاحب گنت شدند که در میان ایشان کسی نیک مالک صد هزار تا چهار کرور کرد و چون بودند از شصت نفر زیاده یافت میشد انتهی عباس ستمی است که در بازرگان مسم چنین بنائی بگذارند چنانچه کاهی بطور مزاح میگفت که با بازرگان مسمت میسویان است بسبب اینکه پراز خوک و شتر است اما این خیال صورت گرفت و هوای م و متعین انجا در عرض مدت چند سالی بیشتر ارامنه که بد انجا فرستاده بودند از پا آورد اما در باب خوبی اداره امور داخلیه شاه عباس اتفاق ائمه تاریخ است بلی چه چیز است که در این زمان یا در حکومتی که نوع دیگر وضع شده است ظلم شدید بنظر می آید از

کردن
بکلاف و غیره
و سکون و استقامت
که در پرورش
قصه و
سخت

جلد اول ذکر سلطنت شاه عباس صفوی

۲۶۶

اصناف
با کسلی رازین
دنا خوش آید
که هست آینه
ش

قبیل سیاست امر او وزیران چنانکه گویند بعضی از حکام را که با امتساق و جور متهم شدند
کوش و دماغ برید و بعضی از امرای که بعلام باره کی ترکب بودند تخمه کلاه کرد با نمینی که کلاه بی از
کاغذ بازگولوله های آویخته بر سرش گذاشته و بر خزنشاده کرد شتر میکرد و ایندند و کاه میزدند
که با اینصورت بر قصد اما باید دانست که در ایران قانون ملکی حکم پادشاه است و اگر
قانون نیز او باید بکند در وقتی که شاه عباس صاحب سررکشت ملک آرام و قوام داشت
امرا جور و سرکش بودند و هر یک از مملکت مستعد شورش باید بکلم زوم خوننا ریخته
و سر با از دارها آویخته کله منار ساخته بگه شترها از ابله پر داخته شود تا چنین ملکی آرام
یابد و پس از آرامی نیز سیاستی قوی و عقوبتی شدید باید تا عموم ناس از آن بهره نهند
بر دو البته در این صورت شخصی که با قضای مصالح عموم ترکب اینگونه امور شده اجزای اینگونه
احکام میکند عجب نیست که در نظر ظالم تعلم رود اگر هم هست بسیار کت جائیکه بتوان
گفت بدون زردم عقوبتی کرده باشد کرد قتی که جان خود را در معرض خطر می بنداشت
چنانکه در او اخرا ایام حیات غالباً اینخیال برومی غلبه داشت و بهر کس گمانی از این پیشین برد
علی الغرور در اندام نباهی وجودش کوشید از او ایل ایام سلطنت تادیب و تغذیه ای
مستطام طایفه قزلباش که تعدی و تجرشان از حد و اندازه گذشته بود پیش نهاد خاطر کرده می
از ایشانرا بقتل رسانید و هم تدبیری دیگر بجهت دفع زحمات اینطایفه نمود و آن این بود که در
رتیب داده خاصه بخود و نام از شاهسون یعنی شاه دوست گذاشت و ایشانرا بجهت
خاص و حمایت عام استمار تجید و فرماندا و تا هر که خواهد نام ایل خود را برداشته با این ایل
در آید و این نام بر خود گذارد و با سایرین در همبهره بدون از عنایات شاهی سپیم و شریکیت
باشد صاحب زبده التواریخ گوید که در یکروزه هزار نفر داخل شدند و هنوز در ایران
از اینطایفه بسیارند و قتی عدو ایشان صدهزار خانوار رسید لکن حال اینقدر بافتند
دیگر که بجهت استخلاص خود و اعیان خود از زحمات قزلباش نمود این بود که در چیان شاهی
که همه قزلباش بودند عدویشان از پنجاه تا شصت هزار سوار رسید و این سواران بخواب
امرای ایل خود بیچکس اطاعت نمیکردند و بدین سبب پادشاه نمیتوانست کسی را در لشکر معینی

ذکر سلطنت شاه عباس صفوی باب

۲۶۷

بدید که آنیکه از امرای قزلباش باشد نابارین شاه عباس عدو این دشمنان دوست مانده را کم کرده بسی هزار رسانید و بویصن ده هزار سوار و دو از ده هزار پیاده مقرر کرد و معین کرد موجب از پادشاه گرفته صاحب منصبان ایشان نیز از جانب پادشاه معین شوند نام سواران را قول لرزها و این لفظ جمع قول است در ترکی بمعنی غلام صاحب منصب ایشان را قول را قاسی میکنند یعنی سر کرده غلامان شاهی و افواج پیاده را گفتند و این اول لشکر است که در ایران بطور فوج جمشد کونید شاه عباس بیشتر این افواج را بجهت معالجه با یکدیگر چینی عثمانی ترتیب داد لکن بجهت مدافعه با امرای طاعنی هم فائده داشت لفظ نیگچی ترکی است یکی بمعنی جدید و چری مخفف چریک است بمعنی لشکر اگر چه در ایام حیات شکارا بشرب مدام اقدام میکرد لکن در سایر مراتب اظهار دیانت و خدا پرستی بسیار نمود در ایام سلطنت کم سخن میکند که یکی از مشاهد مشرفه زیارت نزد در زبده التواریخ مذکور است که وقتی دو هفتاد در نجف اقامت داشت و هر روز قبر مبارک علی را جاروب میکرد و چنانکه مرقوم گشت از اصفهان پیاده مشهد رضارفت و بسبب این کارها و کارهای دیگر ازین قبیل بر مردم معلوم شد که اگر چه کاهی برخلاف حکم شریعت عمل میکند لکن بالطبع متدین است قبل از جلوس با بر تخت همیشه نزاع با مین ملاطی شرع سبب زحمت کلی سلطان میشد و بجهت اینکه از هر چهره مریدان و معتقدان داشتند که در نمازها ایشان احتمال بر بخوردون ملک میرفت و عباس حکمت عملی با مین این سلسله را بصلح قایم داشتی منقول است که روزی در سر سواری میر محمد با فردا داد و شیخ بهاء الدین آملی با وی بودند شاه خواست که بدانند با مین این دو خصمی و نفاق است یا نه اسب میر محمد با قربازی میکرد و اسبی که شیخ بر او سوار بود آرام میرفت شاه روی میر کرده گفت اسب شیخ نفاق است کاهل است و شیخ نمیتواند ویرا براند میر گفت عجب این است که با این باروانش و فضلی که بر اوست حرکت میکند عباس مین از چند سخته روی شیخ آورده گفت اسب میر خیلی بازی میکند شاید علمایست که این قسم اسب برانند شیخ گفت اسب چون سوار خود را میشناسد ازین سبب میر قصد پادشاه شکر خدا را بجای آورد که در سلطنت وی این قسم مردم یافت میشوند حرکت عباس نسبت بخانزاده

جلد اول ذکر سلطنت شاه عباس صفوی

۲۶۸

خود از بدترین و بیشترین اعمال وی است لکن باید ملاحظه شود که بدترین وضعی که سلطان قبا در این واقعت این است که باید وارث تاج و تخت خود را از بزرگترین دشمنان خود و اند و هر قدر نیکنامی و مردم داری می زیاده شود از وی بیشتر حذر نماید عباس را چهار پسر بود و در ایام طفولیت ویرا با ایشان قطعی تام بود چون بن شهاب رسیدند غیرت پادشاهان اقتصادی آن میکرد که چشم رعایا بجز خود بدیکری بزرگ کرده و کسانیکه بصدق و ارادت با فرزندان خدمت میکردند دشمنان خویش می پنداشت و امرانیکه نزد وی بودند نیز بجهت خرابی رقباء بکنان خود مهادت می شدند تا اینکه او را اعتمادی بر فرزندان نماند و عدم اعتماد پدر مورث توحش پسران کرده و دیده میتوان گفت که چون دیدند دو تنخواهی ایشانرا از خطر مصون نخواهد داشت استخلاص خود را در استتلاک پدر و استنذ صفی میرزا پسر بزرگ وی شجاعت و شهامت و جوانمردی تصاف داشت و عباس یکی از ابرار آنکه با صفی میرزا دم از هواخواهی میزند و بقتل رسانیده بود بنا برین بصر من می رسید که صفی میرزا از این صورت رنجیده قصد استیصال وی دارد و کوبید عباس از این خبر متحوش گشته قراچی خانرا که در جنگ شبلی لشکر عثمانی را شکست داده و طلبیده بقتل صفی میرزا فرمانده قراچی خان خود را برپای وی انداخته استند عا کرد که او را ازین امر معاف وارد و الا بقتل خود وی فرمان دهد و گفت جان دادن نزد من آسان تر است تا دست بخون شاه زاده مثل صفی میرزا کردن شاه او را معاف داشته بهبو و خان نام را که وقتی از صفی میرزا اذیتی دیده بود بدین امر شینغ مامور کرده بهبو و خان جهان ببا نده عداوت پیش در وقتی که صفی میرزا بسلام میرفت او را بزخم کار در پای در آورده با صطبل شاهیه که بکنیت در عالم آرمه است که صفی میرزا پسر شاه عباس بود و هم از مدتی بدید ما بین پدر و پسر صفائی نبود و همین بشاه رسانیدند که صفی میرزا قصد جان وی دارد و پادشاه قبول نمیکرد اما دو نفر از امرای صفی میرزا را که سبب اغوا می شاه زاده میداد است بقتل رسانید بهبو و خان یکی از علمایان خاصه شاهی بود چون یقین کرد که صفی میرزا قصد جان پادشاه دارد او را کشته با صطبل شاهیه پناه برد انتهی و پادشاه باین جهان که

ذکر سلطنت شاه عباس صفوی باب ۱۴

۲۶۹

سرطوبه است بهر دو خانزاقصاص نکرده و گفت در این کار تا بل ضرور است و بهتر است
 که در قتل وی تعجیل نشود تا پسر صغی میرزا که در آنوقت کودک بود بزرگ شده انتقام خون
 پدر کند لکن بیرون رفتن بهر دو خان از نسبت و ترقی وی بمناصب بزرگ زود کاستف
 مدعا شد کونید عباس بعد از قتل صغی میرزا از کرده پشیمان شده تا یکماه از سرای سلطنت
 بیرون نیامد و تا ده روز چشم از هم نکشاد و تا یکسال سیاه پوشید و بعد از آن هرگز نسبت
 بر خود نگرفت و جایز آنکه صغی میرزا فوت کرد دست قرار داد و هر وقت بهانه جست تا آنکه
 در باب او سعایت کرده بودند از پنج برانداخت اما بهر دو خان را از همه بدتر جز او حکم داد
 تا او سر پسر خود را بریده بحضور بر دو خان حاضراده اطاعت کرد چون سر پسر را ببطور پادشاه
 رسانید عباس پرسید چگونه میانی خود را گفت به بدترین حالی عباس گفت باید خویش
 باشی بسبب اینکه درین باب با پادشاه برابری میکنی با جمله اگر چه عباس این ولد زمار است
 لکن یکی از غلامان وی در وقتی که مست خمرست خفته بود او را بکار زوده از تنگ اینگونه
 زندگی را میند هنوز چندی از قتل صغی میرزا گذشته بود که از دو پسر دیگر نیز که باقی مانده بودند
 متوهم شده ایشانرا از طایفه بصره فاری ساخت طما سب میرزا پسر دوم او قبل از قتل
 صغی میرزا با جل طبیعی در گذشت و رضا میرزای طعقب بخدا بنده که جوانی بود بهر دو خان
 موصوف بعد از قتل صغی میرزا با احتیاط تمام حرکت میکرد و نه فقط متملقان و خوشامد کویان
 را از خود دور میداشت بلکه از شنیدن مدعی که شایسته آن بود احترام مینمود و همین معنی شیر
 سبب شهرت وی و باعث حرکت عرق حیزت عباس گشته اول کار یکدیگر معلم و ملا و وزیر
 که با او تعلقی تمام داشت بقتل رسانید چون اینخبر بدور رسید در حالت غضب نزد پدر رفت
 و کلمات خشن گفت و حرکات ناپایم کرد تا اینکه دست بسبب شیر برد شاه عباس اول حکم
 بقتل وی نمود و بعد از آن از خون او گذشته فرمان بکشدن چشم او داد شاه زاده و دیگر
 از جوان بنده در گوشه تنهایی نشسته روزی بنفرین پدر میگذاشت و او را دو طفل بود
 یکدیگر فاطمه نام و شاه عباس را با آن دختر الفتی تمام و استیناسی مالا کلام بود بهرزه
 از اینمندی مستحضر گشته چون دختر زود وی آمد او را گرفته با دست خویش رشته حیات او را

استیناس
 با کسر و کشتن
 و دختر فتن بخری
 و طلب لعنت
 سن

جلد اول ذکر سلطنت شاه عباس صفوی

قطع کرد مادرش که در اینجا حاضر بود فریاد زد که دخترت که میکشی بچاره پدر بپوش ایکنه
 جواب گوید دست بجانب پسر خود دراز کرد تا او را بجا هر رساند لکن مادرش او را از پیش
 پدر بر برده خبر عباس رسانید و بعد از آن شاهزاده نیز زهر خورده از مشاق حیات
 و حسن مذاق اجباب خلاصی یافت باین نوع اواخر ایام حیات شاه عباس سلجوقی گذشت
 تا آخر بسبب فرط اندوه بیماری که داشت زیاد کشته در هفتاد سالگی در قصر فرح آباد مازندران
 با سلاف خویش بمویست ایام سلطنتش علی الاستقلال چهل و سه سال بود و لکن بهم
 از اوان خرد سالی نام سلطنت بروی میرفت شاه عباس چهره نیکو و بینی بزرگ
 و چشمی نافذ داشت ریش تیسر شید و برهت میکشید فاقش قدری پست بود بشکار بیل
 تمام داشت چنانچه تا آخر عمر غالب هر وقت فرصتی یافتی بشکار گذرانیدی اما حاصل خطای
 این پادشاه و فضایل اعمال دی تفصیل مرقوم گشت ولی قبل از آنکه ملامتی شود یا تشنیه بود
 باید دانست که کار بانیکه علی الظاهر ظلم و سفاکی بنظر میآید تا چه سبب آرامی در فاه در مملکت
 بوده است ممکن است که بسبب قتل فرزندی طاعنی خون خلقی از بهاء و در مصون محفوظ
 مانده است مقصود این نیست که پرده بر سینات اعمال می پوشیده شود لکن باید معلوم
 شود که بسیاری از اینگونه امور محض بجهت لزوم حفظ مملکت است و وضع حکومت اقتضا میکند
 پس اگر در حقیقت ملامتی دارد باید بدو وضع خاص سلطنت است نه بر حرکات سلطان و چنانچه
 در ضمن تاریخ معلوم شود که پادشاه است که بقدر شاه عباس در تعمیر بلاد و ترفیه عباد
 بذل جود نموده باشد چنانچه یکی از مصنفین معتبر فرنگستان میگوید که ترقی مملکت ایران بسته
 بوجود این پادشاه بزرگ بود چون او در خاک خفت این بر باد رفت الحق پادشاهی بود و
 دگریم و عاقل و حکیم بسبب کار بانیکه در اواخر عمر از وی صادر شد بهتر آن است که زبان از
 صبح و تقرض دی کوتاه داشته شود زیرا که آثار خیرات و مبرات او هنوز باقی است و آنچه
 از او نقل کرده محض خبر است و کسی از حقیقت حال بجز ذوات ذوالجلال آگاه نیست و هر چه در
 باب در بیان قائمی که بعد از فوت شاه عباس بزرگ در ایران

تفتیح
 زشت گفتن
 کسی وزشت نگوید
 چینی را
 رش
 طاعنی
 از عهد گذشته
 هر کسی کند
 رش

وقایع بعد از فوت شاه عباس

با ۵

۲۷۱

رویدادها استعفای شاه سلطان حسین از تاج و تخت و فتح مملکت ایران بدست شکر افغانان

فخت و سبب این ملک اگرچه درازن و مختلفه میسر از زمان صفویه بوده است اما آبادی و استحکام آن در هیچیک از سوابق از زمان و سوا الف ایام بقدر او اخر عهد شاه عباس بزرگ نبوده است تاریخ سلطنت این پادشاه و پدران او را بسیاری از مورخین نوشته اند ولی چندی بعد از فوت او تاریخ این سلسله از دست میرد و زبده التواریخ که تا بحال از آن نقل شده است محرران معاصر شاه عباس نایست و آن کتاب نیز تا وقایع او اسط سلطنت ویراشامل است و بعد از آن ختم می شود و دیگر تاریخ فارسی که تفصیلی یا خبری که بتوان بر آن اعتماد کرد از وقایعی که بعد از آن زمان تا جلوس نادر شاه داشته باشد گشت بلکه هیچ نیست و این تعطیل است که قریب صد سال گذشت که هیچ واقعه ملکی که قابل ذکر باشد روی نماند و امر او اعیان ملک را اگرچه نزد دشمن خارج بر دل نمی و نه از طینان داخل المی بود ولی اعیان مغان مال ایشان دستخوش سلاطین میباش میباید و سفاک بود سایر طبقات نامس را بالنسبه رفاه و آرامی بود و ما همین رفاهیت موجب تن آسانی و تن آسانی مورث ویرانی و پریشانی گشت مانند کسیکه مالی تحصیل کند و از محافظت آن عاجز باشد و چون بالمال اتمال غرض خطر است هر چه بر اصل آن بنفیز اید از فایده آن میباید لاجرم درین مدت امریکه سبب نامت شود و وقوع نیافت و یکسکه نامش را بتوان ثبت تواریخ کرد یا گرفت میتوان گفت که در جنگ این مدت طاعت فقط بر نامی که از آن پیش حاصل کرده بودند نیز سینه تا اینکه رفته رفته حلقه در میان سرای قدرتیکه ساخته و بعد از آن تعمیر و اصلاح آن سپرد و اخته بودند و فاده چنان تزلزل شد که بجمده شتی افغان با جاک یکسان گشت و حق این است که فتح افغان چنان حال عاری بر جبهه ایران نگذاشت که دست مره و ایام آزما می تواند ساخت بنا برین عجب نیست که مورخان از تحریر وقایع این ایام فضیلت آمیز اعراض کردند اما کاریکه ایشان محل گذاشتند مورخان مذموب دیگر تیره از پیش بردن زمین این محال نگذاشتند بسبب تدابیر خوب شاه عباس بزرگ بسیاری از اهلان و کشتن

جلداول ذکر سلطنت شاه صفی صفوی

مرکوز
بائع محکم شاه
ش

در ایران جمشدند چون جمع طبقات را ترعیب و حمایت میکرد قبل از فوت و سفرای ملکی و سپاهیان
جنگی و تجار و علمای ملت از اطراف ممالک مسیحیه در ایران جمع بودند عداوت با عثمانی که
در جبلت او مرکز بود و خویشی اصلاح قواعد حرب و از دیاد و فواید تجارت و بی تقصیری
در مذهب اسباب اشتیاق خاطر انبیا یافته شده بود و این اسباب بعد از فوت نیز همیابود
چنانچه سلاطینی که بعد از وی بر تخت نشستند همه حتی سفاک ترین ایشان از ابالی فرگشتان
رعایت میکردند و نتیجه این بود که جمعی کثیر ازین مذهب در ایران اجتماع کردند از آنجمله بعضی
مردم بزرگ از اهل علم و فضل بودند و قیام اینسفرمان را در وفات خود مثبت و ضبط نمودند
سگت نیست که حوادثی که در آن ایام بعرضه ظهور رسیده است نفرت انگیز است اما چون
مقصود مؤلف از تحریر آن کما هو حقّه تعلیم است مطالعه کنندگان را از آن پندی حاصل آید
و استحضار بر وقایع مزبوره سبب میشود که گسائیکه در تحت حکومت با عدل و انصاف بجز
زندگی میکنند بشیر قدر این نعمت عطی که از اعظم نعمای الهی است بدانند مع احدیست در
مرض موت از شاه عباس در باب وارث تاج و تخت پرسیدند گفت سام میرزها
پسر صفی میرزا پنجمین بعرض رسانیدند که سلطنت او طولی نخواهد کشید عباس گفت خوش
من این است که تاج سلطنت که حق پدر اوست بر سر وی گذارند و بنا بر وصیت پادشاه
امرا تبخیل باصفهان شتافته سام میرز را که در آنوقت هفده ساله بود از حرم سربا برین
آورده قبل از آنکه خبر فوت شاه عباس گوش زد و خلائق شود بر سر پادشاهی نشاندند
چون سام میرزا بر تخت برآمد نام شاه صفی بر خویش گذاشت و او ظالمی میباید و فاسق
سفاک بود و عرض چهارده سال سلطنت وی هیچکس بر جان خویش امین نبود و چون
بلای عام بر اجانب و اقارب ابعانگردد و بمانند قضای بهرم بر قوی و ضعیف بجزودی
از آب تیغ وی آتش دو دمانهای بزرگ فرو نشست و از صرصر قمر او چراغ خاندانهای
قدیم خاموش گشت دلی نماند که از بیم او دوونیم نشد سری نماند که از جور او ز پانفتاد
خلاصه از شاه زادگان عظام و وزرای منظم و امرای محکم کتر کسی ماند که یا خرمن عمرش سوخته
یا چشم جان بنیش دوخته گشت حتی خوامین ملک راجوی خون چون آب جوی رواند از

ذکر سلطنت شاه صفی صفوی باب

۲۷۳

ابنکده و ختر شاه عباس زوجه اسحاق خان و دیگر مادر خود او که او را بدرستی طاعت کرد و بزشتی ترک سلامت گفت ازین طرفه تر اینکه روزی از سرستی با کاز در شته حیات با نیک حرم خود را که با وی تعلق نام داشت گنجت و خوشن را چون آبروی مروت بر خاک گنجت چون بخویش آمد بر کرده تا سف نمود و حکم داد تا هر جا شرا بجا نه در ملکیت باشد خراب کنند و نه بجا باوه را چون ولما ی از آوده بشکنند و از جمله امرای معظم که قاطبه ناس بر قتل او افسوس خوردند اما معلی خان پسر علی ویردی بیک بود پدرش در ایام شاه عباس از سرداران مقتدر بود و خود هم در زمان آن پادشاه خدمتهای شایان کرد و از ابنکده قح پرکنه لاری جزیره هر روز بود سنوات عدیده در صفحات جنوبیه ملکیت از جانب عباس فرمان روانی داشت و مدرسه در شیراز دکار و انسر با و پلها در اطراف بلاد فارس از آثار اوست مروت وی بجدی بود که جمیع مایملکت خود را در خیرات و مبرات صرف کرد و کونیند روزی شاه عباس با وی گفت امام علی میخواست روزی یکدربهم کمتر خرج کنی تا اندک فرقی با من امیر و سلطان باشد خلاصه شاه صفی او را طلب کرد و اگر چه دوستان می او را از خطر آگاهی دادند ولی بسبب خدیات قدیم خود و پدر و اطاعت و انقیاد وی که کسی را در آن مجال شک نبود و مجال میدانت که پادشاه با وی بدی اندیشد رفت و مصداق اذ اجاء اجلتم را با وی گفتند و پسرانش نیز بخمال اینکه مبادا با تمام پدر برخیزند مانند پدر در زیر تیغ خفتند چون جنزوت عباس انتشار یافت او ز بجان جرات یافته بجزاسان را اندزد و عساکر ایرانی که بجا رست آنحد و دامور بود بیک حمله ایشان را بر جای خود نشاندند قذبار در عهد شاه صفی بتصرف عساکر هندوستان بدبط مقال آنکه شاه صفی حاکم قذبار را طلب کرد و او بر جان خود خائف شده ملک را بهند میان گذاشته بدربار و بی رفت و پناه بان دست برد و چون احوال ایران مباح اولیای دولت عثمانی رسید بغزم تسخیر آن ملکیت کمر بستند و اگر چه اول و هله ایرانیان معاومتی نمودند اما بالاخره بغداد را از دست دادند و سلطان مراد با لشکری کران باذربایجان رفته تبریز را تسخیر کرد لکن زمستان آن ملک و قلت ذخیره آرزو را مجبور بر اجبت نمود و در معاومت سواران ایرانی فرصت یافته بسیاری از ایشان را

جلداول ذکرسلطنتشاه صفی صفوی

۲۷۳

عرضه تلف ساختند اهل کیلان باغی شده طغیان آغاز نمودند و شاه صفی بدان ملک یفته
طایغیان را بر انداخت قلعه ایروان را پس از محاصره طویل مفتوح ساخت متعلقان او گویند که در
محاصره شجاعی اقصی الغایت از وی بطنور رسید لکن حق این است که بنیقدر گفت عزیمت
که با این حصار را بقلعه بگیرم یا بر سر این حصار بگیرم و ز را و خواستیم حرم استمد عاگرد که اجرای
این عزیمت را بتبعویق اندازد و چون بروقت ایروان مفتوح شد معلوم نشد که این سفاک خدار
اینقدر هم غیرت داشته است یا نه در تاریخ ایران که مؤلف آن کیسیر صاحب است
مسطور است که شهر ایروان بر کناره رود زنگی واقعت و در آن قلعه ایست که زیاده بر
هزار ذرع محوطه آن است سمت شمال غربی شهر مشرف بر دو خانه است و ارتفاع زمین شهر
از سطح آب دو هزار ذرع میشود قلعه سر کوب شهر است و دو دیوار آن که در فایت استحکام است
و بر اطراف آن برجها ساخته اند ازین سمت است انستی مورخانیکه تاریخ شاه صفی را نوشته اند
پرده بر فیض او میپوشند و در تعداد فضایل و فواصل وی میگویند که از سخن قتل جمعی
از امراران نسبت بزیاج طالع ایشان میدهد و پادشاه را با این دلیل بکینا میداند و هم او که
در ایامیکه اردوی شاهی در حوالی که هستند که در آذربایجان است بود روزی پادشاه
بصید ماهی مایل گشته جمعی از امران نیز درین حرفت شریف با وی موافقت کردند و شاه در
پایند ماهی گرفت و از حرکت امران خوشوقت گشته ایشانرا قطعتهای طوکانه بخشید لکن اتفاقا
سیئه در آنوقت قمر در برج اسد بود و نتیج این شد که چند روز بعد پادشاه در حالت مستی بجهت
واقعه جزئی که رویداد متوهم گشته جمیع را بقتل رسانید بلی یکی از اعمال نیک او آن است
که سیصد نفر از ارمنه بیچاره را ب وطن اصلی و مسکن مالوف خود در حضرت انصاف داد و
این سیصد نفر بقیه هفت هزار نفر بودند که شاه عباس با شرف با زندران فرستاده بود
اگرچه کلیه با پیروان مذهب عیسوی برافت سلوک میکرد لکن اول کسیکه از این طایفه در آن
علی ژوس الاثنا و قتل یا تقصاص رسید و در عهد او بود تفصیل این اجمال آنکه ساعت سناکی
ازین مذهب در خدمت شاه صفی بود اتفاقا وقتی مرد ایرانی را در خانه خود یافت بجان
اینکه بازنش را بی دارد او را بقتل رسانید و خبر با پادشاه داد و پادشاه از جرم او که گشت

شهر ایروان

ذکر سلطنت شاه صفی صفوی باب

۲۷۵

ولی وزیر گفتند که این خلاف قانون است باید موافق شرع ساعت ساز قصاص شود مگر اینکه
 دین اسلام خستیا کند پادشاه سسی بسیار کرد که ساعت ساز اسلام قبول کند و گفت که اگر باین
 حقیقت در آید خرابی اوده هزار تومان نقد و زنی نیکو شمایل خواهد بود ساعت ساز ترک جان
 بر ترک ایمان رجمان داد و بنا بر این او را با قارب متول سپردند و در آخر اکتوبر ۱۶۳۷
 عیسوی را بقتل رسانیدند پادشاه حکم کرد تا جسد او را باراننده سپردند روز دیگر کشیش از مننه
 حکایت کرد که در شبی که او را دفن کردند دیده شد که ملائکه بر دور قبرش طواف میکردند
 انقضی یکی از مسافرن معتبر فرنگستان که رساله در باب حکومت ایران نوشته است ظلمهای
 شاه صفی را از باب مصالح ملکی میداند و میگوید که چون امر اقتدار زیاد یافته بودند نوعی که
 اداره ایشان مشکل بود خود شاه عباس خیال داشت که ایشا را بر انداخته اسرا و فلان
 را بنام عالی منسوب کند و چون عمر او و فائز و صفی فقط مطلب او را با انجام رسانید
 لکن این خطای فاحش است بلی شاه عباس میخواست که خود را از تجربه و تکبر امرای معتد
 خلاص کند اما قتل آنها منظور وی نبود بلکه همیشه ایشان را در کمال قوت و قدرت نگاه میداشت
 و ایشا را عماد ملک و پشتی بان دولت خود میدانست و بدون خوف و بدون بدگمانی
 امرار امانند سایر رعایا سیاست میکرد و پاداش میداد و رشادت و دلیری او مایه خوف
 و رجا و مصدر بیم و امید ایشان بود اما طبیعت شاه صفی با شاه عباس بجلی مضادات
 داشت کارهای شاه صفی یا از روی غضب یا بخل یا قانون مزاج یا حسد یا ترس بود و موجب
 اینست که با اینحال سلطنت وی با آرامی گذشت لکن اینمغنی شک نیست که نه بجهت خوبی
 بود که مردم ایران از جور و تعدی او داشتند بلکه بجهت احترام خانواده و نیکبای جدا شاه
 عباس بزرگ بود القصه شاه صفی در کاشان مرحوم و در قم مدفون شد در تاریخ گیسیر حساب
 مسطور است که بنای شهر قم در سنه ۱۰۰۰ و ولایت و سه بگری گذاشته شد کونیند که در بدو حال
 بهفت شهر در آن صفحات و عبدالرحمن نامی بران بلاد منرمانزه ابو چون عبدالرحمن باشین
 بر انداخته آن بلاد را خراب کردند سکنه آن دیار بنای شهر قم را گذاشته بهفت محله تقسیم کردند
 و هر یک از محلات نام یکی از شهرهای مزبور نهادند بعد از آن یکی از شهرهای معظم ایران گشته

مضادات
 باضمربکی
 دشمنی کردن
 ش

در بیان بنی
 شهر قم

جلد اول ذکر سلطنت شاه عباس ثانی

و سالها کارگاه حریریانی آن شهر غایت امتیاز داشتار داشت و آن شهر در صحرائی وسیع
 برکنار رودی کوچک واقعست سرچشمه رود از همان حوالی است و چندان مسافتی ندارد
 و آبش بشوره زار میرود و عرض شمالی آن سی و چهار درجه و چهل پنج دقیقه است و طول آن
 از مشرق پنجاه درجه و بیست و نه دقیقه است در سنه ۱۶۲۲ عیسوی در فتنه افغان بجای خراسان
 و اگر چه از آن بعد قدری آبادی یافت اما هنوز مثل خرابی و وسیع بنظر میآید مدرسه خوش وضع
 در آن بنا کرده اند و قبر فاطمه خواهر امام رضا در آنجاست و صحنی بجهت آن مقبره ساخته اند
 در آن صحن شاه صفی اول و شاه عباس ثانی مدفونند انتهی آورده اند که شاه صفی در حساب
 منظر از اقران استیماز داشت و احتمال دارد که بالطبع نیک سیرت بود و اعمالی که از وی
 سرزد میجو پرورش وی بود زیرا که چنانچه مرقوم شد سلاطین صفویه قبل از شاه عباس فرزند
 خود را با مرامی سپردند و امر ایشان را سپاهیسگری می آموختند لکن شاه عباس چون خطر از این
 تدبیر معلوم کرد بعد از فوت فرزندانش خود حکم کرد که شاهزادگان را در سن طفولیت در حرم
 نگاهدارند چنانچه بابایشان کسی جز زنان و خواجگان حرم کسی مرادت نکند و پادشاهی که پسران
 جلوس درین قسم زندان مجبوس باشد غالب این است که زمانه طبع و عاجز بار خواهد آمد قیود
 توقع داشت که چون فرمانفرمای علی الاطلاق مملکت شود از باوه پندار و عز و دست نکرود و علم
 تجربت نینسرد اما معنی شده لابد استیغای لذات و استسراق در اقسام شهوات نتیجه آن
 خواهد بود بنا برین میتوان گفت که شاه صفی که سر رشته امور مملکت را بدست وزرا گذاشته
 خود منتهک و مستلک در اجرای شهوات بهیمی بود احتمال دارد که در سفک و ماء و سلب
 ارواح پیروی عجز و جنین که لازمه اینگونه حالات است میکرده است با نمینگی که هر کس هر چه
 میکندت بدون ردیت قبول میگرداند و بعضی از سعایت وزرا بجا نک و فردا و وزرا از
 غمازی دیگران ببا و میرفتند پسر شاه صفی عباس ثانی در سن ده سالگی بر مسند جابنابانی
 نشست صاحب زبده التواریخ که معاصرین پادشاه است گوید که تولد وی در مسجد جم
 جاوی الاخری هزار و چهل و سه هجری واقع شد و جمیع بیست و ششم صفر هزار و پنجاه و دو
 صاحب بخت و تخت گشت باقتضای سن پادشاه وزرا کافل امور جمهوره گشتند از انچه وزیر

فوت ل
 شاه صفی در سال
 یکزار و پنجاه و دو
 مکنش سیزده سال
 شش ماه و
 شش

منتهک
 بالضم و میم و میم
 کسور و کشنده
 کاری و بباله
 کننده در آن
 سفک
 رختن خون پیمان
 کفتن سخن
 سلب
 بالفتح زبون
 نیت کردن
 ش

ذکر سلطنت شاه عباس ثانی باب ۱

۲۷۷

اعظم میرزا تقی عماد الدوله بود که چندی بعد امر اتفاق کرده او را کشتند و چون پادشاه این قصه مستحضر شد بقتل ایشان فرمان داد و منقول است که در بدایت حال که هنوز پادشاه سن شباب رسیده بود و زراد در اجرای احکام شرع استقصا می فرمودند چنانچه کسانی که بارتکاب شراب خمر مستم بودند از عمل سلطانی اخراج مینمودند و کسی را که علی الظاهر مراعات ظاهر شرع میکردند بر جای ایشان میکاشتند تا کار بجائی رسید که در دربار السلطنه کسی جز او از مؤذن نشیندی و رزیده التواریخ مسطور است که محمد قلیخان نام شخصی را که بزهد تقوی معروف بود بجلومت قلعه ایروان که در آرمینیه است منصوب کردند چون این جز با بلی آن بیدر رسید عریضه بدر بار سلطنت فرستادند و استدعا کردند که پادشاه آن حاکم را برایشان نکار و وزیرا که چنان بخوردون شراب معناد شده اند که از کیکه آب میخورد و حشمت میکنند حتی این است که نضاری انگلک در استعمال مسکرات اصراری داشتند چون شنیدند که یکی از مقدسین قوم برایشان حاکم خواهد شد فهمیدند که حال چلیت و درست فهمیدند حالکی از این قبیل در اینگونه بلا و اگر بکشتن بچاره که بی تر کرده حکم مذید باری بهانه خوبی است بجهت تنب اموال و خراب کردن حال و استقبال او و بعلاوه هر جا کجا نالی بر بند با اینکه صاحب مال احتمال دارد که در جمیع عمر از شراب جامی نخورده بلکه نامی سبب شده بهین مطلب را بهانه کرده با نوع جمل آنچه توانند از وی بستانند الحاصل امر اصلحت چنان دیدند که عریضه آرامنه را اجابت کنند جواب بدین مضمون صادر شد که چون شرابخواران ایروان را استاد یار نبود که مردی پرهنر کار برایشان حاکم و والی شود حسین بکیت چرکس را که با مزاج و مذاق آن مذاق زیاده مناسبت داشت بر جای وی تعیین نمودند چون عباس را موسم ریگان جوانی و غضفوان شباب رسید اوضاع و رخا نه تغییر یافت شاید بهمان منع و زرامانه اغراض او کشته بشرب خمر حریص شد و چنین نماید که در شرب بنوعی افراط کردی که از حالت نسبت و شئون سلطنت بخیجرتی اصناف نضاری از سافرین و تجار و کشیشان و ارباب گرفت علی رؤس الاشهاد و حریف جام و سیمیر لاکلام وی بودند و اینطایفه تفصیل بجا سلطانی معل بلکه حیوانی لایعقل را بنوعی مینویسند که گواران موجب هجرت و مورث

۱
سمیرا
بائع افغانزگو
وزمانه و انکشت
افغانزگو
سمیرا
راکینده
ش

جلد اول ذکر سلطنت شاه عباس ثانی

سورت
با قلع تیزی شرب
و تیزی تب و تیز شدن
عقب
س

نفرست بعینه تصویر طبیعت انسانیست در پست ترین مراتب بهمنیت چون سورت خمر شمشیر
غلبه یا فنی احکام شدید از وی صادر گشتی و علما مان با جرای آن احکام برود خند می حتی اینکه
فاجر ترین امر از صحبت او در اینکه نوزده مورد اجتناب و احتراز لازم داشتندی و بر اجتناب
دعوت وی جسارت کردند زیرا که بکنایه از او مجلس شرب زیاد مجبور و پس از آن
حرکت خلاف بانعام مخدول داشتی قند هار که در عهد پدرش از دست زفته بود و سلطنت
او مفتوح گشت صاحب زبده التواریخ گوید عباس خود لشکر کشیده انملک را فتح نمود
با آنکه در آنوقت بنوز شانزده سال تمام از عمرش گذشته بود و منقول است که حکم شد سیور
لشکر را از ابالی بعبت بجزند و دست تعدی بر مال کسی در آنکند شاه جهان تخته استرو
آن شهر مکرر کوشش کرد ولی فایده بران مترتب گشت صاحب زبده التواریخ که غایب
انجار سلطان صفویه تا ایران از وی نقل شده است گوید که او در قندهار منصب حکیم
و نجوم باشی گری منصوب شد و قایل این جنگ را تبضیل میونسید و میگوید در وقتی که سردار
لشکر ایران اراده کرده که طرح جنگ سلطانی بنید از روز چهارشنبه و پنج و در جنوب بود
من او را منع کردم و کفتم جنگ را بتوقی بیند از و تا روز یکشنبه که میخ بطرف مغرب خواهد
رفت و اگر غیر ازین میگردند لابد شکست بر ایرانیان میافتا و ازین معلوم میشود که هر کس بخواب
در جنگی بطور یقین فتح او را باشد باید میخ در جانب راست وی باشد و اگر مقابل باشد
البته هزیمت خواهد یافت و هم در عهد عباس ثانی که احتلالی عظیم در او زبکان واقعه
بود یکی از امرای انطایفه امام قلی خان نام از مملکت خویش اداره گشته پناه بدولت ایران
برد شاه عباس ویرا زاید الوصف بحیل نموده در حق وی احترامات طوکانه مبذول داشت
پانزده هزار سوار تا کاشان پیش باز فرستاد و خود با رجال دولت تا دو فرسخی اصفهان و با
استقبال نموده در روز و دو تمام راهها تنگه مرسلطان و همان داعیان بود فرس حر کسرت
و ما دامیکه امیر مزبور در ایران بود در بحیل و تعظیم وی و قیقه نامرعی نگذاشت و ما در محمد نام یکی
از امرای دیگر همین طایفه سبب تغلب شاه جهان از بلخ که دار الحکومت او بود وی کردان
شده بدر بار ایران کر سخت و خود را بجای پادشاه انداخت عباس در باره او نیز فوق العاده

ذکر سلطنت شاه عباس ثانی باب

احسان فرمود و لشکری کران از خراسان بدو می مامور ساخت و چون عساکر هندوستان
 جز حرکت لشکر ایران را نشنیدند بلخ را خالی کردند و او بدون منازعت بر سر ملک خود رفت
 اما بعد از چندی باز اسباب فرار وی فراهم آمده دیگر باره بایران شتافت عباس در این موضع
 نیز از در رفت پیش آمده پیش از پیش در رعایت خاطر وی کوشید و چون در ایران یافت
 یافت بنا بر وصیت او نقش او را بمشده فرستاده با عازان تمام و دفن کردند و مبلغی خلیفه در نزد
 بکرم پادشاه بفقرا و ضعفا دادند و جمیع متعلقات و میرا از نقد و جنس که زیاده بر صد هزار تومان
 بود به سپردی عبدالغیر فرستاد و او بسبب این بهمت ملوکانه تا دوام العمر رهین بر و امانان
 گشت معاهده دولت ایران با عثمانی در ایام سلطنت عباس برقرار سابق بود و منقول است
 که در آن اوان و در نفر ایچی از قسطنطنیه بایران رفتند که فیلی بجهت سلطان تحمیل کنند از این حکایت
 معلوم میشود که مسئله مهمی که باعث مناقشه و دلالتین بشود که بوده است در ایام او و ملک
 آبا و دولت معتبر بود سفرهای اغلب فرنگستان و هندوستان اقصی بلاد تا در حضرت
 وی صحیح بودند بازر تجارت رواج داشت و بسبب اطمینانی که بر رعایای بلاد خارجه داشت
 قطعی بسیار از اقطار زمین در اطراف مالکات ایران فرستاده بودند و از آن امر موت و
 قوت او منقول است که محمود شاه خان والی کرخستان که همیشه با وی دم از معادات میزد
 بدست یکی از سرداران لشکری اسپر گشت پادشاه از جرم او در گذشت و بعلاوه در این
 عوطف خسروانه نمود و بسبب آنکه نزد پادشاه روس بطور کردگان محبوب بود و توسط
 خلاصی یافت القصه عمرش بنا بر صاحب زبده التواریخ سی و چهار سال و ایام سلطنتش
 بیست و پنج سال بود در سرای خسرو آباد و امانان در سنه هزار و هفتاد و هفت بسزائی بگر
 خرامید سبب فوت او را بعضی نوشته اند که حرارتی بود در کلو که بسبب افراط شراب پیدا
 شده او را هلاک ساخت برخی نسبت به بیماری دیگر میدهند و بعضی را حکان این است که او در ستم
 ساختن افراط در شراب بسبب جمیع خطای وی بود و همین غالباً سبب حرکات ناشایسته
 او نسبت بر جبال دولت بود اهل ملک کلید او را از بهترین عادل ترین سلاطین ایران
 میدانستند اگر چه بار جبال دولت سخت گیر بود اما با رعیت و فقرا بزمی در مدت سلوک میکرد

بالکسر و تیره
 راه بعضی
 کشش
 سن

اقطار
 با توج کانه
 سن

جلد اول ذکر سلطنت شاه عباس ثانی

اهلی جمع مذاهی که در محوطه مملکت بودند از تنصب وی و تعلق دیگران امین بودند خصوصاً عیون
که ایشان از اید الوصف رعایت مینمود غالباً میگفت خداوند عالم حاکم قلوب است نه من
صاحب زبده التواریخ که حوادث زمان صفویه تا اواسط سلطنت این پادشاه غالباً از وی
نقل شد چاره سال قبل از فوت اسس ثانی کتابش ختم میشود و بعد از آن تاریخ معتبری که
تفصیل وقایع باقی این سلسله را ذکر کرده باشد در دست نیست تاریخی از یکی از این خانوادہ مجید را
نام که در لکنئو نوشته و کوی تاریخ اجداد اوست در دست افتاد لکن غالباً نمی تواند صحیح باشد
بعبت اینکه مؤلف آن هر چه شنیده است نوشته است نه آنچه بروی معلوم شده از احوالات
حسنه کتابی در قفقہ افغان از شیخ محمد علی حزمین بچک آمد و شیخ محمد علی از فضلای بزرگوار و
زهاد عالی مقدار است و در ایام محاصره اصفهان خود حضور داشته و آنچه بنویسد دیده و
سنجیده مینویسد بنا برین در تحریر و قلمی که در کتاب وی از این سلسله مسطور است بر قول
وی اعتماد نموده شد قبر شیخ محمد علی حزمین در هندوستان است زیرا که در قفقہ که در لن او قاف
در ایران رویداد جلای وطن کرده بهندوستان رفت و در بنارس توطن جست و بعد از آنجا
فوت شد معتمدی معنی میرزا پسر بزرگ عباس در فوت پدر بیت ساله بود و در آنجا
دیگر داشت حمزه میرزا در فوت پدر در حسره آباد بود و برادر بزرگش در اصفهان یکی از سنیان
معتبر و گنتان که در عهد شاه سلیمان در ایران بود مینویسد که چون شاه عباس ثانی رحلت کرد
در اوله افتاد که پسر بزرگ کن صغی از دیده ناسب نمانده است لندرجال دولت اتفاق گردید
که حمزه میرزا را بسلطنت بر وارند و احتمال هم دارد که از نیمی قصد کردند که طفلی را پادشاه نمود
سر رشته امور مملکت بدست خود گیرند و وزیر اعظم بر طبق این مدعا دلایلی چند اقامه نمود تا دیگران
نیز با سینی راضی شدند که اتفاقاً مبارک که یکی از خواجه سرا یان معتد تربیت حمزه میرزا بعهده وی
انیمشی سر باز زده گفت این امر برخلاف انصاف و حکم خدا و رسول است دلیل شایر اینکه
طفلی را بسلطنت اعلیمی بردارید این است که برادرش بایر مرده است یا با بنیا است و این
همچگونه ام نیست بلکه هم زنده است و هم می بیند و سر من در اثبات این مطلب کرد است اگر نه
اینطور بود از من مخفی نمی ماند و اگر شما این رای را اختیار کنید سبب افشاش و اختلال مملکت

ذکر سلطنت شاه سلیمان صفوی باب

۲۸۱

خواهید شد امرای دیگر و رعایای ملک قطعاً باین ظلم راضی نخواهند شد و بعد اوت شما برخواست
خاست و شما مبنوعض عامه خلافت خواهید شد همچنین حمزه میرزا نیز روزی شما را خابین خواهد
دانست که بجهت اجرای مطلب خود با پادشاه خود و خدا و خلق خدا خیانت کردید باری اگر شما
در این باب اصرار کنید من با دست خود حمزه میرزا را خواهم کشت و پس از آن شما مجبورید
که صفی میرزا را که وارث حقیقی ملکست بپادشاهی بردارید و چون وی بر تخت برآید بر شما
معلوم است که جزای کردار شما چه خواهد بود این گفته از مجلس بیرون رفت امر او استند که مطلب
آغا مبارک خبر خیرهای ملک و ملت و اعطای حقوق بدوی و حقوق چیز دیگر منیت لاجرم فسخ
عنایت نموده بسطنت صفی اتفاق کردند و چون صفی میرزا بر تخت برآمد نام شاه سلیمان بر تخت
نهاد و آغا مبارک را چنانکه باید مشمول عواطف حسنه و انه مندرمود کونید که مناصب بزرگ بر وی
عرضه کرد اما او از قبول آن امتناع نمود شاه سلیمان پادشاهی ضعیف العقل و تن آسان بود
غالباً اوقات او با مصاحبت زنان یا مباحثه و گفتگو و اقران مصروف گشتی در عمر وی
او زبک هر ساله اطراف خراسان را تاخت و تازاک داشت پنجاق سواحل بحر خزر را لکه کوب
اسبان نمود و یکی از جزایر معتبره خلیج فارس بقصر فاطمی بگذراند از امرای معتبره
یکی علی قلی خان است که مردی دلیر و با جود و وجود بود اما مزاج بر مزاجش غلبه داشت در
عهد شاه عباس ثانی غالباً در حبس بود مگر در وقتی که او را بتغایله و شمان میفرستادند
از نتیجه او را شیر ایران لقب دادند از آنکه همیشه در بنجر بود مگر وقت جنگ چون خبر
جلوس شاه سلیمان شنیدند بتدبیر از حبس رهائی یافته خود را بدر بار رسانید و در دستانهای
مد کرده در اندک مدتی منظور نظر پادشاه گشته اعتبار تمام یافت کونید روزی شاه سلیمان
با وی گفت شنیده ام بعضی از مردن پدر من خوشنودند اگر بدانم چه کسانی اند ایشان راست
خواهم کرد علی قلی خان خندید و گفت سیچکس بیش از من و ما درت ازین قضیه خوشنودند
زیرا که هر دو در عهد پدرت فیدی بودیم و حال حکومت ایران میکنیم پادشاه خندید و گفت
تو دیوانه علی قلی خان مردی نیک سیرت بود و در ایام اعتبار مصدر کارهای نیک
و اقدس یکی دیگر از امرای که بصلاح و تقوی و امانت و دیانت و تجارب در امور ملک و دولت

شاه سلیمان

جلداول ذکر سلطنت شاه سلیمان صفوی

۲۸۲

موصوف و معروف بود شیخ علی خان زکمه است و او در آن اوان منصب وزارت یافت و همواره پادشاه را از کردار ناپسند منع میکرد و مقولست که روزی سلیمان سر مست از نشأ شراب با حضار روی فرماداد و چون حاضر شد با وی گفت تو باید چیزی تغییر در اوضاع خود بیا و الا ما بین ما موافقت نخواهد بود وزیر گفت من چنانچه شایسته کبر سن و طبیعت من است زنگی میکنم پادشاه گفت راست است ولی کردار تو ملاستی است بر رفتار من و مرا بیش ازین طاقت تحمل نیست تو امروز باید با جامی شراب بنوشی بامقداری میجون تا اول گمی مختصر وزیر بیچاره شوق ثانی را اختیار کرده چون برخلاف عادت بود او را بهوش ساخت پادشاه بنهایت مسرور شد جمیع اهللی در بار را طلبید تا وزیر را بد آن حال مشاهده کنند بعد از آن حکم گردناریش ویرا تراشیده او را بجان خویش فرستند روز دیگر که شیخ علی خان بهوش آمد و از حال خویش استحضار یافت از خدمت استعفا کرد پادشاه از کرده پشیمان گشت و هر چه در استرضای خاطر وی کوشید فایده بخشید و بسبب کارهای ملکی هر روز بروی معلوم شد که مردی بزرگ از دست داده قریب چهار ماه ازین مقدمه گذشت روزی در حالت مستی حکم بقطع یکی از مطربان داد و سر تنگی که با جرای این حکم نامور بود چنین دانست که این حکم از سر مستی شده بتعویق انداخت و چون پادشاه از خواب بیدار شده آن مطرب را سالم یافت و غضب رفته حکم گردن آید دست و پای مطرب را با دست بستند مزبور بر بندگی از امر ارتک شفاعت کند پادشاه گفت تا او را نیز ثالث ثلث قرار دهند بنابر کسی دیگر جرأت نکرد جلاد در شرف شروع بود که شیخ علی خان در آمده خود را بر پای پادشاه انداخت و بخشیدن خون ایشان را درخواست کرد پادشاه گفت جسارت کردی زیرا که تو فرمان مرا اطاعت نیکینی و در حق دیگران شفاعت بینامی گفت من یکی از بندگان پادشاهم و بهر حکم مطیع و متقا و پادشاه گفت ایشان را بتو بخشیدم مشروط بر اینکه تو بر سر کار خود روی و من عهد میکنم که کردار خود را اصلاح نمایم و با تو پیش از پیش در مقام رحمت باشم گویند همدران وقت عهد کرد که من بعد پیرامون شراب نکردم و لکن اگر بهم چنین عیبی نمود و فاکر و در سن چهل و نه سالگی از تحت تیغته و از کلاه سجاک رفت ایام سلطنتش مبت و نه سال

ذکر سلطنت شاه سلیمان صفوی باها

۲۸۳

فوتش در هزار و صد و شش هجری و اقصی مرضی که بسبب موت وی شد طول کشید چنانچه وقتی اتفاق افتاد که تا چند سال از حرم بیرون نیامد و اگر چه درین بین ظلمی با و ضاع مملکت و احوال رعایا راه نیافت لکن امر بدست خواجه سرایان افتاد و ایشان از حرکات ناپسندارگان دولت و امرای سپاه را رنجانیدند و امور ملت روی در تراج نهاد و در عهد شاه سلیمان دوم از اقصی بلاد عالم خصوصاً فرنگستان روی بایران نهادند و چنانچه مذکور شد شرح وقایع این ایام غالباً از بی نظایفه ما خود است منقول است که در مرض موت سلیمان امرائیکه حضور داشتند مخاطب ساخته گفت اگر آرامی میجو امید سلطان حسین را بسطنت برود و اگر اقتضای ملک و ملت مقصود است عباس میرزا را بشاهی اختیار کنید لکن خواجه سرایان که در آنوقت صاحب مناصب عالییه بودند بجهت مصلحت خود سلطان حسین را اختیار کردند سلطان حسین پادشاهی ملایم طبع بود و در مراعات ظواهر مذمب با اقصی انبایت میکوشید لکن این محاسن وی از معایب پدرش قشیر سبب خرابی مملکت شد ملاها و سادات بنیاد عالییه سر بلند شدند و هر کجا مدرسه بود مانند حرم من و خله کان امناکت هر کس بهر عملی شیخ حتی قتل نفس اقدام کردی چون از همه جا دستش کوتاه شدی بد رسه نیا بردی و آن مدرسه بست بود و اینها همه بدستور العمل یکی از ملاهای متعصب که ملا محمد باقر مجلسی نام داشت بود که چند روز بعد از جلوس سلطان حسین باغزای وی حکم کرد و جمیع شرابها و کلاباها نیکه متعلق بپدرش بود بریزند و ظروف آنها را نیز بشکنند و همچنین بسبب او جمیع طوایف و فرق مذمب اسلام صدمه خوردند از آنجمله فرقه مسوفه که آباء و اجداد حسین خود ازین فرقه بودند حکم شد که بر جاخانقاههای ایشان بود خراب کنند و اکابر ایشان یا با تراج بلد یا بجلبای وطن در اطراف عالم پراکنده شدند از آنجمله شیخ محمد علی خزین است که بنده رفقه در نبارس فوت شد با بجهت در بیست سال و ایل سلطنت سلطان حسین ملاهای مدرسه مشیر امور و خواجه سرایان حرم مدبر و ایره جمهور بودند اگر چه در عرض این مدت مملکت آرام بود لکن این آرامی مثل آرامی دریا قبل از طوفان مورث فتنه قوی و محرک انعامانیکه از ظلم و بسید و حکام ایرانی بجان آمده بودند کشته بنیان کن خاندان سلطنت چندین ساله گشت

تراج
بعضی از ایشان
و منتظ شدن
با یکدیگر رجوع
کردن
س

شیخ محمد علی
رفقه افغان قتل
اصفهان جلای
کردن چنانچه
میکوید
س

جلد اول ذکر سلطنت سلطان حسین میرزا

۲۸۴

قبل از آنکه بتفصیل اسباب اشتعال نایره فتن شروع شود چند کلمه در باب اصل و نسب افغان
بنی مناسبت نخواهد بود مورخان در نسب این طایفه که در کوهستان بامین خراسان و رود اموک
مقام دارند اختلاف کرده اند بعضی بر آنند که افغانان نسب خود را بدو طایفه میرسانند برخی خود را
از نسل قطریان مصر و بعضی از اسباط بنی اسرائیل میسازند و امرای بزرگ این طایفه را از نسل
داوود طاوت میدانند در یکی از تواریخ افغان مسطور است که چون بخت نصر بسیاری از بنی
اسرائیل را بقتل رسانید بقیه را بکوهستان خور فرستاد در اینجا جمعیت ایشان زیاد شده
انصحنات را بتصرف آوردند و همیشه با بنی ایشان و یهودان عربان ابواب مراسلات
مفتوح بود چون یهودان عرب دین اسلام اختیار کردند خالد نام یکی از ایشان کافذی
با افغانان فرستاد و ایشان را بدان دین دعوت کرد بنا بر این جمعی از امرای افغان بفرسای
رفتند یکی از اعاظم ایشان که قیس نام داشت بچهل و هفت واسطه نسب خود را با اسباط
و بی بیجا و پنج واسطه با برهیم میرساند خالد ایشان را بجنوب پیغمبر و پیغمبر ایشانرا بشمول غایب
ساخت و قیس را از میان ایشان بواسطه خاص امتیاز بخشید و او را عبد الرشید نام نهاد
و لقب بملک بوی ارزانی داشت و فرمود که این لقب شایسته اوست زیرا که از نسل باو
بنی اسرائیل است و ایشان بعد از قبول دین اسلام در قح که متابعت کردند و آثار جلالت
اتواقه بطور رسایند بعد از آن قیس بملک خود مراجعت کرد پیغمبر در حق دی و دعای
خیر فرمود و چند نفر از اهل دینیه را مصحوب دی کرد ایند تا در رواج دین حنیف و اجرای امر
شرع شریف در کوهستان خور او را مساعدت نمایند و قیس در آن امر چندان مساعی جمیده نمود
داشت که قبل از فوت او که در سال چهارم از هجرت واقع شد جمیع رعایای او بدین اسلام در آمده
بودند هشتاد و هفت سال عمر کرد و سه سپه از وی ماند و تا هفتاد و سه سالگی مذکور میشود
و امرای افغان کوشش میکنند که نسب خود را بوی رسانند انتهی اگر چه اغلب مورخان نسب
این طایفه را بسلطین بنی اسرائیل میرسانند و بجزه بنی نیز که در دست مؤلف این اوراق افتاد
بر این معنی دلالت میکند لکن چون مشابهتی با بنی لسان عبری و زبان پشتونیت و همچنین
در آن ملک که دلالت جزئی بر این مطلب داشته باشد یافت نشده است نمی توان مجرد تفسیر برخی

پشتون
زبان مابین افغان
ش

ذکر سلطنت سلطان حسین میرزا باب

۲۸۵

مجمول حکم بصحت این مطلب نمود قطب چرخ که اندک استدلالی در این باب میتوان کرد این است که اینطایفه از همه جهت با مردم ایران و اترک تا تا طالبی هندوستان قیاس و اختلاف کلی دارند پس باید اصلشان از طایفه دیگر باشد و در باب ستمیه افغان بعضی گویند که از همین معنی که در اینجا مستعمل است گرفته شده است و گویند که چون بخت نصرا پیش از از مساکن با لوف خود اصرار کرد ایشان ناله و افغان میکردند و بدین سبب این نام یافتند بعضی دیگر بر آنند که افغان بنیره طاووس است که حضرت سلیمان در بنای بسکلی یعنی مسجدی که مشهور است با دست مأمور ساخت علی ای تقدیر در اینکه این طایفه از اوایل ظهور اسلام بدین دین در آمده اند مجال شک نیست و از وقتی که تاریخ ایشان بر بنی که بتوان اعتماد کرد و درست است بسیار کم تغییر ایشان راه یافته است همیشه مردم وحشی و امراء خود سر بوده و ازین سبب هرگز اتفاق نگرده اند و اگر پادشاهی زبردست مانند محمود و خیز و تیمور بر ایشان خست معاودت نتوانستند نمود و ممالک ایشان سالهای بسیار این سلاطین هندوستان ایران منتقم بود لکن با انجام متابعت ایشان هرگز خالی از خطر نبود است هر وقت فرصتی یافتند فتنه کرده و چنانچه وقتی بغزین مسلط شدند و طایفه را ایشان در بی سلطنت کرده اند چون شاه عباس بزرگ فتنه را تسخیر کرد و طایفه غلجینی و ابدلی و قیاطح قتل آمدند و چون حاکم که بر ایشان معین کرده بودند ظلم تعدی بسیار میکردند و مجبور شده و در برادران طایفه ابدالی سدد و احمد را بشکایت بدر بار شاه عباس کیسل کردند فصاحت و ذکاوت سدد در نظر پادشاه وقتی تمام یافت شاه عباس در استرضای خاطر کوشیده حاکم مزبور را معزول و دیر بر جای دی منصوب ساخته فرمانی بوی داد و او را ریش سفیدان مقرر نمود در ایام حکومت دی مردم چنان راضی شاکر شدند که حکومت را حق خانواده او دانستند و نسل او بعد از آن سدد و زاسی یعنی نسل سدد و شتمار یافت و بر در ایام حرام خلایق در حق این خانواده چنان از دیاد یافت که کشن سدد و زانی را کفر کشیدند و اگر احیاناً کسی بر سدد و زانی شمشیر میکشیدند او را از میان قبیله بیرون مینمودند و اگر سدد و زانی کسی میکشت انتقام کشیدن از دیر را دانی دانستند میرزا سید محمد اصفهانی که در این اواخر از سند بخارت نزد کورنر جنرل هندوستان رفت رساله نوشته است در آن رساله مذکور است که در زمان سلاطین صفویه حکام بر افغانان ظلم میکردند تا اینکه مردم بجان آمده چند نفر در باب

جلد اول ذکر سلطنت شاه سلطان حسین

ایران فرستاده درخواست کردند که حاکم ایشان را معزول سازند اولیای دولت مسؤل ایشان را با جایت معزول داشته و دو نفر از طایفه ابدالی را در پیش سفید و کدخدای ایشان مقرر نموده فرمان بحکومت آن دو نفر صادر کردند یکی از آن دو نفر سرد نام داشت از قبیله مایزانی و احمد شاه که سینه سلطه پادشاهان کابل است از نسل اوست و دیگر بر احمد نام بود از قبیله بارکزائی و امرای افغان مثل سرفرازخان و فتح خان نسب باو میرسانند افغان از اسمیعی راضی نشدند و بمبرور و هور بسیان احترام این دو خان داده و در لهائبات یافت اعقاب سد و برتبه سلطنت یافتند و براحق و احمد درجه امارت مقرر شد و ترقی این دو نفر در عهد شاه عباس بزرگ بود اننتی طایفه ابدالی را در این زمان درانی گویند احمد شاه اول این لقب را بسبب خوابیکه در ویشی دیده بود بر خویش نهاد و بعد از آن بر طایفه اطلاق کرد و از تاریخ غلیزائی آنچه در دست است این است که در زمان محمود غزنوی وقتی جرات کرده بعضی از افعال و احمال ویرا غارت کردند و بدین سبب بیشتر این طایفه از تنخیر رخ آن پادشاه از پای درآمد بعد از آن ذکر می از ایشان در ایام سلطنت تیمور میشود و چنین بنیاید که در آن زمان عالی از وقتی بنوده اند اما در وقتی که شاه سلطان حسین بر تخت ایران جلوس کرد از جمیع طوایف صفحات مغرب افغانیان قوی تر بود و در چادر مایز نسیتند و سیلاق و قشلاقان در حوالی قندهار بود بعد از تمهید این مقدمه اسباب فتنه که در ایران بر پا گردید شروع میشود از آنجمله آنست که طایفه غلیزائی که در اطراف و جوار قندهار سکونت داشتند کولانار بنی و طغیان بطور میرسانیدند و اولیای دولت ایران نمیدانستند که در اطعانی نایره ایشان چه حیلت اندیشند تا بالاخره مضمت در این دیدند که کرکین خان والی کرهستان را بجهت دفع فساد ایشان بمحکو قندهار مامور سازند کرکین خان از شجاع ترین و مدبرترین امرای ایران بود وقتی در کرهستان غیاب شده دم از استقلال زد و چون معذور شد دین عیسوی را بدل اسلام کرده سلطان حسین از گناه او معفو کرد و در این اوقات او را بحکومت قندهار مامور ساخته اسبابیکه برای سرودن نشاندن شراره فتنه لازم بود بجهت وی فراهم آورده او را بدالضوب فرستادند و چون گمانی بداخله پادشاه و ملی سیرت بسبت هزار لشکر ایرانی و جمعی از مردان کار ویده کرهستان

سیلاق
جای سرودن و اودا
که در گستان در افغانیا
و قشلاق طایفه ای که هم
که گزشتان در
سیر برند
سن

ذکر سلطنت شاه سلطان حسین باب

نیز همراه وی نمودند که اگر از خارج نیز دشمنی روی آورد بدفع وی توانند پرداخت بجز خبر حرکت و
آنها از آسیاب افتاد کردن کشتان سر بگریبان مسرود برود و سر فزان پوی در دامن کشید
و چون لشکر ایران بحالی قند بار رسید امانی اندی از در اطاعت و انقیاد در آمدند اما کرین
خان باین کفایت کرد کینه کشتی پیش نهاد خویش ساخت و قوام ریاست را در دوام است
شناخت لشکر را فرمان داد تا دست تعدی بر اموال و دماء و نوامیس خلق گشاید و مصداق
ان الملوک اذا دخلوا قریه افندوها بطور پیوست هر کجا غریزی بود دلیل گشت و هر جا امیری
بود اسیرتا بالاخره خلق از تقاول او بجان آمده در پنهانی سفر ابر بر ایران گسیل کردند و شرح
مصایب خویش را عرض طویل عرضه داشت نمودند اما کسی بجنور پادشاه راه نمی یافت
تا اینکه بعد از کوششهای زیاد یکده عرضه ایشان بنظر پادشاه ایران رسید و ستان
کرکین خان گفتند که این عرضه داشت باغیان است و شایسته اعتنائست لهذا جوایبی
از سده سلطنت صادر شده سفر امانیوس بدیار خود مراجعت نمودند صورت واقعه را با بیان
در میان نهادند کرکین خان که از جمیع وقایع مزبوره استحضار داشت پی فرصت میکشت
تا در صدد استقام بر آید از جمله امرای معتد در طایفه غلیرانی که نام خود را در عرضه ثبت کرده
میردیس بود که جلالت نسب با مکانت حسب جمعداشت از روی نسب میر قلیله بزرگ
بود و جلاده کلانتری قند بار که منصبی جلیل بود داشت و در انظار و قلوب خلایق بجهت حسن
رفتار و ینگی کفایت و طایمت طبع و جودت خاطر و یاد وقتی تمام و در سوخی مالا کلام بود کرکین خان
او را مصدر فساد و نساء فتنه دانسته و بهانه بجزئی یافته حکم مجلس او داده او را مقید بضمیمه
فرستاد و مکتوبی نیز با ولیای دولت نوشت که آرامی قند بار موقوف بحبس این مرد است
لکن کرکین باید رجال دولت ایران را به سزایین شناخته باشد چنین دشمنی قوی را بدست
آنها نباید بد چون میردیس باصفهان رسید چندی طول کشید که از اوضاع و رخا نه ایران و صفت
عقل سلطان و نفاق امر او ایمان بخوبی استحضار شد و بجدله با دشمنان کرکین خان در ساخته
تا فرصتی خاطر خواه یافته خود را بنظر پادشاه رسانید و بتفصیل مطالب خود و بد رفتار بیای
کرکین خان را معروض داشت با بجمله بجزعه عقل پادشاه را در دیده و بر شوه زبان امر از

سده سلطنت
بصم حسین کشید
وال در کاوه
را گوید
ش

جلداول ذکر سلطنت شاه سلطان حسین

۲۸۸

بکیده از دل اسار رها فی یافته در جگر که امرای کبار انتظام یافت در آن اوقات اگر میخواست
 بقصد بار مراجعت نماید میتوانست لکن اوضاع در خانه ایران اورا بجایالات دیگر انداخت
 و چون میدانست که تاگر کین خان در قید حیات است نیل مرام از قبیل محال است
 لاجرم همت بر استیصال وی گاشت لکن چون دید که بتجویب شتاب زدگی کار پیش
 نمیرود بجزم زیارت که رخصت طلبید و در که فتادی از علمای اهل سنت گرفت که مجازیه
 باشیعه قطع و قطع اینطایفه مطابق قانون شرع شریف و موافق احکام ملت خنیف است
 چون از که معاودت نمود واقعه غریب اتفاق افتاد و میرویس بان واسطه کارهای خود را
 داد و آن این است که شخصی مجبول الغیب و مجبول الحسب از ارامنه که از بعضی السنه اهل اسلام
 استحضار داشت و در مالک عثمانی بعضی خدمات از وی نسبت بدولت روس مطبوع
 رسیده بود بازای آن خدمات از امپراطور استدعا کرد که اورا بفارسات ایران نامور سازد
 مشول وی با جابت مقرون گشت و امپراطور با پیش خدمات سابقه عنایات دیگر
 نیز در حق وی مندول داشت از انجمله این بود که هر قدر مال تجاره که مصحوب الطبی و متباد
 از ترک معاف باشد بنا بر این طبعی مزبور بخمال اینکه ازین مرفایده کلی بخود احباب خود برساند
 جمعی از ارامنه و دیگر قوم بر دور خود جمع کرده چون نزدیک بایران رسید مشهور ساخت که
 او از نسل پادشاهان ارمنیه است بجهت این خبر و جمعیت تبعه و عهده سفارت دولت روس
 بپا نه خوبی برای ترسانیدن رجال دولت ایران بدست میرویس افتاد و هر حال شش
 گفتی که رضاری خیالی دارند ارمنیه و کرهستان را بگیرند و در ضمن رسانندی که کرکین خان
 مصدر این امر است و جدید الاسلامی و اقتدار و شهرت زیاد کرکین خان نیز صورت
 ظاهری باین حرف میداد مختصر آخر الامر کاری کرد که اولیای دولت را از کرکین خان متوهم
 ساخت ولی چون نمیتوانستند که علی روس الاشما و باوی اطهار معاودات نمایند متوجهن
 شد که منصب سابق میرویس را با و داده بقصد باز فرستادن بخمال اینکه اگر کرکین خان
 کند میرویس بنا بر عداوت قدیم سدر راه خواهد شد کرکین خان از حضورت در غضب رفته
 در صد و انتقام بر آمد میرویس را دختری بود که او آزه حسن و شمایل وی در افواه افتاده بود

مهر که
 باقیع و کاف فاری
 معنی صفت کین
 مردم و نومی از شکار
 کردن که لطیف
 صدرا احاطه
 میکنند
 ش

تقریب
 کجا به سخن گفتن
 ش

ذکر سلطنت شاه سلطان حسین باب ۱

۲۸۹

کرکین خان بمانه بجهت ذلیل کردن دشمن بایقه پیغام کرد که دختر را بسرای وی فرستد و چون پیغام بطور تحکم بود میرویس ز دسای قبایل را جمع کرده صورت واقعه را با ایشان در میان نهاد افغانانرا از استماع این حدیث عرق حمیت در حرکت آمده میرویس را بمعاومت ترغیب کردند و سوگند یاد نمودند که بمعاونت وی از جان و مال درین نخواستند داشت میرویس در باطن خوشنودگت اما در ظاهر ایشانرا به صبر امر فرمود و گفت بهترین است که پیشتر را در خواب عرضه تلف سازید راز خود را مخفی دارید و بر قول خود ثابت باشید بر من اعتماد غایت و یقین کنید که انتقامی شدید از دشمنان شما خواهیم کشید ایشان سکوت کردند و بنان و نمک و شمشیر و قرآن بر دغای عهد و ثبات قول خود سوگند خوردند و گفتند هر کس مخالفت کند زن طلاق است میرویس دختری نیکو منظر که در خانه پرورش یافته بود بنام دختر خود بکرکین خان فرستاد و کرکین خان فریب خورده چنان دانست که میرویس سر نشانی دارد و لهذا از آن بعد اقصی لغایت بداعات خاطر وی پرداخت میرویس نیز چنان دانند کرد که صدقات پیش را فراموش کرده و اهلنا رعیت و دودلخواهی را بجائی رسانید که کرکین خان را بروی کمال اعتماد حاصل شد تا روزی میرویس او را یکی از باغهای بیرون شهر دعوت کرد و کرکین خان نیز بدون خیال اجابت نمود و حاصل اینکه حاکم و جمیع تبعه او در آن ضیافت قبض رسیدند و میرویس جانم کرکین خان را پوشیده براسب وی سوار گشت و با افغانان که همه لباسهای فلانان کرکین خان را بر خرد گرفته بودند روانه شهر گشت و قتی وارد شهر شد ندانند بود و کسی خبر نشد چون میان شهر رسیدند بر ستخفین قلعه حمله سخت بردند افغانان شهر جمعی که در نزدیکی بجهت همین امر گزاشته بودند بیروبی پوشیده و بجزئی متحفظان هم با هم دست داده شهر باستانی مسخر شد پس از آن در اطراف محلات ندادند که هر کس از خانه بیرون نیاید عسکر ایرانی را نپناه نهد در آن خواهد بود بنا بر این افواج کرکین خان که پناه گاه نباشند غالباً عرضه شمشیر گشتند اتفاق چنین افتاد که ششصد نفر سواره کرکستانی در وقتی که این واقعه رویداد و جنگ یکی از قبایل نامور شده غایب بودند بعد از سه روز با عینستی و افراسیابست کردند و هنوز بدروازه نرسیده بودند که از کلوه توپ و تفنگ که از سردواری قلعه

جلد اول ذکر سلطنت شاه سلطان حسین

۲۹۰

بایشان میآمد و نهند که قند هزار دست رفته و حاکم از پای درآمده میرویس با پنجهزار سو ابقا
ایشان بیرون تاخت کر جان در انواقه جلاوتی فوق العاده بطور رسانیدند و پای شجاعت
استوار داشتند تا چند روز جنگ قایم بود بالاخره به نیروی شہامت و زور بازوی مرداکی از
چنگ دشمنان ربائی یافته پس از صد مات زیاده بخراسان رسیدند و ازین جنر وحشت اثر
دهشت ایرانیان از افغانان سمت از ویا و پذیرفت از انظر ف چون قند هزار وجود معاندین
مستغنی و مستخلص گشت میرویس برای قیام را جمع کرده ایشانرا از عواید حریت و شہادت
رقیت یا داری نمود و گفت اگر با من اتفاق کنسید بزنجیر این دولت از گردن اندازیم و بر
بازادی و ازادگی در میان ظل عالم برافرازیم علاوه اینکه بر انداختن این فرقه ضاله از لوازم
جهت جمیع مسلمین است و جنگ با ایشان جفا و بی عدالتی است و فتاوی علمای که را
بایشان نمود و گفت بر صدق این مدعا شاهی به ازین قامت نمیتوانم نمود و چون آنچه بقضای
غیرت و شریعت بود بیان شد اکنون هر که ذل رقیت بر غیر حریت ترجیح دهد و خدمت محمد آن
ظالم را پر متابعت اخوان مشفق اختیار کند باید از سکونت این ملک چشم پوشد و در اقامت
با ما طمع ندارد بکنان بر صدق قول می دانم کردند و او را با بیان شوکه و متابعت و وفقت
خویش اطمینان دادند و از آنسو چون این خبر با بیان رسید رجال دولت بوجوهن ایگه لشکر
تا ویب دی مقرر گشتند محمد حاجی خان نامی را نزد وی فرستادند تا او را تهدید نموده با طاعت
خواند فرستاده چون بقند بار رسید و با میرویس ملاقات کرد و خواست از عظمت ایران و
خاکت عمل ویرا تحریف نماید میرویس سخن از دستان وی گرفته گفت تو نپنداری که عقل و حکمت فقط
در ناز و نعمت متصور است و در کوچهستان یافت میشود و پادشاه تو اگر میتواند کاری از
پیش برد احتیاج باین سخنان ملاحظه کن تو بنود این گفته و بقید لطفی حکم داد این حرکت نیز ایرانیانرا
از خواب غفلت بیدار کرد چون خبر حبس فرستاده شنیدند محمد خان حاکم هرات را که در سفر که
با میرویس رفیق راه بود نامور ساخته که نایره فساد او را بزلال موعظت تشکین دهد و چون
محمد خان میرویس را با طاعت و انقیاد خواند میرویس در جواب گفت خدا را شکر کن که حق
مصاحبت تو مانع است والا تو نیز چون دیگران پادشاهت بیافتی مردان ما دوباره بقید

ذکر سلطنت شاه سلطان حسین باب ۱۵

۲۹۱
بندی نخواهند افتاد و شیران رنجیز کسختند و شمشیرهای کشیده شده دوباره در نیام نخواهد رفت مگر
اینکه پادشاه شام شکوب و مملکت شام مسلوب شود انتقام آلتی نزد کیمت بها در ان افغان
الات دست جبار مقمرا که بجهت سزای محمدان ایران انتخاب کرده است با جمله اگر چه با محمد خان
بهر سلوک شد مکن و نیز چون فرستاده پیش مقید گشت اخرا لا مرجون اولیای دولت دیدند
جز جنگ چاره نیست بجمک خراسان نوشتند که بر سر افغانان روند ولی از شکست پی در پی
که بایرانیان افتاد معلوم شد که بشکر خراسان تنها کفایت کار نخواهد شد بعد از متوقی زیاد
شکری فراهم آورده خسرو خان والی کرهستان را که برادرزاده کرکین خان و در جلالت
در شادت از علم کم نبود سردای سپاه ساخته با انتقام خون عم نسبت قنهار کیسل نمود جنس
خان با میرویس مصاف داده و در اشکست وقتند بار را محاصره نمود و افغانانیکه طاعت
اشغال داشتند خواستند بشرط قلعه را تسلیم کنند خسرو خان راضی نشد افغانان چون
دانستند که از مرگ مغزی نیست دست از جان گشسته مردانه کوشیدند و در هر حمله ایرانیان را
پس نشاندند و از جانب دیگر میرویس پراکنده گان سپاه خود را جمع آوری کرده و بر پشت
از هر طرف خود را بار دوی ایرانیان زده تاخت و تازش دید میکرد و راه وصول و خیزه را
نیز سد و ساخت تا اینکه خسرو خان بسبب عدم آذوقه لشکر خسته از محاصره دوباره عقب
میرویس برود در این سفر هزیمت ایرانیان را بود و سردار ایشان نیز در آن معرکه افتاد و کوفت
از بسیت و سبزه را بر ایرانی فقط هفتصد نفر جان بدر بردند لشکری دیگر بسرداری محمد رستم خان
بمغ میرویس نافرود شد میرویس ویران نیز هزیمت نمود و بعد ازین فتح مالک علی الاطلاق
بلا و قنهار گشت و اگر خیالی بالاتر ازین در خاطر داشت عمرش با انجام آن وفا نکرد از وی
دو پسر ماند پسر بزرگ او در وقت وفات پدر بیجده ساله بود لهذا بعد از فوت میرویس برادر
او میر عبدالعبد را بجمکومت برداشتند میر عبدالعبد مایل بصلح با دولت ایران بود و افغانان
با همخانی راضی نبودند بلکه بعضی از ایشان سخت کوفی آغاز نهادند و گفتند اگر خدا می برادر تو گل
مذاری و بر خدای برادر توشی نتوانی باری در مصالحت تعیل و شتاب زدگی مکن میر عبدالعبد
با بعضی از ایرانیان موافق مشورت کرده بعد از تقدیم استشاره چند نفری بعنوان رسالت

جلد اول ذکر سلطنت شاه سلطان حسین

۲۹۲

بر بار ایران فرستاد و مبنی معاہدت را بر تہ شہر طہنا دیکہ کمر خراجیکہ دراز منہ سابقہ از
افغان میگرفتند معاف دارند و دیگر آنکہ لشکر ایرانی در صفحات قندہار نگذارند سیوم ایکہ حکومت
الملک مخصوص نجانزادہ میر عبد اللہ بودہ سلطنت ایران دیگر را بجگومت آن دیار نرسند
چون امرای معتد را افغان از کیفیت معاہدہ استحضار یافتند در ششم رفقا پسر بزرگ میر و محمد
کہ ہم از اوان خردی آثار بزرگی در ناحیہ او ہویدا بود و میر عبد اللہ را بسبب اینکه خاصیت
خود میداشت و سمن میداشت در ساحتند و محمود با چهل نفر از اجاب اتفاق کرده
بسرای میر عبد اللہ رفت و خود قدم در رواق او گذاشتہ بادست خود روز حیات او را
باجزر ساند و پس از ان بیرون آمدہ با حضار امر افرماند و از حق خود بددی میر عبد
و خانت کار او سخن رانده کا فذ ہائیکہ عمش در باب معاہدہ نوشتہ بود با ایشان نمود
لاجرم امر ابلجگومت او اتفاق کرده او را پادشاہ قندہار خوانند در ان اوقات ہرج
دمرج عظیم بحال سلطنت ایران راہ یافته بود از یکسمت تاخت و تاز قبایل کردستان کہ در
اہل سنت دارند تا پشت دیوار صغفان رسیدہ بود و از سمت دیگر طایفہ اوزبک
بعیت از او خان بدالی صفحات خراساز در مرصن ہنب و غارت در آوردند و از او خان
قبل ازین مقدمہ ہرات را گرفتہ لوای استعالم برافراشتہ بود اولیای دولت ایران دفع آو
و بدالی را مقدم دانستہ سی ہزار لشکر بسر داری صفی قلی خان مقابلہ ایشان نامزد کرد صفی
قلیان بجانب ہرات در حرکت آمد و در عرض راہ با دو از دہ ہزار اوزبک برخوردہ ایشانرا
ہزیمت نمودہ قدم جلاوت پیش نهاد از او خان با پانزدہ ہزار سوار بدالی سرراہ بر کجا
گرفتہ از طرفین با اشتعال مایرہ جدال قتال اشتعال در زدند و از طلوع آفتاب تا زوال
شمس از وسط السماء حرب باہمین فریقین قائم بود و غالب از مغلوب متنازع میشد در این اثنا
اتفاقی افتاد کہ سبب ہزیمت ایرانیان گشت و آن این بود کہ توپچیان ایرانی جمعی از سوارہ لشکر
خود را بطل سوارہ افغان پنداشتہ توپ برایشان بستند و چون افغانان توپ نہ شنیدند
سوارہ ایران اینصورت را حمل بر فدر نمودہ کوچہ دادند و بدین سبب اشتعال و انفاس
در عساکر ایران پیدا شدہ غلیم مطلب را دریافت و فرصت غلیمت دانستہ کیابہ حملہ برد

ذکر سلطنت شاه سلطان حسین باب ۵

۲۹۳

پای ثبات ایرانیا ن از جای کنده شده لشکر با طراف بیابان پراکنده شدند و افغانان ایشانرا
 تا چند فرسخ تعاقب کردند صفی قلی خان که سردار لشکر بود و پسرش هشت هزار نفر از سپاه
 ایران در آنجنگ عرضة و مار و بوار گشتند و بیت عراوه توپ و جمیع اسباب و اثاثه ایرانیا
 بدست دشمن افتاد و سه هزار نفر از ابطال ابدالی در آنکس که بر خاک افتادند اما بعد ازین
 فتح پایه آزادی از آرد خان استحکام یافته حکومت ابدالی هرات مانند علیزانی قندهار شغلات
 یافت و در همین اوقات بود که اعراب بر همان دست تغلب بر جزایر خلیج فارس گشاده
 انصفا ت را متصرف شدند اولیای دولت از پرتو کران حکومت کوا استعانت حبه
 جبار زنگی بجهت این مطلب طلبیدند لکن با اعراب بر نیامدند و لطفعلی خان سردار لشکر ایرانی
 از مدو نایوس شد بجهت محافظت بنا در که در آن اوقات در معرض حملات اعراب بود و
 بندر عباس اردو بر پا کرد این بود که سبب اغرای محمود و فتح ایران شد چون این اجنبان
 کوش زدوی گشت طمع در سلطنت کرده از راه کرمان بایران لشکر کشید اگر چه در این راه
 صحرای بی آب و گیاه سیستان بجهت حرکت لشکر امنی قوی بود اما چون این مانع بالنسبه بموانع
 صفحات دیگر اسهل بود این راه اختیار کرد و با آنکه بقدر امکان در بختیز و ترقیب اسبابیکه
 معین بر سهولت راه شود کوشید قبل از آنکه بصنفا ت کرمان برسد جمعی از مردان و اسبان
 دی در انصوافت شدند ولی چون وصول افغان بجوالی کرمان نبسته نماند که بود املی آن
 دیار را تاب مقاومت نمانده بدون منازعت ملک تسلیم نمودند محمود ابواب جور و ظلم
 بر املی و سکنه آن بلاد متوج دشته افغانان دست و قاحت بر اموال و دماء ناس
 گشادند لطف علی خان از بندر عباس با خراج ایشان نامور گشته در یک خت افغانان را
 چنان فراری کرد که تا قندهار جایی نماند لکن حال املی کرمان بعینه مثل البیجر من امضا
 بالنار بود و چنانچه وقتی لطف علی خان از کرمان بیرون رفت معلوم نبود که مصادمت سپاه
 افغان بیشتر سبب خرابی ملک شده بود یا معادنت لشکر ایران اعلی ای تقدیر لطف علی خان
 چون میدانست که محمود کت و دیگر مراجعت خواهد کرد بجمع آوری سپاه مشغول شد و
 لشکر کران در شیراز فراهم آورد لکن یا بسبب اقتضای وقت یا بی لطفی سر باز نهدی

کوا
 بعضی کوا
 در آن راه
 ش
 البیجر من امضا
 این راه
 یعنی کسی که بخت
 تا قندهار
 سپاه بود
 ش

مصادمت
 باضمم با یکدیگر
 چیزی را که گفتند
 خردن
 ش

جلداول ذکر سلطنت سلطان حسین صفوی

۲۹۴

زیاد بر ابالی آن صفحات شده سیورسات از همه بتیمل از نقد و جنس و دو اب برایشان حمل شد
و این صورت فرصتی بدست دشمنان لطفعلی خان داده اسبابی فراهم آوردند که از سرداری
مغزول کشته لشکر کیه فراهم آورده بود پر اکند شده چون عزل لطف علی خان مربوط با جراح
برادرش فتح علی خان است که وزیر اعظم مملکت بود و نسب بسلاطین و اعیان میرسانید
ذکر آن نیز بی مناسبت نیست زیرا که در ضمن این حکایت نیز معلوم میشود که در خانه سلطنت
ایران در آن اوقات بر چه وضع بوده است یکی از مطالبی معتبر با حکیم باشی دارالسلطنه غم
باشی سخوابگاه سلطان رفته و او را از خواب بیدار کرده گفتند که فتح علی خان قصد کشتن می
و استیصال خانواده سلطنت دارد و کاغذی درین باب از فتح علی خان که بوالی کردستان
نوشته بودند نشان دادند سلطان حسین از استماع این واقعه تا مدتی باز خویش بجزیر بود و چون بحال
حکم کرد تا وزیر سجاره را بقتل رساند اما کسانیکه این حکم باشیان شده بود ابتدا فتح علی خان را
از چشم محروم ساختند و بجهت اینکه نفوذ خود را بر وزید بد او را تا طلوع آفتاب ننگونه نمودن گفتند
و چون آنگاه بر کاغذیکه پادشاه نموده بودند باید بمقارن طلوع شمس سه هزار سوار کرد با صفیان
حمله کنند و اثری از ایشان معلوم نشد سلطان تشکی شده حکم کرد که وزیر را از محبت باز دارند
و بعد از زخمهای می پروازند و امر بجهت تحقیق این مطلب مجمع کنند چون مجلس منعقد شد مطالبی
که خواستند بر او الزام کنند سه بود یکی آنکه اگر او را بجهت گرفتن پادشاه دعوت کرده بود دیگر
اینکه چون مذهب اهل سنت داشت در خفیه با طایفه زکیه مراسلات و مکاتبات میکرد سوم آنکه
چون پدرش راشاه سلیمان کشته بود روزی بر سر قبر او از وی شنیدند که میگفت انتقام خون پدر را
از سلطان حسین و جمیع خاندان سلطنت خواهم خواست فتمعلی خان کذب مدعیان ثابت ساخته
و برنجی که صدق قول او بر پادشاه یعنی شد گمته تا شیکه بر وی زده بودند بدشمنان خود و او
او رد سلطان دانست که او را فریب داده اند و انصافیکه در آن مقدمه بکنج داد این بود که
بعد از وضع مطلب بر حال وزیر که بر کرد انقضه در سال بعد از عزل لطفعلی خان و قایمی چند
رویداد که بیشتر باعث از عاج خاطر و انکسار قلوب کرده و سیفری از دست ظنی آمد و قبل از آنکه مقصود
معلوم شود بخجالی آنکه ایلمچی برای گرفتن بعضی از ممالک آمده است و رود وی سبب همت

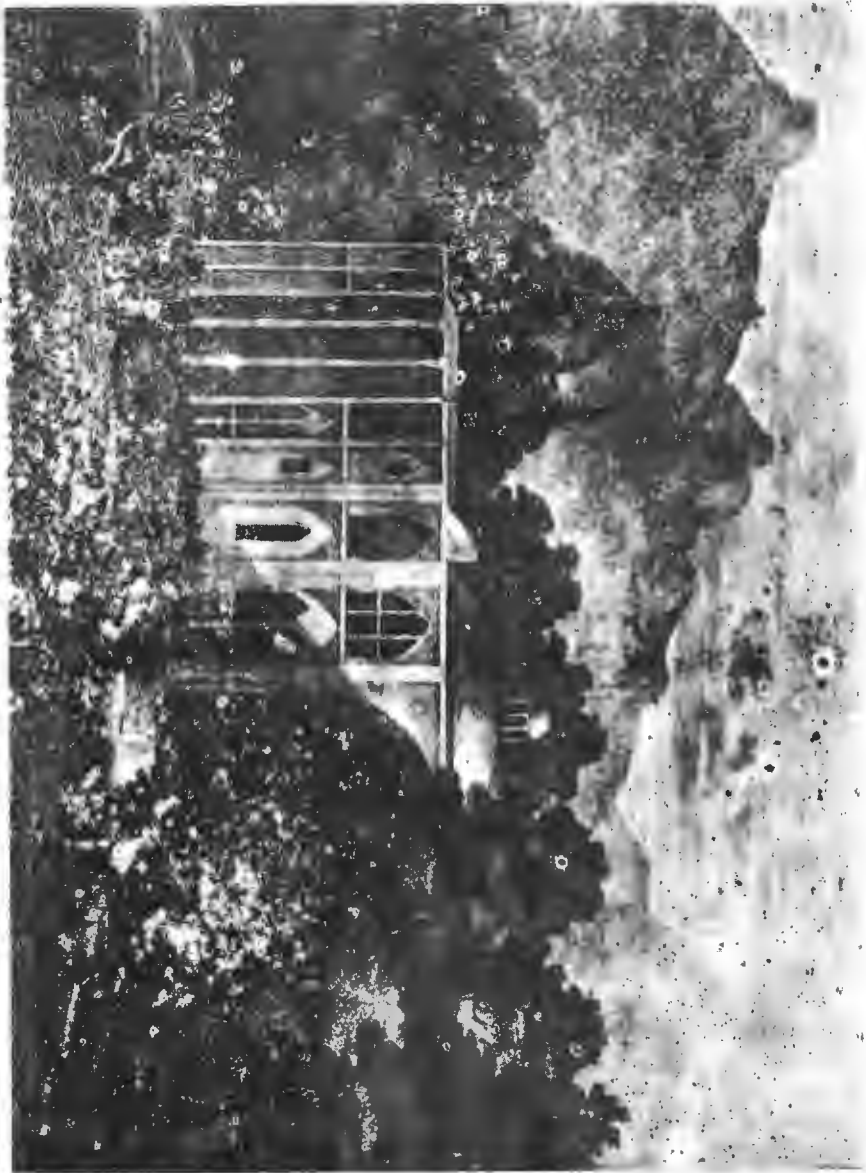
ذکر سلطنت سلطان حسین صفوی باب

عظیم شد و وقتی که معلوم شد خیال پیوده بود موجب انبساط و نشاط الهی در خانه گشت ایران
امر واضح می شود که تاج مدارگان سلطنت ضعیف و عقول اولیای دولت خفیف بوده است
و دیگر از وقایع اینکه بعضی از طوایف لرگی در غیاب والی کرستان بآن بلاد تاخته و آنچه لازمه
تاخت و تاراج بود بجای آوردند و چون والی فرصتی بجهت استقام ایشان یافت دشمنان او را
بر سلطان حسین مشتبه کرده او را بران داشتند که فرامی بوالی فرستاد که متعرض لرگی نشود
بنا بر این والی سوگند یاد کرد که مادام لیسر در خدمت این پادشاه همیشه از نیام کشد لرگی از پیشانی
و لیکر کشته شیر و از آن تاخت و شامخی را نیز گرفته جمعی از اهالی را بقتل رسانیده مابقی را بیجا کردند و
افغانه ابدالی غالب بلاد خراسان را مالک شده داعیه گرفتن مشهد داشتند و زلزله در بزر
شد که شهر را بجلی خراب کرد و بقول بعضی قریب بیستاد هزار خلق از آن بلیه بورطه هلاک افتاد
و اتفاقا کاشفی فوق العاده در آن اوقات عار من جرم بود کشته چنانچه قرص آفتاب در نظر
سرخ مینمود مردم عوام از این منی متوهم شده از آن انا غضب آتسی داشتند و همچنین اتفاق کردند
برایکه انصورت علامت خرابی اصفهان است یا با تش یا زلزله بعضی از اهالی فرنگستان که در آن
واقعه حضور داشته اند مینویسند که در تابستان آنسال هوا کثیف تر از سنوات سابق بود لهذا
رنگ آفتاب تا قریب دو ماه مثل خون بنظر می آمد همچنین گفتند که علامت خونریزی زیاد است
و بدین واسطه دهشت مردم زیاده گشت خلاصه سلطان حسین و خواجه سرایان و خواستین ملک
و خواستین جرم همه از شهر بیرون رفتند و در حوالی شهر چادر زدند و هر تدریکه و سواس و
تعصب در ریف قضای آسمانی می توانست بکند کردند و زینهای فاحشه را از شهر اخراج نمودند
و استعمال اقسام شراب بجلی ممنوع شد و ملاها در کوچ و بازار افتاده مردم را بتوبه و استغفار
دانات امر میکردند مثل اینکه توبه و انابت فقط سد پلای آسمانی است دلهای مردم افسرده
گشت و چنان مینمود که گویا ممتی بزرگ مستعد مردن آید و اندر این اوقات بود که خبر آوردند
که محمود بامیت و پنج هزار لشکر افغان و بلوچ داخل ایران شد مردم یقین کردند که چون اسباب
غضب آتسی و خرابی خلق است که ملاها و همچنین وعده کرده اند و همه از آن مجسم ساخته بودند
شسته محمود مجددا از صحای سیستان گذشته بکرمان درآمد و بدون زحمت شهر کرمان را تصرف

جلد اول ذکر سلطنت سلطان حسین صفوی

۲۹۶

آورد لکن هر چه کرد قلعه ارک را نتوانست بگیرد تا آخر الامر راضی شد باینکه دو هزار و پانصد تومان گرفته
 از سر قلعه بر خیزد و بوضعی که از راه شیراز که راه پر آب و طغنی است بجانب اصفهان برود از
 راه بایر بطرف یزد رفت و خواست یزد را بگیرد نتوانست بجانب پای تخت در حرکت آمد چون
 بچار منتهی اصفهان رسید دو نفر از نزد سلطان حسین نزد وی برسالت آمد پانزده هزار
 تومان بروی عرضه کرد و مشروط بر اینکه دست از تاخت و تاراج که ماه کرده بجانب قندار برآ
 کند محمود چون از این منی صنع ایرانیان و هراسی که از وی برایشان غالب بود استنباط
 کرد بجواب پذیراخت و حرکت کرده بکننا باد که دهست قریب دوفرنج و ربع باصفهان رسید
 و چون یقین داشت که با ایرانیان در اینجا مصافی روی خواهد داد خذنی دور اردوی خود
 بجهت حفظ اردو کند در باب لشکر افغان اختلاف بسیار است بعضی گویند قریب پنجاه هزار
 و برخی بر آنند که از بیست هزار بیش نبود قدری از ایشان در هنگام قطع بیابان تارکف شده
 بودند و بعضی دیگر در محاصره ارک کرمان و شهر یزد از پا در آمده بودند لکن معدودی از طایفه
 کرمان با امید اینکه اگر محمود منصور شود از ظلم و ستم او بیادوی که سالها بان مبتلا بوده اند ربانی خواهند
 یافت بشکر او ملحق شده بودند قریب در لشکر افغان نبود زنبورک چند عدد استند این بود
 وضع و عدد و استعداد لشکر که در تحت مایت محمود و ایراز استخیر کردند شهر اصفهان برکنار تالی
 زاینده رود واقع است در دور شهر حساری کشیده شده است و رودخانه از جانب جنوب
 شهر میگذرد و در بهار آب رودخانه زیاد میشود و بنوعی که گذشتن از آن ممکن نیست و در همین موسم
 بود که محمود باصفهان آمد و در آنوقت قریب ششصد هزار خانوار در اصفهان بود و راه
 بشهر از طرف رودخانه فقط بواسطه پلهائی بود که بر رود نر بود بجهت مرور ساخته بودند بزرگترین
 پلی است که سی و سه چشمه دارد چهار برج در چهار طرف است و در هر طرف آن نیز عرشه
 ساخته اند و یکت خیابان بزرگی که سه هزار قدم طول و هفتاد قدم عرض است بدین پلی
 پیوندد و از آن خیابان چهار باغ میانند و از دو حد خیابان درختهای چهار بنامیت بلند است
 و در هر دو سمت آن از چپ و راست عمارات سلطنت و باغهای نیلگو آئین ساخته اند و
 یک سمت خیابان که بطرف جنوب رودخانه است قصبه جاس آباد افتاده و درست دیگر



عمارت شاهی اصفهان

ذکر سلطنت سلطان حسین صفوی باب ۱۵

۲۹۷

جلغا لشکر که در پای تخت جمع بودند اقلاصفت عدو افغانان بودند و این واضح بود که اگر محمود
جلغا و عباس آباد را تصرف نشد امکان نداشت که بدون توپ بتواند پل را بگیرد و پل
پل راه دیگر بهتر نبود بنا برین باید دو سو اسب و صین و بدولی و فضولی همه با هم محبوس و تا سلطنتی
بدین عظمت را بعد دی باین قلت که نه استعداد و نه امید مدوا از جانبی داشت از دست
بدهند چون و ا همه بر سلطان حسین غلبه کرد و با امر اور با نیش محمود مشورت نمود محمد قلیخان که در
ان ایام وزارت داشت از روی عقل مصلحت دید که در شهر بماند و مردان محافظت حصا
معین کنند و گفت لشکر افغان در محاصره یزد و کرمان کاری نتوانست از پیش برسد
از همین معلوم میشود که ایشان اگر چه در میدان حرب کوی سبقت از دیگران میر بایند الا در
محاصره دستی نداشت بنا برین شق سالم سکونت در شهر است و بخلاف اگر انتقال برداریم
باین لشکر خرد و خوابیده و اهالی صفغان که بناز و نعمت پرورده شده اند ممکن نیست که
کاری از پیش بریم سلطان حسین را این رای مقبول افتاد لکن والی عربستان که در آن
مجلس حضور داشت از اعلی بر صین و عجز کرده و به سندی هر چه تا مریل برخلاف آن اقدام نمود
و گفت اگر دزدی مثل محمود با شتی افغان مسیر و پای پای تخت سلطنت ایران را محاصره کند
و ما در میان شهر از خوف لرزان و هراسان بشینیم بهتر این است که شهر که باین قسم نگا داشته
میشود بدین شهر و الا بگذارد علی الغور بیرون ناخته مرادانه بگوئیم و سزای دشمنان چنانکه
باید در کنارشان بنیم از جمله صفاتی که جزه طبیعت ایرانی و باعث ایتنا از این طایفه از سایر ملل
خود پسندی و خود نمائی غریبی است که در هر مرتبه از مراتب زندگی در ایشان ظاهر است
و صحبت والی محرک این صفت بود حتی با پادشاه جبان نیز که اول رای وزیر را قبول کرده
بود حکم بجنگ داد لکن از همان وضع لشکر فرستادنی که اختیار کرد معلوم بود که فسر و غیا
و غلبه بر دشمن محال است زیرا که امارت سپاه را بهین دو نفر که در یک مجلس نصب یکدیگر را می
داوند و گذاشت با جمله پنجاه هزار لشکر شاه با بستی عراده توپ از شهر بیرون رفت چون
بلکنا باد رسید مقابله و لشکر خالی از تماشا نبود و از یک طرف لشکر ایرانی تر و تازه و طبع بالیه
فاخره ساخت و تمام اسبان همه زرین و مرصع اسبان مسرب و سرا پرده های لوکانه تا نظر

جلداول خرابی اصفهان در فتنه افغانیان

۲۹۸

کار میکرد اسباب بخل و احتشام و از سمت دیگر افغانه با اسبان لاغر و پاهای زرد و رختهای پاره پاره غالباً سیایانیکه رفخ حرارت حوزشید از ایشان کند داشتند و در تمام شکر خیزی که در خشان بود نیزه و شمشیر ایشان بود مینه لشکر ایران در تحت اداره رستم خان سرتیپ فوج خاصه برادر والی کرختان بود و میره را محمد قلیخان وزیر حکم میکرد و والی عربستان پانصد نفر عرب بود مینه و والی لارستان علی مردانخان با پانصد نفر مبعوثت میره مینه بود جنابین نرور همه سواره بودند و والی ایشان قریب بی هزار میره سید و پیاده و توپچی نرور بیست هزار در شمار آمدند و پیادگان و توپچیان در عقب سواران صف آر استند بنوعی که سطح زمینی که فاصله با بین جنابین بود در مقابل ایشان واقع شد مجموع مینه خود را با مانا همه سپرد و خود با جمعی از بادران افغانه در قلب قرار گرفت و میره را که غالباً کبران بودند به نظر امیرخان نامی که یکی از ایشان بود و گذاشت و چنانکه سابقاً مرقوم شد افغانه اسباب آتشخانه از قبیل توپ و غیره گذاشتند که صد شتر زنبورک و زنبورکها در اول جنگ در عقب مینه نگاه داشتند مجموع بر قبلی سوار گشته در میان صفوف رفت و لشکریان را بجهت ترغیب و ایثار از نامی که در ایام گذشته تحصیل کرده بودند امیدیکه در آینده داشتند یاد آوری نمود و گفت اگر فتح کنید دولت اصفهان با دوش شما است و اگر بگریزید چون گریز گاهی ندارید لابد بر سواشی زهر اجل خواهید نوشید که از آنکه از ظلم و بیدادیکه در ایام سابقه بر ایشان رفته بودند گرساخته بکشیدن انتقام تحریص نمود و آنکه جنگ شروع شد مینه ایرانی بر میره افغان حمله کرده ایشانرا منزل ساخت و والی عربستان دوره زده در عقب درآمد و دوی افغانانرا چابیدن گرفت میره ایرانی که در تحت محمد قلیخان بود بر مینه افغان حمله برد و آنکه که سردار مینه افغان بود بنای جنگ گریز گذاشت ایرانیان لیکشته ایشانرا تعاقب کردند که بیک نگاه افغانان کوچه و ده صد شتر خرابیده در پشت هر یک زنبورکی ظاهر شد و بیک تلیک صف پیش سوار و ایرانی مثل برک و دخت فروریخت و ناما بقی رفتند بآنکه چرشد افغانان یکجا ایشانرا از پیش برداشتند و امان بندگان قدری ایشانرا تعاقب کرده و چرخ زود از عقب پنهان ایرانی سرد آور چون بر لشکری بجاصلت توپخانه دست فرست مینه و آنکه توپچیانرا عرضت میره ساخته حکم کرد تا بر سر باز اینکه در وسط ایاده بودند توپ بستند

خرابی اصفهان در فتنه افغانیان باب ۵

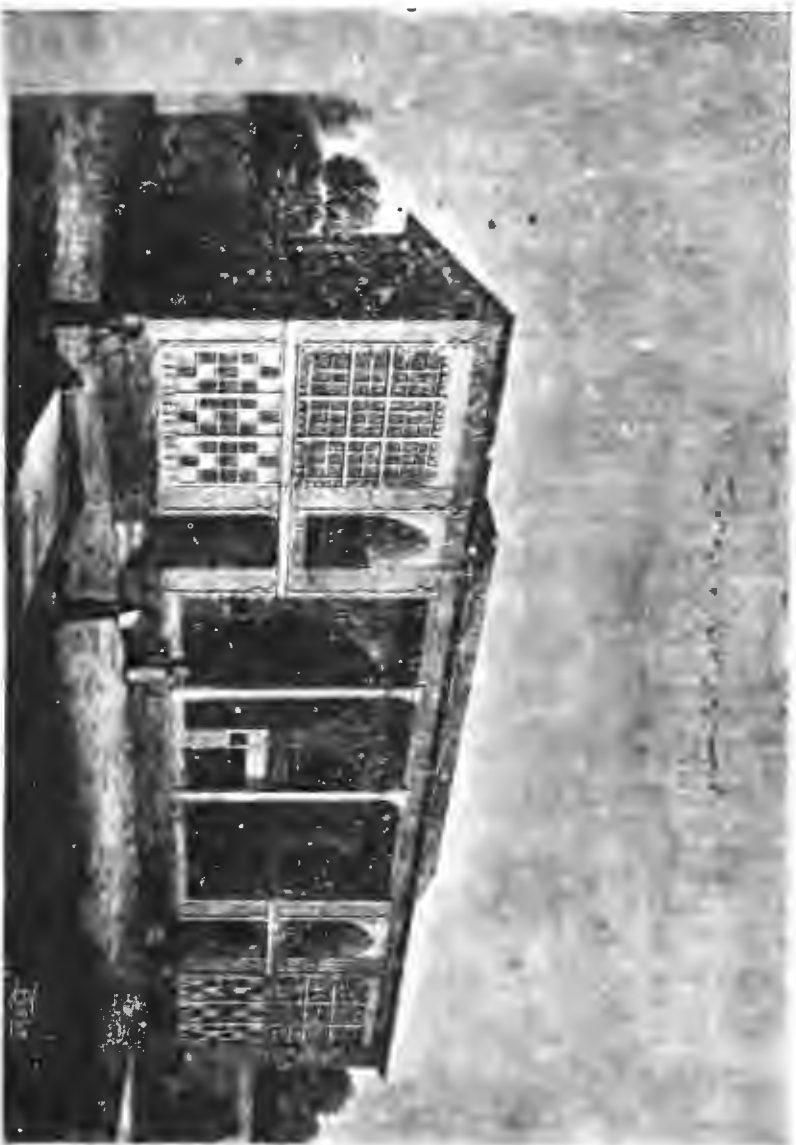
۲۹۹

سربازان چون دیدند که از توپخانه خود با ایشان توپ بسته اند پراکنده شدند و کرمین ایشان سبب
 و هشت دیگران شده شکست بر ایرانیان افتاد و بسیاری از سرداران سر خود گرفته باتبه
 بمالک خود شتافتند منقول است که در این جنگ بیست و پنج عراده توپ بی آنکه یکدفعه
 بدشمن انداخته شود از دست دادند و مقتولین ایرانی از دوی هزار زیاد و خود کشتگان افغانیان
 نیز بهین عدد میرسید کونیکه بعد از شکست بخیال اینکه مبادا حمله کرده باشند افغانان اینها
 تعاقب کردند و چون جز اینواته در شهر شام شد قلع و اصفطرا بی تمام مردم رویداد و سلطان حسین
 دیگر باره با امر مشورت نموده مصلحت در آن دید که اصفهان را بگذرد و با حضار عساکر سپه مالک
 محروسه فرمان دهد و گفت چون شهر از خزانه و پادشاه عالی ماند و در نظر افغانه عظمی نجیب پادشاه
 و از آن طرف عساکر شاهی ایشان را اعاطه کرده کار بر ایشان تنگ خواهند ساخت این
 رای اگر چه علی الظاهر موافق مصلحت بود و محمد قلیخان و جمعی از امرای دیگر نیز بر این اتفاق کردند
 اما والی عربستان نپذیرید و گفت خروج پادشاه از پای تخت گریز است و پادشاه بسبب
 نتواند خود را بمجرب شکست جزئی نگاه دارد و زود و موجب بیزاری رعایا خواهد شد و چون خود
 کرمین دیگر از آن گریز منع نتواند نمود رای والی اختیار شد بتهیه اسباب محصوره و پرورد
 چهار استحكام دادند و دیوار بار اقیمر نمودند و بر جابرا کرده توپها را بر جاکشیدند از همه
 جلعاد در عهد شاه عباس بزرگ مورد اقسام عوطف و اصناف عنایات پادشاهی بودند از جمله
 اینکه شاه عباس ایشانرا از خدمت معاف داشت و کلانتری از خود اینطایفه بر ایشان
 مقرر کرده و فرمود تا اهل دیوبند برین بادوی بتعییم و توفیر سلوک کنند و همچنین مبلغی خلیفه از خزانه
 تجار ایشان قرض داد تا در دایره تجارت خود وسعت دهند و بجهت اینکه از تقدی و احمقان
 مسلمین مصون نماند مقرر نمود که در جمیع قواعد سیاست خصوص قضایا مسلمین شرکت
 باشند و بدین سبب اینطایفه هم در عهد او از همه حیثیت ترقی کردند و در عهد سلاطین که بعد
 وی سلطنت کردند بشیر از پیشتر در امن و رفاه میزیستند اما از ابتدای سلطنت سلطان
 بجلی و ورق برکت و چون این پادشاه ضعیف العقل از حمایت طبقات ناسخ عاجز بود این
 طایفه بسبب مال و مذہب و در معرض بغض و حسد و زرای دولت و ملاهای ملت درآمدند

توفیر
 بزرگ ایشان
 وقت حضرت
 سلس

جلد اول خرابی اصفهان در فتنه افغانیان

اموال ایشان رفت و احکام عدیده صادر شد که اگر مسلمانان عیسوی را کسب قصاص برآید فقط باید قدری معین غله بورته مقبول بدهد و این اسباب ایشانرا از نظر بای مردم انداخته عرضه استخفاف و استحقار ناس که از هر ظلم شدیدی بیشتر سبب بیزاری رعیت از حکومت ساخت عجب نیست که در چنین وقتی انسانی مملکت بطایفه که با ایشان این نوع سلوک کرده اعتماد نتوانند کرد و بنا برین تدبیری اندیشیدند و فرمانی بنام ارامنه صادر شد که چون پادشاه بآرامنه بیش از سایر رعایا وثوق دارد میخواید فوجی خاصه خود از ایشان ترتیب دهد لهذا باید در روز معین همه با سلاح بدر بار پادشاهی حاضر شوند بیچارگان ساده دل اسمین را حسب مباحات و اعتبار داشته بر حسب فرمان بعد ریکه در حیرت امکان داشتند سلاح با خود گرفته روز دیگر برای سلطنت شتافتند ولی بوضع اینکه با ایشان خدمت رجوع کنند اسلحه از ایشان گرفته گفتند که پادشاه را بر ایشان اعتماد نیست و فوجی ایرانی بجا فطنت جلعا فرستاد خواهد شد اما با این همه ارامنه مرد می نبودند که در این مقدمه خیانتی از ایشان چنانکه گمان اعیان ملت بود صادر شود و علت اینکه اگر چه از جور و تعدی حکومت بیزار بودند لکن نه این بود که حکومت افغان را بهتر از حکومت ایران دانند بلکه برآب بدتر میدانستند و بهین سبب بود که قبول کردند که هر فوجی که بجا فطنت جلعا مامور شود مواجب و مصارف ایشانرا از خود بپردازند و چون دیدند که فوج مزبور کفایت حراست نمیکند مجبور گشتند جای نقصان را پر کردند و درین بعد از فتح کلنا با محمود متردد بود که چه باید کرد زیرا که در این خبثت معدودی از لشکرهای تلف شده بودند و غنیمتی که بدست ادا افتاد بیش از آن بود که اعراب از اردوی او برده بودند و پیش رفت تدابیری که کرده بود بیش از آنچه مأمول بود و واقعه بود و مع ذلک خوبی بر او طاری گشته عقب نشست حتی اینکه چند عدد از توپها را که ایرانیان در معرکه را کرده بودند باز بردند و او فراموشد تا اینکه جو سیس می خبر رعب و هراسی که از افغانان برآلی ایران استیلا یافته بود بوسی رسانیدند و او مطمئن شده بطرف فرج آباد حرکت کرد فرج آباد قصری بود که سلطان حسین بنا کرده بود و از آنجا تا اصفهان سه میل راه بود و آن قصر دیواری مستحکم داشت و باستیانها بجهت حفظ آن بنا کرده بودند و اگر آن قصر را نگاه میداشتند آفتا تا چند روز مانع حرکت



عازت عیسا رباغ اصفهان

خرابی اصفهان بدست لشکر افغان باب ۵

۳۱

غنیم میشد لکن حکم براجت مستحفظان قصر رسید و سوارگان در شب بیکه با جرای حکم داشتند
توپکی که بجهت حراست قصر بود دشمنان گذاشتند بعد از گرفتن فتح آباد محمود و بجلغا یورش برد و یکی
از برجهای بیرون از قصر محصوران بیرون کرد و ارامنه جلادانی زاید الوصف بطور رسانیدند
و از دالی عربستان درخواست کردند که اگر آتشخانه بایشان بدید خصم را از جای خود بیرون خواهند
کرد لکن اینمطلب بوالی عالی نشد و از دادن آتشخانه اباگردش و میکرافغانان سوراخ کوهکی
در دیوار حصار نموده و قبلی بدانجا برده سوراخ را بقدر کفایت وسعت دادند و همیاشدند
که در طلوع آفتاب یورش بر اینها یعنی را در یاقه بتسلیم قلعه راضی شدند و باطلهار اینمطلب
کس فرستادند قراقران شد که هفتاد و هزار تومان و پنجاه و خرباکره و قایق نفوس و اموال
خود کنند و بقایا در امان باشند و چون در ادای مبلغ مزبور تمناوی رفت جمیع مال التجاره
که در جلغا بود فارت کرد و مذخیر نفر از اعظم آن مقبره را در سنگی سخت کشیدند اینمطلب
رویداد و گذشت و اهل پای تخت حرکتی که سبب رنجش افغانان شود مذکور نمود پس از انجام
امور جلغا به شیر اصفهان عازم شد سمت جنوبی رودخانه از جلغا تا عباس آباد و جمیع رود
افغانان بود عمارت شاهی و باغهای بهشت آیین که شاه عباس و سلاطین صفویه در آن
سمت ساخته بودند کاروانسرای افغان و اصطبل و آبایشان کشته زحمت قرنهای
یکروزه بر باد رفت مرکز لشکر افغان در اینوقت خیابان چهارباغ بود محمود و بخت شروع کرده
یکی از برجهای یورش برد اما ایرانیان افغانانرا بضرقتوب و تفنگ پس نشانند محمود
اندیشه کرد که مباد ازین سبب هراس اهل شهر کم شده کار مشکل شود روز دیگر با جمعی از ارباب
افغانه یکی از پهلوانان که استحکامات آن از سایر پیش بود چنان شدت حمله برد که قلع شد متعین
شد اما احمد افغانکی از خواجگه سرایان سبب نجات اصفهان گشته بر افغانان حمله کرد و بعد از
حرب قوی ایشان را براجت مجبور کرد محمود ازین قضیه زیاد اندیشناک گشته بمصالحات
پیغام فرستاد و از شرط مصاحبه این بود که مالک قندهار و خراسان و کرمان با و اولاد
او تسلماً بعد نسل علی الاستقلال و اگذار شود و پادشاه نیز دختر خود را بشرط زنی بسری
وی فرستد و پنجاه هزار تومان نقد با بدهند مطالب مزبوره مقبول نشد محمود تیر دیگر

جلداول بیان خرابی و محطی اصغمان

۳۲

کرده ابتدا عزم کرد که تجزیه قری و دہات اطراف شهر پرورد و قضیه عات اطراف محالی
اصغمان را میتوان گفت که در آن اوقات از جمیع قری و دہات عالم معمور تر و آباد تر بود و
قوة طبیعت و عقل و تجربت اہل خبرت و دوردولت و کنت ہمہ دست ہمہ دادہ در
سالہای دراز و قرون عدیدہ تجمیر و تزئین آن حوالی پرداختہ بودند آب صافی زاینده
رود متوسط نہرهای بسیار در ہر طرف سبب سرسبزی زراعت و خرمی بلخ و بوستان
بود یک شہر زمین از سبزہ خالی نبود مگر جابای دہات و قری و قصر را مرا کہ برکت با
قصر سلطنت و مساوات میزد و این ہمہ در عرض یکماہ چنان از تیشہ عدوان افغان ریشہ کن
شد کہ بعد از آن قرنہ گذشت و روی آبادی گرفت تا ہستوز ماہ خرابی انطاغیہ در آن طرف
مشہود ناظران میشود القصہ محمود بعد از آنکہ فلہ بسیار و ذخیرہ فراوان تجبہ لشکر خود جمع کرد
حکم فرمود تا بقایای غلات را کہ از جمیع آن عاجز بودند بموزانند ہم آذوقہ سبب این شد
کہ اہالی دہات بطرف شہر گریختند و ایمان صنیف العقل نیز بخیال آنکہ عدو زیاد سبب
تقویت است ایشانرا بشہر راہ دادند اگرچہ این قضیہ سبب قدری گرانی شد لکن چون
شہر از کثیر طرف محاصره بود کسی گمان قحط نمینبرد و بنا برین افغانان یورش برپا و دیگر روند
و چون کربجا نیکہ کہ بجا فلت آن اشتغال داشتند از شراب سرست بودند نتوانستند مقاومت
نمود و پیش از آنکہ لشکری دیگر بدو ایشان برسد آن پل تصرف افغانان آمد و مسبقی ایشان
از پل گذشتہ اطراف شہر را گرفتند این واقعہ سبب از دیاد و ہشت غلاتی کشتہ جمعیت کرد
و از اولیای دولت باصرار ہرچہ تمام شد و خواست کردند کہ جنگ افغانان را با ایشان آنگاہ
لکن افغانانی باصرار ایشان نشد متعارن اینچال خبر رسید کہ دوبار خانہ ذخیرہ را کہ بشہر میآورد
افغانان گرفتہ و جمعیت محبتیاری ولاری را کہ بجا فلت آن دوبار خانہ نامور بودند گرفتند
از این خبر بر مردم عین شد کہ اصغمان از دست رفت ولی بر حسب اتفاق قضیہ رویداد
کہ دوبارہ حجاج امیدشان نورمی یافت بن اصغمان کہ در این اوقات باصغمانک
مشہور است و ہیت مستحکم دوسہ سیلی اصغمان در دامنہ کوی واقع است و خرابی
افغان جمعی از سکنہ دہات حوالی بدانجا پناہ برده بودند و چون جمعیشان زیاد شد جرات

شہر
با کسری
و جبکہ اگر بیت
نیز کہ بند
ش

ویرانی اصفهان در فتنه افغانان باب ۵

کرده هر وقت فرصتی می یافتند بر افغانان نیکه در انجالی میدیدند حمله میکردند اتفاقاً در وقتی که ابا
بارخان از تبریز در والی لارستان گرفته بارودی خود میرفت ابا ایصفهانک خود را برایشان
زود جمعی از افغانان را سگ کش کردند و بیشتر بارخان را گرفتند محمود از صورت واقعه مستحضر
شده بعد ایشان شتافت بهادران ده بدون تامل بروی تاختند و پس از آنکه جمعی کثیر
از افغانه کشته شدند ایشان را بر اجبت مجبور ساختند بسیاری در سرکه افتادند و بیشتر اسیر گشتند
از جمله اسرا عمومی محمود و برادر دود پسر عم وی بودند محمود مانند خوک سینه خورده بر گشت
و اگر چه ازین عار چون مایه خود و پیمان بود لکن اندیشه نجات اقارب در نظرش اهم نبود
لذا کس سلطان حسین فرستاد و درخواست کرد که اقارب ویرا نگذارد و بکشند
سلطان حسین بیچاره میرزا رحیم نام یکی از صاحب منصبان معتمد را علی الفور باصفهانک
فرستاده حکم کرد که تعرض جانی با اسرا نماند لکن فرستاده وقتی رسید که اسرا در یک
فرستاده بودند از این خبر آتش خشم محمود اشتعال یافته قبیل جمع اسرا نیکه در اردوی وی بود
فرمان داد و بسبب فرط اندوه مغملاً به تشییت و استحکام جاها نیکه در تصرف افغانه بود و از قبیل
پل عباس آباد و غیره پرداخته بقصر فرج آباد رفت در این اوقات همه مردم را کمان
بود که محمود محاصره را موقوف خواهد نمود و همچنین ظاہر بود که افغانه هر روز از طرف ناپوس
و در کارست تر میشوند بنا برین چشم مردم همه بیاد شاه بود که در چنین وقتی چه خواهد کرد
و چون شنیدند که اراده پادشاه این است که بدشمن تاخت کند مردم گویا جانی تازه گرفتند
ارامنه پیام فرستادند که هر وقت لشکر از شهر روی بخصم نماند ایشان نیز افغانان نیکه بخلت
جلفا اشتغال دارند از پای در خواهند آورد لکن همه این خیالات بسبب خوف یا خیانت
والی هب باشد زیرا که ادل کیکه باراده نیک از شهر بیرون تاخت او بود ولی هر روز بیچاره
کرده از جای نجسید تا نیکه باز یاس بجهت مردم حاصل شد و مقارن انجالی خبر رسید که باغ
ویکراز ذخیره بخت افغانان فداوه فقط امید کیکه مانده بود و بجا و ننت والی کرستان بود
چون معلوم شد که بر وجود او سینه بسبب عهد کیکه کرده بود که در خدمت این پادشاه
ششیر زند فداوه مترتبت بیت یاس کلنی بخلا یق رویداد منقول است که سلطان

جلد اول ذکر ویرانی اصفهان در فتنه افغانان

۳۴

چهارده سپرد چهار دختر بود سپهر چهارم خود طما سبب میرزا را و لیعهد کرده بود در این اوقات چون از همه طرف مقطوع الطمع شد طما سبب میرزا را فرامیاد که جمعی از سواره برداشته و یکی از اضلاع مملکت کرختی جان بدر برد طما سبب میرزا از میان افغانان بدر زده بقره زمین گزشت و در اینجا هر چه کرد که بتواند لشکری فراهم آورد و باستخلاص پدر پروردار و ممکن نشد حتی قابل شاه سون که مخصوص بخدمت خاندان صفویه بودند باین بهانه تنگ بستند که پادشاه شخصه باید ایشان را فرمان دهد و الا ایشان نامور باطاعت و مگیری نیستند طما سبب کیفیت حال را بیدر انجا کرد محظی از اول محاصره شروع و روز بروز زیاد شد تا اینکه مردم بفریاد و فغان آمده از تحت اداره خارج شدند و هر روز هزاره اشتمند که ایشانرا بجنک فرستند درین حیص و بعین خبر رسید که بارخانه ذخیره بطرف سحر میآید و معلوم بود که اگر جمعی در محظی آن نشود باز بدست دشمن خواهد افتاد مردم شهر و در حرم سلطان حسین را گرفته فریاد کشیدند که بیرون آمده با ایشان مجاریه خصم بر دزد سلطان بپیام فرستاد که روز دیگر جواب خواهد داد اما خلق بگو که و پیغام آرام نیک گرفتند تا بالاخره حواجه سرایان نبای تفنگ انداختن گذاروند و این حرکت بیشتر موجب جنون خلق گشته بود این بود که از دوام عام شود که درین اثنا احمد آغا که قبل نیز نام وی مذکور شد بسبب نجات پادشاه گشته با جمعی از بهادران کایه بیرون تاخت و وسیل شورش عوام را از خانه پادشاه بجاشانه نغمیم متوجه ساخت و چنان بشدت بر افغان حمله برد که بعضی از جا با جمعی ایشانرا گرفت لکن اعرابی که در تحت والی درین جنک موافقت کرده موافقت نکردند یکی از محرران فرنگستان کوید که چون احمد آغا انحال دید و غضب رفته مردان خویش را گفت تا تفنگ بطرف ایشان خالی کند و این امر بسبب منازعت گشته افغانان که در این عرصه مدو با ایشان رسید صورت واقعه را دیدند لیرانه بر بعضی تاخته ایشان را بعد از آنکه جمعی کثیر از ایرانیان بقبل رسیدند بشبه که رزاندند والی از حرکت احمد آغا شکایت نمود و سلطان حسین بروی ملامت کرده او را از قلعه سیلی که منصب او بود مغزول ساخت احمد آغا بعد ازین با پوشش عمل بجانده رفته روز دیگر نقش ویرا از خانه تبرستان بردند و مردم را اعتماد این بود که او زهر خور و کونید بعد ازین واقعه سلطان حسین بوئی برخیاست والی بر

ویرانی اصفهان در فتنه افغانان باب ۵

خواست او را از امارت لشکر مفرود کند و بدین سبب لطف علی خان برادر فتحعلی خان وزیر را که شرح رسوائی هر دو سابقا مرقوم گشت طلبیده آن شغل خطیر را بروی عرضه کرد و امانت قبول نکرد مگر احمد آغا سبب سرور افغان و فرخ عظیم اهل اصفهان گشت و دیگر کسی امید نماند سلطان حسین رسولی نزد محمود فرستاده بر مقول مطالبی که پیش مذکور شد کردن نهاد لکن محمود در این کرات اتساع نمود و گفت چیزی در تصرف پادشاه ایران نمانده است که بخشد حال حرف از تنه مملکت نیست بلکه مسئله بر سر خود او و جمیع ممالک اوست و در آسایش اوست مرسلت خبر رسید که ملک محمود سیستانی با ده هزار مردان جنگی عازم استخلاص اصفهان گشته و تا کلنا باوریده است و لما از این خبر قوت گرفت اما محمود بزودی بتدبیر این کار برخاسته و ایامی قیمتی مصحوب بعضی از معتدیان خود بجای کم سیستان فرستاده پیغام داد که اگر سخ عزمت کند مملکت خراسان بضمیمه حکومت سیستان بر وجه استقلال با او داد او داد کند خواهی شد حاکم سیستان را این رشوت پرده دیده مروت گشته بضبط ممالک موعوده در حرکت آمد غرضه که بر اهل اصفهان از اتساع این کیفیت رویداد پیش از سروری بود که از آمدن ایشان حاصل شد چون امید بکلی بایوس در راه نجات از همه طرف سد و شد شیراز و امور از هم کیچت کارها از دست رفت و دستها از کار افتاد خزانه خالی شد کار بقرض رسید و چون وجه قرض بیجا می رسید اوانی ذهب و فضه پادشاه سیرا که اخذ نمود و مصروف ساختند لشکری نان مانند تصاویر بیجان بوجود و حال رعایا از لشکریان خراب تر تا کار بجائی رسید که هر روز هزار با خلق از جوع تلف میشدند یکی از معتبرین محرران اسلام مینویسد که در آن اوقات قیمت قرص نان جوین بجای تومان رسیده بود و از قرار که معلوم میشود تومان آن اوقات ضعیف تر است که در این ایام است از بعضی از معاصرین منقول است که بعد از مراجعت میر سیستان محمود دانست که کار بر مراد است و جمات چند سبب شد که کار محاصره را بتطویل و فتح شهر را بتعویق انداخت میدانست که هر وقت بنوا بدیکت حمله شهر میتواند بگیرد اما لشکر افغان به نسبت هزار نفر رسید و چون از جانی هم نتواند امید و نبود میترسید در یورش ازین لشکر کم شود و دیگر باین ملاحظه که اگر شهر غلبه گرفته شود و اموال شهر بفارت افغان رود و مبادا در ضمن خبریکه منظور خود او بود بدست

جلد اول خامه احوال شاه سلطان حسین

۳۶

دیگری افتد و همچنین منقولست که چون جمعیت شهر زیاد بود میخواست بدون اینکه متکب قتل
عام شود از مخط و غلام عدو ایشان کم شود و بنا بر جهات مزبوره تا دو ماه گفتگو در مابین بود
هر روز به بانده متکس صحبت و امروزه فردا میگرد و راه وصول ذخیره را از اطراف شهر
بجای سدد کرد و این تعویق دانسته و ما را از روزگار مردم اصفهان برادر و منقول است
که گوشت اسب و شتر چنان کران شده بود که کسی جز با شاه و اعیان دولت نمیتوانست
ملک نیتوانستند بخرد یا بخورند و نمایان میشد مردم گوشت سگ و بر جانور دیگر اگر چه در شهر
ممنوع یا ذائقه از آن متنفر بود میخوردند و چون جانوری مانند بک و پوست درختان و چرم
پوست حیوانات را در آب جوشانده و نرم کرده بدان سدر مت میگردند و بعد از آنکه از نیکی
اشیا نیز اثری مانند بخوردن گوشت انسان اقدام کردند بر سر یک نقش مرده خلقی بنوعی با
چشمهای فرو نشسته و چهرهای از هم کجیده صورت تیشیح متحرک بوی آنیکه پاره بیانید در آنجا
یکدیگر میکوشیدند تا کار بجائی رسید که یکدیگر را میکشیدند چنانچه در بعضی اوقات پدران و
مادران فرزندان خود را کشند و خوردند بعضی که فایده در این گونه زندگی ندیدند بد
خود رشته حیات خویش و اقارب را بریدند مرده بود که در هر کجوه و بازار و بر سر هر راه
بر سر هم ریخته بود آب زاینده رود چنان از کثرت مردار متعفن شده بود که خوردن آن
ممكن نبود هر کس خواست که ازین مملکه جان بیرون ببرد متیغ عدوان افغان از پای آید
چون کار به پنجار رسید در روز بیست و یکم اکتوبر سنه هزار و هفتصد و بیست و دو عیسوی
مقارن هزار و صد و سی و پنج هجری سلطان حسین لباسی پوشیده از حرم بیرون آمد و با جمعی
از اماران کوچ و بازار اصفهان گردش کرد و بر مصایبی که در ایام سلطنت وی بر بلاد و
عباد روی نموده بود در کسیت و مرد در گفت که همه بسبب خیانت ناصحان و عدم دیانت
مشیران بود و اکنون اراده آن است که از تاج و تخت استعفا کرده ملک را با افغان گذارد
مردم چون ویرا بد انحال مشاهده کردند مصائب خود و معایب ویرا فراموش کرده سپل
اشک از چشمها گشا و نذر روز دیگر قرار نامه را که نوشته بودند و بنا بر شروط مقرر در این
اصفهان را تسلیم کند و تخت و تاج را بمحمد و اگذار و مهر کرده در بیست و سوم ماه مزبور بچندی

خاتمه احوال شاه سلطان حسین باب ۱۱

از امر او سید نفوس را از اصفهان بیرون رفته بجانب اردوی افغان روانه شد چون
 نزدیک چادرها رسید بهانه اینکه محمود در خواب است مدتی آن جمعیت را نگاهداشتند بعد
 از آن ویران بقصر فرج آباد نزد محمود بردند چون داخل شد محمود در پشته یافت او را خطاب کرد
 گفت فرزند اراده خداوند عالم نیست که من پیش از این پادشاه باشم و وقت آن رسیده است
 که تو بر تخت ایران جلوس کنی من سلطنت خود را بگو که آتم خداوند ترا مؤید باد و بعد از آن
 طره شاه را از سر برداشته بوزیر محمود داد و لکن چون وزیر خواست طره را بر سر محمود و زیند
 محمود ابا کرد و بنا برین سلطان حسین خود بر خاسته طره سلطنت بر من ذیل وی نهاد و گفت
 که چون سلطان حسین دارد بر محمود نشاند تا وسط دریا قیام محمود در جای حرکت نکرد و با جمله بندگان
 صرف چای و قهوه محمود زمان تکلم کشود و سلطان حسین را مخاطب ساخته گفت چنین
 بی ثباتی اقبال دنیا مالک الملک او تعالی است هر کس خواهد می بخشد و از هر که بایستد
 از یکی بگیرد و بد دیگری میدهد لکن من عهد میکنم که تو را بجای خود دادم و در هیچ کار بدون
 صلاح و صوابه بد تو اقدام نمایم روز دیگر در بارگاه اصفهان پادشاه افغان با رعایم داد
 سلطان حسین دارکان دولت وی شایها بروی سلطنت سلام کردند بعد از آن ویران
 در یکی از سرابای سلطنت حبس کردند و هفت سال ایام حبس وی طول کشید و بعد از آن
 بهم بدست افغانان از پای درآمد مدت سلطنت او بیست و هشت سال بود میتوان گفت
 که سلسله سلاطین صفویه سلطان حسین ختم شد پسرش شاه طهماسب اگر چه چند سالی سلطنت
 داشت اما فی الحقیقه پادشاه نبود و انقدر شد که با اسم او نادر شاه بنیاد حکومتی بزرگ برای خود کرد
 تمام شد جلد اول تاریخ ایران تألیف نواب مستطاب سر جان مالک سعید دولت بهمه
 انگلیس ترجمه جناب فصایل نایب آقا میرزا اسمعیل المتخلص بحیرت در بندر ممبئی
 کتبه العبد المذنب الراضی بالقدر والقضاء علی رضا الملقب بعیناء الابد
 ابن المرحوم المغفور آقا میرزا ابوالحسن الشیرازی طالب علم
 فی یوم الخمیس بیست و هفتم شهر رجب العظیم
 شعبان المعظم من سنه ۱۳۲۵

تاریخ ایران از کتب
 مستطاب سر جان مالک سعید
 ترجمه انگلیسی
 ابن المرحوم المغفور آقا میرزا ابوالحسن الشیرازی

جلد تین
دوم ترجمہ تاریخ
ایران بالکلیف بوا
مستطاب سمرجان
ملک صاحب
ابھاد

بسم الله الرحمن الرحيم

باب شانزدهم در بیان پادشاهان افغان که در ایران سلطنت کرده اند و مختصری در باب ناخت و نازرک و روس در آن مملکت

سلطنت محمود و اشرف در ایران اگر چه طولی نکشید لکن در آن زمان قلیل حادثه بسیار رویداد محمود چون بر تخت اصفهان برآمد در مبادی حال تدابیر خوب کرد اول بهمت بر استخلاص مردم از بلای قحط و فلامصرف داشتند در اجبار خاطرهای شکسته کوشید و باین واسطه خلق را با خود مایل ساخت و چون دید که افغانان از عهده مناصب چنانکه باید نمیتوانند برآمد و کذا آنها ایرانیان نیز بر شغل و منصب خالی از خطر نیست مقرر نمود که هر کس از ایرانیان بهره دهنی که معین بوده است برقرار سابق همان کار با و بر جوع باشد ولی در اجرای عمل یکی از افغانان را با وی شریک ساخت و فایده این تدبیر این بود که بجهت تجربت یکی با انضمام صداقت دیگری بدون خطر کار بخوبی از پیش برده میشد قضاوت و شیخ الاسلامی را ببخش افغانیکه دوزخ و صلاح استتار داشت مفوض نمود و چون بالطبع کسیکه فتح مملکتی یا غضب سلطنتی میکنند هر چند خود بسبب خیانت و دیگران فواید کلی حاصل کرده باشند خاینازاد دشمن میدانند محمود هر کس را که در خیفه با فاغنه مراستنی کرده یا در محاصره از لوازم صداقت و مردت تبادلی

جلد دوم تسلط و تعلق باغنه در ایران

۳

در زنده بود بجزار ساینده و ایضاً صورت بشیر موجب اطمینان مردم شد و الی عربستان را کمان مردم این بود که محمود عهد کرده بود بجان می ضرر رساند ازین سبب ایسی بوی نرسید اما او را فضیحت نموده مملکات او را که در خورستان داشت برادر کوچک وی بخشد با امر آنکه تا آخر نسبت بسطان حسین دم از دستخواهی زده بود و ذغایت ملاطفت نمود حتی اینکه در میان وزیر اطاعت خود را مشروط کرد بانیکه او را بعلی که برخلاف مصلحت طما سب میرزا نامند نیز نمکند و همان ملاحظاتی که سبب جلب قلوب مردم ایران گشت باعث حسن سلوک با رعایا و دل خارجه بود بسیاری از اهالی فرنگستان در آن اوقات در اصناف و بندر عباس کارخانه تجارت داشتند محمود حکم کرد که هر رعایتی که در زمان سلاطین سابقه در حق ایشان شده بود بر همان پنج مقرر باشد و در باب و علمای ایشان را نیز فرمود تا علی رؤس الاشراف و اجزای احکام شریعت خود پردازند اما در این اثنا واقعه روی داد که محمود بفکر جان خود افتاد از ملاحظات حکومتی چشم پوشید و بدین سبب بنای بیدار و دانشی افروخت که اثر حرارت آن بعد از قرون عدیده هنوز در دلهای مردم ایران محسوس می شود شرح این اجمال آنکه چون محمود اصنافان و حوالی آنرا متصرف شد لشکری قریب شش هزار مصحوب امان امدخان قزوین قزوین فرستاد و وقتی که امان امدخان بجانب قزوین حرکت کرد وسط زستان بود و عساکر طما سب میرزا متصرف بود ندیدن برین کاشان و قم و شهرهای دیگر عرض راه تا خود قزوین بدون منازعت و مقاومت بیکت افتاد در همان وقت که خبر این فتح محمود رسید خبر دیگر آمد که صد و پنجاه هزار تومان خزانة مصحوب ملا موسی بجهت جمع کردن لشکر بجانب قندهار فرستاد بود بر باد رفت تفصیل قضیه اینکه میرزا اسمعیل نام حاکم بنده که یکی از قلاع سیستان است ملاکما تاخته و او را از هر میت نموده خزانة را بغارت برد و در همین اوقات بود که سفیری از جانب پطر بزرگ روس که بشاه سلطان حسین فرستاده شده بود رسید و چون سلطان حسینی در میان نبود با محمود که پادشاه وقت بود مطالب دولتی خود را عرضه کرد پادشاه روس دعوی میکرد که از دولت ایران بالنسبه بر رعایای روس خلافتها هر شده مدارک آنرا میطلبند اما حقیقت این است که اخبار هر چه و مرجع اد ضاع حکومت ایران بمساع اولیای دولت

تسلط و تغلب افغانه در ایران

۲
 روسیه رسید امپراطور فرصت غنیمت دانسته خواست سواحل غربی دریای خزر را بصرف آورده
 بسطی در دایره تجارت مالکیت خود دهد و بجهت اسفاف این مطلب سی هزار لشکر کار دیده جمع
 نموده قدری از طول این فراق و قالموق که در حوالی هشتدرخان مقام دارند نیز بان لشکر
 منضم نمود و در ایامیکه طایفه زکریه شامی را اینجا گردنذر عایای روس که در آن بلد اقامت
 در آن بلای عام خسارت کشیده بودند و همچنین خان خوارزم کمی از قوافل روسیه را
 که از چین میآمدن تاراج کرده بود و لهذا پادشاه روس مطالب مزبوره را بمانده بجهت بیک
 صورت ظاهری بعلل خویش داده باشد بحسب معمول سعیزی بجهت درخواست تدارک
 ماضی بدر بار ایران ارسال کرد و چون محمود گفت که اورا نه بر لزگی و نه بر اوزبک تقدیر است
 شکر روس در زیر علم خود پادشاه در سمیت و نیم جولانی در سال هزار و هشتصد و بیست و دو
 میسوی مطابق هزار و صد و سی و پنج هجری از رود و لکا شرع کشیده در چهارم اکت
 دغستان رسیدند اول کاریکه امپراطور کرد این بود فرمود تا کاغذی بدین مضمون بنویسند
 که ادا امپراطور گرفتن ملک نیست بلکه حفظ تجارت و حمایت رعایای روس است و
 کاغذها را بر دم اطراف فرستادند بعد از آن از کنار رود در حرکت آمد هر کس با وی در
 مقام منازعت برخواست سزای خویش یافته بر جای نشست تا اینکه در بند را تسخیر کرد و کمی از
 مسافران فرنگستان نیوسید که شهر در بند در ضلع شیردان بر کنار دریای خزر واقع است
 چهل و یکد رجه و پنجاه و یکد قیفه عرض شمالی آن است و یوارهای آزاده پادشاه برده این
 تاراه همرازان سمت سید و دباش طول آن از سمت مشرق بمغرب قریب پنج و سیصد
 عرض آن مختلف است و آن شهر کمی از حد و ایران است درین سمت بلکه میتوان گفت دروازه
 ایرانست که از گوه گرفته تا دریا میرود شهر کبیه سمت منقسم است اول قلعه ایست که بر قلعه
 داشت و همیشه فوجی قوی از لشکر ایرانی در آنجا بوده اند قسم دیگر از پای کوه است تا شهر که
 پایشن ترافاده و از آنجا تا دریا قسم ثالث است القصد امپراطور بعد از فتح در بند والی
 آنجا را برقرار خود گذاشته دو هزار عسکر روسی بجا حفظ قلعه برکاشت و بعد از آن هشتدرخان
 رفته در آنجا قسلاقی نمود بخیاال نیکه در اول سال دیگر که سورت هوا شگسته کرد و باجرای

درست
 قریب سیصد و بیست
 شش

سورت
 بالفصح تری
 وحدت چیر
 شش

جلد دوم تسلط و تغلب افغانه در ایران

۵

مقاصد خویش پرورد و بهرین اوقات چون اخبار اختلال ایران فوج افغان باطراف انتشار یافته بود عساکر عثمانی در سرحد اجتماع کرده بطرف همدان در حرکت بودند در این اثنا قضیه رویداد که محمود را خیان بفرموده اذاحت که از خیال دشمنان ملک فارغ ساخت الهامی قزوین خان با از نسل اترک تا آنکه سالهای دراز در آن صفحات جانوران خود را چرانده و تخم اعمال و انسال فشانده اند اغلب سکنه آن بلد بایر و زکرا نند یا پلید و ران و تجارت ایشان با بساط دریای خزر راست و بسبب اینگونه زندگی غالباً صحیح المزاج و قوی الجبهه هستند در سختی و شدت پایدارند و هنوز بر همان عادات سخت رونی و سرکشی پدران خود باقی مانده اند و از جمله مخصوصات ایشان یکی این است که چون برایشان غلظی رود یا تعدی شود سورش عام کنند و از لوطی بازار خوانند و درین باب رعاع الناس تابع کلانتران اند و کلانتران تا ما دیه که ممکن است بنوع دیگر رفع اجحاف و تعدی از مردم کنند بشورش حکم مند بند چون افغانان از جانب محمود و حکومت انجما نامور شدند بنمای جو رو بیدادها و نذا الهامی تنگ آمدند از محمود امید می نبود و اختلاف و معادات مذہبی نیز مودت منافی شده کلانتران قزوین در خصیصه انجا کردند و در عصر ششم خوری هزار و صد و سی و شش جبری حکم لوطی بازار دادند هر جا افغانی بود بروی ماخذ افغانان کزنجیه در میدانیکه پیش خان عالم است جمع شدند امان بعد از صورت حال آگاه شده بمیدان رفت و هم در اول قدم زخمی شد با وجود زخم آنچه در قوه داشت در باب تشکیک مردم بطهور رسانید اما بالاخره عوام غلبه کردند و باره بسرای حکومت پناه برد و از انجا با اشکال زیاد از راهیکه یکی از دروازه های پیوست خود را انجات داد و و هزار افغان در آن سورش کشته شدند و جمیع مستعلقان شان تبصره الهامی شرف و بقیه با جبار بطرف اصفهان کرکینند و نصف ایشان نیز در عرض راه بسبب شدت سرمای زمستان و بی آذوقگی تلف شدند اشرف که در قزوین با امان بعد خان مرافقت کرده بود در مراجعت باصفهان از وی جدا شده با سیصد نفر بجانب قندبار رفت مینماید که او خرابی محمود را دریافت زیرا که بعد از سورش قزوین خوانسار و بعضی جا های دیگر نیز با افغان همان معالمت کردند و افغانان از هر طرف باصفهان کزنجیتند چون اخبار این وقایع بمساح محمود رسید ترسید که مبادا

تسلط و تغلب افغانه در ایران

باب

اصفهان بادی نیز همان رویت در پیش گیرند افغانان از پانزده هزار پیش نبودند ابالی اصفهان و دہات بیرون شهر غیر از نساء و اطفال بالنسبہ با فغان از نسبت برابر ہم متجاوز بودند اگر شورشا میکردند انجام حال معلوم بود لہذا محمود بحکم جن و پیرجمی بر فغان غایبہ پرداخت در روز ورود امان لہد جمیع امرا و اعیان مملکت را غیر از محمد علی خان و برادرش لطف علی خان کہ در قزوین افغانانرا معاہدت کرده بودند دعوت کرد و قریب سیصد نفر دعوت وی حاضر شدند و مجبور رسیدن علامت نموده شد کہ غیر از ایشان از انان مملکت جان بدر نبرد حتی طفل دو از وہ سال سپرد ابالی کرستان کہ در آنوقت یکی از امرای افغان پناہ برده بود و او ادرا سپہر خزانہ در حق اطفال شاعت کرد و قول نشد جبہ جمیع را در میدان علی قاپی بر بالای ہم ریختہ تا موجب ہست دیگران شود و روز دیگر خیال اینکه مہا و اطفال امرای متغول بعد ازین باستقام پدران بر خیزند از دست طفل متجاوز از شهر بیرون برده قتل رسانند اگر چه محمود بہانہ کہ جست این بود کہ چون امر اطفال و اتفاق نموده بودند بمیزای خود رسیدند اما بعد معلوم شد کہ مقصود او تمام کردن اطفال اصفهان بود سہ ہزار نفر از فرادان خاصہ سلطان حسین در خدمت او بودند و حکم داده بود کہ ایشان را کین سلوک از سایر اقلیازہ و ہند پس بچہ اظہار عنایت پادشاہی فرمود تا دور یکی از ضمنی عارت علیا از برای ایشان ہیا کہدہ ایشان را دعوت کنند و ہنوز غمشتہ بودند کہ جمعی از افغانان بر سر ایشان ریختہ یکی را باقی گذاشتند و بعد از ان حکم شد کہ ہر کس را کہ در ایام سلطنت سلطان حسین بٹعلی یا منصبی از حکومت مشغول و منصوب بودہ قتل رسانند و تا پانزده روز این قتل عام جاہا بود دیگر کسی در اصفهان جز بعضی از مردم کہن سال باقی نماندند و ایشان نیز بنا بر حکمی کہ صادر شد بدین مضمون کہ ہر کس در شہر است باید بیرون برود مگر جمعی از اطفال کہ محمود میخواہد ایشانرا بعات و رسوم افغانہ تربیت کند جلای وطن اختیار کرد و مردم اصفهان اگر چه غالباً پیلہ و روار باب حریف بودہ ہرگز جنگجو و سلحشور نبودہ اند اما درین قضیہ کو یا تو ابالی صدمات و کلمات زمانہ چنان اہتار ابر دل و جان نموده بود کہ بہر کونہ ذلت و امانت تن در میدادند چنانچہ کونید مکرر دیدہ شد کہ افغانی سہ یا چہار را برانیز اقبال میسبر و اگر چه مرکب محقق بود کہ غیر دیدہ شد کہ بچہ حیات خود کوششی کند با بجلہ بعد از اجزای این اعمال محمود پرورہ از اسرار

جلد دوم تعلق و تسلط افغانه در ایران

درون کیباره بر گرفت اموال جمیع طبقات ناس عرضه نوب و فارت گشت حتی تجار کبزر
و بلند اهل بلند را بشیر تخته اینکه در ایام قحط شکر سبایی کران فرودخته و ازین مرمی کثیر اندوخته بود
محمود اجبار کرد تا پولهای مخفی خود را ظاهر نمود و قریب چهار صد هزار کردن از ایشان گرفت
مال مردم هندوستان نیز که در آن ولا بود و در تباراج رفت مبلغی خلیفه هم برابر آنه حمل نمود
و چند نفر از کلانتران ایشان تعقل رسیدند چون محمود از کار اهل اصفهان فراغت یافت
به اوقات اطراف پرداخت بها در آن اصفهان گت باز پای ثبات فسرند و بعد از آنکه وفای
مردان نمودند بضاعت امرای مستبر افغان معا بهت با محمود نمود و تسلیم کردند محمود چون بظاهر
شکستن عهد نیتوانست در خفیه چند نفر فرستاد تا ایشان را اغوا بسورش نمایند مگر بنا بر این
جبه دست افتد و استقام خون قربای خود از ایشان کشد لکن دواتیان چون در نیت خود صفا
بودند فرستادگان ویرانند کرده نزد وی فرستادند محمود از این کیفیت چنان مسرور گشت
که پرده عفو برد و اسی ایشان پرشید و چند ماه بعد از آن نیز بگرفتند اطفعلی خان که از محمود در کتبه
با ایشان نپا بره بود ویل دیگر بر صداقت خویش ظاهر کرد و چون اصفهان مانند عالم از آدم
خالی شد محمود جمعی از قبایل اگر او را که در مذهب با افغان مشابهت داشتند بخیا ل اینکه
در مشرب نیز موافقت خواهند نمود با اصفهان آورد بسیاری از ایشان را در جرک سپاهیان
داخل ساخت زیرا که از قندهار سپاه قلیلی آمده بود چنین نمایا که افغانان هم از اول
دوله چندان مرد میدان بنوده اند و هر روزه علم محمود را را کرده بطرفی بر میزده اند چون
محمود دید که اگر انصورت شیوع یا با احتمال دارد که کجی اثر کند لهذا حکم کرد که هر کس از قندهار
با ایران بیاید خانواده خویش را همراه بیاورد و جمیع خاندانهای افغان که حال در ایران هستند
از آن عهدند با بخله چون اگر او در زیر علم وی جمشید چند شهر معتبر عراق را تصرف آورد از بخله
کلیپا بکان و خوانسار و کاشان بود و هر جا را گرفت جمعی کثیر از مرد و راهبان ملاحظه که در باب
اصفهان کرد تعقل آورد و نصرا کند که در اول ورود محمود با ایران در کرمان با و پیوسته بود
در این اوقات بتیغ فارس مامور شده تقریباً همه الضغفات را مسخر کرده بود مگر شیراز را و در
یورش شیراز زحمتی کاری بوی رسیده چند روز بعد از آن سبب هلاک وی شده که بران و

تسلط و تغلب افغانه در ایران

ایرانیان و آرامنه و افغانه همه برفت دی تا سفت خوردند از آنرو که مردی بهما در وجه مذیده و شکو
 سیرت بود و محمود نیز تخریب دی گرفت و در مصیبت او بغایت متالم و اندوهناک گشت
 و بعد از فوت او امارت لشکر بزبردست خان افغان محول شد و بزبردست خان مردی بود
 مجهول الحال و بسبب شجاعت و یکاست ذاتی در سپاه درجه بزرگ یافته بود و چون لشکر قاک
 محقق شد برادر کوچک والی عربستان که برخلاف برادر امیری بهرزمند و مردانه بود با بارخانه
 ذخیره کجانب شیراز میرفت افغانه بروی حمله برده ذخیره را بعد از کشته شدن برادر والی
 بچنگ آورد و چون این مقدمه معلوم حاکم شیراز گشت و دید دیگر تاب مقاومت ندارد
 پیغام فرستاد که شهر را تسلیم کند هنوز سخن بجهت اجزای شروط در میان بود که مستحفظین بعضی
 از استحکامات جای خالی کردند افغانان اینصورت را در یافته قطع صحبت نمودند و یکبار به پور
 بردند و پیش از آنکه ایرانیان بدانند چه شد شهر را گرفتند این واقعه در سال هزار و صد و سی و
 هجری واقع شد ایام محاصره هشت ماه طول کشید خلقی بسیار از قحط هلاک شدند چون شتر قح شد
 افغانه تیغ عدوان برایشان نهادند گویند که در ایام غلامبعضی از مردم از غله انبارها داشتند و از
 هکمان درین میکرده اند افغانان را چون اینمطلب معلوم شد هر کرا یا قند بعد از آنیم کفر کردند
 از آنجمله شخصی را در انبار خود بقناره زدند تا در میان آنهمه غله از کرسکی جان داد و سال قبل این
 مقدمه پنجاه نفر از بلوچستان بطبع مال به بندر عباس رفته شهر را گرفته بودند اما بر کار خانان
 امانی فرگستان اگر چه حمله بر نبردست تعدی نتوانستند گشا و بزبردست خان فوجی مستخرج
 فرستاد چون این لشکر بدان صفحات رسیدند ایرانیان سکنه بندر عباس از هر طرف که تعلقین
 فرگیان استعدا و حرب کرده چنان علامت ثبات نمودند که سروا فوج ترسید با ایشان حمله
 برد با لاجزه راضی شد باینکه قدری قلیل ذخیره بگیرد و برگردد اگر چه چنگی نشد اما هوای بد آنطرف
 پیش از حرکت خدمت کرده جمعی کثیر را بچنگ ابل انداخت چون شیراز بصرف کار گذاران
 محمود آمد سبب جزا تا افغان کشته محمود باسی هزار لشکر کجانب کو کلمیو که قریب سه درجه
 سمت جنوبا صفهان واقعت در حرکت آمد لکن اعرابی که در آن اطراف و حوالی هستند
 علی الاتصال بوضع قرائی اردوی او را از اطراف عرضه سرق و هنب میساختند و بجلا پوه

غداد ای قریب
 او کردند اول لشکر
 نفس او در حال سکوت
 و خضوع گردیدند پس از آن
 تمام اسرا و غلامان را
 کرده اجازه او کرده اند
 در پیش پای او کردند و
 و حساب خاصه او
 کرده تمام از آنند
 کرده لشکر را خدایند
 و محمود بمقره خرابی
 ساخته چون ضراغه
 بر برد و آنرا بفر
 کردند که بجا
 سر او پیش نهاد
 شد

جلد دوم تسلط و تغلب افغانه در ایران

بزینی که قریب دریا است رسید اختلاف هوا سبب بیماری و مرگ و میر در لشکر گشته بی نیل را
 مجبور بر اجست شد که نیند چنان از نینصورت متاثر گشت که در شب به تهنائی داخل اصفهان
 شد در این اوان قدری قلیل سپاه از قندهار رسید ما در محمود نیز در بیوقت وارد ایران شد
 و حالت مردم اصفهان را که با وضاع و بخل حرم سلاطین صفویه معناد بود ند می توان دانست
 که چه قدر تعجب کردند و وقتی که دیدند عهد علیا یعنی ما در محمود و پادشاه ایران سوار شتران بزرگ
 اصفهان رو به عمارت چهل ستون شریف میبرد در میان لشکر افغان سهرت یافته بود که
 بخل بر مزاج محمود غلبه کرده پروای سپاه نزار و عادات و رسوم ایرانیان اختیار کرده بلکه
 بذهب ایشان میل است و چون در محاصره یزد نیز کاری از پیش نرفت و جمعی کثیر از لشکرمان در آن
 سر که قتل رسیدند و لهمای افغانه از محمود نفور گشته سر شورش بر آورده اند تا اینکه بالاخره محمود
 مجبور گردید تا اشرف را که میداشتند از محمود دوری گردانست و بعد از شورش قزوین
 چنانکه مرقوم گشت بقندهار رفته بود طلبیده جای نشین و ولی عهد خود مقرر کرد و همچنین
 با امان الدخان نیز که او را رها کرده عازم قندهار بود بطور اجبار کرک استی نمود و آنجا
 عداوت اشرف این بود که اشرف پسر میر عبد الله و پسر عموی محمود بود و پدرش را
 چنانچه پیش گفته شد محمود با دست خود کشته بود و ازین سبب همیشه از اشرف متوهم میسر
 لکن چون امرای افغان با بستگی داشتند قتل او جرأت نینکرد تا وقتی که بهانه جسته در فرزند
 طماس میرزا از اصفهان چون از طرفیکه در دست اشرف بود کریخته بود سردار این سپاه را
 جمع کرده در حضور ایشان او را به جین و بددلی و خیانت منسوب ساخت اشرف بطبع
 مدعا و برائت ذمت خود شاد بود و دلیل او در چنانکه کسی را مجال انکار نماند با این معنی که در هنگام
 فرار طماس میرزا آنچه لازمه جلاوت و مردانگی بود از وی بطور رسیده بود لکن فوجی
 که با وی بود کفایت مقابله با افواج طماس میرزا نتوانست کرد و بجلاوه با اینکه این صورت
 شهود همه بود مدعی بوی نفرستادند حضار ویرا تصدیق کردند محمود چون دید که این
 قضیه بیشتر سبب ازو یا و محبت اشرف در دلها گشت زیاده رنج یافت و در باب امان
 خان گمان جمعی این بود که محمود و با وی عهد کرده بود که ویرا در فتوحات خود شریک و سهم

تقلب و تسلط افغانه در ایران

۱۰
 چون عهد پیمان نبرد موجب بخش خاطر وی گشت علی ای حال محمود دید که از دوستان مشیر
 حذر باید بود تا از دشمنان چون دوست دشمن است شکایت کجا بریم با بجهت بعد از حجت
 از سفر نزد محمود چون صورت حال بد بنیوال یافت و سر پنجه عقلمش از حل عقد مشکلات
 عاجز ماند با میدید و عین بی میل ریاضت کرد تا شاید بسبب نخوردن غذا مالکت ملک هوادار
 شود بعضی درین باب حرکت او را بنبت بجنون داده اند و فی الحقیقه اگر جنون نبود و سوسا
 غریبی بود و فتا و این خیال نمیکه یکی از عقاید هندو است که روح چون از عوالت جسمانی رهد به عالم
 روحانی رسد و این را تا پاسا گویند و این عقیده از هندوستان تمام مالکت آسیر رفته است
 چنانچه مستور در ایران و قتلای اسلام و جوکیان هندو بجهت انجام این مطلب که عباره آخری غلبه
 بر نفس خوانند ریاضت های شاقه میکشند و تا چند روز هیچ وجه غذا نیکه بدل یا تحمل بدن با بند نخورد
 مگر کاهای پاره نان خشکی و شربت آبی و در عرض این مدت خیال را متوجه شیعی داده میازند
 و علی الاصل ذکر میکشند تا اینکه بنیال خود بر روز تجلیات الهیه و مطالب حقه برایشان
 میشود و فی الحقیقه اینها هیچ نیست مگر پریشانی قوه متفکره و عروص خیالات و اهیه که سبب آن
 فقدان غذا و مشقتی است که بر بدن وارد میشود و این عادت در بلاد افغانه نیز شیوع
 عموم دارد محمود باین امید که در زاویه ریاضت راه خلاصی از باده ملامت جوید یا با باین گمان
 که چون با کاری نتوانستیم کرد شاید مولی خود کاری بکند و حمله تاریکی اختیار کرد و تا چهارده
 پانزده روز بدون آنکه غذائی مصرف کند انجا بسر برد چون برین آمد از چهره زرد و جسم لاغر
 و چشم کینخته او بخوبی استنباط مید که سیلی صدمه صورت نوعی مزاجش را تغییر داده است
 بعد از آن دیگر روی آرام نذید و شدت سودا چنان برد ما عیش راه یافت که هر کس کلان
 بردی و باندک چیزی از جای جستی حتی آنکه اگر یکی از دوستانش نزد وی شدی پنداشتی که اراده
 قتل او دارد و درین حالت بود که خبر آوردند که صغنی میرزا پسر بزرگ شاه سلطان حسین از اصفهان
 که نیت بدون آنکه تحقیق مطلب پردازد حکم کرد که جمیع فرزندان خانواده سلطنت را بجز شاه
 سلطان حسین قتل رسانند جمیع شاهزادگان را در یکی از صحنهای سراج جمع کرده محمود خود با
 کینه و نفر از خواص خود قتل ایشان پرداخت شیخ محمد علی حزمین گوید که سی و نه نفر شاهزاده

کشتن محمود شاهزاده
 صفوی را

جلد دوم تغلب و تسلط افغانه در ایران

۱۱

در آن روز شربت مات چشیدند محرران فرنگستان بشیر می نویسند یکی از ایشان گوید که از سیاه نشا
زادگان دو طفل که از همه خرد تر بودند شاه سلطان حسین پناه برودند پدر فرزندان خود را در
آغوش گرفت محمود قدم پیش گذاشته بخر بجانب یکی از ایشان انداخت خنجر با زوی سلطان
حسین آمده خون جاری شد محمود را با همه برچی چون نظر بر زخم پادشاه بیچاره افتاد غضبش تکسین
یافت و آن دو طفل از خنک اجل رستند و از آنکه این عمل دردناکش کرد سبب نابینوگویی
عظیم شده بدیوانکی سخت کشید شیخ محمد علی خزین گوید که چنان دیوانه گشت که گوشت خود را
کنده میخورد و از اطبای ایرانی و افغان کاری ساخته نشد استمداد از دعای پادریهای
ارامنه گردن بیماری زیاد شد و چون خبر حرکت طماسب میرزا با فغانه رسید از بیم آنکه مبادا کاف
بدرازی کشد پیش از فوت محمود اشرف را پادشاهی برداشتند یکی از محرران فرنگستان گوید
که اشرف پیش از آنکه بر تخت نشیند حکم کرد تا سر محمود را بنظر او برسانند تا سر محمود را بیاوردند
بر تخت نشست و این بجهت انتقام خون پدر بود و دیگری گوید که محمود بسختی هر چه تا سر مرد ایتقل
احتمالش بشیر است شیخ محمد علی خزین گوید که مادرش چون دید که از جانش امید میمنت گفت
تا در آن خانه کرده از رحمت بیماری را باندن عمرش قریب بیست و هفت و مدت سلطنتش سال
بود اشرف پسر عموی محمود و پسر میر عبدالمد برادرزاده میرویس است چون محمود بخاک
رفت اشرف بر جای وی بر کاخ برآمد قبل از وقایع ایام سلطنت اشرف ذکر می از اوضاع ایران
و اداره دولت روس و عثمانی درباره این مملکت بی مناسبت نیست از روزیکه سلطان
مقید شد پسرش طماسب نام شاهي بر خود گذاشت لکن هر قدر کوشش کرد که دو باره ملک
آبا و اجداد را بدست آورد ممکن نشد اگر چه چاکم کاکت را که ملکی است قریب نیندر جو در سمت شمال
مشرق تغلیس را کینخت که بوالی کرهستان که دم از عصیان میزد و تبارزد و والی کرهستان
در آن مقدمه شکست یافته اول بمالک عثمانی و بعد از آن بلاد روس پناه برد لکن این عمل
فایده بجهت طماسب نخبید بلکه سبب این شد که کرهستان بچک دولت عثمانی افتاد و از آن
سمت هم چون کسی نماند که کیلان و باکو را محافظت کند روسیه دست تصرف بران صفحات
انداختند طماسب میرزا که در صد دین برآمد که با عثمانی و روس بنای مساهمتی ننهد اما

تقلب و تسلط افغانه در ایران

۱۲
مفید نیفا و سفیر را که بقسطنطنیه فرستاده بود در قارص نگاه داشتند و بنا بر قول بعضی از مورخان
عثمانی از قارص باسلامبول رفت دلی اولیای دولت عثمانی با او نکردند و بعد از آنکه
مطالب خود را عرضیه کرده بجنور سلطان رسانیدند و معرض قبول در نیاید ولی اسمعیل بیگ
نام ایلمچی نامور در پطرزبرخ مقصود رسید و در پطرزبرخ بود که باکو تصرف روسیه در آمد
معاهده که اسمعیل بیگ با اولیای دولت روس کرد این بود که امپراطور روس انفا را از
ایران برون کرده طما سب را بسلطنت ایران برساند و در ازای این خدمت طما سب قبول
کرد که شد در بند و باکو و مالک داغستان و شیروان و کیلان و ماژنران و استرا با در آنست
روس و آنکندار و بعضی نهرات دیگر هم در باب آذوقه لشکر روس در وقتی که در ایران نجبک تنگ
میوزند و همچنین در باب ازو یا مواد تجارت مابین دولت در انفا ده نامه ثبت شد و در
همان اوقات که بند و بست این معاهده در روس جاری بود عسا کر عثمانی در ایران بجهد و جد
تمام مشغول تیغیر بلاد بود و جمیع کرستان تصرف تراک در آمد و بسبب فتح ایردان و آنجوان و
مراغه و خوی بر تمام مالک ارمنیه و اغلب بلاد آذربایجان استیلا یافتند یکی از محرران ایلمچی
کوید شهر خوی در بیت و در فسخی تبریز واقع است دارالملک پرگنه وسیع و معمور و مرکز تجارت
ایران و ترکست بنا بر قول بعضی از محرران اگر زبیت و پنجه از جمعیت دارد جنگ شاه
اسمعیل با سلطان سلیم اول در صحرای نزدیک باین شهر واقع شد شهری بخوش وضعی خوی
در ایران نیست دیوارهای خوب و کوچهای منظم که از دو طرف خیابان مانند درخت کاشته
دارد و سقف بسیاری از خانهها را با سلیقه تمام منقش کرده اند القصه عسکر عثمانی بعد از
فتح بلاد مزبور به بجای تبریز جلور ترکست اهالی تبریز با مردم قزوین در نسل شرکت دارند
و همه مردمی بهادر و سلحشورند با آنکه محیط شهر از زلزله خراب شده بود و توپ هم نداشتند
کریز از تنیز رانگ و البته همیای جنگ و هزار از خصم خدار را عا رنمده مستعد کارزار
شدند پاشای دان که با بیت و چهار هزار ترک بگرفتند ان شهر عازم بود چون دید مردمیکه توپ
دارند و نه شهرشان دیوار دار و آماده مبارزت اند تعجب کرده حکم کرد که یکباره یورش بر
و اگر چه درین یورش می از حملات شهر تصرف ترکان در آمد اما تبریز باین بهادر پیچید

جلد دوم تقلب و تسلط افغانه در ایران

براس بخود راه نداده سایر کوچها را سینه بندی کرده راه بردشمن سد کرده و چهار هزار لشکر ترک را که داخل شهر شده از لشکر بیرون جدا شده بود مذمتی نیز بریز نرود و این کیفیت سبب غضب پاشای عثمانی گشته مکرر حمله برد و مکرر لطمه خورد و تا اینکه بر حسب ناچاری رکعت بر نصرت اختیار کرده و ثاب هر چه تا ترویج بود ای سلامت نهاد و بسیاری از عقبه لشکر و جمیع بایران و زمینها را در این گریز عرضه شمیرد و ایران تریز ساخت چون جز اینوا فقه بسیار ترکان رسید دست ستم و انتقام بر ابالی دولت و قری گنودند و بر پیرو جوان و رجال و نسا بنحو مذکورند تریز چون اینجور شوند با ستلاص برادران خود مکرستند پاشا باین اعتماد که در میدان برایشان غلبه خواهد کرد با هشت هزار نفر مقابله شتافت لکن شکستی فاحش یافته دم علم کرده و بجای خوبی فرارید و چون صورت واقعه بر جالی دولت عثمانی اینا گشت از قسطنطنیه پنجاه هزار سپاه بگرفتن تریز نامور کردند شجاعت تریز از اینوا فقه مستحضر گشته بسیاری از زمان و کوه و کان خود را بکوهستان کیلان فرستاده مستعد قتال خصم شدند و از غیرتی که داشتند بدون مبالغه و پیش نبی با استقبال خصم شتافته در میدان حرب داد مردی دادند لکن چون نظمی و حمیت ایشان نبود بعد از محاربه سخت و طویل بالاخره نظام سپاه دشمن بر تهور و جلالت ایشان غلبه یافت و شیرازه اتفاقان از هم گسیخته بشهر گنجینه ترکان ایشان را تاقب کرده و چون شهر رسیدند دیدند همه کوچها را رها کرده اند تا چهار روز علی الاصل خنک قایم بود ابالی تریز چون دیدند که از کوشش زیاد کار بجائی نیرسد و اینهمه جای دیگر امیدد و وظایف صفت راضی شدند که شهر را تسلیم کنند شروط بانیکه خود در امان و سلامت بار و بیل رود شرط قبول شد و چنانچه شیخ محمد علی حزمین گوید آن شیران همیشه جلالت و مردانگی بدستی دست عیال و بدست دیگر قبضه شمیر چنین در ابرو انداخته از میان صفوف اعدا میگذرند و درگاه دیده تعجب در ایشان نیکرستند و هم او گوید که در تاریخ ایران شجاعت و مردی ازین در هیچ زمان و از هیچ طایفه نقل نشده است عدد و کسانیکه بیرون رفتند مورخان ترک بنگار و مولفان ایران پنجه ازینو سیند قریب سی هزار مرد درین محاصره برخاک پلاک افتادند چون شهر را بدشمن سپردند کینفر از سکنه دران نبود و زیاده برصیت هزار از شجاعترین عسکر عثمانی

رکعت
بانتع و این
بب و بنایین
تجه میز زین
نس
نصرت
بر ناستن
بصرت سوی شمشیر
ش

تغلب و تسلط افغانه در ایران باب

۱۴

درین معرکه در معرض فنا درآمدند و بعضی از معارف امرای ایشان نیز برخاک سپاه افتادند شکر که تا آنوقت در مقابل عسکر عثمانی ثابت و رزیده بود و درین سال که هزار و صد و سی و هفت هجری باشد مفتوح گشت و لشکری سربسکری احمد پاشا حاکم بغداد که نفع کرمانشاه رفته و انشهر را گرفته بود بجانب اصفهان در حرکت آمد چند منزل با اصفهان پیش نمائند بود که خبر رسید که والی لاریستان بغزم شکر بغداد متوجه آذربایجان است سر عسکر عثمانی از روی اضطراب فرج عنایت کرده بسمت مستقر حکومت خود راجع شد و تاریخ گیسو صاحب مسطور است که خطه لاری که کوه علی است در محل شلملی خلیج فارس از درجه پنجاه و پنج طول شرقی گرفته می رود تا درجه پنجاه و هشتم فارس سمت شمال مغرب میگردان در شمال شرقی آن واقعت لاری با تروکم حاصل تر از جمیع اضلاع ایرانهست صحراها و کوهها یکی بسیار دارد که تا دریا منتهی میشود زمین نبوی باریه آب گوارد بقدری کست که اگر شمال باران نبارد و تا لا بهار را پر سازد و بدان واسطه درختهای خرمادو بقدری کندم که ایالی آنجا میکارند آب داده نشود و بیچوبه قابل سکونت نیست با بجمه و قیاس آنکه در ادواخر سلطنت محمود اتفاق افتاد اما از قراریکه معلوم میشود دولت روس در مهبس چسبالی از سلطنت محمود و عادی طما سب برگرفته اند زیرا که در سال هزار و صد و سی و هشت هجری معاہدتی بامین دو لیتن روم و روس واقع شد و بنا بر عهدنامه که نوشته شد بهترین حصه مالک ایران از ابا مین خود قسمت کرده بودند و واسطه انجام این معاہدت گویند سیفر فرانس در قسطنطنیه بود اگر چه وقایع غیر عادی اتفاق افتاد که مطالب مسطور در ان عهدنامه صورت گرفت لکن از ملاحظه آن معلوم میشود که ایران در چه وضع و خیالات و دول خارج در باب انملک بر چه نوع بوده اند در ان عهدنامه مقرر شده بود که جمیع مالکی که بر سواحل دریای خزر از بلاد تراکه تا محل تلاقی نهر کر در رود ارس متعلق بدولت روس و از محل تلاقی نهرین نرین و نرینا بخط مستقیم ناسه میلی اریسل و از آنجا به سمت یزد و از تیریز به بان و کرمانشاه جمیع شهرهای مذکور و تمام مالکی که بامین این خطه و کشور عثمانی واقع میشود متعلق بدولت عثمانی باشد و در وصول و ایصال مالک معسومه بطرفین با یکدیگر کفالت نموده بودند و همچنین مقرر شده بود که اگر طما سب باین قرار تن دهد و راند و کرده بر سایر مالک ایران فرمان روا سازند و الا مالک

بلد دوم تسلط و تغلب افغانه در ایران

۱۵

منقسمه را متصرف شده هرگز لایق آن کار نشناختند بجهت آرا می ایران معین کنند از شروط سعادت یکی این بود که هیچ وجه با محمود دم از مصالحت نزنند زیرا چنین بند استند که سلطنت افغان در این سناعات کلی با انجام مقاصد ایشان دارد الغرض چون اشرف بر تخت برآمد افغانا نزار بر تخت و کار برین شجاعت او بوق اعتمادی تمام بود و او اول کاری که کرد ایستاد سر قیام فوج خاصه محمود را که به نیک سیرتی و مردوت موصوف بود بجهت تعلقی که محمود داشت با امان الله که در آن وقت دم از سخت فرعون و دولت فارونی میزد و جمعی از امرای دیگر که فقط کنه شان این بود که افغان کرده او را قبل از فوت محمود سلطنت برداشته بودند همه را بقتل رسانیده اموال ایشان را ضبط کرده و بعد از آن نیز هر کس خان خطائی برد یا خیال مالی کرد بهر بهانه او را از پای در آورده این عمل موجب خوشنودی با ملی اصفهان گشت و اشرف بر سر جمع راغفال او اخرا یام محمود نگاه بلیغ و اگر راه شدید نموده حکم کرد تا ما در محمود کیش در میدان با گشتگان بسیر برود و بعد از آن فرمود تا جسد های ایشان را با جترام تمام در جنازه ها گذارده و بقیه برده مدفون ساختند و بدین جهات اعتماد مردم در حق وی صورت از دیار یافت و این افغان مجمل تا خوب مرد مرا رام کند تاج شاهی را برده در پای سلطان حسین بچاره گذاشت و اصرار کرد که بر سر گذارد و پای بر سر بریند سلطان حسین از این معنی ابا کرده گفت من عزت و آسودگی را در عزت مغولها یافته ام بالاخره مجالس تعلید بازی با بنجا ختم شد که سلطان حسین با صبر با دست خود تاج بر سر اشرف گذاشت و قبل از عروج وی بر تخت اصفهان اشرف طماس را با اصفهان طلبید و این شاهزاده بدبخت ضعیف العقل بعد از کوششهای بیپوده که در او با بجان و عزت بخت استقرار حکومت خود در اصفهان کرد باز نذران رفته با فتحعلی خان بسیر میرد و فتحعلی خان سر کرده قبلیه از تراک بود که سالهای دراز در ایران رحل اقامت انداخته و جمعی کثیر از ایشان در تبران بجهت محافطت آن صفحات از حملات تراکه معین بودند چون این خبر شنید بخمال اینکه اختلافی در دشمنان واقع شده بسبت اصفهان در حرکت آمد اما فوت محمود تغییر کلی در مزاج اشرف داد با خیال افتاد که طماس میرزا را بگیرد لکن بعضی در خیفه بطماس خبر دادند و او سر خود بدر بر آمد اشرف با این بهانه که با دشمنان او مکاتبت و مراسلت دارند چند نفر دیگری از امرای او را که در صفها

سلط و تغلب افغانه در ایران

باقی مانده بود و بدقتل رسانید بانشین بطور بزرگ چنین بنیاید که میخواست بمقتضای معاهدت عمل نماید اما فتوحات روسیه در سواحل بحر خزر نسبتی با مالک مفتوح عثمانی نداشت اغلب ممالکی که در عهد نامه صمت دولت عثمانی معین شده بود بنقد در تصرف خود آن دولت بود و بنابراین از دولت روس مطابق شروط معاهده معادنت بجهت اخراج افغان طلبید اشرف سفیری به قسطنطنیه فرستاد و علمای ملت متفق آرای گفتند که معاهدت با نصاری بحکم سلطان مسلم مخصوص استی که باعث برانداختن حکومت روافض است خلاف شرع است و از این سبب اگر اهی در مردم پیدا شده کار بر رجال دولت عثمانی تنگ شد اگر چه وزرا علماء را ساکت کردند با معنی که گفتند معاهدت با نصاری از روی ضرورت است و چون اشرف اقرار بسلطنت و اذعان باطاعت پادشاه اسلام کرد اولوالعمر است نمیکند حکم اهدای این وارد اما هنوز مردم باین منازعت مایل نبودند بعد از آنکه ایلچی اشرف از اسلامبول مراجعت نمود معادات شروع شده احمد پاشا که مراغه و قزوین را تسخیر کرده بود بجانب اصفهان در حرکت آمد از سردار عسکر روسیه که در کنار دریای کیلان بود مذاکراتی برای امداد اترک ظاهر شد و طما سب نیز در مازندران از جای خود بجنبید سال اول حکومت اشرف با استحکام بود و اقلیه حکومت او صرف شد از آنجمله قلعه مربع باد یارهای مرتفع و بدوچ مستحکم در وسط اصفهان بجهت محافظت عیال خود و سایر افغانان بنا کرد و آنقلعه تا هنوز باقی است و بقلعه اشرف مشهور است و چون شنید که سپاهی کران از اترک هازم اصفهان است حکم داد و تا جمیع قری و دهاتی که در عرض راه ایشان بود خراب کرد و آثار آبادی گنذاشتند و خود با هزار لشکر که توانست جمع آوری کند باستقبال ایشان شتافت اتفاقاً دو هزار نفر از اترک بدلات و لیلی نادان از لشکر جدا افتاده بودند اشرف از این واقعه خبر یافته با طیار بر سر ایشان تاخت و در پانزده فرسخی اصفهان نظایفه را دریافته تمامی را از تیغ تیز ریز بر کرد این واقعه مورث جرأت افغانان و هراس اترک گشت سر عسکر عثمانی بمجروح شدن این جزع حکم به توقف سپا نموده اردو بر سر پا کرد و اطراف اردو را فرمود بکندن خندق و ساختن سقاها از ترک تا زمین مصون دارند اشرف نیز در ضحیه جاسوسان فرستاد تا در میان عساکر ترک شیوع دهند که

جلد دوم تغلب و تسلط افغانه در ایران

۱۷

جنگ خلاف مذهب و بانیوا سده احوال اختلاف کنند و همچنین امرای انکواد را که در لشکر عثمانی بودند بوعده و رشوت بغربسند و در ظاهر نیز چهار نفر از مشایخ مسلمین که بزرگ و صلاح استعمار داشتند بنوان رسالت بارودی احمد پاشا فرستاد چون مشایخ نیز بوجه را بجزوه سرعسکر عثمانی بردند یکی از ایشان آغاز سخن کرده گفت پادشاه ما اشرف فرموده است که از شما پرسیم که چرا با مسلمین که موافق حکم خدا حکومت روافض ما برانداخته اند مخالفت میورزید و بیک سبب با نصاری تعاقب کرده اید که پیرو رسول مجید را از ملکی که موافق قوانین الهیه و قواعد انسانیه حق اوست محروم سازید اگر شما از روی بی انصافی در جنگ اصرار نمائید و برادران خود را مجبور بدفاع کسیند خون جمیع مسلمین که درین معرکه ریخته شود بر گردن شما خواهد بود احمد پاشا چون دید که این سخن در خاطر با اثری تمام کرد در جواب گفت که من از جانب پادشاه خود که سلطان عصر و جانشین خلفا و اولوالعراست مأمورم و چون اطاعت او بر همه مسلمین واجب است اشرف نیز مانند یکی از مسلمین باید با باطاعت او گردانند یا سزای نافرمانی خود یا بدبهنوز سخن در میان بود که بانگ اذان برخاست و طرفین با دای غایبم کردند و بعد از ادای فریضه تعاقب مسلمین و اجتماع قلوب موحدین را بدعا از خدا خواستند گفتار و کردار ایشان چنانکه اشرف میخواست در دلمان رسوخی تمام یافت و چون مشایخ مرض شدند جمعی کثیر از اکراد و بعضی از اتراک ایشانرا مشایعت نموده خاطر جمعی دادند که در این جنگ که خلاف شریعت است اقدام نخواهند کرد احمد پاشا از سیم آنکه مبادا این اختلاف بجمع لشکریان اثر کند بجنگ شتاب کرد لشکر ترک شصت هزار بودند و هفتاد و عراده توپ نیز داشتند افغانان نصف لشکر دشمن بودند و آنستجا ایشان محصور بر چهل زنبورک بود که بر شترها بار کرده بودند اما اتراک هزیمت یافتند و دوازده هزار نفر از ایشان عرضه و مار و بوار شدند اشرف افغانان را نگذاشت که هزیمت شکار از تعاقب کنند زیرا که میدانست در بیچوقت حریف عثمانی نخواهد شد پس در هر حال در صلح را گفتن انب و انت احمد پاشا بکرانشاه کریمت و قدری از توپخانه و جمیع اسباب اردو را بدشمن گذاشت اشرف از عتب وی رفت لکن لشکر خود را نگذاشت که صدمه بر هزیمتیان بزنند

سلط و تغلب افغانه در ایران باب

۱۸
و چون احمد پاشا از کرمانشاه بفریاد گرفت اشرف پیغام فرستاد که من تاریخ احوال مسلمین را
اگر چه برخطا هر گسی از ایشان صادر شود جایز نمیدانم و نام سلطانی را بر اهر زنی بدل نمیکند آنچه از
احمد پاشا و لشکر ماین او درین معرکه بدست مردان ما افتاده است اگر کاشته احمد پاشا
بجز آلات و ادوات حرب مابقی آنچه هست از نقد و جنس بدو حواله خواهد شد و بعد از آن
بر کفنه خویش وفا کرد و بجلاوه اسرای عثمانی را که در خنک بچنگ افغانه افتاده بود مذاکره ساز
رابطی بخشود و بدین سبب نام وی در مالک عثمانی چنان بی نیکی بلند شد که رجال دولت
مجبور شدند که با وی صلح کنند و قرار برین شد که اشرف سلطان قسطنطنیه را اولوالامر
داند و سلطان در عوض اشرف را پادشاه ایران خواند و همچنین مالکی که از ایران در آن
اوقات در تحت تصرف عثمانی بود بجز موت ابدی با ولیای آن دولت معزول باشد از بجز تمام
کردستان و خوزستان و بعضی از صفحات آذربایجان و چند شهر از عراق بود و سلطان
و طهران که حال پای تخت است از شهرهای عراق است که عثمانی مالک شده بود و بعضی
دیگر هم درین عهد نامه مذکور بود یکی پس فرستادن توپ و جابجانه که در شامی خنک گرفته
شده بود و دیگر هر سال اشرف قافله از حاج بکه بفرستد و ضمنی که اشرف در آن اوقات
داشت اقتضای مصالحوه بستر ازین بنیکه و شک نیست که در ایام مناعت با عثمانی
کمال کاروانی و جلالت از وی ظاهر شد بعد از مصالحوه با ترک اشرف بتبیه اسباب مقابله
با مشکلاتی از آن عظیم تر پرداخت از آنجمله یکی این بود که اشرف پیش ازین عزم تخریب
که در آن اوان در دست برادر محمود بود کرده بود لکن کاری از پیش نبرد و همین قضیه سبب
اختلاف مابین افغانه غلیجانی شد و احتمال میرفت که این مطلب در آینده مانع شود از رسیدن
به باغمانانیکه در ایران بودند دیگر اینکه ملک محمود سستانی نام پادشاهی بر جزو نناده
تقریباً تمام مالک خراسان را تصرف آورده بود هر ات نیز در قبضه افغانه ابدالی که دم راستگاه
میزدند بود و طماسب شاهزاده صفوی با ایل قاجاریه استرآباد و درمازندان نشسته بود و اگر
طاعون شدیدی که در آن صفحات شد جمعی از اعوان و انصار او را نابود ساخت لکن
باز شمع امید می روشن کرده در فرخ آباد و در باری داشت و در اینجا بود که نا در قلی یکی از سرداران

جلد دوم تسلط و تعلب افغانه در ایران

۱۹

که بسبب شجاعت و شجاعت فوق العادت و جنگهای مردانه نامش در افغانه افتاده غایت
اشتهار یافته بود بدو پیوست اگر چه طلماسب با ما در بجهت کشتن عم خود که حکومت کلات
داشت در مقام غضب بود ولی بجهت شکستی که در همان اوقات بطایفه از افغانه و
نیسا بور را از ایشان مستخلص ساخت باز بر سر رضا آمد چون ما در طلماسب پیوست کارهای
قوت گرفت پنجاه نفر سپاه ما در دست هزار نفر از فتحعلی خان محمد در رکاب وی مستعد کار را
بودند و طولی نکشید که از اطراف بسبب شهرت دو امیر مذکور لشکر بسیار در زیر علم شاهی
جمشید اول حرکت این لشکر بغیر مستخیر شدند بود در آن اوان یکی از امرای افغانه این
بر آن دیار استیلا داشت در عرض راه ما در که در باطن فتحعلی خان را عایق راه خود
ببانه اینکه با دشمن مراسلت دارد او را قبیل رسانیده از میان برداشت چنین نماید که
طلماسب باین امر راضی بود و بعد از قتل فتح علی خان امارت جمیع لشکر را بوی گذاشت
و هرات هر دو فتح شد تمام خراسان سر بر بقیه اطاعت طلماسب نهاد و چون شیخزین ملاذیر
بازوی ما در می شده بود از جانب طلماسب احترامات بجد و انعامات بسیار در حق وی
بظهور پیوست از آنجمله او را طلماسب قلیخان نام نهاد چون در ترکی قول یعنی غلام است
ترکیب ترکی طلماسب قلی غلام طلماسب است و بمرو و لفظ قلی چنانچه در سایر نامها قلی
شده است در آسای این واردات اشرف یزدرا گرفته و سفیری باسلامبول فرستاده
رجال دولت قسطنطنیه اینچی ویرانایت اعزاز و احترام کردند اشرف امور مزبور را فاجحه
دانسته بغرور زمان اعتماد کرد اما هنوز از باده این جام مست نشده بود که خبر فتح خراسان
شمشیرها در آن طلماسب بمسامع وی رسید اگر چه مدتها بود که نام طلماسب در افغانه بطور
استحکار مذکور میشد لکن این تقنین در اوضاع وی موجب هراس و دو بهشت شده اشرف
بجد هر چه تا مترتبه اسباب مقابله و مدافعت پرداخت سی هزار سوار که نیمه بشیران
افغان بودند جمع آوری نمود و در شهرهای معظم مملکت بقدر امکان مستحفظان برکاشت
و بسیاری از مردان شهرهای مزبور را حکم کرد بسیر و نبروند و اگر نبروند قبیل رسانند
عدم اعتماد بر مردم از یکطرف سبب ضعف خود و از سمت دیگر سلب تقویت دشمن شد

پیشین ما در شاهی
شاه طلماسب

تسلط و تغلب افغانه در ایران باب

زیرا که همین مردم بادل پر کینه بجانب دشمنان تاخته و با ایشان در ساخته بقلع و قلع و ی کدیل
 کشند تا در طماسب را از حرکت بجانب اصفهان مانع شد و میخواست که اشرف را بجانب
 خراسان بکشد و چنانچه نامولی بود اشرف از بیم آنکه مبادا هر روز غنیمت قوت گیرد بشتاب تمام
 متوجه بلاد خراسان گشت و در حوالی دامغان دو لشکر طاقی شدند افغانان علی الفور حمله
 بر وندسپاه نادری چون کوه ثابت و راسخ قدم افشرد حمله خصم وارد کرد و اشرف دو
 از لشکر خود جدا کرده حکم داد که دوره زوه از پهلوی و عقب بر دشمن حمله کنند و خود با جمیع سپاه
 بقلب عساکر نادری حمله برد تا در چون دریافت که افغانان برانند که از عقب ایرانیان برانند
 از هر جانب متوجه ساخته ایشانرا متفرق ساخت و چون تفرقه پراکندگی عارض سپاه غنیمت
 فرماند که بیکباره بر خصم تاختند و پای ثبات ایشانرا از جای برانداختند جمعی کثیر از افغانه تبا
 شدند و معدودی قلیل از ایرانیان تمام اسباب و اثاثه اردوی افغانه بدست خصم افتاد
 چنین تعجیل گرفته باشند زیرا که بسیاری از نرگسیتیان روز دوم بطهران رسیدند و از صحرای
 جنگ تا طهران قریب دو سست میل است از آنجا بشتاب هر چه تمامتر باصفهان رفتند معان
 ورود اشرف حکم داد که افغانان با اهل و عیال و اسباب بقلعه که ساخته بودند بروند و امول
 و خزاین خود را نیز در آن گذاشته مستحفظان بجهت محافظت برکاشت پس بقدریکه در خیزگاه
 داشت جمع آوری سپاه نموده از اصفهان بیرون رفت و در سمت شمالی شهر قریب مورچه
 مکانی بجهت اردوی خود معین ساخته فرماند و نافرود آید و بعد با استحکام اطراف اردو و خیزگاه
 طماسب بعد از فتح دامغان خواست که باصفهان برود اما نادرجیال کرد که مبادا ظهور او در
 در حالت تسیر و زنی مانع اجرای مقاصدیکه داشت شود او را منیع کرده گفت چون بنور
 بکل مستاصل نشده است احتمال دارد که بسببی از اسباب ایسی بوجود پادشاه رسد
 مصلحت در آنست که سلطان با پنج شش هزار کس در دامغان توقف کند تا من زده اشرف را
 از میان بردارم و در راه را از خضر و خاشاک اعدای پاک سازم آنوقت فرمان پادشاه راست
 طماسب چون سواد طنی بوی نداشت نصیحت ویرا قبول نموده نادری بصوب مقصود در حرکت آمد
 در هر منزلی خلقی ابنوه بشکروی پیوستند و چون بارودی اشرف رسید اگر چه او را در غایت

جلد دوم متاصل شدن افغانه

استحکام یافت لکن حکم داد که علی الفور یورش بر بند در ابتدای خیمت افغانان بپای جلاوت فشرود
اما بالاخره چون سپاه ایران در عدد و عدد از ایشان زیاده بود و در ایشان غلبه کرده افغانان
از پیش برداشتن چهار هزار نفر از ابطال افغانه در آن وقته بجاک افتادند و چون افغانان
شکست یافته باصفهان گریختند بعد از عزوب بود که بشهر رسیدند در اول باوازه انداختند که
فتح کرده اند اما از وضع حرکات و فریاد و زاری زنهار قلعه کیفیت حال معلوم شد هر شب
در تدارک گریز بودند مردان پیروزان و اطفال را بر شتر و قاطر نشاندند و بعد ریکه تمیشتند
از اسباب و اثاثه و نقدینه بر جانوران بار کرده قبل از طلوع صبح از شهر بیرون رفته از بیابان بطرف
شیراز میزدند مکان میرفت که پیش از آنکه افغانان اصفهان را درها کنند اهل را قتل عام خواهند
کرد اما اگر همین خیالی داشتند وقت بجهت اجرای آن نداشتند اشرف قبل از رها کردن شهر
شاه سلطان حسین را بشهرستان قدم فرستاد و نادرتاقب کردن افغانان را مصلحت ندید
و چون خبر فرار ایشان را شنید فوجی را بمحافظت برای سلطنت و اطمینان خاطر رعایا نامور نمود
و خود سه روز بعد از آن داخل شهر گشت اول حکم وی این بود که بتخص افغانان برآیند و هر کجا
یکی از ایشان بیایند بقتل رسانند بعضی از ایشان بجهت مروی و مرو تیکه در ایام آقدار با مردم کرده
بودند بیغامت اهل از بپاک رستند و حکم داد تا عمارتیکه بر سر قبر محمود ساخته بودند خراب کردند
و قبر او را از مریه شهر ساختند شاه طهماسب که در آثای این وقایع از دامن انمان بطهران رفته
بود چون خبر گریز افغانان و فتح اصفهان را شنید در حرکت آمده چند روز بعد از این کیفیت داشت
اصفهان شد در روز و روز و خلق نشاطی تام بطور رسانیدند که چون بسیاری پادشاهی آ
و چشمش بر خرابیای تیکه افغانه کرده بودند اتفاقاً بگریه درآمد و چون داخل حرم شدند زنی در لباس
خدمتکاران ویرادر بر گرفت چون نیک نظر کرد و مادر خویش را دید بعبت کرد زیرا که شنیده بود
افغانان جمیع عورات پادشاهی را همراه برده اند بعد معلوم شد که مادرش در هنگام جلوس
عمود درزی خدمتکاران در آمده مدت هفت سال در سلک کنیزان میزیست البته در
درین اوقات امیرالامرای لشکر ایران و دالی مالک خراسان بود و چون هر روز اجنار بی
اقداریهای افغانه میرسد طهماسب او را گفت که شتاب کرده بدفع ایشان پرداز و ناد

وقته
بفتح
بسی
ش

گریز افغانان از
شاه طهماسب
اصفهان

مستاصل شدن افغانه

۲۲
گفت که ساز و سامان سپاه را مبالغه کلی در کار است و بجز اینکه فرمان پادشاهی صادر شود که در هر جا هر قدر احتیاج افتد و بجهت بجهت مصرف عساکر و اسباب محاربت از مملکت وصول شود برزوی و چنانکه باید چمپسره مراد در این معصود جلوه گر نخواهد شد اگر چه قبولی این امر مثل این بود که عنان پادشاهی را بقبضه اختیار روی گذارد لکن چون سپاه اطاعت است و یکدیگر وند و امر نیز قبول است بطلب راضی و صلحت دیدند طما سبب بالضروره خواهش و پراوری داشت و در وسط زمستان بود که نادر در حرکت آمد و بجهت سختی سرما و عدم آذوقه تکالیف بسیار بسیار میان وی رسید بسبب اینکه اشرف آبا و بیهای عرض راه را و ایران ساخته بود اما همه زحمت همین بود افغانان شکسته خاطر که در حوالی اصطخر اجتمع کرده بودند و در حمله اول پراکنده شده بجانب شیراز گریختند اشرف چون در شیراز داخل شد پیغام فرستاد که عورات و اسباب و خزاین سلطنت را تسلیم خواهد کرد مشروط بر اینکه نادر افغانان را راه دهد که با عیال و اسباب و اسلحه خود بقصد باز روند نادر گفت افغانان باید بدون توقف اشرف را تسلیم کنند و الا جمیع عرضی تمام خواهند گشت امرای افغان سلامتی خود را بر وجود اشرف ترجیح دادند و او را بقبول استیضاب تن در دادند لکن هنوز گفتگو میان این زبیده بود که اشرف با دو لیست نفر از یاران خود گریخت و گریز وی موجب تفرقه سایرین گشت شیخ محمد علی خرمین که در آن واقعه حضور داشته است در باب گریز و تباهی حال و انجام کار اینطایفه معضلمینویسید اجمالاً اینکه لشکر افغان زیاد بر بست هزار بودند و این جمعیت متفرق گشته هر جوی از ایشان تباعت یکی از امرای افغان براهی در فرستند ایرانیان ایشان را تعاقب کردند و در عرض راه اسبان شتران مرده بود که بنظر میآمد و همچنین نعش مردگان ساقخورده و زمان و اطحال افغانه زیر دست و پای اسبان ریخته بود معلوم میشود که چون میدیدند که نمیتوانند بطور گریز اینها را همراه بر بند با دست خود ایشان را گشته میانه خند تا بچنگ و دشمن بنیفتند اشرف برادر خود را با خزانه بسیار از طرف دریا روانه کرده بود تا بصبر و رفته بوجه و رشوت حاکم آنجا را روی بخورد کند اما در عرض راه لاجرم از دو هفتین بروی تاخته او را گشتند و خزانه را بشرف آوردند چون جنس قلع این بادیه نشینان بیشتر

جلد دوم مال حال افغانه در ایران

۲۳

شده بکوش چند نفر اسرای ایرانی که در لار بودند رسید عرق غیرشان بمرکت آمده بر افغانا نیکو به محافظت شهر قیام مینمودند جمله برده همه را بقبل رسانیدند از دست رفتن لار و شورش االی کرمان قطع جمیع امیدهای اشرف را نموده غزم کرد که از راه سیستان بقندهار برود و در طواف بلوچ صنمات بلوچستان که در وقت آمدن بامید تاراج و غارت بوسی مدد کرده بودند حال بهمان خیال سر راه بروی گرفتند و بهر طرف روی نهادند و راهش را بریدند تا بالاخره بعد از آنکه از ممالک بشمار درست وقتی که در بیابان باد و نفردیکر حیران و سرگردان میکشیدند ابراهیم خان پسر عبدالمدخان بلوچ بوسی رسیده او را شناخت و فی الفور تن او را از بار سربک ساخته سوار بالاس بسیار بزرگی که با وی یافت بشاه طماسب فرستاد افغانه اشرف را با دوشباهی عاقل و دلیر و متواضع میتابند و ایرانیان نیز او را هبتر از سایر افغانه که در ایران اقتدار مینمیدند بسیار کمی از افغانان از خشک اجل امان یافتند و کمتری بملکت خود رسیدند و در بیابان از خشکی و کرسکی هلاک شدند یا گرفتار شده بطور غلام و برده فروش رسیدند جمعی کثیر بطرف دریارفتند و بعضی از ایشان کشتی نشسته بلجسا که قصبه ایست مقابل جزیره بحرین فرو آمدند لکن هنوز باز زمین نگذاشته بودند که بحکم شیخ بنی خالد حاکم انجازه مقتول شدند و بقیه که بسواحل کرمان و سندر رسیدند هم همین قسم کارشان با انجام رسید شیخ محمد علی حرنین که راوی نوایب و حاکی مصایب اینطایفه است که در چند سال بعد از این مقدمه که بهند سفر کرد و برادر زاده اش و یکی از امرای افغانا که خدا داد خان نام داشت و در زمان اشرف حاکم لار بود در سقط دید که سبغاشی تحصیل معاش میکرد و یکی از امرای دیگر که سنار خان نام داشت و دهها جنگل کشتی میکرد این بود خانه ام افغانه ایران قتل است تمام افغانا کینفر مصایبی که بر ایران ایرانیان دارد آورده اند بنود در عرض هفت سال حکومت ایشان قریب چهار کرد و خلق ایران تلف و بهسترن ممالک آن ویران و نیکو ترین عمارات آن با خاک یکسان گشت بر طرف شدن افغانا از ایران بوضع این سبب تقویت طماسب شود و مقدمه خرابی او شد

تفصیل این مطلب در ضمن تاریخ نادشاه مذکور خواهد شد ملین ان عانه والوفیق

بیان احوال نادرشاه افشار

باب هفدهم در باب وقایع ایام نادرشاه و واردات احوال و اعتقالات و انسال می که بعد از وی بحکومت رسیده اند

بعضی از واردات ایام نادرشاه در باب سابق مذکور شد لکن لازم است که قبل از شرح
 بوقایع ایام سلطنت او مختصری در باب حوادثیکه قبل از جلوس او بر تخت سلطنت ایران
 و او مرقوم شود پدر نادرشاه از قبیله افشار است و نام او امام قلی بود و از اخباریکه در
 معلوم میشود که امام قلی مردی صاحب همت بار یا منصبی نبود خود نام او در قلی هم هرگز از نسب
 عالی لاف نیند و مورخ چالپوس وی میرزا مهدی هم در وقتی که میگوید پدر نادرشاه در قبیله
 خود مردی متقی بود و حقیقت حال را درین عبارت که گوهرشاه دارد آنرا از من باب زندک
 ذاتی خود است نه بصلب معدن گنایه میرساند و پستی نسب ویرا میفهماند و در یکی از کتب
 منقول است که نادرشاه در اوایل حال پستین دوزی بود و ازین مرمکتبیل وجه معاش
 میکرد و خود نام او از پستی نژاد خویش مکرر صحبت میداشت گویند که چون خواست تخری
 از خانواده سلطنت دلی بجهت سپردن خطبه کند صاحبان و تخرکفتند که رسم با چنین است که
 و اما در ابتدا همت پست خود را بر شمار و و بشناساند و در فرستاده را گفت بگو که و اما در
 سپر نادرشاه است و نادرشاه سپر شمشیر و سپر زاده شمشیر و همچنین تا هفتاد و پست بر شمشیر
 تولد نادرشاه در سنه هزار و صد و هجری در مملکت خراسان اتفاق افتاد و مورخان ایران
 اوایل احوال او را ذکر کرده اند اول چیزی که مینویسند تولد سپر ارشد او رضای علی میرزا است
 و در آنوقت سی و یکسال از عمر نادر گذشته بود قبل از آن در محافظه جمالیک بیمار افتاد و
 معاسات و مکارانه بارنج بشمار نمود لکن در جمیع موارد شجاعت و مردانگی و تهور و حداقت
 خود را بروز داد و در هفده سالگی بدست اوزبکانی که هر ساله اطراف خراسان را فیا خفته با
 اسیر شد ایام اسارش چهار سال طول کشید و مادرش همدان صفحات روزش با خیر
 بعد از آن خود را با مانی داده بملک خویش شتافت از آن بعد تا زمانیکه در خدمت شاه

معاسات
 بانضم پنج کتیدن
 شش
 مکارانه
 بانضم پنج خیزی کتیدن
 شش

جلد دوم بیان احوال نادر شاه افشار

طماست داخل شد بنیقد قابل ذکر است تا نموده شود که طبیعت این مرد عجیب همیشه بر یک تیر و یکسان بوده است وقتی در خدمت بابل بیک یکی از امرای ملک خود داخل گشت و بالاخره ویرا گشته دخترش را بدر برد و بجا له از دواج در آورده رضا قلی میرزا از دواجی متولد گشت بعد از آن جمعی از قطع الطریق را با خود مع ساخته در از نامه پر شور و سر تابخت و تا از روم اطراف تحصیل معاشی مینمود تا رفته رفته آوازها در می او بلند گشته در خدمت والی خراسان داخل شد و چون در جنگ با اوزبکان آثار شهامت و جلالت بطور رسا نید بدرجه امارت و سرداری ترقی کرد لکن بعد از چندی حاکم خراسان از حرکات ناخوار و می رنجیده او را چوب زد و ما در این قضیه نصیب رفته مشدد را رها کرد و چنین نماید که در آن اوقات عماد در کلات بر سر طایفه قلیل از افشار بود ما در از مشدد بکلات رفت و چون قلی در آن سرزمین اقامت کرد عمومی او از کردار و حرکات وی اندیشه ناک گشته او را بر پا کردن انقلعه مجبور ساخت بعد از آن باز بر سر کار سابق خود رفته بیش از پیش مجمع فریق و قطع طریق و سرق و هتک پرداخت و در آن اوقات افغانان بر اصفهان مستولی گشته دولت محمود را بر انداخته بودند لکن بسنور سلطنت قاغنه را قوامی بلکه نامی نبود و هر جرم و هر چه در امور پیدا شده سر پای کردن گشای پر شور و غوغا و از هر طرف هزاران فرستاده بر پا بود در چنین وقت راهزنی که بشجاعت و کیاست ضرب المثل افواه است در احتیاج معاون و مساعد نخواهد ماند لهذا فتنه جویان افاق و موجکان مواد نزاع و نفاق در تحت رایست نادر جمع شده با مارت وی اتفاق نمودند و طولی نکشد که بر سر سه هزار مرد بر آمده خواجه سنگین بر املی خراسان حمل کرد عمومی او چون دید که اقتدار وی هر روز در از دیا دست هراس بر صمیمش استیلا یافته دم از دوستی و هوا خواهی وی زد و کاغذی با او نوشت که خدمت شاه طماست را قبول کرده ویرا در محاربه افغانان مدد کار باشد ما در اطهار خوشی و رعیت از من طلب نمود گفت اگر سلطان از جرایم گذشته وی عفو کند در آینده تدارک نامضی خواهد شد و چون این امر باسانی انجام یافت نادر بجا سب کلمات رفت از و آری که معلوم میشود همیشه عم خود والی کلات را سدر راه خود میدانست بنا برین درین وقت فرصتی بدست کرده او را گرفت و با دست

نشد
بر زان میگفت
با علی بیک نیویید
که با غلط حرف باشد
زیرا که الی زان گشت
خاصه آنکه زان گشت
خیلی تحریف
صیغه میکنند
ش

سرق
دزدی کردن
ش
هتک
بافتن خانه کردن
ش
مساعده
با هم ماری بند
ش

بیان احوال نادر شاه افشار باب ۷

خود بلاک ساخت و کلا تر متصرف شده به تهنیه خنک افغانه خراسان پرداخت و چون اخرج
اسطیغیفه ازان بلاد منظور نظر ما بود و این کار به نیرودی بازوی نادری صورت یافت سبب
این شد که دوباره شاه طهماسب رقم عفو بر سوابق زلات وی کشیده و در امور رعایات
ساخت و بواسطه فتوحات نادری همام پادشاهی رونقی تازه یافت از اوایل حال شاه طهماسب
بر نادر بغایت حسد میبرد و چون وقتی نادر در یکی از حروب مشغول بود و شاه طهماسب
فرمانی بجهت مراجعت وی ازان خنک فرستاد و ما در آن فرمان از اطاعت مکر و پادشاه
که عقل بر سر جمیع ادراخاین و یاغی خوانند این خبر افتشاریافته بنا در رسید او نیز سمیت در بارگاه
شکر حرکت داده پادشاه را مجبور ساخت که بشیر ایلکیه خود اقا کرد راضی شده مصاحبه
کند این واقعه قلبی بعد از فتح مشهد رویداد و میتوان گفت که اگر طهماسب در سابق قدری
اختیار داشت ازین وقت بجای تمام شد لکن نادر با وی با احترام سلوک میکرد تا وقتی که در
ماده بجهت غصب سلطنت مستعد است ولی از اول فتحی که ویرا در خراسان دست داد
بنا کرد و در آنجا خیالات آینده خود به یاد آر کردن مانند او بشیر با بجان هر شب خواب
دید و هر روز در تعبیر آن جوابی شنید از آنجمله بشی در خواب دید که مرغابی با ماهی سفید چنان
شاهی بنظر وی در آمد پس آن مرغابی را بر تیر زد و کسانیکه با وی بودند هر چه کردند که با چنان
چهار شاخ را بچنگ آرد نتوانستند تا بالاخره خود دست یازیده بهسولت تمام از آن گرفت
و بجهت اینکه مرغی و ماهی در خواب دیده بود همچنان متعلق گفتند که دلالت بر رسیدن تحت سلطنت
میکنند اما زحمت میرزا احمدی مورخ او در این باب کتر است زیرا که او از وقایعی که بعد
رویداد تعبیر میکنند و میگوید که چهار شاخ ماهی چهارت است از چهار مملکت ایران و خوارزم
و هندوستان و توران که بدست او مفتوح شد با جمله بزرگتر کار نادر از خراج افغانه از این
بود و هیچ انعام و انصالی در ازای خدمت کسیکه مملکت را از تعدی و تطاول خصم ظالم
خلاص کرده بود زیاد نبود چهار مملکت معظم ایران که عمارت از خراسان و مازندران و
سیستان و کرمان باشد و طهماسب بپادشاه این خدمت بنا در وا گذاشت یا بجای
آخری دست از نیمه مملکت برداشت فقط حق نادر دانسته شد منقولست که در همان

جلد دوم بیان احوال نادر شاه افشار

۲۷

کافذیکه طماسب بنا در نوشته ممالک مزبوره را بوسی واکندار نمود از او درخواست کرد که نام سلطان بر خود گذارد و بجهت این مطلب تاجی بر صحنه بجا بر نضیه مصحوب یکی از امراباد و دستاورد و در جمیع عنایات شاه میرا قبول کرده مگر لقب رازی را که دید بدون آنکه فایده بجنید سبب حسد دیگران خواهد شد و در همین اوقات مزاجت مابین رضا علی میرزا اسپر بزرگ نادر و یکی از دخترهای سلطان حسین مرحوم اتفاق افتاد و نادر اگر چه از قبول نام سلطان اباگردگن فرصت غنیمت دانست یکی از امور مسلمة مخصوصه بسلاطین را اختیار نمود حکم کرد پولی که بمواجبیل لشکر میدهند از ممالک خراسان گرفته بنام وی سکه کنند و این فی الحقیقه معنی سلطنت علی است ممالک بود قوچات ترک سابقا مرقوم خانه اعلام گشت عساکر عثمانی هنوز بهترین موضع عراق و جمیع آذربایجان را در تصرف داشتند هنوز سپاه نادری از زحمات تعاقب افغانه نیاسوده بودند که بدفع ترک در حرکت آمدند و صحرائی بهمان نادر را با دو لشکر عثمانی مقابلت اتفاق افتاد و ایشانرا برانداخت و بهمان دو جمیع اطراف و نواحی آن بلده معظم را از عنین مستخلص ساخت بعد از آن بجانب آذربایجان عطف عیان نمود و دست بریزد از او سیل و سایر شهرهای معظم آن مملکت را از چنگ دشمن بیرون آورده با استعداد محاصره ایرودان پای تخت ارمنیه پرداخت معارن اینحال از برادرش که در آنوقت از جانب وی حکومت خراسان داشت خبر رسید که افغانه آن صفحات سرعناد و طینان بر آورده اند بنا برین فتح عزیمت کرده بنشاب تمام بصوب خراسان نهضت کرده نایره طینان افغانرا بکرفتن فراه و هرات بکلی فرو نشاند و اقمه اتفاق افتاد که از آن میتوان دانست که وضع این جنگ چه نوع بوده است مورخ متعلق او میرزا مهدی گوید روز دیگر مجلس مینو مثال آراسته در آن افغانرا که در اردوی فلک مثال میبودند به تحفل اقدس بار داده هنوز آفتاب یک نیره بلندگشته بود که هزار و سیصد نیره سر بر سر نیره بلند کرده سرگردگان مورد عطا و نوال رؤسای افغان سر بر زیر انگشته و جلالت و انفعال شدند خلاصه در اوقاتیکه نادر بمحاصره هرات مشغول بود امرای ایران طماسب تنگ حوصله را بران داشتند که لشکر بطرف عثمانی که در سرحد اجتماع کرده بودند گشت شکستمانیکه با سیظا بغیر رسیده بود بسبب شورش

بیان احوال نادر شاه افشار باب ۷

۲۸

اهالی قسطنطینه کشته نیکوچریان اول وزیر را کشته و بعد از آن احمد ثالث را از سلطنت خلع و بر
 زاوه او محمود خاس را بر جای او وضع کرده بودند نادر رضا قلیخان را بشارت نرود سلطان
 محمود فرستاده پیام کرده که عساکر عثمانی باید آذربایجان را خالی کنند و شاه طهماسب نیز نامه
 در تهیت جلوس بوی فرستاد و پیش از آنکه نتیجه سفارت رضا قلیخان که از طرف نادر رفته
 بود معلوم بشود طهماسب بجهت محاصره ایروان در حرکت آمد ولی کاری از پیش نبرد و در
 مصاف بالشکر عثمانی نبریت یافته آنچه بجزاقت و شہامت نادر در سال قبل حاصل شده
 بود در نگاه از دست داد و تا خوب ضعف عقل خود را ظاهر کند با ترک مصاحبه کرده در آن
 مصاحبه تمام ممالک ماورای رود ارس را با ترک واکندار کرد و پنج محل از مجال کرمانشاه
 با احمد پاشای والی بغداد که بواسطه او این مصالحت انجام یافته بود گذاشت اما رسوائی
 و ضیعت این معاهده از آنجه از دیا پذیرفت که ذکر می در باب استخلاص اسرای ایران
 له در جنگ بچک عساکر عثمانی افتاده بودند نشده بود چون اخبار این واقعه بنا در رسید دید که
 بانه خوبیت بجهت انجام مقاصد یک سالها در خاطر داشت ولی رعایت حزم را از دست
 نداده در ابتدا فرمانی بنام جمیع الی ایران صادر کرد و در آن توجیحات و تقریحات شیعه
 بر معاہدت و معاہدین نمود و گفت معاہدیکه سرحد مملکت بزرگ ایران را تا رود ارس ارد
 عین معاہدنت و مصالحتی که خلقی از سکنه و اهالی این ملک را در جنگ اعدا به محبس سپا
 صرف مکارحت ایچنین معاہدت برخلاف حکم خدا و محبت علی مرتضی است چرا که ملائکه
 حول حرم او همیشه استخلاص شیعیان او را از دشمنان او از درگاه باری مثلت میکنند
 بعد از استهار رزم فرورد مکتوب بجمع سرن سپاه مملکت فرستاد از آنجمله کاغذست
 که بجا کم فارس نوشته است و در آن پس از اعلام شکست افغان و فتح هرات تعجب میکند
 از شنیدن اخبار معاہدت با ترک و میکوید شک نیست چون شتوی که معاہده با ترک
 بر حسب ممول از الطاف الهی برقرار نخواهد ماند مسرور خواهی شد در انتظار آمدن من
 باش که بجزل اسد علی الفور بالشکری رزم از نای قلعه کشای در عدد مور و شجاعت شیر
 بانشاط جوان و فکر پیر حرکت خواهم کرد دشمنش آتش پرست باد پیا را بکوس

توجیح
 طاعت و شکر
 ش
 تفسیر
 بدقتن و طاعت کرام
 ش
 مکارحت
 بالضم اشکارا با کسی
 دشمنی کردن و شام
 دادن
 ش

جلد دوم بیان احوال نادر شاه افشار

مشهور
بالضم و اول
شده
س

خاک بر سر کن که آب رفته باز آمد بجوی و همچنین سفیری باسلامبول فرستاده مختصر اسطفا
پیغام فرستاده که یا مالک ایران از استر و ساز یا حرب را مستعد باش و از جانب دیگر جز
حرکت خویش را با احمد پاشا والی بغداد فرستاده مصالحتی با دولت بروسیه شده بود مشروط
بر اینکه جمیع ولایاتی که در سواحل بحر خزر در سوابق ایام گرفته بودند رکنند و نفر صاحب
منصب بدانجا فرستاده تا معلوم کند که تعلقتی در آن امر واقع نشود بعد از انجام امور مزبوره
با صفیان رفت و شاه طماسب را بسبب مصالحه با عثمانی ملامت کرد و بعد از آن
هشتی در رضایت کرده طماسب را دعوت نمود طماسب نیز قبول دعوت وی نمود مجلس
صیافت بگرفتن و خلع او از خلافت ختم شد بنا بر قول میرزا مهدی او را با جمیع خوانین به
خراسان فرستاده چون امرای لشکر و امنای کشور تاج سلطنت بر او عرضه کردند و دید هنوز
وقت مقتضی نیست ابا کرد و پسر بهشت ماه طماسب را که عباس ثالث خوانند تاج گذاشته
اداره امور جمهور و ممام نظام رعیت و سپاه را بعهده خویش گرفت این واقعه در سنه
هزار و صد و چهل و پنج هجری اتفاق افتاد بعد از ادای مراسم جلوس عباس نادر باشکری کن
بشیر بغداد شتافت اگر چه احمد پاشای والی بغداد در حسن اداره ملک داری و نظم و
نسق سپاه کشتی از اقران استیاز داشت و بهین سبب نادر نیز تمهیه معقولی دیده بود
معلوم بود که اگر طوپال عثمان با عساکر حصار عثمانی بددوی بنیرسید بر خدایت و سخت
او فایده مترتب نمیشد میرزا مهدی مینویسد که عسکر طوپال عثمان کابیش صد هزار مرد بود
نادر بغرم مقابله با طوپال عثمان و حرکت آمد بنا بر قول میرزا مهدی دو اوزه هزار نفر در رود
بغداد گذاشته خود با بقیه بطرف سامره که قریه است در کنار دجله و از آنجا تا بغداد و قریب
شصت میل است روی نهاد و اردوی عثمانی قریب ده مزبور واقع شده بود جنگی بسیار شد
و خونخوار اتفاق افتاد چنانکه تا آنروز زبان نوع حربی هرگز نابین ایرانی و عثمانی واقع نشده بود
در اول طلبه ایرانیا نرشد و سواره ایرانی بیک حمله خصم را بهر میت داد اما پایاده عثمان
پای جلادت پیش نهاده دست از تحریف برد و فوجی از اعراب که نادر را از ایشان
چشم داشت مدد بود بر کطرف لشکر وی حمله بردند و مبارزان وی که در تمام روز در قبا



نادر شاه افشار

بیان احوال نادرشاه افشار باب ۱۷

آب تان عربان کبیر و وار هشتعال و اسنند بالاخره از شدت گرما و حرارت آفتاب و غلبه اش
 و تشنان از کارماند خود نا در و مرتبه در میان دشمن اسبش کله خورده بر زمین افتاد و پیا
 سبب عمدارومی او را کشته پنداشته رومی بگریز نهاد و جمع این اسباب دست بهم داد و سبب
 فتح عثمانی شد و بعد از آنکه از هشت ساعت متجاوز از طرفین کوشیدند لشکرنا در بجای متفرق گشت
 و هنوز این خبر بنیاد نرسیده بود که اهل شهر برافواج ایرانی حمله برده بریت دادند این قضیه در هزار
 صد و چهل و شش واقعه شد اگر چه از قرار تقریر تراک شصت هزار ایرانی درین جنگ تلف گشتند
 اما احتمال دارد که از بیست هزار تجاوز در معرض هلاک درآمد تخمیناً همینقدر هم از تراک کشته شد
 لکن فتح نمایانی کرد و بسبب اینکه نا در نتوانست لشکر شکسته و پراکنده را جمع کند تا اینکه بعضی
 همان که از اینجا تا مرکه جنگ از دو بیست میل متجاوز است رسیدند بمره و همت نا در پنج
 بعد ازین شکست برود کرد و در هجرت ظهور نیافته بود بعضی اینکه لشکر بایزا اقامت کند محتمل کرد
 و بجای آنکه تشیع زند تشریف داد و آنچه از نقد و جنس و دو اب با ایشان ضرر رسیده بود بجهت
 با مضاعف از احسان خویش بهره در ساخت و ایشانرا از کشیدن انتقام از دشمن فدا ترخص
 و ترغیب نمود و این حرکت سبب از دیاد شرت دی شده از جمیع اطراف ایران لشکر بدو میشت
 چنانکه هنوز سه ماه نگذشته بود که مجدد با سپاهی بیست از پیش در حوالی بغداد وارد شد دشمنان
 طوپال عثمان در قسطنطنیه چون خبر فیزی در آشنیدند بجمله مدد و ذخیره حتی وجهه مواجب ساگر
 ویرا بتوقتی انداختند و او با وجود اینحال کوشش ملین در وضع نام در نمود فوجی از سواره معین
 کرده با استقبال ایرانیان فرستاد لکن بیک حمله ایشان از پای درآمد و چون این خبر بطوپال
 عثمان رسید هر قدر میتوانست جمع آوری سپاه نموده بلاقات غنیمت شافت اما عا کر عثمانی
 بنقدار شکست سواره پای صبر و ثباتشان از جای رفته بود و هر چند سر عسکر خواست تحریک
 غیرت ایشان کند ممکن نشد در اول و بله پراکنده شدند و جمع آوری ایشان از چیز قدرتی خارج
 بود طوپال عثمان خود نیز بسبب ضعف مزاج و رخت روان حرکت میکرد و چون شکست بر تراک
 افتاد او را بر آسبی نشاندند با میدا اینکه جانی بدر برد لکن یکی از سپاهیان ایرانی را چشم
 بر لباس کرانهای دی افتاده او را شناخت بانیزه که در دست داشت کار او را دستا

جلد دوم بیان احوال نادر شاه

و سر او را جدا کرده زن و نادر برد و نادر بر کشته وی احترام کرد و حکم کرد تا جسد و سر او را بشکرگاه عثمانی
 رسانند تا بر حسب معمول نمش و برآمد فون سازند بعد از قتل طو پال عثمان و پراکنده شدن سپاه
 وی نادر بجهت محاصره بغداد حرکت کرد و معاصران این خیال خبری را یعنی گری محمدخان بلوچ در فارس
 رسیدند و بر حسب جماله وقت مصاحبه با والی بغداد کرد و باین نوع که ولایاتی که در عهد سلطان
 قبل از قتل عثمان در تصرف دولتین ایران عثمانی بوده برقرار سابق باقی باشد و بجانب فارس
 حرکت کرد و هنوز نایره طینان فارس لطفا نیافته بود و شنید که رجالی دولت عثمانی از قبل
 مصاحبه والی بغداد و سر باز زده عبد الله پاشای والی مصر را با سپاهی فراوان آموزش
 سمت کرده اند و اختیار صلح و جنگ را با او گذاشته که بهر قسم که مصلحت و اقتضای وقت و این عمل
 دارد نادر باستخلاص بلاد رمنیه و کرجستان که از مصطفا ملک متنازع فیه بود شافت
 و پل برود و ارس انداخته تعلیس و کجوه و ایروان را در وقت واحد محاصره کرد و چون مجرب
 پاشا نزدیکی فارس را لشکرگاه و اطراف اردو را بتحاق و خندق و مطریس و مورچل محکم
 ساخته بودند و در بنجیال نیکه چون محاصره شهرهای مزبوره را بشنود از نامن بیرون خواهد داشت
 و در میدان طرح جنگ خواهد انداخت مالک مزبوره را محاصره نمود و چنانکه نامول دی بود
 سر عسکر عثمانی مغرور بزایدتی مدد خود شده در صحرائی بغاوت از اعمال ایروان با خصم مصاف
 و اد میرزا آمدی میگوید که سواره ترک شصت هزار و پیاوه پنجاه هزار بود و چون نادر عسکر عظیم
 دید سران سپاه را جمع نموده ایشانرا مخاطب ساخت و گفت لشکر دشمن بالغیب بیروان ما
 نسبت بهشت بیک و یکت بر دشمن است ولی اینصورت باید سبب از رویا و کوشش مردان
 ما شود پس از آن گفت که سبب گذشته در خواب دید که جانوری قوی در خیمه او تاخته قصد وی کرد
 و او بعد از زود خوردی زیاده انجانور را بلاک ساخت و همین فالی است نیکو و علامتی ظاهر
 بل و دلیلی واضح بر اینکه ظفر نصیب کسانی خواهد بود که در زیر حمایت حق جنگ میکنند زیرا که او
 طالما نزال ذلیل و ضعیفانرا غریز خواهد نمود و همچنین گفت که دشمن در پیش رو نشسته و در طرف
 اردو نیز قلعته ایروان و زنگی چای پیوسته اگر فتوری در عزم و فتوری در رزم واقع شود
 راه نجات از همه جهت بسته خواهد بود اگر چه این کلمات مورث جرات لشکرمان شد ولی

مورچل
 در چنان مکانی
 گویند که بجهت گرفتن
 در اطراف آن کنند
 دین بظن آنها
 از چنان است
 شش

در احوال نادر شاه و محاربه با عثمانی باب ۱۷

حرکات او بیشتر سبب جلاوت ایشان گشت بعد از آنکه نظم سپاه او را به بهترین وضعی مقرر
 کرد خود با جمعی از بهادران بر دشمن تاخت و به طرف روی آورد و مانند اجل محترم و قضای
 مبرم کس را با وی یاری مداخلت و سینروی معاومت نبود و یکی از این حملات رستم نام
 یکی از سپاهیان عهد اعدا پاشا را کشته سر او را بنا در برد و چون هنوز توز حرب گرم بود نادر
 فرمود تا سر او را بر نیزه و در جانی که همه لشکریان عثمانی توانند و پیر پاک کنند ترکان را نظر بر سر
 سر عسکر افتاده پراکنده شدند و صحرا از کشتگان ایشان بالمال شد و بعد از این فتح کعبه
 و تغلیس سحر گشت چون رجال دولت عثمانی حال بدین منوال دیدند طالب مصالحه گشته
 بر همان عهد و شرطیکه سابق باین نادر پاشای بغداد مقرر شده بود راضی شدند
 و قارص و ایروان را با جمیع مالکی که در ازمنه سابقه درین صناعات متعلق بدولت ایران
 بود و اگذار کردند نادر دید اکنون وقت آن است که پرده از روی کار بیکرد و آرزوی
 که مدت دراز در دل داشت از قوه فعل آرد خبر فوت طفل بیچاره عباس بن طهماسب
 بسلطنت بر داشته بود و بدین اوقات رسید و چون رسم متداوله سلاطین ایران است
 که هر سال در هنگامیکه خورشید بنقطه تعاطع رسمی رسد از روز را عید کنند و بجهت اجرائی
 مراسم بزمه ایام و صنایع و دید ملک در دربار حاضر گردند نادر فرمانی با حضور جمیع صاحب منصبان
 ملکی و لشکری از اقصای و ادانی صادر کرده منبر ماند تا در روز مزبور بجهت اجرائی مراسم
 عید در جو لنگای معان جمع شوند و همچنین فرمود تا عمارات عیدیه بجهت مجانه وقت که امر
 منزل کنند بر پانمانند و آنچه اسباب لوازم رفاه و عیش و عشرتست بوضع طوکانه و به
 دارند آورده اند که جمعیت از صد هزار متجاوز بود اگر لشکریان سینر و داخل این عدد و بپند
 شاید اغراق نباشد چون مردم جمع شدند نادر در صبح عید با حضور رؤسا فرمان داده شد که
 میرزا مهدی گوید ایشان را مخاطب ساخت و گفت شاه طهماسب و شاه عباس هر دو
 پادشاه و پادشاه زاده در محمد و پیر موجودند ایشان را یا هر کس را که بر ازنده افسه برود
 و ایند بریاست و سلطنت بر او بریدن آنچه حق کوشش بود بجا آوردم و مملکت خود را
 از دست افغان دردم و روس خلاص کردم مردم همه با اتفاق گفتند که پادشاهی

جو لنگای
 و عید در ترکی معنی
 مزار است که در
 چل میزند و چو ام
 معنی بیابان یک
 زار است
 ش

جلد دوم بیان احوال نادر شاه افشار

۳۳

حق کسی است که مملکت را از دست اعدا خلاص کرد و فقط هم او میتواند حفظ کند و در ابا کرده
 سوگند یاد کرد که هرگز اندیشه سلطنت ایران در خاطرش خطور نکرده است و تا یکماه هر روز
 این مطلب در میان بوده اصرار و اتمام طرفین صورت از یاد میکرد تا اینکه بالاخره نادر شاهی
 مرد و ابا حاجت مقرون داشت و در وقتی که علی الظاهر سر رضا جنبانید گفت پس از
 حضرت رسالت پناهی چهار حلیفه از پس یکدیگر تکفل امر خلافت شده اند شاه اسمعیل صفوی
 این مذهب را متروک و مذهب شیخ را شیخ و سلوک داشت و از وقتی که مذهب
 شیعه شیاع شده است در ایران همیشه فتنه بوده است هرگاه اهلالی ایران بسطنت مارعب
 و آسایش خود را طالب باشند باید این مذهب را تارک و مذهب اهل سنت ساکت شوند
 ولی چون امام جعفر از ذریه رسول و عند الناس مدوح و مقبول است او را سر مذهب خود
 سازند مردم همه باین تغییر راضی شدند و فرمان صادر شد که این مطلب را گوش زد و جمع
 ناس نمایند پس نادر گفت که صورت واقعه را بسطنت اسلامبول آنها کرده از خواهم
 خواست تا بحقیقت مذهب جعفری اذعان کرده آنرا خاس مذهب شمارد و چنانکه
 چهار رکن در حرم کعبه نماز چهار مذهب معین است رکنی هم بجهت این شیعه جدید از مذهب
 حق مقرر شود احوال عدیده و اختلاف آراست در اینکه سبب چه بود که نادر قبل از صلح
 و ابسکی بدلت بلکه تعصب در مذهب شیعه اظهار میکرد و در جلای مغان اظهار میل و
 بطریق اهل سنت نموده لکن حق این است که نادر همیشه یک مذهب داشت و آن خود پرستی
 بود تا وقتی که خود را یکی از بندگان دولت صفویه مینمود و مقصود بسیردن کردن افغان عمایا
 از ایران بود و دید که مذهب شیعه الت خوبی است بجهت اجرای مراسم و در وقتی که بر مراد
 یافته بمت بر استیصال خانوادۀ شاه اسمعیل بگاشت و عروج بر معارج سلطنت اور
 بفرستید جبال قندهار و صحاری هندوستان و بغداد و موصل و سایر بلاد آن صفحات اندک
 مصلحت در اندام بنیان مذهب اهل تشیع و بد زیرا که از یحیی محبت خاندان صفویه
 با اصل این مذهب اینجمنه بود و از جهت دیگر خداوندیکه اهل سنت با شیعیان دارند عایا
 راه نبرگی او بود و مانع از انجام فتوحاتیکه در خاطر داشت میرزا مهدی گوید که در

صورت این
 زمان موقوف
 بیات شدن
 شش

عایق
 باز در نده و مانع
 شش

ذکر سلطنت نادر شاه

بیت و ششم فروری مطابق ۱۲۹۹ هزار و صد و چهل و نه بختری هشت ساعت و بیست دقیقه از روز گذشته با خنجر و رصه بندان و قیقه یاب و اختر شناسان بطلمیوس آفتاب تاج پشما بر سر وی گذاشتند اجزای مراسم جلوس چنانکه در چنین اوقات مأمول است معمول داشتند و تختی مرصع بناوه نادر را بران نشاندند و علی الفور سکه بنام وی زدند در یک طرف این سحر را سکه بر زر کرد نام سلطنت را در جهان نادر ایران زمین و خسر و کستی شان و بر طرف دیگر انجیر فیما وقع نقش کردند و هم از مورخ تاریخ نوی منقول است که نکته سنجان لایز فیما وقع خوانند با بجله بعد از جلوس بر تخت سلطنت نادر بجایب اصفهان در حرکت آید چندی در انجا بتهیه و تدارک لشکر پرداخته تشریفند بار را وجهی همت ساخت حسین خان برادر محمود و غلیجانی در ان اوقات در قند بار و الی بود و نادر قبل از آنکه بدان صوب توجه کند آنچه لازمه اهتمام بود در باره آرامی ایران در ایام غیاب خود بجای آورد و در همین سال جزیره بحرین بدست محمد تقی خان حاکم فارس مفتوح شد و چون اصفهان را در همین تاخت و تاراج آورده بود و از ابتدا استیصال یسار از پیش نهاد خاطر ساخته بدفع آن طایفه در حرکت آمد که هستان اصفهان که تا نزدیکی شوشتر میرود تمام منزل بوملاذ ایلات بختیار است و چون کوهستان فرور شون است از غارهای بسیار و مخاگمای بسیار و اینطایفه همیشه در ایام مخاطره بان غارها پناه میسرند و در نظر اچنان جلوه مینمود که ایشان را در قید اطاعت آوردن از خیر امکان خارج است اما نادر بر مردم معلوم کرد که این محض توهم است بهادران خود را بر قلل جبال و خلل و فرج شتاب کشیده یکی یکی انطایفه را بچکات آورد و در عرض کما جمیع ایل بختیار را متقاعد و فرمان بردار نمود امیر ایشان علی مراد خان را اسیر کرده و قبل رسانید و بقیه که از تیغ قهر نوری بسته بودند مورد عنایات دی کشته جمعی از ایشان در جرگه عساکر پادشاهی انتظام یافتند و بجهت جلاوت فوق العاده که در فتح قندار از ایشان بطور سده کاشف حکمت و مورد رافت نادر شدند و سایرین را از کوهستانی که در سابق سکنی داشتند کوچانیده محلی به ستر و با داره نزدیکتر از برای ایشان مقرر کرد بعد از ان با هشتاد هزار لشکر از خراسان و سیستان روی بقند بار نهاد و در عرض راه عایقی که قابل ذکر باشد روی مذاو

در این امر نادر که نزد شتر هم هست تاج پشما را بختیبه بست و چاره نوال مطابق ترهگان یک هزار و صد و چهل و هشت غنینه شش

خلل بقیه کشته که از خیر و سیان جزیره سورج شش

بست و صبح با بعضی وقع را شفا جمع و ستر شش

جلد دوم ذکر سلطنت نادر شاه

ولی چون بقصد بار رسید و دید استحکامات شهر نوعی است که قلع آن بزودی در خیز امکان نیست
 اول خیالی که کرد این بود که اطراف شهر را گرفته راه آمد شد باالی را با اکنه اطراف و حوالی منقطع
 کند و حکم کرد تا طرح شهری در مقابل آن ریخته به بنای آن پرداختند و از آن بنا در آبا و موسوم
 کردند بعد از فتح قند بار تقریباً جمیع سکنه آن ملک بنا در آبا و نقل کردند و بعد از فوت نادر پناه
 مشهور لقبند بار شد و همچنین حکم کرد تا در اطراف شهر بر چهار پا کردند و مابین برجهای مزبور را
 با ستونهای کوچکی وصل کردند نوعی که راه مراد و محصورین با اطراف بیرون شهر بکلی
 مسدود گشت اما چون نادر دید که همه این کارها اثری در خاطر افغانان نگرد و یکسال تمام بیوه
 صرف شد و افغانان از این نوز و خیزه بسیار در شهر باقی است بنگرد و یکراقتا و شهر قند بار در مقابل
 کوهی اتفاق افتاده بود و حصار بی برد و در آن کشیده و برجهای کوچکی بجهت محافظت آن
 بودند ایرانیان بعضی از بلند میا که سر کوب قلعه بود بصرف آورده توپها و چنبار با بالای آنها
 کشیدند و بر برج حمله کردند و بعضی از آنها را این سر محیطه تصرف آوردند و فرج بختیاری یکی از برجی
 منظر را گرفته ارک را متصرف شدند و بدین واسطه همه شهر بختک بهادران افتاد و الی شهرها
 جمعی از مستظمان قلعه در یکی از قلاع خارج شهری ای ثبات فشرده اما چون دید که مقاومت
 بیوده است از در استیمان درآمد و نادر علی الفور بوعده غمخیزلات وی اورا امان
 داد و چنین نیاید که در آن اوقات تدبیر نادر ای اقتضای مراعات خاطر و جلب قلوب
 افغانه میگردید است بسبب هشتمار نامه که در وقت جلوس در باب اختیار مذهب اهل
 سنت و در طریقه شیعه با طرف فرستاده بود و نیزه کینه افغانرا کم کرده بود و در این اوقات
 دید که فرصتی بدست است که یکبار به جذب خاطر نامی اینطایفه کرده ایشا را بخود و حکومت
 خود متعلق سازد و این مطلب را بخوبی انجام داد و بعضی از اینطایفه در زمان حیات نادر از
 شجاعترین مردان وی محسوب و در مقابل سیل شورش و طغیان افغانی ایران سدی
 منع بودند در هنگامیکه نادر بجا صره قند بار اشتغال داشت سرداران او و شخیر قلاع اطراف
 میکردند و بعد از این ایام بود که پسر بزرگش رضا قلی میرزا بشامت و جلاد قی قصی الغایت بلند
 استیقال اینکه والی قند بار از امیر بخت و طلبیده او بجا بقتل قند بار در

فتح قند بار

دوره سلطنت نادر شاه

ذکر سلطنت نادر شاه باب

۳۶

بود چون آن بجز کوشش زودنا در کشت رضا قلی میرزا را با دوازده هزار سوار بدفع وی نافرود کرد
 شاه زاده لشکر دیرانگشته و بلخ را گرفته از رود جیحون عبور و بعزم فتح بخارا رواند پادشاه
 اوزبک با جمعی کثیر بمقابلت شتافت و مصاف داده نهریستی فاحش یافت اما در همان
 اوان فرمان نادر رسیده پسر را بر اجبت امر فرمود و همچنین کاغذی بپادشاه اوزبک
 و سایر سران انصغیات نوشت که من زنده خود را امر نمودم که بجد و دایران مراجعت کند
 و مالک موردی اعماب و انسال چسکیرخان و بزرگان قبایل ترکمان را رحمت زینا
 بعضی انحرکت نادر را که فی الحقیقه نتیجه حزم کافی است نسبت بجد نادر بالنسبه بر رضا قلی میرزا
 میدهند لکن باید ملاحظه شود که پس از مراجعت رضا قلی میرزا نادر دیرا فایست اعزاز
 و احترام و با او کمال ملاحظت و احسان نمود و چندی نگذشت که حکومت ایران از ابد و مغروض
 نموده خود بجای هندوستان رفت و همین دلالت میکند که این نسبت بیجاست
 در ایام محاربه افغان نادر شاه سفیری بدلی فرستاده از پادشاه هندوستان خواجی کرد
 که بنا بر استخا و بامین دولتین نامول و متوقع آن است که احکام بحکام اضلاع شمالیه صادر
 که فراریان افغانه را که دشمنان این دولت و از شمشیر فازیان این حضرت کریزان گزند
 دران بلاد راه و پناه ندهند بر حسب مرضی جوابی زرسیده افغانه بمهر روزه بد انصغیات
 فراری شده ملاذ و طمیا فتنه و در دربار دلی نیز هر روز عایقی بجهت معاودت الپچی
 ایران پیدا میکردند نادر را ازین حرکت فایره غضب هشتمال یافته فراریان را تعاقب
 کرده تا کابل عنان نمکشید و کابل و حوالی و حواشی آنرا بقید تسخیر در آورد بعد از این واقعه
 کاغذی دیگر بپادشاه هندوستان فرستاده او را بر حرکات سابق ملامتی سخت کرد لکن باز
 گفت بعد از اینمه نقصانی در دوستی واقع نشده و منظور آن است که در آینده نیز برقرار
 باشد فرستاده او بدست ولد عباس نام یکی از امرا بی افغان که حاکم جلال آباد بود قتل
 رسید و نادر که احتمال دارد چنین بهانه را بجهت فرصت غنیمت دانسته به تسخیر هندوستان
 نهضت فرمود قبل از تحریر و قایل این حکم چند کلمه در باب وضع سلطنت هندوستان
 در آن اوقات بی مناسبت نخواهد بود و مالک هندوستان غالب در معرض تاخت و تاز

در بیان تسخیر کابل

جلد دوم ذکر سلطنت نادر شاه

وصحلات بهادران صفحات شماریه بوده است در زمان محمود غزنوی سلطنت از خاندان
سلاطین هند و بیرون رفته از آن سبب سلسله‌های مختلفه از اهل بی‌اسلام بران مملکت استیلا
یافتند و هر سلسله بنوبت مغلوب دیگری شده از جهان دست که گرفته بودند و اند تا اینکه
شمس‌تیمور دران دیار دیاری نگذاشت و بعد از آن سبب تغییرات عریبه و اتفاقات
عجیبه افتاد و در آن سرزمین سالهای دراز فرمانروا گشتند چون بابر بسبب غلبه اوزبک
مجبور شد که ملک موردش خود دشت فرغانه را رها کرده از سواحل رود سیحون چشم‌پوش
روی هندوستان نماند اول کابل را مسخر ساخت و بعد از آن سلطنت دلی را تصرف
شد و هندوستان در زمان بسیره او ابرکمال اقتسام و اقتدار یافت میتوان تاریخ زوال
دولت تیموری را از فوت این پادشاه که در حقیقت پادشاهی بزرگ بود نهاد دلی در زمان
اوزبک زینب دوباره آبی بر روی کار دولت هندوستان آمد و بسبب تدبیر حکمت
و شجاعت اوزبک زینب اگر چه در حقیقت مملکت قوامی نداشت الا اینکه علی‌الظاهر مانند
زمان ابرکمیوند و اوزبک زینب احترام پادشاهی است از نسل تیمور که در واقع در هندوستان
اختیار و اقتداری داشت بسبب اینکه هم در عهد اوبلا و امرای سرکش که از هر طرف آثار
عنا و وطنیان بطور میرسایندند طایفه از هندو که ایشا زاماتا خوانند در اضلاع جنوبیه
هندوستان که بدکن معروفست سر بر آورده علی‌الاقصا در اطراف و حوالی ملک از
سرق و حرق و اسرو و نهب و قتل و غارت و قبیله فرو گذاشت میکردند نام مراتما خود
از مزار اشتراک ملک ایشان است و حال بدکن هشتمار دارد و ابتدا در عهد شاه جهان
ایضا یغی قوت گرفتند و در عرض سی سال که اوزبک زینب در طاب جنوبیه مملکت خود
غالب اوقاتش مصروف تاویب و تسخیر مراتیان بود لکن دید که تاویب و متقادین
ایضا یغی محال است زیرا که ایشان با وی بمقابلت نمی‌ایستادند بلکه همیشه در مغزایی ملک می‌گشتند
هر جا زراعتی بود بیجا بید می‌خواستند و هر جا قریه بود از چادول چون صحرا میافتند هر لکن
که در عقب ایشان میرفت بچنگ گریز و فراتی و دزدی و قتل و غارت اطراف لشکر آنها بالا
کار بر ایشان تنگ می نمودند و بجهت بد نهایی سبک و خفیف و عادت بر سختی و لقب نه برآ

در بیان احوال
هندوستان

در احوال هندوستان باب

بار بودند بر خود بنا بر این اندر برای فرار و در هر جانی قرار می‌گرفتند و بعلو او مرآتیان
 اگر چه بدون جلالت و بهادری نیستند لکن همزاد بیرون رفتن از خشک دشمن میدانند
 نه حمله بر خصم در این صورت محال می‌نمود که او زنگ زیب بتواند دشمنی را که بنزد در گریزی نداشت
 بجنگ یا بجنگ آورد بعد از فوت او زنگ زیب امرای اسلام هر یک در طرفی دم از ابتدا
 و استقلال زده در هم افتادند بخلاف مرآتیان که برقرار سابق اتفاق کرده در اندک مدتی
 ترقی غریبی کردند و علاوه بر مالکی که در تصرف داشتند پادشاه هندوستان و تیسر باجیت
 حکام اضلاع و اطراف مالک را مجبور کردند که مبلغی از محصول مملکت هر ساله بایشان بدهند
 تا منازل و مزارع مردم در امان باشد در سیر متاخرین مسطور است که در سالی که نادر
 غزم تیسر هندوستان نمود حتی خود شهر دلی باین نوع خراج گذار بود محمد شاه که در آن وقت صاحب
 سر بود پادشاهی بود و سیف الراجی و تن آسان و همواره بیست و عشرت روزگار گذراند
 صاحب نادر نامه گوید که هرگز دستش بی جام و کنارش بی دلارام نبود و بالمره از کار
 اعراض کرده سررشته امور را بدست دیگران نهاده بود وزیر عظیم او خان دوران
 اگر چه مردی جاه طلب بود لکن غالب اوقات خود را بطنو و لعب مصروف داشت و
 با نظام المملکت صوبه دار پرکنه و کهن عداوت و رزیدی و بهین سبب او را بدین طسیده
 بود تا بهانه جسته حلی در کار وی کند محمد شاه برای ورودیت و عقل و تجربت نظام المملکت
 است ناگزود تا اینکه خطر بزرگ شده کار از چاره گذشت بعضی بر آنند که نظام المملکت نادر را
 بتیسر هندوستان ترغیب و دعوت کرد لکن دلیلی بر این مطلب نیست و نمیتوان هم سببی
 موجه بجهت این حرکت معین کرد که امیری که در فایت اقدار و از اشخاص اولیه مملکت است
 دشمن مملکت خود بطلب لکن مردم همیشه نسبت خیانت بدیکران میدهند تا خرابها که ازین
 و مجر خود پیدا می‌شود پوشیده دارند حتی واقع این است که امرای در خانه خراب دلی چون
 خبر از ضعف و مجر خود داشتند با میدانند که نادر سبب هندوستان نخواهد رفت خود را
 تسلی میدادند اول اعتمادی بجا باستحکام قذهار و شجاعت افغان کردند و بعد از آنکه خبر
 فتح قذهار را شنیدند چنین می‌پنداشتند که نادر بایران مراجعت خواهد کرد حتی اینکه وقتی

سیف
 سبک و تنگ
 دوازده تنگ
 و تنگ
 شش

جلد دوم در احوال هندوستان

شنیدند که نادر در کابل است خیال کردند شاید واقعه رویداده بسبب مراجعت وی شود
مردم وقتی که شنیدند لشکر ایران از آب سهند گذشت آنوقت از خواب غفلت خمی باز گردیدند
محمد شاه چون معاینه صورت مخاطره را جلوه کرد دید هر قدر لشکر توانست جمع آوری کرده با این
مملکت بصحای کرناال که دوی است در طرف یمن رود جمننا قریب یکدرجه مسافت از دلی
شانه اردوی خود را بر سر پا کرده حکم داد تا اطراف اردو را سهند و سقناق بتب و طاقا
از توپهای سنگین بنجایده بر بالای آنها کشیدند با جمله حرکت نادر از کابل هندوستان
سریع بود حکام ممالک عرض راه همه اظهار اطاعت و انقیاد کردند در کاغذی که به
رضاقلی پیرش نوشته است اخبار از روز خروج او از لاهور آمد و باره محمد شاه را
بر تخت نشاندن بمقتضی مندرج است اول خبر از جنگ فوجی از سپاه ایران بمقتضی
لشکر هند و فلبه ایرانیان میدهد و بعد از کوشش که برای منع محلی شدن لشکر سعادتمندان
بشکر محمد شاه نموده و فایده بران مترتب نشده بود می نویسند و بعد از آن میگوید بدین
که چون این مدد محمد شاه رسید مستطهر گشت و لشکر خود را را نموده در میدان صف محراب
اراست و ما که در اردوی چنین روزی بودیم قراول بجهت صیانت اردو نگذاشته و از
تأدیر متعال استعانت جسته بردشمن جمله بردیم تا دو ساعت تمام تونز حرب گرم بود و آتش توپ
و تفنگ خرمن سوز عمر اعدا بعد از آن بعون الهی بهادران شیرشکار صف خرم را بر هم زدند
ایشانرا متفرق کردند و در نعمت تمام تفصیل نامهای اعظم امر که گشته و زحمتی و اسیر شدند
می نویسند از جمله مقتولین خان دوران و از ماسورین سعادتمندان را ذکر میکند و بعد میگوید
که این جنگ دو ساعت طول کشید و دو ساعت و نیم عساکر ما فینم را تعاقب کردند
هنوز کیامت از روز باقی بود که معرکه حرب بجلی از دشمن پاک شد و چون استحکامات
اردوی ایشان مستحکم و مضبوط بود و فرمان ما ندانیم که از یورش دست بردارند خزانه بسیار
و چند فیل و قدری از توپخانه پادشاه هندوستان و نفایس غنایم از هر قسم بسبب این
فتح بدست افتاد و از بسیت هزار متجاوز از دشمن بر خاک بجاک افتادند و خیلی پیش این
نیز در قید اسار درآمدند بعد ازین جنگ فی الفور لشکر محمد شاه را احاطه کرده راه مراودت

در بیان خبک نادر و محمد شاه باب ۱۱

با اطراف و حوالی را برایشان مسدود ساختیم و توپها و خمپاره را با حجه با خاک یکسان کردن استحکامات میماندیم چون اختلال و انعکاش عظیمی در اردوی هندیان راه یافته هیچ وجه نظم پذیر نبود محمد شاه مضطر و لا بد شده بعد از یک روز پنجم شب هفتم بعقد نظام الملک را بار دوی ما فرستاده روز دیگر خود با اعیان ملک بحضور رسید و وقتی که محمد شاه رو بار دوی میآید بلا حظه اینکه ما ترکا نیم و او نیز از سلسله ترکانیه و از خانواده کورکانیه است فرزند عزیز احمد میرزا را تا بسیرون اردو با استقبال فرستاد و چون وارد خمینه پادشاهی ما گشت نظر بلا حظه فرست ایلی آنچه لازم است احترام پادشاهی وی بود معمول داشتیم و او هر سلطنت خود را با سپرد و ما حکم کردیم که کسی متعرض سر پرده شاهی و متعلقان سرای سلطنت و امرا و اعیان مملکت نشود در بیوقت پادشاه و حرم او و جمیع اکابر و اعظم هندوستان که از اردو حرکت کردند بدی رسیدند اندو ما نیز در بیت و نیم ذیقعه به جانب دهلی حرکت کردیم ولی بلا حظه نسب محمد شاه و فرست ایلی که فیما بین است اراده ما این است که او را دوباره بر پادشاهی هندوستان مقرر نموده تاج سلطنت بر سر وی بنیم محمد خدای را که با بنیام چنین کار را قدرت و وقایعی را که در این کتب نقل است هیچیک از مورخان ایران و هندوستان انگار نگردند هندیان نسبت شکستی که در کرمال یافتند به طور بعضی از امرا و اعیان بعضی دیگر میدهند و میگویند که بعد از این فتح باز نادر را خیال مراجعت با ایران بود بمانی که راضی شد و ملین استرلنیک گرفته از سر ملک برخیزد اما چون سعادتمان که در اردوی نادر از جمله اسرا بود واسطه این امر بود و با بنیواسطه تفرق داشت که وزارت را با و بدهند شنید که این منصب را بنظام الملک داده اند نادر شاه را گفت بدی بود لکن این محض افسانه است هیچ سببی از برای شکست کرمال بهتر از بدی و هراس لشکر نبود چنان هراس بر هندیان راه یافته بود که هم در جمله اول پشت کردند و فریب بست هزار نفر از ایشان قتل رسیدند بدون اینکه بخدم ضرری برسد بعلت اینکه از لشکر نادر نوشته اند فقط پانصد نفر کشته شدند این عدد هم احتمال دارد کمتر است

در بیان استرلنیک
تخمینا ساد است که
نادر از آنجا
ش

جلد دوم در بیان شیخ‌بند و ستان

۴۱

از آنچه در حقیقت قلم شده اند ایامی مناسبی بعد و قلمای هند و ستان ندارد و آنچه ما از طبیعت ما در میدانیم مانع است از اینکه باور کنیم که او خود نتیجه چنین فحشی بزرگ را نغمیده و انجام از اموقوف بر حد و حلیه چند نفر از امرای اسیر بدینم نه بر فراست ما در اسبابیکه ما در را بر شیخ‌بند و ستان مجبور کرد و مرقوم گشت علی‌التحقیق رجال دولت دہلی بر خلاف مودت مقررہ ما میں ملکیتین عمل کردند افاغندہ را که از شمشیر ما در کتختہ بودند پناہ دادند و در این پناہ داوان احتمال میرفت کہ روزی اینطایفه قوت گرفته باز ملکیت از دست داده را متصرف و مجدد اسبب حرب ایران شوند سفر اینکه ما در در این باب بدالضوب فرستادند و جواب نہ اذن مراجعت یافتند با وجود اینکه ما در کرکر کاغذ نوشت اگر چه کونید این عمل نہ از باب عداوت بلکه بحجہ تقوی در کار ما و عدم فیصلہ امور در خانہ بود لکن ہر چه بود بہانہ درستی و خوبی بود برای اینکه ما در بدان سمت حرکت کند اما امر دیگری کہ سبب اغوای او بشیخ‌بند و ستان شدہ باشد نمیتوان یافت کہ خواہش زیادوی بحجہ تاحث و تاراج و مشول داشتن لشکر ملکیت ہند و ستان از تواجیع دولت ایران ساختن اما اینمطلب اجرا کہ ہم گاہی در خاطرش منظور کردہ باشد باید بجزودیدن آن ملکیت دانستہ باشد کہ ہر چه صورت پذیر نیست و لہذا خواش را از سر بیرون کردہ باشد ولی ازین برچین علومی کہ در ہمان آن کہ مطلوبی باین بزرگی فایز گشت عزیمت بر ترک آن کردہ بجلی قطع نظر از آن کرد سبب اینکه نہ تنها یکبارہ چشم از ملکیتی بدین دست و سلطنتی باین عظمت و کنت پوشید بلکه بند و بست کاریکہ فایزہ آن بخود او راجع شود ننمود کہ حرکت مردانہ و قوت و مرد تیکہ در حق محمد شاہ نمود بلی نہ این بود کہ از ملکیت ہند و ستان بیسج جزئی را بتصرف در نیار و لکن مالکی را کہ متصرف شد در از منہ سابقہ ہمہ متعلق باین بود و عمد نامہ کہ در آن اوقات نوشته شدہ است مالکی کہ در این طرف آب سند است با ایران و اگر از شدہ حد و ملکیت مقرر شد تفصیل مالکیت مسطورہ در عمد نامہ انانین قرار است کہ جمع دلائییکہ در مغرب رود و آلت و آب سند و نالاشکر کہ شعبہ از آب سند است و قیمت یعنی پیشا در و مضافات آن و اضلاع کابل و غزنین و کوهستان افغان و ہزارہ و قلعه کبرو سنکر خدا داد و سایر بلاد و راہما و مساکن جوکیا و بلوچستان و غیر ما با ضلعہ تہ و قلعه رام

در بیان تسخیر هندوستان

باب ۷

۴۲

و قریه ترین و قصبه چین و سوامی و کرا و غیره از اعمال تبه و جمیع مزارع و قری و قلع و قصبات
و سواحل از سر چشمه رود گنگ با جمیع راهها و سکنه که آب مزبور با سهمای آن بدان محیط است
تا نالاسنگرا که مصعب رود است بدریا مفوض بدولت ایران باشد القصه تمام جواهرات
و خزانی که در سالهای دراز سلاطین کورکانیه در هندوستان جمع کرده بودند محمد شاه بنا
داد و امر او عیان پیشتر متابعت دی کرده آنچه از نقد و اجناس نفیسه مالک بودند به
مالک علی الاطلاق سپردند بعد از اخذ این پادشاه بقیه مالیه از بلا و مالک دور دست طلبیدند
در تاریخ بنکاره مطور است که به سنوزاندکی از حکومت سرفراز خان در بنکاره گذشت
درست استقرار نیافته بود که شخصی از جانب قوالدین خان وزیر رسیده خبر ورود او را
بدلی رسانید و مالیه سه سال گذشته را طلب کرد سرفراز خان بصواب دید حاجی احمد و سایرین
که اهل مشورت او بودند نه تنها او ای مبلغ کرد بلکه حکم کرد تا خطبه و سکه بنام نادر شاه خوانند
وزند با بجهل مبلغی سنگین بر متولین مالی دلی سینه حل شد اما دادن وجه بر مردم چند
صعب نبود که طریقه اخذ آن و چون محصلین وجه مزبور از مالی خود هندوستان بودند
غلیمت داشته بنای اخذ و جلب گذاشتند و بجهت هر ده هزار روپیه که بخرانند او را رسانند چهل
یا پنجاه هزار برای خود میکردند و بدین سبب مردم را اذیت و آزار میکردند تا آنچه دارند برود
و هند بنوعیکه جمیع کثیر از مردم از فرط تشنگی و عقوبت هلاک شدند و بسیاری از معتبرین هند
یا بجهت اینکه در معرض استخفاف و استعمار در نیانید یا بسبب اینکه مال را عزیز تر از جان میداشتند
خود را تباہ کردند در اعالی طبقات هند و خود کشتن و تحمل رسوائی و فضیحت نشدن عمومی
چرخ طایفه در عالم نیست که در وضع زندگی مثل هندو کم احتیاج بپول داشته باشند یا بمثل اینطایفه
پول دوست باشند در وقتی که نادر بکجاب دلی در حرکت بود و عیب و هراسی عظیم بر مردم مستولی
شد ولی بعد از ورود او و نظم و نسقی که در لشکری بود بسبب اعتماد عموم ابالی شدنا در خود
یکی از سرهای سلطنت در شهر فرو آمد و بعضی از سپاهیان را بجملات فرستاد تا سبب آنها
و حمایت رعایا شوند در تاریخ فرزند صاحب مطور است که حکم کرد تا هر کس از لشکریان وی
بالغبه ابالی ملک حرکتی خلاف گشتد فی الفور کوشش و دماغش را بریده او را مثلک کنند

جلد دوم در بیان تسخیر هندوستان

تا سه روز همه بارانی گذشت اما در شب چهارم بعضی از اشرا جزوت نادر را در افواه انداختند
و جزئی الغور شیاع شده عوام کالانعام از جای برآمده بر ایرانیانیکه در اطراف شهر بجهت غفلت
مقرر بودند حمله برده و بجزیر برایشان تا خنقند و ایرانیان چون دسته دسته متفرق و پیمبر
بودند تا رفتند بدانند چه خبر است همه را عرض شد همیشه ساخنند و چیزی که بیشتر سبب لغت از
دناست طبع امرای دلی است این است که چون این پیمبر ایشان رسید عساکر ایرانی را که بجهت
حفظ و حمایت ایشان مقرر شده بود بعوام سپردند بلکه بعضی از ایشان با تلفات این پیمبر
مدد کردند و چون این قضیه را شنیدند چند نفر فرستاد تا مردم بغمانند که خبری پا و خطر در دست
اما کسی را که فرستاده بود نیز کشته شدند تا در باکسانیکه در دور او بودند آتش را در سری
خود گذرانید و در طلوع فجر سوار شده در میان شهر رفت و خواست تا شورش مردم را فزود
نشد اما این معنی سبب از ویاد شورش عوام شده سفاهت آغاز کرد و همه مورخان که
تاریخ نادر را نوشته اند اتفاق دارند بر اینکه نادر میخواست بخلق افیتی برسد یا برساند فریزر
صاحب که خود معاصر است و در این واقعه حضور داشته است می نویسد که تفنگی بنا در انداختند
لکن خطا کرده یکی از امرای نزدیک وی بود رسیده از پا در آورده چون نادر حال بدین
یافت و لشکر هم در نیوقت از اردو بشهر رسیده بود و حکم قتل عام داد و همین که دست لشکر
بشهر رفت دست عوام الناس از حرکت افتاد از طلوع آفتاب تا وصول شمس بوسط آسمان
گشته بود که بالای هم میر سخت کوبان تا ویسب این مردم را شعله همیشه کفایت بنود زیرا که آتش در
یکی از محلات زبانه کشید و بجمع اطراف شهر سرایت کرده خرمن سوز جان و مال تیره روزان
گشت نادر بعد از آنکه حکم قتل عام داد و مسجد روشن الدوله که در وسط شهر بود رفته قرار گرفت
پس یکس رایارای المکه لبی شفاعت بگشاید بنود تا اینکه بالا حزه محمد شاه با و نفر از وزیر پیش
رفته باقی مردم را در خواست نمودند و در گفت پادشاه هندوستان نباید هرگز شمشیر بند
برود و علی الغور حکم داد تا دست از کشتار بردارند و چنانکه جمیع مورخین نوشته اند فی الغور
اطاعت شد و همین دلالت تو سیت بر نظم و نسقی که در لشکر وی بوده است مدد قلی با خلا
ذکر شده است و از ضمنی که این کشتار واقعه مشکل است که از روی تحقیق بتوان معین کرد

در بیان قتل عام شاه جهان باب

۴۲
 فرزند صاحب صد و بیست هزار مینوسید و یکی دیگر از مورخان فرنگستان قریب صنف این عدد
 میگوید یکی از معتبرین مورخان هندوستان هشت هزار ذکر میکند اینقول بصواب اقرار نماید
 و در نظر از امر که گمان بر این سخن این فتنه برایشان میرفت چون صورت واقعه بدین نوع پنج
 یافت که نخبه بقلعه کوچکی که قریب بدلی بود پناه بردند عساکر نادری ایشان را تعاقب کرد و چنگ
 آوردند و با هر کس که گمان میرفت با ایشان در آن کار دوستی داشته بقتل رسانیدند و در
 چهار صد نفر از این عرضه تلف گشتند چند روز بعد از این واقعه عروسی پس دو ماه دیگر از
 شاهزادگان خانواده تیمور واقع شد محافل سوک و سوز بجای سوز و شور مبدل گشت
 غالب اهالی دلی مردم بیایه و لهد و لعب دوستی از مصیبتین هندوستان کوید که بسیار
 بر رفتن ایرانیان نفوس سوز دند و هنوز لشکر ایران دلی را رها نکرده بود که مقلد باد با نیکو
 بنای تقلید را گذاشته همان رسوا شیا نیکه در آن ایام کشیده بودند در محاسن سب عیش
 سر در شد القصة ایام قاضی نام در دلی پنجاه و هشت روز بود قبل از آنکه دلی را رها کند
 با محمد شاه خلوت کرده تا مدتی در صحبت مشغول بود وطن بعضی این است که نصیحتی که در باب
 توأم دولت و دوام کنت دی در کار بودی نمود بعد از آن امر او اعیان را طلبیده ایشان را
 با طاعت و دینخواهی محمد شاه سفارش نموده در آن باب تا یکدین فرمود و همچنین کاغذها
 بدین مضمون بحکام اطراف فرستاد بعد از ترعین ایشان سلوک در جاده مستقیم ثابت
 و انقیاد نوشت که من و محمد شاه یکدیگر در دین اگر خدای نخواسته خرنطیان شما بالکسبه
 پادشاه کوشش زد من شود نام شمار از مضمونه خلقت محو خواهم کرد با بجهت اگر چه با امرای دلی بیخ
 خوشی سلوک کرد اما ازین حکایت ذیل معلوم میشود که چه نوع ایشان را شناخته بود روزی از
 قمرالدین که در آن اوقات وزیر بود پرسید چند زن در سرای داری گفت هشتصد و پنجاه
 تا در روی بخدمت کرده گفت صد و پنجاه زن دیگر از اسیرانند و وزیر بفرستند تا مضب
 بین با شیکری داشته باشد مقدار غنیمتی را که از هندوستان مختلف ذکر کرده اند بعضی گویند
 بیست و نوزده تن و دین استر لنیک نقد و جنس بود از همه کس تخمینی که کرده اند خیلی بیش از بیست
 و بیشتر آن جواهر نفیسه بود در عرض راه شنید که بعضی از جوایزهای شاه را لشکریان محضی

جلد دوم مراجعت نادر بایران

۲۵

کرده اند بنا برین حکم کرده تا اسباب جمع لشکر اجتناب کرده هر جا جوهری یافتند جزو خزانه
کردند اگر چه لشکر انبغی را کرده داشتند لکن جز اطاعت نداشتند و همین ولایت بود
بر کمال نظم و نسقی که در عساکر وی بوده است با جمعی از امرای ایران که درین باب صحبت
داشتیم این حرکت نادر را محل بر بدبیر میکردند بر بخل و حرص بلکه میگفتند که نادر میدانست
که سگ سیر شکار و عسکر مستغنی بکار زار نمیرود اما با اینهمه با قاطبه لشکر باین مروت و مهر با
سلوک میکرد و در تاریخ میرزا مهدی مسطور است که در قفقاز قندهار سه ماهه مواجب لشکر با نادر
با نعام با ایشان داد و ضعف این مبلغ بعد از فتح کرمان داد و باز هم بیشتر از این قبل از اینکه
از دلیلی حرکت کند در حق عساکر بذل احسان کرد در مراجعت از هندوستان پنج و کلغتی
نهایت سبب شد تا در کرباد حرارت هوا عاید حال لشکر باین وی گشت و عبور از رود
پنجاب و آنک نیز بجهت حادثه که به بلپهار رسید در عهده تعویق افتاد و همچنین وقتی که معلوم شد
که بهستان نیامی کابل بغزم چپاول اردوی او که سببه اندام در کسان فرستاد تا انظار بینه زانلی
خطیر داده ازان اراده باز داشتند و این صورت نیز سبب تعویق حرکت لشکر شد و چون
وضع ملکی که این لشکر از میان آن باید عبور کند و اسباب و اثاثه و اموال عطینی که همراه داشتند
و خطر که بر اندک اغتشاش اردو مترتب میشد ملاحظه شود و نمیتوان بر پیش بینی عاقبت
اندیشی که درین مقام بکار بردن در اطلامت کرد چون بعد از مراجعت از هندوستان
سه ساله خراج ایران را بر عا یا بخشید و جمعی کثیر از ارباب صنایع و مطربان و مغنیان از
هندوستان آورده بود مرد مراکمان این شد که دولتی بنیاید بچک شاه و لشکر
افتاده بعد از این بسبب و عشرت صرف اوقات خواهند کرد و از قرنهای دراز امانی ایران
فیل ندیده تصویر آنرا در تماثیل و آثار قدیمه خود دیده بودند چون نادر فیلهای بسیار از هندوستان
بایران آورد و امانی آن مملکت ویراثانی شاپور و تالی انوشیروان بلکه از هر دو بزرگتر
خوانند منقول است که بعد از فتح هندوستان عساکر نادر سی مایل آرام بودند لکن نادر
بجزئی میدانست که انجام آرامی لشکر بدنامی کشور است لهذا بعد از عبور از رود آنگ خلیج
یکی از امرار که در آنوقت بر بلخ و سند حکومت داشت پیش نهاد خاطر ساخته در حرکت آمد

مراجعت نادر بایران

۴۶
در اول نصبت نادر شاه بجان هندوستان امیر نوبر اظهار خواهی کرده بود بجهت
اینکه امیننی را مد استعلاال خود میدانست اما چون بنا بر معاہد تیکه ما بین محمد شاه و نادر شاه
وقوع یافت مالک دمی صمیمت دولت ایران گشت تعیین تید بر او داده خزاین خود را در قلعه
امرکوت نهاد خود حرکت مذبحی نمود لکن چون مستقر حکومت او را گرفته بباد تاراج
وغارت دادند از در انقیاد پیش آمده خود را بجای نادر می سپردند و در آنچه داشت
از وی گرفته حکومت سند را کافی السابق باو گذاشت با این شرط که خراج گذارد دولت
ایران باشد یکی از ابالی انگلند که در این اواخر از جانب حکومت هندوستان سفارت
سند نامور شد کتابی نوشته در آن مسطور است که در عهد محمد شاه که حنبر نصبت نادر شاه
منتشر شده رعب در ضمیر خلافت انداخته بود میر نور محمد عباسی کالوری که بر حسب دستور
در ضلع سیوی که سیری سینر خوانند و اضلاع دیگر فرما زوا بود و بعلو او حکومت ظاهر
بعضی از امر انبست بنجا زاده او اعتقاد باطنی داشتند چون به اس صادق علی خانرا
که در آنوقت از جانب محمد شاه صوبه دار شده بود مشاہدہ کرد فرصت یافته با او قرار
داد که سه لک روپیه گرفته حکومت سند را باو واگذار کند صادق علیخان نیز راضی
شد قدری از مبلغ نوبر داده شد و باقی به سنوز باقیست این معامله در سنه هزار و صد
پنجاه هجری صورت گرفت و در هزار و صد و پنجاه و دو نادر شاه لشکر کالوری را
شکست امرای انیطایفه بقلعه امرکوت که در سیابانی با بر واقعت پناه بردند لکن بالاخره
امر بر این قرار یافت که سلسله کالوری تسلط بعد نسل بجکومت سند مقرر باشد مشروط بر آنکه
حکام هر ساله خراجی معین بسلاطین ایران بفرستند و چنین نیاید که حکام اوایل این
سلسله خراج نوبر را سالیانه میدادند امیر نور محمد در سنه هزار و صد و هشتاد و پنج هجری
فوت کرد و هشت نفر بعد از او از سلسله کالوری در سند حکومت کردند تا در سنه
هزار و صد و نود و هفت که میر فتحعلی تالییر عبدالسنبی را که آخر سلسله کالوریت بیرون
سند را مالک شد و حکام حال از نسل او هستند انتی قلعه امرکوت از صوبه سند
محبوب و در بیت و شش درجه و بیت دسه دقیقه عرض شمالی و صد و شانزده درجه

جلد دوم مراجعت نادر شاه با ایران

دبیت پنج دقیقه طول شرفی واقع است و در این اوقات از توابع راجه جو دو پور است
 در وقتی که همایون از هندوستان کرجیت اول راجه امرکوت پناه برد و تولد پسرش کبر
 که از غایت اشتها را از تعریف مستغنی است در انقلعه واقعه القصد بعد از فتح سندها در
 بهرات رفت و در اینجا جواهرات و غنایمی که از هند آورده بود بنظر خلایق جلوه گشت
 و بر تخت طاوس محمد شاه که مرصع بود باقسام و انواع جواهر نفیسه نشسته صلامی عیش
 در داد و تا چند روز و جوه ملکوت و قواد سپاه و سایر طبقات ناس بساط نشاط کسره
 اوقات طبع و لعب مصروف داشتند لکن نا در چنین نیاید که همیشه از بیگاری و تقطیل
 شکر اندیشناک بود لهذا بعد از انقضای ایام عیش از بهرات در حرکت آمده پسر
 رضا علی میرزا ملاقات نمود و او و سایر شاهزادگان از ابدایای لوکانه و عواطف پدید
 خورسند ساخته بجانب بلخ عطف عنان غرمت نمود و در اینجا به تینه اسباب مرور از
 جیون پرداخته تا ویس پادشاه بخارا را که در ایام غیاب او بهندوستان بر خلاف
 معاشرت فیما بین فرصت غنیمت دانسته اطراف خراسان را در معرض تاخت و تاز
 آورده بود و وجه همت ساخت سبب حرکت نادر بدان صفحات هم از اول بر همه
 معلوم شد او را اراده اینکه بسط لشور ملک ازین سمت دهد و نیزه را که میدانست اداره
 و نگاهداری مالک مفتوحه در آن اطراف از حین امکان خارج بود ولی میخواست از
 همان زهری که انظار یقه هر ساله با مالی سرحدات ایران میچیناسند بذا بشان بچیناند
 ابو الفیض خان که در آن اوقات سردار اوزبک بود و خود را از نسل خلیفه میدانست چنان
 خبر حرکت نادر را شنید بهراس بر دی مستولی گشته و زیر خود را فرستاد مگر با ظهارا تقیاد
 آبی بر آتش قهر پادشاه زندان در و زیر ویرا با غز اطاقات کرده با او گفت که اگر ابو الفیض
 میخواهد که خود را از ظلمت و ملک خود را از خسرتی امین دار و باید بدون تنها و ن بدم
 فرمان برداری پیش آید و بهمدان وقت که این گفتگو در میان بود لشکر ایرانی بجانب بخارا
 کوچ کرد و پنج روز بعد از عبور از جیون در و از ده میلی بخارا فرود آمدند شهر بخارا از جیون
 بیش از پنجاه میل مسافت نزار و لکن نادر از بلای رودخانه عبور کرده بود و با لاشره

نصبت نادر شاه
 بجانب بخارا

خوارزم
 مدتهای آن مرکز
 مدتهای آن بخارا
 جنوب آن خراسان
 آن مرکز است و
 بزرگ آنجا جزو است
 که نسبت آن قریبا
 پانزده هزار
 میشود
 است

بیان نهضت نادر شاه بخوارزم باب ۲۸

در فتح خوارزم

۲۸
 قضیه همین جا ختم شد و ابو الفیض خان خود با تمام امرای ملک بسرا برده نادر شاه رفته و بیسم
 سلطنت را بر پیش پای وی نهاد و نادر او را محترم داشته محلی شایسته در مجلس نجبه او معین
 ساخت و چند روز بعد مالک را با واکندار نموده او را دوباره بایالت خویش مقرر نمود
 مشروط بر اینکه کمانی السابق همچون حد با من ملکیتن باشد و این معاهدت بجز اوجت با من
 و خرابو الفیض خان و برادرزاده نادر است حکام یافت جمعی کثیر از ایلات ترکمانه و او بکبیه
 برضای ابو الفیض خان در سلک سپاه نادر سی نظام یافتند بعد از آن متوجه خوارزم
 گشت مالک خوارزم که در سمت مغرب بخارا واقع است از دو طرف رود چون گرفته
 تا سواحل بحر خزر می رود البرز امیر الملک کر اطراف بلاد ایران را عرضه هنب و غارت
 ساخته بود و چون خبر توجه نادر را بد انصوب شنید بجهانت قلعه و حصافت عقل خود
 معتمد و مسزور گشته پامی مقاومت بر زمین مخالفت افشرد و پادشاه بخارا چند کس بدو فرستاد
 او را با طاعت و انقیاد نادر نصیحت کرد و آن تبه روزگار نه تنها پند و ستانه او را خوار شمرد بلکه فرستادگان
 او را بقتل رسانید این حرکت که برخلاف قانون جمیع طوائف ناس است موجب اشتعال نار
 غضب پادشاه ایران گشته بعد از آنکه لشکر ویران گشت ویرا اسیر کرده بابیت نغزاز
 امرای بزرگ او بقتل رسانید و مالک او را بطلا هر خان که بنا بر قول میرزا احمدی نواوه دلی
 محمد خان چنگیزی و با سلاطین توران بنی عم بود بخشید و در زمستان همین سال که هزار و صد
 پنجاه و سه بگری بود بجانب کلات رفت هم از او ایل عمر نادر را بکلات تعلق نام بود و
 بخیا اینکه آخر عمر را در اینجا بسر برد حکم کرده بود که استیکایات از تعمیر و اصلاح گشت
 و سرائی نجبه مقام خود و روان بسازند و آب انبارها و برکها و بالابها بجهت فائده زراعت
 بنا کنند و همچنین فرمان داد تا جمیع خزاین را بد اینجا برند و در کتاب کسینیر صاحب مسطور است
 که کلات قریب یکدرجه در شمال مشهد در راه مرو شاه جهان در جانی واقع است که از آن در
 کوه کونید و اطراف آن همه کوهستان است و آن کوهی است بسیار بلند و فقط دو راه
 تنگ دارد بعد از آنکه بقدر هفت میل بالا می رود سطح نمندار میشود که قریب دو ازو میل
 محوطه آن است چشمه های خرد بسیار دارد و غله در بروج در اینجا بفرزادانی حاصل میشود

صفت قلعه کلات

جلد دوم بیان نهضت نادر شاه بخوارزم

۲۹

انجا در چادر زندگی میکنند فقط عمارتیکه درین سطحه یکنواستین بنظر میآید و برج و عمارت کوچکی از مرمر است که نادر بنا کرده است بر چهار ایچته محاطت راه و خانه را بچته مقام خود نادر ساخته اند و چون سطحه مزبور را بر پا کرده بقدر پانزده میل دیگر بالاروند بقله کوه میرسند در انجا سطحه دیگر بنظر میآید که اگر چه بزرگی قطعه اول نیست اما در حاصل خیزی بان برابر میسکند در اینجا نیز دو برج کوچکی ساخته اند که سرکوب راه است و فقط بنا نیست که بچته استحکام قطعه کلات ساخته شده است اشکالی که در گرفتن کلات و قلعه سفید است همان صعوبت راه است و چون برقله کوه واقفند اگر سنگی از کوه بغلطه اگر سبب تباهی نشود سدر راه نماند خواهد شد القصه نادر بعد از اقامت قلیلی در کلات بسمت مشهد که پانی تحت مملکت قرار داده بود رفت و در مدت سه ماه اقامت در مشهد داد و عیش داده علی الاصل سطحه بساط نشاط و انبساط استعمال ورزید در مدت پنجسال بیخ پادشاه مغلوب شده بود اشرف حسین دو امیر افغان محمد شاه پادشاه هندوستان و ابوالفیض خان پادشاه بخارا و البرز والی خوارزم و ایران از جنک ظل جانب خلاصی یافته مدو ملک از طرف شمال تار و دوجون و از جانب مشرق تا نهر اکت رفته بود رعایا بوعده نادر منتظر بودند که عسکر عثمانی از سواحل دجله و فرات براندا تا رعایت نام و نکت اقتضای آن میکرد که ابتدا با تمام خون برادرش ابراهیمخان که در جنک لنگی کشته شده بود پر دازد ابراهیمخان مردی رشید و بهادر بود و نادر بوسی اعتمادی تمام داشت و بعد از فوت دی سپر او را چون فرزند ان خود رسماً میکرد و در وقتی که لشکر بجهت تبسینه و تادیب لنگیه بجانب داغستان در حرکت بود قضیه روی آورد که نکت بر شیعه امید جمیع مالی ایران زود بخوبی واضح شد که انجام حال ملکستی که اداره آنها موقوف برای و رویت و خواہش کنینر حاکم بالاستقلال است چه خواهد بود فوجی که اغلب آن افغانه بودند پیش رفته و بجلا دتی فوق العاده کار بر لنگیه تنگ کرده بودند تا در به جمیل از راه ما زندان بدو ایشان مشتافت و قتی در یکی از جنگلهای ما زندان از پشت درختی کله بوسی انداختند که دست و پرا زخم کرده پیش راست نمود در ضائقی میرزا که در انجا حضور داشت فی الفور بطلب آن شخص مرکب برانگخت و جمعی دیگر سنیر متابعت دی کردند اما

نصرت نادر شاه به تنبیه لڑکی

باب ۷

۵۶

سبب درختهای زیاد نتوانستند کسی را پیدا کنند حریف خود را در میان درختان زده بد رفت ولی بعد از چندی گرفتار شد میرزا آمدی گوید که نیکقدم نام غلام باغزای آقا میرزا ولد دلاور رئیس طایفه تائینی مصدر این حرکت شده بود آقا میرزا در ازای صد در این خیانت در معرض سیاست نهاد و چون بانیکقدم قرار جان بخشی شده بود او را از هر دو چشم گوگرد و زاینوا فقه اگر چه اثری غریب در خاطر نادر کرد لکن باعث فسخ عنایت وی نشد و چون بدافغان رسید طوایف لڑکیه دست از جان ششسته بمقابلهت وی پای میعاد فشر و نذکوستان انصافات نیز ممد بهادری اینطایفه کشته چنانکه غلبه بر ایشان متعذر مینمود شجنان لشکر ایرانی از جنگ تنگ آمدند انسانی دولت روس از بیم آنکه مبادا نادر لڑکیه مغلوب ساخته بلا و روسیه پروازد در هشتدرخان با استعداد و تئیه اسباب محاربت مشغول شدند و این عمل سبب همسپمان لڑکیه کشته بیشتر از پیش ثبات و رزیدند تا بالاخره نادر بعد از سو و قلیل و زیان زیاد مجبور بر اجابت شد از روزیکه در جنگل با نذران بوسی تیراندختند از پسرش رضاقلی میرزا بدکان شده بعد از مراجعت با حضار او فرمانداد و مجبور و رود او حکم کرد تا او را گرفته از علیه بصره عاری ساختند یکی از محررین مستبر فکستان که دو سیال بعد از این مقدمه با یران رفت مینویسد که شخصی که در جنگل بنا در تیر انداخت بترکیت رضا میرزا مصدر آن امر شده بود و در رضاقلی میرزا اگر چه رشادت و قابلیت داشت اما شدید العمل و ظالم بود و میکوید که در ایامیکه نادر بنده و ستان رفته بود و جز فو تا و باران رسید و چون رضاقلی میرزا اینخبر رسید نام پادشاهی بر خود نهاد شاه طماسب سحاره را که در سبزوار مقید بود بقتل رسانید اگر چه قتل طماسب بر همین پنج واقعه که محرر مذکور میگوید لکن بعضی را عقیده آن است که این کار بجز نادر بود و هم او گوید که چون نادر از کار پسر آگاه و بجزم او متیقن گشت در کمال نرمی و عطوفت با وی گفت که اگر بجطای خویش اقرار نموده از کرده نام شود ترک ماضی گفته از کسناه او خواهد گذشت پسر از بیغنی ابا کرده سخنان درشت گفتن آغاز نهاد و گفت فخر من است که عالمیر از جنگ ظالمی را تانی و هم لاجرم سقط گفتن پسر مورث سخط کردن پدر کشته بکندن چشیش فرمانداد احتمال دارد که محرر

جلد دوم در اختلال احوال نادر شاه

۵۱

مشاریه انجیر را از بعضی از مملکتین نادر شنیده باشد والا هیچ وجه نمیتوان این قول را قبول کرد میرزا مهدی صریح میگوید که نادر با غوای بد که بران فریب خورده باین عمل شیخ اقدام کرد و یکی از اطباءى فرنگستان که در آخر ایام حیات نادر با وی بود بیکناهی رضا قلی میرزا را ثابت میکند و بعد میگوید که نادر چنان از گروه پشیمان گشت که پنجاه نفر از امراراکه در آنوقت حضور داشتند بجهت آنکه چرا شفاعت نکردند بقتل رسانید از روزیکه در مانذران تیر باو انداختند روز بروز خشونت طبعش بر روزی داشت و فایز نشدن مقصود و در خنک لنگی نیز مهمل یعنی کشته گوش بقول دشمنان رضا قلی میرزا کرده در حالت غضب او را کور کرد کونین چون چشم قره العین خود را کند گفت فضایح اعمال تو سبب این امر شد رضا قلی گفت تو چشم مرا نمندی بلکه چشم حیران را کور کردی میرزا مهدی گوید که بعد از این واقعه نادر نه بر خود آرام و نه بر دیگران رواداشت بعد از این قضیه آنچه از وی منقول است قیاح احوال دیت مگر جنگی که در عرض سه سال با عثمانی کرد و در این حرب نیز هیچیک از بهایها و دلیریهایی که در حروب سابقه از وی دیده شده بود مشاهده نشد لشکر ایرانی کوششها برای شتر بصره و بغداد و موصل کرد و ذولی کاری از پیش نبردند در اول سال دیگر ناچاره مقابله عسکر عثمانی که تا قریب بایروان رفته بودند حرکت کرد و کونین میخواست در همان صحرا که ده سال پیش با دشمن جنگیده بود بار دیگر با خصم دست در گمزنند اما سردار عثمانی رسید روی بگریز نهاد و در دست سپاهیان خود تقبل رسید و بعد از قتل سر عسکر هرج و مرج بحال لشکرمان راه یافته با سانی بزمیت یافتند این آخرین فحشی است که نادر کرده و در همین اوقات پسرش امیر احمد میرزا عسکری از عثمانی را در دیار بکر بزمیت داد اما نادر چون از حال خود مستحضر بود در مصالحه با ترک تعجیل کرد در این مصالحه از اینکه مذنب جعفری را پنجم نذاهب قرار داده در گنی مخصوص بجهت ایشان در که بنا کنند ذکری نشد قرار بر این شد که اسرای طرفین ربانی یابند و از حاج ایرانی در عرض راه که مدینه حمایت در حمایت شود و تمام ملک عراق و آذربایجان متعلق بایران باشد مگر بعضی جاها که در زمان شاه اسمعیل بدولت عثمانی متعلق داشته است اتفاق کلمه کسایت که تاریخ نادر را نوشته اند که در پنجبال آخر ایام سلطنت

در اختلال احوال نادر شاه

۵۲
 ظلمی که او بر عیت کرد در هیچ تاریخ نقل نشده است چون دولت هندوستان
 بدستش افتاد و عرق سخا و تش و در حرکت آمده خراج سه ساله را بر عاید بخشید لکن دولت
 اثر خود را کرد و خواهش زیاد کردن در او پیدا شد آنچه داشت بکلمات فرستاد و علی^{الافتال}
 باستحکام آن کوشید و خراج سه ساله که بخشیده بود استردا کرده به تنها مواجب
 لشکر نایز ازان میداد بلکه روز بروز خزانه علاوه میکرد و طریق اخذ این وجه بوجه بسیار
 از ظلم و اذیت و آزار بود و نادر میدانست که بجهت رجحانیکه بدست اهل سنت داده بود
 دل مردم با او مایل نبود و ازین جهت که علمای ملت را انشاء این امر میدانست بیشتر
 تعدی میکرد و هم بدین سبب کسانی که هنوز معتقد مذہب شیعه بودند اعتماد داشت
 بعبارة اخری از جمیع امالی ایران مینمودند و زیاد اعتمادیکه داشت با فاعنه و تراکه بود
 که در لشکری بود ندامی ایند و طایفه در نزد وی کمال احترام داشتند و هر یک از امرای
 ایران که صاحب اقتدار بودند یا در مزاج مردم رسوخی داشتند بهبانه از نپای در آورده و بنا
 کارها با طبع سبب تنفر طبع و از جزا قلوب گشته در اطراف مملکت هر جا بسری بود
 کردن کشید چنانچه ابالی فارس و سیروان و ما زنده را ن هر سه در یک وقت یا معنی شدند و این اخبار
 زیاد و موجب اشتعال شعله غضبش گشته ازین پیش اگر لیک گشتی ازان پس بشهر شمر گشته
 سیر گشتی چنانکه میرزا مهدی گوید که مردم منازل خود را رها کرده از ظلم او بفارها و بیابانها ما و
 گزیدندی منتقل گشت که در وقتی که تباریب یا از پی تعذیب برادر زاده خود علی قلی خان که در
 سیستان یا معنی شده بود در حرکت آمد اراده کرد که تمام ایدانیا نیکه در لشکری بودند قبل
 رساند و شک نیست که در نیوقت تعیین مزاجش بجدی بود که قریب بچون رسیده بود
 لهذا بعضی از امرای معتبر چون شیند نام ایشان نیز در فهرست کسانیت که نادر عزم
 قتل ایشان را دارد و استخلاص خود را در استهلاک وی دیدند چهار نفر باین غم قدم
 جلادت پیش نهادند از جمله محمد علی خان افسار و صالح بیگ سر میث فوج خاصه بودند
 در شب بهبانه کار ضرور و نجیمة او تاختند چون مردم معتبر بودند فراوان ایشان را مانع نشدند
 بدرون حیمه راه دادند صدانادر را از خواب برانگیخت و خون دو نفر از ایشان را بر حیت

نقل نادر شاه و فتح
 آباد جنوستان در حیدرآباد
 هجری قمری ۱۱۰۰
 ش

جلد دوم در بیان قتل نادر شاه

۵۳

لکن صالح بیک شمیری بر او زده از پایی در آورد و طبیعت این زود غریب از ملاحظه و قیام
معه ایام حیات او بستر نمیده می شود چون شبی شایسته نداشت چنین بیناید که در او بیک
حال قوت بدنی و عزم ثابت و ذکا و کجاست طبیعی او سبب امتیاز بین امثال و اقربان
گشت و حدت طبع و فراست ذاتی او اگر چه برود و بجزرت زیاد شد لکن هرگز تربیت
سذیب نیافت در پانی و بهج و مرج ملکات او را انجیالات بزرگ انداخت و چون کوششها
در باب اخراج افاغنه کرد و سیر و زوی وی درین باب ملاحظه شود میتوان گفت که سبب
نام سلطنت بیجا نبود سبب اینکه مدحت بود که در حقیقت این امر با او بود و اگر بعد از آن
استغنا میکرد و خطر عظیم بهم بجهت خود و هم بجهت ملتی که بشجاعت و کار دانی او از جنک اعدای
یافته بودند داشت بعد از آنکه افاغان از ایران راند و در محاربات با عثمانی قوتها
نمایان کرد و قتلها و کابل را بجزیه تصرف آورد و شد بر حکمت دشمنان ملکات را
دوست ساخت اسباب تنخیر هندوستان مرقوم شد اگر چه سبب خرابی هزارها خلایق شد
لکن شاید بیچیک از سلاطین آسیای قعی بدین عظیمی با کمر کنانه نموده اند و دلتی که از
هندوستان بچنگ آورد باعث این شد که بحمل و اعتسایم قدیم ایران تازه و مردم آن
مملکت را بلند آوازه کرد و تاخت و تازیکه بیلا و بخارا نمود فقط بهترین و جوی بود بجهت آرا
بلکه بر قوت و شهرت ملک و ملت افزود و از حرکت مردان که بالنبه بیاد شاه بخارا و
سلطان هندوستان کرد معلوم میشود که استحکام سبب این اقتدار خود را در شهرت شمیر
و قوه تدبیر میدانست نه در سخت ملک و بسطت سلطنت بنا بر این اعم از اینکه ملاحظه
کارها نیکه در اوایل برای ایران کرد بشود یا نظر بر شجاعت و شامت و کار دانی که در ایام
حیات از وی ظاهر شد گنیم یا مروت و مدارا نیکه در هر یک از فتوحات اشکار کرد
یا کارهای بزرگی که از وی صادر گشت بهر ملاحظه این پادشاه مستحق و سزاوار کمال ستایش
و تحسین و شایسته و مستوجب نهایت تکریم و بجد است لکن تعین سیریکه در او از عمر در
مزاجش پیدا شد و حرص و بدگمانی که بر طبیعتش غلبه کرد او را از سیر حم ترین غلظه ساخت
کو یا مقدر شده بود که ایران از جهان دستیکه شربت حیات یافت ضربت ماتی با

در احوالات نادر شاه

در همان اوقات که مزاج نادر مستلما با این اختلال عظیم بود هنوز خیال ترقی و تقویت ایران
در خاطر داشت و بسیار مایل بود که بازار تجارت ملکت رواج یابد و چنین میدانست که اگر
جهازهای تجاری ترقی یابد باعث از دایه دولت و اقتدار ملت و مملکت خواهد بود
لذا با استعانت یکی از انگریزان در دریای کیلان شروع باین کار کرد لکن این عمل فایده
بمال ایران بخشید و محرک حسد روسیه گشته سبب خرابی کارخانه تجارت انگریز که تازه در آن
صفحات بنای کار گذاشته بودند شد و همچنین حکم کرد تا سفاین تجاری در خلیج عجم تریب
دهند و چنانکه عادت ظلمه سیپاک است حکم کرد تا چونیکه بجهت بنای مراکب ضرورت است
از ازمذران آرد که مسافت آن زیاد بر ششصد میل است و نه راه و نه رود و نه گاهی
باری در عرض این مسافت یافت میشود رعایای دیوات باین مجبور بودند که باین کار
که هرگز صورت نگرفت مدد کنند تا ده سال قبل ازین چو بهای نادر آشفیده و
بخارزفته در کنار دریای بوشهر دیده میشد و همچنین حکم کرد که سنگ مرمر از اذربایجان
بجهت تزئین سراهای کلات و مشهد ببرد و حمل و نقل آن کمتر از چو بهای کشتی سبب خست
مردم نشد در هزار و هشتصد و ده عیسوی مؤلف او راق جانی را که مرمر از انجا آورده
دید و هنوز قطعه ای بزرگ رخام ناتمام در انجا بسیار است و بعد از آن کسی طبعیت
بنا نمانده است معدن این سنگها در کنار بحیره ارومیه است و تا مراغه بقدر پیوسته است
مسافت دارد با جمله یکی از دلایل قوی که نادر مایل بترقی تجارت بود این است که یکی از تجار
معتبر انگریز سه سال قبل از فوت او در وقتی که ایران از جور و اجحاف و ظلم و سبدا و او
ویران بود بار دوی او رفته گفت که مبلغی از مال او را در شورش استرا با و بفارت برده
نادر حکم کرد تا آنچه از وی برده اند یا بعینه مستر و سازند یا اموال کسانی را که در غارت
دستی داشته اند فروخته بهای آنرا در عوض بدهند اما در باب مذهب چنانچه مردم
نادر میخواست مذهب ابالی ایران را تعیین دهد و شاید سبب آن این بود که این مذهب
در عهد صفویه در این ملک استقرار یافته بود و مردم بدین سبب احترام عظیمی باین مذهب
باین خانواده داشتند و خواست بسبب تعیین مذهب قطع بنیان احترام این مذهب

جلد دوم در احوالات نادر شاه

۵۵

و نیز چنانچه مذکور گشت مقصودش این بود که اختلاف دینی را از میان بردارد لکن شاه قوی هست بر اینکه حرکت او بالنسبه با مورث شریعتی و مذهبی نه از باب تدبیر کلی بلکه اسباب دیگر داشت و فی الحقیقه نیاید که اعتقادی ثابت در باب مذہب مطلقاً نداشت بعد از مراجعت از هندوستان حکم کرد که انجیل را ترجمه کنند و بعضی از باب روم وار من بعد میرزا احمدی ترجمه ناقصی کرده بنظر وی رسانیدند و او با حنفیه فتیان مسیحی و علمای یهود و ملاهای اسلام فرمان داده گفت تا آن ترجمه را بر وی بخوانند و او بعد از آنکه بنکات مضحکه امیز ادیان ثلاثه را مسخره کرد در آخر گفت که اگر خدا حیاتی بدهد خود دینی به از جمیع ادیان احداث خواهد کرد و عهد صفویه علمای ملت کمال اقدار را داشتند و ریش اینطایفه صدر الصدور بود این جماعت همیشه مستول و محترم بودند و در عهد شاه سلطان حسین دخل و تصرف کلی در امور سلطنت و حکومت میکردند و از مالیات مالک محسره در بودند چون روزگار سلطان حسین تباہ گشت مردم از اینطایفه روگردان شدند و نا در چون بر تخت برآمد بدون ملاحظه عاقبت اثر بر تذلیل و تحقیر ایشان گاشت منقول است که بعد از آنکه قاج بر سر نهاد با حضار اعظم ملاها فرمان داد پرسید چه قسم اینهمه مال و مملکت را که در تصرف ایشان است صرف میکنند گفتند بحد و معاش علمای ملت و اوقاف مدارس و مساجد و عابدت پادشاه اسلام میکنند نادر گفت ظاہر است که دعای شاور در گاه خداوند سبحان نیست اینک هر چه شما آرتی کردید مملکت تنزل کرد و آتشام شما سبب افتقار ملک و ملت شد و چون مملکت نسبتاً غازیان و بهادران لشکر من خلاص یافته معلوم است که ایشان آلات دست آبی هستند بنا برین دولت شما بعد ازین باید بحد و معاش ایشان صرف شود پس حکم کرد تا جمیع اموال و اوقاف متعلقه بساجد را ضبط کنند و گفت تا محل صدر الصدور را بعلوینا و بند فقط نام و قلیل وطنیه بجهت این منصب مقرر کرد و این حرکت یکی از بی تدبیریهای نزرگ است که در مخرود کرد اگر چه در همان وقت ضرری بران مترتب نشد اما این سلسله کمینہ در دل گرفته آخر قلوب ناس از وی نزر بر ساعدند منقول است که وقتی یکی از امرار ابجکومت بعضی از

بیان احوال نادر شاه افشار باب ۱۷

نیز ستاد و بعد از تمام دستور العمل با وی گفت که با ملای آن ملک مرادت کن و من سیدم
 که در شب با او ملاقات خواهی کرد و صحبت از من خواهی داشت او خواهد گفت که من از بزرگ
 ترین سلاطین روی زمینم لکن رحم و مروت در جبلت من نیست تا در بالنسبه بر او پیش
 اعتقادی و از عقاید عوام پروا نمی داشت چنانچه بسیاری از مرد مرا عقیده این بود که امام
 رضاً مبعوضه میکند و این عقیده باعث فریب بسیار شده بعضی خود را کور و انموند کرده بر
 سر قبری می رفتند و چندی بدعا و نماز پرداخته چشم خود را باز میکردند با وعای اینکه امام رضا
 ایضا زاشفا داده است روزی یکی ازین مردم بر در محکم نشسته بود که گویند نادر پیدا شد
 تا در را چشم بر او افتاد پرسید که چند وقت است تو کوری گفت دو سال نادر گفت پس
 معلوم میشود که تو اعتقاد نداری والا باید متلی قبل ازین امام توشفا داده باشد لکن اگر تا
 بر کشتن من چشم تو روشن شده است کردن تو را خواهم زد چون نادر مراجعت کرد مرگ
 از ترس همچو نمود که با خلاص دعا میکند و یکدم پیشش بینا گشت مردم فریاد کردند مبعوضه
 و رخت که از ایااره پاره کرده نادر مبرم کرده گفت اصل هر چیز اعتقاد است در باب اعتقاد
 نادر منقول است که سبب هر چیز را سابقه حکم ازل میدانست الهی ایران را اعتقاد این است
 که در جهان وقت قبل و غارت مردم اشتغال داشت خود را آلت دست جبار مقرر می
 نداشت و بر طبق این مدعا حکایتی ذکر میکنند و آن این است که روزی تیری در منزل
 انداختند که بران کاغذی چسبیده و بران کاغذ نوشته بود که اگر پادشاهی پرورش و حمایت
 رعیت کن و اگر پیغمبری راه نجات بآیند و اگر خدائی رحم بخلوق خود کن نادر بعد از آنکه تخلص
 بجهت آنکه ترکیب این امر شده بود نمود کسی پیدانشد گفت از ان سوال میخواهی ترتیب داده و جمیع
 اردو منتشر گردند و این جواب را اینست بان منضم ساختند که من نیز پادشاهم تا حمایت رعیت
 کنم نه پیغمبر تا طریق نجات نایم نه خدا تا بر بندگان رحم کنم بلکه الت دست قیام علی السلام
 که بجهت عقوبت گناهکاران آمده ام القصد در صباح آنروز که نادر در شب آن کشته گشت
 اقتشاش عظیم در اردو رویداد احمد خان ابدالی با افواج او زکب بر ایرانیان حمله بردند و
 ایرانیان نیز پای ثبات نشسته حمله ایسا زار کردند بعضی گویند که ایرانیان بر احمد خان
 ظنند

جلد دوم وقایع بعد از نادر شاه

۵۷

علی‌ای حال احمدخان بتجمل بجایب قندهار شتافت و آتش را بتصرف در آورد و همچنین
برخزانه که از کابل و سمنند بطرف اردوی ایرانیان میرفت حمله کرده آنرا نیز تصرف شد
و باین وسایط اقتدار یافته بزودی بنیاد حکومتی افکنده و ملل اطراف از وی حسابی بر گرفتند
امریکه نادر را بقبل آورده بودند بسطنت علی قلی خان که در آنوقت در سیستان بود و
کردند علی قلی خان بجزو این خبر خراسان شانه بر او رنگ پادشاهی برآمد و اول کاوه
این بود که فرمانی باطراف فرستاد و در آن مذکور ساخت که قتل نادر بکام او بود اگر چه
مقصود ازین کاندیشیانت کشندگان نادر بود لکن ازین دلیل ظاهر قومی بدست نیامد
که تا چه حد جو رو پیدا نمود در لهاسی خلائی را از زده ساخته بود برادرزاده که مشهور عنایت
دی بود از اهل ای ایران در سلطنت معاونت میطلبید سبب اینکه چنانکه خود گوید ظالی
بیایک و تنها کی سفاک را از جای کنده و از پای انداخته است خونخواری که نشاطش در
ریزی بود و از سر رعایای خود کله منار با ساختن بابرین گوید ما حکم دادیم که محمد قلیخان
قراولان افشار را فرمان و بدنا آن فدا را گرفته از تحت بخت کشند و این عمل را خدمت
همه مناسب و موجب رفاه ملک و ملت دانستیم و در همین فرمان میگوید که بدعوت ابر
از سیستان بشند رفته و با اتفاق اعیان سپاه و استدعای اهل ملی مشهد تحت برانده بجهت
اینکه ایران را از ویرانی و رعیت را از پریشانی بر بائی دهد و در آخر گوید که بلا حظه اموالی که
در عهد نادر بجور از مردم گرفته شده و ظلم شدیدیکه بر ایشان رفته بجهت اینکه غضب الهی
تشکین یابد باینکه آنسال و تحمیلات علاوه بر باینکه مسترره را تا سه سال بر ما یا بخشیدیم
باجمله نام علی عادل شاه بر خویش بناده صاحب سر ریگشت بعضی از افواج وی قلعه کلات
که خزان نادر در آن بود علی الغله بتصرف آوردند نصر الله میرزا و امام قلی میرزا و شاهرخ
میرزا در آنوقت در کلات بودند چون صورتحال بدینمحوال یافتند فرار برقرار اختیار
کردند لکن ایشان را تعاقب کرده گرفتار ساختند نصر الله میرزا و امام قلی میرزا و رضا قلی
و سیزده نفر دیگر از فرزندان و فرزندان دکان نادر بقتل رسیدند فقط کسیکه باقی ماند
شاه رخ پسر زاده نادر بود و در آنوقت چهارده سال از عمرش گذشته بود و کونیک

وقایع ایام بعد از نادر شاه باب ۱۷

سبب ابقای شاه رخ این بود که هنوز سلطنتی که عاقلان و شاه غضب کرده بود توأمی شد
و خیال آن خدا بر جرم این بود که اگر رعیت گویند که باید یکی از نسل نادر پادشاه شود شاه
رخ را بر تخت نشاند خود با اسم او سلطنت کند پس بجهت جذب قلوب و جلب خاطر
بتهنیه و اسراف کثرت در اندک مدتی خزان نادر را بر باد داد لکن با اینحال هیچکس با او
اوراغب نبود لهذا سلطنتش دوامی نکرد محمد قلیخان که سبب کلی در قتل نادر بود از نظر
وی افتاد و عادل شاه او را گرفته بخواتین حرم نادر سپرد تا او را زیر زین ساختند
برادرها و لشاه ابراهیمخان که از جانب برادر حکومت عراق داشت با وی مصافقت
و چون جمعی از لشکر عادل شاه در آن جنگ از وی روی گردان شدند شکست یافت و کفایت
کشته چنانش را کند ابراهیمخان چون میدانست که امرای مقتدر بطرف شاه رخ می
اراد و خود را ظاهر ساخت قصد کرد که اول شاه رخ را با خزانه بدست آورد اما چون بدید
فایده برین تدبیر نداشت آنچه در خاطر داشت ظاهر کرده نام پادشاهی بر خود گرفت
و بر امیر ارسلان که در آذربایجان علم استقلال بر او داشته بود غالب شد اما ایام حکومتش
کتر از برادر بود بدست لشکر خود گرفتار گشته صاحب منصبی که او را نمیشد میبرد و مرجع
اصلی فرستاد و عادل شاه را نیز مشبه فرستاده بقتل رسانیدند شاه رخ پس
رضا قلی میرزا و مادرش دختر شاه سلطان حسین است بدین سبب و هم بجهت جوانی و بیگونی
اندام و حسن معاشرت و در جمعی او خلق را سلطنت او میل تمام بود اما مرجع و مرجع قوت
و شمشیر دیگر را بجای پادشاهی انداخت میرزا سید محمد نام که در عهد نادر نوع اعتباری
داشت و از جانب مادر نسب بسلاطین صوفیه میرسانید سر برداشت و میرزا داد و پسر
بزه و تقوی استناری تمام داشت و شاه سلطان حسین خواهر خود را بوسی داده بود
بنابرین میرزا سید محمد خواهرزاده شاه سلطان حسین محسوب میشد ابتدا در افواه انداخت که
شاه رخ مانند نادر از مذہب اهل ایران است و او را چون شاه رخ با کسانیکه مذہب دیگرند
خاصه عیسویان بطور مروت سلوک میکرد و همین صورت را حجت ساخته بتشکیت قلوب و
تفریق آرا پرداخت و بسبب نام پدر چنان رسوخی در مزاج مردم پیدا کرد که همه با وی اتفاق

در جهان کشت
امیر سلطان سید
ش

تشکیت
پراکندن پرتیانش
ش

جلد دوم وقایعی که بعد از فوت پادشاه روی داد

کردند و جمعی برو روی فراهم آمده پیش از آنکه شاه رخ بتواند لشکر خود را جمع آوری کند بروی تاخته او را گرفتار و علی الغر از خلیه بصرعاری ساختند و میرزا سید محمد را سلیمان نام نهاده پادشاه خواندند اما پادشاهی سلیمان بی خاتم هنوز شروع نشده ختم شد یوسف علی یکی از سرداران محبت عساکر شاه رخ چون این خبر شنید که انتقام بر میان بسته بدین سلیمان شتافت و او را بر میت نموده بچکت آورد و بقتل رسانید و شاه رخ را بر تخت نشاند و سر اداره امور بدست خویش گرفت لکن دو نفر از امرایکی جعفر نام سر کرده اگر او دیگر میر عالم امیر اعراب بخالفت او اتفاق کردند و او را مغلوب نموده مقتول ساختند و شاه رخ را دوباره بر زندان فرستادند و بعد از چند روز ازین مقدمه این دو نفر سیز بنامی محبت با یکدیگر گذاشتند و از شهر بیرون رفته مصاف دادند میر عالم مظفر شد احمد خان ابدالی که بعد از فوت مادر افغانستان را بجزیه تصرف در آورده خود را پادشاه افغانه نامید و در همین اوقات هرگز از اینر صمیمه قوچات خویش ساخته بود لشکر بر سر میر عالم کشید و او را مقهور و مقتول ساخته بجا صرعه مشهد پرداخت اهل شهر اندک ثبات ورزیدند اما بالاخره چاره در تسلیم دیدند در این اوقات احمد خان بنوعی اقتدار یافته بود که قیامت همت بر تنیخ تمام ایران نگار و انا وید مصلحت وقت اقتضای آن ندارد زیرا که خرابی و پریشانی بحال همه ممالک ایران راه یافته بود و ابالی آن ملک افغانه را فاشاء و مصد جمع صداتیکه بر مردم دارد آمد میداشتند و سعی بهبودی که بجهت تغییر مذهب ایشان شد دوباره کینه های قدیرا در سینه با بالنسبه باین طایفه تازه کرده بود و علاوه بر همه چون خودنا در شاه تغلب بر بلا دستیل یافته و پادشاه را غضب کرده بود بدین سبب بعد از فوت او هر کس در بازوی خود نیز دوشی یافت در خیال افتاد و هر جا حاکم بلدی یا امیر طایفه بود سودای سروری و سلطنت می بخت نبار این احمد خان وید بهترین است که بکومت افغانستان قناعت کرده خود را بعثت بر مخصوصه بنیاد زد و همت مصروف بر استحکام سلطنت در مملکت خود نماید و حتی این تدبیر شایسته بختین است و بدین جهت نه تنها پادشاهی در خانواده خود نخواست بلکه افغانه را عظمی در انظار ووقتی در اقطار داد

۱
 محضه
 رشکی مفرط و
 از رشکی در سینه
 مکه پیدایش و جفا
 یعنی غم عظیم
 خطر است
 بسیار
 سن

حالات بعد از فوت نادر شاه

که از ان پیش برگزیده شدند در یکی از کتب فارسی منقول است که احمد خان پیش از آنکه خراسان را بگذرد اعیان امر را جمع کرده گفت صلاح در این است که ملکی که پیدایش نادر در آن شده است از ایران جدا و بی غیره او شاه رخ و اکر از سودا امر این رای را پسندیدند و عهد و پیمان کردند که سر از دو تن او شاه رخ و احمد خان نیز بخال اینک هر کس با پادشاه ایران شود مملکت خراسان سدی مابین تطاول ایرانیان و ممالک افغانستان خواهد بود و کفالت استقلال خراسان را بر عهده گرفت شاه رخ بیچاره با چشم ناسبتان نامی از امارت گرفته برخاست و اطراف و نواحی آن فرمانروا گشت و بعضی از امرای آنکه رعایتی از وی میکردند سایه های او را میسرستادند و قیام جزئی دیگر که مربوط با حوال او و این خانواده است در ضمن احوال امر اینکه در اختلال و افتشاش بعد از فوت نادر در ایران اقتدار یافتند مرقوم خواهد شد

باب بیستم در پادشاهی کریم خان زند

در هنگامیکه احمد خان بنظم و نسق بلاد خراسان استقلال داشت محمد حسین خان قاجار که جدیداً به ایران است استر اباد در آنکه از زمانی دراز مقرر عزت و محل اقامت خانواده او بود متصرف شده و جمیع مازندان حکم بر او کردند نهاد استر اباد شهر سیت بر ساحل شرقی دریای خزر بود محمد حسین خان محفل خان چنانکه مرقوم گشت بدست نادر شاه مقتول شد و بدین سبب ایل قاجار نسبت بخاندان نادری دشمن خوئی بود نادر احمد خان از بیم آنکه مبادا در آینده چون محمد حسین خان استقلال یابد رخنه در کار وی کند فوجی از افغانه را به تسخیر مازندان امور ساخت ولی تا ب معادمت امیر قجر انیا و روه جمعی از ایشان عرضه هلاک و بوار گشتند و بسبب این فتح محمد حسین خان را از اذه شهادت بلند گشته اقتدار وی روی دراز و یاد نهاد از او خان افغان که یکی از سرداران نادر شاه بود در آذربایجان لوی استقلال برافراشته بود و دست خان در کیلان و مازندران میزد و بهر اهل کوسس یکی از امرای سحیه در کر جستان وضعی بر خود گرفته بود که بسیاریرا کمان این بود که آن مملکت از تصرف سلاطین اسلام بیرون خواهد رفت این بود وضع ممالک شمالیه ایران در وقتی که علی مردان خان بختی ساری اصفهان را گرفته عزم کرد که یکی از خانواده

باب بیستم
کریم خان زند

جلد دوم در ذکر احوال کریمخان زند

۱۶

صفویه را نام شاهی ننهاده خود با برای امور سلطنت مشغول شود میرزا صادق مؤلف تاریخ نیریز
گوید در آن اوان ابوالفتح خان از قبل شاه رخ خان حاکم اصفهان بود علی مردان خان بروی
تاخته او را بر انداخت لکن چون انجام مرام و اسعاف معصود بدون معاونت ممکن نبود جمعی از
امرا را بجانب خویش خواند تا به معیت یکدیگر آن مطلب را انجام دهند و از معتبرین امرای
مرو بر یکی کریمخان زند بود در نسب نامه که مؤلف آن یکی از اعیان خود کریمخان است مکتوب است
که کریمخان سپهر یکی از راهزنان مشهور بود که ایماق نام داشت پیش از این ذکر می از آبا و اجداد
وی نشده است با بجهله اگر چه کریمخان را بنی شایان نبود و در اردوی نادر نیز منصبی نداشت
نداشت اما بشامت و غیرت و ملکات پسندیده از بطن آن ایمازی تمام داشت میرزا صادق
گوید که هم از اول کریمخان در مکنات و مکنات با علی مردان خان مساوات داشت در
وقتی که مقرر شد که خواهرزاده شاه سلطان حسین را که طفلی هشت نه ساله بود بسطنت درازند
پیمان بر آن رفت که یکی وزیر کشور باشد و دیگری امیر لشکر اما از اسناد دیگر چنین معلوم میشود که
کریمخان خود را کفعلی مردان خان میدانست و حقیقت دلیل هم هست بر اینکه گوئیم که امیدوار
این بود که چون علی مردان سپهر بود و فرزندی نداشت بعد از فوت قائم مقام او شود و این
در وقتی که اصفهان مسکن مسا کر زند و بختیاری بود مردم شهر بچند فرقه شده و هر فرقه طالب
سلطنت شخصی بودند اما بالاخره بکومت تازه راضی شدند در ابتدا لشکر علی مردان خان
قدری بی اعتمادی کردند اما خون ریزی نشد و خود علی مردان خان اگر چه مزاجی سخت داشت
با مردم بعدل و انصاف سلوک میکرد و کریمخان در حلقه مقام داشت و در حفظ مال و حیوانات
آه و در رعایت خاطر اهل آنجا با قضا نهایت میکوشید و آنچه لازم مروت و نفوس که خاصه
ذات و سبب استیما از او دیگران بود و در حق ایشان محمول میداشت و این معنی بیشتر بر او
داشت بعلت اینکه اکثر اهل آن مقبیه عیسوی بودند لکن کریمخان را نظر بر مطلب و مآرب
ایشان بود نه بر طریقت و مذهب ایشان حرکات کریمخان را مقصود بعلت بخت و احترام خلیفه
گشته شهرت مروت و انصاف او بجائی رسید که محرک عرق حد علی مردان خان گشته
چندی کشید که بی پرده بین طرفین آثار عدالت ظاهر زمین شد در ابا غیب کریمخان



کریم خان وکیل زند

در ذکر اسوال کریمیان زند

۶۲
 علی مردان خان فرصت یافته بر ابالی جلفا سخت گرفت و چون کریمیان مستحضر شده او را
 ملاحت کرد علی مردان خان شفا با بد کوئی از وی آغاز نسا و چون بعد از آن اوقات حاکم ضعیف
 ابراهیم خان را بعقل رسانیده بود ظاهر بود که کریمیان مانی وی خواهد بود لاجرم چون کریمیان
 صورت حال بدینوال یافت بی پرده طبل محاصرت کوفته کار بجاریست کشید بعد از طبل
 مجادلتی نیامین و بعد از چند دفعه غالبیت و مغلوبیت طرفین محمد خان نام یکی از اراغلی را
 از پانچی در آورد و داخل جونیبیران بلا منازعت بمصرف کریمیان در آمد ثولف تاریخ زند
 میرزا صادق گوید که محمد خان با کریمیان قرابت داشت و بجهت همین مطلب از کریم خان گردن
 شده بعلی مردان خان پیوست اما اگر چه کار علی مردان خان بانتهار رسید کریمیان را هنوز
 دشمنان قوی بسیار بودند و با وجود ایشان امید استمرار امر بروی نبود قیل از آنکه بتفصیل
 جنگهای وی شروع شود چندان کلمه در بیان اسبابیکه در اینجا مرام بدان نسبت جست بنیاید
 نخواهد بود سکنه ایران میتوان گفت که منقسم بچهار قسمت بزرگ میشوند قسم اول که از همه قوی
 خواهد بود اگر با هم اتفاق داشته باشند ایلیات و احشانات ایرانند که تا هنوز در چادر
 زندگی و باختلاف موسم تبدیل مکان میکنند و عادتشان عادت سپاهیکری و بیابان
 کردیت و سکنای شیران مردم در بلادیت که از دهنه خنج عجم گرفته بخط موازی با سواحل
 این دریایا شوشتر و از آنجا سمت شمال مغرب از جانب سیار در جله تا مالک ارمینه میرود و
 کرمان و تقریباً جمیع بلاد فارس و بعضی از عراق و تمام کردستان همه داخل در صفحات مزبور است
 ابالی آن صفحات مشبک و مشبک مختلفه میشوند لکن دیلی قوی تر بر اینکه همه از یک اصلند نمیتواند بود
 که زبان نشان زیرا که همه تنجهای ناقص در بر هم خورده زبان پهلویت اگر چه اختلاف بسیار
 در السته ایشان یافت میشود ولی نه بقدریکه مانع تعینم و تعینم قبایل دیگر شود و از بد و ظهور اسلام
 پادشاهی از اینطایفه در ایران بنوده است و همیشه این ملک یا در تحت امرای عرب یا سلاطین
 تا آورده است و بعد بشمار این طایفه همیشه سبب وحشت و موجب هراس سلاطین
 گشته لهذا از باب مصالح ملکی تغریق جلد و تسلیمت آراء ایشان را بایه تقویت حکومت دانسته
 ایشانرا سلبا و در دست متفرق گردانیدند و عموماً امکان القای نزاع و نفاق در میان اینطایفه

تسبوت
 یعنی خنک و سرد
 نش

جلد دوم در بیان احوال کرمانج نژاد

جلد
مرا و قمر و سوم
ش

در تصنیف قوت ایشان کوشیدند اما نقطه مقابل قوت ایلات مزبور قباایل تا آرد ترک و ترکند
که در از سنه مختلفه از بلاد ماوراءالنهر و سواحل رود و لکا و براری شامات و بلاد روم و سیستان
که فتح ایران کرده اند باین ملک آمده اند عادات و رسوم ایشان از جمیع جبات از بابلسکن
و وضع زندگی و طریقه خشک و محاربت بعینه مثل قبایل و عشایر ایران است اما اختلاف
السنه همیشه ایشانرا از یکدیگر ممتاز داشت و اگر هیچ سبب دیگر نبود همین یک سبب کفایت بود
که نایره عداوت و هم چسپی را در سینهای طرفین مشتعل بدارد و قبایل اترک اگر چه در عهد و تقابل
با احترام ایرانی نمیخواستند کرد الا اینکه چون بیشتر اتفاق داشتند قوی تر و با حشمت تر بوده
و در جمیع تغییرات سلسله سلاطین که در ایران رویداد بیشتر با هم اجتماع کردند و لهذا از زمان
طرف بیک تا عهد شاه عباس بزرگ همیشه لشکر متحد علیه سلاطین از اینطایفه بوده است
اهالی شهرها و بزرگان این ملک جنگجو و سلحشور بوده اند اما در بسیاری از اوقات سکینه ملاک
و دفع مردانه که از جان و مال خود کرده اند در شجاعت اشتمار زیاد یافته اند و چون تغییرنا
جمیع شهرها و دیات در آن اوقات حصار داشته و علم محاصره نیز چندان شیوعی نداشته است
لذا اهالی هر شهری یا قریه مکرر بر دشمن غلبه کرده اند و بنا بر این اگر چه از اینطایفه بسیار کم
بوده است که جزو لشکری شده اند اما در نزاعهای داخلی و ملیکه از مد ایشان برکس که
متعلق بوده اند بسیار کار ساخته شده است قسم چهارم قبایل و طوایف اعرابی هستند
که صفحات بامین کوستان و سواحل بحر فارس بکلی در تصرف ایشان است و چنان
در جلد اول مذکور شد این قطعه زمین بیشتر شهابست بجزیره عربستان دارد اما بملک و جنبه
ایران و از قدیم الایام با عراب و گذار شده است و هم از اول اینطایفه در دریا بر اهالی
ایران تفوق داشته اند و فی الحقیقه چنین بنیاد که مردم ایران در جمیع از سنه از دریا اظهار
دشنت و نفرت نموده اند بنا بر این اعراب جمیع جزایر بکلی همه سواحل خلیج را متصرف شده اند
و اعقاب و انسال ایشان نیز در تصرف آنکه مزبور بوده و گاهی حقیقتاً و گاهی محض
نام اظهار طاعتی بکجومت ایران کرده اند لکن فقر و فاقه اینطایفه و گرمی هوای این بلاد و بارها
ذبیاب و طغنی زمین مسکن ایشان و سهولتی که خاصه قبایل قریب بدریاست در حمل و نقل

مرا و قمر و سوم
ش

در استادی حال کریمخان زند

کبشتی همه دست بهم داده در هر وقت مدد بزرگی بود بجهت اسطیغیه برای اینکه از اودی و استقلال که داشتند اگر چه ناقص بود نکا دارند القصه این نوع بود وضع و طباع خلقی که کریمخان خیال حکومت ایشان را داشت طایفه زند اگر چه عدوانها بسیار نیست و شبهه است از لکت لکن در میان سایر قبایل اعتباری عظیم و امتیازی خاص دارند بعضی برانند که اسطیغیه را از زنده بجهت آن خوانند که زنده دست محافظت کتاب زند و استار ایشان محول کرده بود و کریمخان متبیله خور را به دو خویش خوانده ایشان را بر اتفاق و اتحاد و تحمل مشاق ترعین کرده و گفت که عدد و عدد و شمامت در شادت و نسب ایشان که از سلسله بهادران قدیم ایران است در رعایت نام و ننگ اقتصادی آن دارد که بگویند تا رقبه از رقبه بندگی دیگران کشیده پای خداوندی بر کردن سرفیانی گذارند و از زیر دستی بزرگ دستی که همه جبهه حق ایشان است کرانند الهی شهرهای معظم مملکت هم از اول بجهت اعتمادی که بر عدل و انصاف وی داشتند مایل بکریمخان بودند اعراب فریفته مردانگی و بی تکلفی وی بودند حتی دشمنان نیز بر او استی قول و بهمت و جوانمردی طبیعی و مروت جبلی او اعتماد و وثوقی تمام بود بعد از فوت علی مردان و دو ستمن قوی بودند که با وجود ایشان کار بکریمخان قرار نیک گرفت یکی از او خان افغان دیگری محمد حسین خان فخر از او خان در آن وقت برادر با بجان مستولی بود در جنگ اول که نزدیک قره‌زین بن از او خان و کریمخان واقعه شکست بکریمخان بنوعی افتاد که مجبور شده زلفظ اصغمان ملکه شیراز را نیز گذاشت و بجانب کوهستان کوه کیدویه که نجات منقول است که چون شکستها برجا رسید و جمعی از عساکرش بدین سبب قطع طمع کرده روگردان شدند خیال کرده که بهند و تستان رفته بقیه عمر را با رام بسر برد لکن اگر هم این خیال بیجا در خاطرش خطور کرده بود در ستم سلطان ضابط خشت که در ایت در دره کوچکی که نزد کتیله یکی از کوههای کریم است او را ازین راه داده باز داشت و بکریمخان نمود که چون راهی که از آن لشکر از او خان باید گذشته بخت برسد بهیچیک بزدی میتوان ایشان را شکست داد و گفت که من با گسان خود اینکار را خواهم کرد با بجز کریمخان را اطمینان داد راه کلان بقریب دو میل است و این راه در کوه واقع است و بنوعی با کسیت که در بعضی جا با پنهانی آن از دو پا بیشتر نیست بنا برین سپاه بجز بقطار و یکی یکی نمیتواند عبور کند

جلد دوم در ابتدای حال کرمان زند

خود این راه پرسنگ است لکن در اطراف قریب آن تلهای کویک هستند که نه سنگ و نه
 سبزه دارد چنین بنیاید که از زل و خاک باشد و این تلهای بسیار است بلند و کوتاه و کویک و
 نرنگ و مسافت مابین بعضی از آنها و راه مزبور از صد ذرع کمتر است بر سر این تلهها و جاها نیکه
 نمود بر آن امکان نداشت رستم سلطان مردان خود را جایی داد و کرمان در زیر دره
 ترصد غنیمت کمین کرد لشکر آزادخان داخل دره شدند تا بمجا ذی تلهای نمود رسیدند
 مردان رستم سلطان دست کشا و ند و حسب المأمول یکی از ایشان زنده بدر رفت آنچه
 حسین کرده پیش رفتند با فوج کرمان مقابلت کرده تکف و آنچه در راه مانده همه عرضه
 یتر و تفنگ و دشمن شدند تا مدتی مراجعت محال بود بجهت اینکه وقتی جنگ شروع شد کسانیکه
 عقب بودند بدور فقای خویش پیش دویدند و تا معلوم کردند که راه عبور رسد و دست
 کار از کار گذشته بود بعضی خواستند خود را با بالای تلهها بردشمنان رسانند لکن فقط بخوابی خود
 شتاب کردند القصه عسکران افغان شکست درست خورد و کرمان با ضابط خشت بعضی
 از قبایل اعراب که بدو پیوسته بودند هر میتیمان را تعاقب کرده دوباره شیراز را تصرف
 آورد و بجهت اوری سپاه مشغول گشت بعد از آن دیگر باز آزادخان جنگی نکرد بجهت اینکه آزادخان
 در جنگی که با محمد حسین خان کرد شکست خورده بغداد و کربلا و حاکم بغداد اگر چه اورا رعایت
 و حمایت کرد اما از معاونت و مساعدت او سر باز زد و بعد از آن از مهر اکلیدوس حاکم کرمان
 استعانت خواست او نیز اقدامی با بن امر نکرد لاجرم چون از دویدن بر درها خسته در دهان
 امید بر رویش بسته شد پناه بدشمن خود برد و کرمان برافت با وی سلوک کردی و احترام او را
 از جمیع امر از یاده داشتی و بنای بی بر وی اعتماد کرد که عدوی منافق را رفیق موافق و محب
 صادق ساخت از جمیع دشمنان کرمان محمد حسین خان قهر باز دیاد اہبت و اقتدار و شوکت
 ایتا زد داشت ایل قاجار از تراک تا آتا رند و از مدتی دراز در بلا و شام توطن داشتند امیر تیمور
 کورکان ایشا نرا باریان برد از جمله ہفت ایل هستند کہ بعد ایشا ن شاه اسمعیل صفوی بر عاریج
 سلطنت عروج کرد از قراریکه معلوم میشود ایل مزبور بکثرت حدود و دیرری از سایر ایلات او ایالات
 است میازد داشتند زیرا کہ شاه عباس بزرگ ایشا نرا بر سر تہمت کرده کطایف از ایشا ن را

در اصل این
 قاجاریہ
 او ایالات
 جمع دیوان است
 لفظ ترکی است
 یعنی قوم قبیلہ
 ش

در ابستدای حال کرمان زند

بکر جان و در دهنه لژی مقام داد و طایفه دیگر را برود و دهنه او زبک و دیگر را با ستر اباد
 سد ماخت و تا زترا که ساخت استر اباد صلتی که چلی است که حد آن بصحاری ترا که فتنی
 میشود و چون ترا که در سواحل بحر خزر مقام دارند و از ابادی دور و در صحرا با زندگی میکنند
 همین سبب عدم اطاعتشان بدولت است و معاش ایشان موقوف بر ماخت و تار است
 که متصل در اطراف ایران بنمایند در تاریخ کسیر صاحب مسطور است که استر اباد بعضی
 اوقات بجهت شباهت ظاهر ملک و آب و هوا و حاصل از ما زندان محبوب شده است
 و ما زندان ملک موروث پادشاه حال ایران است زیرا که امیر سلسله قاجار است و حال
 نیز این ملک بچلی در تصرف اوست و آنرا در قدیم الایام بهیرگانیا می نامیدند مغرب آن دریا
 خزر فتنی میشود و در جنوب آن کو بهستانیت بس عالی که فاصله با بین حد این ملک و اصفهان
 و امان و بسطام است از جانب مشرق تا پنجاه و هشت درجه طول شرقی میرود و رودخانه
 آنرا از دغستان جدا میکند شهر استر اباد که دارالملک این پرکنه است قریب دهنه رود
 استر بر کنار جلجلی از دریای خزر واقع است الفصه طایفه اول که در کنجه مقام داشتند خود
 بنا در شاه چسبیده بجهت اظهار خصوصیت و ارادت نام محرف آفتاب بر خویش گرفتند و از
 نادر شاه رو به نزل گذاشتند و طایفه ثانی که ایشانرا از اولو میگفتند و در مرد مقام داشتند
 بر حال خویش باقی بودند لکن امرای سلسله ثالث در این اوقات که نادر شاه از میان افته
 بود و هوای سلطنت ایران سر برداشتند و اگر نزاع خانگی در میان ایشان روی مذاوه بود
 منع ایشان نمیشد در همان اوقات صاحب ملک شدند تبیین مقال اینکه سلسله
 قاجاریه که در ما زندان بود مذبر و شعبه بزرگ نشعب شده بودند یکی را بخاری باش و دیگر را
 اشاقه باش می نامیدند و امرای بخاری در ازمنه سابقه همیشه برتری داشته اند تا اینکه فتحعلی خان
 که از شعبه اشاقه باش است در عهد شاه طماسب ترقی کرده امارت ایطایفه باو محول شد چون
 فتحعلی خان را نادر گشت بجهت اینکه تفرقه و نزاع در میان نبیند از حکومت استر اباد را بزرگان
 پسر محمد حسین خان که از سلسله بخاری باش است و اگذا کرد و محمد حسین خان در نزد نادر
 تمام یافت و هم او بحکم رضای میرزا شاه طماسب را از میان برداشت با جمله چون حکومت

مراد فتحعلی شاه
 قاجار است

جلد دوم در بیان حالات گرنجان زند

۶۷

استرآباد بطلایه نجاری باش رسید محمد حسن خان خلف فتحعلی خان مجبور شده از بیم جان تزلزل
 که در حوالی آن مملکت بود مذنباه بردو هم در عهد نادر شاه تراکه بددوی برخاسته و چندی
 دیگر نیز با وی مع شده بلکه موردش خود تاخته استرآباد را تصرف در آورد لکن چون
 نتوانست ثبات بوزر و این کار بخرابی و استیصال جمیع کسانیکه در این امر با وی موافقت
 کرده بود مذختم شد و خود نیز دو باره با و یاقات تراکه گریخت و از آن زمان باز تا فوت
 نادر که قریب چهار سال میبود در میان ایشان زسیت هر سوز خنجر قتل نادر را نشینده بود که
 از گوشه احتیاج بیرون آمده در چند ماهی بقدری جمعیت فراهم آورد که چنانچه مذکور شد جمعی کثیر
 از افاغنه را که احمد شاه فرستاده بود در مازندران راهی پیدا کنند شکست داده فزاری
 ساخت بعد از آنکه گرنجان شیراز را تصرف شد از جنگی که با بین ازاد خان افغان محمد خان
 واقعه فرصتی بدست آورده تمام فارس و اصفهان و بیشتر بلاد عراق را تسخیر کرد لکن
 باز بزودی بیشتر آنچه گرفته بود مجبور شده از دست داد بسبب اینکه محمد حسن خان ازاد خان را
 بهر میت نموده آذربایجان را به نیمه فتوحات خویش ساخت و با لشکر که از فوت نادر شاه تا اوقت
 در زیر علم سپه امیری جمع نشده بود بجانب اصفهان در حرکت آمد گرنجان کوشش کرد که
 راه این سیل بنیان کن را سد کند فائده بران مترتب نشد ناچار راه شیراز پیش گرفته
 حصاری شد از یکی از مسافزین معتبر منقول است که چون ظفر و فیروزی قرین حال محمد خان
 کشت طبیعتش انقلاب کلی یافت در مبادی حال بحکم و مدارات و تواضع و فروتنی یگانه بود
 اما چون بر حریفان غالب شد و با بین او و سلطنت قرب پیدا شد حرص و خیل از زمره
 استیلا یافت و این صفت مخصوصاً در تغییر سلوکی که بالنسبه با بابی اصفهان داد بیشتر ظاهر
 کشت زیرا که در هنگامیکه مردم این بلد را بجز و ضرور میدانست با ایشان بروت و زنی
 رفتار کرد ولی چون تحت را معاضد یافت روی مساعدت بر تافت و تحمیلات شاد بر ایشان
 کرد و لشکر بانش بدون اینکه سیاست و عقوبت یا بنده اقسام تطاول و دست اندازی
 بر مردم نمودن این حرکات سبب تنفر قلوب مردم از وی گشته به گرنجان که در حال
 بر یکت منوال بود بیشتر مایل گردیدند محمد حسن خان بعد از تهیه اسباب هست هزار نفر در

خلا
 یعنی تکبر و خودمانی
 ش

در بیان حالات کرمنجان زند

اصفهان گذارده خود با لشکری قریب بی هزار کس بمحاصره شیراز شافت استحکامات قلعه
شیراز منحصراً بود در دیواری از بل و برجهای شکل استوانه و خندقی عمیق و بی آب لکن علم پور
۶۸ و فاع و قلعه گیری و قلعه داری پسوز در ایران قدم بقدم میرود و در نظر مردمی که بیشتر لشکرشان
سواره است و توپچیان بهیروز و سیوفشان در اثنای روز بخیزند مرتبه بغیر اند توپهای سنگین را
بکار برند برج کلین سدا سنگندری مینو و وقتی که محاصره شروع شد دشت پر فله و اطراف
و هامون پر کله بود حصول ذخیره و دوجه اذوقه مزید تقویت قلوب محاصرین کشته بادی و
داخلی فوج پای جلادت پیش نماده دست قلعه گیری کشتا و ند اما هنوز توپ قلعه نه بسته
بودند که فوج مردان کار علی التوالی از قلعه بیرون آمده برایشان میستاخذند چون این
سمت بدفع عظیم میر و خستند شیخ علی خان زند که مردی رشید و امیری کار دان بود با فوجی از
سواره با طراف اردو حمله برده اسباب و اثاثه ذخیره و اذوقه دشمن را عرضة هنب و غارت
می ساخت اهل قری و دوات اطراف نیز باین کار مدد کردند با همینی که زراعت و خرمینهار را پیش
زده خود را با اموال و اطفال و عیال و اطفال بکوستان اطراف کشانند و بدین سبب
مقطوع و غلا در اردوی محمد حسن خان پیدا شده سبب تشنگی آراء و تفرقه خاطر کشت تقویت
دستی محاصره تیکه طول میتی که مکرر بنیان کن صبر و سکون عسکر منظم و مردان مجرب است اما در
لشکر سلاطین ایسا که غالباً نه نظم دارند نه ترتیب نه ربط و نه تربیت بر او است تاخیر و توفیق
غیر ممکن است و اینصورت در حال محمد حسن خان نهاده خطرناک شد بعلت اینکه جمعی از لشکرش
کسانی بودند که سالها در تحت علم ازاد خان بادی جنگیده و بعد از هزیمت ازاد خان بکلم
ضرورت بوی پیوسته بودند سواره کرمنجان از بیرون بچاپول اطراف اردو مشغول بود و خود
در محافظت شهر فایت مردانکی بطور رسانید و بهر حیل که توانست القای نزاع و نفاق در
اردوی دشمن کرده سلسله تعلق ایشانرا از هم کجیت نتیجه این تمهید اسیر اخرا لا ماین شد که هر دو
فوجی کثیر از سر محمد حسن خان پاشیده سرخود گرفتند تا بکلم اضطراب محاصره را موقوف و بچاپ
اصفهان در حرکت آمد لشکر اصفهان بجز دشمنان این خبر متفرق شدند محمد حسن خان لا بد شد
بجانب ما زندان رفت و با خاطر کوفته وقتی باز زندان رسید عیش از دو ازده هزار همراه داشت

جلد دوم در احوالات کرمان زند

کرمان حج آوری شکر کرده بعد از آنکه امور ممالک فارس را منق کرده سمت اصفهان عطف
 عثمان نمود اهالی آن جلد مقدم او را کرامی داشتند و در و روی اطوار سرت و شبانست
 نمودند و سایر شهرهای معتبر عراق نیز با وی بهین پنج پیش آمدند کرمان نیز در استرضای خاطر
 خلایق استقصا فرمود زیرا که میدانست نقطه سبب میل مردم بود که با وجود شکستهای مکرر
 که بعضی اوقات با یوسی کشیده بود همین که اندک ظفری روی میداد کارش تقویت میگشت
 و همچنین ویرا معلوم بود که مسبنای این میل بر صفات سینه و ملکات حسنه بود که از وی ظهور
 کرده بود و چون امور مزبور به سبب تقویت و استعلاهی وی شده بود لاجرم باید همین اسباب را
 نیز در زمان استیلا مراعات کرده باعث عدل و انصاف می شده باشد که از وی مذکور است
 با بجه بعد از انتظام بلاد محروسه شیخعلی خان را با فوجی از مردان کار دیده به تعاقب محمد حسن خان
 بجانب مازندران گسیل کرد و اما اگر در آنوقت اتفاق مابین قبایل قاجار بود و غلبه بر محمد حسن خان
 صورت امکان نداشت نزاع خانگی مابین دو قبیله سابقاً تکرارش یافت محمد حسین خان هم
 مبتیله ییخاری باش یا بمواعید کرمان یا بجهت کشیدن انتقام در چنین وقتی از محمد حسن خان رو
 کرد و آن شده شیخعلی خان پیوست و سبب این خیانت جمعی از اقارب و اصحاب او که با محمد
 خان بودند بکلمه وی بقتل رسیدند و این عمل کینه بای دیرینه را در سینه بای طرفین تازه کرد
 اگر چه بدین واسطه اما رصنع و انکسار بر حال محمد حسن خان ظاهر شد اما گریز از خصم را ننگ نیست
 بمقابلت عزم کرده و بهم اعدای او مقررند که در آن جنگ فایت مردانگی و جلالت ظاهر ساخت
 ولی فایده بران هنوز مترتب نگشت بعضی از لشکر باین که تازه در تعداد سپاه وی انتظام یافته بود
 هنوز جنگ شروع نشده پشت دادند و سایر عساکر نیز با پی در پی ایشان نهادند و در تاریخ
 زندیه مسطور است که خود سپهر بقصد استخلاص تکاوران بکجخت ولی اسبش بسر در آمد و بافت
 بر پای نیزه جمعی که از آنجمله یکی از امرای محترم بود که هم در اول محاربه از وی روی گردان شده بود
 بوی رسیده او را از پای در آوردند و امرای معتبر قبیله اشاقه باش و فرزندان محمد حسن خان با
 آقا محمد خان سپهر بزرگش با دیاقات ترا که کریمیه بعد از چهار سال مصلحت در آن دیدند که هم
 بکرمان پناه برند کرمان با ایشان با دام بحیات برافت و عطف سلوک نمود بعد از فتح مازندران

۱
 اقتصاد
 با کسر میان زمین
 در هر چیز راه است
 یافتن
 سن

ذکر سلطنت کریمخان زند باب

کیلان و بسیاری از بلاد آذربایجان بجزیه تسخیر درآمد اما طایفه کشید که فتحعلی خان افشار که کریمخان
 کریمخان در ساخته و ایشانرا مطهرت و معاضدت نموده بود چون دید که دیگر کسی نماند خود در
 آذربایجان لوای مخالفت افزاست و در فراجمن که بمسافتی قریب در جانب جنوب تبریز وقت
 مصافحه هزیمت یافت بعد از آنکه از معرکه روی بر تافت بارومیه که نتیجه چند ماهی در آنجا
 محصور شد و چون راه خلاص مسدود دید امان طلبید و کریمخان از سوابق زلات وی در
 گذشت و چندی بعد از آن بسبب حرکات ناهنجار خود بقتل رسید در تاریخ کبیر صاحب
 مسطور است که شهر ارومیه از شهرهای قدیم و گویند محل تولد زردشت حکیم است و آن
 در زمینی وسیع و خصب که رود شارا آبیاری آن میکند در جانب جنوب مغرب دریاچه
 که بهمین نام منسوبست واقعت سی و دو فرسنگ از تبریز مسافت و دو از ده هزار جمعیت
 دارد شهر مزبور را سوری محکم است و خندق عمیق بر دور آن است و هر وقت ضرورت در آنجا
 شود آنرا از آب رود پر میخوان ساخت اطراف آن میوه و غله فراوان حاصل میشود و از آنجا
 چیزیکه قابل ذکر باشد نیست و سکنه آنجا حتی از اخباری که در باب تولد زردشت است خبر
 ندارند انتهی قبل از آنکه فتحعلی خان ارومیه را از دست بدید بعضی از امرای کریمخان خفته
 سازش کرده قرار بر این دادند که او را بقتل رسانند کریمخان از راز ایشان آگاه شده
 جمیع را سبزار رسانید و جمعی از امرای عظام سینه سر بر سر این واقعه گذاشتند صاحب تاریخ
 زندیه گوید که چون شیخعلی خان نیز در زمره مزبور شامل بود نامبسناسا غنند شیخعلی خان از
 منوبان کریمخان است یکی از اسباب قوی ترقی کریمخان شجاعت و خدمت های او بود اگر حق
 بخمال جاه و منصب تصد جان او کرده است شایسته سزائست که با در سید و الامنی تر آن
 گفت کسیکه دشمنان قوی و تویم خود را نه فقط عفو نموده بلکه برایشان اعتماد کرده بکار داشته است
 حسد بشرت یکی از امرای خود برده چنانکه بعضی توهم کرده اند حقوق خدمات او را به حقوق و حسن
 زحمات او را کبفران پادشاه داده باشد اعرابی که در ساحل خلیج فارس سکنی دارند در آنجا
 کریمخان با دشمنان در جنگ وجدال بود همیشه او را اعانت کرده بودند و جمعی کثیر از این طایفه
 تا اصفهان با وی رفتند و اگر چه بسبب نامسوار بیای ایشان مجبور شد که در مجاززه حمله

خصب
 بالغ آب و گردن در آن
 سال در زمین بسیار
 شش

عقوق
 با لضم نامزانی گزاف
 پر و ما در و ایشانرا
 از زدن
 شش

بخیل کند و شکستی هم که در آن جنگ خورد بیشتر بجهت بد حرکتی ایشان بود اما با این همه بستگی و تعلق اعراب را عنینت میدادست و هرگز بر ایشان سخت نمیکرفت کرد و وقتی که بی اعتمادی شان با فراط میرسد یا اینکه خراج نمیدادند و نوع سیاست و عقوبتی هم که در اینگونه موارد بین طایفه ناس میگردید سبب از دنیا و احترام ایشان در حق وی میشد سرکش تر و فتنه جو تر بر میخواست

حاکم بندر ریگ بود بندر مزبور بمصافت نیدرجه در سمت شمال مغرب ابو شهر واقعست میرمنای بشجا عتی وافر لکن مشیرات طبع و شدت عمل اشتهار داشت ابو شهر در این اوقات از زندگانی معظم و معتبر ایران بود و میرمنای سبب را ازین بی و همنب و سمرقند و قتل و غارت مسافران راه مرادوت با این بو شهر و شیراز را بر مردم بسته و بدین واسطه رجال دولت ایران را بنوعی رنجانیده بود که دیگر امید مصالحت و عفو نداشت و چون لشکری کران بنیسه وی نامور شد تا چند ماه پای ثبات از جای سنبند و بالاخره از روی اضطراب پناه بجزیره خارک برد و جزیره مزبور جای کوچکی است نزدیک خلیج و از بندر ریگ قریب یکدرجه مسافت دارد درین مکان که همه شش از چهار میل بیش نیست و زراعتی سینر که بتوان گفت در آن یافت نمیشود جمعی از تنبه خود را نکا داری کرده شیخ ابو شهر را که بگرفتن او رفته بود شکست داد و کشتیهایی بسیار را تاراج نمود و علی النقطه بر جزیره خارک که در آن اوقات امامی بلند در آن سکنی داشتند تاخت و مستحفظان جزیره را مغلوب ساخته جزیره را متصرف شد اما بعضی اسپیکه این امور باعث تقویت وی شود سبب خرابی شد اطراف وی همه دشمن بودند و شاید که تا چندین هم میتوانست با دشمنان خارجی پایداری کند اگر متابعان خود او با او میآختند اما گمانیکه با وی بودند از در عناد و در آمدند و او مجبور شد که بصره بگریزد و حاکم بصره علی الفور او را گرفته قبضل رسانید و جسد او را بصحرای اذاخه طعمه سکان و عبرت سکان آن بلد ساخت و خبر فوت او از در خانه شیراز گرفته تا سواحل بحر هند همه جا مورث نشناط شد زیرا که شرارت ذاتش بجدی بود که پدر خود را کشته و تنور جلادتش با پاییه که نامش رعب افکن قلوب جمیع ناس کشته بود از جمله متمدین اعراب یکی شیخ سلیمان شیخ بقید بنی کعب است از نزدیکان قریب یکدرجه در سمت شمال مغرب ابو شهر بدریا میریزد تا دهنه کارون که حد با مین مملکت

بندر عباس
در آن اوقات غالباً
خراب بود
ش

در بعضی از کتب
این طایفه را دقید
و چون نیز گویند
ش

ذکر سلطنت کریمخان زند

باب

۷۲

ایران و ایالت بصره است کناره دریا در تصرف اینطایفه است در هرج و مرجی که بعد از فوت
نادر شاه رویداد شیخ سلیمان تقووسی یا قدوم از مخالفت کریمخان میرزدر کریمخان بالمشکری کران
برسروی رفت شیخ سلیمان چون تاب مقاومت در خود ندید در کشتیها نشسته بعضی جزای
اطراف پناه برد اما بالاخره خود و ملک خود را بقبول خراج هر ساله و وعده اطاعت و اقیماً
از خرابی و هلاک نجات داد مشهور است که زکیخان برادر کریمخان بود اما از شجره زندیه
معلوم میشود که پسر عم و برادر مادری اوست بود آتجان پدر زکیخان برادر او یا آتجان پسر
کریمخانست بعد از فوت او یا آتجان مادر کریمخان را بجای آنکه کج در آورده او را از دی بست
فرزندش اسکندر خان و زکیخان و کیکتر که مادر علی مراد خان است و علی مراد خان بعد از
کریمخان چندی سلطنت ایران کرد القصد زکیخان بسبب طغیان بی درپی کریمخان فوت
برادر را کرد میداشت تا یکدفعه آشکارا یعنی شد و از امرای معتبر مملکت که با و وعده
اطاعت کرده بودند ضامن گرفته بجانب ایلات یعنی که از ایشان امید معاونت داشت
کریخت اما کاری از پیش نبرده مجبور شد که دوباره دست اعدا بر دامن طلب عفو و استغفار
زند کریمخان چشم از زلمات دمی پوشیده کافی السابق محل اعماد خویش ساخت و علی القول
او را بر امغان که حسین قلیخان مجرور اینجا سبب شورش شده بود فرستاد صاحب تاریخ
زندیه گوید که حسین قلیخان از جانب کریمخان حاکم و امغان بود علی تقدیر زکیخان بدان
صوبه شتافته اش قفسه را بالمره فرستاد حسین قلیخان با و یاقات ترا که کریخت و ایشان
او را گرفته بقتل رسانید حسین قلیخان پسر پادشاهیت که حال در ایران است در تارخ زندیه
مسطور است که ترا که او را با غزای بعضی از اتقایان بخاری باش کشتند و کسانرا که با وی در
احداث فتنه شریک بودند زکیخان بعبوبت شدیدی هلاک کرد میرزا صادق گوید حکم کرد تا
زمین را به مسافتهای مساویه کتند چنانکه بجهت نشان دادن درخت معمول است بعد از آن
قوی از درختان بریده مجرمان را هر یک بیک شاخه بستند چنانچه سرش محاذی ریشه بود و کتند
شاخه را با آدم سرنگون در زمین گذارده خاک میرنجستند اگر چه تصور این امور مورد شکر
طبع است لکن ذکر آنهم لازم است زیرا که تذکر سبب یاد او است و فواید تربیتی است که

جلد دوم ذکر سلطنت کریمخان زند

۱
مضمون دوم
ذکر خان آقا
ش

حال مردم یافته اند با بجهت اید اعمال زکیخان باعث آرامی ملک شد زیرا که ملامت
 طبع کریمخان باعث این شده بود که جمعی طریقه عناد و طغیان پیش گرفته بودند با خیال که اگر
 کاری از پیش برود سزائی بهم نخواهد بود یعنی کریمخان خواهد بخشید بعد از آن دانستند که
 ما و امیکه برادرش بر سر کار است ایحالات بیفایده است شورش و امنان و بازند
 و جابای دیگر تبا و یب سیاست او موقوف شد و در او آخر فقط او آرزو حرکت او سبب است
 میشد حتی دشمنان او برانند که بیشتر آرامی و آسودگی سنوات آخر عهد کریمخان بجهت خوف سیاست
 و عقوبت او بود در میان طوایف تربیت شده لشکر که بجهت دفاع خود و حفاظت ملک نگاه
 میدارند از عموم طبقات ناسس گرفته میشود و هر قدر اسباب آرامی ملک زیاد و میشود اسباب
 نگاهداری لشکر هم بهمان نسبت زیاد و میشود اما در طتی که در حالت جهالت اند بر خلاف این
 لشکر ایشان مردمی مخصوص اند که از سایر طبقات مردم مملکت استیاری کلی دارند و حیوان
 و مشا هر معینی باین لشکر میرسد نگاهداشتن این قسم لشکر مشکل است که در جنگ زیرا که ملازمت
 شان بر وجود دشمن است لکن بعد از آنکه با دشمن مصالحت و مساعدتی واقع شد با کردن جمعی
 که نه کار معینی دارند و نه مدد معاشی که بران بمانند زیست خطرناکست و اگر هم حکومت بعد
 استطاعت داشته باشد که مواجب بشکر بدهد نمیتواند بگذارد که لشکر بیکار بماند بسبب اینکه
 بیعتن است که در اندک وقتی بیفایده خواهند شد زیرا که ثمری که بر وجود اینگونه مردم مترتب است
 نتیجه غیرت و تجربتی است که فقط از بودن در کار حاصل میشود اما در لشکر منظم رسوخ نظم و دوام
 مشق و تربیت بدل است و از همین استدلال کلیه است که میتوان سبب جنگهای علی اله
 بعضی از بهترین سلاطین بسیار استنطاق کرد احتمال دارد که همین ملاحظات نیز کریمخان
 چند سال قبل از فوت او بران داشت که لشکر بمالک عثمانی کشد زیرا که هم در ایام سلطنت
 کافی السابق اقتصاد و میان روی را شمار خود ساخت اگر چه مصلحت در آن وید که طغلی
 که علی مردان خان نام شاهی با او گذارده بود از اصفهان حرکت داده در عباده که قلع
 در سر راه مابین شیراز و اصفهان مجوس دارد اما خود نیز نام وکیل بر خویش نهاد
 در تحصیل اسباب بزرگی خود پردازخت و چون بشیراز که پای تخت ساخته بود تعلقی داشت

باب ذکر سلطنت کرمانج نژاد

۷۲
خود لشکر کشی را موقوف نمود حتی سرداری لشکر بزرگی که بجهت محاصره بصره فراهم آورد به صادق خان برادرش واگذاشت با اینکه باید دانسته باشد که اینکار با وجود قرابت صادق خان احتمال خطر داشت پس بهر ملاحظه اعم از اینکه ملاحظه حال خود کرمانجیان با وضعی که آن در آنوقت داشت بشود باید گفت که لشکر فرستادن دی بملکت عثمانی بجهت محافظت قاه و آرامی ملک ایران بود با اینمندی که کسانی را که احتمال میرفت که از وجودشان خللی در آسایش خلق حادث شود بجاری فرستاده در خارج ملک مشغول ساخت تا اهالی ملک از دستبرد تطاول ایشان مصون باشند و چون این قصد کرد بهانه خوبی افاز نهاد تا این کار را در نظر جلوه دهد اول چیز که امید مردم را بلند کرد فتح بلادی بود که علی و بعضی اولاد او در آنجا مدفونند و اگر چه بعضی بهانه بجهت بد حرکتی عمر پاشا دالی بعد او پیدا کرد مثل اینکه مدد با مام سقط داده مانع شد که ایرانیان عمان را تسخیر کنند و همچنین بعضی از تجار ایرانی را تاراج کرده بود اما سبب قوی این بود که عمر از زوار مشاهد مشرفینج گرفته بود و هم بدین سبب کرمانجیان سردیر از امنای قسطنطنیه خواست جرایمکه نامول بود زودتر رسید سلطان نوکر خود را بجهت اینکه خدمت محوله بخود را انجام داده بود از دست نیندا و صادق خان در حرکت آمد قریب پنجاه هزار لشکر از کنار خلیج و سی فرزند گشتی که اغلب جنلی کو حکمت و در او شهر و بندر ریک بندوبست شده بود روانه شدند نبرد جلد و فرات جانی که بهم می پیوندد و از اسط العرب خوانند و شهر بصره بر ساحل دست راست این سطر واقع است از نقطه اتعالی این دهنه در قرینه تا بصره قریب شصت میل است و بقدر همین مسافت نیز از بصره تا دریاست تمام این مسافت قابل عبور و مرور سفاین و کشتیهای بزرگست حکومت عثمانی غالباً چند جهاز جنگی در بصره دارد و لکن بسیار گت که قابل استعمال باشد و چنین نیاید که بر وجه و سفاین مزبوره چندان فایده مترتب نشود صادق خان بعد از آنکه نهر را بصرف آورد کشتیهای کوچک را بهم بسته جبری ساخت و جمیع لشکر خود را از آن جسر عبور داده تهنیه اسباب محاصره پرداخت بصره شهری بزرگ بود و با غنای وسیع و خانهای بسیار داشت و سکنه آن ناچهل هزار در شمار آمده بود و عسکری که بجهت محافظت شهر مقرر بود

جلد دوم ذکر سلطنت کریمخان زند

۷۵

نیز از ده هزار سوار و زبوسلیمان آقا و الی انجامردی بود سپاهی پیشه ورشید و چون مرد نیکیک
سیرت بود رعایا از وی راضی و بوی بسته بودند حصار شهر اگر چه ارتقا داشت لکن اسلحام
نداشت و استحکامات شهر فقط منحصر بود در باسینا نهایی عمده که قریب صد توپ برانها
سوار کرده بودند محاصره شروع شد و اگر چه باهشگی پیش میرفت اما ایرانیان در ترقی بودند
هر روز کاری پیش میبردند چون این خبر بر حال دولت مطلقینه رسید از بیم آنکه مبادا ملکی
بدان معتبری از دست رود فرمان پیاپی از طرف مثل وان و موصل و دیار بکر و حلب
و دمشق صادر شد که با هر قدر لشکر که توانند فراهم آرند و بجانب بغداد حرکت کنند
در ابتدا چنان گمان میرفت که پاشایان مزبور نامورند که بمعبیت پاشای بغداد باستخلاص بصره
عزیمت کنند اما بعد معلوم شد که ایشان نامور بقبل عمر پاشا بودند که شاید قتل او پادشاه
ایران از تسخیر بصره باز دارد چون عمر بقبل رسید سفیری بشیراز فرستاد تا آمانی اندولت را
از نیواخته اطلاع داده بگویند که فرمان پادشاه ایران مجری شد و سبب معاذت مرفوع گشت
این صورت که مشرف بصف ختم بود موجب جرات کریمخان گشتیمه ایچی را بوعدهای خوش آید
مشغول ساخته تا تمام تمام آسیر خویش پر و اخت و حاکم بصره بعد از سیزده ماه چون آذوقه
نمانده بود لا علاج شده شهر را از دست داد صادق خان بعد از آنکه بصره را گرفت باسالت
قلوب ناس پر داخته در رعایت خاطر طبقات خلق غایت جذب مذول داشت لکن بعد از
مراجعت او بشیراز در میان دو قبتیله اعراب زراعی اتفاق افتاد علی محمد خان نام که اقبل
صادق خان در انجا حاکم بود خود را شامل کرده کار بجا رست انجامید و در ان محاربه جمعی
کثیر از ایرانیان و علی محمد خان مزبور که سرداران ایشان بود بقبل رسیدند چون این خبر بصادق خان
رسید بر جناح استیمال بجانب بصره شتافت و بتدبیر علی دوباره مرد مرا ارام کرد و مخصوص در
رعایت خاطر انگریز انیکه در ان بلد بودند میکوشید روزی بوکیل انگریز گفت که در همه بصره فقط
بانیکه قابل سکونت من است خانه رست اما احترام من بعلت انگریز بقدر رست که اگر دیوار این خانه
از طلا بود از تو منیکر قدم با بجله تا فوت کریمخان در رعایت آسودگی حاکم بصره بود بعد از فوت
کریمخان ملاحظه میبانت نفس و فواید خود کرده بصره را رها کرده بدین سبب متصدیان حکومت

ذکر سلطنت کرمانجان زند

عثمانی بدون اینکه زحمتی در استرداد این بلد که از معتبرترین بلاد ایشان درین صفحاست
 کشند و بار و انزای متصرف شدند از زمان تسخیر افغانه تا اواخر عهد کرمانجانی فرنگستان
 بسیار کم مراد و در ایران داشتند بعلت اینکه پریشانی و اعتشاشش ملک با وضع تجارت
 بیچوجه موانعت نداشت تجار انگلیس تجارت خانه خود را از بندر عباس بسبب اجحاف
 و تقدیبات نصیرخان لاری برداشتند و در ابوشهر مقام کردند اما در اینجا نیز همیشه بجهت اعتشاش
 و اختلالی که در تغییرات حکومت روی میداد و در نهمت بودند تجارت اهل بلند بایران و بلاد شرقیه عثمانی
 جاسی بود در لویایل عهد کرمانجان اقمه اتفاق افتاد که اگر دولت بلند روی بزوال نبود در سواحل دریای مازندران
 مزبور به اعتباری و روحی ثابت و دایم و زیاد و بر سایر اهل فرنگستان پیدا میکرد و آن افسیت که باران غبارین در قلمرو
 از جانب حکومت بلند در بطاویه بوکالت و اقامت در بصره نامور شد حاکم بصره او را
 بانیکه با یکی از خواتین مسلمان راه دارد و مبلغی کم که حق حکومت بود نداده است سهم
 کرده او را حبس کرد و تا پنجاه هزار روپیه از خود او دسی هزار زد و کیل دوم و بسیت هزار از
 دلال گرفت او را رها نکرد و مشارالیه بعد از رفتن از حبس بطاویه رفته نزد کسی بنیکه او را
 فرستاده بودند براءت ساحت خود را بخوبی ظاهر ساخت و پس از آن تدبیری با ایشان
 نمود و گفت که در قبول این تدبیر استقامت امانتی است که بمن و در حقیقت ملت شده است
 و بهم فایده کسبی بلند است که در بند و ستان است و تدبیر مزبور در باب گرفتن جزیره خارک
 بود این جزیره تخمیناً دوازده میل در و دوازده میل وسعت دارد و نزدیک ده بنیه خلیج و قسمت
 هوای بسیار موافق و آب کواری بسیار دارد و در بعضی جاها زمینش نیز خوب است و نوعی
 واقعه است که مسلط بر سغانی است که داخل رود بصره میشوند و در چند ساعت با شراع
 از اینجا هم بسواحل ایران و هم بسواحل عربستان میتوان آمد و رفت کرد و مطلبش مقبول افتاد
 با دو کشتی شراع کشید و با سانی جزیره را بدست آورد و با بنی که شیخ بندر ریکت که دعوی مالکیت
 آن جزیره را میکرد با دو کذا نمود و او فی الفور قلعه کوچکی در اینجا بسیاد کرد و اول کارش
 این بود که دهنه رود بصره را با همان دو جمانیکه همسراه آورده بود گرفت و چند جهاز عثمانی را
 که از بند و ستان میآمد نگاه داشت این عمل حاکم بصره را مجبور کرد تا آنچه گرفته بود در گذر

وضع جزیره خارک
 و خصوصاً آنجا

جلد دوم ذکر سلطنت کرمان زند

۷۷

بقدم اقدار پیش آمد در قه زفته حکام اطراف و حوالی نیز در احترام جانب دی رعایت مری داشتند جزیره خارک طولی نکشید که ترقی کرد وضع این جزیره مخصوص تجبه تجارت خوب بود بجهت اینکه هوای سالم و آبی در رعایت لطافت و فراوانی داشت و بعلاوه در اطراف آن بلادی بود که مال التجاره بسود و بمصرف میرسید اما چنانکه بتوان نامتی هر قدر قلیل باشد اموال تجار را در آن نگاه داشت نبود باین سبب هر تغییری که در حکومت میشد مال مردم عرضه نداشت بود و این صورت در جزیره خارک امکان نداشت و باین واسطه نامنی بود و از برای آن تجار بنا برین بیسج عجیب نیست که چنین مکانی بزودی معمور و آباد شود و در وقتی که بارن نیفاس در آنجا مقام کرد جمعیت آنجا همه صد نفر ماهی گیری و بلد دریا بودند و در عرض یازده سال که در تصرف الهی بلند بود از دوازده هزار زیاده شدند القصه تجارت داخله ملک و همچنین زراعت در او اخر عهد کرمان ترقی کلی داشت و او جمیع رعایای آنرا که از باب خرج و صنایع بودند ترغیب و تقویت کرد خصوصاً از آنکه در تحت حکومت او بودند این طایفه اول مردمی بودند که از عدل و انصاف وی بهره ور شدند و تا آخر ایام حیات نیز دقیقه در ترفیه و ترقی حال ایشان فرو گذاشت نکرد صاحبان زمین و زراعت در ایران قدر قلی از محصول بگنومت میدهند اما چون پادشاه میتواند که بر نوع تجار و حاصل زراعت خرج مقرر کند و قطب بند میتوان گفت که مالیه محصول زمین زراعت موقوف بحکم اداره پادشاه و آرامنه در عهد اوست در قه او بود رعایت دیدند و در بیحوقت در رفع نقدی انجامی که از صاحب مضبان و تحصیلداران برایشان میرفت بر خود تقصیر روا نمیداشت لکن چون مسافرانیکه در عهد او بدان ملک رفتند و احوال رعایان را باقسام مختلفه نقل کرده اند باید گفت ولایاتیکه قریب مستقر حکومت بوده و خود بشخصه مشغول احوال و متضمن آساک مردم بوده است از ولایات دور دست که بجهت بعد مسافت با مرای شکر حوالت شده بود تفاوت کلی داشته است و لهذا در معرض تطاول و دست اندازیهای ایشان بوده است جمع بلاد ایران در عهد کرمان صورت آبادی و معموری گرفت ولی بیچیکت با آبادی شیه از نرسید و شاید هم از اول بخیاال انیکه این شهر بالنسبه باطراف و طوایفی که از ایشان امید دو و شصت

ذکر سلطنت کریمخان زند

باب اول

داشت کینوع نسبت مرکزیت داشته و هم جهت میل و تعلق که از بدو مردم این شهر بالنسبه
ظاهراحت نذا نجارا مقرر حکومت خود قرار داد و در تعمیر و تقویت استحکامات و زمین
زیاده بر زیاد ریج برو عمارات عالی بسیار دران بنیاد کرد اطراف و حوالی از راه بنیاد
و سبائین لوکانه نسیب و زینت داد اما با این همه چنین بنیاد که همیش بر رفاه و تهذیب
خلق آن بلد بیشتر مصروف بوده است تا بترتیب و تزئین عمارات آن علیرضانا می
که تاریخ سلسله زندیه را نوشته است در این باب مینویسد که از فطرت مهر کسرت طالع نوره
پرورش پر تو بهروزی بر ساحت احوال عموم ممالک محروسه تخصیص اهل شیراز یافته
خلقتش در سبیط آن بلده طیبه در کمال آرام و در ستر امن و امان آسایش گزین و کبر
اوقات باشا بدان ماه رخسار بتجرا اقداح راج ریجانی استش عشرت و شادمانی در کالو
سینه می افروختند اباالی مشرق وقتی میخواست بگویند رعیتی در ظل حمایت پادشاهی آرام و رضی
بودند این قسم ادای مطلب میکنند حاصل در ۹۳ هزار و صد و نود و سه بجزی کریمخان
زندگی را وواع گفت عمرش را بعضی هفتاد و پنج و بعضی هفتاد و شش و جمعی قریب هشتاد
سال نوشته اند احتمال دارد که کریمخان خود عمرش را از وقایعی که قریب با یام تولد او
افتاده بود میدانست زیرا که در ایلات تاریخ تولد نگارداشتن متداول نیست و احتمال هم
میزود که او خود یا یکی از خانواده او تحقیق اینگونه مطالب را در خاطر داشته است روزی از
شخصی که از ایلات بود پرسیدم چند سال داری گفت ملائیم که حساب سال بدانم از من
بیت دشتش سال علی الاستقلال سلطنت کرد و در بیت سال بدون منازع و مخالف
فرمانروای مملکت ایران بود تعریف طبیعت وی خالی از اشکال نیست کتری از صفات طبعی
مستقل در وی بود بزرگوار دوست میداشت لکن خشونت طبعی که غالباً لازمه اینگونه مزاج
افتاده است نداشت مزاجش در شدت و رخا و خنک و صلح بر یک دیره و یک پنج بود در
جمیع ایام حیات نوع سادگی مروانه و طبیعت داشت که هرگز اعتدایم خرافات پادشاهی
نگرد و همچنین از صفت کوهیله که غرور و خیلا را پرده تواضع و فروتنی میپوشد بری بود اگر چه مرت
بر مزاجش غلبه داشت اما بعضی اوقات عقوبت سخت میکرد و کسانیکه شدید العمل بودند

جلد دوم ذکر سلطنت کریمیان زند

بر دشمنان باجی در رعایای باجی میخواست تا باعث رعب و هراس ایشان شود خصم ذلیل مایند
 هرگز از وی بایس نشد از آشکارترین صفات او تنگدلی او بود و در حکایت میگرد که وقتی که در
 اردوی نادرسپاهی بودم فقر و فاقه مرا بران باز داشت که زینی طلا کوک از زمین سازی
 دزدیدم و این زمین را یکی از امرای افغان با داده بود که اصلاح کند روز دیگر شنیدم که زین
 بیچاره در زندانست و حکم شده است که طنابش بنیدازند دل من بهم برآمده زمین را برده
 از جهان جانشیکه برداشته بودم گذاشتم و صبر کردم تا زن زین گرامه آنرا دید از فرط شامی
 نگره زد و فی الفور بر زمین افتاده دعا کرد که کسیکه این زمین را واپس آورد خدا انقدر زندگی باو
 بدهد که صد زین طلا کوک بخورد به بسیند و من یقین دارم که از دعای آن زن بود که من باین
 دولت رسیدم کریمیان رعایت لوازم مذهب با حسن وجه مینمود اما سخت رو و سخت گیر نبود
 غالباً خوش و خرم بود و تا آخر ایام حیات از لذات دنیا بهره برد و همیشه است تا دیگران
 نیز بهره در باشند و بدین سبب بعضی زبان طعن کشوده او را مستغرق در لذات و تسکین
 در تجملات و سبزه از خرابی حال رعایا مینویسند اما اگر ملاحظه اتفاق کسانیکه تاریخ ایام او را نوشته
 و کسانیکه خود برای العین مشاهده کرده اند بشود معلوم میشود که حتی در اجزای شہوات و استیغای
 لذات هم بنوعی بنوده است که بحد فراط رسیده باشد و او را مانع از مهمات امور سلطنت
 شده باشد تعلیم و تربیت نیافته بود منقول است که حتی نوشتن هم نمیدانست از نسب و حالات
 او ایل عمرش معلوم میشود که اینگونه کمالات نه برگز داشته است و نه هم میخواست که داشته
 باشد پس کسی از امرای کوچک ایلات صحرائین باید در جهان بهتر باینکه لایق حال او بود و قیام
 داشته باشد و کریمیان را در این امور قیام زکلی بود سواری سعیدیل بود و قوت بدنی زیاد و
 در استعمال اقسام آلات حرب جذاتی و افزون نامی چیست و چالاک داشت اگر چه خود کاتب
 علوم بی بهره بودی اما علم را اعزاز و احترام ددیگر از اجتهیل دانش ترعیب و تشبیب
 فرمودی در بار او مرجع ادب و مجمع فضلا بود و عمارت سعیدیه و حافظیه شیراز از بناهای او
 عادت سلاطین ایران است که هر روز چند ساعت در دیوان مظالم بجهت فریاد رسی رعایا
 عور کردن در امور خلیق می نشیند حکایتی درین باب از کریمیان منقول است که کاشف فرج

تشیب
 آتش از دشت
 آتش شوق کسی باشت
 دادن
 سن

ذکر سلطنت کریمخان زند

باب

۸۰

دو وضع سلوک وی باریعت و اجزای احکام عدلیه اوست کونید روزی در دیوان مظالم زیاده نشسته و از کثرت آمد و شد مردم خسته بود چون هنگام مراجعت رسید برخاست درین اثنا شخصی فریاد برآورده طلب انصاف کرد کریمخان ایستاد و از او پرسید کیستی ان شخص گفت مردی تاجر پیشام و آنچه داشتم از من دزدیدند کریمخان گفت وقتی که دزدیدند توجیه میکردی مرد گفت خوابیده بودم کریمخان در بهم رفته پرسید چرا خوابیده بودی عارض گفت غلط کردم بسبب اینکه چنین داشتم که تو بیداری کریمخان ازین جواب مردانه خوش آمده روی بوزیر آورد و امر کرد تا قیمت مال آن شخص را بدهند و گفت ما باید مال را از دزد بگیریم آنچه نام و ناما امروز در اهالی ایران نیکی مذکور میشود زنده است نام فرخ و شیردان هرگز کر چه سبی گذشت که نوشیروان گانند

باب نوزدهم در بیان احوال اعقاب و

انسال کریمخان زند و بقایای سلسله زندیه

باب نوزدهم

کریمخان زایج سپهر بود صالح خان سپهر بزرگش پادشاهی نیافت و سپهرش ابرخان سپهر کریمخان او را گوگرد سپرد دیگرش ابوالفتح خان چند روزی نام پادشاهی داشت لکن او نیز در ایام حکومت صادق خان مابینا شد محمد علیخان سپهر سیوم را هم ابرخان چشم کند سپهر چاهم او محمد رحیم خان را بخت مساعدت کرده هم در ایام حیات پدر زندگی را و ادعای گفت سپهر سخم او ابراهیمخان را نیز ابرخان خواجه ساخت بعد از فوت کریمخان زکیان ز نام امور سلطنت را در قبضه اقتدار آورد اما چون چند نفر از امرای زند که از انجمله ناصر علیخان پسران سیحلی خان بودند از پیش عداوت او را نسبت بخود میدانستند از شر استیضاح و شرارت ذات وی متوهم و مستشک شده ارکان را متصرف آورده بهتیه اسباب حصار دار پرداختند و نام پادشاهی بر ابوالفتح خان سپهر کریمخان نهادند زکیان چون حال چنان دید نام سلطنت بر ابوالفتح خان بشهرکت محمد علی خان سپهر دیگر کریمخان که با وی نسبت مصاهرت داشت نهاد تا هر دو بصحبت یکدیگر مباحث امور جمهور رشنوند اما چون هنوز سن ایشان اقصا

جلد دوم وقایعی که بعد از فوت کریمخان سوید

۸۱

کفایت این شغل خلیفه نمیکرد خود را محافظ و مربی ایشان قرار داده کفالت اداره امور را بر عهده گرفت و در انجام جمیع مطالب خود مبعاونت علی مراد خان که یکی از امرای مشهور و دخترزاد بود ادا نمود و لهذا نسبت خواهرزادگی با زکیمخان داشت کار میکرد و این هر دو بمحاصره ارک مشغول شدند اما چون گرفتن ارک کار آسانی نبود زکیمخان بنای خدعه گذاشت و سوگند یاد کرد و وعده داد که از ماضی گذشته ایشانرا در مناصب جلیله ملکیت شریک و سهیم سازد و ایشان بروی اعتماد کرده ارک را از دست دادند و علی الغور گرفتار شده بدین طریق عالی پلاک گشتند چون خبر فوت کریمخان باصداق خان سید بصره را با کرده بجانب شیراز رفت در تاریخ علیرضا مسطور است که چون بجای شیراز رسید سر خود جعفر خانرا که همیشه زکیمخان بود وجه حصول خاطر جمعی و اخذ شرط و عهد نزد او فرستاد و چون از صفت جنینش استویلیات درویش خوانا و ظاهر بود جعفر خان از وجبات احوالش آثار تزلزل و نفاق استنباط و مراجعت نموده چگونگی را باصداق خان عالی صریحاً مذکور ساخت که اگر داخل شهر شود آنچه با ولاد شیخعلی خان و سایر امرای کرند با دی نیز معمول داشته خواهد شد صداق خان ازین جهت در مخالفت زکیمخان عاجز و بهتیه اسباب محاصره قلعه و تعیین سببه و سنکرها زکیمخان هم باو الفتخ خانرا که با عم خود م از موافقت میزند و باسته فرزند صداق خان که در شیراز بود نزد محمد تقی خان و علی نقی خان و حسین خان مفید و مجوس ساخته نام پادشاهی بر علی محمد خان سپرد و کریمخان که با او چنانکه مرقوم شد نسبت مصابرت داشت بنا و در روزهای شیراز بسته لشکر یابی را که باصداق خان بود مذاعلام کرد که هر کس در موافقت باصداق خان ثبات ورز و حیال و اموال متعلقان می که در شیراز هستند در معرض خسار و بوار خواهند بود این خبر حسب المأمول اثر کرده عساکر صداق خان از سروی پاشیدند و صداق خان لا علاج با سیصد نفر کربان کریمت فوجی از سواران متعاقب او فرستاده شد و در ارسیجان که بقدر چهل میل مسافت در سمت شرقی شیراز واقعست ملاقی طرفین شده دست و پنجه نرم کردند محمد حسین خان زنده بزاره سر کرده سواره مقتول و تبعاً او مغلوب شده شیراز مراجعت کردند و صداق خان بجانب کرمان عمان ریز گشته بنا بقول علیرضا قلعه زکیمخان

وقایعی که بعد از فوت کریمخان بود^{۸۲} باب

و بنا بر دیگران قلعه بم را پناه گاه ساخت و دلی قلعه یکی از امرای بود که با صادق خان دم از مصادقت میزد چون نظر بر عواقب امور شود یکی از وقایع عظیمه که بعد از فوت کریمخان بود آن که زرافا محمدخان قجراست که در شیراز سالها محبوس بود صورت واقعه اجمالاً اینست که چون آقا محمدخان خود را بکریمخان تسلیم کرد تا چندی در محافل و بی مبالغه میرفت چنانچه چون بیرون رفتن از شهر نبود اما در او اختراعیام حیات کریمخان از دیا و محبت کریمخان و آرامی ملک سبب این شد که رضت یافت که هر وقت خواهد بشکار برود و هم از اول عقل و کیاست و فهم و فراست او موجب اعتماد کریمخان گشته فائدا در امور مملکت از وی مشورت جستی و بنا برین آقا محمدخان رفته رفته بر طباع و امرجه امرای ایران و قوف یافته میوان گفت که فوت کریمخان را مقوم طالع خود دانسته از مدتها مترصد چنین روزی میبود در مرض موت کریمخان میگذشت از آنکه زندگی را در او کویده بماند شکار از شیراز بیرون رفت و آن روز در روز پنجم صفر هزار و صد و نود و سه هجری بود و خواهرش که در حرم شاهی بود ساعت بساعت او را خبر میفرستاد تا اینکه خبر رسید که کریمخان لفظ آخرین گشید هنوز این خبر شنیده بود که با منتهی از خواص خود که همراه او بودند روی بغزار نهادن مقول است که روز سوم با صفهان رسید مسافتی که بیش از دو سست و پنجاه میل است با بجه بر هم خوردگی اوضاع ملک مدد کرده بود عایقی باز نذران رسید و عطا و اعیان قجرا جمع کرده ایشان را بر اتفاق و اتحاد ترغیب و چون جمعی کشید با وی دم موافقت و متابعت زدند تهنیه اسباب ملک گیری و جهاندار پرواخت چون بر کریمخان معلوم بود که امیر قجرا بر باز نذران قناعت نخواهد کرد خواه بر زاده خود علی مراد خان زاده هزار سوار و پنج هزار پیاده همه مردم کار دیده و رزم آزموده از عساکر خود منتخب کرده بدفع او را مور ساخت لکن این تدبیر رای از دیا و خطر شد علی مراد مردی لیر و جاه طلب بود و بجز تبت دانسته بود که دران و صنی که ملک داشت بیخس بدون اقتدار سلطنت یا احتیاط مملکت بر جان خویش ایمن نخواهد بود و احتمال هم دارد که مترصد صحت بود تا سر از دایره اطاعت زکیمخان بیرون بر دوز که میدانست که رعایا را از زکیمخان برکنار تمام است و بدین سبب او را دشمن میدارند و بجلاوه خود نیز بر او اعتماد و نیتوانست کرد و لهذا

جلد دوم بیان احوال اولاد کریمخان زند

۸۳

چون بطهران وارد شد و کاغذی از صادق خان بغداد نامه از شیراز گرفته بود بوی رسید
ببانه جبه ایمان سپاه را احضار کرده و سیئات اعمال زکیخان را بر بشرد و وضع سوء سلوک
ویرا بالنسبه برادر و پسر کریمخان بیان کرد و از ایشان در این ماهه انصاف خواست و در
غلامیدن لشکر اشکالی نداشت علی مراد فی الفور بجانب اصفهان در حرکت آمد حاکم اصفهان
در آن اوقات بسطام خان نامی بود که در ازای خدمتی که در اطغاسی نایره فتنه و طغیانیکه
در فوت کریمخان جهاکمیر خان و محمد رشید بیک پسرهای فحشلی خان افشار در آن بلد کرده
بودند بجای آورده زکیخان حکومت آنجا را بوسی واکندار نموده بود بسطام خان چون جز
حرکت علیمراد رشید فرار کرده و این خبر نایه ابتهاج طبقات ناس کردید خصوصاً وقتی که
علیمراد خان اشتبار داد که خود داعیه ریاست ندارد بلکه مقصود این است که فرزند زکی
کریمخان که وارث ملک است بحق خود برسد علیرضا کوید که نایره خشم زکیخان از زور و علم
و اطلاع بر کیفیت ماجرا نیز در فی الفور مدفع او مصمم گشته هر قدر لشکر که میتوانست جمع آورد
و بجانب اصفهان در حرکت آمد لکن وقت آن رسیده بود که بکفر سیئات اعمال و بیاح
افعال خود گرفتار کرده چون بیزخواست رسید امانی آنجا را طلبیده او عاگرد که بسطام
از نالیه را مخفی داشته اند و باید از عمده برانید یکی از محرران انگلیس مینویسد که مبلغ مزبور
فقط سیصد تومان بود و چون امانی بیزخواست از توقف بران مبلغ انگار کردند و گفتند
نیتوانند از عمده او ای آن برآیند حکم کرده تا هیجده نفر از روسای آنجا را از نالیه غرق
که خود سکونت داشت بریزانند و باین نیز راضی نشده یکی از سادات را که بیزد و صلاح
اشتمار داشت فرمود تا حاضر کردند و گفت قدری از مبلغ مزبور در نزد او دست میدی بپاره
بر بیکیاهی خود استدلال کرده ولی بجائی نرسید لاجرم او را بعد از آنکه با خنجر کارش را ساخته
چون دیگران از بالا بپایند خستند و بعد از آن فرما داد تا زن و دخترش را بقتل اولادانی
بسیارند اما مافیان با وجود سببیت و بهیبت طبیعی بر این برچی انگار کرده بر قتل وی اتفاق
نمودند و بر سر او ریخته ایرانرا از لوث وجود پاک و ایرانیا را بدین خدمت رهن نسبت
ساختند ایل مافی نیز مانند عشایر زند از قبایل لک هستند و لکت یکی از ایلات بزرگ ایران است

بیان احوال اولاد کریمخان زند

۸۲
 یزدخواست بر بالای دره تنگ و عمیق که درین سمت سرحد بامین بلاد فارس و عراق است
 واقعت و تا هنوز مسافرکی از آنجا میگذرد قصه ظلمها و بدکاریهای زکیخان را می شنود و میگوید
 که از آن روسا و سید بیچاره را بریزانداخته اند با و نیامند و سب و شتم بر روان او میکنند
 از آنچه از مورخین معتبر در باب طبیعت ابوالفتح خان منقولست معلوم میشود که در افا و املات
 زکیخان دستی داشته است ولی واضحست که بعد از قتل زکیخان نیز فقط این بود که ابوالفتح
 خان را بسلطنت بردارند تا بنیامان خاندان زندی خرابی نیاید در روز جمعه سلخ جادی اول
 هزار و صد و نو و دشت هجری دارد شیراز گشت و صادق خان نیز بمجرّد شنیدن خبر قتل
 زکیخان بشیراز شتافت منقولست که صادق خان مردی بود سپاهی و نیک محضر اما
 غضب بر مزاج وی استیلا داشت و ابوالفتح خان چنانچه مورخ خاندان زندیه گوید همواره
 اوقات بشراب و شاد و مصروف داشتی و متفرق در عیش و عشرت و از امور سلطنت
 عاری بودی و با این همه غیرت و حسد نکند آشتی که سر رشته اختیار و اداره امور بدست دیگران
 که در عقل و تجربت از وی بیش بود و نگذارد صادق خان نیز برداشت اینصورت نیت نیست
 نمودن باین ماده مغایرت فلیظ شده صادق خان با سپهرانش در حرم رفته بدون محاربت
 ابوالفتح خان را گرفته مجوس و از بنیانی مایوس ساخت و نام پادشاهی بر خود گرفت اما چون
 از علی مراد خان متوهم بود جعفر خان پسر خود را که برادر امی علیمراد بود بجهت اصفهان فرستاد
 که در جزو مواطب حرکات علی مراد خان باشد و تا وقتیکه ابوالفتح خان جالس سریر سلطنت
 بود علیمراد دم از اطاعت و انقیاد میسر نداد و بعد از آن ایام بجهت ذوالفقار خان حمله کرد که یامنی
 شده بود در فته بلاد اطراف قزوین و سلطانیه و زنجان را بتصرف آورده ذوالفقار خان شکست
 داد و اراعتول ساخته سر او را بنا بر عادت معمول بشیراز فرستاد و در طهران بود که وقایع صافی
 خان و ابوالفتح خان مسموع وی گشت علی الفور خود را پادشاه خوانده با هر قدر لشکر که
 توانست فراهم آورد به سمت اصفهان در حرکت آمد چون آوازه قرب او بدان ولایت رسید
 جعفر خان فرار را انسب دانست بجا بسبب شیراز امینا کرد صادق خان لشکر که بمحاصره یزد
 فرستاده بود طلبیده بیست هزار کس بسرواری سپهرش علی نقی خان بمقابلت علی مراد

لس
 ساء
 مانا

جلد دوم بیان احوال کریمخان زند

۸۵

فرستاد و حسن خان سپرد یکرش نیز پیش از آنکه لشکر علی مراد برسد بعلی نقی خان طحی شد و با سپاه بیگه علی مراد از اصفهان سپس فرستاده بود و مقابله کرده ایشانرا از هزیمت داد و کربه اتفاق این صورت صدمه قلیل بود اما کسانیکه بر دور علی مراد بودند چنان دلی از دست دادند که او را رها کرده با طرف پراکنده شدند بعضی بعلی نقی خان پیوستند و باقی رو پنازل مخصوصه خود نهادند لا علاج علیراد خان با متعلقان و منوبان و معدودی از یاران و فادار خود بجا بیدمان رفت اگر او را تعاقب میکردند یا گرفتار میشد یا مجبوراً ایران را رها میکرد و در تارخ علیرضا مسطور است که صادق خان به پیرش نوشت که وقت ضایع نمکند و در تعاقب حضم در نکند نماید اما پیرش سر مست از باده فتح و فیروزی داخل اصفهان بنا بر قول علیرضا تا سی چهل روز بعیش و عشرت مشغول گشت اما او فاتی که علی نقی به بهبودی گذراند علی مراد سر نایه انتظام کار خود ساخته و چون تجربت داشته بود که کار فقط بکوشش خود و خلق لشکر موقوف است درین ایام ثبات قلبی و افزون سلوکی زاید الوصف ظاهر ساخت از آنکه در وقتی که حاکم بیدمان از پناه دادن او سر باز زد و یکی از امرایک از لشکر او روی گردان شده بود و یرا تهدید نمود که اگر بیدمان رود آنچه لازمه معاد است معمول خواهد داشت با این همه با چند نفری بخیر بر سر آن ملک تاخته و حاکم اشجار را گرفته بقبل رسانید و خزانة اموال او را بموجب لشکر که دوباره فراهم آورد مصروف نمود این عمل سبب وقع او در خاطر باشد بر خلاف سوء سلوک علی نقی خان در اصفهان موجب رنجش متعلقان وی گشته چنانچه بعد از آن که از خواب غفلت بیدار گشته در حوالی بیدمان با علی مراد مصاف داد هر سوز جنگ شروع نشده بود که عساکردی از وی جدائی جستند حضم با سانی بروی ظفر یافت لا علاج بطرف شیراز گریخت و لشکر علی مراد خان چند دفعه دیگر سینه ظفر نیاب شدند خصوصاً در آباده که ظاهر خان پسر صادق خان سردار بود لا جرم مورث جلالت علی مراد گشته غم مخور شیراز نمود چون خبر حرکت او بجا ب شیراز مسوم صادق خان گشت لشکر که شیراز پیاده بودند با استقبال وی از شیراز بمنزل هزار بیضیا که بیت پنج میل مسافت است فرستاد لکن نزاعی با مین لشکر بر سر سمت مملو فدیو رسات واقعه با بنجا منج شد که

در احوال اولاد کریمخان زند باب

در هم و بر هم شیراز مراجعت کردند و سواران علی مرادخان اطلاع یافته ایشانرا متابعت نمودند مختصرا اینکه تا بهشت ماه اطراف شیراز را زود کرده اگر چه دشمنی تجویب استحکامات قلعه نگشادند اما ابواب وصول و خیزه بر مصورین سد و نمودند تا اینکه باریزه فخط و فلان بالا گرفته مردم بجان آمدند و بالاخره با اینجا ختم شد که جمعی از مستحفظان قلعه یکی از دروازه را کشود لشکر علی مرادخان داخل کردند در پیچدهم بریح الاول هزار و صد و نود و پنج هجری شیراز بصرف علی مراد در آمد چون شیراز مفتوح گشت علی مرادخان حرکتی که سبب تفرخ خلق شود ننمود و صادق خان باریک رفته متحصن شد اما بار مجبور شده تسلیم کرد و بجز جعفرخان که بهم از او ایل درو و علی مرادخان بجوی شیراز با وی راه مراد و دست مفتوح داشت صادق خان و سایر فرزندانش بقتل رسیدند علی رضا گوید که صادق خان بقتل رسید و بعضی برانند که او چشمهای او را کزنده بعد از آن او را زهر دادند و یکی از مؤلفین بر آنست که چون چشمش را کزنده از عینش که داشت با دست خود منفرس خود را بریشان کرد صادق خان و ایام بیجا برادرش کریمخان عفتل و اقتصادی ظاهر کرد که موجب اعتماد خلایق در باره او گشت و همچنین در محاصره بصره آذانه سپاه کری او بلند شده موجب از رویا و وقع او در خاطر بنده اما در ادواخر حیات خود حرکاتش برخلاف سابق مورث حقارت او بود چنانچه در شیراز نشسته چشم از بی قابلیت و معایب فرزندان خود پوشیده داشت و متقل سرداری لشکر و حکومت ممالک را با ایشان واگذار نمود تا اینکه عموم مردم از حرکات ناشایست ایشان مخبر گشته قلوب از سلطنت او از جا ریافت و چون ملاحظه شود که فرزندان برای مثل کریمخان را که در حقیقت ولی نعمت و سبب گنمت و حشمت او و خاندان او بود از تاج و تخت محروم و از بسینائی مایوس ساخته سلطنت را غضب کرد بر علی که علی مرادخان با وی کرد نمیتوان ملامت نمود زیرا که میتوان گفت کیفر کردار او بود القصد سلطنت بر علی مرادخان قرار گرفت و از طبیعت و فتوحات وی چنان می نمود که ایران چند سی آرام خواهد بود از جمله کسانی که در ایام محاصره شیراز باطن را شجاعت و فطرت داشت از بگمان استیما زیافته بودند اگر خان سپر زکیخان بود اما اگر چه شجاعت و شهامت اوصاف داشت ولی طالبی غدار و متعقی جبار بود

جلد دوم ذکر مال حال اولاد کریمخان بنند

چنانچه منقولست که علی مرادخان از قبل صادق خان و فرزندان و بعضی از امرای معتبر او اغوا گردونده همین اغوا کرد بلکه رخصت گرفته خود باهلاک ایشان پرداخت و همین عمل مایه خرابی او شد و او را در نزد علی مراد مستم کردند که مقصد جان وی دارد علی مراد نیز چون از وی سببتر بود اینمغنی را باور کرده جعفر خان را فرمود تا با تمام پدر و برادران خود او را عرضه بدارست علی مراد خان چند ماه در شیراز اقامت در زبده بجانب اصفهان رفت و آنجا راه پای تخت ساخت جعفر خان در ایام سلطنت وی ابتدا بحکومت شوستر و بعد از آن با ایالت حمنیه منصوب شد شیخ دیس پسر خود را سردار لشکر ساخته بسپرد مابین شمال مغرب مملکت پناه اقامت محمد خان نامور کرده در بدایت حال طفرفزین روزگار شیخ دیس شت تاخت بر مازندران آورده ساریرا که دارالملکت آن بلاد است بمصرف آورد و او امیر قجرازی از مزمیت یافته با ستر اباد کریمت فوجی بسپرداری محمد ظاهر خان بتعاقب او فرستاده شد لکن راه عبور لشکر از دره سحت و تنگ بود و سردار لشکر بطریقه حرم را فرود گذاشته کسی بحفاظت از آن نگاهداشت نتیجه این شد که حضم راه مزبور را گرفته قطع مرادویت دو لشکر نمود و بعد از راه وصول ذخیره داد و قد بر اردوی محمد ظاهر خان بست چون فخط و سختی در اردو سپید آمد خواست مراجعت کند اما رجعت ممکن نبود اجمالا اینکه آقا محمد خان بروی حمله برد و او غالب لشکر مابین او را طعمه شمشیر ساخت و بسیاری از ایشان را در معرض اسار آورد چند نفر که جان بدر بردند جز بار دوی شیخ دیس رسانیدند چنان دهشت عام شد که علی انفور اردو از هم منطاشی شد و شیخ دیس لا علاج ساری و سایر فتوحات را را کرده بطهران رفت و علی مراد خان نیز در آنجا بدو پیوست علی رضا گوید که چون علی مراد خان از حقیقت حال مطلع گردید بهما نزد جمعی از سرکردگان سپاه خود را که در ساری بدون کشت و پایداری سردار گذاشته در فرار سبقت بسته بودند بمضرب تحمق مقتول ساخت علی مراد با آنکه در آنوقت بسیاری صعب بر مزاجش استولی بود و هیچ چه آرام بر خود روانداشت لشکری دیگر فراهم آورده بصوب مازندران کیسل کرد و خود نیز تیه رفتن بد سمت داشت که در این اثنا خبر رسید که جعفر خان که بنا بر قول علیه رضا در آنوقت حاکم حمنیه بود خبر شکست او را در مازندران

تخاق
ماضم میخ کوبیا
کویندوان بولی بشد
که بان سنجای میزا
کویندکی است
ش

مآل حال اولاد کریمخان زند

باب

و شدت بیماری مزاج دیراشنیده و لولای سرگشی برافراخته عازم اصفهان است از اسب
این واقعه چنان غضب بر وی غلبه کرد که علی الفور غریمت اصفهان نصیم داد و وزراد
اطبا مصلحت در آن دیدند که چند روزی سفر را بتوقی بسیندازد تا شدت مرض تخفیف
یابد و اطبا گفتند که چون زمستان است سردی هوا و صعوبت مشاق سفر مورث خفگی
عظیم خواهد شد اما اثری بر نصیح ایشان مرتب نشد علی مراد در حرکت آمده در بیت هشتم
صفر هزار و صد و نود و نه هجری در قصبه سورچه خوار بمسافت سی میل از اصفهان شریف
از حرکت افتاد و امرا فوت اورا مخفی داشته تا با اصفهان رسیدند و باین احتیاط عاقلانه
و اما تسلط از تاراج مصون ماند زیرا که بجز دشمنان جزوفت او غالباً جمیع لشکر که با وی
بودند با طرف متفرق شده بنای چپا دل و تطاول گذاشتند در طبیعت و صفات علیر
خان اختلاف احوال است از قرار که معلوم میشود صاحب قوت طبع و ثبات رای بوده است
اقرار و احترام خصم و اناد قابل بهترین شاد کالات انسانی است مسموع افتاد که در عهد علیرخان
بر وقت اعوان آقا محمد خان ترغیب بفتح عراق میکردند میگفت بگذارید اینکو قرض از میان
برخیزد بعد از آن شاید کار مارو نفعی کبیر و از فوت علیرخان تا ورود جعفرخان با اصفهان
همچو ز طول کشید و در این مدت باقرخان حاکم اصفهان ادعای سلطنت کرده بر تخت برآمد
و این مرد مجهول جاهل چنین نیاید که هیچوجه اسبابیکه بآن تسک جویدند است چون جعفرخان
رسید او که تخت ولی اورا تعاقب کرده گرفتار ساختند و با منو بان علی مراد خانش زید
انداختند یکیکه جعفرخان پیش از همه از وی متوهم بود شیخ و یس پسر علیرخان بود لهذا
بوی نوشته از وی استمالت نمود و اورا اطمینان داد و چون شیخ و یس بر قول او اعتماد
کرده نزد وی رفت او را گرفته باینجا ساخت آقا محمدخان بجز استماع خبر فوت علیرخان بر
و عده و فا کرده با چهارصد یا پانصد نفر از ما زندان روی بفرات گذاشت و چون جمعیتش
بر ساعت یا از دوستان خود یا از امرائیکه از خصم برگشته بودند درازید و بود و بجز شیخی
تمام روانه اصفهان شد زیرا که میدانست فقط فیروززی و ظفر برداشتن باعث انتظام لشکر
او خواهد بود بعضی برانند که در خصیه با جمعی از امرای مملکت مواضع داشت لکن وقت

جلد دوم وقایعی که بعد از کرمنجان روید

۱۹

بجهت این قسم چلیما نبود زیرا که در فوت علیمرادخان آقا محمدخان در استرآباد بود و اندکی پیش از
دوماه طول کشید که وارد اصفهان شد جعفرخان چون از آمدن وی اطلاع یافت چنان
بسرعت روی بگریز نهاد که اسباب و اثاثه و خزانه سلطنت همه تباراج او باش و اراذل
شهرت منقول است که در عینی که جعفرخان تئینه اسباب فرار میکرد چند نفر از ارا
که در حبس بودند سیرودن آمدند از آنجمله باقرخان بود که شرح احوالش نگارش یافت
و بسبب شورش رعاع الناس کشته اموال او را غارت کردند و باقرخان را بعلما و مجوس
جعفرخان حکم کرده بود بزند تا اموال خود را برود و چون اصفهان آقا محمدخان را مشغول
گشت جعفرخان بجانب شیراز ایغار کرد اگر چه در اطاعت صید مرادخان حرف میرفت لکن
که خدایان و کلانتران شهر و مرا باطاعت و فرمان برداری ترغیب نموده جعفرخان را باغرای
تام وارد شهر کردند و از جمله کسانی که در این باب سببش از بکنان بذل جدمود حاجی ابراهیم
و بواسطه این خدمت کلانتری جمیع فارس بدو محول شد آقا محمدخان بعد از فتح اصفهان
تبا و یب طایفه محبتیاری که در کوهستان حوالی انلک مقام دارند تقسیم عزیمت داد و چون
کاری از پیش سبزو لشکر باین او انرا بفعال بد گرفته علامت زوال دولت او داشتند
و ادرار با کرده سر خود گرفتند لاجرم بجانب طهران رفته دوباره بجمع آوری لشکر مشغول
گشت و چون جعفرخان ازین واقعه اطلاع یافت نوسن عزیمت سمیت اصفهان تا تحت تیم
حاکم آن بلده چندی در ارک محقق شده بالا حزه گرفتار و مقول شد آقا محمدخان کرر عازم
اصفهان و جعفرخان کرر عازم فرار گشت و غالباً جمیع ملایع عراق بقصر آقا محمدخان درآمد
در خلال این احوال اسماعیلخان برادرزاده کرمنجان که پدرش هم در عهد کرمنجان فوت
کرده بود و از جانب جعفرخان حکومت بهمان داشت لوای طلیان برافراشت و خرفان
والی اردلان با فوجی کثیر از اکراد او را مدد کرده با جعفرخان مصاف و لشکر و شکست
داد و همچنین لشکر که بمحاصره یزد کشیده بود وقتی خان حاکم یزد از امیر طلب استقامت
جبهه بمقابله پرداخت و بعد از آنکه جمعی کثیر از عساکر جعفرخان عرضت فدا و فوات گشتند
بی نیل مقصود مراجعت کردند اما در ابتدای سال احزاب دشا هین باز چراغش را نورس

ذکر وقایع بعد از فوت کریمخان

باب ۱۹

۹۰

و ایام غیش را سروری پیدایشد پسرش لطفعلی خان کوهستان را در استخفاف آورده و
 غیاب آقا محمدخان فرصت یافته بالشکری کران بجانب اصفهان تاخت و افواجی را که از جانب
 آقا محمدخان بجاست آن بلده قیام داشتند شکست اما طولی نکشد که خبر حرکت آقا محمدخان
 و پیرامجور کرد که اصفهان را ترک کند و آن ملک بعد از آن دیگر بصرف زندگی نیامدی از طرف
 کفایتوان او را در کرد که بدید جعفرخان با رعایا بروت و باغ با و اجانب بوضع و مهربانی سلوک
 میکرد و طبیعتی حلیم داشت و بعدل و انصاف مایل بود این تعریف از وقتی است
 که جعفرخان سرگرم باوه تحمل و بالنسبه آرامی داشته است و اداره امور وی برای درود
 میرزا حسین میکند شته و مشارالیه پدر میرزا بزرگ وزیر عباس میرزای نایب السلطنه است
 و او مردی عاقل و منذب و از محترم ترین اهل روزگار خود بود و در انظار و طباع و قی تمام و
 رسوخی بنسبت داشت ولی این صفات سلبیه منافات با چیزهای نیکه از وی به ثبوت پیدا
 از قبیل ضعف نفس و صبن و بدولی و خیانت و نقص عهد ندارد و ازین قبیل است
 حرکتی که نسبت بکی از امرای قدیم و دولت خواهان صمیم خود کرد و همین حرکت بلال
 منجر بخرابی خودش بدین مقال اینکه محمد حسین خان عرب بد و میر محمد خان طبعی و مجال
 شرقیه کا شان سرعنا و وطنیان کشیده بی اعتدالی آغاز کرد حاجی علی قلیخان کا زردونی که از
 معارف امرای جعفرخان با طغای سیران انظار نافر و گشت حاجی علی قلیخان فتنه را
 فرو نشاند و محمد حسین خان را بدست آورد و از جمله اسرا هزار و پانصد نفر سر بار خراسانی
 بودند که بعد از آنکه مردانه از خویش دفاع کردند خود را بشرط اینکه با ایشان بروت سلوک
 شود بدین من تسلیم نمودند جعفرخان از قبول این عهد و پیمان تخاشی کرده امر نمود تا اسلحه
 اسرا گرفته ایشان را برندان بر بد حاجی علی قلیخان هر چه ضرر کرد که این عمل هم بخلاف قانون
 مروست و هم ضد شریعت ملک داری معیند نیفتاد و ایضورت سبب تنفر و صخرت
 وی گشته باتباع خود راه کا زردون پیش گرفت و تهدید و وعید جعفرخان بجهت مانعت او بود
 نخبید احتمال دارد که در آنوقت نمیتوانست او را منع کند بعد از آن باز ویرا طلب کرد حاجبا
 علی قلیخان اطاعت نکرد پس لشکری بر سر او فرستاد و بالاخره چند نفر نیز حاجی مشایرا

ابلاغ
 بالغه پادشاه
 خری انظار
 سن

جلد دوم ذکر وقایع بعد از فوت کریمخان

فمانیده اطمینان دادند و حاجی لایق در داد و بعد از آنکه جعفرخان قسم تبر آن خورد که ضرری با دوزساند بشیر از رفت و مجبور و در بیشتر از جعفرخان بدون رعایت قول قسم بحبس او فرماد و بنا برین حاجی مزبور با کسی که هم مانند او در دست بود و عهد و وثیاق کرد در افغانی جعفرخان کیدل شد از آنجمله صید مراد خان بود که در اوایل محل اشغال جعفرخان گشته بعد از آن او را مجبوس ساخته فرمود تا او را برینست تا اموال خود را برود و سپس یکی از علما مان را رشوه داده زهر در غذای او کرد و چون سم در مزاج او اثر نموده بغیر در حالت وی ظاهر شد میدان خاصی باقیه در و ثاق وی رفتند و سر او را از بدن جدا ساخته از دیوار ارک بزرگ آهنتند و بر سکنه بشیر از معلوم شد که جعفرخان را کشتند لطفعلی خان سپهر جعفرخان در وقت قتل پدرش در کرمان بود و در نیانی که با این کار اقدام کرده بودند نام شاه بی بر صید مراد خان گذارند اما چند ماهی بشیر سلطنتش طول نکشد چون خبر قتل جعفرخان بطبع لطفعلی خان رسید شیراز را ترک کرد و با وی بودند از هم گنجینه شیب تفرقه شد و لطفعلی خان را علاج بشیر ابو شریپا برد و حیدری بعد از ورود او شیخ شایسته زندگی را برود کرد اما پیش از آنکه دم در کشتنش شیخ حاضر که تا چندی قبل حاکم ابو شهر بود و هنوز در قید حیانت و وصیت نمود که در معاونت لطفعلی خان تقصیر بر خود روا ندارد و حقیقت لشکر قلیلی که بجهت لطفعلی خان در بدو حال فراهم آمد غالباً جمع تبعه شیخ نصر بودند در شیراز نیز حاجی ابراهیم کلانتر جمعی از سکنه و امرای ایل و احشام را با خود مع کرده دم از هوا خواهی لطفعلی خان میزد چون لطفعلی خان از بو شهر در حرکت آمد شاه مراد برادر صید مراد با لشکری کران مقابله وی تا مور کشت لکن علی بهمت خان که با حاجی ابراهیم مواضع داشت لشکر بایزا بران باز داشت که سردار خود را گرفته به لطفعلی خان پیوستند و لطفعلی خان بدون توقف بجانب شیراز شافت و اما مالی اتفاق کرده او را و آرد ساختند صید مراد در ارک محضن حبت ولی هم باسانی بدست افتاده بقتل رسید و چون حاجی علی خان را که سر نشاء فتنه بود با چند نفر دیگر حاجی ابراهیم اطمینان داده بود لطفعلی خان نیز عهد و وثیاق حاجی ابراهیم را با ایشان استوار داشته هر یک را مورد عفو و عنایات

ذکر وقایع بعد از فوت کریمخان باب ۱۹

۹۲

محل اعتبار و اعتماد ساخت حاجی ابراهیم پسر حاجی هاشم نام یکی از که خدایان متبر شیراز است که در اواخر عمر بجهت کبر سن و فرط شوخیت از چشم ناپسناکته از کار افتاد و عیالی زیاد و معاش کم از وی باز ماند نام حاجی هاشم هنوز در شیراز با احترام مذکور است وقتی که نادر شاه شیراز رفت حاجی هاشم او را در باغ دکشا صیافت کرد و این واقعه چون مایه خود نمائی خانواده و کاشف از شخص حاجی هاشم است حال جزیه تاریخ حاجی ابراهیم شده است چنانچه میرزا محمد خان پسر حاجی ابراهیم نگارنده این حروف را درهما بخاند عوت و بهمن چنانچه ملاحظه نمود با جمله بعد از حاجی هاشم پسرش حاجی ابراهیم در اوایل عمر بکبد خدائی یکی از محلات شیراز مضروب گشت و بزودی طبیعت مردانه و ملائمت مزاج و کیاست و ثبات و کمترین فوق العاده او سبب ترقی وی بر مدارج عالیه شد در عهد کریمخان منصب پرداشت علی مراد خان که خدائی حیدری خانه را که از همه شهرش است بوی نفوسین نمود و خدمات شایسته که در فراز جعفر خان از اصفهان و توجه او بشیراز در باب استمالت قلوب الهی و شیراز را بدون زحمت بقصر وی دادن نمود چنانکه مذکور شد مایه نبرد اعتبار وی گشته کلا تری خطه فارس یافت و نیز جبهه و اهتمامی که در استرداد حق طفلان نمود لطفعلی خان را برین منت ساخته او را غایت اغزاز نمودی و بدین سبب نام وی بلند شد العقبه چون لطفعلی خان بر تخت جلوس کرد هنوز بزیست مرحله از مراحل زندگانی طی کرده بود ولی چون در ایام پدر همیشه با شغال ملکی و امور دولتی اشتغال داشت تجار بنی و افراد و خسته و نیک و بیاموز را آموخته بود و بهم با تفاق دوست و دشمن از جمیع الهی ملکت بشجاعتی زاید الوصف استیاز داشت بهمان حسن طلعت و جمال او صاف و شمایل اخلاقش بجهت شش خاطر و جلب قلوب ایجاد شده بود قاضی کشیده و اندام خوش اندام اگر چه تن و توشی باریک داشت اما قوی و چالاک بود در فنون سواری و توپان بسیار یکی کس با وی دم مبارات نزدی و هم در تدابیر لازم ملکت داری از بهنگان نایب کم نداشتی و در بسیاری از اوقات لوازم خدایت و فراست و مراتب شهاست و جلا و از وی ظاهر شده بود قبل از عروج بمبارج سینه سلطنت با زیر دستان بمرود زبستی

مسارات
برای کردن یکی
و سارنفته
سش

جلد دوم در بیان حال لطفعلی خان زند

۹۳

و با همگان با مهر و خفا و تسلوک نمودی ولی چون بر تخت برآمد مزاجش تعیینی یافت و
 عادتش را تبدیل پدید آمد غرور و استبداد جای صلح و سکونت گرفت شکرانه احسان و احترام
 که بجهت حاجی ابراهیم داشت بوحشت و سوءظن بدل شد اما حاصل هنوز لطفعلی خان محبت
 استقامت نیاخته بود که اقا محمد خان بقصد وی در حرکت آمد جنگی در حوالی قریه هزار بیضا کرد
 شش فرسخی شیراز است و اقصیه شکست بر شیراز میان افتاد لطفعلی خان شیراز اندر
 که محبت اقا محمد خان او را حصار داد ولی بعد از آن که از یکجا مهاجرت کرد و کوشش کرد که بلکه
 در استحکامات شهر اثری نماید یا ضرری رساند و فایده نشد محاصره را موقوف و بجانب
 طهران که در آنوقت دار السلطنه او بود مراجعت نمود سال دیگر لطفعلی خان چون کمان
 داشت که حصر دوباره بروی خواجه تاخت تهیه اسباب مقادستی بسزای نمود اقا محمد خان
 در آنسال با مرآدزایجان مشغول بود لاجرم لطفعلی خان چون اسبابی جمع دید پس
 تسخیر کرمان و قندهار و شیراز را که یکی حاکم آنجا از نهادش سر بر زد و زمان نزدیک بود
 و موسم جنگ گذشته والی کرمان نیز سیزده فرساده دم از انقیاد و اطاعت زد و غرض
 سالیانہ متقبل شد و گفت هر فرمان که صادر شود آنچه لازمه فرمان برداریست معمول
 خواهد داشت بشرط اینکه او را از حاضر شدن بدر بار معاف دارند شیراز جان باقی
 نیز بر قبول این مطالب رای زدند اما لطفعلی خان ابا کرده بجنور وی فرمان داد و چون آنجا
 وی صورت نیافت شهر کرمان را محاصره کرد در زمستان سخت بود و چون برف زمین
 نشت راه وصول آذوقه بار دو مسدود گشت تقریباً جمیع اسبان و بسیاری از شتران
 از جوع و سرما عرضۀ تلف گشتند چون کار نهایت رسید و عسا کر بجان آمدند بالاخره بزبان
 آمدند لطفعلی خان ناچار شده بی مثل مقصود محاصره را برداشت و بجانب شیراز روانه گشت
 انعطاف داد و در همینی که بزم تسخیر کرمان از شیراز حرکت میکرد یکی از برادران که محبت
 خود را که هنوز زودکی بود بگنجهت گذاشته سر رسته امور شهر و بلوکات را با حاجی ابراهیم
 معوض و برج و باره و سپاهیانیکه بجا است قلعه مأمور بودند بر خوردار خان زند و وصیت
 ارک را بسلی دیگر از امرای زندیه محول فرموده بود این ترتیب اگر چه بجهت رفع خیانت

تقدیر
 بلاک نمودن
 بلاک انگیزان
 کسی را
 سن

در بیان حال لطفعلی خان زند

اما مایه نجات شد بطاعت ائمه برخوردار خان مردی صنیف العقل و مغرور بود و چون
 امارت لشکر علی الاستقلال داشت از حاجی ابراهیم متوقع توقیر و تعظیم بود و چون حاجی
 ابراهیم باین صورت تن درینداد سبب عداوت برخوردار خان گشته در صد و بیست و هفت
 مشا رالیه برآمد و بی اقتدائی بخورد از آنکه از امرای بزرگ زنده است سند ساخته او را
 بنجاینت و خود سری در نزد لطفعلی خان بنوعی منسوب داشت اگر هم لطفعلی خان به وقت
 باین سخنان ننمود اما در خاطرش اثری تمام کرده و بعد از مراجعت از کرمان از همه اعمال انصاف
 ظا هر بود که آن احترام و اعتمادی که سابق ب حاجی ابراهیم داشت ندارد و قلیلی پیش ازین
 نیز واقعه اتفاق افتاد که خیلی سبب ضعف و ثوق حاجی ابراهیم بالنسبه بط لطفعلی خان شده و این است
 که چنانچه بخارش رفت جمعی از مرد میرا که گمان میرفت در قتل جعفر خان اتفاق داشته
 لطفعلی خان شفاعت حاجی ابراهیم از جرم ایشان گذشته بود از آنجمله میرزا مهدی نام شخصی بود
 که در ایام جعفر خان منصب لشکر نویسی داشت و وقتی معلوم شد که مبلغی از مال دیوان
 مال خود داشته است بکلمه پادشاه کوشش را بریده و پرده احرامش را دریده از عمل
 مغزول و بحال خود مشغولش ساختند در روزیکه سر جعفر خان را بریده از دیوار ارکان بزرگ
 انداختند مردم فضیحتها بر سر آنرا آوردند و از آنجمله در افواه بود که میرزا مهدی با انتقام دو گوش
 از آنرا قطع نمود اما خود میرزا مهدی همیشه از انضام نگار و دوستی حاجی ابراهیم چون او را بسکنا
 میدانست در نزد لطفعلی خان شفاعت کرده لطفعلی خان گفت اگر هم این بتمت حقیقت
 داشته باشد ما بر عاقل حاجی ابراهیم از وی گذشته چند ماه بعد ازین لطفعلی خان امرای دربار
 خلعت داده از آنجمله میرزا مهدی را نیز با دیگران شامل ساخت این جرم با در لطفعلی خان
 رسیده بطلب او فرستاد او را بر این عمل توبیح و سرزنش کرد و گفت همین کفایت
 نیست که قاتلان پدر را بچسبیدی و حال بر جرم ازاده که بعد از کشتن وی این عمل میکنی با وی
 کرده اینگونه سلوک میکنی لطفعلی خان از این تقریر عرق حمیت بجرکت آمده از نزد ما دربارت
 و بطلب میرزا مهدی فرستاد و منقول است که چون میرزا مهدی حاضر شد لطفعلی خان از
 او پرسید که اگر کسی با پادشاه و ولی نعمت خود بد کند من برای او چیست گفت چنین

تقریر
 بگفتن و غلات
 کردن
 مش

جلد دوم بیان حال لطفعلی خان زند

کس را باید زنده زنده سوزانید لطفعلی خان گفت اگر کسی توفی و حکم کرد تا او را در آتش انداختند
 خبر حاجی ابراهیم فرستادند اما او وقتی رسید که کار از کار گذشته بود حاجی ابراهیم این کیفیت را
 به لطف اوراق بهر بهو نقل کرد و سوگند یاد کرد که شخص مزبور را ازین بهمت بری میدهند
 و همچنین گفت از همان روز که این قضیه اتفاق افتاد دیگر اعمادوم از لطفعلی خان قطع شد
 با بجه عدم و ثوق پادشاه و وزیر نسبت بیکدیگر بر همه کان ظاهر گشت اما لطفعلی خان حرأت
 بر افتاد و اهلک حاجی ابراهیم نمیکرد زیرا که بجلاوه رسوایی که در مزاج اهلای شیراز داشت نکام
 بلا و امرای قبایل و ایلاتی از در صفات و موالات در آمده بودند و معظم افواج ساده نیز
 در تحت حکم برادران وی بودند چون از کردار و حرکات لطفعلی خان ظاهر بود که منتظر قدرت
 و حاجی ابراهیم را قبول خود از وی خبر مرک امید می نمایند بر انداختن بسینا و حکومت می
 جازم شد اوضاع امور بدین روش و سیاق بود که لطفعلی خان غم اصفهان نمود و در بهمان
 نهجی که در وقت سفر کرمان ترتیب داده بود دیگر باره حکومت را تقسیم کرد و بر خوردار خان
 و حاجی ابراهیم برقرار سابق بر شغل خود معین شدند و حراست ارک را نیز به محمد علیخان زند
 گذاشت باین خیال که حاجی ابراهیم در نیصورت مصدر امری خلاف نمیتواند شد و با این همه
 در صحنی که اردو در شرف حرکت بود و فریادها تا حاجی ابراهیم پسر بزرگ خود میرزا محمد را که
 هنوز سنی نداشت و قابل خدمت نبود مقرر رکاب سازد از یخکت حاجی ابراهیم را
 اگر هم قل ازین شکی بود مرتفع یقین کرد که بعد ازین از لطفعلی خان امید چیزی نیست
 لهذا خبرم کرد که خیالی را که چنین نماید متنی در خاطر داشت انجام داده شهر را با قاسم خان سپارد
 در صحنه تیکه با بن مؤلف اوراق و حاجی ابراهیم در این باب اتفاق افتاد همیشه حاجی کفایت
 که یکی از مقاصد کلی وی از یخکت استخلاص ملک بود از صدقات جنگها تیکه متصل بر سر
 سلطنت بر میآید و بیچکس هم بغیر از معدودی از سپاهیان دزد و دخل باک نداشت در
 اینکه زندگی بر تحت باشد یا تجری لکن همه طالب بودند که ایران بزرگ و قوی و آرام باشد
 شاید حاجی ابراهیم خیال کرده است که از این خیانت فقط کاریکه باید بشود زود تر میشود
 ولایت هم از مشاق و مشاعی که بر جنگهای دو خانزاده بر سر پادشاهی مشوراست مصون

موالات
 بالضم سانی کاتب
 ردن و با کتی
 و پیش
 ش

مناعب
 رجاء و مشتت
 ش

بیان حال لطفعلی خان زند

باب ۱۹

خواهد بود اما پیش شک نیست که مقصود اصلی حفظ جان خود بود زیرا که همیشه چو به و ثونی بطفعلی خان
 نداشت و میدانست که دشمنان بسیار دارد که علی الاتصال در فکر استیصال وی هستند
 و از حرکات لطفعلی خان هم معلوم کرده بود که سخنانیکه اعدای او در حق او گفته اند چنانکه باید
 رسوخ کرده است بنا برین بخیال استخلاص و حفظ خود افتاده خدمت آقا محمد خان را باین
 حمایت خود دانست و بالاخره بر مقصود فایز اما بعد درو کفران نعمت منوب گشت لقمه
 چون لطفعلی خان چند منزل از شیراز بطرف اصفهان حرکت کرد حاجی ابراهیم بر چو در آنجا
 و محمد علی خان را بهانه مشورت ملکی دعوت کرد و بدو فوجی از اهلای شهر که فراهم آورده و برادر
 کوچک خود محمد حسین خان سپرده بود و بدو ن اینکه خون ریزی شود امرای مزبور را گرفت
 و خبر این واقعه را بعد از رحیم خان برادر دیگرش که در اردوی لطفعلی خان بود فرستاد
 وقتی که این خبر رسید اردوی لطفعلی خان در حوالی قریه در پنج فرسخی قمشه مقام داشت
 و لشکر آقا محمد خان نیز در قمشه بود سردار لشکر آقا محمد خان برادرزاده او محلی خان معروف به
 بابا خان بود او در آنوقت بیست و دو سال عمر داشت برادر حاجی ابراهیم ابن خنجر را به
 دوستان خود و امرائیکه بادی مواضع داشتند فرستاد و قرار برین شد که چون ظلمت جهازا
 فراگردد بعضی از تفنگچیان بطرف سر پرده لطفعلی خان شلیک کنند و علی الفور نفره و فوغا
 بر آند و همین علامت اجتماع پادان باشد بجز صدای تفنگ اول از هر طرف اردو غوغا
 خاست و لشکر فوج فوج در حرکت آمد لطفعلی خان ازین قصیه تعجب کرده بر آشفنت و کسانیکه
 وی بودند متعاقب یکدیگر بجهت استکشاف حال فرستاد تا بالاخره فرستادگان وی مرحبت
 کردند و او را گفتند مصلحت در این است که بر آسب بر آمده جان بدر برد از آنرو که لشکریان
 بخصوصیت بر خاسته اند لطفعلی خان هر یک از سرداران را از اطلب کرد کسی متابعت ننمود
 مگر طماسیب خان فیلی و هفتاد تن دیگر که با وی ماندند لکن بخیال اینکه هنوز شیراز در دست
 با این سرفرومه قلیل بانضوب ایغا ر کرد روز دوم حرکت حنجر آنچه واقعه بود بوی سید
 اما چون بقدر سیصد نفر سوار دیگر بوی پیوسته بودند دل از جای نبرده تا پشت قلعه شیراز
 بر آمده و شخصی نزد حاجی ابراهیم فرستاده سبب وقوع این حرکت را سؤال کرد حاجی ابراهیم

سرفرومه
 کسرتین سید و سیکون
 رای همد و گنزال
 سید جمیل اندک
 از مردم
 سن

جلد دوم بیان احوال لطفعلی خان زند

۹۷

گفت لطفعلی خان بگو که من براراده تو توقف یافته و راه دیگر بجهت سلامتی خود ندانم مگر آنکه
 ترا از ملک آواره سازم و بهم باد بگو که امیدار شیره از بجلی قطع کن و اگر جان خود را میبخشی
 بگریز لطفعلی خان که در عرض این مدت باز جمعیتی از لشکر بانش با وی ضم شده بودند برین
 سخن خندید و گفت این خاین هر چه باشد تا نزدیک و بازاری است و معاودان او چند
 نفری از سوخته داهالی بازار مذکور متقاومت سپاهیان بهادر کجا آرند این گفت و
 شهر را حصار داد و حاجی ابراهیم چون حال بدین منوال یافت لشکر بانی لطفعلی خان را اطلاع
 کرد که هر کس مبتیله و عیال خود را که در شیراز هستند دست دارد باید از لطفعلی خان دست
 کشیده علی الفور بجانهای خود رود و الا قارب داهالی ایشان عرضه هلاک و باور و اموال ایشان
 در معرض خسار و دمار خواهد آمد چون عساکر لطفعلی خان که همه در شیراز علاقه داشتند این خبر
 بشنیدند از سروی پاشیدند و او از روی اضطراب با چهار پنج نفر با بوشهر کجیت دلی برخلاف
 اموال شیخ ابوشهر را چون از دوستان حاجی ابراهیم بود با خویش از در معادات یافت
 لند از بندر ریک شتافت حاکم آنجا مقدم او را کرامی داشته تقدیر امکان در اعانت
 وی کوشید و ازین جهت معدودی با وی فراهم آمدند بجزیم شیراز در حرکت آمدند
 در قره تنگستان با شیخ ابوشهر مصاف داد چون تلافی فریقین دست داد و سواره که مصحوب
 رضا قلیخان بودند او را راها کرده لطفعلی خان پیوستند و پایده بوشهری چون چنین دیدند
 بی آنکه دست بستیز بر آرند پای بگریز برداشتند و جنگ دیگر با رضا قلیخان برادر حاجی علی قلیخان
 کا زردنی بود و حاجی علی قلیخان بعد از چندی که لطفعلی خان حرم او را بخشید از روی اضطراب
 خود را و تحت حمایت آقا محمد خان کشیده بجانب اورفت و برادرش رضا قلی خان حکومت
 کا زردن داشت و در وقتی که لطفعلی خان از شیراز بجانب بوشهر میگریخت رضا قلیخان
 مزبور قدری از اسباب و چند سراسب او را بتباراج برود بین سبب چون لطفعلی خان را
 کرد با وی مصاف داده او را گرفتار و از دیده نامی بنا ساخت این عمل ضرر کلی بجهت لطفعلیخان
 داشت زیرا که خاندانی قوی را با خود خضم ابدی ساخت و دیگر از میلی که مردم بسبب جوانی
 و رشادت و مصائب وی داشتند کاست باجمله بعد ازین فتوحات قدم جرات پیش نهاد

بیان حال لطفعلی خان زند

باب ۱۹

۹۱

بسمت شیراز ایغار کرد ولی چون نه توپ داشت نه تفنگی نمیتوانست شهر را محاصره کند
بنابرین خیال کرد که اطراف شهر را گرفته راه وصول آذوقه را برای بند درفته رفته جمعیتی
شایان با وی فراهم شدند اما جلادت و مسامحی وی با تدابیر حاجی ابراهیم بر نیامد ازین
واقعہ که مذکور میشود طبیعت این مرد که عجوبه روزگار و نادره دهر خود بود معلوم میشود بعد از آنکه
در سال گذشته لشکر لطفعلی خان در حوالی اصفهان از سروی پاشیدند و در بهم و بر بهم شیراز
مراجعت کردند در آنوقت در خود شیراز بقدر دوازده هزار عساکر ایلیات بودند و ایطایفه
نیز که از اصفهان مراجعت کردند فریدانها شدند فواج پیاده که حاجی ابراهیم از دکان
دار با و کسبه فراهم آورده بود جنس افواج ایلیات نماند لکن حاج مشاریه فقط امید
اعانتی که داشت ازین طبقه بود سبب اینکه ایلیاتی که قوام خود را در دوام دولت زبده
میدانستند محال بود که بمطلب حاجی تن در دهند زیرا که مقصود او این بود که سلطنت
از زبده بقا جاریه منتقل شود و چون بعین کرد که با وی موافقت نخواهند کرد و غم کرد که هم
و یراق ایشان را گرفته از شیراز بیرون کند تدابیر لازمه اینکار را با احتیاط تمام کرد چنانکه
از طرف مخالف کسی بوئی تسبیر و حکم کرد تا که چنانکه از پشت سرای وی بدر و از
شهر راه داشت ایمن ساختند بعد از آن جنس با فواج ایلیات فرستادند که در وقت مخصوص
حاضر شده از انعام حاجی بهره ور شوند و چون در وقت موعود حاضر شدند ایشانرا از
دسته داخل سرای کرده یراق ایشان را گرفته و از در دیکر بیرون فرستاده از دروازه شهر
خارج میکردند و جمع راهبیم قسم بدون اینکه اعتدالی یا خون ریزی شود از شهر بیرون کردند
و بعد با ایشان گفتند که در دوات و اطراف شهر مسکن سازند و ایشانرا چون اسباب
منازعت و مقاومت نبود لا بد اطاعت کردند بعضی از ایشان بطرفعلی خان ملحق شده
و بعضی در جاهای نیکه بجهتشان معین شده بود سکونت در زبده مع بقصه حاجی ابراهیم
چون شیراز را گرفت صورت واقعہ را با قاضی محمد خان نوشت و او مصطفی قلیخان نامی را
با فوجی قوی بدوی فرستاد اما لطفعلی خان برانفوج تاخته بعد از مجاریتی صعوبت ایشانرا
شکست آقا محمد خان از تخریب بر اس منوره لشکری علی قدر الکفایت بسر داری جان محمد خان

جلد دوم بیان حال لطفعلی خان زند

۹۹

درضاقلینان بدافضوب کسبیل کرد چون این لشکر بسیر از رسید عساگر که در آنجا بجز است اسفغان
 داشتند نیز با ایشان پیوسته بدفع لطفعلی خان در حرکت آمدند بنا بر قول علی رضا مؤلف تاریخ
 انقراض دولت زندیه لشکر شهر از از لشکر لطفعلی خان زیاد برده مساوی بودند و
 جمعیت لطفعلی خان از عشرين لشکر کمتر بود اما لطفعلی خان هراس بخود راه نداده مبارزت
 خصم را آماده گشت و لشکر خود را راها کرده جمعیت خود را در میان باغات کشید بدوجه
 یکی وضع زمین خوب بود دیگر اسپکه عدو جمعیت خود را از دشمن پوشیده مدارد و در ابتدا
 ظفر دشمنان را بود لشکر با این لطفعلی خان را از هزیمت نموده از جای برداشتند و قدری نیز ایشان را
 تعاقب کردند اما لطفعلی خان از کیاست و خداتی که لازمه امارت و سردار است بهره کامل
 داشت و چون دید که خصم تباراج اردوی دی مشغول است فرصت غنیمت دانسته با فوجی
 از سواران که پس از پراکنده کی فراهم آورده بود برایشان ناخسته تزلزل و منظم ساخت
 لشکر با این شکسته نیز چون این صورت دیدند بر جرأت افزوده بر دشمن تاخند هزیمتی
 کامل و شکستی فاحش برایشان فاد و از جمله اسرا اینکه بدست آقا درضاقلی خان
 قاجار بود حاجی ابراهیم از استماع این قضیه متوحش و مستعشر گشته با قاسم محمد خان نوشت
 و اسحاق کرد که خود بدفع این غایب هزیمت کند اما قاسم محمد خان با لشکری کران بجانب شیراز در
 حرکت آمد بعضی چهل هزار گویند لکن این اغراق است اگر چه جمعیت آقا محمد خان نسبت
 بجمعیت لطفعلی خان نسبت صد بر یک بود اما آقا محمد خان از قرار که معلوم میشود باطن
 حرکت میکرد و از همین معلوم میشود که از بجای در بیای خصم اندیشه تمام داشت و در
 دانسته بود در چپا رده هم شوال هزار و دویست و شش سحری بقریه مابین رسید و از این
 تا شیراز معادل شصت میل و تا اصطخرسی و یک میل مسافت است و ابراهیم خان
 نامی را با جمعی بجز است راه مابین مابین و ابریز کاشت لطفعلی خان با معدودی چند که
 عددشان هزارانیر رسید خود را بر لشکر که از سی هزار افزون بودند زده اول طلایه
 آن لشکر را هزیمت نموده ابراهیم خان و جمعی کیشیر از همراهمان دیر اعرضه شمشیر ساخت
 و بعد از آن هزیمت شد کار تعاقب نموده تا وسط اردو ایشان را دوانید تیار کی

و تاریخ لطفعلی خان
 این نوشته است
 س

ذکر احوال لطفعلی خان زند

باب

شب وهراسی که از جانب هرمیتمان در سایر سپاهیان افتاد و رعبی که نام او آرزو
شجاعت لطفعلی خان در خاطر با اقلنده بود همه دست بهم داده چنان وحشی در ارد
رویناد که غالباً تمام لشکر پراکنده شدند و لطفعلی خان تا قریب سرارده آقا محمد خان
تاخت در این آشامیر ز افق آمد و لانی کمی از امر او لطفعلی خان پیوسته بود با کفایت
که آقا محمد خان سینه با فراریان قدم برداشته مصلحت درین است که تشکیک را از جانب
مانع شوند زیرا که چون کسی دیگر نمانده جوهرات و خزانة مملکت در انشب تار تار راجع
خوابدند لطفعلی خان این قول را باور کرده حکم داد تا دست از حرب بردارد و داخل
خرگاه شاهی نشوند سپاهیان اطاعت کرده بهنب و غارت اطراف دیگر استخول
شدند بعضی برانند که میرزا فتح الله در آنچه گفت صدق می پنداشت و دیگران گویند
که جاسوس آقا محمد خان بود علی ای تقدیر چون صبح طلوع کرد صدای توذن بر
خاست و بر طرفین معلوم شد که آقا محمد خان بر جای خود است و او در انشب از جای
خود حرکت نکرده بود زیرا که چون دید محال است چاره بجهت تفرقه لشکر شود با معده و
از فراوان پای ثبات افشرد و چون از قلت عدد و عدم نظم سپاه دشمن مستحضر بود
با میدهمین واقعه که رویداد خود را بر جای داشت لطفعلی خان چون از خواب غفلت
بیدار شد و جای قرار نیافت ثبات تمام و ادی فرار پیود حرکت لطفعلی خان را که
با معده و دی قلیل بر کرده ای انبوه تاخت نمیتوان گفت که از روی تهوری بود که نتیجه
یاس است زیرا که ظفر محال نبود لطفعلی خان از در تجربت میدانست که در لشکری
مثل سپاه آقا محمد خان همین که مرج و مرج راه یافت غالباً چاره پذیر نخواهد بود همچین
بر او معلوم بود که در ان اوقات جمعی از امرای قبایل هسنوزا بین او و آقا محمد خان
بودند و از وقایع گذشته ظاهر بود که امرای مزبور همیشه با تقضای وقت عمل نمیدانند و
ایشان نیز در متابعت کور کوران کار میکردند بنا برین امید قوی بود که بیک ظفر شایسته
بر دشمن همه را بجانب وی بایل کند و همان اسبابیکه بجهت استیصال دی فراهم آمده
بود اسباب حسرتی عریف ساز و تقدیر بقاعده کرد و آنچه لازمه احتیاط بود مرعی دانست

جلد دوم ذکر احوال لطفعلی خان زند

۱۰۱

تا مقدّمه لشکر دشمن را بجلی از بهم پراکنده ساخت و همین که فرصتی ازین ظفر بدست آورد
حمله بار و برد بهم دلالت بر کیاست و بهم بر شجاعت و افزوی دارد اما در وقتی که مقابلید
فتح و فیروز را بچنگ آورده بود یکی از اتفاقا تیکه مکرر سبب انقلاب دول و ممالک
شده است رویداده از دست وی در بود تلک الایام مذاولها بین الناس
اگرچه جلالت لطفعلی خان درین واقعه مستحق فیروزی بود اما ثبات و مکانی بهم که از قاصد
خان ظاهر شد در اثباتیه و سزاوار تاج و تختی که باور رسید ساخت در سبکامیکه رعب
هر اس بر ضمایر ناس غلبه کرده سراز پانی شناختند یا س بر دی راه نیافته ناس
خود داشت خود داری و عزنی اشکار کرد که مخصوص بخود او بود در ایام بعد دوست میداد
که از وقایع این زمان صحبت بدارد منقول است که مکرر می گفت سینه کار بزرگت که شنایت
آن است که در تاریخ ایران بجهت دستور العمل اعقاب و باز پس آید کان نقل شود اول
بدر حاجی ابراهیم که بدو مثنی از سوقه و کبه شیر از راکفته و تا چند ماه در مقابل سنج
و جنگی مانک نگاه داشت دوم بهادری لطفعلی خان که با چهار صد یا پانصد نفر
جرات کرده خود را بسی هزار لشکر زد سیوم ثباتی که من خود نمودم در وقتی که لشکر
اطراف میگردیدند از جای خود حرکت نکردم پس کونت خاطر که در بجزو خط حکم دادم
تا مؤذن اذان گفت تا بهم لشکر من و بهم عسکر دشمن بدانند که من بی پروا از آنجا
بر جای خود بر قرارم القصه لطفعلی خان بکرمان کر سحیت و در آنجا بجمع عساکر مشغول شد
اقام محمد خان بشیر از رفته علی الفور قشونی سواره بسپرداری دلی محمد خان تهر و جمعی سپاه
با عبد الرحیم خان برادر حاجی ابراهیم متعاقب لطفعلی خان نامور کرد چند نفری که بر دور
لطفعلی خان جمع شده بودند قطع امید از وی کرده پراکنده شدند و لطفعلی خان بخیران
کر سحیت ممالک خراسان بعد از فوت مادرشاه توزیع یافته بود و در هر گوشه آن
امیری لاف خود سری میزد یکی از این امیر حنیفان حاکم طبرستان و پناه داد چون لطفعلی خان
شنید که اقامه خان استحکامات شیراز را خراب کرد و باره هوای تسخیر انولایت
از نهادش سر بر زد امیر طبرستان او را بدو سیت من از مردان مدد کرد و لطفعلی خان این

در خاتمه کار لطفعلی خان زند

همه و چند نفر از یاران کیدل که در شتر اصرار^{۱۲۴} همراه بودند بجانب یزد عطف عنان نمودند
 خان فوجی بر سر راه وی فرستاد و لطفعلی خان برایشان تا خسته بنزیمیت داد و این
 فتح را فاتح اقبال دانسته با شتاب بر سر قریه ابرق که در مبداء سامان فارس واقعت کرب
 راند و تقریر را بصرف آورده دوستان خویش را اعلام نمود زیرا که او را هنوز در خفیه
 دوستان بودند و چون خبر فتوحات او را با عراق شنیدند شفاها م از هوا خواهی او زنده
 و در اندک مدتی با هزاره پا بصدقن دار ابرجد را محاصره کرد و دار ابرجد از شهرهای مشهور است
 و اگر چه حال از بزرگی قدیم افتاده است اما هنوز از بلاد معتبره فارس محسوب است اما
 آن ازوه تا پانزده هزار میرسند اما چون خبر بروز لطفعلی خان دوباره هم از اول نظران
 رسیده بود لشکری کران بسرداری محمد حسین خان بعد از او با مورکشت و حاجی ابراهیم
 نیز فوجی از تفنگچیان مصحوب برادر کوچک خود محمد حسین خان با داد قلعیان دار ابرجد فرستاد
 لطفعلی خان چون تاب مقاومت در خویش نذید لا بد محاصره را موقوف کرده بقریه یوزیر کفنه
 متحمک داشت رفت بعد از چند روز که زد و خوردی با دشمن نمود بالاخره از روی انتظار در میان
 مصافک داد و چون عدد غنیمت زیاده بود مغلوب گشته بار دیگر با میر طلپس پناه برد حاکم طلپس
 دیگر باره با وی از در مهر و خفادت درآمد اما اندیشید که این دوستی اگر چه سبب استخلاص
 لطفعلی خان نخواهد شد شاید که موجب خرابی خود شود لهذا ویرا بصیحت کرد که بقصد بار رفته
 از تیمور شاه پادشاه افغان استعانت جوید لطفعلی خان قبول این معنی کرده بد انصوب
 عطف عنان غنیمت نمود اما هنوز چند منزل طی نکرده بود که خبر فوت تیمور شاه بوسی رسید
 در تاریخ طلیعه ضا مسطور است که چون خبر فوت تیمور شاه بلطفعلی خان رسید متردد شد
 که چه باید کرد که درین اشنا کاغذها از محمد خان و جباگیر خان امرای بزما شیر که متعلقه شرقی کران
 وصول یافته است دعای حضور ویرا کرده متقبل شده بودند که اگر مراجبت کند بقدر امکان
 در مدد کاری و خدمتگذاری وی بکوشند بنا برین بزما شیر شانت و چون معدودی سپا
 برده و خود یافت جرأت کرده بغزم شیر کران جلوریز گشت و با طلیغار تاجوالی کران رسید
 بعد از ورود بد انصوب عبدالمدخان عم خود را که مردی بهادر و در جلالت از جمیع محضرمندان

بانتخ دست
 بمی ز می درفت
 و غنا درت
 حضراء
 سستی و شدت
 و فقر و صیبت
 سنان
 سامان
 تازگاه و حد
 بر زمین که
 مرز گویند
 سن

جلد دوم در خاتمه کار لطفعلی خان زند

دی برات استیما ز داشت فرمان داد تا بانیمه لشکر بکب جانب قلعه بنا زد و چون دید که قلعیان با عبد الله خان سرگرم کسیر و دارند خود بانیمه دیگر از جانب دیگر شهر ناخته و فرو با گذاشته بی آنکه محصورین واقف شوند از دیوار بالا برآمده بشهر اندر رفتند و معافیه بر حقیقت قلعه ناختند اگر چه با اینحال قلعیان پاپی ثبات نشدند اما بالاخره مجبور شده بارک پنا حسند و از آن نیز بزودی از دست دادند محمد حسین خان قراکوزلو و عبد الرحیم خان برادر حاجی ابراهیم فرار کرده بسیاری از مردم ایشان قتل رسیدند و جمیع اسباب و اثاثه ایشان بچنگ غنیمت آقا و لطفعلی خان دیگر باره نام پادشاهی گرفته سکه و خطبه بنام خود نمود و علیه رضا گوید خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود چون خبر مفتوح شدن کرمان مسموع آقا و پسران آقا و بانام لشکر از پی استرداد آن نصیم غنیمت نمود لطفعلی خان از زیادتی لشکر خضم هر سه سجز و راه نداده همبای مقابلت کشت چون در بابت حال در بعضی کیر و درای دو اطاقه نظر قرین حال عساکر لطفعلی خان شد دیگر گشته پاپی مصابرت فسر دند و در مراسم حصار داران لوازم جلالت و اصطبار ظاهر ساختند لکن بعد از آن که چهار ماه ایام محاصره طول کشید پنا و هو آن بر حال قلعیان راه یافت و اختلاف اراد لشکر پیدا شد فوجی از پادگان که بجا است بعضی از بروج نامور بودند بر چهار تبصره دشمن دادند و پیش از آنکه لطفعلی خان ازین خیانت اطلاع یابد بقدر دو سته هزار از سپاهیان آقا محمد خان داخل شدند لطفعلی خان بمجروح شدن این قصبه بی محابا بر سر ایشان ناخته بعد از کیر و در بای سخت غنیمت را از قلعه براند اما این آخر فتحی بود که ویرا دست داد و نجفعلی خان حسرت آسانی که در حضرت او اعماد دی تمام و بجا است ارکان اشتغال داشت و جزو با خضم سازش کرده و از یکطرف ارکان که بخواج شهر اتصال داشت دروازه را کشود آقا محمد خان ده دوازده هزار تن از لشکر میانجی دیدند و فرستاده خود با بقایای سپاه مستعدا و ایشان کشت لطفعلی خان را چون صورت واقعه معلوم شد خواست که بلکه مانند اول دفعه بر حریف غلبه آرد و با عزمی راسخ رزم دشمن را روی نهاد و کارزاری فوق العادته نمود ولی با کثرت خضم بر نیامده بعد از آنکه ابطال بارانش مقبول یا مغلوب شد ندانند شده روی از معرکه تباقت آقا محمد خان فرمان داد تا پنا

مغایضه
ناگاه بر کسی
حکایت
مش

دین
بالفحسستی
مضمون
اعضا
مش
جوآن
بالفحس خوار
دخوار
مش

در خانه حال لطفعلی خان زند

باب ۱

۱۴

برود و کرمان پره زدند و بر دروازه فوجی قوی از مردان قوی داشت مگر بدین واسطه ابواب
رهای و طرق نجات بر لطفعلی خان مسدود سازد لطفعلی خان خود را از هر جانب بسته کند
بلا یافته مردانه رزم و تاسه ساعت در میان شهر با اعدا زد و خورد کرد چون شب در
از تخته پل خود را بخارج شهر رسانیده و تحت پل را کشیده با سه نفر خود را بر سپاه دشمن که
بر دور شهر بودند زد و از میان ایشان جان بدر برده بجانب زما شیر بدر رفت روز دیگر
که آقا محمد خان از فرار لطفعلی خان استحضار یافت نایره غضبش زبانه کشیده خرمین سوز
زندگی ابالی کرمان گشت قریب هشت هزار از عورات و اطفال مردم را بسپاهیان خود
مانند غلام و کسینر بخشید و جمیع مردان بلد را بکلمه وی بیاگشتند یا کور کردند منتقل است
که عدد کسانی که از چشم نامینا شدند هفت هزار رسید و عدد قتل نیز ازین متجاوز بود و کشته
درین بلیه شامل نشدند بسبب رحم کسی یا گریز خود بود بلکه بدین جهت که دست جلادان این
کثرت عمل از کار ماندگویند آقا محمد خان حکم کرد که بوزن مخصوصی یعنی چند من چشم از هر
او بر بند و هیچ استبعاد ندارد بسیاری ازین مردم هنوز زنده اند و بعضی در اطراف بیابان
روزگار میگذرانند در بعضی از کتب مسطور است که شخصی را که در خدمت لطفعلی خان
انسانی فرامین و ارقام با او مفوض بود بحضور آقا محمد خان آوردند آقا محمد خان بر امتیاز
ساخته گفت چگونه جرات کردی که بچون من پادشاهی از جانب لطفعلی خان فرمان نویسی
فتی گفت من در خدمت او بودم و او حاضر بود و تو غایب بودی پس من از وی در ان
میش از خوف من از تو بود پادشاه غضب رفته حکم کرد تا دستهایش را بریدند و چشمهایش را
برکنند روز دیگر پسر ویرا طلب داشت و گفت شب گذشته پیمبر را در خواب دیدم
آنحضرت مرا بر عملی که با پدر تو کردم ملامت فرمود اکنون بگویی تا در جبران خاطر وی حج توأم
کرد پسر گفت پدرم را راوده آن است که اگر از چنگ اجل امان یابد بقیه عمر را در کف
مجاور قبر مقدس علی شود پادشاه فی الفور حکم داد تا قاطره و خیمه و سایر باجیج سفر را بخته
وی همیا کردند و سید تومان تقدیر برای وی فرستاده درخواست کرد که از آنجا بجا
رفت بگذرد و پادشاه را در موارد و عافرا موشش کند مع الحدیث چون لطفعلی خان به

جلد دوم در خاتمه حال لطفعلی خان زند

۲۵

زنا شیر رسید حاکم آنجا اورا با غارتی کرد و از حال برادرش که همراه وی بکرمان رفته بود
 جو یا شد لطفعلی خان گفت بزودی خواهد رسید اما چون سه روز گذشت و از برادرش خبری
 نشد یقین کرد که اگر زنده است بدست آقا محمد خان گرفتار است لهذا شفقت برادری
 بیم جان خود برایش مروت و مردمی غلبه کرده عزم کرد که همان خود را بدشمن سپرده درازا
 آن استدعای عفو و بخشیدن جان برادر نماید رفقای لطفعلی خان پیش از آنکه این واقعه صورت
 پذیرد آگاه گشته بزودی خبر باور رسانیدند و او را تکلیف فرار و درین باب بنایت مبالتی همرا
 نمودند اما لطفعلی خان ایمنی را باور نگردید از جامی بخشید تا اینکه ایران وی چون دیدند که
 بر نصیاح ایشان مترتب نیست و خود با دست خود خویش را در تسلک میاندازد ترک و
 گفته سر خود گرفتند با اینحال لطفعلی خان از خواب بیدار گشت هنوز یارانش از
 دورش دور نشده بودند که جمعی مردان مسلح بغزم گرفتن وی نزدیک گشتند کار از کار
 گذشته بود دست بمشربرد مردان کوچه دادند بر اسب خویش که گزنام داشت برآ
 و خواست تا بر جهان که یکی از خریغان با شمشیر اسب را پی کرده او بر زمین افتاد و لطفعلی خان
 جستن کرده بر پایی خاست و برایشان تاخت اما بالاخره زخمی بر سر زخمی دیگر بازو پاره
 از پای درآمد و با این حالت او را نزد آقا محمد خان بردند تقریر کرد آقا محمد خان علی انضیل
 درین مورد بالنسبه باین پادشاه اسیرانیه تفضیح طبیعت انسانی و تحقر آن موجب تزیث
 صفحه تاریخ است خواننده را نفرت انگیز و شنونده را ضحکت زاید همین کفایت است
 که چشمان لطفعلی خان را سبب انگشت کنده او را بطهران دستار داد و در از اجاب با بیخ
 بهلاکت رسد اما آخر هم هر اسب و مورث مروت او شد و حکم داد تا کسی را که در چنگ است
 نیز موجب دهشت بزرگترین و مقتدرترین و ممتنان خود بود و تقبل رسانند اگر چه آقا محمد خان
 نسبت بخا نواده زنده عموماً و لطفعلی خان خصوصاً عداوتی شدید داشت اما باین همه در
 هر حال بجزت لطفعلی خان اعتراف میکرد که سینه و قوی جز او زدند که برادرزاده اش محمدرضا
 که ولیعهد دولت وی بود در کیش چند سپرد یافته است گفت خدا کند یکی از ایشان
 ماند لطفعلی خان شود با بجز لطفعلی خان در بستی و چنبا لگی سببان عمر و دولتش اندام

تاریخ
 بالفتح الوده کران
 ش
 حضرت
 بالضرر تکدر
 شدن زخم دی را
 از عیش
 ش

در خامنه کار لطفعلی خان زند

باب ۱۹

۱۰۶

یافت و او در فنون سپاهیکری در زمان خویش بی بدیل بود میتوان گفت که اگر در مملکتی مستقل و در زمانی بود که مردم از روی رسوم و عادات طاعت سلاطین را فرض میدانستند نامش چون خنکیر و سیمور لبند او آرزو میکشید دلی در زمان او وضع ملک بنوعی بود که جز شجاعت شخصی و حذقت امارت جمیع صفات وی برخلاف مصلحت وی بود دانشی بدون حزم و عقلی مغلوب خشم و تمیز و بجزبری در نهایت داشت چنانچه در شدید و میسبب نیز از اسئالت قلوب ابا داشت اما امروز نقایص وی فراموش است و فقط محاسن صفات و اعدال اندام و شهامت ذاتی و وقایع بدبختی تامی وی در امانی ایران مگر با سلسله زندیه قریب پنجاه سال در اغلب بلاد ایران مشرمانند او بودند اما بعد از کرمچان هرگز سلطنتشان توأمی نداشت و همچنین اول سبب اختلافی بود که ما بین امیرای ایران متوج داشت و دیگر بجهت فرط کجاست و کاروانی دشمن ایشان آقا محمد خان بود این پادشاه از ساعتی که از شیراز کربخت علی الاتصال بخجالی این سلسله کوشید تا بالاخره قتل لطفعلی خان فایز شد و انجام این امر بیشتر بسبب حزم و مواظبت وی بود نه بزور بازوی او بعد از قتل لطفعلی بجهت اینکه بکلی اطفاى این نایره کنند هر کس که بوی گان میرفت یا بقتل رسید یا نابینا گشت مگر عبدالمد خان عم لطفعلی خان که چون خواهر حاجی علی خان در خانه او بود و آقا محمد خان با او در رعایت احترام میرسیت شفاعت او عبدالمد خان را بخشید و جمیع طوایف زندوک اینکه با ایشان اعانتی کرده بودند که چنانچه با طرف بعیده مملکت جای داد

باب بیستم اجمالی در بیان اوضاع مملکت ایران و ملل اطراف و حوالی آن در نه کام سقرا سلطنت آقا محمد خان که بانی خاندان سلطنتی است که حال در این مملکت است

قبل از آنکه شروع در تاریخ خاندان و بانی سلطنتی که حال در ایران است شود بابی در باب حال ایران و ممالک اطراف آن در زمان غلبه آقا محمد خان بر لطفعلی خان که آخر سلاطین

جلد دوم در بیان وضع مملکت ایران

زندیه است باید بخارش رود زیرا که استحضار بر حال ممالک ایران و بلاد حوالی آن در آن
 او ان باعث خرید بر اطلاع بر اسباب ترقی و استقرار دولت این سلسله که همین اهتمام
 ایشان ایران دوباره با قدرت پیش ارتقا یافت خواهد شد در فوت لطفعلی خان قاجار
 گفت که آقا محمد خان مالک علی الاطلاق ممالک استرآباد و ما زندان و کیلان تمام
 عراق و فارس و کرمان بود این ممالک از دریای خزر گرفته تا خلیج فارس امتداد
 و استقرار حکومت در این بلاد نیز بالنسبه بخراسان و سایر اطراف مملکت بود که بعد از فوت
 نادر شاه منقسم باقسام گشته هر ملکی را کسی مالک شده اعتقاد بکسانیکه بعد از وی نام پادشاه
 ایران بر خویش نهادند داشتند بلکه در این اوقات در تحت حکومت آقا محمد خان بودند
 و در اواخر عهد کرمان آرمی و رفاه داشتند لکن بعد از فوت او علی الاصل محل
 آشوب و عرضة جنک و جدال بودند اگر چه دعوی تاج و تخت منحصر بسلسله زندیه و آقا محمد خان
 بود اما چون از هر طرف بدد و معاونت امرای قبایل اجتناب تمام داشتند این صورت
 سبب شد که این طبقه در این اوقات بنوعی معتنا نبوده عظم و شانی یافتند که در
 زمانی از ازمنه سابقه نبودند و از وقایعی که پیش نگارش یافت معلوم شود
 که دوستی امرای فروریزگر وقتی قابل اعتماد بوده زیرا که پائیدار است و نقض عهد و کین
 پیمان چنان عموم یافته بود که در نظر باستحسان مینمود امرای ایران که وقتی بهواخواهی دولت
 ضرب المثل بودند در این اوقات چنان اغراض نفسانی بر اولاد ایشان غلبه یافته بود
 که حتی در جنگها بنوعی حرکت میکردند که نه تنها قویشان بلکه جرات و جلا دشمنان محل
 شک بود بزرگترین جنگها بیکه ازین اوقات نقل شده است فقط قابل نامزد و غور
 جزئیست وقتی که دو لشکر ملاقی میکردند چند نفری از طرفین غالباً از قبیل خود سردار
 بیدگیر شدت تمام حمله میکردند و بقیه قبایل اغلب این بودند تا شامی بودند تا اینکه نتیجه
 جنگ این چند نفر معلوم شود شکست بر هر طرف میافتاد و سایر اصحاب خود را با
 کرده بدشمن می پیوستند یا با رفقای خود در فرار شریک میشدند چنانچه در بسیاری ازین جنگها
 که در هر طرف بیست یا سی هزار جمعیت بود از پانزده یا بیست گشته و شاید ضعف همین عدد

ارتقا
 با کسر لاتین
 سن

در بیان وضع مملکت ایران

۱۰۸
هم زحمتی زیاده یافت میشد و از همین است که مکرر یک سردار دیر با چند نفر از تبعه بر جمعی
زیر غلبه کرده است اگر چه بعضی از امرای عشایر و ایلات مجبور بودند باینکه عیال خود را
در مقر سلطنت بمانند بگذارند و بجهت بدبختی و دلیل بر عدم خیال جیانت ایشان
باشد لکن امرای دیگر بودند که زن و بچه و اموال خود را در شهر یا قریه که مسکن ایشان بود
میگذاردند بسیاری از ایشان صاحب کشتی و جابه بودند و علی الظاهر هر سه با اینکه از ناخوشی و دشمنی مصون باشند و در
بخیال اینکه نوعی خود را از نظا دل و اعتدای سلطان امین و معاف دارند بجهت
و استحکام آن جا میگویند در وقتی که آقا محمد خان بهوای سلطنت سر برداشت
وضع امرای لشکری ایران موافق با مقاصد وی نبود اما این پادشاه مدبر کوشید
قبیله خود را با یکدیگر متفق و با خود یکدل و یک زبان ساخت و بجهت انجام این مطلب علوتی
با قضی الفایت ظاهر نمود از آنجمله در بسنگا میکه قدرت بر انتقام داشت از خون
و اعمال خویش در گذشته و همچنین از بدترین حرکات خلفایکه در ایام گرفتاری بالغبیه
بوی کرده بودند عفو و اغماص فرمود این بزرگی بغض سبب شد که قبیله در مدد و معاونت
وی اتفاق کردند و صداقت و تعلق ایشان دران وضعی که ایران دران اوقات
داشت بزرگتر تقوی بجهت آقا محمد خان گشت استر اباد از زمانی دراز محل اقامت
مقر استقامت اعیان قاجار بود و چون در کوشه خارجی از مملکت واقع شده بود
مجال بود که گاهی پایی تخت مملکت شود اما اسباب عدیده دست بهم داده بود که
آقا محمد خان میخواست بمالک موردی خود نزدیک و از قبایلی که غالباً بجهت قوام و دوام
مملکت خود محتاج بمعاونت ایشان بود و در نیت داده باشد بنا بر این عزم کرد که طلب از
که بیفاصله در پایی کوهی که فاصله مابین عراق و مازندرانست استحکام داده با محبت
سازد استحکامات اصفهان و شیراز و کرمان را با خاک پست کرده و چون ابالی دیار مرز
از محاصره های بی در پی رنج بردند این جنس را بسیار آیه آبادی میدانستند شهر کرمان در
ایام سابق یکی از معتبره و پر جمعیت ترین شهرهای ایران بود در اوقاتی که تجار فرنگیان
در بندر عباس کارخانه تجارت داشتند کرمان مرکز تجارت فرنگستان و هندستان

وضع صفت
شهر کرمان

جلد دوم در بیان وضع مملکت ایران

و ایران و کابل و بلاد تاتار بود اگر چه برکنه که این شهر و اراک حکومت آن است حاصل خیز
منبت اما بعضی استعد نفیس برای تجارت در اینجا یافت می شود و از آن بتیبل است نسیم
باز این مملکت که از هر پستی به پستی کشیم سرزد دیگر است خطه کار و دوشیا که حال کوهستان
معروف است از سمت مشرق بصحاری عراق و آذربایجان می پیوندد و از جانب مغرب
به جلّه بغداد میرسد شمال نذایار مارسیه و جنوب آن بحدود بغداد منتهی می شود و همیشه از
ایام قدیم تا حال حکومتی وحشی و یکسان داشته است و اگر چه امرایک در کوهستان این
ملک اسکنی دارند غالباً تابع حکم امیری بزرگ بوده اند اما کلیه در قرنهاى عده به پیش از
سایر مملکت ایران ازادی و خود سری داشته اند در تاریخ اگر اوما لیب شریف الدین
نام که خود از این طایفه است مسطور است که مورخان را در اصل و نسب اگر اختلاف است
بعضی را عقیده آن است که از نسل کسانی هستند که از ظلم ضحاک جان بدر برده کوهستان
فرز برده پناه بردند و بر جی برانند که این گروه از نسل اجنه اند و بسیاری کونید که در آن
بازمان انسان امیخته از نژاد ایشان اگر ادیداشد مذ از تاریخ اگر ادچین معلوم شود
که هم از ایام پیشین امرای کوهستان نواب پادشاهان ایران بوده اند اما حتی در
عهد معتدترین سلاطین بسرکشی و طغیان انصاف و استباز داشته اند و بعضی دلائل
هم هست که میتوان اعتقاد کرد بر اینکه شجاعت این طایفه سبب استحکام مملکت از نشتان
اسکندر شد قبیل مدتی لشکر روم در بعضی از اطراف این ملک بوده اند ولی شاید چندین
میش از همان جا باینکه کشیم لشکر بوده است در تصرف نداشته اند و همچنین باید ملاحظه
سود که قبایل متعدده تاتار که بر ایران استیلا یافته اند گاهی بطور دوام و دوام درین خطه
سببیا و حکومت نننداخته اند و تا هنوز سکنه این صفحات همان نسل مردم قدیم اند و اگر چه
دین با و اجداد را از دست داده اند عادت و رسوم ایشان همان است که بود و البته
ایشان نیز همان زبان قدیم ایران است که برود و دهور و عدم ترقی و تربیت تغییر و تبدل
یا قه است بعضی از قبایل اعراب سینر در این ملک یافت می شوند و بسیاری از امرای
معظم اگر خود را از نسل و نژاد عرب میدانند مورخ تاریخ شریف الدین برکنه لا را

مسلط
مقصود دوم
قدیم است
شش



دورنمای شهر شاهد از بایجان

در بیان وضع مملکت ایران

بابت

۱۱۰

تیرا که درستان میبارد بنا بر این قول این ملک تا پنج مجم میرود و هم او گوید که لفظ کرد
 معنی بهادر است و رستم که مولدهی سلیتان است نسب از قبلیه کرد و در پس
 رستم کرد بجای فارسی چنانکه مابین اسنہ و افواه دایر و متداول است خطا است بلکه رستم کرد
 بجای عربی صحیح است یعنی رستم که از قبیلند اگر اداست در هر صورت سبب اینکه این
 ملک تا بحال تبصره و گران نرفته است واضح است سبب این است که این ملک
 کوهستان است و با برو حیدر دره خضیب و خوش و صغنی که در بامین این کوهها یافت میشود
 پادشاه رستمی که در تخیخ این ملک لازمست نمیکند زیرا که سکنه این جبال همه مردمی تخیخ
 و با کن خود کمال عقل دارند پس تخیخ آن اشکالی عظیم است و در نگاه داشتن آن فایده مترتبت
 اینطایفه بر کرد رستم اداره ملک نموده اند و بر حکومت کثیر اتفاق کرده اند و احتمال
 دارد همین اختلاف که اگر ملکی بهتر ازین داشتند سبب تخیخ آن در وقت ایشان میشد یکی از
 اسباب آزادی ایشان شده است شریف الدین در تاریخ اگر ادینوسید که وقتی تخیخ
 از یکی از امرای کردستان نزد حضرت محمد رفت چون بپیمبر را نظر بر شکل صیب و هیکل عجیب
 وی افیاد از خداوند منتلمت نمود که اتفاق را از میان اینطایفه بردارد و از آنوقت باز
 همیشه اختلاف در میان این کرده بوده است با جمله چون همواره بامین امرای کردستان
 جنگ و نزاع بوده است همیشه محتاج بوده اند که استمدادی حمایت از دولتی بزرگ کنند
 و در حمایت و بعضی اوقات با عانت اندولت ملک خود را نگاه داشته یا زیاد نمایند و بدین
 سبب دم از اطاعت و انقیاد اندولت زده بعضی از اوقات با دای خراج و بعضی اوقات
 بمخدرات لشکری از عمده امتستان برآمده اند پس محب میت که سلاطین مقتدر ایران فقط
 با ظار اطاعت و اعانت حقیقی ایشان گفتا کرده به تکمیل تخیخ ملک پردازاخته و خود را بنجمله
 فیداخته اند وضع مملکت که غالباً بعد بامین ممالک دو دولت بزرگ بوده است با تبار ملک
 داری امرای آنجا مناسب افتاده است و میتوان گفت که هم از سالف زمان چنانچه درین
 اوان همیشه با مقتضای مصلحت وقت خود بامین دولت ایران و روم تمایل بوده اند نیمه بیشتر
 کردستان درین اوقات خود را رعیت عثمانی میخواند سبب اینکه دولت ایران در دیوار

۱
 اقتان
 منت از کسی بنان
 و اظهار منت
 کسی بزرگ
 ش

جلد دوم در ایام سلطنت آقا محمد خان

چنانکه باید نمیتواند آنها را با دای خراجی مجبور یا با جرای خدمتی نامور کند اضلاعی که قریب و جلده
 در حوالی بغداد واقع اند خوار رعایای ترک میخواستند و بلا دیکه بشیر در سمت شمال و جانب
 شرق افتاده خود را در تحت طاعت ایشان میدانند و از آنجمله است والی اردلان که از مقتدرترین
 امرای کردستان است شهر صحنه که دارالحکومه اردلان است بوضعی نیکو در دره کوهلی
 واقع شده و اطراف آن همه کوهستان است عرض شمالی آن سی و پنج رجه و دو اذو و قیقه است
 و طول شرقی چهل و رجه از همدان شصت میل مسافت دارد نگارنده او را در موسم خريف
 هزاره شصت و ده عیبوی چند روزی در اینجا بسر برد و در آن اوقات امان الله خان
 پسر خسرو خان والی اینجا بود الحقیق صنیع فاتی ملوکانه کرد و از آنچه لازم در رعایت خاطر و احوال
 بود و دقیقه فرو گذاشت نمود مع الحدیث ملک والی اردلان که حدود آن بخران آذربایجان
 می پیوندد قریب دو سیت میل طول و معادل صد و شصت میل عرض دارد و مالیه این ملک
 زیاد نیست اما امرای اینجا غالباً با حشمت سلطنت و تجمل با پوشای میزیند خود را از
 نسل صلاح الدین ایوب میدانند اگر چه این ادعا درست محقق و مکشوف نشده است
 اما از تاریخ مملکت معلوم میشود که حکومت این ملک زیاده بر چهار صد سال در پیمین خانواده
 بوده است وضع حکومت اینجا ایللیاتی است سلاطین ایران کمتر دخل و تصرف در امور
 و اخلیه کردستان نموده اند و هرگز در صد و این بر نیامده اند که حکومت را از این خانواده
 براندازند ولی مکرر کوشش کرده اند که نزاعی در میان خانواده بسیندازند بامعنی که اگر
 برادری کوچکتر یا دیگری از اقارب هوای ایالت در سر داشته است او را بر آنجمله تعویب
 کرده اند تا اینکه بالاخره جنک و جدال در میان متبیله احوال شده است و بدین واسطه
 امرای کردستان از بشیر محتاج و وابسته بچو ساخته اند خسرو خان که در وقت لطفعلی خان
 والی اردلان بود در عهد کریمخان دم از اطاعت و بخواهی میزد اما بعد از کریمخان بامعنی
 وی معاقلش راست نیامده بدشمنی حعفر خان برخواست و چون اسمعیل برادر زاده حعفر خان
 بصحنه کوچت ویرانپناه داد و شکستی که حعفر خان در نزدیکی همدان یافت کونید بشیرتیب
 جلالت اگر اردلان بود در تاریخ این خانواده که نگارنده او را در اوقات اردالی گرفت مکتوباً

خريف
 فصل پایزه
 سه ماه است میان
 تابستان و زمستان
 که در آن میوه چیده
 میشود و باران
 فصل بارش
 کونید
 سن

در ایام سلطنت اقا محمد خان

باب ۳

که خسرو خان هیچ خیال معاونت اسمعیل خان نداشت تا اینکه سوء ظن و اظهار عداوت جعفر خان ویرا مجبور باین کار کرد علی ای حال بعد از این عمل چون امید اشتی نبود مصلحت درین دید که خود را با اقا محمد خان بسند و بدین سبب آنچه اسلحه و عنایمی که در حاکم بهمان بدست آورده بود نزد اقا محمد خان فرستاده اظهار تقیاد کرد و منقول است که خسرو خان در ایام جوانی از ملک نایوس و از حق خود محروم شده بود اما دوباره بجهت اتهام محمد خان پدر اقا محمد خان بر مالک موروث خود دست یافت و از آن هنگام باز همیشه میلان خاطر وی بجا سب این خانواده که در حق وی چنین احسانی بزرگ کرده بودند بود و لکن بعد از برزیت جعفر خان در بهمان خسرو خان دولت اقا محمد خان را مؤیدی قوی گشت و چون اقا محمد خان سلسله زندیه را بر انداخت بسبب اطاعت والی اردلان جمیع بلاد کردستان را که در سوابق ایام از توابع دولت ایران بود حق خود میداشت چراغ و دومان حکام ارمینه هم از قرون عدیده خاموش و از آن ملک که سالهای دراز مسکن و نادی خلقی بهادری آزاد بود جز نامی باقی نمانده اغلب بلاد آن در تحت حکومت آل عثمان و اضلاع شمالیه شرقیه آن که از سواحل رود ارس گرفته تا بهین اذربایجان و کرهستان میکز در غالب تابع فرمان روایان ایران بود امرای اضلاع مزبوره در هر چوخت قوتیکه بتوانند با سلاطین این مملکت معاومتی کنند نداشتند از کرهستان خطه مزخ فراست از جانب شمال آن سیاه کوه و از طرف شرقی آن جبال فیعه و عنستان و شیروان محیط است ثنور جنوبیه و غربیه آن بلاد ارمینه قدیم منضم میشود و ولات این ملک همیشه خراجکد از پادشاه ایران بوده اند و بنا به بنایت سالم و خاک کی کبریت حاصل حینر دارد با حسب مراتع صحاری آن هر یک کلزار است و براری آن از کونا کون آن از نهار و انوار هر یک سپهری بر از دراری تلال و دما دس بر شا نامیه و انهار صافیه از اقسام و انواع مشتمل و سکنه و قطع نش بصباححت منظر و جلالت مجز در اقطار و افاق مشتهر ولی هم از فرهنای بسیار اینهمه نفیم مورث عذاب الیم گشت زیرا که چون اهالی آن دیار کیش عیسوی داشتند و بلادشان نیز ما بین دولت اسلام روم ایران واقع شده همیشه در معرض تاخت و تاز و ظلم و عداوت بودند و بدین سبب طبعیست

رومیت وضع کرد
 مراتع
 چراگاههای چهار بان
 مش
 از نهار
 شکوذا
 اسپین
 در شینار شکوذا
 اول صحرای بصره
 مسخر آدم صحیح نور
 در ارس
 جمع درسی که گویند
 سلطان
 مقیمان ساکن

جلد دوم در وضع مملکت ایران

بادنی درجه نزل هبوط کرده و بعلاوه مصائب خارجی حکومت داخلی ملک نیز معایب کلی داشت همیشه در متبیله والی نزع قائم بود و محرک این نزع ملوک حوالی بودند و همچنین امرای مملکت نیز چون هر یک صاحب اقتدار بودند در بلا و متعلقه بخود بدون بیم و هراس غایت ظلم تعدی بر نواب و دکلمای خود میکردند کسی بجز محبت بندرش کاری نمیکرد زمین کو یا خود بخود میروید بهیت خوش ترکیب پسران و طلعت و لغریب دختران این دیار بسبب تحریک و ترغیب سلیمان گشت که از ایشان بنده و برده مدارند و چون در وطن بذلت و صفت میکند راندند و در بلاد عزت مکرر بدراج عالیتر میگردند حتی پدران و ماداران نیز پروائی از فرودختن فرزندان نمی نمودند در دولت عثمانی علما مان کرجی و چرکس را بمناسب همه حکومت ترقی میدهند تا حد این عمل تدابیر سلطنت بالغلبه است زیرا که سلاطین که بتغلب بر ناس استیلا دارند همیشه بنیانند که اگر امیری مستبر منصبی بزرگ و بنهاد خیال فساد اندیشد لهذا کسان را با مور همه مشغول میدارند که در غزل و نضب ایشان کمان خطری نباشد با بجمله امرای کرجستان نواب خود را به بدیه میفرستادند و ولات آنها دیار خود مکرر مجبور میشدند که بعضی از پرچمسرکان خانه خود در عایار اجزاء خارج بلاد طین بفرستند یوسف امین شخصی از ارمنه که مردی لیس و فتنه جوی بود در همین اوقات ارمنه و اهالی کرجستان را اغوا کرد که اتفاق کرده کردن از رتبه طاعت مسلمین بیرون آرند و بقول وی اعتنائی نشد گوید که کرمیجان از هر اقلیوس خواست که عروس خود که زن پسر بزرگ وی در آنوقت بیوه بود با و لیسند خود کرمین خان و داماد خود داود خان را با و دازده نفر از پسران امراد و دازده دختر تنیک طلعت و دوشیزه که بیچک را بیش از دوازده سال عمر نباشد بوی فرستد تا بعضی را از در ضمانت بامانت بدارد و برخی را بکار عیش و عشرت آرد فرستاده که آورنده پیغام بود گفت که اگر در اجرا فرمان مسابلهت رود لشکری بجزابی کرجستان خواهد رسید امرای بی ناموس و قتل حکم اصرار کردند اما هر اقلیوس سر باز زد و چون کرمیجان مجبور شد که بجانب دیگر حرکت کند آن اندیشه صورت نگرفت محررین حکایت یوسف امین مذکور نقلهای غریب از

نواب
بالضم و التثنية
مال کار
مزاران سلیمان
را گویند
ش

دروضع مملکت ایران

باب ۲

۱۱۲
ابالی کرستان میکند از هیچیک از طبقات مردم آنجا نوع خوشی صحبت میندازد و خصوص
بالنسبه با امرای مملکت که بنوع مضحکی از خبث فطرت و فنا و طبیعت ایشان سخن میکنند
از آنجمله میگوید که بیت و چهار ساعت قبل از شیطان متولد شده اند با جمله هر وقت
این خراج را میدادند یا بجهانه دیگری بجهت جنگ پیدا میشد لشکری از مسلمان بر آنجا
تیار بود و در جنگی که بهم استقصای فارت بود هم استغفای شتوت همه لشکر خویش
روی مینهادند و اوامه معاصرت حریف نیزند آشتند زیرا که امرای کرستان چنان
که قمار نفاق و اختلاف بودند که هرگز به نفاق و اسیلاف که فقط مایه مغالبت با خطر است
نمی پردازند و تاریخ کرستان از سالهای دیر باز به چوقتی بجهت آزادی سکنه آن دیار موفقی
تر از زمانی که آقا محمد خان بر تخت ایران برآمد نبود و الی انجا هر اقلیوس در خلیفانانادشاه
بود و بسا پسگری استمار داشت بعد از فوت نادر شاه افغانش ایران باعث
شد که تاجندی کرستان آرام یافت لکن چون هر اقلیوس میدانست که بی مددی قوی آن ملک را
نکاهد استن مجال است معاهده باروس را طالب و انجام بر مراد غالب شد صورت
عهد نامه که کرستان را در تحت حمایت دولت روس بناد بعد از این نگارش خواهد
یافت علی العجاله همین قدر کفایت است که بنا بر این عهد نامه اطاعت و ولات آن ملک
از دولت ایران خلع و بسلاطین روس منتقل گشت سمرقند شرقی مملکت ایران خطه است
خراسان است که از چهار صد میل متجاوز طول و قریب سی صد میل عرض آن است عرف
در مغرب آن خطه واقع است و قندهار و کابل در مشرق آن شمال آن بسواحل چون
میرسد و جنوب آن بصحاری بیستان اراضی حاصل خیز آن بسیار است جبال منیه
آن مختلف و معدود است و براری بی آب و گیاه متعدد و غیر محدود و در بعضی جاها
آب کمر یافت میشود و نوعی واقعه است که میتوان گفت که از هر بلدی از بلاد
عالم بیشتر در معرض تاخت و تاراج بوده است هر وقت در ایران اقتشاشی بوده
یا دشمنی از خارج روی بدان آورده قبایل تاتار از چون عبور کرده عرصه خراسان عرضه
حملات مسلحان و کد کوب سنا بکت سوران ساخته اند در این مملکت بود که همواره

جلد دوم در وضع مملکت ایران

افراسیاب قیامت ورستم با وی نزد مبارزت میبایست امرای سلاجقه مدتی قبل از آنکه بر سایر بلاد ایران استیلا یابند بر این ملک ترکستان زمین و ند چنگیز و تیمور نیز خرابیهای بسیار در آن کردند و در اوایل عهد سلاطین صفویه طایفه اوزبک که بر بخارا مستولی شده بودند هر ساله سحر باد صحراهای خراسان را بنگاه چپاول ساخته زراعتها را له میساختند و مردم و کله و ریه را میبردند تیر شاه عباس بزرگ و شمشیر نادر شاه تپاول این خیل را حدی و ملامت این سیل را سدی بود اما بعد از فوت نادر شاه این مملکت بیش از پیش عرضه انواع بلا و فتنه دریایی ابتدا آمد زیرا که چون اولاد و اعتاب ویران مملکت موروث نماند و در شهر مشهد از سلطنت تبعه راضی شدند امرای لشکر هرج و مرج مباد غنیمت در بسته هر یک قلعه از قلاع خراسان را بصرف آورد و اختلال وقت سبب مسعدت کرده حکومتی با استقلال برای خود بدست کرد و چنانکه رسم پادشاهان با امرای جوانی بنا بر مصلحت وقت صلح و جنگ را کار می بست خلق خراسان مرد می سلطنت و جنگ و مختلف الطباع و الا نشاند و نسب از اعراب و اکراد و ترک و افغانه دارند که باختلاف از منته و اسباب متفرقه در آن ملک راه یافته اند لکن با وجود طول زمان عموم مخاطره هنوز عداوت طبیعی این طوایف مختلفه با یکدیگر کم نشده است و مصلحت ایران نیز اقتضای آن میکرد که دراز دیا و این اختلاف بگوشند تا ملک را در تصرف بدارند از آنکه که اتفاق ایشان بر وجه خطرناک بود زیرا که مردم خراسان قوی جد و جدی هستند و بجهت اینکه همیشه بجنگ و محاربت عادی بوده اند در شجاعت و جلالت ضرب المثل از او اند چنانچه نادر شاه خراسان را شمشیر ایران میخواند و حقیقت هم چنین است مشهده و ادراک کرده این ملک است چند سال دار السلطنه نادر شاه بود و بعد از آنکه بنیان مملکت نادری از هم فرو ریخت بپهن شهر تصرف اعتاب وی ماند در ابواب سابقه صورت ترقیمت که احمد شاه افغان بجهت رعایت خانواده نادر این شهر و بلوکات آنرا بخدمت معاش شاه ارتخ مقرر کرد و از آن بعد ویرانی و پریشانی بحال آن ملک راه یافت این صورت بیشتر بسبب مجز و ضعف شاه رخ و نزاع با بین دو پسر بی قابلیت او نصر الله میرزا و نادر میرزا

فرصت
با نصر و با زیدی
بای در آن کوشی
از لب دریا
سین

دربیان وضع مملکت ایران

باب

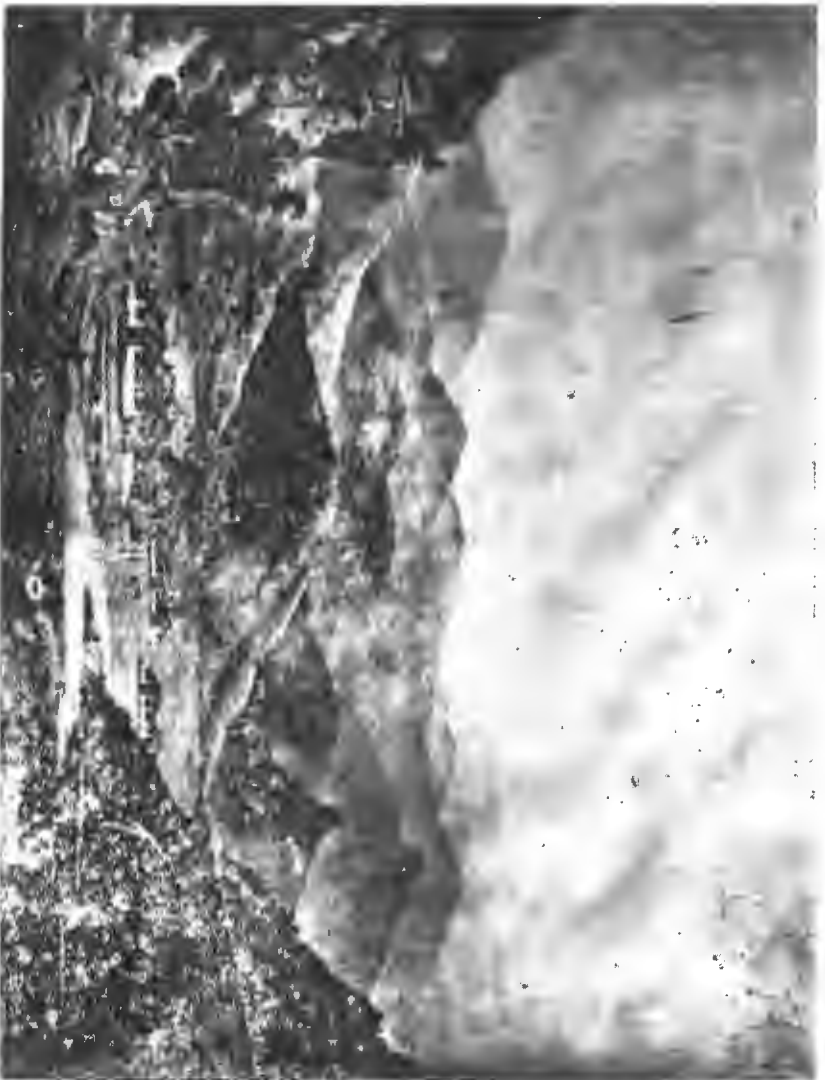
۱۱۶

بود که فقط بر سر ملک پدری خنکیده نذر وقت یکی را برد دیگری غلبه میشد نیکوتر ز نیت و بزرگتر نیت
شهر مشهد قبر امام رضا است که همه ساله هزار بار زوار بر باریت آن میروند و سلاطین نیز
باشیهای نعلیه آن مرقد مطهر را آراسته بودند لکن پسران شاه رخ رعایت احترام آن
مکان مقدس ننموده سپهجوی ایبانی گشاوند و بنوبت آن روضه شریف را از خزاین
وزرینه آلات و دیگر اسباب قیمتی برداختند و مصروف مشا هر عساکر خود ساختند
منقول است که نصر آمد سیر از صبح طلار ابر داشت و نا در میرزا قبه طلا که بر بالای کعبه
نصب کرده بودند و شصت من وزن آن بود بزرگ آرد و مختصر اینکه فرودش ز رفت
قنایل و زهب و هر چه قیمتی داشت نینما کردند مع القصد چون نصر آمد میرزا با لایحه کزیرا
گشت پناه بگریختن برد اما گریختن رعایت خرم را در عدم معاونت وی دید لکن بجز این
مراجعت نموده طبعی بعد از این قضیه راه سفر آخرت پیش گرفت و نا در میرزا صاحب
مشهد گشت لکن ممش خان چنارانی چندان امان نداد که شب را سحر کند بشهدت
آن شهر را از خاک دی اتراع نمود و تا سنجبال در قبضه افتد از خود داشت بعد از آن
دو باره توسط تیمور شاه پسر احمد شاه افغان شاه رخ با مارت ابجا موسوم آمد و عهد
نا در شاه مشهد شصت هزار خانه دارد داشت در این اوقات از سده هزار زیاده نبود
آن به بیت هزار نیر سید مالیه اش بیش از جمعیت نقصان پذیرفت بسبب اینکه طایفه
اوزکبک علی الاصل تا پشت دیوار مشهد میتاختند و غله و کله و آنچه بدست میر
چاپول میگردند و با قین و فلایین را با سیری میبردند و صعب تر از همه این بود که
همینقدر که مالیکه بشاه رخ میرسید مجبور بود که بیشتر از با مرای اطراف بدینا از ناخت
ایشان در امان باشد بسیاری از جوانها را نیکه نادرا زهند و ستان آورده بودند
نزد شاه رخ موجود بود و منقول است که آقا محمد خان هم از اول حال از این کیفیت اطلاع داشت
و در ایام منازعه با سلسله زندیه هر وقت خبر جنگی در طرف خراسان می شنید هر اس بر وی
ستولی میشد که مبادا جواهرات مزبور به عرضة خطر شود زیرا که آنها را حق سلطنت ایران
میدانست و خیال میکرد که تا هنگام تقاضای آن در رسد بجهت محافظت هیچکس نتواند

جلد دوم بیان وضع مملکت ایران

شاه رخ نخواهد بود صلعه نیشا بور تخمیناً شصت میل از مشهد مسافت دارد و در سمت جنوب مغرب آن واقعت در فوت نادر شاه عباس قلیخان بیات برانجا استولی گشت و ده هزار خانوار بیات که در نزدیکی شهر نیشا بور سکنی دارند بدوی برخاسته حکومتش در آن دیار استقراریافت ایل بیات اصلاً از قبایل تاتارند و در تحت پرست چکنیر خان از ان بلاد آمدند و آنها در آنجا و اقطار ممالک روم مقام داشتند و جمعی از اینطایفه در عسکر با یزید با تیمور جنگیدند و بعد از هزیمت با یزید تیمور بسیاری از ایشان را بدیار بکر فرستاد و لکن بعد از چندی با حاکم آن طبلد زاعی کرده بعضی از ایشان را رقتند و از زمان شاه طهماسب در آن اطراف میرتینند شاه طهماسب ایشان را با برن کوچ داده همه انطایفه را در ساوجبلاغ که از بلوکات طهران است مقام داد و بقیه را در اشرف بازندران و عباس ثانی جمعی از ان زمره را بنجر اسان فرستاد ایل مزبور در بلاد عثمانی بیشترند از طوایفی که در ایران هستند در عهد سلاطین صفویه نام چهل هزار خانوار ایشان در ایران ثبت و قمر بود القصه عباسقلیخان در نیشا بور روم از استبداد میرزا تا اینکه احمد شاه ابدالی بر سر وی تاخته نیشا بور را گرفت و او را مقیداً بکابل برد لکن صفات حمیده و بخت بلندوی دست بهم داده منزل اسباب ترقی او شده بود اعزاز و عنایت احمد شاه کشته خواهرش را بشرط زنی بفرای برد و دختر بزرگ خود را به پسر بزرگ وی داده به نیشا بور اذن مراجعت فرمود عباسقلیخان را ازین مواعلت بنیان اقتدار استحکام یافته بمقر حکومت خود بازگشت نمود و بقیه عمر را به تعمیر و ترمیم شهر نیشا بور و بلوکات آن مصروف ساخت اگر چه دلیل هست بر اینکه او مردی بود مایل باقتصاد و حاکمی صاحب عدل و داد امانه بجدیکه خوشامد کویان وی کونیند مشایخ نیشا بور در عهد حکومت او قریب بمعموری و تجمل ایام قدیم رسید و با وجودیکه حلیم و با امر بود اما امارت ایل بیات را بکشتن یکی از اقارب خود که این منصب حق او بود یافت دیگر اینکه همین نیشا بور که در آنوقت محل تجلی از امرای ایل بود در عایای وی در خرابیها و آن میرتینند وقتی با بهترین شهرهای ایران دم مساوات و مبارات میرد منقول است

نیشا بور
بعد از دست آورد
لطافت به امر
صبح نیشا بور شام
بنداد ضرب ایل
سعدن نزد
نیکو در نزدیکی
نیشا بور
ش



دورنمای شهر اردبیل و سواحل دریای آن

بیان وضع مملکت ایران

که طمورش بانی است و اسکندر آرزو خراب کرد و محقق است که شاپور اول آرزو و باره بنا کرده نام خود بران نهاد و چون بی در آسز زمین حاصل میشده است این لفظ نیز زیاد کرده تا اینکه اقیانوسی باین شهر و شهر شاپور که در فارس بنا شده باشد و مثال شاپور را که در این شهر بود بنا بر قول کینیر صاحب در اول وقتی که اعراب نیشاپور را تسخیر کرده بیاد غارت بردادند شکستند بعد از آن چندی نیشمین گاه سلطان محمود غزنوی کشت در ایامیکه والی خراسان بود در عهد سلاطین سلجوقی و احمقشام آن از دیاد کلی پذیرفت لکن دو دفعه بجلی اصد لشکر تا آردیران کشت بهیچ چیز نیتوانست این بلده را بدرجه معموری و آبادی که بازرسه برساند مگر اراضی حاصل خیز و هوای طرب آنکه خود ملک سیوه نیشاپور خاصه هندو از آن ملک است یا زکلی دارد و کوههای آن از دامنه تا قله همه مزروع است کان سیردزه در آن کوهستان است اما باین همه از معموری و شکوه روزگار سلف جز نامی باین ملک باقی نمانده است زیرا که جائیکه زیاد برودیت هزار تن جمعیت داشت امروز بهیبت یک این مقدار نمیرسد در صحراهای آن که امروز باریافته است قناتها کهنه و رودخانههای خشک باشعب بیجاب بنظر میآید که دال بر این است که وقتی بجهت محصول زمین و آبادی تاجچه پاریز برده اند مع الحدیث عباسقلیخان را بهشت پسر بود در گنابیکه کارنده او راق از آن نقل میکند سلطان که پسر بزرگ عباسقلیخان محمدحسین خان قابلیت امارت نداشت و بعد بتفصیل منازعه بین دو برادر دیگر سپهر و اردو ذکر می آید از پسر دیگر میکنند علی ای حال بعد از فوت عباسقلی خان علی قلی خان پسر ثانی وی بر جای پدر نشست لکن برادر دیگرش منازعت برخواست پس از دو خوروی مختصر بر علی قلی خان غلبه کرده او را ناسینا ساخت و سایر افعال و اعمال وی نیز از همین قبیل بود از معتدترین امرای خراسان میرحسین خان طلبی بود و او چنانچه سابقا بخارش یافت لطفعلی خان رانپناه داده اعانت نمود پرکنه طلب در اطراف جنوبی خراسان واقعت و از هر سمت آن دشتهای بی آب و گیاه و بیابانهای بایر است جنوبی که عادتاً رسیدن لشکری کران بجز رود آن متعذر است میرحسین خان امیر اعراب نیشابین بود و اینطایفه در زمانیکه ایران جزیره حکومت خلفای نبی عباس محسوب میشد در بلاد نیشابین

وضع پرکنه طلب

جلد دوم بیان وضع مملکت ایران

۱۱۹

داشتند یکی از سلاطین صفویه آن کرده را باین صفحات که چنانچه وضع ملک و جلالت و تنگی
 جمله و بی ثباتی سلطنت ایران دست بهم داده سبب شد که امرای این قبیله هم از فرستای
 عدیده در امارت و حکومت خود استوار ماندند و در ازمنه مختلفه بر بعضی از سایر بلاد خراسان
 نیز دست یافتند غالباً سلاطین ایران اظهار اطاعت و انقیاد میکردند و اندوهر وقت که
 مملکت را آرام و پادشاهی را قوامی بود خراجگذار بوده اند و اگر ضرورتی اقتضا کرده است
 لشکر نیز در نموده اند معتدترین سلاطین ایران سینر همین اظهار مطاعت راضی شده بخر
 انطالیفه خود را در معرض مخاطره نیاورده اند پدران میر حسین خان بشجاعت و شجاعت
 اشتهار داشتند من جمله علی مردانخان پدر میر حسین خان است چون احمد شاه لشکری
 کران بختیگر طلب فرستاد او بدون تاخیر با شش هفت هزار مرد کلبه آبا و که سرگذشتی
 طلب است تاخته و برافاغنه که قریب سه مسای لشکر او بودند مصاف و ایشانرا شکستی
 فاحش داد و چون احمد شاه لشکری دیگر پیش از پیش فرستاد کانی سابق آن لشکر را هزیت
 نمود اما در مرتبه ثانی چون شکست برافاغنه افتاد علی مردانخان بدون رعایت حرم و انقیاد
 هزیت بسیار تا تعاقب نموده ناگاه در کین گاه افتاد و خود و با جمیع کسانی که با وی بودند غرضه گان
 و دمار گشتند لکن چون افغانان نمیدانستند که علی مردانخان کشته شده است تباراج ایستاد
 مقولین پر و خستند یکی از سپاهیان که هنوز رمقی داشت چون خواستند سلاح ویرا بگیرند
 گفت چرا وقت بیهوده بر سر من ضایع میکنید بروید بر سر علی مردانخان که کشته در پای
 آن دیوار افتاده است چون این خبر بهر دارافاغنه رسید فراریان را فراهم آورد و همکار
 بی سردار طلب روی بگریز نهادند میر محمد خان پسر بزرگ علی مردان خان جای پدر گرفت
 و چون احمد شاه از خراسان بیرون رفت عزم تسخیر خراسان بلکه تا دیب با فاغنه از نهادن
 سر بر زد و مشدد و بسیاری از شهرهای دیگر خراسانرا تسخر نمود در این اثنا مناشقه در خانواد
 رویداده او را از انجام مقاصد مانع آمد و بعد از تنظیم امور حاکمی با علی یار خان سبزواری
 مصاف داده روزش با خزر رسید بتیین این مقال آنکه لشکر غنیم را هزیت نموده در جنگ
 دشمن بود که اسبش بسرد آمد و هنوز بر پای نخاسته بود که سرش را بجاک در آورند

حزیم
 اقتضای استوار گشته
 ننگ آب و شیرین
 قبیله و روزگار
 آوردن کار
 خوشبخت
 سق

دربیان وضع مملکت ایران

درش میر حسین خان امیر قندهار و زعمیم قوم گشت میر حسین خان بحسن سلوک و میانازی
 اوصاف داشت فقط بصیانت اراضی خویش راضی بودی و خیال نظامی و چپاول
 سایر قبایل پرامون خاطرش گشتی بقدر صد و پنجاه میل طول ملکش و قریب هفتصد رها نیز
 عرض آن بود اما بیشتر این صغیر وادی لم نزرع و قلع صمصاف بود شهر طلس اگر چه نوع
 استحکاماتی داشت لکن عمده این بود که از هر طرف از سی میل متجا و زیبا بان بی آب و
 علف احاطه داشت لشکر میر حسین خان دو هزار سوار بود و شش هزار پیاده دلی
 با دوری و هواداری امیر خود کسی را برایشان سبقت نبود جمعی ملک بسی هزار
 خانوار تخمین شده است بسیاری از ایشان صاحب کنت و ثروت و تقریباً جمیع
 چیزند قبا که در طلس از همه جای ایران بهتر شود و از امیر تا فقیر تجارت کو سفند و شتر میکنند
 خصوص شتر که در آن صفحات بسیار میشود و اهالی آنجا هم میفروشند و هم بگرایه میدهند
 امیر طلس همیشه از هزار شتر بیشتر در گرایه دارد اعم از اینکه به تجارت ملک یا حوالی آن باشد
 قریب دو بیت سال بود که اعراب بنی شیبان در تحت حکومت همین خانواده در این بلد
 سکونت داشتند یکی از مورخین که در قلع آن اوقات خراسان را مینویسد میگوید که در عرض
 این مدت یک در کسی ایشان را از خانه بیرون نکرده است و از چنین روزی نیز اندیشه
 حکام طلس را اگر چه سباب تعجب بر بلاد دیگران چندان نیست اما بجهت دفاع و طرد دشمنان
 بسیار است یکی از مضافات معتبر طلس تون است که از طلس شصت میل مسافت است و یکی
 در فایت حصانت و مناسبت دارد شهر قاین و مضافات آن در سمت جنوب شرق
 طلس واقع شده است میر اسمعیل خان نام یکی از عظامی سادات اعراب در عهد سلیمان
 صفویه حکومت آن ملک یافت و در لشکر نادر شاه نیز بحسن خدمت از اقران و اکفاء
 اقبال حاصل کرد در این اوقات بنیره وی بر حسب دراشت مالک ایالت و سالک طریق
 نبالت بود قاین از یک سمت صحاری سیستان و از دیگر جانب باراضی افغانستان
 می پیوندد مورخ مسلم که مکارنزه او راق از وی نقل میکند قطعه بیابان سیستان را که
 بقاین منتهی میشود بیابان لوط مینامد و میگوید شهر سدوم که خداوند بر سر سکنه آن که همه

زعمیم قوم گشت
 سده و بزرگ قوم
 کوشند

طرد
 راندن و دور کردن
 سش

نبالت
 بزرگی
 سده و دوم
 فتح اول دو او است
 نام خاص شهر لوط و کاه
 قریب از قریب های قندهار
 سش

جلد دوم در بیان وضع مملکت ایران

۱۲۱

عاصیان بود خراب کرد در این بیابان بود باجمله شتر بسیار در قاین یافت میشود و گوشت آن همه پراز کوسفند است از پشم آنها اقسام قالیچه و نندیابند و نذوقالی قاین از پشمیک از فروشی که در سایر اطراف ایران یافته و بافته میشود پایی کم ندارد و حکام آنجا غالباً خارج مملکت ازین جنس میدهند مالیه قاین در ایام صفویه دوازده هزار تومان نقد و دوازده هزار خرد غله به تخمین آمده بود لکن منظور و مقصود فرمان روایان ایران چند آنکه خدمات لشکر قاین بوده است مالیات آنجا نبوده است زیرا که اعراب قاین در جمیع پایده خراسان بهم از روزگاری در از بهبها دری و تحمل مشاق مشهورند جمعیتشان بقدر بیست هزار خانوار تخمین شده است عسکر که همیشه حاکم قاین دارد دویست هزار پیاده و معدودی سوار است میر علیخان حاکم قاین به لطفعلی خان مد کرده بود ولی از آقا محمد خان سینرهراسی نداشت زیرا که میدانست که او مردی عاقل و کاروانست و باطنار اطاعت او را منعی شده لشکر خود را بگور و دشت بی آب و گیاه بجهت این معنی در مخاطره نخواهد انداخت مجال ترشیز که بنا فاصله در شمال طبرستان افتاده است در تصرف قبیله دیگر از اعراب است که به پیش است معروفند گویند این نام بدین سبب برایشان افتاد که بجهت پیشی با هم جنگ کردند پیش از آنکه این نام برایشان اطلاق شود از قبیله سبالی محسوب میشدند امیران کرده عبدالعلین مردی بود بسپاه کری مشهور و نام در ویرا محترم داشتی و هم در ایام سلطنت دی ایالات کرمانشاه و هرات یافت بعد از فوت نادر با جبار با قبیله و عشیره عراق رار با کرد برادرش خلیل خان که در آنوقت بر ترشیز استیلا یافته بود ویرا بد انصوب دعوت نمود و بانبند امر اینکه در آنگونه حالاتند تا چندی با سران حوالی کله میزند و در میان اقارب و اباالی بیگ داشتند تا این زمانکه بحکومت مصطفی قلیخان میر عبدالعلی خان اتفاق کلمه و اتحاد جمله شدند اراضی ترشیز بقایت با در و حاصل خیز است مالیه آنجا بسی هزار تومان خراسانی تخمین شده است در نقطه بجاکم میرسد بغیر از موجب و قوللق محصلان و کاشتگان و غلغز از زمینها نیکه بجهت مدد معاش قبیله حاکم مقرر است غله و میوه باقسام در ترشیز حاصل میشود انکورد و انجیر و انار ترشیز اگر بهتر از سایر جاهای ایران نباشد کمتر نیست اما در چند سال هم

دربیان وضع مملکت ایران

۱۲۲

قری و ذراعات آن در معرض ترکنازاد و زنگان درآمده خراب و بیابان گشت مقدار شصت
میل بجانب شمال مشرق ترشیز یکی از امرای که اسمی خان نام داشت بنیاد ریاستی افکنید
که از هیچیک از امرای اطراف و حوالی کم نه ولی شهرتش از همه زیاده بود بسبب اینکه خود با
آن ریاست بود پدر اسحاق خان در اوایل حال شبان یکی از امرای قرانامان بود
بعد از آن رفته رفته در نظردی ترقی یافته تا اینکه صد نفر بخواه او کرده و بر امر کرده آن
جماعت ساخت طایفه قرانامان را بایتمور از بلاد و نامان آمدند امیر تیمور بعضی از آن کرده را
در بلاد عثمانی مقام داد و برخی را بخراسان فرستاد بعد از فوت تیمور جمعی از آن تفریق
شدن تثبیت یافته شیراز و استخار و اتفاقان از هم گسخت نام درخواست دوباره
از ایشان جمعیتی فراهم آورد هفت هشت هزار خانوار در زمان وی فراهم آمدند و نجفعلی خان
نامی برایشان امیر گشت پدر اسمی خان در خدمت جمیع نجفعلی خان بود و اسمی هم در ایام
جوانی نامان رشد و صلاح از وی بطور رسید به خدمت لایق در حضور امیر منصوب گشت
و وقتی از وی درخواست کرد که فرمان دهد تا کاروانسرائی در تربت حیدری بجهت رفاه
مسافین ترتیب شود و نجفعلی خان مطلب او را بسبب رضا اصغافرموده با بسطنی خطیر
او را از پی امر انجام امیر نور بصوب معصود روانه ساخت اما اسمی خان با انجام مقصود
متهما در خزان خاطر داشت پرداخت و رفته رفته کاروانسرا قلعه مربع ساخت در ضمن نیز
باستحمام قلوب و استسالت خاطر با کوشیده اختلاف در میان بقیله نوعی انداخت که
چون کار قلعه اختتام یافت نجفعلی خان بدست بعضی از صاحبمنصبان خود عرضه تلف
کرده با سلاطین پیوست اختلاف وی نیز سلامت در فرار دیدند و این واقعه سبب نزاع
با بین قبیله قرانامان و تعویب اسمی خان گشت اعدای نجفعلی خان خود را بجا پست وی کشیدند
و این صورت منضمنا بجهت امیر اسمی خان کار را بستید و بجا بی رسانید که پسر چوپان یکی
از امرای مقدر خراسان گشت در اوایل حال اظهار طاعت و هواداری پادشاه فغان
نموده از وی مدد کلی یافت و بالش کردی بجا بل رفت اما پس از آنکه بنیان ریاستش تمام
وارکان امارتش استحکام یافت انقیاد و تعبد و اطاعت بنا عت بدل کرد و مرجع و مرجع

بیابان
تقدیم بی شاه
سوره و بی شاه
دی صیاست
تقدیم بی شاه
سن

تثبیت
از هم گسخت
در مشرق
سن

استحمام
بوی خود کشیدن
سن

اسلاف
با نغمه پیشگان
گذشتگان
جمعیت
سن

مناعت
بستند و استسالت
سن

جلد دوم در بیان وضع مملکت ایران

۱۲۳

افغانستان نیز در آن اوقات بقدری بود که کسی متعرض احوال وی نشد یکی از مؤلفین که سال قبل از رفتن آقا محمد خان بخراسان در آن ولا بوده است گوید از جانب شمال تا دروازه مشهد که از صد میل زیاده است در تصرف اسحق خان است و از سمت جنوب هم همین قدر تقریباً بطرف خاف می رود و مالیه مملکتش مبلغی که از آن است و عدد سپاهش بیش از هزار میرسد لکن غالباً تا کار تدبیر نکند و شمشیر نیندازد باز بدستان هر گاه لازم شود کار بد است کند اقزان وی از وی در هر اسناد و برترقی وی حسد می برند ولی هیچ عالمی چون او محبوب رعایای خود نبوده است و هیچکس پیش از وی شایسته اسمعینی نیست زیرا که خود را وقف رعیت کرده است هم او گوید که اسحق خان جمیع امور خود را خود صورت میدهد و در هیچ طرف از اراضی که در تحت حکومت اوست هر قدر دور باشد ضباط و عمال را یا رای ای نیست که بر مردم تعدی یا اجحافی کنند علی الاطلاق در خیال است کسی یکدفعه او را بیکار نرندید یا هیچکس را بر اسرار وی و قوف نیست اما همه کس را بر عقل وی اعتماد است از معتبرترین تجار محوطه حکومت خود اوست و ازین ممر بقدر نصف مالیه که از رعیت میگیرد حاصل میکند جمیع مالیه او را بصد هزار تومان تخمین کرده اند سی هزار تومان از املاک وی که غالباً آن زر خرید است حاصل میشود چهل هزار تومان از رعایا میگیرد و دویست هزار از منافع تجارت یافت میشود گفته شده است که سه هزار شترش همیشه در کار روانانی که سهندستان ایران آمده شد میکنند کربا است میوه خشک و سایر محصولات املاک خود را بدیگر بلاد فرستاد از محصولات مالک دیگر عوض میطلبد و میفروشد بصدق قول و درستی معاملت چنان معروفست که براتش فقط در خراسان بلکه در اطراف کابل و ایران نیز رایج است هم او گوید که اسحق خان مطالعه کتب بسیار میکند و در عربی و فارسی ربطی تمام دارد و از تاریخ مکت خود و مل اطراف و حوالی بخوبی مستحضر است و چنین بنیاید که بقدر امکان در تربیت فرزندان خود اهتمام دارد و خصوصاً فرزندانیکه از دست راست او میرقاتا تا که بعد از قتل پدرش بجهاله ازدواج آورد و او را و دو دختر بختی خان را بر سایر ترجیح میدهد پس بزرگ دیرا جانشین و وارث مقرر کرده است و بدین تدبیر بسیاری از قبیله بکومت وی کردن

جلد
مؤلف بگوید
تجارت معتبر است
جنوب شرق
سخت
بد است
خاک هر کون بگفت
آنچه در اول باشد
زبان او خوشتر
و نطق بر
کفین
سخت

در بیان وضع مملکت ایران

۱۲۴
 نموده اند مع العقبه تربت حیدریه که قبل ازین دهبی خرد بود بحسن اهتمام اسحق خان شهری
 معتبر و مرجع زوار و محط رحال مسافر و تجار گشت همانجا نه او قریب پاؤند نفر الکفایت کرگما
 و ابواب آن در همه اوقات بر روی صادر و وارد مفتوح بودی صاحب تاریخ امرای
 خراسان که نگارنده او راق از آن نقل میکند گوید که ضیافت و مروت او بجدیست که حتی
 هینود سنیر ازین مقام محروم نمینند و چون در شریعت ایشان شرکت در غذا و رویت
 کاشتگان همانجا نه با ایشان و جز نقد و هبند تا خود از بازاری بخرند و در کناری بجزند
 بسیاری از هینود در خراسان سکنی دارند و غالب ازین راه بسیار اطراف ایران میگردند
 خود اسحق خان همیشه با همان غذا صرف میکند و رعایت خاطر امیر و فقیر را با لیبویه
 منظور میدارد و در همین اوقاتست که در آشنای محاورت شتبع او در اخبار و سیر و معشر
 مجال افراد بشیر معلوم میشود و هم در این ضمن بایستکشاف اخبار و استماع آثار و استطلاع
 بر اسرار بردانش خویش میافزاید با بجمله حاجی تعجب نیست که گسائیکه روزها و هفتادها
 از صحبت او فایده برده و از نامه او هجره در بودند در هر طرف نام وی به نیکی ذکر کنند
 و همین معنی سبب توأم حکومت وی شود زیرا که بزرگترین سلاطین آسیا تا بدین
 ناسند چنانچه اگر پادشاه بخواد بدون بجهان او واضح و شایسته در شتک احترام چنین مردی
 بکوشند در معرض طامت گسائیکه ویرا دیده یا ذکر ویرا شنیده اند خواهد آمد این اخبار بسیار
 اسحق خان از شخصی نقل است که با او معرفت و در حق او اعتنا و احترام زیاد دارد لکن غفایه
 دیگران نیستند که با وی سابقه نداشته اند اثبات اقوال مزبوره میکند شهر سبزوار و
 اعمال آن که ما بن تربت حیدری و عراق افتاده است هم از زمان فوت نادر شاه
 در تصرف علی یار خان قلیجه بود و قلیجه شنبه از او یاق نعمتش است که از بزرگترین قبایل
 دشت قباچاق است مالیه سبزوار بدو از ده هزار تومان و بیست و چهار هزار خرد و غله
 و هزار خرد و اربنبه و سیصد خرد و اربن تخمین شده است و علی یار خان قلع چندرا کرده
 زعمتی کشیده و بجهت استقلال خود استحکامی داده است لکن اقتداری چندان ندارد
 همیشه در معرض مخاطره حملات و لطات امرای جول و جوش است در سمت شمال

محط رحال
 یعنی منزل و جای
 نه و آوردن
 سن
 رحال
 یا کسر رحلت
 یا کسب و اهلان
 سن

وضع و منت
 شهر سبزوار

جلد دوم در بیان وضع مملکت ایران

۱۲۵

مشهد بجانب کوهستان خراسان که حد ارضی ترا که امیت که اکنون در ممالک قدیم خوارزم
سکنی دارند و نفر از امرای کرده در ایام ما در و جانشینان وی بکنت و مکانت از آن
اقیانوس استند با ایل و عشیره خویش سکونت گزیده بودند اما امرای مزبور از قید حیات
رسته و پسرانشان بر جای پدران نشسته بودند یکی امیر کونه خان زعفرانلو والی جنوبشان
و دیگر ممش خان حاکم خیاران در تاریخ این دو امیر چیزی قابل ذکر نیست طلاع مسکونه خود را
بقدریکه مقاومت با دشمن بدون توپخانه توانند کرد استحکام داده بودند اما مزاج و روح
ایشان از محیط طرف عرضه نوب و نیامی ترا که از سمت دیگر عرضه تاخت و تاز از زبک بود
با ترا که می توانستند دست در مرکز زندگی با او زبکان برمی آمدند لهذا هر وقت او زبک
حمله میکرد یا مکان تعرض ایشان میرفت لابد پدایا یا بعبارة اخری خراجی با میرانشان سازد
تا ملک مصون ماند اگر چه سخت ملک این دو امیر چندان نیست لکن حاصل آن بسیار است
جزئی از مالیه ایشان خاصه ممش خان از اسباب است اسبابی این صفحات همه عربی
تراوندند و شاه اسبان عربی طلبیده بر ما دیانهای خراسانی انداخت و تراود عربی پس از
مخالفت با جنس خراسانی است میاز دیگر یافت زیرا که نیکی منظر عربی و عظم جنبه و قوت و
قدرت خراسانی را با هم جمع داشت و قیمت این قسم اسب مجدی رسید که هر یک از
پادشاهان که ممش خان را خراجگذار ساختی جزئی از خراج را از گزه های اصیل وی مقرر
نمودی در جانب شرقی جنوبشان شهر مرو و افغنت اسکندر از آنها کرده و اینتو کوس نام یکی
از جانشینان وی از دارالاداره خود ساخت و اینتو کانا نام نهاد و بعد از آن یکی از چهار شهر
شاه نشین خراسان محسوب گشت سه شهر دیگر طوس و بهرات و نیشابور است در عهد صفویه
که صفهان دار السلطنه گشت مرو حد مملکت مقرر شد و چون پیش از سایر شعور عرضه تاخت
و تاز بود همیشه حکومت از ابیکی از امرای معظم لشکر معوض میداشتند در زمان سلطنت طمان
اول ایل از داندلوی قاجار را بجا فطت و محارست انصوب نامور ساختند و از آن هنگام
امرای اینطایفه با وجود کاهی انقلابات زمانه حکومت اندیاز داشتند بعد از فوت نا در شاه
بیرا معیلخان نامتی در مقابل صدقات او زبک پایداری کرد و شهر را از دست نداد اما

ذکر شهر مرو

در بیان وضع مملکت ایران

۱۲۶
 لشکر اوزبک زیاد بود و بالاخره در جنگی که در سواحل همچون واقعه سنگت بر بر امعلی خان
 افتاد و خود پس از کوششهای مردانه بقتل رسید محمد حسین خان پسرش که مصداق لیل
 فی المنجر مثل الاسد در حق وی صادق بود چند روزی فقط شهر مرور را در تصرف داشت
 زیرا که اطراف شهر مکیلی پامال تقاطع اوزبک شده بود اگر چه امرای خراسان از اوقات
 وی ابا کردند و حمایتی که از تیمور شاه پادشاه افغان یافت نیز کفایت امر نمیکرد ولی امیر
 باقی بود تیر باران حوادث را با سپهر سکون و ثبات تلقی کرد تا اینکه سکنه مرد بسبب
 عدم آذوقه به فتنه افتاد و بالاخره او را مجبور کردند تا شهر را از دست بدهد و از بنگان
 او را بجا برود و بعد از ورود و تا چند می با وی بغرت و استرام سلوک میکردند لکن
 طولی نکشید که امیر بخارا بروی بنگان شد و او سلامت در فرار دید معافه شهر را بر
 کرد پس از سالهای دراز که بر شداید غربت و مسافرت و نوایب کربت و مهاجرت
 مصابرت نمود بالاخره با ایران رفت رجال دولت ایران او را غایت اغراض
 کردند و مقدم ویرا گرامی داشتند و هنوز او را در برابر پادشاه ایران وقتی تمام شد
 با وی رعایتی لاکلام است ولی با اینهمه آثار مصائب از خاطرش محو نشده است
 که نه تنها از ملک موروث خویش محروم ماند بلکه ایل و قبلیه و عشیره و خانواده او تمام
 بر باد رفت و بیشتر خانواده او را بعد از فرار او امیر بخارا بقتل رسانید مع الفصحه
 در این اوقات رجال دولت عثمانی در تینچی که بر تعیین ارات و اغتشاشانیکه موجب نزاع و
 و مرج مل فرنگستان شده بود چنان گرفتار بودند که با مورمالکی که در ایران داشتند
 لهذا اداره بلاد شرقیه آنملک را بحکام آن صفحات و اگذشتند و معظم امرای بلاد فرورد
 سلیمان آقا بود که هم از سالهای عدیده حکومت بغداد داشت چنانچه سابقا نکارش داشت
 سلیمان آقا در وقتی که کرخیان لشکر بصره فرستاد ایالت آن دیار داشت و بعد از آن
 بغداد را بوی سپروند در ایام ایالت بغداد بقدر امکان جهد کرد تا حکومت خویش را
 تقویت دهد تا سزا بحکام عثمانی دست خویش رجال دولت نشود و او بجهن تدریج
 صلاحیت نفس و شامت ذاتی بر مراد فایز گشت و حکومتش قوام و در نظر ما اعتبار یافت

بسیاری که شهر در
 مصفت مثل شرا
 س

معاوضه
 ناگاه بخیر
 س

جلد دوم وربیان وضع مملکت ایران

سکنه بغداد و قطان بلاد و حوالی ویرادوست میداشتند و او ایکیه بامین بصره و بغداد در آن
 و جده و فرات سکنی داشتند و خراجکد ارعمانی بودند و بسیاری از امرای کردستان که خود را
 رعایای ترک میداشتند با وی با احترام میرسنیدند و احکام و پیرا با طوع و الرغبه اطاعت نمودند
 امسای در بار قطنطنیه چون دیدند که حکومتش بنوعی قوام یافته است که ویرا برانداختن نمیتواند
 اظهار رضامندی کردند با بجزمله اقتصاد و میانه روی و حسن سلوک و می جمیع امرای اطراف و حوالی
 روی بخود کرد چنانچه از فوت کریمخان بعد قضیه که موجب نزاع و مناقشه ایرانی و عثمانی شود
 اتفاق نیفتاد و عروج احمد شاه ابدالی بسلطنت کابل و فتح هند با رسا بقاسمت گذارش یافت
 در ایام پادشاهی شش و فده لشکر هندوستان کشید و در هر گرت فتح و ظفر دیرا بود و بدین
 صلح نام گشت علی الخصوص بجهت عظیمی که در صحرای پانی پت که به چند میل در شمال دهلوی هست
 برایتیان و او آن محاربتی بود با بامین سلیمان و هندو بر سر سلطنت هندوستان عدو لشکر اسلام
 به شصت هزار میرسید و تقریباً نیمه آن افغان بودند ولی احمد شاه فقط اعتمادش بر لشکر ملک
 خود بود و مراتیان با بامین نهاد و هشتاد هزار بودند سلیمان ایشانرا برزیت نموده جمعی کثیر از
 عرضه تلف و بوار ساختند و مراتیانرا در ان ایام اقتداری عظیم در هندوستان بود چنانچه
 اثر شمیر ایشان از اقصی بلاد جنوبیه هند تا سواحل آس سند رسیده بود و این شکست اول
 سده بود که حقیقاً مقابل سیل فتوحات ایشان بسته شد و بسبب این فتح که احمد شاه را دست
 داد و سایر فتوحات وی در هندوستان و افغانستان بلند آوازه گشت و مردم آن صاحب
 ثروت و کثرت بی اندازه شدند احمد شاه چنانکه گذارش یافت اغلب بلاد خراسانرا مسخر کرد
 و تقریباً جمیع امرای آن اطراف حکم و پیرا کردن نهادند و او همیشه با ملوک اطراف در جنگ بود
 در حقیقت راهی دیگر بجهت نگاهداری لشکر و اطاعت امرای کرش نداشت اگر چه جزیره مملکت وسیع بود
 لکن بالیه قلیل حاصل میشد بسبب اینکه بلاد کابل و قندهار غالباً بیسورغال و مدد معاش قلیل
 مختلفه که همه لشکری بودند مقرر شده بود و احمد شاه فقط بخدمت ایشان راضی بود از آنرو
 که میدانست که زیاده از ایشان توقع دشمن حکومت خود را در خطر انداختن است بخواهی
 ایشانرا عنایت میدانست و نافرمانیاشرا تحمل بود و چون خود از قبیله سدوزانی بود و افغان

شیراز
 فتح نوآوری و
 شش

بیسورغال
 جمع خاک
 شش

دربیان وضع مملکت ایران

این خانواده را بحشم احترام نیکریتند هر چه دراز و یاد عفا یا شایان زمین راه جدی داشت
 و چون بنای حکومت را باطباع و عقاید رعایای خود تناسب داد و سلطنتش قوام یافت اما چون
 اساس ایالت فقط بر مردم داری وی بود قبایل مختلفه که معین و معاند او بودند و نیز
 بامیر مخصوص خویش اطاعت میکردند و نزاع و نفاق با بنی امرا و قبایل قایم بود در وقت قوت
 احمد شاه ملک کمال تنزل داشت و چون در پنجاه سالگی از تخت برآمد رخت سفر احزمت
 بر بست تیمور شاه و ارث سلطنتی تنزل و خطر ناک گشت قبل از جلوس تیمور شاه و وزیر
 احمد شاه خواست تا فرزند دیگر ویراکه بن از تیمور شاه کو چکتر بود بیادشاهی بر دارد اما با لاجرم
 تیمور شاه غالب آمد با بجهل چون تیمور شاه بر جای پدر برآمد مستقر حکومت را از قندهار بکابل
 نقل کرد و آنجا را دار السلطنه ساخت زیرا که طبیعتی آرام طلب داشت و مردم قندهار
 خلقی پر شور و شرب و ندهند اما اجاروت اهالی کابل را ترجیح داد لشکر که قابل ذکر باشد بنگاه
 مذاشت مکر فوجی از قزاقان خاصه بخود که اغلب آن نیز افغان بودند برگزینا ل فتح بلدی نمیکرد
 بلکه بسیاری از امار خراج را باز گرفتند و بعضی نیز کردن از اطاعت سنجیدند و او بتاویب
 ایشان نیرو داشت با این ضعف و سستی بسبب نام پدر بپست سال پادشاهی کرد لکن آرام
 افغانستان با عمر او آخر شد پسرش زمان شاه در سر و علن پنهان و پدید آمد در معرض حملات
 و لطافات بر دانش بود و هر یک از آنها جمعی از افغانه هنگامه طلب را با خود متفق کرده
 احداث فتنه میکردند بسیاری از ممالک جنوبیه سر از اطاعت سلاطین افغان برافشاندند
 جمعی که آبا و اجداد ایشان کیش هندو در ارا کرده بدین اسلام در آمده بودند و حکومت سندا
 بر انداخته بر اندیار استیلا یافته و از ان پس در قبله میراث گذاشته بودند در این اوقات
 نیز نام حکومت در تصرف داشتند و سه برادر از بهمن قبیله مالک ملک بودند سدا از جانب
 جنوب بدریافتی میشود و در بهمن سمت شهب رود آنگ بدریا میریزد چنانچه زمین شگل
 مثلثی پیدا میکند از سمت مشرق دها و وسیع این ملک را از ممالک هندوستان و از طرف
 شمال مغرب جبان منبعه ترا از بلوچستان و افغانستان جدا میکند بعد از فوت احمد شاه سیدنا
 و بلوچستان و کران فقط از اطاعت نامی داشتند یکی از امرای قبایل سیستان که حج لشکرش

۱
 علین
 بنوعین اشکارا
 شدن اشکارا
 سن

۲
 دها
 یا بنها و سوا
 نش

جلد دوم در بیان وضع مملکت ایران

۱۲۹

قریب با نصد نفر و محصول ملکش نیز همین نسبت معلوم میشود خود را از نسل سلاطین کیانی میدانند و لقب کیانی بر خویش میند محمل حکومت او جلال آباد جای کوچکی است که در میان خرابای سیستان قدیم واقع است و از جمله طوایفی که با او بندطایفه نوشیروان است که دره سراب مرغ ایشان است کپتان کرستی که در سال هزار و هشتصد و ده عیسوی سیستان سفر کرده میگوید که سراب نام دره است خوش آب و هوا و نزه و از شمال بجنوب بقدر پنجاه میل طول آن است و دوازده میل عرض آن و هم او گوید که در دهی مقام کرد که این نام داشت همین شاه سی قویست که قصه خانوادہ رستم حقیقت دارد و گوید خرابای سیستان که خود دیده است بقدر محوطه شهر اصفهان میشود بنای خانها چنین بنیاید که از خشت بوده است و سقفها بطوب کسند و غالباً دو طبقه میباشند سکنه جلال آباد در این اوقات بدو هزار میرسند بطوریکه بسیاری از اراضی مکران در این ایام در تحت حکومت ناصر خان بود و پدر آن او قریب بیست سال درین بلاد صاحب اقتدار بوده اند احمد شاه بدبیر او را خراجگذار خویش ساخت لکن معاہدتی بامین رفت و یکی از شروط معاہدہ این بود که هر قسم نزاعی که در حکومت خلیفہ افغانستان واقع شود سلاطین افغان ناصر خان و جانشینان او را بجهت داخله یا مدخل بطلبند بعد از فوت احمد شاه از اطاعت دربار کابل سر باز زد و لهذا مملکت اورانی توان جزو کابل حساب کرد قدر قلیلی از بلاد خراسان بسنوز در تصرف پادشاهان کابل ماند از آنجمله شهر هرات بود و زمان شاه پسر تیمور شاه در آنجا سمر ما زو اگشت قطعه زمینی که بامین خراسان ورود یسجون واقعت از اراضی نامآر محسوبست و بدون ملاحظه احوال سکنه آن اراضی این با تمام نخواهد بود ابالی این مملکت هم از زمانی دیر با زعلی الاتصال حدود و ثغور ایر از آنجا تا حوالی راعرضه منب و غارت ساخته و مکرر بر تمامین ملک استیلا یافته اند مدت چهار صد سال از زمانیکه همیشه تیمور مربع و مربع این ملک را خراب و بیاب ساخت که شمت اما هنوز بقدر آنکه باقی ماند که سکنه آن و یار اصد مات یساکان بخاطر آرد و اگر از اقی آن اراضی ابری بریزد که مندر بطوفان باشد موجب دہشت شود ممالکی که بلافاصله در شمال خراسان بامین رود و حیون و دریای خزر واقع و حسب سز مملکت خوارزم محسوب میشود در تصرف قبایل مدیسه است

در بیان وضع مملکت ایران

که سب خود را مغول میرساند یکی از محرران فرنگستان از میرخواند نقل میکند که قبایل پاره
از قبیله اغوز خاستند و اغوز خان غمیره مغول خان و پادشاه سیوم سلسله مغلیه است
منقول است که از زمانی دیر باز این طایفه از اضلاع شمالیه تا آذربایجان بلاد نقل کرده اند
و نسل ایشان را که از فحاطت با زمان ملک بهم رسید ترکمان خوانند یعنی ترک نمانند
زیرا که اگر چه بها در جنگجو بودند الا اینکه در انظار از پدران خویش فروتر مینمودند و لهذا اینها
نام موسوم شدند در فصول سابقه این کتاب مکرر ذکر این طایفه شده است در صفحات دوم
صاحب ممالک بزرگ بوده اند و تا هنوز بسیاری از ایشان در ان بلاد سکنی دارند و قومی
هم سلطنت ایران داشته اند و دو خانواده از امرای ترانکه که عبارت از آق قویونلو و
قرا قویونلو باشد در سلسله سلاطین ایران در شمار آمده اند در این ادقات مراتع و اوقیاعات
ایشان در سواحل شرقیه بحر خضر بود اما بقدری نزاع و نفاق خانگی داشتند که بقیع ملبدی ایروان
حکومتی نمیتوانستند پرداخت و بسبب جلالت نظری نیز آرام نمی توانستند گرفت از قوت
نا در شاه تا استقرار سلطنت آقا محمد خان غالباً علی الاصل باطراف ایران تا این
و ممالک و مسالک را عوضه و نیما و تاراج ساختند نه فقط بلاد اطراف بحر خزر از قطاول و
در پنج بود بلکه عراق سینر پای حبارت نهادند و دست تغلب گشادند یکی از همعینان
فرنگستان مینوسید که تا پشت دیوار اصفهان تاخته پسران و دختران مرد و مراد بسیار
بجته همین مطلب یدک کرده بودند بستم و میردند و چون اسبهای ایشان قوی و با سیکونه
سفرهای شاقه معتاد بودند تعاقب کردن ایشان فایده نمی بخشید اسب ترکمانی حیوانی
قوی و قوایم و خوش اندام است از یک ربع و نیم تا دو گره بالا قدر آن میشود نژاد آن از عربست
و چون اسب عربی با ما و بیان ملکی جمع شود و گره این دو در مراتع خصبه چراند بر قوت و عظمت
میافزاید نگارنده او را ق بعد از آنکه بدقتی تمام تحقیق مطلب کرد معلوم شد که سواره ترکمان
که از صد مایل مسافت با ایران سیرفته اند روی هم رفته در نهضت و رکضت و تعاقب
و مراجعت روزی صد مایل اسب میخانه اند و اسبهاشانرا نیومی که ما در اسب دو عالم
ریاضت میدیم بجهت اینکه کار با تربیت میکنند و چون میخواهند بفرمانند که اسبی بران

استبداد
آق قویونلو
صاحب کوفته
سینه
قرا قویونلو
صاحب کوفته
سینه
سینه

جلد دوم در بیان وضع مملکت ایران

۱۳۱

چاپ و تیار است باین عبارت ادا میکنند که کوشش مراست با بجهه اگر چه خرابیهای این
کرده در اضلاعی که مینا تخت بسیار بود اما چون اتفاق و اجتماعی نداشتند در تعداد اعیان
ایران محسوب نمیشد نظایفه دیگر از ماورای نهر جیحون تا دریاچه ارال از یکطرف و تا نهر
سیحون از جانب دیگر گرفته در تحت حکومت بیکی جان نام که در لباس فقر و مساکین بول
و هراس سیف و دو هم و دو سوا س مذہب را با ہم انضمام داده بنیان سلطنتی در ممالک
ماوراء النہر انداخته بود تقوی بی تمام داشتند بتین مقال و تفصیل اجال آن که طایفه در
اراضی دشت قچاق سکنی داشتند و نام امیر خویش او زبک خانرا که از سلسله چنگیز
بود و بر خود گرفتند بعد از آن بر ورا عوام این طایفه بزرگ شدند و این نام بر جمیع اطلاق
شد و بعضی از طوایف این سبیله از با در ترین ابطال قبایل تا تا شدند شکست تیمور مر
این طایفه را و بعد از آن غلبه ایشان بر بابر شاه مشهور سابقاً سمست گذار شدن یافت
و امیر او زبک نیز که بر بابر شاه غلبه کرده بود و بنوبت خویش از شاه سہیل با در که سلسله
سلاطین صفویہ است شکست یافته بقتل رسید لکن اعتقاد و احاد وی تا بیصد سال
در مملکت بخارا فرمان روا بود و چند سال قبل از آنکه نادر شاه بدان صوب لشکر کشد اقدار این
سلسله روی در انحطاط و است و چون ورود موکب نادر شاه در آن اراضی و ذلتی بر
افزود میتوان گفت که این واقعه موجب سلب اعتشام امر و انصرام دولت این خانواده گشت
چند نفری که بعد از این قضیه بر سندان امارت بر آمدند جز نامی برایشان پیش نبود امرای مقدر
مستقله قلاوہ امور بودند در یارخ میر یوسف علی مذکور است که رحیم بیک که سردار دہ ہزار
او زبک که با نادر شاه فرستادند بود بعد از فوت نادر شاه ابو الفیض خانرا کشته عبد
خان طفل صغیر او را بسلطنت برداشته خود متکفل اداره امور پادشاهی گشت چند سال بعد
ازین قضیه که طفل بجد تربیت رسیده بود روزی مشق تیر و کمان میکرد و ہندوانہ بجهت
زدن کذاشته بود و طفل کو یا مشابہتی ما بین ہندوانہ و سر رحیم بیک که او را تا با نادر
در یافتہ تیری را محاذی آن گرفته گفت این ہم بسرا تا با با رحیم بیک ازین کیفیت آکا کشته
چنان پنداشت کہ پسر در خیال انتقام پدر است لهذا یکی از رفقای او را عوا کرد تا در

بیان احوال حکام بخارا و ترکستان باب

۱۳۲

وقتی که طفل برکنار چاهی ایستاده بود دیده خود را بروی زرد و او را در چاه انداخت و او این
نسل چنگیز است در اندیاری یعنی از طرف اولاد زینیه و چون اجاق دو دمان چنگیزی از سیرت
خاموش شد پس یکی از سادات را که میخواستند از طرف مادر نسب باین سلسله میرسانند
بامارت برداشتند و جمیع قبایل حکم او را کردند و نهادند این قسم امیر را خواجه زاده میگویند
چه لفظ خواجه و شیخ در آن صفت فقط بر سادات و کسانی که از نسل خلفای ثلاث اند
اطلاق میشود و سلاطین آن اطراف را سینه مانند پادشاهان ایران رسم است که دختر
خود را بسادات محترم میدهند بالجمله این اوضاع زفته رفته حکومت او زنگ را بنهایت
درجه ضعیف کرد تا اینکه یکی از طباع عجیبه روزگار که در هیچ عصری و هیچ ملکی مانندش را نشان
نداده اند دوباره ملت را اعتبار افزود و سلطنت را اقتدار بخشود نام این مرد عزیز
امیر معصوم و لقبش شاه مراد لکن مشهور به بیکی جان است پدرش امیر دانیال از اعیان
معتبر بخارا است چنانچه وقتی عبدالعازی خان خواجه زاده را که در آنوقت پادشاه
اوزنگ موسوم بود گرفته بر قبایل اطراف بخارا حکومتی داشت میر یوسف علی کو
که عبدالعازی خان پسر خواجه عبد الرحیم چاکبونی است این لفظ بعضی جا مانده است
باینکه پدرش بر جا مانده کهنه می یافته است می شسته و اصلاح میگردد است یا خود پیش
یا بفرامی داده است و هم او گوید که چون رحیم بیک بر قبایل خوارزم غلبه کرد پس کویک
عبد الرحیم را پادشاه ایشان قرار داد اما چون رحیم بیک مرد آن سپهرا گشتند مع
چون امیر دانیال را وقت فرارسید بیکی جان را درت خویش مقرر کرد و دولت خود را
در میان خانزاده تقسیم نمود محمد علی کجوی گوید که بیکی جان قبل از فوت پدر سالها از دنیا
اعراض کرده در حالت اعمال میزیست میر یوسف علی گوید که او در جوانی با قشام
و فخر از تکاب میوزید و با نوع ملاهی و مناهای روزگار میگذرانید تا سن سی خجالی
که از مافات نادم و بتدارک نامضی از خلق دامن در کشید و فوت پدرش کیسال بعد
از این مقدمه واقع شد بالجمله بیکی جان بعد از فوت امیر دانیال اصلا متعرض جاه و مال
گشته در مسجدی نشسته در بر مردم سبت و چون مال پدر که بر حسب وراثت بهره و بجای

جلد دوم در بیان حکام بخارا و ترکستان

۱۳۲
 بروی عرضه کردند قبول نکرد و گفت نزد مباحثین بت المال سبب بدیا کرتوانند صاحبان
 برسانند من دست مال غلظت نخواهم آلود و بهم از محمد علی گنجوی منقول است که بیکی جانان
 خوش مانند که ایان بر خود راست کرد و ششیری از کردن او بخت و بر کرد محلات بخارا
 برآمد و نزد هر یک از سکنه انگلک کرستی و از وی درخواستی که اگر از پدرش در حق وی
 ظلمی رفته است از وی عفو کند و اگر ارضی نمیشد با شمشیری که از کردن او بخت بود
 جان خود را عرضه میکرد که با تقام بگیرد و چون بیکی جان از حیث اصالت نسب و علقت
 حسب از عطای ملک و علمای ملت محسوب میشد چنانچه در فقه و تفسیر کتب تفسیر یافته
 کرده بود این حرکت که دلالت بر صفای فطرت و فایت تواضع نفس وی میکرد و نظر
 بزرگ نمود و باعث حسن عقیدت مردم در حق وی شده او را یکی از اولیاد انستند دور
 کرد وی جمعیند و با اتفاق از برای پدرش امرزش کردند مگر یکی که گفت چون امر را
 مال مرا بظلم گرفته حلیت من سبب مشروعیت عمل نخواهد شد و وجه مزبور بملنی که مانند
 بود او امر میدان و معتقدین بیکی جان علی الفور مبلغ را توزیع نموده بعد از جمع تسلیم نمودند
 بعد از تقدیم این عمل که مردم را از خیال استعالی که در ایام اسپیلای پدرش در ولما
 انگیزه شده بودند تحت مسجد جامع شهر رفته بقول یکی از مؤلفین تا دوازده ماه از خلوت
 بیرون نیامد و در آن ایام کس را بر خود راه ندادی مگر بعضی از خواص خود را و پدران
 ایام کتاب عین الحکمه را که از بهترین کتب است تصنیف کرد و چون هم از او ایل
 عقاید قواعد صوفیه را اختیار کرده بود پس از انقضای ایام خلوت شفا خویش را
 از اولیا خواند و گفت که بعد در ریاضات شاقه کشف عوالمی چند از حقایق بروی شده و
 بدین سبب از جمیع لذات دنیا محروم و از جاه و منصب خصوصاً دارسته و از آنچه در بازار
 علایقی است بیسناری حسته و از رنگ بربیزی پیوسته است و چون اهالی بخارا از نزاع
 و جدال آقارب وی که مباحث امور مملکت بودند تنگ آمده بضاعت از وی درخواست
 میکردند که مقصدی تمام حکومت شود دعوی مزبور را قضای آن میکرد که بزودی با صلح
 خلق من در زهد و رعای اناس که بوی اعتقاد منی تمام داشتند هر روز در مسجد اجتماع کردند

در بیان وضع حکومت بخارا

۱۳۴

و هر جار قمی با وی بودندی و او اول کار بیکه کرد این بود که گفت هر چه شرا بخانه و قمار خانه بود
 و عدد آنها بچند هزار میرسد خراب کردند منقول است که احترام مردم در حق وی بقدری بود
 که حتی کسانی که این کیفیت سبب استیصال و خرابی ایشان بود با دست خود مدو میکردند
 بعد از آن یکی از برادران وی نیز کشته شد و چون باز ماندگانش از تعلق متعلقان خود
 هراس ناک بودند با مردم در استمداد شرکت و از وی التماس نمودند که سر رشته امور را
 در دست گیرد و لکن بر ضراحت و ابتهال ایشان نیز فائده مترتب نگشت تا اینکه وقت
 اتفاق افتاد که قریب هزار نفر از اهالی شهر را در آن قضیه جان بر باد رفت بنا بر آن عبدالغفار
 خان و جمیع امرابشر رفته و او را از روی اجبار بر سر قهر امیر دانیال برده در آن مکان
 ویرا سوگند عظیم دادند که معاونت خود را از ملکی که در شرف خرابیت درین نذارند لهذا
 از روی اگر اه و عده کرد که در نصیحت و معاونت در باب امور جمهور مضایقت نکند
 ولی با اینحال منقول است که تا چندی کلیته عنان آهستیار مملکت را در قبضه تصرف
 گرفت تا اینکه نیار علی نام یکی از امرای که در ایام حکومت پدرش یاغی شده و شهر سبز را
 متصرف شده بود در این اوقات جرات کرده بعضی از اصلاخ بخارا را عرضه منب و
 غارت ساخت اینصورت سبب تحریک ماره غضب وی گشته لقب نایب لایال
 که بروی عرضه کرده بودند قبول کرده با لشکری کران بدافنت شافت و نیاز علی را از
 اطراف بخارا رانده بعضی از بلادی را نیز که در تصرف وی بود از وی امتزاع نمود و ازین تاریخ
 میتوان گفت که یکی جان حاکم علی الاطلاق او زبک شد زیرا که اگر چه همیشه نام نیابت
 داشت و علی الظاهر بعد الفار بخان اطخ را طاعتی میکرد اما تا مادامیکه حیات داشت
 هیچکس را با وی مجال مبارات نبود و در سلطنت هیچ پادشاهی بیش از وی رعایا
 متفق الحکمه نبودند چون لوای امارتش ارتفاع یافت بجهت اداره احکام عدلیه و جمع
 محصولات مالیه دادای موجب و مشا بهره عسکر قوانین نیگو وضع نمود و چون رسید
 امارت برآمد آداب و رسوم محاسن احشام را که در ایام امیر دانیال پدرش مرعی میشدند
 برداشت زیرا که میدانست اطهار تجمل بهر نوع باشد مورث انبغات حقد و خسد گشته

انبات
 با کسر بر
 شدن
 ش

جلد دوم در بیان وضع حکومت بخارا

۱۳۵

بعید نیست که رخنه در بنیان حکومت اندازد لهذا حتی المقدور جهد میکرد تا خود را یکی از مرتزبانان و خلوت نشینان نماید و بر حسب اجبار و ضرورت سر با سباب پادشاهی فرود آورده و با این همه در مجبوریه علایق از قیود و کثرت از آواست و در خراب آباد عالم در عین خرابی آباد درویشم و کدو برابر بشکنم پشمن کلاه خویش بصدانج خسروی در بار طوکلا که اعیان بخارا بدان متعاد بود نذر داشته و محکمه عدالت بر جای آن افروخته شد خود بر صدر آن مجلس نشستی و با ستانت چهل تن از ملاهای ملت بفضیله مراعات مردم پروا حتی و مدد معاش ملاهای غرور را روزمره از بیت المال صدقات مقرر نمودی دیگری از کتب مذکور است که در هر دو شبانه و جمعه این مجلس منعقد گشتی و هر یک از ملاها بجلدی از مؤلفات یکی جان در دست داشتی هر کس را شکایتی بودی بدان محکمه حاضر شدی و تا مدعی علیه نیز حضور یافت مدعی را اذن سخن بودی و از وضع و شریف صنما دید و صالحا لیک افاصلی دادانی کسی تا یاری آن نبود که اگر حضور وی در محکمه عدالت اقتضا کند سر باز نزننده توانستی خداوند خویش را بعدالت بر چون طرفین حضور یافتندی یکی جان با سکونتی تمام مدعیای هر یک را شنیدی و بر جمع مقدما نیکه غیر از جرم و جنایت بودی ایشانرا مرض کردی و بصیحت دادی تا ما بین خود دوستانه امر را انجام دهند اگر بصیحت وی عمل کرده دوباره بجز محکمه حاضر میشدند تقریرات بشود و بینه ایشان را این نوشت و رای خود را نیز با آن منضم نموده بلاهای مجلس میسر و تا موافق شرع شریف فتوی دهند بعد ازین تفصیل نیز کمیته طرفین را فلت میداد تا ما بین خویش طلی مرافعه کنند بعد از انقضای این مدت اگر صورت اصلاح نبود فتوی اجبری می یافت و محاکمات آن حال بود عقوبت مجرمان موافق احکام قرآن نمودی لصوص را قتل و سارقین را قطع فرمودی و شارب الخمر را بتا زیانه حد جاری کردی شرب تنباکو نیز منع و جریمه سخت برای کشیدن آن مقرر بود و فقهای اسلام را در شرب تنباکو و قنوه و امثال آن اختلاف است بعضی بر آنند که استعمال اشیاء مذکوره عالی از نوع نشاء نیست و انواع مسکرات نیز حرام است تا برین تنباکو و غیره نیز ممنوع است بالجملة بجمع طبقات ناس در باب رعایت فرائض این قدغن آکید بود محتبان شهر بخارا علی الاصل مردم را مباحد بجهت ادای صلوة میرانند و اگر یکی

لص
دزدی کشیده
شکار و سارقان
کوئید که در قنیه
دزدی کند
س

در بیان وضع حکومت نجارا باب

۱۳۶

مساجت و ورزیدی با استعمال نازیانه عرق غیرتش را بجرکت می آوردند و آورده اند که هر یک از صاحب منصبان احتساب را کتابی در دست بود و هر کس را امیدیدند مسائل نماز از وی می پرسیدند و اگر موافق آن کتاب جواب نمی شنیدند آن شخص را عقوبت میکردند و مدرسه ها شهر بجهت اموختن علوم و مسائل شریعت بر پا کردند و هر کس از پی تعلیم و تعلم بدان مدارس رفت کفاف روزمره بوی میدادند چنانچه گویند وقتی طلاب دینیه در آن بلده از سی هزار متجاوز بودند که را موقوف کرد که بر بال التجاره که از طلا و خارجه بدانصوب میبردند و به یکس نمی توانست که تجارت چیز را مخصوص بخود کند مالمیه فقط از املاک خالصه شاهی میگرفتند از کفار اخذ خیریه مینمودند از یهود و نصاری و هندو بعد از تحجین و تسعیر مال از هر صدی یکی میگرفتند بر مسلمین زکات مقرر بود حتی بر سر بازان سپاه و جمیع این اموال با خمس غنایم بخزان که بجهت مخارج حکومت معین بود میرفت مصارف عبدالعازی خان و خانواده سلطنت از حاصل املاک خالصه بود و قاعده قدیم که هر یک از امرای لشکری ملکی یا قطعه زینی از خود یا برسم جاگیر و تیول و سیور فال داشتند و از آن مدد معاش حاصل میکردند برقرار بود اما بیکی جان موجب سالیان از عساکر خود در افزا خور حال و مضرب هر یک معین گردیدند این روی هم رفته سالی پنج تومان میشد خود در رعایت قناعت زیستی و از بیت المال روزی چهار تنگه برداشتی یکی بجهت خرج خود یکی بمعلم خود میداد و یک تنگه نزد طبایخ او بود که حلال پذیر میخواند و یک تنگه موجب خدمتکار و این مقدار و طیفه بود که بجهت فقیرترین طلاب مقرر بود سه تنگه بجهت مخارج زوج خود که از خاندان پادشاهی بود میداد و اگر چه شاهزاده از خود و بقدر حفظ شیونامات بزرگی داشت لکن بجهت خورسندی شوهرش میگرفت و یکی جان همیشه میگفت که این مقدار بسیار است و اگر کاهی حرم او شکایت کردی میگفت بی بی بنکم راضی شو تا خدا از تو راضی باشد اما چون فرزندش حیدر توره که حال پادشاه نجار است متولد شد روزی پنج تومان بجهت مخارج طفل و مادرش مقرر گرد نام مادرش یلدوز بیگم است نوشته اند که او دختر عبدالعازی خان بود و بهین قسم برای او پسر دیکرش که بعد متولد شد مقرر نمود از این و بعضی اعمال دیکردی معلوم میشود که با اینکه خود او نمود میگردد که با سببش

چهار
تنگه
تقریب یکدو
مقرر است که
پول از دست
ش

جلد دوم در بیان وضع حکومت بخارا

۱۳۷

اقلانی ندارد میخواست فرزندانش را به تحمل و حشمت بار بیار و چنانچه سرانی طوکانه برای عیال خود مرتب کرده بود و خود در اطاعت بی اسباب نشسته و هر کس میخواست در هر وقت نزد او میرفت همیشه جامه خشنی در برداشت و در ظاهر مثل کدائی میبود و جامه بدل نمیکرد مگر وقتی که بدین عیال خود میرفت و آنوقت بهم پوست آهونی برشاند و کتف میانه داشت هزار حکایت دیگر هست که همه دلالت برین دارد که چنانکه منیو تارک نام و شهرت نبود لکن نمیتوان و نباید هم ملامت کرد بر حرکتی که سبب اتحاد و تقویت طوایف محلی ضعیف و مشت گشت هیچ چیز بجز اعتقادی که او زبک بر یکی جان داشتند این امر را انجام میداد اگر وضعی که اختیار کرد و ریاضات شاکه او نبود علم و دانش و شجاعت عدل و انصاف او هیچ فایده نمی بخشید جهالت و اعتقادات باطله همیشه قرین یکدیگرند کسانیکه در زیر علم بیکی جان بودند وقتی میدیدند که مردی با اینکه اسبابش فراهم است خرقة مرقع را بر تاج مرصع و عاقاه کدائی را برابر گاه شاهی ترجیح میداد یعنی میکردند که باید امری خدائی باشد و رسوم و عادات سنسرتوئی نبود که بتوانند بجهتند که چه طور میشود کسی بسببی از اسباب دیگر این همه اوضاع تحمل را در حالتی که فراهم است تارک و بعیش کدائی قانع شود همین عقیدت طایفه سبب شد که یکی جان توانست در قلیل مدتی تقریباً جمیع بلاد ما بین رود و چون میخواست تسخیر کند غالب لشکرش سواره بودند و طریق حکمت گیریش همیشه بطور تاخت و تاز بود چون اغلب قبایل او زبک احکام ویرا کردن نهادند با تیمور شاه افغان نبای مجاهدت و مناجرت نهاد و بجهت تدبیر نه بزور بازو و شمشیر بروی غلبه کرد تسخیر و سابقاً سمعت که از ایشان یافت بعد از فتح مرو لشکر بیلا و خراسان کشید و هم در سال اول صورت مراد را در آئینه طغفر جلوه کرده مشهور احصار داد لکن چون دید که گفتن مشد مشکل است لشکر باز را گفت که امام رضا بخواب وی در آمده او را حکم کرد که دست تغلب از شهر مشد و اعمال و مضامین آن کوتاه دارد بنابراین حکم داد تا سپاه کوچ کند و دست قرض از مزارع و مراتع و قری و دپا حوالی مشد باز دارند لکن جمیع اضلاع را که در حوزه حمایت آن شهر مقدس محسوب میشد بکلی خراب و سکنه آن را راضی را اسیر کرده بخارا بازگشت قبل از آنکه مراجعت کند کافه

در بیان وضع حکومت بخارا

باب

۱۳۸
بشا هرگز میرزا و سایر امرای خراسان فرستاد مشعر را اینکه سال دیگر باز بخراسان خواهد آمد و
ایشان را نصیحت کرده بود که اگر سلامت خود در عایار منظور دارند سرطاعت فرود آید
و دین سنی اختیار کنند و نوشته بود که اختیار این مذہب موجب سعادت دارین است
و وقوع این امری بر سعزات و کرامات من خواهد افزود و باجمله از این تاریخ تا آخر ایام حیات
یکی جان بر ساله بلا و خراسان را عرضة قتل و غارت ساخت باین قسم که اسباب سنگین
قدری از لشکر چند منزل عقب میماند و باقی سواره هر یک هفت روزه ذخیره بجهت خود با
بر داشته در اطراف پراکنده میشدند و منافصه بر سر شهری میدادند و بقی با خستند از مردودان
و با بایم و کوسفند و غله میسبردند و بعد از آن اگر کسی اسرار را میخیزد میفرود خستند و الا همراه بخارا
میسردند و امیر اوزبک هر شهر را که نمیتوانست بگیرد غالباً مبلغی وجه نقد از اهل آنجا میگرفت
زیرا که همیشه وقتی بخت میگرفت خرمینا در صحرا بودند و ندان پول با خرابی زراعت کی بود
و تقسیم غنایم را چنانچه مذکور است نوع خوشی مینمودند و حسن غنایم حق امیر بود و چنانکه مرقوم گشت
خرید مالیه محسوب میشد خود یکی جان همیشه بر سر سپاه بود و غالباً در لباس فخر ابرایوی بود
سوار و پیش پیش لشکر حرکت کردی نوشته اند که اردوی ویران نظم و نسقی تمام بود اما سنی
این عبارت این است که در لشکر احتسابی بود و امیر را مقررین اطاعه میدادند و همچنین
رعایت فرایض مذہب قدغنی کید بود چنانچه در هر فوجی چند نفر را بجهت همین مطلب مقرر
شده بودند و اگر وقتی اقتصنا میکرد همین ملاها بجهت تربیت و احترامی که داشتند نزد امرای
اطراف بسفارت نامور میشدند یکی جان اگر چه خود در رعایت فلاکت روزگار میکردند
اما اعیان کشور و امرای لشکری با بختی تمام و حشمتی بالا کلام میرزا سنی یکی از محررین گنجانند
ادراق صادرات افعال و واردات احوال یکی جان از آن نقل میکنند در ایامیکه یکی جان
بخراسان بود از جانب ممش خان چارانی بسفارت اردوی اوزبک نامور بود و وقایع
سفارت خود را بطور روزنامه مینویسد و از تقریر وی معلوم میشود که ممش خان با ایشان
که از اعظم امرای اوزبک و از خواص یکی جان است مکاتبه و مراسلت داشته است
ایشان نصیب الاسراف سپر ایشان مخدوم است که دختر امیر دانیال در خانه او بود

جلد دوم بیان وضع حکومت بخارا

بنابر این ایشان نعتیب خواهرزاده یکی جان میشود و در نزد وی غایت اعمت بار داشت
 ممش خان کاغذی نوشته باد و کرده اسب مصحوب سیفر ساخت تا یکی را با ایشان دیگر
 بر یکی جان بطور هدیه تار کند تفصیل وقایع سفارت را بدین نوع گذارش میکند که چون
 برایشان نعتیب داخل شد م سر پرده ملوگاهه یا قتم و او را در صدر سر پرده نشسته دیدم و او
 مردی نیکو شمایل و سعیند چرده بود و در پیشی تنگ داشت و بعد از آنکه تفتدی از من کرد
 از احوال ممش خان جو یا شد و گفت چرا خود نیامدی چون من عذری گفتم گفت من
 آنرا میدانم اگر من خود تنها بودم او بدین من میامد ولی از یکی جان میسر آمد بعد از آن
 برخاسته بچینه و یگر رفت و مرا اشارت کرد تا در جای خود بیاشم پس یک دست خجواب
 نفیس بچینه من آوردند و همه بیرون رفتند اما هنوز سرسبالین نگذاشته بودم که بطلب
 من آمدند و مرا نزد ایشان بردند چون مراد پد خلی اظهار ملاحظت کرد و خواهش کرد که ما
 غذا صرف کنیم خانی شاهانه کسترند و اطعمه گوناگون بران نهادند بعد از صرف غذا چای
 آوردند جامی از طلا مرصع بجا برایشان دادند و جامی از نقره طلا کوب من سه ساعت
 بعد از ظهر را بچینه بزرگی برد که پنج دیرک در زیر آن ستون کرده بودند و جمعی در آن خیمه
 مشغول بودند ما نیز نماز کرده مراجعت کردیم هنوز داخل چادر نشده بودیم که یکی از خدمتکاران
 گفت اتخو رصوفی بردار است و چون این شخص داخل شد ایشان نعتیب او را در غایت عزت
 کرد چنانچه تا نشسته بود همه توجه ایشان با وی بود و در وقت صرف کردن چای و قهوه ایشان
 جام را گرفته و اتخو رصوفی بنوشید قدری گذشت که یکی از صاحب منصبان داخل خیمه شد
 گفت یکی جان ایشان نعتیب و همان او را احضار کرده است ما علی الفور برخاسته برایشان
 خود نشسته بجانب وی رفتم بعد از آنکه قدری مسافت طی کردیم بجا قدری دیرکی
 رسیدیم که از بس کمنه و پاره پاره بودن همچو دستم که چادر طباطبانی یا شقایقست مرد پیری
 در سایه آن بر علف نشسته بود در آنجا همه پایده شده بجانب پیر مرد روان شدیم او با
 سبزی بسیار چرکین در برداشت چون نزدیک رسیدند همه سلام کرده دست بسینه
 ایستادند و جواب سلام هر یک را داده در برابر خویش اذن نشستن فرمودند نسبت

بیان وضع حکومت بخارا

با بیان غایت مهربانی اظهار کرد لکن غالب روی صحبتش با اتحار صوفی بود بعد از چند خطه
 مطلب سفارت من پیش آمد من دانستم که پیر مرد سبز پوش یکی جان است کاغذ خود را
 با بیان وادوم و او به یکی جان داد و چون کاغذ را باز کرده خواند در حجب خود گذاشت
 و بعد از دقیقه گفت البته ممش خان اسب خوبی از برای من فرستاده است و گفت
 اسب را ببارند بعد از آنکه بدقت اسب را داور سید با کسانیکه نزدیک وی بودند قدی
 تجوی کرده خنید و بعد من گفت چرا آقای شما چنانکه من خواسته بودم ترا کوز را فرستاد
 من گفتم آن اسب چند عیب دارد و الا میفرستاد یکی جان متهم کرده گفت با عیب
 بسیت بر این که تو آورده میارزد در آشنای صحبت حمی شیر از امر آمده همه بالبه فخره و آنچه
 قیمتی ارسته یکی جان جواب سلام همه را بنوع مهربانی و عطف داد و حکم به بستن
 میکرد لکن بسایه خیمه نیمه مردم از حرارت آفتاب باز نمیداشت هنوز چند خطه از آمدن
 امران گذشته بود که یکی جان را حالت اغما دست داد و تا هنگام نماز مغرب چنین بنمود
 که بکلی در امواج افکار اکتیه مشغول است وقت نماز همه مردم برخاستند من نشنا
 در خیمه ایشان لغیب خوابیدم طلوع صبح اردو در حرکت آمده و از قلعه چاران گذشته
 مسافت چند میل فرود آمد چون یکی جان بار دور رسید مرا اطلاع داشت و با من خلوت
 نموده اظهار ملاحظتی زیاد کرد و گفت شنیده ام که آقای شما همیشه شراب میخورد من
 وادوم که ندیده ام گفت راست میگوئی چیزی که ندیده ام گویم ممش خان بگو که من رعایت خاطر
 او را منظور دارم اما نادانمیرزا احمق است و با بگو که بجعفر خان نیشابوری بنویسد که اگر سوار
 ملکش خراب نشود با من از در دوستی در آید بعد از آن یک دست خلعت و قدری وجه نقد
 بجهت من آوردند رختها همه خوب بود مگر دستار که هیچ منی ارزید لکن یکی جان آن دستار
 برداشته و من ذیل خور را بجای آن گذاشت که خیلی بدتر از آن بود که از برای من آورده
 بود من مرض شده بجهت ایشان لغیب رفتم و آنچه با من گذشته بود حکایت کردم ایشان
 فاه خنید و مرا هدیه لایق داده مرض نمود من در مشرف حرکت بودم که دو سوار شتاب
 تام رسیده کاغذی از ممش خان آوردند مشرب اینک با وجود حمایت امیر از بک چند نفر

۱
 تجوی
 با نفع و در آخر
 مقصود بصورت
 کفن و استه
 یکدیگر گفتگو
 سن

۲
 اعطای
 حالت غش را
 و لیکن اینجا
 است
 مرتضی را آورد
 در خاطر
 چنانکه
 سن

جلد دوم بیان وضع حکومت بخارا

۱۴۱

مردم او را ایضا یغیه برده اند ایشان نفییب دوباره مرانزد بیکی جان برود او در خمیه خود بر روی پوست بزی نشسته بود حکم کرد تا اسرار آورده بمن سپردند کاغذیکه پیش من میان نوشته بود کشوده و در باگردن اسرار نوشته دوباره بمن سپرد در این شاطبخ او که شخصی گناه قامت و ضعیف چشم بود در آمد بیکی جان گفت چرا خیال تربیت طعام میکنی وقت نماز نزدیکت اسپند یکی سیاه بزرگ آورده و چند سنک پهلوی هم گذاشته او جان ساخت و بعد از آن دیگر بر روی آن گذارده چند قسم مختلف از جویبات با قدری گوشت قدید در ویکت انداخته از آن آب کرده آتشی برافروخت و دیگر آنچه پیش آورده بعد از سه بشقاب چوبی که ادانی ناس استعمال میکنند آورده و دیگر اخالی کرد و در صین ریختن بیکی جان نگاه میکرد و ظاهر بود که آتش پز از نگاه او میفهمید که در هر طرفی چند برایت بعد از آنکه همه تیار شد پارچه چرکسینی کسره قدری نان جو خشکیده که خدا میداند در کدام سال از هجرت پنجه شده بود بر سفره نهاد و بیکی جان از آن در پیاله آب گذارد تا بنجیند شیر کاسه اول را به بیکی جان داد و یکی هم بمن و ایشان نفییب دیگر هم خود گرفته مقابل یکی جان نشست و بنا کرد بخوردن من چون غذا خورده بودم فقط دست دراز کرده مزه آن را چشیدم بسیار مجموع بود و گوشت آن قریب بشعفن لکن جمعی از امر که در این اشارت رسید نیم خورده ما را باظهار لذت تمام خوردند بعد از صرف غذا رخصت انصاف صلک و بچنان مراجعت نمودم و آنچه گذشته بود به منش خان حکایت کردم منش خان خوشنود شد لکن بعد از چندی گفت با وجود و عهد های بیکی جان هشتاد و دو نفر از مردم او را درین سال اوزبک برده بودند آستی از این تقریر حالت بیکی جان و وضع اداره او او را بکتاب و ترکماز سالیانه او مر بلا و خراسانرا مکشوف میشود که در حقیقت سلطنتی است مطلق در بنا چرکین لکن مردم فریب بالجهل این مردم مجمل اجزای امر بر مقصود خویش که در تمام سیر مطلع نظردی بود و چنانچه میخواست فایز آمد زیرا که چند سالی بعد ازین واقعه زمانش فرا رسید و پسر نزرکش حیدر توره چنانکه پدرش امید داشت پادشاه علی الاطلاق بخارا گشت منقول است که لشکر بیکی جان بشصت هزار میر رسید لکن در تاخت و تازان

مجموع
بسیاری از
شس

در بیان وضع حکومت نجارا

بسیار کم بود که مش ازی هزار همراه داشت اگر چه بعضی اوقات سخت گیر بود ولی روی
بهم رفته حکومتی مقرون برافت و عدالت داشت هرگز نام پادشاهی بر خویش نگرفت
نقش مهرش بدینگونه بود که در وسط امیر معصوم ابن امیر دانیال و بر دور آن این عبارت
ثبت بود که القدره و العزّة ان کانتا علی العدل فمن استد و الا فمن الشيطان القصه اتفاق
قبایل مختلفه اوزنک در تحت لوای سکی جان و اجنار مبالغه آمیز که از حالات و فتوحات او
در اطراف انتشار یافته بود چنان مورث و هشت الهی ایران شده بود که باستانی بعضی جمیع
خوش بود که قطع نزاع داخلی شده و پادشاهی مقتدر بر خیزد که بتواند با دشمن خارجی مبارزه
کند زیرا که اگر چه در تحت سلطنت بعضی از سلاطین تا آنکه در اوایل عهد سلاجقه ایران کمال
معموریت و آبادی یافته سکنه و قاطنین آن نهایت رفاه و آرامی داشتند اما هنوز در قلی
دغار اینکه برورد و صدور اینطایفه مرتب شده بود از خاطر نامحوشه بود و کسیکه
یعین داشتند که صدقات این سیل قوی خانه بر انداز اینیه قدیمه خواهد شد نیند استند که بعد از
عبور امواج بنیان کن آن زمینی را که بران گذشته بود تقویت خواهد بخشیدند و هلام

باب بیست و یکم در وقایع ایام و چگونگی احوال قاجار قاجار و مختصری در باب مهمات و قایمی که در اوایل جلوس فتحعلی شاه روی داد

تاریخ ایل قاجار قبل از این صورت تجریر یافت در ایامیکه این طایفه در ارمنیه سکنی داشتند
اتفاق چنین افتاد که بعضی در سمت بالادست رودخانه و برخی در طرف پائین دست مرغ
و چراگاه داشتند و چون در ترکی بالارایو قاری و پائین را اشاقه که سبب بدین سبب طایفه را
یوقاری باش گفتند که حال تجریر نجاری باش معروفست و طایفه دیگر را اشاقه باش
باش معنی سراسر است و این اول مستیاز سیت که در میان ایشان پیدا شد و بعد از آن

مؤلف در اوایل
فتحعلی شاه از دولت
انگیزان مورسفات
ایران شد بعد از
تاریخ تا آنکه اختتام
یافته است و بعد از
در سوم و پنجم
و غیره سالی
کتاب نوشته
کتاب نوشته

جلد دوم در بیان احوال آقا محمد خان قاجار

۱۲۳

هر کدام از این دو طایفه نیز مشبب بشبب عدیده شدند هر یک نامی جداگانه بر خود گرفتند مثل اینکه یک قبیله اسم سردار خود اختیار کردند و قبیله دیگر اسم مکانی را که در آن مرتفع داشتند گرفتند چنانچه قاجاریه و اولو این اسم را از قریه که نزدیک ایروان است و در آنجا سکنی داشته اند گرفته اند سلاطین صفویه با قضای مصلحت ملکی اینطایفه را به نواحی مختلفه مملکت متفرق ساختند چنانچه طایفه زیاد و غلو هم از عهد شاه عباس بزرگ در آنجا مقام گزیدند و جو او خان سردار ایشان در خبک بار و سیمه قتل رسید و هم از آن عهد جمعی کثیر در آنجا رحل اقامت افکندند و از هر دو طایفه بودند یعنی هم از یوقاری باش هم از اشاقه باش و همیشه امرای یوقاری باش امارت قوم داشتند تا زمانیکه فتحعلی خان که از امرای اشاقه باش بود به سپهسالاری طما سب ثانی منصوب شد و بسبب این منصب منع دعوی امارت قوم کرد و قوم از روی اکراه کردن با امارت وی بنهاند و چون فتحعلی جان حکم نادر شاه مقتول شد دشمنان وی شاد گشتند و خواستند که پسر ویران نیز بدرستی سازند و چنانچه رادو پسر بود محمد حسین خان پسر کوچکش هم در جوانی و داع کفایت پسر بزرگش محمد حسن خان بعد از قتل پدر محبوب شده با دیماقات تراکه که در سواحل مشرقیه دریای خزر سکنی دارند که تحت و جمعی از قبیله وی در این مهاجرت بادی موافقت کردند از آن جمله علی ویردی خان نوزده خان که ایشیک آقاسی باشی فتحعلی شاه است بود و گاه گاه با دشمنان خویش زد و خورد می کرد و شاید اگر بجهت معاضدت نادر شاه و اعتقاد وی بنزد ایشان از زودی بر انداخته بود عا دلشاه برادر زاده نادر چون بر تخت برآمد و بر ازاران استیلا یافت و در پسر خرد محمد حسن خان را که چندی گرفتار شده بودند طلب داشته محمد خان پسر بزرگش را که در آنوقت پنج شش ساله بود خواجه ساخت و بدین سبب ما دوام حیات او را آقا محمد خان گفتند چه آقا مخصوص لفظ احترامی است که خواجه سرایان را بان خطاب میکنند و آن بر جمعی بجهت آن بود که دیگر درین قبیله امید اقدار و صاحب داعیه نامند چرا که وارث خانان بزرگی را قطع آلات تناسل کردن همانا قطع نسل سلسله کردن است اما مصداق یکدیگر و نیکند و گنبد کید و صوغ یافته اسباب استیصال مایه و محمد ایجاد و ایصال شده عاقبت آنچه از آن میرسد

در بیان احوال آقا محمد خان قاجار

پیش آمد زیرا که وجود آتشی که امتیاز جنس برانست کر در مالک شرقیه در کسانیکه بواسطه
جاه و منصب یا مال و کنت اسباب کلی فراهم دارند باعث افراط در ملاهی و مایه اشرف
در شوات شده صورت تضعیف و تصنیع قوای جسمیه و عطیله میگردد و چون آقا محمد خان
از بیکونه لذات بی بهره ماند هم از عنفوان شباب بلکه از بدایت ایام صبی نظرش متوجه
تحقیق اسباب بزرگی و سرانجام مقاصد پادشاهی گشته جمیع عمر را در طلب همین مطلب
مصروف داشت و بهیچ عایقی از پایداری نداشت و چون دست یافت چنان سخت گرفت
که گویا باطن از هیچ چیز متاثر نمی شد و واضح بود که صدمات او ایل عمر تا چه پایه در مزاجش تأثیر
کرده بود القصه چون عاقل شاه را سر پنجه اجل کریبان گیر گشت آقا محمد خان رهائی یافته
با پدر پیوست و در جمیع انقلابات زمانه با وی شریک و سهیم بود و بعد از قتل پدر بدست
کریمخان افغان دولتی کریمخان در او اقرار بودی در کمال رفت و مروت سلوک میکرد و ایامی را
که در شیراز قید بود تمام اوقات را مصروف مطالعه کتب و ملاحظه احوال مردم داشته خود را
بجبهه محل اجاب سلطنت همیامی ساخت و قبل از اینکه کریمخان روزشش با خزر سد چنان با دست
مستعد آماده شده بود که مکرر در امور ملکی محل مشورت وی واقع میشد و کریمخان همیشه او را بر
و سیه خواندی و اگر چه عداوت غریبی بالنسبه بجمیع خانواده زنده داشت لکن در مشورت نجات
کردی حاجی ابراهیم که سالها وزارت آقا محمد خان داشت حکایت کرد که آقا محمد خان
کرر نقل میکرد که چون در قوه نه اشتم که علی الظاهر انتقام از کشندگان پدر و خراب گندگان
خانه داده خود کیشم هر وقت با کریمخان می نشستم در خفیه با چاقو تیکه همراه داشتم فوشمارا
پاره میکردم لکن حالا که فوشما به خود من رسیده پشیمانم زیرا که عمل آنوقت دلالت بر عدم پشیا
بینی میکرد و با این کمال عداوت چنان کار را به تزدیر بر کریمخان مشتبه کرد که کریمخان علاوه
بر محبت بروی و وثوقی تمام داشت چنانچه وظیفه شایسته بجهت او مقرر کرد و حکم کرد تا هر گنجائی
میخواهد برود و با طرف شهرشکار کنند و بر اسب از طویله او که خواهد سوار شود و از اینها همه
گذشته بجدی اعتماد بوی کرد که میخواهد است او را بجهت اطفای منتنه برادرش حسین قلیخان
که در مازندران بر پا کرده بود و بفرستد میرزا جعفر وزیر او را ازین کار منع کرد آقا محمد خان

جلد دوم در بیان احوال آقا محمد خان قاجار

۱۴۵

با این سبب ممنون می شده چون پادشاه کشت با اقارب و با زماندگان او برافت سلوک نمود و گفت ما نعمت میرزا جعفر نه از باب محبت بمن بود بلکه دو تخواهی آقای خود در نظر داشت اما در هر صورت جان مرا خرید اگر باز نذران میبرم لابد بودم یا غمی شوم مگر بخیان نبوی مقدر بود که بصورت خراب میشدم مع الحکایت وضع خلاصی آقا محمد خان از شیراز در وقت کرمچیان مرقوم کشت چون از شیراز بیرون رفت باستجال تمام بجایب ما نذران شتافت منوقت که روز سیوم باصفهان رسید و مسافت ما بین قریب دو سیت و پنجاه و یکت میل است و چون باز نذران رسید دم از استقلال زد درین اوقات سی و شش سال از عمرش گذشته بود اگر چه اندامی ضعیف داشت اما بسبب کفایت در غذا و مداومت بر زحمات تحمل برکت مشاق و سختی توانستی شد میتوان گفت که بر پشت اسب میتوانست زندگی کند زیرا که هرگز نمی که از کارهای دیگری یافت وقف شکار میکرد و شکار مرغی تمام و شعفی فراوان داشت گوشت که دلش میسر مانند بدش سخت شده بود و ولی در عرض هجده سال که در پی تاج و تخت بجایب داشت خرمش عمان کس سختی مزاجش بود با دوستان مبروت و با دشمنان بهارات بی حتی امرای بخاری با بش را که در خون پدر و اقاربش دست داشتند و خود او را در ایام بدشمن فدا کرد که نام مردی و کام زندگی از وی باز گرفت سپرده بودند و وقتی که قدرت بر استقام داشت عفو کرده از ایشان درگذشت و با این تدبیر مردان نزاری که از قدیم ایام و امرای قجر بود بانتهار رسیده سلطنت با این سلسله منتقل شد و آقا محمد خان این اتفاق را عنینت داشته سوابق صدمات را از خاطر برده و بسبب وثوق و اعتماد دیکه بدشمنان خوش نمود و لها محبت وی گرم شد حتی کسانی که در ایام نواشب زیاده در ایذاء و اضراوی کوشیده بودند در زمان اقتدار وی بشیر محل اعتبار و اعتماد گشتند با کجمله چون از شیراز کرمچت با وی فقط هفده تن بودند در اصفهان توقف نکرد یک شب در نزدیکی طهران بسر برد و حاکم آنجا لازمه خدمتگذاری معمول داشت و چون از طهران بجایب ما نذران رفت در عرض راه خزانه از ما نذران بشیر از میبردند از آن متصرف شد و چون داخل ما نذران شد جمعی از قبیله قاجار بد و پیوسته با طاعت وی سر نهادند ولی بعضی از برادرانش از در

در بیان حوال اقا محمد خان قاجار

باب ۲

۱۲۶

مخالفت برخاستند و یکی از برادرانش مرتضی قلی خان خود را پادشاه خوانده جمعی بروی او برآمدند اقا محمد خان را پنج برادر بود که از طرف مادر جدا بودند مرتضی قلیخان و رضا قلیخان و مصطفی قلیخان و جعفر قلیخان و مهدی قلی خان حسین قلیخان که با او از نادری بود در ایامیکه از زکیان کر بخت باو میقات ترا که رفته بدست ایشان بقل رسید و اردو دو سپر ماند سپرزکش فتحعلی شاه است باری باختلاف فتح و طغر نسبت بطرفین تا چهار سال خبک در میان برادران قایم بود در تاریخ قاجار تالیف ملا محمد مسطور است که اگر چه در ابتدا امر فیروزی قرین حال اقا محمد خان بود اما رضا قلی خان برادرش با وی خیانت کرده در بار فروش نعبه بروی تاخته او را اسیر کرده زنجیر بروی گذاشت و تردید داشت که او را بکشد یا نابینا کند ولی در میان کسانی که بروی موکل بودند بعضی از دوستان اقا محمد خان با اتفاق دو برادر دیگرش جعفر قلیخان و مصطفی قلیخان که دل بطرف غنی ایشانند کوشش نموده او را راهائی دادند رضا قلیخان مجبور شده بمشهد کر بخت و در انجا برو مرتضی قلیخان بروسیه کر بختیه به کاترین ملکه روس پناه برد ازین پیش مرقوم گشت که اقا محمد خان مجرب شنیدن خبر فوت علی مراد خان هر قدر توانست لشکر فراهم آورده داخل عراق گشت و در اثناء راه سینر موم بوی پیوسته اردوی او زیاد شد و بسبب کر بختین جعفر خان با مخالفت و منازعت اصغمان تبصره وی درآمد بلی زد و خوردی قبل از ورود باصغمان در کاشان واقع شد لکن نه بطوری بود که نام خبک بران توان نهاد و چون بسبب مخالفت بعضی از لشکریان مجبور بمراجعت گشت باز نذران زلفت بلکه در طهران توقف کرده بتعمیر قلعه و ارک و سایر استحکامات انجا پرداخت و چنین مینماید که خیال داشت که طر از انجا بجهت انیکه قریب باز نذران و مراتع ایل قاجار بود پای تخت سازد و در این اوقات جمعی از امرای مقتدر آذربایجان و کردستان و عراق باو پیوستند و بعضی همنوز با این اعطای باو و جعفر خان تهرود بودند و زمره نیز بر اعدا و او اہبت خویش اعتماد کرده منظر نشسته بودند که شاید نزاع قاجاریه و زندیه فرصتی بجهت خود ایشان بدست دهد اقا محمد خان خیال خرابی آن طایفه را داشت لکن دید تا بتدبیر کار گذر و سببش نباید انداخت من جمله علیخان افشار بود

جلد دوم ذکر سلطنت آقا محمد خان قاجار

۱۴۷

که در آذربایجان جمعی برودر خود فراهم آورده و چنان مینمود که هوای سلطنت دارو آقا محمد خان بعضی اینکے اور دشمن بنهار و کاغذی دوستانه با نوشت و اور دعوت ملاقات نمودگان معنی که ملاقات نموده مشورت نمایند و مقتضای ایلیت بر محبت یکدیگر قبیلہ زندران میان بردارند علیخان اگر چه مردی کاروان و شجاع بود ولی از غدر طبیعی آقا محمد خان اندیشیده دشمنی را برودستی ترجیح داده از اساف مطلب وی سر باز زد و گفت ملاقات ما و در همین سلطانیہ با شمشیر خواهد شد آقا محمد خان علی الظاہر خیال خبک در حرکت آمد لکن چون دو لشکر ملاقی شدند آقا محمد خان یکی از برادرانش را با دو سوار بار دوی غنیمت فرستاد و دیگر چون نزد علیخان رسید در وقتی که جمیع صاحب منصبان لشکر حضور داشتند گفت آقا محمد خان گفته است که از شما سبب این را بپرسم که چرا باید و ایل جلیل ترک خون بھدیگر را بریزند و این واسطه دشمنان خود را شاد و کام کنند چه ضرر دارد اگر ایل افشار بر اراضی خود مستقل و پسر ایشان بر حکومت خود مستقر و دوستی بفرماید و بیکر باشند و باتفاق خانه بر انداز اعدای طرفین شوند این پیغام اثری جزئی در خاطر علیخان و کلی در قلوب رفقای وی کرده ابواب مراسلات و مکالمات مفتوح گشت و بلاخره آقا محمد خان غالب آمده علیخان را رضی شد باینکه آقا محمد خان خدمت کند شریک و بر اینکه آقا محمد خان سینر با وی از جمیع امرای مملکت زیاده با احترام سلوک کند لشکر ویرا بخود او اگذار کردند و آقا محمد خان بزودی در اکرام و اعزاز وی مباحثه کرد که بجای رخ دشت وی شد چون خوب از خواب غرگوشی چشم احتیاط بست شبی بدعوت یکی از امرای معتبر رفت و آخر شب که سرش از شور شراب کرم بود آدمی از آقا محمد خان رسید او را با استیعال هر چه تمامتر طلب داشت که مطلبی مهم در پیش است و مشورت وی کار است بیچاره علی الفور اطاعت کرد و چون کار تعجیلی بود اسلحه خود را نیز برداشت هنوز داخل سرک سلطنت نشده بود که او را گرفتند و چشمش را کندند بدون آنکه کسی خبرشود روز دیگر آقا محمد خان بعضی از لشکرس را متفرق ساخت و بعضی دیگر را بخدمت گذاشت این صورت رعب افکن قلوب بسیاری از کردگشان دیگر گشت و قانع محاربات وی با جعفر خان زند و پسرش لطفعلی خان سابقاً سمت نگارش پذیرفت یکی از

ذکر سلطنت اقا محمد خان باب ۲

کارهای شدید و در آن اوقات قتل عام اهالی کرمان بود قریب سه روز نیز آن قتل و غارت اشتغال داشت و لکن چون بجز دستبندن خبر گرفتاری لطفعلی خان کنت تا دست از ایدای ناس بردارند باید دانست که اقا محمد خان در این مورد چنانچه در بسیاری از موارد دیگر از باب مصلحت عمل کرده از راه سخط و غضب زیرا که چنین نیست که دشمن کمر سخت دلندخواست شهری را که با و مد کرده بودند بلکه تا موجب عبرت مردم دیگر بلاد شود و متعلقانیکه او را بعدل میسایند قبول دارند که رحم نداشت کونیکه هرگز بی سبب عقوبت نکردی و چون لازم داشتی ابقا نمودی مقصودش آرامی ایران بود و هر کس را کمان این میبرد که مصدر قسه تو اندشد با ستمش جازم شد چنانچه مرقوم گشت از بعضی کسانی که اعدا و وی بودند در گذشت لکن چون دید که آنوقت که مصلحت اقتضای اینگونه کارها میکرد گذشت استغابهای شدید کشید و صنع طبیعتش مخصوص در باب لطفعلی خان ظاهر میشود زیرا که بعد از آنکه خود در جمع اقارب و منوبان بر ایالت یانابنا کرد با این گفتا کرده استخوان کریمیان را نیز از قبر بردن آورده بطهران برد و با استخوان مادر شاه که بعد از آن از مشهد آورد در استانه سرای سلطنت دفن کرد تا بخمال خود هر روزه استخوانهای دشمنان را پامال کرده باشد جمیع اعمالش القای رعیت بر سرها میکرد اما اگر چه با امرای مقتدر سرکش سخت گیر بود ولی با سپاهیان خود و قاطبه خلق برت و عطف میز نسیت مردم شناسی وی نهایت بود و در همه وقت از وی ظاهر میشد که بر طبایع مردم میکرد و در او بودند اطلاع کلی داشت از جمله مسموع افتاد که وقتی در دور کرمان بود حاجی ابراهیم وزیر عازم خدمت وی بود یکی از غلامان شاه در عرص راه نسبت بجای خیلی بطور بی ادبی حرکت کرد حاجی ابراهیم حکم کرد تا او را تادیب کردند کسانی که با وی بودند هر چه خواستند مانع نشوند و گفتند این عمل مورد خرابی می خواهد شد قبول نکرد و گفت اگر اقا محمد خان مثل منی را بجهت چنین شخصی نخواهد کند هر چه زود تر خراب شوم بهتر است چون بار دور رسید و بجزور رفت اقا محمد خان تا او را دید گفت حاجی یکی از نوکرهای مرا ادب کردی خوب کردی من ممنون شدم در واقع تو آنکس هستی که

جلد دوم ذکر سلطنت آقا محمدخان

من میخواهم این حرازا را بقاعده بدارد و خود این مرد را بوزارت اختصاص دادن
ولایت میکند که چه قدر مردم شناس بوده است هیچ تبری پیش از وزارت حاجی
ابراهیم که حقیقت شایسته این امر خطیر بود تقویت سلطنت وی نگرد و تا آقا محمدخان
در حیات بود حاجی ابراهیم کمال اعتبار و اقتدار داشت با جمله ستم نواز برادران
آقا محمدخان که مدعی تاج و تخت بودند از ایران گریختند و برادر دیگر مصطفی قلیخان
بجان اینکه قصد حیات او دارد کور کرد فقط جعفر قلیخان باقی مانده بود که هم از بیست
امردم از هواخواهی او میزد و در تقویت کار وی مساعی جمیله مبذول داشت و در سایر
از اوقات ما بن آقا محمدخان و سایر اقارب متبیله را او با صلاح آورد جعفر قلیخان
مزدی بود و لیر و سنج و جاه طلب و اگر چه نسبت برادر بزرگتر خود آقا محمدخان همیشه در مقام
اطاعت و انقیاد میزسیت اما مامول نبود که برادر زاده خود با باخان که آقا محمدخان
حلی زوس الا شهاد او را و لیسند خود ساخته بود همان پنج مسلوك دارد و قتی حکومت
از برادر استند ما کرد لکن مسؤل وی با جابت مقرون گشت ولی بعد از آن بکومت
یکی از اضلاع ما زندان مضروب گشت و او چون چنین دانست که سبب این عمل شکی است
که هنوز در صداقت او میرو در بجنده خاطر گشت و بدین سبب چون آقا محمدخان او را بدر
طلبید بجا ذریه متمسک شده از آمدن ابا نمود آقا محمدخان اندیشناک شد و چون جعفر
قلیخان خود رشید و سپاهیان فاجار را نیز با وی تعلق تام بود بنوعی که گویا او را میسر
بیم کرد که اگر ظاهر با وی حرکتی خلاف کند مورث فتنه شود لهذا در جعفر قلیخان را در
کرد که باز زندان رفته فرزندش را آرام کند و حکومت اصفهان را یا هر چه او را دوباره بر سر
محبت و اعتماد سابق آرد بوی وعده کند و گفت آنچه من میخواهم این است که همین
طور که باصفهان میرو در ابرابیند تا بر من بعین شود که برادرم گذشته را فراموش
کرده است مختصر اینکه جعفر قلیخان بعد از آنکه با بیان مغنظه سلامت خود را یقین کرد
و با وعده کردند که کیش بیشتر در طهران نخواهد ماند و روز دیگر بجای حکومت خود
رفت راضی شد و چون بطهران رسید آقا محمدخان با اظهار شباستی تمام او را ملاقات

برادری است
مختصی با
ش



آقا محمد خان قاجار

ذکر سلطنت آقا محمد خان

باب ۲۱

کرده شب با آرامی گذشت روز دیگر بعد از آنکه آقا محمد خان دستور العمل مائیکه باید بدهد
 گفت کویا هنوز عمارتیکه تازه ساخته ام مزیده باباخا را همراه بر و عمارت را تا شام کن و پیش
 من بیا جعفر قلینجان رفت که عمارت را ببیند هنوز یاد در کرایس گذاشته بود که چند نفر
 که بجهت همین کار در آنجا مخفی و منتظر بودند بروی حمله برده او را گشتند بعضی نوشته اند که باباخا
 که در آنوقت چهارده ساله بود از اراده خود مستحضر ساخته و باو گفته بود که چون بمکان معین
 میرسند بد حالی را بمانده کرده عیب بایستد در هر صورت چون نفس را نزد آقا محمد خان
 بردند فایت جرع و فزع اظهار کرده باباخا را خواست او همیشه فحش شاه را با این نام میخواند
 چون حاضر شد نفس برادر را باو نمود و بعد از آنکه دشنام بسیار بوی داد و گفت بهترین
 برادران و شیخ ترین مردمان را بجهت تو کشتیم اگر او زنده میماند هرگز نمیکند است تاج بر سر تو قرار
 بگیرد و جنگ باعث خرابی ایران میشد بسبب این ملاحظات حقوق خدمت او را بمقوق
 بدل نموده خود را در زود خدا و خلق شرمند و گناه کار ساختم احتمال دارد که این سخنان از
 در صدق بوده است و چون بر سر جمع گفته شد اثریکه باید بکند کرد با همیغی که مردم چنین
 که مقصود پادشاه از اینگونه اعمال آراخته ملت است و از آنجمله علت ترا که که در حوالی آذربایجان
 سکنی دارند پیش ذکر شد پدر آقا محمد خان با این طایفه بموالات و مصافات میرست و
 همیشه در شاداید و مکاید با ایشان پناه میبرد و اینطایفه نیز مقدم ویرا گرامی میداشتند از نزد
 که نام او در فقاهی او مدد تباحث و تاز ایشان بود لیکن حسین قلی خان برادر آقا محمد خان را
 در وقتی که از رگیان کریمت گشته و بهدرین اواخر آتش بیداد و تطاول در جان سکنه آذربایجان
 افروخته بودند بنا بر این آقا محمد خان استقام آن کرده را تصمیم عزیمت داده لشکر بدان صفت
 کشید و ایشانرا ادبی یلیغ نموده بسیاری از زنان و اطفالشانرا با سیری یا بطور ضمانت
 گرفته همراه آورد مورخ آقا محمد خان کوید جمعی از زنان بزرگان نشان از بیم آنکه بداناموشان
 عرضه حقارت شود خود را جلالت کردند و صنع بلاد کرهستان در وقتی که آقا محمد خان فارس
 و کرمانرا تسخیر کرده سلطنت ایران اورا استصفا گشت در باب سابق صورت ترقیمت
 بر اقلیوسس وانی آن ملک که هم از فرهنمای دراز پدر بر پدر خراجگذار و دولت ایران بود

کرامت
 با کسر و یا بخیال
 باباخا را گشت
 شس

ارجحیت
 آسایش و این
 شس
 ارجحیت
 دور کردن
 شس

وسیع بلاد کرهستان

جلد دوم ذکر سلطنت آقا محمد خان قاجار

در این اوقات هر دو مروج بلاد و اعتدالش اطراف ملکه اغنیمت دانسته خود را از مطاوعت ایران بحکایت دولت روس کشیدند و
 اینکار آنچه مشهور شد این بود که منجاست رعایای خود را که عیسوی بودند از تعدی و تجاوز بزرگان مسلم براندود و تحت حمایت
 قوی بزرگ که در شریعت ایشان شرکت داشته باشد عاید بدو هیچ متوقع و مأمول نبود و یکدیگر از سلاطین ایران بعد از آنکه ملکه
 آسوده و خلق را متفق ساخت راضی شود که یکی از بهترین اضلاع مملکت بدین بهانه و بدین
 قسم از دست برود لهذا آقا محمد خان بعد از آنکه خود را از جانب خصمان خانگی و غنمان و نجف
 فارغ ساخت تا دیب هر اقلیوس را عازم و تسخیر کرستان را اجازت گشت اما پیش از آنکه
 بوقایع این جنگ و حرکات آقا محمد خان در این مورد لازم است که چند کلمه در باب اسباب
 ارتباط ما بین والی کرستان و دولت روس بجزر شود تا سبب انتقام پادشاه ایران نیز
 معلوم شود در قسمة افغان چنانکه مذکور شد پطر بزرگ با رجال دولت عثمانی تدبیر کردند که اضلاع
 و نواحی شمال مغربیه ایران را گرفته با زمین قسمت نمایند فرستادند در شاه نگذاشت این مطلب
 بصورت بگیرد اعتدالش و اختلافی که بعد از فوت پادشاه عارض حال ایران ایرانیان
 کترین ملکه روس را که جانشین پتر بود بطبع انداخت و لهذا قبول کرد که هر اقلیوس مملکت او را
 حمایت کند و عهدنامه مشعر برین مطلب فیما بین رد و بدل شد که والی کرستان از جانب خود
 خود قبول کرد که از متابعت دولت ایران خلع و بحامیت ملکه روس و جانشینان او نقل نماید و کران
 از جانب خود و ورثه خود متقبل شد که والی کرستان در رعایای او را حمایت کند مخصوصاً در آن
 عهدنامه ذکر شد که ملکه روس نه تنها آنچه بنقد در تصرف والی کرستان است حمایت کند بلکه مالکی
 که بعد ازین در قسمت او افتد هم در تحت حمایت روس باشد ازین عبارت و از کاریکه در همین
 سال دولت روس خواست بگنبد یعنی بند و بست کارخانه تجارت در نزدیکی شهر اشرف در
 مازندران معلوم میشود که کترین بغیر از معاهده با هر اقلیوس خیالات دیگر نیز داشت مورخ
 سلسله قاجاریه حکایت میکند که در سنه هزار و هفتصد و هشتاد و سه عیسوی یکی از امرای روس
 با چند کشتی مسلح قریب اشرف رسیده اذن خواست که در آنجا کارخانه تجارتی بنا کند لکن کسی
 همراه او بود و ندان کران میخیزد و ارزان میفروختند که آشکار بود مقصود ایشان تجارت
 نبود لهذا آقا محمد خان کان بپرده حکم کرد تا ایشان را حبس کنند پس ایشان را دعوت کرده همراه

عهدنامه والی کرستان
 با کترین ملکه روس

ذکر سلطنت آقا محمد خان قاجار

باب ۲

۱۵۲

زیادی با ایشان خورانیده همه را گرفتند و بحضور پادشاه بردند پادشاه معاذیرایشان پذیرفته و خلعت داده مرض نمود و گفت تا از خیالات فاسد بر حذر باشند بالعجمله اگر فی الحقیقه ملکه روس خیال دیگری بهم داشت باید حوادثی رویداده باشد که مانع اجرائی مقاصد وی شده باشد زیرا که بنای کارخانه در مازندران موقوف شد و فوجی بهم که بعد دوالی کرچستان فرستاده شده بود بعد از چهار سال در وقتی که بمجا صره کنبه اشتغال داشتند بیک ناگاه حکم براجت ایشان رسید بدین سبب محاصره را برداشتند چون آقا محمد خان قصد لشکر کشیدن بکرچستان نمود عزم کرد که بسرعت حرکت راه مدروسه را بر هر کلیوس بسبند و لهذا بعد از آنکه از فتح کرمان مرحمت کرد حکم کرد تا امرای لشکر با جمیع سپاه در اول بهار سال آینده در نواحی طهران اجتماع کنند و در تاریخ قاجاریه گوید که قریب شصت هزار مرد برجسب فرمان جمعیند و در پنج روز بعد از نوردن آقا محمد خان از طهران در حرکت آمد و تا روز کوچ کسی را از منزل مقصود خبر نبود آقا محمد خان لشکر را بر سه قسمت کرد یک قسمت از طرف دست راست بجانب مغان و شیروان و داغستان فرستاد و افراج میره حسب الحکم بجانب ایروان که پای تخت بلاد ارمنیه است راهی شدند و خود بر سر سپاه قلب راه قلعه شوشی که یکی از قلاع مستبره قراباغ است پیش گرفت ضلع قراباغ در ساحل دست چپ رود ارس واقعست سلیمان خان پیش از وقت مأمور شد که رفته برای عبور لشکر بر رود مزبور بل بسبند و چنانچه تا وقت ورود آقا محمد خان تیار بود و سپاهیان از آن گذشتند لشکر ممینه که از بلادیکه قریب دریای خزر است گذر کرد و منازع و مقاهمی نیافتند در آن صفحات یا سلسله جنبان و فاق کشند یا تکا و راکنیز اباق لکن خوانین ایروان و شوشی بکلکیوس را سر مشق خود ساخته پیشانی مخالفت سخت کردند چون خود هر کلیوس را فرمان رفت تا بدربار شاه می حاضر شود و گفت من پادشاهی جنبه ملکه روس نمی شناسم لشکر آقا محمد خان غالباً همه سواره بودند و با این لشکر فتح ایروان بایشیته مقصود نمیشد لهذا دید که مصلحت در آن است که با ظهار طاعت حکام ولایات مزبوره راضی شده بامور دیگر پردازد پس فوجی قوی از لشکرمان برکاست تا مراتب حرکات ایشان باشند و در حقیقت ایشانرا بطور مجاهده نگاهدارند کند و خود متوجه قزلباش که وارا الملک کرچستان است شد قبل ازین حکم داده بود که سپاه میره

آفاق
با کسره که زمین در آن
کردن بنوا
مالک خود
س

جلد دوم ذکر سلطنت آقا محمد خان

۱۵۳

قلب بکیر میسوزند و در کعبه عساکر سینه نیرایشان محض کشتند اگر چه مد و سپاه بجهت افواجی که در شش
 دایردان گذاشته بود قلت یافته بود لکن هنوز قریب بچهل هزار میرسد با این جمعیت توجیه
 هر اکلوس گشت هر اکلوس با اینکه بسبب سرعت حرکت آقا محمد خان از مدور و دوس تا یوس
 عزم کرده که بادی در میدان مصاف دهد بنا بر این با تمام لشکر خود که ربع لشکر غنیمت شد از تغلیس
 رفت و مصافت پانزده میل از سحر در فرود آمد جنگ شروع شد منقولست که در جریان
 دران کارزار غایت جلادیت و بهادری ظاهر ساختند اما بالاخره کثرت بر شجاعت
 غلبه کرده شکست بر کربان افتاد هر اکلوس با جمعی از متعلقان و بعضی از لشکریان کجوه پناه
 عساکر ایران داخل تغلیس شدند قتل و غارت شروع گردید یکی از مورخین مسلم که تاریخ آقا محمد
 میسوزد بعد از آنکه آثار عدوان و طغیانیکه از مسلمین در آن روز بطور رسید شرح میدهد میگوید
 که بهادران آن روز را بر کفار کربستان نمودند و در محشر ساختند مشکل است مدد کسانی که دران
 و اینهمه عام تقبل رسیدند تخمین کرد و غضب مذهبی و امن بنان شعله غضب سببی سپاهیان
 کشت هر جا کلیسائی بود با خاک یکسان نمودند و هر جا کیشی یا قنبد کشتنش شتافتند مورخ
 تاریخ آقا محمد خان گوید که پادریان را دست و پا بسته در رود و یک از پهلوی شتر میگذرد می
 افکنند سپران نیکو شمایل و دختران مرضیه الحضایل فقط از مرکب رستند و با سیری رفتند
 منقولست که پانزده هزار ولی اصحاب احوال این است که بسیت و پنجه را اسیر بود بعد از خرابی
 تغلیس آقا محمد خان بطرف کجوه رفت و بجبال اینکه جمیع این صناعات را بشیر کند زستان
 آنسال در صحرائی همان قریب تقای رود که از نیکوترین رودهای کربستان است و نهر اسیر را
 مضرب خیام و محط افعال احشام ساخت در خلال این احوال سکنه شیردان از ظلم و تعدی
 مصطفی خان قاجار رود انگو که از جانب وی در شیردان حاکم بود شکایت بدرگاه پادشاهی
 بردند آقا محمد خان مصطفی خان را عزل کرد و اینمینی باعث جلادیت مردمیکه از سوء عمل وی بجان آمده
 بودند شده جمعی بروی بشوریدند و ادوات باه ساختند آقا محمد خان از استماع این خبر بسیار بهم
 برآمد و متاثر شد چنانچه بعضی را کمان این بود که مرکبین این عمل را اعتوبتی شدید خواهد نمود
 لکن او بر کردون مصلحت عمان توسن غضب را از دست میداد حاکم قدیم شیردان

ذکر سلطنت اقا محمد خان

باب ۲

۱۵۴

که قبل ازین کرخیه بود بدرگاه آمده گناه خویش و الهی آن ملک را پوزش نموده متدعی نمود
 لولا که نه کشت اقا محمد خان او را مورد اشفاق و عنایات ساخته مملکت شیروان سر بر خط
 اطاعت نهادند حاکم ایروان مصطفی خان سینر شرف اندوز حضور شهر باری کشته مشمول
 الطاف و عواطف آمد اما ابراهیم خلیل خان دالی شورشی با این همه پایی مقاومت فشرود
 چون بجهت عدم توپخانه گرفتن قلعه در چیز امکان نبود اقا محمد خان حکم داد تا اطراف و جوی
 مملکت را عرضه نهد و بیاموده چون قلع صمصاف بی آب و علف ساختند اگر چه هم از آن
 دیر باز اقا محمد خان را شمت و قدرت سلطنت بود اما تاج بر سر نمیکند است و میگفت تا جمیع
 ممالک ایران سر بر خط فرمان من نهند نام پادشاهی بر خود نهد و ن رود اندازم تا این زمان که از فتح
 کرخستان مراجعت نمود اعیان دولت با تسامح تمام و ابرام او را راضی کردند پس با جفا
 امرای لشکر فرمان داد و گفت این تاج پادشاهیست اگر خواهش شما باشد بر کمرم ولی باید بدید
 که اگر من نام پادشاهی بر خود نهم زحمت و صدقات شما شروع خواهد شد زیرا که من راضی
 نیستم که تاج سلطنت ایران را بر سر نهم مگر اینکه از رز برترین سلاطین این مملکت محسوب باشم
 قواد سپاه و وزرای درگاه و امرای توالمو با اتفاق کلمه درخواست نمودند که تاج بر سر نهند و عهد
 کردند که در خدمت او از جان دیر فرغ ندهند بنا برین کلاه کیانی بر سر نهادند و عهدی مروارید از
 گردن آویختند و شمشیریکه در مقبره شاه صفی اردبیلی باقی خاندان سلطنت صفویه تبرک
 شده بود بر کمر بست رسم چنین بود که کیشب شمشیر را بر سر فراد میگذاردند و شب همه شب
 از روح وی استمداد همت بجهت پادشاه میکردند و روز دیگر شیلان کشیده آن شمشیر را
 بر کمر می بستند و مبالغه کردند بفقرا و ضعفا میدادند و چون دین شیعه از او ایل دولت
 صفویه در ایران رواج و تقویت یافته بود از بستن این شمشیر مفهوم بود که باید در تقویت
 و حمایت مذهب این طایفه بکار رود و این واقعه در سنه هزار و دو و سیست و ده بجمعی اتفاق
 افتاد و در همین سال با سپاه میس از آنکه بجهت تسخیر کرخستان فراهم آورده بود بعزم تسخیر
 خراسان در حرکت آمد و از طریق استرآباد بجهت تادیب تراکه آن صفحات که دوباره اطراف
 و نواحی را عرضه تاخت و تاراج ساخته بود نذر راه مشهد پیش گرفت امرای عرض راه خیر نقی

قواد
 با ضم و التماس
 سرداران سالاران
 سپاه
 ش

شیلان
 سفره و خان طاعام
 که بزرگان بختیاند
 ش

چاره ندید و چون کسی را یاری متقدمت نبود طریق ملامت سپردند و از انجمله اسحق خان
 تربت حیدری بود دشمنان اسحق خان در حضرت پادشاه ویرا بدی یاد کردند و پستی نزد
 و غضب امارت او را محبت ساخته گفتند اگر بر حال خود ماند و در نیست اگر فرصت یابد
 فتنه اعدا کند آقا محمد خان بدین سخنان اعتنا نکرده او را با اختصاص عواطف از
 دیگران استیما زد و او چنانچه از سایر امرا از هر یک ضامن و کفیل گرفت و او را ازین سخن
 معاف داشت اسحق خان سینر با ظهار مرابت و دلخواهی بر عالمیان واضح ساخت که شایسته
 این اعتماد بود و وضع شهر مشهد در این اوقات در باب سابق تحریر یافت صنعت و نفاق
 حکام بنوعی سکنه این ولایت را خراب و خسته کرده بود که مزیدی بران مقصور نمیشد تطاول
 او زبک نیز علاوه شده بود لاجرم امید اهالی با آقا محمد خان زیاده از بیم ایشان بود
 و آقا محمد خان نیز گفته بود که مقصود وی ازین سفر زیارت مرقد مطهر امام رضا است اما در
 شهر مشهد که این قبر در آنست و تا ویب کسی نیکه جرأت کرده مقبره مقدس فرزند رسول
 عرضه نیند و غارت کرده اند اما اسباب حقیقی این سفر استقرار حکومت خود در خراسان
 و تا ویب او زبک و ترکمان بچنگ آوردن بقیه اموال نادر بود که با هر خان میبرد
 و بعضی را عقیده این بود که خیال داشت که انتقام قتل جد خود و زحماتی که از عا د شاه بود
 رسیده بود از وی بکشد القصه چون خبر حرکت آقا محمد خان بجانب مشهد افشار یافت نادر
 میرزا که در آنوقت حاکم مشهد بود با فغانستان کربخت و پدر کور خود را بچنگ دشمن قرار
 رها کرد چون لشکر ایران قریب بشهر مشهد رسید شاه رخ شاه با استقبال بیرون فیه آقا محمد خان
 را ملاقات نمود آقا محمد خان بعد از لوازم پرسش پایده با جمیع امرا بجانب مقبره امام رضا
 روانه شد با ظهار عرض نیاز زمین بوسید یکی از مخصوصات آقا محمد خان بعد از حسب جاه
 مال بود خاصه بجواهر میلی مفرط داشت در وقت لطفعلی خان بعضی از جواهر کران بها که
 نادر شاه از هندوستان آورده بود بچنگ آورد و هم در هنگام ورود بخراسان از هر یک
 از امرای که گمان برود در غارت اموال جانشینان نادر شاه شریک بوده اند عددی چند
 کرد و نکا پادشاهن دیگران جواهر مزبور را نزد وی کشا ہی عظیم بود زیرا که آنها را خاص سلطنت

ذکر سلطنت آقا محمد خان

باب ۲۱

۱۵۶

میدانست کمان مردم این بود که سبلخی از جوهر نغسیه سنوزنده شاه رخ است و از سپهر
نیز مخفی داشته است آقا محمد خان بخواجه را از وی طلب داشت و او تمهای شدید خورد که
در نزد وی چیزی نیست لکن آقا محمد قبول نموده فرمود تا او را سنگین کنند هر قدر عقوبت
شدید تر شد جوهر بیشتر بروز کرد خزانه جوهر بود که از ته چاهها و توی دیوارها بیرون
تا در پامیان کار که حلقه از خمیر بر سرش گذاشته سرب گذاخته در آن ریختند آنوقت بود که
یا قوت بزرگ غریبی برد و داد که وقتی زینت تاج او زینت زیب بود و مقصود کلی آقا محمد
نیز بدست آوردن آن بود چون جنس پیدا شدن آن یا قوت را پادشاه داد و از اطعنا
بشاشتی تمام نموده حکم کرد تا دست از ایزدای شاه رخ بدارند و او را ملامت کرد و گفت
اینم به پنج خود بخود شدی بعد از آن فرمان داد تا او را با تمام اهل و عیال بازندان بر بندد و در
اتجاه سکنی دهند چون بدامغان رسیدند شاه رخ بسبب زحمت و عقوباتی که بوی سیده بود
دشمن فرود شد و در آنوقت نصرت دسده سال عمر داشت چون امر خانواده نادر انجام یافت
آقا محمد خان کس بخارا فرستاد و بعد الفار بخان پیغام داد که شنیده ام که اداره امور مملکت
در دست یکی از پسران امیر دانیال افتاده و اینصورت مؤدی بخوابی بسیار شده است
از آنجمله آن است که مسلمین ایران را که با سیری برده اند در بازار بخارا مانند چهارپایان
فروخته اند باید که علی الفور اسرای ایرانرا بستر و ساخته از گذشته نادم و در آینده بر خرد
باشی یکی جان چون کاغذ آقا محمد خان را دید استخفاف کرد چنانچه از کاغذیکه با مرخی خزان
نوشته است معلوم میشود مضمون این است که شنیده ام آخته خان در میان شما آمده است
اگر متواند او را بگیرد و اگر نمی تواند خبر بفرستید من آمده او را ادب خواهیم کرد آخته خان
اسمی است که همیشه یکی جان آقا محمد خان را بداند میخواند با بجهله این دو مرد بزرگ ملاقات کردند
و اگر مقابله ایشان اتفاق می افتاد مشکل است بتوان گفت کدام یک برد دیگری ظریفست
در همان اوقات آقا محمد خان محمد حسین خان قراکوز لور را بجانب زما نشاه پادشاه کامل گسل
کرده اسباب آمدن خود را بخراسان پیغام نمود و از وی خواست تا بموافقت یکدیگر بخیر
بخارا پردازند و اگر بر مورخی که در قلع این ایام را نقل میکند بتوان اعتماد کرد آقا محمد خان از

جلد دوم ذکر سلطنت آقا محمد خان

۱۵۷

زما شاه خویش کرد که بلخ را با ایران و اگذار کند تا لشکر ایرانی سهولت تواند مقابله با اوزبک کند و زما شاه نیز باین معاهدت و موالات تن در داده اسباب محاربه اوزبک آباد گشت اما درین اثنا خبر رسید که سپاهی جبار از روسیه بجد و دایران تاخته و لوای مناجرت و مناسبت افزاخته اند بنا برین آقا محمد خان عزم رزم اوزبک را فسخ و از طوس بقصد مقابله روس عطف عنان عزیمت نمود تفصیل اجمال و تبیین مقال آنکه چون کیفیت قتل و تغذیه الهالی کر حستان و نسب و تخریب حواشی و حوالی اقلک مسموع کاترین ثانی افتاد نایره چشمش چیره گشت چنانچه چشمش تیره گشت و داعیه انتقام از بنادش سر بر زد و از آنرو که این طایفه خود را بجاییت روس کشیده بودند و بهمین معنی موجب جلول بلا و نزول نعم پادشاه ایران گشت لکن در آنجا تا لشکری کران بجانب ایران در حرکت آید آری عدیده است در اینکه چه پیشترین مدو بکر حستان فرستاده نشد یکی از الهالی کر حستان که وقایع تسخیر این ملک را می نویسد گوید که جنرال کو داویج با سپاه روسیه در شش منزلی تغلیس بود و هر اقلیوس کر در درخواست آمدن او را کرد لکن جنرال کو داویج ابا کرد و بهم او گوید که جنرال مزبور اعتقاد میکند که کار با اینجا خواهد رسید و گمان میکند که اخبار یکدیگر در باب لشکر آقا محمد خان میگویند مبالغه است و در هر صورت آقا محمد خان مثل از فتح قلعه شوش و ایروان بجانب تغلیس نخواهد رفت این قول محرر مشا را لیه اما حقیقت حال این است که سردار روس در آنوقت خود در جارجون بود و عساکر وی در اطراف سیاه کوه متفرق بودند و ممکن نبود که قبل از سه یا چهار هفته بتواند لشکر را جمع آوری نموده خود را بتغلیس برساند و احتمال دارد که هر اقلیوس از روی احتیاط جنجال کرده باشد که وجود لشکر روس در کر حستان خود سبب خرابی بزرگ خواهد بود و بدین سبب و بامید اینکه شاید حادثه زروی و بدیاد واقعه اتفاق بیفتد که اگر سبب منع نشود باری باعث تقویت حرکت آقا محمد خان بشود مدد خواستن از ایشان را تاخیر و تسوین انداخت تا اینکه کار از کار گذشت اثریکه این واقعه در خاطر کاترین کرد از تداومیریکه درین باب نمود معلوم میشود و واضح بود که مقصود او فقط معاونت کر حستان نبود بلکه برانداختن منبای دولت آقا محمد خان بود اما اینکه پس از انجام این مقدمه منظورش این بود که برادر آقا محمد

منافرت
سازش
مقابلت
ش
منافحت
بضم اول شایع
رسا نیدن چا
و جانور
ش

س
تسویف
بسی ناخر کردن
در دینک
و ده دی
زین
ش

ذکر سلطنت آقا محمد خان

باب ۳

۱۵۸

که با و پناه برده بود بخت نشاند یا مالک با بن شمال مغربا را از اجزای مملکت خویش سازد
 معلوم نیست مگر بر کسانیکه محرم اسرار وی بودند بجز و یکدیگر شکست و فرار هر اقلیوسس به بطرز بود
 رسید که در ایام فرغان یافت تا با هشت هزار مرد بجانب کرجهستان حرکت کند و یکی از سرداران
 روس نیز با فوج قلیلی نامور بطرف در بند شده زمستان آنسال را در حوالی آن بلده بسر
 دور بهار سی و پنجاه لشکر دیکر بسرداری الرین زوبوف با وطنی بلند و جنرال مزبور علی
 بجهت تمام بکار شروع کرده و قلع در بند و باکو و طالش و شماری دیگر را با بطریق با با جبار با طاعت
 دولت روس کردن نهادند و پیش آنکه زمستان در رسید جمیع سواحل دریای خزر را از دست
 رود ترکمانه کرد در تصرف روسیه درآمد و از کنار نهر کر طریق مراد دت با کرجهستان مفتوح
 ساختند بعد از انجام این فتوحات زوبوف با بیشتر لشکر از رود دارس گذشته صحرائی پل
 معان را قتلک ساخت و درین مکان تمام مملکت آذربایجان و پس از آن طران
 نیز در معرض تیغ عساکر روس بود و عتب لشکر گاه زوبوف را سواره کرجهستان داشت و وحی
 نیز بجایت میره اردوی بی نهد رخا فرستاده شده و منقلای آن جزیره لشکران را از سواحل
 کیلان تصرف آورده مستعد پورش رشت و انزلی بودند چون این اخبار گوش زد آقا محمد خان
 گشت یکی از امرای قاجار را با فوجی که کفایت امر کند بجا رست مشهد گماشته خود طریق طران
 سپرد و چون بسبب زمستان آنسال کار مجاریست بتوقیف افتاد حکم داد تا تمام سپاه در اول
 بار جمع آیند و بهر یک از امرای لشکر فرمان رفت تا قسطنطنیه بجا و را بجهت تا و یب کفاز و نک
 که قدم جرات در بلاد سلیمان نهاده اند آمده و همیا سازد ایران سالها بود که در معرض چنین
 خطری عظیم در نیامده بود اما فزوت کاترین که در آنسهمین سال اتفاق افتاد سدین سل
 بلا شد چون کاترین در گذشت پسرش پول بر جایی او برآمد و اول کارش این بود که حکم جرت
 لشکر که در تحت حکم زوبوف بود فرستاده و چون خبر حاجت عسکر روس گوش زد آقا محمد خان گشت
 تقسیم غزنیست بجانب کرجهستان داد و هر اقلیوسس بعد از شکستی که بوی رسید طول کشید که ارشود
 و سفت زندگی رست و با آنکه از هول و صرب حیات رسته بود و نپسوست پسرش کرکین خان
 جامی پدر گرفت و بعد از آنکه لشکر روس از کرجهستان بیرون رفت کرکین خان از بیم استقام

شعب
 تقسیم شود
 و سفت

آقا محمد خان چنان بر اس بر وی غلبه کرد که جمعی کثیر از زکیه بخدمت گذاشت یکی از امانی تغلیس
 مینویسد پانزده هزار از ایشان داخل کرچستان شدند و بعد گوید که دوستانی از دشمنان بدتر
 در اول بهار هزار و دویست و یازده لشکر ایران از طهران بیرون آمد و هنوز قریب سیست
 میل برودارس مانده بود که از اعظم شوشی با آقا محمد خان خبر رسید که ایشان خواستند بر ابراهیم
 خلیل خان را که والی انجا بود بگیرند لکن ابراهیم خلیل خان بطرف کوستان و اغان کجیت
 و درخواست کرده بودند که پادشاه ششاید و قلعه را بستاند آقا محمد خان بجز و شیدان بجز
 احوال و احوال را گذاشته جمعی بجز است آنها بر کجاست و خود با افواج سواره بجانب کجیت
 چون برودارس رسید بهنگام طغیان آب بود حکم کرد تا سواران عبور کنند گشتی بقدر کفایت
 بنود لاجرم بسیاری باب زدند و جمعی کثیر غرقه موجه خاک شدند اما در هر صورت عروس مقصود
 در کنار آمد و آقا محمد خان پیش از آنکه دوستان ابراهیم خلیل خان بتوانند جلیلی اندیشند و خل
 شیشه شد و جمیع لشکر فتحی بدین سهولت را در بدو امر بغال نیک گرفته دیکهای امید بر بار نهادند
 اما باده خیالات نشاء و مذاوه خمار آورد بتینین مقال آنکه سه روز بعد از درود آقا محمد خان
 مابین صادق خان نام کرچی مشی خدمت و حسداد نام فرانس بر سر پولی کم شده نزاع شد
 بعضی نوشته اند که صادق خان از چند روز قبل پادشاه را بغضب آورده بود بسبب اینکه
 بر سندانهای آب ریخته بود بر هر تقدیر صدای این دو نفر بلند شده آقا محمد خان بغضب رفته
 حکم داد تا هر دو را فوراً بقتل رسانند صادق خان شقاقی یکی از بزرگان امراد حق ایشان شغفت
 کرد پادشاه قبول نکرد لکن گفت چون شب جمعه است کشتن ایشان را بفرماند از نزد درین قیام
 معروفست که احتمالی در دماغ آقا محمد خان رویداد بود چنانچه یکی از وزیرای وی با بخار رفته او را
 گفت که دران ایام مغزش بنوعی اشفته بود که هر حد جنون میرسید و حرکتی که در نیغام از وی سرزد
 دلالت کلی بر اینغنی دارد زیرا که مرد میرا که وعده بکشتن روز دیگر داد و آنها از وی تحرت
 میداشتند که مغزی از برای ایشان نیست گذاشت تا در در حیمه خود بقاعده معمول شنبلی
 خدمت باشند القصه قطع امید از حیات مورث جلدات و جرات کشته چون پادشاه
 بخواب رفت نوکرهای مزبور با عباس نامی که ویرادرین کل بلخ و هدست و همدستان ساختند

ذکر سلطنت آقا محمد خان

باب ۲

۱۶۰

قدم در سر پرده شاهی نهاده با خنجر رسته حیات یکی از مقتدرترین سلاطین ایران را قطع کردند
بعضی را کمان این بود که نوکرهای مزبور ترغیب صادتجان شغاتی ترکب این امر شدند و قایمی
که بعد رویداد نیز تقویت این معنی میکنند بجهت اینکه بعد از قتل پادشاه مرگین جواهر تاج پادشاه را
برداشته نزد وی بردند و اداسیاء مزبور را متصرف شده ایشان را پناه داد و بعد از آن ایل
و طایفه خود را جمع آوری کرده بطلع سلطنت سر برداشت در سالکه هزار و دویست و یازدهم
آقا محمد خان از بیجان رخت بر بست شصت و سه سال از عمرش گذشته بود و زیاده بیش
سال بر اغلب بلاد ایران فرمان گذار بود اندامی ضعیف داشت چنانچه از دور مانند سیری
چهارده ساله منظر میآید چهره بی موی ز چپیش چون زمان سالخورده نمینود صورتش اگر چه در پیش
ارویدن نیکو بنو و ولی در هنگام غضب حالتی همیب می یافت و هم بدین سبب خود نیخواست
کسی بر صورت وی نگاه کند چنانچه آورده اند که احیاناً او را غشی عارض گشتی و تا یکد و عشت
از بهوش و حواس عاری ماندی اتفاقاً وقتی در جوانی کرمان بشکار اشتغال داشت از عجمت
جدا افتاده اسبش در باغی فرورفت و پدیدان وقت حالت محمود و ایراطاری گشت در آن
اشا یکی از غلامان رسیده او را بدان حالت یافت و بصوبت تمام او را از کل بیرون آورده
کناری کشید و بر سرش ایستاد و نابو ش آمد آقا محمد خان چون دیده گشود و آن شخص را دید
بر روی مستولی شد لکن چون صورت واقعه را معلوم کرد او را شکر گذاری نمود و بوعده انعام
امیدوار ساخت و چون باز گشت بروعه و فا کرد لکن انعام شاهی بازای خدمت چنان نظر
مرد حقیر آمد لهذا هر وقت بحضور آمدی مفضل در صورت وی نگاه کردی و چون یکی از غلامان
خاصه بود و مکرراً بقضای خدمت فرصت حضور می یافت این قضیه نیز مکرر شد تا بالاخره
روزی چنان غضب بر پادشاه استیلا یافت که حکم کرد ما چشمای مرد بیچاره را کند تا آنکه
چنین بنماید که از کرده نام گشته حکم داد تا مواجیش بر انصاعف نموده بقیه عمر او را از خدمت
معاف دارند با جمله طبیعتی متمم داشت و حسب جاه و مال بر مزاجش غالب در سوخس در مزاج
دیگران بغایت بود از شناسائی وی بر طبع و قوه اخفای سر ابر خود بود که باید گفت در
خویش نظر یافت حتی اینکه در سر کمانا کارجلیت از پیش رفتی بشمشیر و سلیت نجستی چنانچه

جلد دوم در بیان حال آقا محمد خان

۱۶۱

نگارنده حروف از حاجی ابراهیم پرسید که آقا محمد خان خود بنفسه شجاعتی داشت یا نه گفت شجاعت
دی شک نیست الا اینکه یادند آرام که گاهی سرشش کاری از برای دستش میکند داشت
مقصود کلی آقا محمد خان ابتداء تحصیل ملک و بعد از آن استقرار سلطنت در خانواده خود بود
قبل از آنکه تاج بر سر گیرد و بدارات میز نیست ولی چون بر مراد فایز نشد پروه برداشت بر سر
کمانی بود که بجستی مخالفت با حکومت وی داشت عرضه و مار و بوار ساخته یا چشم کند یا سر بر
و با سنوا سطر کردن کشتان بر آنرا که از مدت های دراز همیشه میورث فرستاده بودند بر انداخته کرده
که همیشه مسکینت این همه خونهار را ریخته تا این سپر بابا خان یعنی فتحعلی شاه با آرامی سلطنت کند فعلا
او اواخر ایام حیات نادر شاه یک سبب کلی و زمی و ملائمت که بچنان نیز سبب وضعی که ایران
داشت میتوان گفت سبب دیگر بود که از اطراف مملکت هر کس توانست لوای خود بخا
برافراشت و آقا محمد خان تندبیر سرهای پر عذر را از پای انداخته ملک را آرام ساخت
و بجهت ایضاح این مطلب چند کلمه در سلوک او بالنسبه لطبقات رعایا مرقوم میشود و بعد از آنکه سلطنتش
توام یافت بالنسبه بخانواده خود بغایت ظالم و سخت گیر بود مگر با دو برادر زاده خود فتحعلی خان
حسین قلی خان که پدرشان حسین قلی خان برادر اعیانی وی بود و فتحعلی خان را همیشه بکارهای
معظم نامور میبخت چنانکه چند سال قبل از فوت خود حکومت فارس را باو محول فرمود و معلوم
مست که هرگز چیزی که سبب سوء ظن طرفین بوده است واقع شده باشد با اهل شریعت با احترام
ورافت زبستی خود نیز علی الظاهر مقدس بود همیشه نماز بر وقت کردی و هر نیمه شب اگر چه در
عرض روز زحمات بسیار کشیده بود و برخاستی و بعبادت پرداختی یکی از موفقیانیکه بعضی از
حکایا - زیب انوی نقل میکنند میگوید که چون جعفر قلیخان برادرش را کشت حکم کرد
فی الفور نفس را اند شهربرون سبب زندان قسمی که بقرآن خورده بود که گیش او را بیشتر نگاه
نذار و خلاف نشود باری مشکل است توان اعتقاد کرد که انسان با این نوع سخنگیهای الحادیه
بخوابد خود را یاد دیگر از ازیب بدهد در عقوبت خلا کاران و سیاست معندان بر کسی اتقا
کردی ضباط و عمال و اعیان مملکت و سپاهی و قطاع الطرق هر کس از حد خود تجاوز نمود
سزای خود دیدی با امرای در خانه کمر سخت گرفتند و گاه گاه ظلم کردی مگر با حاجی ابراهیم که از سایرین

در بیان مال حال آقا محمد خان باب ۲۶

۱۶۲
بنام و احترام وی امتیاز داشت زیرا که آقا محمد خان قدر کفایت و قابلیت این مرد بزرگ
میدانست و از هر جهت چه در انتظامات شیریه یا جمع وجوبات مالیه یا مراسلات و مکاتبات
در باب امور ملکیه نهایت اعتماد و بر او داشت چنانچه در راه اخرا یا م حیات آقا محمد خان هیچ
کار بر چند خبرتی بود بواسطه او گذشتی و این وزیر با تدبیر اگر چه همیشه در تسکین حرص آقا محمد خان
کوشش کردی و در انجام مرام اوس می نمودی لکن در ضمن تا میتوانست در ترقی بلا و در قاف
عباد و کوتاهی نکردی و بواسطه رفت جلی و عطاوت فطری دستگیری مظلومان نمودی هر
وقت مصلحتی اقتضا با حرص غلبه نمودی آقا محمد خان امرای در خانه حتی و زرار را جریه کردی بدین
سخو که هر کس را صلح نظر ساخت بدگیری می فروخت و خریدار را بجهت تحصیل مبلغی که از وی نوشته
بود حکم بر جمیع مایملک آن شخص میداد منقول است که قبل از ترقی حاجی ابراهیم منصب وزارت
در ایامیکه این عمده محل میرزا شیخ بود شاه خواست مبلغی از میرزا شیخ وصول کند و بدین
جهت او را بجای ابراهیم فروخت بعضی نوشته اند که اول خواست حاجی ابراهیم را میرزا شیخ
بفروشد لکن میرزا شیخ بعضی ملاحظات قبول نمیشی نگرد و خود بفروش رسیدن بر این نو که حاجی ابراهیم
رفته در مجلس عام مثال از که میرزا شیخ باز کرده بگردنش اذاحت و بهین صورت او را بجای
حاجی ابراهیم کشید حاجی ابراهیم در خانه خود او را به لطف و مهر بانی ملاقات کرد و با و فرمود
که این عمل محض خوشنودی آقا محمد خان بود و اگر او اینگونه سلوک نمیکرد احتمال داشت
میرزا شیخ در دادن مبلغ قائلی میکرد و کار بجائی بدتر ازین میسر میشد و چون میرزا شیخ هر قدر
سعی کرد نتوانست مبلغ مزبور را تمام و کمال ادا کند بقیه را حاجی ابراهیم از خود داد و
میرزا شیخ خلاصی یافته دوباره بر سر کار رفت القصة آقا محمد خان چون شمه اختلاف زنده
دیده بود در ایلاف و ایلاف قاجاریه فایده جدمبذول داشت چنانچه بعضی کشتن در این
برادرهاش را بجهت انجام این مطلب میدانند نسبت با امرای و دانلو که با ایشان گمانی نمی برد
با مهر و خفاوت و درافت و عدالت سلوک کردی لکن ایشان را مجبور ساخت تا اهل و
عیالی خود را در طهران بدارند و ایل و تبعه ایشان را با طرف دیگر مملکت نامور ساخت
و کابی از جانی بجائی فرستادی و باین تدبیر دست فتنه ایشانرا کوتاه نمودی ایاز

جلد دوم در بیان حال آقا محمد خان

۱۶۳

گذشته بعضی تغییرات جزئی نیز در بعضی رسوم در خانه داد از آنجمله هر وقت از جنگی مراجعت کردی بسیار کم بود که مردم طهران را اذن استقبال دادی و اگر جزئی فتوحی شدی بنیکداشت که علی اکبر فتحنامه های انزاق آمیز نویسد و همچنین انشا و القاب در نوشته ها دست نداشتی و هر وقت نشی فرمائی یا رفتی نزد وی خواندی کفنی از فرغات را را با کن و مطلب را با کج و همیشه کفنی تا مصیبت حکم او را چون لازم شدی بجبارتی سهل الماخذ بنویسد اگر چه در این امور بی اعتنائی کردی اما پادشاهی مثل آقا محمد خان در جا بنیکه باستی و مصلحت اقتضا نمودی ملاحظه و رعایت نمودی نکردی چنانچه حاجی ابراهیم خان برای انکار زده حروف حکایت کرد و قتی دو نفر از او سالار کما که قول زیاد داشتند خوانندگی از بلوکات را با چاره بردارند اگر چه دیگران نیز از پی این مطلب بودند مگر اینکه این دو نفر از دیگران برایت زیاد میدادند و من بچو و انتم که آقا محمد خان بسبب حرصی که بپول دارد و از مینورتن جنیلی خوشنود خواهد شد لهذا ایشانرا کفتم با من نزد پادشاه بیایند چون خود نزد وی رقم از من پرسید گفتم که با تو من اسم در رسم آن شخص را کفتم و کفتم برای چه مطلب آمده اند و چه مبلغ میدهند گفت من اینگونه مردمانی بنیم کفتم ملاحظه مبلغی که میدهند باید بشود گفت مضایقه نیست باید ترک این مبلغ را گفت این قسم مردم نباید در حضور من بیایند و همچنین سمع افتاد که قتی امیر باریالچی تیمور شاه افغان را بدر بار برد علی اکبر فریاد زد که سفیر پادشاه افغان بجای کپای بندگان قبله عالم میرسد آقا محمد خان از استماع این عبارت چنان در غضب رفت که گفت تا او را زنده و جرمیه گردند با بجنبت که چرا کفتم ای پادشاه بجای کپای قبله عالم میرسد اسم پادشاه نباید با نیطور بجنارت و استخفاف مذکور شود سلوک وی با سپاه تبار از سایر طبقات رعایا بود و مشا هره و مواجب سپاهیان غالباً بقاعده و بروقت رسیدی کسی را بدون زمان پادشاه یا رای آن نبود که دست بجنارت برکشاید دل چون فرمان صادر شدی هر کس هر چه یافتی ملک طلق وی گشتی چنانچه در قتل و غارت کردن جمعی از زنان و اطفال اعظم لطمه بدست سپاهیان افتاده با خویش بردند بعد از آن قضیه صبی سکنه شیخ محمد حسانی را که یکی از علمای معتبر اند یا بود و در نزد آقا محمد خان احترامی تمام داشت شفاعت بر آنکس نمود و استخلاص عیال و اطفال خود را عریضه کرده بطهران رفتند شیخ محمد عریضه

در بعضی از حالات آقا محمد خان

باب

۱۶۴

مردمان بطر پادشاه رسایند آقا محمد خان تا اینکه مطالب شیخ را برگزذ کرده بود درین
 ماده مشغول ویرا اجابت نفرمود چون الحاح و ضرر شیخ معظم الیه مکرر شد آقا محمد خان گفت
 نمیتوانم مطلب شما را قبول کنم بسبب اینکه میخواهم سر باز خود را برنجامم و آنچه بحکم من گرفته ام
 پس بدهند لکن مضایقه دارم که مردم کرمان زن بچه شان را بجز ذبا کسانیکه متصرف هستند
 هر نوع بخواهند رد کنند اما من لشکر را قرار داده ام که اجبار نکنم و از شما هم متوقعم که اصراً
 نکنید با بجهد اینگونه رعایتاً لشکریان را بادی متعلق میساخت چنانچه اگر سر باز فقیری شکی
 داشت بدون مانعت میتوانست عرض حال خود را بکنند میتوان گفت که آقا محمد خان در
 لشکر زندگی میکرد زیرا که باید کارزار یا در اوقات شکار که علی الاصل مشغول بود لشکرش
 بر دور او بودند و در جمیع اوقات معلوم بود که اعتمانی بجهل و احتشام سلطنت ندارد
 بجز در اعیاد و اوقات مرسومه همیشه لباس ساده و بی تکلف میپوشید و در اسفار و ایام
 شکار غالباً بر زمین نشسته با امرای لشکر هر چه دست یاب میشد صرف میکرد و مسموع افتاد که
 روزی بهمین پنج مان و دوغ میخورد یکی از وزرای معتبر که نزدیک وی نشسته بود خواست
 مشارکت کند آقا محمد خان مانع شده گفت این غذای سپاهیان است مثل تو میرزایا باید
 پلا و حلویات بخورد بعد ازین نباید در حضور من با نیکونه غذا دست دراز کنی تجار در کتف
 حمایت وی از اوقات مصون بودند و در آخر ایام سلطنت امور تجارت از هر طرف روی
 برتری نهاد اما بی ملک بحکم ضعف و قطاع الطریق از بیم سیاست او بر جاده صواب و
 منباج استقامت میرفتند و حمایت اهل زراعت و فلاحات را فقط ناموسی کفایت بود زیرا
 که از ضابط بلوک تا حاکم بر کنه از هر کس خلاف قانون ظاهر میشد در معرض سیاست در میآمد
 در آخر عمر حرص مال بر مزاجش بطوری غلبه داشت که نمیتوان باور کرد نوشته اند وقتی بجهت
 خطائی جزئی حکم کرد کوشش مرد فقیری را بر بند و بعد شنید که بیچاره با میر غضب میگفت که اگر بمن
 کوشش را ببرد چند قرانی با دو خواهد داد پادشاه ویرا طلبیده با او گفت اگر وجه را مضاعف
 کنی و بخود من دهی ترا می بخشم بیچاره و همان چنان دانست که شاه مزاج میکند او را بخشیده است
 برخاک افتاده پس از ادای شکرانه روانه شد لکن هنوز قدم برنداشته بود که عوانان شاهی باو

۱
 گفت
 بعضیین که از دو جانب
 دنا و وبال میخ
 کنان میخ
 شس

جلد دوم بیان حالات آقا محمد خان

۱۶۵

فنایند که سلامت کوشش موقوف با دایمی مبلغ است و همچنین آورده اند که با شیادی مواضعی
که آنچه از امر وصول شود با المناصفه قسمت کنند بنابرین حریف درزی اهل صلاح خود را در مجلس
که بامین معین شده بود بنظر پادشاه رسانید و در وقتی که اعیان ملک حضور داشتند و اظهار
دفاقه نمود پادشاه ظاهر اظهار تامل و تأثر نموده منبرمود تا مبلغی که آمدند با دادند و بعد از آن
از حضار خواستش کرد که هر کس فراتر حال آن شخص را اعانتی کند ایامی در باره درین ماهه فوجها
الناس علی دین الملوک را متابعت کرده مبالغه خطبه بسائل بذل گردند روز گذشته شب
در رسید از شب نیز مدتی گذشته و خبری از آن عزیز نشد آن وقت بود که آقا محمد خان نکته را
در یاقه روی بوزیر کرد و گفت این لوطی که امر از صبح دیدی مرا فریب داد و من وعده کرد
که آنچه از من گرفته با نصف آنچه از دیگران بوی برسد من دهد لکن همه را برداشت و کز بخت این
گفته در ساعت حکم کرد تا سواران از هر جانب بعقب وی تاخنس کنند اما چنداگره بیشتر درش
تافتند که تر یافتند کس را نشان نبود که آن بی نشان کجاست با بجله ازین قبیل حکایات
بسیار از وی نقل شده است احتمال هم دارد که اغراق باشد در هر صورت اعم از اینکه صدق
باشد یا کذب وجود این قسم حکایتها در افواه خود دلیلی است بر اینکه حرص زیاد وی همچو مال ایشان
ولی با اینکه خصایل سینه و رذایل دینه در نهاد وی جمع بود در عهد سلطنت وی ایران آرام
و پادشاهی در خانواده وی توأم یافت کنون بر سر حرف پیش رویم چون آقا محمد خان زار
قلعه شوشی و قفقاز رسید اعتشاشی عظیم در لشکری حادث شد نقش پادشاه را که زارند
شیشه را با گردن صدا و تقان شقایق با بستیله خود بطرفی در رفت و بعضی امرای دیگر اقدام
نمودند اما حاجی ابراهیم بقیه لشکر را جمع آوری نموده ایشان را اطمینان داد و گفت اگر پادشاه
نماند هم اینک ولیعهد دولت بر جاست و بجانب طهران ره سپار آمد از آنسو چون خبر آمد
آقا محمد خان بطهران رسید میرزا محمد خان دو انلوی قاجار که در مبادی حال با آقا محمد خان
از در معادات و مخاصمت میزبست اما آقا محمد خان از سوابق وی گذشته او را متوکل و مستعد
خود ساخت درینوقت بیکلری بیکی پای تخت بود چون این خبر سموع وی افتاد فرمان داد تا دروازه
شهر را بستند و مترصد وصول فتحعلی خان که برادر زاده شاه گذشته و ولیعهد وی و در آنوقت

در خانه کار آقا محمد خان

باب ۲

۱۶۶

در شیراز بودنت فتحعلی شاه اگر چه علی الفور با تفاق کلمه ایمان ستمبر ملک پادشاه شد
لکن تا اول سال دیگر را اسم تاج نهادن بحمل نیامد مقصود نگارنده حروف این نیست که تاریخ
زمان فتحعلی شاه را که حال در ایران پادشاه است بنویسد مگر بطور اجمال و اختصار چند کلمه در باب
معضات و قایع که از بد و جلوس او بر تخت رویداده است در سلسله تخریر خواهد در آمد
صادق خان شقایی حرکت مذبحی کرده از پای درآمد حسین قلی خان برادر فتحعلی شاه نیز میری
داشت لکن بدون سینه و آویزی او نیز بر جای خود نشست محمد خان سپرز کجانی زنده کجانی
در بصره ساکن بود بهرین اوقات با بلیت سی تن با صفهان شتافت هر اس بر اصفهان
غالب شده در بر روی او کشت و نند او یکدور در شهر را در تصرف داشت ولی یاران آقا
سرش پاشیده خود دیگر باره بجانب بلاد عثمانی گریخت و از آن باز واقعه که سبب انجاش
فتنه در ملک شود روی نداد و جنگهای عدیده در صفحات خراسان رویداد و همیشه ظفر فتحعلی
بود اما اینکه اغلب بلاد خراسان فرمان ویرا گردن نهادند و گاه گاه حراج نیز میفرستند احتمالاً
طوایف افغان ما بن خود از چند سال موجب ضعف سلاطین ایشان شده است
چنانچه نمیتوانند حقوقی که از عهد احمد شاه بر این ملک دارند عاکنند دست تطاول از دست
نیز در این اوقات از صفحات خراسان کوتاه است از آنرو که بعد از فوت آقا محمد خان طلی
نکشد که یکی جان نیرخت بسیاری دیگر کشید و از سپرش حیدر توره نیز که فرمان گذار بخارا
هنوز امریکه ولالت گذر بر اینکه از بهرهای پدر بهره برده است صدور نیافته است اما بالنسبه
شهر شمال مغرب مملکت پادشاه ایران را چندان اقبال بخت نبود بعد از چندین سال
مجاوبات پی در پی که گاهی غالب و گاهی مغلوب شد حسرت الامر که چنان جزه مالکت ریسه
بگشت و بالفعل سرماز و سالدات این ملت تا کنار رود و ارس و سواحل جنوبیه بحر خضر محافظت
قلع و شهرها اشتغال دارند از پانزده سال قبل ازین مجدد اسفرازی فرنگستان را بارین
راه مرادوت مفتوح شده است چون در اوایل جلوس فتحعلی شاه بویژه آن میرفت که افغانه
بهندوستان تبارند و همچنین اگر ناپلیون پادشاه فرانس را بدین ملک توجی میشد پادشاه
ایران نمیتوانست که هم افغانستان را سدی و هم فرانس را سدی کرد و بنا برین که رز خیرال

جلد دوم در حاتمہ کارا قاقا محمد خان

۱۶۷

ہندوستان مصلحت درین دید کہ عقد مصافحت و موالات بامین دولتین انگلیس و ایران مستحکم کند و فائدہ کہ مامول بود برین تدبیر تشریح شد بامعنی کہ افاغہ از خیال ہندوستان افتادند و چون یکی از اصول معاہدہ این بود کہ اگر دشمنی از دول فرنگستان با دولت انگلیس نزاع آغاز دودولت ایران اگر ہنگام اقتضای آن کند از مد مضایقت نگردہ بجا لغت آن دشمن برآید اثریکہ اقتدار انگریز در خاطر پادشاہ در عایای ایران کرد بجنبہ این مطلب خوب بود و فائدہ دیگر این معاہدہ تاین بود کہ آمد و رفت و تجارت بامین ہندوستان و ایران ناہندہ ہونا پارت خیال عالمگیری داشت و دولت انگریز سد عظیمی در راہ او بود لہذا ہر وسیلہ کہ گمان اینکہ ضرری بامین دولت رسا نہ میرفت اگرچہ بسیار بعید بود و متوسل میشد و اگرچہ منظر گمان کہ از عواید اینکار مستحضر فتح ہندوستان بجنبہ او محض بالیو لیا بود اما علی التحقیق این سووادر سردی جای گرفتہ بود بنا برین برد دوستی با پادشاہ ایران کوفت و چون وضع ارتباط افرا و روس نیز درین اوقات معلوم بود در حال دولت انگلند متوہم شدہ در صد و ابطال تدبیر وی برآمدند و آنچه لازمہ سعی بود بجای آوردند از انجملہ از دیاد مراد دت و مودت با دولت ایران بود و در عرصہ پنجبال دو سفیر از جانب پادشاہ انگلستان بانگلک فرستادہ شد فتحعلی شاہ سیز در ابتدا با مید اینکہ توسط یا معاونت ناپلیون دوبارہ کر جستان برانگشت آرد باومی از در طلبیت و موافقت پیش آمد اما چون تغییرات و حوادثی کہ در فرنگستان پیدا ناپلیون را مجبور کرد کہ خیالات ممالک آسیا را از سر بنیاد پادشاہ ایران با دولت انگلیس راہ موالات گرفت تفصیل وقایع و مکاتبات و مراسلاتی کہ بامین اولیا و سفیری دولتین واقع شد لزومی نذا رہمین قدر کفایت است کہ تا ہنوز عہد مصافحت و موافقت بامین این دو مملکت باقی و برقرار است و بعد نامہای عدیدہ مستحکم و پادار معصوم و اولیای دولت انگریز ہمیشہ باید قوام و ترقی ملکستی باشد کہ سد بامین فرنگستان و ممالک آسیای ایشیا ہفتدہ سال از سلطنت فتحعلی شاہ کہ حال پادشاہ ایران است میگذر و سالہا گذشت کہ این ملک این قسم آرامی یا ند داشت و بسبب علم و رافت و عدل و نصفت کہ بالنسبہ در حکو اوست شایستہ و سزاوار است کہ نامش در جریدہ سلاطین بزرگ ایران ثبت کردہ

در بیان عقاید اهل اسلام

باب ۲۲

۱۶۸

باب بیست و دوم در بیان مذہب و شریعت اہالی ایران

تاریخ مملکتی بدون شرحی در باب مذہب و عقاید سکنه آن مملکت تمام نخواهد بود و شریعت در
هر لباس و بهر نام که بوده است همیشه رسوخی نہایت یابی نہایت و طبیعت بنی نوع
انسان داشته است اما اثرش در مال حال ملل و انجام امور دول کالشمس فی وسط السماء
ظاہر است آتشی که در سینه اشخاص میافروزد و هر چه بیشتر آتش آرمی یا بد بیشتر قوت میگیرد و
و چون خلقی یا ملتی در یک عقیدہ شریک شوند ارتباط اعتقادی بین شان از هر ربطی قوی
خواهد بود لکن اینصورت را که در حقیقت باید پایہ و مادہ صلح شود غالباً مردم مدبر و دنیا طلب
اسباب حرب ساخته ملت بجا ربت ملت و گروه بمقاومت گروه برخاستہ اند مالک
اقدار یافته است نہ بجهت حب وطن مردم یا خفاوت بر ادوی بیکدیگر بلکه سبب عداوتی که
بر مردم دیگر بواسطہ اختلاف جزئی در مذہب داشته اند این ملاحظہ اگر چه شامل جمیع اہالی
روی زمین است اما بکسانی که دین پیغمبر است را احتیماً کرده اند اختصاص دارد
از آنرو کہ او صریح بر پیروان خود امر میکند کہ بزنند کردن کفار را چنانچہ نص فصر بارتقا
شاید است و ہم او فرماید کہ خدا میخواند از دشمنان انتقام خود را بکشند اما شمارا اختیار کرده کہ
برای او جنگ کنید ولو نیشاء اللہ لا نصبر منہم و لکن لبسبلو لبعضکم بعضی اگر چه بعضی از
مفسرین مقام را مخصوص میدانند و مضمون آیه را اختصاص بکفار بد میدهند اما عامتہ اہل تفسیر
برین نیستند بلکه اتفاق کلمہ بر عموم حکم است چنانکہ از ظاہر آیه و عمل پیغمبر معلوم میشود و بنا برین بیشتر
بر آن قاطع مذہب میدانند بالفعل مقصود این نیست کہ تقصیل مذہب مختلفہ و قواعد و قواعد
اسلام کلیہ یا جزئیہ داده شود بلکه مطلب این است کہ اخبار اجمالی از طریقت و رویت اہل
ایران درین باب تحریر یابد بقدریکہ موجب ایضاح تاریخ گذشته ایشان گشتہ مطالعہ کنندگان
این اوراق را در استنباط وقایع آئندہ کہ شاید در عرصہ طور آید مدوی باشد نظر اجمالی
در باب دین اسلام نموده شرحی در قواعد مذہب شیعه کہ از زمان استقرار سلطنت
صفویہ در این ملک رواج یافته است و اصول طریقت متصوفہ کہ در این اواخر غلبہ و

ایضاح
بالکسر و کشن
آشکار کردن
سن

جلد دوم در بیان عقاید اهل اسلام

۱۶۹

شیوع یافت نگارش خواهد رفت اصول دین اسلام در قرآن مذکور است و اساس دین بر وحدت و یگانگی خداوند است و همین صبر نیز فرمود که مقصد کلی وی هدایت مردم باین صراط مستقیم است و همچنین فرمود که دین در هر وقت و زمان و عهد و اوان یکی بوده و چون برود و بهر تغییر و تبدیل در قواعد و مراسم شریعت راه یافته و فساد در دین پیدا شده است خداوند آسمیا و رسل فرستاده است تا مردم را بر راه حق دعوت کنند و از اعظم انبیا یکی موسی و دیگر عیسی است و خود را خاتم پیغمبران خوانده گفت کسی بعد از وی مبعوث نخواهد شد و همچنین گفت که در کتب سماوی بطور وی جز داده اند چنانچه در سوره صف از زبان عیسی فرماید و اذ قال عیسی ابن مریم یا نبی اسرائیل انی رسول بعد لیکم مصدقا لما بین یدی من الرسل و پیشتر بر رسول یاتی من بعدی اسمیه احمد مسبنای این آیه بر ترجمه جمله است که از فضل شازده امجدی نقل کرده اند و در آن فارغلیطامو عود است و فارغلیطار ابحریف خوانده در سنن با اسم احمد مطابق کرده اند علمای این ملت اسلام را بر دو قسم معین کرده اند قسم اول با دین خوانند آن چهار رشت از ایمان بخدا و ملائکه و رسل و کتب او و اعتقاد بمجاور و روحش و خدا را قادر علی الاطلاق و احکام ویرا ازلی و حسیه و شر را از جانب وی دانند و قسم ثانی را مشرکیت گویند و آن عبارتست از صوم و صلوة و حج و زکوة و هیچ چیز عالی تر و نیکوتر از عقیده اهل اسلام در توحید نیستند و از آن رو که از هر طرف رویگی دارند چنانچه از آیات و اخبار و آثار و اقوال و افغانشان همه ظاهر است اینها تولاوتهم و جلاله هر جا که نظر کردیم سیاهی تو می بینیم ادعای رانخصوص و شایسته بندگی میدانند و بس و هیچیک از مخلوقات را درین باب با وی شریک و سهم نمی سازند و از جمله عقایدشان بحکم قرآن اعتقاد بوجود فرشتگان است فرشتگان را مخلوق از نور و از اکل و شرب و تولید و تولد بری میدانند و هر صنف ملائکه را شغلی مخصوص معین کرده اند کار بعضی فقط تجید و تحمید خالق است و زمره ناظر افعال گناه اعمال عبودیت و برخی شغلاء اند عند الله جبرئیل را که گویند قرآن بواسطه او نازل میشود و روح و حامل وحی خوانند میکائیل را دوست و حامی یهودان شمارند عزرائیل را قابض ارواح و اسرافیل را صاحب صور گویند و همچنین ایشان را عقیدت آن است که شیطان نیز

در بیان عقاید اهل اسلام

باب ۲۲

۱۶

دقی در جبر که ملائکه بود و بجهت اینکه از سجده آدم ابا کرد و او را از آسمان راندند و بر این عقیدت
مسترب است اعتقاد بوجود ارواح مقدسه و جنبیه که جن خوانند و مخلوق از نار دانند و گویند
که این طبقه را مانند انسان اکل و شرب و تولید و تولد و معاد و ثواب و عقابست این عقیده
در باب ملائکه و اجنه از یهود و فارسیان قدیم مأخوذ است احتمال دارد که حضرت محمد صلی الله علیه و آله
جلب قلوب ایشان این مسئله را داخل در عقاید مذہب خود کرد اما اعتقاد در باب
کتاب الکی این است که بنا بر قول حضرت محمد خداوند در از سنه مختلفه بواسطه اسباب و اسل
کتاب عدیده فرستاد و عدد کتب الکی صد و چهار است از آن جمله ده با آدم و پنجاه تثنیه
وسی با دریس و ده با ابراهیم فرستاده شد و چهار دیگر توریه است و زبور و انجیل و قرآن
که موسی و داود و عیسی و محمد نازل شد چون حضرت محمد خاتم پیغمبران است بعد از وی نمی
و انزال کتب منقطع شد و جمیع کتب زبور و مفعود الاثر مذکور چهار کتاب اخیر که چه صاحبین
بعضی کتب دارند که نسبت شان را به پیغمبران قبل از طوفان میدهند و ازین چهار کتاب که در
میان است تغییر و تحریف بسیار بحال توریه و زبور و انجیل راه یافته است اگر چه ممکن است
که بعضی از کلمات الکی در آنها یافت بشود الا اینکه سخنانی که بالفعل در دست یهود و نصاری
بهست قابل اعتبار نیست اما در باب انبیاء خبری هست که عدد شان بدو بیست و بیست
چهار هزار میرسد لکن مشهور ما بین اهل اسلام صد و بیست و چهار هزار است و ازین اردو
قاصد های آسمانی سیصد و سیزده نفر فقط از انبیای مرسل شمرده شده اند و شش نفر
اولوا العزم و صاحب شریعت اند و آن شش نفر آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی
و محمد است اما در باب معاد و قیامت اعتقاد مسلمین این است که چون شخصی را
موت در رسد و او را وقت بر گذارند فرشته با و خبر و رو و دیگر و دیگر را امید بدو دیگر و منکر
دو فرشته اند سیاه و عیب و عظیم الخلقه و چون این دو ملک در رسند مرده را پیشین
حکم میدهند و بعد از آن از وحدت خدا و رسالت محمد سوال میکنند اگر جواب برون
ناموال داد او را آرام کرده در پیکر از بهشت بروی باز میشود و تا رایحه جنت بوی برسد و الا
کز ای بنین چنان برفق دی میگویند که ناله او را از مشرق تا مغرب تمام مخلوقات بجز جن

جلد دوم در بیان عقاید اهل اسلام

۱۷۱

اسن میشوند و بعد از آن زمین را بروی تنگ میازند و نو و نو نه از دایمی بهت سر بردی
میگازند تا روز قیامت اورا معذب دارند و بعضی برانند که معاصی خود شخص بصورت
جانوران گزنده مجسم میشوند چنانکه گنا بان بزرگ بصورت اژدها و متوسط بصورت افغانی و
کوچکتر مثل عقارب میشوند و بیچاره با نیخال تا روز قیامت میماند تا حکم آخر بروی جاری شود
و چون روح از بدن توسط قابض ارواح جدا میشود در عالم برزخ بنا بر نیالیاچ اعمال با میثاب
خواهد بود یا معافت مگر ارواح استیسا که بدون وجه بهشت میروند اما قیام ساعت معنی
روزی قیام بر کسی بجز خدا معلوم نیست چنانچه حضرت پیغمبر خود میفرماید که از جبرئیل سئوال کردم
نیز میدانست لکن ظهور قیامت را علاماتی مخصوص است اگر چه با وجود این علامات نیز گمان
یعنی محقق نمیشود از آنجمله است طلوع شمس از مغرب و سطوح و خان و گرفتن آن تمام زمین
و طاهر شدن یا حوج و با حوج و تکلم کردن جانوران و در اخبار از خود حضرت متعنه دارد است که روز قیامت
زمین با عظمت خداوندی مستی خاک خواهد نمود و آسمانها و دست راست وی چون طوباک
پچیده خواهد شد و چون صدای صور اول بلند شود جمیع سگان آسمان و زمین بمیرند و بنفخه دوم
دوباره زنده شوند در قرآن دو نفخه صور وارد است لکن از اخبار رسنه نفخه معلوم میشود نفخه
اول را نفخه رعب نامند و گویند که از شنیدن آن هر اس در دنیا جاری کند و نفخه دوم را
نفخه استحان خوانند و از آن نفخه تمام خلایق بمیرند حتی عزرائیل و نفخه سوم را نفخه قیام خوانند که از آن
آن مخلوقات دوباره بحیات کراسند چون چهل سال از نفخه دوم گذرد اسرافیل و جبرئیل و میکائیل
زنده شوند و بر کوه بیت المقدس باستینند و اسرافیل نفخه سوم را در صور دمده بعد از آن
خداوند در برابر با جمیع ملائک بصحای مشرآید و در وقتی که آدم و نوح و ابراهیم و عیسی همه آ
گویند محمد شفاعت بندگان قدم پیش بند و هر یک از عباد را اجزای عمل و کیفیت گناه مقرر شود
کفار مخلد در جهنم خواهند شد و مؤمنین بهشت جاوید خواهند رفت در قرآن زحمت و عقوبت
جهنم را تطویلی داده شده است هر گناهی را عذاب مقرر است خفیف تر از همه این است که
گناه کار را با نعل آتشین نعل میکنند چنانکه از حرارت آن مغزش چون دیکت بچویش آید
لکن دوام عذاب فقط برای کفار است مسلمین بعد از چندی از دوزخ ربانی یافته بهشت

در بیان عقاید اهل اسلام

باب ۲۲

۱۷۲

میروند ما بین جنبت و حجیم ملی است که آنرا اعراف گویند منزل کسانی است که حسانت و سیئات ایشان مساویست ملی دیگر است که آنرا صراط خوانند که بر روی جهنم است در اخبار وارد است که از موسی باریکتر و از شمشیر برنده تر است نیکوکاران از آن چون برق گذرند و بدکاران چون خواهند گذرند بلغزند و بقعر دوزخ جای گیرند بهشت در آسمان هفتم است این معلوم میشود که سینه مسلمان در ترکیب و بهیت عالم مقصد رومی بطلیموس صاحب مجبلی که زعم بعضی آن است که در سال هفتاد و از تاریخ عیسوی تسو لاشده است بوده مجبلی در عربی ترجمه شده مدت هفتصد سال در اغلب بلاد آسیا معتقد ناس این بود که اصل قاعده استکانت کرات و اجرام سماوی این کتاب است با بجزله بر در بهشت چشمه است که آنرا چشمه محمد گویند هر کس جامی آب از آن چشمه بنوشد ابدالابا داشته نشود خاک بهشت مشک و زعفران است و سنک ریزهای آن در عمر و ارید و یوار آن از طلا و نقره ساقه و تنه درختها همه از طلائی است از آن بجزله درخت طوبی است که در مقام حضرت محمد رسته و شاخهای آن با میوه های لذیذ و نازک مؤمنین است و از آنرا روغنی و خرمای و سایر اقسام میوه با از آنچه بخوانند فی الفور از آن درخت حاصل میشود و بازرگی ولدتی که هیچ چشم در دنیا مثل آن ندیده و هیچ ذوق نماند آن نخشیده و همچنین اگر از اقسام اطعمه چیزی خواسته باشد مثل گوشت کباب و مرغ بریان و امثال آن هم در بهشت بر شاخه آن درخت ظاهر شده خود شاخ نزدیک میشود و گذرگت اگر مؤمنین را میل بسواری باشد هم اسبهای با ساخت و تمام مرصع از شاخ بیرون میچیند و بزرگی این طرفه درخت بقدرست که اگر اسی سیر صد سال در سایه آن جلوریزد و با نتهامین رسد و در پای آن رو و خانه های شیر شراب و عسل جار است چنانچه آیه مثل الجنة التي وعد المتقون دنیا آنها ر من با غیر آسین آنها من لعین لم یغیر طعمه و آنها ر من خیر لذة للشارب من دنیا ر من عسل مصفی و لثم فنیاس من کل الثمرات و مغفرة من ربهم تصیح بر این مطلب میکند و بغیر از این آنها رو چشمها در دو پای بشینا رند که آنها در مغزارهای بهشت را که زمین آنها از مشک و کافور و سنک ریزهای آنها از زرد و یا تو و اطراف آنها از زعفران است ترو تازه میدارند لکن اینها همه پیش حور بیا نیکه سعینه مؤمنین و عده کرده است بیسخت نیست ایشانرا خاطر جمع کرد که بر صفت های حریرند حسب آرام میکنند

جلد دوم در بیان عقاید اهل اسلام

۱۷۳

در چنین باغ که ذکر بعضی مخصوصات آن گذشت و دخترهای سیاه چشم بخدمت ایشان خواهند بود که هرگز چشم بدگیری نکرده اند چنانچه در آیه مشکئین علی فرش بطائنها من استبرق الخ فتمن فاصوات الطرف مذکور است و چنانچه در سوره واقعه نیز ذکر آن شده است والسابقون السابقون اولئك المقربون فی جنات النعیم علی سرر موصوئیه مشکئین علیها متقابلین بطوف علیهم ولدنا مخلدون باکو آب و اباریق و کاسیس من معین لایصدعون عنهما ولا ینزفون وفاکتیه تمایخیرون و لحم طیر مما یستنون و حور عین کما مثال اللؤلؤء المکنون جزاء بما كانوا یعملون لما یمسعون فیها لنواد لاتاتیها الا قلیلاً سلاً سلاً ما اکثرین درجه ثومس آن است که او را هفتاد و دو حوری میدهند بغیر از زنانیکه در دنیا داشته است و سر پرده مرصع و اطعمه کوناگون و اسباب و امانه در خود بجهت وی میآورد و او ابد الاباد جوان باشد و ازین نعمت برخوردار و هر خواهش که از ننادوس سر برزند در ساعت روا شود و تا اینکه هیچیک از حواسش بی لذت نماند و هه سامعه وی نترز او را ملائکه و حوریان بهشت همواره متلذذ کرد و بلکه در ختهاشیکه در دور او روده اند نیز در تجید و تعقیب الکی نوعی نعمه سرا باشند که هیچیک از بنی نوع انسان در دنیا مثل آن نشنیده باشند این حوری اکثرین مؤمنان است اما پاداشش اعلی طبقه مؤمنان است یعنی عبارت توری را نقل میکنند که لذت نیست که نه چششی دیده و نه کوششی شنیده و نه بخاطری خطور کرده است لایعین رات لا اذن سمعت و لا خطر ببال این بهشت از نعمتات خیالیه خود محمد نسبت بلکه از هیود و فارسیا و هندو و نصاری گرفته است عقیده هیود آن است که بهشت در آسمان هفتم است و باغبانی نیکو اینان دارد و بهشت موسس از دختران سیاه چشم مهور است و رود کلنکا که بعقیده هندو در آسمان است و معنی آن رود مقدس است و اسپاراکه معنی آن دختران آسمانی است و رود کلنکا که معنی شجر مقصود یا درخت خواهش است که میوه وی لذیذ و اطعمه نفسیه و البسه فاخره ازان حاصل میشود و همچنین مقام نیکو کاران که در کتب عیسویان بکفایت مذکور است چنانچه در میکاشفات یوحنا در فصل سبب و یکم و بیست و دوم ذکر شده است که شهری عظیم و بنامی آن از ذهب و جواهر نفیسه است و دوازده در دارد و آب حیات در کوچهایی آن رود و از پای درخت زندگی میکذرد و اقسام میوه میدهد و برکن آن شفای امراض است و کدنگ

در بیان عقاید اهل اسلام

باب ۲۲

۱۷۴

در انجیل توفاد در فضل مسیت و دو آیه سی مرتوم است که عیسی گفت مؤمنان با وی بر یک سفر خواهند خورد و آشا مید این همه در بهشت سچین بر عربی یافت میشود اما اگر چه این همه را از ظل نبوت اخذ کرد لکن این قول را که در انجیل متی در فضل مسیت و دوم در آیه سی مسطور است که نکاح و مزاجت در جهان دیگر نیست و مردم چون فرشتگان آسمان خواهند بود و قبول نمود زیرا که مقصود حضرت محمد ازین بهشت این بود که مستجمع جمیع لذات و سهوات این باشد و بدتره قصوی باشد و اصل مبای شریعت خود را بر این گذاشت و از صعغفات قرآن در جای بسیار بمعنی بیشایه شک و ریب و اصحست اگر چه بعضی از مسلمین اینگونه آیات را تاویل کرده لکن فقهای ملت اعتقاد بظواهر آیات را از باب تعبد لازم میدانند و از جمله عقاید مسلمین در باب حیوانات و بهایم این است که جمیع حیوانات را در روز محشر جمع میکنند و پس از انتقام کشیدن ضعیف از قوی تمام را محسوم میازند و جنیان را نیز چون مردمان حساب در کار است بدکاران بدو نرخ میروند و نیکوکاران نزدیک حنبت منزلی مییابند مسئله قضا و قدر در قرآن و اخبار بسیار است از انجمله است در سوره بنی اسرائیل و کل انسان الزمانه طائره فی عنقه و معنی این آیه سبب بحث و نزاع بسیار شده است بعلت اینکه میگویند اگر آیه محمول بطاهر شود منافی با عدل است لکن فقهای علام اتفاق کرده اند که معنی آیه متعلق با مورتکوبیه است نه احکام کلیغینه ولی با وجود این معنی این اعتقاد در جمیع فرق اسلام شیوع کلی و اثرش در وجبات احوالشان و ضووح تمام دارد چنانچه بهین سبب از محاسن صلاح و معایب فساد و بجزند و شایده و مکاره را چون حکم تقدیر و فرار از آنرا بیجا صل میدانند بصبر و سکون تلقی میکنند و همچنین بهین جهت در عروب جلاوت میورزند احتمال دارد که سچمبر جنب کجوز نیز بهین خیال این عقیدت را در پروان خویشی نهاد از احکام اولیه شریعت نماز است که ستون دین خوانده شده لزوم آن مکرر در قرآن وارد شده است از انجمله در سوره روم است فبما ان الله جین ستون و جین نصبون و له الحکم فی السموات و الارض و عشیاء و جین تطهرون اگر چه از این آیه چار وقت نماز معلوم میشود ولی عمل رسول خدا و اجماع امت پنج وقت است در هر وقت مؤذن مؤمنین بنماز میخواند و در هنگام اشتغال بجایب که متوجه میشود و وضو که در هر وقت حکم شده است

جلد دوم در بیان عقاید اهل اسلام

۱۷۵

در اوقات صلوة تخمه و جوب میساید چنانکه طهارت بدن نیز شرط صحت صلوة است که پاک شواول و پس دیده بران پاک اندازد و همچنین باید در نماز لباس فاخر بر خود نگیرد زیرا که مفرفات دینوی مایه غرور و منافی با تواضعی است که لازمه بندگی و عبودیت است زمان حضور مسجد و شرکت در نماز جماعت با مردان ممنوعه و حکم است که یا در خانه نماز گذارد یا وقتی مسجد روند که مردان نباشند بنا بر این عمل بر تفضیل ارجال بر بنا و مستوری زمان است سیل صاحب که مترجم قرآن است در انگریزی از یکی از فقهای معتبر نقل میکند که رای مسلمین درین ماده این است که حضور زن مورث حائضی است که منافی با حالت عبادت است در قرار دادن نماز و همچنین وضعی که در این باب احتیاط کرده حضرت محمد از پیروان اقتباس نمود اما اگر چه در اوایل بجانب بیت المقدس نماز میکرد و بعد خواست که به پیر و انش با پیروز که شرافت که بیشتر است بگذاروی در همین نماز از بیت المقدس روگردانیده بجانب مکّه توجه کرد و دیگران را سینه بهین پنج حکم داد این اظهار احترام بالنسبه بکه بحجه این بود که سنن است و اشیاء با خیالات اعرابی که از قدیم الایام عبادت اینچنانه معتاد بودند و بعد از آن احترام آن در خاطر مسلمین از ویاد یافت از آنکه بعد از مولد و منشا پیغمبرشان بود از جمله حکام شریعت چنانکه قبل ازین سمت نکارش یافت زکوة است یعنی مبلغ معینی که هر کس از مال خود از روی وجوب باید بپردازد و آن از هر چهل کیست که بعبارة اخری از هر صدی و دینم باشد باین قسم که چون مبلغ بچهل رسد حد نصا است یعنی زکوة بران تعلق میکند و تعلق زکوة بر آن مال است بشرط مضی سنه یعنی گذشتن کیال بران و زکوة تعلق میکند به ذواب و کوسفند و نقدین و غله و میوه و هر چه در معرض بیج و شتری در آید فقهارا در مقدار و طریقۀ اخذ زکوة از اشیاء متنوعه اختلاف است پیغمبر در اخذ زکوة مبالغه فرموده و وجهی که ازین ممر حاصل شدی صرف فقرای امت و غازیان ملت نمودی لکن چون اسلام قوت گرفت و مملکت وسعت یافت معلوم شد جمع این قسم خراج علاوه بر اشکال موجب ناخوشیهای دیگر است لاجرم ترک آن گنشتند و مرد مرا بمیلان خاطر خود و امتراضای رضای خداوند را کردند ولی حکم فرمودم تزکیه چنان قوسیت که بسیار گشت که سلمی

بان کوة

در بیان عقاید اهل اسلام

باب ۲

۱۷۶

درست اعتقاد خود را از ادای زکوة معاف دارد زیرا که علاوه بر اینکه در قرآن واحسان
دارد است جمیع فقها بر آنند که تزکیه مال مورد ثروت و عزت دنیوی و بخیاح و بجات اخرویست
از عمر بن عبد العزیز منقولست که نماز را تا نیمی راه بخداوند نزدیک میکند و روزه بدرگاه
دی میرساند و زکوة بحضور او میسرود و از جمله احکام صوم است مسلمین را عقیده است
که در ماه رمضان قرآن از آسمان نازل شد و در این ماه از طلوع فجر تا غروب شمس از اکل
و شرب و سایر لذات شهوانی باید پرهیزند مگر مسافران و بیچاران و زنان استثنی و
زنان شیرده که باید یا در اوقات دیگر روزه بدارند یا طورهای غریب اطعام فستق
مساکین کنند و دیگر از احکام زیارت که است در صورت استطاعت در تعیین استقامت
اقوال است مشهور این است که هر کس حیوانی که بران سوار شود و مؤنث راه داشته باشد
مستطیع است رای تاغنی این است که اگر کسی بضاعت داشته باشد و نتواند بگرد و میباید
شخصی دیگر را بوالکالت بفرستد مالک بران است که هر کس قوت بدن بقدر کفایت سفر
داشته باشد باید زیارت برود ابوحنیفه را قول این است که تا وجه کفایت سفر و صحت بدن
برود موجود نشود استطاعت صورت نمیکرد و زیارت و جوب نمایی یا بد مسجد الحرام
قریب وسط شهر واقع است و کعبه در وسط آن است کعبه بنای مرئی است از سنگ احتمال میرود
که در ایام بت پرستی اعراب بجهت تهای خود ساخته اند لکن مسلمین را عقیده این است که چون
آدم از بهشت بیرون رفت از خدا استدعا کرد که عبادتخانه بجهت او چنانکه در بهشت است
بفرستد مسئول او با جابت مقرون گشته صورتی از ان مسجد آسمانی بر زمین افتاد و آدم در وقت
عبادت توجه بدان می نمود پس از فوت او شیث بر همان صورت خانه از سنگ و گل
ساخته و در طوفان آنخانه خراب شد براهیم و اسماعیل پسرش دوباره خانه برجای آن بنا
کردند و وقت کرده که در ترکیب مثل خانه اولین باشد و این معنی صورت گرفت بجهت اینکه
وضع ترکیب و بیث خانه براهیم و حی شد سنگ سیاه مشهور بکجر الاسود که در زاویه
سمت جنوب مشرق نصب کرده اند کوبیدگی از جواهر بهشت است که با آدم سخاک افتاده
در طوفان جبرئیل از آن محافظت کرده در وقت بنای کعبه براهیم داد کوبیدگی که در اول

در بیان ص

در بیان ص

جلد دوم در بیان عقاید اهل اسلام

۱۷۷

حال سفید بود رفته رفته از مس کناه کاران سیاه شد باری این حرفها و بسیار فاشنای دیگران
ترکه ایام بت پرستی در میان مسلمین شایع است زواران سنگ را خاست احترام میکنند و آنرا
میپسند و هم سنگی دیگر است در جاییکه از آن مقام ابراهیم گویند و گویند در وقتی که حضرت
ابراهیم بدین سپرش اسمعیل آمد یکپا را بران سنگ گذاشته نقش پای او باقی ماند و دیگر
چاه زمزم است گویند در وقتی که هاجر اسمعیل را بر زمین عربستان آورد و هوا گرم بود عطش اهل
غلبه کرد این چاه بحکم خدا بجهت او پیدا شد بعد از فوت حضرت محمد علیه السلام سلاطین اسلام
مسجد را وسیع کرده اند و خانه رازیت داده هر ساله از جمیع بلاد مسلمین و سایر اطراف عالم
که این فرقه سکنی دارند زوار با جماعت میروند تفصیل مراسم و مناسک آن طولی دارد و عموماً
ازین متبیل است که اعدای این ملت نسبت و مشابهت آن با وضع پرستش اصنام
کرده اند و بی حقیقت هم نگویند چون اینجا از قدیم الایام معبد و هیکل اعراب جاهلیت بوده
احتمال دارد که در اوایل حال حضرت محمد با کسانیکه با وی گردیدند قرار داده است که ایشانرا
از معبد با و اجدا و منع کند و چون بد که موقوف کردن آن ممکن نیست راضی شد که این هم یکی از
مراسم دین باشد البته باینحال که مردمی را از پرستش اصنام ربانی داده و عبادت خدا
یکجا منوع ساخته ضرر ندارد اگر قدری از آثار جاهلیت داشته باشد شراب و قمار هر دو منسوخ
قرآن ممنوع است بدین دلیل که انشما اکبر من لفظها و همچنین خون و گوشت خنزیر و قیه درین
ممنوع است در اعراب قدیم رسم بود که چهار ماه را در سال مقدس شمردندی و قتال و
جدال را در آن چهار ماه رداند استندی حضرت محمد نیز حکم کرده که پرورش این رویه را معمول
دارند مگر اینکه دشمنان دست تعدی از استین بر آرد و بجای دولت نمایند در اینصورت
ایشان در صدد انتقام بر آیند روز جمعه بنا بر فرمان یا ایها الذین آمنوا اذنواذی للصلاة من
یوم الحججه فاسوالی ذکر آمد مسلمین باید در مسجد جمعه نماز گذارند اما نه مانند روز سبت که در
یسود مقرر است که آرام باید کرد در مسلمین بخرا دای مراسم نماز و خطبه چیز دیگر نیست اسباب
عدیه بجهت اینکه چهار روز جمعه اختصاص یافته است گفته اند بعضی بر آنند که روز و دو سیمین بعد است
و گران گویند که در زمان یکی از اجداد حضرت محمد صد این روز را نام جمعه نهادند بسبب اینکه حق

در بیان عقاید اهل اسلام

باب ۲۲

۱۷۸

درین روز در نزد وی اجتماع نمودند همچنین مذکور است که درین روز خداوند کار خلقت را تمام کرد از اعیاد و وعید و ارمی که عید فطر که غزه شوال است پس از انقضای ماه صیام و دیگر عید صبحی که عید قربان سینر گویند که دهم ذی الحجه است و آن روز است که ابراهیم سرش استحق را بجهت قربانی بدرگاه خداوند عرضه کرد رسم حنثه در قرآن وارد نشده است این رسم از یهود مأخوذ است و مسلمین را عقیده آن است که از ابراهیم رسیده است و اصحاب رسول بدان عمل کرده اند و خود حضرت رسول فتون متولد شده است علی قبا تقدیر این رویه معمول جمیع اهل اسلام است و ترک آنرا در انمیدار مذکور در حالت شخص حدی الام که من باشد یا بجهت دیگر که سبب مخاطر شود و از آن علامت ظاهر اسلام دانند زیرا که اگر شخصی در صرب کفار کشته شود و این علامت با وی نباشد تشخص نخواهد یافت قرآن صد و چهارم سوره است اما بتدریج نازل شده و این تدبیری نیکو بود پس نیز فرمود که قرآن بالتام از جانب خداوند بواسطه جبرئیل در شب قدر با تسمان اول نازل شد و بعد از آن بتدریج جبرئیل بوی آورد مسلمین را در شب قدر اختلاف است بعضی شب بیست و سیم و برخی شب بیست و چهارم رمضان گفته اند شبهای دیگر نیز گفته اند و ماه رمضان را با این سبب مقدس و مبارک دانند مدت نزول این کتاب بیست و سه سال طول کشید و در عرض این مدت جبرئیل می بود و چون آیه نازل شدی کتابی بجهت نوشتن آن معین بودی و بجهت از یاد و استحکام قدامت پیغمبر بر این طریق بود زیرا که او در میان پیروان خود هم حاکم قوم بود و هم سردار لشکر و هر وقت خواستی احکامی که بجهت جنگ و صلح لازم دانستی با اعتقاد ایشان از مصدر الوهیت صادر کردی و بجهت اینکه اگر خطائی کند راه معذرتی داشته باشد مسئله نسخ و مدارا با ایشان تعلیم کرد و همچنین مؤمنین را گفت که از ترجمه تحت اللفظی جمیع آیات بر حذر باشند زیرا که معانی بعضی ظاهراست و بعضی دیگر مشابه چنانچه در سوره عمران کوید لاکه الا هو عزیز الحکیم هو الذی انزل علیک الکتاب منه آیات محکمات من ام الکتاب و آخر تشابهات فاما الذین فی قلوبهم رزق فیتعجبون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة و استواء ما ویله و ما یعلم ما ویله الا الله و الراسخون فی العلم و باین احتیاطها تدبیر متعادل آنهاست با جمله محمد را خلقی نیکو و فصحا

جلد دوم در بیان عقاید اسلام

۱۷۹

حاضر و شاعتی با هر حکمتی و افزو بود در آن وضع که ملک خود را دید و سبانی که بجهت انقشار شریعت
و استقرار حکومت خود فراهم آورد و لکن این مبنی ملاحظه شود هم اعدای او را لازم است که او را نیند
که حقوق احسان او بر اعراب ثابت است در اول اظهار بنوت او بیشتر اعراب جهال و بت
پرست بودند و رسوم فواحش در میان ایشان شیوع داشت از آنجمله کشتن اطفال
اناث بود در ملک بعد اوت و اختلاف و در خارج با هانت و استخفاف نیز میسند چون
او گردن نهادند و به نبدکی بکت خدا گردیدند اتفاق مذهب نشاء اتفاق ملت شده در اندک
وقتی بر بهترین بلاد روسی زمین استیلا یافتند مقصود از قرآن و وضعی که نوشته شده است
این است که هم کتاب تو این ملت باشد هم شامل قواعد شریعت مطلب مصنف است
مردم است لوازم نبدکی بخداوند مراسم زندگی با یکدیگر را و احکامیکه در آن مندرجست
باتفاق و همه ملل اسلامیة اصول جمیع امور شرعیة و عرفیة است در عهد حضرت رسول قرآن نظم و
ترتیبی نداشت بلکه اوراق متفرقه بود بعد از فوت او خلیفه اول او بگردون رعایت اوقات
نزول انرا مرتب ساخت و چون سوره با یکدیگر ربطی ندارند ملاحظه اوقات نزول نیز لزومی نداشت
پس از جمع و ترتیب از یکی از زمان سپید بر سپردند تا در ایام خلافت عثمان معلوم شد که نسخ
دیگر معایر با نسخه اصل در نزد مردم موجودند لهذا از مصدر خلافت حکم صادر شد تا نسخهای
متعدد از نسخه ابی بکر نوشته بمردم دادند و فرما داد تا نسخهای دیگر را سوزانیدند و تاه ساق
هم از اوان حیات سپید اختلاف در اصحاب و پیروان وی راه یافته بود و چون اوقات
گردشیدتی هر چه تا متر ظهور یافت و هر چه کار خلفا بالا گرفت این اختلاف نیز قسمت از دوا و پدید
تعدا و فرق مختلفه مذهب اسلام را مجلدی جدا گانه باید معصود و در این مقام بیان مذهب شیعه
و آرای متصوفه است که در ایران شیوع یافته است لکن قبل از شروع مقصود لازم است
که چند کلمه نیز در باب مذهب اهل سنت که اغلب بلاد اسلام ساکن این طریقت اند
مقوم شود قرآن اگر بطور کتاب عدو قانون ملی ملاحظه شود فقط لایق حکومت فرقه وحشی
بی ترتیب مثل قبایل اعراب که هم از بدایت حال این کتاب بجهت ایشان ترتیب ترکیب
شده است میباشد ولی چون کار خلافت عروج یافت و بسطت ملک زیاده شد محال بود که

فواحش
از حد و رکنند
و نهایت
سخت

در عقاید اهل اسلام

باب ۲۲

۱۸۰

ملتهای بزرگ و ممالک وسیعه را بچند احکامی که در این کتابست بتوان اداره کرد و همچنین زیاد تر صعوبت پیدا کرد بجهت اینکه بسیاری از احکام مزبوره برای مردم مخصوص و امکان معلوم بود و ممکن نبود که با حالت ظل متعده که این دین را اختیار کرده اند موافقت کند و چون مسلمانان احکام را بجز از مبدا سواد و کتاب الهی کفر میدانستند در هر جای این دین رخنه کرده و مذهب رسوم و قوانین سلف کشتی بنا بر این چاره نبود مگر اینکه سعی باین راه آسمانی بکنند و چون قول و فعل سپهر را بکلم الهی میدانستند لاجرم هر یک از گفتار و کردار او را نشانی از این شناخته بجمع اقوال و نقل اخبار افعال او بهت کاشته آنچه از انبیا و اصحاب و از واجد وحی شنیدند مدون ساخته مجموعه بزرگ حاصل شد از آنست نامیدند و تالی قرآن شناختند و از آن استنباط احکام نمودند و معتقدین بدین عقیدت و پیروان آنرا از این روشنی خواندند یعنی بسبب قرآن مجمل و تاویل طلب و بطریق رمز و کنایت بود و بسیاری از اخبار نیز با یکدیگر اختلاف کلی داشتند لهذا فضلاء ملت بتفسیر و تاویل این اخبار مقدس پرداختند ولی بطور وضوح مجال بود که ترجمه متن کفایت شود و شهرت را در انقشار آرای خود با انضمام اخبار رسول و اقوال خلفا دادند و استناد این صورت سبب اختلاف طرق و فرق گشت فرق مختلفه در اطراف بلاد اسلام پیدا شدند تا بالاخره جمعی کثیر و جمعی غفیر از مسلمانان بر آری چهارتن از علماء که بفضیلت و تقیة استتمار و استناد اتفاق نمودند و ایشان را ائمه اربعه ملت نامیدند که ابوحنیفه و مالک و شافعی و حنبل باشد قبیله لقب امام را مخصوص بعلی و یارزده فرزندش میدانند و بفقیده ایشان آخرین این ائمه اثنی عشر مهدی جمی و غایب است و لقب امام جمی را بر دیگری رواندازند و خلاف اهل سنت که معنی عالم طلاق و استعمال کنند با جمله اگر چه ما بین ائمه اربعه نیز اختلاف است لکن چون در فرعونست مشرک خلف در مقلدین نسبت چنانکه گویا همه یک مذهب دارند و این فرقه سنی گویند زیرا که تا خدا احکام دین و شریعت و امور ملک و ملت را اخبار دانند و خلفای ملت را معظم میدانند زیرا که مصدر این اخبار و اصحاب خاص و جانشینان حضرت رسول بودند و چهار مذهب را از رکن اربعه دین خوانند و در بیت اکرم از برای هر یک مصلاتی

مدون
جمع کرده و ترتیب
داده شد
ش

علیه معین است لکن این وسایر امتیازات دیگر سبب عدم اتفاق بنیو و از جمله اختلافات عظیمه که در صدر اسلام باین ملت واقع شد نزاع بر سر خلافت بود اصحاب علی را اعتقاد این بود که بعد از محمد خلافت حق او بود و کسانی که مباحث این امر کشیدند غاصب حق او بودند و گناهی عظیم کردند و اینطایفه را چنانکه مذکور شد شیعه خوانند هنوز دیانت و سهرت خلفای ثلاثت را از دست نده و مرد مرا از شورش مانع بود و چون بالاخره علی صاحب امر کشت تا چندی دوستان ی آرام بودند اما قتل علی و فرزندانش و مصایبی که بر اعدای او و احفاد وی وارد آمد چنانکه بکلی دستشان از خلافت و سلطنت ظاهر گویا که کشت سبب شد که خلقی در خفیه بر این اعتقاد ماندند و بر ستمانی که بر علی و اولادش رفته بود تا سبب میخوردند و روزگار بیرون و تیره بسر میبردند ایران اول مملکتی است که ابالی آن با اتفاق اظهارند بیهب شیعه نموده و شفا با دلم غلوت بنی سنت و نذر سیل تجاوز است که این مذهب طایفه علی این مملکت شده است زیرا که چنانچه بقایا نگارین رفت از بد سلطنت شاه اسمعیل صفوی مذهب شیعه در ایران بواج استوار یافت و در تمام این مذهب سبب یابان در مجموع حکما نیست که در نیک و آتشده است چون طرف مملکت باز که یا از کت یا افغانیه تا از آن سنی بود مذ هر گاه نزاعی در کار یا دفاعی لازم میشد همیشه ایخرف که دین شیعه در خطر است سبب تحریک ایرانی بود تا در شاه در وقتیکه در وسط السماء اقتدار بود خواست بجهت بدایه ملکیه بسنما دین مذهب را برابر اندازد نتوانست و تا هنوز کانی السابق ابالی ایران درین طریقت سالک و راسخ اند بنا بر این لازم است که اطلاع بر طریقه که این قسم رسوخ در طبقات ملت دارد حاصل شود و حصول این اطلاع موقوف بر استحضار کلی از مسائل و قواعد طریقه مزبور است اصل اختلاف باین شیعه و سنی آن است که شیعیان بکلمه الهی و نص رسول خلافت را حق علی میدانند سبب سبقت او در اسلام و قرابت او با پیغمبر کونیند نص رسول بفرمان الهی در سال حجه الوداع روز هجدهم ذی حجه در خم غدیر بر خلافت او صفا شد و همان خلافت ظاهر و باطن را که حق او میدانند بعد از وی حق فرزندان او میدانند و لهذا با بکر و عمر و عثمان سایر خلفا را غاصبین حقوق او و خاندان او می شمارند این عقیده مخالف با اصول مذهب سنی و وضع سنت است بطریقه ایشان زیرا که اگر چه شیعیان انکار خبا

در بیان عقاید اهل اسلام

باب ۲۲

۱۸۲

رسول نمی کنند الا اینکه اعمما و بر اخباریکه روایت آن منسوب بکفر و الحاد و زندقه و فسق باشد
 نماند و خلفای ثلاث را درین باب اگر کافر ندانند باری فاسق میدانند زیرا که در باب
 خلافت ثلاث فرمان خدا و رسول کردند پس بر او ایاتی که از ایشان وارد است نمیتوان
 اعمما کرد و بالجمله از هر جهت مبسنامی مذهب شیعه بر توسل و تمسک بخاندان رسول است
 و ازین رو لقب محبت خاندان امتیاز یافته اند باینکه بانه اربعه اهل سنت نیز از مزیت
 ایشان انکار و بر فضیلتشان استخفاف و استحقاق میکنند و بسیاری از آرای ائمه مزبور را
 خطا و الحاد و زندقه میدانند و هم این قول که اختلافات ایشان راجع بیک اصل است
 گویند ناشی از مذابیه و دینوی است قائلین با آنرا اشکالی عظیم رو می دهد بسبب اینکه مسلم است
 که راه حق یکی است بناء علیه اگر یکی از مذاهب اربعه محق باشد با ضروره باید ستم مذهب
 دیگر باطل باشد پس اسلام این است که با آنچه از خدا و رسول و کسانی که در زمان رسالت
 بوده اند و بعد از آن سلف از ایشان رسیده است متوسل شده عنان زندگی را
 بدست کسانی که بدون سبب ادعای فضیلت و مزیت میکنند گذاریم مؤلف در این مقام در
 حاشیه حکایت مجلس شاه خداینده و کشف زیر بغل گذاشتن طاحسن و باین وضع مجلس
 نشستن و سؤال و جوابیکه بدین سبب ما بین او و علمای اهل سنت که حضور داشتند
 رویداد نقل میکند چون قصه مشهور بود ستمی که آن پرورداخته نشد اختلاف در این
 موارد ما بین سنی و شیعه سبب عداوتی شدید است از آن رو که این اختلاف نه در باب معضلات
 مسائل دینی یا غوامض مباحث یقینیه است بلکه آمیخته با تاریخ مذهب ایشان است
 کسانی که در کلماتی که در حجت مذکور نیشوند در دیگر طایفه هر ساعت در معرض شتم و لعنت اند
 یکی را اصل عقیدت این است که اشخاص مزبوره بعد از رسول افضل و اصلح است اند و لاجرم
 مستحق احترام و بکر امت دیگری همان اشخاص را سباق و کفران حقوق و نافرمانی و حقوق
 نسبت میدهد و لهذا در نزد هر یک کافر مغر زتر است از دیگری و اختلاف در فروع بسیار
 دارند و این نیز بسبب عداوتی است که با یکدیگر میورزند و نمیخواهند در هیچ عادت و
 استعمال شباهت بیکدیگر داشته باشند کتب بشمار در باب این اختلاف نوشته شده است

معضلات
 مشکلات
 سن

عوامل
 پوشیده گشته است
 و مسائلیست
 مارک
 سن

جلد دوم در بیان عقاید اهل اسلام

۱۸۳

و اثر همان بوده است که غالب بر اینکه کتب مشرب میشود قبل ازین مذکور شد که شریعت
و قوانین اهل اسلام همیشه از یک سر چشمه آب میخوردند بنا برین فحما که معین قوانین ملت اند
مانند اولیای شریعت بنظر ارادت و عقیدت ملحوظ میشوند و بی ادبی و خلاف بالنسبه با ایشان
موجب بی اعتنائی بدین دینی اعتباری بقوا عدلک میدانند و چون یکی از بزرگترین موارد
نزاع و مکابره با بین شیعه و سنی طعن و شتم شیعه است بالنسبه بائمه اربعه که اصول عقاید
مذاهب اهل سنت بر آسایشان است چند کلمه در باب اعتراضات شیعه برائمه مزبوره
مرقوم میشود ابوحنیفه نعمان بن ثابت الکوئی در سنه هشتاد و دو از هجرت متولد شد و در صد
پنجاه سنه وفات غزالی گوید که عمرش در زندان بغداد فرارسید و بسبب قیدش این بود که
قضاوت را بر او عرضه کردند و او از قبول آن امتناع نمود و چون دوستانش اصرار در قبول
آن امر کردند تا از تعرض ظلمه ربانی بایده گفت عقوبت مردم بر من آسان تر است از عذاب
آسی و چون گفت من بجهت این امر لایق نیستم از وی سبب عدم ایقت پرسیدند گفت
اگر راست گفتم بر صدق من اعتماد باید و اگر دروغ گفتم دروغگو شایسته منصب قضائیت
القصد او را بتواضع و تدین و حصانت عقل و رزانت فهم ستوده اند و کتب وی بیشتر
مدوح ابالی سنت است زیرا که اوله معموله وی غالباً عقیده است نه تقلید برخلاف شیعه
که او را بجهالت و خیلا نسبت میدهند از جمله اعتراضات ایشان بروی آن است که خوردن
شراب را که بچو شانند جایز دانست صاحب ابصار المستبصرین گوید که شراب مفید بار و آفت
و این برخلاف نص کل مسکرا مست و بنسب شرابیت که از خرد و کوشش میبازند
و همچنین گویند در صلوة و سایر احکام شریعت تقنی براتی داد که اخبار صحیحه برخلاف آنهاست
و دلیل بر جهالتش هم در ابصار المستبصرین مذکور است که از وی پرسیدند که خنثی و اجنب
میشود یا نه و جن بنظر انسان در میآید یا نه در جواب هر دو فرمودند امام مالک بن انس سال اول
از نود تا نود و پنج هجری نوشته اند و در صد و هفتاد و هفت زندگی را در ادع گفت ابالی سنت
عقیدت در باب تواضع و تدین وی کم از ابوحنیفه نیست گویند چهل و هشت مسئله بروی
عرضه کردند در جواب سی و دو مسئله اعتراف بخوردن و ادانی خود کرد و غزالی درین باب گوید که

در بیان عقاید اهل اسلام

باب

۱۸۴

اقرار بجمالت باین نوع از چنین مردی با این فضیلت و شرفت صد در غنی یا بد بگر محض توجه
بطریق صواب و تواضعاً عند المتعال قیسه برانند که بسیاری از کذبها و عیبها را او شیوع
داد و در ابصار المستبصرین مذکور است که او گوشت هر جانور را بغیر از گوشت خوک از وی
حلال دانست و همچنین از وی عبارتی نقل میکنند بر اینکه در اوقات مخصوصه عملی را که نمی
توان نام برد و اتفاق جمیع فقهای اسلام بر بجاست آن است مشروع میدانند امام محمد بن در این
در سنه صد و پنجاه هجری در عسقلان که از بلاد فلسطین است تولد و بعد از آن در مکه تربیت
و در سنه دویست و چهار در مصروفات یافت و وی بفضیلت و صلاحیت نفس شستاردا
و اول کسی است که اخبار متعلقه با حکام را جمع کرد و نظم و ترتیب داد و کتابی جداگانه ساخت
تا بجهت استخراج مسائل فقهیه کار آسان شود یکی از مصنفین کوفه که فقها حفته بودند شافعی است
بیار کرد و با جمله تغییرات عدیده در صورت رسم شریعت داد لکن چیزی که بدعت توان گفت
یا از خود و اهل کرده باشد نیست چنانچه از وضع اعتراضاتی که بروی کرده اند معلوم میشود یکی
از اصول افتراضات این است که اولعب شرطی را بجهت تفسیر خاطر مباح دانست باین طوری که
در یک نشست از سنه دویست و پنجاه هجری بازی نشود امام احمد بن حنبل در سنه صد و شصت و چهار
بعضه شود آمد پدر و مادر وی از اهالی مرو بودند و بنا بر قولی تولد وی نیز در آن ملک اتفاق افتاد
و او شیر خواره بود که ابو نیش بیخدا و رفتند و قولی دیگر هست که در سفر بغداد او در سنه صد و شصت و پنج
و در بغداد تولد وی شد علی ای حال منقول است که در او ایل شافعی مخالفت داشت و بعد از آن
از معتقدین وی گشت و حدیث از وی آموخت مشهور است که دو کور حدیث از خط او است
صاحب ابصار المستبصرین گوید که او مریدانرا آساییدن بکتاب بقدر پس مجاز داشت یکی
و یکی از مؤلفین شیعه گوید احتمال دارد که این مقدار معناد و خود مولانا بوده است که پیر و از این
فرموده است و هم در ابصار المستبصرین مسطور است که جناب لیه گویند خدا را طره مجده است
و از کتاب کفر و خفیف است و از کفر با چنین جهانی دلطیف و در تفسیر آیه الرحمن علی العرش استوی
صاحب کتاب مزبور از حنبل نقل میکند که خدا چهار انگشت بالای عرش نشسته است بنوعی
که زانوهایش پائین میرسد و هم او گوید که از ترهات حنا لیا این است که در روز محشر فاطمه زهرا و

شود و از وی انتقام خون فرزندان خویش مثلت کند خداوند در آن خود را بوی نماید که بر آن نمی
 و گوید که این زخم از تیر نژود است که بقصد پاک من از اذیت و محال بد او ای آن نبرد چشم بسته
 بتو بنمایم تا بدانی که من که خدای شما هستم از مخلوق خود اینگونه معامله دیده ام پس تو باید از رحمت
 که از مقبله خود بر تو و فرزندان تو رسیده است بجنب نگنی و هم او از کتاب موافقت که بنا
 بر قول او از کتب معتبره جمله است نقل میکند که روزی در چشمی بخدا عارض شد تا آنکه
 از او پرسیدند گفت بجهت سیلهای اشکی است که در طوفان از چشم جاری شد و همچنین از عقاید باطله
 ایشان یکی اینست که در هر شب جمعه خدا بصورت پسری مسیح الوجه از آسمان فرود میاید و بر
 مصری سوار است و بنا بر این عادت آنها این بود که در شب مزبور بر بام مساجد آوازها ترتیب
 داده قدری علف و دانه نظیف میکند و بوی خوش میوزانند تا اینکه بر هر یک از این
 جاها که خداوند فرود آید خرش از بیخ راه بیاید مع احدیث ازین تفصیل و صحت که مقصود
 مؤلفین شیعه تصنیف و تفسیح ائمه اهل سنت است زیرا که آراء عقایدی که نسبت با ایشان
 یا از بعضی مردم خیال اندیش است که مقلد ایشان بوده اند یا از پیروان مذهب دیگر چنانچه
 عقاید مرقومه فوق را که نسبت بخالد میدهند در حقیقت از ابن الکرام ریش سلسله کرامیه است
 و کرامیه چون آیات مشبهه قرآن تحت اللفظ معنی کردند کفر و ضلال افتاده و ایهات زنده
 و الحاد را یسوع دادند و این قبیل با اتفاق سایر اهل اسلام کفر است زیرا که کلیه الهی اسلام با
 صفات و ذات الهی عقاید عالیه تعالیه دارند و از جمله چیزهایی که تشبه نسبت با ائمه اهل سنت
 میدهند این است که ایشان بسیاری از قواعد مقدسه شریعت را تغییر دادند از جمله حملت است
 که برخلاف نص قرآن و عمل رسول حکم کرده اند از قراریکه در قرآن مذکور است این است که
 حملت غنیمت از خدا و رسول و اقارب رسول و یتامی و مساکین و انباء بیلیل است و تغییر
 از فقره اخیر مراد فقرای بنی هاشم میدانند که برایشان زکوة روانست در ابصار المستعیرین
 مسطور است که سپنجبر حملت را بر کتفش قسمت کرد سه قسمت خود گرفت و سه قسمت دیگر را
 با سویه یتامی و مساکین و انباء سبیل بنی هاشم تقسیم نمود زیرا که بحکم قرآن ایشان را از زکوة
 بهره نبود و شیعه برانند که خلفای ثلاثین رسم را برانداختند و آل رسول بنی هاشم را از

در بیان عقاید اسلام

باب ۲۲

۱۸۶

خمس محروم ساختند اما دیر یکی از کتب معتبره اهل سنت بنظر رسیده است که از حسن بایه
 بطبقه ثلثه مذکوره در آیه بهره برسد و همچنین گویند که محض عداوت با شیعه بسیاری از اوضاع
 عبادات و مسائل دیگر را که باخبار ثابت شده است تبدیل کرده اند و با سبب مفصله
 مرقومه ائمه اربعه را دشمن دارند و ایشانرا ضال و مضل دانند الغرض تفصیل جمیع مواد
 مناقشه باین دو طایفه موجب کسالت طبع و کلال خاطر است مختصر مطالبی چند از
 کتب مشهوره طرفین ذکر میشود تا وضع مباحثه و طرز مجادله ایشان معلوم شود در ایامیکه
 عبید الله خان اوزبک برادرزاده شاه بیگ خان مشهور بصفت خراسان از پی بن
 وغارت تاخت آورده بود و علمای اوزبک کاغذی با مایه آندیا نوشتند و مقصود از نوشتن
 نامه اینکه با دله ثابت کنند که قتل و اسیرکنه بلا خراسان از روی تو این مذهب و آسبست
 و بنا بر ادله مذکوره در آن نامه متشبه مستحق نکال دنیا و وبال آخزند از آنجمله این بود که شما
 انکار خلافت خلفای ثلث که در قرآن ذکر شده اند و از اصحاب کبار رسول بوده اند مذکور
 بعلاوه سب و رفض و طعن و لعن میکنید بچیز از اینکه امیر المؤمنین علی خود بکلم ایشان
 نداد و اگر او خلفا را بر حق میدانست لازم میآید که اطاعتی بنفاق بجلافتی نا حق کرده باشد
 و همچنین نسبت بجایشه که زوجه رسول است سخنان خلاف میگویند بی ادبی و بی احترامی رسول
 بی ادبی بخود اوست پس بنا بر ادله مذکوره و دلایل دیگر مال شما برای غازیان دین جنیت
 مسلح و خون شامحلال است اما در باب ملاکی که میگویند با اجداد سلاطین حال ایران و
 مشهد رضا کرده اند جواب این است که در ملکی که تاریخ آن بحکم شرع شریف لازم است عساکر
 مؤمنین از تشخیص مابین اوقاف و اموال متعلقه بزنادقه آن ملک معذورند و بر فرض تشخیص
 محصول اوقاف مقدسه بواسطه مؤمنین مصرف خواهد شد و اگر بسبب عواقب نتوانند
 مستحقین برسانند بر امیر مسلمین لازم است که بر حسب قانون شریعت مابین غازیان
 مجاهد تقسیم کند این است مضمون کتوب علی الاختصار مطالب مندرجه در آن مستند
 بآیات و اخبار و اشعار است و از وقتی که مذهب شیعه در ایران متداول شد هر وقت
 امرای سنی بآن اطراف تاختند اینگونه مکاتیب باین رود بدل میشد و شاید همین کاغذ

کلال
 بلقع مانندی
 و غیر کی چشم
 شش

عواقب
 بلقع سوانغ
 حوادث نادر
 شش

مخصوص حفظ شده است بجهت جوایبیکه ملا محمد رستمداری یکی از علمای شیعه که در آن اوقات ساکن مشهد بود نوشته است و این مرد فاضل در ابتدا میگوید که مقصود دومی اثبات حقیقت مذهب شیعه است بنص قرآن و اخباریکه متفق علیه علمای عامه و خاصه است از انجمله از کتاب موافق و صحیح بخاری نقل میکند که پنهان در مرض موت بکسانیکه در خدمت او بودند فرمودند که ما را کافران بدانید و ستور العملی بنویسیم که بعد از من ما بن شما خلافت واقع نشود و عمر مانع شد و این مرد دینان میگوید که ما را کفایت است و کفران بر او انکار کردند پنهان ازین کلام و تراغ ایشان در غضب رفته فرمود از نزد او سپردن روید و همچنین از نافرمانی خلفای پیش امثال دیگر ذکر میکند و بعد بنص قرآن متمسک شده نافرمانی رسول را ثابت میکند که کفر است و بنا برین میگوید خلفای ثلث کافرند و لهذا اگر هم حقی در خلافت داشتند کفر سبب سلب حق ایشان است پس از اثبات این مطلب اخباری را که علمای ما و راه النهر در فضایل خلفای آن متک جسته بودند مرجح و تضعیف میکند و بعد میگوید بر فرض تسلیم صحت اخبار مزبوره اثبات حقی نمیکند و کاشف مدعا نیستند چه مدعا فعال سابق ایشان ماحی و سائر خطاها و معاصی که از آن بعد از ایشان سرزد نیست مضایقه نیست که پیغمبر بر عوافت حالشان علم داشت لکن علم پیغمبر مانع وقوع عمل ایشان نمیتواند است شد زیرا که مدغم نمائند جزای اعمال موقوف بر عمل عامل است نه بر علم عالم چنانچه حضرت علی^ع عبد الرحمن بن محم را از قتل خود خبر داده فرمود که قاتل من توئی این محم شمشیر خود را بجزرت داده است و اگر دتا پیش از آنکه خنجر علی شمشیر از وی صدور یابد سر از تن وی برگیرد حضرت شمشیر او را با او باز داده فرمود و این شمشیر کشته خواهد شد لکن مقتضای عدالت این نیست که عقوبت قبل از صدور عصیان صورت گیرد اما در لفظ صاحب که علمای ما و راه النهر در فضیلت ابو بکر بان متمسک شده بودند در حکایت فارو بآیه اذ یقول لصاحبه لا تحزن ان الله معنا استشهاد کرده بودند که در آن لفظ اذ اولالت بر صلاحیت نفس یا تدین شخص مخاطب نمیکند لفظ صاحب فقط نسبتاً شخصی را با شخص دیگر میرساند چنانکه تفسیر فضلالی معتبرین در تفسیر سوره یوسف برین عا شاهد است در وقتی که یوسف دو نفر را که در زندان با وی بودند مخاطب ساخته میگوید

در عقاید اسلام

باب ۲۲

۱۸۸

یا صاحبی السجن، از باب مشفقون خیرام الله الواحد القهار و آن هر دو بت پرست بودند
 اما در باب اینکه علی بخلاف ایشان کردن نهاد دلیل برین نیست که ایشان از اجتناب
 بعلت اینکه در وقتی که او بتبئیل تکفین رسول اشتغال داشت ایشان مردم را جمع کرد
 تا آیر که باید نمودند و آن صورت محال بود که بدون خونریزی زیاد علی بتواند اثبات حق خود
 را جرم صبر و تحمل را اسب دانست و این تحمل دلالت بر عدم حقیقت او نمیکند زیرا که اگر چه در
 شجاعت او شک نیست لکن از پیغمبر شجاعتر نبود که وقتی که ابطال مؤمنین با وی بود و از
 قریش گریزان گشت و پس از مدتی در از بمصالحت راضی شد این مصالحت هرگز دلیل شود
 که قریش بر حق بودند یا پیغمبر بدین سبب ایشان را بر حق دانست و همچنین عباد و عوی خدائی
 کرده اند و خداوند از باب مصالحی که اسباب آن معلوم نیست متحمل شده است پس صورتیکه
 خدا و رسول بسبب مصالح غیر معلومه متحمل شده باشند که ایاری این است که درین مورد
 بر عمل مرتضی علی گفته کرد اما در باب عایشه باینکه میدانست خلافت حق علی است باینکه
 در خلافت با وی اتفاق کرده و بعلاوه بر خلافت رسم ستورات بر سر لشکر بحرب حضرت
 علی درآمد در کتب معتبره اخبار وارد است که روزی شخصی اعمی در خدمت حضرت
 رسول بود یکی از زوجات حضرت نیجاب داخل حجره شد حضرت ویرا ملامت فرمودند او
 گفت این شخص منی بیند حضرت فرمود لکن تو منی از همین جنم معلوم میشود که چنانچه
 رجال از نظر بغیر محارم ممنوعند نساء و سینه همان حکم دارند و اگر نسبتی مطلقا مابین زن شود
 از روی لزوم محقق میشد باید نوح و لوط از رحمت خدای تعالی بکسب باشند و آسبه در معاصی
 فرعون شریک باشد و هم او گوید که مؤلفین سنی حکایت میکنند که پیغمبر عایشه را بر دوش
 خود سوار کرده تا ساز و نواز و مشغله مردم را که از کوچیکند شت تا شاکند و بعد از آنکه قدری تا شاکند
 کرد پیغمبر رسید یا حمیرا کفایت کرد عایشه گفت نه این افسانه لگرازدی و بی فایده
 نمیکند چگونگی نسبتش را بر رسول خدا میتوان داد در مکاتبات پیش حضرت تشیعیه
 از دلایلی را که متمسک شده بودند که بدان واسطه رعایت ایشان مانند سایر اهل اسلام لازم
 این بود که با فضلا و صلحای ملت در زیارت که و مناسک حج ملاقات کرده اند طرف مقابل

جلد دوم در بیان عقاید اهل اسلام

۱۸۹

در جواب این فقره شعری از جامی نوشته بودند و آن این است هر کار روی بر بهبود بند
ویدن روی بنی سو دناشت و این شعر را هر که او نوشته بودند ملاحظه فرمستی غنیمت آ
زبان طبعن و طغر نیکشاید و میکوید من لاشک چنین بپنداشتم که گمانیکه دعوی تفسیر قرآن
میکند اطلاق شعرفارسی را میتوانست درست بجا نهند لکن خلاف آن ظاهر شد شک نیست
که شما شهر جام را که موطن و مسکن جامی بود غارت و ضایع کردید از شعرش چه باک خواهید
داشت بعد از خرابی شهری خرابی شعری چندان نیست اگر چه صحیح و غلط خواندن شعری چند
امر معطی نیست اما میتوان این قدر فایده بدید که بعد ازین بیا موزید که در امریکه کالیفرنیا استحضار
نمایند تحویل در نیک و بدان حکم نمایند بطلان عدیده بر افضلیت دین شیخاقت کرده است و در آخر میگوید که اگر معقین
این مذهب بر خطا باشد خطای ایشان موجب قتل و نهب ایشان نیست چه جز در اید از اطن کسانیکه برایشان بیخک شد در آن
غضب سلطانین مانند اتشی سوزنده است که عتلا و صلی با یاز با نضاج پیغمبر دیده فرو نشانند و این حکم که شما اشتها
داوه اید بانه بجهت هر قسم تطاول و تعدی لشکریان خواهد بود و سلمنا که گمانیکه عرض صدق
میشوند کفار مذکور لکن اینگونه اعمال هرگز در نظر خداوند پسندیده نخواهد بود چنانچه در اخبار وارد است
که در روز قیامت نوح خجلت زده بحضور خداوند خواهد ایستاد بجهت اینکه باک عاصیان را
مسئلت نمود انستی و از جمله کتبی که در این باب نوشته شده است کتاب مشهور بحسبیه است
که یکی از فضلاهی این مذهب نوشته و برای استخفاف اعادی سخن در و مان کنیزکی حسینه نام
نماده و برایشان غلبه داده است چنین مینماید که ممکن نیست بیان بر این دو دلائلی که تشبه
بر اثبات مذهب خود در این کتاب اقامه میکنند و وضع صحبت طرفین را بهتر ازین که قدر
ازین کتاب نقل بشود بتوان نمود شیخ ابو القحح رازی که مؤلف آن است میگوید که در امام
خلافت هارون یکی از تجار بغداد را التبت عاید حال کشته بواسطه ظلم اعادی دین الموالش
از دست رفت و فقر و فاقه بد روی آورد کنیزکی داشت حسینه نام که در حرم امام جعفر تربیت
شده و اصول مذهب و دین آموخته بود حضرت امام جعفر صادق امام ششم است تولد
در سنه هشتاد و سه و فوتش در صد و چهل و هشت هجری است این واقعه در سنه صد و هفتاد
و در اوایل خلافت هارون نقل شده است الغرض خواه با آن کنیزک حال خویش بگفت

در بیان عقاید اسلام

باب

۱۹

وازوی مشورت خواست کثیرک گفت ایخواجه صلاح در آن است که مرا بنزد هارون برمی بختی
فردش عرضه کنی و اگر قیمت پندصد هزار دینار زرد در با طلب نمائی و اگر او پرسد چه جبه این
بهایی کران خواهی بگو تا همه علمای ملت را جمع کنی تا با من در علوم دینی مباحثه کنند و من
بر همه فایق آیم تا جگر گفت عا شامین این کار نکنم چه میشود که آنطالم چون از حسن صورت و اوصاف
تو مستحضر شود ترا از من بگیرد و بی تو زندگی بر من صعب خواهد بود زیرا که فقط تسلی خاطر من تویی
حسینه گفت مترس که برکت اهل بیت تا مراجعات هست کسی مرا از تو جدا نتواند کرد و خبر
و توکل کن که آنچه خیر است چنان خواهد شد بعد از مبالغه بسیار خواجه نزد یحیی برگی زید باران
رفته کیفیت حال را بیان کرد یحیی گفت برو و کثیر را بیار تا جوی پیاره اطاعت کرد یحیی چون آن
طلعت و فصاحت حسینه را بدید متحیر ماند و در ساعت نزد هارون شده قصه حسینه را تعریف
کرد هارون گفت حسینه را حاضر گردان چون حسینه در آمد برق بر روی کشیده و شعری چند
در مدح وی بخواند هارون را بسیار خوش آمد گفت تا برق از روی او برداشتند منظرش را
مجزایف پس فرماد تا خواجه ویرا حاضر گردند بهایی کثیرک را پرسید خواجه گفت صد هزار
دینار طلا هر دن بر آشت و سبب آن پرسید خواجه گفت بدان جبت که اگر جمیع علمای مملکت
تو جمع شوند در علوم دینی او را ملزم نتوانند کرد هارون گفت اگر ملزم کرد و بگویم کردن ترا بزند
و کثیرک را باشد خواجه گفت اگر نشود و چکنی هارون گفت صد هزار دینار بودم و بعد از ده کثیر
نیز ترا باشد خواجه تامل کرد و گفت مرا مهلت ده تا یکبار دیگر حسینه را به بنیم هارون راضی شد
خواجه نزد کثیر رفته ما جرایب او سی باز گفت کثیر گفت ایخواجه باک مدار که از برکت حضرت رسالت
پناهی امید کامل دارم که بر خصمان غلبه کنیم خواجه مراجعت نموده با هارون پیمان کرد هارون با حسنا
حسینه فرماد و از مذهب دی سوال کرد گفت بر طریقه دین سچنبره و آل او هستم هارون پرسید
که بعد از رسول که خلیفه او بود حسینه گفت بغزای تا علما را حاضر کنند تا آنچه تو ایم بگویم اگر کسی را
در مذهب من سخنی باشد جواب بر پنج صواب با زانم هارون دریافت که طریقه اهل بیت
دارد و زید یحیی را طلبیده گفت این کثیرک هم مذهب ما نیست بگو تا ویرا بکشند یحیی گفت یا
امیر المؤمنین این کثیرک دعوی زید یکی کرده اگر از علما مغلوب شود پس باید ویرا بقتل رسانید

جلد دوم در بیان عقاید اهل اسلام

و اگر علماء را مغلوب سازد رعایت وی بر خلیفه زمان لازم باشد چه کینزی را که بر جمیع علماء صلوات
ملکت فایق آید توان گشت هارون این رای را پسندیده فرماد که علماءی مملکت جمع نمایند
از دیوشناسی مشایخ بغداد و شافعی را نوشته اند که در آن مجلس حضور یافت و پنجمین میباید که در آن
شافعی تبقیه غلبه که در مباحثت بر ابو یوسف رازی نموده بود شترقی داشت بلکه جماعه
نظر از علماء مجتهدند و از جمله ایشان بر ابراهیم نظام بصری از سایرین به بقوی و فضیلت قیام
داشت کتب بسیار در علوم و فنیه تالیف و تصنیف کرده بود صد جلد از کتب او در
دشام معروف و شایع بود چون ابراهیم بغدادی بر میدسکان داعیان ملکه احکم شد تا وی را
تعظیم و توقیر کنند و چون مجلس متفقد گشت کرسی زرین بجهت وی نهادند و چون هارون در مجلس
قرار گرفت فرماد تا حنیفه را حاضر کرده حنیفه برقع بر روی کشیده در آمد و هارون و آنها گفت
و در برابر ابراهیم نشست هارون بحنیفه اشاره کرد که شروع کند حنیفه مطلب را در یافته بود
ابراهیم گشت و او را محاط طلب ساخته گفت تویی که صد جلد از مصنفات تو در میان مردم
مشهور است و خود را وارث علم رسول مقدس میدانی ابراهیم برآشفنت و گفت نه خیر
در و بجای اهل مجلس کرده گفت مرا با کینزی مباحثه کردن چه مناسب است در تحقیق این
امر موجب استخفاف علم و امانت علماء میشود بچی گفت نظرانی مقال و لا نظرانی من قال حنیفه گفت ای ابراهیم
بتوفیق خدا تعالی ترا ازین کرسی زرین با شرمندگی فرود خواهم آورد و شروع نمود مباحثه ابراهیم
گفت بسقت مراست که از راه دور آمده ام حنیفه گفت پرسس از آنچه خواهی ابراهیم شروع کرد
پرسیدن و در مقابل هفتاد مسئله جوابهای شافی و فیض بخشید چنانچه هارون و جمیع ارکان دولت
از تقریر و جویران ماندند حنیفه گفت ای ابراهیم مناظره دراز کشید تیرسم خلیفه را اطال رودی
اگر خصمت باشد من نیز سوال کنم ابراهیم گفت که مسئله دیگر پرسم اگر جواب کوئی منقطع شوم
حنیفه گفت پرسس ابراهیم گفت ای حنیفه بعد از پنجم خلیفه که بود حنیفه گفت آنکه سابق الاسلام
بود ابراهیم گفت که سابق الاسلام بود حنیفه گفت آنکه داماد و پسر علم و برادرش بود هارون ازین سخن
متغیر شد ابراهیم چون هارون را متغیر یافت در گشت و گفت بچه دلیل کوئی که علی سابق الاسلام
بود من میگویم که ابا بکر وقتی که ایمان آورد و چهل سال داشت و علی در آنوقت کوک بود و ایمان

در بیان عقاید اهل اسلام

باب ۲۲

۱۹۲

و طاعت و کفر و مصیبت که در اعتباری نیست چنانکه گفت که من بر تو ثابت کنم که ایمان طاعت و کفر و مصیبت که در اعتبار است که در کجا چنانچه تو او را میگوئی در معرض قرآن و معانی است تا زمانی که ایمان علی او را در کجا اعتبار است بر ابراهیم گفت که بدلیل واضح حجتی با بر این مطلب را ثابت کنی قرآن که حسیه گفت چه میگوئی در باب پسر خضر نقل رسانید چنانچه نص قرآن در قصه خضر و موسی بآن شاهد است و در جواب خضر وقتی که موسی بروی اعتراض کرد که ایما العلام فلکان ابواه مؤمنین فخیشنا ان یرهبهما طغیاناً و کفرای ابراهیم بگویم که کشتن انقض با استحقاق بود یا خضر ظالم بود اگر خضر ظالم بود نشاید که خداوند مدح ویرا گوید و حال آنکه مدح خضر در قرآن وارد است ابراهیم توانست جواب بگوید پس گفت ازین مسئله در گذشته چه میگوئی در حق عباس و علی که بر سر میراث پیغمبر سازعت کردند و هر یک میگفت حق من است و داورى نزد ابی بکر بردند و چون شخص نزد حاکمی برود یکی باید لاد بر حق باشد و یکی بر باطل و عرض ابراهیم از پرسیدن این مسئله آن بود که اگر حسینه کوید عباس بر باطل بود باعث رنجش خلیفه شده جانش در معرض مخاطره آید اگر کوید علی بر باطل بود ابطال مذهب خود کرده باشد حسینه گفت ای ابراهیم باید جواب این سؤال تو از قرآن بدهم چنانکه دارد شده است که جبرئیل و میکائیل دعوی نزد حضرت داد و بردند بجهت اینکه خطای او را در باب زن او ریابا بنمایند پس ای ابراهیم بگو که کدام یک از این دو طایفه بر حق و کدام بر باطل بودند ابراهیم گفت هر دو بر حق بودند و بجهت اصلاح و نیاید داد و بگو بود که دعوی سب و دوی بردند حسینه گفت امداکر همین قسم مرتضی علی و عباس هر دو بر حق بودند و بجهت تنبیه و تادیب ابو بکر نزد دوی رفتند عباس گفت میراث مرا که عم پیغمبرم علی گفت حق من است که ابن عم و برادر و وصی و داماد پیغمبرم و دخترش در خانه منست و حسن و حسین که سید جوانان هستند فرزندان من اند و من نفس رسولم ابو بکر چون حکایت ایشان شنید گفت و امداز پیغمبر شنیدم که گفت علی وصی و وارث و قائم دین منست چون عباس این سخن از ابو بکر شنید در غضب رفت و گفت ای ابابکر اگر چه خود کوئی این سخن را از پیغمبر شنیدی چرا مخالفت نشستی و حق او را ضایع نمودی ابو بکر گفت که ایشان بالزام آورده اند گفت شما بجهت مخالفت ما من آمده اید نه بجهت محاکمت این گفته

از مجلس برخاست ابراهیم چون انرا شنید گفت ازین مسئله نیز در گذشته بود که عباس فاضل بود یا علی حسینه گفت بگو که حمزه فاضل تر بود یا محمد چرا در میان علی و عباس افتاده اگر عباس فاضلتر بود فخر علی است که چنین عمی دارد و اگر علی فاضلتر بود فخر عباس راست که چون او برآ زاده دارد چون هارون جودت و ذکاوت حسینه را دید محترم مانده و با بر ابراهیم آورد و گفت چیف از ان علوم که باست چون حسینه اجماعاً جمیع مسائل را داد اگر دگفت اگر خصم باشد من نیز یک سوال کنم اگر جواب بقاعده کوئی من خود را ملزم شمارم ای ابراهیم بگو که چون پیغمبر از دنیا رحلت کرد خلیفه تعیین کرد و یا نه ابراهیم گفت نکرد حسینه گفت در پیش پیغمبر بر خطا بود یا بر صواب و کسانیکه تعیین کردند بر صواب بودند یا بر خطا نسبت خطاب کدام میدهی بر پیغمبر یا خلفا ابراهیم جواب نداد زیرا که اگر نسبت خطاب بر پیغمبر میداد نقصان بدین داشت و اگر خلفا بطلان مذهب خود میکرد و از هارون نیز خوف داشت لکن از پیغمبر مانده و عجز وی بر خلائق ظاهر شد و همه بیکباره بخت دیدند و بروی لامت کردند که از کینتر کی جانز ماند انتهی مولف کتاب تفضیلی دیگر در باب بعضی عقاید مختلفه باین شیعه و سنی هم بطریق مباحثت ذکر میکند و در همه جا عطف فرموان و در کتاب حسینه است هارون از تقریراتی متقاعد شده از انروز دیگر قصد ایذای سادات کرده و بنا بر شرطیکه فیما بین رفته بود صد هزار دینار بوی داد و خواججه ویرانیز خلعت بخشیده کینترک را بوی رد کرد و در خلوت حسینه را قاتل کرده ویرانیت فرمود تا از بندها و بیرون رود مبادا صدقه از مخالفین بوی برسند با مجله حسینه با فیروزی از مجلس بیرون آمد و علاقه بر عطیة هارون اعیان دولت و ارکان حضرت نیز ویرا بدایا فرستادند و بخششها نمودند ابراهیم نظام از کسی زرین بریر آمده با ابو یوسف و مشافعی و سایر اعدای مذهب شیعه محبت زده راه خود گرفت مردم برایشان میخندیدند و سپهرم هارون با ایشان طنزه و متخر کردی لکن با انهمه حسینه و خواججه او اندک ششاک گشته بغداد را رها کرده بدرینه رفتند و در اینجا اقامت کردند مولف ایرانی این کتاب میگوید که در مراجعت از مکه در دمشق توقف کرده این نسخه را یکی از سادات آن صفحات بوی داد و نسخه فرجوره در عربی بود و او بفارسی ترجمه نمود نام مترجم مذکور رعیت احتمال دارد که هم از بدو امر در فارسی

در بیان عقاید اهل اسلام

باب ۲۲

تألیف شده است نسبتش را شیخ ابوالفتح از یکی از اهلای معتبره و متعصب شیعه است داده است
یکی از قواعد مشیبه تقیه است یعنی در عین مخاطره اخفای عقیدت خویش نموده اطلباً
مذهب مخالف مسکنت نشاء این قاعده ایست که اینطایفه مخدول و منکوب بوده
و ایرانیان نیز پس از آنکه اقتدار مذهبی یافتند مجبور شدند که در سفر که این قاعده را رعایت
دارند و بهین سبب عدو حاج ایران برود نقصان پذیرفته مردم رومی بشاهد علی و
اولادش که در حوالی بغداد و خراسان است نهادند و مذورات لغتیه هر روزه از آنجا
بعقور شریفیه بردند سلاطین سینر فراخور همت و مقدرت مخارج لوکانه در آنکه منوره
نموده اند لکن در وضع زیارت این ناگن مقدسه چنانچه در زیارت مکه رسوم چندین عمل
کرده اند که در واقع مخالف است با آنچه بنایین اسلام بر آن است و مسلمین این زمان
در سادگی عقیدت یافته اند مردم صدر اسلام نیستند بجز احترام بر رسول و اولادش
بجسی از فضل و زهد که ایشان را اولیا خوانند اظهار عقیدت کنند و از ارادشان استبداد
و استعانت جویند و هیچیک از طبقات اسلام از این ادبام باطله خالی نیستند چنانچه بجز
مشاهد مذکوره فوق هر دهی از دهات ایران قبر شیخی یا درویشی است که مردم آنجا را
زیارتگاه است یا اینکه کمتر کسی نام صاحب قبر امیداند طایفه که در این ادب پیدا شده اند
مدعی اند که در این باب از سایر اهلای اسلام مستثنی و ممتازند شیخ محمد نامی عرب پسر
عبدالوهاب که این طایفه منسوب باویند قریب صد سال قبل از این بنیاد این مذهب را
نهاد و در اعلائی اعلام مذهب خویش بن سعید صاحب در عیبه را که پای تخت مالک
بخداست با خویش مایه و معاونت دی و پسرش عبدالعزیز چنانکه باید کار ساخت چنانچه
امروز مذهب وهابی در بر عرب یکی از مذاهب مستقله است قواعد طریقه ایشان مخصوص است
و قابل فکر اقرار بوجدانیت واجب و رسالت محمد و از نکلن گویند نسبتی بهیچ وجه با بن
خالق و مخلوق نیست و اعتقاد با اینکه پیغمبر یا ائمه یا اولیا بوجبی از وجوه تصرفی در امور انسان
دارند یا بعد از فوت یا در حضرت فشاء مدوی یا فایده هستند کفر است و جمیع مسلمین که
قرآن تاویل میکنند کافر میدانند و غزای با ایشان را لازمه همت جمیع سلسله وهابیه میسازند

جلد دوم در بیان مذہب و ہابی

۱۹۵

و جمیع القابی را کہ دلالت بر عزت و احترام دارد گویند در نزد خداوند مکررہ است و او تعالی فقط لایت مجید و تقدیس است و همچنین نبض تنزیل ثابت میکنند کہ محاربہ با فرق اسلام کہ بر طریقت ایشان نیستند لازم است تا اینکه بدان طریقت کردنی مانند کفار جزئیہ بر کردن گیرند و در این صورت باید لباس خشن پوشند و بر اسب سوار نشوند و اینہ عالیہ بجهت سنگینی خویش نمانند و ہم از عقاید ایشان است کہ ہر مراحمی غیر مشروع است بجز آنچه پیغمبر گرفته است از قبیل خمس و زکوٰۃ و غیر ذلک و سوگند یاد کردن بمحمد و علی گمان دیگر را نیز حرام میدانند زیرا کہ گویند قسم عبارت از شہادت طلبیدن است با نچہ در ضمیر مستقر است و جنابای ضمایر را بجز خداوند کس نداند و بنا کردن اینہ رفیعہ بر سر قبور را قسمی از بت پرستی دانند و بوسیدن مراقد و سایر ترکہ انبیاء و اولیاء را عین بت پرستی شمارند و بنا بر این گویند تخریب قبور اولیای اسلام در عربستان و ایران و صرف اسباب زرنیہ آلاتہا در امور مشروعہ و نیزی موجب خوشنودی خداوند است تعزیت مردگان از احرام و نہاد زیرا کہ مسلمان پاک را روان بجانب جنت خرامد و این باید سوراخ نہ سوگن اخبار را عمل میکنند کتاب اللہ را کافی دانند قرآن را کتاب خداوندند کہ بجز فرستادہ و محمد را مردک نیک و محبوب خداوند است تمالات رسوم از قبیل ختان و غیرہ را کہ در قرآن وارد نیست ولی سیرت اسلام بدان جار نیست معمول میدارند لکن تجتہ متابعت رسوم و عادات نہ از باب تعبد ذہبی از اعظم اصول ایشان سفک دماغ و ہنہا اموال گناہ نیست کہ از نظر ایشان خارج اند و مسلمین در این باب و در نزد این گروه از بیہود و نصاری بدترند وہ سال قبل ازین ترقی شان بجدی شد کہ او بیای دولت عثمانی در ہر اس افتادند و از جملہ اکابر کہ عرضہ قتل و غارت ایشان گشت بخت و کربلا بود و بر ہر جا کہ دست یابند عوغاتی قیامت راست گشتند بر ہر چیز و ہر چکس ابقا نمایند در این اواخر صدقات شدید بر ایشان وارد گشتہ چہن بنہاید کہ گوگب اقبالشان مایل تراج است اعیادیکہ در اہالی سنت است شیخان نیز مرعی میدارند از مخصوصات شیعہ غذا داری وہ روز اذل محرم است در تعزیت حسین علی و در روز دسم جمہ برسینہ زنند و نام حسن و حسین گیرند و برا عادی ایشان بہتند

جنابای
مخفیات و ہنہا
ش

در عقاید اهل اسلام

باب ۲۲

۱۹۶

و همه درین ایام است که ادانی ناس بر دشمنان اهل بی‌بی‌علی خضرم صابر معویه و زید لعن و طعن میفرستند و سبب عداوت نسبی می‌شود و همچنین بیستم صفر را که بعقیده ایشان در آنروز زید علی را از شام آورده بعد از چهل روز بیدن طحی کرده نذر غایت گشتند و از جمله اعیان مخصوصه بشیعه عید غدیر است که گویند در آنروز حضرت پیغمبر علی را بخلافت خود مقرر فرمود و سخا انکار امین می‌کند. سابقاً فرمود شد که اهل ایران بسیاری از احادیثی را که در اهل سنت نقل آنکار میکنند و اهل سنت نیز بسیاری از اخبار ایشان را قبول ندارند بسبب اینکه اخبار زیدیه یا متعلق بدین و شریعت و وضع عبادت یا با استعمالات و قوانین طرفین و همچنین بعضی از قواعد شرعی و عرفیه اختلاف کلی دارند مثل اینکه در وضع وضو و دست گرفتن در عین نماز وقاعدۀ نکاح چنانچه اهل ایران شمه را جایز و اهل سنت حرام میدانند تفصیل جمیع اختلافات تطویل لاطایل است اصول مواد مخالفت مرقوم گشت زیاده لزومی ندارد و رواج مذمت در ایران چنانکه سمت ذکر یافت سبب اتفاق سکنه این ملک شد و بقدر حب وطن در خاطر نا رسوخ یافت در این اوقات ایرانیان مانند سابق در مذہب متعصب نیستند نه بسبب اینکه چنانکه گمان شده است ترقی و تربیت یافته اند بلکه حرارت آتش پیش فرود نشست اهل سنت در کافرند مانند کونید ایشان مسلمند اما بجهت قبول خلافت خلفای جور و غاصبین حقوق اهل رسول ایشان را مؤمن نمی‌دان گفت لکن در خطاستهک میدانند بخلاف اهل سنت که با وجود اینکه بعضی از اعظم ایشان مانند عزالی و غیره تصریح کرده اند که تشیعۀ مسلمند اما غالباً طعن این سلسله یا بجهت تعصب مذہب یا مصلحت ملکی اینطایفه را راضی گویند و از کافر بدتر گرفته اند چون دلیل بر بهترین سلاطین نجارا اسرای ایران را مانند بنده و برده یا فروخته یا نگاه داشته چنانچه اقا محمد خان یکی جانرا بانیکه مسلمین را مانند بهایم در بازار میفروشد ملامت کرد نسبت علی اللہیان بشیعه از راه عداوت تشیعۀ خود اینطایفه را دشمن میدارد و عدو ایشان بسیار میت و قواعد و رسوم خود را مخفی میدارند مشهور است که بعضی از قباچ همان اینطایفه شیوع دارد اما متصوفه اگرچه جاهلاً ذکر می‌نمایند سلسله رفت لکن مقام تصوف مقال میکند از محرین اسلام معلوم می‌شود که هم از بدو ظهور است این طایفه موجود بوده اند و نیز

احتمال دارد که حالات ایشان در قوام و استقرار این ملت داخلی تمام داشته ولی از این جهت همواره از اعدا مذمذب محسوب بوده اند زیرا که شکست نیست بی پردائی ایشان در تاویل آیتها و اخبار و بی اعتنائی بظواهر شرع و ادعای ارتباط با عوامل الوهیت همه موجب استخفاف شریعت و امانت علمای ظاهر بوده و از باب کجاستین بدان این طبعه نیز با ایشان مانند کفایت معاملات کرده اند در هیچ مملکت مانند ایران در اوقات مختلفه عقاید این سلسله شیوع و رواج یافته تا اینکه شهرت شیخ صفی اردبیلی که یکی ازین گروه است سبب شد که سلطنت ایران متجاوز از دو دویست سال در خانواده او بماند و اگر چه سلاطین صفویه در قوام شریعت اهتمام داشتند اما با اسیجال همیشه از نیطایفه بسیار بوده اند و کثرت ایشان درین اواخر بنوعی از دیاد و پند که علمای اسلام از پادشاه مستدعی شدند که تا هنوز فتنه ایشان رخنه و ثلمه در بنیان ملت ایران دولت نمیکنند است باستیصال و قطع و قطع این گروه پردازد سلطان نیز علی بنده است بروخ ایشان گاشته استیکه بنای بالا گرفتن داشت علی البجالت فروشت در صد نگارن آیرخ عقاید صفویه علی التفصیل برآیدن بیوده است بلکه ممکن نیست که با اشکال متنوعه و اقسام مختلفه در اطراف زمین و اقصی بلاد عالم هم از زمان سلف تا حال از فلسفه قدیم تا گرفته تا حکمای جدید فرنگستان خیالات این سلسله بوجی از جوه بروز و شیوع داشته و دار و جا بهترین عوام و فاضلترین اقوام از این نشاء دم و درین بید آقدم زده اند که بیکر علائق گفته و در سایه تبحر و خفته و کاهی مستغرق بچارنا کامی و مستملک تقار بنامی بوده اند در هر جا و هر وقت اقرار در ویشی بر احترام از خطاهای شامه و او هام باطله است لکن استقرارش بر امتشار هر دو خیالات و اهییه باقتسامها بر مریدان عرضه دارند و ایشان را از مرعات ظاهری شریعت معاف سازند و مرید باید که کور کور از اجتهاد بر مرشد که با اعتقاد وی نمائنده طریق رشد و صلاح است نموده خود را کاملیت مین میدی الفصال شمارد و مرشد را از جمیع کاینات بهتر و برتر شناسد و باین اعتقاد و اعتقاد که هم از پیرامون حخته است در وریای شبهات قدیم گذارد این ترهات و مخرافات خیالییه در بند وستانش از سایر جلای و دنیا شیوع دارد و چنانچه از عادات در رسوم شریعت و مذمذب همنود که مخصوص با ایشان است معلوم میشود بعضی را

بسیار
تصحیح متن بیان
درشت
ش

در بیان عقاید اهل تصوف

باب ۲۲

۱۹۸

عقیده این است که فناء تصوف بند و ستان است و دیگر بلاد عالم از این ملک فراقند
بعضی از محررین فرنگستان نسبت از امیر و شام میدهند و گویند میل بر ایضات شاقه بسیار بود
که ابتدا در شام و مصر بر روز کرد لفظ صوفی که بر این طایفه علی العموم اطلاق میشود بعضی مانند اشکان
از آن صفاد بعضی دیگر از صوف گرفته اند با جمله متصوفه مدعی اند که عمر ایشان مقصود و طلب
مقصود حقیقی است و از شواهد قوی طلب بیت رسته و بعوالم شود و حقیقت پیوسته اند ناظر جمال
و طالب وصال شاد و غیبی اند و او را در همه جا و در همه چیز ظاهر و سایر دانند اما در باب ماده
درست مفهوم نشود که چه میگویند عالم را عالم خیال گویند و اشیاء را زاده او نام و در حقیقت
معلوم دانند و گویند چنانچه در ضوء شمس ذراتی بنظر میآید و در غیاب شمس غیر محسوس است همان
بنح ذرات وجود باشد انوار شمس حقیقی قائم و موجود و بر فرض غیوبت آن همه معدومند
پس در حقیقت همه اوست غیر نیست عالم همه مایه تجلیات کوناگون و مظاہر اثرات
و شئوناتی در پی اوست اما نه چنانکه ظاهر بینان گویند آنچه هست از دست و این
عقیدت را علمای شریعت زنده و الحاد و صاجان این عقیدت را مستحی عداوت نمودند
و اندک مقامات سلوک را چهار مرتبه معین کرده اند تا سالک سیر این مقامات را کند بحد
کمال نرسد و کما بینشی بهره از بروزات و ظهورات جمال جلال نبرد و چون از این مقامات گذرد
حجاب جسمانی بر او مرغ و خوش بگردد و اول مرتبه ناسوت است که در انحال
سالک مقید بقیود بشریت است و لذا امر احاطات خطا و احکام شرع بروی از لوازم است
چه هنوز قابلیت ادراک مطالب عالییه حاصل نگرفته است و لیکن که اغزای برخلاف شرع
سلب اغزای می شود از ان پس دادی جبر و دست که طریقت نیز گویند و این اول و دخول
در طریق تصوف است در پنجاه مرتبه از اجزای تکالیف شرعیه معاف دارند و او را درین باب
باختیار خود گذارند چه از وی اعمال روحانی مطلوب است نه افعال جسمانی و تا مرتبه از بهی بکمال
وصلایسی تمام و صبر و ثباتی بقایت نباشد این بیابان بیابان نتواند برود و او را توحی نام
برشد باید و افعال و اقوال و بر پا پر و فرمان بردار باشد علی این مرحله بی همزی خضر کن
ظلمات است بر سر از خطر گمراهی چون این دادی طی کند و توسن شنوات را پی تعبات

عزفان رسد و العارف با بعد بروی صادق آید از الاهیوت گویند در یخه از خزانة اسرار که بر
 قلب وی کشاده کرد و آنچه گوید بالهام عینسی گوید و آنچه کند تلخیص لاریبی کند و درین مقام
 عارف حکم فرشته دارد مقام چهارم مقامی بس عالی است و آن مقام حقیقت و مقام
 وصل و مقام جمیع الحجج است کشف حجب شود و اغیار از میان بر خیزند طالب مطلوب بویزد
 نه بلکه دو یکی شود از هر مؤلفی نغمه هوائی خیزد و در هر آبی بانگ انا للکمی این است مقام
 سالکان چنانکه اینطایفه معین کرده اند اما طبقات ایشان بسیار است و بنیای طریقتی که
 فی الحقیقه میتوان گفت بر خیال محض است لا بطرق و اصناف آن بشمار خواهد بود لکن اگر چه
 طوایف متعدده هستند و اسماء مختلفه بر ایشان اطلاق میشود غالباً بالمآل راجع بیک
 اصلند علی الخصوص در مطالب متعلقه با طاعت و پیروی مرید و امکان ترقی بعضی نفوس
 بهم درین نشاء و اتصال آن بعالیه روحانی مصنفین در اصول طبقات این سلسله اختلاف
 دارند بعضی فرق اصلیه را دو شمرده اند و باقی شعب این دو فرقه دانند و بعضی دیگر تا
 رفته اند آقا محمد علی کرمانشاهی که یکی از افاضل علمای ایران است و بجهت تعصب مذہبی از
 اعداد و اینطایفه گوید که صوفیه فرق بسیار دارند بعضی بر آنند که مرجع جمیع چهار اصل است
 حلولیه اتحادیه و اصلیه عشقیه و بعضی دو فرقه دیگر را زیاده میکنند و آن تلقینیه و زینیه
 و دیگران یکی دیگر افزوده اند و آن وحدتیه است بعد ازین تقریر آقا محمد علی را می خود را این
 میکند و میگوید که جمیع عقاید صوفیه راجع بدو مذہب است که حلول و اتحاد باشد و شعبه
 دیگر را که بسیاری اصل دانسته اند فقط فروع این دو مذہب اند حلولیه گویند که خدا در انسان
 کامل حلول میکند و اتحادیه گویند که متحد میشود و مثل انزاباتحاد و شعله آتش با همیزم میرند از قول
 شولف بیان الدین نقل میکنند که عقاید حلول و اتحاد و ماخوذ از فرقه حرامانیه است و حرامانیه از
 صاحبین گرفته اند این مردم زندقه تجبه اینکه خطای خود را مخفی دارند میخوانند عقاید این طایفه را
 با قواعد مذہب اثنی عشری که هیچوجه مناسبت ندارد و تطبیق کنند اما مذہب حلولیه صاحبان
 نزدیکتر است زیرا که عقیده نصاری این است که روح الهی در رحم مریم رفته عیسی متولد شد
 لهذا عیسی را خدا دانند و حدتیه را بسیاری از مصنفین از اساطین فرق متصوفه نوشته اند

در بیان عقاید صوفیه باب

۲۰۰

آقا محمد علی این فرقه را شعبه از اتحادیه میدانند و گویند که در زمان بایزید و حلاج انطیقا یقه نمودند
 عقیده ایشان این است که خدا در هر چیز است و هر چیز خداست گویند که این عقیده از فلا
 یونان بخصوص از افلاطون منقول است گویند که خداوند اشیا را از نفس خود خلق کرد پس
 هر چیز هم خالق است و هم مخلوق و وحدتیه در این عقیده تپردی ایشان کرده اند و صوفیه
 متأخرین این مذهب شیوعی یافت و بسیاری از فرق متصوفه خود را نسبت با این عقیده
 میدهند آقا محمد علی بیست شعبه از متفرعات این مذهب که هر کدام اندک اختلافی در مسائل
 و استعمالات جزئیة دارند می شمارد از اعظم این فرقه و هر یک است و عقیده ایشان این است
 که بدایت و بنیاتی از برای عالم نیست و چنان می پذیرند که اشخاص مخصوص که عدد و جانشان
 نیز مخصوص است تربیت انسان نامورند و آنچه لازمه وجود و شایسته بود هر کسی است
 بوی می آموزند و بتدریج از ادنی مراتب بهیمیه با علی درجات انسانیت ترقی میدهند
 دوم و اصلیه اند و اینطایفه دعوی اتصال با خداوند کنند سوم جمعی که دعوی محبت
 الهی کنند و بدین سبب خود را از تکالیف شرعیه معاف دانند چهارم ولیه که خود را در
 صفات الهی شریک و دعوی احیای اموات و امانه اجیا کنند و ثباتی ذات و حب
 خورا از زن و فرزند و جا و مکان بسیار دارند و باین امور زندگی سرفرونیارند پنجم
 مشارقیه که خود را از پیغمبر برتر دانند زیرا که بدون واسطه با مبدء مرابطه و رزق ششم
 شمرانیه که ایشان را شعبه از خوارج دانند و بحال فسق و فجور منوبند هفتم هاتمی که عقیده
 مزدکیان دارند یعنی اموال و نساء ناس را با یکدیگر حلال دانند هشتم ملائمه آقا محمد علی
 گویند که بسیاری از متصوفه اصل ضرورت راجحت دانسته حسن و قبح را با یکدیگر آمیخته اند اما این
 طایفه پای جلالت بالاتر که استمتم قبح را بر حسن ترجیح میدهند و از این سبب ایشان را طایفه
 گویند نهم حالیه اند که بر فحش و وجد و سماع مستیماز دارند و مدعی آنند که حالت وجد بدون
 اختیار است و چون انجالت روی دهد خداوند فرود آید و رموز و اسرار با ایشان القا کند این
 سر خود را بر سینه خدا نهند و او نیز سر خود را بر سینه ایشان نهد و ازین علیان قوت آئینه
 وجود و سرور آیند و هم حوریه گویند در حالت وجد حوران بهشتی با ایشان مصاحب و ایرت

۱
 علت آنکه عقیده
 شرح از روی
 خانج
 سن

جلد دوم در بیان عقاید صوفیه

والقائی اسرار بدیشان نمایند یا زود هم واقفیه که مدعی آنند که بسیجکس خرایشان بر اسرار الهی وقف
منیت و گویند بعضی و دلیل اینرا نتوان طی کرد مگر بدو معاونت مرشد کامل و دوازدهم تسلیمیه
که خود را در نزد مرشد تسلیم محض دانند و فرمان او را از هر قبیل باشد تبعه قبول کنند و چون مرشد
ایشان در وجه قبول مرشد یا بدین نظیری یا رسته از وی یابند که از ارشته تسلیم نامند آقا محمد علی گوید که
از سنالیه و قلندریه نیز همین قسم قانونی دارند سیزدهم تصنیفیه اند که ایشان را نظیره نیز گویند و این
طایفه قرائت کتب را بجز کتب مصوفه حرام دهند و از این کتب نیز گویند چیزی معلوم نشود
مگر با آموزش کاری مرشد کامل و بیاعت صحبت ویرامفید تراز هفتاد سال خدمت ملا دانند این
طبقه غالباً خرقه پوشند و کلاه نمدی بر سر گذارند از علوم دنیوی انکار کنند چندی خلوت
و عزلت و صوم و ریاضت بسر برند پس از آن مدعی امور خفیه شوند چهاردهم کالیه اند که از
استیصال دنیوی بجز رقص و غنا یا چنانچه خود گویند بجز کار با نیکه روح از آن مستند نشود کاره بگر
نکنند آقا محمد علی گوید که این فرقه نماز را سینه با او از خوانند پانزدهم حالیه اند که بنا بر قول آقا محمد
وقت را عنینت دانند و از معاد انکار دارند شانزدهم نوریه و ایشان گویند که عمل انسان
نباید از باب امید ثواب یا از بیم عقاب باشد بلکه فقط میل صرف بر نیکی و اعراض از بدی
باید نشاء و مصدر جمیع اعمال شود هفدهم باطنیه آقا محمد علی گوید هر مجنون را مجذوبت است
دولی دانند هیچکس هم جوید گویند اینطایفه از افنا بنا و کنایات خوش دارند و لب اسرار سینه
در ربفت پوشند و در استیغای شهوات استقصا نمایند نوزدهم عشقیه آقا محمد علی گوید که این
فرقه دعوی عشق الهی کنند لکن هر جا صورتی نیکو بینند بارسیند از مذکورند که لجامه نظریه
بیستم جمهوریه اند که جمع باین عقاید سایر مصوفه کرده اند راس مسائل این فرقه این است که هیچ چیز را
نباید بجز انکار مکرر نسبت از آنزود که در هر چیز اثری از او تعالی است و فی کل شیئی لذایه و چه
در نظر آید در نظر ایشان نیک نماید کفر و ایمان ندانند و حلال و حرام نشناسند آقا محمد علی گوید
مانند نصاری سکت و خوک نژد و اینفرقه بسی پاکت و مانند نصاری زن بعقیده ایشان
میتواند بی پرده بار از رود و بیشتر فرق صوفیه متاخرین از اینطایفه هستند و باینگونه عقاید
حرکات نام عشق الهی میدهند الفصه صوفیه اسلام بهمین راه صوفی کامل میدانند و اصول عقاید

در بیان عقاید صوفیه

باب ۲۲

۲۰۲

و اعمال خود را میخوانند تطبیق با کتبه کرده و او می کنند لاجرم بسیاری از آیات و احادیث را
 بر طبق دعای خود تاویل کرده اند از جمله حدیثی که مشعر بر مقامات اربعه سالکین است از
 رسول نقل میکنند بدین مضمون که شریعت کشتی است و طریقت دریا و علم با تار لایه
 صدف و معرفت بحقیقت مروارید است هر گاه هوای مروارید است باید اول بر کشتی سوار
 شود متصوفه ایران علی و اولاد یا زده گانه اش را پیشوای طریقت و صاحب سندهای
 و ایقان میدانند و گویند علی دو پسر خود و دو نفر دیگر از اصحاب خود را بتعلیم مردم نامور فرمود
 و خلفای دیگر طریقت را سلسله باین چهار نفر میرسد و آنها از ایشان خلفای سلف حساب
 خرقة و ماوی فرود شده اند شاه نواز خان دهلوی در کتاب خود که مسمی برات آفتاب است
 گوید که علی دو پسر خود حسن و حسین و دو نفر از اصحاب خود حسن بصری و کبیر ابن زیاد را
 بتعلیم مردم عقاید حقانی را مامور نمود خلافت از حسن بصری بعبده الواحد بن زید و جلیب
 عجمی رسید و پنج طایفه مرقوم ذیل سلسله خود را بعبده الواحد میرسانند اول زیدیه که غالباً در حجاز
 و قهار عمر گذرانند و نزد کبیر ابادی و معموری گذرند قتل حیوانات را مطلقاً جایز ندانند و فقط
 بر نباتات و گیاه سدر متکی کنند دوم البازیه بر میدان الباز خلیفه عبده الواحد غالباً خود
 بسر برند وزن و فرزند خستمار نمایند و سؤال بر خورد و اندازند و آنچه می سؤال بدست آید
 پروا اتفاق کنند سیم ادهمیه که مشوب بسطان ابراهیم او هستند این فرقه علی الاتصال مبارک
 عمر گذرانند و رفیق گیرند و همیشه در ذکر باشند چهارم بهاریه مشوب به باری بصری اند که
 نسبت خرقة او بدو واسطه بسطان ابراهیم او هم میرسد این کرده غالباً خاموشند و همواره
 بر ریاضت کوشند پنجم اسحاقیه از مریدان خواجه اسحق دینوری اند که بدو واسطه به باری
 بصری میرسد و هم بنا بقول شاه نواز خان نه سلسله بحجیب عجمی منتهی میشود اول عجمیه مشوب
 بخود جلیب عجمی غالباً در کوهها بر ریاضات شاقه روزگار گذرانند و جز سائر عورت که
 بر خود گیرند و با حیوانات و طیور مانوس شوند دوم طیفوریه مشوب بطیفور ابو زید بسطامی
 باین دیار مشایخ متصوفه زینت و خرقة از حجیب عجمی گرفته سیم کرخیه مشوب بمعروف کرخی
 شاه نواز خان گوید که او شاگرد حضرت امام رضا و نزد وی محترم بود بعضی گویند که او در بان

حضرت بود بعضی از مشاهیر متأخرین متصوفه نسبت خرقه خود باو میرسانند چارم سقویه
منسوب بسری سقلی اندو از شاگردان معروف بود پنجم جنیدیه منسوب بشیخ جنید بغدادی
و او از نمازده سری سقلی است ششم کازروینیه مریدان ابواسحق کازرونی که بمواسطه
خرقه از شیخ جنید میگردد هفتم طوسییه منسوب بعلاء الدین طوسی اند که بر پنج واسطه مجیب
عجمی منتهی میشود نهم فردوسییه مریدان بختم الدین فردوسی اند و او حلیفه ابوجنید سمرقندی
شاه نوازخان فهرست طویلی از سایر شعبی که از طوائف مرقومه فوق منسوب میشود نوشته است
و از آنجمله است صفویه منسوب بشیخ صفی الدین اردبیلی حد سلطانین صفویه و گویند بحد واسطه
از شیخ جنید بغدادی خرقه باورسیده بود خلاصه منصب خلافت میرمنشود مگر کسی را که بنا
بصوم و صلوة و عبادات در ریاضات گذر آید از عوایق و علایق دنیوی بکلی فرات
حاصل کرده و بر تبه موتو اقبل ان تموت و او اصل شده باشد تحصیل درجه عرفان را که مقام
سیم سالک است ریاضات شاقه و مشاق کشیره در کار است مریدیکه طالب این مقام
باید علی التقدیم بر معارج ترقیات نهاده از مدارج سهوات و تکالیف ظواهر شرع رسته و
بقطع علایق و کشف بسیاری از حجب از همگان ممتاز باشد و چون خواهند که ویرا داخل
این مقام کنند ابتدا باید که مدتی دراز که بنا بر قول بعضی کم از چهل روز نباشد روزه دارد
و در عرض این مدت همه در خلوت مشغول بذكر اسماء و فکر الالهی باشد و هیچ نخورد و بنیاشد
مگر فقط چیزی که سد رمق کند و چون در این ایام صبر و ثبات ویرا عرضة امتحان و ابتلا ساختند و
اذن مسافرت داده باید بدون رفیق و سمیر در صحاری و قفار بگردد و گاه گاه خدمت
مرشد را در یابد اگر از بونه امتحان عیار و جو دشمن بغل و غش برآمد خلیفه یا مرشد در وقت
موت خرقه خود را که جمیع مایملک اوست بدو سپارد و او را شاد مریدان را بدو گذارد اگر چه
متصوفه ایران بسیاری از عقاید و رسوم را از هندوستان گرفته اند اما از اعمال غیر
عادی که مرتاضین هندو بان قدام دارند با کرده اند زیرا که جبل و نادانی باید رسوخ کلی در خاطر آید
باشد تا انسان باینگونه اعمال قدام کند و ایمان متصوفه ایران همه بدانش و تقوی معروف
و موصوف بوده اند متأخرین صوبینه هر یک از معارف را که در تاریخ عالم صاحب نامی بوده اند

در بیان عقاید متصوفه

باب ۲۲

ازین طبعه محسوب کرده اند چنانچه ابراهیم خلیل را از این سلسله دانند و گویند که دی در عبادت خدا تیغالی شب بروز بروی و روز شب آوردی و همچنین هر کس از گفتار و کردارش آثار فلسفه یا حکمت الهی بنظر رسیده است از خویش دانند اگر چه این اوعاد ثابت نمیتوان کرد بوجه اینکه بسیاری از عملا و فضلا و کلماتین و قابلترین الهی ایران بتسک و توسل نظایر شریعت مقرره مشهورند لکن بسوز این طایفه رارسند که دعوی کنند که خلقی کثیر که بفرط ذکاوت و علم انصاف داشته اند بر این رویت سالک بوده اند از آنجمله شعرا هستند ترقی ضمیر انسانی در جمیع ملل کیاست اول نوری که در ظلمت زمان جاهلیت سبب روشنی است از خاطر شاعر صا در میثود و کتاب وی تا زمانهای درازا که علی الاطلاق نباشد علی الغلبه مورد احترام اعتنا است الهی ایران خاصه شعردوستند چنانچه از سبب ترین ارباب حرف و صنایع که در شهرهای معتبر یافت میشوند از شعرای مشهور شعر حفظ دارند حتی سپاههای امی بشنیدن کما حال میکند و اصل تصوف نیز شعراست از جمله کتب معروفه در این باب شنوی شیخ جلال الدین معروف بلای رومی است و کتب جامی و سعدی که عادی صنوف اخلاق است و دیوان ابن حافظ است که میتوان گفت کتب مقدسه متصوفه این است و دیگران نیز هستند که اشعار علی الاتصال در دهاها است بلکه مصنفین و مؤلفین معتبر است طایفه در اقامه بر این اشعار است تسک میجویند و مثل میزنند قواعد صوفیه از آنچه مرقوم شد میتوان فهمید که محفوظ بر صورت اگر چه آنچه از کلمات و ظواهر اعتقادات شان معلوم میشود زهد و صلاح و تحمل و قناعت و محبت عموم است لکن اصرار دارند که از اغیار همیشه مخفی دارند یکی از اعظم مشاهیر این طبعه متصوفه علاج است که او را وصل دانند و مشهور است که انا الحق گفت و انسانهای بسیار بجهت عذر این قول کفر آمیز جعل کرده اند از آنجمله آن است که منصور خواهری داشت و چون یافت که هر شب بیرون میرود شبی ویرا تعاقب کرد و دید که حوری بهشتی جامی از شراب حنت بودی و او منصوره جرعه استه عا کرد خواهرش گفت که طاققت تحمل از آنخواهی داشت و خوب هلاک تو خواهد گشت اما چون منصور را از حد گذرانید چند قطره که در ته جام بود بوی او نوشیدن همان بود و انا الحق زدن همان بالجهل چون این گفتار وی شهرت یافت موش

غزوات
بسی بسیار
شدن
ویرود
ش

جلد دوم در بیان عقاید متصوفیه

۲۰۵

بر اس و دهبست و ایقا و نایره تصب علمای ظاهری شریعت کشته و در گرفته بار کشیدند گویند یکی از صوفیه از خداوند سوال کرد که چرا بندگان منصور را ضعیف میگردانند جواب آمد که این است سزای کسیکه کشف اسرار گزافا بنماید بسیار نسبت بوی میگویند از آنجمله این است که چون منصور را برادر کرد و چنین نمود که او برادر منیت بلکه در هو انشسته است و امیران غضب هر قدر سعی کردند او را بگیرند نمی توانستند لکن در همان وقت که این زد و خورد را در زمین داشت روح او از بدن جدا شده بجا نبهت رفت و با سپهر ملاقات کرد و سپهر بعد از تنبیت وی بدرجه وصال و تصدیق او در کلمه کفر و ضلال از او درخواست کرد که بجهت حفظ ظاهر شریعت بکشتن راضی شود روح منصور از کفتر سپهر متفاد شده دوباره بر زمین رجوع نموده بدن خویش پیوست و علی الظاهر کشته شد و یکی دیگر از مشاهیر این طایفه شمس تبریزی و از جمله افسانه‌هاست که در باب وی مشهور است این است که روزی مرده را زنده کرد و ملائکه ظاهر حکم کردند تا او را زنده زنده پوست کند و او پوست خود را بر گرفته بنا کرد و بکشتن و قدری غذا خواست تا سد جوع کند لکن کسی بوی نداد تا اینکه بعد از چهار روز کاوی مرده یافت اما چون آتش نیز دست یاب نشد از نامر با بینمای مردم به تنگ آمده بخورشید حکم کرد تا آنرا بپزد و خورشید از آسمان بریز آمد و نزد یک بود که زمین یکبار ه بسوزد که شیخ گفت این معنی شد حکم کرد تا بجای خود مراجعت کند اعمقاً دو تصدیق بانیکه نترست و با طویل در حق مشایخ سبب شگفت و طعن بر این طایفه شده است بلکه ابالی شریعت گویند که صوفیه را خود مدعی منیت و احترامیکه علی الظاهر محبت دین دارند برای فریب مردم و دوام تزویر است بهمین واسطه ظاهر اعمت نائی دارند اما از احکام ایشان که خود احکام الهی دانسته و بان عمل کرده سر باز زنند اگر چه ما خداین مسئله که قضای الهی موردت حدودت بل موجب وجود جبر و شر و نیک و بد است از قرآن است لکن بسیاری از اهل شریعت ایاتی را که دال بر این مطلب هستند تا دلیل میکنند سبب اینکه اگر این مسئله ثابت شود باید قایل شد که خدا فاعل افعال بقیه انسان است اما عقیده محکم غالب بلکه جمیع سلسله صوفیه آن است که آنچه هست از دست و پیرضای او بیچ منیت بعضی گویند همه نیکیست چه همه از او است و زمره دیگر را عقیده است

سبب شگفت
با اعمق زشت
سنگین
سبب

در بیان غفاید متصوفه

باب ۲۲

۲۶

که شری منیت و خیر و شرم از اوست عزم و شادی بر عارف چه تفاوت دارد ساقیا با ده
 به شادی آن کاین عزم از دست آقا محمد علی کرمانشاهی گوید که ایطایفه یعنی متصوفه جمیع ایشان
 را مظاهر تجلیات و منزلات و شئونات باری تعالی دانند اما امارده را مظهر جمال و نمارده را
 مصدر جلال شمارند چنانچه سهل عین است شری گوید که سر روح وقتی ظاهر شد که فرعون دعوی می
 کرد و شیخ محی الدین گوید که لشکر فرعون نه غزوه در یابی خطا بلکه مستغرق بحر علم شدند و هم در جا
 دیگر گوید که نصاری نه بدین سبب کافرند که عیسی را خدا دانند بلکه بدین سبب که عیسی را
 پسر خدا دانند آقا محمد علی کرمانشاهی گوید که ایطایفه منکر ثواب و عقابند زیرا که ظهور و جبریا
 بر چیز را بحکم قضا و روح را بقوس صعود و راجع ببداء دانند اما بعضی از متصوفه این نسبت را
 محبت گویند و بعضی از مشاهیر این قوم گویند که طالح را عقاب و صالح را ثواب مقرر است
 و جمعی دیگر بر آنند که مردم در آن عالم سینه چنانکه در این نشاءه بخمال خود معذب خواهند بود
 فی الحقیقه جنم خرم خیالی بیش منیت چنانچه مردم آتش می بینند و چنان نپندارند که بان آتش خواهد
 سوخت و چون آتش با ایشان در رسید بینند که توهه حراقه ندارد و قیصری که از این سلسله است
 گوید که ساینکه بجنم میروند بزودی چنان با بحال خوگیرند و عادت پذیرند که حرارت آتش را از آزار
 رحمت دانند و از نعمتهای جنت نفرت ورزند چنانکه جبل از بومی سر کین تکلذو و از طبیعت چنان
 متنفر است آقا محمد علی گوید که متصوفه شیعه را بحد علی دسنی را بحد خلفای طست میفرسیند
 با شیعه شیعه و با سنی سنی اند لکن حقیقت این است که خود هیچ مذهبی ندارند و لاشک کسانیکه
 مذهبی ندارند با سنی با هر مذهب بسیارند بالجمله در شرح طبقات متصوفه حکایاتی چند که دلالت
 بر کفر و الحاد ایشان دارد نقل میکنم از آنجمله این است که شیخ روزبهان صاحب تفسیر اولا
 که از اعیان وحدت وجودی است گوید روزی مست بودم خدا را دیدم در صورت مردی باریانی
 بردوش و کیسوی مرغول و کلاه کج بناده دستی بر شان او زدم و گفتم بحق تو که تورا ششم
 و اگر بصد شکل درائی در نظر من محبوب نخواهی ماند بعد از تقیر را بجا کایت گوید این یکی از طحیثین
 مجامین است که حمقای ناسس او را ولی دانند و بعد گوید که ایطایفه خلفای طریق را صاحب
 کرامات دانند و چنان نپندارند که همیشه با خدا در گفت و شنودند تا بجد گوید که بنید شیخ عبدالقادر گیلانی

ببارانی
 مراد از بارانی
 رعایای آن
 سن

جلد دوم در بیان عقاید متصوفه

۲۷

شی بهفت مرتبه با حالت جسمانی سیر ملکوت آسمانی میکرد و ملای روم را در شش سالگی با آسمان
به دوز در یکی از کتب متصوفه تاریخ تولد شیخ عبدالقادر را در سنه چهارم صد و هفتاد و یکت بحرا
وفات او را در پانصد و شصت و یک نوشته و از ما در وی نقل کرده است که چون شیر خواره
بود در ماه رمضان پستان بدین منکرت و خود عبدالقادر در یکی از رسائل خویش فرمود
که در روز قبل از عرفه بصبحا رقم دوم کا ویرا کر رقم کا و روی بمن آورده گفت ای عبدالقادر من
آن نیستم که تو مرا خلقت کردی من بجانہ مرا حبت کرده برام رقم جمیع زوار حاج را دیدم
که بر کوه عرفات ایستاده اند پس بجانب ما در رقم و کفتم اراده دارم که عمر خود را در عبادت
الهی صرف کنم و میخواهم که بجهت تحصیل علم بغداد سفر کنم و آنچه دیده بودم بوی کفتم مادر من
دوستاند و نیار آورده گفت نصف آن مبلغ از میراث برادری که دهم من سیده و چون از
بمن داد قسم داد که هرگز دروغ نگویم پس از آن بمن گفت ای فرزندان بخدا ایسپارم دیدار بقایا
افا و من براه افادم چون نزد یکت بهمان رسیدم شصت سوار بقافله حمله آورده قافله را
یعنا نمودند یکی از دزدان از من پرسید چه داری کفتم چهل نیار در زیر جامه دوخته دارم آن
چنان دانست که مزاج میکنم بجنده درآمد دیگری همان شوال کرد و همان جواب شنید و فتی که
اموال قافله را تقسیم میکردند مرا به طلبندی که امیر ایشان در آنجا ایستاده بود بردند او را
پرسید چه داری من کفتم که دو نفر شما از من پرسیدند و با ایشان کفتم که چهل دینار در زیر جامه
دوخته دارم حکم کرد که بیرون آرم چون بوی نمودم تعجب کرد و پرسید چگونه مال مخفی را برد
دادی کفتم بدین سبب که با درم وعده کردم که هرگز دروغ نگویم امیر دزدان گفت با
پسر تو درین سن حق ما در مراعات میکنی من حق خدا را فراموش کرده ام پس دست دراز
کرده گفت دست خود را بمن ده تا در دست تو توبه کنم من چنان کردم و او از گروه اظهار است
نمود پس روانی چون چنان دیدند متابعت کرده یکی بر دست من توبه کردند پس امیر حکم
کرد تا اموال قافله را رو کردند الغرض در سنه چهار صد و هشتاد و هشت وارد بغداد گشت
آنوقت باید از عمرش شانزده یا هفده سال گذشته باشد او از فضیلت و صلاح او در افواه
افا و بنا بر ثولف مزبور خدای جمیع مطالب دیرا با جابت معرون و دشمنان دیرا مقهور حنت

در بیان عقاید متصوفه

باب ۲۲

۲۸

در سنه پانصد و هشتاد و یک هجری بنای موعظت ناسس گذاشت شادان از وی کرامات نقل
میکند و از خود وی این حکایت قبل از رسیدن بخدمت پیر منقول است گوید پانزده سال
در بر جی بودم وقتی با خدا عهد کردم که نخورم و نیاشامم تا اینکه کسی بمن بخوراند لهذا تا چهل روز
بدون غذا بسر بزم بعد از آن شخصی قدری گوشت آورده در نزد من نهاد و برفت چون نگاه
من بر آن گوشت افتاد نزو یک بود که جان من بیرون رود لکن خود داری کردم و آن
از اندرون خود شنیدم که من کربنه ام در این وقت شیخ ابو سعید مخزومی بر من بگذشت و چون
آن آواز شنید گفت ای من سئو است جسمانی من است ولی قوت روحانی من هنوز قائم و
استوار است شیخ گفت بیا بجان ما این بگفت و برفت من عزم کردم که عهد خود بپایان بوم
لذا بر جای خویش ماندم پس خضر نزد من آمده گفت بجان ما شیخ رو چون رفتم او را منتظر
یافتم چون مرادید گفت نیامدی تا ترا آورند پس طعام و شراب بسیار حاضر کرد و من خوردم
و خرقه خود را بمن در پوشانید و از آن وقت من یکی از اصحاب و خواص فی کسّم بالجمله آنجا هستم
از صوفیه سخت صحبت میدارم و بمعنی شایسته مردی با این همه فضیلت نیست زیرا که شک
نیست که بسیاری از بزرگان این طایفه مردمانی بودند بزرگ بود تقوی و حکمت و فضیلت مصف
و بدون اینکه طالب نام و شهرت باشند غالب آن سده اند چنانچه در این کبری منقول است
که او پس قرنی بگمانیکه نزد وی میرفتند سکفیت اگر شما خدا میجوئید با من چه میگوئید و اگر خدای بخوید
مرا با شما چکار است علی انکار نمیتوان کرد که کسان نیز بوده و هستند که بهوای فخر کلاه فقر بر سر
نهاده و بجایال جلب سلب اسباب کرده اند عزت در عزت دیده و جلوت در خلوت شناخته سوگند
بزرگی در دیکت کدانی بچند اند و راهزنی در لباس پارسائی کرده طالبان کوی هو چون سالکان
راه خدا در طلب مقصود از هیچ نیندیشند سلطانرا در تنجیر اقلیم و عباد و درویش را تحصیل کلیم
ارشا و محرک یک چیز است یکی امارت بر ابدان جوید دیگری ابالیت بر ابدان سلطانرا منظور
است که رقبه ناسس را در رقبه فرمان آرد و درویش قلوب را متوجه خود خواهد لند این در
دولت صولت خویش داند و آن در حیل و سیلت خود شناسد حقیقت گفته شده است
که تصوف در حقیقت مذهبی نیست مگر جاشیوع یافت بنیاد مذهب مقرر را بر انداخته

جلد دوم در بیان عقاید صوفیه

۲۹

ذهبی قابل تجدید و تفهیم بر جای آن گذاشت رعایت طواهر شرع را از باب مصالح دنیوی دهند و خیال خود چون ترقیات معنوی ایشان را دست دهد خود را از اجرائی احکام شرع فارغ و معاف شمارند انکار رسالت محمد و سلطنت او و آل او را بر عالم و اهل عالم نمی نمایند لکن خود دعوی بطر مخصوصی با خداوند میکنند و بدین ادعا میدارند از با اعتماد کلی و اطاعت خود امر نمایند قاضی نور محمد شوشتری مؤلف مجالس المؤمنین که بزهد و ورع و حسن ادراک اشتهار دارد و شرحی مختصر در باب صوفیه و قواعد ایشان نوشته است او نیز مانند بسیاری از مؤلفین اسلام عقیده است آنست که بعضی از اکابر اولیای ملت را مذہب تصوف بوده است و در تقریرات خود همه جا تفرقه میکند باین کسانی که فی الحقیقه منجذب بجدبات الهی بوده و پاپر سر هوای نفس نهاده و تحمل مشاق عدیده کرده اند و بجهت مقهور نمودن لذات نفس رنج و تکالیف بشمار بر خو و ناهاده اند هنوز بوجی از جوه پایی از دایره ظاهر شریعت بیرون نگذاشته اند و کسانیکه بجهت حرارتی که در دماغشان پیدا شده راه را خطا کرده زیر عقل و شرع زدن را زردیکی بخدا دانسته اند چنانچه در مجلس ششم از مجالس المؤمنین در ذکر متصوفه تفصیلاً مینویسد که اجالش این است در ذکر جمعی از صوفیہ صافی طوایت که نزد سالکان مسالکت طریقت مقصود از ایجاد عالم بعد از ایجاد اسبیا و ائمه هدی وجود فایض الوجود اینطایفه کرام است که بمیاسن توفیق ازلی از ادنی مرتبت خاک با علاء درج افلاک ترقی نموده اند و از حنیض خمول بشریت با وج قبول ملکیت تلقی فرموده و تقریر کلام در تحقیق حال اینطایفه کرام آن است که بر وجهیکه در مقدمات این کتاب اشارتی بدان واقف شده بحقیق تعیین مطالب حقیقت که حکمت عبارت از آن است یا بنظر و تامل حاصل میشود چنانچه طریقه اهل نظر است و ایشانرا حکما و علما میخوانند یا بطریق تصنیف و استنباط چنانچه شیوه اهل فقر است و ایشانرا عرفا و اولیای مینامند و اگر چه هر دو طایفه بحقیقت حکما است لکن طایفه ثانیه چون محض موهبت ربانی فایض بدرجه کمال شده اند و در طریقت ایشان اشواک شکوک و عوایل او با کم تر است اشرف و اعلیٰ باشند و بوراقت انبیا اقرب اولیا خواهند بود لیکن در این طریق اخطار بسیار و ممالک بشمار است چه خطرات و سادس و در طات هوا جس و تسویات باطله و تخیلات فاسده سالک را در بیابان طلب حیرت

در بیان عقاید صوفیه باب

۲۱
 و سرگردان گرداند و افند مفسد آنکه باندک نمایش که کسر اب بقیعہ یجبہ الظمان مانه از راه رفته
 دست از طلب برد حتی اذاجا علم بکده شیئا و ایضا است و این طریقت که عبارت است از
 کامل است نادراست و بر تقدیر شناخت او مستعد یا مستعسر چه کمالات انسانی را جز صاحب
 کمال نشناسد و قیمت جواهر را جز جوهری نداند و اکثر مردم بصورت مموه و ظاهری حقیقت
 از راه افتاده اند و گاه است که پندیس و تدلیس فریفته شده نقد عمر صرف خدمت ناقصی
 کنند بطن کمال و مودی بخیر ان حال و آل ایشان کرده و از سبب در کلام ملک علام
 صاحب وحی ترغیبات بسیار در باب نظر و فکر وارد شده و علمای اصلا منیر تشریح دوم
 بر طریقه نظر نمایند بانکه در طریق تصفیه نیز احتیاج باین طریق مستحق است زیرا که در آشنای تصفیه
 و ریاضت بتنیات شیطانی متکلسب میشود با لهامات رحمانی و فرق میان آن واردات غیر بی
 عملی میرسد و ایضا اگر سالک بجلی از علم بر علی عی با شد از ورطه افراط و تفریط ایمن نتواند بود
 و از مخالفت حکمت شریعت فارغ نه و شاید که بنا بر جبل بجد تعادل احتمال ریاضات مفراط کند
 مودی بقبا در جاج و بطلان استعدا کرده و اشاره بدین طایفه است قول رسول که ما اخلا
 و لیا جانا و در حدیثی دیگر فرموده قسم ظری رحلان جاہل منک و عالم متہتک و بعد از آنکه
 در تطبیق مذہب متصوفه و تشیعہ میگوید که اینک اکابر این طایفه گاه میگویند که اصول
 لا مذہب له فی الحقیقہ کریز است از انرا مکی از مذہب اهل سنت و احترام از تصریح بقیعہ
 مذہب شیعه از روی بقیعہ و لهذا نیز گفته اند که بر صوفی که اظهار مذہب کند ملامت کردنی بلکه
 لایق سبلی و کردینت بنا بر قول قاضی نور احمد شیخ بایقیمیر باطن مرید که عبارت است از
 ترکیه نفس و تصفیه دل و تجلیه روح و تبدیل اخلاق و تمییمه جمیده نماید و مرید را بر حالات و
 تجلیات واقف کرده بر ارباب و مقامات و درجات و ترقیات سیرالی آمد و فی البدیہ
 و با بعد رساند و اگر شیخ خود ازین مراتب حطن نیافتم مرید را از وی بهره نتواند بود و هر آنکه
 طالب را احترا الامر جزئی از دو حال صورت سبند و یا با اعتقاد مرتبه شیخی در خود در ورطه
 ضلالت افتد یا بانکار احوال مشایخ مستلا کشته عدو او لیا کرد و با باشد که بعضی از مریدان
 این طایفه که فی الجمله نشاہ ادراک و فراستی دارند پیروی شخصی که هنوز کامل نشده نمایند

مموه
 بضم اول
 و تشدید
 ز راخه و
 کرده شده
 در پیش
 اندر
 کرد
 باشد
 سن

جلد دوم در بیان عقاید صوفیه

و چون در احوال مشایخ سابق از آنچه شنیده باشند یا در کتب دیده تامل نمایند و در خود از آن حالات فارسی بیاهند شیطان این دسوسه در باطن ایشان انگیزد که حالایش در عالم نیست زیرا که اگر او را حالتی میبود و از آن برهان بهره میبرد و از این استدلال کند که در زمان ما مثل مشایخ و اولیای زمان سابق نمیند و باین سبب از طلب مرشد کامل محروم مانده و یا گویند طایفه اولیا و اهل ارشاد در آن زمانها بوده و حالا اصلا نیستند و یا گویند که احوال مشایخ این زمان و زمان گذشته جز عرف و حکایتی بسبب نیست و این نیز ضلالتی عظیمست پس طالب صادق را ذوق نیست که در ابتدای کار احتیاط بسیار نماید تا پامال طریقی این جهال نشود و غیرت کرد و اب تقلید نماید مگر و که چون از بیروی ایشان آفسردگی و تیرگی و سردی پدید گشته حرارت و ندامت را فرو نشاند قابلیت طالب نقصان پذیرفته ضایع کرد و انتهی صاحب تاریخ فرشته گوید که مراتب اولیای مین چهار است صغری و کبری و وسطی و عظمی و هر یک از اینها را بدایتی و وسطی و نهایتی است و طایفه اولیا نیکه در این مراتب مقام دارند بیچوقت در عالم ابر صید پیچاه و شش تن کم نمیند و دایم بکار سازی در ماندگان و شفاعت مذنبان مشغولند و بزرگان صوفیه از این جماعت سیصد نفر را ابطال دانند و چهل نفر را ابدال خوانند و هفت نفر را سیاح و پنج نفر را اوتاد و سه نفر را اقطاب و یک نفر را قطب الاقطاب شمارند پس هر گاه یکی از ایشان فوت شود یکی از مرتبه با دون او بجای او آرد چنانچه از اقطاب بجای قطب الاقطاب و از اوتاد بجای اقطاب و همچنین رفته رفته تا مرتبه عوام مؤمنان رسد و از این جمله بدتن ارشاد و آید میسند و آن پنج اوتاد و سه اقطاب و یک قطب الاقطاب است مع الحدیث ترقی ترقی ترقی ترقی تصوف در این اواخر در ایران زیاد شد و هم از زمان اوایل سلاطین صفویه که عقاید شیعه در این مملکت استقلال یافت قواعد متصوفه با این مذہب آمیخته بود و بعضی از سلاطین مزبور به خلافت شیخ حیدر را که یکی از اجداد ایشان و از مشایخ مشایخ متصوفه است اذعان میکردند از بعضی مؤلفین فرنگستان منقول است که در خانواده پادشاهان صفویه کتابی بود که آنرا اقرابله فیما بیند یعنی جلد سیاه و چنان میدانستند که باید آن کتاب را کشانید مگر آنجا که ملک در خطر عظیم باشد مؤلف او را قذکر می بازگتاب مزبور در کتب ایران ندید و با مجلد هم از آنجا

۱
اقطاب
با نفع قطب و قطب
کین است و از آن
نیز خوانند بنده
در بیان حوزا
و است و نظر
باطن نوبت
فهم عمیق
ش

۲
این ترتیب نزد ارباب
سخن درست نیست
مؤث و فوٹ عظمی
نشده غیثات
جمع فوٹ غیثات
از جزو آن است
بازم بر آن
کل عیانت
انبات
تیرم

در بیان عقاید صوفیه

باب ۲۲

علمای ملت برخلاف اینطایفه تیغ از علف کسیدند و همیشه بر سلاطین حالی کردند که حالی از شایبه شک و ریب توأم شرعیت مقرره باعث دوام سلطنت است و هیچ خطری بجهت ملک و ملت از آن عظیمتر نیست که بسبب عقاید راسخه ناس بر ترات خیالیه و ادبیات منالیه مترزل شود و تقریر کلام اینکه سلنا که محرک اعیان صوفیه اسباب دیگر باشد و بعضی نیز فنیته خیالات خودند و جمعی نیز بفریب دیگران میسر دارند اما خیالات و قواعدشان جمیع حرم بیک مطلب و متوجه یک مقصد است همه اولاً بمغز بر انداختن طواهر احکام شرعیت بکمال مخرب بسبب آن آن است یکی از دعا و وثیان آن است که در حال آنکه با خدا دارند نزدیک ملک مقرب بگذرونند بنی مرسل حتی محمد و حال آنکه در بیان معنی که این دعا میکنند خود بخوابد داخله ما بین خدا و جمیع مردم دیگر کنند مشایخ صوفیه کوشش کرده اند که نام دیگران را از احترام سبندارند فقط بجهت اینکه خویش را محترم سازند زیرا که از مسائل اولیای ایش است که کسی بدون مرشد نتواند بر صراط مستقیم طریقت رفت و ترقی مراتب نیز بقدر اعتنائت که بر مرشد خویش دارند چنانچه سلسله مرتضی شاهی صورت کلی از مرشد میسازند و همیشه با خویش داشته بآن توجه دارند و فی الحقیقه این قسم توجه شخص مخصوص را با بصورتی معنی اگر بت پرستی گوئیم چه میتوان گفت پس بناء علی تنگ المقدمات این عقاید بطاریب خوب احتمال بل ضلال عظیم در ملت است و چون احتمال بحال ملک و ملت راه یابد فرق نمیکند که سالک این جاده و محرک این جاده در حقیقت مقصودش فریبگیران باشد یا ترکیده و تا و خویش و بتش مصروف درجات لاهوت یا درکات ناسوت و بعبارة اختری طالب تاج آسمانی باشد یا تخت زمینی و چون بقدر عمارتی خراب میشود چندان تفاوت نمیکند که مخرب آن فقط بجهت اصلاح و تعدیل آن مرتکب این امر شده باشد یا مقصودش این باشد که از اسباب آن چیز که بخیال خود خوش آینده تر است بنا کند و اگر هم اینطایفه خود خیال اعتشاش و طغیان نداشته باشند قواعدیکه چیده اند در غایت مناسب حال کسائیت که کرد اینگونه مقاصد میکردند تاریخ ایران و بلاد اطراف پراست از نیکونزه حکایات که جمعی با دعای پادشاه باطنی دم از سیاست ظاهری زده کردن خود سری برافراشته و پای بردست سلطنت

بعضی وقتها
بطل است
است

جلد دوم در بیان عقاید صوفیه

۲۱۳

گذاشته اند از آنجمله است حسن صباح و خلفای او اطاعت مریدان این کوهستانیان تا دو سئ سال ایران را از قتل و غارت داشت چنانچه مقتدرترین پادشاهان ایران و ممالک اطراف از تسلط نام این طایفه مرتعش بوده اند و دیگر حکایت با بزرگوار است که بانی فرقه روضشینه است و با دعوت درویشی در کوهستان افغانستان بنیاد امارت افگند در وقتی که هندوستان در تحت حکومت اکر بود در وسط السماء اقتدار بود او و جانشینان او بکرات اطراف آن مملکت را عرضه تا تحت و نماز گردان این بود خلاصه استدلال علمای شریعت با سلاطین در باب انفا و ابلاک مقصوفه و این دلایل بقدری حقیقت داشت که سلاطین ایران را بیدار باراد و قایمی هم که در این او اضر و دیدار سبب شد که حکومت زیاده در اطفا می ناپره این طایفه بگو شد صفویه در خود مثلی داشتند که محتاج به بصیحت نبودند لکن در عهد سلطنت این خانوایه بیچوقت با صوفیه مانند زمان شاه سلطان حسین عمل نشده بود زیرا که شاه سلطان حسین خود را بدست ملاها سپرد و ملاها نیز با هر کس که قدم از ظاهر شرع بیرون میکند داشت آنچه میخواستند میکردند و کارهای نادر شاه نیز مثل اینکه خواست مذهب شیعه را با مذهب سنی تبدیل کند و جمع کردن او علمای طل مختلفه را و پس از مباحثت ایشان اظهار اراده خود در احداث دینی جدید کردن شکست نیست که در انتقاض رسوخ مذهب در خاطر با اثری کلی داشت که بخنان اگر چه بدین مشهور بود و همیشه مراعات ظاهر شرع میکرد ولی نه خود زاهد بود و نه برد پیکران سخت میکرد در ایام حکومت که بخنان بود که میر معصوم علی شاه از هندوستان بشیر از رفت گویند که وی از مریدان سید علی رضای گنی بود چون بشیر از رسید بر نیامد که مردم بردور او تمسیت کرده عدد مریدان او بسی هزار رسید ملاهای ملت متوحش شدند و صورت حال را با که بخنان بنوعی عالی گردند که که بخنان حکم با اخرج وی نمود میر معصوم از شیراز بیرون آمده در ده کوچکی در حوالی اصفهان مقام گرفت و همین اخرج او مزید شهرت او شد فیاض علی را که از خلفای معتبر او بود با صفتان از پی هدایت مردم فرستاد و یکی از مرفان احوال متاخرین صوفیه ایران مینویسد که فیاض علی از سلسله نوربخشیه است که سلسله از شا از معروف کرخی میگیرند در او ایل حال خود مدعی ارشاد بود و تا اینکه میر معصوم از هندوستان

انتقاض
شکستن
دو ایرانی
بنام
ش

در بیان تعاید صوفیه

باب ۲۲

۲۱۴

چون او را وید دست اراوت بوی داده در حرکت خلفای او منظم شد مؤلف فرموده قاعده
 ازین طایفه نقل میکنند که باید معمول دارند اول اینکه بجز خداوند کس را سجده نکنند دوم حکام
 پیغمبر و ائمه اثنی عشر را اطاعت کنند سیم همواره با وضو باشند و بدین سبب حضرت خدا را
 از خود دور دارند چهارم اوقات صلوة را منظر دارند پنجم تعقیب مقرر را بعد از نماز بخوانند
 ششم استعمال تبیخ کنند هفتم همیشه این ذکر بخوانند اللهم انت المعبود بحق لا اله الا انت انت
 انما المسکین العاصی ولكن انت غفار الذنوب هشتم همیشه صورت مرشد را در نظر داشته باشند
 که موجب تقویت در عبادات و اخلاص در ظلمات است نهم اگر هر ملا و مصیبتی را رحمت دهند
 و هم از ابر خویش و بر دیگران روا ندارند یا زود هم در هر صبح و شام با انگشت سبابه نام خدا و
 رسول و ائمه اثنی عشر را بر پیشانی بکارند و در هر رؤیت بلال از هر راه همان نامهای مقدسی را
 بر سینه نگارند و از دهم حلال خور باشند و لباس لطیف پوشند زیرا که نطافت ظاهر و نطق
 باطن است سیزدهم پروا در ادرغایت احترام دارند چهاردهم در گمان ابرار سلسله گو
 یافزود هم در هر جا و هر وقت دل را با خدا دارند شانزدهم با همه کس برافت و مهربانی زیست کنند نهجی
 آزار رسانند و در پی آزار کس باشند هفدهم در هر چیز تسلیم با امر الهی نموده از هیچ چیز شاک
 نشوند و بر هر چیز شاک باشند مؤلف مذکور گوید این است قواعدیکه فیاض علی قبل از وصول
 بامر معصوم میاموخت مع القصة فیاض علی چندی طول کشید که فوت شد و منصب او بر پسر
 نور علی شاه رسید گویند اگر چه در آنوقت بحسب سن جوان لکن در امور دین پروری بود با بجز زندقه
 جمعیت میر معصوم مجدی شد که علمای اصفهان ندیش کرده مراتب را بمبالغه و اغراق هر چه تمامتر
 علی مراد خان آنها نمودند و گفتند که مقتضای حایت دین مبین حکومت تویم این است که تا زود است
 سدی در مقابل سیل زندقه و الحاد بسته شود بناء علیه علیر او خان حکم کرد تا بعضی از بیطایفه را گوش
 و دماغ کنند و هر کس نیز طریقت ایشان اختیار کند ریشش تراشند مؤلف فرمود که دید که چند نفر
 از الواطه او باش تجسس این امر بر آمدند و جاسوس و ارباب بیطایفه مرادوت کرده بعد از آن جنر
 دادند که مریدان میر معصوم را خدا و نور علی شاه و مشتاق علی شاه و سایر خلفای ویرانان که یعنی حشر
 و میکائیل و غیره نمایند با بجز سپاهیانیکه امور بر بدین گوش و دماغ در اویش بودند چندان فرقی نماند

جلد دوم در بیان عقاید صوفیه

در ویش اشرع میگردید و خوب را بیک چوب میراندند یکی از مؤلفین گوید که در این مقدمه بسیاری از مشرعیان را با شتابه گوش و دماغ نجاک و ریش و بروت بر باد رفت میرزا هدایت امدستونی یکی از اعظم اصفهان بالاخره واسطه شده علیراو خان فرمان فرستاد تا دست از ریش مرد هم لکن میر معصوم علی آریخکت رنجیده خاطر گشته با نورعلی شاه و جمعی کثیر از مریدان بجانب کرمان در حرکت آمد در کرمان نیز شیخ الاسلام از کثرت مریدان وی اندیشناک گشته میر معصوم مجبوراً از کرمان بسمت مشهد رفت و چون در مشهد نیز ویرانه ندادند بطرف هرات رفت بخيال اینکه از راه کابل به هندوستان رود لکن کثرت و شهرت وی سبب توهم پادشاه افغانان گشته او را بر حجت ایران مجبور نمود میر معصوم دوباره بکرمان رفت و در اینجا مستاقعلی شاه یکی از مبتدینین و معتبرین خلفای وی تقبل رسید یکی از کنا بان کبیره که موجب قتل وی شد این بود که تا راجع میزد و گویند نوعی میزد که هر کس در مجلس بود بی اختیار بگریه میافتاد نورعلی شاه و میر معصوم اوقات بگریه ملامت گرفته بودند بلکه در ظل حمایت عقبات عالیات چند روزی سلامت بگذراند لکن چون در آشنای راه قبل از ورود بگریه در کرمانشا ه چندی اقامت کرده بودند در این اوقات عراض بی در پی ایالی اندیاز رسیده ایشانرا با نضوب نایل ساخت رجوع نمودن ایشان بکرمانشا ه عرق حسد و غیرت مجتهدان را که بفضیلت و تقوی شهرتی تمام داشت بحرکت آورده مجتهد شارالیه بیم آنکه مبادا نایره زندقه و الحاد با لاکیر و قصد کرد که یکدفعه از قیسه کیسند ریشه کن بنیان ویرینه ایشان شود لکن نورعلی شاه را مجبوس ساخت و در هیچ و مرجیکه مترتب بر این مقدمه شد معصوم در وقتیکه در میان مریدان خود بنام مشغول بود بقتل رسید و بعد از آن قاضی محمد علی صورت واقعه را در کاغذی نوشته بوزیر اعظم فرستاد و در آن کاغذ سخافت مذهب صوفیه را با قائمه بر این بیان نموده و تیاج مخا طره امیر نیکه بر شیوع آن مترتب بود مسجل کرده بود چون پادشاه از کیفیت سخن یافت ویرامور و تحسین و تصدیق ساخت لکن با اینهمه مریدان نورعلی شاه روز بروز دراز و زیاد بودند تا آنکه حکم شد او را با متابعان او اخراج بلد کنند بعد از چندی باز مراجعت کرد و گویند مریدان میخواستند قیسه بگیرند و خون مجتهد مزبور را بریزند ولی نورعلی شاه با بیخشی راضی نشد تا اینکه باز از کرمانشا ه بگریه او از اینجا بوجهل رفت در این اوقات مریدان وی با اسم و رسم شخصت هزار بودند و کجا مردم این بود

سخافت
سبکی و کم نظری
و بیعتی
سوز

در بیان عقاید متصوفه

باب ۲۲

که در خیر بسیار مردم معتقدی بودند اکثری از مردم ایران بوی در پنهانی اظهار ارادت و عقیدت میکردند و در رخ
 تاریخ وی گوید که در روز فوت او دو نفر از اهل بی که انشا که علی الظاهر بحسن ارادت در میان مریدان
 اقیانوسی داشتند اسباب بنهار ویراجیدند و در همان روز وقتاً تسبیحی با و عارض گشته بعد از خدشت
 نفس آخرین کشید و چون تقصیر کرد آن دو نفر را نیاقتند این صورت سبب این شد که گمان
 کردند که او را زهر داده اند فوت او بنا بر قول مؤلف منور در روز عاشورا هزار دو دو سیت و پانزده
 هجری سه ساعت از طلوع آفتاب برآمده قریب بمقبره یونس در کفر سخی موصول اتفاق افتاد و جمله
 چون فوت او انیکونه واقعه نسبت مسموم ساختن او را با قاصد علی محمد دادند چندی بعد دو نفر
 از مریدان نور علی شاه را گرفته نزد شاه بردند شاه ایشانرا بکران شاه نزد آقا محمد علی فرستاد تا هر چه
 میخواهد بگفتند و آنها در اینجا بقتل رسیدند متصوفه ایران بنا بر قول کسانی که ادعای معرفت بمطلب
 میکنند از دوستی تا سیصد هزار کس تخمین شده اند لکن مجال است کسانی که انجیر فرامینند
 اسبابی داشته باشند که بتوانند تخمینی درست کرده باشند و احتمال هم دارد که نه تنها صوفیه بلکه
 کسانی نیز که بسبب مصاحبت ایشان بنیاد و نه پشان تزلزل شده است در این عهد متصوفه
 و این قسم مردم بسیارند و محتمل است که این مردم بسبب معاطاتیکه بحجبه حفظ شریعت با درون
 کرده شدند زیاد شدند و هر دو پیش مقتول را شهید دانند و کسانی که این طبعه را خوب میدانند گویند که
 اثبات مطالب حقه ظلم و تعدی میخواهد بسیاری از متصوفه در ایران بحسب ظاهر فرقی با سایر ناس
 ندارند زیرا که معتبرترین آنها هم خود را بظاهر شرح آراسته دارند و چون این مطلب بتدریج باعث
 تزلزل بنیان عقاید مردم میشود این است که علمای ملت از اسباب خطر کلی دانسته مردم را
 از ان منع میکنند چون این کتاب کجایش تفصیل مذاهب و آرای مختلفه ندارد و لهذا انکارند
 او را ق علی الاختصار بزرگ و قانع معروفه پرداخت و همچنین از تطبیق مابین مذاهب اینطایفه بظواهر
 همنود و بعضی از نصاری و فلاسفه قدیم صرف نظر نمود علی اعظم این سلسله با اقوال ارسطو و افلاطون
 اشتغالی تام دارند و در کتب معروفه ایشان نقل قول افلاطون بسیار است بعضی بر آنند که یونانیان
 قدیم اخذ حکمت و فلسفه از بلاد مشرق کرده اند اگر این حقیقت داشته باشد فرضشان داشته است
 اگر شرح حال و آرای فیلسوفان در فارسی ترجمه شود بعینه شرح حال و عقاید یکی از ادبیای صوفیه

تسبیح
 کشیده شدن حصون که
 از حرکت این طایفه
 مانده خواه از
 بودت بخا
 از بیست
 سن

جلد دوم در بیان عقاید صوفیه

۲۱۷

بخرج خواهد رفت افسانه و خول وی در اسرار الوهیت و استعراق وی در افکار و خوارق عادات
سیلان خاطر کلی او بوسیعی و وضع آموختنش مریدان را و تحمل مشاقی که کرد و نوعی که فوتش آنجا
همه بدون کم و بیش شرح حال یکی از اعظم متصوفه است و از اینصورت میتوان گفت که کلیه نوع
مشابیهی است ما بین درجات معارف و تجارب انسانی که هر وقت اسباب مشابه باشند
آنها نیز مشابه خواهند بود اگر چه بسیاری از رذایل و قسبان مسیحی با بران رفته و در انملک بوده اند
لکن بهیچوقت مذهب عیسوی در این مملکت ترقی نداشته است در کوهستان کردستان بهیچ
چهل خانوار ازین مردم هستند و معروفست که از هزار و سیصد سال متجاوز است که در اینجا
اقامت دارند آرامنه که در جلفای اصفهان سکنی دارند اگر چه مانند زمان شاه عباس کنستند
اما هنوز بزرافه روزگار میکنند و کسی مانع اجزای احکام مذابا ایشان نیست بود در ایران بسیار
نیستند و غالباً در معرض استهزا و سخره مسلمانانند جمعی در شیراز و بسیاری در همدان و در بلاد و قحطانی
متمولند و جمیع از صدمات محفوظ و مصون طایفه مجوس نیز مانند یهود مذکور در بزرگو چون جمعی
دارند نوع رعایتی از ایشان میشود و در اینجا که خدائی از خود و محله دارند و در کنایس میبایک رسوم
عبادتیکه از زمان اسکندر با بکان ابی خاندان ساسانیه مقرر شده است معمول میدارند

باب بیست و سیم در بیان حکومت ایران با بلا حظاتی

چند در باب اجزای عدالت و وضع خدایه و بند و بست عسکری این مملکت
شروع در تعریف حکومت ایران و نزاعیکه علمای مسلمین دارند در باب آنکه آیا حکومت حق
کیست موجب تقنین وقت است از زمان فوت حضرت محمد حق هر سلسله از سلاطین
اسلام غالباً بر بنشیر بوده است اما گاهی بدیر اقتضای آن گروه است که نام امام بر پادشاهان
بناده اند مثل خلفای عربستان و میتوان امتداد بعضی از بزرگترین سلسله سلاطین اسلام را
که بالنسبه بدیکران استند نسبت بهمین داد که جمع ما بین سلطنت دینی و دنیوی کرده بودند از زمان
برافتادن خاندان عباس و کبر هیچ پادشاهی در ایران لقب امامت نداشت یعنی صاحب مسند
شرعی نبود علی سلاطین صفویه را احترامی فوق سلطنت مینمودند لکن نه اینکه ایشان را امامت

در بیان وضع حکومت ایران

باب ۲۳

۲۱۸

دانند زیرا که این لقب بنا بر مذبح شیعه مخصوص است بعلی و یازده فرزندش و حال اختصاص
 مهدی میبدهند و ویرا امام آخرین و هنوز موجود لکن غایب میدانند و در ایام غیاب وی محمد بن
 اداره امور شریعت کنند پادشاه ایران گفته شده است که از جمیع سلاطین عالم بر عا یا مطلق العنان
 تر و معتد تر است چنانکه مسطور شد دلیل هم هست بر اینکه هم از زمان قدیم این شیخ بوده حکم پادشاه
 همیشه قانون ملک بوده است و احتمال دارد که هیچ چیز مانع اجرای حکم او نشده است اگر عا
 وی شریعت را یا ملاحظه قوانین مقرره ملکی یا میل بشیرت یا سیم مخالفتی که در آن بویه خاطر حکم
 یا حکومت او میرفته است مجلسی معین بجهت اصلاح امور یا اداره مهمام از امرای مملکت یا
 و کلامی رعیت یا ژوسای ملت در ایران نیست قاعده ایست در مردم این ملک که پادشاه
 هر چه بخواهد میتواند بکند و هر چه کند بر او محمی نیست و عزل و نصب و زرا و قضات و صاحبان
 از هر قبیل و ضبط اموال و سلب ارواح رعایا از هر صنف علی الاطلاق مختار است و این
 خطا است که کسی بگوید رعایت مردم احتیاط و ملاحظه حکمت و تدبیر مارجع بصمیم خود خیالات او راستی یا احکام
 او نسی است تحقیقا حدی که احکام پادشاه ایران آن محدود است نمیتوان با سانی معین کرد بعلت اینکه این
 قسم محدود بود وضع خود پادشاه و حالت رعایا خصوصا کسانی که قوه محافظت خود دارند و بوی
 لهذا توسعه تسلط و اقتداری بقتنیر از مننه و اسباب تغییر پذیر است علمای ملت که عا
 از قضات و مجتهدین است همیشه مرجع رعایای بیدست و پاد حامی فقر و ضعفای بیچاره اند
 اعظم ایطایفه مجدی محترمند که از سلاطین کمتر بیم دارند و هر وقت که واقعه مخالف شریعت و
 عدالت حادث شود خلق رجوع بابشان کنند و احکام ایشان ممنوع جاریست تا وقتیکه وضع
 اقتضای استعمال آلات حرب کند تجار ایران بسیار و متمولند هیچ صنفی از مردم در اعتدشان
 مملکت و در تحت بدترین پادشاهان بشیش ازین طبقه از حیثیت جان و مال امین نبوده اند و بسبب
 ظاهراست زیرا که تجارت ممد داخل ملکی بلکه ماده مالیه است و ظلم بعضی دون بعضی ممکن
 نیست از آنرو که هنب اموال ملی موجب وحشت جمیع است اعتماد استغنی و تجارت مقطوع
 خواهد شد بعلما و تجار ایران ببلاد اطراف معاملات دارند لهذا هر پادشاهی که باین طبقه در
 خود رارسوای جمیع اطراف میسازد لکن با انجیل توزیعات بسیار بعنوان قرص بابشان

صنفی
 با تعلق نمی کرده
 شده و در
 شده
 س

جلد دوم در بیان وضع حکومت ایران

شده است و با سبهای دیگر نیز بعضی از اوقات ایشانرا عرضه اخذ و جلب ساخته اند ز راه و امنست
سکنه بلدان مملکت این ملک موقوفست بر اینکه تا چه حد پادشاه پاسس مذہب و رعایت توکل
و احترام علمای شریعت را داشته باشد بنا بر این امالی بلدان بیش از قبایل صحرائین که جز عمکردی
ایرانند در معرض ظلم و ظفیان حکومت اند زیرا که وضع زندگی ایلات بیابان کرد غالباً ایشانرا
از قرض ظلمه مصون دارد احشامات ایران در تحقیقت اردوئی هستند از لشکر که فقط در
معرض زحمت و صدقاتی هستند که لازمه زندگی مردم سپاهی افتاده است و چون نوع
اتفاقی خاص دارند نشاء و ادوات دارا و دشان با سیم است یا اسد و اقدار سلطان بر سلاطین
مثل اقدار اوست بر امای خراجگذار مملکت که اطاعت و نافرمانی شان موقوف بصفت و قوت
حکومت اوست سلاطین ایران در هر چه کنند برخاندان خود علی الاطلاق مختارند چنانچه
که فرزندان خود را بخدمتی بدارند یا در حرم پرورش دهند یا چشمشانرا بکنند یا جانانرا بگیرند
یا هر قسم که میل یا مصلحت ایشان اقتضا کند معمول دارند چنانچه سلاطین صفویہ بعد از زمان
شاه عباس بزرگ شاهزادگان را مقید میداشتند و هر کدام را که میخواستند دعوی تاج و تخت
کنند غالباً از دیده مایوس میافتند و هر شاهزاده را نیز که وارث تاج و تخت میکردند اگر چه
بود لکن تا وقت جلوس او بر تخت کم بود که اطاری از او میطلب شود و همچنین در سلسله صفویہ
ملاحظه طرف ما در این باب نمیکردند اگر خاطر پدر متعلق بود سپهر کنیزی میخواستند مثل سایر
فرزندان که از جانب مادر نیز شاهزاده بودند ادعای تاج کنده خانوادہ که حال در این
سلطنت دارد برخلاف این وضعی اختیار کرده است جمعی از فرزندان پادشاه در منظم
ایران فرمانروا هستند و یکی از فرزندان اگر چه بزرگتر نیست لکن بسبب اینکه مادرش از اکابر
خاندان قاجار است بولیعبدی موسوم شده سالها است که از حکومت و احتراماتیکه پیشین
این مکانت جلیل و منصب بسبب است برخوردار است از این معلوم میشود که قاعدہ
مخصوصی در باب شاهزادگان ایران نیست لکن در جمیع ازمنہ همیشه خانوادہ سلطنتی الاطلاق
دست خوش پادشاه بوده اند و هر نوع که میل یا مصلحت او اقتضا کرده است با ایشان
داشته است حتی اینکه رعایا یا اختیار پادشاه برابر امالی سرای سلطنت بیش از اختیار وی بر

سبب
بفتح بزرگ و دو
و پیشکود
ش

در بیان وضع حکومت ایران

باب ۲۳

۲۴
ندام و اهالی دربار میدانند و حقیقت فرزندان سلاطین ایران در تحت هیچ قاعده و قانونی
باشینی که اگر رای پادشاه بالنسبه با ایشان وضعی اقتضا کند کسی را یا راسی مداخلت نیست و چون
پدایش ایشان بر شفا حرف با راست بر حلقه در معرض فساد و هلاک اند و میتوانند بود که هلاک ایشان
چنانچه بسبب خطا واقع میشود سبب صلاحیت ایشان نیز باشد زیرا که غالب این است که گانگه
تحت سلطنت نزو کمترین صلاحیت ایشان موجب حرکت عرق خد صاحب تاج و تخت است
و از آنچه مرقوم شد معلوم میشود که علی الرغم حکم پادشاه بر جان و مال دشمنان مقهور و رعایای
طاغی مثل قطع طریق و جمیع خانواده پادشاهی و وزرا و رؤسای کشور و قواد لشکر و جمیع خدم
و حشم خود علی الاطلاق جاریست و میتوانند که سیاست کند هر یک از طبقات مزبوره را
بدون رعایت و تمهید مقدمه از هر تمهیلی که باشد لکن در سایر طبقات اگر امری قابل ملاحظه
سلطان روی دهد ملاحظه شرعیست و قوانین ملکی باید بشود و بعد از اقامه شود و فتوی شرع سلطان
حکم با جرایم میدهد علی شکی نیست که بعضی اوقات مخالفت شرع و قانون سینر میشود لکن
اینگونه امثال از روی ذرت اتفاق میافتد و چون واقع شود غالباً بهانه این است که حفظ
سلطنت یا سلطان داعی بران امر بوده زیرا که ظاهر است اگر شفاها استخفاف و استخفاری بالنسبه
بشرع و قانون بشود علمای ملت که آلات و ادوات اجرایی احکام مذموب اند میزنند و چون
وضع اقدار پادشاه بدون رجوع بوضع مملکت درست معلوم نمیشود ایران در حالت کمال آنرا
مردمی خراجگذار دارد که با گراه سر با طاعت نهاده اند مثل ایلاتی که در کوهرستان هستند و زندگی ایشان
بناخت و تاراج اطراف میکند و امرای مقتدر که همیشه در خیال استقلال خود هستند و در این
چنان بود که حتی مردمیکه کمتر میل بجنب و جدال داشتند چنان بتعمیر و تبدیل عادت کرده بودند
که مضایقه داشتند که هر کس را که بحسب اتفاق وقت دولت روی کند پادشاهی بر داند بنابراین
پادشاه چنین ملکی بدون رعب و استیلائی تمام کاری از پیش نرواند بر این است سبب اینکه
بنیم سلاطینی را که نسبت ظلم و تعدی موصوف بوده اند ایران در تحت حکومت ایشان زیاد
و مسمور بوده است اخبار مبالغه آمیزی که از بیداد ایشان منقولست ناشی است از اینکه پادشاه
خود حکم سیاست میکند و خونها غالب در دربار سلطنت رحمت میشود کارها نیکه مورث ضحرت

جلد دوم در بیان وضع حکومت ایران

۲۲۱

امالی فرنگستان است خرد ایرانیان بیه توأم دولت و صلاح ملت میدانند بسبب اینکه این قسم کارها بسبب سکون و آرامی مردم طامعی و سرکشش نشود و در هیچ مملکت پادشاه بشخصه بیش از پادشاه ایران خواب امور نیست بلی بعضی از سلاطین صغویه فالتا در حرم نشسته بودند و کار توسط خواجه سرایان میکرد لکن این قسم مستثنیات فقط دال بر قواعد کلیه است که امور سلطنت باید بدان پنج بگذرد و این بشخصه مواظب امور بودن پادشاه و وضع مراقب بودن می چنین بیناید که هم از قدیم چنین بود و اختلاف قلیلی کرده است با دوا بگاه و زرا و ستویان بحضور رفته اخبار لازم را بر عرض رسانیده بوجوب هر یک فرمان میسایند بعد از آن پادشاه در بار عام میرود و غالب این است که هر روز ه سلام عام میشود و قریب کیساعت و نیم طول میکشد و در این سلام شاهزادگان و وزرا و اعیان ملک حاضر میشوند و اموریکه باید شفاها صورت بگیرد انجام میدهند جائز با و صلوات فاتحان دوا میشود و اگر کسی مورد مؤاخذه و سیاست باشد بقوت و بی فرمان میرود و پادشاه از کرس خورشند و یا ناراضی باشد و بخوابد که بر مردم معلوم شود باقتضای حالت تحسین یا سرزنش میکند بعد از شستن سلام بخلوت خاص رفته یکد ساعت با خواص و وزرای خود وقت مصروف میدارد بعد از آنکه صبح باین نوع گذشته بجرم میرود بعد از ظهر نیز در بار خاص میکند و با معاونت وزرا و امرا بر تق و وقتی امور میسر از دو اوقات همیشه بر همین رویت مصروفست کرد اوقات بیماری یا در ایام سواری یا شکار حتی اینکه در اردو سپهر مانند اوقاتیکه در سرای سلطنت است طریقی کار گذاری معمول است چنانچه میتوان گفت که هر روز از طلوع اوقات تا غروب اوقات از هر طبقه میوانند پادشاه را ببینند بنا برین محال است که پادشاهی که باقتضای عادت است در میان رعیت باشد از حالات رعایا مستحضر نباشد و اطلاع سلطان بر احوال رعایا لابد بشود از و یاد رفاه و آسایش خلق است مگر اینکه بالطبع بخومی کینه جوی باشد اما از امور متعلقه بوزیر اعظم ممکن نیست که تعریفی چنانکه باید بشود در حقیقت کارهای وزیر موقوفست بر اعتماد و عنایت و کار بینی یا قبل یا بعد پادشاه رسا کارها نیکه بسته با نظام امور مملکت و رفاه رعیت است کلیتیه بواسطه وزیر میکند و سفرهای دول خارج را او بحضور میسرود و با حکام ممالک او مکاتبت و مراسلت میکند و اگر او را اختصاص و مهتیا از کلی و حضرت پادشاه باشد غالباً در جمیع امور تصرف میکند



تصویر المیہات قفقائے ورفارس

در وضع سلطنت ایران

۲۲۲
میکند حاجی برهیم در عهد وزارت آقا محمدخان در جمیع امور ملکیه مداخلت میکرد و همه کارهای مملکت
بستحصار او میکرد و بعضی اوقات نیز وزیر می دیگر معین و امور محاسبات مالیه را بدو محول
میکند چنانچه در این اوقات میرزا شمس صدر اعظم است و حاجی محمد حسین مباشر امور مالیه
پیش از این صاحب این منصب را امین الدوله میخواندند و حال حاجی محمد حسین را نظام الدوله لقب
داده اند تعیین این مناصب مطلقا با اختیار پادشاه است و او را چهار روزی است که نه تنهای
بلکه جان مال ایشان بسته بغیبت پادشاه است و لهذا همیشه در خطرند و هر قدر منصب جللی است
خطر عظیمتر است و غالباً در حضور پادشاه یا بجلیه یا زبهای شخصی بایند و سبب امور ملکی اوقات
میکند راندند مردم بسیار کاردان و کارکنان را باید باشند تا با اینکه مناصب ترقی کنند عموماً یکبار
انتخاب میکنند که در کارهای سپت تر شرفی بجزاقت و کار بینی یافته باشند و از تداوم ملکیه است
که به امیر که شرافت نسب و جلالت شان و منصب متعصب باشند وزارت ندهند
احتمال دارد که در ایران کست امیری که قابل این منصب باشد لکن اگر هم یافت شود خلاف تمبر
و عقل میداند که نام و مهر پادشاه را بکسی بسیار ندهد که احتمال آن میرود که دست او بزرگی خود
و عزل او نیز نسبت معاون و هو او را همان مشکل باشد بر خلاف عزل منصب و زرا تیکه
رسمت بر سر کار میآورد و در سوانی و کشتن ایشان نیز موجب حرکتی یا اشکالی نخواهد بود
اگر چه اتفاق هم افتاده است که بعضی اوقات امیری بزرگ بر سر نهشته است لکن این
از قبیل استثنای قاعده کلیه است بغیر از وزرای بزرگ فیشان و مستوفیان نیز هستند که معتاد
ایشان کارهای بسیار میگذرد و در فاتر جمع و خرج مالک محول ایشان است منزلیکه مستوفیان
در آن جمع میشوند و در خانه گویند و در آنجا جمع مالیه و خرج ملکات از تبیل و طایف و ادارات
و اطلاعات و مستمریات علماء و شیخ و سادات و فقره و مواجب و مشا بهره صاحب منصبان
ملکی و لشکری و تعینات سپاهیان به تنقیح و ارس و رسیدگی میکنند اگر چه کم روزی فکر
ازین طبقه انتخاب میکنند ولی در ایامیکه مباشران امورند کست که عمت باری کلی داشته باشند
اوضاع در خانه ایران هر انیز زمان بالغه بزبان سلسله صفویه تعیین کلی قاعده است بعضی از
صفویه معادی بودند با اینکه بیشتر اوقات را در حرم گذرانند و بدین سبب زمان و خواجیر

مسند
بفتح کتکاه و
باش بزرگ
ش

جلد دوم در وضع سلطنت ایران

۲۲۳

رسوخی در مزاج پادشاه پدید آید و بسا بود که خواجه سرایان بناصب از حین ترقی کرده مدخلی در امور مملکت میکردند ولی بعد از استیصال این سلسله امرای با جبار که بر تخت برآمدند هنوز عادات مردانه آبا و اجداد خود را تغییر نداده اند و بسیار گشت که خواجه سرائی بیرون از دیوار سراسر سلطنت مجده منصوب باشد امنای خانواده شاهی و کسانی که بند و بست رسوم و عادات و ایام مخصوصه مثل اعیاد و ضیافتها و غیره محول با ایشان است و خدمه مخصوص پادشاهرا از روی لزوم دخل و تصرفی در حکومت نیست لکن چون ایشان مخصوصاً خدام حضور غالباً منظور نظر پادشاهی واقع میشوند نوع اعتمادی پیدا میکنند بیش از وزیران که در صورت لباس حکومتی پوشیده اند ولی در معنی رسوخ کلی در مملکت دارند بخیان قواعد امالی ایران مانند سایر بلاد اسلام برقران و حدیث است و ازین سبب است که فقهای شریعت و قضات ملت کجایا نماند و چون سر رشته قوانین الهیه در دست ملتهای ملت است و بهین سبب سپر بلای ضعفها و مساکنین در مقابل تیر باران صدمات ظلمه لاجرم این طبقه را احترامی تمام است قواعد عدلیه در این مملکت بر دین و نوع جبارست یکی از روی کتب مدونه و آن در جمیع ممالک اسلام جاریست و از آن شرع گویند و مبنای آن بر قرآن و سنت است لکن از وقتی که مذهب شیعه در ایران شوع و استقرار یافت فقهای ملت اخباری را که از خلفای شیه و از کسانی که دشمن علی و آل رسول میشدند مردود ساختند بنا بر این مسلمین محکمه عدالت جز محکمه شرع نتواند بود لکن در ایران محکمه دیگر هست که از عرف گویند فیصله امور در اینجا بروقی رسم و عادات گذنند امور که در محکمه عرف فیصله مییابد نه از روی قانون مدون است زیرا که در مسلمین جز قوانینی که از قرآن و حدیث مستفاد و مستنبط میشود کتابی مدون نیست بنا بر این احکام عرفیه با مقتضای مکان و زمان و اشخاص تعنیه پذیر است پادشاه حاکم عرفست و در حقیقت عرف همان اجرای احکام پادشاهیت الا اینکه علی الظاهر در آن ملاحظه رسوم و عادات مردم را نیز میکنند تا خداین رسم با شکست از اینجا است که چون سلاطین ایران دین اسلام اختیار کردند تغییرات نمودند و نه مایل بودند که جمیع اختیارات حکومت و رسوم آبا و اجداد خود را نیاز محراب شریعت کنند لهذا آنچه لازم داشتند از قوانین شرع اختیار کردند و ما بقی را با رسوم حکومت خود مطابقت داده از عرف نامیدند

بیان وضع سلطنت ایران

باب ۲۳

۲۲۴

لکن اداره امور عرفیه همیشه باقتضای ضعف و قوت و میل و طبیعت سلاطین اختلاف یافته است چنانچه در عهد شاه سلطان حسین صفوی منقول است که جمیع امور در محکمه شرع میگذشتند در زمان نادر شاه جمیع کارها بحکام عرف رجوع میشد اما لی شرع مدعی آنند که چون شریعت از جانب است پس باید جمیع امور عبادت و متوسط حکام شرع فیصل شود ولی حکام عرف بشهادت امارت و ثبوت حکومت ثابت کرده اند که نزاعها نیکه متعلق با حکام عبادت و فرائض نکاح و طلاق و معاملات بیع و شری و امثال آن است باید بحکمه شرع رجوع شود و از قبیل قتل و سرقت و سایر امور معظنه که موجب اغتشاش ملت و اختلال حال رعیت است باید باستحضار حکام عرف انجام یابد اما بعضی اوقات که مصلحت مقتضی شود امر قتل را بشرع رجوع کرده بعد از ادای شهادت بنویسند شیخ الاسلام را گرفته حکم را جاری میکند قبل از سلطنت نادر شاه امنای شرع همه صاحب دولت و اقتدار بودند در پیش ایشان صدر الصدور که نایب امام میدانستند حکومتی تمام داشت جمیع ملاهای ملت تابع وی بودند و خود در پای تخت سکونت داشت و باستحضار و استرضای پادشاه قضات با طراف مالک معموره تأمور میساخت از آنکسی که در آن مساجد و عماراتیکه بجهت خیرات و مبرات بنا کرده بودند مالیه عظیم حاصل میشد و اداره این مالیه از قبیل آنند و صرف همه موقوف و موقوفه برای صدر الصدور بود شاه عباس بزرگ خواست این منصب را موقوف کند لهذا چون صدر الصدور مرد کسی را بر جای می مقرر نکرد ولی شاه صفی بنسبه او چون بر تخت برآمدیم کرد که مبادا از برداشتن این منصب فتنه حادث شود مصلحت در آن دید که منصب مزبور را تقسیم کند میان دو نفر باین واسطه تضعیف قوت ایشان کند بنا برین دو نفر معین کرد یکی را صدر الصدور خاص یعنی مخصوص پادشاه و دیگر را صدر الصدور عام یعنی بجهت خلق نامیدند و این منصب را موقوف کرده چنانچه مذکور شد جمیع مالکینی که بجهت مخارج این طایفه معین بودند و شرطه جزء مدد معاش عساکر خود ساخت و زمینها نیکه نادر شاه گرفت ازان بعد بنوعیکه باید دوباره در هیچ پادشاه باز داده نشد و غالباً و دیگر امیر این طایفه صاحب دولت و اقتداری که سابقاً داشتند بشود نیست چون نادر شاه این منصب را موقوف کرده و طایفه مختصری بجهت کسیکه این منصب را داشت معین نمود و لقب نواب هسنوز در نسل او باقی است و تا هنوز اگر چه کارد

جلد دوم بیان وضع مملکت ایران

۲۲۵

داخلی ندارند اما احترام زیاد دارند طبقه علما که ایشانرا مجتهد گویند همیشه در ایران بوده اما از زمانی که منصب صدر الصدوری از میان برویشته شد مجتهدین را آب و دگر بر روی کار آمد تعریف حال این طبقه عالی از اشکال نیست زیرا که مردمی هستند که نه منصبی دارند و نه منصب قبول میکنند و نه کار مخصوص معینی دارند اما بجهت فرط فضیلت و زهد و صلاحیتی که در ایشان است ابالی هر شهر که مجتهدی در آن سکنی دارد بالطبع و الاتفاق با ایشان رجوع کرده مجتهدین را با دیاری سخات و حامی از ظلم نبات و طغانات دانند و چنان در قسطیم تحمیل ایشان مبالغت نمایند که جایزین سلاطین نیز مجبور است که در این امر متابعت خلق نموده از روی اعتقاد یا تکلف مجتهد را رعایت و احترام نماید و گویست که در ایران بیش از نسه یا چهار مجتهد باشد و از جمله لازم حرکات ایشان این است که اظهار تعلق با سباب دنیوی نکنند و مرادوت با سلطان و امنای حکومت نداشته باشند و بسیار گویست که ازین حد تجاوز نکنند و سبب نیز ظاهر است زیرا که تغییر در این حالت موجب نقصان اعتماد مردم و تفرقه نامس مورث بی اعتنائی سلطان است دیگر امید اینکه سلطان ملاقات ایشان رود یا اگر ایشان مجلس با پشاه روند صدر مجلس ایشان رسد نخواهد بود چون مجتهدی بمرد دیگری باید در زهد و ورع و فضیلت چون او معروف باشد تا جای دیگر حکومت مجتهد در محکمه های شرع بسیار است قضات همواره صورت مسائل را بر ایشان عرضه دارند و قوی مجتهد مردود نخواهد شد مگر بقوی مجتهدی دیگر که از وی فضیلت و تقوی مشهور تر باشد لکن فایده ابالی آنرا از مینایه همین نیست که گاه گاهی در احکام عدالت از ایشان استعانت جویند بلکه شریعت را اعتبار است بسبب صلاحیتی که در نفس انمائی شریعت پادشاه را یاری آن نیست که در احکام ایشان کند و بسیار است که مصلحت سلطنت در این دانند که فیصله امور را بمجتهدین مرجع دارند و دره که هیچکس را اجرات آن نیست که بی شجاعت مجرمی با پادشاه نزدیک شود پادشاه را اجرات آن نیست که توسط مجتهدی دارد و گویست خانه ایشان پناه گاه مطلوبه بان است و بعضی اوقات شهر را بواسطه وجود شخصی از این طبقه بخشد و معاف داشته اند وقتی که مؤلف اوراق در ایران بود چهار نفر از شایر این طبقه بودند آقا محمد علی کرمانشاهی و میرزا ابوالقاسم قمی و حاجی میر محمد حسین اصفهانی و حاجی سید حسین قزوینی اگر چه چندان قبل حاجی سید حسین فوت شده بود لکن هنوز ذکر او در انوار

بایان وضع مملکت ایران

باب ۲۳

۲۲۶

با احترام مذکور میشد بعد از مجتهد در احترام و اعتبار شیخ الاسلام است و در هر یک از شهرهای معتبره
 شیخ الاسلام میماند این منصب از پادشاه میرسد و وظیفه فراخورشان و لایق مکانت نیز
 برای او از دیوان مقرر است لکن در تعیین شیخ الاسلام استشاره باری مردم ضرورت است
 و غالباً شخصی را این منصب رسد که بدانش و تقوی از دیگران امتیازی داشته باشد و مکرراً اتفاق
 افتاده است که احترام ایشان کمتر از مجتهدان نبوده است و مانند ایشان اهل باری تعلقی باسباب
 دنیوی و بی علائقی باریاب ریاست بجهت دوام حرمت خود داشته اند در هر شهر بزرگ قاضی است
 که در تحت شیخ الاسلام کار میکند و جمعی از طلابهای دیگر نیز بدون مواجب بجا میمانند و یاد شهرت
 یا بوی سفارش قضات یا شغل و عملی دیگر همیشه اجزای مجلس شیخ الاسلام اند در شهرهای کوچک
 فقط یک قاضی است و در دیار غالباً یک ملائی که چند کلمه عربی میداند و با امور نکاح و طلاق پر دست
 دخل و تصرفی در اموال اموات ایشان بنماید و محبت یا متسکی اگر ضرورت شود مینویسد و فیصله امور خیرش رو
 مره میکند چون امر مشکلی روی دهد رجوع بقاضی شهری که نزدیک است کنند و قاضی نیز غالباً رجوع بکلمه
 شیخ الاسلام میکند و همچنین یکی از صاحب منصبان محکمه عدالت ایران مفتی است لکن غالباً
 و اختیار یک مفتی در بلاد عثمانی دارد در ایران ندارد فقط کا مفتی در ایران این است که مطالب را
 بنظر صاحب عدالت میرساند و رای خود را اینسر میکند و غالباً چون مردی با فضیلت مباشر
 این امر است رای او اوقتی مینهد و در فیصله امر رسوخنی دارد سایر طبقات ملاها چندان قابل تکیه
 نیستند و چون داخل معینی کار مقرری ندارند و مردم را اینسر اعتنائی بایشان نیست غالباً در بعضی
 رشوت خواری بعضی حرکات دیگر بر میآیند لهذا در رعیت حقیقت داشته باشد سخنانیکه در
 جهالت و فساد و تعصب اینطایفه گفته شده است رشوت خواری حیلله بازیهای قضات و ملاهای ازنا
 کر و محررین این مملکت نوشته اند و مسافران فرنگستان نیز چنین بعضی از طبقه صحبت میدارند چنانچه
 یکی از تجار معتبره عیسوی که سالها در ایران اقامت داشت مینویسد که اگر وضع محکمه عرف نبود هیچ
 کس از خارج مذہب نمیتوانست در ایران کار تجارتی کند بسبب اینکه منصب ملاهای محکمه شرعی
 گذارد که اینگونه مردم بحق خود بر سندن چنانچه یکی از تجار مسلم در شکست و طلبکاران دی که مسلم بود
 رجوع بشرع کرد و شرع حکم کرد که همیشه چو چیزی بطلب کاران نمیرسد بعد از آن لابد بفرج جمع

جلد دوم در وضع حکومت ایران

۲۲۷

شد پس از ثبوت مدعا حکم شد که اموال شخص مزبور را ضبط کرده بفروش رسانند و ادای بدهی
مردم کنند حاکم عرف پادشاه است و نواب وی حکام مالک و بلاد و عمال قری و مقبلا
و ضباط مجال و کدخدایان و صاحب منصبان از هر قبیل که در تحت فرمان او کار میکنند و حکام
عرف همیشه در ایران بر جایند هستند حکومت دارند و بندگان بعضی اینک قانون ملکی مانع حرکات ایشان
شود ایشان حاکم بر قانونند و اجرای هر حکم بقوت حکومت است فیصله امر به تعجیل و تکمیل میشود و چون
بسیار گشت که کما یمنی اوقاتی صرف ملاحظه جنبه و شهود کنند غالباً ظلم واقع میشود اگر چه اراده
انرا نداشته باشند فقط خوفی که هست از کسانیت که بلا دست ایشان واقع اند که مبادا مظلوم
رجوع و عرض حال خود بوی کند اما حرکات حکام عرف بسته بطبیعت پادشاه عصر است و صیلا
و کار بینی و ظلم و تعدی حرکات پادشاه سر مشق سایرین است پس تعریف کار این قسم مردم
آسان تر است از تعریف حرکات نشان کار پست ترین حکام عرف اینست که چون قصه بدو
شود مطلب معنی را می شنود و سهو دورا می طلبد و اگر قضیه جزئیت حتی که خدای دهی می تواند گزین
کمی کند و جرمیه غرضی گیرد و اگر گناه بزرگ باشد صورت واقعه نزد ضابط مجال فرستاده خواهد
شد و اگر بجهت ملاحظه عظم امر یا شئون طرفین یا بزرگی گناه از جزا داره ضابط نیز خارج باشد آن
بجای مملکت رجوع میکند و حکام مالک می توانند در جمیع امور اجرای احکام کنند مگر در باب گشتن
زیرا گشتن فقط حق پادشاه است مگر در صورتیکه امانی ملکی یا غنی شده یا شورش کرده باشد یا
اینکه مملکت معوض یکی از شاهزادگان باشد در سایر اوقات که گشتن کسی لزوم پیدا می کند
در باب اثبات خطای شخصی که قتل وی منظور است بیای تحت روانه کرده فرمان پادشاهی بر قتل
وی صادر میشود حدی ملین کار بای عرف و شرع معین نیست بجهت اینکه حدی بر کار بای عرف معین
نیست و این عدم تخلف بد مناسب مصلحت پادشاه و ارکان دولت است اگر چه امور واقعه دولت
غالباً از شرع بعرف و از عرف بشرع رجوع میشود لکن مشکلات و قبالات و معاملات و نکاح
و طلاق باید باستحضار علمای شرع نوشته شود و در محضر امنای عرف بطور رسنه بکار میرود و حکام
عرف نیز هر وقت مصلحت شخصی یا ملکی اقتضا کند مثل اینکه فیصله امر سبب نزاع یا شخصی متخلف از
شود یا اگر یکی از ایالات را سیاست کند سبب دشمنی جمیع قبیله شود و در این صورت مقدمه را

دروضع حکومت ایران

باب ۲۳

۲۲۸

اولیای شرع رجوع میکنند و در اموریکه سیاست طلب است حاکم شرع بعد از ملاحظه شود و بسینه
 باجرای حدود شرعی فتوی میدهند فصله مقدمات در ایران اعم از اینکه در محکمه شرع باشد یا عرف
 بزدوی میشود و علی الظاهر نیز خرمی ندارد و اگرچه در خفیه مبالغه خطیر بطور رشوت بکار میرود و چنانچه
 شد پادشاه ایران خود در فوق قاعده و قانون می سپارد و بحکم شئون پادشاهی خویش را قائل
 بر سلب ارواح و ضبط اموال هر یک از رعایا میداند و همچنین بر صورت ترقیم یافت که اگرچه پادشاه
 خود را والی علی الاطلاق میداند لکن اجزای احکام او را حدی معین است و جمیع اموریکه حدود شرعی
 بران تعلق میکند و پادشاه خود بنفسه یا یکی از نواب وی بفضیله آن سپردار و رجوع بعملای سرت
 شده بنا بر نص قرآن انجام میدهد سارق و قاتل معاف میشوند شد اگر صاحب مال نیست
 خون نایل بسالمت و مصالحت باشد و عفو سارق قاتل مشروع و مستحب از جزء اخیر و آیه است
 که در این دو باب وارد شده است اما در باب سرقت صریح آیه السارق السارق فاقطعوا
 ایدیهما جزاء بما کسبا لئلا یمن الله و الله عزیز حکیم فمن تاب من بعد ظلمه و اصلح فان الله یستجب
 علیه ان الله غفور رحیم و اما در باب قصاص فی القتل یا ایها الذین امنوا کتبت علیکم القصاص
 فی القتل الحرام بالحر و العبد بالعبد و الاثنی بالاثنی فمن عفی له من اخیه شیئی فاتباع بالمعروف و اداء
 الیه باحسان ذلک تخفیف من ربکم و رحمة لمن اعتدی بعد ذلک فله عذاب الیم قطعید سارق
 اگرچه در قرآن وارد است لکن بندرت اجزای این حکم میکنند که در صورتیکه مال مسروقه خپله باشد
 و در حکم پادشاهی مورد عقوبت سخت میشود اگر زنی یا مردی بحدک کشد و چون قاتل معلوم شد
 وارث مقتول طلب قصاص میکند و اگر پس از اقامه شود و بینه گناه وی ثابت شود قاتل
 بوارث مقتول میپردازد تا بر نوع که خواهد بودی سلوک کند و وارث مقتول مختار است که از قاتل
 عفو کند یا دست ستمنازاد را بقتل رساند این قاعده هنوز در ایران جاریست چند سالی پیش
 غیت که سفیر انگریز مقیم بوشهر حکایت میکند که دیدسته نفر را بدست ورنه گسائیکه گشته
 دادند و ایشان اشخاص مزبور را بر سر قبر مقتولین برده قصاص کردند لکن چیزی که قابل ملاحظه
 اینست که کار بدست اطفال صغیر مقتولین داده ایشان قاتلین را کشند و دستها کوی چکشاز
 بخون آلوده کردند و همچنین وقتی که قلعه آقا محمد خان نامیوستند بسیار است رسانند خردترینشان

جله دوم بیان وضع حکومت ایران

۲۲۹

که میبایست خنجر بدست بگیرد اول خنجر برایشان زود در احوال مادر شاه سینر مذکور شد که برادرزاده است که بر جای وی نشست یکی از قتل او را بزنان حرم فرستاد و ایشان او را زیر زیر کردند در ایام صفویه دیوان عدالت دیگر داشتند و کسی را که بران مقرر بود دیوان یکی بنیامید مذکور قتل و سرقت که در پاشی تحت جمیع ممالک محروسه واقع میشد بستحضار وی فیصله میبایست منقول است که فیصله و حکم چهارگانه مخصوص این دیوان بود شاکستن و ندان کسی و نقصان چشم و زنا می محصنه و قتل و بنا بر روی که اینقول از وی منقول است سایر امور عرفیه در هر جا واقع میشد در دیوان حاکم ملک فیصله میبایست و امور شرعیه رجوع بامناهی شرع میشد مگر بجهت استیما زارگان مملکت و کسانیکه همان دولت بود و سفرای دول خارجه مقرر بود که مقدمات ایشان از هر قبیل باشد باید در دیوان دیوان یکی بگذرد و هم او که بد که مدار دیوان عرف بر استعمالات در رسوم سگانی بود که این دیوان تعلق بدان داشت این عادت همسوز جاریست لکن محکمه دیوان یکی موقوف شده است و کار این دیوان حال مخصوص پادشاه است و هر جا که یکی از فرزندان وی حاکم است از جانب پادشاه مامور است که هر مقدمه را که سابقاً در دیوان عرف دیوان یکی سیاست میشد است بر همان پنج سیاست کند و هم اگر شخصی موافق قانون واجب القتل باشد سزا سازد یکی دیگر از صاحب مضبان دیوان عدالت که در سابق بوده و همسوز هم هست شخصی است که او را وکیل الرعایا گویند اگر چه حال ازین منصب نامی بیش نیست لکن معلوم میشود که مقصود از تعیین چنین شخصی استمار بعدل و انصاف است قاعده سیاست خطا و گناه بر حسب احکام شرع در ایران و در سایر بلاد اسلام یکی است لکن احکام عرفیه بحسب اوضاع و طباع حکام مختلف میشود جریمه کردن و ناز یا نه زدن و چوب زدن در خطاهای جزئی معمول است بسیار گشت که کسی را شکنجه کنند مگر وقتی که بخواهند مال مخفی خود را بروز دهد و گدا چشم بدست است که سبب رسوائی ایران است و عادتاً کسانی در معرض این عقوبت اند که کمان میرود که بواسطی تخت و تاج دارند و امرای قبایلی که مقصود استیصال ایشان است بدون اینکه خوشان را بریزند و چنانچه سمت مختار ش یافت گاهی اتفاق میافتد که شهر را بنا بسینا میکنند تا موجب عبرت دیگران شود علی العادت قتل گناه کار در ایران بطناب انداختن است یا بگردن زدن یا بخنجر کارش را ساختن لکن بعضی اوقات سینر یا بجهت عبرت سایرین یا بسبب تشدید انتقام طورهای غریب اجراع

دور سے کوہ ساویر



بیان وضع حکومت ایران

باب ۲۳

۲۳
 میکنند چنانچه از یکی از محرمین انگریز منقول است که در سال هزار و هشتصد و عیسوی در طهران عالی
 اهل خانه را که خدمت میکرد زهر داد اگر چه جمیع جان بدر بردند بسبب اینکه زود خبر شد و فی الفور معالجه کردند
 اما چون کناه بر غلام ثابت شد شاه حکم کرد تا او را در بازار نقاره زده زنده زنده بطوریکه قصبان
 با کوسند کنند اعضای او را قطعه قطعه کردند کجمله بعضی مفضل در شکنجه دارند تا بمیرند و بعضی را بر دارند
 و بعضی اوقات شاخهای دو درخت را سر بهم آورده ساقهای کناه کار را به یک از شاخها بسته
 رها کنند و چون شاخها بقوت طبیعی میل بجای خود از دو طرف مختلف نمایند شخص از هم دریده شود
 کیفیت باغچه ساختن زکچیان زرموم درد امان مسطور گشت با جمله تاریخ ایران پر است از این قبیل
 عقوبات و سیاسات که سلاطین و امرا ب دشمنان خود کرده اند و ذکر آن فقط موجب نصیحت
 زمان بسیار کم علی رؤس الاشهاد بسیارست میرسد مگر وقتی که ضرورت وقت خیلی اقتضا داشته
 باشد چنانچه چندی قبل ازین در تبریز زنی شوهر خود را سموم ساحت حکم شد میر غضب او را
 از بالای برج بلندی بریزانداخت و فی الحقیقه وضعی که سوان در ایران دارند غالباً خطا ما شان
 مقتضی سیاست زیاد نیست لکن همه جهت در معرض ظلم و تعدی خاکلی هستند و مکرر شده است
 که زمان بکیناه در عقوبت بد آن شوهران گرفتار گشته اند و این بیشتر مخصوص است بزنان بگناه
 که در اتفاق افتاده است بخیال اینکه از پول مخفی خبر دارند زنان را شکنجه و عقوبت کرده اند و بسیار است
 که اگر امیری یا وزیر یا گشته اند زمان و دختران او را مانند کینزان بد گیران بخشیده اند و بعضی اوقات
 بر سبب ترین مردم داده اند چنانچه متعدد زن بزرگان را بقاطر چیان داده اند لکن این قسم نادرا اتفاق
 می افتد و لیسان بر این عمل امنیت که هیچ عقوبتی بجهت مردم بزرگ بدتر ازین نیست لهذا سیاست
 یک خانواده موجب عبرت و ارامی دیگران است لکن هیچ دلیل نمیتواند طمعت را با این بلیکونه
 اعمال کند که هم خلاف مروت هم خلاف مروی هم خلاف عدل و انصاف است و بیش از همه چیز
 دلالت بر خرابیهای حکومت مطلق میکند بیکار بکیان و حکام بلا د از جانب پادشاه معین میشوند
 میتوان بود که بیکار بکی و حاکم و دروغه از اهل ملک و بلد نباشند لکن کلانتر و که خدای محلات در شهرها
 باید از اهل همان بلد باشند بلکه بجز لزوم باید از معتبرین و محترمین همان شهر باشند اگر چه علی اکرم
 مردم در حقیقت کلانتر و که خدا اتفاق نمیکند لکن رضای ایشان در تعیین این دو و خیل است

جلد دوم بیان وضع حکومت ایران

۲۳۱

چنانچه اگر پادشاه کلا نتری تعیین کند که او را مردم نخواهند شنیدند از عهده خدمات این شغل برآید یا که آن وقع و عظم شخصی در نظر مردم را که لازمه این کار است نذارود و هات و قری نیز بعین که خدا این قسم است اگر کسی معین شود که اهل ذمه با و راضی نباشند علی لاقصال مسازمه و مناقشه میشود تا اینکه سبب غزل یا استغای او شود و ملاحظه این امور از لوازم است زیرا که هیچ چیز بیشتر از این موجب زفافه رعیت نیست که رؤسا و رئیس سفیدان را یا خود انتخاب کنند یا رضای ایشان انتخاب شوند بی راستی که رؤسا نیز با اختیار رعایا انتخاب شوند نمیتوانند مردم را از ظلم ظلمه حفظ و حمایت کنند بلکه بسیار میشود که خود مجبورند که الت ظلم سفاکی میبایک شوند لکن باز همان احترامیکه خلق بجهت ایشان دارند و سبب انتخابشان شده است نقصان پذیر نخواهد بود بدین سبب در اجرای لوازم عادی عهده خود غالباً زفافه و اسالیبش و فایده و آرامش مردم را ملاحظه خواهند نمود و همچنین درین مقام لازم است ذکر شود که در هر شهری قریه مستبری تجار و پلیدوران کسبه و اهل حرفت و علمه جات از هر قسم رئیس و مقدمی دارند که ویرا واسطه اصناف خواهند و متوسطی امور صنف متعلق با و یا حاکم بلد و کارکنان حاکم انجام میسایند این شخص را صنف اختیار میکنند و پادشاه منصب میدهد و بسیار گشت از عهده که دارد مغزول بشود مگر هم اهل صنف از وی شکایت کنند و شکایت صنف هم به حرف بی یا دبی جانی معتبر و مسموع نخواهد بود مگر اینکه خطائی بزرگ کرده باشد یا امور متعلقه بصف را عمداً عمل کند آشته باشد یا بجهت باید ظاهر باشد که تعریف یکی از اداره امور عدلیه که شامل حال جمیع مردم مختلفی که در مملکتی مثل ایران نیت میشوند نمیتوان کرد و قبل ازین سمت نگارش یافت که خبری از سکنه این ملک منقسم باقسام و قبایل عدیده میشود و همل و منشاء هر یک با قبایل دیگر اختلاف دارند و از بزرگستان و اعراب از عربستان و ایلات خود ایران که عبارت از کرد و لکت و زنده و سایر قبایل باشند از این مملکت اند و جمیع طوایف مزبوره اگر چه اختلاف السند دارند لکن عادات و رسومشان همه قریب بهم است غالباً در چادر زندگی میکنند و مدار معیشتشان بر کله و در مره و شکار است و با تغییر هوایه تبدیل میکنند تو اعد حکومتی که در میان خود دارند همه بهم نزدیکیت مذمت اسلام دارند لاجرم تو این مقرر در قرآن دستنبط از حدیث را کردن مینهند در ایام صفویه صدر الصدق بر اهل معتبری یکت قاضی معین میکرد و امیر متبلیه غالب بدون حکم قاضی کاری نمیکرد و نادانها

جلد دوم در احوالات مملکت ایران

۲۳۳

که وضع آن بجهت اصلاح مابین متبیله شده است چنانچه تقریباً هشت سال قبل یکی از امرای بزرگ قاجار چنانچه مشنوب شد پادشاه بقاعده ایلیاتی جانفوی یعنی مجلس کرده بدلائل گناه و ایرادات کرد و مجلس حکم بعقوبت وی نمود و لکن اگر امری در مجلس اصلاح پذیر نباشد بقواعده این معموله رجوع کنند و در میان ایلیات چنانچه مابین اهالی شهرستان رسمت که اگر شخص میون از ادای قروض خود امان کند پس از فتوای قاضی یا وقتی معین مینماید که بعد از انقضای آن از عمده قروض زبوره برآید با جمیع اودا گرفته در میان طلبکاران بسویه قسمت میکنند و قاتل را چون گناه وی ثابت شود بوزیر مقتول سپارند چنانچه خواهد از کشتن و بختیدن و دست گرفتن با وی معمول دارد و گرانیکه وارث مقتول هنوز بسن دوازده نرسیده باشد در اینصورت حکم را تا خیر میازند تا اینکه وارث بدین سن برسند چون بهانه بود که شاه عباس بزرگ متمسک شده شخصی را که کشتن پسر بزرگ خود صغری میرزا اغوا کرده از کشته شدن نجات داد و دست خون چنانچه در قرآن دارد است صد شتر و تخریر رقه نمودن است لکن این آیه را نیز مثل سایر آیات قرآن باجاء مختلفه معنی کرده اند و بقدریکه از قواعد معموله در ایران میان مینماید این است که قاعده مقرر بجهت تعیین اخذ دست نیست بلکه موقوفست بقدرت یکی از طرفین در اول و دیگری در گرفتن و همچنین نشان مکانست قاتل یا مقتول را نیز در آن مدخلیتی تمام است چنانچه بعضی اوقات مجالس گرامند بجهت خون یکی از امرای تبایل داده شده است فقط برای اینکه نایره عداوت متبیله انظافا بد غالب مطمح نظر مجلس وقتی که منعقد میشود اصلاح مابین در شه مقتول یا قاتل است علی الخصوص وقتی که طرفین هر کدام از متبیله علیهمه باشد بجهت اینکه اگر بسبب از اسباب امر در این مجلس انجام نیابد قاتل در معرض انصاف نیاید و در عاقبت مقتول تا از وی انتقام نکشیده اند خود را شرمند و ننگین میپارند و در مواردیکه در شه مقتول قادر بر اجرای حکم عدل هستند متصل مترصد قتل و دست فرستادن تا فایده انتقام خویش نگیرند و در اینصورت همیشه منجر کشتن و کشتن بیشتر و عداوت زیاد تر شده است چنانچه سالها میگذرد و قطع آن مینماید این قسم نزاع بیشتر در ایام اغتشاش مملکت است چنانچه یکی از امرای در سر هوای سلطنت دارد و بجهت تقویت کار خود متبیله را که با بلیه دیگر عداوتی دارند الت دست خود بسیار دو ازین متبیل متبیل نزاعها بسیار است در یکی از کتب فارسی که نزد نگارنده اوراق موجود است مذکور است که در زمان شاه سلطان حسین قاسمی

در احوالات مملکت ایران

باب ۲۳

۲۳۴

آقا کمال حاکم رشت را که دارالملکت کیلان است گشت آقا جمال میر آقا کمال کریمیان سپه قاسم خان
بنحون پدر گشت آقا رفیع برادر قاسم خان آقا جمال را بنحون برادر زاده گشت هدایت خان سپه
آقا جمال آقا رفیع را با سچنفر از برادر و برادر زاده گشت از خانزاده شفقتی فقط آقا علی نام طفل کوچکی از
قاسم خان باقی ماند هدایت خان بجهت اینکه میخواست شفقتی با راجدست بدارد و ایشان نیز اطاعت
و کبر را نمیکردند لابد شد که آقا علی را هم در غرضی بزرگی ایشان مقرر کند آقا علی بدین وسیله از جنگ
هدایت خان بدر رفت و چون بشانزده سالگی رسید از آقا محمد خان استمداد جسته با عانت و بی محنت
گرفته هلاک ساخت و دو پسرش حسین قلیخان و فتحعلی را نزد آقا محمد خان فرستاد چون بوقت سلطنت
فتحعلی شاه رسید فوجی بحسین قلیخان داد که رفته کیلان را که ملک موروث او بود بجنگ آوردند
و در نفر از مردم خود را حکم کردند تا در جنگی که گذرگاه آقا علی بود مخفی شده در وقتیکه وی از راهسکه نزدیک
آن جنگل بود میگذشت او را گشتند آقارب او را اینصورت مستتر گشته مجزیه لنگران گرفته خود را
بحکایت مصطفی خان طالش کشیدند فتحعلی شاه فرمان داد تا ایشان دو باره بر سر املاک خود در شفقت رفته
در همدامن امان زندگی کنند و مصداق این معنی فرمانی نیز مقرر کرده فرستاد و لهذا ایشان بشفقت
شب و روز در پی فرصت بودند تا انتقام از حسین قلیخان کشند تا بالاخره یکی از برادران آقا علی را
در راه بضر بکلوه تفنگ از پای در آورد و بعد ازین بفضیل مؤلف نژاد میگوید که هنوز مردی با غیرت
از نسل هدایت خان ظاهر نشده است لکن حسین قلیخان مقبول طفلی خورد و در او اگر این پسر گیتی
خانزاده خود شود با شاک انتقام پدر خواهد کشید استی در وقتی که این تاریخ نوشته شده است معانی
هزار و هشتصد و ده علیویست و قریب هفتاد سال است که این نزاع در دو قبیله شفقتی و رشتی قیامت
مع الحدیث بسیار است که وارث مقتول جمیع مایلک قاتل را از اسباب و دواب متصرف
میشود بلکه یکی یا زیاد از زمان منسوب نزدیک ویرا بشرط زنی برای خود و اقارب خود

میگیرد و بدون اینکه شیر با یا کامین بدو این قسم صلاح را از سایر اقسام بهتر دانند زیرا که رشته
قرابت پیای شده بعد از این دشمنی از میان برداشته خواهد شد قبایل ایران در معاف کردن خون
و صنهای مختلف دارند بعضی که مطلقا راضی بگذشتن نمیشوند و فخر را در این میدانند که خون را با خون
نشویند لکن این عمومی ندارد اگر شخصی قاتل کسی باشد و بخوابد که ورثه مقتول از او بگذرند رسم گشتن

با طلب سیاهی بگردن انداخته نزد دارش مقبول میروند و از طلب قصاص سبکند اگر چه قواعد
 مردی و مردمی همیشه اقتضا میکند که از چنین شخصی بگذرند لکن بسیار نادراست که کسی این امر مقدم
 کند حتی اینکه در این باب فرمان امر او رئیس سفیدان حوزو را نمی شنوند زیرا که اینگونه حرکت را دولت
 و علامت بی حکمری و نامردی میدانند و چون شخصی از ایلیات صحرا نشین یا از قهرای سکنه شهر طلب
 خونی کند و دیت بر او لازم آید و او از عهده نتواند بر آید رسم این است که غل آهین بزرگی بر گردن او میگذرند
 و او را باین قسم کلبائی و امیدارند تا مبلغ نامور به جمع و او را شود و این قسم از جمیع اقسام کد با بیشتر زحمت
 میدهند زمانی محصنه یا زمانی مطلق در ایلیات ایران بسیار کم اتفاق می افتد و اگر هم اتفاق افتد
 غالب این است که اقارب زن شخص زانی را بقتل میرسانند نوع مخالفتی که در وضع زندگی اقلیت
 قبول اینگونه حرکت نمیکند زیرا که رواج آن سبخر بعضا دکلی خواهد شد لاجرم بنا بر عادت بدون جراتی
 سخت در عفت زمان رخنه نخواهد شد و اغلب این است که هر گاه کشف و ثابت شود که این عمل
 صدور یافته است طرفین در معرض هلاک و بوارند و کشنده که حفظ آبروی خود کرده است مورد تحسین
 و آفرین است چنانچه نگارنده اوراق ققی از یکی از امرای قبایل سوال کرد در باب اینکه زمانی او ثابت
 شود گفت پدر یا شوهر یا پسر از زن او را خواهند کشت اگر یکی از امرای قبایل ققی بالنسبه سلطان
 یا حکومت خیانتی اندیشد و بدست پادشاه اقد پادشاه بلاتامل یا او را با جنا سازد یا بقتل رساند
 جز این هر گناهی از وی سرزند او را رجوع بدر بار شرع کنند تا مقتضای حکم شریعت با وی عمل
 شود و بسا هست که اگر شخصی از ایلیات در خدمت پادشاه باشد و بجهت قتلش لازم شود پادشاه
 او را بسروار متبیله میفرستد و او آن شخص را بقتل میرساند با جمله جمیع وقایع مزبوره کاشف از
 کفایت احکام عدالت ایلیات بر عادات و رسم می است که من حیث الذاخذ ورامی عادات
 و رسوم ایلی می سکنه بلدان و قری است و بسبب وضع زندگی و اتفاقیکه دارند بقدر طبقات دیگر
 رعایا در معرض ظلم و عدوان نیستند داخله سلطان بالنسبه با مورد اخلیه ایلیات اعتباری ندارد و چون
 گفت که علی الاقصال در تعیین و تزلزل است بر ایلیاتیکه بحکم حوادث قدری دارد آنچه نخوا
 میکند و در همان متبیله اگر بوضع دیگر اتفاق افتاده باشد اندک خلاف خواهدش و عادت سبب
 طغیان میشود بنا بر قواعد و رسوم اصلیه قبایل هر ایل باید در تحت اداره امیر خود باشد مقصود اینست

دروضع حکومت ایران

باب ۲۳

۲۳۶

دولت نیز همیشه این است که اورا آلت دست خود کنند لکن ما اینهمه رسوخ سردار قبیله در جمیع حالات در امر جز مردم خود بجد سیت که بجز کسی نیکه دیده اند و در تامل در اینگونه امور عادی بوده اند و دیگر اعتقاد منی تواند کرد چنانچه صاحب تاریخ امرای خراسان بعد از شرح حال جعفر خان حاکم نیشابور که حال در طهران در حبس است مینویسد که قبیله بیات اگر چه با ایشان در کمال همدت و در رفت سلوک می شود و هنوز میل بر اجابت امیر خود جعفر خان دارند و با وجود ظلم و تعدی که در ایام حکومت خود با ایشان کرده است بر قدر توانسته و دست رس داشته اند در خفیه در تقویت و مدد اوساعی بوده و هستند قبایل بختیاری و فیلی در کوهستانیکه از اصفهان گرفته تا شوشتر تا قریب کرمانشاهان میروند سکنی دارند بختیاری و بعضی قبایل دیگر را میتوان گفت که هرگز بکلی در تحت اطاعت سلاطین ایران نبوده اند در معارف قبایل منیع ما هنوز بر عادات و رسوم خود روزگار میکند و در اداره امور داخلیه چندان اعتنائی بحکام و اعوان حکومت ندارد بلی بجهت اینکه از اراضی خصبه که در دامنه کوهستان ایشان واقعت بهره داشته باشند قدری سر بارز و قلیل است میدهند و امنای دولت نیز آنچه توانسته اند ترغیب اینطایفه در سکنی در آن اراضی کرده اند فقط بجهت اینکه ایشان در قبضه قاعده و قانون ملکی داشته باشند بلکه بیشتر برای اینکه چون در آن اراضی سکنی گزینند برود ایام لا بد با بلاد اطراف که همیشه در معرض تاخت و تازشان بود بمعاشرت برآیند و از معاشرت بتدریج جماعت و مسابقت گرانید و اینصورت مانع تعدی و تجاوز ایشان خواهد شد قبایل اعراب که در سواحل و جزایر خلیج فارس مقام دارند هم بر رسوم آبادان خود باقی هستند و اطاعت ایشان موقوف بضعف و قوت حکومت است در آن ارضی قبایلی که در اراضی ایران سکنی دارند وقتی که ملک آرام است میتوان گفت که رعیت ایرانند لکن کم و بیش که احکام کار گزاران دولت بر سبزه بزم جاری باشد چنانچه حال میتوان گفت که جمیع جزایر این بجز تحت حکومت ایران خارجند جزیره خارک فقط جاوید است که قدری از عساکر ایرانی در آن هستند اگر چه سلطان خود را پادشاه علی الاستحاق همه جزایر میداند در ایران رسمت که این مملکت و امرای قبایل که از پای تخت دورند بعضی از خانواده خود در دربار پادشاهی میکنند تا علامت صداقت و دولت خواهی باشد و ایشان را گروی گویند اگر چه همیشه در وقت این

جزیره خارک

جلد دوم در وضع حکومت ایران

۲۳۷

هستند که در میان کمزیرین و کمزیرترین قید و حبسی از برای ایشان نیست مگر در وقتی که گمان خیانت در حق شخصی که گروهی داده است برود و اگر چه بعضی اوقات که بی پرده طغیان و سرکشی کنند که همیشه بقتل میرسانند لکن بندرت اینگونه اتفاقات می افتد و بدین سبب بر جا ده اطاعت مستقیم و بهین سبب اگر امیری قدرت داشته باشد حتی معتقدترین باین امور میند بهد چون راضی شود که پسر بزرگ یا یکی از خانواده خود را برابر پادشاهی بگذارد و علامت کلی اطاعت و انقیاد و میماند وضع و حالات امری حسد از اجداد ایران سابقا سمت گذار سن یافت اینطایفه اگر چه هر کس را که بمساعت بخت برسد برتری نشیند کردن مینند اما اگر نخواهد که داخله در امور و در ملک ایشان نماید سر باز مینزند و الی کر حستان که درین اواخر ملکش جزو ممالک روسیه گشت سالهای بسیار از بزرگان خراجگذاران ایران بود و والی کردستان تا هنوز بر رسوم آبا و اجداد خویش زندگی میکند و در حدود ممالک مورد خود سلطنتی علی التمام و الاستقلال دارد قاعده حکومت او کلیه مثل قواعد حکومت است در سایر بلاد ایران لایکه احکام شخصیه او بسم از سلطان محدود است و مصلحت سبب اقتضای آن دارد که بسبب استحکام قواعد خود و بلا یق و دو تخواهی پادشاه متوسل و متمسک شود شهرهای بسیار در کردستان است ولی بسیار گشت که اطایات کرد در شهری یا قریه معشری مقام کمزیر یا اینکه در حقیقت جمعیتی کند مگر برای جنگ غالب امنیت که به تنهایی روزگار نمیکند مانند اعم از اینکه در خانه یا چادر باشند کاهی بیش از چند خانوار جمع نمی شوند لکن نیز بهین پنج زندگی کنند این عادت در کردستان یا بسبب وضع ملکی یا بجهت تعصبی که در حفظ رسوم قدیمه خود دارند در هر حال مانع هیچ جهات ترقی و اصلاح حال ایشان است چنانچه در باب بیستم سبق نکار شش یافت سکته این ملک از دو هزار سال پیش تا بحال بر یک قرار مانده اند و تغییر بجانشان راه نیافته با اینکه در عهد انوشیروان در ایران آفتاب دانش را طلوعی و در تحت خلفای عرب و روم مردم را در کسب علوم و ادوی بود و اینطایفه بعد این دفعه او که درین دو عصر ارم البلاد و عالم بودند قرب جوار می تمام داشتند با این اقبالی نکردند و بهر بی فکر گشتند حقیقت این است که کردانسی را که مودی متن پرورشی ناز و محنت شود و حقیقت میسر د زیرا که چنین دانش را در پیش دستخوش غلم و زبون طلحه میزند



دو، نماے قلعه زرد خراست

در وضع حکومت ایران

باب ۲۳

۲۳۸

ولهذا از آدوی و جبالت را در میان کوههای بی آب و گیاه ترجیح میداد و بر متاعب و مشاقی که لازمه آنیکونه حالت و آذوی خویش میدانست صابر بل مفتخر بود پس بجای تعجب نیست اگر در نیکونه مردم هرگز شریعت را نیز رسوخی نیاوردند و بنوده است دلیل نیست بر اینکه هرگز در دین زردشت نیانی داشته اند اگر چه حال تمدین بدین اسلام اندولی نه چندان خبری از اصول و چندین اقصائی نمودند این مذهب دارند در صحنه که شهر حاکم نشین اردلان است و بعضی شهرهای دیگر مساجد و مابا هستند و قواعد شرعیه غالباً مانند سایر بلاد ایران ملحوظ میشود ولی اختلاف اصلی که با سایر اطراف این مملکت دارند این است که بیشتر سکنه کردستان مذهب اهل سنت دارند و بنا بر این در اصول و مرفوع متابعت این طایفه میکنند در قبایل صحرائین و اهلالی دهاوت و قری چندان عقائد باین چیز با نیست هم نوز بر رسوم و عاداتیکه از پدران و نیانکان خویش دیده اند باقی و امرای خویش را تابع اند و امرانیز در حمایت و رعایت حالات ایشان حتی الامکان سعی موفور دارند در شش هزار و هشتصد و ده میسوی ثولف کتاب در دوی که از آزاغنه میگفتند و بسیت پنج میل از صحنه مسافت دارد و وارد شد هماننداری که از جانب والی معین شده بود در ضمن صحبت گفت که جوانی از ازیل سرکوه دیروز پدر خود را گشت من گفتم یقین او را خواهد گشت همان فرما گفت که آن نیکم این طور باشد بعلت اینکه پسر خود وارث است کسی دیگر نیست که دعوی خود کند گفتم بیه والی مملکت مداخله خواهد کرد گفت والی نمیتواند در اینگونه امور دخل و تصرف کند مگر اینکه بعضی دیگر از وره مقبول با و او را بری برزد و بعد از همه اگر این طور هم شود امر با صلاح خواهد گذشت بسبب اینکه با من اگر که همیشه در خبک و جدل مذموم جزو مزو زنده خیلی بیش از جان پر مرده و مرده قدر و ارزش دارد و دیگر از اضلاع کردستان بسیار هست که سکنه آنجا با اینکه مردم از اطاعت پادشاه ایران میزنند چنانچه رقیعه و معاقل فیجه که دارند از آدوی ایشان از اهلالی پرکنه اردلان مشی است از معارف این قبایل قبیله بلکاری اند که در کوهستانیکه از مغرب یا چار و پوه گرفته تا بحوالی شهر سلیمان سرود سکنی دارند و خطایفه که بر قول کسی است که ایشان حکایت میکنند توان اعتماد کرد و از قرون صیده پیش از جمیع قبایل و ملل آسیا از جهت آزادی بهره در بوده اند امیر ایشان از نسل امیر و عثمان است و در وقتی امیر عموره و عثمانی اعرضه تاخت و تاز ساخت حاکم بود کونیند که این طایفه همیشه در عطا امرای خود را سخ ثابت و ده مذکور در وقتیکه که امری عظیم از امیر ایشان صد و بیست و شش تاجی واقع بران مرتب شده است منقول

جلد دوم در وضع حکومت ایران

۲۳۹

که چون چنین صورتی وقوع یابد آقایان طوائف مختلفه که هم ریاست ایشان بحکم وراثت خلفان سلسله
مجسمی ساخته امیر را بدان مجلس احضار میکنند پس از تحقیق و استکشاف عمل وی اگر اغلب حکم بران
کردند که لیاقت امارت ندارد ویکی از آقایان که باین شغل معین است کفش پیش پای او میگذارد
امیر نیز بدون تاخیر آن کفش را پوشیده از مجلس بیرون میرود و وارث دیگر بجای او برآید اما جان
و مال و خانواده حاکم سابق بموجب قانون محفوظ است و همچنین تحقیق پیوسته است که اوقات معاشرت
و زندگی اینطایفه جمیع بر یک سیاق است و امر ابا پست ترین رعایا با احترام و رعایت سلوک میکنند
و تاریخ کردستان ذکر از اینطایفه شده است یکی از صاحب منصبانیکه از تبریز با ثولف ادنی
مراجعت کرد مردی بود بحسن کیاست موصوف و مدتی در ازدر انخالی بسر برده بود میگفت
که در میان ایشان کم جنبت واقع میشود مگر در این اواخر که پس از آنکه اغلب اهل شوری حکم بغزل
حاکم کردند شخصی که کاروی کفش گذاری بود از ادای خدمت ابا کرده و این صورت سبب اختلاف
شده شاهزاده عباس میرزا کوشش کرد که بلکه حاکم معزول را دوباره بر سر کار آورد فایده سبب
نشد بسیاری از امرای خراسان که دم از اطاعت و انقیاد سلاطین ایران نمیزند در امور دایه حکومت
خود مانند والی اردلان با استقلال حرکت میکنند ولی فرقی که هست این است که والی اردلان هم
از قرون بسیار بر سنده حکومت و مالک مملکت خود بوده و امرای خراسان همه جدیدند و غاصب
حکومت اند و لهذا اگر سلطان با استیصال ایشان پردارد و ممالک ایشانرا ضمیمه ممالک
محموده خویش سازد فقط نتیجه طبیعی عمل ایشان و اثبات حقوق پادشاهی بقلم خواهد رفت بر خلاف
اگر بجای استخلاص کردستان قصدی اندیشه خلاف تدبیر میداند زیرا که اعقل و معتدترین سلاطین
ایران همیشه رعایت حقوق امر و ابالی این مملکت نموده اند و دلیل بر این مطلب این است که اگر بعضی
از حکام ایشان دعوی سیادت میکنند ولی هرگز بطور قوام و دوام حکومت اعراب سلطنت نکردند
و در این پرکنه وسیع پاکیرفت طریق جمع مالیه ایران چنان با دارة احکام عدلیه این مملکت استیخته و
مربط است که نمیتوان از اباب جدا گانه قرار داد بعضی اوقات صاحب دیوان عدالت و صلح
مالیات کینفر است و لهذا صدمت و راحت و رفاه و پریشانی حال مردم سبب بوضع طبیعی این
شخص خواهد بود و مالیه معین ایران که حال معادل سه طین استرلینک است کلمه از محصول ممالک

ملین و در صورت
س

در وضع ایلات ایران

باب ۲۳

خالصه داربانی و مال تجاره از هر تبیل حاصل میشود قبل از زمان نادر شاه زمین بسیار بجهت مدوستان
علمای ملت مقرر بود و همچنین در امتداد ایام دولت صفویه که ایران آرامی تمام داشت زمین الماک
شخصی نیز از ویاد یافت لکن نادر شاه چنانچه سمت گذارش یافت موقوفات و زمینهای که بجهت
مدو معاشش علماء بود ضبط کرد و در تغییراتی که بعد از وی روی داد و خانوادههای معتبر ایران غالباً در
سرخس وارد الماک در آمده الماک و اموال ایشان در تصرف کارگذاران سلطنت آمدند
قلیل از اراضی متعلقه بعلما ملت رار کردند درین اوقات اغلب ارباب عظام و طایفه دارند
و بدین سبب در بعضی از اضلاع مملکت مبلغی بجهت و طایف قصات محکمه شرع و تعمیر مساجد و
مدارس و اصلاح آثار و شعائر مذهبيه از مالیه وضع میکنند اسبابیکه بتوان از روی تحقیق استکشاف
وضع و طایف مدو معاشش ارباب عظام نمود و نزد متولف موجود نیست بجهت مدو غائبان از زمین
که دارند یا از جهات دیگر متعلقه بخود روزگار میگذرانند بلی اگر ملک و قلعی در جایی که ایشان هستند
باشد با ایشان مجول میشود پیش نمازان بیشتر موجب دارند لکن بسیار مردم محترم نیز هستند که بدو وطنه
و مقرری اینکار میکنند شیخ الاسلام و قاضی و غیره هر یک موجب و مشا هر معین از مدو ضلعا
خرج اینگونه اشخاص سالی ده هزار تومان فکند او شده است موجب شیخ الاسلام سالی
سالی دو هزار تومان است الماک خالصه را در هر جا هست دوا قین بجا بخوارت میکنند بطوریکه
مناسب بحال زارع است کونینکه این قرار از زمان انوشیروان عادل است و شک نیست که
خیلی قدیم است اول حاصل را که هنوز سیاده است تخمین میکنند و شخصی مخصوص بجهت اینکار
معین است پس از تخمین و یقین تخم اگر از طرف دیوان است بر میدارند و در میکنند و بعد دیگر
از او وضع میکنند بجهت کسانیکه در و خرمن میکنند و اشخاصی که خرمن را کوبیده و گاه را از دانه جدا
میسازند و آنچه باقی ماند با بین پادشاه و زارع با سویه قسمت میشود بعضی نوشته اند که در بعضی جاها
زارع و دولت حاصل با پادشاه میدهند زمینهای اربابی از روی آب مالیه میدهند مثل اینکه اگر آب
معین از روی داشته باشد بعد از وضع تخم حصه معین بجهت درونده و کوننده از دوه دو و اگر در زمان
و کهریز باشد از دوه یک و نیم و اگر از چاه و مالایاب دهند از دوه نیم حاصل را ب حکومت میدهند
زمینهای خالصه را که زراعت آن فقط بسته باب باران است بزراع میدهند و آنچه لازم است

جلد دوم بیان طریقه اخذ مالیه دیوانی

۲۴۱

معمول میدارند اگر تخم از زراعت باشد و یک از حاصل دیوان میدهد و یکی از سائل ده دو نوشته است
در این صورت احتمال دارد که تخم از دیوان باشد این قسم زراعت بعضی اوقات خوب حاصل میشود
لکن بسیار هم اتفاق می افتد که هیچ بدست نیاید و این قسم زمین اگر اربابی باشد بسیار کم است
که زراعت شود و اگر زراعت شود و حاصل بدست بیاید مالک ده نیم دیوان باید بدو بپردازد
مذکور شد در باب محصولات صیفی است اما در محصول شتوی فقط برنج بر قواعده مذوره ذرا
میشود هر چیز دیگر که در این موسم کاشته میشود تخم از رعیت است و چون حاصل بدست آید ثلث
آن حق دیوان است و در زمینهای اربابی ده نیم از حاصل شتوی دیوان میدهند اوقات
زراعت نیز بسبب اختلاف اهنویه مالک مختلف میشود چنانچه در عراق و آذربایجان و بعضی از
صفحات فارس حاصل صیفی را از او اخراج و از انبای درو میکند و تا آخر سرطان تمام میشود اما
در اطراف کرمان مثل شوش و خوزستان و دشتگان خیلی زودتر میکارند قواعد مذوره را
میتوان گفت قواعد کلیه است که مالیه اراضی در بسیاری از ممالک ایران بدان تیره جمع میشود
در بعضی از اطراف شاید که رسوم ملکی و وقایع مخصوصه موجب اختلاف مال دیوان شود لکن نه
چندان که قابل ذکر باشد قرار و بندوبست بامین صاحبان ملک و زارعین اراضی کاشتگان
دیوان معین است و بر هر طرف معلوم زراعت و ارباب مالک غالباً مال دیوان اجنس میدهند و یا
باب نیز رعایت استعمالات و رسوم و رفاه و قدرت زراعت میشود در بعضی از دهات که مردمش
فقیرند بیشتر بلکه همه مالیه را اجنس میدهند و چون مقدور رعیت زیاد باشد غالباً او را
نقد ابرج میدهند زیرا که در ادای آن زحمت محصلان مالیه کمتر است اما بنا بر قاعده مقرره رعیت
باید مال دیوان نصف نقد و نصف جنس بدهد در بعضی از کتب مسطور است که مقابل
هر کیتومان نقد معادل یک جزو جنس است ازین معلوم میشود که قیمت یک جزو جنس کیتومان است
لکن در این او اخراج دیوان هر جزواری کیتومان نیم تاد و تومان هم از رعیت گرفته است و صحت
که قواعد مذوره که بجهت اراضی است مطلقاً شامل زمینها بلکه خیلی حاصل خیر است و باغات
اطراف شهرها نخواهد بود در ایامیکه ملک را اقتشاش و اختلالی نبوده است تحقیق پیوسته
که در بعضی از اراضی اطراف اصفهان از هر جری بیش از سی کرون عاید میشده است لکن

بیان طریقہ اخذ مالیه دیوانی

باب ۲۳

۲۴۲

این قسم زمین یا باد زمین باغ باشد یا زمینیا نیکه سجه زراعت خرپوزه بوده است زیرا که خرپوزه در طرف
اصغمان زیاد میکارند زمینهای لم نزرع و با بر را هر کس از دیوان بخواد بجهت انیکه باعنی بسازد یا عمارت
در آن بنا کند بدون مضایقت میدهند و پشت در پشت بر آن عمل میشود ولی باین طور که مالیه
جزئی از بابت زمین باید بدهند و بر استیجار میوه دار سنیز اگر در آن زمین برودید و بر آید بر حسب
درخت و تفاوت میوه مالیه مقرر میکنند اما مال دیوان بر میوه زیاد نیست بلکه خیلی کم است
و ابد آبار بر رعیت نمیشود و الا باین مورد و از زانی نمیشود و در سنه هزار و هشتصد عیسوی که کولف
اوراق در شیراز بود یکی از اهالی آن ملک که مردی ذکی و با خبر بود و تفصیل مال دیوان این استیجار میوه
دار را بدین نوع نقل کرد که تاک را اگر فاریاب باشد یعنی آب مقرر داشته باشد درختی
شش دینار و اگر کج باشد یعنی اگر آب معین نداشته باشد پنج دینار میگیرند سیب و کلابی
و شفتالو و امثال آنرا درختی بیت دینار و در درختی صد دینار میگیرند طرز و تدبیر حکومت
ایران همیشه اقتضای این کرده است که زمینهای قابل زراعت را بنوعهای خیلی مناسب مالک
و احشامات بدهند و این طایفه سنیز مافوق آنچه ضروریات مصارفشان اقتضا میکند زراعت
نمکنند صحراهای وسیع و چمنهای خضیب که برای بیلاق و قشلاق ایشان مقرر شده است اگر
بیک جهت جزای حقوق خدمات لشکری ایشان مجوز نمیشود ولی خبرش مال دیوانی از هر خانوار بر حسب
کمیت میگیرند و این مالیه با استصواب سر کرده ایل یا کاشکان می جمع میشود ولی همیشه بر یک قرار
نیست ولی هرگز هم زیاد نیست هم شخصی که در فوق بوی اشارت رفت تفصیل این مالیه را در شیراز
و اطراف آن بدین نوع ذکر میکنند که د شیرده سیصد دینار خرد دست دینار و دیناری که برای
کره گرفتن است هزار دینار شتر سیصد دینار که سفند مقصد دینار سالیان بدیوان میدهند
یک جزو مالیات معین ایران حاصل میشود از کراته زمین خانها و حمامها و کاروانسراها و دو کابین
استیابا و کارخانها اعم از اینکے قماش باشد یا کارخانه شیشه کری و باغی و آهنگری و امثال آنها
و کهک مال تجاره خارجی و داخلیه بعضی ازین مالیه از انقضای خاندان صفویه و زندیه بحال
خیلی زیاد شده است زیرا که در احتمالی که بعد از زوال هر یک از این دو خانواده روید
بسیار اطلاق که متعلق باشخاص بود و تصرف دیوان آمد در شترهای معتبر جمیع کوهها که در

جلد دوم بیان وضع اخذ مالیه ایران

۲۴۳

ایام سابق مال مردم بود حال در قبضه حکومت است و بر عا یا بکرایه میدهند و مالیه ناخود از دکان مبلغی خلیه میشود اگر دکان ملک دیوان باشد کرایه به نسبت فایده که از آن حاصل میشود مقرر است و اگر از رعیت است سالیانه آمدنی آن را تخمین کرده و دو دیوان میکیرد و این قسم مالیه را که از کرایه زمین و دکان زمین در ششم را و از ایلات و احشامات میکیرد سر شماری و خانه شماری میکیند و در اخذ آن رعایت حال اشخاص نمیشود بلکه بهر نوع قاعده کرایه مقرر شده است باید بدینند

بالجمله قواعدیکه مبنای مالیه معین ایران بر آن است همه موافق عدل و انصافست و بنوعی بر رعیت و دیوان معلوم است که در اخذ آن نه ظلم و نه اشکالی مترتب میشود لکن سلاطین این هرگز باین قدر مالیه قناعت نکرده اند و با نواع و انواع دیگر رعیت را در معرض ظلم و تعدی قرار داده بهر اسمی از ایشان گرفته اند از آنجمله است پیشکشی و پیشکش را هم میتوان برد و قسمت کرد عادی و اتفاقیه پیشکشهای عادی و تعارفاتی است که هر ساله در عید نوروز حکام بلاد و اطراف و امرای قایل و وزرا و سایر صاحب منصبان بزرگ پادشاه میکنند و این پیشکشها با بنصب و کنت اشخاص مختلف میشود و آنچه از بهترین امتعه نفیسه که در ملک یافت میشود برسم پیشکش میفرستند بعضی اوقات مبلغی خلیه و وجه نقد پیشکش میکنند و این قسم پیشکش از سایر اقسام مزاج پادشاه سازگارتر است هر صاحب منصب بزرگی از روی لزوم باید هر ساله این پیشکش را بدو که فی الحقیقه جزء مالیه محسوب است و بنابراین بالاخره حمل بر زراع دار با ب حرف و صنایع میشود و مقدار مبلغ در این موارد موقوف بر رسم است کمتر دادن سبب زوال منصب و زیاد کردن آن موجب از دیاد جاه و عزت است

خزاج امرای خراجگذا از نزدیکین موسم یعنی در ایام نوروز بدر بار پادشاه میرسد میتوان گفت که این نیز از قسم پیشکشهای اول سال است گویند که مبلغ این پیشکشها تقریباً جنس جمیع مالیه تمام مملکت میشود و چون میدانیم که یکی از حکام هم از چند سال هرگز از سالی صد هزار تومان کمتر پیشکش نکرده است باید این صورت تحقیقت داشته باشد یکی از صاحبان انگریز موریر صاحب که در ایام نوروز هزار هشتصد و هشت عیسوی حضور داشته و پیشکشها را دیده است میگوید که پیشکش حاجی محمد خان پنجاه و پنج قاطر بود که با هر یک هزار تومان نقد و بر هر یک شال کشمیری در رعایت نفا

در بیان اخذ مالیه ایران

باب ۲۳

۲۴۴

بود حاجی محمد حسین خان مروی بغایت محترم و معیر الملک و حاکم اصفهان و مضافات آن شهر است این دولت را از آبا و اجداد اصفهان که خود سبب انست تحصیل میکند بالجمله بغیر از خراج امرای خراجگذار و پیشکشها نیکه از باب مناصب هر ساله در نوروز میدهند پیشکشهای دیگر هست که میتوان گفت اتفاقیه است اگر چه تقدیر آن خالی از اشکال نیست ولی این قسم پیشکش مبالغه خفیه میشود مثل اینکه در اردو از کسی مالیه نیکه بگذرانند تجار که همراه اردو میروند بمانند باید من حیث المجموع مبلغی که از آن بسلطان پیشکش کنند و هم چنین کسانی که میخواهند منصبی بگریزند باید مبلغی برسم پیشکش قبل از آنکه منصب مأمول معین شوند بدهند و میتوان گفت آن منصب را بدان مبلغ میخرند اختصاص تجارت بعضی چیزها در ایران هست ولی با اینکه خوب قاعده است و باعث از دیاد مالیه است عموم و شیوعی ندارد همی نیکه در محکمات عرف میگردانند از آنکه مالیه از منصب غزل شده اند بهانه خطا کاری بطور اجبار اخذ میکنند هم مبلغی بسیار میشود پس جای تجب نیست وقتی که میشود که اموال بزوره با مبلغی که بطورهای دیگر بهین است باطله و تعدی میگردانند بر ششصد هزار تومان که خمس مالیه ملک است میزند اما چون اخذ و جمع اینگونه اموال مطلقا موقوف بوضع و طبیعت پادشاه وقت است ممکن نیست که تقدیری از روی تحقیق توکل و یکی از جمله محتملات سابقه بر رعیت ایران پولی است که از اموال در دنیا مندر یعنی بجهت حدوث اموال اتفاقا از رعیت میگردانند اگر لشکری تازه بخوانند راه بسیند از دنیا اگر پادشاه بخواند قناتی بسازد یا سهارتی بنا کند یا لشکر در چین مرود در مملکت سیورسانی لازم داشته باشد یا سفارتی از دول خارجه در ایران وارد یا عروسی در خانوادۀ شاهیه واقع شود مختصر در جمع وقایع غیر عادی و محتملاتی بر رعیت میشود بعضی اوقات در جمع ممالک محروسه و بعضی اوقات در مملکت مخصوصی چنانکه عطف واقعه و مصلحت اقتضا کند در جمع طبقات حمل میشود الا اینکه بر ایلات و احشامات صحرائین کمتر میشود و نه بجهت اینکه فقیر ترند بلکه بسبب اینکه تحمل اینگونه چیزها را کمتر میکنند بناء علیه بر صاحبان املاک و اموالی شهرها زیاد و محتمل میشود و از برای اخذ و جمع صادر نیز قاعده مقرر است بان معنی که هر کس باید بالنسبه بمالیه که میدهد و وجوه صادر بدو احکام ممالک غالباً در این باب باختیار خود حرکت میکنند و لهذا بیشتر سبب ظلم میشود مگر بر فقرای زراعت و دباغین سخت گیری کرده اند چنانچه در بهتان بچاره مجبور

جلد دوم در بیان اخذ مالیه ایران

۲۴۵

شده است که حاصل در زکمره را به قیمت نازلی فروخته ادای وجه عمار کند بسیار دیده می شود و گفته
که رعیت خزواری بکثرتان فروخته است بدو تومان یا یک تومان نیم بفروش میرسد زیرا که حکامین
مبلغ میکنند که هر دهمی باید چه قدر بدو همین امر باعث طرفداری بی انصافی میشود و مبلغ ناخود نمره
مرد معادل دو خمس مالیه ملک قلمداد شده است و بنا بر مقدمات مسطوره داخل پادشاه ایران
از جوه پیشکش و جرایم صادرات معادل لینه ملک قلمداد شده است و من حیث المجموع منضم
بمالیه قدری کمتر از شش ملین استرن لیک است لکن ازین مبلغ فقط قدری داخل خزانه میشود بکنی
کثیر بجهت خرج اخذ و جمع آن وضع میشود بسیاری هم منبس است و صرف مصالح علیکه میشود و همچنین
شیاع است که علمای ملت و قضات عدالت و امرای ملک و خاندان سلطنت و عساکر دولت
سیور خالات و تیولات در اضلاع مختلفه داده مالیات انجرا بجهت مدد معاش و وظایف و
مشا بهره و مواجب ایشان مقرر نمایند با بجملة دلیل بقدر کفایت هست که بگوئیم آنچه در باب
مالیات ایران مذکور شد قریب بصحبت است زیرا که جنای تقریرات مزبوره بر اخبار کسانیت از
اهالی ایران که از اینگونه امور اطلاع و استحضار کلی داشته اند احتمال دارد که در جمع مالیه من حیث المجموع
اندکی مبالغه رفته باشد مصارف حکومت را بسهولت نمیتوان تعیین کرد لکن محقق است که مخارج
خیلی کمتر از داخل است غالباً به سیر سلاطین این ملک مانند بسیاری از سلاطین آسیا جمع کردن
مال بوده است زیرا که در حکومتی که نه رعیت را بدولت اعتبار و نه سلطان را بر رعیت اعتماد است
همیشه خزانه ملور را یکی از امور لازم بجهت حفظ ملک میدانند قبل از آنکه سخن را در باب حکومت
و جمع مالیات این ملک بی پایان بریم لازم است که چند کلمه در باب تقدیر سلطان اثر آن در
داخلیه ملک ذکر شود و تعریف جزء جزء یا قواعد کلیه حکومتی که مانند سلطنت ایران متصل بتلاب
تغییرات توپیه است در رعایت اشکال است لکن این تغیرات اگر چه اثری عظیم در بطاع و حال
ناس دارد و پیوسته موجب تحریب یا تحریک باید تبدیل قواعدیکه بجهت اداره امور جمهور مقرر شده است
شده چون مسنای این قواعد بر عادات و رسوم و آرای ناس و احکام شرعیت است کسی را
یارای اینک بر خلاف یکی از قواعد مقررده می زند یا قلعی بردارد و نیست حکومت ایران را قیوان لغت
که حکومت لشکرست که محل اداره آن موقوف بر حال رعیت و وضع ملک است اقتدار پادشاه

استرن لیک
کنون معادل
روپیه است

در بیان اخذ مالیه ایران

باب ۲۳

۲۴۶

ایران بیشتر موقوف بر خوف نیست که رعیت از وی دارند چنانچه گفته شده است که شمشیر سلطان همیشه باید بلند باشد پادشاه ایران باید همیشه بجهت دفع دشمن خارج و دفع شورش داخل مستعد و چالاک باشد زیرا که امرای جاه طلب و سرکش اطراف ویرا احاطه کرده اند و ما دام که از وی بیم نماندند خود امین و نه رعیت آسوده توانند بود امرای معتد در اعیان ملک بنا بر وضع حکومت هر یک در امور محوله بجزو احتیاجت ما و اقتدار علی الاطلاق دارند بنا برین چون از سلطان بیم نماند باشد رعیت در تحت حکومت جمعی از ظلمه در معرض صدمات زیاد خواهند بود و زرا چون واسطه مابین سلطان و رعیت اند اقتدار زیاد دارند و پادشاه چون غالباً بر اقتصامی وقت کار میکند لا محاله احکام و اعمال وی بسیار امنست که موقوف بر آرای کسانیست که محل اعتماد وی و اقسده اند و لهذا مقربان وی فتناء بسیاری از امور نیک و بد میتوانند شد و این قسم اعتبار که بسبب مراد است با پادشاه شفا با یاد در خفیه مصدر امری شوند کما میشن جمع اعیان دولت و خدام سرای سلطنت را حاضر و چون بنا بر وضعی که حکومت مطلقه دارد مجال است که اگر خطائی از اینگونه اشخاص سرزند بر جمیع حکمه عدالتی غیر از خود پادشاه کنند لازم میاید که این طبقه بکلی تابع اراده پادشاه باشند و بنوعی ترکیب حکومت شده است که مجال است حالت این اشخاص غیر از آنچه هست باشد و قیوان گفت که بیشتر امن و رفاه مردم بسبب بجا طره است که اشخاص مزبور همیشه در معرض آن واقع اند زیرا که هیچیک از وزرا و امرائی توانند با اسم پادشاه خلاف انصاف یا قانونی کنند مگر اینکه پادشاه ضعیف العقل یا بسیار ظالم باشد وضع حکام بلاد و امرای قبایل نیز سلطان قریب بوضع وزرا و اولیای دولت است و چون ملاحظه شود که بنا بر عادت رعیت همیشه پادشاه را قیوانند ببینند و عرض خود را بکنند اگر در پای تخت باشد و یا بتواند خود را به انجا برساند و پادشاه نیز بنا بر مصلحت بفرض رعیت میرسد باید قبول کرد که در ملکی که مردم آن همسوز در دست تربیت نشده اند حکومت و اختیار علی الاطلاق پادشاه بر رجال دولت و اعیان مملکت خود از لوازم حفظ رعیت است و الاضعفا یا مال تعدی و تطاول ظلمه خواهند شد اگر چه بسیاری از سلاطین ایران از امتیاز این گفت متلون المزاج و شدید العسل و ظالم بوده اند اما بسیار کم در تاریخ این ملک نشان میدهند پادشاهی را که بقدر اقتدار و اسکان سلطنت ظلم کرده باشد مگر در حق کسانی که رسوم و اوصاف

در حقیقت این منیت که مؤلف فروردینیده است بلکه معنی امنیت که پادشاه را اقتدار است که دیگر آن
منیت یا اینکه ظالم است مؤلف فروردین صاحب تجارب زیاد و از آنکه که در ایران دیده است
بجوبی مستحضر است و فلاسفه ملک خودش بسیاری از آرای صواب و خطای خود را در باب
سلاطین ایران می‌نهند باقوال می‌نموده اند و هم او بعد از آنکه در باب تلون مزاج و شدت عمل و ظلم و بیاد
سلاطین ایران تفصیلی میدید میگوید که بعد از همه این تفصیل هرگز نشنیدم که پادشاه نسبت کسی
که از امنای دولت یا امرای حکومت نباشد ظلمی کرده است که آرای عموم ناس بران فتوی نداده
باشد امر او صاحب منصبان ملکی نیز اگر چه از خطر منصب مطلع و مستحضرند اما این معنی سبب نقصان
خواهش ایشان بجهت جاه و منصب نمیشود اگر کسی حکایت مالکی را که جان مال انسان در آن محفوظ است
بجهت ایشان بگوید بوقت کوشش میدهند و بخوشی میشوند لکن بعینه مثل این است که کسی بجهت بسیاری
مردم حکایت لذت‌های آخرت را بیان میکند که میشوند لکن میل را کردن این دنیا را اندازند هم
فروردین که بدو حق همین است که در حکومتی مثل حکومت ایران اگر شخصی بزرگ پادشاه چنانست اندیشد چاره است
بجز اینکه شتاب شدتی هر چه تمامتر در صد و دفعه وی برآید زیرا که ظاهراً است که چون یکی از بزرگان خاصه
اینکه امیر فتنیده باشد همیشه در قوه داشته باشد که اگر خطائی کرد از کیفر آن بگریزد پادشاه مجبور است
که با احتیاط حرکت کند که مبادا اگر در دفعه وی طریق حرم را مرعی نداد و یا خود در معرض خطر درآید یا با
برهم خوردن مملکت شود از اینجا است که غالباً تشریف و اعزاز مقدمه تفضیح و اہلاک است شتر را
برای قربانی بسیار آیند و خنجر جلاد کار شمشیر انصاف را میکند اقدار و اختیار سلطان ایران موجود
بر وضع ملک است و چون وضع مملکت متصل تزلزل است ممکن منیت که از روی تحقیق نتوان
سخنی گفت لهذا اجمالی در اینکه اقدار پادشاه بر حسب اقتضای رسوم ملکی تا چه پایه است ذکر خواهد
شد و همچنین در باب اینکه پادشاه حد اقدار خود را تا کجا میداند و در تعیین حدودی که اگر پادشاه از آن
تجاوز کند اقلاً اگر سبب شورش و طغیان خلق نشود مورث انبجار قلوب فتنه خواهد گشت اشارت
میرود پادشاه چنانکه سبق ذکر یافت در جمیع موارد در تغییر از حرکات و زرا و اعیان و خدام سرسلی
خویش را حکم و در جریه کردن و تفضیح نمودن و هنب اموال و سلب ارواح ایشان خود را محتار و قوا
علی الاطلاق میداند اگر چه این استیاد را کسی انکار نمینماید که در همه رعایت رعیت ملاحظه و رعایت

ناس در مقابل استیفای آن سدی سدید بوده است و پادشاهان نیز سدی که داخله در مذہب ایشان
 کند و همچنین اموال شخصیه که کسی قبل از اشتغال بخدمت حکومت در خانوادہ داشته یا خود خریده
 یا از ابا و اجداد بطور ہبہ و میراث بدست آمدہ و بر طبق مدعا احکام شرعی دار و پادشاه از روی علیقت
 نمیتوانند ضبط چنین اموال فرمان دہد این قسم اموال در تحت حمایت شرعیست و لہذا ضبط انرا
 خلاف شرع و ظلم شدیدی میدانند لکن ہمیشہ اتفاق می افتد کہ چون پادشاه وزیر یا کماکی را جرمی کند
 چنان بروی سخت میگردد کہ مجبور شدہ املاک خود را بختہ ادای مال در معرض بیع در آورد علی الرغم
 حکومت خریدار میشود از ملاحظہ ہمین رسم بالنبیہ بکسانیکہ جان مالشان دستخوش سلطان است
 معلوم میشود کہ تا چہ پایہ رعایت اینگونه اموال و املاک را میکنند بسبب تغییرات و انقلابات
 شدیدی کہ در این اواخر در ایران روی داد بسیاری از املاک کہ صاحبانش از بن رنجتہ بر باد رفتند
 یا کرجتہ از یاد رفتند بتصرف حکومت آمدولی ہنوز بسیار مردم هستند کہ صاحب املاک اندوختہ
 این مذکہ از قرون عدیدہ با ابا و اجداد ایشان متعلق بوده از انجملہ میرزا بزرگ و وزیر عباس سیرا
 با محرکتاب گفت کہ املاک وی ہم از قرنہای دراز متعلق بخانوادہ وی بوده و ہم از پدرانش جمعی
 بناصب از جند رسیدہ اند دیگران نیز بسیار هستند کہ ہمین نوع از زمانہای دراز پدر بر پدر صاحب
 املاک بوده اند حرکت سلاطین ایران بالنبیہ بعلمای مذہب با استثنای قبلی ہمیشہ کیسان
 بوده است اینطبقہ غالباً از ظلم و تعدیکہ دیگران در معرض آن هستند معاف بوده اند املاکی کہ از جانب
 حکومت یا اشخاص مخصوصہ بختہ اعمیر و سایر مصارف مساجد و مدارس و مقابر با ایشان واگذار
 شدہ است سلطان نمیتواند بدگیری بدہد یا خود ضبط کند بلی رہست کہ نادرشاه تقریباً جمیع املاک
 و املاک محولہ با بیضا ایضاً را ضبط کرد ولی بعقیدہ مردم اینکار خلاف شریعت و مروت بود و دروغ
 بود کہ علمائی توانستند اثبات یا محافلت حقوق خود کنند و بجز ہمین یک مورد در تاریخ ایران
 نقل شدہ است کہ سلطانی اینگونه عمل کرده باشد و همچنین چنانکہ سلطان بختہ احترام شریعت
 در رعایت رعیت نمیتواند بر علمای مذہب ظلمی کند کہ لکت بنا بر حسب قواعد ملکی بریم شودش
 و نفرت مردم نمیتواند در عادات و رسوم مقررہ قبایل لشکری کہ در مملکت وی سکنی دارند
 وصل و تصرفی نماید حتی اینکہ میتوان گفت سکنہ بلاد نیز باین واسطہ علی الظاہر از ظلم پادشاہ مصونند

بانی
 باقی استوار
 حکم و دست
 در دست
 ش

بیان وضع حکومت ایران

باب ۳

۲۵

کرد صورتیکه شورش عام واقع یا قتل حادث شود اموال و ماء الناس غالباً از تعرض ظلمه نماند
مگر بحکم شرع اگر چه قصاص و کلمات آن میتواند جریمه یا تادیب و تعذیر کنند یا بعد برزند یا حکم بقتل
کسی دهند اما در قوه ایشان نیست که ملک موروث کسی را ضبط کنند یا کسی دیگر بدهند مگر
در صورتیکه بجهت ادای دیون صاحب ملک باشد و دلیل بهتر ازین برصون و محفوظ بودن اموال
اشخاص نیست که در او اخرا یا مصفویه زمین معادل مدخل نیست و چنانکه در سی ساله بفروش
رسید و اینهمه انقباضاتی که از آن بعد در ایران واقع و تحمیلات سنگین که بر اهالی این مملکت شد
هرگز قیمتت زمین از قیمت پیش کمتر نشده در ده سال قبل ازین زمین در حوالی شیراز معادل
دوازده ساله مدخل فروخته شد و چنین میدانند که بعقبت خیلی نازل بفروش رسیده است
حکام ممالک و صنایع و اعمال را پادشاه بخواهد خود تعیین میکند اما سر کرده ایلات و احشانات
باید از خانواده امرای همان ایل باشد و الا اطاعت او نمیکند بلکه اگر پادشاه بخواهد تغییر در
خط مستقیم و راست بهر اشکال دارد و بعضی اوقات نمیتواند و چون بعین یا در حقیقت تقویت
کند امیر را که ایل او در آنجا بزند مگر نافرمانی و سرکشی ایل او را مجبور کرده است که آن امیر را عزل
کند و همچنین کلمات آن که خدایان محلات هر سه چنانچه سبق نگارش یافت باید از اهالی
بلد بلکه کسانی باشند که غالباً ناس ایل ایشان باشند و فی الحقیقه کلمات آن و که خدایان محلات
دقیری و دوات کسانی هستند که با انتخاب مردم همان مکان باید تعیین شوند فایده این قاعده این است
که صاحب منصبان بزور مثل امرای قبایل اند و بسیار است که منصب را بوراقت دارند این
قسم کلمات و که خدا احتمال دارد که وقتی از روی اضطرار و اجبار الت دست ظلمه شود لکن طبیعت
و مصلحت خود و خانواده دور شده او اقتضای آن دارد که حتی المقدور در حمایت اهالی بلد خود بپردازد
نماید بنا برین نیز رسم سبب این است که اهالی ایران که در معرض ظلم و تعدی حکومت واقع میشوند
چنانچه سابقاً مرقوم شد این رسم در تجارت و در باب حرفت و صنایع نیز جاریست و در هر شهری طبقه
از اینطایفه مقدمی دارند که با انتخاب و اختیار ایشان معین و منصوب شده است و توسط
الیه خود را میدهند و این نیز خود را بکلای حکومت میرسانند در هیچ مملکتی مردم نسبت بخود
جای و مکان قامت خود مثل مردم ایران از آدمیتند بجز کسانی که در خدمت حکومت اند یا غلامان

جلد دوم در وضع حکومت ایران

زیر می‌کند و دشان بسیار کم است سایر طبقات ناس هر کس به طرف مملکت بخوابد می‌رود یا اگر بخوابد مملکت را بدون مانع را می‌کند مذکره و پاس پرست در کار نیست حکومت در این باب غلبه میکند چون حرکت با این آسانی ممکن است میتوان گفت که این قاعده نیز یکی از اسباب استخلاص مردم ایران است از ظلم و اجحاف حکومت فقط استثنای این قاعده کلیه زمان را رانند که بدون مذکره نمی‌گذارد مملکت را راها کنند و غالب گرفتن این مذکره بجهت ارامندگی می‌خواهند یا اهل و عیال حرکت کنند زحمت و خرج بسیار دارد و چنانچه در اوراق پیش قسمت گذارش با اختلاف احکام شرع و عرف مصلحت پادشاه و امنای دولت و منفعت کلی در آن مندرجست زیرا که در هر دو عمومی بخراپچه صیرر مباحثی شرح حواله شده است طرفداری و حمایت پادشاه و کسانیکه معتقدند ضرور است و اینجانب داری غالباً بر شوت و طورهای خیلی بد حاصل میشود و چون این رسم بسته است بانصاف اقتصاد و یا بجرم و شره پادشاه و کسانیکه از جانب وی با جرایمی نیکو نموده امورند ممکن نیست تعریف و تحمیدی از آن چنانکه باید میشود در ملکی که اداره قانون بن این اختصار و بعد از ملاحظه اجمالی در اقوال طرفین علی الغور فتوی داده میشود و بهترین حکام علی الغلبه فتوی ناحق میدهند و نیز کسانیکه میخواهند کناهی را بپوشند یا بکنینا می را بر بخانند با آسانی می‌دانند کار خود را میکنند و در لباس عدل و انصاف جلوه میدهند فقط کاریکه دادخواه می‌تواند بکنند این است که اگر از حاکمی بود ظلمی رود میتواند عرض حال خود را بدربار پادشاه کند و در این باب کسی او را مانع نتواند شد و چون بدربار رود یقین است که عرض او را می‌شنوند زیرا که اگر بر فرض داد و مظلوم داده نشود اقل این فایده دارد که چون از این بتیل شکایتها در باب یکی از حکام بلاد و شهرها بسیار شود بمانند بجهت پادشاه و اولیای دولت خواهد بود که یا در اغزل و جمیع اموال او را ضبط کنند یا مجبورش ساخته تا آنچه از مردم غلبه گرفته با ایشان قسمت کند و مجال است که اعدل و اصلح حکام از آنکو اتهام سالم بماند زیرا که لامحالہ دشمنان در حق وی خصومتی خواهند اندیشید و چون در خانه پادشاه فساد است بکنینا سبب اینی نخواهد بود پس میتوان گفت که بحسب رسم مملکت حکام مجبورند باینکه ظلم و تعدی کنند تا همیشه استیغای شره و از اولیای دولت را کرده خود را از رسوائی و عقوبت مصون محفوظ دارند همین نوع خرابیها که در محکمه عدالت است در جمیع تحصیل با

پاس پرست
لفظ اگر زینت
بسی تذکره
ش

در وضع حکومت ایران

باب ۲۳

۲۵۲

نیز بسیار است لکن در این طرف ظلم کردن قدری اشکال دارد و بعلمت اینکه بسیار شده است که جمیع اهل قریه یا بلوک شورش کرده اند و اگر پاهای تخت مسافتی داشته است چنانکه خود نتوانند بروند و کلاف فرستاده اند اگر چه این عمل نه بجهت این است که انصافی در حق ایشان شود بلکه بسیار است که باین امید حرکت کنند اما یقین است که این عمل سدیست در مقابل ظلم شخص مخصوص زیرا که کسیکه شکایت بدربار پادشاه برده اند کسی در حقشان تعدی نتواند کرد مگر کسیکه از طرفدار رجال دولت جنلی خاطر جمع باشد بنیان منصب ارباب مناصب ایران چنین نماید که منزلت خود عمل پراز خاطر و پریشانی خاطر است اما با اینحال مردم هیچ ملک بیش از مردم ایران طالب منصب نیستند زیرا که همیشه سبب اعتبار و شخص و بعضی اوقات ثیه دولت دگت میشود و در این منصب میرسد میخواهد تا می تواند بدون اینکه علی الظاهر خلاف قاعده یا شرح کرده باشد خود را با آن کند صاحبان مناصب بزرگ در رعایت مردم داری وزیر دستا از این سیاست قدری از تاخت و تاز مانع است وضع ضابطه و اعمال بلوکات باین امرای حریص و شدید که میخواهند بیش از مالیه بگیرند و با قین نا بهنجار که میخواهند از قدر معلوم هم کم کنند باید جنلی بد باشد چند سال قبل شاهزاده حاکم فارس در باب دزوی مشهور از امرای دربار خود مشورت کرد که ویرا چه عقوبت کند یکی از امرای که پری و کوری او را واجب الرعایت ساخته بود گفت بفرما تا این دزد را ضابطه از بلوکات فارس کنند زیرا که هر گناهی که از آن عظیمتر نباشد این شغل جزای آن خواهد بود رسوم ظلم و بیداد و اخذ و جلب که هم از سالهای دراز در حکومت ایران بوده است هنوز مانع انالی این مملکت را بنجاک نمالیده و بجدیکه باید سبب فقر و فاقه ایشان شود نشده و زرا و اعیان ملک همه علی الظاهر صاحب مکت و ثروتند و گمانیکه در خدمت حکومت همه بحسب ظاهر بوسع و بخیال روزگار میکند رانند بعضی از تجار و سکنه معتبر ملا و نیز صاحب اموال و اطلاق زیاد و مذکور سایر طبقات اگر چه دو تهمند کم یافت میشود الا اینکه بسیار کم است کسیکه بتوان گفت فی الحقیقه محتاج و بقدریکه از ملاحظه اینکه امور بر مؤلف اوراق معلوم شده است که واسائل در ایران از هر ملک گریست عدم احتیاج ادانی ناس را میتوان گفت از باب خوبی آب و هوا و زمین حاصل خیز مملکت و تربت کشیدن قناعت عادی ایشان است در ایران چنانکه در سایر ممالک کذب و فریب با ظلم و

جلد دوم در بیان وضع حکومت ایران

۲۵۳

قدم تقدم میروند و خراب کاریهای حکومت و انقلاباتی که متصل در آن روی داده است چنین نماید که اثر در اخلاق مردم بیشتر از طباع ایشان کرده باشد برکس در ایران زرافاقه خود و ظلم حکومت شکایت میکنند لکن غالباً این شکایت بجهت این است که از تطاول ارجحان حکومت مصون مانند قوه حکومت بد است و گمانیکه ازین قواعد متاثری هستند با طبع کسانرا که مباشرتاً اداره امورند و دشمن میدانند و همین معنی سبب گشته شدن جمیع علایق محبت است باین حکام و رعایا و بهمین معنی میتوان نسبت داد جمیع خنکها و خرابیهای داخلی که هم از قرون عدیده سبب انقلاب دولتی شد مثل این مملکت شد طبایع و اخلاق اشخاصی که بحکومت بلاد معین میشوند باید همیشه رسوخنی در رفاه آسایش مردم داشته باشد چون این مملکت بدست خلفا افتاد در میان امرای لشکر قسمت کردند خوامین تا تار و ترکستان را چون فتح این ملک حاصل شد و بنیاد سلطنتی از آن خند بر همین تیره عمل کردند الا اینکه ایشان همیشه شخصی از خانواده سلطنت باین امر خطیر منسوب میکردند بعضی از سلاطین صفویه سینه بر همین پنج رفتار کردند اما در اواخر این طایفه فرزندان خود را چنانچه در این ایام رسم سلاطین عثمانی است در حرم نگاه میداشتند و با میداد و مالیه و رفح طغیان و سرکشی مردمان پست ترا دست نهادند و را بحکومت و نظارت اضلاع ملک معین نمودند نتیجه اینکار وضوح یافت آرامی حاصل اما مملکت ضعیف شد تا در شاه و اعتقاد وی امرای لشکر را بحکومت بلاد میفرستادند و فخری شاه که حال پادشاه است تقریباً همه ایران را باین پسران خویش تقسیم کرده است لکن هر شاهزاده را وزیر میقرر است که کفالت و اداره امور حکومت و داخلی ملک با او است بعضی اوقات شخصی علیحده با خود جمیع مالیه امور و همیشه یکی از جانب پادشاه بسرتی لشکر منصوب میشود در تنگه هزار و هشتصد عیسوی که در شیراز توقف داشت شاهزاده عیسی فرمانفرمای فارس و چراغ علی خان وزیر دیر ز احمد خان پسر حاجی ابراهیم خان پسر امیر مالیات و نصر الله خان قره کوزلوناظم نظام لشکر بود چون دوباره در هزار و هشتصد و ده توقف در آنجا اتفاق افتاد شاهزاده برقرار سابق فرمانفرمای فارس داشت لکن وزارت ملک و نظارت مالیه با محمد بنی خان بود و صادق خان قاجار حکمرانی سپاه داشت با بخله خبیثی مشکل نمیداد که بتوان گفت که کدام یک ازین قواعد مختلفه بهتر است رسمی که حال جاریست پیش شک نیست که مردمانی و مردت



فتح علی شاہ قاجار

در بیان قواعد لشکری ایران

باب ۲۳

۲۵۴

نزدیکتر است اما اگر چه حرکت شاه زادگان که حکام بلادند بالنسبه بر عینت بجهت جلب قلوب و توجه لشکر
شان خود را اجل ازین میدانند که مثل سایر حکام رعیت را بتباز نند و بخزانه سلطنت بنازند شاید علی النقطه
سبب آسایش مردم و آبادی مملکت شود لکن خطر آئینده در آن ظاهر است امروز همه از روی
عادت و لزوم بیادشاه که پدر ایشان است اطاعت میکنند ولی چون حادثه ناگزیر پدید رودی
کند فرزندان در خطر عظیم خواهند بود و در صورت اطاعت برادر بزرگتر هم در معرض بدگمانی و سوء ظن
دی بوده از مکایدا و امین گشتند در اینگونه حوادث راه سلامت فقط آنچه بنظر میآید در طلب تخت و تاج
بر آمدن و یا عین شدنست یا گریز از مملکت و تا بوی امید می رسد درین راه باقی است ترک آن اختیار نخواهد
شد چون درین باب در حکومت ایران گفتگو رفت اگر در خانه آن نظری اجالی در باب لشکر این ملک
شود بی مناسبت نخواهد بود لشکر ایران عبارتست از جمعی کثیر سواره بی نظام که ایلات و اشکان
ملک میدهند و سوار کرده هر طایفه نیز از خود ایشان است و جمعی دیگر از پیاده غیر منظم که با منجانب از
دشمنهای متبر میگردند و فوجی پیاده نظام و توپچی که بقاعده اهالی فرنگستان تربیت میکنند و لیکن
میوشانند سواره بی نظام که حال در ایران است مثل همان سواره ایست که در ایام سلف باریان
میجنگیدند و هنوز روش آباد و اجداد خود و سایر عادات و رسوم ایشان را در خجک از دست
نداده اند فرقی که هست اینست که در سوابق از منزه با تیر و کمان جنگ میکردند و حال با قرابین و چون
مردان قوی و رشیدند و اسبان سخت و چالاک دارند بجهت تاخت و تاز اطراف بیچ سواره مثل
سواره ایرانی نمیشود بنا بر قول ایرانیان عدد این سواره بهشتاد هزار میرسد و چون ضرورت داعی
در رکاب پادشاه بخدمت لشکری قیام نمایند و در عرض زمینها و مرتعها با ایشان داده شده است
که بر فاه روزگار سبب بر بند هر سر کرده اهل باید بالنسبه بحسبیت خود عدد مخصوصی سواره بدد در بعضی از
کتب مسطور است که هر کسی که صاحب آسیائی بوده است باید کیسوار با اسب و سلاح بدد بر عین
معلوم منبت که این قاعده هنوز در ایران هست یا نه یکی از امرای ایران قریب شش سال قبل از این جنگ
میکرد که سوار گرفتن باین قسم راه مدافعی از برای ملک بود احتمال دارد که این قاعده مقرر بوده است
و اگر گرفتن سوار ضرورت ندانسته است صاحب آسیا و ازای آن مبلغی بکومت میداده است
و محقق است که قاعده بهین قسم در بسیاری از بلاد عثمانی جاریست با بحد هر سوارى چون بحد

قرابین
تربیت
کوکیت
لغظ
انگیزی
س

جلد دوم در بیان قواعد لشکری ایران

نامور شد بجزیره خود و علیق اسب بیاید و سالیانه جزئی مواجبی نیز میدهند غالب این است که از سالی پنج تا
یا شش تومان زیاده نمیشود این مبلغ را نیز حواله بر مالیه جانی کرده برات میدهند بعضی اوقات
بیچاره که برات در دست دارد باید مبلغی کم کند تا چیزی عایدش شود و همچنین سالی دو خردار غلته
بر سواری مقرر است موجب صاحب منصبان سواره زیاده تراست لکن گت که از سالی تا نزد
یا بیست تومان نقد و چهار پنج خردار جنس زیاده داشته باشند اگر دیوان نخواهد قیمت غله را بعضی
بدهد از قرار خرداری مکتومان میدهند اسطایفه غالب این است که با گراه خدمت میکنند مگر اینکه امیدانت
و تراجی داشته باشند یا سر کرده خودشان برایشان حکم کند هر سالی چند ماه خدمت اندو اگر جنگی
نباشد همیشه زمستان را بجانهای خود میدهند و پادشاه همیشه فوجی از سواره با خود دارد و ایشان را اعلان
شاهی گویند این فوج در این اوقات از سه یا چهار هزار زیاده نمیشود و اغلب یا اعلان کرجی هستند یا
پسران امرا و اعیان ایران اسلحه و یراق و اسب و ساخت و ستام اسبان ایشان را بنیاز تمام داد
و مواجبشان از سایر سواره ایران بیشتر است و بهتر میرسد و بجلاوه بهر خدمتی که گمان فایده
دران باشد ایشان نامور میشوند مواجبشان سالیانه از بیست تا سی تومان است و در شمارات میدهند
و خود نامور با خندان میشوند و همیشه سبیش از آنچه باید بگیرند و این اشکالی نداد و بطلت اینکه هم غلام
شاهی کیده یا یکت کرار هم میزنند و هر یک از شاهزادگان نیز که حکومتی بگانه دارند بر همین پنج فوج غلام از نزدیک
و ناموریت شان مثل اعلان شاهیت تقریباً جمیع اهالی ایران سلاح دارند و در هر طرف ملک نیز
نوعی از سپاه پیاده هست که بالسویه از ایلات و اهالی شهرها و دهات میگیرند کار این قسم سپاه
علی العادیت محافظت ملک مردم است مصارفشان از همان ضلعه یا شهر یا دهی است که متعلق
باشند و هر وقت ضرورتی اقتضا کند بجنگ میروند اما وقتی که در لشکر باشند یا بجاظلت ملک دور
وستی نامور و ساخو باشند از دیوان موجب میمانند زیاده از صد و پنجاه هزار تن از اینگونه سپاه
از قرار مذکور ثبت و فرست جامه و سلاح از خود ایشان است با نمغی که رخت ملک خود را میپوشند
و اسلحه ایشان نیز عبارتست از تفنگهای قتیله و خنجر و شمشیری تربیتی دیگر ندارد بجز اینکه مانند
سواره بی نظام بجز سر کرده خود کسی دیگر اطاعت نمیکند قبل از زبان شاه عباس بزرگ فقط
لشکر ایران همین سواره و پیاده مزبور بود اما شاه عباس بلاخطه اینکه فوجی در مقابل لشکر بیای علی

ستام
بکسر ساختن کرب
از زرد و قمره دور
نمود است
لکا و حیات
سطله
ش

در بیان قواعد لشکری ایران

باب ۲۳

۲۵۶

بسان و هم سدی در مقابل سیل اقتدار امرای ایلات که در آن اوقات روی دراز و یاد بود
باشد و از ده هزار پیاده نظام و توپخانه ناقص ترتیب داده و دوازده هزار سواره نیز مرتب کرده
سرگرد کی ایشان را بصاحب منصبان مستخدم خود محول کرد این سواره و پیاده چون از قبایل مختلفه و
غلامان کرجی بودند از همه جهت وابسته بخود پادشاه بودند و پسر و ایشان شاه عباس و اعقاب او
بنیان اقتدار خو این قبایل را در ابتدا متزلزل ساخته و بالاخره از پای در انداختند در اوایل قعیط
لشکر ایران منحصر در اینطایفه بود شاه عباس عدو ایشان را کم کرده بسی هزار رسانید و رفته رفته چنانچه
پریشان و از نظر باساقط گشتند که نه دوست را با ایشان امید می ماند و نه دشمن را از ایشان رنجی اما
در رفتن و انقلاباتی که در این اواخر در ایران روی داد باز مورث انتعاش توأمی اینطایفه گشته آبی بر روی
کارشان آورد چنانچه لشکر قاقا محمد خان منحصر بود در سواره و پیاده بی نظام و چند قلعه توپهای
سنگین و قدری از بنورک فحعلی شاه که حال پادشاه ایران است بخمال نیکه در خارج مقادمت
بارو سیه تواند کرد و هم از داخل تقوی بجکومت و بدواجی چند از پیاده نظام مرتب نمود با توپخانه که
بفضل عدویشان به بیست هزار میرسد و بعضی از این فوج جدید که صاحب منصبان اکثر نیز تربیت
نامورند از دیوان لباس و سلاح و مواجب میرسد و از سایر فوج پیاده مملکت غایت امتیاز و
پیاده منظم ایران برد و متمذکیر اسیر باز و دیگر ارجان بزمین نامند سر باز و از ده فوج است و شاه
عباس میرزا نایب السلطنه ترتیب داده است هر فوجی هزار نفر است و مرکب است از مردم
قبایل و بلوکات مختلفه از بایجان و دوفوج از طایفه افشار است و دوفوج از ایل شقاقی و دوفوج مریدی
و یکفوج ایردانی یک فوج از تبریز و حول و حوش آن گرفته شده است یکفوج قرابه داعی و یکفوج گنگولو
یکفوج مقدم و یکفوج و مبالو و جمیع اینها از آذربایجان اند که بلا واسطه در تحت حکومت خود شاه
و همچنین یکفوج سواره نظام ترتیب داده است که هزار و دو بیست نفرند و کذک فوجی از توپچیان
سواره که می توانند میت توپ در میدان حرکت دهند سواره مزبور و توپچیان نیز از طوایف
مختلفه گرفته شده اند در اوایل یکی از صاحب منصبان فرانسه بتعلیم ایشان مشغول بود بعد از آن
اکثری از آنها را که در لشکر ترقی یافتند لکن ترتیب ایشان بشیر سبب زحمت خود عباس میرزا است حتی در لباس
اسلحه ایشان کوشش دارد که مانند سپاه منظم فرنگستان باشند و اجبشان بیست هزار سوار پیاده

جلد دوم در بیان وضع لشکر ایران

۲۵۷

ایرانت صاحب منصبان سالیانه از چهل تا پانصد تومان مواجب دارند و سربازوه تومان پنج لباس میسورسات که در وقت خدمت مییابند افواج مزبوره باطاعت صاحب منصبان نمی راعب اند اما بقابحت صاحب منصبان ایرانی که از قبیله خود نباشند مایل نمیشند لکن عباسی را مصلحت دران دید که این معنی را رفع کند لهذا بعضی از امرای معتمد خود را بسرکردگی افواجی که از قبیله دیگر بودند منصوب ساخت و بجهت ترغیب و تشلیب استیفا یغه بعضی از اطاک خالصه که سربازان دران بخدمت مشغول بودند بقراری کتر از دیگران با ایشان واگذار کرد جان باز افواج با هستند که بخود پادشاه متعلق اند اگر چه در نام با عدوس سرباز موافقت دارند اما در حقیقت از پشت یانه هزار میش میسند و مواجب و لباس و تربیت شان نیز مثل افواج عباس میرزائیت ازین جمله دو فوج بختیاریست و از صاحب منصبان کتر نیز که بتعلیم و تربیت ایشان مشغول بودند مشغول است که این کوبستانها از جمیع افواجی که در خدمت اند سریع الانتقال تر و بیشتر قابل تعلیم اند با جمیع مطلبی بجهت مملکتی مهم تر از وضع لشکری که حافظ از آدمی ملت است و واضح است که وضع لشکر باید مناسب با وضع حکومت باشد و الا در محافظت ملک فایده که از ان متوقفت ترست نخواهد شد سلطنت بتر و غلبه و عاری از تعلیم و تربیت همیشه در خطر آن است که همان سبابیکه موجب ایجاد و باعث توأم نشده است زوال یابد و قمارتی که باید حفظ پادشاهیت سبب عدم ترقی رعایا است زیرا که رعیت هرگز بتر بجهت حصول یا تحصیل چیزی که احتمال آن دارد که بظلم از ایشان انتراع شود نخواهند کشید و همچنین ایست دفاعی را که بر حسب عادات شخصیه یا اتفاق ملی یا وضع ملکی دارند بجایال اینکه روزی سپر طای فکمه خواهند از دست نخواهند گذاشت در مردمیکه متعلی بجهت تربیت هستند ایلات و احشامات لشکری نمیتوانند پا بگیرند زیرا که اصولی که وضع زندگی اینگونه طوایف برانست مخالفت با اصول زندگی مردم است که تربیت شده اند و لهذا در اینصورت لشکر مملکت از جمیع طبقات ناس گرفته میشود و اگر چه این قسم لشکر در بلاد و تحمل مشاق با بیلیات صحرائشین نپرسند ولی تربیت و نظام ایشان جا بر این کسر خواهد شد ملی مکت نتیجه بر این عمل مترتب است و آن امنیت که امن و سلامت اینگونه ملت غالب است بقوام لشکر است اگر این لشکر مستاصل شود مملکت و ملت از پایی میافتند بعلت اینکه باقی مردم که بر فاه و تحصیل صنایع و علوم روزگار گذرانیده اند در کروز سپاهی نمیتوانند ش بخلاف مردمیکه وضع زندگی شان بر اصول

تشلیب
در لنت معنی
آتش روشن
ش

دربیان خلع لشکر ایران

باب ۲۳

۲۵۸

و یک است ایشان تا موقت بعد از شیخ بلا و استیصال سپاهیان با دشمن مقاومت می نمایند و غالب
اینست که در حالکی که مردم آن از حلیه تربیت عاریند سلاطین می خواهند جمیع نواید یک بر حکومتهای تویم
منظم از قبیل آبادی ملک و قوام و دوام دولت ترتیب میشود حاصل کنند و با اینکه عمل مبارات
نمایند علی الخصوص در نظم و تربیت لشکر و این مطلب دست دهد و در آن اینکه چیزی از اقدار علی الاطلاق
ایشان کاسته شود و این قبیل کوششها که فی الحقیقه کوشش در جمع بین الاضداد است شاید عقیده
شمر شمری میشود که بجهت عجز از وقت سبب آزادی ملک شود و باینکه امرای قبایل را که سبب گرفتاری و
همیشه در صد طغیان اند و در قید اطاعت آرند یا در هرول و هراس بآزند لکن شی این که فایده بسیار از این است
باید بجای تعین در اوضاع خود حکومت داده شود زیرا که ممکن نیست که لشکری تا مدتی منظم تربیت و
کاری از آن ساخته شود نگاه داشته شود مگر اینکه موجب و مشا هره ایشان به جاه بدون تعویق تا
برسد و اسباب ضروری ایشان همه مهیا و آماده باشد و این مطلب هرگز صورت پذیر نخواهد بود مگر
در ملکی که او را داشت سلطنت معین و بیشتر مردم بر حسب عادت در رفاه و کارهای متعلقه
دولت همه از روی دوام و توأمین ملکی معتبر و محترم و اداره آن بر اصول معلومه باشد و اگر سلطان یا
ایمان بخواهند بجز همیشه خود رخنه در قواعد ملت کنند یا تغییر دهند نتوانند در اینکه لشکر منظم سبب
خوی آن به نظم و شمری که بوجود آن ترتیب است می تواند سبب ترقی ملت شود شک نیست ولی اسباب
و تغییرات و تبدیلات دیگر نیز باید بان منضم شود تا حفظ ملت که غایت مقصود از نظام لشکر است
صورت پذیر کرده و الا هر قدر سعی و کوشش در این باب شود بی فایده و بایوسی نتیجه آن خواهد بود پادشاهی
حال در ایران است چون نظام عساکر روسیه را با نواید یک بر آن ترتیب شده است دیده بخیال آنها
اگر اهل ایران مثل روسیه لباس بپوشند و سلاح بدارند و تربیت شوند بهتر باین کرده مقابله و متعاقب
خواهند نمود و تربیت افواج نظام داده است و مختل است که چون می بیند ترقی افواج ضروره بود
از وی اقدار روی برای مستنده جو در عایای طاعنی خود خواهد بود و این ملاحظه نیز موجب سرور و شادی
لکن خوبست که هنوز این تدبیر تا بجای نرسیده است که باعث تفرقه خاطر یا اشتیاق عساکر بی نظم
ایران شود و الا ضرر کلی به ملکت میرسد زیرا که مادامیکه حکومت ایران تعین نیاخته است غالباً لشکر
بتواند با هر کدام از دول فزنگستان مقاومت کند همان عساکر بی نظم این ملک است اسبابیکه آنها

جلد دوم در بیان وضع لشکر ایران

ایران بجهت اینکه مقاومت دارند کم نیست ولی این اسباب بنوعی است که باجداث یک قاعده جدید لشکری اصلاح پذیر نخواهد شد موانعی که اسباب عدم ترقی این طایفه است غالباً طبیعی است و هیچ چیز کمزور از منزه و دهور و تغییرات کلیه رفع نمیشود بیشتر سکنه این ملک باید اول تربیت بشوند بعد منقاد و کدک از زمین و نه محصول ملک بنوعیست که خاطر به بتجیران میل کند احوال داخلی ملک با وضع نسبی که با جنگجویان و وحشی ترین ملل آسیا دارد و نیز بطورست که هر یک از دول فرنگستان که قصد این مطلب داشته باشند خواهند یافت که مشکلات این کار در انجام از سایرین دشوارتر است

باب بیست و چهارم در باب آب و هوای ایران و مردم آن ملک و آنچه از آن حاصل میشود و با چند کلمه در باب سواد شهرها و قری و مختصری در باب ترقی سکنه این مملکت در علوم و صنایع و معادن

بعد از تفصیلی که در باب مذهب اهالی ایران و وضع حکومت این ملک داده شد پیش از آنکه بیان رسوم و عادات مردم آنجا شروع شود چند کلمه مختصر در باب آب و هوا و حاصل و مقدار خلق و طرز و طور سواد شهرها و قصبات و قری و ترقی سکنه این مملکت در صنایع مفیده و زمینیه بنجای خود نخواهد بود ایران در این اوقات که کرهستان از آن موضوع است میتوان گفت که عرضش از بیت و ششم درجه شمال گرفته تا درجه چهل و دو و طولش از جانب مشرق از چهل و پنج انگشت و یک شاید در عالم مملکتی دیگر نیست که با این سعه انقدر اختلاف اهوریه داشته باشد این اختلاف اهوریه چنین میباشد که بیشتر بسبب بلندی پستی زمین و طبیعت خاکست یا سبب بعد از دایره معدل در ممالک و اضلاع جنوبیه این مملکت که شامل کرمان و لارستان و فارس و خوزستان و بامین کو بهستان و سواحل خلیج مجسم و اقصی و در تابستان گرماده غایت درجه امتداد میاید و بسبب صحراهای بایر و ریک زاری است که درین صفحات است و همچنین مثل صحراهای عربستان است با در کم که معروف بسهولت است در این اطراف نه زیاد است و نه خطرناک اینصورت شاید بسبب تنگی مسافتی است که بامین کوه و دریا است در دو ماه اول تابستان با شدیدی از جانب شمال

بالقح و الکسیر
نخایش و تراکوی
دست بر
و طاقت
و توانایی
ش

در بیان آب و هوای ایران

باب ۲

۲۶

مغرب در جمیع این قطعه زمین در همچنان است و در بعضی اوقات چنان شدت میوزد که از سواحل عربستان که مسافتی بیش از دو درجه است کوه کوه رلهای خفیف میآورد چنانکه گویا ابری بر روی هوا ایستاده است در ایام خریف حرارت که ما بیشتر از میکند اما در زمستان و بهار هوا نشاط انگیز است هرگز سرمای شدید نیست و در جوانب جنوبیه کوهی که این صفحه را از سایر اطراف ایران جدا میکند برف بسیار کم میآفت باران این صفحات در ایام زمستان است یا اوایل بهار لکن سنگین نیست و با درین موسم از سمت شمال مغرب و جنوب شرق میوزد باید که از جنوب شرقی میاید و جهت باران در آنجا مکرر شدت میوزد لکن بسیار کست که زیاده از سه یا چهار روز امتداد داشته باشد در بعضی از ارضی داخله کرمان و لارستان که ما بنهایت میرسد علی الخصوص در بلوکات لار که قریب کوه سیتان میشود شهر شیراز و مضافات آن و سایر اطراف فارس را که کوهستان است هواست بنایت نیکو است زیرا که گویا این صفحات از قدر سایر ارضی جنوبیه و سرمای آن نه بحد مالک شمالیه ایران است اگر چه سبب پستی و بلندی درها و کوههاست که در این حوالی یافت میشود و هوا اختلاف پیدا میکند لکن هرگز که ما در بنایت میسرند خاک اراضی فارس علی الغلبه حاصل خیز است شهر بزرگ کم یافت میشود لکن رودهای کوچک فراوان دارد و در کوهستانش مراتع خصیبه چراگاه بهایم اطیالات آن اطراف است و در حوالی شهرهاش اقسام غله و میوه بکثرت و فور هر چه تمامتر دست میدهد از فارس هر چه بجانب خطه معظم عراق که در شمال آن است حرکت میکنیم آب و هوا بهتر میشود و اصفهانرا که وقتی پای تخت بود و هنوز یکی از شهرهای معظم ایران است چنین مینماید که آب و هوایش بهتر از جمیع بلاد این ملک باشد تا بستانش نه بگرمی بیشتر از است و زمستانش نیز غالب از آنجا سردتر نیست و در جمیع ایام سینه بجز چند هفته همیشه آسمان صاف و روشن است بارانش هرگز سنگین نیست و برف بسیار کست که مدتی بر روی زمین بماند هوا بقدری صاف و خشک است که هر قسم از معادن صیقلی را در آن گذارند رنگ نچواید گرفت فصول اربعه آن منظم و متناسب است و در اوایل صحرای صورت طبیعی ملک از قبیل رودهای صافی و خیابانهای چوستان و باغهای ملو از ریاحین و صحراهای سبز و خرم بنوعی است که میتوان گفت که در عالم ملکی بهتر از آن نیست و مسعودیست که یکی از تجار ایرانی که مسافرت اقطار کرده و در دهل ساسکن بود وقتی با پادشاه

جلد دوم در بیان آب و هوای ایران

۲۶۱

ملاقات نموده پادشاه از وی پرسید که از نیمه بلاد که دیدی کجا را بیش از همه پسندیدی مرد تاجر بلاتال گفت خانه خود را پادشاه متعجب شده سبب سؤال کرد و تاجر گفت اینجا دند با تفاق اقلیم چهارم نیکوترین بنایر اقلیم است و ملک عراق نیز مسلم است که بهترین بلاد این اقلیم است و اصفهان ام البلاد عراق است و سعادت آباد بلاتشبهه به از سایر محلات اصفهان است و خانه من از همه خانههای این محله بهیتر است پادشاه متعجب گردید و حب وطن او را تحسین نمود و بر منطق می فریختند هوای شهرهای شمالی عراق این خوبی نیست اصفهان هم که کوستان است و زمستان این اطراف بسیار سخت میشود برخلاف کاشان و قم که چون قریب کبوری واقعند در تابستان مثل بلادی که در سواحل خلیج عجم است گرما شدت مییابد طهران که پایتخت و بلافاصله در تحت کوهها واقعست که واسطه باین عراق و ما زندان است هوای مختلف دارد و در صحت آن نیز فرست در آذربایجان تابستان گرم و زمستان بسیار سرد میشود تبریز که دارالملک آذربایجان است درسی هشت درجه و در قیقه عرض شمالی واقعست کبل صاحب که در زمستان هزار و شصت و هشت عیسوی در آنجا بوده است حکایت میکند که در بیستم اکتوبر برف سنگینی افتاد و جمیع اطراف را فرود گرفت لکن طولی نکشید که هوا بهتر و برفها آب شد و تا اواسط دسامبر دیگر سرمای شدیدی نداشتیم از آن بعد تا اواخر جنوری تا مدت در شهابها هرگز از صفر دور روز از یخبند درجه بالا نرفت در جنوری سرمای شدتی شد که در وقت نهار آبها نیکه در جام میرنجذ علی الفور منجمد میگردد و در اوقات صبح نمی بست با اینکه میز نوشتن قریب باتش گذاشته بود تقریباً مدت پانزده روز نیک تخم مرغ بست نیامد زیرا که همه بسبب سردی هوا ترکیده بودند بعضی از قراهبای شراب با اینکه پزیر گرفته بودند بخ کرد و بسیاری از آفتابهای مس ترکید و در اواخر فروری هوا ملایم شد لکن در اول می برفی افتاد و هوا چنان سرد شد که جمیع نباتات را خراب کرد بعد از آن گرمای شدیدی شد چنانچه در پانزدهم جولائی غله را درو کردند و در بعضی از صفحات کردستان اگرچه بیشتر بجانب جنوب واقعست اثر آفتاب زمین تقدیر است که میتوان گفت زمستان آنجا با پاییز بلاد دور و حوالی در یک وقت شروع میشود ملک شمالیه ایران کیلان و ما زندان مثل بلاد جنوبیه آن کر سیر و سرحد دارند اراضی مرتفعه و کوهستانها قریب مجده و عراق و آذربایجان سرد و سیر است و سواحل بحر خزر گرم و در ما زندان هم



شعبیه شاهزاده عباس میرزا و سید علی شاه قاجار

در بیان آب و هوای ایران

باب ۲۴

۲۶۲

در کیلان جنگل درودخانه و فرورداد و خجلما و رودخانه‌ها اینکه می‌توان گفت در سایر اطراف ایران ندرت یافت می‌شود ابرشیم از رشت و از بعضی صفحات مازندران نیز حاصل می‌شود لکن برنج مازندران بسیار مشهور است و حاصل شدن برنج باین کثرت دلیل بر این است که کلیه خاک و آب و هوای آن با سایر اطراف ایران تفاوت دارد باران در هر دو مملکت هم سنگین و هم فراوان می‌شود و بسیار با ازاراضی پست این ملک را نوشته اند که نمناک و بد هواست خطه وسیع خراسان را نیز آب و هوای آنست مختلف است در صفحاتی که بوی عراق و سیستان منتهی می‌شود زمین باریدگرا است نسبت چنانچه سکنه بعضی از اطراف این صفحات در ایام تابستان تا چند هفته از روی اضطرار بیرون می‌روند که مبادا از باد و سموم یا از کثرت رمل که غالباً مصحوب آن است بپلاک شوند لکن با اینحال می‌توان گفت که کلیه خراسان را هوای نیکو و سالم است از آنچه مذکور شد معلوم می‌شود که با تنگنای سواحل بحر خزر هوای ایران اگر چه بسیار متفاوت و مختلف است لکن در همه جا همان خاصیت خشکی و صافی را دارد و در جلد اول مرقوم گشت که در ایران رود و بزرگن بسیار رود و درودخانه کوچک و چشمه نیز بسیار نیست و بدین سبب درخت نیز کم یافت می‌شود مگر آنچه می‌گردد و شاید یکی از اسباب سلامت هوا هم در این مملکت همین است بسبب اینکه بخارانی که از نباتات متصاعد می‌شود اگر چه تقویت زمین میکند اما مگر مضر فراج حیوان است لکن اینصورت نه تنها بفقصان در خوب صورتی مملکت است بلکه سبب زحمت کلی است برای سکنه ملک که بهیچم تعبیر کفاف ندارند معرفت که شخص هندوستانی و ایرانی در باب آب و هوای مملکت خود گفتگو میکردند و هر یک دیگری را نوعی تعسیر میکرد و ملک خود را ترجیح میداد تا بالاخره مرد هندوستانی گفت شما ایرانیها همیشه از خوبی هوای ملک خود میل دارید ولی بعد از همه نه درختی دارید که در تابستان از تابش آفتاب بدان پناه برید و نه بهیچیکه در زمستان وضع سورت سرد بدان فایده و ایستگاری است گفته است اما کلیه شک نیست که هوای مالک و وسط ایران نشاط انگیز و صحت آمیز است اگر چه در بعضی از اطراف آن گرا و سرد باغایت است و در بعضی از اطراف دیگر نیز سالم نیست سکنه کرسیست این ملک خصوص بلادی که در سواحل خلیج عجم واقعست تقریباً همه چشمه‌هاشان طویل است یکی بسبب شعاع آفتاب که علی‌الاقصا در تابش است و دیگر بسبب نبودن نباتات اما بیشتر بجهت

مازندران

خطه خراسان

جلد دوم در بیان آب و هوای ایران

۲۶۳

این است که پکی و نظافتی که در اینگونه هواها بیش از هر چیز موجب صحت است نداشتن نیز در این صفحات بسیار میشود بخلاف بلادی که در شمال مغرب این ملک افتاده است در اینجا که اتفاقاً بنیت عراق و خراسان و اراضی داخله فارس از اضلاعی هستند که بیشتر مقرون بصحت اندونی و در جمیع ممالک هیکلمای قوی و نراجمای صحیح مردم دلیل بر خوبی آب و هوای ملک ایشان است و شاید هیچ متی نباشد که ضعیف و بد صورت کمتر از ایرانی داشته باشد خاک ایران از صحراهای بی رود یک را سواحل خلیج عجم گرفته تا سواحل خیز بحر خزر برابر است تفاوت است لکن غالباً در هر جا آب بجهت زراعت ضرور است و بیشتر همین سبب بوده است که تاخت و تازهای مکرر که در این ملک شده است سبب نقصان حاصل و لاجرم سبب نقصان جمعیت شده است زیرا که خرابی قناتی چند که بر نجات و مخارج زیاد میساختند دره خرم را بیابان بی آب و علف و باغ ارم را بمنزله قاع منصف کرده است بسیار کم هکلی است که نباتاتش بهتر و انواع آن بیشتر از ایران باشد باغمای این مملکت با هر باغی که بهتر از آن در عالم نیست برابری میکند و از آنچه ملاحظه شده است معلوم میشود که اگر این ملک در تحت حکومتی قایم و بعدل و انصاف باشد تا چه پایه آبادی و معیشت آن ترقی خواهد کرد بعضی از نیکوتر و وسیع ترین صحاری آن که تا هنوز بقایای شهرها و قری در جمیع اطراف آن نمایان است بایلیات صحرائشین بیابان کرده و گذار شده است که کله و رنه خود را بپهرا نند و در مسافت صد میل راه که در ایام سلف زیر زراعت بوده است حال فقط قطعات زراعت دیده میشود بقدریکه نان قبیله و قبیله سالیانه اسبان ایشان را بدو معادن نفیسه در ایران منهدان نیست ملی آهن و سرب در بسیاری از اطراف این ملک یافت میشود و اهل ایران مدعی آنند که معادن طلا و نقره هر دو درین مملکت یافت میشود لکن هرگز فایده بر این معادن مترتب نشده است سمع افتاد که معدن طلایی در فارس و معدن نقره در آذربایجان پیدا شده اما بقدری یافت نمیشد که معادن خارج بیرون آوردن آن باشد و لهذا همیشه طلا و نقره ایران از بلاد دیگر بود طرغز بی است که در وقتی که سکه زدن را یکی از محضوصات نبرک پادشاه خود میداند بیشتر پول براج ملکشان سکه ممالک دیگر است مثل قروش عثمانی و دریالی و غیره لکن از جدا هر قیمتی عجز از فزوده که از کوهستان قریب به نیشابور میآید در چیزی در این مملکت یافت نمیشود و بسیار

تفصیل
با نفع جو نور آید
و نارسیده و
سارسی خیز
تا مانند
ش

در بیان آب و هوای ایران

باب ۲

۲۶۳

از جابای صلیح فارس خصوص نزدیک بحرین مروری حاصل میشود لکن غالب این است که قتیلاً
گفت که هیچیک از اینها متعلق با ایران است زیرا که اگر چه سلاطین ایران همیشه این دریا را داخل
ملک خود دانسته اند اما هرگز استعداد دریائی که بتوانند با حکام اعراب که در سواحل بوده اند
مکافحه کنند نداشته اند از نیکوترین و با فایده ترین حیوانات اهلی ایران شتر و اسب است
فیل را نمیتوان گفت که از جانوران اهلی این ملک است زیرا که در همه مملکت بجز تیه یا چهار که بجهت پادشاه
به دیروز ستاده شده است نیست اگر چه احتمال این نیز بود که گاهی فیل از جانوران خود ایران
محبوب بوده است لکن شک نیست که هم از ازمینه بسیار قدیمه اهلی ایران این جانور را
داشته و در جنگها بکار میبرده اند و از تصاویر و تماشیل طاقستان که بطاریق در عهد هرام
چهارم ساخته شده است میتوان دانست که در حوزه حشمت و تحمل سلسله سلاطین ساسانیها
بوده اند فقط کا و بجهت زراعت در ایران بکار میبرد و بسیار نیست و همچنین در عظم جنبه حسن
ترکیب نیز هستی مازی ندارد و بسبب اینکه در فلیکه نرود و کله قابل مرور و عبور سفاین باشد و ارد
نه کاری چرخ بکار است بالطبع مردم سجانورانی که در ایام صلح مایه از دیوار فاه و مخالطت و
در جنگ باعث فتح و فیروزی میشوند امتنانی ندارند در جمیع اطرافیکه زمین با مرد ریکت زار بود
بشدت گرم است اهلی آن شتر را بر همه جانوران دیگر ترجیح میدهند اعرابیکه مابین سواحل
بحر فارس و کوهستان سکونت دارند شتر بسیار میپروراند و نسل میکند لکن بخوبی شتر با
عربان و بسیاری از اصلاع هندوستان نشینند در بعضی از اطراف حراسان نمیتوان گفت
که شتر غالباً سرمایه دولت مردم است در سایر اطراف ایران بیشتر استعمال قاطر میشود و بسبب
قوت و قدرت و تحمل مشاق فوق العادت که از این جانور بطور میرسد اهلی مملکت از آنانی
اسب میداند و بناء علیه در تربیت نسل آن سینه نهایت اهتمام دارند اقسام اسب در ایران است
میشود سکنه محال قریب به بحر فارس هنوز نسل اسبانی که آباد اجداد ایشان از سواحل عربستان آورده اند
محفوظ دارند و در عراق فارس اسبها نیست که از عربی و ترکمانی گرفته اند زیرا که اسب عربی اگر چه قوی است
ولی بالنسبه با سبهای خراسانی و ترکمانی صغیر بجهت است و سپاهیان ایران سبان خراسانی را
بهتری پسندند اسبهای خراسانی و ترکمانی نیز بیشتر از نسل عربند اما بسبب آب و هوای خوب مراغه

سکاف
الضم با کسی
جک کرد
ش

جلد دوم در بیان آب و هوای ایران

۲۶۵

خصیه خلی از آب عربی در شت و قوی تر میشوند شاید در عالم بسی نباشد که تحمل شش و تپد بر آب ترکیبی تواند کرد و چون
تجه تاخت تاز و راهزنی موغان بکیرند و تربیت میکنند طورهای غریب طی مسافت میکنند چنانچه در خلال
این مجلد اشارتی بآن رفت در هزار و هشتصد عیسوی که مؤلف در ایران بود مردی پاکت کاغذی
از شیراز بطهران که پانصد میل مسافت است در عرض شش روز آورده و تمام این مسافت را
با یک اسب ترکیبی طی کرده ابالی ایران قیمت این اسبهار را بسبب مشتتانی که از تاخت و تاراج
ترا که کشیده اند میدانند چرا که بیست تا سی تا از مساکن خود که سواحل شرقی بحر خزر باشد در حرکت
آمده قری و مقصات و شهرهای قریب بکاشان و اصفهان را همچو پدیدند قیمت اسب در ایران
نهایت مختلف است اسبهای عموم از سی تا هشتاد تومان بفرودش میرسد اما اسبهای خوشبص
ترگانی و خراسانی غالباً خیلی گران است کلیتاً از دولسیت تومان کمتر نیست ولی خیلی از این
بمبلغ هم بیشتر بعضی اوقات میدهند که سفند در ایران بکثرت میشود و سرمایه دولت قبایل
صحرائین منحصراً در گله و رنده ایشان است اما با اینکه غذا و بعضی از البسه ایشان از این حیوان
حاصل میشود امتناعی با صلاح و ترقی حال آن ندارند سگت اگر چه در مذهب اهالی اسلام
ناپاک و نجس است لکن بسبب صفات حسنه که در این جانور با وفا است در ایران نیز مانند
سایر بلاد برفاقت بنوع انسان اختصاص یافته است بیشتر در ایلات بیابان کرد و پورتن
میابند شبان رومه و پاسبجان حینه رفیق شکار و یار فارایشانند بعضی از سکهای این ملک که در
شکار استعمال میشوند میتوان گفت که از نیکوتر و خوشتر ترکیب ترین اقسام است در ایران مثل
بند مالکی که بیشتر آن بیابان قفراست جانوران وحشی را و فوسیت از آن جمله است شیرو کرک و
شغال و روباه و خرگوش و کورخرو و سفند وحشی و بزکوبی و آهوباقسام مختلفه و کهدا تقریباً
جمیع طیبور سایر ملکتهائیکه در همین عرض واقع شده اند درین ملک دیده میشود چنین بنماید
که از اخباریکه در باب ایران در دست است بکلی مجال است که در باب جمعیت آن تخمین
چنانکه باید کرده شود تقریریکه خود ایرانیان در این باب کرده اند چنان اغراق است که هیچ چیز
باور کرد در یکی از کتب که مؤلف تحقیق این مطلب را از کاغذهای ملکی و دفاتر دیوانی و عهده
سلطان حسین گرفته است و تفصیلی از قبایل مختلفه و سکنه بلاد میدبرد رعیت پادشاه ایران را

در بیان آب و هوای ایران
جلد دوم
در بیان آب و هوای ایران
جلد دوم

دربیان آب و هوای ایران

باب ۲۴

۲۶۶

از دو سیت ملین متجاوزه ذکر نموده است یکی از مسافرن فرنگستان را که قریب صد سال قبل از تالیف کتاب فرورد در ایران بوده است عقیده این است که اهالی ایران قریب چهل ملین میسوند اما بنیکترین حساب که از اعظم ارباب جغرافیا است بعد از آنکه میگوید که جمعیت ایران وقتند بار زیاد و بر اهالی بلاد و حکما در آسیا منیت عدد مردم این دو مملکت را بده ملین تخمین میکند از آنجمله میگوید چهار ملین را میتوان گفت جمعیت قندهار است و شش ملین را کیر مردم ایران مغربست که بعبارۀ اختری ملکستی که حال بایران معروفست باشد این تخمین چند ان از تحقیقت دور نیست تقریباً صد نفر بهر یک میل مربع میافتد بی اگر چه در بعضی اطراف مملکت خیلی بیش ازین تخمین جمعیت هست لکن بیابانهای وسیع بسیار هست که هیچ سکنه ندارد و شکست منیت که عیاق بسیار بجهت از دیاد خلق ایران موجود است از جمله بی شباتی و ظلم حکومت و جنگهای متصل و اخلی و خارجی و بیش از همه بی پروا بحال اطفال است از آنطرف چون ملاحظه شود خوبی آب و هوا از زمانی از ذوقه مذرت و وقوع غلط و جذب عدم قتل و اطلاق و در جنگهای خانگی از نوم نکاح و بالذنب قلت زمان فاحشه میتوان گفت که از صد سال قبل تا حال جمعیت ایران چنانکه غالباً گمان شده است نقصان نیافته است بل تغییرات عدیده در اوضاع بلاد راه یافته و بسیاری از قبایل و احشامات بزرگ از مراع و مراعی قدیم خود جایی کن شده اند ولی در بسیاری از مواقع و مواضع فقط نقل از طرفی بطرف دیگر بوده است از دو آوده سال قبل تا بحال سکنه اصفهان قریب بمضاعف شده اند عدد مردم این شهر در عهد سلاطین صفویه اگر بر قول مسافرن فرنگستان که درین اوقات باین بلد رفته اند میتوان اعتماد کرد از ششصد تا هفتصد هزار میرسیده است در شش هزار و هشتصد عیسوی که محرار و اراق بایران رفت بعد هزار تخمین شده بود و حال قریب دو سیت هزار قلندار شده است اینصورت سلب نیکوئی او اراه ملکی است که سبب شد تا سکنه سابق شهر که از نطاول ظلم و طغیان بقرمی و قصبات کوهستان پناه برده بودند و باره با وطن اصلی خود مراجعت کردند در ایران چنانچه در سابق بلاد آسیا فرزند زنیه بین این جمیع نهای حیات مطمح نظر است حتی در ادانی طبقات کج و خسر نیز اگر مانند پسر مطلوب نیست اما نمیتوان گفت که بار خاطر است زیرا که در ملکی که زندگی مجبور بر کسی معلوم نیست حتی فقیرترین مردم کاهی از باب ماکول و مشروب سنگی کشیده اند اصحال بار بر پرده ماور میسوند

جذب
تخمین نیاوردن
باران خشک
شدن زمین
س

زندگی مجبور
یعنی غریب نیاوردن

جلد دوم در بیان آب و هوای ایران

۲۹۷

و همچنین باید ملاحظه شود که در جمیع بلاد اسلام خیرات و مبرات بنوعی در دین حکم شده است که سلبی اموال افینا همیشه صرف فقرا میشود و ثمره این عمل از دیا و جمعیت است زیرا که محقق است که از دیا و خفق بسته با سبب معیشت است و همچنین مهاجرت اهالی ایران بجز ابرش خود بدون عایق و مانعی سلباد دیگر نیز یکی از سببها که چرا از سبب ضعیفه از دیا است زیرا که رافع یکی از موانع آن است شاید جمعیت این ملک از زمان فتنه افغان خیلی کم شده باشد اما شک نیست که از بیست سال قبل تا بحال زیاده شده است و درین وقت میتوان گفت که خیلی روی در ترقی است لکن اینصورت فقط شامل حال سلیمان است پیوسته که در معرض استخفاف و استحقار مذکور بسیار کم شده اند فارسیان که عرضه ظلم سخط اند و فقط یکی از محلات یزد بجهت سکنا ی ایشان مقرر شده است بچهار هزار خانوار شاید زیاده تخمین شده باشند از آنجا بلفای اصفهان که در ایام سابق بدو هزار و پانصد خانوار میرسیدند و بعضی از ایشان نیز خیلی متمول بودند حال پانصد خانوار میشوند و در این جمله یک شخص متمول نماند اینطایفه در سایر اطراف مملکت بیشتر نقصان یافته اند جمیع ارمنه ایران بنا بر قلمداد پادشاهی بزرگ جلفا بدوازده هزار و سیصد و هشتاد و سه تن میرسند و گفته شده است که این عدد فقط سدس جمعیتی است که قبل از فتنه افغانه بوده است ایران در جمیع اعصار و از منته به تجل و کنت دارها و زینت بلاد مشهور بوده است اصفهان که قرون بسیار دار السلطنه این مملکت بود هنوز یکی از شهرهای معظم و سوادهای اعظم این اقلیم است از دور سرالهی عالی سلطنت و کسبه های متد و مدارس منصفاً باشا رخیا بانها و باغهای سبز و حشر منهایشی دیگر دارد و از نزدیک همان عایش را مزارد بسبب غرابهای بسیاری که از آثار قدیمه بر جا است ولی هنوز بقدریکه موجب تعجب و عورش تخمین شود باقیست پلهای خوش وضع زاینده رود هنوز بر وضع سابق باقی و جمیع مدارس آن با بسیار از سرالهی قدیم سلطنت هنوز با تمام بر جا هستند و بعضی ابعیه رفیعیه دیگر نیز در این و هجر حاجی محمد حسین خان که حال حاکم بلد است بنا کرده است مثل اینکه میخواست پادشاه را بر سر میل آورد که این شهر را بار دیگر از انحلافه سازد و در او حشر جلد اول شارقی در باب چهارم باغ رفت بعضی از عمارات خاصه سلطنت در کنار این خیابان واقع است و با اینکه متجاوز از صد سال است که از کسبه و قطان خالی افتاده است هنوز دست تظاول از منته بر آنها راه نیافته است هر بار معتبر

در بیان آب و هوای ایران

باب ۲۴

۲۶۸

سقفی دارد و در طرف دکانها در میان راه عبور سوار و پیاده است کاروانسرای مستبر این شهر نیز عمارت های محکم خوبت بسیاری از حایها بزرگ و شاهانه است و فرش مردم دارد و خانها غالب خوبت خانهای حاکم و اعوان حکومت و تجار متمول با سراهای پادشاهی لاف برابری میزند لیکن از بیرون مثل سایر خانهای مردم اسپاهمه دیوارهای کلفت بلند بدون رخنه و غرغره و در چوب است فقط یک راه با نذرون هست که در بی بزرگ بدانجا گذارده اند در داخل حیاطی است که اگر وسیع است خیابانها و در اطراف خیابانها با پنجمها و حوضها تزیین داده اند و یک طرف آن مردانه است و طرف دیگر آن عمارتیت جداگانه که مخصوص زنان است و در هر خانه که این قسم است با دیگرها ساخته اند و در نذرون مجمره بخاری منتهی میشود و در تابستان سبب سردی و در زمستان چون ملای الاتصال در بخار آتش میوزند مایه گرمی هواست غالباً هر خانه در اصفهان گنج هست مایه باشد باغی نیز با آن هست این صورت بجا داده اینکه باعث خوب صورتی عمارات و صحت هوای طبع است سبب بزرگی و وسعت شهر نیز میشود بنا برین میتوان متبول کرد قوی را که میگویند در ایام هموری بیت میل مسافت دیوار دور شهر بوده است یکی از مهران فرنگستان محوطه اصفهان را باد با نیگه با فاصله بهتر متصل اند از قبیل جلفا و غیره سازنده فرنگتک میونسید این بدیهی است که خیلی اغراق است طهران هنوز جز عمارات پادشاهی عمارتیکه قابل ذکر باشد ندارد که بخان بازاری در شیراز ساخته است که اگر بهتر نباشد از هیچیک از بازارهای اصفهان کمتر نیست اینیه مشاعه شیراز بسیار است و باغاتش بسیار گت خیابانی در میان شهر یافت نمیشود و خانهای کلین چون از خارج دیده میشود منظر مثل شهر خراب میآید اطراف شیراز همیشه خوش آید بوده است باغ و قصر جهان نما و تحت قاجاریه و حافظیه و سعیدیه تفریحگاه خلایق است طول باغهای مسجد بر روی که متعلق با بانی طبع است قریب پنج میل و عرض آن بدو میل میرسد و از هر قسم میوه های خوب در آن یافت میشود شهر همدان که در ایام قدیم با کبستانا معروف و از شهرهای مشهور بود حال بسیار کم چیزی در آن یافت میشود که قابل ملاحظه مسافر درین بلد باشد قبر مرد خای و اسیر و مرقد طیب شهر ابوعلی سینا قریب وسط شهر است چنانکه مرقد کنت قبر کسرت و درو خانها زیارتگاه پیوسته است و مقبره شیخ ابوعلی سینا را نیز جمیع سیاحان و مسافرا یکم بفضل صد اوقات آنگاه

طهران

همدان

در بیان آب و هوای ایران

جلد دوم

۲۶۹

دارند هر وقت رسیده اند بغایت یاد کرده اند بسیاری از شهرهای دیگر ایران نیز هم عمارات خوب دارند و هم وضع خوش کلیته بنای شهرها نزدیک برود خانه ها شده است و در اطراف باغها تغییر با جمیع شهرهای ایران را سوار است و آن دیوار است از کل که در آن برجهاست و بعضی اوقات خندق عمیق نیز با خاکریزی برود و آن است در هر شهری از شهرهای ایران یک یا بیشتر کاروانسراها حجتاً صد و رو و دو مسافرن ساخته اند خانه ها غالباً از گل است و سقف عمارات مسطح است از درون خانه ها عموماً بهتر از آن است که از بیرون بنظر میآید عمارات قری و دهات کلیته و صنفی خوش آیند دارند و بسیار است که سقف خانه ها را مانند گنبد سازند بسبب اینکه چنانکه مذکور شد خوب در این ملک کم یافت میشود راهیکه ساخته باشند در ایران غالباً نیست که دور کار هم نیست زیرا که هر سوز استعمال کاری که با چرخ حرکت میکند در این ملک نیست هیچ چیز سخت تر و مشکل تر از راههای کوستان این ملک نیست بارها در باب خود یاد ساختن راه با اهالی ایران صحبت داشته شده است لکن اتفاقاً دشوار است و بی سبب هم نیست که ساختن راه سبب آسانی و دخول عدای ملک میشود فقط راهیکه هست راهیت که با زحمات زیاد بر قافلان که ساخته شده است قافلان که حد بامین عراق و آذربایجان است گویند که این راه عساکر عثمانی در ایامیکه آذربایجان در تصرف ایشان بود ساخته اند بجهت اینکه بدین واسطه عبور و مرور لشکر سهولت پیوسته مستحضر سایر بلاد ایران پردازند رود قزل اوزن از پای اینکوه میکزرد و بران بی بسته اند قافلان که راه بیشتر حد بامین عراق و آذربایجان دانسته اند لکن در این وقت جلگه های مختلف که قریب صد و پنجاه پارچه ده میشود و در سمت جنوبی اینکوه واقع است از آذربایجان شمرده میشود از سکنه ایران طبقاتیکه در شهرها و قصبات و قری سکنی دارند و بیشتر تربت شده در صنایع معینده و زینتیه ترقی خیلی کرده اند لکن از چیزهاییکه حاصل صنایع ایشان است و همچنین از اخباریکه از سیاحان فرنگستان در دست معلوم میشود که هم از قریبهای بسیار همین نوع که حال هستند بوده اند و درین عرض مدت دراز ترقی دیگری حاصل نموده اند این بیشتر از باب احتمال و اعتقائش بی در پی است که در ملک رود یادیا بسبب تصعب و سوا س ملت است بلکه بیشتر بسبب وضع و طبیعت حکومت ایشان است مردمیکه در تحت حکومت بالغلبه بی تربت

رود قزل اوزن



پیل قزلباغ اوزان در خاک خمر

در بیان آب و هوای ایران بابت ۲۷۰

۲۷۰
 زندگی میکنند زفاشان فقط در این است که با وقت و حال خود بسیارند زیرا که هر قدم که روی
 برقی و اصلاح حال بردارند خطری بران مترتب است فی المثل اگر طریق تازه در تجارت پیدا کنند
 احتمال این است که منافع و نوایده اشخاصی که در آن کار اقدام کرده اند بیش از آنچه هست و نظر
 جلوه کند و همین محرک حرص حاکم و اعیان وی شود و یا اگر شخصی مدافعی در یکی از صنایع ظاهر کند
 بوی آنست که پادشاه یا حاکم ملک بزرگوار بکار بگیرند و بی مزد زیر بارش کشند بطور قاعده جدیدی در
 علوم سلب این میشود که شخصی که مخترع و مبتدع آن است در معرض عداوت طبقه شرعیه که هر چه
 برخلاف فهم آنست کفر میدانند در آید و بریچاره که دم زند عوام را بروی میوزان و با وجود این
 موانع اسباب ترغیب بکلی مفقود است در بجهت خود حوادیکه متوجه ایشان است کتر کسی از رعایت
 مصالح خود بیشتر نگاه میکند در ایران بسیار است اخبار مردمیکه مراعاته لمضات اعدیا
 بجهت تحصیل نام و شهرت مبالغه در خیرات و مبرات مصروف کرده اند و بسیاری نیز از
 اوساط و ادانی ناس که صاحب گننت شده اند برای قوام استخوان و دوام نام کار و استرا
 و حماها و دیگر ابنیه مفیده مشاعره بنا کرده اند لکن هیچکس بحیال فایده عموم ملت کار نی کرده است
 و نمیکند با قرار خود جمیع کارها محض خود است و چون ملاحظه وضع و طرز حکومت شود و محال است
 که غیر از این تواند شد پادشاهی یا حاکمی از باب نیکی ذات یا حسن ادراک شاید بفرتری و اصلاح حال
 ملک و ملت ببنفید لکن تدابیر همین شخصی تابع وضع او است او میخواهد کار بکند بجاه سال و متبخوا
 تا تمام شود در دو سال صورت بدد شتاب لابد بخواهد بوسی خواهد شد زیرا که کار یک بکند بجهت قانون
 مخصوص انجام یابد بزور صورت نخواهد گرفت بعلاوه اینکه جمیع ترقیات کلی بتدریج است حتی اینکه
 اگر چیزی بجهت اصلاح ملت احداث شود در ابتدا باید مردم رفته رفته بان آشنا شوند تا بعد از آن بطبع
 بان میل کنند و الا دوام نخواهد یافت وقتی با یکی از اباالی ایران که مردی بود بغایت باهوش
 و قابل و بهر توب ریزی اشتغال داشت مؤلف او راق را اتفاق ملاقات افتاد بعضی توپها
 که ریخته بود بنظر نقصانی داشتند و یکی از آنها اندکی کج می نمود از وی پرسیدم گفت راست است اما
 قصور از من نیست من گفته اند که کار نگاه را درده روزگم ختم چو نمیکونی که این مجال است بیچاره
 سری حرکت داد و گفت من بهتر میدانم آقای من آدم خوب و با انصافی است لکن ناانیمه بزرگ

مشاعره
 مشرک
 کش

جلد دوم در بیان آب و هوای ایران

۲۷۱

ایرانت و بهر چه حکم کند باید اطاعت کرد از آنچه مذکور شد میتوان دانست که چرا مردم ایران در پیش
ترقی کلمی کرده اند این ملک هزار سال است که هیچ میناید که در شرف ترقیهای بزرگت لکن
بنوز همان طور است مآده است تجارتش تقریباً همان قسم که در قدیم الایام بوده است هست
ابریشم کیلان و ششم کرمان پنجه و ماز و از عراق انقوزه از خراسان بلبا و دیگر میسرنده و قیمت حاصله
از اینها را بشال کشمیر دنیل و قماش هندوستان و شکر بجا و یه و چین و پیشینه انگلند میدهند از
اخباریکه از سیاحان فرنگستان که در از منته مختلفه باین ملک رفته اند در باب زراعت ایران
در دست معلوم میشود که از بدو حال تا کنون با هیچ تغییری نیافته یا بسیار کم یافته است است
حال بجهت غیش کردن زمین استعمال میکنند احتمال میرود همان است که هم در زمان قدیم در
بکار میسر بوده اند و در جمیع از منته این طایفه در بنا کردن قنات و کمریز که در چنین ملک بی آب از جمله
ما هر بودند لکن مردم ایران غالب اوقات مصروف باغها میکنند و بقدر از رحمت نیز فائده حاصل
کرده اند بقولات و فواکه در ایران با قسام و در غایت نیکوئی میشود و میوه بقدریست که میتوان گفت
در فضل میوه یک جزیره غذای هر روزه فقرا و ادانی ناس است چنانکه مرقوم گشت در اطراف
اصفهان صحراهای وسیع بجهت کاشتن جزیره مقرر است و کبوتر خانهای عالی و نفیس با محتاج
زیاد بر پا کرده اند بجهت اینکه سرکین کبوتر را گرفته بزین رشوت دهند بسیاری از صنایع ایران چون
علی الخصوص کلاتون دوزی و ابریشم دوزی و شال بافی و قماشهای دیگر هم از پنجه میسرنده
لکن بجز بی قماشهای هندوستان نیستند و کارخانهای شیشه کرمی هم دارند و بعضی ظروف هم
مثل ظروف چینی میسازند اما امتیازی ندارد در ساختن آلات و ادوات الهی ایران از
هیچیک از ملل شرق کمتر نیستند لکن از هیچیک نیز بهتر نیستند کار آهن و فولاد را خوب میکنند
شمیر باشان اگر چه زود نسکن است ولی خوش دم و خوش جوهر از آب بیرون میارند توپ
ریختن و سایر آلات جبهه ساز ساختن نیز در میان ایشان متداول است و در این باب اگر حکومتی
که ترغیب علم و مهارت رعیت کند و اشتد بزودی با صنعت کاران فرنگ دم مبارات
و مساوات میزند در کنده کاری و نفت کردن و مطلقا کاری کمتر مٹی پیش از ایشان خدات و
و همچنین میسنا کاریرا در غایت نفاست میکنند و زور و زیور و سایر آلاتیکه از طلا و نقره میسازند

سبارات
نظم با کسی
کردن
ش

در بیان علوم و صنایع اهل ایران

باب ۲

۲۷۲

گردد شایسته بر مهارت ایشان است علم صنعت و حل و عقد نوعی که حال در فرنگستان رواج است در ایران معلوم نیست علم مخفی گویا تا هنوز مفتوحی مایه و مقاصد بسیاری از فضلا و اهل مملکت حجر الفلاسفه که تا مدت هزار سال قافله تیرین حکمای مغرب را مشغول داشت هنوز اهل شرق را فریب میداد گویا که اهل ایرانی در خفیه مشق میکنند که مبادا کسی بر اسرار متوقفه ایشان مطلع شود پرده خفا و رمزی که بر روی این عمل کشیده شده است نه همین اسباب اشتعال جبال است بلکه باید تحقیق محاسن جمعی از او با شن و قلاش است که بارها مردم متمول زود با و در راه کام کرده و دوام کشیده اند مضمون اینطایفه این است که در کوه الوند که قریب بهمدان است گیاهی یافت میشود که در تحقیق حجر جزء اعظم است بنا بر این بسیاری از مردم این شهر عمر در طلب این مطلب ضایع میکشند از چند سال قبل فقیری نزدیکی از متمولین این بلد رفته گفت که من در این معصوم و بچکات آورده ام لکن چون با دام العرفه و فاقه معروف بوده ام اگر اظهار کنست و ثروت کنم مردم خواهند دانست که فشاء این امر از کجاست و لهذا اجته افشاء این هر دو معرض شکنجه و عقوبت خواهیم آمد اما اگر تو این عمل را بدانی و معمول داری خطری بران تترتب بل مقصود نخواهد بود من این عمل را بتو مینمایم و چون پس از تجربه بگردان برای تو یقین حاصل شد که من در آنچه میگویم صادقم تو در ازای این خدمت تقدیر بمن بده که من رفته در مشهد مقدس حضرت علی بقیه عمر را بفرغمت بگذرانم و چون اینجا در تحت حکومت عثمانی است از مخاطره که درین صفحات متوجه من است مصون خواهیم بود ظاهر این قول بطوری موافق عقل بود که مردک احمق فی الفور قبول کرد و در رویش جمیع اجزای ادویه که باید در بوته گذاخته شود با وی گفت همه معلوم بود مگر یک جزء آن که در رویش آنرا خاک بادبوس مینامیدند گفت که این دو آنه همین در الوند بلکه در بسیاری از اطراف ایران یافت میشود و چون بجهت بسیاری از مصالح دیگر در کار است در سر هر بازاری دو دانه هر عطاری میتوان یافت و نشاید بر این مدارخواست کرد که یکی از خدام بطلب دو انفرستد خادم رفت و بقیمت نازلی مقداری معتدله را آورد و چون اجزا حاضر شد عمل کردند ظاهرا حاصل شد مردناجر مشغوف شده بار دیگر تجربه کردند همان نتیجه بخشود و حاکی این حکایت گوید پس از زرع شکوکن و کشف عطا درویش بخوابش خویش دو هزار تومان گرفته راه بغداد پیش گرفت بعد از رفتن حرفی مردناجر خانه از اعیان خالی دیده

جلد دوم در بیان علوم و صنایع اهل ایران

۲۷۳

خیال طلا ساختن کرد اما چون از پی خاک فرور فرستاد و کان دارها تیکه آزا میفرودند رفته بودند
اگرچه اینصورت اندک مورث لعجب بود لکن سیاره گفت اگر در همدان یافت نشود جای دیگر یافت
خواهد شد لهذا با حباب و بکنان خویش که در شیراز و همدان و طهران بودند نوشته همچس از
چنین خیزی نشان نداد بعد از چند جهد بیفایده بسیار بود که تاجر سیاره دانست که خوب بوده است
در ویش زرنگ قدری طلای کداخته و با خاک آمیخته ساخته و پرداخته بکنان خویش سپرده در
بازار بفرودختن آن معین ساخته بود در فن طب اهالی ایران ما هنوز خوشه چین حرمین جالبینس
و بقراط اند مطلقا از تشریح و دوران دم استحضاری ندارند و لهذا عملید و جراحیستان نیز
مثل علم طب شان میماند جمیع امراض و معالجات را راجع بچاره اصل میکنند حرارت و برودت
در طوبت و سیوست و بریک نیز نمیتواند یک یاد و از این کیفیات داشته باشد قانون کلی است
که مرض را معالجه بصد کنند مثلا اگر مرض ناشی از رطوبت است باد و یه یا سبه و اگر از حرارت
تبدایر بارده علاج کنند در تقسیم طبقات امراض دلیل نیکو نیکیته چنان در کار خود متعصب اند
که با وجود اعما و با طبای فرنگستان اگر معالجه مخالف با قواعد ایشان باشد در معمول دانستن
آن اگر اه دارند یکی از صاحبان انگریزینوسید که در هزاره هشتصد و چهار عیسوی در اصفهان من
خنازیر شیوع یافت و بسیار میدانم که بسیاری از مرضی مردند فقط بجهت اینکه اطباء مرض را حار دانسته
خون گرفتند و معالجات بارده کردند و همچنین میگوید در چند مرض اسهال زیتنی کفتم بدیند قبول
بهین دلیل که زیتنی گرم است و مرض نیز گرم و جمعی نیز با نیواسطه بدنشان سرد شد با جمله طبای
ایران کیفیت رک ابله زدن را میداند اما بسیار کم بان عمل میکنند مگر اتفاقا فاده است که از
مرض شهری در مرض خرابی بوده است و با اینحال کوشش طبای فرنگستان که در این ملک
بوده اند در باب اینکه مردم حالی کنند فایده آنرا بجائی نرسیده و سبب این بیشتر بی اعتنائی حکومت
بمال رعایا تا بحالت خود مردم آنچه در باب علم طب گفته شد فقط شامل حال کسانیست که تربیت
شده اند و در شهر با و قری سکنی دارند طوایفی که چادر نشینند غالب این است که طبیب معینی
ندارند لکن چون کلیته غذایشان ساده و زحمت بدنی همیشه دارند امراضی که عارض ایشان میشود
بسیار کم است و بجهت معالجه آن امراض نیز هرگز مردم و پسرین قبیله دوانی دار و چنانچه در

در بیان علوم و صنایع اهل ایران

باب ۲

۲۷۴

عیسوی که محرر اوراق از دربار ایران مراجعت کرد موسم زمستان چشمهای همه صاحب منصبان سفارت را برف زد بطوریکه دیدن متعذر بود و از آنجمله خود من بودم در خوب شدن شکی نبود لکن چون طول میکشید باعث پریشانی خاطر بود اتفاق زن صاحبخانه که در آن همان دم پیغام فرستاد که علاجی سریع الاثر میدانم اگر منظور باشد معمول داریم قصه طشتی از برف آوردن روی خود را حسب الحکم بر بالای آن گرفتیم پوستینی بر سر من و سنگی که در آتش سرخ شده بود در ظرف برف انداختند بخاری که از کداختن برف حادث شد عرق بسیاری آورد و این معالجه در دفعه بجلی رفع مرض کرد از اخبار چنین معلوم میشود که در امریکای شمالی نیز در این موارد اینگونه معالجه میکنند بعضی اوقات نیز مثل عوام و جهال سایر ممالک در دفع امراض استمداد از اولیا و فضیلت خود میکنند در پانزده سال قبل که سفارت انگلیز در عراق بود چند بار چاه مان آلوده بروغن چراغ بر بالای یکی از کوهها گذاشته مثل اینکه نیاز یکی از اولیا بود بصاحبان انگلیز نمودند و گفتند که بسبب این نان پاره با میزنند بگویند که چه قدر بیماری در سیاه چادرها نیکو قریب همان مکان بود میباشد زیرا که بجهت شغای امراض غالباً بجز همین نیاز کار دیگر نمیکردند در هزار و هشتصد و ده که محرر اوراق از کردستان عبور میکرد یکی از امرای قبایل که درین باب با وی صحبت شد گفت در ایل با فقط یک دواست و آن دوا ای اسهال است که جزو اعظم آن دواست که سفد است که میجو شانند و کم و زیاد میدهند در جمیع امراض فائده کلی میکنند و بدین وسیله رحمت و صرح طبیب خیلی کتر داریم باجمله جراحی و عمل اطبا بهیچ وجه خوب نیست لکن کرر پرهنر و صحت که لازمه آن است سبب شهرت طبیب نادان میشود اطبا نیکو فی الحقیقه معلوماتی دارند کلیته و اعدا اطبا که یونان را که شیخ ابوعلی سینا و سایر فنجال طباشیر و بوط داده اند سر مشق خود کرده اند و خود نیز دعوی اصدات معالجات جدید دارند از آنجمله چون حال اقتضا کنند شجوف را با آرد گندم مخلوط کرده و از آن قرص ساخته در قلیان بریض میدهند تا بکشد و باین واسطه دفع فضولات بر قنای است از ذهن بنیاند و چون سریع الاثر است در وقت ضرورت معمول عموم ناس است در این ملک چنانچه در سایر ممالک بسیاری هستند که با دعای طبابت و خدایت در جمیع امراض در وقت اعتبار حاصل کرده اند بعضی ازین طبقه هستند که ادعا میکنند که بعضی ادویه یا نوعی از معالجه

جلد دوم در بیان علوم و صنایع اهل ایران

پدر بر پدر با ایشان رسیده و حتی خانواده ایشان است مثل اینکه امرای یکی از قبایل که در کوهستانی کوه
 ما بین ایران و پاشالیک بغداد است مدعی این اند که هم از زمان سلف نسلآ بعد نسل شفای تب که
 عامان صفحاست مخصوص نژاده ایشان است با نمغنی که بسیار را بر جهانانقدر میزند تا شنای
 بیابد و مشهور است که کمر رنج برده شده است و نخوردند داشته است اما تحقیق علمی این عمل با کس است
 که درین فن دعوی مهارت میکنند محرر اوراق را دو دفعه قامت کرد اتفاق افتاد که در اول
 در هزار و هشتصد و دفعه ثانی در هزار و هشتصد و ده عیسوی در دفعه اول امیر انجا هدایت قلی خان
 یکی از صاحب منصبان سفارت را که تب داشت و در خیمه خوابیده بود و دید چون از صورت
 حال متحضر شد خواشش کرد که گذارم او را معالجه کند و چون از طریق معالجه پرسیدم چو بی در دست
 داشت گفت آنقدر با این چوب اورا میزنم تا خوب بشود اما بیمار قسبول نکرد هدایت قلی خان
 از انمغنی آرزو شد جمعی از ایللیات را بشهادت طلبید همه قسم خوردند که مبلغی از مرضی بهمین قسم
 بضر و وکنک شفایافته اند بار دیگر که محرر اوراق بگرد رفت هدایت قلیخان مرده و ده پسر کنده
 بود پسر بزرگش محمد علیخان امارت داشت از وی پرسیدم که او را نیز مانند پدر در کوب وکنک
 و چوب و وکنک شفای مرضی مدغم است یا نه گفت لا شک نکته اولد سر ایه است گواه که مرا
 وانش در بهره تمام و نصیبی مالکلام است از سلوک وی با مرضی پرسیدم گفت چون لرزه
 بسیار را میگیرد او را بچوب بسته بقدر قوت او را میزنم و باقتضای مردهت نیز از بخش و دشنام تقصیر
 نیکنم تا بدین سبب خوف و غضب احداث حرارت کرده لرزه که ناشی از سردی است دفع شود
 کفتم غیر از اهل خود هم کسی بد او نرزد تو میاید گفت از حوالی و همسایگان نیز قبلی که شعوری دارند
 کفتم همین کار را برادرهای تو نیزند تو انذکر و گفت نه بلکه اینکار مخصوص کسیت که امیر قبلیه است
 در سایر علوم ابالی حالیه ایران مثل مردم قدیم این ملک انداز ریاضی کم سررشته دارند و نجوم را هم
 بیشتر تجربه بتیین اوقات و احکام زایچه تحصیل میکنند و این علمی است که جمیع ملت از پادشاه
 که ابان اعتقاد دارند قواعد بطلمیوس در باب صور و حرکات اجرام سماویه و هیئت و سطح زمین
 معتقد ایشان است در این و اخر مختصری از قواعد کاپرنیکس با شرح نیوتان در فارسی ترجمه شده است
 بلکه سبب ترقی مردم درین باب شود و چند نفری هم تحصیل کرده اند لکن مختل نسبت که اینگونه نوارده

۱
 نیکوس کاپرنیکس
 از پنجمین معروفست در
 پوند در شعبان شصت
 بغداد و هشتصد و هجرت
 شده است ماصلاح
 کننده حکمت
 فیاض غریب
 سر از یک نیوتان
 از انجلس است
 در سال هزار و پنجاه
 یک هجری قمری فاش در
 شعبان هزار و یکصد و پنجاه
 هجری اتفاق افتاده است
 بر مثل حکیم گفته است که اگر
 بقدر سر از یک نیوتان
 و بقدر اواساب علمی
 میدشت احتمال یافت
 مثل حکیم سر از یک نیوتان
 شد او خشن کسی است
 که افکار انشیر کرده
 تربیت حقیقی حرکات
 بسیار کار کشف
 و قوت جان پرین
 از تان
 و سخن عقل
 بر کسان
 آنها را
 معلوم
 فرمود
 ش

دربیان علوم و صنایع ایل ایران

باب ۲۲

۲۷۶

بزودی ظلمت زدای ابرجالتی که هم از قرنهای دراز محیط بافاق این ملک بخت است بشود از جغرافیای
حیث هو علم خبر ندارد بعلت اینکه بعلاده خطای رای که در باب هیئت زمین دارند از سطح ارض نیز
همین قدر معرفت کمی که دارند از بلادیست که بلافاصله با ایران پیوسته است و از علم مساحت و
پیمایش زمین نیز بقدری باخبرند که همین قطعه از کوه را که در تصرف ایشان است نمیتوانند هیچ طور
درست تخمین و تخطیط کنند از علوم ادبیه ایران اخبار مختلفه بقدری هست که کمتر متبوان بر آن
افزود بعد از قبول مذهب اسلام اینطایفه جمیع علوم و فضایل اعراب آن ایام را تحصیل کردند و از
بعد از آن محرران ایشان در هر شعبه از شعبات تخریر از نظم و تاریخ و نحو و منطق و معانی و فقه و لغت
و سایر علوم ادبیه نوعی علم نفوق برافراشتند که اعقاب و انسال از ایشان بازماندند و بدیشان
نرسیدند تا ایفات و تصنیفات در مذهب بسیار کردند و چنانکه در ابواب سابقه مذکور شد و در فنون
مجادله و مناظره و بطولی و باع و وسیع دارند و صنع تاریخ نویسی ایشان سبق نگارش یافت سبک
انشاء و سیاق تخریر محرران درین فن اگر چه کمر مبالغه امیز است لکن غالب صحیح و بعضی اوقات
فیض است ابالی ایران خوشش دارند بقصه خوانی و افسانه گوئی و ذکر امثال و سبب اسمیعی بنظر او
پنماید زیرا که در ملکتی که حشر از آزادی ندارد اقتدار در هر صورت قمار است و سماع قمر و غلبه از
شئیدن حق صرف و صدق محض بزار لهند عقل و شعور باید درین لباس جلوه کند مگر درین شکل
بازاری از خویشی گرم و آهنی از دیگران نرم سازد در علم اخلاق ایرانیان اطفال کتب یونانند
و از سطور معلم این کتب و شک در تعلیمات ویرا قریب بکفر دانند یکی از محرران بزرگ درین
حکمت نصیر الدین است که شرح حالش سابقا هست گذارش یافت در رساله مشهورش که در
اخلاق نوشته تحقیقات فیلسوفانه در حکمت عملی و شایستگی حرکات انسانی و سعادت و صلاح و
اسباب اجتناب و اجتناب از صفات رویه و معاوجه آن دارد اما این مرد بزرگ و دانشمند اگر چه بجهت
مهارت در همه علوم شرقی در ایران مانده سایر مردم این ملک از ترقیات عجیبه که نتیجه تجارب
فیلسوفیه است بیخبر است چنانچه مردم شدت ایرانی کلیت بشیر میل و شعفی تمام دارند و معتقد
ایشان است که فردوسی در رزم بر جمیع سبقت گرفته و اسکندرنامه نظامی را ثانی شاهنامه دانند
در شعر اینکه تعلیم اخلاق میدهند بلا شبهه سعادی بر بکنان پیش است و از بکنان پیش لکن

طبقات عرفا که در جمیع از منہ و اعصار در این ملک پیدا شده اند مشکل است تعیین شخص اول نزد
 مثنوی جلال‌الدین مشهور بجای رومی و اشعار جامی و غزلیات حافظ که سابقاً مذکور شد شاید بین
 مردم زیادہ مشهور باشد طبقہ دیگر نیز از مشاهیر شعر هستند که مقصدہ سرائی پیشہ ایشان است
 از انجمله است رودکی و انوری و جمعی از دیگران و بجز در اشعار ایرانیان گست اگر چه بعضی ازین
 قبیل اشعار از فردوسی و در جو سلطان محمود و انوری و بسیاری از شعرا می بزرگ منقول است
 لکن هیچکدام بقدری نیست که نام کتاب بران اطلاق شود موسیقی را از علوم شمارند لکن از
 علومیست که دران چندان ترقی نکرده اند در تالیف نغمات و تناسب اقیامات میزانی دارند
 و آوازها را اقسام میکنند چنانکه بعضی را غم‌انگیز و بعضی را نشاط‌افزاینده از انحراف از انحراف
 و بر جنی دیگر از انجمله شجاعت نام نهند از آلات موسیقی بسیار دارند و غالب سازند و
 خواننده را با هم آرزو معرفت که انا ملی ایران موسیقی را از هندوستان فرا گرفته اند در هر
 صورت نمیتوان گفت که در این علم بهتر از هند یا نندسکت و سیاق عملشان غالب خوش
 آیند است لکن همیشه یکسان است آن اختلاف الحان و تنوع نغمات و شعبات که موجب نزد
 لذت ندارد در نقاشی چینیین بنیاید که هم از سیصد سال قبل تا بحال بسیار کم ترقی کرده اند
 بعلت اینکه تصاویریکه در سربابی سلطنت اصفهان در عهد شاه عباس کشیده اند مثل تصاویر
 خوب است اما در این ایام است رنگ خوب میسازند و غالب شبیه خوب میکشند و در دیگر
 این فن نیز بی سلیقه میکشند اما هنوز از دور و نزدیک نمودن اشیاء بر صفحه و اصول معطره تناسب
 صورت اشکال که در نقاشی بران است متخلف میکشند با بجز از آنچه در باب صنایع مفیده
 زینتیه حال ایران مرقوم شد معلوم میشود که نمیتوان گفت سکنه این مملکت روی در ترقی دارند
 و همچنین نمیتوان گفت که بالنسبه به پیشینیان قوم خود نیز تنزل کرده اند آنچه در عهد پادشاهان
 مقتدر و کاروانند و ختمه شده است در حکومت سلاطین جاهل ضعیف بر باد رفته است
 هر گاه در ایام آرامی مردم متصف بکاه و ادراک از بلا و خارج باین ملک آمده اند باز
 شروع جنگ بنیان کن اقامت ایشان شده است تا بحال بنا بر تغییرات ملکی و انقلابات
 دولتی در بای و دانش در ایران علی‌الاقوال در بسز و بد بوده و مادامیکه مردم این

در بیان رسوم و عادات اهل ایران

باب ۲۵

۲۷۸

ملک در تحت حکومت بی ثبات و باغلبه اند بر همین بنج خواهد بود و الله اعلم

باب بیست و پنجم چند کلمه در باب عادات و رسوم طرز زندگی و معاشرت اهل ایران

در تحقیق و تعریف آداب و رسوم ملی ابتدا باید از طبقه اعلی شروع شود زیرا که وضع طویشان رسوم کلی در امرجه طبعاً از زمان دولت صفویه تا حال که قریب سیصد سال است اوضاع و رسوم در خانه ایران تقریباً بر همان سیاق و روش است که بود فقط فرقی که هست چنانچه اقوال مسافری فرنگستان که در عهد صفویه باین ملک آمده و اوضاع در خانه را مفصل نوشته اند بر این مطلب شایسته است اینست که خانواده که حال سلطنت دارند چون پدر بر پدر از امرای قبایل جنگجو و مسلح شور بوده اند تا هنوز بسیاری از رسوم نیاکان خود را در امور شخصی و تکلفات در برابر از دست نداده اند در ابواب سابقه صورت ترقیم یافت که از عهد شاه عباس بزرگ شاهزادگای خاندان سلطنتی در حرم پرورش میکردند و زمان خواجه سرایان تربیت ایشان معین بودند تا فوت پادشاه و بعد دولت را کسی نمی شناخت و همچنین مذکور شد که در آن اوقات کینر زادگان سینه مانند اولاد خواتین بزرگ میتوانستند دعوی تاج و تخت نمایند رسم قبایل تاتار همیشه درین مورد بر خلاف بوده است رعایت بسیار و احترام زیاد در باب نسب از طرف مادر داشته و دارند و سبب نیز واضح است زیرا که مناکحت رابطه مسالمت و مصاحبت و واسطه قطع مشاجرت و مکارحت طرفین است بنا برین فرزندی که از جانب مادر حاصلت دارد باید بحکم لزوم بر سر فرزندان که اینجست را نماند تقدم جوید و الا علاقه و قرابت که مقصود از آن اتفاق قبیله است بدواعی نفاق مجرب شده مواسات بمعادات خواهد انجامید و ایل قاجار که از سبب تاتارند در ماده هنوز رسوم اباجا و خویشتن اند چنانچه منقول است که محمد حسن خان که جد فتحعلی شاه است در ایامیکه با وی یاقات ترا که کرختی بود یکی از امرای انبساطیفه که محمد حسن خان بوی پناه برده بود دختر خویش را بر رسم زناشویی بروی عرضه کرد و محمد حسن خان از قبول این مطلب سر باز زده گفت ترا در این دختر تقدیری نیست که فرزندانش طلب تاج و تخت کنند فتحعلی شاه نیز چنانکه سبق تحریر یافت

۱
مسالمت
بالمضمون
کردن
۲
مصاحبت
میان طاقات
یکدیگر را کردن
۳
مشاجرت
یعنی نزاع
۴
مکارحت
با کسی کوشیدن
دشمنی کردن
۵
دواعی
بافتخار
سببها
سین

جلد دوم بیان رسوم و عادات اهالی ایران

۲۷۹

عباس میرزا سپرد و م خود را و لیعهد مملکت و نایب سلطنت کرده است مخصوص بجهت آنیکه مادرش از بزرگ زادگان متبیله قاجار است و مادر محمد علی میرزا که پسر بزرگ اوست کرجتا نیست رسم جدید ایران نیست که شاهزادگان را بمش از ایامیکه مقتضی خدمت و اید و لاء است در حرم نگاه میدارند هم از اوایل عهد صبی فزایض مناسک مذموب را با ایشان تعلیم میکنند چنانچه در سیه چهار سالگی نماز میتوانند کرد و همچنین اداب ظاهر را هم از او ان طفولیت میآموزند مثل آنیکه چگونه با اشخاص محترم و اقران و وزیر و دوستان باید سلوک نمایند و در حضور پادشاه چگونه باستند و اگر پادشاه بخوابد چه نوع بنشینند و یا چه طور از حضور بر گردند و در خانه که همه کارها علی الرسم میشود و آنکه ترتیبها از همانست بسیار دیده میشود که طفل پنجساله با پسر پنجاه ساله در مجلس از حیثت گفتار و کردار و سکونت و وقار هر کتشان کیسان است در هفت هشت سالگی شروع بخواندن عربی و فارسی میکنند و بعد از خواندن هر دو فصحی قرآن میخوانند و بعد از آن با موصحن احکام میآموزند پسر دوازده و هم از آن اوان قواعد مذموب شیعیه قرار گرفته بعضن دشمنان آل رسول در ضمیر ایشان جای گیر میشود بعد از آن کتب فارسی میخوانند از آنجمله است کتاب سعدی که بحکایات دلپذیر و عبارات شیرین و اندرزهای نیکو و نصایح مشفقانه هم خاطر اطفال را باعث تفریح و هم درون جوانانرا به شرت و صلاحیت مایه ترعین است و بعد از آن قدری از صرف و نحو و منطق و فقه و حکمت نیز میآموزند اما ترقی در این مراتب غالباً بسته بیلان طبع خود طفل است بسیار کست که پیش از خواندن و نوشتن بیاموزد و گراییکه با طبع مایل بحقیل باشد چون فضل و کمال ملائی سبب از دیاد شهرت شاهزادگی میشود بعضی هم بقاعده بحقیل میکنند فحتملی شاه که حال در ایران فرمان رواست بعضیلت مشهور است و شعر نیز میگوید و دیوانی از او در نزد محرر او راق است هم از هفت هشت سالگی در تربیت سواری و استعمال آلات حرب ایشان غایت جد بذل میدارند مگر در طفولیت و خیر را با پسر نامزد و بعضی اوقات قبل از بلوغ عردسی میکنند بعد از آن عدد از واج هر یک موقوف با سبب باش ایشانست چون شاهزاده بر تخت برآید او قاتش بسته قسم صرف میشود در امور ملکی و عمیش و عشرت و در حرم و تفریح و تفریح و چون مقدار صرف اوقات با مورز بوره موقوف بوضع طبعی و میلان خاطر دهند اعلی الاتصال تعیین پذیر است میر

بیان رسوم و عادات اهل ایران

باب ۲

۲۸۰

و تحدید کلی نمیتوان کرد اما مختصری در باب حرکات و سکنات پادشاهی که حال در ایران است چنانکه باید کاشف حالاتی است که شایسته شئون سلطنت است یکی از لوازم قوام سلطنت رعایت نظام شرع است و بیچیک از سلاطین ایران فرو گذاشتن نمائندگردد لکن اسطیلا نواب که هر صباح پگاه بیدار باشد و چون خوابگاه پادشاه در اندرون است خدمتکاران آنجا همه زنان و خواججه سرایان بعد از فراغ از لوازم صبحگاهی و ترتیب لباس پادشاهی یکدو غست در حریم بسلام می نشیند سلام اندرون بر همان سیاق سلام بیرونست القاب و خدمات صاحب منصبان ثنوت معادل با کارکنان مذکور است خواتین اندرون مانند خواتین بیرون بر ترتیب صف سلام سپردارند و هر یک از ازواج چواری و خدمه و سرسرای بر جای خود بر پای سیاستند از قرار منقول کسی را در حضور پادشاه اذن نشستن نیست کرد و نفر از خواتمان نزدیک را یکی مادر نایب السلطنه عباس میرزا است و دیگری دختر ابراهیم خلیل خان که در عهد آقا محمد خان والی شیشه بود بعد از اسی بعراضی در کیفیات واقعه در حریم و مشورت با خواتین معتبر سلام میکنند و پادشاه از اندرون بیرون میاید صاحب منصبان منظر مقدم در خدمت پادشاه بیکی از حجات مخصوص رفته خواص عطا بحضور میروند و سلطان با ایشان بصحبت مشغول میشود شاه زادگان خرد نیز در نوقت بزمین بوس مشرف میشوند بعد ازین فرمان نهار است غذای پادشاه را در ظرف چینی و سرپوش نقره در سینی که قفل بند دارد و مجموعه پوشی زرینت بر روی است مبرناظر میآوردند و در حضور ناظر با دست خود مهرر شکسته نزد سلطان میگذارند بعضی از شاه زادگان خرد سال سینه غالباً درین غذا با پادشاه مشارکت میورند حکیمت همیشه باید وقت طعام حاضر باشد کونید سبب این است که اگر غذایی با مزاج پادشاه موقت کند طلیب حاضر باشد تا علی الفور با صلاح و علاج آن پردازد لکن شک نیست که غشاء این احتیاط سوء ظنی است که دائماً گسائیکه بقدر غلبه بر مردم مستولی شده اند دارند تفصیل طرز و طوریکه پادشاه ایران به تنظیم مهمات امور سپردارند در موصول پیش مرقوم شد بعد از او لوازم مهمات طلیک عادتاً مجرم رفته قدری استراحت میکند و همیشه وقت عصر از حریم بیرون آمده یا باز ترتیب و تنظیم امور مردم سپردارند و یا سوار میشود و ولایت ساعت از شب رفته

سرسرای
کنیزان
ش

جلد دوم در بیان رسوم و عادات اهل ایران

۲۸۱

وقت غذای شام است و بهمان وضع بنا ترتیب میابد پادشاه مانند سایر رعایا در وقت تناول طعام بر زمین می نشیند و سفره از قماشهای نفیسه بجهت گذاردن اغذیه مختلفه میاندازد بعضی از سلاطین سلف را عادات این بود که علی رؤس الاشهاد استعمال مسکرات میکردند لکن هیچک از این سلسله تا حال چنین خلاف شرعی علی الظاهر کرده اند قدهای شربت که از انواع میوهها میسازند در عهد پادشاهی صرف میثود و کمتر متی یافت میشود که در ترتیب غذا مثل مردم ایران زحمت کشند بعد از صرف طعام پادشاه بخوابگاه میرود و از قرار منقول در اینجا ملاحظه از شب گذشته معنائی در بیان حرم او را مشغول میدارند در تفنک اندازی و اسب تازی فخر علی شاه از اهل ملی مملکت ممتاز است و شوق زیاد بشکار دارد و چنانکه کمتر ماهی میکند و که چند روز آن مابین کار مصروف نشود و شکار چنان ایرانی بیشتر مایل بشکار آهوهستند و در ایران اقسام این جانور یافت میشود از آنجمله است بزکوهی که میتوان گفت از جمیع چهارپایان سرعت سیرش زیادتر است و شیرین نظر شکاریان ایرانیست طریقه اغلب شکاریان با سگ و باز است و بطوری تعلیم داده اند که بکشد در وقت شکار مدد کارند باین قسم که چون شکار از دور بنظر آید باز بارها میگویند باز باز دوری بجای نور رسیده متصل خود را بسرو چشم آن زده بقدری جانور را بستوه میآورد که نمی تواند چنانکه باید حرکت کند و بدین سبب سگها رسیده او را گرفتار میسازند طریق دیگر است که جمعی سواره دور آهوا گرفته و هر یک سگی در قلاوه دارند بدین جهت که اگر شکار بخوابد از میان جری که بجهت مانع شود و در قلاوه داشتن سگان بجهت این است که چون در اول شکار ممکن نیست که سگی هر قدر پرد و باشد بتواند این آهوا بگیرد لهذا سگهای دیگر را تازه نفس نگاه میدارند که اگر حیوان از جری که بیرون رود تعاقب کنند مقصود از این قسم شکار این است که بنحیرا بجانب پادشاه برانند و پادشاه نیز غالباً یکی از سگهای خاصه با خویش در قلاوه دارد شکار گت و میوه و سایر مرغان ابی و خاکی نیز در ایران معمول است در این قسم شکار پادشاه غالباً بدست خود باز همراهمی بر و شکار با تفنک نیز بسیار متداول است چنانچه مرقوم شد سپاهیان ایران چنانچه تفنک میزنند بلکه اگر کسی سیر اندازیش خوب نباشد تنگ میدانند هر پادشاه ایران را در وقت شکار است که وقایع سنوات دولت او را ضبط میکند و همچنین شاعر است که لقب او ملک الشعرا

در بیان وضع سلطنت ایران

باب ۲

۲۸۲

کارش و اسی پادشاه است و در در خانه اعتبار می تمام دارد یکی از جمله اجزای لایحه است سلطنت شخصی است که کارش مسخر کسیت چنانچه مذکور شد که بجزان از قبیل زنده بود و اینطایفه نوعی بد حرف میزند که لقب کج زبان شده بود مذمنقولست که روزی که بجزان نشسته و اعیان ملک نیز حضور داشتند که درین اثنا سکی فریاد کرد که بجزان روی مسخره کرده گفت برو بین چه میخواند بخیزه رفته ظاهراً با دقت تمام قدری کوشش داده با صورت متفکر بر گشته گفت بهتر این است که قبله عالم کی از امرای قبیله خود را بفرستد تا تحقیق مطلب کند بعلت اینکه این شخص عزیز کج زبان است و نیز با از قبیله شما خوب میفهمند گویند پادشاه خندیده ویرا انعام داد و این حکایت و بسیار دیگر از همین قبیل بنیاید که این رسم مسخره نکا به داشتن که حال در ایران است با کمی اختلاف در چند قرن قبل در جمیع در خانهای سلطنت فرنگستان بوده است این قبیل خرنیات نیز قابل ملاحظه است زیرا که موجب از یاد اطلاع است بر احوال ملت و احتمال دارد که از خرنیات نیز مانند کلیات میتوان در جات ترقی و تنزل و صعود و بهبوط طایفه را بطور صحت و حقیقت دریافت کرد از اسباب و اوضاع سلطنت ایران یکی قصه خوانست که آنرا انقال شاه گویند و صاحب این منصب شخصی با خبر از تواریخ و مستحضر از اخبار و اشعار و نوادر و نکات و دقیقه یاب و نکته سیخ باید ایرانیان اسباب تماشا بسیار دارند لکن بنوعیکه تقلید در فرنگستان رسمست ندارد مگر قصه خوانان این است که بشخص واحد در عین تفریح حکایات مجلسی هستند با تمام زیرا که تبدیل حرکات و تغیر اواز بمقتضای حالت اشخاص مختلفه در حالات عدیده مثل غضب و حلم و عخل و عشق و سرور و غم سلطنت و کدائی امارت و چاکری عاشقی و معشوقی و زبان بر می فرمان روائی در ملک شخص واحد دیده میشود در پیش صفر شیرازی از بهترین قصه خوانانی است که محرر اوراق در ایران دیده است حرفت قصه خوانی در ایران باعث شهرت و مایه منفعت است و کسیکه در خدمت سلطان باین منصب ممتاز است همیشه در حضور است و همچنین در اسفار قلمزم رکابست در هزاره بشنود و عیسوی که محرر اوراق دوباره با بیان رفت در عرض راه از اتفاقات حسنه با طلا آویخته قصه خوان فتحعلی شاه اتفاق ملاقات افتاده آشنا شدیم از بهترین رفقای سفر بود رحمت راه و طول منزل بحکایات و صحبت های شیرین او فراموش میشد با بجمه و در در خانیه هیچ پادشاهی رعایت اداب مثل

جلد دوم در بیان وضع سلطنت ایران

۲۸۳

پادشاه ایران نشیوه حرکت بدن وضع کنه تا رطرت نگاه همه باید بطور مخصوص باشد چون پادشاه بسلاطین
عام می نشیند شاه زادگان و زاده این ملک همه دست بسته هر یک بجای مخصوص فراخور شان منصب
برپای استیاده اند و همه نگاهها متوجه پادشاه است اگر کسی را مخاطب کند در جواب صدق شنیده
و حرکت لبی دیده میشود و دیگر علامتی که دلالت کند بر اینکه سایر اجزای بدن جان دارد نیست
اگر کسی را بطلب شخص مطلوب در هر چند قدم میایستد چنانکه گویا خوف دارد و پادشاه مکرر پیش
رفتن حکم میدهد در صحبت داشتن از خود لفظ من بقتیر نمیکند بلکه شاه میگوید چنانچه شاه خواست
دارد پادشاه فرمان میدهد و چون دزدان و اعیان و سایر رعایا او را مخاطب کنند قبله عالم خوانند در
اوقات مخصوصه آسمان با همه عظمت با حشمت ایرانی برابری نتواند کرد هنگامه است در غایت
شکوه و تجمل و کمال نظام و ترتیب هیچ جزئی از اجزای حکومت چندان اعتنائی ندارند که بلا حفظ
آداب در رسوم و اظهار شئون پادشاهی و دولت در وقتی که مقصود اظهار اقتدار و تمول سلطنت
باشد و بجهت اینکه نوزاد اعیان دولت و جمعی از صاحب منصبان دیگر مقررند از جمله موارد مخصوصه
یکی در و در سیر است از دول خارج چسپین نیاید که هم از بدو تاریخ این مملکت طریق ملاقات سلطنت
با سفاکلیه بر یک و تیره و قانون بوده است فخرتلی شاه که حال برسد سلطنت تمکن است
درین باب جدیدی پیش دارد چون سفیری از فرنگستان دارد میشود بعد از مراسم استقبال تعیین
وقت در روز معلوم دیر انجامد پادشاه میطلبند وزیر دول خارج با وی همراه شده با جمیع اهل
و حاشی تا بسرای سلطنت و از آنجا با ندرن تا جائیکه قریب بو نایق پادشاهیت از اسب پیاده
میشود از اطراف هر چیز چنان منظم است که نفس از کسی بیرون نیاید چنانچه کوئی همه قالب بیرون
حتی سبها سر حرکت نمیدهند ایچی نیز پیاده شده او را یکی از جرات برده و بعضی از اعیان را با
ملاقات داده بعد از چند دقیقه خبر بیرون آمدن پادشاه را آورده و ایچی را بحضور میسرند اطاعتی که پادشاه
می نشیند در میان باغی و اقصت و زمین آن بقدر هست پاز سلط باغ بلند است از هر طرف
باغ خیا با بنا ترتیب داده و فوارها از هر سو در جستن است از پای تحت تا در باغ شاه زادگان دراز
دارد و اعیان و غلامان شاهی هر یک با لباسهای فاخر بجای خود صف کشیده اند و پادشاه
خود بر تختی مرصع غرق جواهر نشسته ایچی با دو نفر از اعظم امر که هر یک بر یک جانب می ایستاده اند

۱
در جزوه
بالقاع راه دور
شش

در بیان وضع سلطنت ایران

باب ۲۵

۲۸۴

پیش میرود و در دفعه در همین رفتن اورا تکلیف بتعظیم میکنند صاحب منصبانیکه با محرر اوراق بودند
و در دفعه در عرض راه تعظیم کردند در هر دو دفعه من کلاه برداشتم و چون داخل و تاقی پادشاه شدم
کورنشی کردم القصه چون ایلمچی قریب بر تخت میرسید اشک آفاسی باشی نام ایلمچی و نام پادشاهی
که اورا فرستاده است ذکر میکند پادشاه میگوید خوش آمدی پس ایلمچی باندک مسافت می نشیند
بعد از آنکه کاغذ بنویسد و او میدهد پادشاه بطور محضه بانی میگوید خوش آمدی و غالباً شروع
صحبت میکند بطوریکه ایلمچی آرام شود و اگر از مشا به احتشام سلطنت رعبی یا براسی در دلش
نشسته باشد برخاسته شود و باینه این تفصیل قایمی است که در وقتی که محرر اوراق خود بحضور پادشاه
رفت اتفاق افتاد بعد از آنکه قدری نشست شاه روی بمن آورده بهمی کرد و گفت کیستمان ملکم
وقت دیگر در باب کار صحبت میداریم حالاً باید صر فی را بر رسم که شنیده ام لکن نمیتوانم باور
کرد حقیقت وارد که میگویند پادشاه انگلند یکیزن دارد و گفت ملی هر کس مذهب عیسوی دارد
بیش از یکیزن نمیتواند داشت شاه گفت در نیصورت باید معسوقه خیلی داشته باشد که پادشاه انگلند
بصلاح نفس و پاکی دامن معروفست و جز یکیزن خود هرگز در خانه نداشته است شاه قاه خندید
گفت در ملکیکه این رسم باشد من نمیخواهم پادشاه باشم و مقصود پادشاه از این صحبت آرام کردن
من بود با بجله اگر بدید مصحوب ایلمچی باشد در آنوقت از حضور میگذرانند اما هر قدر در ایلمغیش میبوی
باشد وضع پادشاهی چنین اقتضا میکند که علی الظاهر اظهار فرح و بشاشت یا تعجب نکند بلکه بی اعتنا
در هدایا نظر نماید نگارنده معروف در سفرمانی هزار و هشتصد و ده عیسوی که بایران حاجت کرد
یک کاری دو سبه که طرز مرغوبی ساخته بودند پیشکش کرد و خیلی اظهار حاجت کرد چنانکه سبق ذکر
یافت در ایران کاری سواری یا باری هیچچیز نیست پادشاه همیشه سوار میشود و کرد در بعضی اوقات نیز
بر فیل می نشیند در اوقات بیماری اگر مجبور بچوکت شود در تخت روان می نشیند و از اب و قاطر می
بندد در اسفار زمانه از در کجا و ده می نشاند و کجا ده را بر شتر می بندد خزینده و خراگه سلطنت بس عالی
و محشم است و چون سراپرده بر پا کنند بجزیری با طرف آن کشند که مثل دیوار بلند است و شامل
طرف اندرون و دیوانخانه هر دو است در اسفار نیز بر همان پنج که در پای تخت است مراعات اوقات
در رسوم میشود و در سفرها تنگه تا دیب و تنبیه سرکشان یا جنگلی و محاربتی مطمح نظر است زن کتر هم بر آید

جلد دوم در بیان رسومات دربار ایران

۲۸۵

این قاعده ایست که مادرشاه گذاشت و خود نیز از آن معمول داشت در بعضی از کتب مسطور است که حکم داد تا امرایش از یکن به راه بر نماند و خود نیز علاوه بر دوزن هرگز در اسفار همراه نداشت طرز لباس پادشاه مثل سلاطین صفویه طوکانه و فاخر است لکن وضع و بهیئت تغییر یافته است در این اوقات عموم ابالی ایران ریش بلند دارند و بعضی عمامه کلاه بر سر میگذارند از نیمه بالا جامه بر بدن میپوشند لکن نیمه زیرین شان خیلی کشاده است در باب نظم و رعایت اصطبل قوت تمام میشود یکی از امر امواطب امور اصطبل است و او را امیر اخور گویند که برای خوب از هر نظر ملکوت بجهت پادشاه میفرستند و او هر کدام برپند و برای سواری خود انتخاب میکند ساخت و تمام اسب سواری پادشاه بجا هر و طلا و نقره مرصع است و در آشنای سفر سببان بسیار نیز همه بازمین و یراق مرصع پیشاپیش وی جنبت میکشند هر یک از امر این در سفر یک یا دو پیشتر جنبت میکشند که فی الحقیقه علامت از دیاو شان است و همچنین سمت نگار شش یافت که اصطبل پادشاه است سلاطین ایران همیشه ملاحظه ظاهر شریعت را کرده اند بعلت اینکه هیچ چیز با قدرت سلطنت میشد از دست رعیت که پادشاه بیدین است ضرر ندارد و همیشه نماز در ظاهر میکنند و بعضی اوقات بسجده میروند و هر وقت بتوانند بزایرت قبور یکی از اولیای که در عهد و مملکت مدفونست میروند و چون شیعه هستند احترام تربت حضرت علی و اولادش را زیاد میدارند ولی چون قبور بزرگان در بلاد عثمانی واقعست بزایرت اقدام نمیکند اما مذکور نیاز بسیار میفرستند و کذک فخر است که بعد از موت درین اراضی مدفون شوند چنانچه نقش آقا محمد خاثر ابکر بلا برده مدفون ساختند عید نوروز که روز وصول شمس بنقطه تقاطع رسمی است چنانکه مذکور گشت تا هنوز بسباق ایام قدیم در ابالی ایران جاریست سنیان برین رسم طعن میکنند و از رسوم کفار و انذاما ایرانیان سبب دیگر از برای اجرائی این عید پیدا کرده اند بدین وجه که امروز را روز جلوس حضرت علی نجف است و انذافنا نهایی بسیار در باب این روز گفته شده است که برانی که سابقاً سکنه ایران بودند حساب سال را بقاعده دوره شمسی میکردند سال شمسی در ایشان رسم نبود سال ایشان بدوازه هجرت میشد هر یک قسمت را ماه میگفتند و از برای همراه و هر روز از همراه نامی داشتند و این نامها را از نام فرشتگان گرفته بودند که موکل همراه و هر روز میدانستند و کونین عادت سلاطین

قدیم ایران آن بود که در هر روز لباس مخصوصی میپوشیدند چنانچه اسم نوروز هر فرد لباس مخصوص بان فرغ ز رفعت بود و دلایل عدیده گفته شده است بجهت اینکه هر انیز در بجهت عید اختیار شده است یکی از صنفین گوید که خدا در انیز و شروع با ایجاد عالم کرده سیارگان را بجهت اذخاست و دیگری که عید چون بنای اصطر از تمام کرد درین روز در آن داخل شده حکم کرد تا از اعیان کنند با جمله افسانهائی که نیز در این باب بسیار گفته اند لکن حقیقت این است که ابتدای ربیع است و انتهای تابستان و موسم شادی و نشاط طبیعت رسم در ایران امنیت که بجهت اهرای مراسم نوروز یاد شاه از شهر بیرون می رود و از روز را و امرا و اعیان و سپاه نیز هر قدر حضور دارند در آنجا میباشند پادشاهی را در فضای وسیعی برپای میکنند و تخت پادشاه را در آن مینهند در آنجا تحمل شکستهای حکام بلاد و مالیات و ولایات را میگذرانند و تا چند روز بعیش و عشرت میگذرانند از جمله اسباب نشاط این ایام اسب دوامینت و اسبان پادشاه غالباً بر سایر اسبان غالب میآیند و پادشاه چاکسواران را با انعام و احسان شاهانه مفتخر و مشکور میآورد در ایران همیشه اسب دوانی را لایق پادشاه دانند و هر ساله بحکم پادشاه اسباب آن فراهم آید نه فقط در پای تخت بلکه در همه شهرهای معتبر تعیین مسافت بحسب عمر اسبانست لکن بسیار است که از هفت میل کمتر یا از بیست و یکت میل زیاد تر باشد مقصود از این دو اندن چندان این نیست که سرعت اسب را بداند بلکه مقصود شناختن قدرت اسب است که دانسته شود که در وقت ضرورت کدام اسب میتواند سرعت مجلسی راه طی کند ما دیانرا هرگز نمیدانند و در جوامع لشکری نیز بکار مینهند مگر اعرابیکه درین مملکت سکنی دارند و پادشاه جمیع امرای در خانه را بشرفیات شاهانه و خلع طوکانه علی حسب درجات مباحی و مفتخر میآورد و هر یک از امران نیز خدمتکاران خود را علی قدر مراتبم بجایزه و انعام خورسند و خوشنود میکند و انند در جمیع اطراف مملکت این عید را میگیرند غالباً تا یک هفته طول میکشد اما اصل روز اول است در انیز و بر جمیع طبقات ناس لباس نویسودند و با هدیگر معاقت و مصافحه میکنند و در خانههای شیرین میدهند و احتمال دارد که در هیچ طعمی شیرینی مثل از ایران صرف نمیشود از بهترین طویان نشان یکی که نگین است که از درخت کز گرفته با قدری شکر و آرد مخلوط کرده استعمال میکنند شینده شده که طریقی اخذ آن این است که جانوری از قبیل خراطین یا کرم کوچک مثل رشته سفید بر برگهای

جلد دوم در وضع سلطنت ایران

۲۸۷

درخت نمی‌شیند و چون آنرا بر میدارند بیایا فیه می‌چیزی بر جای آن مثل کتیرا یا صمغ می‌ماند جان نشد آ
چهل روز در ایام تابستان جمع میشوند و بهتر روز یکدفعه آنها را پاک میکنند باز بکثرت جمع میشود و کنگبین
بیشتر در عراق یافت میشود یکی از مخصوصات سلاطین ایران این است که همیشه باید یکدسته مغنی
مطرب داشته باشند و در ایجاد و ایامیکه در لشکر میباشند نوای مخصوص برپا کنند در جلده اول این
کتاب مرقوم شده که در قدیم الایام یکی از علمهای معروف و فاش کاویانی بود بعد از اسلام علمها
مختلف بکار آوردند و بر پرچم هر یک علامتی ثبت میکردند اشارت بکارهای رسول و اعیان
او از انجمله است تصویر ذوالفقار علی لکن با وجود تعلق ایرانیان با اینصورت سلاطین ایران هم
از قرنها بسیار صورت شیر و خورشید را از مخصوصات خود شمرده اند سبب این درست معلوم
مینست لکن دلیل هست بر اینکه نباید این رسم چینی قدیم باشد اینصورت در سکه یکی از سلاطین
سلاجقه قوینیه دیده شده است چون ملها کو این سلسله را تأمیر کرد احتمال دارد که خود یا اعتقاد
و انسال او این نقش را بعلامت این فتح اختیار کرده و از آن بعد یکی از نشانهای معروف
ایران شده باشد یکی از افاضل اجباب مؤلف که مسلبنی از سکه های سلاطین شرق داشت باین
واسطه سبب حدس زبور شده اعتقادش این است که اول کسیکه نشان شیر و خورشید را اختیار
کرد غیاث الدین گنجینه دین کیقباد بود که در سنه ششصد و سی و چهار هجری معادل با هزار و سیصد و
سی و شش میلادی بر تخت جلوس و در ششصد و چهل و دو هجری وفات یافت و میگوید که این
نشان یا اشارت بوقت طالع خود یا زن اوست که یکی از ذوالی زادگان کرجستان بود با بجمه آن
صورت را بر در سراهای سلطنت نقش میکنند بر در سراهای شاه عباس بزرگ در اشرف زندان
این نقش دیده شده است و همچنین جلاد و اینکه علامت علم است نشان افتخار است که بر طلاء
نقره بسرداران صاحب منصبانیکه در محاربه با اعدای مملکت از امثال امتیازی حاصل کرده اند
از جانب پادشاه عنایت میشود در این اوقات جمیع افواج پایوه ایران علمی باین نشان دارند
در وقت دادن این علم یکی از افواج بر سوم مخصوص میدهند یکی از طلاهای ملت آمده در وقت
دعای فتح و فیروزگی میخواند و نشان افتخار منقش باین نقش در این او اخر به چند نفر از سفرا میزنند
که با دولت ایران در مقام مصافات بود و اند داده شده است و همچنین بصاحب منصبان میران

دربیان رسومات اهل ایران

باب ۲۵

۲۸۸

در جنگ روس مردانگی بطور رسانیده بودند از سده سلطنت عنایت شد یکی از صاحب منصبان
انگریز که در این باب با ایشان بود میگوید که خیلی فخر میکنند بدشمن نشان فرور و جدم میکنند تحصیل
کردن آن چون وضع حکومت بالغلبه مقتضی آن است که در امری ملاحظه شئونات سلطنت بشود
سیاری از عادات در ایران ازین سبب شیوع یافته است هر چیز که نام پادشاهی بران است یا
متعلق سلطان است باید با احترام با آن عمل نمایند و بنوع مخصوصی ادای لوازم آداب کنند مثلاً
اگر خلعتی از جانب پادشاه بحکام ملد یا کسی دیگری نشانی شاهزادگان خانواده سلطنت فرستاده شود
باید چند میل آنرا استقبال کرده با اظهار شکرانه تمام دنیا زالا کلام خلعت را بپوشد چنانچه در مملکت
حاکم نشینی جامی مخصوصی در برون شهر دارد که آنرا خلعت پوشان گویند خلعت پوشان چهار
از شهر شتر از خارج است همچنین اگر فرمان پادشاهی بنام یکی از حکام یا صاحب منصبی فرستاده شود
استقبال کند و بعد از آنکه فرمان را گرفته دبر سر گذاشته بمیرزا میدهند و او بر سر جمع میخورد و دیگران
بهیئت احترام می نشینند اگر کسی از وزیران کاغذی بنویسد که نام پادشاه در آن مذکور شود و رسماً بعد از
الغاب جام نام را سفید گذاشته نام را بر بالای کاغذ بنویسد که مبادا یکت لفظ بالای نام پادشاه
واقف شود چندی قبل تصور فتحعلی شاه را بجهت امیر سندن فرستادند آنرا در صندوقی گذارده در تخت
روان نهادند و تخت روان را بدو قاطر بستند در هر ملکی که میکشند اهل ملک احترام سلطنت
تخت روان بجا میآورند و ندو چون بوشهر نزدیک رسید حاکم آنجا و جمع لشکر و خدمت نامیک منزلی
استقبال کردند و چون نزدیک رسیدند از اسب پیاده شده پیش رفتند حاکم بوشهر تخت روان را
بوسید و چون آنرا بوشهر آوردند حکم شد تا مردم هر قدر بخواهند شادمانی کنند علامت حرکات
شادمانه از هر خانه ظاهر شود و این قسم اظهار مسرت در همه اعرابیکه در ایران سکنی دارند رسم است
شک نیست که جمیع این حرکات مردم موافق حکم اولیای دولت بود زیرا که اعتنای بابی در خانه
ایران بر رسوم ظاهر چند است که هر وقت صاحب منصبی را با جرای امری نامور میکنند تکلفیکه
باید در آن امر بشود در کاغذ بنویسند چنانچه ازین کاغذ که محمد بنی خان وزیر شیراز برادرش
حجفر خان حاکم بوشهر در باب سفارشش مکی از امر که همانند ارسفارت انگریز شده نوشته است
معلوم میشود برادر عزیز من حسین خان قاجار که همانند جنرال بالکم شده است از امر هست و

جلد دوم در وضع سلاطین ایران

۲۸۹

صاحب خانواده است در عرض راه منزل بمنزل خبرتو خواهد داد وقتی بدالکی که از ایو شهر پناه رسید این کاغذ را بتو فرستاده در باب ملاقات خود با جنرال خواهد نوشت روز و دو او باره تو با جمیع فوجی که در بو شهر است تا حد نخلستان او را استقبال کنند و با او بجا در جنرال مالکم بروید و چون از پیش جنرال برخیزد با او بجا در او همراهی کن چادرش باید بخواهش جنرال زده بشود یعنی در طرف راست یا چپ او روی او هر طور که بگوید زده شود اگر حسین خان صبح برسد تو نهار را در منزل او بخور و اگر عصر بیاید شام را با او صرف کن باقی امور بسته بکار اداری خود نشاء است همین قدر است که باید همیشه ملاحظه بشود که با همان شیرینی و دارای منصب جلیلی که همانذاری سفارت دولت است باید سلوک بشود الحاصل طور و طرز رفتن ایچی بحضور معلوم شد قبل از آنکه ایچی دولتخانه بیای تحت رسد وضع مراد او با فرمانفرمایان ممالک و حکام بلاد هم از امور مهم است نوعی که باید مهتل از وصول و دخول شهری او را استقبال کنند و سیاق ملاقات اشخاصی که ایچی از ایشان دیدن میکنند نیز از روی وقت محل بخت است مناصب و عدد کسانیکه با آنها او میفرستند و مسافتی که باید طی کنند وقتی که باید از اسب فرود بیایند نیز از مهمات مراسم است زیرا که کاشف از اعتقاد و احترامیت که بسفر مینمایند در اول ملاقات با شاهزادگان اعیان عقلت حرکت سرد بر خاستن از جا و استقبال تا دم فرس یا تا دم دریا بیرون درود جا نیکه او باید بشنید همه از امور بسیار مهم است و لهذا همیشه پیش از وقت درین باب با گفتگو میشود و ملاحظه اینکه روز سوم در همه جا نوع لزوم و اهمیت دارد لکن طتی مانند باالی ایران که خبر صحیح از احوال ممالک بعیده ندارد و کلیه حالات دول را از ظاهرسفرای ایشان قیاس میکنند معتبر مراعات این مراتب را رعایت کنند مثلاً اگر سفیری اظهار تجمل زیاده کند بچو میداند دولتی که این سفیر از جانب آن نامور است صاحب حشمت و اقتدار است و اگر جاه طلب باشد و در کارها تعویق و تاخیر نه سپند و چنان بنده که پادشاه او بس عالی همت و قهار است و لهذا قابل دوستی است اما برخلاف اگر حرکاتش برخلاف مذکور باشد محقق است که نتیجه بعکس خواهد داد بسیار شنیده شده است که یکی از زندا یا امرای ایرانی سفیری از سفرای ملت خود یا ملک دیگر را بهوشیاری داد و آن فوق العاده وقت قلب و ثبات رای زیاد میتابد چنانکه سماع متوقع است که بشنود که سفیر مذکور مکاتبی با تیه میتی

دروضع رسوم اهالی ایران

باب ۲

۲۹۰

شایسته در میان دو دولت یا چند ملت پیامان برده و انجام داده است اما کاشف که بعل میاید
هوشیار ریش مبارکت از اینکه در فلان جای بچکس فلان رسم را مثل او ملاحظه نکرده و ثبات ریش
در اینکه هر چه خواستند او را رهنی کنند که در فلان مکان یک قدری از آنچه او در خیال داشت تحریک
کمر کنند راضی نشد درین موارد حرکات شخصی را نه تنها سبب نام شخص بلکه مربوط با رسم و آواز
ملت میدانند چنانچه بهترین مورخان ایرانی اینگونه چیزها را که از سفر احوال در شده است بطور احترام
نقل میکنند اینها در حقیقت خلاف عقل سلیم و سلیقه مستقیم است لکن توقع غیر ازین از ایرانیان
داشتن مثل این است که از ایشان توقع کنیم که در اول محاورت نیکو نیهای زبان و در سخن محبت
محاسنات عادات و رسوم ما را بفهمند بعلاوه اینکه در ملکی که جمیع امور شخصی است منصب لابد
همیشه بجهت توأم خود صورت تمایزی داشته باشد اهالی شرق و بدیه و کلبه سلاطین و امرا را بس
دولت نیامند وقتی یکی از مردمان صاحب شعور و انکس حرف خوبی ب یکی از صاحب منصبان
که با او در این باب صحبت میداشت زد گفت چون حرفی بزنی گوش دیگرانرا نخواهد شنید اما چشم ایرانیان
شاه زادگان و امرا و وزرا و اعیان و صاحب منصبان ملکی در غالب عادات و رسوم تقلید
پادشاه میکنند تعظیمات و تکریماتیکه پادشاه میکنند از زیر دستان خود همان توقع دارند هر کس را
در مقام خود میتوان گفت در بار کوچک و بزرگ که وضع آن تقریباً بر همان پنج دغانه پادشاهیت همان
القاب صاحب منصبان شاهیه بعینه با خدام است چنانچه هر یک از امرا و احرام و میرزاها و علمدان
و خلوت و میراخور و بعضی اوقات راعی و مسخره هم دارند و جمیع رسوم و قواعد خانه بهمان نوع است
که در خانه سلطنت است و چون بی ثباتی جاه و منصب برین طبقه معلوم است همیشه هم در جمع و هم
در صرح اصرار و اسراف دارند مقصود کلی زن و اسب و سلاح و لباس است عمارتشان غالب
به باغی موضوع و فوارهای آب همیشه در اطراف آن در کار است فرستای نفیس کونا کونا میکنند
دیگی از اسباب خوشیشان صرف قهوه و قلیان و صیافت اجبا است و زرا و امرا غالب این است که
غذای معمول روزمره را با جمعیت میخورند غذای بسیار و بعضی اوقات طوکانه بر سفره میکند از نذورات
مختلف از پیر و بتیل زبان می نشینند محرر اوراق شبی با وزیر صرف طعام کرد بران سفره امرای رزک
و میرزاها می شخص و کتاب و تجارت و شعرا و مجسمین همیشه بودند وقتی دیگر یکی از صاحب منصبان سخنان

جلد دوم در وضع و رسوم امالی ایران

اکمیز با حاجی محمد حسین خان که حال وزیر است در خمیه نشسته بود که شخص دهبخانی سه مدو شانه بجهت فروش آورد حاجی آنها را دیده میخواست که بند و بست قیمت کند که بنا را آوردند معامله را موقوف داشته بنوع مهر بانی و بهقار حکم داد تا بر همان سفره نشسته با وی غذا خورد تربیت فرزندان امرایان مثل تربیت شاهزادگان است هم از اول ایشانرا آداب و رسوم ظاهر میآموزند باقصی انفاً ثواب و متواضع اند و در مجلس انس صحبتشان شیرین و فرح انگیز و مستحون بر امثال اشعار و نوا و حکایات است امرای قبایل را میتوان گفت که میراث خوار امارت اند چنانکه مذکور شد با دشا میتوان که خط مستقیم و راست را تعیین سیر بدید مثل اینکه عمر اجماعی بر او رزاده نشاند یا برادر کوچک یا منصب برادر بزرگ دهد اما در هر حال سردار است یله باید از همان خانوازه باشد لقب خانی نیز از لوازم این منصب است این طبقه خیلی متعلق به نسب خودند و طرف با وزیر خیلی ملاحظه میشود طرز و طور وینا معاشرت اینطایفه با ائمه شناسی فلیلی غالباً مشوب به تجبر و تمناست و بیشتر اوقاتشان بشکار و سواری میکند و روز را دستوفیان را غالب لقب میرزا میدهند اصل کلمه مخفف امیر زاده است لکن در این اوقات چون بعد از اسم در آید دلالت بر شاه زاده کی میکند اما کلیه این است که هر کس را که بنوشتن و خواندن بقدر کفایت آشنا باشد میتوان میرزا گفت و این قسم آدم در جمیع طبقات یافت میشود و چنانچه هر صاحب منصب لشکر و هر ضابط محلی هم یکت میرزا دارد و وضع اختیارشان اینست که قلندران و لوله کاغذی بر کمر میزنند و هر قدر متمول باشند علی الظاهر مثل امرای قبایل چندان اظفار تجمل نمیکینند بعضی اوقات لقب خانی از پادشاه مییابند علمای مذمهب عادی و رسوم چندان که سبب استیاز سو و کم دارند و وضعشان مقتضی بی تکلفی در صورت ظاهر و بی اهناس با سباب و تعلقات و نیوی است پیش ازین مذکور شد که ادانی این طبقه اعتباری ندارد بلکه با شخص با ایشان سلوک میشود و سبب این است که جمعی از او باش کلاش و ارادل قلاش خودی در بسا اینطایفه حلوه داده و نام سید و ملا و حاجی بر جزو نهاده اند و کارشان اگر ممکن شود تعدی الاغالباً کدایت هرزگی این جماعت بجدی رسیده است که هر وقت مردم میخوانند مثلی از شیطنت و صراحت و کجا برزند ضربالمثل حاجی و ملا و سید است چنانچه یکی از محررین ایران بنویسد که شخصی در پشت در کج نشسته انگور میفروخت شخص دیگر پولی داده خوشه انگور خوبی را که بنفش آمد خرید چون قیمت را

مشوب
نفع کج و صدم
دوم سینه
سده
ش
عقرب
مکبر کردن
بزرگی بود
ش
کلاش
نفع نام جگر است
و تیره آنرا
کلاشخان
کوئید
ش
قلاش
شخص شمال
بی نام و ننگ و نظیر
کوئید کلاش هم
ایجاد ب
بینیت
ش

در وضع رسومات اهل‌الی ایران

باب ۲۵

۲۹۲

مسکیم کرد و مرد فرود شده بیخ خوشه را گرفته از سوراخ چخزه بیرون کرده بدست خریدار داد و خرنده خواست
بیرون کشد و انهای انکورد داخل ریخت و چوب خشک بیرون آمد چون اینصورت دید بی اختیار گفت
ای ملا ای سید ای حاجی فرود شده چون این شنید در باز کرد و گفت پس تو با من آشنا هستی گفت
نه و آمد من هرگز ترا ندیده ام لکن میدانم که دیگر کس نمیتواند این جیده کند مگر کسیکه این هر سه صفات
سینه در او جمع باشد ازین قبیل حکایات در جمیع مجالس گفته میشود و از این معلوم میشود که اهل‌الی
ایران اگر چه بلا باشد فی الحقیقه لیاقت و شایستگی انبیین دارند اعتنا و احترام زیاد میکنند تا بهم
این سلسله توجیهی ندارند احترامیکه مجتهدین دارند سبق ذکر یافت از مقتدرترین با ضعیفترین سلاطین
این ملک همیشه با این طایفه در مقام اغزاز و اکرام بوده اند مردوست که در عهد شاه عباس بزرگ
شخصی بلا احمد اردبیلی تظلم برد که شاه عباس خواهرش را بزور گرفته است مقدس اردبیلی
رقعه نوشته بدست مرد داده او بشاه عباس برد شاه عباس فی الحال حکم کرد تا خواهرش را بدهند
و چون رتبه باین عبارت نوشته بود که برادر من عباس خواهر حال رتبه را بوی باز ده شاه عباس
رتقه را با مرا نموده گفت بعد از فوت من این کاغذ را در کفن من گذارید که در روز محشر برادری ^{لاخند}
میش از جمیع کار با بکار من خواهد آمد و همچنین در نزد سفاکترین سلاطین نیز محترم بوده اند اتفاقاً محمد
در وقتی که بیچکس را با رای نزدیکی وی نبود علما و حضرت اورا ده هشتاد و توسط ایشان بعضی
اوقات در نزد وی مقبول بود و فتحعلی شاه بشیر رعایت اینطایفه میکند و تا ما دامیکه این سلسله
دخل و تصرف در امور ملکی میکنند و با سباب ظاهری اعتنائی دارند احتمال کلی است که بنیاد
عزت و احترامشان ترزل نیابد و از دیگر طبقات نیز جمعی کثیر تحصیل فضایل میسر و از نزد
در فنون علوم درجه علیا میسبب میبند لکن در زنی ملائی در بنیاد بعضی از ایشان جمیع عمر در تحصیل
علوم صرف کنند و بسیاری از مردم بزرگ این طایفه متبع علوم ادبیه کرده باشند و احب است
میل کنند این طبقه احترام غریب دارند مورخی یا سخن‌بایا شعری که اندک معروف شده باشد در
هر مجلسی راه دارد و در هر جمعی اکرام بلا اگراه شاه زادگان و امرا اهل تربیت مردم با در آنکه فقط
بجهت فضیلت مطنون بلکه مصاحبت شازگانیت میدانند زیرا که در چین صحبت بانشاء خبا
و انشاء اشعار هم تفریح مسکنند و هم تعلیم میدهند بعضی نیز تکلف در این لباس جلوه گردانید

جلد دوم در بیان رسوم اهالی ایران

۲۹۳

تیرغالبان مردمی هذب و خوش متعالند احتضار غزنی از نجوم کفایت است بجهت اینکه شخصی ایرانی مدعی این علم شود مثلاً همین که کسی تبر از ارتفاع آفتاب را از اسطرلاب معلوم کند و نام بسیار کارتر با بیوت و بهبوط و صعودشان بداند و قدری هم از اصطلاح با خبر باشد و تقویمها نیز که هر ساله نوشته میشود و لغت خود را مستحق رجوع مردم میداند و در ایران سینه مردم میگرد و سستی دارند کاری بدون رجوع بستارگان نمیکنند در اختیار امری یا شروع سفری یا پوشیدن لباس نو باید ساعت دیده و لای مسخر پرسیده شود بعضی اوقات اگر کسی بخواد سفر کند و هنوز اسباب فراهم نیامده باشد لکن ساعت خوب باشد از خانه خود نقل مکان بجای دیگر میکند و احتمال دارد تا فراهم آمدن اسباب بترجمت میکند راند و همین قدر خوشش است که ساعت سعد حرکت کرده است یکی از صاحبان اکثری که واقعه را برای العین مشاهده کرده است حکایت میکند که در چند سال قبل سفری از آنجا دولت ایران عازم هندوستان بود و سنجی که همراه او بود با وی گفت که در فلان ساعت مقارنه سعود کواکب است و بجهت حرکت بسیار خوب است اگر این فرصت از دست برود تا چند ماه دیگر ممکن نخواهد بود و ایلمچی غزم کرد که در ساعت موعود حرکت کند لکن چون در ابوشهر بود و در این ساعت کشتی حرکت نیکو در قرار بر این شد که از منزل سیرون آمده در وی که در پنج میل مسافت بود در چادر بماند تا اسباب سفر مهیا شود لکن منجم بعد از ملاحظه نظرات فلکی یافت که ایلمچی بچاره نه از در خانه خود بیرون میخواند برو و نه از دروازه شهر زیرا که سکر لیدر در آن سمت و مقابله این کواکب خطرناک بود فکر یک بجهت رفع این فایده شد این بود که دیواری از سمت دیگر خانه شکافتند لکن این دیوار خانه بسیار بود قفسه کوتا بهیج شش دیوار خانهای مردم شکافته و شکسته شد تا ایلمچی و متابعانش بیرون رفتند بگوچه رسیدند از آنجا بکنار دریافته که بلکه کشتی کوچکی گرفته تقریباً یکفیر مسخ از روی آب بردند تا اینکه سکر لیدر در باشد اما دریا در آنوقت اضطراب داشت هر اسس خطر حقیقی و خطر خیالی غالب آمده فتح غزمت و قصد هزمیت کردند عاقبت حل این مشکل را در این دستند که از عالم خواهش کنند که دیوار قلعه را بسیندازد تا مسافرتی باین حثمت و سفری با این عظمت در معرض مخاطره نیاید حاکم سینه مصلحت را در مطاوعت دیده دیوار قلعه را شکافتند و ایلمچی با یارانش بمنزل شتابانند و در عرض راه همه جا منجم با ایلمچی عثمان برغان میرفت تا متوجه باشد که سرش بر یکت جبت توجه داشته باشد.

بیان عادات و رسوم اهل ایران

باب ۲۵

۲۹۴

این عمل در آنها موجب طمینان خاطر خود و بلکه موجب تحسین و تصدیق ادبیای دولت و عظمای
ارکان سفارت بود زیرا که چنانچه ذکر شد جمیع اهل این ملک از احوالی تا ادانی باین فن شعبه
امیر اعتقاد دارند لکن بسیاری از مجتهدین خود اعتقاد با آنچه میگویند ندارند بلکه این هنر را مایه تحصیل
معاش کرده اند طبقه شعرا از مجتهدین بیشتر تعلق میگویند و کمتر تمسک میبرند معدودی از این طبقه
از نخب و اقبال نصیبی دارند و بیشترشان مثل شعرای سایر بلاد عالم بفقرو فاقه میگذرانند
بسبب کمتر تکیه دارند مجال است که طور دیگر باشند هر کس که اندک نوشت و خوانی میدانند اگر تکیه
بر زحمت ترجیح دهد میتوان نام شاعر بر خود گذارد و هر کس هم که تواند یکدو قافیه با هم ردیف کند
البته بسبب همین مطلب احترامی بیش از آنچه وضع وی اقتضا میکند مییابد بعضی از شعرا مداح پادشاه
و امرا هستند و بدین سبب در تحت حمایت ایشان روزگاری بر فراه میگذرانند سهولت طریق
تحصیل و وضع مدارس در ایران سبب شده است که لشکری از طلاب پیدا شده اند که عمریانی
شان از قبلی و بیگاری و فقر و فاقه میگذرانند اصغفان بخصوص از این قبیل شعرا بسیار دارد
و غالب بسبب طلب اصغفان و شیراز است که اطراف ایران از کد اموج میزند در کتبش
هر کس را که ظاهر حالش دلالت بر وسعت کند بیانند و ادبی بگسترانند اگر چه از اهل بلدین
نباشد و زبان نداند و اگر هم شخص خود اقرار کند که از زبان بچینبر است و از شعر و شاعر میرزا
نخواهد رسید چنانچه در سفر اول که محرر اوراق بایران رفت شاعری از شیراز پنجاه میل مسافت
بریده با استقبال آمده قصیده بر کاغذ زرین نوشته حاضر کرد بجهت رفع درد سر باو گفت شخصی که
بجهت او قصیده آورده فارسی نمیداند و ذوق اینگونه اشعار ندارد و حرف گفت پس من بگفتم
بگویم تا صاحب بداند که در اینجا مقصود من هیچ نمیدان شعر ضرورت نیست در ایام استیلائی فافقه ایران
یکی از امرای این طبقه در شیراز حاکم بود شاعری قصیده در مدح او گفته راه و دارالحکومت پیش گرفت
در عرض راه با یکی از دوستان ملاقات کرده پرسید بجا میروی شاعر صورت حال باز گفت فرقت
گفت ای برادر مگرد و پوانه شده این مرد یک کلمه شعر ترا نمیهند از چنین کس چه توقع داری گفت است
لکن معیشت بر من تنگ است و راه دیگر نمیدانم این گفته راه خود گرفت و نزد حاکم رفت و کاغذی
قصیده بران ثبت بود در دست گرفته امیر افغان را نگاه بروی افتاده پرسید این کسیت و این کاغذ

جلد دوم عادات و رسوم اهل ایران

۲۹۵

در دستش صحبت شاعر گفت مردی شاعر پیشه ام و این کاغذ شراست امیر پرسید که شعر چه فایده دارد و بیچاره بقطعی می کرده گفت فایده شعر این است که نام چون تو بزرگوار ابد الابد در صحیفه روزگار ثبت میکند عالم گفت بخوانیم شاعر شروع بخواندن قصیده کرد هنوز شعر دوم را نخوانده بود که گفت بس است همه را شنیدم و بعد بخادم خود اشارت کرده گفت قدری پول باین بیچاره بدهید که پول میخورد شاعر صله خود را گرفته مسرور و شاکر مراجعت کرد پر در خانه حاکم و دست او باو ملاتی شده صورت واقعه را استفسار نمود گفت هیچکس را در همه عمر خود نیافتم که مقصود شاعر را باین زودی بفهمد گفتن اینجکایت سبب شد که چیزی باو دادند بعد از آن چند دفعه دیگر حمله کرد لکن فتوحی بر حملاتش مترتب نشد چون صنعت چاپ در ایران نیست خط خوب از کلمات شمرده میشود و خوش نویسان را قریب بیایه ادب رعایت میکنند شغفشان استغنیای کتب است و بعضی ازین طبقه بدرجه ترقی کرده که مبالغه کزاف در بهای خطوط ایشان داده میشود تجار ایران همه خواندن و نوشتن میدانند بعضی شان صاحب فضیلت اند و بسبب ربطشان با اکثر بلاد نسبشان و دشمنان بیشتر است در اداب معاشرت اگر چه بیایه امرای بزرگ نمینهند لکن از سایر طبقات ناس اگر بهتر نباشند کمتر نیتند امر او اعیان مملکت غالباً طالب آشنائی و صحبت تجار معروفند ولی تجار هم امکان از مرادوت با اصحاب ملک و دولت احترام و اعتنا دارند زیرا که بلا استثنا هیچ کس اینکه از این سلسله راه داخل را گذاشته طریق امثال میپویند سزایه خود را عرضه زوال و بوار ساختن قاعده تجار ایران امینت که مکاتیب تجاری را بنحط رقوم مینویسند رقمی مخصوص دارد و بسبب این است که در طریقه چاپ پارخانه معین و منظم ندارد و لابد باید کاغذهاشان را بتوسط کارگذاران ملکی بفرستند و باندک رشوتی میشود که کاغذهاشان بدست کسانی که نباید بجهت و از اعظم همت است که از وقایع ملکی سایر بلاد مستحضر باشند بنا برین نمیتوانند مطالب خود را بنوعی واضح بنویسند و چون عتقاد خطوط و فرد حساب تجار همه بسته به بر تاجر است بعلمت اینکه خط را غالب و دیگری مینویسند ازین سبب بهر خیلی اعتقاد است و پیشه حکاک و مهر کن حرفی معتقد و خطرناکست حکاک باید بهر مهر که نقش میکنند ثبت آنرا بردارند زیرا که اگر مهر کسی بی فروخته است کم شود یا بدزدند و از او مهری دیگر بعینه در دست دیگری برور کند جانفش بهدر

استغنیای
تجار بر روشن
و نوشتن کتب
ش

دربیان رسومات اہالی ایران

باب ۲۵

۲۹۶

خواہد رفت و باید ہر مہر کہ نقش میکند تاریخ آرا نیز ثبت کند و شخصی کہ ہر شش کم
شدہ است باید مردم مستبر را برد و قوع این قضیہ شاہ بگیرد و بتجاریکہ در اطراف
بلاد سرد کار دارد و همچنین بکاشتگان و مضاربہ کارکنان خود بنویسد کہ
از تاریخ فقدان مہر سرد کاغذ و فرد حساب کہ بان مہر بیانند مہر کے
نذارند و رادانی ناس مردم ایران اختلاف عادات کتر و دیدہ شود و
قلیل اختلافی نیز کہ ہست بسبب اختلاف عرفتا و قلت بصیرت با مورد نکیت تقریباً جمع سوئہ و بسیار
از کہہ کمی تربیت شدہ اند ہر شہر و قریہ کتب خانہا ہست ہر طفل را کہ بکتب میفرستند اول حرف
تہجی با و میآموزند بعد از آن قرآن عربی کہ یک کلمہ از آن میفہمند بعد از آن بعضی حکایات فارسی
با و درس میگویند و قدسی ہم مشق خط میکند تربیت با اینجا ختم شود و اگر خود میل بتحصیل کند یا و
مقتضی آن نباشد ہر چہ خواندہ است زود فراموش میکند اما ہمین قدر ہم اگر چہ خیلی بظہر کم میآید
باز تعدادی در احوال کسانیکہ اینقدر تربیت شدہ اند بالنبہ بدیکران کہ با این قدر نیز تربیت نشدہ اند
پیدا میکنند کلیتہ اہالی ایران نایل بمجاہرت و صحبت اند غالباً سفرہ خوب دارند زیرا کہ بسبب ارز نا
آودقہ و فراوانی میوہ ققرای ناس ہم میوانند خوب زندگی کنند بنا بر حکم مذہب کہ شت خوک نمیخورد
شراب نیز ہمین جہہ حرام است لکن بسیاری این حکم اعتقاد ندارند چون بقبول خودشان گناہ یک
پالہ و یک قرابہ کیان است و شراب افراط میکند و چنان لذتی در سکر میداند کہ اگر علی الاطلاق
عیسویانرا نمیدیدند ہیچو جہ نمیشد بانبطایفہ عالی کرد کہ ہمہ عیسویان شراب خوار نیستند و قتی با یکی ازین
مذہب حرف میزنند غالب میگویند شاخوبید چون در مذہب شما منعی نیست لہذا نہ شرم میکنند نہ روتہا
دارد یکی از صاحب مضبان انگریز کہ از اہل کشتی بود در بو شہر سوار سی بود و اسب و ماغنی داشت
و بازی میکرد و چون شخص مزبور بنیتوانست خود را ضبط کند و ہر حرکت اسب حرکت مضحکی میکرد
کہ سبب خندہ تماشاچیان میشد روز دیگر یکی از اہالی آنجا کہ جہہ کشتی میوہ و سبزی آلات میآورد
بصاحب مضتب خبر بگفت من ترا از تنگ بیرون آورم و مرد میکہ دیروز تو میخندید ہمہ
اعقادشان بر کشت و میدانند کہ تو بسواری سیتی صاحب از وی پرسید چہ طور بند و بست
ہمینی کردی آن شخص گفت گفتہ ام این صاحب مثل جہہ انگریز با سوار خوبست اما خیلی مست بود

جلد دوم در بیان سومات الهالی ایران

۲۹۷

از حیثت خود را نمیتوانست براسب نگاه دارد و با بجزه اگر کسی نخواهد با ایشان نگاهداند که در مذمب با
افراط شرب باعث سقوط اعتبار شخص است و اگر کسی تقدیری استعمال کند که از کار بیفتد
کنایه عظیم است باور نمیکند الهالی ایران زیر پر این چیزی نمی پوشند و در ادانی ناس بلکه کینه
جامه پوشیدند غالب این است که بیرون نیارزند تا از کار بیفتد با این عادات هیچ چیز صحت این
مردم نیست مگر غلبه نیکه در شهر ایشان واجب است و جامه های پی در پی که در هر شهر و قریه یافتند
بعضی از جامه ها ملوکانه است همیشه لطیف نگاه میدارند و هر چند روز آب تازه میاخذند علاوه
بر فایده صحت بدن باعث نشاط خاطر و رفع خشکیهای زیاد است و هر فعله که کید و پول بد
داخل شده لذتی میبرد و فایده کلی مییابد وضع تفریح و تفریح ایران مذکور شد ادانی ناس در این
باب با اعالی شرکت دارند چراغان آتش بازی و کشتی گیری و شجده بازی و مسخری و خیمه شب
بازی و مطرب و سازنده و معنی و نوازنده و پسران رفاص معز قلوب جمیع مردم و سواران اسب
و زیارت اجاب کشت باغ و گلزار جمعیت کردن در خانه های خود و یا در سایه درختی و شغری یا افت
شدن در اوقات بیکاری اسباب اشتغال ایشان است دختران رفاص وقتی در ایران بسیار
و تا اوایل سلطنت سلسله قاجاریه جزو مجالس محافل عیش و عشرت بودند لکن در این اوقات در پخت
سلطنت منع است و دیده نمیشود مگر در بلاد و در دست مثل کردستان و بعضی از اطراف خراسان
چون ملاحظه احوال طابع ملتی شود هیچ مطلبی اهم از قوانین و رسوم که متعلق بجلالت و فراوت
طرفین بنی نوع است نیست شاید صلاح و رشد ملت و ترقی آن کلیه پیش از هر چیز بسته با معنی است
بسیاری از ملل که زنهاشان بی پرده میکردند هنوز بجلالت جهالت و بی تربیتی باقی هستند لکن هیچ
جامنیت که عادت زمان در خانه مجوس و از فواید تربیت محروم دشتن شیوع داشته مردم قند
معتدب ترقی کرده باشند سوخ زن اگر چنانچه باید بازمان سلوک شود در مزاج مرد و فقط سبب تعلیل
حرکات نامانجا و تزکیه حالات حشم و غضب است بلکه محرک غیرت و جو افروزی و مشوق اعمال
بزرگست زنی که خوب تربیت شده با کثند درت بخوبی صورت و اعتدال اندام میل میکند غالب
خریدار شجاعت و هنر و صلاح و فریست و امیت و در معرض لغات و تحسین اینکه زمان بر آید
از بهترین و بزرگترین اسباب صدور کارهای بزرگ و اعمال نیک است سابقا مذکور شد که در تربیت

در بیان رسومات اهالی ایران

باب ۲

۲۹۸

حضرت محمد ص و در ابریزن تفضیل داده اند بنا برین مسلمین را میتوان گفت که از معنی مذکور بیخبرند
 ایران واسطه و ادانی ناس را بزین اعتبار پیش است زیرا که مدخانه داری میداند اما در طبقات
 اعلی و اعظم همچو میداند که زن بجهت اطفای حرارت شوث ایشان خلق شده است و حقیقت
 نمیتوان گفت از آنرا در این مردم چه مقام است مگر اینکه هر نوع که شوهران ایشان را دارند
 بی احتمال دارد که نفی که بجهت فرط ذکا و دایا غلبه حسن و جمال رسوحنی در خاطر ظالم خاکنی پیدا کند
 یا اینکه بجهت شرافت نسب و بیم شوهر از آقارب وی رعایت خاطر وی و احترامی داشته باشد است
 دیگر هم هست که در بعضی موارد مخصوصه سبب رعایت و اکرام میشود و مثل اینکه عادت محبت
 و اطاعت فرزندی مادر را بسروان از دیوار حرم مایه احترام شود اما اینگونه نادر اگر چه در بعضی موارد
 سبب بروز زنیهای با عقل و شعور میشود در کلیه امور اثری ندارد اهالی ایران نیز مثل سایر اهالی اسلام
 حدی از برای زن بودن قائل نیستند در شرع بیش از چهار زن نمیتوانند عقد کنند مگر چنین است
 که هر کس باقتضای معیشت هر قدر بخواهد میتواند زن نگاه دارد ملاهای ملت باید بجهت حفظ
 ظاهر کشور و اطمینان آلوده بشوات شود از عبارتی که شریف الدین مؤلف تاریخ کردستان
 در حق یکی از ملاهای مشهور میگوید میتوان فهمید که این سلسله چه قسم سلوک میکند بعد از مدتی زیاد
 میگوید که پاکدامنی این مرد صالح چنان فوق العادت بود که تحقیق پیوسته است که در جمیع عمر
 بجز با چهار زن حلال خود با زن دیگر مباشرت نکرد طریقه زن گرفتن در ایران نه از مجارم بلکه
 از غیر مجارم بر ستم است نکاح و مته و ملکت یعنی اجزای نکاح بقوا این مخصوصه است از طرف
 دختر پدر و مادر ولی و وکیل اند و دختران نامزد میکنند اما دختر میتواند که در حضور قاضی یا ملا قبول
 کند و بدون رضای او عقد جاری نمیشود مگر این بندرت اتفاق میافتد بعلت اینکه طرفین هرگز
 همدیگر را ندیده اند و اخبار خوب از محاسن یکدیگر شنیده اند بعضی حقوق دیگر نیز در شرع بجهت زن
 هست لکن دختر که اول در خانه پدر و مادر و بعد از آن در خانه شوهر حبس بوده است و باو گفته
 که بلند برون نام شوهر گناه است این قسم حقوق بیغایده برای او اثری نخواهد بخشید عقد باید در
 حضور دو شاهد یا بیشتر جاری شود و قباله زایکی از ملاهای شرع که حضور دارد بنویسد بعد از آن
 اسما طرفین و شوهر زن تسلیم و زن از آنجا طام تمام نگاه میدارد زیرا که بان قباله بنویسد

دو
دوربین
مش

جلد دوم در بیان رسومات اهل ایران

۲۹۹

فوت شو باید وقوع طلاق ادعای صداق کند عروسی در ایران مانند سایر بلاد شرقیه خرج خیلی بود
بسیار شده است که اندوخته عمری را در یک روز تلف کرده و بدعوی همسری خود را از پامی در آورده اند
اما در باب ملک زمین شخص میتواند هر چه بخواهد کنسیر بخرد و به هر نوع که در خانه وی زندگی کنند
تفاوتی بجانشان نمیکند با همیغنی که بخورد و بخواهد و حامل لکن و آفتاب به هر دو یکسانند اگر وقتی بخواهد
میتواند فروخت اما اینصورت بندرت اتفاق میافتد بعلت اینکه غیرت مردیشان آفتنا
نمیکند که زیرا که سر ببالینش نهادن و پایش را بدست دیگری دهند نکاح گرایه که آزمائش کند
مخصوص مردم ایرانست منقولست که این رسم در اوایل ظهور اسلام در عرب شایع بود و ستم
نیز آنرا منع نمود اما عمر آنرا نوعی از فواحش دانسته موقوف گردن بآن علیه عثمانی و سایر اهالی
سنت از نیکارا گراه دارند و ترکیب میشوند بطریق این است که طرفین قبول میکنند که نامدی
معین با هم باشند و اختلاف مدت از چند روز گرفته تا نود و نه سال میرود و کاغذی درین
باب مبرقاصتی و ملا و شهود نوشته میشود و مبلغ گرایه بی بی نیز در آن ذکر میاید مرد میتواند
هر وقت بخواهد از کرده قبول کند یعنی مدت باقی را بزن بچشد و زرارها کند اما همین که صیغه جاریست
زن مستحق مبلغ معین است اعم از اینکه دو ساعت یا بیشتر مانده باشد و اگر طرفین باز بخواهند
بعد از انقضای وعده تجدید معالمت میکنند انقیصم زواج بجز مبلغ معین که بجهت گرایه بزن
مقرر شده است حتی دیگر ثابت نمیکند و عموماً این بند نسبت در میان اشخاصی میشود که تفاوت
کلی در همه باب دارند کلیتاً زن از خانواده جنلی پست است و است بار زوجیت ندارد و در حقیقت
اسمی که بر او میتوان گذاشت اینست که بگوئیم حبه شرعیست در ایران مرد هر وقت بخواهد میتواند
زنش را طلاق دهد اما چون مخارج دارد و وطن و ملاست سینر بران مترتب میشود طلاق کم
اتفاق میافتد بلکه میتوان گفت هیچ اتفاق نیافتد مگر در اوانی ناس از آنکه مردم معتبر ننگ
میدانند که زن خود را در فعل دیگری بفرستند در طلاق ما بین شیعه و سنی جزئی اختلافست و هرگز
زنا واقع نمیشود زیرا که زنا را حد شرعیست اگر ثابت شود حکم شرع جاری خواهد شد غالب شکایت
مرد از بد خوئی یا بی مبالائی زن و شکایت زن از ظلم یا اهماال مرد است اگر مرد بخواهد زن را طلاق
دهد باید مهرش را بدهد و اگر زن بخواهد طلاق بگیرد باید مهرش را بچشد لاجرم در میان ادانی بها

در بیان رسوم اهل ایران

۳۰۰
رسمت که اگر بخوانند زیر اطلاق بدهند انقدر اید او اذیتش میکنند که بیچاره بجان آمده مهرش را بخشد
در قم از آدیش را میکیرد بعضی رسوم مخصوص در بعضی از شهرهای ایران مثل لوطی بازار قزوین سبق
ذکر یافت اختلاف شهرهای بزرگ بمجلات حیدری و نعمتی که بعضی از مؤلفین از نذابیر شاه عباس
بزرگ میدانند هنوز باقی و مثل ایام قدیم سبب عداوت با این مردم است بعضی بر آنند که حیدر
منوب بشیخ حیدر اند که یکی از اجداد سلسله صفوی است و نعمتی با منسوب به نعمت اند نام شخصی
که ترا که آق قوینلورا با او اعتمادی بوده است و چون خانواده آق قوینلورا صفوی تمام کردند این
عداوت در میان مریدان دو طایفه ماند رفته رفته رسم شد همیشه عداوت در میان این دو طایفه
هست لکن در دهه عاشورا بیکدیگر حمله میسازند و صدمه میزنند همچو معلوم میشود که مقصود هر دو
طایفه فقط فتح و فیروز است نه چیز دیگر مثلاً اگر یک فرقه مسجدی را ازینت کرده باشند و فرقه دیگر
نتواند ایشانرا از مسجد براند ضرری مسجد نمیرساند بلکه فقط علمها و سایر زینتها و زیورهارا ضایع
میکند و همچنین اگر مردمان یک محله اهل محله دیگر را از خانهای خودشان بدوانند داخل خانه نمیشوند
و چیزی نمیزند مگر اینکه با تبری که دارند نشانی بعلامت فتح و فیروزی بر در خانه میکند از بعضی اوقات
این جنگها خیلی پر زور است و بسیار مردم کشته میشوند و چون حکومت مصلحت خود را در اختلاف
مردم دیده است منع این رسم را نمیکند در بعضی از کتب فارسی که تفصیل این دعوی را مینویسند میگویند
که بعد از قطع نزاع ملاحظه میکنند که از هر محله چقدر کشته شده است خونهارا با هم مقابله میکنند
اگر از یک محله زیادتر کشته شده باشد دیت عدد زیاد را بر محله دیگر حمل و مبلغ را جمع و میان این
دو بچه مقتولین تقسیم میکنند وضع لباس مردم ایران از مسافرین قدیم و جدید نوشته اند اما از صد سال
قبل تا بحال اسباب آن تغییر یافته است در این اوقات کسی خزاعاب عامه بر سر نمیکند و همه
کلاههای دراز که از پوست بره تریب میدهند بر سر میکنند و کاه می شال کشیم می بردوران
می بچیند این رسم شال بچیدن عمومی داشت اما در این اواخر حکمی از پادشاه صادر شد که کسی
کسی شال بر سر نه سپید مگر باذن پادشاه و صدور این حکم بجهت کم کردن خزید شال کشیم و تشویق بر سر
کارخانهای خود ایران بود سکنه شهرهای معتبر بسیار بایل لباس فاخرند غالباً جامهای قلمکار
یا بریشین یا ماهوت مطرز طلا و نقره یا کتخاب میپوشند در زمستان خمر و سنجاب باقسام و انواع

جلد دوم در بیان رسومات اهل ایران

۱۳۱

بکار میرد کسی بنیز از پادشاه جواهر بر سر و بر نیزند و پادشاه نیز وقتی که خود را بجوهر میآید میخوان گفت
سراپا عرق جوهر است و چنین بنماید که رعایای وی با نیمی مفتوحند احتمال دارد که در عالم پادشاهی
نیت که جوهر قیمتی بقدر پادشاه ایران داشته باشد بیشتر جوهر خوب پادشاه اثنائیت که نادر شاه
از هندوستان آورد و در باب غلام و کسین قبل از این ذکر شد این طبقه بسیار نیتند و امتیازی
نیز با سایر طبقات ندارد مگر اینکه کلیت در نزد صاحبانشان بیشتر محل اعتماد و ایشانشان نیز آنچه لازمه
دو تنخواهی و جان نثاریت نسبت باقیان خود مسمول میدارند و بیشترشان کرجی یا از اهل فرقیه
و چون در طفولیت خریدار یا بدست آورده اند مذہب اسلام تربیت شده اند و صاحبانشان که ایشانرا
مسلمان میکنند کنیز از ایام جزو خواتین حرم میآوردند و در خدمت خواتین حرم میکنند و غلامان را
چون مجد رهاق و بلوغ رسیدگی از کنیزان یا زن دیگر را با وی عقد نکاحت بسته فرزندانی که از ایشان
پیدا شوند در خانه تربیت کنند و چنانچه مذکور شد کیدرجه کمتر از فرزندان خود ایشان را رعایت کنند
تقریباً در جمیع خانوادهای معتبر اعتبار و اعتماد بیشتر بخانه زاد است و بذرت اتفاق میآید که خان
زادوی بخانواده آقای خود حیانت کند و عهد مروت را بشکند آنچه در باب رسوم و عادات اهل
ایران مرقوم گشت مخصوص است با بلی شهرت و تصبجات و قری و دهات قبایل بیابان کرد را
رسوم مختلفه است که علیحدہ قابل فکر است امرای قبایل در ایام آرمی مملکت غالب در پانچت
یا شهرهای حاکم نشین میمانند و گاه کاهی سری بقتید میزنند در ایام غیاب ایشان نبد و دست امور
قبیلہ موقوف و محول برای و دستور العمل ریش سفیدان طوائف است اجتماع طایفه بسته با سبب
سعیت ایشان است به تبدیل مفضل تبدیل مکان میکنند بلکه میتوان گفت در جمیع ایام سال
بجته تبدیل آب و هوا در حرکت هستند هر جا آب و هوای خوبی در اطراف اکنه که متعلق با ایشان است
بنظر در آید سیاه چادرهای خود را زده اردوئی برپا میکنند و غالب بر کنار رودی یا قریب بر بئر
وضع اردو نمودن مریج است و فرقیکه چادر ریش سفید با فقیرترین قبیلہ دارد این است که چادر ریش
بزرگتر است سایر اسباب زندگی همه کسان است و چادرها همه از یکت بشم و بر یکت بنج ساخته شده است
اسباب و قاطرها و کوسفندها را در اطراف اردو بچرا میکنند جوانان قبیلہ اگر مشغول شکار نباشند
غالب اوقات دسته کشیدن تنباکو و راحت مشغولند زنان یا با امور منزل سپردارند یا

وضع ایلیات
چار نشین

در بیان رسوم اهل ایران باب ۲۵

۳۶۲

طفلان یا پیردان در حرکت دادن کله در مد و میکنند و عادت این قبایل اینست که آنکه خیل بقوت جمعیت خود اعتماد داشته باشد که چادرهای خود را در نزدیکی دارد و امنه کوی نیز نیند که اگر ایما ناخطری بود یکدما منی تجبه حیا اطفال کله خود در دست داشته باشند و در امنه کوهستانیکه کردستان از آذربایجان عراق جدا میکنند در ایام بهار و تابستان هر دو نامن آمدی یکی از این قبایل است طایفه که در ایران اچ و در فرگستان کبسی میگویند بعضی از اطراف ایران خاصه در صفت آذربایجان کر کرده دیده میشود عادات و رسوم طوایفی که در آذربایجان دیده شد بسیار بطوایفی که در اطراف آنکلند میگردند شباهت دارد مردم ایران بعضی از قبایل را منتم کرده اند که در باب حلال و حرام اعتقادی با حکام شرعیت ندارند و شک نیست که این نسبت حقیقت دارد و خرگوش را که در این مذهب از گروهاست شمرده اند بدون دغدغه علی رؤس الاشاد میجوید مخر او را در سنه هزار و هشتصد عیسوی در مراجعت از طهران در نزدیکی یکی از قبایل افشار سوار می در عقبه گویا تاخت جمعی از جوانان بتبیله نیز شرکت کردند یکی از میان که براسب خوبی سوار بود و سکی بهاد و همراه داشت بر کوه و کتل تاختن کرد تا سگ خرگوش را گرفت و او علی الفور بزرقا ک بست من گفت من جانور کرده هست در مذهب شما و نمیتوانی بخوری پس بچه کار میخورد گفت تو خیال میکنی که جان خود را بخطر میاندازم و اسم را میکشم و سگم را بگذاک میکنم و بعد بسبب حرف یکت طایفه منی است از شکار خود باز میدارم میخورد یعنی چه پدرش را هم میخورد من این گفته قاه خندید و با سبب رکاب کشید با بجه دلیل هست بر اینکه از گوشت خوک هم اعتقاد ندارند چنانچه وقتی یکی از کاراد محترم با یکی از صاحبان انگریز صحبت میداشت گفت همچو میدانم که متبیله ما بفرنگها بیشتر شباهت دارند تا بمسلمین پرسید چطور گفت بعلت اینکه ما گوشت خوک میخوریم نماز نمیکنیم روزه نمیگیریم ما خداین مطلب اینست که این چند نفر از اهالی فرگستان را که دیده بودند دیده بود علی الظاهر عبادتی کنند و بجز از اینکه عبادت را بنا بر پیش چشم مردم کرد چنانچه در انجیل متی در فصل ششم و آیه پنجم دارد است که عبادت در کوچه چنانگیند که چشم مردم بشما بیفتد بنا برین چنین می پنداشت که بچو یک از اهالی فرگستان رسم عبادت ندارند و بنیاد خلاصه اگر چه امرای ایلیات بسبب معاشرت با اعیان در خانه دارکان سایر بلاد تندیب اخلاق تحصیل کرده اند و همچنین تبعه ایشان سینه بسبب مرادوت با مردم تفاوت کلی در احوال افعالشان پیدا شده است عموم قبایل هنوز در حالت جهالت اولیه باقی و برقرارند غننه اطفا را

جلد دوم در بیان وضع اباالی ایران

۳۳

در وقت مقرر میکنند در رسم عقد نکاحی هم در میان دارند اما معروفست و گویا بی حقیقت هم نباشد که از سایر رسوم شریعت اسلام مجزید بعضی که میخواهند در نزد همگان متقی و زاهد بعلم بروند و ضوابطی بگیرند و صورت نمازی بجای آرد اما بیشتر حمد و سوره را هم میندازند یکی از محرران ایرانی که در باب حکایات غزیه نقل میکنند مینویسد که در ایام جوانی وقتی نماز میکردم یکی از طایفه شاهسون حضور داشت بعد از فراغ از نماز پرسیدم که تو نماز نمیکنی گفت همین طور که تو حالا کردی من کا و کا هی سری دو لا در است میکنم اما چیزی نمیکویم یعنی هرگز یاد نگرفته ام و هم او گوید که شخصی از اهل شهر که در فروشش کوسفندان خدمتی یکی از ایللیات کرده بود بر حسب اتفاق وقتی همان می شده صبحی حساب الما مولع بنا کرد و بقرآن خواندن هنوز شروع نکرده بود که زن صاحبخانه دست جاردی بست درآمده بر سر دی نواخت و دشنام دادن گرفت که کر کسی در این قبله مرده است که تو این کتا برا میخوانی شوهرش اگر چه زن زاطلمت کرده براندا بهمان نیز بطور بیصحت کنت ای برادر تو باید از محقق کنی که در حقیقت کسی مرده است بعد این کتا برانخوانی نه بجز دخیالی خود بخود اسباب غم افراهم بیاری بندرت اتفاق می افتد که کسی از مناسک مذهب چیزی تعلیم بگیرد اگر ملائی برود و او را بنام بنماز دعوت کند با گراه بنماز میرود و در اتمام آن بی صبری میکنند و اگر احیاناً در وقت اشتغال بنماز صدمه بر کله یا رسته ایشان دارد سوز آزار از شامت نماز و نحوست ملا میداند و باین سبب هر چه تو اندازد دشنام دادن و سقط گفتن کوتاهی نکنند جمیع قبایل صحرائین ایران بنما که در راه زنند و هم بدین حرفت مهابی و مستخز و علی الاتصال از دزدیها در راه زینها و قتل و غارتها که کرده اند حکایت میکنند از سردار سبیله تا خدمتکار طویل هر کس از خود چیزی با تعریف میکنند که اگر در حکومت دیگر و بهتر بود قطعاً باید بسزای کلی برسند مکرر شده است که بر اثر امی ملکات افسوس خورده اند و یاد ایامی کرده که بقول خود هر کس ایسی و شمشیری و جگری داشته است میتواند است بخوشی بگذرانند یعنی ایام هرج و مرج ملکات وقتی مؤلف بجانب سلطانیه متوجه اردوی شاهی بود در عرض اتفاق افتاد که از سمت دست راست خرابه چند منظر آمد از یکی از امرای ایللیات که همراه بود پرسیدم که آیا میدانند این خرابه از کجاست بجز و شوال چشمش درخشیدن گرفت و گفت حالاً بیست سال میگذرد که من با عموی خود ششی باین ده ناخته و چا پدیدم و خانهاش را خرابه کردیم

در بیان قواعد و رسومات ایلیت

۳۴
از آن بعد دیگر آبا و نژاد مردم این ده که با ما دشمن اند و بد مردمی هستند در همین نزدیکیها منزل گرفته
و باز صاحب مال و کنت شده اند اگر خدا بخواهد این آرامی طولی نخواهد کشید و روزگار قدیم باز
بر خواهد گشت پیش از آنکه بمیرم کینه دیگر با این حضرات دست و پنجه نرم خواهیم کرد ازین بهتر
مشلی اتفاق افتاد و فقه اول که مؤلف با یران رفت روزی نزد یک براه شکار میگردیم رسیدیم
به کاف عمیقی که در کوه واقع شده بود چون خواستیم بگذریم هر مردی از طایفه لک که در وقت
من بود بر گشت و متوجه من شده قسمی کرد و گفت قریب بیست سال قبل من دوه نفر دیگر هم از
قبیله خود در همین دره در کمین کاروانی نشستیم چون کاروان رسید حمله بردیم و چند نفر از ما
و قاطر چهپای مکار را کشتیم باقی که گنجینه و خیلی مال و غنیمت بدست ما افتاد آنچه قسمت شد
تا چند سال سرمایه معاش و عزت من بود اما حالا بجهت پول من برفت و پیرم و فقیری هستیم لکن بعد
همه این یک نوع تسلی خاطر است وقتی آدم خیال میکند که او هم یک روزی بهره از خیرهای خوب دنیا
برده است از آنچه مرقوم شد معلوم میشود که این قوم از اسباب ترقی و تربیت بخیرند و لذتانی
که بر آن مترتب است از قبیل نعمت عظمی در فاه و امنیت و نظام که موجب معموری بلاد و آسایش
عبادت ادراک نمیکند در هر چیز همان وضعی که عادت کرده اند می بینند بنا برین چیزی
در نظرشان غیر از اقدار جلوه ندارد این بهم بجهت آنکه مدد باجرای شہوات و لذات است لکن
در حقیقت این بجهت از رومی انصاف بر بزرگان این طایفه نیز وارد است چنانچه وقتی مؤلف با
فتحعلی شاه که حال در ایران فرمانروا است مدد و یرا که در جستیار و اقدار پادشاه انگلند معین است
و بنیان نیکوئی حکومت انگلستان برانست بیان میکند و گفت ازین قرار پادشاه شما مثل کلانتر مملکت
این قسم سلطنت شاید دام داشته باشد لکن لذت ندارد و سلطنت من خیلی با آنچه تو میگوئی تفاوت
دارد من بخوابش خود میتوانم جمیع این امراد صاحب منصب با نرا که قومی منی غزل و نصب کنم اما یک
چیز هست این قسم سلطنت در خانوادہ من قوام نخواهد داشت در ایران همیشه حتی با بیشتر بوده است
و خواهد بود پس در مملکتی که پادشاه اینگونه چیزها بگوید هیچ عجب نیست که جهال ایلیت عظمی و شاک
و اسباب حصول لذات خود را در تاخت و تاراج و ایذا و اذیت دیگران دانند و اگر امیری یا
بزرگی از این طایفه طبیعتی برخلاف این عقیده ظاهر سازد موجب استخفاف و استحقار و حتی خواهد

جلد دوم وضع رسومات اهل ایران

۳۵

بود چنانچه وقتی دو نفر از صاحب منصبان انگریز از صحنه که در الملک کردستان است بطرف هند
میرفتند و کهنیز از اکراد بدرقه ایشان بود اتفاق افتاد که در عرض راه در صحن صحبت ایشان تعریفی از
صلاح و سداد و فراست و ادراک یکی از شاه زادگان کردند تعریف کرد گفت شاه زاده که من در
خدمت او هستم بیشتر استحقاق پادشاهی دارد تا برادرش که شما اینمه تعریف میکنید بعلت اینکه از او
بیشتر از برادرش میترسند بعد گفت مثلاً این ده را که در این نزدیکی می بینید اگر شاه زاده که
شما تعریف میکنید حالا اینجا که ما هستیم بود اهل ده با استقبال میدیدید و سعی میکردند که از روی
او چادر برزند بخلاف اگر آقای من اینجا بود بنوعی رعب او در دلها نشسته است که حال مردم کوچهها
کرنجیده بودند حالا من از شما میپرسم که کدام یک ازین دو قابل سلطنت مملکتی مثل ایران هستند
و همین شخص که فی الحقیقه در قوم خود مرد با ادراکی بود همیشه سوال از اوضاع انگلند میکرد روزی از
برای او تعریف میکردند از وفور زراعت و خوشش وضعی قری و قصبات و متول و مکت امانی
حریف بی اختیار گفت چه قدر مردم باید داشته باشد که همه امرشان بچا و میکند و چون باو گفتند
که قانون ملکی بنوعی است که کمیر قدرت بر اینکه نه افعالی نیست محبت کرد و گفت پس اینمه مردم
در اینجا چه میکنند ازین حرف معلوم میشود که طبع انسانی بسبب همیشه متوجه بکلیف بودن تا چه بانه
انحراف از استقامت پیدا میکنند در هزار و هشتصد و یک تاریخ مسیحی که مؤلف از ایران حجت
کرد یکی از صاحب منصبان ایللیات خراسانرا که میل دیدن هندوستان داشت همراه آوردیم
و در کلکته آدمی همراه او کرده تا همه اطراف شهر را با و بنامد چون از گشت برگشت از او پرسیدم کلکته
چه طور بنظر آمد گفت عجب جا نیست برای چپا و الفصه اعظم ایللیات ایران اگر چه ازین
راهزنی و چپا و متغیرها ما از اسم و زودا گراه دارند و سبب اینمینی و اصحست بعلت اینکه آنها
با این قوت و صغف است ولی با این همه جمعی هستند که با قرار خود کارشان دزدیست لکن همین نیز
دعوی مروت و مردمی دارند و اوقاتیکه سفارت انگریز از کردستان عبور میکرد روزی اردو در
نزدیکی بعضی از قبایل قشائی افتاد و زنمانان بچتن و چرخ ریشتن و قالیچه بافتن مشغول بودند مرد
بحسب عادت با یکبار یاد طلب شکار میکشند و چون صاحب منصبان انگریز شنیده بودند که
اینطایفه مذرعی مشهورند و بنوعی با شکار و هرصی لند که مادران هم از ابدان طفولیت بچامی و در

ایللیات قشائی

وضع رسومات اهل ایران باب ۲

۳۰۶

بر روز نینزد تا بنگ و رحمت عادت کنند که بعد از آن که قابل کار و اچانا گرفتار شدند بصر
چوب و کتک بر روز نیندیکی از صاحب منصبان حقیقت این احوال را از پیر مردی پرسید بر گفت
این همهست در حق ما این آنچه در حقیقت است استحقاق داریم چرا که بعد از همه دزدی مافقط نوعی از حقیقت
ما هرگز دزدی نسکیم مگر از کسی که حاکم صحیح با ایشان بد است علی اگر ایران هیچ و مرج باشد رو
ماست اما حالا این قهر با کجا اهرش خود کار میکنند و غالب این است که ما با از پادراشیم چون
دید که علامت بی اعتمادی بقولش از صورتها ظاهر است گفت حالا این ایل معین شده اند نه
مخافت اردوی انگریز را بنامید مردیشان در انجام این خدمت معلوم خواهد شد و خواهد شد
که همیشه اعتماد با بنطایفه که در چه نوع حرکت خواهند کرد و در حقیقت ما اینطایفه قوادل اردو بودید هیچ
چیز مفقود نشد اهلای ایران همیشه بصفت همان نوازی و رعایت خاطر غربای ملک مشهور
بوده اند و پیش از همه اهل ایران برای قبایل جنگی ملکات با این صفت موصوف اند و دلیل بر آن
میتوان گفت حرکت محمد حسن خان قراکوزلو حاکم بهر است با لقب سفارت دولت انگریز در عبور
از بهران بجای بغداد در آن اوقات بسیار سرد بود و برف از یک نزع و چارک متجاوز بر زمین
نشسته بود محمد حسن خان خانه خود را بجهت تله سفارت خالی کرده خود بسکی از خانها شیکه در یکی از دپت
حوالی شهر داشت رفت یکروز عمده سفارترا بخانه بیرون شهر و عده گرفت و خواهرش کرد که از اعلی
ادنی بروند اتفاقاً سفیری نیز از ایران بهندوستان میرفت و در آن اوقات او نیز در بهران بود
و درین دعوت خود با عمده جات شرکت شد صبح زود می بود که جمعیت بخانه خان وارد شدند و تا نیمه
شب ماندند بجل همانی از آن بیشتر میشد و اینها همه هیچ وقتی که سوار شدند بجهت مراجعت خبر شدند که در
وقت اشتغال بصر غذا اسرهای سختی شده و زمینلج کرده بود و ازین سبب خان حکم داده بود
که اسبها و قاطرانیکه متعلق بحضرات همانها بود و قریب بدو لیست میرسید همه را بطوری فعل کنند
که بریج بنوعی توانند رفت که موجب لغزش نشود قبایل ایران مانند اعراب مدعی آنند که چون بجای
کسی قول دادند عهد نخواهند شکست و اگر کسی را در پناه خود گرفتند با وی خیانت نخواهند کرد
لکن حرکت نامردی کلبلعلی خان فیلی سپهان این ادعا را اگر خراب نکرد باری تزلزل ساخت اینها
دل الزام و نفر از صاحب منصبان انگریز را که از نزدیکی اردوی او میگذشتند دعوت بصیافت

جلد دوم در بیان احوالات ایلیات ایران

۳۷

هر دو را بقتل رسانید اگر چه چون این حکایت بروز کرد باعث لعنت و طامت جمیع شد اما حکومت نمود
اورا بدست بیار و در این جزا فراده هنوز در کوهستانیکه فاصله مابین خورستان و پاشالیک بغداد
بزدوی و دغلی مشغول و نه سنانک ایران و ایرانیان بلکه خال عاریست که بر چهره حکومت انزلیست
سبکی و تعلق ایلیات ایران بخانزاده امرای خودشان مرقوم گشت بسیار گشت که کبسی و کبر اعانت
کنند و مکرراتفاق افتاده است که بچه کوچک را بصحرای برده و از قبیله بیعت گرفته اند اگر جمعیتی بجهت
پادشاه بخوانند با شکال جمع میشود لکن اگر خود ایل یا امیر متبیله در خطر باشد در آنی بقول خودشان
چا و بچا در کوه کبوه علامت جمع شدن میسر و چون این رسوم را ما نیز در صفحات خود می بینیم
بلکه پیران ما همین رسوم را داشته اند ما به تعجب میشود با جمله ایلیات ایران همیشه نوع تجارتی ما به
وقری معتبر دارند اسب و کوسفند و قالی میفروشند و در بها و جنقه و غله و قماش و ظروف
میگیرند تا جیک ایرانی که پیش سمت نگارش یافت نه تنها در شهر ما میمانند بلکه بسیار است که
در خدمت اترک ایلیات اند و بجهت ایشان زراعت میکنند و کله و رمیه میچرانند اما این اوقات این
قتل بسیار نیست زیرا که هر چه اقتدار حکومت از دیا و میا بد استیافته را از چنگ این مردم خوشی میرا
مشهور است که تا جیکسای افغانستان بعضی از بلاد تا آن فارسی حرف نمیزنند و همین مطلب بعلاه
اینکه حدود قدیم ایران را در دست میدهند تا ناید میکنند مطلبی را که پیش گفتیم که با وجود تغییرات بسیار
و حملات بیشمار که دراز منته مختلفه از طوایف جنگی باین بلاد روی داد تغییراتی بحال سکنه اصلی مملکت
راه نیافت و در رسوم خشنه و نام گذاردن اطفال و کفن و دفن اموات مابین ایلیات و ایالی بلاد
ایران و سایر طوایف مسلمین اصول یکی است اما در غذای امر و مشا هر بهادران هنوز رسم قدیم آباد اجازد
در ایلیات شایعست اسب صاحب مرده را میارند کلاه صاحبش را بر قریوس زمین میگذارند و
چکمه اش را از دو طرف زمین میاندازند و کمر بندش را از گردن اسب میاریزند و با جمعیت تمام دور
میگردانند و هر یک از دوستان میت که خواسته باشد اسبی سلج بدون سوار میفرستند تا شامل
تشیع جنازه باشد و در کتابی میر یوسف الدین مینویسد که این رسم در ایلیات تا آن تیره است و آن
اینگونه چیزها بدینست زیرا که ناخدر سومی که هنوز در خلکی که با علی در جبهه ترقی کرده اند بافتست بدینست
اصول مراسم عروسی و زواج مابین ایلیات و احشامات و سکنه بلاد و قری تغادتی ندارد و کامین

میکنند

دروضع ایلیات ایران

باب ۲۵

۳۰۸

میکند اکثر بقاعده میفرستند و تعارفات معموله مابین طرفین را بجزی میدارند و همچنین رسم خانان
 دارند و مثل مردم شهر در خرج عروسی اسراف میکنند خاصه شب زفاف که هر چه دارند بر روی
 وایره میریزند ایام عروسی در میان مردم معمول تا یکماه چهل روز طول میکشد در فقرای قوم تا سه روز
 که کمتر از آن نمیشود دیگر در شیرینی خوردنست روز دیگر جانبدان و روز یا شب سیم زفاف در جمیع طبقات
 رسمست که داماد در روزیکه شب آن زفاف میشود در سبترین زیور و زینتی که حصول آن بجهت وی
 ممکن است جلوه میکند و در آن روز جمیع اقارب و احباب وی با احترام بزرگانه میکنند هر کس
 نرود و بیاید باید زیروست او بشیند حتی حاکم بلد اگر بروسوی نوگوش برود در این روز باید همین طور
 معمول دارد و دوستان داماد در این روز مانند خادم خدمت میکنند اقارب داماد هدیه ها میدهند
 و این هدیه ها بقاعده گرفته میشود و در نفرو لی مما امکان از اقوام داماد معین میشوند که هر چه حکم کند معمول
 دارند یکی راساق و دوش یعنی دست راست و دیگر ریاسول و دوش یعنی دست چپ میانند و اگر
 داماد طفل یا باجیا و حجاب باشد این دو نفر بچلیها مختلفه بنکانه طلب را اگر ترس میکنند مثلا چمین میانند
 که داماد حکم کرده است مثل پادشاه که فلان شخص را بگیرند و دیگر بر اجریه کنند و دیگر بر اتا زبانه زنند
 و آنچه از این بتبیل واقفند در اینگونه مقامات سبب رنجش نمیشود و سبب استیاق و رخا نه عرو
 باین سرگشی نسبت عروس را میثوبند عطر میزنند و هر لباس فاخری که ممکن باشد با دیوشانند و نیز
 مثل داماد می نشیند و پیش از آنکه خانه یا حنیه را را بکند تعارفات از اقارب و احباب بوی میشود بعد
 از او ای مراسم چادر قرمزی بر سر وی انداخته او را بر آسبی می نشاند و بجانه داماد میسبند و داماد بر
 خانه منظر مقدم بی بی است این رسوم مشترک مابین ایلات و امالی بلاد است اما رسوم مخصوصه
 بایلیات که احتمال دارد در مقابل از طور اسلام درین طبقه شیوع داشته است قابل ذکر است
 در صبحی که عروس را بجان یا حنیه داماد میسبند همه احبابش جمع میشوند و اگر دختر امیری یا رئیس سفیجا
 باشد سواران متعلق بپدرش او را برفه میکنند و رقاصان و قوالان را نیز با خود میکشند اگر منزل
 داماد نزدیک است دور میزنند و چون مسافتی که باید نزدیک خانه داماد میسبند داماد بر اسب خود
 سوار و با احباب خود با استقبال میاید نارنجی یا سیبی در دست گرفته چون نزدیک رسید تقوت
 میاندازد قبل از آنکه نارنج از هر دو طرف خاموش اند بجزر و انداختن نارنج نقره باوقیه باطنند

رسم نارنج زدن
 مردم شهر است
 که چون عروس بر
 بجانه رسید
 میزنند

جلد دوم در وضع ایلیات ایران

۳۰۹

همه در هم میریزند اما داسب خود را چرخ داده رو بنهرل چهار نعل میا زو سواران سمت عروس اورا تعاقب میکنند هر کس اورا بگیرد اسب با زین و جامه که داماد پوشیده است نزد شصت او خواهد بود اما این رسم در میان متمولین قوم است فقرا چند قرانی میدهند و مکرر هم اتفاق افتاده است که داماد گرفته میشود زیرا که در این روز مخصوص در کزیاست و اجاب وی نیز در معنی با وی مد میکنند چون عروس بر در خانه داماد رسد زانیکه با او بستند میگویند پایده نشود و اقارب داماد دور او جمعند در خواست میکنند که پایده شود بالجمله هر یک از مردان قبیله داماد بعد از امکان چیزی بعرس می بخشند و همچنین از وی خواست میکنند که مهرش را ببخشد خود داماد هم بعد ازین درین استعدا شرکت میشود لکن زنان ایرانی فقط مهر را سدر راه بد سلوکی شوهر یا بعضی اتفاقات میدانند لذا غالباً اینست که راضی میشوند اگر چه بعضی اوقات قدری از آزمای بخشند اما عموماً بقدر کفایت نگاه میدارند که اگر وقتی اقتضا کند دست مرد را زینسنگ داشته باشند در این عروسیها مردوزن متبیله حلقه زده میرقصند امرای قبیله که در حقیقت همه جهت تربیت شده اند در عروسیها نیکه در خانواده خود اتفاق میافتد احتمال دارد از روی ضرورت با عادات قوم موافقت کنند و غالباً عادت اینست که چون زواجی در ایل اقصو و بحضور خود مجلس عیش را برین و با طهارت و سخاوت زیاد و به شاشت و به شاشت و افزوجیم طایفه را از خویش ممنون شمار میسازند رسم طلاق در ایلیات مثل سکنه بلاد است الا اینکه طلاق در ایلیات کمتر اتفاق میافتد و اینصورت میتوان گفت اسباب عدیده دارد یکی اینکه با کرامتی در این طایفه بیشتر است و دیگر اینکه زنان بجهت زحمتی که میکنند بیشتر در چشم مردان عزیزند و فقرای قوم هم نمیتوانند که ادای کلین کنند و همچنین باید گفت که در این قسم مردم اقارب زینرا بسبب طلاق وی از زده ساختن خطرناک است زیرا که داماد میگردانی زن ثابت نشده است اقارب او در حمایت وی از جان و دین نذارد و یکی از کتب فارسی مذکور است که قائمتر عمدی که احیای می نهند بطلاق زینست و بعد میگوید در ایام سابق اگر کسی بطلاق زن عهد میکرد و از جنگی میگریخت عمرش باستخفاف و حقارت میکشید اما در این اوقات کمر اتفاق افتاده است که قسم بطلاق زن خورده و همان ساعت که خورده و هیچ شرم هم نگرفته اند مع الحدیث در ایلیات ایران اوقات مردان بسواری و شکار و روزنش

به شاشت
بافش شادی
ش

عادات و رسوم ایللیات

باب ۲

۳۱

کارهای لشکری میگذرد و غذایشان غالباً نان سیاه خشک و دوغ و شیر است گاه گاه گوشت نیز در استعمال میآید مسکرات کمتر استعمال میکنند بیشتر تفریحشان در اینست که در یکی جمعبنده قلیانی بکشند شعر میافسانند بشنوند و اگر مسخره کاری بکنند بخندند مسخره در هر جای ایران یافت میشود بعضی این فرقه در کار خود هنر میکنند چنانچه اتفاق افتاد که در هزار و هشتصد و یک مسیوی سفارت انگلیز در حوالی کرمانشاه دهمدیجان کله چپند روزی با سفارتخانه بود دهمدیجان سرگرد و قبیله بود که چنان هزار سوار از آن بیرون میآمد و در کمالات صوری از سایر امرای ایران که مؤلف دید اقبال از آن افزاین شعر و صنعت نقاشی بهره مند و بر شادان و جلالت مشهور بود از جمله تبعه امیر مشایره مسخره بود که در فن خود استادی ماهر و در حرفت شیادی نقش بندی کامل بود روزی در عرض راه سفیر انگلیز را مخاطب ساخته گفت شک نیست که شما فرستادید که ایرانیا را این نوع تربیت کرده اید و مشتق داده اید که مثل سرباز انگلیز پیش پیش شما نظام حرکت میکنند چند وقت طول کشید که ایرانیا را تعلیم نظام داده اید ایلمی گفت تزیب شما مسخره گفت اگر اذن میدی من کمتر از شش دقیقه زحمت شما به شمار اضای کنم چون اذن یافت نزدیک سواران ایرانیا رفت که جنبیت میکشیدند و حکم مخصوص داشتند که از جای خود حرکت نکنند مسخره دیده بود که تقریباً جمیع اینها یا لکت بودند یا میلی که مسکن و ماوسی ایشان کوستان لرستان است بنا برین چون نزدیک رسید بنا کرد با دانه خواندن و شغری بدین مصنون سرودن گرفت

ایچوانان لرستان بشنود از من که من گویم از مردانگیهای نیاکان شما هنوز تمام نکرده بود که صف بر بخورد و بسبب اینکه هر یک میخواست خود را نزدیکتر برساند تا واضح بشود در هر مقامی و اسبابیکه میگردد میزند و مسخره چون صورت حال دید قاه قاه خندیدن گرفت و ردی بالچی کرد گفت از آنچه دیدی دلتنگ مباش بجهت اینکه من شنیدم مردی با همین شعرها که من خواندم لشکر جمع آورده تا چند هفته پادشاهی کرد و بر مؤلف لعین است که این صحبت حقیقت دارد و در هر وجهی که بعد از فوت نادر شاه در ایران واقع شد یکی از امرای مجبور النسب و الحسب با جمعی از مغنیان و مطربان با طراف لرستان رفته و همین اشعار را خواندن گرفتند و فقط بهمین سبب تزیب بر پنجهزار ایللیات برد و راو جمع شده او را شاه خوانند ایللیات در کفتمن شنیدن افسانه

جلد دوم عادات و رسوم ایلیات

۳۱۱

لذت و بعضی از ایشان در تحصیل و تکمیل این فن رنج میسوزند اشعار خاصه از فرودوسی حفظ میکنند
کیکه این هنر را بقدر کفایت داشته باشد در نزد اقوان و بگمان محبوب و محترم است و غالب
اوقات مصباحت او تصریح نمایند سابقاً مرقوم شد که زنان مبتدیه بسیار کست که نقاب برود
گیرند و کارهای محوله بایشان تینر نوشته شد احترام زنان ایلیات پیش از زمان شهر سیاحت
اینکه بشیر فائده بوجودشان مترتب است نه همین سهیم جامه خواهند بلکه شریک اسفار و خطارند
و عادات مردانه ایشان که طبیعت نیست از آنرو که شایسته این نوع زندگیست اگر از خانواد
امرا نباشند همه قسم خدمت را در خانه میکنند و بجز با و اجانب که بر حسب اتفاق در خانه یا چینه
ایشان فرود آیند کمال افت و مروت نمایند لکن با وجود کمال خدمت چیزی در حرکاتشان نیست
که موجب غلط فحشی شود تمام آثاری خود نیست نه بیشرمی و از باب خاطر جمعی از خود است نه بسبب
بیجانی اگر چه غالباً بجهت حرارت آفتاب چهره های تیره است اما در ایام جوانی بیشتر از حسن و جمال بهره
دافرو بسیار میشود که نیکوئی منظر با اعتدال اندام مقرون دارند زمان طلوعه او انی این گروه بجهت کثرت
زحمات زود شکسته میشوند مهدی علی خان که از نجبای ایران و بحسن آوایب و ظرافت طبع مشهور
و در سنه هزار و شصت و هشت علیسوی از جانب حکومت بجای سفارت در بار ایران امور شد
حکایت همانی خود را در یکی ازین قبایل بطور مخصوصی مینویسد میگوید وقتی بقبریه صحنه که سنگهای
طوایف خزال و افشار بود رسیدم یکی از بزرگان افشار مرا بچینه خود دعوت کرد در ایامیکه در منزل
او اقامت داشتم کمال رفت و مهربانی از جمیع قبایله بالنسبه بمن بطور رسیدن خواتین خانه که بنا بر عادت
پرده میکشند بسیار اظهار محبت مینمودند دختر صاحبخانه که قریب پانزده سال عمر داشت بقدری
نیکو شمایل بود که نمیتوانم وصف کنم و قتیکه مکلفتم تشنه ام میدوید و میرفت و کاسه آب زلال بجهت
من میآورد و گویا آب حیات بود در دست فرشته اما بجای اینکه اطفای حرارت گذر آتشی که
چشمانش در سینه ام افروخته بود میافرو و بعد از آنکه رنج داند و نهی که در وقت مفارقت از عشق آن
دختر بدوش وارد آمد و بدون جرات اینک بنگاهای شمه از آنچه در درون دار و اظهار کند تقضیل مید
میگوید احتمال دارد که مروی بحسب و از خود رضا حرکات آن دختر را غلط میفهمید لکن من بدین
خواتین ایلیات تجربه داشتم و خوب میدانم که مقصود هیچ بنود و کرمان نوازی و عزیز پردی

این ده در عراق است
و غیر آن صحنه که
دار الملک
ارو است
ش

عادات و رسوم ایلیات باب ۲۵

۳۱۲

و بر من یقین است که از جمیع زمان ایران باعفت و عصمت ترند و اگر کسی قصد ناموس ایشان کند
 تقرب ایشان را با خود دشمن خوئی خواهد ساخت. الحاصل عادات زنان ایلیات موافق وضع زنی
 ایشان است و قوی در نزدیکی یکی از مراتع ایل افشار با یکی از امرای سواره میکند ششم من کفتم این طایفه شجاعت
 و رشادت و تحمل بر مشاق خصوصاً در فن سواری مشهورند لکن مشکل میدارم که بقدر شهرت بهتر
 داشته باشند امیر مزبور زن جوانی خوبصورت را خوانده از دوبرگی پرسید که پدرش سپاهیت گفت بل
 گفت یقین میخواهی که سپرت هم سپاهی شود زن ششم کرد پس اسبی با لکام بغیر زن بدو نمود و گفت
 سوار شو و این فرگشتی زنا که دختر ایلیات با دختر شهرستان چندر فرق دارد دختر علی الفوری است
 شدت تمام تاخت و یهوج با توقف نکرد تا بر سر کوهی کوچک که در نزدیکی بود رسید از دامنه تا قلعه
 ملو از سنگ پاره بود چون بر سر کوه رفت دستی به بالای سر برده همان نوع که بالا رفته بود سیرا
 تاخت آورد هیچ چیز خطرناک تر از زمینی که بران تاخت نمود نبود اما گویا خوف در وجودش خلق
 نموده بود فقر و فاقه و بعضی رسوم دیگر ایلیاتی مکرر ذکر شده است و همین باعث مردانرا که همان
 قدر هم که در شریعت جایز است نکاح کنند بسیار ایشان کیزن دارند مگر اینکه از زن قابل کار کردن
 نباشد یا عقیم یا پیر باشد و الا از ن دیگر مینبزند سبب اینست که اغلب متحمل معیشت بش از کیزن
 نمیتوانند شد و دیگر اینکه مردی که دو یا بیشتر زن داشته باشد غالب نزاع و جدال زنانه عیش با روی
 تلخ خواهد داشت و رسم متعزیز در زمان ایلیات نیست بعلت اینکه ازین کار بسیار آگاه دارند و بسیار
 شده است که بدین واسطه با ملاها جنگیده اند اگر چه میتوان گفت که آزادی و اعتبار زنان ایلیات
 بیش از سایر زنانست در ایران اما هنوز از وضعی که بجهت زنان در فرنگستان مقرر است خیلی دورند
 زنان ایلیات بیشتر خود کار میکنند و شوهر یا یا براجت یا تفریح و تفریح مشغولند و در حقیقت عتبا
 زن در چشم مردم مانند خدمتکار است نه رفیق اگر کسی از ایلیات زن و کثیر بقدریکه در شرع جایز است
 یا بقدریکه مردم شتر دارند ندارد فقط چنانکه مذکور شد یا بسبب وضع مخصوص یا فقر و فاقه او است
 بجز دریکه وضعش تعیینی را بدو اقام عیش و عشرت و لهو و لعب مستغرق میشود زن سیاره که
 همیشه شریک رنج او بوده است از راحت او بهره نخواهد داشت مثلاً اگر منصبی ترقی کند مقصود کلی
 از ترقی و استیغای لذات شهوات میداند اگر شهری برود فی الفور عادات انجارا اختیار میکنند

جلد دوم وضع ایلیات ایران

۳۱۳

اما در انزاد ایلیات ما دام العمر احترام میکنند و ما در نیز حسب عادت بر فرزند ان حاکم است
اختیار خانه جمیع با ما در است و اگر سپه صاحب دولت و ثروت باشد بحسب عادت انتخاب زن
و مصارف عروسی را بخواهش و صلحت ما در میکند و در بسبب اینکه نه ملاحظات زنان ایران خیلی
به پسران نوس و از دختران یوس اندا حاصل مطالب مرقومه در باب ایلیات مخصوص بطول یعنی است
که از نژاد اتراک یا از االی خود ایراند قبایل اعراب که رعیت ایران و گفته سواحل بحر فارس اند در عکدا
در سوم بیشتر با ما و اجداد خود شباهت دارند هنوز زبان عربیت و طرز و طور عربی و لباس عربی
قواعد سلوکشان اگر چه بهتر از ایلیات ایران است ولی هنوز خیلی عربیت خوراک اعراب این صفحت
علی الغلبه خرم است لکن شاید قوم عند قوم فوائد فقط این غذا اگر چه زود دیگران چندان مطلوب نباشد
نزد اعراب بهتر از جمیع اعدیه عالم است چنانچه چند سال قبل اتفاق افتاد که یکی از زنان اعراب که
در ابو شهر در خدمت اطفال و کیل دولت انگیز بود با اطفال مشارالیه با نکلند رفت بعد از مرخت
همه در سن جمعیستند که خبر بای آن اطراف را که دیده بود و پرسند ضعیفه هر چه دید و از قبیل راهها
و کارها و اسبها و دولت و تجمل شهراد و آبادی و زراعت صحراها همه را تعریف کرد و همایش
خیلی بر این سخن حسد بردند اما زن گفت یک چیز ندانست پرسیدند چه بود گفت درخت خرم که هر چه
از اطراف نگاه کردم نیافتم و همیشه متوجه بودم چون این را شنیدند حسدشان تمام شده خیلی افسوس
خوردند که خدا این بیچارگان را با این عذاب مبتلا کرده است که در ملک زندگی میکنند که درخت
خرماندرد اعراب ایران اگر طلسمی ببینند و مقادمت نتوانند کرد اسباب فرار دارند و در راه
دارند و براندن سفاین معاوندند و لند اهر وقت خواهند بسواحل بر عرب و مالک عثمانی میتوانند بگریخت
و بهین سبب منضمات عبادت اصلیه نوع بسیار کی در پنجن جنایات و تفسیر عبارات مخصوص بخود
دارند چنانچه وقتی اتفاق افتاد بعضی از صاحبان انگریز در حوالی ابو شهر شکار رفته بودند و خواستند
که تازی انگریزی را با تازی عربی در پی آهونی ببینند از ند و ببینید سرعت کدام بیشتر است یکی از این
گفت اعتقاد من اینست که سگ انگریز سگ عرب را بزنده هنوز این حرف را گفته بود که عرب فقیری
که با مید اخذ چغری سگی همراه شکار بیان آورده بود پیش جست و بشدت هر چه تا سر گفت مخطوطه
صاحب بخدا قسم که سگ عربی خواهد زد از ایلیاتی که در کوستان جنوبی ایران سکنی دارند تعریفی میتوان

در وضع و حالات اباالی ایران

باب ۲

۳۱۴

کرد زیرا که کسی از ایشان خبری نداشت و اما می توان گفت که از زمان اسکندر تا حال حال ایشان و وضعشان بالنسبه سلاطین یکی تعیین یافته است آنچه یونانیان در این باب نوشته اند چنین بنماید که با آنچه حال معلوم میشود بعینه یکی است همان تدابیر که متاخرین سلاطین ایران با این طوائف کرده اند از اسکندر نیز منقول است با این معنی که اسکندر سعی کرد که این جماعت را به زراعت و پرورش کله در مشغول سازد تا بجهت اموال خود پرده خسته از ناخست و تا از اطراف باز نمانند

باب ۳ بیست و ششم ملاحظاتی چند در وضع مملکت ایران در این اوقات و طبع بیعت سکنه آن

اگر چه از دو هزار سال قبل تا بحال هیچ ملک مثل مملکت ایران عرضت تغییرات حوادث نبوده اما شاید هیچ ملکی هم نیست که کمتر از این مملکت تغییر در اوضاع آن شده باشد اقتدار سلاطین و حکام قدیم حشمت و تجمل در بار عادات و رسوم خلق تقسیم مردم بجان بلاد و ایلیات لشکری و مردم وحشی که هستانا وضع اداره ملکی طریقه جنگ و جدل همه کلیه از قدیم الایام تا حال یکسان است و بقدریکه در این ایام می توان تخمین کرد اباالی عالیه ایران چندان با سکنه این ملک در عهد دارا و اویشیروان تفاوت ندارد در عرض هزار و دویست سال هیچیک از ملل اسلام نبوده که باید ترقی کرده اند سکنه جمیع بلادی که این زمین را قبول کرده اند بدون استثناء همیشه در معرض صدقات حکومت قدر و غلبه و بی ثبات بوده اند اسباب مختلفه و دلایل عدیده بجهت این مطلب گفته شده است از توی ترین اوله و اسباب یکی طبع بیعت خود سپهبر عرب و بعضی از اصول قواعد مذہب ویراد انسته اند عمر محمد صلی الله علیه و آله بعد از آنکه ادعای نبوت کرد علی الاصل موصوف در غزوات و محاربات بود معتقد ناس و در حق او از باب جماعت ذاتی و خدات سپاهیکری کمتر از دیگر ائمه است و همین صورت که کتابی که سرداری خلجی در ایام محاربات خود نوشته فناء و مصدر جمع قوانین است می توان گفت که یکی از اسباب قویه عدم ترقی این طایفه است و همچنین قانون زن معتد گرفتن

جلد دوم در وضع حالات مردم ایران

۳۱۵

زمازاد در حالت قید و حبس و اشدن نیز شک نیست که اگر از اسباب قویه نباشد اثر کلی در تعویق ترقی کشیکه
این مذهب را اختیار کرده اند دارد و انسانرا میتوان گفت مخلوق عادت است در ملت اسلام هر کس در خفا
خود حاکمی قمار است از ظنولیت یا شخصیت هیچ نمی بیند و نمی شنود مگر حکومت و اطاعت عادتش
یا بر فرمان دادن یا فرمان بردن جاری شده لند نمیتواند بفهمد که معنی یا مقصود از آزادی شخصی و ملی چیست
بنابرین همین نوعیکه پادشاه ملک را بالنسبه بخود واجب طاعت میداند خود را بالنسبه باهل خانه خود
میداند شک نیست که چون تاریخ قدیم و حال جدید ممالک آسیا ملاحظه شود اسباب عدله و مشای
میتوان شمرد که چرا این ممالک هرگز در ترقی کلی و اصلاح حال بنی نوع با این پایه و پایه که امروز اهل ترقی
ارتقا یافته اند نرسیده اند لکن از دلایل مسطوره بخوبی واضح میشود که در جمیع بلاد اسلام هیچکس هیچ چه از
وضع اداره حکومت ملکی و ملی مستحضر نیست بلکه ادراک فواید و شداید آنرا نمی تواند کرد امرای قبایل
مبعیت یکدیگر نوع آزادی دارند ایلیات نیز بجهت حب آزادی طبیعی بزندگی مانند با هم راضی شده اند
که عرضۀ ظلم و عدوان نشود اما هرگز در اهل اسلام کوششی بجهت آزادی ملت نشده است بلکه
اطراف خواهشی هم نشده است که بطور دوام حدی برزی اقتدار سلاطین بگذارند تا در حقیقت
در مقابل ظلم این طبقه بستر باشند بل هر گاه ظلم سبب شورش شده است نتیجۀ این بوده است
که بعد از آنکه بر یکی غالب شدند ظالمی دیگر را بر خود مسلط کردند که هنوز بترتخت نشسته است بر قلع و مریخ
همان گساینکه نزع او مصدر فتنه و در حقیقت سبب عروج او بر سر سلطنت شده اند میکار و تاخت
ایران از زمان فتح اعراب تا حال همه دلیل بر حقیقت این مطلب است و ما و امیکه اسباب یکبار این آثار
بران مترتب شده است موجود است تغییر کما یبغی در وضع این ملک تا مومل و متوقع نخواهد بود
و در بیصورت آبادی ملک بسته به طبیعت و عادت شخصی پادشاه است و بهترین سلاطین
بیش از آنچه یک شخص در ایام حیات ناپایدار خود تواند نمود نتواند نمود نتیجی که قرب دولت
روسیه با این مملکت برود و مورد خواهد داشت مشکل است که پیش از وقت توان گفت دلی
الولی بلاد عثمانی با اینکه از اطراف اسباب جمعدارند قرنهای گذشته و تا هنوز در لباس آباد اجداد و سول
و بوسادن نهی مخالف ترقی و تربیت اند اگر از این معده تربیت قیاسی داده شود نتیجۀ این خواهد
که قرب مملکت و مصادمت عادات و ادیان متضاده غالب امینت که باعث از دیاد و عواقب است

در وضع حالات مردم ایران

باب ۳

۳۱۶

که آعال مانع مخالطت و مصادقت مابین ملت اسلام و عبوسیت و العلم عند الله
اگرچه درین کتاب بقدر امکان اخبار قدیم و اوضاع جدید ایران مندرج شد قبل از اختتام آن چند کلمه
کلیه در باب طباع مردم این مملکت بی مناسبت نخواهد بود و خصایص شخصیه سلاطین ایران در ضمن
تواریخ ایشان مرقوم گشت آنچه که باقیست و باید گفته شود بیشتر راجع بوضع ایشان است تقریباً
جمیع سلاطین این مملکت همه مشرع بوده اند یا اقلاً اگر هم فی الحقیقت مقتید نبوده اند ظاهراً حکما
به وجه مراعات ظواهر احکام شرعیست نموده اند زیرا که این امر از لوازم قوام دولت است و لهذا
هم از اوان خرد سالی شاهزادگان را میآموزند ملکات حسنه و صفات جمیله را چندان لازم میدانند
بنابرین هر یک از پادشاهان ایران هم از اوایل عهد شباب قیواند بدون منع و زجر بر تک
اقسام طاهیه و مناهیه شود و استیفای لذات و استغراق در سهوات را از مخصوصات پادشاهی
شمردند و شاید بتوان پیش از همه اسباب بهمین سبب راجع ساخت انقلابات علی الاطلاق
که در سلسله سلاطین این مملکت روی میدهد مرد بزرگی بکوششهای فوق العادت بنیان
عروج و استعلا و ظهور و استیلا میخانواده رامی افکند کسانیکه بلا فاصله بر جای اومی نشینند
اعمال ویراسر مشق خود ساخته و بسبب لزوم مجاهدتی که مقتضی وضع ایشان است اساساً و تیسراً
که بحکمت و شجاعت وی برپا شده است بسط و قوام میدهند و در اجرای احکام و امضای او امر
و نواهی بر طریق وی سلوک مینمایند اما شهرت و آوازه آبا و اجداد بسبب خرابی انسال و اعتیاد
میشود زیرا که در ذیشان جای گرفته است که بجهت حکمرانی از نادان متولد شده اند چنین می پندارند که
از فرمانروائی کامروا نیست و چون اسباب لهو و لعب و محبت و اطراف همه متعلق و خوشامد که
خود را از دست داده همیشه تمذکر این شعر اند پیش از آن که تو فلک داده خود بستماند
خدمت اینضیبا و من العمرضاب تا اینکه از کید زمانه غافل و بعیش زمانه عادی گشته سرودی
دشمن خارجی یاد دست خاکی خواهند باحت پادشاه ایران بر خویش هیچ چیز لازم نمیداند مگر
مراعات ظواهر شرع رحم و مروت و عدالت را از صفات ملوکانه میدانند نه از لوازم مهت ملوک
و چون باطاعت احکام و کمال فرمان پذیری مره م عادت کرده است اگر احیاناً خلاف خویش
بمیدمتعل نتواند شد و بهمین سبب قدر و قیمت خدمتکاران صمیم و خدمات از روی خلوص عقیدت

جلد دوم در وضع حالات اهل ایران

۳۱۷

نشاند از تاریخ سلاطین ایران باستان نامی بعضی معلوم میشود که همیشه مذامی خود را از مردمانی
ردی الحسب اختیار کرده اند کسانیکه حکومت بالغلبه و علی الاطلاق دارند و فقط نام نزر کی برایشان
از باب جلالت منصب اطلاق میشود و دست نمیدارند که در اوقات مخصوصه بخود با مردم یا
بحسب نژاد یا بسبب قابلیت و صلاح ذاتی صاحب داعیه هستند معاشر باشند بلکه راحت
و آرام خود را بیشتر در دایره برخلاف این طبقه می بینند و شاید غرور و غلبه هرگز مستوفی نشود
تا وقتی که خود را مرکز دایره نمینند که ایجاد واقعی آن موقوف بگردش چشم خود ایشان است
و دیگر از جمله خصوصیات وضع پادشاه ایران امینت که همیشه سالک طریق رحم و مروت نتواند
بود اگر چه بالطبع مایل این امر باشد علی الاصل فرمان سیاست و قتل مردم و دادن و خود مشاغل
این امور کردن باید برور ایام موجب قنوت قلب شود و کسانیکه تربیت شاه زادگان تنگ
معین اند که یا ازین جهت میم دارند که مباد امرت طبیعی مداخله با خیالات و امور لازمه آینده
کنند هم از بدایت ایام صبی ایشان را مبادا بعضی امور عادت میدهند که از دیدن آن لرزه بر اندام
مردان افتد و این تعلیمات ایام جوانی چنین بنماید که کلیت بدون خطا اثر کرده است زیرا که در تاریخ
ایران کمتر پادشاهی نشان میدهند که فوق معمول اظهار رحم و مروتی کرده باشد برخلاف بسیارند
که بعمل خود ثابت کرده اند که خوریزی و خونخواری یکی از لذات است و با سلیغای این لذت سخی
نام خود را از دفرانسانیت محو خود را از درجه مردمی ساقط ساخته اند بعضی اوقات سلاطین
ایران مجبورند که در استیصال امرای مقتدر که در اطاعتشان شبهه دارند و علی الظاهر نمیگویند
بدیشان آسیبی رسانند متمک بحلیت شوند و در خفیه مقصود خویش بعمل آرند شاید بر ملکی و
حفظ جان خود را بیکونه اعمال صحه گذارد ولی انیکونه ضرورت مانع تنفر و رافع از جبار طبیعت نمیشود
قباحت صورت ظلم در هر لباس وحشت انگیز است ولی چون نقاب حیانت بر چهره کشد
محرک مواد نفرت و خجرتست و درین حالت است که ظلم آشکار و شرارت ظاهر با لایحه نجابت
پنهان و جنابت باطن که از لوازم بی غیرتی و نامردیست نام صلاح و فضیلت هیاب آنچه در باب
سلاطین ایران مذکور شد شامل جمیع حکام بالغلبه است لکن از اتفاقات حسنه و الطاف
خفیه و جلیه جیمه که شامل حال بنی نوع انسان است که این قسم سلاطین داشته باشند کم اند

باب ۲۵ در وضع حالات ایران

۳۱۸

چون ملاحظه احوال ایشان شود عجب نیست که سلاطین این مملکت از حقوق دیگران پروا نکنند و حتی جرئت خود نشانند و حد ظلم را شورش عام دانند و اقتدار را سرمایه عیش و عشرت پندارند و مادامیکه خلاف قانون موجب محاطه نفس و ملک نشود بهر نوع توانند بجلب و جمع اموال پروا نیند و بخرجه از دیاد و اعتبار شخصی خود هیچ جنبک و صلحی اقدام ننمایند و آبادی مملکت را از اینجا که مایه ترقی مصالح شخصی و سبب آوازه و بلندی نام خود است لازم شمارند شاه زادگان ایران را طبیعت بر کز به تحقیق دانسته اند و از آنرو که همیشه بمقتضای وقت حرکت میکنند غالباً او آب معاشرتشان بطور رافت و حسن سلوک است بجهت اینکه مقصود کلی جلب قلوب است برای انجام تدابیر آینده اگر چه وضع این شاهزادگان مقتضی آنست که اگر ریا کنند باری رعایت خرم و احتیاط را فرو گذارند اما مکررتعلق خوشامد کویان و غرور نسب مخالفت با این ملاحظات کرده چون بجاگوشی تعیین میشود چنان اظهار باس و سطوت مینمایند که گویا فی الحقیقت سلطنت علی الاطلاق دارند و زرا و کارکنان مملکت همیشه مردمی متعارف و کاروان و خوش صحبت و با حلم و حوصله و وقت نظرند اما همین است صفاتی که در حقیقت سرمایه زندگی ایشان است از بعضی که عمرشان در مراعات رسوم ضایع شده است و تحصیل معاششان از افسد طرق و شغلشان همیشه بزرگ بازی یا مجتبی فطرت خود یا خرابی دیگران بوده و نمیتوانند بدون خطر حرفی بزنند که از در تعلق یا خدعه و فریب و کویا خلقت شده اند بجهت اینکه هر جا بگفتی یا بند سرنگبارند و هر جا اقبالی ببینند یا بردارند عمری بکمال رود و غل و کدب بگذرانند صلاح نفس و فضایل انسانی توقع نتوان داشت اگر چه شک نیست که بسیاری از وزرا ایران هستند که نام ایشان را در تحت این تعریف کلی داخل کردن خلاف انصافست ولی باز هم کسانی که بفضیلت و هنر و مزیت ذاتی و صلاح از همگان قصب السبق بوده اند بعضی اوقات مجبور شده اند که اصول انسانیت را فدای رسوم جاه و منصب کنند و جز از اوقاتی که بسبب کثرت عتقاد شاه بر آنها خور از معرض پلایک و دایره خطر بیرون دیده اند بجزم ضرورت و ضمنی حرکتند که بعضی با حقیقت و صداقتی است که مردم نیک سیرت و بزرگ را شایسته و مستحق اکرام و احترام دارد حکام ممالک و اضلاع را میتوان گفت که در وضع سلوک غالباً متابعت لوک و وقت کنند لیکن قانون حکومت بنویست که باید همیشه ایشان را مایل جو رو تعدی داشته باشند بر حسب اقتضای وضع

جلد دوم در بعضی از حالات اهالی ایران

۳۱۹

در گفتار و کردار از وزرا و رجال دولت مردانه تروکشاوه دل تروکشاوه بیشتر شایسته احترامند از آنرو
که صفات جور و تعدی انقدر باعث دناست طبع و پستی فطرت نمیشود که کذب و فریب تشرفه
ایران طبقات منقسم میشود اکثری از اکار این سلسله مردم صاحب فضیلت و متحمل گوشه نشینی اند
وزهد و تقوی و تواضع مایه احترام ایشان است و ممالک این رویه را از دست نمیدهند و جمیع ممالک
صبورند مگر در وقتی که شریعت در خطر باشد و چون خود صاحب مسند شرع اند حفظ آنرا از لوازم
همت میدانند سایر طبقات این طایفه عموماً برخلاف مذکورند با قلیل دانش و ادعاهای زیاد مدعی
احترامی هستند که بسیار کم بایشان داده میشود و از این سبب از جمله شاکی ترین دنا را ضعیف ترین مردم
هستند و چون عموم اهالی ایران باغزبانی هر ملت و مذہب بطور رفت و مردت سلوک میکنند بعضی
معنی همیشه باعث اشتغال نایره غضب این طایفه است و بر مراد و با کفار طعن و تمسخر میکنند تا مگر
بواسطه تعصب عوام را روی بخود کنند مردم نسبتهای بد با این طایفه میدهند و کینه لای ضرب المثل
چنانچه گویند فلان کینه لای دارد اختلاف طبایع ما بین اهالی شهرهای مختلفه ایران بسیار است و نشانی
آن اصل و نسب ایشان است مثل اینکه اهل قزوین تبریز و همدان و شیراز و یزد و بجات و جلادت
بر خلاف اهل قم و کاشان و اصفهان که در ضمن و بی بگری صبر و فزید بسبب اینکه پدران اهالی شهرهای
قبل مذکور شد غالب قبایل جنگجو و سلحشور بوده اند و مردم قم و کاشان و اصفهان هم از قزوق بسیار
یا بجزفت و صنایع کتاب کرده یا باعمال ملکی و ملتی اشتغال ورزیده اند لکن این اختلاف که مردم بعضی
از طبقات کمتر از اهالی دیگر شهرها جنگلی باشند سبب خروج آنها از تعریف کلی نمیشود جمیع اهالی ایران با هم
طوا ببرد و صورتها خاص ملحوظ است صنف نیکوئی از نوع انسانند بلند قامت نیکوئی کوتاه بالا و دید
بذرت در ایشان دیده میشود و اغلب قوی بنیه و چالاکند رنگ چهره از سبزه کندم کون تا سفید رخسار
مردم بلاد شمالیه فرنگستان میرسد اگر چه آن شکفتگی مردم فرنگستان را در عارضه ندارد اما صحت مزاج
حظی و افزاینده بصورتی است ملاحظه عموم ملت کرده سرعت ادراک و حسن معاشرت و طرز ادب
قابل تعریف است حریف صحبت و رفیق مصاحب اند و در خرج با ستشنای بعضی چنان مسرفند که در اخذ
عالی طبقات اهالی شهرها نوکر خوب نگاه میدارند نوکرهای ایرانی با دامیکه انجام خدمت و امثال
ملحوظ است بهترین خدام اند و رنگوئی و دوروی ایرانیان ضرب المثل است و خود اهالی ملک تبریز از

در بیان احوالات اهالی ایران

۳۲

انکار ندارند اما میگویند این علت در مردم سبب طرز حکومت و نتیجه وضع رعیت است شک نیست که در ملکی که حکام جور و ظلم همیشه ایشان است لابد رعایای مظلوم بهر طور توانند در حفظ خود میکوشند و چون اتفاق ملی و افتاد شخصی نیست بالطبع مجده و حلیت گری راجع خواهد شد این است که استعمال اینگونه کلمات همیشه سبب و ناست طبع میشود بلکه در بعضی مقامات موجب احترام و تحسین است مثل اینکه مکرراً اتفاق افتاده است که که خدای فریبه یا کلمات شهری محض بجهت حفظ جان مال دیگران دروغی گفته و در اثبات آن بنوعی ثبات و رزیده که جان و مال خود را عرضۀ تلف و هدر ساخته و همین احسانی زبردت ازین شخص در حق دیگران لاجرم سبب احترام مردم میگردد و احاطی و حافظ خود میدانند بالنبه بوسیله وضع زندگی عموم ناس در ایران بطور نسبت که احتمال دارد بیشتر از وضع حکومت مردم ارجله باز و در وقت میکند زنان و خدمتکاران که شوهران و صاحبان خود را برایشان حاکم و والی علی الاطلاق میدانند لابد با جمیع معایبی که مایه و نشاء و دانت فطرت و دانت همت است داشته باشند اول تعلیمی که اطفال از پدر و مادر مییابند و در آن وقت فریب است و نهی برود هر دو در خاطر نشان استحکام یافته بجائی میرسد که اگر در باب نیکوئی و صلاحیت صدق و راست گفتاری سخن شنوند تصدیق و تحسین میکنند اما رعایت حزم و احتیاط مانع از این است که بصلاصیتی از این مثل خطر انگیز اقدام ننمایند قسماً اینکه بر صدق مدعا میجوئند فقط دلیل بر عدم صدق است اگر کسی از اهالی ملک خارج در قولشان شبهه کند میگویند خاطر جمع باش اگر من ایرانی هستم اما دروغ نمیکویم خلاصه هیچ شک نیست که بعضی هستند که شایسته نیست که نام ایشان در تحت تعریف کلی این طبقه داخل باشد و بعد لهجه و درست کرداری از کهنان ممتازند اما از باب اینکه همیشه کرام ناس قلیل اند و نشان بقدری نیست که رافع عیب ملت شود مردم ایران با صدمات زمان مصائب دوران مکانت خویش گذارند و در مشکلات فروتنی نکنند باندک چیزی بغضب آیند و چون غضب برایشان مستولی شود اعمالشان مانند کسی است که از عواقب امور نیندیشد کسیکه بوضع حکومت و طریقت است این مردم است نیست چون ایشانند که پست ترین مردم با کابر بلکه سجد و پادشاه نیز و شام میگویند محبت خواهد کرد و حال اینکه حقیقت دارد اما این قسم صحبت باراکه غالب با مین ادانی ناس عمومی دارد اعتدائی نمیشود بل اتفاق میافتد که بعضی اوقات تعذیری یا جزئی زد و کوبی میکنند اما هرگز مدتی

جلد دوم در بیان احوالات اهالی ایران

کامیابی در این باب نیست بسیاری از سکنه بلاد معتبر تربیت شده اند و نیز کسانی هم که تربیت ندارند نوع
 طلاقت و ذلاقتی در لسان و جرات و جلالتی در گفتگو دارند که غالب در عین صحبت پر دای جاہ
 و منصب و مال و کنت کسی را ندارد چنانچه حاجی ابراهیم خان که در این اواخر وزیر ایران بود حکایت
 کرد که وقتی برادرش بیکر بیکی اصفهان بود و قسطنطنیہ بر خلاف معمول بر کسبه شهر معین کرد شخص سبزی
 فروشی در وقتی که بیکر بیکی در دیوان نشسته بود خود را با ندرون انداخته عرض کرد که ممکن نیست که
 از عمده این قسط تو اندر آید بیکر بیکی گفت اگر میتوانی بده و الا ازین شهر بر دسبزی فروش گفت
 و ادون قسط محال است و جایز اہم نمیدانم که بروم حاکم گفت برو بشیر از باکاشان اگر دولت میخوا
 مرد گفت برادرت در یکی ازین شهرها حکمرانست و برادر زاده ات در دیگری رفتن اینجا با چہ فایده
 برای من خواهد داشت دالی گفت اگر سخاوتی بود بطهران و بشاہ عرض کن که من ظلم میکنم بیچاره
 گفت اینجا هم برادرت حاجی ابراهیم خان وزیر است حاکم بغضب رفته گفت پس بچہم برو مرا
 بیش ازین عذاب بده و کانداز گفت اینجا هم شاید حاجی مرحوم پدرت تشریف داشته باشد حضرات
 نتوانستند خود را از خنده ضبط کنند بیکر بیکی نیز با دیگران شریک شده سبزی فروش را وعده کرد
 که کارش را درست کند ایلیات ایران بسکنه بلاد این مملکت اختلاف کلنی بالطبع دارند امر قابل
 بسیار شده است که ہم شجاعت و بہادری و ہم مروت و جوانمردی ہشتتار و ایتیان یافته اند حسب
 اقتضای وضع و زندگی که مخصوص ایشان است از وزرا و اعیان دولت کمر حیلہ سازی میکنند نتیجتاً
 گفت که بکلی ازین عیب عاری ہستند مگر عذر و تئوری کہ دارند غالب مانع زمانہ سازیت فخریست
 منضمناً باینکہ ہم از اوان طفولیت تا دیدہ اند و بستگان خدمتکار و چاکران ہمو اخواہان جان
 دور خود دیدہ اند سبب این شدہ است کہ عادت کردہ اند خود را بیش و دیگران کم از آنچه ہستند پندارند
 چون بغضب میانہ بطور سست کہ ہرچوہ او ارہ پذیر نیستند لکن کم میافند کہ سخاوتیکہ در عین غضب
 بالنسبہ بسیار بزرگان با خود پاوشاہ نیز میکوبند مورث مشتقی شود غالباً معذرت ہرناہنجار ہائیکہ
 از ایلیات است خواستہ میشود حتی خود پاوشاہ ہم قبول میکنند روزی اتفاق افتاد کہ یکی از امر صحبت
 از صدر اعظم میداشت خیلی بدگفت یکی از مخصوصان وزیر نیز حضور داشت و چون محررادرق
 از عاقبت آن اندیشہ داشت روز دیگر از وی پرسیدم کہ چہ واقفشد گفتیچ چون وزیر را دیدم گفتم

طلاقت
 بافتن کشادہ رو
 و کشادہ زبان
 سن
 ذلاقت
 تیز زبانی
 سن

در بعضی از حالات ایران

۳۲۲
 ما ایللیاتی هستیم و بعد خندیده من گفت که تو میدانی که این لفظ ایللیات مذر همه نامهور و ناهنجار است
 که کسی بگوید یا نگذرد با جمله طبیعت امرای ایل و احشام را میتوان گفت با تغییرات ملکی تغییر پذیر است
 و تئیکه مملکت آرام است خیلی شدت مزاج و درستی قول و فعلشان کم میشود و بعلمت اینکه در
 طفولیت غالب بطنانست حرکات پدران در پای تخت میمانند و در هانجا تربیت میابند و
 چون بن شباب رسند همیشه باید ملتطم جنب و تفرم رکاب شاهی باشند رفته رفته عادت
 اولیای دولتی گیرند و کلیه خوی و رفتار ایشان پذیرند و باب رعایت اخلاق حمیده و حمله
 فرائض شرمیه بیچیک از طبقه اعظم مملکت اعم از اینکه امرای ایللیات باشند یا اعیان و اراکاز دولت
 قابل تعریف زیاد نیستند اما در باب محسنات اخلاق از قبیل عفاف و کفاف و پاکدامنی و راه
 کاری و غیره با حتی ظاهر هم مراعاتی نمیکند در اجرای فرائض مذهب اگر چه بحسب ظاهر رعایتی میکنند
 اما مکرر شده است که در صحبتشان معلوم میشود که اعتنائی با عمل دین ندارند و بسیار شده است که
 چون از این باب سخن در میان آید بطوری صحبت میدارند که قریب بکفر است در ایران از مذ
 محبت داشتند علی الخصوص وقتی که خارج مذهب در مجلس باشد شیوعی دارد روزی در مجلس یکی از
 ملاها در باب حقوق و لزوم حرام سادات گفتگو میکرد یکی از اراکعت اینها که تو میگوئی هم از برای
 مردم احمق خوبست که غیر از این حرفها نشینند اند چیز دیگر ندیده اند من سفرها کرده ام مکتب بسیار
 دیده ام و مکرر شده است که سیدی دیده ام مثل سیکت و یهودی مثل فرشته در یکی از کتب
 که نزد محرر اوراق است نویسنده حکایتی از کفر مضحک و اشکار یکی از امرای معتبر که حال در خراسان
 نقل میکند که با وقتی این امیر حکایت گیر و منکر را شنیده بود و خواسته بود که بقاعده طبیعی خود
 حال را دریافت کند اتفاق افتاد که باری در مسجدی یکی از ملاها همین ذکر میکرد و او حضور داشت
 چون اینمطلب را شنید روی بمردم کرده گفت هر چه این مرد ملا میگوید دروغ میگوید یکی از نوکرها
 من مرد من برای تحقیق همین مطلب دیش را پراز گندم کردم و بعد از آن مکرر بر سر قبری رفته
 شکافتم و دیدم همان طور و دهنش پراست و مجال است که با دهن پر شود با انسان یا فرشته حرف زد
 با جمله طبع ایللیات خیلی مختلف است با الی شهربا ایللیات نیز جنات و قبایح مخصوص بخود دارد
 مردی صادق و همان دوست در شنیدند لکن بی ادب و سخت مزاج و شد بد العمل اند چون

ملتشم
 با نضد و کفر
 مثلثه بسته
 شش

جلد دوم در بعضی حالات ملی ایران

۳۲۳

ضرورت بدو غ و فریب و حیلۀ نازند و قبیح باستعمال هم نازند و این عیوبشان کمتر از مردم شهر است
پرواضحت که بجهت امنیت که آن سبب برای ایشان جمع نیست زیرا که بوضوح پیوسته است
که هر وقت در شهری سکنی گرفتند یا جزو فاتحین داخل شهری شده اند در جمیع فواحش و نیکیا
بر جمیع اعظم و ارادل سقت گرفته اند تفصیل فواحش مرد و میرا نوشتن سبب مغرور و زجا
خاطر است زمان ایران که در شهر با میمانند بحسب عادت مانند کثیر نازند و در خد متکذاری و این
جبهه بسیاری از مخصوصات این طبقه را دارند اگر چه زنی صاحب اعتبار باشند سوخی و کلیه
ملت نخاهد داشت اینست فقط چیزیکه ازین طبقه داریم اگر غیر ازین باشد جز صحیح نداریم اگر بخوا
قول عموم و افسانه بعضی از محرمین را قبول کرد مگر حیلۀ زمان ماز را بر آه آورده است در با
زمان ایللیات در ادراک سابقه سخن را ندیم بالنسبه بزنان شهری نوع آزادی دارند اگر چه در جن
اندام و نزاکت طبع بزنان شهری نیرسند اما در عفت و عصمت و زحمت خانه داری و سایر
صفات لازمه از ایشان بهترند و حقیقت مکرر زمان عالی بهت و صاحب غیرت و اینها
دیده شده است و سبب همان وضع زندگی و آزادی ایشان است الحاصل کلیه مردم
ایران را میتوان گفت که مردمی خوش ترکیب و کارکن و قوی بنیه و زیرک و سریع الادراک
و خوشرو و خوش معاشرت اند و من حیث المجموع میتوان گفت بشجاع اند اگر چه اظهار شجاعتشان
مانند سایر مللی که در بحالت بوده اند بیشتر نبوده است یا موقوف بطبیعت
مطلبی که بجهت آن خنک میگردد اند قباچ و معايشان از محنات شان بیش است چون
اسباب حکومت بنوعی فراهم است که در هر وقت مجبورند که یا بجلیستی و سیلت جویند یا شدت
عملی نمایند عادی ایشان شده است که همیشه یا تابع باشند یا طاعنی بسیاری از تقایص ترك
ایشان را بهین سبب میتوان راجع ساخت و شاید که هیچ ملکی نباشد که بدو صنی حکومت بیش
از ایران سبب ارتکاب فواحش سکنة آن باشد اگر چه این ملاحظه در نظر از قصور مردم میگذارد اما امید
بجهت اصلاحشان نیکد ارد و بجلت اینکه ظاهراست صورت گرفتن این امر مفید و وقتی است که
تغییرات کلی روی دهد و اوضاع ملکی تمامه تبدیل یا بدولی آنچه از تواریخ قدیم و تجربه حال جدید
ملکت معلوم میشود چیزیکه دلالت بر مطلب داشته باشد نیست و اند علم بالصواب

خاتمة كتاب

٣٢٤
نت الكتاب بعون الله الملك الوهاب بتاريخ يوم الخميس مئتم شهر
ذى القعدة الحرام ١٣٢٣ كتبه العبد المذنب الرحمن بقدر
والقضاء على رضا الملقب بصبياء الا و باء ابن الحرم
المغفور المبرور المستغرق في بحار رحمة الملك
المهيمن اقاميرزا ابو الحسن الشيرازي
طاب الله ثراه

فهرست جلد اول تاریخ سرجان مالکم

صفحه کشته شدن نوز بدست افراسیاب	صفحه (باب اول)
۱۴ برخت نشستن زو و کاشاب	۴ در بیان حدود ایران
(باب چهارم)	۵ در بیان هوا و جبال و کوه و نهرهای ایران
سلسله کیانیان	۶ در بیان حیوانات و معادن و نباتات ایران
۱۵ بر تخت بر آمدن کجباد	(باب دوم)
۱۶ جنگ رستم و افراسیاب در ایران	۷ سلسله مبادیان و پادشاهان قبل از کیومرث
سلطنت کیکاوس	۸ سلسله جانیان و یاسانیان
۱۷ حکم کیکاوس بر مازندران و سخت خوردن او	(باب سیم)
۱۸ کشتن رستم و پیغید را و رانی کیکاوس از اسیری	۹ سلسله پیشدادیان
۱۹ گرفتار کردن امیر مازان کیکاوس و رانی او بدست رستم	۱۰ سلطنت کیومرث
۲۰ متهم کردن سودابه سیاوش را و در آتش رفتن سیاوش	۱۱ سلطنت هوشنگ و طهمورث
۲۱ تزیین سیاوش و خنجر افراسیاب را	۱۲ شروع بت پرستی در ایران و منش آن
۲۲ کشتن افراسیاب سیاوش را و تولد کجخرو	۱۳ سلطنت جمشید و تقسیم او را باریکهار قسمت
۲۳ جنگ رستم و افراسیاب و سخت افراسیاب	۱۴ اختراع عید نوروز
۲۴ یافتن کیو کجخرو را و آوردن او به ایران	۱۵ سلطنت ضحاک و قصه مارهای شاناو
۲۵ برخت نشستن کجخرو	۱۶ سلطنت فریدون و قصه کاهه اهنگر
۲۶ وضع قله کلات نادری	۱۷ کشتن فریدون ضحاک را
۲۷ محاربه پهلوانان ایران و تورانیان	۱۸ حکایت درفش کاویانی و تقسیم فریدون ملک را به فرزندان خود
۲۸ گرفتار شدن شیرن بسبب عشق فیثره و خلاص کردن	۱۹ کشتن سلم و تورایج را
رستم اورا	۲۰ سلطنت منوچهر
۲۹ غارت کردن رستم و استخا از خدمت	۲۱ تولد رستم و انداختن او بکوه البرز
۳۰ جنگ کوردز و پیران و یسه و کشتن رستم پیران را	۲۲ فتح قلعه سفید بدست رستم
۳۱ استخا و کجخرو از سلطنت و غایب شدن او	۲۳ سلطنت نودر و لشکر کشیدن افراسیاب بایران

فهرست جلد اول تاریخ سر جان الملک

۴

صفحه	سلطنت لهراسب	ردیفه	سلطنت اشکانیان و اشکانیان
۲۶	خراب کردن بخت نصیرت القدس و قتل یهودان	۲۹	سلطنت اردوان بن اشخ و ذکر نامهای سلاطین این سلسله
	فراکش تا سب بجان روم		(باب ششم)
۲۷	تاج بر سر گذاردن کشتاسب		سلاطین ساسانیه
	شروع مذہب آتش پرستی و احوال زردشت	۳۰	پان ترا دار در شیر با بجان
۲۸	حط بردن ارجاسب ایران و جنگ با کشتاسب	۳۱	سلطنت اردشیر و تفصیل جنگهای او
۳۰	رفتن اسفندیار بتوران رمانی و اودن خواهرین خود را از ایران	۳۳	ذکر حالات اردشیر و پان بعضی اقوال او
۲۹	کارهای اسفندیار و حالات او	۳۴	تولد شاپور پسر اردشیر
۳۰	جنگ رستم و اسفندیار و کشته شدن اسفندیار	۳۵	جنگ شاپور با سلاطین عرب در روم
۳۱	سلطنت بهمن	۳۵	سلطنت هرمز بن شاپور
۳۲	فوت بهمن و بر تخت نشستن های و تولد دارا	۳۶	حالات و کردار هر فرقی از جلوسس بر تخت ایران
۳۲	سلطنت دارای اول	۳۶	سلطنت بهرام بن هرمز
۳۳	جنگ دارا با فیلقوس و شکست فیلقوس و تزیج و اوردن خنجر او	۳۷	حالات مانی تقاشس و پان مذہب دگشته شدن او
۳۳	سلطنت دارای ثانی و حمله اسکندر بر ایران	۳۷	پادشاهی بهرام ثانی
۳۳	جنگ دارای با اسکندر و کشته شدن دارا	۳۷	دگر شدن رعایا از بهرام و نصیحت ثوبد مؤبدان او
	(باب پنجم)		سلطنت بهرام ثالث
	در باب اسکندر رومی	۳۸	سلطنت نرسی و جنگ او با لشکر روم
۳۴	مژد اسکندر و کشته شدن فیلیپ	۳۸	پادشاهی هرمز بن نرسی
۳۵	جلوس اسکندر بر تخت و حمله او به هند	۳۹	سلطنت شاپور و جنگ او با قبائل اعراب
۳۶	حط بردن اسکندر بر چین و مصالحو با خاقان چین	۵۰	کیفیت گرفتاری شاپور بدست قیصر روم و خلاصی
۳۶	فوت اسکندر و بیان حالات و صفات او	۵۰	جنگ شاپور با جولیان قیصر روم و کشت جولیان
۳۷	نشستن سیلوکوس بجای اسکندر و پان سلسله آریائی	۵۱	سلطنت اردشیر ثانی و شاپور ثالث و بهرام چهارم
۳۸	پان لوک الطوائف در ایران	۵۱	پادشاهی یزدجرد

فهرست جلد اول تاریخ سرجان مالک

۵۲	صفحه اختلاف مورخین شرق غربی با صفات یزدجرد	۶۸	صفحه پادشاهی بهر نرسوم فرزند نوشیروان
۵۳	سلطنت بهرام پنجم و صفات او و جنگ او با خاقان	۶۹	شکست بهرام چوین لشکر تانار و روم را
۵۴	رفتن بهرام پنجم به هندوستان و تفصیل آن	۷۰	جنگ خسرو با بهرام دختر او و به مالک روم
»	فرد رفتن بهرام بجاه در شکارگاه و نابود شدن او	»	سلطنت خسرو پرویز
۵۵	فوت بهرام و شستن یزدجرد ثانی بجای او	۷۱	فتح بلاد شام و فلسطین بدست ایرانیان
۵۶	بر تخت نشستن بهر نرسوم یزدجرد	۷۲	بیان اسباب تخطات خسرو در کرمشوقه او شیرین سازنده
»	ذکر حالات و صفات سیستانیان و قبائل تانار	»	اوبارید
۵۷	بیان طوایف هیاطله و اترک	۷۳	حمله لشکر روم بایران و خرابی ایران
»	یافتن فیروز سلطنت ایران را و مدد خواستن از خان کنگا	»	جس خسرو کشته شدن او بدست بهر نرسوم مروشا
۵۸	حلب بردن فیروز بر ترکستان و گرفتن خوشنواز را	۷۴	کشتن شیرین خود را بعد از خسرو
۵۹	کشته شدن فیروز در جنگ خوشنواز و اسیر شدن دخترش	»	سلطنت شیرویه
»	سلطنت بهاش بن فیروز	»	به پادشاهی برداشتن شیرویه اردشیر را و کشتن شهریار
۶۰	سلطنت قباد و تولد نوشیروان	»	ادوار و برجای او شستن
»	احوال فردک و پیمان مذهب او	»	نشستن پوران دخت دختر خسرو پرویز بر تخت سپس
۶۱	جس قباد و جلوس جاساس بر تخت بجای او	»	نشستن شاه شنده بهر بجای او
»	جنگ قباد با لشکر روم و فتح قلعه دارا	۷۵	ذکر پادشاهی زرم دخت و کشته شدن او
۶۲	سلطنت نوشیروان	»	سلطنت یزدجرد و میان نسب او
۶۳	کشتن نوشیروان نزدک و متابعان او را	۷۶	وضع مالک عربستان و ظهور اسلام
»	قسمت کردن نوشیروان ملک را بچهار قسمت	۷۷	حالات و صفات امالی عربستان
۶۴	»	حمله اعراب بایران و جنگ با ایرانیان	
۶۵	طغیان نوش زاد و کشته شدن او بدست رام برزین	۷۸	فرستادن سعد و قاصد کفر از امرای عرب را
۶۶	نظم و نسق و زاگون نوشیروان	»	به بدین دکنگویی آنها بایزدجرد
۶۷	حالات و صفات نوشیروان	۷۹	جنگ اعراب با ایرانیان در قادسیه و شکست ایرانیان

فهرست جداول تاریخ سرجان مالکم

۸۰	صفحه افتادن درفش کاویانی بدست اعراب	۱۰۰	تقسیم کردن آفتاب در جنگ پامن میدیا و لیدیا
۸۱	عزل عمر سعد و قاصد از سرداری سپاه و نصب عمار بن یزید	۱۰۱	اختلاف را در مورخین باب سیرس استیاجس و کینه
۸۲	جنگ نهاوند و شکست فاحش ایرانیان	۱۰۲	در باب بشازرو و خرابی پست المقدس و بازناکردن آن
۸۳	قراریز در جرد و کشته شدن او	۱۰۳	احوال یادش پسر کیکاووس بنا بر قول مورخین یونان
(باب هفتم)			
۸۴	بیان شریعت و تاریخ و افسانه و طبایع ایرانیان قبل از ظهور اسلام	۱۰۵	در باب بخت النصر و اردشیر در از دست
۸۵	سلاطین قبل از پشیدان و اختلاف مورخین در باب بنا	۱۰۶	در باب کتاب که اسب و تطبیق اسما و نامها با اسما یونانی
۸۶	پان کتاب دبستان و مؤلفان	۱۰۷	در باب اسفندیار بنا بر قول یونانیان
۸۷	کیفیت آفتاب پرستی و ذکر سیارات بعد و مثال آنها	۱۰۸	کشتن رستم اسفندیار را
۸۸	بیان مذهب صابئین	۱۰۹	ذکر قبر استر و مردخای در بهمن
۸۹	پان مذهب قدیم ایران و احوالات زردشت	۱۱۰	اقوال مورخین ایران و یونان در باب دارا
۹۰	کیفیت مذهب زردشت	۱۱۱	در باب لکنده و سلسله آریاساکه به اشکانیان معروفند
۹۱	رسم امالی ایران در دفن مردگان	۱۱۲	ذکر اردشیر بابکان و سلسله ساسانیان
۹۲	اختلاف مورخین یونان و ایران در باب تاریخ قدیم ایران	۱۱۳	تقسیم تاریخ ایران به ازمنه تا کنون
۹۳	شروع نوشتن تاریخ اسلام پس از ظهور اسلام	۱۱۴	در باب اختلاف مورخین ایران و یونان در باب سلاطین ساسانیان
۹۴	احوال طهمورث و جمشید	۱۱۵	پان خطوطی که بر دیوارهای اسطرخ نوشته شده است
۹۵	اقوال مورخین باب تقسیم جمشید رعایا را در ذکر اسامی آنها	۱۱۶	در باب اشکانی که بر دیوار شاپور نقش کرده اند
۹۶	تاریخ ضحاک بنا بر قول مورخین ایران و یونان	۱۱۷	ذکر سوس و شوستر و بند کارون
۹۷	تطبیق تواریخ ایران و یونان حالات و اسامی بعضی سلاطین	۱۱۸	پان قبر دانیال پیغمبر و سنگ سوسا
۹۸	پان ایران	۱۱۹	پان تاشیل طاق بستان
۹۹	ذکر فریدون و تاریخ رستم و خاندان او	۱۲۰	ترجمه خطوط پهلوی که در طاق بستان منقوش است
۱۰۰	در باب کیفیت او و سلسله کیانیان	۱۲۱	ذکر طاق ملان
۱۰۱	پان اختلاف مورخین باب کیتباد	۱۲۲	ترجمه خط عبری که بر قبر استر و مردخای منقوش شده است

فهرست جلد اول تاریخ سر جان مالکم

صفحه ۱۳۹	نسب سلاطین دیلمه	صفحه ۱۲۰	ذکر اشک های قدیم ایران
۱۴۰	ذکر علی بن بویه و یافتن و خزان یا قوت را	۱۲۱	ذکر استان خاواده رستم و آثار قدیمه ایران
۱۴۱	پان سلطنت عضد الدوله	۱۲۲	وضع قدیم سلاطین ایران
۱۴۲	ذکر سلطنت مجد الدوله و تقراض دولت دیلمه	۱۲۳	کیفیت تحصیل ایات ایران
۱۴۳	حکومت قابوس بن وشمگیر	۱۲۴	در باب توأین طغی و اداب ابالی قدیم ایران
(باب نهم)		(باب هشتم)	
پان سلطنت غزنویه		پان حکومت خلفا و صفاریه و سامانیه و دیلمه	
۱۴۴	در نسب و حالات سبگین	۱۲۴	پراکنده شدن اعراب اطراف ایران و سکونی نادران بلا
۱۴۵	جنگ سبگین با حیاال راجه هند	۱۲۵	فرستادن مأمورین برای جنگ این کشته شدن این حکومت
۱۴۷	منازعه محمود و اسماعیل در باب سلطنت	طاهر در خراسان	
۱۴۸	طریقه سلوک محمود با خلفای عباسیه	۱۲۶	سلطنت یعقوب بن لیث و فتوحات او
۱۴۹	جنگ محمود با ایک خان و تخت ایک خان	۱۲۸	حمله یعقوب بر بغداد و وفات او در راه
۱۵۰	جنگ محمود با انس دیلم در هند	۱۲۹	سلطنت عمرو بن لیث صفار
۱۵۱	حمله محمود بر تراسر و شکستن تبتجانیان اینجا	۱۳۰	حمله عمرو بر لیث خلافت در بغداد و وقوع جنگ
۱۵۲	فتح محمود شهر قنوج و متوره را	..	جنگ عمرو با امیر اسمعیل سامانی و اسیر شدن او
۱۵۳	فتح سلطان محمود سونات را و شکستن تجار اینجا	۱۳۱	ذکر صفات عمرو بن لیث
۱۵۴	وضع سونات و اعتقاد هند در باره ما بنجا	۱۳۲	ابتدای سلطنت سامانیه
۱۵۶	ذکر طائفه جت و صفات آنها	۱۳۳	در بیان حالات امیر اسمعیل اولین سلاطین سامانیه
۱۵۷	فضائل و مضائل سلطان محمود و وفات او	۱۳۵	ذکر صفات امیر اسمعیل و وفات او
۱۵۸	سلطنت مسعود و ظهور سلاجقه	۱۳۶	سلطنت احمد بن اسمعیل و نصر پسر او
۱۵۹	مال حال غزنویان و جنگ غوریه با بهرام شاه	۱۳۷	ذکر ورود کی شاعر و وفات امیر نصر
(باب دهم)		سلطنت امیر نوح و عبدالملک	
سلاطین سلجوقیه		۱۳۸	مال حال سلاطین سامانیه

فهرست جداول تاریخ سرجان مالکم

صفحه	در نبال سلجوق	صفحه	ذکر آتابکان ارستان
۱۶۰	سلطنت خنرل و ملاقات او با خلیفه القائم بالله	۱۸۰	حالات ابو طاهر و ترقی او و ذکر نزار سب و تخلص و الیغی
۱۶۲	سلطنت الب ارسلان بیک او با قیصر روم	۱۸۲	احوال حسن صباح
۱۶۴	کشته شدن الب ارسلان بدست یوسف کوتوال	۱۸۳	پیغام فرستادن حسن صباح سلطان بنجر
۱۶۵	پان فضائل و خصائل الب ارسلان	۱۸۴	ذکر عقاید حسن صباح و تفصیل بهشت او
۱۶۶	پان حالات نظام الملک وزیر الب ارسلان	۱۸۵	ذکر یکبار بزرگ و محمد و بقیه جانشینان حسن صباح
»	ذکر سلطنت ملکشاه سلجوقی	۱۸۶	احوالات حسین بن ناصر
۱۶۷	وفات القائم بالله و خلافت معتدی	۱۸۷	حکومت جلال الدین حسین علاء الدین محمد و گرفتن
۱۶۸	سبب غزل نظام الملک و قتل او		خواجه نصیر الدین بگم علاء الدین
۱۶۹	فوت ملکشاه و بیان حالات و صفات او		(باب دوازدهم)
۱۷۰	جلوس محمود بن ملکشاه	۱۸۸	در باب نسب چنگیز خان و حالات او
»	سلطنت محمد بن ملکشاه و وفات او	۱۹۰	قواعد و قوانین چنگیز خانیه
۱۷۱	جلوس بنجر بن ملکشاه	۱۹۱	وضع شکار جرگه که چنگیز خان احداث کرد
۱۷۲	شکستن ترکمانان غر سلطان بنجر را و اسیری او	»	ذکر محاربه چنگیز با سلطان جلال الدین آخرین سلاطین
۱۷۳	وفات سلطان بنجر و ذکر خصایص او	۱۹۲	خوارزمشاهیه
۱۷۴	سلطنت طغرل و مال حال سلاجقه	۱۹۳	وفات چنگیز و تقسیم ملک تپان او و اولاد خود
	(باب یازدهم)	۱۹۴	ذکر سلطنت او و کنای بن چنگیز
۱۷۵	در باب آتابکان ازربایجان	۱۹۵	ذکر ملاکوخان و تنجیر او بلاد ایران و بنفشه دوشان
۱۷۶	حالات ایله که در قتل ارسلان و آتابک ارسلان	۱۹۶	رصد بستن خواجه نصیر و تفصیل ان
۱۷۷	ذکر آتابکان فارس	۱۹۷	جلوس آتابخان و ذکر اخلاق او
۱۷۸	جاسس آتابک ابو بکر پس از پدر	۱۹۸	جلوس محمود ابر تخت و اخراج او و ترسیان او از ملک
۱۷۹	کشتن سلجوق شاه ترکان خاتون را و انتقام کشیدن	»	جلوس ارغون خان و ذکر سلطنت او
	ایخان ازاد	۱۹۹	وضع چاد و ابطال ان

فهرست جلد اول تاریخ سر جان ملکم

صفحه ۲۰۱	سلطنت کینخا توخان	صفحه ۲۲۲	نهیضت امیر تیمور به قنبر شام و مصر و بلاد روم
»	ذکر قواعد و قوانین غازانی	۲۲۳	محاربه امیر تیمور با سلطان بایزید و اسیری بایزید
۲۰۲	در باب مذہب غازان خان اختلاف مورخین در آن	۲۲۴	توجہ امیر تیمور به تخمین چین
۲۰۳	کشتن غازان خان امیر نوروز را و وفات غازان	۲۲۵	وفات امیر تیمور و ذکر خصائل و صفات او
۲۰۴	جلوس سلطان محمد خدابنده و حالات او	۲۲۸	پان حالات فرزندان تیمور و سلطنت سلطان فرزند او
۲۰۵	سلطنت ابوسعید خان و صفات او	۲۲۹	غزل خلیل سلطان و سلطنت شایخ از تیمور و وفات شایخ
۲۰۶	وفات سلطان ابوسعید و مال حال سلاطین مغولیه در ایران	۲۳۰	سلطنت الخ نیک و بنای نریج او
۲۰۷	ذکر بعضی از امر که در زمان مغولیه بدرجه مارت رسیده اند	۲۳۱	سدنت سلطان ابوسعید و بیج الزمان خیرین سلطنت تیمور
»	ذکر سلسله اتابکان مظفریه	»	پان حال تراکه روم
۲۰۸	در باب نسب تیمور	۲۳۲	مال حال اولاد تیمور
۲۰۹	ذکر اسباب ترقی تیمور و شروع کار او	۲۳۳	پان حال بعضی از امر که بعد از خانوادہ تیمور در ایران حکم و دستبند
۲۱۱	اتحاد تیمور با سلطان چین و محاربه با بنا با الیاس	(باب چهارم)	
۲۱۲	فتح تیمور قلعه قرشی را	۲۳۴	ظهور شیخ صنعی الدین و نسب شاه اسماعیل
۲۱۴	نزاع تیمور و سلطان چین و کشته شدن سلطان چین	۲۳۵	ترقی سلطان جیدر و تزویج او دختر او زو و حسن را
۲۱۵	نهیضت تیمور به تہ تیغ ایران	۲۳۶	استیلا ی شاه اسماعیل بر بلاد اذربایجان
۲۱۶	قتل حامد امالی اصفهان و استیصال فلانیان	۲۳۷	ترقی دادن مغولیه مذہب شیعه را
۲۱۷	محاربه شاه منصور با امیر تیمور	»	پان اقسام ایل ترک و توابع کج شاه اسماعیل بختی نامان
۲۱۸	فتح امیر تیمور فارس و بغداد را	۲۳۸	محاربات شاه اسماعیل در ایران و روم
۲۱۹	فتح امیر تیمور قلعه کمریت را	۲۳۹	وفات شاه اسماعیل و جلوس شاه طلماسب
۲۲۰	محاربه امیر تیمور قمش خان علی دشت قچاق	۲۴۰	حمله سلطان سلیمان بایران و فتح بعضی از بندود
۲۲۱	فتح امیر تیمور مسکرا	۲۴۱	فرار اقا خاص میرزا از ایران و پان بعضی وقایع
»	توجہ امیر تیمور به هندوستان و فتح آن بلاد	۲۴۲	محاربه شاه طلماسب با دژ بک و وقوع قحط و طاعون
		۲۴۳	شرفیابی یکی از تجار فرنگستان بمحور شاه طلماسب

فهرست جلد اول تاریخ سرجان بالکم

صفحه کشتن بهبودخان صفی میرزا را	۲۵۸	در وفات شاه طهماسب و بیان صفات و اخلاق او
نزاع حیدر میرزا و اسماعیل میرزا در باره سلطنت	۲۷۰	وفات شاه عباس اول حال او
کشته شدن حیدر میرزا و جلوس اسماعیل میرزا و قتل هزارگان		(باب پانزدهم)
وفات اسماعیل میرزا در سبزان	۲۷۱	وقایع پس از وفات شاه عباس اول در ایران
جلوس محمد میرزا	۲۷۲	بر تخت نشاندن امیر شاه صفی را
محمدرضا میرزا با سلطان روم	۲۷۳	وقایع ایام شاه صفی و ظلم او
بر تخت نشاندن امیر خورشید در سان شاه عباس را	۲۷۵	جلوس شاه عباس ثانی
مصالحه شاه عباس با دولت عثمانی	۲۷۸	وقایع ایام و محاربات شاه عباس ثانی
قتل شاه عباس مرشد قلیخان او استرآباد مشهد	۲۸۰	وفات شاه عباس ثانی و جلوس شاه سلیمان
منقضت شاه عباس بیکلان و قتل عام سکنه آنجا	۲۸۲	ذکر شیخ علی خان زکند و وزیر شاه سلیمان
محاربه شاه عباس با دوزبک و شکست آنها	۲۸۳	وفات شاه سلیمان و جلوس سلطان حسین
پان وضع بند شاه عباس که سابقا کابرون می نامیدند	۲۸۴	در باب نسب افغان و محل سکونت و قائل آنها
محاربات شاه عباس با دولت عثمانی	۲۸۸	وقایع ایام سلطان حسین
آمدن سفیر انگلیس بدر بار شاه عباس	۲۸۹	نزاع پاپن کرکین خان و میردیس
سفارت سرانطونی بقزقستان از طرف شاه عباس	۲۹۰	تلاش میردیس بجهت تغییر ایران
محاربه شاه عباس با دولت عثمانی و شکست عساکر عثمانی	۲۹۲	حمله دوزبک بایران و جنگ با ایرانیان
ظهور دوزبک در عهد شاه عباس	۲۹۳	حمله افغان بایران
پان جزایر خلیج فارس و تسلط الهی بر تکامل برانجا	۲۹۴	ذکر بعضی از وقایع که در زمان شاه سلطان حسین روی داد
تغییر شاه عباس بندر عباس را	۲۹۵	وقوع زلزله شدید در تبریز
فرستادن شاه عباس بهر ابرت به سفارت انگلند	۲۹۶	حمله افغان باصفهان و بیان وضع آن شهر
صفات و اخلاق شاه عباس و بنای او	۲۹۹	تفصیل محاربات افغان با الهی اصفهان
بنای جلفا و سکونت از منته در آنجا	۳۰۰	کیفیت بعضی وقایع که در ایام محاصره ریخ داد
اتخاذ شاه عباس قزلباش و بعضی مناصب عسکریه	۳۰۴	فرار طهماسب میرزا از اصفهان و شروع قحط در آنجا

فهرست جلد دوم سرجان نامکم

صفحه ۳۰۵	وفات احمد قاولدن ملک محمدستانی بمیدان ایران	صفحه ۲۲	تغایب نادر افغانان را در کشتن بسیاری زانهارا
۳۰۶	ذکر شدت قتل در اصفهان و سختی االی	۲۳	مال حال افغانه در ایران
۳۰۷	دخول محمود باصفهان و بر تخت نشستن او	(باب هفدهم)	
فهرست جلد دوم			
(باب شانزدهم)			
۲	سلطنت محمود افغان در ایران و ظلمهای او	۲۴	در باب نبد نادر
۳	حمله عا کر و سیه سمت سواحل غربی ایران	۲۵	ابتدای ترقی نادر و دخول او در خدمت شاه طهماسب
۵	پان لوطی بازار قسنوین	۲۶	خواب دیدن نادر و تعبیر آن
۶	کشتن محمود برای اصفهان اطفال انا و نبد امل االی	۲۷	جنگ نادر با عا کر عثمانی و اخراج انا از ایران
۸	فرستادن محمود زبردست خان بجهت تسخیر شیراز و فتح آنجا	۲۸	مصالحه شاه طهماسب با دولت عثمانی در در کردن انا در انا
۹	تعیین کردن محمود اشرف را بجای خویش	۲۹	خلع شاه طهماسب از سلطنت و تعیین عباس ثالث بجای او
۱۰	عزالت کریدن محمود یعنی تا پاسای او	۳۰	جنگ نادر با احمد باشا و طوپال باشا سرداران عثمانی
۱۱	کشتن محمود شاهزادگان صفویه را	۳۱	فتح نادر از رمنیه و کرجهستان را
۱۲	وفات محمود و جلوس اشرف	۳۲	وفات شاه عباس ثالث و تاجگذاری نادر شاه
۱۳	معاهده شاه طهماسب با روس و حمله عا کر عثمانی با ایران	۳۳	کوشش نادر در تعیین نبد شعیبه در ایران
۱۴	جنگ عا کر عثمانی با االی تبریز	۳۴	انتقار نمودن در شاه ایل بختاری را و حمله او بر قندار
۱۵	معاهده دو ولتین روم و روسین باب ایران	۳۵	بنانادن نادر اباد و فتح قلعه قندار
۱۶	تاجگذاری اشرف باصفهان و کچ نمودن برای افغان	۳۶	نقضت نادر بسمت هند و رسان و تخییر کابل
۱۷	جنگ اشرف با عا کر عثمانی	۳۷	در بیان احوال هند و ستان
۱۸	مصالحه اشرف با دولت عثمانی	۳۸	وصح سلاطین مغول در هندستان
۱۹	پوستن نادر بشاه طهماسب صفوی	۳۹	نکاشتن نادر و قایم جنگ خود را در هند
۲۰	جنگ نادر با اشرف و شکست افغانه	۴۰	تفصیل غنائی که نادر شاه از هندوستان برد
۲۱	فرار افغانه از اصفهان و درود شاه طهماسب	۴۱	معاهده نادر شاه با محمد شاه هندی
		۴۲	شورش االی دلی بجهت ظلم حاکمین نادر و قتل عام االی انجا
		۴۳	باز نمودن در شاه سلطنت را به محمد شاه و نصیحت او

فهرست جلد دوم سرجان مالکوم

۳۵	مراجعت نادر شاه بایران و سلوک او با رعایا و لشکر	صفحه شروع ترقی کریمخان
۳۶	جنگ نادر شاه با امرای سند و ذکر سلسله کالوریه	۶۵ جنگ کریمخان با عساکر افغان و شکست آنها
۴۷	نصرت نادر شاه بسمت بخارا	۶۶ پان اصل و نسب قاجار و ذکر طایفه آنها
۴۸	حرکت نادر شاه بسمت خوارزم و وضع کلات نادری	۶۸ محاصره محمد حسن خان قاجار شیراز را
۴۹	کلوانه اضع نبوی نادر در جنگ با زندران	۶۹ وقایع ایام کریمخان و مال کار او
۵۰	به گمان شدن نادر بر رضا قلیخان فرزند خویش	۷۰ طغیان قحطی خان افشار و فرار او با رود میه
۵۱	کندن چشمان او	۷۱ پان حال امیر منا امیر و شهر و حالات امالی هولند
۵۱	جنگ نادر شاه با لشکر عثمانی در ایروان و دیار بکر	در جزیره خارک
۵۲	تفسیر حالات نادر در او اخراجات خویش و ظلمهای او	۷۲ جنگ کریمخان با شیخ سلیمان شیخ قبیله بنی کعب
۵۲	کیفیت قتل نادر شاه و ذکر مختصری از حالات و صفات او	۷۳ طغیان زکی خان برادر کریمخان
۵۴	کوشش نادر بجهت ترقی ایران	۷۳ وضع لشکر ایران در زمان کریمخان
۵۵	رفار نادر با علمای ایران	۷۴ محاربه کریمخان با عثمانی در بصره
۵۶	عقائد نادر	۷۶ وضع جزیره خارک و خصوصیات آن
۵۷	جلوس علی قلیخان پس از نادر	۷۷ کیفیت حکومت کریمخان و رفاه رعایا
۵۸	ذکر سلطنت شاهرخ پسر رضا قلی میرزا	۷۸ وفات کریمخان و صفات و خصایل و بناهای او
۵۹	باینان نمودن شاهرخ و ادعای سید محمد سلطنت را و قتل او و انجام کار شاهرخ	(باب نوزدهم)
۶۰	جنگ محمد حسین خان با افغانه	۸۰ در پان اولاد کریمخان و جلوس زکی خان
۶۱	پان نسب کریمخان و حالات او	۸۱ وقایع ایام زکی خان و محاربات او
۶۲	پان تقسیم امالی ایران بچار طایفه بزرگ	۸۲ ذکر رذائل زکی خان و ظلمهای او
۷۰	در احوال عربانی که در سواحل خلیج میمانند	۸۴ سلطنت ابوالفتح خان و مجوس شدن او
۷۱	در پان احوالات طایفه زند و سبب تمیز آن	۸۵ در پان احوالات علی مراد خان و محاصره شیراز
		۸۷ محاربه شیخ ویس با قاجار
		۸۸ رفتن شیخ ویس نزد آقا محمد خان و کندن آقا محمد خان چشم او

فهرست جلد دوم سرجان مالک

<p>۸۹ صفحه گرفتن قاقم محمد خان اصفهان و حرکت او بجانب شیراز</p> <p>۹۰ شگفت دادن لطف علیخان قاقم محمد خان را در اصفهان</p> <p>۹۱ بخار به لطف علیخان پادشاه مراد برادر رسید مراد</p> <p>۹۲ بیان حال حاج ابراهیم شیرازی</p> <p>۹۳ ذکر سلطنت لطف علیخان و وقایع ایام او</p> <p>۹۴ بد دل شدن لطف علیخان از حاج ابراهیم و تدابیر حاج</p> <p>۹۵ ابراهیم در بر طرف نمودن او و طلبیدن قاقم محمد خان شیراز</p> <p>۹۶ محاربه با قاقم محمد خان با لطف علیخان</p> <p>۱۰۲ فرار لطف علیخان و رفتن به زماشیر</p> <p>۱۰۵ ذکر بعضی محاربات لطف علیخان و مال حال او</p> <p>۱۰۶ ذکر ضایع و فضائل لطف علیخان</p> <p>(باب هشتم)</p> <p>۱۰۷ وضع ایران و اطراف آن قبل از جلوس قاقم محمد خان</p> <p>۱۰۸ وضع امرای ایران و رفتار قاقم محمد خان با آنها</p> <p>۱۰۹ در باب وضع کردستان و حالات مردمان آن</p> <p>۱۱۲ حالات کرجستان</p> <p>۱۱۴ وضع حکومت خراسان در بدو جلوس قاقم محمد خان</p> <p>۱۱۶ بیان حالات احمدخان ابدلی حکمران کابل و جانشینان او</p> <p>۱۱۷ وضع نیشابور و اطراف آن حالات طایفه بیات</p> <p>۱۱۸ وضع پیکره طبرستان و اطراف آن احوال اعراب بنی شیبان</p> <p>۱۲۰ وضع شهر قزوین و مضافات آن</p> <p>۱۲۰ وضع بلاد سند و سیستان و بلوچستان زمان قاقم محمد خان</p>	<p>صفحه ۱۲۲ حالات طوایف ترک که با من حیون و میحون میمانند</p> <p>۱۲۳ بیان حالات اسحاق خان و صفات او</p> <p>۱۲۴ وضع شهر سبزوار و مضافات آن</p> <p>۱۲۶ اوضاع ایران و ترکستان در زمان قاقم محمد خان</p> <p>۱۳۰ در باب ترک که اق قونلو و قراقونلو</p> <p>۱۳۱ در باب طوائف او زبک</p> <p>۱۳۵ بیان احکام و قوانین یکی جان</p> <p>۱۳۷ محاربات یکی جان با تیمور شاه افغان در اطراف خراسان</p> <p>۱۳۹ وضع زندگی یکی جان و آرزو او او زبک را</p> <p>(باب نهم و دهم)</p> <p>۱۴۲ بیان دو طائفه قاجاریه</p> <p>۱۴۳ کیفیت کرفاری قاقم محمد خان بدست عادل شاه</p> <p>۱۴۴ فرار قاقم محمد خان از عادل شاه و کرفاری بدست کربلای</p> <p>۱۴۵ فرار قاقم محمد خان از شیراز</p> <p>۱۴۶ ورود قاقم محمد خان باصفهان با لشکر</p> <p>۱۴۰ کشتن قاقم محمد خان علیخان افشار را</p> <p>۱۴۸ قتل عام اهل کرمان</p> <p>۱۵۰ کشتن قاقم محمد خان برادر خود جعفر علیخان را</p> <p>۱۵۲ محاربه قاقم محمد خان با اهل کلبیوس اهل کرجستان</p> <p>۱۵۳ قتل عام اهل تظلمیس</p> <p>۱۵۳ کیفیت تاجگذاری قاقم محمد خان</p> <p>۱۵۶ بیان حرص قاقم محمد خان و شکنجه نمودن شیخ مجتهد خراسانی</p>
--	--

فهرست جلد دوم سرجان الملکم

۱۳۴

صفحه ۱۵۷	حمله عا کروسیه به ایران	صفحه ۱۹۳	در باب حالات طائفه وایمه
۱۵۸	مراجعت لشکر روس بجهت فوت ملکه کترین	۱۹۴	بیان حال متصوفه و ذکر اجمالی از عقاید آنها
۱۶۰	کشته شدن قاقم محمد خان بدست نوکران خود	۱۹۹	ذکر اصول و شعب متصوفه و اسرار آنها
۱۶۱	صفات و خصائل قاقم محمد خان وضع حکومت او	۲۰۳	پان شعری ایران وضع و خصایص شعریه و ذکر مشهورین آنها
۱۶۵	رفتن حاج ابراهیم بطهران و جلوس فتحعلی شاه	۲۰۶	پان بعضی کلمات صوفیه و اعتقاد مردم در باره آنها
۱۶۶	کیفیت اطراف ملکت ایران بدو جلوس فتحعلی شاه	۲۰۷	در احوال شیخ عبدالقادر کیکلانی
۱۶۷	ورود سفرای فرنگستان در بار فتحعلی شاه و معاهده	۲۰۹	اقوال علماء در باب تصوف
(باب بیست و دوم)			
۱۶۸	پان مذہب و شریعت الهی ایران	۲۱۱	در باب مراتب اولیا
۱۶۹	در باب توحید و اصول مذہب ایرانیان	۲۱۳	درود میر معصوم علی شاه شیراز و عقاید او
۱۷۰	در باب عدد پیغمبران و اعتقاد به ملائکه و اجنه	۲۱۶	پان اقوال قاقم محمد علی کرمانشاهی در باره صوفیه
۱۷۲	کیفیت بهشت و دوزخ	(باب بیست و سوم)	
۱۷۳	مسئله قضا و قدر	۲۱۷	در بیان اقتدار سلاطین ایران
۱۷۵	در باب صلوة و صوم و حج و زکوة	۲۱۸	بیان حالات علماء و تجار ایران
۱۷۸	در باب کتب اسمانی و غیره	۲۱۹	اقتدار سلاطین ایران بر خانوادہ خویش
۱۷۹	پان فرق اهل سنن و غیره	۲۲۱	وضع زندگی سلاطین ایران
۱۸۱	پان مذہب تشیع و اعتقادات آنها	۲۲۲	حالات وزرا و مناصب آنها
۱۸۲	اختلاف فیما بین شیعه و سنی	۲۲۲	وضع محکمه عدلیه ایران
۱۸۶	اعتراضات الهی شیعہ بر اهل سنن	۲۲۶	بیان مناصب قضای و شیخ الاسلام
۱۸۹	پان نموی عطای سنن برینت قتل الهی خراسان	۲۲۷	پان وضع حکام ایران و اقتدار آنها
۱۸۷	نقل خطاط محمد رستماری بر رد اهل سنن	۲۲۸	وضع اجرائی قواعد سیاسیہ در ایران
۱۸۹	محکات حسینه و تفصیل اعتراضات او بر علما	۲۲۹	ذکر بعضی قواعد و مناصب در زمان صوفیه جاری بود
	تسنن در مجلس بارون	۲۳۰	ذکر کلمات نثران و دوازده غمهای بلاد ایران
		۲۳۱	وضع قواعد عدلیه در قبائل و طوایف ایلیات

فهرست جلد دوم سرجان‌الکلم

۱۵

- ۲۳۵ کیفیت رفتار سلاطین ایران با ایلیات
 ۲۳۶ حالات قبایل تختیاری و فلی
 ۲۳۸ در باب طوایف آکراد و قبیله بکاری
 ۲۳۹ کیفیت جمع مایات در ایران
 ۲۴۰ در باب مایات راضی ایران
 ۲۴۳ پان پیکش و تعارفات رسمیه ایران
 ۲۴۵ بیان اقتدار پادشاه و اثران در اجرائی حکومت
 ۲۵۰ در باب آزادی ایلی ایران
 ۲۵۲ حالات و خصایص ایلی ایران
 ۲۵۴ وضع اداره عسکریه ایران
 ۲۵۶ ترتیب تربیت سواره و پیاده ایران
(باب پست چهارم)
 ۲۵۹ در پان آب و هوای ایران
 ۲۶۲ مخصوصات نازندان و خراسان
 ۲۶۳ در باب معادن ایران
 ۲۶۴ پان حیوانات ایران
 ۲۶۶ عدد ایلی ایران
 ۲۶۷ شهرهای بزرگ ایران
 ۲۶۹ راهسار و رودخانههای ایران
 ۲۷۱ پان صنایع ایلی ایران
 ۲۷۳ در باب علم طب و وضع طبابت ایرانیان
 ۲۷۵ پان علم هیئت و منجم ایران
 ۲۷۶ در باب علوم دینیه و تاریخ علم اخلاق در ایران
- صفحه ۲۷۷ در باب علم موسیقی و نقاشی در ایران
باب پست پنجم
 ۲۷۸ وضع و رسوم در خانه پادشاه
 ۲۷۹ کیفیت تربیت شاهزادگان ایران
 ۲۸۰ وضع حرم پادشاه
 ۲۸۱ ترتیب اوقات و وضع زندگی پادشاه
 ۲۸۵ کیفیت جشن نوروز و اسب دوانی
 ۲۸۷ کیفیت نقش علم و نشانهای ایران
 ۲۹۰ وضع حکام و امرای ایران
 ۲۹۲ وضع زندگی و حالات سائر طبقات
 ۲۹۵ در باب خوش نویسان و خطوط تجاری و دوزخ حساب
 ۲۹۶ عادات و رسوم ایلی ایران
 ۲۹۷ وضع تفریح و تفریح ایرانیان
 ۲۹۸ طریقہ کج و وضع عروسی و طلاق در ایران
 ۳۰۰ در باب دو فرقه حیدری و نعمتی
 وضع لباس ایلی ایران
 ۳۰۱ در باب چادر نشینان و قبایل پابان کرد
 ۳۰۵ حالات ایلات قشقایی
 ۳۰۶ همان نوازی ایرانیان
 ۳۰۷ کیفیت عزاداری علمای ایلیات
 ۳۰۸ رسوم مخصوصه ایلیات
 ۳۰۹ رسم طلاق ایلیات
 ۳۱۱ وضع زنان ایلیات

فهرست جلد دوم سر جان مالکم

۱۶

صفحه

۲۱۳ در باب قبایل اعراب سکنه ایران

(باب بیست و هشتم)

۲۱۴	وضع مملکت ایران طبع سکنه حالیه ایران	۳۱۹	اختلاف طبع اهل بلدان ایران
۳۱۵	پان استقلال و استبداد سلاطین ایران	۳۲۱	اختلاف طبع فیا بین سکنه شهر و ایالت
۳۱۶	خصایص و صفات اهل ایران	۳۲۳	ملاحظات عمومی در باب کلیه ایرانیان
۳۱۸	صفات و خصال شاهزادگان و وزراء و حکام		

فهرست تصاویر جلد دوم

فهرست تصاویر جلد اول

۲۳	تصویر نادر شاه افشار	۲۳	نقشه ممالک ایران
	تصویر کریمخان زند	۱۱	صورت مولف سر جان مالکم
۸۴	عکس شهریزخواست	۱۲	کوه دماوند که در حوالی طبرستان است
۱۴۲	تصویر قاجار محمدخان قاجار		عمار یکده در نزدیکی کوه دماوند است
۱۶۶	تصویر فتحعلی شاه قاجار	۸۶	صورت سیارات سبعه که از کلمات بیتان نقل شده
۲۶۷	صورت عمارت شاهی در اصفهان	۱۱۵	تصویر تاشلی که در پیش روی کوهی که نزدیکی شاه پور است
	عکس عمارتی که در چهارباغ اصفهان است	در	ایضا تصویر دیگر
۲۶۸	قبر استرومرد خای و شیخ ابوعلی سینا در همدان	۱۱۷	تصاویری که در پیش روی طاقستان است
۲۶۹	تصویر رود قزل از زون دقافان کوه	۱۱۸	تصاویری که در شمال طاقستان است
۳۰۳	صورت طائفه از طوایف پابان کرد که در حوالی کردستان چادر زده اند	۱۱۸	تصاویری که در جنوب طاقستان است
	صورت ایلات قشقایی	۱۱۸	صورت تاشلی که داخل کوه کوچکی نزدیک طاقستان است
		۱۱۸	صورت تاشلی که بر سبک رکی نزدیک طاقستان است
		۱۹۶	عکس شهر مراغه
		۲۳۹	عکس شاه طهاسب صفوی
		۲۵۰	عکس شاه عباس بزرگ

